ترجمه فارسی

روح الدين الاسلامی

براساس منابع اهل سنت

تالیف:

عفیف عبدالفتاح طباره

ترجمه:

ابوبکر حسن زاده

روح الدین الاسلامی

مؤلف:
عبدالفتاح عفیف طباره

مترجم:
ابوبکر حسن‌زاده

سرشناسه: طباره، عفیف عبدالفتاح عنوان قراردادی: [روح‌الدین الاسلامی، فارسی].
عنوان و نام پدیدآور: روح‌الدین الاسلامی / تالیف عبدالفتاح عفیف طباره؛ مترجم ابوبکر حسن‌زاده.
مشخصات نشر: سنندج، تافگه، ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۹۷۶ص.
شابک: 987-964-8709-04-9
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص ۹۷۶
موضوع: اسلام ـ بررسی و شناخت ـ اخلاق اسلامی
شناسه افزوده: حسن‌زاده، ابوبکر، ۱۳۱۷ ـ مترجم
رده‌بندی کنگره: BP۱/ط۱۷ر۱۳۸۷۹۰۴۱ رده‌بندی دیویی: ۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۶۹۹۷۵۲۱

● **شناسنامه کتاب**

نام کتاب : روح الدین الاسلامی
ناشر : تاثگه
مؤلف : عبدالفتاح عفیف طباره
مترجم : ابوبکر حسن‌زاده
حروفچینی : احمد « سنندج » ۲-۲۲۵۴۱۰۱
نوبت چاپ : دوم ۸۸
تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
قیمت : ۱۲۵۰۰ تومان
شابک : ۹۷۸_۹۶۴_۸۷۰۹_۰۴_۹
مرکز پخش : سنندج ـ پاساژ عزتی ـ پخش کتاب امام غزالی
۰۸۷۱ _ ۲۲۵۶۱۰۰

فهرست مطالب

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

فصل هفدهم

فصل هیجدهم

فصل نوزدهم

فصل بیستم

فصل بیست و یکم

فصل بیست و دوم

فصل بیست و سوم

فصل بیست و چهارم

فصل بیست و پنجم

فصل بیست و ششم

فصل بیست و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ دوم مترجم

الحمدلله رب العالمین والصلاة والسلام علی افضل الأنبیاء والمرسلین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین

دانشمند محترم عبدالفتاح عفیف طباره در زمینه حدیث، تفسیر و حقایق اسلامی کتابهای بس ارزشمندی برشته تحریر درآورده است. از جمله‌ی آنها کتاب سترگ و ارزشمند «روح الدین الاسلامی» است که با اسلوب بسیار روان و مستدل حقایق اسلامی را بگونه‌ای تشریح و توضیح نموده، و تفسیر و تبیین کرد که مورد استقبال فراوان برادران و خواهران مسلمان آشنا بزبان عربی و عربی زبان قرار گرفت و بدفعات مکرر مورد تجدید چاپ واقع شده است. وقتی که بر آن کتاب ارزشمند وقوف یافتم، دریغم آمد که خواهران و برادران مسلمانی که بزبان عربی آشنائی کامل ندارند از استفاده از این کتاب و فهم حقایق اسلامی محروم بمانند لذا تصمیم گرفتم که آن را بزبان فارسی ترجمه نمایم تا بدین وسیله توانسته باشم در زمینه مسایل دینی خدمتی انجام دهم و ادای وظیفه نمایم خوشبختانه در پرتو توفیق الهی توانستم این کتاب را بزبان فارسی برگردانم در سال ۱۳۷۵ این کتاب بحمدالله بزیور طبع آراسته و منتشر گردید و مورد استقبال و استفاده فراوان علاقمندان بفهم حقایق اسلامی واقع شد و استقبال از آن بنحوی بود که در مدت زمان اندکی نسخ چاپی آن کمیاب گردید. و همواره از طرف اشخاص متعددی تجدید چاپ آن درخواست می‌گردید. متأسفانه برای اقدام بچاپ مجدد آن، موانعی پیش می‌آمد که اقدام بچاپ مجدد آن میسر

نمی‌شد و نمی‌توانستم که بدرخواستهای مکرر علاقمندان جامه عمل بپوشانم. لذا مدتی طولانی این عمل بتأخیر افتاد. اکنون که در پرتو عنایت یزدان، موانع برطرف و مقتضی موجود است، عزم بر تجدید چاپ آن مصمم گردیده است و بار دیگر ترجمه فارسی این کتاب مورد بررسی و تجدید نظر قرار گرفته و ملاحظات و پیشنهادات دوستان مورد نظر واقع شده و اغلاط چاپی تصحیح و در پاره‌ای موارد اگر ابهاماتی وجود داشته باشد مرتفع گردیده است. و تایپ مجدد آن بسیار نیکو و بدقت تصحیح و با فیلم و زینک تازه و صحافی و جلد مرغوب، بزیور طبع آراسته شده است.

دوست دانشمند و فاضلم جناب آقای امیر قزلجی که از قضات بسیار گرامی و متبحر در عربی و فارسی است با دقت کامل و صرف وقت زیاد و تحمل زحمات فراوان، بازخوانی متن فارسی و تطبیق آن با متن عربی و اصلاحات مورد لزوم و باریک بینی ویژه‌ای را انجام داده‌اند و درباره اهمیت کتاب روح‌الدین الاسلامی مطالب سودمندی برشته تحریر درآورده است. جا دارد که از این زحمات ارزشمند ایشان سپاسگزاری و قدردانی نمایم. خداوند جزای خیرش دهاد.

ضمناً برای اعتماد و اطمینان بیشتر مجموعه احادیث نبوی را که در متن کتاب آمده است، بر اساس کتب معتبر شروح احادیث نبوی تخریج و در پاورقی صفحات مربوطه با قید شماره نوشته‌ام. امیدوارم که خداوند منّان آن را از بنده بپذیرد و آن را سرمایه‌ای برای آن سرایم قرار دهاد. انّه خیر موفق و معین

و آخر دعوانا أنِ الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد خیر خلق الله و علی آله و اصحابه والتابعین لهم باحسان الی یوم الدین.

ابوبکر حسن‌زاده ـ سنندج تابستان ۱۳۸۷

تقریظ آقای امیر قزلجی قاضی دادگستری

کتاب گرانقدر روح الدین الاسلامی که اکنون بصورت آراسته و آماده در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفته، تألیف دانشمند پرکار و پرآوازه لبنانی شیخ عبدالفتاح عفیف طباره و ترجمه استاد محترم و فاضل مکرم آقای ابوبکر حسن‌زاده می‌باشد این مجموعه شریف سالها در بوته محاق مستور بود و جز عرب زبانان کسی بر آن دسترسی نداشت و کسی را یارا و حوصله ترجمه آن نبود حجم کتاب و مطالب فنّی و سنگین آن یکی از علل تردید اساتید از ترجمه آن بود تا آنکه جناب حسن‌زاده کمر همت بست و کتاب مذکور را به زیباترین و روان‌ترین عبارات ممکن بفارسی ترجمه فرمودند ـ جناب حسن‌زاده متولد سال ۱۳۱۷ در روستای کانی علیگرده ۳۰ کیلومتری شمال بوکان که بدواً مقدمات علوم قدیمه را در نزد امام جماعت آن روستا فرا گرفتند و تحصیلات دینی خود را در حوزه‌های علمیه بوکان و مهاباد تکمیل نمودند و سپس در دانشکده‌ی علوم اجتماعی در رشته جامعه‌شناسی به اخذ مدرک لیسانس نایل و به استخدام اداره‌ی حج و اوقاف درآمدند و مدت سی سال را در این اداره در خدمت هموطنان صرف کردند که ضمن انجام خدمت هرگز از قلم و کتاب فاصله نگرفتند و اوقات شریفشان صرف امور علمی بود و صبر و حوصله و آرامش خاطر و کنجکاوی و دقّت ایشان زبانزد آشنایان و آگاهان می‌باشد و علاقه وی به تحقیقات دینی و ترجمه و تألیف کتب مختلف مذهبی از مختصّات او و شیوه مستدام کار روزمرّه اوست و ترجمه کتاب اشاره شده فقط یکی از آثار ذی قیمت اوست که یادگاری شگرف و کاری است ستودنی که امیدوارم پاداش زحمات و عمل خیر خود را از خداوند و بندگان خداوند دریافت دارد و دعای خیر مؤمنین ذخیره دارین وی گردد که بدون چشمداشت مادی با رغبتی که به آثار اسلامی و

شریعت نبوی دارند، خیراندیشانه این کار مهم را باتمام رساندند و با تسلطی قابل تحسین مجموعه‌هایی ارزشمند را بجامعه‌ی اسلامی تقدیم نمودند و نتیجه زحمات مداوم وی گنجینه‌های بسیار جالبی هستند که مالامال از نکته‌های ظریف و اشارات لطیف بوده وَ هریک در جای خود قابل توجه و استفاده می‌باشند. چنین آثاری شوق و نشاط دینی را در جامعه اسلامی بارمغان می‌آورد و مباحث کتاب چنان جالب و مفیدند که هر بحث آن خود کتابی است که خواننده را به ادامه بحث دیگر تحریک و تحریص نموده و حلاوت آیات و احادیث خاطره‌انگیز بوده و گویی افصح المتکلمین سعدی شیرازی در وصف آن می‌فرماید.

هر باب این کتاب نگارین چو بنگری

همچون بهشت گویی از آن باب خوشتر است

الحق که مترجم حق مطلب را ادا کرده و استادانه از عهده برآمده و تا کسی خود قلم بدست نگیرد ارزش کار و زحمات این استاد فرزانه را نمی‌داند. زیرا قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری، و در این دور و روزگار که هجوم غربیان از همه جا شروع شده وجود خادم الشریعه‌ای که در مقابل اعدای اسلام ایستادگی و دفاع نماید غنیمتی است بزرگ که باید قدرش را دانست و آثار مکتوب این بزرگان علی‌الخصوص کتاب مبارک روح الدین الاسلامی باید به هر خانه‌ای راه یابد تا علاقمندان را چراغ راه و کوکب هدایت باشد و با استفاده از مفاهیم آن معنویت و معارف اسلامی را دریابند و بدانند که اسلام دین دائمی و حضرت محمد رسول اللهﷺ بوده و آنچه فرموده وحی الهی است و تبلیغات مسموم بیگانگان افکار شیطانی است. این مجموعه شریف که با تکیه بر آیات خداوندی و احادیث نبوی پایه‌گذاری شده پاسخگوی مشکلات جامعه امروزی است که در کمال سادگی تنظیم و تحریر گشته و قابل استفاده طبقات مختلف مردم می‌باشد و ترجمه

روان و شیرین آن، خواننده را به تفکر و تعمق در لطایف اسلامی و قرآنی وامی‌دارد و ارادت و اخلاص مردمان مسلمان صدر اسلام را در مردم معتقد و مسلمان امروزی زنده می‌نماید و با دلایل مستند و محکم ثابت می‌نماید که قرآن مجید همان معجزه دست نخورده و حضرت رسول پیامبرﷺ بحق و شرع محمدی راهنما و ناجی انسان نیازمند امروزی است و چراغ اسلام هرگز خاموش نمی‌شود و باریتعالی نگهدارنده و حافظ دین منزه اسلام است و فتنه‌ی کفار را در آن راه نیست و اسلام پاک در سایه زحمات دانشمندان اسلام شناس عالمگیر شده و کوشش بیدریغ مترجم توانای این کتاب و سیطره عظیم مؤلف و مترجم آن بر علوم دینی نور ایمان را در نهاد خواننده روشن کرده و خواننده حقانیت اسلامی را بتمام معنی در وجود خود احساس می‌نماید و با اعتماد می‌گوید: من یؤمِن بِاللهِ یَهْدِ قَلْبَه. و سر تسلیم بر آستان الهی می‌نهد لذا امیدوارم رحمت بی‌پایان الهی شامل حال مؤلف و مترجم بزرگوار گردد و ملت اسلام از گزند اسلام ستیزان محفوظ بمانند.

بمنّه و کرمه امیر قزلجی

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلاة والسلام علی افضل الأنبیاء والمرسلین سیدنا محمد و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین الی یوم الدین اما بعد.

بر اصحاب علم و معرفت و ژرف اندیشان آشنا با حقیقت، واضح و روشن است که دین جزو ضروریات زندگی فرد و جامعه به حساب می‌آید. زیرا اصولاً انسان بی‌دین وجود ندارد و کسانی که تظاهر به بی‌دینی می‌نمایند، با سرشت خود به مبارزه برخاسته‌اند و سعی دارند با زور، صدای وجدان و الهام قلبی خود را خاموش سازند، لذا ناچارند در قالبهای دیگری مانند اطاعت و بندگی برای شخصیتها و قهرمانان خیالی یا احزاب و گروههایی با نامهای مختلف این عقده را خالی کنند و این احساس سرکوب شده را نشان دهند.

بیگمان دین در تعیین سرنوشت فرد و جامعه و ارتباط آنها با هم و مشخص ساختن هدف و وسیله دستیابی به آن و تشکیل جهان‌بینی انسانها نقش اساسی را ایفاء می‌نماید و تمام رفتارها و واکنش‌های آنان را تحت کنترل قرار می‌دهد، بنابراین تصور دین به عنوان یک امر تشریفاتی و یا یک تفکر فلسفی محض که تنها به خود شخص مربوط باشد و نقشی در تعیین مسیر فرد و جامعه نداشته باشد، تصوری است کاملاً نادرست و مخالف با واقعیت، به همین جهت حکما و

دانشمندان، دین را جزو اولویتهای فردی و اجتماعی قرار داده‌اند و دفاع و حراست از آن را مقدم بر دفاع از جان و مال دانسته‌اند.

البته با توجه به اختلاف استعدادها و شرایط زمانی و مکانی و برخورداری انسان از موهبت اختیار و انتخاب و آزادی فکر و عقیده، مشیت الهی اقتضا نموده تا در هر عصر و زمانی ادیان مختلف وجود داشته باشد و هرگز چنین نبوده است که همهٔ مردم بر یک دین جمع شده باشند. زیرا در اثر برخورد افکار مختلف، واکنش‌ها و خط سیرهای متضاد به وجود خواهد آمد. در این میان تنها دینی توان رهبری انسان به سوی سعادت و ترقی در امور مادی و معنوی به طور هماهنگ و یکسان را دارد که دارای ویژگیهای زیر باشد، دینی باشد کامل و فراگیر، کلی، پویا و جوابگوی تمام نیازهای مادی، معنوی، فردی و اجتماعی و بر اساس عدالت و مساوات و آزادی پایه‌گذاری شده و قابل انطباق با شرایط زمانی و مکانی و دگرگونی آنها باشد. دینی باشد فعال و سازنده که فرد و جامعه را به تلاش و مجاهدت در جهت شکوفا نمودن فرهنگ مادی و معنوی و تزکیه نفس و تصفیه اخلاق وادار نماید. دینی باشد دائمی، ثابت، استوار، دارای سعه صدر و گذشت و سهل‌گیر که به همه انسانها امکان دهد تا تحت رهبری آن به زندگی خود ادامه دهند. نباید از افکار و اغراض بشری سرچشمه گرفته باشد تا مبادا امتیازهای ناروای فردی و طبقاتی در آن رخنه کند و اساس عدالت و مساوات را متزلزل سازد و وسیله‌ای برای به استثمار کشیدن مظلومین واقع شود، بلکه باید از جانب پروردگار عالمیان که آگاه به تمام اوضاع و احوال و شرایط است، نازل شده باشد که همه‌ی انسانها در پیشگاه او یکسانندَ و هیچ فرد، گروه، دسته، قوم و ملتی حق ادعای برتری و امتیاز فردی یا طبقاتی بر فرد و گروه دیگری را ندارند، مگر به وسیله‌ی تقوا و نیکوکاری و پرهیز از فساد. هرگاه به دقت بنگریم و منصفانه قضاوت کنیم، تنها دین اسلام را دارای این ویژگیها می‌یابیم. چون

سایر ادیان یا خدایی نیستند یا اصول خدایی آنها تحریف شده است. از طرفی هم به جز دین اسلام هیچیک از ادیان ادعای رهبری جامعه بشریت را ندارد، حتی تورات و انجیل خود اعتراف می‌کنند که تنها برای رهبری و نجات قوم بنی‌اسرائیل آمده‌اند و همچنین مشاهده می‌کنیم که پیروان سایر ادیان همه با هم در تضاد و دشمنی آشتی‌ناپذیری هستند و غیر از پیغمبر خویش پیامبران دیگر را قبول ندارند. اما اسلام ایمان به همه‌ی پیامبران و کتابهای آسمانی را جزو اصول دین مسلمانان قرار داده است، به همین دلیل است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإِسْلامُ﴾ آل عمران ۱۹

«همانا دین مورد قبول به نزد خداوند اسلام است.»

و باز می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيرَ الإسلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فى الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِينَ﴾ آل عمران ۸۵

«هرکس به جز اسلام دین دیگری را انتخاب کند هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در قیامت از زیانکاران است.»

آری دینی که مایه‌ی سعادت و خوشبختی همه جانبه است، اسلام است و لاغیر. همان دینی که از مشکات رحمت و علم و لطف کامل الهی نورافشانی می‌نماید و نجات جامعه بشری را از گمراهی و سرگشتگی و بی‌هدفی تضمین می‌کند. همان دینی که بوسیله محرم راز و امین اسرار الهی حضرت محمدﷺ فرستاده شد و با کمال امانت و صداقت به مردمان ابلاغ گردید و تاریکی ظلم و جهالت و کفر را از بین برد و درِ خیر و برکت را بر جهانیان گشود. همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ ما أَرسَلناكَ إِلاَّ رحمةً لِلْعالَمِينَ﴾ انبياء ۱۰۷

«ای محمد ما تو را جز به خاطر رحمت و خیر برای جهانیان نفرستاده‌ایم.»

به راستی رسالت حضرت محمدﷺ رحمت همگانی است و در سایه این رحمت، امتی به وجود آمد که به تصدیق قرآن و به اعتراف دوست و دشمن بهترین امتها بود که خداوند در تعریف آن می‌فرماید:

﴿كُنتُمْ خَيرَ أُمَّةٍ أُخرجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرونَ بِالمَعروفِ و تَنْهونَ عَنِ المُنكرِ و تُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾ آل عمران ۱۱۰

«شما ای اصحاب و پیروان محمد، بهترین امتها هستید که برای هدایت و سعادت انسانها به وجود آمده‌اید. چون آنان را به خیر و نیکی سفارش می‌کنید و آنان را از شرّ و فساد برحذر می‌دارید.»

اسلام دینی است که قدرت و دوام و ثبات خود را از حقانیت و خدایی بودنش دریافت می‌دارد، لذا همیشه قوی و استوار باقی خواهد ماند. تجربه نشان داده است که هرگاه پیروان یک دین برای مدت زمانی از قدرت و تسلط برخوردار شده‌اند، آن دین نیز شکوفا گشته و عده‌ی بیشتری را به سوی خود جذب کرده است. اما همینکه پیروانش به ضعف و ناتوانی گرائیده، یا نسبت به دینشان بی‌توجه شده‌اند، آن دین نیز رونق و شکوفایی خود را از دست داده و بتدریج به فراموشی سپرده شده است، به جز دین اسلام که با وجود از بین رفتن قدرت و تسلّط مسلمانان صدر اسلام که دو امپراطوری عظیم فارس و روم را به زانو درآورد و با وجود تقسیم جهان اسلام به کشورهای کوچک و ضعیف و دست نشانده و ایجاد تفرقه و اختلاف سیاسی و ملی و... در بین آنها و با وجود کوتاهی و سستی مسلمانان از انجام وظایف دینی خود، هنوز بر مسند ثبات و استحکام و هماهنگی و سازندگی و پویایی تکیه زده و در صدر همه ادیان و مکاتب فلسفی قرار دارد و با صدای رسا و عالم‌گیر جهانیان را به سوی سعادت و نجات از ظلم، نابرابریها، تضادها، اضطرابها و ناآرامیهای روحی ناشی از بی‌هدفی و بی بند و

باری دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإِسْلامُ﴾ آل عمران ۱۹

دین نجات بخش تنها اسلام است. پس به سوی آن بشتابید.

در پاسخ به این ندای آسمانی است که هر روز صدها نفر آمریکائی، اروپائی، آفریقایی، هندی و چینی از کفر فرار می‌کنند و به اسلام پناه می‌آورند و شخصیّت حقیقی و نقش انسانی خود را در نظام هستی باز می‌یابند و به این دستاورد تازه افتخار می‌کنند و آن را ارج می‌نهند و به پاس این نعمت، خدای را سپاسگزارند. زیرا به قول سعدی «قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید» یا به فرموده حضرت عمر فاروق رضی الله عنه «کسی ارزش واقعی اسلام را می‌شناسد و آن را از دست نمی‌دهد که از جاهلیت دوران کفر باخبر باشد».

در این موضوع که اسلام تنها پناهگاه بشریت برای نجات از ظلم و فساد و استبداد و نابرابری است نباید کوچکترین تردیدی را به خود راه داد. چرا که اسلام چیزی خارج از خواسته سرشت و فطرت انسان نیست. اسلام نیاز دلها و آهنگی است که از حلقوم سرشت بیرون می‌آید.

دین اسلام به طور کلی به دو قسمت احکام عملی (شریعت) و اصول عقیدتی (ایمان) تقسیم می‌شود.

اسلام از جنبه عملی و رفتاری، تمامی خوبیها و زیبایی‌ها را دربر می‌گیرد و عمل کردن به همه آنها را دستور می‌دهد، هرجا که خیر و صلاحی باشد خواسته اسلام است و از جهت دیگر از تمامی بدیها و زشتیها متنفر و بیزار است، هرجای که فسادی وجود داشته باشد اسلام از آن بیزاری می‌نماید. آری شریعت اسلام بر چنین اساسی (جلب منافع و دفع مضار) که در هیچ شرایطی قابل تغییر نیست پایه‌گذاری شده و این اصل با هر شرایطی قابل انطباق است.

از لحاظ عقیدتی هم باید گفت که اصول عقاید اسلامی عین همان اصول

تغییرناپذیر و ماندگاری هستند که همه پیامبران و ادیان آسمانی برای نشر و تبلیغ آنها آمده‌اند. و بالاتر از آنند که در اثر دگرگونی اوضاع و احوال و شرایط زمانی و مکانی جوامع بشری دچار تغییر و دگرگونی شوند. برای نمونه یکی از اصول عقاید اسلامی ایمان به خداوند یگانه و توانا و دانا است، که از روی اراده و حکمت خود جهان هستی را به وجود آورده و چنان نظم و انسجام و ارتباط محکم و زیبایی به آن بخشیده است که نادیده گرفتن آن نادیده گرفتن کل جهان می‌باشد. مسلماً ایمان به چنین پروردگاری خواسته فطرت و تکیه‌گاه دلها و جلوه‌گاه رابطه علت و معلول است. بنابراین تا یک انسان با فطرت سالم در جهان وجود داشته باشد این اصل ثابت و پایدار باقی خواهد ماند.

سایر اصول عقاید اسلامی از قبیل ایمان به روز آخرت، نبوت، فرشتگان و کتابهای آسمانی نیز بالاتر از آنند که تغییر و تبدیل بدانها راه یابد. لذا اسلام چه از لحاظ عقاید و چه از جنبه عملی با همه اوضاع و احوال پسندیده هماهنگ است. اسلام حق است و حق زیبا و جذاب می‌باشد. به همین خاطر است که همچون همیشه قلب انسانهای منصف و بی‌غرض و خالی از تعصب و کینه را به سوی خود جذب خواهد کرد. این مژده خداوند است که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحنُ نَزَّلْنا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظونَ﴾ حجر ۹

«همانا ما قرآن را نازل کرده‌ایم و نگهدارنده‌ی آن هستیم.»

و یا می‌فرماید:

﴿و لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بعدَ حينٍ﴾ سوره ص آیه آخر

«از آوازه‌ی قدرت و تسلط قرآن بعدها باخبر خواهید شد.»

ما اکنون نشانه‌هایی از تحقق این مژده را در نجات جهان غرب از مرض جنون بی‌دینی که در قرن ۱۷ و ۱۸ در اثر وحشت از کابوس کلیسا بدان مبتلا شده بودند مشاهده می‌کنیم، زیرا کلیسا به نام خدا و به اسم دین به هر جرم و

جنایت و خیانتی دست می‌زد و مردم را از آنچه به نام دین و خدا بود متنفر می‌ساخت. دانشمندان مغرب زمین پس از اینکه خلأها و خسارتهای جبران‌ناپذیر ناشی از فقدان دین را در جامعه خود لمس کردند و یقین حاصل نمودند که این خلأ با پیشرفت علم و صنعت پر نمی‌شود، از قرن ۱۹ ببعد به سوی دین بازگشتند و ضمن اعلام انزجار از بی‌دینی با دلایل و براهین علیه آن به مبارزه برخاستند و در جستجوی دینی برآمدند که با کلیسا ارتباطی نداشته باشد. عدّه‌ی فراوانی از این محققان و دانشمندان به بررسی درباره اسلام پرداختند و همچنانکه در این کتاب ملاحظه خواهید کرد، اکثر آنان تحت تأثیر گذشت و سادگی و زیبایی آن واقع شدند و به حقانیت اسلام اعتراف نمودند.

از طرف دیگر جامعه کمونیستی را می‌بینیم که با ادعای تسلط بر همه جهان به صورت هیولایی خطرناک خودنمایی می‌کرد و عده‌ی فراوانی را به کام خود فرو برده بود. اما دستی از آستین غیب بیرون آمد و بر سینه نامحرم زد و خود به خود در اثر بی‌پایگی و مخالفت با فطرت و نداشتن ایمان به خدا از هم پاشید و به بایگانی راکد تاریخ سرازیر گردید و میلیونها مسلمان که دهها سال تحت فشار جهنمی ظلم و استبداد کمونیستی هویت و شخصیت اسلامی خود را محفوظ نگهداشته بودند، آزاد گذاشتند و اکنون با الهام از ایمان اسلامی خود علیه کفر و ظلم و استبداد برخاسته و با جاهلیت قرن بیستم مبارزه می‌نمایند.

با اطمینان کامل به وعده‌ی الهی، پیروزی دین اسلام بر تمامی ادیان و مکاتب را مژده می‌دهیم و این امانت الهی در مسیر تاریخ همیشه به دست مخلصان و جان بر کفان و شیفتگان حق سپرده شده و در نهایت صداقت و وفاداری از آن محافظت گردیده و به مردم ابلاغ شده است. این فرزانگان از هیچ گونه جهاد و تلاشی در این امر کوتاهی نکرده و جان داده و جاویدان مانده‌اند. شکر خدا در عصر حاضر نیز پرچم لا اله الاّ الله به دست جماعتی از پیروان

راستین دین خدا در اهتزاز می‌باشد که به خاطر اعتلای کلمه حق مجاهدت و جانبازی می‌نمایند و برخلاف میل و خواسته دشمنان خدا که می‌خواهند نور حق خاموش شود، با جان و مال و قلم و زبان به نشر حقایق اسلام پرداخته‌اند و با دلیل و برهان، شبهات و اتهامات ناروای بدخواهان را باطل مـی‌سازند و کـینه توزیها و دسیسه‌های شوم آنان را علیه اسلام و مسلمانان آشکار و خنثی می‌کنند و سیمای واقعی و تابناک اسلام را به جهانیان معرفی می‌نمایند. هرچـند ایـن برگزیدگان در هر زمان از لحاظ تعداد و کمیت در اقلیت بوده و می‌باشند، اما از نظر قدرت و معنویت و تسلط و شایستگی و کیفیت و رهبری و هدایت در مقام اول قرار گرفته‌اند و هریک از آنان به منزله قله‌ی سر به فلک کشیده‌ای است که میلیونها سنگپاره در برابر آن توده‌ای بیش نیست.

از جمله‌ی این بزرگواران استاد عبدالفتاح عفیف طباره می‌باشد که با نوشتن کتابهای بسیار مفید و باارزش، دَین خود را نسبت به اسلام و مسلمانان و جامعه انسانی به نحو احسن ادا کرده است. با توجه به اینکه نوشته‌های این اندیشمند در پرتو قرآن و سنت و با بهره‌مندی کافی از علم و دانش به رشـته‌ی تـحریر درآمده‌اند، در نوع خود کم نظیرند و به همین جـهت تـا کـنون مـورد تـوجه و استقبال دانشوران و حق دوستان واقع گشته و به اکثر زبانها ترجمه شده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. نظر به اینکه هدف این اندیشمند تنها نشر حقایق و جلب رضای خدا است و به فکر کسب نام و نشان و مقام نمی‌باشد، در هـیچیک از نوشته‌هایش به جز اسم کوچک و نام خانوادگی خود (عبدالفتاح عفیف طـباره) چیز دیگری راجع به معرفی و شرح حال خود ننوشته است. بدین جهت از شرح حال ایشان بی‌اطلاعم و تنها با چند اثر ارزشمند ایشان آشنایی دارم که به شرح زیر است: ۱. روح‌الدین الاسلامی ۲. مع الانبیاء فی القرآن ۳. روح الصلاة فی القرآن ۴. الخطایا فی نظر الاسلام ۵. الیهود فی القرآن ۶. روح القرآن و تفسیر

کامل قرآن در ۳۰ جزء.

همچنین اطلاع دارم که بحمدالله استاد طباره نویسنده موفق و مجاهد جهان اسلام هنوز در قید حیات می‌باشند. البته به منظور آگاهی بر جریان زندگی ایشان با انتشارات دارالملايين در بیروت که نشر و چاپ آثار استاد را به عهده دارد مکاتبه شده ولی هنوز جوابی نرسیده است.

نام روح الدين الاسلامی که معروفترین اثر او است برای اکثر کسانی که با مطالعه و تحقیق سر و کار دارند آشنا است. بدون مبالغه انتخاب این نام «روح الدين الاسلامی» (جوهر و چکیده‌ی دین اسلام) برای این کتاب انتخابی است درست و قبایی است که برازنده‌ی قامت آن می‌باشد. روح الدين الاسلامی مشتمل بر مسائل عقیدتی و شریعتی است که اصول و فروع دین را با شیوه‌ای زیبا همراه با دلایل علمی به رشته‌ی تحریر درآورده است و اعجاز قرآن، توحید و یکتاپرستی، ایمان به روز آخرت و نبوت، ایمان به وجود فرشتگان و کتابهای آسمانی را در پرتو قرآن مورد بررسی قرار داده و با نشان دادن دلایل علمی و عقلی حقانیت آنها را اثبات نموده، به صورتی که هیچ تردیدی در آن برای انسانهای منصف باقی نمانده است و در فصلهای جداگانه‌ای به بررسی مسائل معنوی و ارتباط انسان با خدا و اثر این ارتباط بر روان او می‌پردازد و اخلاق اسلامی، فلسفه نماز، روزه، حج و زکات را روشن می‌نماید. مقام علم، تسامح و گذشت در اسلام، نظام حکومت، قضاوت، اقتصاد، جنگ، خانواده، نقش زن در اجتماع و بهداشت و اهمیت آن را در اسلام بیان می‌کند و مجازاتها و تعزیرات اسلامی را در مقایسه با قوانین بین‌المللی بررسی می‌نماید و دو فصل آخر آن را با ذکر دلایل عقلی بر صدق رسالت محمدﷺ و خلاصه‌ای از علم الحدیث به پایان می‌رساند.

مؤلف با تسلط بر قرآن و سنت و روش سلف صالح و دید وسیع علمی و

آشنایی با مسائل روز، به دور از تعصب و تنگ نظری، مسائل را مورد تحقیق قرار داده و از نظریات دانشمندان غیر اسلامی نیز استفاده کرده است. لذا آشنایی با مندرجات این کتاب برای عموم مفید و ارزشمند می‌باشد. به همین دلیل مورد استقبال اقشار مختلف واقع گردیده و تا به حال بیش از ۲۷ بار تجدید چاپ شده است. استاد شریف خلیل سکر در تعریف آن می‌گوید: این کتاب ارزش آن را دارد که در کتابخانه هر محقق و منزل هر مسلمانی وجود داشته باشد و جزو برنامه درسی مراکز علمی و دانشگاهی قرار داده شود.

بنده از مدتها پیش به اهمیت این کتاب آگاه بودم و آرزو داشتم کسی در ایران آن را ترجمه کند تا تعداد بیشتری مخصوصاً نسل جوان و کسانی که به زبان عربی تسلط ندارند از مطالب ارزنده آن بهره‌مند شوند. ولی خود جرأت نمی‌کردم این مسئولیت سنگین را به عهده بگیرم تا اینکه در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی که هنوز کسی اقدام به ترجمهٔ آن بطور کامل و دقیق در کشور نکرده بود، پس از استخاره و توکل بر خدا به امید اینکه قدم خدا پسندانه‌ای را در راه نشر و تبلیغ اسلام برداشته باشم تصمیم به ترجمه‌ی آن به فارسی گرفتم. هرچند تألیف یا ترجمه و بطور کلی نویسندگی مسئولیتهای گوناگون علمی، دینی، اخلاق اجتماعی و... را برای نویسنده ایجاد می‌کند و او را ملزم به احساس مسئولیت و پاسخگویی در برابر آنها می‌نماید و خواه ناخواه هدف تیر طعنه‌ی دوست و بیگانه واقع می‌شود، اما به این امید که حتی اگر بتوانم اندکی از حقایق این کتاب را ترجمه نمایم باز ارزش آن را دارد که همهٔ این مسئولیتها را به جان بپذیرم. این مسئولیت را به عهده گرفتم.

ضمناً باید گفت: نه تنها بنده بلکه هیچ انسانی نمی‌تواند ادعا کند که گفته‌ها و نوشته‌هایش خالی از خطا و اشتباه است، بلکه کسانی اشتباه نمی‌کنند که دست روی دست گذاشته‌اند و کاری انجام نمی‌دهند و تنها به انتقاد از دیگران اکتفا

می‌نمایند. به همین جهت با اشتیاق و دلگرمی فراوان و اتکا به خدا با روح آرام ترجمه آن را شروع کردم و با یاری خداوند متعال بعد از یکسال آن را به پایان رسانیدم. اینک ترجمه آن تحت همان عنوان اصلی (روح الدين الاسلامی) در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد که إن شاءالله مورد استفاده واقع خواهد گردید. لازم به یادآوری است که این ترجمه از روی چاپ بیست و هفتم کتاب انجام گرفته که در موارد بسیاری با چاپهای قبلی فرق دارد.

در پایان از دوست فاضلم جناب ملا سیدعبدالله قریشی بوکانی که در بازخوانی این کتاب زحمات زیادی را متحمل شدند و همچنین از برادر بزرگوارم جناب حاج ناصح افخم‌زاده که در تایپ آن از هیچ تلاشی دریغ نکردند و از جناب آقای مستعان کارمند آموزش و پرورش سنندج که با در اختیار قرار دادن نسخه اصلی کتاب بنده را مرهون بزرگواری خود ساختند، و از جناب آقای محمد محمدی ـ از ناشران بسیار پرتلاش و مخلص ـ که چاپ آن را بر عهده گرفتند تشکر و قدردانی نموده و سعادت و توفیق ایشان را در پیشگاه پروردگار تمنا دارم.

آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. والسلام على عبادالله الصالحين

ابوبکر حسن‌زاده ۷۴/۱/۲۰

تقریظ و تعریف از طرف جناب آقای شیخ حسین یوسف غزال قاضی محترم شرع:

بعد از سپاس و ستایش پروردگار جهان و درود و سلام بر روان پاک خاتم پیغمبران، بیست و ششمین چاپ کتاب روح الدین الاسلامی، تألیف استاد عفیف طبّاره وارد بازار شد. جای بسی خوشوقتی است که در اثر استقبال پرشور مردم، این کتاب نفیس مرتب در بازار نایاب می‌گردد و به سرعت تجدید چاپ می‌شود.

البته اوّلین بار که این کتاب منتشر شد، من انتظار داشتم که مورد توجه مردم قرار گیرد و با استقبال فراوانی روبه‌رو شود، و به صورت گسترده‌ای در بین طبقات مختلف مردم منتشر گردد، خوشبختانه تجدید چاپهای متعدد آن یکی بعد از دیگری انتظار مرا به بهترین وجه برآورده کرده است.

این استقبال بی‌نظیر نمایانگر آن است که اشخاص باسواد عرب، با فرهنگ در حال پیشرفت خود، کتابها را دقیقاً مورد سنجش قرار می‌دهند و بهترین آنها را برای مطالعه انتخاب می‌کنند. بدون شک هر خواننده‌ای گم شده خود را در این کتاب پیدا می‌نماید، و تمام تعالیم اسلامی را، چه مربوط باشد به خداشناسی و انواع عبادت و اخلاق، و چه راجع باشد به روح و اسرار نفس و چگونگی تربیت و تهذیب آن، در این کتاب به آسانی به دست خواهد آورد.

به راستی مکتب اسلام بسیار غنی و این گونه مباحث در آن فراوان است و کتابهای قطوری در این موارد نوشته شده است، ولی بیشتر اشخاصی محقق و متخصص می‌توانند از این کتابها استفاده نمایند، توده‌ی مردم وقت آن را ندارند که آنها را مورد بررسی قرار دهند و دُرّهای گرانبها را از صدفها بیرون بکشند. اگر وقت هم داشته باشند کتابی را که بتواند تمام نیازهای درونی آنان را برطرف

سازد در دست ندارند، توده‌ی مردم نیاز به کتابی دارند، که مسائل مهم اسلامی را به عبارت سهل و آسان و نظم و ترتیب جالب و گیرا بیان کند. باید بگویم این نیاز به خوبی با مطالعهٔ این کتاب نفیس برطرف می‌شود.

مؤلف فاضل و دانشمند ما (عفیف طبّاره) کتابهای نفیس و فراوانی را مورد مطالعه قرار داده، هرچه را که از قدیم و جدید درباره‌ی اسلام نوشته شده، به بحث و بررسی کشیده و با دقت و هوشیاری کافی گوهرهای نایابی را انتخاب کرده، و کتاب ارزشمند خود را با آن آراسته است، تا در اثر فروزان شدن نور عقیده، روح عبادت، تزکیه و تصفیه نفس را در انسان تقویت نماید و لکه‌های تاریک را از نفس بزداید، و روح را به سوی عالم ملکوت و نور و اشراق هدایت کند.

خوشبختانه همانگونه که علما و دانشمندان به اهمیّت این کتاب آگاهی دارند، توده‌ی مردم نیز به خوبی ارزش واقعی آن را شناخته‌اند. به همین دلیل است که در اکثر دانشکده‌ها و دانشگاههای کشورهای اسلامی این کتاب تدریس می‌شود، به دو زبان فارسی و ترکی ترجمه شده و بعید نیست که به سایر زبانها نیز ترجمه شود، تا تمام مردم دنیا با حقیقت پاک و مترقی اسلام آشنا شوند.

به راستی این کتاب درهای بسته شده‌ای را بر روی اسرار دین اسلام می‌گشاید، و فهم و درک صحیح و پیشرفته‌ای از قرآن را ارائه می‌دهد که هماهنگ با تمدن جدید می‌باشد.

می‌توانم بگویم یکی دیگر از عوامل استقبال از این کتاب این است، که موج کفر و بی‌دینی در حال فروکش و عقب نشینی می‌باشد، در حالیکه دنیا دارد به طور یقین به این حقیقت می‌رسد که سعادت انسان در این جهان تنها از راه برگشت به دین حقیقی و سیراب شدن از سرچشمه زلال ایمان امکان‌پذیر می‌باشد، کفر و بی‌دینی در انزوا و سرشکستگی بیشتری قرار می‌گیرند.

لذایذ زودگذر مادی که مردم به دنبال آن هستند نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند، و زرق و برق ماده، قادر به روشن نمودن و مطمئن ساختن قلبها نیست، هر اندازه انسان به مادیات نزدیک‌تر شود و به دنبال خواسته‌های نفس تلاش نماید سیر نخواهد شد، و مانند کسی است که هر قدر از آب شور دریا می‌نوشد تشنگی و حرارت درونش بیشتر خواهد شد. به همین دلیل است که مردم بعد از تلاش و دوندگی فراوان به این طرف و آن طرف، به این حقیقت رسیده‌اند، که سعادت از درون نفس انسان سرچشمه می‌گیرد، و نمی‌توان خارج از نفس به جستجوی آن پرداخت.

دنیای امروز به سرعت به سوی اصالت روح و عالم معنویت گام برمی‌دارد. و این کتاب به نوبه خود انسان‌ها را به سوی حقیقت راهنمایی می‌کند و خداشناسی را به آنان نشان می‌دهد، تا بفهمند که هیچ چیزی مانند ایمان به خدا، نمی‌تواند اطمینان و آرامش را به دلها بازگرداند.

﴿أَلا بِذِكرِ اللهِ تَطْمَئِنّ القُلوبُ﴾ رعد ۲۸

«هوشیار باشید تنها با ایمان و یاد خدا دلها آرام می‌گیرند.»

تعریف و توصیف این کتاب، به وسیله استاد فـاضل، شـریف خـلیل سکّـر فوق‌لیسانس در شریعت اسلامی:

بعد از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود و سلام بر روان پـاک خـاتم پیغمبرانﷺ.

نمی‌توانم با این چند کلمه، فواید و ارزش واقعی این کتاب را بیان کنم، تنها خواننده‌ی آن است که با آگاهی و هوشیاری خود می‌تواند به اهمیت این کتاب پی ببرد. ولی می‌خواهم نظر خواننده محترم را به این واقعیت جلب نمایم کـه مؤلف کتاب مجموعاً سه هدف اصلی را دنبال می‌کند:

اولاً: اصول اسلام و احکام و آداب اسلامی را در کنار تمدّن جدید و پیشرفته عصر حاضر بیان می‌دارد و روشن می‌سازد که اسلام همگام با تمدن حقیقی در حال حرکت و پیشرفت می‌باشد.

ثانیاً: اثبات می‌کند که قرآن کلام خدا و وحی الهی است، و حضرت مـحمد پیغمبر راستین اسلام است.

ثالثاً: اعتراضات و ایرادهای دشمنان اسلام را که می‌خواهند چهره اسلام را زشت نشان دهند و آن را به نابودی بکشانند، ردّ می‌نماید.

اما در مورد هدف اوّل، مؤلف مسائل فراوانی را که مربوط به اصول و احکام و آداب اسلام است مورد بررسی قرار داده و به تفصیل درباره‌ی آنها به تـحقیق پرداخته و هر موضوع دینی را که مورد نیاز انسان باشد به رشته تحریر درآورده است، به نحوی که هیچ خواننده‌ای نمی‌تواند این مسائل را در کتاب دیگری جز با مشقت فراوان به دست آورد.

در این کتاب بعضی از نظریات جدید درباره‌ی درک و فهم فلسفه اسلام بیان شده که قبلاً هیچ کسی نتوانسته است با این دقّت و تفصیل در این مورد بحث

کند. از جمله موضوع بسیار مهم (ایمان به خدا) است که نظریات دانشمندان غرب را همراه با دلایل قرآنی به شیوه‌ای منطقی مورد بحث قرار داده و با دلایل و براهین قاطع هرگونه شک و تردیدی را در این باره از بین می‌برد و هر منکر و ملحدی را محکوم می‌سازد.

یکی دیگر از موضوعهای بسیار مهم این کتاب (ارتباط انسان با خدا و اثر این ارتباط در معالجه نفس) می‌باشد که مؤلف به خوبی از عهده بیان این موضوع مهم که در سنوات اخیر تحت عنوان (روان پزشکی) مورد توجه شایان قرار گرفته برآمده است. اخیراً ثابت شده که اکثر ناراحتیهای جسمی ناشی از ناراحتی‌های روحی و روانی می‌باشد. بدون شک غم، خشم و نگرانیهای قلبی اثر مستقیمی بر بدن دارند و سلامتی جسم را به خطر می‌اندازند. در اینجا مؤلف، روشن می‌سازد که ارتباط و علاقه انسان با خدا در اسلام چگونه اکثر امراض و ناراحتی‌های روانی را معالجه می‌کند و روح را از چنگال این گونه امراض خطرناک آزاد می‌سازد.

از دیگر مباحث مهم این کتاب موضوع (اقتصاد در اسلام) است. که مؤلف ثابت کرده است که اسلام تنها مکتب اقتصادی است که بر هر دو نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری برتری دارد و از مزایای هردوی آنها برخوردار و از زیان‌های آن‌ها محفوظ می‌باشد.

مؤلف در بحث قضاوت (نظام حکم) به بیان اصول و پایه‌های عدالتی می‌پردازد که اسلام آن را برای تشکیل یک دولت سالم ضروری می‌داند، همان عدالتی که هرگز فساد و بی‌نظمی بدان راه نخواهد یافت.

مؤلف در بحث (زن و خانواده) اصولی را که اسلام برای آزادی و پیشرفت زنان و اصلاح خانواده وضع کرده، بیان می‌نماید و ثابت می‌کند که تا به حال جز اسلام هیچ کس و هیچ مکتبی نتوانسته چنین اصولی را ارائه دهد.

اما راجع به هدف دوم این کتاب که قرآن کلام خدا و وحی الهی است، باید گفت: این موضوع یکی از مسائل بسیار مهم و خطیر عصر حاضر به شمار می‌آید، چون جمعیت کثیری که اسلام را قبول ندارند، نبوت پیغمبر را نیز نمی‌پذیرند، هرگاه کسی بتواند دلایل قانع کننده‌ای را ارائه دهد که ثابت نماید قرآن کلام خدا است، می‌تواند کافران و ملحدان را قانع کند، و راه ایمان به خدا و عمل به دستورات اسلام را به آنان نشان دهد.

مؤلف در این مورد دلایل علمی بسیار واضح و روشنی را از قرآن استخراج کرده است بطوریکه هرکس طالب حقیقت باشد و بخواهد از حقایق علمی پیروی کند، در برابر آنها سر تسلیم فرود می‌آورد، و اعتراف می‌نماید که قرآن کلام خدا است. مؤلف در بحثی به نام (قرآن کریم) به خوبی حق مطلب را ادا کرده و اعجاز قرآن را به اثبات رسانیده، و موارد فراوانی از معجزات علمی قرآن را بیان نموده است، آنگاه معجزات طبی و پزشکی قرآن را در بحث مخصوصی به نام بهداشت و حفظ سلامت بدن ذکر کرده است. مؤلف تنها به اینها اکتفا نکرده بلکه می‌بینیم در تمام بحثهای خود دلایل حسی و عقلی و ادبی قاطع و روشنی را به خواننده ارائه می‌دهد که ثابت می‌نمایند قرآن کلام خدا، و محمد پیغمبر راستین اسلام است. همچنین بحث مستقلی را تحت عنوان (دلایل عقلی بر صدق نبوت محمدﷺ) به تشریح و بیان صدق نبوّت محمدﷺ اختصاص داده است.

اما هدف سوم در ارتباط با ابطال شبهه‌ها و ایراد و اعتراضهای دشمنان لجوج اسلام است که هیچ فرصتی را برای افترا بستن به اسلام و زشت جلوه دادن چهره‌ی آن از دست نمی‌دهند، طوری که برای رسیدن به اهداف پلید خود به هر دروغ و تهمتی متوسل می‌شوند. مؤلف در مقابل آنان وظیفه بسیار عظیمی را به عهده گرفته، و به مقابله با اعتراضات و شبهه‌های آنان برخاسته و با دلایل

محکم علمی به ردّ یکایک آنها پرداخته است. و در بیان دلایل خود بر آیات صریح قرآن، و حقایق ثابت تاریخ، و منطق و روش علمی جدید، تکیه کرده است.

یکی از ایرادهایی که مؤلف نسبت به ابطال آن اقدام نموده، این است که اسلام دینی است مربوط به مسائل مدنی و مادی و به جنبه معنوی و روحی انسان توجهی ندارد و نمی‌خواهد معنویت را در درون مسلمانان تقویت کند.

مؤلف در بحثهای مختلف خود از جمله بحث رابطه انسان با دنیا و عبادات به خوبی به این اعتراض پاسخ داده و آن را باطل کرده است.

در بحث (علم در اسلام) مؤلف ادعای عالم فرانسوی، ارنست رینان را، ردّ نموده که می‌گوید: «اسلام دشمن آزادی فکر و اندیشه می‌باشد، و تمام حرکات علمی را سرکوب کرده است». همچنین در بحث مربوط به (نظام جنگ در اسلام) مؤلف این اعتراض را ردّ می‌کند که طبق آن: (اسلام با قدرت شمشیر گسترش یافته است نه به وسیله دلیل و برهان). و در بحث راجع به (اخلاق در اسلام) ادعای کسانی را که می‌گویند: قرآن نتوانسته اصول اخلاق را بیان کند، مردود می‌سازد.

اینها اشاره‌های کوتاه و زودگذری بودند راجع به مطالب مهمی که در این کتاب جمع‌آوری شده است و هر خواننده‌ای شدیداً نسبت به آنها احساس نیاز می‌نماید، و زندگی خود و جامعه را به آن مرتبط می‌داند بنابراین شایسته است که این کتاب در منزل هر مسلمانی و در کتابخانه هر محقق و دانشمندی وجود داشته باشد. من به تمام رؤسای دانشگاهها و دانشکده‌ها و سایر مراکز علمی و استادان آنها توصیه می‌کنم که نظر دانشجویان خود را به این کتاب جلب نمایند، تا با خواندن آن به حقیقت اسلام آشنا شوند، و اکثر اشتباهاتی را که در اثر مطالعه

کتب دشمنان اسلام در ذهن آنان رسوخ پیدا کرده، اصلاح کنند، و درسهای تربیتی و اخلاقی و رازهای معنوی و روحی را که در این جهان مادی نیاز مبرم به آنها دارند از این کتاب بیاموزند.

خداوند همه ما را در راه خدمت به اسلام و رسیدن به خیر و حقیقت موفق فرماید.

شریف خلیل سکّر

مقدمه مؤلف:

بیائید تا دین را از روی دلیل و برهان بپذیریم:

یکی از خصوصیّات تمدن جدید این است که مذاهب و عقاید و گـروههای فراوان اجتماعی و سیاسی در آن به وجود آمده است، و اکثر کسانی که سهمی از پیشرفت و فرهنگ دارند، با استقلال فکری خود، مذهب و نظامی را که با آن قانع می‌شوند و آن را هماهنگ با مصلحت خود تشخیص مـی‌دهند، انـتخاب می‌کنند. آیا این استقلال فکری می‌تواند در آینده‌ی نزدیک اشخاص عـالِم و متمدن را به انتخاب دینی وادار کند که روحاً به آن راضی باشند؟

به راستی پیروان ادیان، امروزه دین را به صورت ارث از پدران خود گرفته‌اند، این حقیقتی است آشکار و انکارناپذیر، آن که پدرش مسلمان است دین را بـه ارث از او می‌گیرد و دیگری که پدرش مسیحی یا یهودی است نیز دین خود را از آنان به ارث می‌برد. در این عصر جدید که دانش و معارف بشری به اوج خود رسیده ضرورت دارد که فکر و عقل بشری از قید اسارت تقلید آزاد شود و از روی علم و دانش و دلیل و برهان، دینی را انتخاب کند که به صحت و درستی آن اطمینان داشته باشد، و مسائل و موضوعات آن با دلایل علمی تثبیت شوند.

عقیده فطری در نفس انسان، ملجاء و پناهگاهی است که به هـنگام بـروز مشکلات به آن پناه برده می‌شود. و این عقیده‌ی فطری ارزش آن را دارد که سهم کافی از تحقیقات و بررسیها، به آن اختصاص داده شود و آن را مبتنی بر

دلایل و براهین عقلی که از فکر آزاد محققین تراوش می‌نمایند، دانست.

متأسفانه اکثر مردمان جهان هنوز به حقیقت پاک و عظمت اسلام، ناآشنا می‌باشند، در حالی که هر انسانی که سهمی از علم و دانش داشته باشد و بخواهد به دور از تعصّب دینی و قومی، اسلام را مورد بررسی قرار دهد تحت تأثیر جمال و زیبایی آن قرار می‌گیرد، و به آن تمایل پیدا می‌کند، و با اطمینان خاطر دستورات آن را می‌پذیرد، چون می‌بیند که اسلام نیازهای درونی او را ارضا می‌نماید. تشنگی روحی او را برطرف می‌سازد، اضطرابها و ناآرامی‌های قلبی‌اش را تسکین می‌دهد و حقایقی را به دست می‌دهد که سعادت انسان را تضمین می‌کند، همان حقایقی که قبلاً از آنها بی‌اطلاع بوده است.

وضعیت بد مسلمین

محققین وقتی که قرآن و آثار تمدن اسلامی را بررسی می‌نمایند، چهره‌ی زیبایی از اسلام در ذهنشان ترسیم می‌شود. ولی متأسفانه وقتی که مسلمانان را می‌بینند، و گفتار و رفتار آنان را مشاهده می‌نمایند، با چهره‌ی زشت و صد درصد مخالف با چهره ترسیمی قبلی روبه‌رو خواهند شد. حقیقتاً باید اعتراف کنیم که اسلام چیزی است و مسلمانان چیز دیگری. به راستی گفتهٔ شیخ محمد عبده در این باره بسیار درست است که می‌گوید: اکثر چیزهایی که امروزه عامه مردم آن را اسلام می‌نامند در حقیقت اسلام نیست، بلکه تنها شکل ظاهری نماز، روزه و حج از اسلام حفظ گردیده، و اکثر دستورات اسلام از معنی حقیقی خود به دور مانده‌اند. و مردم به واسطه بدعتها و خرافاتیکه داخل دین شده است، و آنها را جزو دین به حساب می‌آورند، به نهایت درجهٔ جمود دینی دچار گردیده‌اند، از شرّ این مسلمان نماها و افترایی که به دین اسلام می‌بندند، به خدا پناه می‌بریم، هیچ کدام از عیب‌ها و ایرادهایی که امروزه به نام اسلام بر مسلمانان وارد

می‌گردد جزو دین اسلام نیستند، بلکه چیزهای دیگری هستند که به نام اسلام معروف شده‌اند...[۱] سید جمال‌الدین افغانی، دانشمند جهان اسلام، معتقد است که بدبختی و نابسامان بودن اوضاع مسلمانان، بزرگترین مانعی است که ملّت اروپا را از قبول دین اسلام باز می‌دارد. و در این باره می‌گوید: (هرگاه بخواهیم مردمان آزاده و روشن‌فکر اروپا را به دین اسلام دعوت کنیم قبل از هر چیز باید آنان را قانع کنیم که ما مسلمان نیستیم و تنها شناسنامه‌ی اسلامی داریم، چون مردم اروپا از دریچه‌های قرآن به ما می‌نگرند و رفتار ما را با آیات آن تطبیق می‌نمایند و می‌بینند ما قومی هستیم که جهل و نادانی و بدبختی و سستی بر آن چیره شده است، آنگاه با خود می‌گویند: اگر قرآن مصلح و مشکل گشای واقعی است، چرا پیروانش به چنین سرنوشت شومی دچار شده‌اند؟...).

حق اینست بگوییم که اکثر مسلمانان در این عصر تنها به اسم مسلمان می‌باشند، و قانون و دستورات دین در مسائل زندگی آنان نقشی ندارد. کسی که پای‌بند دستورات اسلام نباشد جایز نیست که اسم مسلمان بر او اطلاق شود. همانگونه که هیچ گروه و حزبی حاضر نیست، کسی را به عنوان عضو خود قبول کند مگر اینکه تمام مقررات و دستورات مربوط به آن حزب را بپذیرد و عملاً آنها را اجرا نماید، اسلام هم کسی را به عنوان مسلمان قبول ندارد، مگر اینکه تمام رفتار و گفتارش منطبق با تعالیم اسلامی باشد.

به همین جهت است که ما در این کتاب مشاهده می‌کنیم که اسلام برای اینکه کسی را به عنوان مسلمان در جامعه مسلمانان قبول کند، شرایط و قوانین مخصوصی را در نظر گرفته است که لازم است به این شرایط و قوانین عمل کند.

خوشبختانه ما اکنون شاهد نهضتهای قدرتمندی برای احیای اسلام و نشان

۱ـ الاسلام والنصرانیه، تألیف شیخ محمد عبده ص ۱۵۰.

دادن چهره‌ی واقعی از آن می‌باشیم، بسیار خوشوقتیم که عده‌ی فراوانی از علما و دانشمندان مخلص و تعدادی از رؤسای دولتهای اسلامی، که انتظار مـی‌رود مصدر خیر و برکت باشند، فعالانه و با ایمان و نیّت خالص پا به میدان گذاشته‌اند، از طرف دیگر چندین مؤسسه و مرکز دینی تأسیس گردیده که اسلام را به معنی واقعی و صحیح خود تدریس و مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند.

کسانی که چهره‌ی اسلام را زشت جلوه داده‌اند

وقتی حال مسلمانان به صورتی باشد که گفتیم، جای تعجب نیست که افراد غیرمسلمان آن را قبول نکنند، مخصوصاً ملل غربی که حقیقت دین اسـلام را نمی‌شناختند و بواسطه افتراها و حمله‌های مغرضانهٔ دشمنان اسلام که از هیچ دروغ و تهمتی علیه اسلام کوتاهی نمی‌کردند، و حقیقت و تاریخ اسلام را بـه خاطر اغراض پلید خود وارونه نشان داده و به انتشار کتابها و مقالات و قصاید متعددی علیه اسلام می‌پرداختند، احساسات مـردم را عـلیه اسـلام تـحریک می‌نمودند. کنت هنری کاستری در کتاب خـود، اسـلام خـاطره‌ها و سـانحه‌ها، می‌گوید:

«وقتی که مسلمانان بفهمند، داستان سرایان مسیحی در قرون وسطی چـه داستانهایی علیه آنان نقل می‌کردند و یا آواز خوانان مسیحی چـه سـرودهای مغرضانه‌ای را علیه اسلام می‌سرودند، از شدت ناراحتی باید چه عکس‌العملی از خود نشان دهند؟! و با چه نوع کلماتی آنان را پاسخ گویند؟ چرا که تـمام ایـن داستانها و سرودها از فکری که باعث جنگهای صلیبی گردیده تراوش می‌نمایند و تمام آنها کینه و عداوت را علیه مسلمانان تحریک می‌کنند. زیرا این عده به حقیقت دین اسلام به کلی ناآشنا هسـتند، و در اثـر تکـرار سـرودهای مـزبور، داستانهایی که علیه مسلمانان نقل شده در اذهان مردم رسوخ پیدا کرده است، و

اشتباهات و غلطهای فراوانی علیه اسلام در دل مردم جای‌گیر شده که بعضی از آنها تا امروز هم در اذهان باقی مانده است، هریک از این سراینده‌ها مسلمانان را مشرک و بت‌پرست و بی‌ایمان و خونخوار می‌پنداشته‌اند.)[۱]

استاد دیرمنگام در این باره می‌گوید: «هنگامی که آتش جنگ در بین مسلمانان و مسیحیان شعله‌ور شد و چند قرن به طول کشید، کینه و عداوت در بین آنها شدت گرفت، هیچ یک از دو طرف، طرف دیگر را درک نمی‌کرد و نسبت به هم بدرفتاری می‌کردند، ولی باید اعتراف کرد که عدم درک و بدرفتاری از جانب غربیها بیشتر از شرقیها (مسلمانان) بود، در نتیجه این تضاد شدید فکری، جدل کنندگان اروپائی، اسلام را به باد انتقاد گرفتند و افتراهای ناروا و تحقیرآمیز فراوانی را به آن نسبت دادند. بدون اینکه به خود زحمت دهند و درباره اسلام به بحث و بررسی بپردازند. نویسندگان و شاعران مزدور در نهایت بی‌انصافی اعراب را مورد هجوم قرار دادند که در حقیقت جز یک هجوم باطل و ناحق و متناقض چیز دیگری نبود.»[۲]

بحث و بررسی جدّی درباره‌ی قوانین و دستورات اسلامی و تحقیقات دقیق و به دور از اغراض شخصی راجع به فلسفه و مزایای اسلام، در قرن نوزدهم میلادی شروع گردید، در آن هنگام بررسی تمدن و فرهنگ شرق در اروپا آغاز شد، و مستشرقین که با جدیّت تمام اقدام به کشف و شناسایی فرهنگ و تمدن اسلام کردند، در موضع‌گیری با قرآن به دو دسته تقسیم شدند. دسته اوّل شیفته و عاشق قرآن گشته و تحت تأثیر مفاهیم بلند آن قرار گرفتند، اما دسته دوم به خاطر اغراض شخصی قرآن را مورد طعن و اعتراض قرار دادند.

بدون شک امروز اسلام نیاز شدیدی دارد، که مزایا و فلسفه و حکمت و

۱ـ نقل از ترجمه عربی استاد احمد فتحی زغلول ص ۷
۲ـ حیات محمد. تألیف امیل دیرمنگام ص ۱۳۵ چاپ پاریس ۱۹۲۹

فضایل آن به نحو دقیق برای انسان متمدن امروز، روشن و آشکار گردد، و تمام عقاید و خرافاتی که به نام اسلام وارد آن شده به دور انداخته شوند، و راه‌حل‌هایی که اسلام برای چاره نمودن مشکلات و خروج از بن‌بستهایی که انسان‌ها در آن قرار می‌گیرند، ارائه می‌دهد به خوبی مشخص و روشن شود.

در جهان امروز کسانی وجود دارند، که به دنبال پیدا کردن راه‌حل برای مشکلاتی هستند که جامعه بشری را دربر گرفته است، و راه‌حل‌های حقیقی را مربوط به هر دین و قومی که باشد، بدون تعصب می‌پذیرند، همانطوری که از مطالعه این کتاب روشن می‌شود می‌توان گفت اسلام بهترین راه‌حل مشکلات را به انسان نشان می‌دهد.

عفیف عبدالفتاح طباره



فصل اول : اسلام

اسـلام

۱ـ معنی لغوی اسلام ۲ـ معنی شرعی اسلام
۳ـ ادیان مردم را به وحدانیت خدا دعوت می‌کنند
۴ـ اختلاف در دین به خاطر ظلم و تجاوز از حق می‌باشد

اسلام[1]: نام دینی است که حضرت محمدﷺ، آن را با خود آورده است. و این نامگذاری از جانب پیغمبرﷺ به طریق اجتهاد انجام نگرفته، بلکه خداوند متعال خود نام اسلام را برای دین محمدﷺ انتخاب کرده است آن جا که می‌فرماید:

﴿وَ رَضِيتُ لَكُمُ الاسلامَ دِيناً﴾ سوره مائده آیه ۳

«راضی هستم به اینکه اسلام دین شما باشد.»

معنی لغوی و لفظی اسلام

علما و مفسرین و مستشرقین، با اهتمام فراوان می‌خواهند معنی شرعی و اصطلاحی کلمه (اسلام) را به سوی معنی لغوی آن برگردانند (و می‌گویند اسلام در لغت به چه معنایی است، در شرع نیز به همان معنی می‌باشد) و مباحثات و

۱ـ اِسلام، سَلْمْ و سِلْمْ (با فتح و کسر سین) به گفته لسان العرب این سه کلمه الفاظی هستند عربی که معنی لغوی آن‌ها امن و سلامتی است، هنگامی که قرآن این الفاظ را برای دین اسلام به کار گرفت در معنی لغوی آن تصرف به وجود آمد و عرف علما بر این است: اسماء به کار گرفته شده در معنی شرعی را به «اسماء شرعی» نامگذاری کنند، البته این اسماء شرعی برخاسته از معنی لغوی آن‌ها است و ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

جدلهای فراوانی را در این مورد به وجود آورده‌اند. ولی ما می‌خواهیم قول صحیح و راجح را نشان دهیم. هرگاه ریشه کلمه «سَلِمْ» را در زبان عربی مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که دارای سه معنی به شرح زیر می‌باشد:

۱ـ خلوص و به دور از هر نقص ظاهری و باطنی.

۲ـ صلح و آشتی و امن و امان.

۳ـ اطاعت و فرمان‌برداری.

معنی شرعی اسلام

اسلام عبارت است از پرستش خدای یگانه، و تسلیم و خشوع و اخلاص قلبی در پیشگاه پروردگار عالم، و ایمان و باور به تمام اصول و قوانین و دستورات دینی که از جانب خدا نازل شده است.

قرآن اسلام را در برابر شرک قرار داده و می‌فرماید:

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَتَخِذُ وليّاً فاطِرِ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لايُطْعَمُ قُلْ إِنّى أُمِرْتَ أَن أَكونَ أَوّلَ مَنْ أَسْلَمَ، و لاتَكُونَنَّ مِنَ المُشْرِكِينَ﴾ انعام ١٤

«بگو آیا (رواست) غیر خدا را سرپرست و معبود خود قرار دهم؟! در حالی که او آفریننده‌ی آسمانها و زمین است. و او روزی می‌دهد (و رازق همگان است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو به من دستور داده شده (تا در بین مسلمانان اوّل کسی باشم که خود را تسلیم فرمان خدا می‌کند و) اولین مسلمان باشم، و (به من دستور داده شده است که) از زمره‌ی مشرکان نباشم.»

همین طور قرآن اسلام را در برابر کفر قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ لايَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذوا الملائِكَةَ وَالنَّبِيّينَ أَرْباباً. أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إذ أنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران ٨٠

«(هیچ یک از پیغمبران) به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیغمبران را به عنوان پروردگار خود قبول کنید. مگر (معقول است که) شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آنکه (مخلصانه رو به خدا کرده و) مسلمان شده‌اید؟!..»

و قرآن اسلام را به معنی اخلاص برای خدا به کار برده و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُو مُحْسِنٌ﴾ نساء ۱۲۵

«آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار است.»

این آیه کسانی را مورد تعریف و توصیف قرار می‌دهد که قلبشان خالصانه تسلیم خدا باشد و به جز خدا چیز دیگری را به عنوان معبود و پروردگار قبول نمی‌کنند.

اسلام در قرآن به معنی خضوع و فروتنی و تسلیم در برابر خدا آمده و می‌فرماید:

﴿وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ﴾ زمر ٥٤

«به سوی آفریدگار خودتان برگردید و تسلیم او باشید.»

لفظ «أسلم» که به معنی تسلیم و فروتنی باشد گاهی در قرآن برای مؤمن و کافر هر دو به کار رفته است، چون تمام انسانها اعم از مسلمان و کافر به مقتضای طبیعت بشری خود، در برابر امر و قدرت خدا تسلیم و خاضع می‌باشند و خواه ناخواه مقررات و قوانین الهی که بر جهان حکم‌فرما است شامل آنان نیز خواهد بود، به همین دلیل است که خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ آل عمران ۸۳

«آیا به جز دین خدا که اسلام است دین دیگری را می‌جویند؟ در حالی آنان که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا اجبار در برابر او تسلیم‌اند و به سوی خدا

باز گردانیده می‌شوند.»

(اَسْلَمَ) در این آیه به معنی خضوع و تسلیم در برابر اوامر الهی و قوانین مسلّط بر جهان است، ولی بعداً در اصطلاح شرع تنها بر کسانی اطلاق گردید که از روی ایمان و اخلاص تسلیم امر الهی می‌شوند، انگار تنها انسان مسلمان است که به اطاعت و تسلیم در برابر خدا راضی است و اطاعت و تسلیم طبیعی و ارادی هر دو، در او جمع می‌باشد. به همین دلیل است که کلمه «مُسلم» برای تمام کسانی که از امر خدا اطاعت نموده و از یکی از پیغمبران خدا پیروی کرده‌اند به کار گرفته می‌شود.

حضرت نوح نبی می‌فرماید:

﴿و أُمِرْتَ أن أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمينَ﴾ یونس ۷۲

«به من دستور داده شده از مسلمین باشم.»

و خداوند از پیغمبر خود ابراهیم چنین یاد می‌نماید:

﴿وَ لَقَدِ اَصْطَفَيْناهُ فِى الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِى الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحينَ. إِذ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ العالَمينَ﴾ بقره ۱۳۱ـ۱۳۰

«ما ابراهیم را در دنیا به عنوان أسوه و نمونه و رهبر، برای دیگران برگزیدیم، و او در جهان آخرت از زمره‌ی شایستگان (مقرب درگاه الهی) است. آنگاه که پروردگارش (ضمن نشان دادن آیات کونی و نفسی) بدو گفت تسلیم امر خدا شو و اخلاص داشته باش، ابراهیم گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان شدم.»

پیغمبر خدا یوسف خطاب به پروردگار خود می‌گوید:

﴿أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنى مُسْلِماً و أَلْحِقْني بِالصَّالِحينَ﴾ یوسف ۱۰۱

«پروردگارا تو سرپرست و معبود من در دنیا و آخرت هستی. مـرا بـا ایـمان بمیران و به صالحان و پاکان ملحق گردان.»

حضرت موسی به قومش می‌فرماید:

﴿و قالَ موسىٰ يا قَوْمِي إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينْ﴾ یونس ٨٤

«موسی گفت ای قوم من اگر واقعاً به خدا ایمان دارید بر او توکل کنید، اگر (به حقیقت) مسلمان می‌باشید و خود را به خدا تسلیم کرده‌اید؟»

قرآن درباره‌ی عیسی می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عيسىٰ مِنْهُمُ الكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصارِي إِلى اللهِ قالَ الحَوارِيُّونَ نَحْنَ أَنْصارُ اللهِ آمَنّا بِاللهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمونَ﴾ آل عمران ٥١

«هنگامی که عیسی از ایشان احساس کفر و سرکشی کرد گفت: کیست که یاور و همکار من به سوی خدا باشد؟ حواریون گفتند ما یاوران دین خدائیم و به او ایمان آورده‌ایم، و (تو نیز) گواه باش که ما مسلمان، و خالصانه تسلیم فرمان خدا هستیم.»

سرانجام خداوند متعال پیغمبر خود محمدﷺ را همراه با دینی که تکمیل کننده شریعت تمام پیغمبران می‌باشد فرستاد و خطاب به او می‌فرماید:

﴿إِنّا أَوْحَيْنا إِلَيکَ كَما أَوْحَينا إِلىٰ نوحٍ وَالنَّبيّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَ عِيسىٰ وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ، وَ آتَيْنا داودَ زَبُوراً وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْکَ مِنْ قَبلُ و رُسُلا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْکَ وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً. رُسُلاً مُبشِّرِينَ و مُنْذِرِينَ لِئَلاّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكانَ اللهُ عزيزاً حكيماً﴾ نساء ١٦٥-١٦٣

«ما بر تو (ای محمد) دین و شریعتی نازل کردیم، همانگونه که پیش از تو بر نوح و بر پیغمبران بعد از او دین و شریعت نازل نمودیم و همانگونه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان او، و عیسی، و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم، و به داود زبور دادیم، ما پیغمبرانی را روانه کرده‌ایم که سرگذشت بعضی از آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم و سرگذشت بعضی از آنان

را برای تو بیان ننموده‌ایم و خداوند بدون واسطه با موسی سخن گفت. ما پیغمبران را فرستاده‌ایم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان، و کافران را به عذاب بیم دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران دیگر جایی برای هیچ گونه اعتراض و بهانه‌ای برای مردم بر خدا باقی نخواهد ماند، همانا خداوند مسلّط و توانا و حکیم است.»

چنانچه کسی به اعتراض بگوید اگر خداوند به محمد و همه پیغمبران وحی کرده و دین همه آنان از جانب خدا نازل شده است، پس چرا همه با هم اختلاف و تباین دارند؟! در جواب می‌گوییم قرآن خود این اعتراض را از جانب معاندین مطرح کرده و پاسخ داده است و با دلایل علمی و منطقی، حقیقت کلیهٔ ادیان موجود را روشن و مشخص نموده و به خوبی حق و باطل آنها را از هم جدا کرده است. لذا برای فهم آن لازم است که به مراتب زیر توجه نمائید:

همه ادیان مردم را به پرستش خداوند یگانه دعوت می‌کنند

به همین دلیل است که قرآن به ما خبر می‌دهد که خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر اینکه به او فرمان داده است تا مردم را به سوی پرستش خدای یگانه دعوت کند و خداوند خطاب به پیغمبرش محمدﷺ می‌فرماید:

﴿وَ ما أَرْسلْنا مِنْ قبلِکَ مِن رَسولٍ إِلاَّ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنا فَاعْبُدونِ﴾

انبیاء ۲۵

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست، بنابراین تنها مرا پرستش کنید.»

و به همین دلیل است که خداوند به پیغمبرش محمدﷺ دستور می‌دهد تا یهود و نصاری را به توحید و یکتاپرستی خالص دعوت کند:

﴿قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللهَ و

لانُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لایَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُوْنِ اللهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران ٦٤

«ای محمد بگو: ای اهل کتاب بیایید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است و بیایید تا به این سخن عمل کنیم و آن این است که جز خداوند یگانه را به عنوان معبود و سرپرست نگیریم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدائی نپذیرد. هرگاه از این دعوت سربتابند بگویید گواه باشید که ما خالصانه تسلیم فرمان خدا هستیم.»

این آیات اعلام می‌دارند که خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاده، مگر اینکه به او دستور داده که مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت کند. بنابراین پرستش غیر خدا جزو ادیان الهی نیست بلکه به ناحق آن را وارد ادیان کرده‌اند.

اختلاف در دین به خاطر ظلم و تجاوز از حق می‌باشد

دلیل دیگر که دین خدا یکی است، و اختلافاتی که در مسیر تاریخ در دین به وجود آمده به سبب ظلم و تجاوزی است که به دین شده، و آن است که رهبران و سرپرستان دینی به خاطر حفظ منافع شخصی و دستیابی به قدرت و ریاست بر مردم، دین را تحریف کرده‌اند. اسلام این حقیقت را آشکار می‌سازد، و همهٔ مردم را دعوت می‌کند که به دور دین اسلام جمع شوند و آنرا بپذیرند.

﴿إِنَّ الدینَ عِنْدَ اللهِ الإسْلامُ وَ مااختَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ إلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جآءَهُمُ العِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ سَریعُ الحِساب. فَإِنْ حاجُّوکَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلّهِ وَ مَنِ اتبَعَنِ. و قُلْ لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ وَالأُمّیینَ: أَأَسْلَمْتُمْ؟ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدوْا، و إن تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ، وَاللهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ﴾ آل عمران ٢٠_١٨

«بیگمان دین حق در پیشگاه خداوند، اسلام است، و اهل کتاب به واسطه

ستمگری و سرکشی در بین خود، بعد از آگاهی بر حقیقت و صحت دین با هم به اختلاف برخاستند، کسی که به آیات خدا کفر ورزد، (باید بداند) که خداوند زود حسابرسی می‌کند. هرگاه با تو به ستیزه پرداختند، بگو من و کسانی که از مـن پیروی نموده‌اند، خویشتن را تسلیم خدا کرده و به سوی او رو آورده‌ایم و به اهل کتاب و مشرکین عرب بگو آیا شما تسلیم امر خدا شده‌اید؟ اگر مخلصانه تسلیم امر خدا شوند، بیگمان هدایت یافته‌اند. و اگر از فرمان خدا سرپیچی کنند، نگران مباش چون وظیفه تو ابلاغ رسالت است و بس، خداوند به اعمال و نیت بندگان آگاه می‌باشد.»

وقتی که دین در پیشگاه خداوند تنها یکی باشد، اختلاف در آن جایز نیست، تفرقه و اختلافی که در بین پیروان ادیان به وجود آمده است، یهودی و مسیحی و مسلمان که هر یک به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند، مسلماً بـرخـلاف دستور و تعلیمات خدایی است که دین را برای ایجاد دوستی و محبت در بـین افراد و ملتها و گسترش صلح و آرامش بر روی زمین فرستاده است، به همین خاطر است که پروردگار عالم محمدﷺ را فرستاده تا در بین مخالفین صـلح و آشتی برقرار نماید، و حق را برای آنان روشن سازد و آنان را از تفرقه و اختلاف برحذر دارد. خداوند خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

﴿ شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّیٰ بِهِ نُوحاً وَالَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْک و ما وَصَّیْنا بِـهِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسَی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لاٰ تَفَرَّقُوا فِیه. کَبُرَ علی المُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُم إِلَیْهِ اللهُ یَجْتَبیٰ إِلَیْهِ من یَشاءُ و یَهْدی إِلَیْهِ مَنْ یُنیبْ. وَ ما تَفَرَّقُوا إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمَ العِلْمَ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ لَوْلا کلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ إِلی أَجَـلٍ مُسَـمّیً لَقَضیَ بَیْنَهُمْ، و إِنَّ الّذینَ أُورثوا الکِتابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُریبٌ. فَلِذٰلِکَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ کما أُمِرْتَ و لاتَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ. و قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللهُ من کِتابٍ و أُمِرْتَ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُم، أَللهُ رَبُّنا و رَبُّکُمْ، لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ، لاحُجَّةَ بَیْنَنا وَ

بَيْنَكُمُ اَللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنا وَ إِلَيْهِ المَصِير﴾ شوری ١٥-١٣

«خداوند برای شما (مؤمنان) آئینی را بیان داشته که آن را به نوح هم توصیه کرده بود، ما آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم توصیه و سفارش نموده‌ایم این است که دین را پابرجا دارید و اختلاف و تفرقه را در دین به وجود نیاورید، این امر که تو مشرکان را بدان دعوت می‌نمائی که اصول دین را رعایت کنند، بر مشرکان سخت و سنگین می‌باشد، خداوند هرکه را بخواهد برای این دین برمی‌گزیند، و هرکس به سوی خدا برگردد خداوند او را به دین خود هدایت می‌دهد. پیروان پیغمبران پیشین بعد از علم و آگاهی به حقیقت دین و اصول آن، به گروهها و دسته‌های مختلف متفرق شدند و این تفرقه‌جوئی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خودشان بوده است، اگر فرمانی از سوی خدا صادر نشده بود که آنان تا سرآمد و مدت معینی، وجود داشته باشند، در میان آنان داوری به عمل می‌آمد و نابود می‌شدند. کسانی که کتابهای آسمانی را بعد از گذشتگان به ارث برده‌اند، درباره‌ی صحت این کتابها دچار شک و بدبینی شده‌اند. تو هم مردمان را به سوی دین خدا دعوت کن، همانطوری که به تو دستور داده شده صبر و استقامت داشته باش، و از خواستهای نادرست آنان پیروی مکن، و بگو من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم، و به من دستور داده است که در میان شما دادگری نمایم، و خداوند پروردگار ما و شما می‌باشد، نتیجهٔ رفتار و اعمال ما به خود ما برمی‌گردد، و نتیجهٔ رفتار شما هم به خود شما مربوط می‌باشد، و در بین ما و شما هیچ خصومت و مجادله‌ای وجود ندارد و خداوند همه ما را در یک جا جمع خواهد کرد، و بازگشت همه به سوی او است.»

با توجه به آیات فوق وحدت و یگانگی دین، حقیقتی است که قرآن آن را اعلام نموده است، و ایراد و اعتراض کسانی را که می‌گویند: اصول و حقیقت

ادیان یکی نیستند و با هم اختلاف دارند لذا ما ادیان را قبول نداریم، مردود و باطل می‌نماید. ادعای این عده که می‌گویند هر پیغمبری از جانب خود چیزی را بعنوان دین ارائه داده که با دین پیغمبران دیگر مباینت و اختلاف دارد، ادعایی است پوچ و باطل که به هیچ وجه حقیقت ندارد و با اصول ادیان، که همه آنها یکی است مغایرت دارد. بنابراین از نظر قرآن اصول ادیان یکی است، ولی اختلاف در مسائل فرعی و قوانین عملی و اجتماعی بخاطر اختلاف شرایط و اوضاع ملتها و شرایط اجتماعی و درجه رشد فکری و عقلی آنان می‌باشد.

خداوند ادیان آسمانی را به دین اسلام ختم کرد و شریعتی را به محمدﷺ بخشید که ناسخ تمام شرایع پیشین می‌باشد، و حقیقت و کنه دین خدایی در این شریعت مشخص و روشن است. این شریعت که با پیشرفت علم و تمدن و ترقی فکر و عقل هماهنگ می‌باشد، شریعتی است که مورد پسند خداوند قرار گرفته طوری که به جز اسلام دین دیگر را قبول ندارد.

﴿و مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُو فِي الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِينَ﴾ آل عمران ۸۵

«کسی که غیر از آئین اسلام آیین دیگری را برگزیند از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره‌ی زیانکاران خواهد بود.»

یعنی بعد از بعثت محمد! اگر کسی دینی را برگزیند که غیر اسلام باشد این دین از او پذیرفته نمی‌شود و خداوند به آن راضی نیست و در قیامت جزو بدبختان و زیانکاران خواهد بود.



فصل دوم : قرآن کریم

قرآن کریم

چند جهت از جهت‌های اعجاز قرآن و دلایل علمی بر اینکه قرآن کلام خداست:

۱ـ معنی وحی ۲ـ ابطال ایرادی نسبت به وحی ۳ـ جمع قرآن و نوشتن آن در مصاحف ۴ـ محفوظ ماندن قرآن از تغییر ۵ـ چگونگی نزول قرآن و فلسفه آن ۶ـ قرآن مبارز می‌خواهد و به مبارزه برمی‌خیزد ۷ـ قرآن معجزهٔ محمد است ۸ـ اسلوب و شیوهٔ قرآن ۹ـ خصوصیاتی از اسلوب قرآن و بلاغت آن ۱۰ـ چند جهت از جهات اعجاز قرآن ۱۱ـ قرآن مشتمل بر خبرهایی از غیب می‌باشد ۱۲ـ داستان در قرآن ۱۳ـ روح قرآن

قرآن وحی است که از جانب خدا بر خاتم پیغمبران محمد بن عبدالله ﷺ نازل و به صورت تواتر[۱] از پیغمبر ﷺ نقل شده و آخرین کتاب الهی است که بر بهترین بندگانش نازل گردیده است.

قبل از اینکه وارد شرح و تفصیل موضوع قرآن شویم، بهتر است که اشارهٔ

۱ـ تواتر قرآن آن است که جماعت فراوانی قرآن را از پیغمبر ﷺ نقل کرده‌اند که احتمال دروغ همه‌ی آنان ممکن نیست. سپس جماعت فراوان بعد از جماعت فراوان، بدون زیادت و نقصان و هیچ تغییر و تحریف، آن طور که بر پیغمبر ﷺ نازل شده است آن را از هم نقل کرده‌اند تا این که به ما رسیده است.

کوتاهی به معنی (وحی) بکنیم و بدانیم که وحی به چه شیوه و کیفیتی بر محمدﷺ نازل می‌شد.

وحی در لغت و زبان عرب

به معنی اشاره، کتابت، رسالت و مأموریت، الهام، سخن و کلام پنهانی و سرّ و راز، و هر چیزی که به دیگری القاء شود، می‌باشد.

اصل وحی در لغت به معنی اعلام مطلب به صورت سرّی و پنهانی است، و گفته می‌شود: وَحیٰ الیه، و أوحی کلمةً، یعنی با او به صورت پنهانی و مخفیانه صحبت و اشاره کرد. قرآن می‌فرماید:

﴿فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحوا بُكْرَةً وَ عَشِيّاً﴾ مریم ۱۱

گفته شده که کلمهٔ اوحی در اینجا به معنی اشاره است یعنی «زکریّا به اشاره به آنان گفت که بامدادان و شامگاهان به تسبیح و تقدیس خدا بپردازید». وحی در قرآن به معنی الهام هم آمده است:

﴿وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلى الحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بى وَ بِرَسُولى﴾ مائده ۱۱۱

«ای محمد بیاد بیاور هنگامی را که به یاران عیسی الهام کردم که به من و فرستادهٔ من (عیسی) ایمان بیاورید.»

وحی در اصطلاح شرع

به معنی دستوراتی است که خداوند آنها را به سوی پیغمبران خود می‌فرستد تا آنان را از قانون و مقررات دین آگاه سازد.

همانگونه که قرآن می‌فرماید (وحی) به چند نوع و کیفیت بر پیغمبران نازل گردیده است:

﴿وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاّ وحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرسِلَ رَسُولاً فَيُوحى بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حكيمٌ﴾ شوری ۵۱

«هیچ کسی سزاوار آن نیست که خداوند با او سخن بگوید، مگر از طریق الهام، یا از پس پرده‌ها و موانع طبیعی و یا اینکه قاصدی را (به نام جبرئیل) به سوی او بفرستد، و جبرئیل به فرمان پروردگار آنچه را که خدا می‌خواهد (به پیغمبران) وحی کند، و خداوند بزرگوار و درستکار است.»

مفسرین در تفسیر این آیه گفته‌اند که خداوند تنها به این سه صورت با پیغمبران خود علیهم السلام سخن گفته است:

۱ـ وحی و الهام قلبی، در حالت بیداری باشد یا در حالت خواب.

۲ـ از پشت پرده‌ها و موانع طبیعی، به نحوی که کلام خدا را بشنود ولی خدا را نبیند، همانگونه که موسی کلام خدا را می‌شنید ولی خدا را نمی‌دید.

۳ـ وحی به وسیله یکی از فرشتگان به نحوی که خود فرشته دیده شود و سخنانش هم شنیده شود، همانگونه که فرشته وحی جبرئیل، دستورات خدا را به سوی حضرت محمدﷺ می‌آورد، (و پیغمبرﷺ او را می‌دید و سخنانش را می‌شنید).

وحی از دیدگاه سنت و حدیث

کتب حدیث مراتب وحی به سوی محمدﷺ را، به شرح زیر بیان کرده‌اند:

اوّل: به صورت رؤیا و خواب صادقانه می‌باشد، از عایشه همسر پیغمبرﷺ روایت شده است:

﴿أَوَّلَ ما بُدِیءَ بِهِ رَسولُ اللهِ مِنَ الوَحْيِ: أَلرُّؤْيا الصادِقَةُ فِی النَوْمِ، فکَانَ لایَرَی رُؤْیاً إِلاَّ جائَتْ مِثلَ فَلَقِ الصُبْحِ﴾[1]

«اولین بار که وحی به سوی پیغمبرﷺ فرستاده شد به صورت رؤیایی صادقه

۱ـ بخاری، صحیح

در خواب بود، پیغمبرﷺ هر خوابی را که می‌دید مانند روز، روشن و واضح و آشکار بود.»

دوم: گاهی فرشته مأمور، وحی را به قلب پیغمبرﷺ القاء می‌کرد بدون اینکه پیغمبر خود فرشته را ببیند. پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَوحَ القُدُسِ نَفَثَ فِی رَوْعِی، أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حتی تَسْتَكْمِلَ رِزْقَها، فاتَّقُوا اللهَ و أَجمِلوا فِی الطَّلَبِ، و لایَحْمِلَنَّکُمْ اسْتِبْطاءُ الرِّزْقِ علَی أَنْ تَطْلُبوه بِمَعْصِیَةِ اللهِ، فَإِنَّ ما عِنْدَ اللهِ لایُطْلَبُ إلاّ بِطاعَتِهِ﴾[۱]

«روح القدس (جبرئیل) در قلب من دمید و القا کرد که هیچ کسی نخواهد مرد، تا اینکه روزیی که خداوند برای او مقدّر کرده است به تمامی دریافت می‌دارد، بنابراین از خداوند شرم و پروا داشته باشید، و به شیوه‌های درست و زیبا و حلال، روزی را طلب کنید، تأخیر در رسیدن رزق و دیر آمدن آن، شما را وادار نکند که از راه حرام به دنبال کسب روزی باشید، چون آنچه که به نزد خداست و ملک او است جز از طریق اطاعت و فرمانبرداری او نباید درخواست شود.»

سوم: بعضی اوقات وحی به شیوهٔ صدای جرس و زنگ بر پیغمبرﷺ نازل می‌شد.

چهارم: گاهی جبرئیل در صورت انسان بر پیغمبرﷺ ظاهر می‌گردید.

﴿إِنَّ حارِث ابنَ هِشامٍ رضی الله عنه سَأَلَ رَسُولَ اللهِﷺ فَقالَ یا رَسولَ اللهِ کیفَ یَأْتِیکَ الْوَحْیُ فَقالَ رَسولُ اللهِ: أَحیاناً یَأْتِینی مِثْلَ صِلْصِلَةِ الْجَرَسِ وَ هُوَ أَشَدُّهُ عَلَیَّ فَیَنْفَصِمُ عَنّی وَ قَدْ وَعَیْتُ عَنْهُ ما قالَ، و أَحْیاناً یَتَمَثَّلُ لِی المَلکُ رَجُلاً فَیُکَلِّمُنی فَأَعْیِ مایقول﴾[۲]

۱ـ ابونعیم و طبرانی از ابوامامه. بزار از حذیفه. ابن ابی الدنیا هم آن را تخریج کرده است. بنا به گفته‌ی ابن حجر در فتح الباری حاکم روایت آن را از ابن مسعود به صحت رسانده است. کشف الخفا و مزیل إلباس مما اشتهر من الاحادیث علی السنة الناس ج ۱ ص ۲۰۷.

۲ـ بخاری، صحیح

«حارث پسر هشام خدا او را بیامرزد از پیغمبرﷺ پرسید، گفت: ای رسول خدا به چه شیوه‌ای وحی بر تو نازل می‌گردد؟ رسول خدا فرمود: بعضی اوقات مانند صدای زنگ، وحی بر من نازل می‌شود، این نوع از سایر انواع آن بر من سنگین‌تر و سخت‌تر است. همینکه این حالت وحی تمام شد، تمام آنچه را که بر من نازل شده حفظ می‌نمایم. بعضی اوقات فرشته وحی به صورت انسان پیش من می‌آید، و با من سخن می‌گوید و سخنانش را حفظ می‌کنم.»

پنجم: بعضی اوقات فرشته مأمور به صورت و شکل اصلی خود برای پیغمبرﷺ ظاهر می‌شد و وحی الهی را به سوی او می‌آورد.

ششمین نوع وحی آن است که خداوند در شب معراج بر فراز آسمانها بر پیغمبرﷺ نازل نمود، نماز و بعضی چیزهایی دیگر را بر پیغمبرﷺ و امتش واجب کرد.

هفتمین نوع وحی گفتگوی خدا با رسول، بدون حجاب و بدون حضور فرشته است، آن گونه که خداوند با پیغمبرش موسی سخن می‌گفت. این نوع وحی در حدیث صحیح مسلم درباره‌ی اسراء پیغمبرﷺ نیز بیان شده است.

ردّ و باطل نمودن شبهه و افترائی که نسبت به وحی وارد کرده‌اند

شیوه و چگونگی نزول وحی را بیان نمودیم. امّا آیا آنچه که بر محمدﷺ نازل می‌شد حقیقتی بود دارای وجود خارجی و همانطوری که پیغمبرﷺ می‌گفت در حقیقت هم وحی بر او نازل می‌شد؟ یا اینکه تنها در خیال می‌پنداشت که وحی بر او نازل می‌شود و چیزهای خیالی را می‌گفت؟ همانگونه که انسانهایی که مبتلا به مرض روانی به نام (هیستری) هستند شبحهایی را می‌بینند که حقیقت ندارد. حتی بعضی از نویسندگان غرب با کمال بی‌انصافی و پررویی این افتراء را به پیغمبرﷺ نسبت داده‌اند، و ادعا کرده‌اند وحی که بر محمد نازل می‌گردید از نوع

شبحهای ناشی از مرض هیستری بوده است، ولی با توجه به دلایل زیر این گفته به هیچ وجه حقیقت ندارد، و مبتنی بر پایه و اساس علمی نیست و به دور از حقیقت می‌باشد:

اوّل: هذیان ناشی از مرض هیستری حتماً همراه با عوارض سنگین و ناگواری از قبیل خبط و دیوانگی و اضطراب و نگرانی و داد و فریاد است، در حالی که حتی در سنگین‌ترین شیوه‌ی وحی چنین حالاتی برای پیغمبرﷺ به وجود نیامده است.

دوم: هذیان ناشی از مرض هیستری هنگامی به وجود می‌آید که این مرض بر شخص عارض می‌گردد و شدت می‌یابد و همینکه این مرض برطرف شد، شخص هذیانهای خود را فراموش می‌کند و شبحهایی را که در آن حالات دیده است به فراموشی می‌سپارد، اما حالت محمدﷺ به هنگام نزول وحی درست به عکس این بود، وقتی که وحی بر او نازل می‌شد تا زمانی که تمام می‌شد سکوت می‌کرد و بعد از آن تمام آنچه که بر او نازل شده بود در ذهنش باقی می‌ماند و برای دیگران بیان می‌کرد و دستور می‌داد که آنها را بنویسند.

سوّم: هذیانهای ناشی از مرض هیستری معمولاً تنها خیالات واهی و بی‌ارزشی است که متناسب با اعصاب خسته و ناسالم شخص هذیان‌گو می‌باشد، مثلاً مریض می‌پندارد که روح شریر و پلیدی او را تهدید می‌کند، و می‌خواهد او را نابود نماید، یا او را مورد تمسخر و تحقیر و استهزاء قرار می‌دهد، لذا شروع به گفتن هذیان و کلمات بی‌ربط می‌نماید. هرگز مشاهده نشده است که هذیانهای یک مریض هیستری منشأ نظم و قانون و فضایل اخلاقی قرار گرفته باشد[1].

۱ـ جلد دهم مجله‌ی ازهر ص ۴۱۰ محمدفرید وجدی

آغاز نزول قرآن و سوره‌های آن[۱]

اوّلین آیات قرآن در مکه هنگامی که پیغمبرﷺ در غار حراء مشغول عبادت بود، بر او نازل گردید.

﴿اِقْرَأْ بِاسمِ رَبّکَ الَّذی خَلَقَ، خَلَقَ الإنْسانَ مِنْ عَلَقٍ إقْرَأْ وَ رَبُّکَ الأَکْرَمُ، الَّذِی عَلَّمَ بِالقَلَمِ عَلَّمَ الإنْسانَ مالَمْ یَعْلَمْ﴾ علق ۵ـ۱

«ای محمد بخوان به نام پروردگارت که همهٔ جهان را آفریده است، و انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگارت بزرگوارتر و بخشنده‌تر از همه می‌باشد. همان خدایی که انسان را تعلیم داد و به وسیله قلم چیزهایی را به او آموخت، و چیزهایی را به او آموخت که قبلاً آنها را نمی‌دانست»

آنگاه نزول قرآن به مقتضای حوادث، تقریباً بیست و سه سال ادامه داشت، قرآن مشتمل بر چندین سوره است، سوره عبارت است از مقدار و قسمت مستقل از قرآن که شامل سه آیه یا بیشتر از سه آیه می‌باشد. تعداد سوره‌های قرآن یکصد و چهارده سوره می‌باشد که هریک از آنها دارای اسم مخصوصی است، و بعضی از آنها دو اسم یا بیشتر دارد از جمله سوره فاتحه دارای دو نام دیگر یکی: اُمُّ الکتاب، و دیگری سبع المثانی، است.

نام سوره‌های قرآن بعضی اوقات از آیات اوّل آنها گرفته شده است، و گاهی به مناسبت برخی از چیزها که تعدادی از سوره‌ها به بیان آنها اختصاص دارند، به این نوع چیزها نامگذاری گردیده‌اند و بعضی از سوره‌ها به مناسبت تکرار مطلبی

۱ـ زجّاج گوید: قرآن از لحاظ لغت وصف و بر وزن فعلان، مهموز و از قرء بـه مـعنی جـمع، مشتق است. چون قرآن سوره‌ها را جمع کرده است.
جاحظ گوید: خدا کلام خود را کلاً و جزاً به خلاف کلام عرب نامگذاری کرده است. خدا مجموع کلام خود را قرآن نام نهاده است، در حالی که عرب مجموع کلام خود را «دیوان» گویند. خداوند قسمتی از کلام خود را سوره نام نهاده است، در حالی که عرب قسمتی از کلام خود را قصیده گویند. خداوند به قسمتی از سوره‌ها، آیه نام داده است، عرب قسمتی از قصیده را «بیت» گوید.

یا داستانی در آنها به اسم آن مطلب یا داستان نام برده می‌شوند.

سوره‌های قرآن دو نوعند: سوره‌هایی که قبل از هجرت نازل شده‌اند، سوره‌های مکی هستند و سوره‌هایی که بعد از هجرت فرود آمده‌اند .... مدنی نام دارند.

کاتبان قرآن

پیغمبرﷺ چند نفر کاتب را تعیین کرده بود، هر آیه‌ای را که بر او نازل می‌شد می‌نوشتند، مشهورترین آنان خلفای راشدین ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم بودند. زید بن ثابت و ابیّ بن کعب و معاویه بن ابی‌سفیان و ثابت بن قیس و خالد بن ولید هم جزو کاتبین قرآن بودند. آنان قرآن را بر قطعه‌های نازک درخت خرما و سنگ و استخوانهای شانه و دندهٔ شتر و گوسفند و سایر چیزهای دیگر مانند پوست حیوانات می‌نوشتند و پیغمبرﷺ آنان را راهنمایی می‌کرد که هر آیه‌ای را در چه سوره‌ای و در چه جایی از آن سوره قرار دهند.

در زمان حیات پیغمبرﷺ چندین نفر از اصحاب تمام قرآن را در سینه خود جمع و حفظ کرده بودند، از جمله عبدالله بن مسعود، سالم بن معقل مولی ابن حذیفه، معاذ بن جبل، ابیّ بن کعب و زید بن ثابت.

جمع قرآن و نوشتن آن در چند مصحف

در زمان حیات پیغمبرﷺ به امید اینکه تا ایشان در قید حیات هستند نزول وحی ادامه خواهد داشت قرآن را در یک مصحف جمع نکردند، و پیغمبرﷺ در حالی فوت کرد که قرآن تنها در سینه‌ها و بر روی برگها و صحفه‌های متعدد و جدا از هم جمع و حفظ شده بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه که بعد از پیغمبرﷺ به جای او نشست، در دوران خلافتش با کسانی که بعد از پیغمبرﷺ از دین برگشته بودند

به جنگ پرداخت.

در جنگ یمامه عدهٔ فراوانی از حافظان قرآن به شهادت رسیدند، عمر بن خطاب رضی الله عنه از بیم اینکه مبادا با از بین رفتن حافظان قرآن خود قرآن نیز از بین برود به ابوبکر پیشنهاد کرد تا قرآن را در یک مصحف جمع نماید. ابوبکر ابتدا از پذیرفتن این پیشنهاد متردّد بود، چون می‌گفت چطور دست به کاری بزند که در زمان پیغمبر ﷺ چنین کاری انجام نگرفته است؟ اما سرانجام پیشنهاد عمر را پذیرفت و آن را به مصلحت اسلام دانست، به زید بن ثابت که از همهٔ اصحاب بیشتر در مجلس پیغمبر ﷺ حضور داشت و یکی از بهترین حافظان قرآن بود دستور داد تا قرآن را در یک مصحف جمع کند. زید هم تمام اوراق و صفحات قرآن را در یک مصحف جمع کرد و آنها را به صورت یک کتاب درآورد، این مصحف تا زمانی که ابوبکر در قید حیات بود، در نزد او بود. بعد از فوت ابوبکر پیش عمر بن خطاب قرار گرفت سپس عمر آن را به دخترش حفصه رضی الله عنها همسر پیغمبر ﷺ سپرد.

هنگامی که مسلمانان در نقاط مختلف جهان حضور پیدا کردند، مردم بر اساس میزان تفاوت و اختلافی که در لهجه‌ها با هم داشتند، در قرائت و تلاوت قرآن نیز با هم اختلاف پیدا کردند، مثلاً بعضی کلمهٔ (التابوت) را با تاء، (ألهابوت) با هاء قرائت می‌کردند. در زمان خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه به او خبر دادند که اختلاف در قرائت قرآن در بین مردم شایع شده و ضرورت دارد که آن را برطرف نماید، عثمان هم دستور داد تا مصحفی را که نزد حفصه بود بیاورند، و به سه نفر از اصحاب که در بین مردم به خاطر حافظه قوی‌شان مشهور بودند و تمام قرآن را به خوبی در سینه حفظ کرده و به (النفر القریشیین) معروف بودند، دستور داد که قرآن را بر اساس آخرین قرائتی که پیغمبر ﷺ در آخرین ماه رمضان برای جبرئیل تلاوت کرده بود، بنویسند. چون پیغمبر ﷺ عادت داشت در ماه رمضان

هر سال قرآن را بر جبرئیل قرائت کند. با وجود اینکه صفحات و اوراق قرآن در یکجا جمع شده بودند زید بن ثابت کمال دقت و احتیاط را می‌کرد، هیچ آیه‌ای را نمی‌نوشت مگر اینکه آن دو نفر دیگر شهادت بدهند که عین همین آیه را با همین کیفیت از دهن خود پیغمبرﷺ به هنگام نزول وحی شنیده‌اند، سرانجام این سه نفر قریشی چهار نسخه و به قول بعضی هفت نسخه قرآن را نوشتند، و امیرالمؤمنین عثمان سه نسخه‌ی آن را به کوفه، بصره و شام فرستاد و یک نسخه را پیش خود نگهداشت و بعضی گفته‌اند نسخه پنجم را به یمن و نسخه ششم را به بحرین و نسخه هفتم را به مکه مکرمه فرستاد. آنگاه دستور داد به جز این چند مصحفی که بر اساس آخرین قرائت پیغمبرﷺ بر جبرئیل نوشته شده است، هر مصحف دیگری که وجود دارد، به منظور جلوگیری از اختلاف بسوزانند، و تنها این چهار یا هفت مصحف به عنوان امام و مرجع مردم قرار گیرند و نسخه‌برداری و نوشتن مصحفهای دیگر باید فقط از روی این چهار یا هفت مصحف باشد.

مصون و محفوظ ماندن قرآن از تحریف

اهتمامی که مسلمانان نسبت به حفظ و کتابت و نوشتن قرآن کریم مبذول داشته‌اند تا به حال در بین هیچ یک از ملتهای جهان و نسبت به هیچ کتابی اعم از کتابهای آسمانی یا زمینی دیده نشده و در طول تاریخ هیچ کتابی وجود نداشته است که با چنین اهتمام و تقدیس و رعایتی از آن محافظت و حراست شده باشد. هر آیه یا آیاتی که نازل می‌شد پیغمبرﷺ آنها را در سینه خود حفظ می‌کرد، همینکه وحی تمام می‌شد رسول خداﷺ آیات نازل شده را برای حاضرین می‌خواند، و به کاتبان وحی دستور می‌داد که آنها را بنویسند و خود یک نسخه از آیات نوشته شده را در منزل نگهداری می‌کرد.

البته قرآن مانند سایر کتابهای مقدس آسمانی پیشین تنها در انحصار عده‌ی به خصوصی نبود تا این احتمال پیش آید که عمداً یا سهواً تغییری در آن به وجود آمده باشد، چون قرآن در دسترس تمام اقشار و طبقات مختلف مردم مسلمان قرار داشت، و تمام مسلمانان ملزم بودند، در حالت نماز و غیر نماز آن را تلاوت نمایند و به قرآن، حکم و قضاوت کنند. در چنین شرایطی به هیچوجه قابل تصور نیست که کسی بتواند از روی عمد یا اشتباه تغییر و تحریفی در قرآن به وجود آورد، و بقیه امت اسلام از آن بی‌خبر باشند، در حالی که قرآن به صورت قانون اساسی و برنامه زندگی و امام و مرجع برای کلیه مسائل دینی و اجتماعی مسلمانان درآمده بود.

البته قبل از اینکه به دستور ابوبکر تمام اوراق و صفحات قرآن در یک جلد جمع شود کلیه آیات قرآن به صورت مکتوب در نزد پیغمبرﷺ و اکثر اصحاب موجود بود، و اصحاب، قرآن را در منزل خود از روی اوراق مکتوب تلاوت می‌کردند. هنگامی که عثمان برای آخرین بار قرآن را جمع نمود، اکثر حافظان و کاتبان قرآن هنوز در قید حیات بودند، با چنین اوضاع و احوالی چطور تصور می‌شود که تحریفی در آن به وجود آمده باشد؟! صدق الله العظیم که می‌فرماید:

﴿إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ﴾ حجر ۹

«به راستی ما خودمان قرآن را بر محمد نازل کرده‌ایم و خودمان هم آن را از هر تغییر و تحریفی محفوظ می‌نمائیم.»

قرآن به چه شیوه‌ای بر پیغمبرﷺ نازل می‌شد؟ و نزول آن به این شیوه چه فلسفه‌ای داشت؟

قرآن تقریباً در ظرف بیست و سه سال به صورت تدریجی بر پیغمبرﷺ نازل شده است، بعضی اوقات تنها آیه‌ای و گاهی تا ده آیه بر حسب نیاز و اقتضای

اوضاع و شرایط نازل می‌گردید. نزول قرآن به طور تدریجی بر حسب نیاز باعث شد که آیات نازله بیشتر با طبع عرب سازگار باشد و مورد استقبال آنان قرار گیرد، و برهان قرآن قاطع‌تر و آشکارتر شود، و جنبه‌های اعجاز قرآن بهتر نمایان گردد. چنانچه قرآن به صورت بخش بخش از یک تا چند آیه‌ای معدود نازل نمی‌شد، این دلیل: (که قرآن عرب را به مبارزه طلبیده و گفته اگر شک دارید که قرآن کلام خداست، شما سوره‌ای را بیاورید که در فصاحت و بلاغت و ادب و هدایت مانند کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن باشد) باعث الزام و شکست عرب در این تحدی و مبارزه نمی‌شد. چون قرآن عرب را به مبارزه طلبیده و گفته سوره‌ای را مانند یکی از این سوره‌های قرآن بیاورید، اگر قرآن یکجا و به صورت یک سوره نازل می‌شد، عرب تا اندازه‌ای معذور بودند، و می‌توانستند بگویند به خاطر اینکه قرآن یک سوره طولانی است ما وقت آن را نداریم که سوره‌ای مانند آن را بیاوریم، و اگر قرآن تا این اندازه سوره‌اش طولانی نمی‌بود می‌توانستیم در فصاحت و بلاغت و ... با قرآن مبارزه کنیم. اما وقتی که قرآن به صورت یک یا چند آیه در فاصله‌های طولانی و شرایط و اوضاع و مکان مختلف بر پیغمبرﷺ نازل می‌گردید، و عرب را به مبارزه می‌طلبید که همه جمع شوند و همدیگر را کمک کنند و سوره‌ای را مانند کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن با خود بیاورند، وقتی که همه عرب با تمام امکانات و فرصتی که داشتند و مصرانه می‌خواستند پیغمبر را شکست دهند، نتوانسته باشند به مبارزه طلبی قرآن پاسخ گویند، و از آوردن سوره‌ای مانند کوتاه‌ترین سوره‌های آن عاجز مانده باشند، این امر یکی از بزرگ‌ترین دلایل بر اعجاز قرآن است و نشانهٔ آن است که قرآن کلام خدا است و بشر از گفتن چنین کلامی عاجز و ناتوان می‌باشد. مخصوصاً ما می‌بینیم که از ابتدای نزول قرآن تا زمانی که پیغمبرﷺ به مدینه هجرت کرد، اکثر آیاتی که نازل می‌شد، به صورت سوره‌های کوتاه بود، و امکان مبارزه با آنها بیشتر بود،

ولی با وجود این عرب از مبارزه با آن عاجز مانده بودند.

یکی دیگر از حکمتهای نزول قرآن به صورت تدریجی این است که خداوند می‌خواست عرب را به تدریج تربیت کند و به مقتضای شرایط و حوادثی که پیش می‌آمد قرآن را نازل کند تا دستورات الهی بهتر در قلب آنان جای گیرد و بهتر آن را درک نمایند (و بهترین کار این است که به هنگام بروز درد، دوا میل شود).

این شیوه باعث شد که عرب بتوانند تدریجاً اخلاق و عادات ناپسند خود را به سهولت تغییر دهند، البته عرب در دوران جاهلیت پای‌بند هیچ اخلاقی نبودند و هر کاری را مباح می‌دانستند، اگر قرآن به صورت یکجا و یک دفعه بر آنان نازل می‌گردید، عمل به همه دستورات و تکالیف آن و پرهیز از همهٔ کارهای حرام و ناپسند در یک زمان برای آنان بسیار سنگین و دشوار بود، و از قبول این همه دستورات و پرهیز از این همه منهیات می‌ترسیدند و متنفر می‌شدند.

حکمت و فلسفه دیگر نزول قرآن به صورت تدریجی این است که ارادهٔ خدا بر این بوده که پیغمبرﷺ قرآن را در سینه خود حفظ و ضبط نماید و به هنگام مبارزه با دشمنان قلب خود را با آن تقویت کند و آرام بخشد، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ قالَ الذینَ کَفَروا لَوْلاٰ نُزِّلَ عَلَیْهِ القُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً کذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِه فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناه تَرْتِیلاً﴾ فرقان ۳۲

«کافران می‌گویند چرا قرآن یکجا بر محمد نازل نمی‌شود؟ (و تدریجاً در فواصل مختلف زمانی نازل می‌گردد؟) ولی ما همین گونه (قرآن را تدریجاً بر تو نازل می‌کنیم و بخش بخش آن را برای تو می‌فرستیم) تا دل تو را (با اُنس بدان و حفظ آن) پابرجا و استوار بداریم و قرآن را بخش بخش، به تدریج (به وسیله جبرئیل) بر تو می‌خوانیم.»

از طرف دیگر پیغمبر خداﷺ بی‌سواد بود و توان خواندن و نوشتن را نداشت،

اما سایر پیغمبران باسواد بودند و قدرت خواندن و نوشتن داشتند، و می‌توانستند کتابهایی را که یکجا بر آنان نازل می‌شد بنویسند و ضبط نمایند.

قرآن به مبارزه برمی‌خیزد و مبارز می‌طلبد

قرآن عرب و غیرعرب را به مبارزه طلبید و از آنان خواست اگر می‌توانند کتابی مانند قرآن یا سوره‌ای به مثل کوتاه‌ترین سوره‌های آن با خود بیاورند، اما معاندین قادر به مبارزه با قرآن نبودند و از ابتدای نزول قرآن تا به امروز از آوردن کلامی که بتواند در فصاحت و بلاغت و هدایت و ادب و اسلوب و... با کوتاه‌ترین سوره‌ی قرآن برابری کند عاجز مانده و عاجز خواهند ماند، و این عجز در برابر تحدی و مبارزه طلبی قرآن بزرگترین گواه است بر اینکه قرآن کلام خداست و هیچ کس و حتی تمام انسانها هم ولو یکدیگر را یاری دهند از آوردن کتابی مثل قرآن یا یکی از سوره‌های آن عاجز و ناتوانند، به توضیح و تفصیل این مطلب توجه فرمائید:

عرب قبل از اسلام طبیعتاً دارای علاقه و ذوق ادبی و شعر و خطابه، و سخنرانی و عشق به بلاغت و فصاحت بودند، هر سال چندین کنگره‌ی شعر و ادب را در محلی به نام (عکّاظ) تشکیل می‌دادند و شعراء با هم به مسابقه می‌پرداختند و هریک اشعار خود را می‌سرود، فصاحت و بلاغت خود را در معرض نمایش قرار می‌دادند و چندین نفر از شعرای برجسته و استاد مسلّم در شعر که در آنجا بودند به عنوان داور در بین آنان قضاوت می‌کردند و بهترین شعر و شاعر را انتخاب می‌کردند.

عرب به تفوق در فنون ادبی و شعر و بلاغت مشهور بودند، و این تفوق یکی از بزرگترین خصوصیات و امتیازات آنان به شمار می‌آمد، که به دو دلیل توانسته بودند به این امتیاز نایل شوند.

اولاً: زندگی در صحرا و صحرانشینی انسان را به تأمل و تفکّر وادار می‌سازد و عواطف و احساسات را برمی‌انگیزد، و تخیلات را نیرومند می‌سازد. وقتی که عوامل و شرایط لازم به وجود آمد مسلماً شعر به درونها الهام می‌شود، و ادب و بلاغت را به شیوه‌های مختلف همراه خواهد داشت.

ثانیاً: زندگی قبیله‌ای اقتضا می‌کرد که قبائل نسبت بهم در حال تفاخر و عداوت و جنگ شدید باشند. هر قبیله‌ای نیاز شدیدی به یک شاعر فصیح و بلیغ داشت که به تعریف و توصیف قبیله خود بپردازد و شرف و افتخار را برای آن کسب کند و منزلت اجتماعی آن را بالا ببرد، و قبیله مخالف را مورد طعن و هجو و انتقاد قرار دهد و آن را در انظار مردم مهتوک و بی‌ارزش نشان دهد، به همین دلیل به فن خطابه و شعر فوق‌العاده اهمیت می‌دادند، و برای شعرای برجسته و خطیبهای فصیح و بلیغ احترام فراوان قایل بودند.

قرآن کریم که فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلام از لحاظ اسلوب و معنی می‌باشد، از جانب خدا بر پیغمبرﷺ نازل شد، تا در دل مردم جزیرة العرب که همیشه متشنج و ناآرام و مضطرب بود نفوذ کند و بر آن مسلط گردد. مسلماً قرآن نمی‌توانست بر قلبها تسلّط پیدا نماید مگر اینکه قوی‌تر و باارزش‌تر از چیزهایی باشد که این قلبها به آنها نیرو می‌گرفتند و آنها را باارزش می‌دانستند. ضرورت داشت فصاحت و بلاغت قرآن به جایی برسد که این دلها در برابر آن تسلیم شوند و به ناتوانی و عجز خود اقرار نمایند. یکی از خصوصیات فطری نفس این است که هرگاه در نقطه‌ای که باعث افتخار او است و از نقاط برجسته زندگی و مورد اهتمام آن به شمار می‌آید، شکست بخورد، نفس دچار ضعف و سستی می‌شود، و یأس و نومیدی و سرخوردگی بر آن چیره می‌گردد، طوری که دیگر کمتر چیزی می‌تواند آن را از این بحران نجات بخشد و کمتر نیرویی قادر است آن را یاری رساند.

به همین جهت بود که بعد از نزول قرآن و شکست و عجز عرب در مقابله با آن از لحاظ فصاحت و بلاغت که از مهم‌ترین کارها و سرمایه زندگی و افتخارات آنان به شمار می‌رفت، دیگر عرب نتوانستند در این زمینه قد علم کنند و ادعایی داشته باشند.

وقتی که فصحاء و بلغاء عرب قرآن را شنیدند، در برابر فصاحت آن مات و متحیر گشتند، به برتری و بلاغت فوق‌العاده‌ی آن اعتراف نمودند؛ چشم شعرا در برابر نور قرآن خیره شد، و زبانشان از بیان جمله‌ای در برابر آن، لال گشت، احساس شاعری آنان ساکت و خاموش ماند، الهام شعری آنان به ضعف گرائید و نیروی بلاغت آنان در امواج نیرومند قرآن محو و نابود شد. ولی با همه اینها سران شرک و کفر از ایمان به دین جدید خودداری کردند و رسالت محمد را نپذیرفتند، و با توسل به اوهام و خرافات به مبارزه و مخالفت با حق پرداختند، و گاهی به افترا می‌گفتند که قرآن شعر است و گاهی آن را سحر نام می‌نهادند، و دیگر بار آن را جزو افسانه‌های گذشتگان به حساب می‌آوردند و پیغمبرﷺ را به دیوانگی متهم می‌کردند. و یا او را به عنوان کاهن و رمّال معرفی می‌نمودند.

چون عادت عرب بر این بود که مجالس مفاخره تشکیل دهند و در فصاحت و بلاغت و خطابه و شاعریت با هم به مسابقه و مبارزه بپردازند، و خطبه و اشعار و قطعه‌های فصیح خود را بر هم بخوانند و در معرض نمایش قرار دهند. قرآن کریم هم بر حسب همین عادت در چندین آیه آنان را به مبارزه طلبید و فرمود: اگر تردید دارید که این قرآن کلام خدا باشد، شما همه با هم جمع شوید و کتابی مثل قرآن یا کوتاه‌ترین سوره‌های آن با خود بیاورید.

البته حکمت و فلسفهٔ این مبارزه طلبی و ذکر آن در قرآن این است که تاریخ در تمام عصرها شاهد باشد اعرابی که در اوج فصاحت و بلاغت و قدرت شعر و سخنوری قرار داشتند، در برابر قرآن عاجز و ناتوان ماندند و سر تسلیم فرود

آوردند و دیگر اعراب غیرفصیح، و غیر عربهای دروغگو، یا منافق و یا اشخاص فریب خورده و ناآگاه که بعد از زمان وحی می‌آیند، نتوانند ادعا کنند، که عرب قادر به مقابله به مثل با قرآن بودند، و قرآن معجزه نیست...[۱]

امّا شیوه‌ای که قرآن در این تحدی و مبارزه‌جویی در پیش گرفته این است که تنها ملت عرب را به مبارزه دعوت نموده است و از آنان درخواست کرده تا کتابی را مانند قرآن با خود بیاورند. و می‌فرماید:

﴿قُلْ فَأْتوا بِكتابٍ مِنْ عِنْدِ اللهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ. فَإِن لَمْ يَستجيبوا لَکَ فاعْلَمْ اَنَّما يَتَّبِعُون أَهْوائَهُمْ و مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدَىً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ لايَهْدِي الْقَومَ الظّالِمينَ﴾ قصص ۵۰ـ۴۹

«(ای محمد) بگو اگر شما راست می‌گوئید (که قرآن و تورات کلام خدا نیستند) کتابی روشن‌تر و هدایت بخش‌تر از آنها با خود بیاورید تا من از آنها پیروی کنم، اگر به پیشنهاد تو پاسخ ندادند، بدان که ایشان تنها از هوی و هوسهای خود پیروی می‌کنند، آخر چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از کسی است که (در مسائل دینی) از هوی و هوس پیروی نماید، بدون اینکه دلیل و رهنمودی از جانب خدا (بدان شده) باشد؟! مسلماً خداوند مردمان ستم پیشه را (به سوی خود) رهنمود نمی‌نماید.»

هنگامی که این آیه از عرب درخواست کرد کتابی مانند قرآن بیاورند، چهل و هفت سوره از قرآن کریم نازل شده بود.

عرب سرگشته و متحیّر مانده بودند که چطور کتابی مانند قرآن بیاورند، خیلی سعی کردند که به این تحدی و مبارزه طلبی قرآن پاسخ دهند ولی عاجز و سرافکنده شدند، به همین دلیل است که قرآن در آیه ۸۸ سورهٔ اسراء آنان را

۱ـ اعجاز القرآن رافعی ص ۲۲۲

مورد خطاب قرار می‌دهد و به ایشان می‌گوید: اگر انسان و جنّ همه با هم جمع شوند و یکدیگر را یاری دهند باز نمی‌توانند کتابی مانند قرآن با خود بیاورند:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ الإسراء ۸۸

قرآن در این مبارزه و تحدّی قدم دیگری را به جلو برداشت، و گفت (اگر نمی‌توانید کتابی مانند قرآن بیاورید) ده سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ هود ۱۴_۱۳

«بلکه (مشرکان) می‌گویند که محمد خودش قرآن را تألیف نموده و آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد، بگو اگر می‌گوئید این قرآن کلام بشر است، پس شما هم ده سوره دروغین را مانند سوره‌های آن تألیف کنید، و به جز خدا هرکسی را که می‌توانید دعوت، و به یاری خود بطلبید اگر واقعاً راستگو می‌باشید. پس ای مشرکین اگر کسانی که شما آنان را به یاری دعوت می‌کنید به شما پاسخ ندادند و نتوانستند شما را یاری دهند، بدانید که این قرآن با علم و وحی الهی نازل شده است (و از علم الهی سرچشمه می‌گیرد) و معبود حقی جز خدا وجود ندارد. پس آیا دین اسلام را می‌پذیرید و تسلیم امر خدا می‌شوید؟»

قرآن از ادعای کسانی که می‌گویند: قرآن کلام محمد است و محمد به دروغ آن را به خدا نسبت می‌دهد تعجب می‌کند و به آنان می‌گوید: اگر این ادعای شما راست است ده سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن بیاورید و از تمام فصحاء و بلغاء هم کمک بگیرید، ولی مشرکین در این مقابله نیز عاجز ماندند و قادر به آوردن ده سوره‌ای مانند سوره‌های آن نشدند. تاریخ این عجز را تا به امروز ثابت نگه داشته است. شایان توجه است که خداوند متعال عجز آنان را از آوردن ده

سوره، دلیل این قرار داده که قرآن کلام خدا و خداوند بی‌شریک و بی‌همتا است.

بعد از عجز مشرکین از تحدی سابق، قرآن سوّمین قدم را به جلو برداشت و مشرکان را به تحدی و مبارزه دعوت کرد و گفت: اگر تردید دارید که قرآن کلام خدا است یک سوره را که مانند سوره‌ای از سوره‌های قرآن باشد بیاورید، قرآن این بار تحدی خود را به آخرین مرحله می‌رساند و می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ فی رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلىٰ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا و لَنْ تفعلوا فَاتَّقوا النَّارَ الَّتی وَقُودُها النَّاسَ وَالْحِجارةُ أُعِدَّتْ للكافِرينَ﴾ بقره ۲۴_۲۳

«اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم دچار شک و دودلی می‌باشید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و آن را ارائه دهید و به جز خدا تمام خدایان و معبودان ناحق خودتان را که می‌گویید در قیامت برای ما گواهی می‌دهند دعوت نمایید و از آنان یاری بجویید اگر واقعاً در ادعای خود راستگو می‌باشید. اگر نتوانستید سوره‌ای را بیاورید و هرگز نخواهید توانست، پس با دوری از کفر و ایمان به خدا، خود را از آتشی به دور دارید که قسمتی از افروزینه و سوخت آن انسان و سنگ (اصنام) می‌باشد و برای کافران روشن و آماده شده است.»

این حکم قاطع که قرآن می‌گوید: هرگز هیچ کسی نمی‌تواند سوره‌ای را ولو به اندازه کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن باشد، تألیف کند و به مردم نشان دهد، یک حکم و قضاوت بشری نیست، چون امکان ندارد یک انسان عاقل چنین ادعایی کند و چنین شرطی بر علیه خود در اختیار دشمنانش قرار دهد، چون هر انسان عاقلی این احتمال را می‌دهد که در جهان انسانهایی هستند و خواهند بود که از هر جهت از او نیرومندتر و قوی‌تر باشند، پس معلوم گردید که صادر کنندهٔ این حکم محمد نیست بلکه این خداوند متعال است که بر تمام اسرار هستی مسلط و آگاه است و چنین حکم قاطعی را صادر می‌کند و می‌داند هرگز هیچ کس قدرت

این را ندارد و نخواهد داشت که با او مبارزه کند و چیزی را با خود بیاورد که خداوند می‌داند قدرت آوردن آن را ندارد[۱].

عرب آیات مربوط به مبارزه طلبی را شنیدند و این موضوع در بین آنان شایع شد، و در مجالس و محافل از آن بحث می‌کردند. اما عجز و ناتوانی ایشان در این میدان آشکار گردید، و به خوبی این حقیقت را درک نمودند که هیچوقت قدرت مبارزه با قرآن را نخواهند داشت.

مسلما چنانچه قرآن کلامی بود غیرفصیح و یا فصاحتش غیرمعجز بود، و قدرت این را نداشت که با روش و اسلوب خود، عرب را در مبارزه، به عجز و شکست وادار کند، به سرنوشتی دچار می‌شد که قصاید و خطبه‌ها و داستانها در بین عرب به آن دچار گشته بودند و مانند آنها از درجه اعتبار ساقط می‌شد، آن وقت عرب کلمه به کلمه، و آیه به آیه قرآن را باطل می‌کردند، بدون اینکه روحشان ضعیف و طبع شعری آنان به خاموشی گراید؛ آن وقت سرنوشت عرب و سرنوشت قرآن غیر از این بود که الان هست. باید گفت که فصحاء و بلغاء فراوانی در میان عرب وجود داشت که شدیداً با دین اسلام دشمنی می‌ورزیدند و در جستجوی ایراد و نقص از آن بسر می‌بردند، اگر نقطه ضعفی از بلاغت قرآن به دست می‌آوردند، آن را به همه نشان می‌دادند و مردم را از آن باخبر می‌کردند، و کلام فصیح‌تر از قرآن را با خود می‌آوردند[۲].

جاحظ درباره قرآن می‌گوید: «خدا شما را مورد رحم قرار دهد چطور ممکن است تمام عرب در یک امر ظاهر و آشکار اشتباه کنند و بر یک امر غلط متفق شوند؛ به این معنی در حالی که قدرت مبارزه با قرآن را داشته باشند، همه به اشتباه بگویند که این قدرت را نداریم و ننگ و عار و ذلّت شکست را قبول کنند و

۱ـ رسالة التوحيد شیخ محمد عبده ص ۱۷۰
۲ـ اعجاز القرآن رافعی ص ۲۰۹

به عجز و ناتوانی خود اعتراف نمایند.

عربی که غرور و خودخواهی یکی از خصوصیات آنان به شمار می‌رفت و برتری در فصاحت، بزرگترین افتخار آنان بود به هیچوجه حاضر به قبول این ذلّت نبودند، عرب که برای پیروزی خود حتیٰ در کارهای بی‌اهمیّت هم به انواع حیله و دسیسه متوسل می‌شدند چگونه در این موضوع بسیار مهم و پرمنفعت تسلیم شدند؟! همانطور که محال است گفته شود عرب به مدت بیست و سه سال به غلط و اشتباه در مقابله با قرآن سکوت کردند، محال است که گفته شود عرب می‌دانستند که قدرت مبارزه با قرآن را دارند و می‌دانستند به چه طریقی با آن مبارزه کنند ولی عمداً مبارزه نکردند.»

تا به حال نسلهای متعدد آمده و قرنها سپری شده در هر عصر و زمانی علما و ادباء و فصحاء و بلغاء و محققان و نویسندگان به اعجاز قرآن اقرار کرده و اعتراف نموده‌اند که قدرت این را ندارند تا به مقام شامخ فصاحت و بلاغت قرآن نزدیک شوند.

در تاریخ ملّت عرب نثر نویسان چیره‌دست در سطح اعلا مانند ابن المقفع، جاحظ، ابن عمید و بدیع و شاعران درجه اوّل مانند جریر، فرزدق، بشّار، ابونواس، ابوتمام متنبّی، ابوعلاء معری، شوقی و غیر آنان بسیار بوده‌اند، ولی فصاحت و بلاغت آنان کجا و فصاحت و بلاغت قرآن کجا؟! مگر هیچ یک از آنان جز تسلیم و ایمان به اینکه قرآن وحی الهی است، عکس‌العمل دیگری از خود نشان داده‌اند؟!

قرآن معجزه‌ی محمدﷺ، است

حکمت و مشیّت الهی اقتضا نمود تا معجزهٔ محمد از جنس موضوع و کاری باشد که عرب در آن مهارت و نبوغ داشتند. چون معجزهٔ هریک از پیغمبران

پیشین از جنس همان امر و موضوعی بود که ملتش در آن امر مهارت و نبوغ داشتند. هنگامی که قوم فرعون در ریاضیات و علم طبیعی و سحر نبوغ و مهارت داشتند، می‌بینیم خداوند آیات و معجزاتی را به موسی می‌بخشد که علما و ساحران از همه بهتر می‌دانستند که این معجزات از جانب خدا است و از قدرت موسی خارج می‌باشد. وقتی عصای موسی به اژدهایی تبدیل می‌شود، تمام ریسمان‌های ساحران را که در انظار مردم به صورت اژدها درآمده‌اند می‌بلعد، ساحران می‌فهمند که این معجزهٔ الهی است و فوراً ایمان می‌آورند.

قوم عیسی هم در طبابت و علم پزشکی مهارت و نبوغ داشتند، و منکر روح بودند. خداوند متعال به عیسی اجازه داد تا کور مادرزاد، و مرض برص (پیسی) را معالجه کند و شفا بخشد و مرده را زنده نماید.

به حقیقت معجزات پیغمبران پیشین که بر صدق نبوت آنان دلالت می‌کرد، حوادث و وقایعی بودند، گذرا و غیردائمی، و تنها کسانی که با پیغمبران هم عصر بودند و آنها را مشاهده می‌کردند، ایمان می‌آوردند و تأثیر آنها بر کسانی که در عصر انبیاء وجود نداشتند و بعداً می‌آمدند و از طریق روایت، از این معجزات باخبر می‌شدند کمتر بود. البته معجزات پیغمبران پیشین متناسب با فرهنگ و آگاهی و طرز تفکّر دوره‌هایی بود که عقل، رشد کافی نداشت و هنوز در مراحل طفولیت بسر می‌برد. امّا حال که عقل به کمال خود رسیده و به علوم و دانش فراوانی دست یافته و ایرادها و اعتراضهایی بر ادیان وارد نموده‌اند، دیگر معجزات پیغمبران پیشین نمی‌تواند جوابگوی آنها باشد لذا تأثیر این معجزات بر پیروان ادیان سابق ضعیف گشته است، یا بهتر بگویم ایمانها ضعیف شده، و کفر و الحاد هجوم آورده‌اند لذا دین نیاز به دلایل قاطع و روشنی دارد که غیر دلایل پیغمبران پیشین باشد.

اکثر مردم به درستی نمی‌دانند که اسلام برای دعوت مردم، شیوه‌ای را دربر

گرفته که خلاف شیوه ادیان گذشته می‌باشد، و در بیان دلیل و برهان بر صحت و حقانیت خود، راه تازه‌ای را در پیش گرفته است، و قرآن را به عنوان معجزه و دلیل و برهان بر حقانیت خود قرار داده است. قرآن کلامی است ابدی و ازلی، در طول تاریخ با عنایت خدا باقی خواهد ماند و به واسطه نور هدایت و قانون و شیوه و اسلوب بیان و عظمت معنی آن، بشر را به تسلیم و عجز در برابر خود وادار نموده است، قرآن در حالی بر پیغمبرﷺ نازل گردید که عقل بشری به رشد و ترقی کافی رسیده بود، برهان و دلایل منطقی و علمی قرآن هماهنگ با پیشرفت علم و تمدن می‌باشد. ما به طور خلاصه به یک بررسی علمی درباره اعجاز قرآن می‌پردازیم که گواهی می‌دهد قرآن کلام خداست، و هر انسانی که دارای عقل سالم باشد، به این بررسی قانع می‌شود و به قرآن ایمان می‌آورد و به جز افراد مغرض و دشمن حقیقت، از پذیرفتن آن روگردان نخواهد شد.

اعجاز قرآن

اعجاز در لغت به معنی این است که کسی عدم قدرت و ناتوانی در انجام کاری را به دیگری نسبت می‌دهد و این قدرت را برای خود ثابت می‌نماید. مثلاً وقتی گفته می‌شود که قرآن معجز است، یعنی به جز خدا کسی نمی‌تواند کتابی مانند آن بیاورد. همانگونه که از اطلاق لفظ اعجاز بر قرآن فهمیده می‌شود قرآن کریم از تمام جهات معجز است و بشر قدرت ندارد در هیچ یک از جنبه‌های لفظی و معنوی و هدایتی و... به ساحت مقدس آن نزدیک شود. قرآن کریم یکی از آثار قدرت الهی است و مانند سایر آثار الهی کسی توان و قدرت آوردن مثل آن را ندارد و از جمیع جهات معجز می‌باشد[1].

۱ـ اعجاز القرآن رافعی ص ۲۰۳

جهات، و جنبه‌های اعجاز قرآن بسیار است و بیان همه آنها نیاز به تفصیل و بررسی و استدلال به آیات قرآن دارد، و این امر مستلزم نوشتن چندین جلد کتاب است، ولی ما ناچاریم در این مورد به طور اختصار به بعضی از جنبه‌های اعجاز قرآن اشاره کنیم تا خوانندهٔ محترم اجمالاً به کیفیت اعجاز قرآن آگاه شود و یقین حاصل کند که قرآن وحی الهی است.

ابتدا به بیان شیوه و اسلوب و ساختار کلمات و جملات و آیات قرآن می‌پردازیم و خصوصیاتی که این اسلوب را از سایر اسلوب کلامی جدا ساخته است بیان می‌داریم.

اسلوب و سبک قرآن

یکی از مظاهر عجیب و جنبه‌های مهم اعجاز قرآن، سبک بیان و ترکیب کلمات و جملات و آیات آن است که هر خواننده و شنونده‌ای را به اعجاب می‌اندازد و تحت تأثیر قرار می‌دهد. قرآن از جنبه‌های بلاغت، فصاحت، روانی لفظ و معنی، زیبایی، کمال نظم، هماهنگی در بین حروف و کلمات و جملات، حسن دیباچه و اسلوب و ترکیب، دارای شیوه‌ای منحصر به فرد است و با تمام اسلوب و شیوه و نظم کلام عرب مغایرت دارد.

دکتر طه حسین می‌گوید: «قرآن همانگونه که نثر نیست شعر هم نیست، باید گفت قرآن، قرآن است و لاغیر، و هیچ اسم دیگری به جز لفظ (قرآن) نمی‌توان بر آن اطلاق کرد، معلوم است که قرآن شعر نیست چون مقیّد به قافیه و سایر قیودات شعر نمی‌باشد، از طرف دیگر نثر هم نیست چون قرآن دارای نظم و قیودات مخصوص به خود می‌باشد که در غیر قرآن وجود ندارد، بعضی از این قیدها به آخر آیات متصل می‌شود، و بعضی دیگر آهنگ و نغمهٔ موسیقی خاص

آیات را تنظیم می‌نماید.»[۱] قاضی ابوبکر باقلانی گوید: «نظم قرآن با تمام اسلوب و شیوه‌های گوناگون آن با جمیع نظمهای متداول در کلام عرب مباینت دارد و مخالف با ترتیب عادی سخنان آنان است، دارای شیوهٔ ترکیبی مخصوص به خود می‌باشد، نحوهٔ بیان آن با تمام اسلوب کلام متداول مغایرت دارد.»[۲]

و باز می‌گوید: «برای ما مشخص می‌شود که قرآن کریم دارای نظم و سبک مخصوص به خود و منحصر به فرد است، چون بدون شک این سبک و نظم ساخته بشری نیست، اگر ساخته بشری بود حتماً به شیوه‌ای بیان می‌شد که با یکی از اسلوب و سبکهای عرب آن زمان و یا سبکهایی که بعداً آمده‌اند شباهت داشته باشد.»[۳]

هیچ عالم و دانشمند و انسان بلیغی نیست که اقرار نکند که سبک و اسلوب قرآن مباین با تمام سبکهای عرب است، تمام دانشمندان این اختلاف را دلیل اعجاز قرآن می‌دانند، به همین دلیل می‌گویند: قرآن کلام محمد یا انسان دیگری نیست، اگر قرآن به این شیوه و سبک خاص بیان نمی‌شد، نمی‌توانست عرب را در این مبارزه شکست دهد و آنان را به تسلیم وادار نماید. آنان وقتی دیدند که قرآن دارای سبکی است که محال است از قریحه و طبع بشر سرچشمه گرفته باشد به عجز خود اعتراف کردند.

بعضی مانند مُسیلمه که ادعای پیغمبری می‌کرد وقتی که خواست به مبارزه با قرآن برخیزد، جملاتی را بر زبان آورد، که نه تنها شبیه قرآن نبود، بلکه از سخنان سابق خود مسیلمه ضعیف‌تر و نامرغوب‌تر و از تمام جهات خالی از فصاحت و بلاغت و... بود.

۱ـ حدیث الشعر والنثر ص ۲۵
۲ـ اعجاز القرآن باقلانی ص ۳۸
۳ـ اعجاز القرآن رافعی ص ۲۶۹

سبک و اسلوب قرآن با سبک حدیث پیغمبرﷺ مغایرت دارد

موضوع مهمی که لازم است آن را مورد توجه قرار دهیم و دلیل قاطعی است که قرآن وحی الهی است، این است، وقتی قرآن و حدیث را در کنار هم قرار دهیم و به دقت سبک و اسلوب و نظم هریک از آنها را بررسی نمائیم، به خوبی معلوم می‌گردد که سبک و اسلوب قرآن با سبک و اسلوب حدیث پیغمبرﷺ، مغایرت آشکار دارد و شیوه بیان و ترتیب موضوعات و مطالب قرآن، با سبک و ترتیب حدیث مخالف می‌باشد. هرگاه دقت کنیم می‌بینیم شیوه محاوره و گفتگو و سبک تفهیم و تعلیم و سخنرانی در حدیث پیغمبر با کمی تفاوت همان شیوه و سبک متداول در بین عرب می‌باشد، در حالیکه شیوه و سبک قرآن به هیچ وجه با اسلوب و سبک عربی مشابهتی ندارد.

در خلال اسلوب و سبک حدیث نبوی خصوصیات و شخصیت بشری نمایان می‌گردد، و معلوم می‌شود که گوینده آن عبدی است ضعیف و در پیشگاه خداوند به این ضعف اقرار و افتخار می‌کند. اما برعکس، قرآن به شما نشان می‌دهد که گوینده آن دارای خصوصیات ممتازی است که در کمال قدرت و تسلّط و علم و عدالت و حکمت و مهربانی خودنمائی می‌کند و در هیچ وضع و شرایطی حتی در حالت لطف و مهربانی هم خود را ضعیف نشان نمی‌دهد.

بنابراین اگر قرآن کلام محمد باشد، همانگونه که عده‌ای چنین افترایی را می‌بندند، می‌بایستی سبک و شیوهٔ قرآن با سبک و شیوه حدیث نبوی یکی باشد، چون هر انسان ادیب و عالم و آگاهی به خوبی می‌داند که محال است یک انسان دو سبک و شیوه کاملاً مخالف برای بیان مطالب خود داشته باشد. این اختلاف آشکار در بین سبک قرآن با سبک و اسلوب حدیث که بر هیچ کسی پوشیده نیست دلیل این است که قرآن کلام خداست.

پاره‌ای از ویژگی‌های سبک و اسلوب قرآن و بلاغت آن

عدهٔ فراوانی از ادباء و فصحاء و علمای بلاغه درباره سبک و اسلوب قرآن و بیان نکات بلاغی آن به بحث و بررسی پرداخته و کتابهای باارزشی را در این باره به رشته تحریر درآورده‌اند، که ما فرصت بیان همه آنها را نداریم، ولی به بیان بعضی از ویژگیهای اسلوب قرآن اکتفا می‌نمائیم، و مسائل راجع به تشبیه و استعاره و ایجاز و ضرب‌المثلهای قرآن را بیان می‌کنیم تا خواننده به طور اجمال بر بلاغت قرآن آگاه شود، و به هنگام تلاوت از شیوهٔ بیان و زیبایی سبک آن نیز شاد و متلذذ گردد. به حقیقت تنها کسانی که دارای علم فراوانند و به افکار و عقاید عرب آگاهی دارند و بر فنون و خصوصیات اسلوب عربی مسلط هستند و می‌دانند که بعضی از لطایف تنها خاص زبان عرب است، و با همه اینها قرآن را با دقت بسیار تلاوت می‌نمایند می‌توانند به عظمت قرآن پی ببرند[۱].

وزن قرآن و جمال صوتی آن

اسلوب و سبک قرآن به واسطه نغمهٔ خاص و بسیار زیبای موسیقی که ناشی از انتخاب حروف و کلمات بسیار روان و گوارا و قرار گرفتن هریک از آنها در محل مخصوص و مناسبی است که خالی از هرگونه نقص و عیبی می‌باشد، و از سایر اسلوب و سبکهای عربی متمایز می‌گردد، الفاظ و کلمات آن دارای چنان نظم مرتب و منسجمی است که در فصاحت به اوج رسیده و بالاتر از آن قابل تصور نیست.

این نغمهٔ زیبای موسیقی، مخصوص سبک قرآن است، و در بعضی موارد پیش می‌آید که آیه‌ای با یکی از اوزان شعری هماهنگ می‌شود، البته به این

۱ـ تاویل مشکل قرآن تألیف ابومحمد ابن قتیبه با تحقیق استاد احمد صقر ص ۱۰

معنی نیست که قرآن شعر است، قرآن شعر نیست، ولی مزایای نثر و شعر را هر دو در خود جمع کرده است، ضمناً از پای‌بندی و التزام به یک قافیه و تفعیلات کامل، صرف نظر نموده است، به همین دلیل با آزادی بیان هرچه تمام‌تر اهداف و مطالب مورد نظر را بیان می‌دارد، و در عین حال از مزایای نظم نیز بهره‌مند است، مشتمل بر موسیقی داخلی شعر و فاصله‌های نزدیک به هم در وزن است که آن را از رعایت (تفاعیل) بی‌نیاز نموده است و نیز هماهنگی منظم آیات که پشت سر هم قرار دارند قرآن را بی‌نیاز از رعایت قافیه شعری ساخته است[۱].

در بعضی موارد ما مشاهده می‌کنیم که در بین اسلوب و سبک قرآن با سجع مشابهت وجود دارد، ولی غالباً با سجع و ارسالی که در بین عرب متداول است مغایرت دارد. قرآن حرف سجع را در بیشتر از دو آیه رعایت می‌کند حتی بعضی اوقات می‌بینیم که سجع یک سوره‌ی کامل بر یک حرف می‌باشد و حرف سجع در تمام آیات آن آمده است. مانند سوره قمر که حرف راء در آخر تمام آیات آن آمده است. البته سجع یک نوع بیان و زیبایی الفاظ است که از قدیم الایام مورد توجه عرب بوده است و عرب خود را ملزم به رعایت آن می‌دانستند، و از شنیدن کلام مسجع که دارای آهنگ طنین‌انداز و نغمه خاص می‌باشد لذّت می‌بردند. در دوران جاهلیت سخنرانان و کاهنان برای تحت تأثیر قرار دادن شنوندگان خود از کلام مسجع استفاده می‌کردند ولی با همهٔ اینها قرآن مسجع نیست.

سبک قرآن با آهنگ گیرا و جذّاب و زیبایی که دارد، از سایر سبکها متمایز می‌باشد، و عرب با این سبک ناآشنا بودند؛ چنین سبکی نه در کلام مرسل و نه در کلام مسجع ایشان دیده نمی‌شد.

در اوایل نزول قرآن وقتی که عرب با سبک جدید آن روبرو شدند، خیال

۱ـ تصویر فنی در قرآن تالیف استاد سیدقطب ص ۸۴ـ۸۳

کردند که قرآن شعر است، چون از استماع آن تأثیر و لذتی را احساس نمودند که مشابه آن را جز در شعر احساس نکرده بودند، ولی طولی نکشید که به اشتباه خود پی بردند. آنان می‌دانستند لازمه شعر این است که دارای وزن و قافیه باشد در حالی که قرآن چنین نیست.

تشبیه در قرآن

تشبیه عبارت است از نشان دادن دو چیز که با هم در امری شریک هستند. فلسفه و فایده تشبیه تأثیر و توضیح کلام است. قرآن کریم مشتمل بر چند نوع تشبیه بلیغ است که جلوه خاصی به معنی می‌بخشند و باعث تأثیر بیشتر آن در نفس می‌گردند.

یکی از روشهای قرآن آشکار نمودن و روشن ساختن مسائل معنوی به وسیله تشبیه آنها به اشیاء محسوس است. مثلاً خداوند متعال که می‌خواهد عاقبت سوء مشرکین را نشان دهد و روشن کند که عبادت و پرستش آنان برای غیر خدا هیچ فایده‌ای ندارد و جز بدبختی و خسارت چیزی عاید آنان نخواهد شد، اوضاع و احوال مشرکان را به اوضاع عنکبوت، این حشرهٔ کوچک تشبیه می‌نماید که همیشه در تلاش و کوشش برای ساختن خانه است ولی جز بنیاد بسیار سست و ضعیف چیز دیگری نمی‌سازد. در این باره می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذینَ اتّخَذوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ العَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُیوتِ لَبَیْتُ العَنْکَبُوتِ لو کانوا یَعْلَمونَ﴾ عنکبوت ۴۱

«کار و اوضاع کسانی که به جز خدا معبودان و سرپرستانی برگزیده‌اند، همچو کار عنکبوت است که با تارهای سست و ضعیف خانه می‌سازد. بیگمان ضعیف‌ترین و سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه عنکبوت است. اگر مشرکین دارای علم و آگاهی می‌بودند (می‌دانستند که معبودهای ناحق آنان تا چه اندازه

ضعیف و ناتوانند و در حقیقت بر تار عنکبوت تکیه زده‌اند.» قرآن به ما خبر می‌دهد که اعمال کافران بدون فایده است و در قیامت نتیجه‌ای از آن نمی‌بینند و آن را به خاکستری تشبیه می‌کند که در مسیر باد شدید قرار گرفته و باد آن را به تمامی پراکنده می‌سازد و آثاری از آن باقی نمی‌ماند:

﴿**مَثَلُ الَّذينَ كَفَروا بِرَبِّهِمْ، أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ إشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ في يَوْمٍ عاصِفٍ لايَقْتَدِرُون مِمّا كَسَبُوا على شَيْيءٍ**﴾ ابراهیم ١٨

«حال و وضع کسانی که به پروردگار خود ایمان ندارند، اعمال آنان مانند خاکستری است که در یک روز طوفانی باد شدید بر آن بوزد (و آن را پراکنده کند و چیزی از آن به جا نماند و کافران هم در روز قیامت) به چیزی از آنچه در دنیا انجام داده‌اند نخواهند رسید و دست نمی‌یابند.»

همانگونه که صاحب خاکستر پراکنده نمی‌تواند دیگر به آن دسترسی پیدا کند، کافران هم نمی‌توانند در روز قیامت فایده‌ای از اعمال دنیاییشان را دریافت دارند.

ارکان و عناصر تشبیهات در قرآن از طبیعت و واقعیت کمک می‌گیرد و به همین دلیل است تأثیر عمیقی در شنونده ایجاد می‌کند، چون شنونده به خوبی عناصر و ارکان آنها را تشخیص می‌دهد و مشاهده و لمس می‌نماید. ملاحظه فرمایید که قرآن اعمال کافران را به سرابی تشبیه می‌کند که انسان تشنه آن را از دور در صحرا می‌بیند خیال می‌کند که آب است و با عجله به سوی آن می‌شتابد تا هرچه سریع‌تر به آن برسد و تشنگی خود را برطرف سازد. ولی وقتی به آنجا می‌رسد یأس و نومیدی بر قلبش مسلط می‌گردد، چون آبی را مشاهده نمی‌کند. کافران هم در آخرت با همین یأس و نومیدی روبه‌رو می‌شوند. چون در دنیا به اعمال و رفتار خود مغرور می‌گردند و خیال می‌کنند که عبادت و پرستش معبودان ناحق برای آنان فایده‌ای دارد، ولی وقتی که قیامت فرا رسید، می‌بینند که این اعمال بی‌فایده بود. و در برابر آنها به عذاب و عقابی دچار شده‌اند که خداوند آنان

را از دچار ساختن خود بدان برحذر داشته بود. و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَروا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمآنُ ماءً حَتّى إِذا جائَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيئاً وَ وَجَدَ اللهَ عِندَهُ فَوَفّاه حسابَهُ﴾ نور ۳۹

«کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب و علفی، شخص تشنه‌ای آن را می‌بیند و می‌پندارد که آب است، اما هنگامی که به سرعت به آنجا رسید اصلاً چیزی را نمی‌یابد ولی خدا را می‌یابد که او را می‌میراند و بحساب او می‌رسد و جزای اعمالش را به تمامی دریافت می‌دارد.» قرآن اوضاع و احوال دنیا و کسانی که به آن مغرور می‌شوند و به قدرت خود می‌بالند و سرانجام آنان را به وسیله تشبیه در این آیه چنین مشخص می‌کند.

﴿إِنَّما مَثَلُ الحياةِ الدُّنيا كماءٍ أَنزلناه مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الأَرْضِ مِمّا يأكُلُ النّاسُ وَالأَنْعامُ حَتّى إِذا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَها وَازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرونَ عَلَيْها أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بالأَمسِ﴾ یونس ۲٤

«حال دنیا از جهت زوال و ناپایداری مانند بارانی است که آن را از آسمان فرو می‌ریزیم و بر اثر آن سبزیها و گیاهان زمین که انسان و حیوان از آنها می‌خورند و به واسطه‌ی طراوت آنها زمین کاملاً مزین و آراسته می‌گردد. در این هنگام مردم می‌پندارند که بر زمین تسلّط پیدا کرده‌اند و می‌توانند از نعمت و ثمرات آن بهره‌مند شوند. ناگاه فرمان ما برای درهم کوبیدن آن در شب یا روز صادر می‌شود، و تمام سبزیها و گیاهان زمین را از ریشه بیرون می‌آوریم و نابودش می‌کنیم، به صورتی در می‌آید، انگار دیروز هیچ گیاهی بر روی آن نبوده است.»

وضع دنیا و زندگی آن در حالی که به اعلی درجه آراستگی و شکوفایی می‌رسد به وضع آبی تشبیه شده که از آسمان نازل می‌شود و در اثر آن گیاهان زمین به رشد و شکوفایی می‌رسند و با هم درمی‌آمیزند، و انسان و حیوان از آنها استفاده و بهره‌برداری می‌کنند تا جائی که آراستگی و جمال و زیبایی زمین به

حدّ کمال می‌رسد آنگاه انسان می‌پندارد که می‌تواند با قدرت و امکانات خود کاملاً بر زمین مسلّط شود، و به میل خود از ثمرات و نعمت آن استفاده نماید؛ خود را بی‌نیاز می‌بیند و طغیان می‌کند و از هدایت خدا روگردان می‌شود. در این اثنا ناگهان با غضب خدا روبه‌رو می‌شود و خداوند نعمتهای زمین را به وسیله بلایی مانند زلزله یا طوفان یا جنگ‌های ویرانگر از بین می‌برد و زمین را به حالتی درمی‌آورد که گویی هرگز گیاهی بر روی آن سبز نشده است.

ملاحظه کنید جملات این آیه که به ده جمله می‌رسند به شیوه‌ای با هم مرتبط می‌باشند. انگار تمام جملات دهگانه یک جمله هستند. تشبیهی که در این آیه وجود دارد یک تشبیه انتزاعی است که از مجموع جملات انتزاع گردیده است.

استعاره در قرآن

استعاره عبارت از این است که کلمه‌ای را در غیر معنی اصلی خود مورد استفاده قرار دهیم، و آن را در معنی تازه‌ای که در اصل لغت بدان معروف نیست به کار بگیریم. این استعمال وقتی جایز است که بین معنی اصلی و معنی جدید مشابهت وجود داشته باشد، البته حکمت و فلسفه این کار آشکار نمودن چیزهایی است که پنهان و مبهم می‌باشد و چیزهای ظاهر را ظاهرتر و واضح‌تر می‌سازد.

قرآن کریم مشتمل بر چندین نوع استعاره است که بلاغت و قدرت فوق‌العاده آن را در بیان مقصود نشان می‌دهد.

استعاره با جملات مختصر و پرمعنی ادا می‌شود. از جمله قرآن می‌فرماید:

﴿وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً﴾ مریم ٤

لفظ اشتعال که به معنی شعله‌ور شدن آتش است برای پیری و سفیدی موی

سر به کار گرفته شده است و رابطه در بین شعله‌ور شدن آتش و سفید شدن موی سر این است همانگونه که وقتی آتش در زغال پیدا شد، بتدریج سیاهی آن را از بین می‌برد و به صورت یک اخگر شعله‌ور درمی‌آید، پیری و سفیدی موی سر هم به تدریج شروع می‌شود و موهای سیاه، کم‌کم سفید می‌شود تا اینکه کلاً سفید می‌گردد و به همین مناسبت لفظ اشتعال به عاریه از معنی اصلی خود گرفته شده و برای این معنی جدید به کار برده شده است. علاقه بین نور آتش و سفیدی موی پیر واضح است.

یکی دیگر از استعاره‌های قرآن این است که می‌فرماید:

﴿بَلْ نَقْذِف بالْحَقِّ عَلی الباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإذا هوَ ذاهِقٌ﴾ انبیاء ۱۸

«حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا مغزش را از هم می‌پاشد و آنگاه باطل هرچه زودتر از بین می‌رود.»

الفاظ (کوبیدن) و (مغز) دو کلمه‌ای هستند که از معنی اصلی خود، دور شده‌اند و اصل و حقیقت جمله اینست: ما حق را به جای باطل قرار می‌دهیم و باطل را نابود می‌کنیم، ولی لفظ (قذف) کوبیدن را به استعاره گرفته تا نشان دهد که حق دارای قدرت و نیروی کوبنده است و باطل در مقابل آن تاب مقاومت را ندارد. و لفظ (یدمغه) [مغزش را از هم می‌پاشد] استعاره‌ای است که مبارزه حق و باطل را به تصویر می‌کشاند و صحنه آن را نشان می‌دهد که چگونه حق مانند یک قهرمان برجسته گرز سنگین خود را به دست گرفته و مغز دشمن را هدف قرار داده و آن را از پای درمی‌آورد و نابود می‌سازد.

باز می‌فرماید:

﴿وَالصُّبْحِ إذا تَنَفَّسَ﴾ التکویر ۱۸

«قسم به صبح هنگامی که نفس می‌کشد و از افق به تدریج ظاهر می‌شود.»

کلمه (تنفّس) از معنی اصلی خود (نفس کشیدن) به دور گشته و در معنی

جدید (ظاهر شدن تدریجی از افق) استعمال شده است، تا نشان دهد که خورشید سرچشمه خیر و برکت و مایه زندگی است وقتی که تاریکی شب سیاه پردهٔ خود را به روی خورشید می‌کشاند و عالم را از فیض و برکت آن محروم می‌سازد مثل اینست که همه چیز در حال بهت و ماتم و سکوت و سکون قرار می‌گیرد و دیگر حیاتی باقی نمی‌ماند، اما همینکه صبح از افق به تدریج ظاهر شد موجودات همه تحرک و شادی و حیات خود را باز می‌یابند.

قرآن تجمع مردم در روز قیامت و انتظار آنان را برای حساب توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فی الصُّورِ فَجَمَعْناهم جَمْعاً﴾ کهف ۹۹

«در روز قیامت ما آنان را رها می‌سازیم تا مانند دریا برخی در برخی موج زنند، آنگاه در صور دمیده می‌شود، و ما ایشان را به گونهٔ شگفت‌آور جمع می‌کنیم.»

البته موج در اصل به معنی حرکت آب است، که برای حرکت ناشی از اضطراب موج‌آسا از انسانها به کار گرفته شده و در آن استعمال گردیده است و صحنه هولناک قیامت را مجسم می‌سازد که چگونه دریای بی‌کرانی از انسانها در آن روز، جمع می‌شوند و اضطراب و نگرانی بر آنان سایه افکنده و هیچ جای فرار و پناهگاهی ندارند و مانند موج دریا در هم می‌پیچند.

باز قرآن به شیوه استعاره می‌فرماید:

﴿و لمّا سَكَتَ عَنْ مُوسی الغَضَبُ﴾ الاعراف ۱٥٤

«وقتی خشم موسی ساکت و آرام شد» که معنی آن این است وقتی که خشم موسی برطرف شد. لفظ (سکوت) را به استعاره گرفته، انگار خشم موسی به صورت انسانی درآمده بود که او را به نشان دادن عکس‌العمل شدید تحریک

می‌کرد، ولی بعداً خاموش و بی‌سر و صدا شد.

استعاره دیگر را در این آیه مشاهده می‌کنیم:

﴿أوَ مَنْ كان مَيِّتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نوراً يَمْشي بِهِ في النّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارجٍ مِنْها﴾ انعام ۱۲۲

«آیا کسانی که به واسطه گمراهی و سرگشتگی مانند مردگان بودند ولی به سبب نور هدایت ما آنان را زنده نمودیم، و نور عظیمی را فراراه آنان قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم حرکت کنند و مسیر خود را به خوبی بشناسند، کسانی هستند که در تاریکی جهل و گمراهی غرق شده‌اند و دیگر از آن بیرون نخواهند آمد.»

در این آیه کلمه نور برای هدایت استعاره گرفته شده تا نشان دهد همانطوریکه نور باعث می‌شود که انسان راه خود را بیابد و از جاده مستقیم منحرف نشود و خطرات و موانع را به خوبی تشخیص و با اطمینان و سلامتی زود به مقصد برسد، هدایت هم انسان را از فساد و کفر بدور می‌نماید و حق و حق پرستی را به او نشان می‌دهد. از طرف دیگر لفظ (ظلمت) برای گمراهی و سرگشتگی به استعاره گرفته شده تا نشان دهد همانگونه که انسان در تاریکی قادر به حرکت نیست و نمی‌تواند راه به جایی ببرد، انسان گمراه و بی‌دین هم سرگشته است و نمی‌تواند خطراتی را که در پیش دارد، تشخیص دهد.

ایجاز و کلمات قصار در قرآن

ایجاز آن است که مطلب با کوتاه‌ترین لفظ به روشنی بیان شود. بنابراین کلامی که کوتاه باشد و معنی فراوانی از آن استفاده شود، کلامی است بلیغ، و هر اندازه لفظ کوتاه‌تر و معنی آن بیشتر باشد از بلاغت بیشتری بهره‌مند است، تا به مرحله اعجاز می‌رسد.

ما مشاهده می‌کنیم که قرآن با یک و یا چند کلمهٔ کوتاه، چندین معنی وسیع را بیان می‌کند که شرح و بسط آنها نیاز به وقت فراوان دارد، و اگر اشخاص بلیغ بخواهند معنایی را که مورد نظر قرآن است تعبیر کنند ناچارند برای رسیدن به عمق آن جملات و عبارات طولانی با حداقل دلالت به کار گیرند، برای نمونه قرآن در مورد وحدانیّت خدا می‌فرماید:

﴿ماااتَّخَذَ اللهُ مَن وَلَدٍ، وَ ما كانَ مَعَه مِنْ اِلٰهٍ إذاً لَذَهَبَ كُلُّ إلٰهٍ بِما خَلَقَ و لَعَلاٰ بَعْضُهُمْ على بَعْضٍ﴾ مؤمنون ٩١

«خداوند فرزندی را برای خود برنگزیده، و هیچ معبودی با او شریک و انباز نیست، و اگر شریکی می‌داشت، هر شریکی به آفریده‌شدگان خود می‌پرداخت و آنان را مورد توجه قرار می‌داد (در نتیجه هر بخشی از جهان با نظم خاصی اداره می‌گردید، و وحدت و نظم کلّی جهان آشفته می‌شد) و هریک از شریکان بر دیگری برتری می‌جست.»

(خداوند متعال در این آیه کوتاه بقاء و دوام عالم هستی را نشانهٔ وحدانیّت خود قرار داده و تعدد خدا را مایه نابودی جهان دانسته است پس در حالی که جهان هست معلوم می‌گردد که تعدد خدا نیست. علمای دینی و کلامی صدها صفحه را در بیان مطالبی که این آیه به آنها اشاره دارد نوشته‌اند.)

باز قرآن درباره اثبات وحدانیّت خداوند می‌فرماید:

﴿لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا﴾ انبیاء ٢٢

«اگر در زمین و آسمان به جز الله خدای دیگری می‌بود، زمین و آسمان نابود می‌شدند.»

این آیه شریفه می‌فرماید چنانچه چند خدا وجود می‌داشت جهان را در بین خود تقسیم می‌کردند و دچار مبارزه و اختلاف می‌شدند، و در نتیجه جهان به فساد و ویرانی کشیده می‌شد. حال که می‌بینیم جهان از بین نرفته است دلیل

این است که خدا یکی است، این آیه با کلمات قصار خود معنی فراوانی را دربر دارد که علمای علم کلام در این باره به تفصیل بحث کرده‌اند.

و باز قرآن می‌فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الجاهِلينَ﴾ الاعراف ۱۹۹

«باگذشت و بردبار باش، به کارهای نیک دستور بده، و از انسانهای نادان و منکر حق، دوری کن.»

قرآن در این چند کلمه کوتاه تمام فضایل اخلاقی را جمع کرده است، چون گذشت و عفو باعث ایجاد محبت در بین مخالفین می‌باشد، و دستور به نیکی و امر به معروف موجب می‌شود که انسان از خدا بیشتر پروا داشته باشد و از کارهای بد دوری کند. زیرا کسی که مردم را به نیکی دعوت می‌کند باید خود جزو نیکوکاران باشد. امر به معروف صله رحم را تقویت می‌نماید، تقویت صله رحم از کارهای نیک می‌باشد و دوری جستن از انسانهای فاسد و نادان باعث حفظ شخصیّت و دور شدن از کارهای ناپسند و ایجاد صبر و استقامت است.

از کلمات قصار قرآن است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِى الْقُرْبى وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ، يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُون﴾ نحل ۹۰

«همانا خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش با نزدیکان دستور می‌دهد، و از ارتکاب هر گناه بزرگی و یا ناشایستی و هرگونه ظلم و تجاوز به حق دیگران شما را برحذر می‌دارد و به شما فرمان می‌دهد تا از آنها پرهیز کنید، خداوند شما را اندرز می‌دهد، به امید اینکه پند و اندرز او را بپذیرید.»

خداوند متعال با این چند کلمه کوتاه به انجام تمام نیکیها دستور می‌دهد و از انجام هر شرّ و فساد، مردم را برحذر می‌دارد، و با بلیغ‌ترین جملهٔ پند و اندرز، آیه را به آخر می‌رساند. درباره‌ی نعمت‌های بهشت در قرآن آمده است:

﴿وَ فیها ما تَشْتَهیهِ الأنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیَنُ﴾ زخرف ۷۱

«در بهشت هرچه که نفس آن را آرزو کند و باعث لذت و چشم روشنی باشد وجود دارد.»

با این کلمات کوتاه به بی‌حد و حصر بودن نعمتهای بهشت اشاره فرموده و می‌فرماید خواسته نفس از هر نوعی که باشد در آنجا تأمین است.

و با اشاره به نعمتهای زمین می‌فرماید:

﴿وَالأَرْضَ بَعْدَ ذالِکَ دَحاها، أَخْرَجَ مِنها ماءَهَا وَ مَرْعاها﴾ نازعات ۳۱_۳۰

«سپس زمین را گسترانید و آب و چراگاه آن را به وجود آورد.» خداوند با دو کلمه (ماء) و (مرعا) آب و چراگاه به تمام نعمتهای روی زمین اشاره می‌نماید. و یا می‌فرماید:

﴿وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولی الأَلْبابِ﴾ بقره ۱۷۹

«ای کسانی که صاحب عقل و خرد هستید، در قصاص برای شما حیات و زندگی وجود دارد.»

این آیه حکمت و فلسفه قصاص را به بلیغ‌ترین و کوتاه‌ترین لفظ بیان می‌نماید.

ایجاز قرآن در تصویر طوفان نوح

یکی از بلیغ‌ترین ایجازهای قرآن وقتی است که خداوند طوفان نوح را توصیف می‌کند و صحنه آن را به تصویر می‌کشاند و می‌فرماید:

﴿کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نوحٍ فَکَذَّبوا عَبْدَنا وَ قالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرْ فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ فَفَتَحْنا أبوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ. وَ فَجَّرْنا الْأَرْضَ عُیُوناً فَالْتَقی الماءُ عَلی أَمرٍ قَدْ قُدِرَ. وَ حَمَلْناهُ عَلی ذاتِ الواحٍ وَ دُسُرٍ تجْرِی بأعْیُنِنا جزاءً لِمَنْ کان کُفِرَ﴾ قمر ۱٤_۹

«پیش از ایشان قوم نوح بنده ما (نوح) را تکذیب کردند، و گفتند دیوانه است، مردم او را از خود دور نمودند، آنگاه نوح پروردگار خود را به فریاد و یاری خواند، گفت: پروردگارا! من شکست خورده‌ام و مستحق کمکم و مرا یاری و کمک کن. بعد از دعا و شکوهٔ نوح، درهای آسمان را همراه با آب فراوان و ریزان گشودیم، و چشمه ساران زیادی را در زمین برجوشاندیم، و آبها برای اجرای فرمان مقرر شده‌ی الهی به هم پیوستند، و نوح را بر کشتی که با تخته‌ها ساخته شده بود سوار کردیم، و کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد، و این نجات پاداش کسی بود که مورد تکذیب قرار گرفته بود و به او کفر ورزیده شده بود.»

خواننده محترم، سبک زیبا و روان، و اوزان بسیار منظم این آیات را مورد توجه قرار دهید که به چه شیوه‌ای صحنه طوفان را با کوتاه‌ترین و کمترین کلمات به تصویر می‌کشاند و بلیغ‌ترین معنی را بیان می‌نماید! سپس ملاحظه کنید که با چه کلام بلیغی فروکش کردن و پایان یافتن طوفان را بیان می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَکِ و یا سَماءُ أَقْلِعی وَ غِیضَ الماءُ و قُضِیَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَی الجُودیِّ وَ قِیلَ بُعداً لِلْقَوْمِ الظّالمین﴾ هود ٤٤

«بعد از هلاک کافران، به زمین گفته شد تا آب خود را فرو خورد و آن را ببلعد، به آسمان دستور داده شد تا باریدن باران را قطع کند، و آبها از میان برداشته شد، فرمان خدا اجرا گردید و کار به انجام رسید، و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت، و آواز برآمد: مرده و نابود باد ستمکاران.»

این آیات فروکش کردن و خاتمه پذیرفتن طوفان را با کلمات مختصر و هماهنگ و روان و گوارا که لفظ و معنی آنها در جمال و زیبایی با هم در مسابقه می‌باشند، اعلام می‌دارد.

به جملاتش نگاه کنید که چگونه پشت سر هم قرار گرفته و به وسیله واو

عطف که نشانهٔ اتصال و ارتباط است به هم متصل شده، و بلاغت را به اوج خود رسانیده‌اند. قرآن قبل از هر چیز به مهم‌ترین مسئله که نجات کشتی از طوفان است می‌پردازد و این امر تا زمانیکه آب روی زمین قرار گرفته باشد ممکن نیست لذا به زمین دستور می‌دهد تا آبی را که بر روی آن قرار گرفته است فرو خورد و آن را ببلعد. از طرف دیگر تا ریزش باران شدید ادامه داشته باشد، ساکنان کشتی نمی‌توانند مطمئن و راحت باشند، لذا خداوند به آسمان دستور می‌دهد تا بارش را قطع کند، سپس خداوند اعلام می‌دارد که اوامرش اجرا گردید و سرانجام، طوفان از بین رفت و آبها خشک شدند، و آنچه که خدا مقدر کرده بود انجام گرفت، عده‌ای به هلاکت رسیدند و عده‌ای هم نجات یافتند و می‌فرماید کشتی بر کوه جودی به آرامی پهلو گرفت، آنگاه کسانی را که به هلاکت رسیده‌اند نفرین می‌نماید و آنان را به عنوان ظالم معرفی می‌کند.

ولی چون امر خدا، در مورد به نابودی کشاندن ظالمان به صورتی صادر نشده که کسی آن را بشنود لذا فعل را به صورت مجهول که فاعل آن مشخص نیست ذکر می‌نماید و می‌فرماید: «وَ قیل یا ارض». به هماهنگی و تناسب و تناسق و آهنگ موسیقی که در بین (ابلعی) و (اقلعی) وجود دارد توجه فرمائید که در چه مرتبهٔ والایی از بلاغت قرار دارند و از طرف دیگر هر دو، استعاره می‌باشند که از این جهت نیز از بلاغت کافی برخوردارند، و کلمهٔ (ابلعی) که برای بلعیدن فوری آب به وسیله زمین به کار گرفته شده خیلی بهتر این مقصود را مثلاً از کلمهٔ (اِمتصّی) که دلالت بر سرعت در سیراب شدن دارد، بیان می‌دارد. و کلمه (ماء) به (کِ) که ضمیر زمین است اضافه شده به خاطر این است که نشان دهد این دستور، امر به محال نیست چون این آب مال خود زمین است. و کلمه (استوی) را برای پهلو گرفتن کشتی بر کوه جودی انتخاب کرده چون استوی به معنی پهلو گرفتن در کمال امن و آرامی، و اطمینان از نبودن هرگونه موانعی است، ولی مثلاً

کلمه (استقر) چنین معنی را نمی‌رساند. و کلمه (بُعْداً) را بر کلمه (هلاکاً) ترجیح داده تا نشان دهد هدف از نابودی ظالمان دور ساختن ایشان از فساد بر روی زمین است[۱].

امثال در قرآن

یکی از خصوصیات سبک قرآن مثال زدن و نمونه آوردن است.

﴿وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فِی هذا القُرآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرونَ﴾ زُمر ۲۷

«در این قرآن برای مردم هر نوع نمونه و مثالی را آورده‌ایم، شاید هوشیار شوند و عبرت بپذیرند.»

مثال آوردن و تصویر معنی و مطلب به صورت محسوسات باعث توجه بیشتر به آن مطلب می‌باشد و زودتر فهم می‌شود و دیرتر فراموش می‌گردد.

أمثال در قرآن بر دو قسم است: یکی امثال آشکار و ظاهر است که به لفظ مثل و مانند آن بیان شده است. همانطور که خداوند به مثال و نمونهٔ أحوال منافقان تصریح می‌نماید و می‌فرماید:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فی ظُلُماتٍ لايُبْصِرونَ﴾ بقره ۱۷

«اوضاع منافقان مانند اوضاع کسی است که با کوشش فراوان آتشی را روشن کند، همینکه آتش اطراف او را روشن نمود، پروردگار آتش آنان را خاموش و نابود نماید، و ایشان را در تاریکی‌های انبوه رها سازد. به گونه‌ای که چشمشان چیزی را نبینند.» مثال در این آیه واضح و روشن است. و قسم دوم مثال ضمنی و غیرصریح است و به لفظ مثل و مانند آن بیان نشده است، و می‌فرماید:

۱ـ (من بلاغة القرآن) تألیف دکتر احمد بدوی

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾ یونس ۲۹

«بلکه کافران چیزی را که بدان علم نداشتند تکذیب کردند.» این آیه یک مثال ضمنی است، چون می‌گویند: انسان دشمن چیزی است که بدان آگاه نیست.

یا مانند این آیه:

﴿وَ ما نَقَموا الاَّ أن أغْناهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ التوبه ٧٤

«مشرکان هیچ ایراد و عذر و بهانه‌ای ندارند مگر اینکه مشاهده می‌کنند که به فضل و کرم خدا و رسول خدا بی‌نیاز شده‌اند.» مثال در این آیه هم ضمنی است و به معنی ضرب‌المثل (اتق شَرَّ مَنْ اَحْسَنْتَ اِلَيْهِ) است که به معنی از شر کسانی که با آنان نیکی کرده‌ای برحذر باش می‌باشد، یا می‌فرماید:

﴿أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلَى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قلبی﴾ بقره ۲۶۰

«خداوند به ابراهیم گفت: مگر ایمان نداری؟ (که تقاضای زنده شدن مرده را می‌کنی) ابراهیم گفت: بلی ایمان دارم ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود.» مثال در این آیه نیز ضمنی است و به معنی مثال متداول (لَيْسَ الخَبَرُ كالعيانِ) است که به معنی شنیدن کی بود مانند دیدن می‌باشد یا آیه:

﴿وَالَّذِينَ إذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا و لَمْ يَقْتُرُوا و كانَ بَيْنَ ذلِكَ قواماً﴾ الفرقان ٦٧

«مردان خدا کسانی هستند که به هنگام بخشش اسراف و زیاده‌روی نمی‌کنند و از بخل و عدم بخشش هم پرهیز می‌نمایند، بلکه در این بین حدّ وسط را رعایت می‌کنند.» این مثال ضمنی به معنی مثال متداول (خیر الامور اوسطها) است و یا می‌فرماید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سواً يُجْزَ بِهِ﴾ نساء ۱۲۳

«هرکس هر گناهی کند جزای آن را می‌بیند.» که به معنی این مثل متداول است (كما تُدينُ تُدانُ) هرچه را بکاری، آن را درو می‌کنی.

در قرآن الفاظی وجود دارند که به جای مثل به کار می‌روند. مثلا به هنگام روی‌داد یک مشکل گفته می‌شود:

﴿لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللهِ كاشِفَةٌ﴾ النجم ۵۸

«یعنی جز خدا کسی نمی‌تواند این مشکل را حل کند.» و یا به هنگامی که انسان به سزای فریبکاری خودش می‌رسد، این آیه را می‌خوانند:

﴿وَ لايَحيقُ المَكرُ السَّيِّىءُ إلاّ بِأَهْلِهِ﴾ فاطر ۴۳

«حیله و خیانت حیله‌گر تنها به خودش برمی‌گردد.» یا هنگامی که کسی وظیفه خود را انجام می‌دهد و دیگران ارزش کار و سخنان او را نمی‌دانند، این آیه را می‌خواند:

﴿وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إلاّ الْبَلاغُ﴾ المائده ۹۹

«پیغمبر وظیفه‌ای جز تبلیغ ندارد.»

و هنگامی که به انسان نیکوکار پاداش نیکیش داده می‌شود این آیه خوانده می‌شود:

﴿هَلْ جَزاءُ الإحسانِ إلاّ الإحسانُ﴾ الرحمن ۶۰

«جزای نیکی به جز نیکی چه چیزی است؟»

و یا هنگامی که دیده می‌شود عده‌ای راه درست را در پیش گرفته‌اند و عده دیگری در گمراهی قدم برمی‌دارند، گفته می‌شود:

﴿كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ﴾ الإسراء ۸۴

«هریک از آنها برابر شخصیت خود عمل می‌نمایند.»

و یا به هنگام پیش آمدن ناراحتی برای دلنوازی این آیه خوانده می‌شود.

﴿وَ عَسى أَن تَكْرَهُوا شَيْئاً و هُوَ خيرٌ لَكُمْ﴾ البقره ۲۱۶

«بسا که چیزی را دوست ندارید ولی برای شما خیر و برکت است.»

و یا به هنگام مقایسه دو چیز خوب و بد این آیه خوانده می‌شود:

﴿لایَسْتَوی الخَبیثُ وَالطَّیِّبُ﴾ المائده ۱۰۰

«بد و خوب همسان نیستند.» و یا برای انسانهای گمراه این آیه خوانده می‌شود.

﴿وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فِیهِمْ خیراً لَأَسْمَعَهُمْ﴾ انفال ۲۳

«اگر خدا خیری را در وجود آنان می‌دید آنان را هدایت می‌داد.» و یا به هنگام تشویق بر کار خیری این آیه را می‌خوانند.

﴿وَ ذکِّرْ فَإِنَّ الذِّکری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنین﴾ الذاریات ۵۵

«شما مردم را به نیکی تذکّر بده همانا تذکر برای مؤمنان منفعت دارد.» و یا به هنگام انتخاب دوست یا همسر خوب به وسیله انسان خوب دیگری، این آیه خوانده می‌شود. «ألطّیبات للطّیّبینَ» «پاکان برای پاکان می‌باشند.» و یا به هنگامی که کسی به سزای اعمالش می‌رسد این آیه برایش خوانده می‌شود:

﴿وَ ذلِکَ بما قَدَّمَتْ یَداکَ﴾ الحج ۱۰

«این سزای اعمال خودت می‌باشد.» و یا هنگامی که کسی را از آینده و عاقبت کارش می‌ترسانند این آیه خوانده می‌شود:

﴿أَلیْسَ الصُّبْحُ بِقَریبٍ﴾ هود ۱۸

«مگر سحر نزدیک نیست؟» و یا هنگامی که هرکس به نزد همفکران خود می‌رود گفته می‌شود.

﴿کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ﴾ روم ۳۲

«هر گروه و حزبی به اطرافیان خود شاد می‌باشند.» و یا هنگامی که کسی آرزوی کار خیری دارد ولی قدرت انجام آن کار را ندارد برای دلداری او این آیه خوانده می‌شود.

﴿لایُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إلاّ وُسْعَها﴾ البقره ۲۳۳

«خداوند انسان را جز به اندازهٔ تواناثیش مکلّف و مسئول نمی‌نماید.»

تکرار یک معنی به عبارتهای مختلف در قرآن

یکی دیگر از خصوصیات سبک و اسلوب قرآن این است که یک معنی را در بعضی آیه‌ها با عبارتهای مختلف بیان می‌نماید ولی اصل معنی یکی است. همانطور که می‌بینیم در بعضی از داستانهایش به مناسبتهای مختلف به منظور تأکید یا توبیخ و تهدید و یا بسط موعظه و تثبیت حجت و... داستانی را با عبارتهای مختلف بیان می‌نماید، یا به هنگام بیان نعمت و برکت خود بر بندگانش یک موضوع را با عبارات گوناگون اداء می‌کند.

آوردن عبارات مختلف در آیات و مواضع متعدد که هریک از لحاظ لفظ و معنی در فصاحت و بلاغت با هم یکسان و مشابه باشند یکی از اسرار و رازهای شگفت‌انگیز قرآن است و یک نوع برتری و تفوق کلامی است که خاص قرآن می‌باشد. قرآن اهداف و مقاصد را به گونه‌ای به اعلا درجه عظمت و کمال می‌رساند، که هر اندازه تکرار شود لذت آن بیشتر می‌گردد.

فلسفه و حکمت این تکرارها در این است که قرآن از لحاظ هدایت و بلاغت، اعراب را به مبارزه خوانده به همین دلیل در بعضی از آیات به صورت اطناب یک معنی را تکرار نموده و در آیات دیگر به صورت ایجاز معنی را بیان می‌دارد (و با تسلّط کامل در میدان ایجاز و اطناب گوی سبقت را می‌رباید) و اعجاز خود را آشکار ساخته، و فصاحت و روانی لفظ را نشان می‌دهد، تا همه بدانند که قرآن کلام بشر نیست. چون هرگاه نویسنده و شاعری مطلبی را تکرار کند گفته او در مرتبه دوم از لحاظ فصاحت پائین‌تر از دفعه اوّل است و آثار تصنع و تکلف در آن آشکارتر می‌گردد.

از طرف دیگر تکرار برای تثبیت یک مطلب و عقیده در ذهن مردم یکی از وسایل بسیار بااهمیت به شمار می‌آید، به همین دلیل است که در این عصر هم می‌بینیم که مبلّغان و وسائل ارتباط جمعی برای تثبیت اهداف خود تا چه اندازه

بر تکرار تکیه می‌کنند و یک معنی را به عبارتها و شکلهای مختلف نشان می‌دهند.

جنبه‌هائی از اعجاز قرآن

قرآن دارای جنبه‌های فراوان اعجاز است که گواهی می‌دهند قرآن وحی الهی است.

فصاحت همه جانبه‌ی قرآن

به راستی نظم شگفت‌انگیز و تالیف بدیع و بی‌نظیر قرآن در تمام موارد ثابت است و با وجود اینکه مواضع و جهات آن از قبیل داستان، موعظه، بیان احکام، وعد، وعید، اخلاق کریمه و... فراوان و متعدد است و هر جنبه‌ای دارای خصوصیاتی است که لازم است به مقتضای آنها در شیوه و سبک بیان تغییرات و دگرگونی‌های لازم به عمل آید، ولی با همه این تعدد جهات و تغییرات و دگرگونی‌ها، نظم عجیب و تألیف بدیع قرآن ثابت و محفوظ است.

می‌بینیم که سخنان انسانهای ادیب و بلیغ، و اشعار شعراء برجسته و توانا بر حسب جهات و مواضع و مطالب با هم تفاوت و اختلاف آشکار دارند، مثلاً بعضی از شعراء در مدیحه سرائی تفوق دارند و در هجو و ذمّ ضعیف می‌باشند و بعضی هم در وصف بهار و طبیعت، گوی سبقت را می‌ربایند ولی در سایر موارد چندان پیروز نیستند و به همین ترتیب هیچ شاعر و ادیب و بلیغی وجود ندارد که در تمام موارد یکسان در میدان فصاحت و بلاغت ترکتازی کند، مثلاً امر ألقیس در میدان جنگ و (نابغهٔ زبیانی) به هنگام مبارزه و میدان‌داری، و زهیر به وقت شادی در فصاحت و بلاغت ضرب‌المثل بوده‌اند، البته در عرصه خطابه و سخنرانی و نثر و سایر اقسام کلام هم، همین طور است و تفاوتی نیست. هیچ

خطیبی قادر نیست از همهٔ جهات بلاغت خود را یکسان حفظ کند اما به خلاف همه، قرآن به تصدیق علما و دانشمندان و فصحاء و بلغای عرب در تمام موارد و جهات کلام، بدون تفاوت در سطح بسیار بالائی از فصاحت و بلاغت قرار گرفته و در تمام سطوح، اعجاز خود را محفوظ داشته است[۱].

مسأله دیگری که لازم است بدان توجه شود این است، که انتخاب الفاظ برای معنی مشهور و متداول در بین مردم بسیار سهل و آسان‌تر از گزینش کلمات برای معنی‌های تازه و ابتکاری است. باید اعتراف کرد که فصاحت عرب بیشتر مربوط به توصیف دشت و صحرا و کوه و سنگها و شکایت از دوری احباب و توصیف شتر و شکار و آهو، و یا مدح و ذم و افتخار می‌باشد. البته بلاغت در توصیف این مسائل و اشیاء محسوس، به گونه فراوان و گسترده وجود دارد، و دسترسی به آن آسان است، چون طبع اکثر مردم به اینگونه مسایل تمایل دارد، اکثر شعراء از این جهات داد سخن داده‌اند و به مرتبه قابل تحسینی از فصاحت رسیده‌اند، کسانی که بعد از آنان می‌آیند و اشعار پیشکسوتان خود را مورد بررسی قرار می‌دهند و با تمرین و تکرار آن‌ها ملکه فصاحت و بلاغت برایشان حاصل می‌گردد.

اما اگر قرآن را ملاحظه کنیم می‌بینیم که هیچ یک از این جهات محسوس را مورد توجه قرار نداده است. هرچند امر طبیعی است که کلماتی در قرآن وجود داشته باشد که تمام عرب بر فصاحت آن اتفاق نظر دارند اما قرآن جهاتی را مورد توجه خود قرار داده است که برای عرب ناشناخته و غیرمتداول بوده است، قرآن خداوند و عظمت او را مورد توجه قرار می‌دهد و به توصیف قدرت او می‌پردازد، مردم را به عبادت خدا و تنزیه و تقدیس و توحید دعوت می‌نماید، نعمتهایی را

۱ـ اعجاز القرآن رافعی ص ۴۰ـ۳۹

که در بهشت برای نیکوکاران آماده شده است، توصیف می‌کند، عذاب بدکاران را بیان می‌دارد، و داستان پیغمبران با ملتهایشان را که شامل پند و اندرز و بیان انواع عبادات است، بازگو می‌کند، قرآن مردم را به اخلاق پسندیده تشویق و از پیروی از فساد برحذر می‌دارد و قانون اقتصادی و نظام خانواده و غیر ذلک را وضع می‌نماید. اینها همه مسائلی هستند تازه و نوظهور، که امکان ندارد اشخاص ادیب و بلیغ با ادبیات و بلاغت متداول خود بتوانند از تمام این جهات حق مطلب را با رعایت فصاحت اداء نماید.

اما اگر به دقت آیات قرآن را مطالعه و بررسی کنیم به خوبی می‌بینیم که قرآن در تمام این موارد در نهایت فصاحت و بلاغت اعجاز خود را نشان داده است و انواع و اقسام فنون بلاغت را از قبیل اقسام تأکید، انواع تشبیه و تمثیل و استعاره به کار گرفته است، و تمام خوانندگان خود مخصوصاً خواننده عرب را در طول زمان تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

اوج بلاغت در قرآن

یکی دیگر از جهات اعجاز قرآن این است: عرب نظم یا نثری ندارند که مشتمل بر این همه فصاحت چشمگیر و نوظهور و شگفت‌انگیز، و دارای جهات بی‌نظیر، و معانی نازک و لطیف و فواید کثیر، و قضاوت و حکم فراوان باشد. امّا قرآن با وجود مفصّل بودن آیات و مطالب و موارد آن، از کلیه جهات به طور یکسان و متناسب، فصاحت و بلاغت را به اوج رسانیده و مبارزین خود را در میدان نبرد به زانو درآورده و خلع سلاح کرده است. عرب گاهی چند جمله فصیح به دانشمندان خود، و یا قصاید بلیغی را به شاعر برجسته‌ای نسبت می‌دهند ولی قرآن با اینکه کتابی است مفصل و طولانی، از جمیع جهات به طور متناسب

فصیح است[۱].

بنابراین هرگز یک انسان تحصیل نکرده مانند محمدﷺ و یا هر تحصیلکرده و عالم برجسته‌ی دیگری نمی‌تواند، در حدود ششهزار و دویست آیه به طور تقریب به این شیوهٔ سراپا فصاحت و بلاغت و هماهنگ تألیف نماید. قطعاً این بهترین دلیل است که قرآن وحی الهی است.

سلامت و مصونیت قرآن از تناقض و اشتباه

موضوع بسیار مهمّ دیگر این است که قرآن با وجود اینکه کتابی است مفصل، خالی از هرگونه تعارض و تضاد و اشتباه و اختلاف است، بر خلاف کلام تمام انسانها که هیچگاه از چنین متانت و فضیلتی برخوردار نمی‌باشد. می‌بینیم که علما و دانشمندان در دورانهای مختلف کتابهایی تألیف می‌نمایند و آنها را به چاپ می‌رسانند و در بین مردم منتشر می‌شود ولی معلوم می‌شود که دارای تعارض و تناقض و اختلاف و اشتباه لفظی و معنوی می‌باشند. یا می‌بینیم کتابی در یک عصر جزو بهترین کتابها بوده است ولی با پیشرفت علم و دانش و تغییر اوضاع و احوال اهمیت خود را از دست می‌دهد و خطاء و اشتباهات آن آشکار می‌گردد، این امری است که به نزد علما و دانشمندان محقق متداول می‌باشد و شناخته شده است.

امّا قرآن چهارده قرن پیش که با زبان انسان تحصیل نکرده‌ای که قدرت خواندن و نوشتن را نداشته بیان گردیده است و طرز تفکرها و فرهنگها و عقاید و رسوم دگرگون گشته‌اند نه تنها تضاد و اختلافی در آن دیده نمی‌شود، بلکه همانطوریکه بعداً در این کتاب می‌بینیم، اصول و پایه‌هائی با خود آورده است که

۱ـ اعجاز القرآن باقلانی ص ۳۹

با هر زمان و مکانی سازگار و هماهنگ، و قابل انطباق است.

قابل انطباق بودن معانی قرآن

یکی از خصوصیات و جنبه‌های اعجاز قرآن این است که معنی و اسلوب آن لطیف و نرم و شکل‌پذیر و قابل انطباق و تأویل، با اوضاع و احوال مختلف است و با اکثر آراء و نظریات و تطور و پیشرفتی که در دورانهای متعدد به وجود می‌آیند تضاد و برخورد ندارد و در هر عصری به مقتضای تمدن و تفکر و پیشرفت تفسیر و تعبیر می‌شود.

عرب دوران جاهلیت که به جز سرشت و الهام فطری چیزی نداشتند قرآن را به میزان ادراک و شعور خود می‌فهمیدند، و علما و دانشمندانی که بعد از آنان آمدند، قرآن را به مقیاس علم و دانش خود سنجیدند و به عظمت آن اعتراف کردند، به همین ترتیب سران هر گروه و فرقه‌ای قرآن را مستمسک خود قرار داده‌اند و ضمن تأویلات و تفسیراتی آن را دلیل و شاهد بر صحّت آراء خود قرار می‌دادند.

امروز هم علم جدید بسیاری از حقایق قرآن را ثابت نموده که قبلاً از دید مردم پنهان و مخفی بودند. بدون تردید کلام هیچ انسانی در هیچ عصر و زمانی چنین خصوصیتی را ندارد و نمی‌تواند با هر اوضاع و شرایط و احوالی سازگار و قابل تفسیر باشد به جز کلام خداوندی که بر همه اوضاع و احوال و دورانها آگاه و مسلّط است[۱].

از جهت دیگر معانی و اهداف و موضوعات قرآن به اندازه‌ای فراوان است که چنانچه کلام انسان می‌بود حتماً در جایی اثر و رنگ و نقش بشری در آن

۱ـ اعجاز القرآن رافعی ص ۳۹

مشاهده می‌شد و در موارد متعدد به خوبی آثار طبع انسانی در آن به چشم می‌خورد[۱].

باید بدون تعصّب اعتراف کنیم که سبک و اسلوب و معنی قرآن با سایر کلام فصحاء و بلغاء و ادبا و خطبا هیچگونه شباهتی ندارد، خداوند نیز به این امر اشاره می‌فرماید:

﴿أَفَلا يَتَدَبَّرونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فيهِ اِختلافاً كثيراً﴾ نساء ۸۲

«چرا در فهم آیات قرآن تدبّر و دقت نمی‌کنند (که خالی از هرگونه اختلاف و تناقض گویی است). اگر قرآن به جز خدا کلام کسی دیگری بود تناقض گویی فراوانی در آن مشاهده می‌کردند.»

اشتمال قرآن بر اخبار غیبی

یکی از دلایل اعجاز قرآن و اینکه کتاب آسمانی و وحی الهی است، مشتمل بودن آن بر اخبار غیبی است که حوادث صدق آنها را تأیید و ثابت کرده است، که نمونه‌ای از آنها تأکید قرآن بر پیروزی مسلمانان بر دشمنانشان می‌باشد.

چیزی که باعث تعجب و تحیر عقل است، و نمی‌توان دلیلی برای آن پیدا کرد جز اینکه اعتراف کرد قرآن کلام خداست اینست وقتی که بعضی از آیات مژده پیروزی مسلمانان با همه‌ی تاکیدات، نازل می‌شد ابتدا شنوندهٔ آن خیال می‌کرد که شاید منظور مبالغه و تشویق باشد، از جمله زمانی که خداوند به مؤمنان بشارت می‌دهد که خلافت زمین را در دست خواهند گرفت:

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمنُوا مِنْكُم وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ لَيَستَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَما

۱ـ اعجاز القرآن رافعی ۲۷۳

اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً﴾ نور ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و اعمال نیک و شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که حتما آنان را جایگزین پیشینیان و وارث حکومت آنان در زمین خواهد کرد (تا بر پایهٔ عدالت آن را آباد نمایند) همانگونه که پیشینیان عادل و دادگر ملتهای گذشته را جای‌گزین ستمگران کرده است، و آیین آنان را که اسلام است و خدا هم راضی است که اسلام آئین ایشان باشد، حتماً در زمین برقرار و پابرجا می‌نماید.»

این آیه وقتی نازل شد که مسلمانان بعد از هجرت به مدینه، شب و روز سلاح را همراه داشتند و همیشه در حال آماده‌باش به سر می‌بردند و می‌گفتند: مگر روزی خواهد رسید، که ما با اطمینان خاطر و بدون ترس از جان و مال خود، بتوانیم عبادت و شعایر دینی خود را انجام دهیم؟

چندان طولی نکشید که چنین روزی فرا رسید، و مژدهٔ این آیه تحقق یافت و امت اسلام با عدل و دادگری جایگزین ستمگران شدند.

یکی دیگر از اخبار غیبی قرآن این است که خداوند به پیغمبرﷺ خبر می‌دهد که خداوند حافظ او است و کافران نمی‌توانند او را بکشند.

﴿يا أَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ، إِنَّ اللهَ لايَهْدِي الْقَوْمَ الكافرين﴾ مائده ٦٧

«ای فرستاده و پیغمبر خداﷺ هرآنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است بدون کم و کاست و هراس به مردم برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را به مردم نرسانده‌ای، از آنان ترسی و هراسی به دل راه مده چون خداوند شما را از خطرات کافران و مردم اگر بخواهند به جانت سوءقصد کنند محفوظ می‌دارد، و خداوند کافران را که در گمراهی فرو رفته‌اند و دشمن حق می‌باشند هدایت نخواهد کرد.»

بعضی از اصحاب پیغمبر با طیب خاطر داوطلبانه محافظت از پیغمبرﷺ را در برابر کافران به عهده گرفته بودند، اما همینکه این آیه نازل شد، پیغمبرﷺ از حجره‌اش سر بیرون آورد و به محافظین خود گفت: شما به دنبال کار خودتان بروید. چون خداوند مرا از شر مردم محفوظ می‌دارد. این آیه قوی‌ترین دلیل است که قرآن کلام خدا است والا چه کسی می‌تواند با کمال اطمینان و قاطعیت جان کسی را تضمین کند که به مبارزه آشتی‌ناپذیری با یک ملت برخاسته و افکار و عقاید و عادات آنان و آباء و اجدادشان را بباد انتقاد و استهزاء گرفته، و خود را هدف هرگونه آزار و سوءقصد دشمنان قرار داده است؟

یکی دیگر از اخبار غیبی قرآن که بعد از قرنها از نزول آن تحقق پذیرفت این آیه است:

﴿قُلْ هُوَ القادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فوقِکُمْ أوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبَسَکُمْ شِیَعاً وَ یُذیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ انعام ٦٥

«بگو تنها خدا می‌تواند که عذاب بزرگی را از آسمان و زمین بر شما نازل کند، و شما را دچار تفرقه و چند دستگی کند و هر دسته‌ای از جانب دسته دیگر، رنج و عذاب بچشد.» عبدالله بن مسعود درباره این آیه می‌گوید: (این خبر غیبی است که بعداً خواهد آمد.» (ما می‌بینیم در دو جنگ اعراب و اسرائیل (و در جنگ آمریکا و متحدین آن با عراق) چگونه مسلمانان از آسمان و زمین و دریا مورد هجوم قرار گرفتند و چگونه دولتهای اسلامی علیه همدیگر می‌جنگیدند و همدیگر را نابود می‌ساختند. این اخبار غیبی بدون شک دلیل آشکار بر صدق رسالت محمدﷺ و وحی الهی بودن قرآن است، چون جز خداوند متعال کسی آگاه به غیب نیست.)

داستانهای قرآن

یکی از اخبار غیبی قرآن بیان اوضاع و احوال و سرگذشت پیغمبران پیشین به زیباترین و بلیغ‌ترین اسلوب و سبک است که نظیری برای آن دیده نشده است. البته ما جنبهٔ داستانی قرآن را در بحث اعجاز آن بیان می‌کنیم چون به راستی داستانهای قرآن بهترین دلیل بر اعجاز آن است. آشکار و مسلّم است محمد سواد خواندن و نوشتن نداشت و برای همه معلوم بود که هیچگاه پیش علمای یهود و راهبان نصاری نمی‌نشست تا از آنان داستان یاد بگیرد، با جود این به صحیح‌ترین و زیباترین وجه داستان پیغمبرانی مانند ابراهیم و یوسف و موسی و عیسی و... را بیان می‌نماید، قرآن کریم خود بیان داستان پیغمبران سابق در قرآن را دلیل وحی الهی بودن آن معرفی کرده است و در اوایل یا اواخر بعضی از داستانها به این امر اشاره کرده چنانچه در اوّل سوره یوسف می‌فرماید:

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذا الْقُرآنَ و إِنْ کُنْتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلینَ﴾ یوسف ۳

«از طریق وحی این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم هرچند که قبلاً درباره آنها از زمرهٔ بی‌خبران بودی.»

و در سوره هود بعد از بیان داستان نوح می‌فرماید:

﴿تِلْکَ مِنْ أَنباءِ الْغَیْبِ نُوحیها إِلَیْکَ و لا تَعْلَمُها أَنْتَ و لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا﴾ ٤٩

«این داستان جزو اخبار غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم، نه تو و نه قومت قبلاً آن را نمی‌دانستید.»

با توجه به این آیات معلوم می‌شود که عرب از سرگذشت دقیق و واقعی پیغمبران، قبل از نزول قرآن بی‌اطلاع بوده‌اند، از طرف دیگر سرگذشت و داستان پیغمبران در قرآن مغایر با سرگذشت آنان در کتب مقدسه پیشین است، و آنچه در قرآن آمده خیلی باعظمت‌تر است. اگر داستانهای تورات را ملاحظه کنیم

می‌بینیم که کارهای ناپسند و زشتی را به بعضی پیغمبران نسبت می‌دهد که عقل سلیم به هیچ وجه قبول نمی‌کند که چنین رفتاری از پیغمبرانی که برای هدایت مردم آمده‌اند سر زده باشد، در حالی که خداوند آنان را به کمال و فضل و حسن عمل، و به عنوان پیشوایان صالح توصیف می‌نماید. به راستی وجود چنین داستانهای درستی در قرآن با این اسلوب و سبک بی‌نظیر دلیل قاطعی بر صدق نبوت محمدﷺ وحی الهی بودن قرآن می‌باشد.

هدف اصلی از ذکر قصص و داستان در قرآن بیان تاریخ پیغمبران و اقوام آنان نیست بلکه مقصود بیان درس عبرتها و اندرزهائی است که هدایت بزرگی در آنها مشاهده می‌شود، هم کسانی که دعوت به سوی حق می‌کنند و هم کسانی که به سوی آن دعوت می‌شوند به این درسهای عبرت نیازمند می‌باشند.

دکتر فلیب حتِي، به این موضوع اعتراف می‌کند و در کتاب خود (تاریخ عرب) می‌گوید: هدف اصلی قرآن از ذکر این داستانها بیان درسهای عبرت و اندرزهای اخلاقی است تا خوانندگان و شنوندگان را به اخلاق و رفتار و تفکر درست و صحیح هدایت نماید و به آنان بگوید از سرگذشت اقوام پیغمبران گذشته عبرت بگیرند و به سنت خدا آگاه شوند که نیکوکاران را پاداش نیک می‌دهد و بدکاران را به کیفر می‌رساند.

روح قرآن

دلیل دیگری که گواه بر اعجاز قرآن است، روحانیّت و یا روح حیاتبخش آن است. خداوند خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی ما الکِتابُ وَ لاالْإِیمانُ وَ لکنْ جَعَلْناه نُوراً نَهْدی بِه مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدی الی صِراطِ مُستقیم﴾ شوری ۵۲

«همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کردیم و به امر خود به تو نیز روح و جان را وحی کردیم (که قرآن نام دارد و مایهٔ حیات دلها است) و قبل از نزول قرآن تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است، ولی ما قرآن را به عنوان نور عظیمی قرار دادیم تا در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت دهیم، همانا تو با این قرآن مردمان را به راه راست راهنمایی می‌کنی.»

خداوند متعال قرآن را (روح) نام نهاده چون دلها را زنده می‌دارد، و برای آنها به منزله روح برای جسم است. خداوند قرآن را نوری قرار داده که مانند خورشید دنیا را روشن می‌سازد.

مگر نمی‌بینید عرب، پیش از قرآن در چه آشفتگی و بی‌نظمی و بدبختی بسر می‌بردند، طوری که هیچ رابطه سیاسی یا قومی یا دینی آنان را به دور هم جمع نمی‌کرد، و چگونه عادات و اخلاق ناپسند بر آنان مسلّط شده بود. اما بعد از آمدن قرآن و ایمان در کوتاه‌ترین مدت به یک ملت نیرومند و متحد مبدل گردیدند و اسوه و سرمشق فضیلت و اخلاق پسندیده و دیگر کمالات انسانی برای سایر ملتها واقع شدند. این امر یکی از بزرگترین و قاطع‌ترین دلایل است که قرآن کلام خدا و روح و جان حیاتبخش از جانب او است.

روحانیت و حیاتبخشی قرآن به خاطر این است که مشتمل بر علوم خداشناسی و اصول عقاید دینی، قوانین فضایل اخلاقی و ادب انسانی، اصول قانون قضایی و سیاسی و مدنی و اجتماعی و سایر اصول لازم، برای یک زندگی شرافتمندانه در یک جامعه پیشرفته می‌باشد. اصول قرآن کاملتر و مفیدتر از کلیه قانونهای بشری می‌باشد، البته من این را بدون دلیل نمی‌گویم بلکه دلایل و شواهد فراوانی از قرآن بر این موضوع دارم که در فصلهای مختلف این کتاب به خوبی آن را ثابت و روشن ساخته‌ام.

بدون شک این موضوع از مهم‌ترین جنبه‌های اعجاز قرآن است. چون به

حقیقت علم عقاید، و خداشناسی و علم آداب و اخلاق و قانون قضایی و دینی و مدنی از علوم بسیار مهم و دامنه‌دار و گسترده می‌باشد، و در بین کسانی که تمام اوقات خود را وقف تحقیق و بررسی در این علوم کرده‌اند فقط تعداد معدودی نبوغ و شایستگی لازم را در آنها به دست می‌آورند. در حالی که می‌بینیم یک انسان بی‌سواد که توانایی خواندن و نوشتن ندارد، در یک مرکز علمی و قضایی و قانونی پرورش نیافته است، قرآنی را با خود می‌آورد که اصول و قوانین آن از هر لحاظ در نهایت کمال و حقیقت‌بینی بیان شده است که دلایل و برهان، حقانیت آنها را تأیید می‌نماید. جالب توجه این است که این اصول را زمانی با خود می‌آورد که دو سوم از عمرش سپری گشته و قبلاً از آنها بی‌اطلاع بوده، هیچگاه از آنها سخن نگفته است و حتی یکی از آنها را بر زبان نرانده است چون در آن زمان قرآن نازل نشده بود و تا سن چهل سالگی از همه چیز بی‌اطلاع بود.

به همین دلیل است خداوند به حضرت محمدﷺ دستور می‌دهد. به کسانی که در رسالت تو تردید دارند بگو:

﴿قُلْ لَوْ شاءَ اللّهَ ماتَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ و لاأَدْراكُمْ بِهِ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمْراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُون﴾ یونس ١٦

«بگو اگر خدا می‌خواست قرآن را بر من نازل نمی‌کرد و من هم آن را بر شما نمی‌خواندم و شما را از آن آگاه نمی‌کردم، عمری پیش از این در میان شما بسر بردم (هیچگاه درباره قرآن حرفی نزدم و شما خوب مرا می‌شناسید و صداقت و امانت خود را نشان داده‌ام) چرا این موضوع روشن را درک نمی‌کنید؟»

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن که در فصل بعدی به بیان آن می‌پردازیم، وجود معجزات فراوان علمی در قرآن است که در عصر نزول آن، ناشناخته بودند، و بعد از پیشرفت علوم طبیعی و تحقیق و بررسی علمای طبیعی این معجزات علمی در قرآن آشکار گردید.



فصل سوم : معجزات علمی قرآن

معجزات علمی قرآن

۱ـ وحدت جهان آفرینش و رمز حیات ۲ـ پیدایش جهان ۳ـ گسترش جهان و وسعت آن ۴ـ حرکت خورشید و ماه و زمین ۵ـ کمبود اکسیژن در ارتفاعات ۶ـ شکافتن و تجزیهٔ اتم ۷ـ زوجیت و دوگانگی در تمام موجودات ۸ـ ابرهای متراکم و خصوصیات آنها ۹ـ جهش زمین در اثر باران ۱۰ـ تعادل در بین عناصر جهان و مشخص بودن مقدار آنها ۱۱ـ امواج درونی و سطحی دریاها ۱۲ـ شباهت عالم حیوانات و پرنده‌ها به دنیای انسان ۱۳ـ اخبار غیبی قرآن از وسایل نقلیه ۱۴ـ مراحل رشد جنین ۱۵ـ پرده‌هائی که جنین را می‌پوشاند ۱۶ـ منشاء و مکان پیدایش نطفه در مرد ۱۷ـ چگونگی پیدایش نر و ماده ۱۸ـ سلولی که در منی انسان وجود دارد شبیه زالو است ۲۰ـ اختلاف خطوط و نقش سرانگشتان هر انسانی با انسان دیگر.

البته هدف قرآن این نیست که دربارهٔ رازها و اسرار عجیب کون، و حقایق علمی، با مردم به بحث و گفتگو بپردازد. چون قرآن کتاب هدایت و ارشاد است و مردم را در مسائل دینی و دنیائی راهنمایی می‌نماید، امّا با وجود این، حقایق فراوانی از مسائل طبیعی و پزشکی و جغرافی و غیره در خلال تعبیرات دقیق و اشارات لطیف آن فهمیده می‌شود که نشان می‌دهد قرآن معجزه و وحی الهی است.

از مسلمات تاریخ است که محمدﷺ غیر از اینکه سواد نداشت و در مکه به

دنیا آمد که مدارس و مراکزی برای تدریس علوم طبیعی در آن موجود نبود و در نتیجه محمد به طور کلی از مراکز علمی که در آن زمان در شام و اسکندریه و آتن دایر بودند، دور و بی‌اطلاع بود، اما نظریات علمی که قرآن به آنها اشاره کرده است به هیچ وجه در آن عصر (قرن هفتم میلادی) برای کسی شناخته شده نبوده بلکه به تازگی علم آنها را کشف کرده است.

در این فصل قسمتی از حقایق علمی را که قرآن به آنها اشاره کرده است ذکر می‌کنیم و قضاوت درباره آنها را به خواننده محترم واگذار می‌نمائیم تا با عقل سلیم خود و به دور از تعصب و هوای نفس، نظر خود را اعلام نماید آیا قابل تصور است که این آیات قرآنی با همه حقایق علمی مهمی که دربر دارند از جانب خود محمد باشد؟! یا باید اعتراف نمود که وحی الهی است و خداوند آن را بر محمد نازل کرده است؟

وحدت جهان آفرینش و رمز حیات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّموٰاتِ وَالْأَرضَ كانَتَا رَتْقاً فَفَتَقناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلا يُؤْمِنُونَ﴾ انبیاء ۳۰

«آیا کافران نمی‌بینند که آسمانها و زمین (در آغاز خلقت به صورت تودهٔ عظیمی گاز فشرده و یکپارچه فضا را پر کرده و) بهم متصل بودند سپس (در اثر حرکات سریع و مداوم و انفجارات درونی هولناکی) آنها را از هم جدا نمودیم (و تدریجاً آنها را به صورت جهان کنونی درآورده‌ایم) و هر چیز زنده‌ای (اعم از انسان و حیوان و گیاه) را از آب آفریده‌ایم آیا (دربارهٔ آفرینش کائنات نمی‌اندیشند و) ایمان نمی‌آورند؟»

این آیه شریفه در دو قسمت به دو مسئله بسیار مهمّ علمی اشاره می‌نماید. در

قسمت اوّل: که می‌فرماید «کانتا رتقا» به ما خبر می‌دهد که ابتدا، زمین و آسمانها (رتق) بوده‌اند یعنی یک ماده واحدهٔ بهم پیوسته بوده‌اند، البته اعلام این مطلب به وسیله قرآن در چهارده قرن پیش یکی از بزرگترین دلایل بر اعجاز قرآن و وحی خدایی بودن آنست، چون علم به تازگی ثابت کرده که ماده اصلی جهان به طور کلی یکی بوده است، و در ابتدا به صورت توده‌ی عظیم گاز فشرده و بهم پیوسته بوده سپس در اثر حرکات سریع و دائمی و انفجارات هولناک درونی، این گاز به صورت سحابیهای متعدد تقسیم و از هم جدا گردیده‌اند، و منظومه شمسی که زمین جزء آن است از این تجزیه و تقسیم به وجود آمده است. از جمله دلایل دانشمندان بر صحت این موضوع این است که ثابت کرده‌اند زمین دارای نود و دو عنصر شناخته شده، و عناصر شناخته شده‌ی خورشید را هم بررسی کرده و دیده‌اند که شصت و هفت عنصر آن با عناصر زمین همانند می‌باشند، انتظار می‌رود با پیشرفت علم عناصر مشترک بیشتری در بین زمین و خورشید کشف شود، عناصر مشهود در خورشید عین همان عناصر معروف در بین ما اهل زمین می‌باشند که عبارتند از: هیدروژن، هلیم، کربن، ازت، اکسیژن، فسفر، آهن و غیره... دانشمندان به وسیله روشی به نام «تحلیل طیفی» توانسته‌اند این مسائل را ثابت نمایند.

تحلیل طیفی روشی است که علمای طبیعی به وسیله‌ی آن می‌توانند تعداد و نوع عناصر موجود در جهان و درصد دقیق هر عنصری را معلوم سازند.

همان گونه که در بین اکثر عناصر خورشید و زمین اشتراک وجود دارد، در بین عناصر زمین و ماه هم اشتراک کامل موجود است، دانشمندان پس از آزمایش سنگ‌ها و خاکها و سایر موادی که به وسیله فضانوردان از کره ماه به زمین آورده شده بود اعلام داشتند که مواد کره ماه شامل عناصر موجود در کره زمین است.

امّا قسمت دوم این آیه که می‌فرماید:

﴿وَ جعلنا مِنَ الماءِ کُلَّ شَیءٍ حَیٍّ﴾ الانبیاء ۳۰

یکی از مهم‌ترین حقایق علمی است که در قرآن آمده و علمای طبیعی به تازگی سرّ و راز آن را کشف کرده‌اند.

قسمت اعظم فعالیت‌های شیمیایی که برای حیات و نشو و نمای موجودات زنده ضروری است نیاز به آب دارد. آب عنصر اساسی و ضروری برای ادامه حیات حیوانات و نباتات است که سه چهارم سطح زمین را فرا گرفته، و دارای درجه سیلان بالایی می‌باشد و به واسطه داشتن این خاصیت مدت طولانی در حالت سیالی و عدم انجماد باقی می‌ماند.

آب خاصیت دیگری دارد که حرارت خورشید را جذب و آن را پس می‌دهد و این حرارت، در ارتفاع قابل توجه، قرار می‌گیرد، و این امر باعث می‌شود که درجه حرارت در سطح زمین در یک حد متوسط ثابت بماند، و تغییرات شدیدی در آن بوجود نیاید. اگر آب دارای این خاصیت جذب و دفع حرارت که به وسیله‌ی آن درجه حرارت زمین در حد متوسطی ثابت می‌ماند، نمی‌بود، امکان زندگی بر روی زمین بسیار ضعیف بود.

یکی دیگر از خصوصیات آب این است که برخلاف تمام مواد تنها ماده‌ای است که هنگام منجمد شدن، فشار و به هم پیوستگی آن کمتر و حجمش بیشتر می‌شود، این خاصیت برای ادامه‌ی زندگی آبزیها از اهمیت فراوانی برخوردار است، چون حیوانات آبی پوست کلفت و نیرومند، به هنگام شدت سرما به جای اینکه به قعر دریا فرو روند می‌توانند با شکستن یخها به سطح دریا بیایند، از طرف دیگر یخهایی که بر روی آب‌ها قرار می‌گیرند از نفوذ سرمای شدید به عمق آب‌ها جلوگیری می‌نمایند و درجه حرارت آن را بالاتر از صفر نگه می‌دارند.

آب هنگام پایین بودن درجه حرارت مقدار فراوانی اکسیژن را جذب کرده و حرارت زیادی را پس می‌دهد که این امر کمک زیادی به ادامه حیات آبزیان می‌نماید.

به راستی حکمت و عظمت قرآن بالاتر از ادراک بشری است. مشاهده می‌کنیم، که قرآن با کلمات کوتاه و معدود، در نهایت بلاغت و فصاحت، دریایی از اسرار و رازهای حیات بر کره زمین را آشکار ساخته است.

آیا این آیه یکی از دلایل قاطع عقلی و نقلی بر صدق رسالت محمدﷺ نیست؟

قرآن در چهارده قرن پیش که جهان در جهل و ناآگاهی فرو رفته بود کافران را سرزنش می‌نماید که چگونه به خدایی کفر می‌ورزند که تمام جهان را از یک اصل به وجود آورده و آب را مایه حیات جانوران (اعم از انسان و حیوان و نبات) قرار داده است؟ و حقایقی را اعلام می‌دارد که عرب از درک واقعی آن عاجز بودند و تنها به اندازه شعور خود آن را می‌فهمیدند، ولی بعد از گذشت قرن‌ها از نزول قرآن، علما و دانشمندان، پس از دهها سال تلاش و کوشش مستمر، وحدت جهان و اسرار موجود در آب برای حیات و ادامه آن بر روی زمین را کشف کردند. آیا پس از آگاهی بر این حقیقت سزاوار است جایی برای شک و تردید در صدق رسالت محمدﷺ در دل باقی بماند و به پیروی از نفس و شیطان، به کفر و گمراهی ادامه داده شود؟!

در اشاره به قاطعیت این دلیل و روشن بودن آن، خداوند در آخر این آیه به کافران می‌فرماید «افلا یؤمنون» آیا با وجود این دلیل واضح باز به خدا ایمان نمی‌آورید؟.

پیدایش جهان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَئِنَّکُمْ لَتَکْفُرونَ بِالَّذی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَـهُ أَنْـداداً. ذٰلِکَ رَبُّ العالَمین. وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها و بارَکَ فِیها وَ قَدَّرَ فِیها أَقْواتَها

فی أَرْبَعَةِ أَیامٍ سَواءً لِلسّائلینَ ثُمَّ اسْتَویٰ إِلی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً اَوْکَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائعینَ﴾ فصلت ۱۱ـ۹

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده ایمان ندارید، و برای او شریک و انباز قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر اینکه آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد. خدایی که در زمین کوههای استواری قرار داد، خیر و برکات فراوانی در آن به وجود آورد و روزی و مواد غذایی را به اندازه لازم در آن مشخص نمود. خلق زمین و ایجاد کوهها و برآورده ساختن روزی‌ها جمعاً در چهار روز و چهار دوران به پایان آمد، به گونه‌ای که نیاز نیازمندان و روزی خواهان برآورده شد، و هیچ نقصی در آن نبود... سپس خداوند اراده کرد، آسمان را بیافریند، در حالی که دود گونه، و به شکل سحابیها در فضای بی‌انتها گسترده بود. سپس به آسمان و زمین دستور داد: خواه ناخواه باید پدید آیید و (شکل گیرید)، گفتند با کمال اطاعت حاضریم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده کرده‌ای).»

قرآن کریم به صراحت می‌فرماید که آسمان قبل از خلق جهان به شکل دود (گاز مانند) بوده است. دانشمندان، امروزه درباره چگونگی آغاز پیدایش جهان دارای نظریات مختلف هستند، ستاره شناس معروف جیمس جینز می‌گوید: قول درست درباره آغاز پیدایش این است که ماده اصلی جهان ابتدا به شکل گاز بسیار منظم در فضا پراکنده گردید، و در اثر سرعت حرکت مداوم و فشردگی آن سحابیها به وجود آمدند[1].

دکتر جرج جامو استاد شیمی نظری در دانشگاه واشنگتن[2] می‌گوید: (جهان قبل از آغاز پیدایش مملوء از گازی بود که به صورت منظم همه جا را فرا گرفته بود، و این گاز دارای چنان حرارت و فشردگی بود که قابل تصور نمی‌باشد،

۱ـ نقل از کتاب النجوم فی مسالکها

۲ـ نقل از کتاب (الشمس)

انفجارات و تحولات هسته‌ای در بعضی عناصر این گاز به وقوع پیوست و تحت تأثیر این فشار و حرارت وحشتناک، گسترش و امتداد جهان شروع شد و به تدریج از فشردگی و حرارت این ماده گازی کاسته گردید، و در مرحله‌ای از این مراحل تدریجی این گاز فشرده به صورت سحابیهایی جداگانه که از لحاظ نظم و حجم با هم یکی نبودند تقسیم گردید، و ستاره‌های گوناگونی از آن پدید آمدند.)

ملاحظه فرمایید قرآن با صراحت منشاء و ماده اصلی جهان را به اسم دود (دخان) که برای عرب مفهوم و ملموس بود بیان می‌فرماید.

این آیه که اعلام می‌دارد کوههای استواری را به منظور حفاظت از زمین در برابر فشارها و زلزله‌ها در آن قرار داده‌ایم و آسمان و جهان را از دود به وجود آورده‌ایم، تا چندی پیش حقیقت آن برای کسی روشن نبود ولی الآن به صورت یک امر واضح و مسلّم درآمده و علما آن را تائید می‌نمایند، و یکی دیگر از بزرگترین دلایل بر صدق رسالت محمدﷺ می‌باشد.

گسترش جهان و وسعت آن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَإِنّا لَمُوسِعُونَ[1]﴾ ذاریات ٤٧

«ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم هموراه آن را وسعت و گسترش می‌بخشیم.»

این آیه احتمال دو معنی را می‌دهد یکی این که: ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و آن را وسیع و گسترده قرار داده‌ایم. دیگری: ما آن را گسترش می‌دهیم و آن را وسیع‌تر می‌گردانیم.

۱ـ مُوسِعُون یا از (اوسع) لازم مشتق شده است که به معنی ما او را وسیع قرار دادیم یا از (اوسع) متعدی است یعنی ما آن را گسترش می‌دهیم.

در تأیید معنی اول، می‌بینیم که انیشتین عقیده دارد که این جهان به اندازه‌ای وسیع است که گنجایش بیلیونها کهکشان را دارد که هریک دارای صدها میلیون ستاره‌ای است که حجم بعضی از این ستاره‌ها میلیونها برابر خورشید است[۱].

اما در تأیید معنی دوم، نظریه گسترش و توسعه جهان را می‌بینیم. دانشمندان و ستاره‌شناسان به وسیله دوربین‌های فوق‌العاده قوی خود تشخیص داده‌اند که کهکشانها به صورت منظمی در حال حرکت و فاصله گرفتن از هم هستند، و جهان ساکن نیست بلکه متحرک و پویا است و پیوسته در حال انبساط و توسعه می‌باشد.

عده‌ای از دانشمندان نظریات خود را درباره گسترش جهان اعلام داشته‌اند که باعث روشن شدن این مسئله پیچیده شده است از جمله دکتر هابل رهبر دانشمندانی که درباره کهشکانها تحقیق می‌نمایند می‌گوید: (تنها ویژگی حرکت مجموعه ستاره‌های بسیار دور از ما این است که این مجموعه‌ها بیشتر تمایل به فاصله گرفتن از ما دارند تا روی آوردن به طرف ما، و هر اندازه دورتر می‌شوند بر سرعت عقب‌نشینی آنها افزوده می‌گردد)[۲].

(خواننده محترم بعد از دقت در آیه فوق و تطبیق آن با نظریه علمی و تازه کشف شده دانشمندان قضاوت فرمایید آیا جز این که بگوییم: أشهد أن لا إله الاّ اللهُ و أشْهَدُ أن محمد رَسُولُ اللهِ راه دیگری باقی می‌ماند؟!)

حرکت خورشید و ماه و زمین

خداوند می‌فرماید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِى لِمُسْتَقَرٍ لَّها ذٰلِکَ تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَلِيم. وَالْقَمَرَ قَدَّرْناه

۱ـ از کتاب (العالم و انشتین)

۲ـ نقل از کتاب (الشمس) تألیف دکتر جامو

منازِلَ حتّی عادَ کَالْعُرْجونِ القَدیمِ، لا الشَّمْسُ یَنْبَغی لَها أَن تُدْرِکَ الْـقَمَرَ وَ لا اللَّیْلَ سابِقَ النَّهارِ وَکُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحون﴾ یس ۴۰_۳۸

«خورشید در محور و قرارگاه خود در حرکت است، این محاسبه و اندازه‌گیری دقیق از جانب خداوند چیره و دانا و توانا می‌باشد. و برای ماه، نیز منزلگاههائی تعیین کرده‌ایم، که پس از پیمودن آنها به صورت ته ماندهٔ کهنه خوشه خرما بر درخت، به شکل قوسی و زرد رنگ درمی‌آید. نه خورشید را سزد که در مدار خود سریع‌تر شود و به مدار ماه برسد، و نه شب قدرت دارد که بر روز پیشی گیرد و مانع پیدایش آن شود، و هریک در مسیر و مدار خود بدون کمترین تغییری شناورند و به حرکت خود ادامه می‌دهند.»

قرآن با صراحت می‌گوید که خورشید در مدار معینی در حال حرکت می‌باشد و این امر با واقعیت علمی مطابق است که می‌گوید: خورشید با منظومه خود در برابر سیاره بسیار پرنوری در منظومه (جاثی) قرار گرفته و حرکت می‌نماید.

در قسمت آخر آیه می‌فرماید:

﴿وکُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبحون﴾

هریک در مدرا خود متحرک و شناور می‌باشند. این جمله با صراحت می‌گوید: که هریک از سیاره‌های منظومه شمسی تحت جاذبه خورشید در مدارهای بیضی شکل به دور خورشید می‌چرخند، و قرآن به حرکت زمین اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿و لا اللَّیْلَ سابِقَ النَّهارِ﴾

«شب قدرت پیشی گرفتن از روز را ندارد.» معلوم است در اثر حرکت زمین به دور خود شب و روز به صورت منظم به وجود می‌آیند، بنابراین باید زمین به دور خود بچرخد تا شب و روز به وجود آیند (خواننده محترم چندین قرن پیش از اینکه گالیله با حرکت زمین آشنا شود، کلیسا به اتهام اینکه او با اعلام چنین

نظریه‌ای کافر شده، یا باید توبه کند یا اعدام شود و گالیله را ناچار به قبول توبه نمود، قرآن کریم حرکت خورشید و ماه را به صراحت اعلام کرده و به حرکت زمین هم اشاره فرموده است).

ابرهای متراکم و خصوصیات آنها

خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُزْجِي سَحاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكاماً فَتَرى الْوَدَقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِه، وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فيها مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ و يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشاءُ يَكادُ سَنا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ﴾ نور ٤٣

«مگر نمی‌بینی که خداوند آهسته ابرها را به سوی هم حرکت می‌دهد، سپس آنها را جمع می‌کند و بعداً آنها را متراکم و فشرده می‌سازد، آنگاه می‌بینی، که باران از لابلای آنها بیرون می‌ریزد و خداوند از کوههای ابری موجود در آسمان تگرگهای درشت دانه را فرو می‌آورد، و هرکسی را که بخواهد با آن زیان می‌رساند و هرکسی را بخواهد از زیان آن بدور می‌دارد، و پرتو و اشعه برق حاصل از اصطکاک آن به اندازه‌ای نیرومند است که نزدیک است چشمها را خیره و از میان بردارد.»

قرآن در اینجا هم از کاروان علم که قرنها بعد از نزول آن به حرکت درآمده پیشی گرفته است، در این آیه مراحل به وجود آمدن و شکل‌گیری ابرهای متراکم و فشرده و خصایص آنها را بیان می‌دارد، در حالیکه تنها در این اواخر برای دانشمندان معلوم شده که ابرهای باران‌آور ابتدا به صورت قطعات پراکنده هستند، و در اثر فشار و وزش باد بهم متصل و بر رویهم فشرده می‌شوند، و آنها را تحت عنوان ابرهای متراکم نام می‌برند چون قطعات مختلف آنها بر رویهم تراکم کرده و فشرده شده‌اند. آنگاه بادهایی از زمین می‌وزد که دارای بار

الکتریسیته مثبت است، و با اتحاد با بار الکتریسیته موجود در فضا موجب تشکیل میدان الکتریسیته در آن می‌شود، و باعث تبدیل بخار فضا به قطره‌های ریز آب می‌گردد که به تدریج بزرگ می‌شوند و به صورت باران فرو می‌آیند. ملاحظه فرمائید، عین این واقعیت علمی از این آیه فهمیده می‌شود.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُزْجِي سَحاباً﴾

«مگر نمی‌بینی که خداوند به آرامی به وسیله باد ابرها را به سوی هم می‌راند؟»

﴿ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثم يَجْعلُهُ رُكاماً﴾

«خداوند قطعات ابرها را با هم جمع می‌کند، سپس آنها را بروی هم متراکم و فشرده می‌سازد.»

﴿فَترى الوَدَقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ﴾

«می‌بینی که باران از لابلای این ابرها بیرون می‌آید.»

باید گفته شود یکی از مظاهر ابرهای متراکم این است که از طرف بالا و فوقانی، گسترش می‌یابند و به صورت توده‌های بسیار بزرگ درمی‌آیند. کسی که این توده‌ها را از دور مشاهده می‌کند آنها را به شکل کوه‌های عظیم می‌بیند، تنها کسی می‌تواند شباهت کوهها و ابرها را با هم درک کند که با هواپیما بر فراز توده‌های عظیم ابرها پرواز نماید، و قله‌ها و دره‌ها و پستی و بلندی‌های ابرها را بنگرد و منظره ناهمواری‌ها را از بالای ابرها نظاره کند آنگاه می‌بیند که کوههای ابری عیناً مانند کوههای زمینی هستند. قرآن ابرهای متراکم را چنین توصیف می‌نماید:

﴿وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فيها مِنْ بَرَدٍ﴾

«خداوند به جای اینکه تگرگ را از آسمان نازل کند آن را از کوههای (ابری) که در آسمان وجود دارند فرو می‌آورد.»

می‌بینیم که قرآن قبل از به وجود آمدن هواپیما و کشف کوههای ابـری در فضا، از ابرهای متراکم به عنوان کوه نام می‌برد، و می‌فرماید تگرگهای درشت دانه از این ابرهای کوه پیکر فرود می‌آید. آیا این اخبار غیبی و معجزه‌های علمی، جزو روشن‌ترین دلیل بر صدقِ رسالت محمدﷺ و وحـی الهـی بـودن قـرآن نمی‌باشند؟

قرآن کریم در این آیه یک حقیقت علمی دیگر را اعلام می‌دارد و می‌فرماید: ابرهای متراکم باعث به وجود آمدن تگرگ می‌شوند. «فیها من بَرَدٍ» از این ابرها تگرگ نازل می‌شود.

چگونگی تشکیل تگرگ از نظر علمی این است وقتی که در اثر به وجود آمدن میدان الکتریسیته، بخار به قطره‌های ریز آب تبدیل می‌شود جریان هوا آن‌ها را به ارتفاعاتی در فضا می‌رساند که درجه حرارت آن‌ها ۴۰ تا ۵۰ درجه زیر صفر است. در این مرحله قطره‌های آب به صورت یخ درمی‌آیند و در اثر برخورد بـا هم، چندین دانه‌ی آن‌ها با هم جمع می‌شوند و به صورت تگرگ‌های سنگینی درمی‌آیند که هوا قدرت نگهداری آنها را ندارد و به زمین فرو می‌آیند.

باز قرآن کریم در این آیه حقیقت عـلمی دیگـر را بـه مـا نشـان مـی‌دهد و می‌فرماید تنها ابرهای متراکم هستند که تولید برق و صاعقه را می‌کنند.

﴿یَکادُ سَنا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالأَبْصارِ﴾

«پرتو، و اشعه حاصل از اصطکاک ابرها به اندازه‌ای نیرومند است که نزدیک است چشمها را خیره و از میان بردارد.»

باید بدانیم برق عبارت است از درخشش و اشعه بسیار قوی الکتریسیته، اما منشاء این اشعه الکتریسته چیست؟ از بار الکتریسیته موجود در قطره‌های آب در بین ابرها و همچنین بار الکتریسیته مـوجود در فـضا، بـرق تـولید مـی‌گردد و همچنین در اثر سنگین شدن تگرگ‌های موجود در ابرها که با بارهای عـظیم

الکتریسیته همراه هستند و به طور مستمر در حال افزایش تراکم و فشار قرار می‌گیرند تا جایی که، بین بارهای مثبت و منفی یک قطعه ابر، یا در بین بارهای مثبت و منفی دو قطعه ابر نزدیک به هم اصطکاک حاصل می‌گردد. بعضی اوقات اصطکاک میان این ابرها و زمین به وجود می‌آید، و موجب تولید برق می‌شود. ظاهرترین ضرر ناشی از برق، خیره شدن چشم و نابینائی موقتی حاصل از آن است. شاید خلبانان بیشتر از دیگران از این ناراحتی رنج می‌برند، مخصوصاً هنگامی که از ابرهای متراکم عبور می‌نمایند.

باید دانست به مجرد شکل گرفتن قطره‌های باران و دانه‌های تگرگ، فرود آمدن آنها حتمی نخواهد بود، چون بعضی اوقات جریان هوای بالا، مانع نازل شدن آن‌ها در یک جای معین می‌گردد، طوری که اصلاً فرود نمی‌آیند این است که خداوند می‌فرماید:

﴿فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشاءُ﴾

«هرکسی را که بخواهد با آن زیان می‌رساند، هرکسی را که بخواهد از زیان آن بدور می‌دارد.»

کمبود اکسیژن در ارتفاعات

خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ﴾ انعام ۱۲۵

«کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاد برای پذیرش اسلام می‌سازد، و آن کس را که بخواهد گمراه و سرگشته کند سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گویی به سوی آسمان صعود می‌نماید.»

از هنگامی که فضا تسخیر گردیده و به وسیله هواپیما پرواز و رفت و آمد در

آن جریان دارد به این حقیقت پی برده شده که هرگاه کسی به طبقات بالاتر فضا پرواز می‌نماید، فشار و ضیق نفس را بیشتر در خود احساس می‌کند، و قرآن هم به صراحت می‌فرماید کسانی که از آسمان بالا می‌روند احساس تنگی نفس می‌کنند.

حتی قبل از تسخیر فضا کوهنوردان نیز متوجه این موضوع شده بودند، ولی جالب این است که قرآن این موضوع را با عبارت (صعود فی الجبال) بیان نکرده است بلکه با عبارت (صعود فی السماء) آن را تعبیر کرده است که در آن زمان به هیچ وجه قابل تصور نبوده است. ضمناً سرزمین عربستان مسطح و کوههایش ارتفاع کمی دارند، ساکنان آن به فکر کوهنوردی نیستند، وقتی که از این کوههای کم ارتفاع بالا می‌روند احساس تنگی نفس ندارند، ولی می‌بینیم که قرآن یک حقیقت علمی را بیان می‌فرماید. (این آیه در حقیقت دو موضوع مهم علمی را اعلام می‌دارد یکی کمبود و نقص اکسیژن در ارتفاعات فضا، و دیگری رفتن به آسمان و پرواز در آن که به راستی دلیل واضح بر صدق رسالت حضرت محمدﷺ می‌باشد.)

شکافتن و تجزیه اتم

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرْضِ وَ لاٰ فِي السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِکَ و لا أَكْبَرَ إِلاّ فی کتابٍ مُبِينٍ﴾ یونس ۶۱

«و هیچ چیزی در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند چه ذره‌ای باشد و چه کوچکتر و یا بزرگتر از آن، و همه اینها در کتاب واضح و روشن (به نام لوح المحفوظ به نزد پروردگار ثبت و ضبط می‌گردد.»

البته کوچکترین جزء هر عنصری را ذره یا اتم می‌گویند. تا قرن نوزدهم

اعتقاد راسخ بر این بود که ذره یا اتم قابل تجزیه نیست و به آن (جزء لایتجزی) می‌گفتند، ولی از دهها سال پیش دانشمندان اهتمام خود را متوجه مشکل تجزیه ذره و اتم کرده و در این اواخر موفق به تجزیه و تقسیم آن شدند و دیدند که ساختمان اتم مشتمل بر سه چیز به نام‌های ۱ـ پروتون ۲ـ نوترون ۳ـ و الکترون می‌باشد و کلمه‌ی (أصغر من ذلک) [یعنی کوچکتر از ذره] این آیه، تصریح آشکار به امکان تجزیه اتم می‌باشد، و کلمه (و لا فی السماء) یعنی ذره‌ای یا کوچکتر و یا بزرگتر در آسمان از خدا پنهان نخواهد ماند، این حقیقت را نشان می‌دهد که خواص ذرات زمین عین خواص موجود در ذرات خورشید و سایر ستاره‌ها و سیاره‌ها می‌باشد و همان طوری که قبلاً بیان کردیم منشاء همه آنها یکی است (با این توضیحات می‌پرسیم محمدﷺ در کدام دانشگاه یا آکادمی، خواص اتم یا امکان تجزیه آن را بررسی و مطالعه کرده است که آنچنان صریح و قاطع ضمن بیان یک عبارت کوتاه آن را اعلام می‌دارد؟ آیا این آیات اعجازانگیز دلیل محکم بر این نیست که قرآن وحی الهی است؟)

زوجیت و دوگانگی در تمام موجودات

از قدیم‌الایام معلوم بوده که زوجیت و دوگانگی و وجود دو جنس مخالف اساس و پایه بقاء حیات حیوانات و نباتات را تشکیل می‌دهد. خداوند متعال راجع به وجود زوجیت در نباتات می‌فرماید:

﴿أَوَ لَم يَرَوا إِلى الأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كلِّ زَوْجٍ كَريمٍ﴾ شعراء ۱۸

«آیا آنان به زمین نمی‌نگرند و نمی‌بینند که چقدر انواع و اقسام گیاهان و درختان نر و ماده زیبا را در آن رویانیده‌ایم؟» و راجع به انسان و حیوان می‌فرماید:

﴿فاطِرِ السَّمواتِ وَالأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الأَنْعامِ أَزْواجاً﴾ شوری ۱۱

«خداوند آفریننده آسمانها و زمین است، و شما را به صورت زن و مرد، و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است».

ولی قرآن تنها به بیان زوجیت در نباتات و انسان و حیوانات اکتفا نمی‌کند بلکه زوجیت را برای هر موجودی ثابت می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ كُلِّ شَيءٍ خَلَقْنا زَوْجين﴾ ذاریات ٤٩

«از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم.» ما می‌خواهیم قسمت اخیر آیه را بررسی کنیم، و تنها به این قناعت نمی‌کنیم که قرنها بعد از نزول قرآن کشف شده است که برق مشتمل بر دو بار متفاوت و دو جنس مخالف مثبت و منفی است و با تماس و اتحاد آنها امواج الکتریسیته حاصل و برق تولید می‌گردد، بلکه پا را فراتر می‌گذاریم و متوجه آن جزء کوچکتر از ذره و اتم در هر عنصری می‌شویم. همانطوریکه قبلاً گفتیم علماء کشف کرده‌اند که اتم دارای یک هسته مرکزی است که اجزای بسیار کوچکی به نام الکترون که دارای بار منفی می‌باشد، هسته مرکزی را احاطه نموده و به دور آن می‌چرخند و هسته مرکزی خود دارای بار مثبت است. پس در هر ذره‌ای زوجیت و دو جنس مخالف وجود دارد.

بالاتر از این باید بگوییم که علمای طبیعی از تجارب خود نتیجه گرفته‌اند که خود هسته مرکزی ذره و اتم، از اجزای کوچکتر ترکیب شده است، و دو جزء اساسی از اجزاء تشکیل دهنده هسته مرکزی را پیدا کرده‌اند، که یکی از آنها هسته اتم هیدروژن است که در اصطلاح پروتون نام دارد، و دومی نوترون می‌باشد که در سال ۱۹۳۲ دانشمند طبیعی‌دان انگلیسی به نام (جمیس تشادویک) موفق به کشف آن گردید. با این مستندات علمی واضح گردید که زوجیت در هر ذره‌ای از ذرات موجودات وجود دارد پس لازم است با ایمان خالص بگوییم: صدق الله العظیم که می‌فرماید: (از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم).

جهش زمین در اثر باران

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ تَرَى الأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنزَلْنا عَلَيْها الماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ﴾ حج ۵

«زمین را می‌بینید که به حالت مرده درآمده و خشک شده است، همین که باران را بر آن نازل کردیم به حرکت و جهش درمی‌آید، و حجمش بیشتر می‌شود و از انواع و اقسام گیاهان جفتی را می‌رویاند.» قرآن به صراحت می‌گوید که زمین در اثر فرود آمدن باران بر روی آن به حرکت و اهتزاز درمی‌آید و حجمش فزونی می‌یابد.

این حقیقتی است که علم آن را ثابت نموده و تحقیق و بررسی در مورد شناسایی خواص زمین نشان داده است که زمین دارای منفذهایی است که هوا از طریق آن‌ها به درون آن داخل می‌شود، وقتی که باران فرو می‌آید از طریق این منفذها در زمین فرو می‌رود و هوای داخل را دفع می‌نماید و خود به جای هوا در آن قرار می‌گیرد، وقتی که منفذها پر از آب شدند تمام ذرات زمین به وسیله نیروی دافعه آب، به حرکت درمی‌آیند. علم شیمی ثابت کرده که خاک وقتی خیس می‌شود حجمش بیشتر و به هنگام خشکی حجم آن کمتر است، پس وقتی که باران بر زمین نازل می‌شود حجمش افزایش می‌یابد. در عصر حاضر به وسیله مقیاس و وسایل علمی مخصوص میزان دقیق حرکت و افزایش حجم زمین به هنگام نزول باران مشخص می‌گردد.

تعادل در بین عناصر جهان (و مشخص بودن مقدار آنها)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ عِنْدنا خَزائِنُهُ و ما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ حجر ۲۱

«چیزی وجود ندارد مگر این که گنجینه‌های آن پیش ما است ولی جز به اندازه معین آن را فرو نمی‌فرستیم». و باز می‌فرماید:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ﴾ رعد ۸

«هر چیزی به نزد او به مقدار و میزان معین است».

آری در جهان هر چیزی بر اساس میزان و مقیاس دقیق آفریده شده و هیچ بی‌نظمی و ندانم‌کاری در ذره‌ای از ذرات عالم پیدا نمی‌شود و هر موجودی دارای میزان و مرتبه خاص خود می‌باشد، چنانچه سر موئی از آن تجاوز کند نظم مربوط به آن مختل گشته و تعادل موجود در کل نظام نیز به هم می‌خورد. مثلاً اکسیژن در هوا به میزان ۲۱ درصد است، اگر میزان آن در هوا به ۵۰ درصد افزایش می‌یافت چه می‌شد؟ مسلماً تمام موادی که قابلیت احتراق دارند، (مانند بنزین) در حال احتراق و اشتعال قرار می‌گرفتند و با کوچکترین جرقه‌ای که در جنگلها به وقوع می‌پیوست همه آنها طعمه حریق می‌شد.

هر حیوان زنده‌ای اکسیژن هوا را استنشاق می‌کند و از طریق تنفس آن را می‌مکد و دی‌اکسید کربن را پس می‌دهد، حال آن که درختان و گیاهان، دی‌اکسید کربن را می‌گیرند و به وسیله آن به حیات خود ادامه می‌دهند و با تصفیه هوا موجبات ادامه حیات حیوانات را فراهم می‌سازند. چنانچه این تعادل و توازن وجود نداشت سرانجام اکسیژن یا دی‌اکسید کربن تمام می‌شد آنگاه حیوانات و نباتات هر دو نابود می‌گشتند.

همچنین اشعه خورشید به میزان مشخصی است، اگر اشعه آن به نصف اشعه فعلی تقلیل پیدا کند تمام موجودات زنده به حالت انجماد درخواهند آمد، و اگر یک برابر افزایش یابد، تمام موجودات زنده به صورت خاکستر درخواهند آمد. بنابراین نور و اشعه خورشید نیز به اندازه و میزان معین می‌باشد که در اثر آن تعادل در بین موجودات زنده برقرار شده و حیوانات و گیاهان به رشد طبیعی خود

و تولیدمثل ادامه می‌دهند.

پس تمام ذرات وجود با اراده و مشیّت و حکمت الهی و بر اساس سنت و قانون و مقیاس دقیق به وجود آمده است و هیچ گونه نقص و بی‌نظمی در آنها وجود ندارد. کسانی که به وجود پروردگار دانا و توانا اعتراف ندارند و خیال می‌کنند جهان با این عظمت از روی تصادف به وجود آمده است به راستی گفته آنان با علم ریاضی همخوانی ندارد چرا که این علم ثابت کرده که تصادف نمی‌تواند منشاء نظم و ترتیب و تعادل باشد. پس مسلم است که تمام موجودات به اراده خداوندی به وجود آمده‌اند که همه چیز را خوب آفریده است.

خداوند در مورد تعادل و توازن در نباتات می‌فرماید:

﴿وَالأَرْضَ مَدَدناها و أَلْقَيْناها فِيها رَواسِیَ وَ أَنبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ﴾
حجر ۱۹

«ما زمین را گسترانیده‌ایم و در زمین کوههای استوار و پابرجایی را پدید آورده‌ایم و تمام گیاهان را به گونه‌ای متعادل و هماهنگ و موزون و سنجیده بر روی آن رویانده‌ایم.»

در اینجا باید در کلمه (موزون) دقت کنیم که می‌فرماید به طور دقیق و سنجیده و به میزان درست گیاهان را به وجود می‌آوریم، علما و دانشمندان طبیعی و متخصصین آمار در علوم شیمی و گیاه‌شناسی ثابت کرده‌اند عناصری که گیاه از آنها تشکیل می‌شود با مقدار و اندازه‌های بسیار دقیق در هر نوعی تعیین و مشخص شده‌اند، که تنها وسائل و مقیاس‌های دقیق می‌تواند آنها را تشخیص دهد. مقدار عناصر موجود در هر نوع گیاه نسبت به انواع دیگر آن متفاوت است. قرآن کریم در زمانی می‌فرماید همه چیز بر اساس توازن و تعادل و به میزان دقیق و سنجیده به وجود آمده است که بشر به کلی از این مسائل علمی بی‌اطلاع بود (و این یکی از بزرگترین دلایل بر صدق نبوت محمدﷺ می‌باشد.)

امواج درونی و سطحی دریا

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فی بَحْرٍ لُجِّيٍ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَـوْجٌ مِـنْ فَـوْقِهِ سَـحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بعضٍ إذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها﴾ نور ٤٠

«اعمال (کافران) به سان تاریکیهائی در دریای ژرف پر موج می‌باشد که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد، و بر فراز این امواج خوفناک ابرهای تیره خیمه زده باشند، و تاریکیها یکی بر فراز دیگری جا گرفته (که مسافر دریا) هرگاه دست خود را بدر آورد و بدان بنگرد به سبب شدّت تاریکی ممکن نیست که آن را ببیند.»

این آیه اشاره به امواج داخلی و امواج سطحی دریا می‌نماید، می‌دانیم دریا دارای دو نوع امواج درونی و سطحی است و امواج درونی بزرگترین امواج دریا و خطرناکترین آنهاست که به ظاهر دیده نمی‌شوند و در مسیرهای خود در اعماق دریا به سرعت در حرکت هستند.

از قدیم الایّام معروف بود که کشتیهایی که به قطب شمال می‌رفتند آن قسمت از مسیر خود را که به بحرالمیت معروف است با مشقت و اشکال فراوان می‌پیمودند. به تازگی معلوم شده است که آن قسمت مسیر امواج داخلی می‌باشد. در اوایل سال ۱۹۰۰ اکثر دریانوردان اسکاندیناوی متوجه شدند که در عمق دریا امواجی وجود دارد. هرچند تا به حال علت و منشاء این امواج عظیمی که در زیر دریا، بالا و پائین می‌آیند کشف نشده است ولی وجود آنها در دریاها امری است واضح و آشکار. این امواج داخلی زیر دریاها را به دور پرت می‌کند همانگونه که امواج سطحی کشتی‌ها را پرت می‌نماید. ظاهراً امواج درونی به هنگام برخورد با

خلیج یا امواج نیرومند دیگر در عمق دریا شکسته می‌شوند[۱]. ... قرآن می‌فرماید:

﴿یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾

«بر فراز آن موج عظیم، موج عظیم دیگری قرار گرفته باشد.»

این آیه اشاره به امواج داخلی و امواج سطحی است، به همین جهت است که قرآن دریاهائی را که دارای امواج داخلی هستند با کلمه (لجی) توصیف می‌کند که به معنی پرآب و عمیق است و مترادف با اقیانوس است یعنی مرکز این امواج داخلی در عمق دریاها است نه سواحل آنها.

شایان توجه است که در وسط اقیانوسها تابش و اشعه خورشید کاهش می‌یابد، مخصوصاً وقتی که ابرها روی آن اقیانوسها را می‌پوشانند، تاریکی و ظلمت وحشتناک و رعب‌انگیز خواهد شد، اینجا است که واقعیت پدیده‌ای که قرآن آن را به تصویر می‌کشاند تحقق و تجسم می‌پذیرد و عینیت پیدا می‌کند.

﴿اِذا أَخرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها﴾

«هرگاه مسافر دستش را بدر آورد ممکن نیست آن را ببیند.»

کسی که به دقت این آیه را مورد توجه قرار دهد تصدیق می‌نماید که قرآن کلام خداست، زیرا علم و اطلاعاتی که این آیه به ما می‌دهد هیچگونه رابطه و تناسبی با کانون و مرکز وحی (مکه) از نظر شرایط جغرافیایی ندارد، چرا که مکه با دریا فاصله فراوانی دارد اگر فرضاً تصور کنیم که محمدﷺ در سن جوانی منظره دریا را دیده باشد، هرگز از دیدن منظره ساحل تجاوز نکرده است، در حالیکه این اطلاعات مربوط به وسط اقیانوسها است که او هرگز آن را ندیده است، و بعد از قرنها علما و دانشمندان توانسته‌اند به آن دسترسی پیدا نمایند.

۱ـ نقل از کتاب (البحر محیط بنا) تألیف راشل ل کارسون

بنابراین معلوم می‌شود که قرآن وحی آسمانی است که از جانب پروردگار عالم، به منظور هدایت بشر بر محمدﷺ نازل شده است.

دنیای حیوانات و پرنده‌ها شبیه دنیای انسان است

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ ما مِنْ دابَّة فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطیرُ بِجَناحَیْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ﴾ انعام ۳۸

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز کند وجود ندارد مگر اینکه ملتهایی همچو شما می‌باشند.» خداوند در این آیه از حیوان و پرنده با کلمه أمم (ملتها) نام می‌برد و در بین آنها و انسان تشابه قرار می‌دهد، یعنی آنها هم دارای ادراکی هستند که بر اساس آن امور اجتماعی خود را اداره می‌نمایند.

این موضوع یک حقیقت علمی است. به تازگی علم پی برده که در بین جمعیتهای حیوانی روابط اجتماعی بسیار محکم و منسجمی موجود است که افراد آنها را بهم مرتبط می‌سازد، حتی بعضی از جمعیت‌های حیوانی به صورت یک کشور بسیار منظم اداره می‌شوند مانند مورچه، زنبور عسل و غیره. هریک از انواع حیوانها دارای لغت و زبان مخصوص به خود می‌باشند که افراد آن به خوبی آن را درک می‌کنند. در حالی که علما و دانشمندان قدیم به هیچوجه عقل و هوش را برای حیوانات قایل نبودند و معتقد بودند که آنها تنها موجودات زنده‌ای می‌باشند که احساس می‌کنند و رنج را درک می‌نمایند ولی عقل ندارند، و حرکاتی را که از آنان ظاهر می‌شود و بر عقل و تفکر دلالت می‌نماید، به الهام از غریزهٔ حیوانی نسبت می‌دادند، نه به عقل و شعور موجود در آنها.

این عقیده تا چند دوره‌ی پیش به حالت خود باقی بود. فیلسوف معروف، دکارت، معتقد بود که حیوانات موجودات زندهٔ خالی از عقل می‌باشند، و مانند

انسان دارای نیروی تفکر نیستند بلکه تمام کارهایشان غیرارادی و با الهام از غریزه است.

این تعریف دکارت از حیوانات معروفیت فراوان داشت و محققین به عنوان سند آن را نقل می‌کردند، تا قرن ۱۹ـ۱۸ کسی اعتراف نکرد که حیوان و پرنده دارای عقل و قدرت تفکر نسبی می‌باشند، اما در این هنگام بود که (داروین) اعتراف کرد که قدرت تفکر در حیوانات با درجه کمتری نسبت به قدرت تفکر در انسان، وجود دارد.

بنابراین اعلان این مطلب از جانب قرآن که علما و دانشمندان پس از قرنها تلاش و کوشش توانسته‌اند آن را کشف کنند یکی از معجزات آن به شمار می‌آید.

اخبار غیبی قرآن مربوط به وسایل نقلیه

در قرآن خبرهایی راجع به پیدایش وسایل نقلیه متنوع وجود دارد. از چهارده قرن پیش قرآن می‌فرماید:

﴿**وَالْخَيْلَ وَالْبِغالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبوها وَ زِينَةً و يَخْلُقُ ما لاتَعْلَمون**﴾ نحل ۸

«و اسب، و قاطر و الاغ را به منظور باربری و سواری و زینت برای شما به وجود آورده‌ایم، و وسائل دیگری برای حمل و سواری و زینت شما بعداً به وجود می‌آوریم که شما آنها را نمی‌دانید.»

امروزه ما می‌بینیم که خداوند انسان را موفق نموده تا ماشین و قطار و هواپیما را اختراع کند که هیچکدام در عصر نزول قرآن وجود نداشتند.

در چهارده قرن پیش که به جز کشتی‌های کوچک کشتی دیگری وجود نداشت خداوند از وجود کشتی‌های کوه پیکر خبر می‌دهد و می‌فرماید:

﴿**وَ لَهُ الجَوارِ المُنْشَأَتُ فِی الْبَحرِ كَالأَعْلامِ**﴾ الرحمن ٢٤

«خداوند کشتیهایی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود به نام انسان) در دریا

دارد که همسان کوههای سربلند می‌باشند.» این توصیف قرآن کاملاً مطابق با وضعیت کشتی‌های غول‌پیکر و ناوگانهای دریایی امروزی می‌باشد.

مراحل رشد جنین

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنا الإنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طينٍ ثُمَّ جَعَلْناه نُطْفَةً فی قرارٍ مَكينٍ ثُمَّ خَلَقْنا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنا العَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنا المُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنا العظامَ لَحْماً﴾ مؤمنون ١٤_١٢

«ما انسان را از عصارهٔ از گل آفریدیم، سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم، سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده شده‌ای، و این قطعه گوشت جویده شده را بسان استخوان ضعیفی درمی‌آوریم، و بعداً بر استخوان گوشت می‌پوشانیم، و از این پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) آن را پدیدهٔ دیگری خواهیم کرد. عظمت و بزرگی برای خداوند است که بهترین سازندگان است.»

هرگاه به دقت به این آیات بنگریم، می‌بینیم که به خوبی بر چیزی دلالت می‌نمایند که علم آن را به اثبات رسانیده است. این آیه‌ها دلالت دارند که نطفه انسان از خاک به وجود آمده است و این امری است مسلّم چون نطفه انسان اعم از زن و مرد چکیده مواد غذایی می‌باشد که از خاک به وجود می‌آیند پس منشاء اصلی نطفه از خاک است.

منظور از نطفه در این آیه مجموعه‌ای از سلولها و موجودات بسیار ریز و زنده‌ای، به نام اسپرماتوزویید است که در منی مرد وجود دارند و همینکه با فشار وارد رحم زن شدند با هم به مسابقه درمی‌آیند تا هریک زودتر خود را به تنها

سلول زن به نام اوول (تخمک) برساند. در بین میلیونها سلول مرد تنها یکی از آنها خود را به تخمک می‌رساند و در آن رخنه می‌کند و در داخل آن قرار می‌گیرد و با هم ممزوج و مخلوط می‌گردند، این امتزاج و بهم پیوستگی در بین سلول مرد (اسپرماتوزوئید) و سلول زن، اوول (تخمک) اولین مرحله پیدایش جنین می‌باشد، سپس خداوند می‌فرماید این نطفه به صورت علقه درمی‌آید، که عبارت است از، مجموعه‌ای از سلولهای تازه‌ای که از تخمک تلقیح شده با سلول مرد به وجود می‌آیند و به دیوارهٔ (جدار) کیسه‌ای در رحم می‌چسبند و به همین جهت علقه (آویزان شده) نامیده می‌شود و یا به خاطر این به این مجموعه سلولها علقه می‌گویند، چون به صورت دایرهٔ غیرمنظم و کروی درمی‌آیند. این مجموعه تا چند هفته‌ای به حالت علقه باقی می‌ماند، سپس به صورت قطعه گوشت جویده شده تبدیل می‌گردد، که در اصطلاح پزشکی مرحله رشد جنین و تمایز سلولها و مشخص شدن بعضی از اجزاء آن نامیده می‌شود. در این مرحله، رشد و تکامل بیشتری مشاهده می‌شود و آثار پیدایش استخوان نمایان می‌گردد، و بعد از پیدایش استخوان، سلولهای آن به انواع مختلف تقسیم می‌گردد، و مرحله پیدایش گوشت و ماهیچه و عضلات و سایر اعضای جسم آغاز می‌گردد.

خداوند می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ أَنْشأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ﴾

«بعد از اینکه استخوانها را با گوشت پوشاندیم آن را آفرینش تازه‌ای می‌بخشیم.»

این یکی از معجزات دیگر قرآن است، چون ثابت شده است که جنین در اوایل ماه دوم پیدایش خود. شباهت بسیار کمی به انسان دارد و به قورباغه بیشتر شبیه است، ولی در فاصله ماه دوم چنان تغییرات فیزیکی در آن حاصل می‌گردد که از حالت شباهت به یک حیوان آبی خارج و به صورت یک انسان درمی‌آید،

این تحول و دگرگونی عین همان آفرینش تازه‌ای است که قرآن به صراحت آن را اعلام می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أنْشأناهُ خَلْقاً آخَرَ﴾

از مجموع این بحث برای ما روشن و مسلم گردید که مراحل رشد جنین در قرآن با آنچه که علم پزشکی قرنها بعد از نزول قرآن به کشف آن نایل شده است، یکی است، پس تصدیق خواهید کرد بیان چنین مطالبی در چهارده قرن پیش به وسیله‌ی یک انسان بی‌سواد، از محالات است، مگر این که وحی‌ای باشد که خداوند آن را بر او نازل کرده باشد.

﴿فَتَبارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الخالِقينَ﴾

پرده‌هائی که جنین را می‌پوشاند

خداوند می‌فرماید:

﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطون أُمَّهاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ في ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذالِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ المُلْک﴾ زمر ٦

«خداوند شما را در شکمهای مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه، آفرینشهای گوناگون می‌بخشد، و جنین را هر دم به گونه‌ای درمی‌آورد و به مرحله جدیدی از خلقت می‌رساند، کسی که چنین نعمتهایی را می‌بخشد و نقش آفرینی می‌کند الله پروردگار شما است و حکومت و مملکت جهان هستی از آن اوست.»

این آیه به صراحت می‌فرماید جنین در رحم مادر، با سه پرده پوشانیده شده است و خداوند با کلمه ظلمات از آن تعبیر کرده است، چون پرده باعث تاریکی است، و علم جدید و پزشکی امروز، این سه پرده را کشف نموده است، که در اصطلاح پزشکی به این نامها معروف است.

۱ـ آمنون ۲ـ کوریون ۳ـ آلانتوئیس

این پرده‌ها به اندازه‌ای نازک و لطیف می‌باشند که هرسه‌ی آن‌ها به صورت یک پرده مشاهده می‌شوند ولی بعد از بررسی با وسایل دقیق علمی معلوم می‌شود که جنین با سه پرده جداگانه که هریک دارای خصوصیات و نقشی اساسی در حفظ و پیدایش جنین است پوشانیده شده است.

منشاء و مکان پیدایش نطفه در مرد

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا﴾ اعراف ۱۷۲

«ای پیغمبر برای مردم بیان کن هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان در طول اعصار پدیدار کرد و عقل و ادراک را بدانان داد تا خدای خود را بشناسند و با آگاه ساختن ایشان بر نشانه‌های عظمت و قدرت خداوند، آنان را بر نفس خودشان گواه قرار داده است (و خطاب به آنان فرموده) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم به زبان حال پاسخ دادند آری گواهی می‌دهیم که تو خالق و پروردگار ما هستی.»

این آیه به صراحت اعلام می‌دارد که خداوند افراد بشر را از نطفه‌ای خلق کرده که در پشت آدمیزادگان قرار دارد و محل استقرار این نطفه پشت انسان است، حال آنکه معروف و متداول است که نطفه در بیضه‌های انسان قرار دارد، و بیضه‌ها هم در پایین پشت و بین دو ران جای دارند، ولی خداوند متعال در اینجا چگونگی آفرینش انسان و نشأت و حالت جنین را بیان می‌دارد و از علم جنین شناسی (امپورولوژی) بحث می‌کند و آن عضو از اعضای جنین را که محل استقرار نطفه است و وظیفه‌اش حفاظت و نگهداری از نطفه می‌باشد، بیان می‌دارد. و این عضو که «بیضتین» نام دارد ابتدا در پشت جنین و در پائین

کلیه‌های او قرار می‌گیرد، و در این محل است که بیضه‌ها رشد فیزیکی خود را تکمیل می‌نمایند و تا ماههای آخر ولادت در پشت جنین و در زیر کلیه‌های او باقی می‌مانند ولی در ماههای نزدیک به تولد از محل سابق خود (زیر کلیه‌ها) پائین می‌آیند و به هنگام تولد در مرکز طبیعی خود (بین رانهای مرد) قرار می‌گیرند.

این آیه شریفه اشاره می‌نماید که نقطه و مرکز اصلی نطفه در بدن جنین در قسمت پشت او قرار دارد و اگر بخواهیم به طور دقیق آن را مشخص کنیم باید بگوئیم در پائین کلیه‌ها است، با توجه به اینکه علم جنین شناسی تنها در قرن اخیر پیشرفت نموده است باز باید اعتراف کرد که این آیه هم از معجزات علمی قرآن می‌باشد.

چگونگی پیدایش نر و ماده

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الإنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً، أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمنىٰ ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّىٰ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثى﴾ قيامة ٣٦_٣٩

«آیا انسان می‌پندارد او بیهوده به حال خود رها می‌شود، آیا او نطفه‌ای ناچیز و بی‌ارزش از منی نیست که به رحم مادر پرت و ریخته می‌گردد، سپس به صورت خون لخته و نیمه‌بندی درمی‌آید و خداوند آفرینش تازه‌ای به او می‌بخشد، سپس اندام او را نظم و سامان می‌دهد و خلقت او را تکمیل می‌نماید؟»

خداوند اعلام می‌دارد بچه‌ای که متولد می‌شود چه مذکر باشد چه مؤنث اصل و منشأش تنها نطفه و منی مرد است، و این حقیقتی است که علم آن را به اثبات رسانیده است.

عادتاً تخمدان زن در هر ماه یک تخمک تولید می‌نماید ولی منی مرد هر بار میلیونها سلول را وارد رحم زن می‌کند. همینکه یکی از این سلولهای میلیونی توانست خود را به تخمک برساند، و خود را به آن بچسباند و در آن قرار گیرد، هر دو به صورت یک سلول واحد درمی‌آیند و این سلول واحده که از تلقیح تخمک و اسپرماتوزوئید به وجود آمده است شروع به تکثیر و تقسیم سلولهای دیگری می‌نماید که از میلیونها سلول تجاوز می‌کند. این تلقیح اولین مرحله تشکیل جنین است.

منی (اسپرم) مرد مشتمل بر کروموزومهای ایگرگ (y) و ایکس (x) می‌باشد، که ایگرگها دارای خصوصیات پسری و ایکسها دارای خصوصیات دختری می‌باشند. هرگاه اسپرمی که به تخمک زن که دارای دو ایکس (xx) است می‌رسد دارای کروموزوم ایکس (x) باشد جنین دختر خواهد بود، و اگر کروموزوم ایگرگ (y) باشد جنین پسر می‌باشد.

در اینجا است حکمت و اعجاز قرآن، آشکار می‌شود، که می‌فرماید:

﴿فَجَعَلَ مِنْهُ الذَّكَرَ وَالأُنْثیٰ﴾

«نطفه و منی مرد را منشأ آفرینش مرد و زن قرار داده‌ایم.» مسلماً علما و دانشمندانی که در علم پزشکی و جنین شناسی و زیست شناسی تسلط کامل دارند بیشتر به اعجاز این آیه آگاه هستند و در کمال اخلاص و فروتنی سر بر آستانه پرجبروت الهی می‌سایند. صدق الله العظیم

﴿إنّما يَخشى اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ﴾ فاطر ۲۸

«تنها علما از خداوند پروا دارند و عظمت او را می‌شناسند.»

سلولی که در منی انسان وجود دارد شبیه زالو است

خداوند می‌فرماید:

﴿إقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذي خَلَقَ خَلَقَ الإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ علق ۲ـ۱

«ای محمد بخوان به نام پروردگارت که همهٔ جهان را آفریده است و انسان را از نطفه‌ای آفریده است که (دارای موجودات زنده‌ای است زالو شکل)» از لحاظ علمی ثابت شده که منی و نطفه انسان مشتمل بر سلولها و موجودات بسیار ریز ذرّه‌بینی می‌باشد که تنها با میکروسکوپ‌های دقیق قابل تشخیص هستند و هریک از این سلولها دارای سر و گردن و دم است، و شکل و قیافه آنها شباهت به کرمهای حلقه‌ای دارند، به خاطر این است خداوند می‌فرماید:

﴿خَلَقَ الإِنْسانَ مِنَ عَلَقْ﴾

یعنی انسان را از سلولهایی شبیه کرم حلقه‌ای آفریده است و با این تشبیه مطلب را بهتر به اذهان شنوندگان نزدیک کرده است. این آیه معجزهٔ بسیار عظیم علمی است که به هنگام نزول قرآن مردم از درک آن عاجز بودند و فقط با پیشرفت علم و تکنیک این معجزه روشن گردید. (البته تفاوت معجزات پیغمبرﷺ با معجزهٔ سایر پیغمبران در اینگونه موارد به خوبی روشن می‌شود، چون معجزهٔ سایر پیغمبران تنها مربوط به عصر خود و کسانی بوده که معجزه را مشاهده می‌نمودند ولی معجزه محمدﷺ حد و مرز و زمان را نمی‌شناسد. و در هر دوره و زمانی، هر ملتی که با قرآن روبرو می‌شود هریک به اندازه علم و دانش خود به اعجاز قرآن اقرار می‌نماید. عرب که در فصاحت و بلاغت نبوغ داشتند به خوبی می‌دانستند که قرآن کلام بشر نیست و فصاحت آن از نوع کلام انسان نمی‌باشد. امروزه که علم پیشرفت کرده و علما و دانشمندانی که در زمینه‌های مورد تخصص خود قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهند، اعتراف می‌کنند که گفتن این گونه مسائل دقیق علمی در چهارده قرن پیش، بزرگترین دلیل بر اعجاز قرآن و خدایی بودن آن است.)

اختلاف خطوط و نقش سرانگشتان هر انسانی با انسان دیگر

خداوند می‌فرماید:

﴿ لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ القِيامَةِ وَ لاأُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوامَةِ أَيَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظامَةَ بَلى قادِرينَ عَلى أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ﴾ قیامه ٤ـ۱

«قسم به روز قیامت و قسم به نفس ملامت کننده و سرزنشگر، آیا انسان می‌پندارد که استخوانهای پوسیده او را جمع نخواهیم کرد؟ آری ما حتی قادریم سرانگشتان او را (که یکی از اعضای دقیق بدن است کاملاً مانند سابق بسازیم).»

معجزه این آیه در این است که خداوند متعال در بین تمام اعضای دقیق و حساس بدن انسان به سرانگشتان اشاره می‌کند و بازسازی آن را در قیامت نشانهٔ قدرت خود به حساب می‌آورد. آیا می‌دانید که علت این انتخاب چیست؟

علت انتخاب سرانگشتان این است، ممکن است که سایر اعضای جسم مانند چشم و بینی و گوش و غیره هر انسانی با انسان دیگری شباهت داشته باشند ولی سرانگشتان انسانها، هریک دارای خصوصیّات خاص خود می‌باشند، طوری که سرانگشت هیچ کسی با سرانگشت کس دیگری شباهت ندارد. در سال ۱۸۸۴ یعنی دوازده قرن و نیم بعد از نزول قرآن، تشخیص هویّت به وسیله انگشت نگاری در انگلیس رسماً شروع گردید. چون خطوط و نقش سرانگشت هر انسانی با خطوط و نقش سرانگشت انسان دیگر متفاوت است. سرانگشتان دارای سه نوع خطوط قوسی شکل، شکل پیچیده، و مدور پی در پی هستند و نوع چهارمی هم وجود دارد که به آن خطوط مرکب می‌گویند و شامل تمام اشکال خطوطی است که در سه قسم فوق توصیف نشده است. این خطوط در تمام دوران زندگی انسان بدون تغییر، و با خصوصیات منحصر به فرد خود باقی می‌مانند و هر انسانی را از انسان دیگر متمایز می‌نمایند.

* * *

اینها معجزاتی بودند که در این فصل ما به آنها اشاره کردیم و باقی معجزات علمی قرآن را در بحث (بهداشت و حفظ سلامت بدن) بیان می‌نمائیم، و بعداً به بیان معجزات قرآن از جنبه‌های اجتماعی می‌پردازیم و می‌بینیم که قوانین و دستوراتش صلاحیت آن را دارد که هر جامعه‌ای را اصلاح و به سوی خوشبختی هدایت کند و با پیشرفت علم و فلسفه نشانه‌های این امر نمایان شده است. علم امروزه به قصور خود در پیشرفت علوم اجتماعی اعتراف می‌نماید. دکتر جون کونیسی استیوارت[1] اعتراف می‌کند و می‌گوید: «در حالی که علوم طبیعی پیشرفتهای سحرآمیزی را برای خود به دست آورده است، می‌بینیم برعکس آن علوم اجتماعی هنوز بسیار ضعیف و عقب‌مانده است که این امر مایه تأسف می‌باشد. مشاهده می‌شود که علوم طبیعی و زیست شناسی و هندسه و پزشکی پیشرفتهای عظیم و چشمگیری را کسب کرده‌اند، امّا متأسفانه سیاست نظری، و اقتصاد و اداره امور مملکت، و روابط اجتماعی، به صورت مجموعه‌ای بی‌حرکت و کم‌نور مشاهده می‌شوند و جامعه‌شناسان هم به تضادهای موجود در این زمینه اعتراف کرده‌اند.»

١- از کتاب (العلم یزحف) تألیف جمیس ستوکلی استادیار علم طبیعی دانشگاه برنیستون

فصل چهارم :

ایمان به خدا و دلایل علمی بر وجود خدا

ایمان به خدا و دلایل علمی بر وجود خدا

۱- برهان و دلیل بر وجود خدا ۲- این جهان دلیل بر وجود خداست ۳- شب، و روز، خورشید و ماه نشانه‌هائی بر وجود خدا می‌باشند ۴- وجود اراده و تصمیم در ایجاد جهان ۵- وجود سلولهای زنده نشانه وجود خداست ۶- آفرینش گیاه نشانه وجود خداست ۷- وجود ژنهای وراثتی نشانه وجود خداست ۸- آفرینش انسان نشانه وجود خداست ۹- آفرینش مذکر، در کنار مؤنث نشانه وجود خداست ۱۰- زاد و ولد انسان و حیوان نشانه وجود خداست ۱۱- ایمان به خدا یک امر فطری و سرشتی است ۱۲- علم انسان را به سوی ایمان به خدا دعوت می‌کند ۱۳- مباحثه با کسانی که به خدا عقیده ندارند و ماده را منشأ کائنات می‌پندارند

ایمان به وجود خدا امری است فطری، و در درون هر انسانی موجود است، و به صورت حتمی و ناخودآگاه به عنوان ثمره‌ای از ثمرات عقل در قلب انسان جای می‌گیرد.

مسئله‌ی بسیار آشکار و روشنی که همه آن را قبول دارند این است، که هیچ چیزی خود به خود به وجود نمی‌آید و نیاز به یک علت و صانع و به وجود آورنده دارد.

هرگاه انسان به این جهان پرنظم و ترتیب و خورشید و ماه و زمین و دریا و...

نظر واقع بینانه‌ای بیندازد، به طور حتم اقرار می‌کند که این همه موجودات عظیم و مفید و منظم، و مرتبط با هم، بخودی خود به وجود نیامده، و حتماً لازم است آفریدگاری داشته باشند.

برهان و دلیل بر وجود خدا

ایمان و اعتقاد انسان به آفریدگار جهان ایمانی است فطری که در سرشت او وجود دارد، که پیش از پیدایش دلیل و برهان بر وجود خالق، پدید آمده است.

انسان هر اندازه به حافظه‌اش فشار آورد و بخواهد دوران طفولیت را بیاد آورد و بفهمد از چه تاریخی عقیده و ایمان به آفریدگار در نهاد او به وجود آمده است نمی‌تواند آن را بیاد بیاورد (بلکه تنها به این حقیقت آگاه می‌شود که از روزی که خود را دیده عقیده به آفریدگار همراهش بوده است) عقیده به آفریدگار جهان مانند هر آگاهی و شعور اولیه دیگر (مانند احساس محبت و عشق به عدالت) ضروری و بدون اختیار در فطرت و سرنوشت ما به وجود آمده است. مسلماً نوازشها و سرودهای مادرانه به هنگام شیرخوارگی و تربیت‌های اخلاقی اولیه که به تدریج انجام گرفته‌اند، در ترقی و پیشرفت این عقیده در زندگی تأثیر فراوان داشته‌اند ولی هسته مرکزی آن از ابتدا، فطرت انسان بوده است، اما در اثر تمرینات و کسب علم و دانش و بروز حوادث و تغییر اوضاع و احوال این عقیده نیز تطور و تحول و تغییر پیدا کرده است. عینْ آنچه را که در زندگی و دوران طفولیت یک انسان مشاهده می‌کنیم، در دوران طفولیت ملتها هم مشاهده می‌نمائیم ـ تاریخ به ما نشان می‌دهد که همهٔ ملتها دارای ایمان فطری به وجود یک قدرت آفریننده و نگهدارندهٔ جهان می‌باشند که با علم و عدالت در بین مردم داوری می‌نماید، نیکوکاران را پاداش نیک می‌دهد و بدکاران را به کیفر اعمال بدشان می‌رساند، هرکس چه در دنیا و چه در قیامت ثمرهٔ رفتارش را

خواهد دید[۱].

اما از لحاظ اعتقاد به خدا، تطور و تحولی در انسان قدیم پدید آمد و شک و تردید نسبت به آفریدگار بر او مسلط شد. به منظور نجات بشر از این شک و تردید خداوند پیغمبران خود را با معجزات روشن به میان مردم فرستاد تا آنان را به راه راست برگردانند. پیغمبران کارهای خارق‌العاده‌ای که فوق قدرت بشری بود از خود نشان می‌دادند تا مردم قانع شوند و بدانند که آنان رسول و فرستاده خدا هستند و برای هدایت و نجات ایشان از انحراف و گمراهی آمده‌اند.

ولی انسان امروزی با معجزه‌ای از قبیل معجزات پیغمبران پیشین زیاد قانع و متأثر نمی‌شود و تنها راه برای هدایت و قانع نمودن آن بیان دلایل و برهانهای عقلی و منطقی است. بنابراین دینی که می‌خواهد مورد قبول واقع شود باید دارای دلایل علمی و منطقی باشد و با دلایل عقلی خدا را به مردم بشناساند.

(کشیش تیری) از اسلام ایراد می‌گیرد و می‌گوید: (محمد به صراحت تحریم نموده و اجازه نداده است که عقل در مسائل دینی دخالت کند، چون عقیده داشته وجود خدا با دلیل و برهان و اجتهاد فکری ثابت نخواهد شد، و اینکه می‌گویند در قرآن به آزادی عقل اقرار شده است، این تحریم محمد را توجیه نمی‌کند)[۲] همانگونه که در این فصل برایمان معلوم می‌گردد این تهمت و افتراء به هیچوجه حقیقت ندارد.

به راستی این افتراء جای تعجب است، چون در بین تمام ادیان این تنها دین اسلام است که عقل را در مسائل دینی مخصوصاً برای اثبات وجود خدا به کار گرفته. آیات فراوانی از قرآن مردم را به ایمان به خدا دعوت می‌کنند، و بر عقل و

۱ـ دایرة المعارف فرید وجدی به نقل از کتاب (التذكره فى تأريخ البرهان على وجود الخالق) تألف بوشیت.

۲ـ به نقل از مباحثات در (فلسفه اسلامی و تمدن فرانسه)

فطرت پاک انسانی تکیه و تأکید کرده‌اند و از مردم خواسته‌اند به وسیله نور عقل و فطرت راه ایمان به خدا را بشناسند و ایمان خود را تقویت نمایند.

ما در اینجا این دلایل عقلی را بیان می‌کنیم و قضاوت را به خواننده محترم واگذار می‌نمائیم، تا به اندازه بینش خود، قضاوت کند و ببیند که چگونه اسلام برای عقل بشری و قدرت آن در کشف اسرار و رازهای نهفته در جهان هستی احترام قایل شده است و عقل است که انسان را راهنمایی می‌کند که این جهان دارای چنان نظم و ترتیب دقیقی است که گواهی می‌دهد حتماً باید آفرینندهٔ علیم و حکیمی او را آفریده باشد.

جهان هستی نشانه وجود خدا است

یکی از بزرگترین دلایل اثبات وجود خدا، آفرینش این جهان عظیم است. زمینی که ما بر روی آن زندگی می‌کنیم و مجموعه ستاره‌های درخشانی که خود را به ما نشان می‌دهند و چشم انسان را با نور پرقدرت خویش خیره می‌سازند، و با نظم و ترتیب و قوانین عجیب خود، قدرت تفکر را از ما می‌گیرند و ما را تحت تأثیر خود قرار داده و مات و متحیّر می‌سازند، بزرگترین دلیل بر وجود خالق و پروردگار توانا و دانا است و هرکسی با دقت آن را بنگرد ناچار سر تسلیم در برابر آفریدگار فرو می‌آورد و بسجده درمی‌آید.

قرآن کریم در اکثر آیات خود مردم را به شناسائی جهان و کسب آگاهی بر اسرار و رازهای نهفته در آن، دعوت می‌کند، تا به وسیله علم و اطلاع بر شگفتیهای زمین و آسمان ایمان خود را به آفریدگار جهان تقویت بخشند، و شک و تردید را برطرف نمایند و می‌فرماید:

﴿قُلِ انْظُروا ماذا فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ وَ ماتُغنِی الآیاتُ والنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لایُؤْمِنُون﴾ یونس ۱۱۰

«ای محمد بگو بنگرید و چشم واقع‌بین را به سوی آسمانها و زمین باز کنید که چه چیزهای عجیبی در آنها وجود دارد ولی آیات قرآنی و نشانه‌های پرحکمت از آسمانها و زمین برای کسانی که ایمان ندارند فایده‌ای نمی‌بخشند.»

و باز خداوند می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَنْظُروا فی مَلَكُوتِ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسى أَنْ يَكُونَ قَدْ اِقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ اعراف ١٨٥

«کسانی که ایمان ندارند، مگر به ملک پهناور و شگفت‌انگیز آسمانها و زمین و عجائب و غرائب و نظم موجود در آنها و به سایر آفریده شده‌ها و مخلوقات خدا نمی‌نگرند و به آنها فکر نمی‌کنند؟ (تا به عظمت و قدرت پروردگار آگاه شوند) مگر نمی‌دانند چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ آیا بالاتر و بهتر از این سخنان به چه سخن و دعوت دیگری، ایمان می‌آورند؟»

قرآن به صراحت می‌گوید هرگاه انسانی بعد از بررسی و تفکر در جهان هستی و شگفتیهای آن که بزرگترین دلیل بر وجود پروردگار و علم و اراده او است باز بر کفر و الحاد باقی باشد، نشانه این است که هیچ منطقی نمی‌تواند در او مؤثر باشد و او را هدایت نماید.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤمنونَ﴾

دیگر به چه دلیل دیگری بعد از این دلایل آشکار ایمان می‌آورند؟ (به هیچ دلیلی). قرآن می‌فرماید تنها مؤمنان وجود این جهان را دلیل بر وجود خداوند می‌دانند:

﴿خَلَقَ السَّمواتِ وَالْأَرْضَ بِالحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنينَ﴾ عنکبوت ٤٤

«خداوند آسمانها و زمین را با نظمی که دارند از روی علم و حکمت و حساب آفریده است قطعاً در این آفرینش زیبا، نشانه بزرگی برای ایمان‌داران وجود دارد.»

اما لازم است بدانیم که این جهان چیست؟ دانشمندان و ستاره‌شناسان می‌گویند: زمینی که ما بر روی آن قرار گرفته‌ایم یکی از سیاره‌های منظومه شمسی بیش نیست، و منظومه شمسی هم تنها یک منظومه از مجموعه منظومه‌های کهکشان خود می‌باشد و مجموعه کهکشانها نیز جزئی از مجموعه‌ی مُدُن نجومی است که در فضا می‌باشند، و به غیر از اینها شهابها، و اقمار، و دنباله‌دارهای بی‌شمار دیگری نیز وجود دارند.

باید بدانیم تعداد ستاره‌ها در کهکشان ما که منظومه شمسی به آن نسبت داده می‌شود چقدر است؟ اگر با چشم غیرمسلح به فضا بنگریم ظاهراً تمام ستاره‌هایی که در نیمکره شمالی و نیمکره جنوبی برای ما ظاهر می‌شود از ششهزار ستاره تجاوز نمی‌کند. ولی هرگاه با دوربینهای قوی به آسمان نظر کنیم موضوع به کلی عوض می‌شود. دانشمند و ستاره‌شناس معروف، کابتین، تعداد ستاره‌های موجود در این کهکشان را به چهل هزار میلیون تخمین می‌زند، ولی (شاییلی) که یکی از علمای رصدخانهٔ هاروارد می‌باشد، تعداد ستاره‌های موجود در کهکشان ما را به صدهزار میلیون تخمین زده است، از طرف دیگر تعداد خود کهکشان‌ها را به بیشتر از صد میلیون تخمین زده‌اند که هر کهکشان دارای میلیونها ستاره تابناک بسیار پرنور است.

اما حجم این ستاره‌های پرنور نسبت به حجم خورشید چقدر است؟

خورشید ستاره‌ای است مانند سایر ستاره‌هایی که ما آنها را در آسمان مشاهده می‌کنیم، اگر ما آن را بزرگ می‌بینیم به خاطر این نیست که از سایرین بزرگتر است، بلکه به این جهت است که از آنها به ما نزدیک‌تر می‌باشد. البته خورشید از لحاظ حجم یک ستاره متوسط است. کوچکترین ستاره‌ای که تا به حال کشف شده است ستاره (فان مانن) است که حجم آن از حجم زمین بزرگتر است. البته این بزرگی چندان قابل توجه نیست، اگر یک میلیون از این ستاره را بر روی

خورشید قرار دهیم، هنوز جای خالی برای ستاره‌های دیگر مثل آن‌ها باقی می‌ماند، از طرف دیگر ستاره‌ای داریم به نام جوزاء که حجم آن به اندازه‌ای عظیم است اگر میلیونها ستارهٔ مانند خورشید را بر سطح آن قرار دهیم هنوز جای خالی فراوان برای خورشیدهای دیگر بر آن باقی می‌ماند.

اما فاصله این ستاره‌ها از ما چقدر است؟ خورشید که زمین جزو منظومه آن است، نسبت به ستاره‌های دیگر به حدی به ما نزدیک است که گوئی در فضا قرار نگرفته است، اما با وجود این به مقدار فاصله آن از زمین توجه فرمائید: خورشید از ما تقریباً ۹۳ میلیون میل یعنی تقریباً چهارصد برابر فاصله ماه از زمین دور می‌باشد.

اما اگر فاصله ستاره‌های دیگر را حساب کنیم مقیاس هزار میلیون کفایت نمی‌کند، بلکه باید از ارقام میلیونها میلیون و بالاتر استفاده کنیم. به خاطر این است که ستاره شناسان برای اندازه‌گیری آنها از واحد نوری استفاده می‌نمایند و سرعت نور را به ۱۸۶۰۰۰ میل در ثانیه تخمین زده‌اند. در حالی که نور سیارهٔ (بلوتر) که دورترین سیاره منظومه شمسی از ما است در مدت چهار الی پنج ساعت به ما می‌رسد ولی نور نزدیک‌ترین ستاره‌ها، در فاصله چهار و پنج سال نوری به ما می‌رسد. دورترین مجموعه‌های نجومی که تا به حال به وسیله رصدخانه‌ها و دوربین‌های بسیار قوی شناسایی شده است در حدود دویست میلیون سال نوری از ما دور می‌باشند.

جالب توجه است که معلوم شده منظومه ستاره‌ای ما به آرامی به دور محور مرکز خود حرکت می‌کند و ثابت شده سایر مجموعه‌های ستاره‌ای به آرامی به دور محور مرکزی خود حرکت می‌نمایند[1]. (البته این تصوری است بی‌نهایت،

۱ـ کتاب (الشمس) تالیف دکتر جامو.

چون هر مجموعه مشتمل بر چندین میلیون ستاره است، و اکثر ستاره‌ها میلیونها برابر خورشید، حجم دارند، ولی وسعت فضا به اندازه‌ای است که هر مجموعه نسبت به کل جهان مانند توپی است که به دور خود می‌چرخد، سبحان‌الله)

به راستی این که بیلیونها ستاره عظیم با نظم در فضا قرار گرفته و برابر قانون مشخص حرکت می‌کنند و هیچکدام سر مویی از مدار خود تجاوز نمی‌نمایند (و اگر تجاوز کنند باعث اختلال نظم و تصادم و اصطکاک در بین ستاره‌ها و مجموعه‌های دیگر می‌گردند و نظام هستی و در نتیجه خود هستی از بین می‌رود). آیا این جهان عظیم و این همه نظم و ترتیب و قانون ثابت و محکم بزرگترین دلیل بر وجود خداوند عالم و توانا و حکیم و یکتا نمی‌باشد؟

قرآن کریم این عظمت و نظم را دلیل و برهانی قاطع بر وجود آفریدگار دانا و توانا و حکیم قرار داده و از آن بنام دلیل و نشانه عظیم نامبرده است و می‌فرماید:

﴿فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظيمٌ﴾ واقعه ۷۵

«سوگند به مدارها و مسیر حرکت ستاره‌ها، قطعاً این سوگندی است بسیار بزرگ (اگر درباره آن بیندیشید و از علم فلکی و ستاره‌شناسی چیزی) بدانید.»

این جمله که خداوند می‌فرماید:

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عظيم﴾

«اگر بدانید به چه چیزی سوگند می‌خوریم آنگاه می‌دانید که این سوگندی است بسیار عظیم و مهم.» بزرگترین دلیل است که قرآن کلام خدا است. اسرار و عظمت این آیه تنها در این اواخر به وسیله ستاره‌شناسان کشف شده است، که با اختراع دوربین‌های بسیار بزرگ و قوی توانسته‌اند تا اندازه‌ای پرده از شگفتیهای عجیب و دهشتناک جهان بردارند.

انشتین می‌گوید: ایمان من سرشار از تواضع و بندگی فوق‌العاده در برابر آن قدرت مطلقه و ذات بی‌نهایتی است، که بواسطه درک چیزهای ناچیزی از این

جهان عظیم، عقل و ادراک، مرا وادار می‌نمایند، تا به وجود آن اقرار کنم و در نهایت تواضع سر تعظیم در برابرش فرود آورم. ایمان قلبی عمیق و اعتقاد به وجود قدرتی که بر من حاکم است، از درک صحیح این جهان به دست آورده‌ام، و پروردگار، و معبود حق خود را به وسیله آن می‌شناسم[١].

دکتر (ماریت ستانلی کونگدن)[٢] می‌گوید: «به راستی تمام ذرات عالم هستی همه گواهی می‌دهند که پروردگاری باقدرت و عظمت و دانا این جهان را به وجود آورده است. وقتی ما دانشمندان به تحلیل و بررسی آثار جهان می‌پردازیم، حتی اگر می‌خواهیم شیوه تخیل و استدلال را به کار گیریم، تنها آثار دست پرقدرت خدا را مشاهده می‌کنیم و در برابر عظمت او مات و متحیر می‌مانیم، و کار دیگری از ما ساخته نیست.»[٣]

آیا سزاوار نیست که ما هم با مشاهدهٔ عظمت و شگفتیهای جهان که هر روز علم گوشهٔ جدیدی را از آن کشف می‌نماید، از روی عقل و ادراک، به آفریدگار جهان ایمان بیاوریم و این آیه را تکرار نمائیم و آن را ورد زبان خود قرار دهیم؟

﴿إِنّ فِی خَلَقِ الْسَمواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللّیْلِ وَالنَّهارِ لآیاتٍ لِأُوْلِی الاَلْبابِ، اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرونَ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطلاً﴾ آل عمران ١٩١ـ١٩٠

«به راستی در آفرینش عجیب و منظم آسمانها و زمین، و در آمد و رفت پیاپی شب و روز، و کوتاهی و درازی آنها، نشانه‌ها و دلایل آشکار بر وجود آفریدگار دانا و توانا، برای کسانی که اهل عقل و شعورند، وجود دارد. اهل شعور کسانی هستند که خدا را در تمام حالات ایستاده و نشسته و بر پهلو افتاده، یاد می‌کنند، و درباره آفرینش شگفت‌انگیز آسمانها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند پروردگارا! این

١ـکتاب (العالم و انشتین) تالیف لنکولن بارنت ترجمه محمد عاطف برقوقی ص ١١۶
٢ـ عضو هیئت علمی علوم طبیعی آمریکا ٣ـکتاب (الله یتجلی فی عصر العلوم) ص ٢٢

دستگاه پرعظمت و شگفت‌انگیز کائنات را بیهوده و عبث نیافریده‌ای».

شب و روز، خورشید و ماه نشانه‌هایی بر وجود خدا می‌باشند

قرآن می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آیاتِهِ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمرُ، لاتَسْجُدوا لِلشَّمسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدّوا لِلّهِ الَّذی خَلَقَهُنَّ إنْ کُنْتُمْ إیاهُ تَعْبُدُونَ﴾ فُصِّلت ۳۷

«از نشانه‌های قدرت خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید برای خدایی که آنها را آفریده است سجده نمائید، اگر واقعاً او را عبادت و پرستش می‌کنید.» معلوم است که در اثر حرکت زمین به دور خود، شب و روز و درازی و کوتاهی آنها به وجود می‌آید، و این حرکت منظم دلیل روشنی است بر وجود پروردگار توانا. هرگاه انسان به دقت بنگرد به خوبی متوجه می‌شود که این دستگاه عظیم، تا چه اندازه با نظم و ترتیب حرکت می‌کند، طوری که حتی یک ثانیه در سال پس و پیش ندارد، در حالی که می‌بینیم یک دستگاه ساعت که مدار آن از چند سانتیمتر تجاوز نمی‌کند وقتی که به مدار یک جسم چند سانتیمتری دور می‌زند حتماً در روز یا در هفته چند ثانیه‌ای پس و پیش می‌کند، باز در تعریف آن می‌گوئیم واقعاً ساعت دقیقی است. امّا کرهٔ زمین قطرش که میلیونها میلیون طناب می‌باشد روزانه یک ثانیه یا یک دهم ثانیه، پس و پیش ندارد، اما اینکه در روز چند هزارم ثانیه خطا می‌کند چون دلیل مشخص دارد خطا محسوب نمی‌شود.

حرکت زمین به دور خود تأثیر عظیمی بر زندگی و حیات جانداران دارد. اگر زمین به دور خود حرکت نمی‌کرد، دریاها و اقیانوسها از آب خالی می‌ماندند، و اگر سرعت حرکت زمین بیشتر از اندازه‌ای بود که الان دارد، تمام ساختمانهای روی زمین متلاشی و از هم جدا می‌شدند. و اگر آهسته‌تر از حرکتی که دارد حرکت

می‌کرد، تمام جانداران روی زمین از شدت سرما و گرما نابود می‌شدند[1].

قرآن کریم به دَوَران دقیق کرۀ زمین اشاره می‌کند و توجه مردم را به آن جلب می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَ تَرَ الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ صنُعَ اللهِالَّذی أتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ﴾ نمل ۸۸

«کوهها را می‌بینی و آنها را ساکن و بی‌حرکت می‌پنداری در حالی که کوهها مانند ابرها در سیر و حرکت هستند (چرا چون کوهها بخشی از کره زمین بوده و زمین هم به دور خود حرکت می‌نماید) این ساختار خدائی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده است.»

خداوند متعال در این آیه حرکت زمین را با حرکت کوهها که بزرگترین اجزای برجسته آن است نشان داده، معلوم است وقتی کوهها حرکت نمایند باید زمین نیز حرکت کند چون کوهها جزئی از زمین می‌باشند، تا زمین حرکت نکند، چگونه اجزاء آن حرکت خواهند کرد؟

خورشید هم نشانه بسیار عظیم و آشکاری است که به امر خداوند دانا و توانا مأمور و مسخر شده تا مایه زندگی و حیات تمام موجودات زنده کره زمین باشد. این دستگاه عظیم، نور و آتش و انرژی، و سوخت خود را از کجا تأمین می‌نماید؟، اگر بگوئیم سوختش در مخزنهایی است در درونش ذخیره شده است باید این ذخیره به تدریج کم و سال به سال درجه حرارت آن کمتر شود، و این بدین معنی است که عمر خورشید بسیار طولانی نباشد، اما اگر به دقت ملاحظه کنیم می‌بینیم از گذشته‌های بسیار بسیار دور تا به امروز از میزان تابش نور و حرارت خورشید بر زمین که برای ادامه حیات انسان و حیوان و گیاه ضرورت دارد،

۱ـ (مع الله فی السماء) تألیف دکتر احد ذکی

کوچکترین کاهش و یا افزایشی پیدا نکرده است، پس باید منشأ و قدرتی وجود داشته باشد که این حرارت کاهش ناپذیر را به خورشید اعطاء کرده باشد که تا خورشید وجود داشته باشد این حرارت نیز یکسان و بدون کم و کاست وجود داشته باشد تا موجودات زنده و گیاهان منجمد نشوند، و افزایش هم پیدا نکند، تا به حال احتراق درنیایند. ماه هم یکی از نشانه‌های قدرت و عظمت پروردگار است که خداوند آن را وسیله‌ای برای حساب و دانستن اوقات قرار داده است. ماه علاوه بر اینکه شبها فضا را روشن می‌سازد، دارای فوائد بسیار است که برای ادامه حیات موجودات زنده اهمیت فراوان دارد. آیا اینها همه نشانهٔ این نیستند که این جهان عظیم با شب و روز و خورشید و ماه از جانب خداوند دانا و توانا و یکتا بر اساس اراده و حکمت آفریده شده‌اند؟

وجود تصمیم و اراده در جهان هستی

آسمانی که بیلیونها ستارهٔ تابان و سیارهٔ عظیم و نورانی را در خود جای داده با قانون دقیق جاذبه از برخورد و تصادف و اصطکاک بین کرات و ستاره‌ها و سیاره‌ها جلوگیری می‌شود و نیز اجازه داده نمی‌شود که هیچ یک از آنها با سیاره کوچک زمین که بر روی آن زندگی می‌کنیم برخورد کند و نابودش گرداند. کرهٔ خاکی ما با همهٔ موجوداتش اعم از حیوان و گیاه و کوه و دشت و بحر و بزّش همه دارای حکمت و نظم دقیق و مخصوص به خود می‌باشد و بر اساس این نظم و حکمت به حرکت وجودی خود ادامه می‌دهد و در خدمت بشر و فایده رسانی به آن قرار گرفته است. آیا این همه راز و سرّ و شگفتی و نظم و ترتیب عظیم، بزرگترین دلیل بر اراده و حکمت و مشیت پروردگار نیست، یا زعم و خیال کسانی را که می‌گویند، این جهان از روی تصادف و بخودی خود به وجود آمده است نه به اراده خدا، باطل و مردود نمی‌کند؟ آیا اعتقاد به پیدایش جهان از روی

تصادف می‌تواند قانع کننده باشد؟!

دانشمند بزرگ (کریسی موریسون) می‌گوید: «بررسی اسرار و شگفتیهای طبیعت دلیل قاطعی است که هر ذرّه‌ای از ذرات وجود طبق ارادهٔ مخصوص و فلسفه و حکمت خاص به وجود آمده و معلوم می‌دارد که هر چیز بر اساس سنت و برنامه خاص و طبق مشیّت خالق عظیم‌الشان می‌باشد.»[۱] و باز می‌گوید: «حجم کره زمین، و درجه معین دوری آن از خورشید، درجه خاص حرارت خورشید که باعث پیدایش و ادامه حیات است، ضخامت قشر زمین و مقدار معین آب بر روی آن، درصد مشخص دی‌اکسید کربن در هوا، حجم خاص نیتروژن، و پیدایش انسان و ادامه حیاتش یکی از بزرگترین دلایل است که این جهان بر اساس اراده و خواست خدا و سنت و قانون خدا به وجود آمده است، باقی نمی‌گذارد»[۲]

خداوند متعال در آیات فراوانی توجه بندگان خود را به سوی این اراده و تصمیم و مشیت جلب می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَالْفُلْکِ الّتی تَجْرِی فِی البَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ و ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ وَ تَصْریفِ الرِیاحِ وَالسَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماء وَالأَرْضِ لَآیاتٍ لقومٍ یَعْقِلُونَ﴾ بقره ١٦٤

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد و اختلاف آن دو، و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمانها نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته، و تمام جنبندگان و موجودات زنده را در آن گسترده و پراکنده نموده، و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در

۱ـ نقل از کتاب (الانسان لایقوم وحده) ص ۱۸۶ ترجمه عربی
۲ـ نقل از کتاب سابق الذکر

میان آسمان و زمین معلق می‌باشند، و به هدر نمی‌روند، بی‌گمان نشانه‌هایی برای ایمان به وجود پروردگار دانا و توانا و حکیم، برای کسانی که تعقل و تفکر ورزند، وجود دارد.»

زمین کره‌ای است معلق در فضا که به دور خود می‌گردد و در اثر این گردش شب و روز به وجود می‌آید. در نتیجه این دَوَران بادها به حرکت می‌آیند و جابه‌جا می‌شوند و بخار اقیانوسها را به جاهای دور در داخل قاره‌ها و صحراها و کوهها حمل می‌کنند. در اثر به وجود آمدن میدان الکتریسیته در فضا بخارها به آب تبدیل می‌شوند و قطرات آب بهم متصل می‌گردند که در اثر سنگینی به صورت باران به زمین فرود می‌آیند. آری منشأ آبی که مایه حیات است باران می‌باشد؛ اگر باران نبود زمین خشک، و خالی از گیاه و جانوران می‌گردید، از طرف دیگر ما اطلاع داریم که خداوند متعال عناصر گوناگونی را در زمین قرار داده است که نباتات آنها را جذب می‌نمایند و به صورت انواع مختلف مواد غذایی مورد نیاز انسان و حیوان درمی‌آیند. آیه فوق واقعیت‌های علمی درباره رازها و شگفتیهای حیات بر روی زمین را، بیان می‌کند و اعلام می‌دارد که تمام ذرات هستی بر اساس اراده و مشیت الله به وجود آمده‌اند و ارتباط و هماهنگی و تناسب و توازن در بین عناصر موجود یکی از بزرگترین دلایل علم و قدرت و اراده خالق و پروردگار جهان است، و هر عقل سالمی به این حقیقت اعتراف می‌کند، به همین دلیل است که خداوند در آخر آیه می‌فرماید:

﴿لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُون﴾

قرآن درباره قدرت خداوند چنین می‌فرماید:

﴿وَ هُوَ الَّذی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فیها زَوْجَیْنِ اثْنَین یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ إِنَّ فی ذالِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُون﴾ رعد ۳

«خداوند ذاتی است که زمین را گسترانیده و کوهها و جویبارها را در آن قرار

داده است و از هر گونه میوه‌ای جفت نر و ماده‌ای آفریده است، شب را بر روی روز می‌کشد و آن را می‌پوشاند، بی‌گمان در این آفرینش دقیق نشانه‌های واضحی بر قدرت آفریدگار است برای آنان که عقل دارند و می‌اندیشند.»

کلمهٔ (رَواسی) به کوههای استوار و سربلند گفته می‌شود که انسان‌های کم درک آنها را چیزی اضافی بر روی زمین می‌پندارند، ولی وجود آنها بر روی زمین یکی از نعمتهای بزرگ الهی است، برف بر روی کوهها فرود می‌آید و مدت طولانی باقی می‌ماند و به تدریج آب می‌شود و جویبارها و چشمه‌سارها را تشکیل می‌دهد و باعث ذخیره آب در زمین می‌گردد. در حقیقت کوه برای زمین مخزن آب و تأمین کننده آن است، آب است که باعث پیدایش گیاه و ثمرات آن و مایه حیات است. بنابراین وجود کوهها در زمین با کل حیات در ارتباط است، (از طرفی وجود کوههای استوار در زمین به منزله میخهای خیمه است؛ همانگونه که میخ، خیمه را در برابر باد، نگه می‌دارد کوه هم زمین را از فشار زلزله محفوظ می‌کند. این آیه اختلاف و تکرار شب و روز را نشانه قدرت خدا دانسته است)، آری چه نشانه‌ای از این بزرگتر اگر اندازهٔ شب و روز چندین برابر اندازه معمولی آنها می‌بود، بدون شک گیاهان در شب منجمد می‌شدند و در روز در اثر حرارت خورشید می‌سوختند و در نتیجه نظام زندگی مختل می‌گردید. این حقیقت علمی و واقعیت آشکار که آیه فوق آن را اعلام داشته است نشانه و دلیل قاطعی است که کائنات از جمله زمین و آسمان و کوهها و شب و روز و نظام دقیق و توازن موجود در بین آنان همه به اراده و قدرت و مشیت الهی به وجود آمده است، نه خود بخود در اثر تصادف و به مرور زمان.

یکی دیگر از دلایل آشکار بر وجود خداوند در قرآن این آیه است که می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماء ماءً فَيُحْيِي بِهِ

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَعْقِلُون﴾ روم ٢٤

«از نشانه‌های دال بر وجود و عظمت و قدرت الهی یکی این است خداوند برق را که مایه ترس و امید است به شما نشان می‌دهد و از آسمان آب فراوانی را نازل می‌کند، و زمین را بعد از مرگش به وسیله این آب زنده و سرسبز می‌گرداند، بیگمان در این درخشش و آذرخش آسمانی و نزول باران و احیای زمین دلایل و نشانه‌های بس بزرگی بر وجود آفریدگار عظیم و دانا و توانا، برای کسانی که خردمندند و می‌اندیشند، وجود دارد».

رابطه برق و فرود آمدن باران و زنده شدن زمین چیست؟ آیا زنده شدن و قدرت گرفتن زمین تنها بستگی به آب دارد؟ جواب منفی است چون عناصر فراوانی در رشد و نموّ نباتات مؤثرند و از جمله گاز نیتروژن که بدون آن رشد گیاهان غذایی امکان‌پذیر نیست، البته نیتروژن از دو طریق وارد زمین می‌شود، طریق اول بوسیله رعد و برق است. هرگاه برقی از آسمان می‌جهد مقدار کمی از اکسیژن و نیتروژن را با هم ترکیب می‌کند و به صورت نیتروژن مرکب همراه باران به زمین فرود می‌آید.

طریق دوم به وسیله تقویت و نشاط باکتریهایی است که در ریشه گیاهان قرار دارند. این باکتریها نیتروژن هوا را می‌گیرند و آن را به صورت نیتروژن مرکب درمی‌آورند وقتی که گیاه به تحلیل می‌رود مقداری از آن در زمین باقی می‌ماند. بنابراین ذکر برق در آیه فوق و آوردن کلمه باران بعد از آن، و بیان اینکه زمین در اثر برق و باران حیات خود را باز می‌یابد، اینها همه حقایق علمی است که چهارده قرن پیش، قرآن به آنها اشاره کرده است. به راستی اینها نشانه و دلیل روشن و قاطعی است بر اراده و حکمت و مشیّت و قدرت و علم و عظمت پروردگار.

وجود سلولهای زنده نشانه وجود خداست

قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ فالِقُ الحَبِّ وَالنَّوى يُخْرِجُ الحَىَّ مِنَ المَيِّتِ و مُخْرِجُ المَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ ذلِكُمُ اللهُ فَأَنَّى تُؤفَكونَ﴾ انعام ۹۵

«این خدا است که دانه و هسته را می‌شکافد زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، این قدرتمند و توانا پروردگار شما است، پس چگونه منحرف می‌شوید؟» و در آیه‌ی ۱۱۶ سوره توبه می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ والأَرْضِ يُحْيِ وَ يُميتُ﴾

«ملک آسمانها و زمین تنها از آن خدایی است که می‌میراند و زنده می‌گرداند».

می‌دانیم هر ماده‌ای دارای یک وحدت اساسی است که عبارت از ترکیب آن است به این معنی که از چندین عنصر تشکیل شده و به صورت یک واحد مرکب درآمده است. موجودات زنده هم از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین آنها از واحدهایی به وجود می‌آیند که به آنها سلول گفته می‌شود.

سلول که کوچکترین ذرهٔ جسم جانداران است، خود مشتمل بر ماده حیات می‌باشد. سلول است که موجب حیات تمام موجودات زنده اعم از بزرگ و کوچک می‌شود و هر سلولی به اندازه‌ای دقیق و منظم وظایف متعدد حیات‌بخش خود را انجام می‌دهد که هیچ دستگاه ساخت بشری نمی‌تواند از چنین دقّتی برخوردار باشد و کامپیوتر در برابر آن خیلی ضعیف است. به قسمتی از سلول (پروتوپلاسم) گفته می‌شود. (دکتر ویلیام سفرتیز) در تعریف پروتوپلاسم می‌گوید: این مادهٔ زنده که مخلوطی است بسیار پیچیده، از ترکیب آب، املاح، چربی و پروتئین، این مادهٔ مرکب غیر متجانس فعل و انفعالات فوق‌العاده فراوان و دقیقی را انجام می‌دهد که در مجموع باعث پیدایش حیات می‌گردد.

هر موجود حیوانی و گیاهی از پروتوپلاسم به وجود می‌آید، پروتوپلاسم حیوانها و گیاهان تقریباً با هم یکی هستند ولی از هر لحاظ عین هم نمی‌باشند، و دارای تفاوتهای اساسی هستند، و اگر این تفاوتهای اساسی نبود تخم قورباغه رشد نمی‌کرد و به صورت قورباغه درنمی‌آمد، بر اساس این فرقها است که هسته بلوط رشد می‌نماید و به صورت درخت بلوط درمی‌آید. تأثیر این تفاوتها بسیار مهم و عظیم است ولی بر ما پوشیده شده است. یکی از روشن‌ترین حقایق در علم زیست‌شناسی این است که ترکیب تمام انواع پروتوپلاسم هر اندازه بر ما مخفی و پوشیده باشد ولی می‌دانیم تا اندازهٔ زیادی به هم شبیه می‌باشند.

پروتوپلاسم شباهت به سفیدهٔ تخم‌مرغ دارد، و دارای ذرات پراکنده است[۱].

دکتر (راسل تشارلز ارتست)[۲] می‌گوید: «عقیده دارم که ترکیب هر سلولی از سلولهای زنده (پروتوپلاسم) به اندازه‌ای پیچیده است که درک آن برای ما بسیار سخت می‌باشد. وجود میلیونها میلیون سلول زنده موجود بر کرهٔ زمین شهادت می‌دهند که پروردگار جهان، یکتا و عالم و قادر و حکیم است و این شهادتی است مبتنی بر عقل و منطق. به همین خاطر است که به وجود خداوند و آفریدگار جهان ایمان راسخ دارم».

آفرینش گیاه نشانه وجود خداست

یکی از دلایل واضح بر وجود پروردگار پدید آمدن و روئیده شدن نباتات و حبوبات، و میوه‌جات از زمین است خداوند می‌فرماید:

﴿وَ هُوَ الَّذی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ نَباتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنا مِنْهُ

۱ـ از کتاب (العلم یزحف) تألیف جیمس ستوکلی ترجمه دکتر محمد شمات

۲ـ استاد دانشگاه فرانکفورت آلمان و عضو آکادمی علمی باندیانا، نقل از کتاب (الله متجلی فی عصر العلم) ص ۷۲

خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَراكِباً، وَ مِنَ النَّخيلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِيَةٌ وَ جَنّاتٍ مِنْ أعْنابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمانَ مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ، أنْظُروا إلىٰ ثَمَرِهِ إذا أثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إنَّ فِی ذٰلِکَ لَلآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ انعام ۹۹

«خداوند کسی است که از ابر آسمان باران فرو می‌فرستد، و ما با قدرت خود به وسیله آن آب، تمام گیاهان را می‌رویانیم و از آنها سبزینه و از سبزینه‌ها دانه‌های سفت و فشرده فراوان بیرون می‌آوریم، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان و نزدیک به هم و در دسترس، ایجاد می‌کنیم، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزّه و فایده) همگون یا غیر همگونند. بنگرید به میوهٔ نارس و میوه‌های رسیدهٔ این باغها، بیگمان در این (دگرگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها و گیاهان و حبوبات)، نشانه‌های بس واضح و روشنی بر وجود پروردگار دانا و توانا برای کسانی که حق را می‌پذیرند و در برابر دلیل تسلیم می‌شوند و ایمان می‌آورند، وجود دارد».

به این قسمت از آیه توجه فرمائید و ملاحظه کنید چه حقیقتی را بیان می‌دارد که بعد از چهارده قرن، علم گیاه‌شناسی اعجاز آن را تأیید می‌نماید.

﴿فَأَخْرَجنا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتراكِباً﴾

«ماده سبزینه (کلروفیل) را در گیاه به وجود آورده‌ایم، و از این سبزینه (کلروفیل) دانه سفت و بهم فشرده را آفریده‌ایم»، این موضوع امروز از لحاظ علمی ثابت شده که گیاهان مواد غذایی را به وسیله سلولهای موجود در برگهای سبز (کلروفیل) می‌گیرند و دستگاه سلولی برگهای سبز به اندازه‌ای منظم و دقیق است که هیچ دستگاه و کارخانهٔ بسیار پیشرفتهٔ ساختهٔ دست انسان نمی‌تواند در برابر آن قد علم نماید. آیا این تعبیر و بیان قرآن از بزرگترین دلایل وجود خداوند و صدق نبوت محمد نیست؟ قرآن در آیه دیگری اختلاف گیاهان را بیان می‌نماید و می‌فرماید هرچند در یک زمین می‌رویند و به یک آب آبیاری

می‌شوند ولی در طعم و رنگ و شکل و... با هم مغایرت دارند و این تغییرات را نشانه قدرت و عظمت خدا قرار می‌دهد:

﴿وَ فِی الأَرْضِ قِطَعٌ مُتجَاوِراتٌ وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زَرعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقیٰ بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فی الأُکُلِ إنّ فی ذالِکَ لَأیاتٍ لِقومٍ یَعْقِلونَ﴾ رعد ٤

«بر روی زمین قطعه‌های در کنار هم هستند، و تاکستانها و کشتزارها و نخلستانهای یک ریشه و دو ریشه در آنها وجود دارد و با یک نوع آب آبیاری می‌شوند، با وجود اینکه زمین و آب و هوای آنها یکی است، ولی از لحاظ مزه و طعم، برخی را بر برخی دیگر برتری می‌دهیم، بیگمان در این اختلاف نشانه‌های روشنی بر قدرت خدا برای کسانی وجود دارد که عقل خویش را به کار می‌گیرند».

و باز این آیه اختلاف رنگ گیاهان را بیان می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابِیعَ فِی الأَرْضِ ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوٰنُهٗ﴾ زمر ۲

«مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان باران را نازل می‌کند، و آبها را در حفره‌ها و گودالهای موجود در زیر زمین ذخیره می‌نماید، و به وسیله آن انواع گیاهان رنگارنگ را می‌رویاند.»

گاهی برخی از شاخه‌های یک گیاه یا یک درخت نر و برخی دیگر ماده است. وقتی که این شاخه‌ها با هم برخورد می‌کنند درخت تلقیح می‌شود و بارور می‌گردد، قرآن کریم این امر را نشانه قدرت و عظمت خدا قرار داده است، البته بعضی از گیاهان و درختان به واسطه هوا و حشرات تلقیح می‌گردند، و خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ یَرَوْکَمْ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ. إنَّ فِی ذلِکَ لَأَیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهم مُؤمِنینَ﴾ شعرا ۸ـ۷

«آیا آنان به زمین نمی‌نگرند و نمی‌بینند که انواع و اقسام گیاهان و درختان نر و ماده، زیبا و سودمند را در آن رویانده‌ایم؟، بیگمان در این کار نشانه‌های بزرگی است بر وجود و عظمت و قدرت آفریدگار جهان، ولی اکثر مردم به علت گمراهی، ایمان نمی‌آورند.»

دکتر لسترجون زمرمان، در مورد چگونگی رشد گیاهان می‌گوید: «تنها وجود آب و هوا و سایر مواد شیمیایی برای رشد گیاهان کافی نیست، بلکه در داخل بذر آنها، نیرویی وجود دارد که در شرایط مناسب به حرکت درمی‌آید و باعث ایجاد فعل و انفعالات زنجیره‌ای و بهم پیوسته و پیچیده می‌گردد که به صورت بسیار عجیب و هماهنگ انجام می‌گیرند. بذری که از دو سلول به وجود آمده، هریک از آنها از عناصر گوناگونی تشکیل یافته و طی عملیات فراوانی با هم ترکیب شده‌اند. و ایندو سلول به صورت یک سلول واحد درمی‌آیند و در را بر روی حیات باز می‌کنند و به صورت گیاهی درمی‌آیند که خود از آن به وجود آمده‌اند و همان نتیجه را می‌دهند. مثلاً بذر گندم جز گندم، و بذر بلوط جز درخت بلوط را نتیجه نمی‌دهد. هرچند در بین گیاهان شباهت فراوان است ولی خصوصیات و صفات هر گیاهی باعث امتیاز و جدایی آن از گیاه دیگر می‌شود.» و باز می‌گوید «هرچند گیاهان پیشرفته از لحاظ فردی با هم اختلاف دارند، ولی بعضی صفات عمومی را می‌بینیم که همه در آن با هم شریک هستند. مثلاً همه مواد غذایی را از دی‌اکسید کربن و آب به هنگام وجود نور می‌گیرند. در بین گیاهان تشابه زیادی در ترکیب بذر، جذب آب، و نوع برگ و گل وجود دارد که هر یک از این جنبه‌های مشابه، وظایف همسانی را در گیاهان مختلف بر عهده دارند، از طرفی گیاهان دارای عکس‌العمل‌های مشابه در برابر عوامل خارجی هستند، مثلاً همه تمایل به نور دارند، و هرگاه از نور و اکسیژن محروم شدند از بین می‌روند، بدین ترتیب صفتهای مشترک و عمومی دیگر در بین گیاهان فراوان است.»

خوانندهٔ محترم ملاحظه و دقت فرمائید این همه قوانین و نظم دقیقی که باعث نمو و رشد گیاه و به ارث گرفتن صفات کامل از بذر خود می‌باشد، ممکن است به وسیله چه کسی به وجود آمده باشد؟ این سئوال، سئوال پیچیده‌تری را پیش می‌آورد، آیا اولین گیاهان از کجا آمده‌اند؟ و به عبارت دیگر چه طور آفریده شده‌اند؟

البته عقل سلیم و منطق درست اجازه نمی‌دهند که بگوئیم اینها همه خود به خود پیدا شده‌اند و آفریدگاری ندارند، و یا در اثر تصادف به وجود آمده‌اند. بنابراین ناچاریم جواب این سؤال را از طریق بحث درباره پروردگار جستجو کنیم، وقتی که راه درست را شناختیم و از نیروی عقل و فکر استفاده کردیم عقل به ما حکم می‌کند که ایمان به وجود خداوند دانا و توانا و بااراده، واجب و ضروری است.

وجود ژنهای وراثتی نشانه وجود خدا است

برای به وجود آمدن هر انسانی لازم است دو سلول متفاوت زن و مرد با هم تلقیح شوند. در اشاره به این خداوند می‌فرماید:

﴿قُتِلَ الإِنْسانُ ما أَكْفَرهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَه﴾

عبس ۱۹_۱۷

«خدا انسان را نابود کند، چه اندازه کافر و خدانشناس است! و چقدر ناسپاس است! مگر از چه چیزی او را آفریده است (و اصل ناچیز و بی‌ارزش خودش را فراموش کرده است که) او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریده است، و قدرت و توانایی را به او بخشیده و دقت و اندازه‌گیری کافی در سرشت او به کار گرفته شده است.»

دانشمند بزرگ (کریسی موریسون) درباره ژنهای موجود در سلول هر زن و

مردی به عنوان بزرگترین دلیل بـر وجـود خـدا، مـی‌گوید: «تـمام ژنـهایی کـه مسئولیّت تمام انسانهای کره زمین را از لحاظ خصوصیات فردی و احوال نفسی و روحی و رنگ و جنس و خلاصه تمام خصوصیاتی که به ارث گرفته می‌شود بعهده دارند، به اندازه‌ای ریز و کوچکی هستند که اگر همه آنها در یک جا جمع شوند حجم آنها به اندازهٔ یک (کستبان) است،کستبان ظرفی است بسیار کوچک به اندازه سرانگشت دست یعنی تمام ژنهایی که حامل خصوصیات فردی بیلیونها انسان می‌باشند در ظرف خیلی کوچک جا مـی‌گیرند، و ایـن ژنـها هسـتند کـه خصوصیات جنسی و رنگ و قیافه و غیره را از اجداد گذشته بسیار دور به آیندگان منتقل می‌نمایند»[۱]

قرآن کریم به مسئله توارث صفات و رنگ و جنس اشاره می‌نماید و آن را دلیل بر وجود پروردگار به حساب می‌آورد.

﴿وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ واخْتلافُ أَلسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ إِنَّ فـي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمينَ﴾ روم ۲۲

«یکی از نشانه‌های دال بر وجود و عظمت و قدرت خدا آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف رنگها و زبانهای شما است، بیگمان در این آفرینش بسیار دقیق و پیچیده و منظم نشانه‌هائی است فراوان برای فرزانگان و دانشوران.»

آفرینش انسان نشانه وجود خداست

یکی از دلایل واضح و روشن بر وجود خدا خـلق و آفـرینش انسـان است. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ روم ۲۰

۱ـ از کتاب (الانسان لایقوم وحده) ص ۱۳۷ ترجمه عربی

«از نشانه‌های دال بر قدرت خدا این است که (جد اوّل) شما را از خاک آفرید سپس شما انسانها به مرور زمان زیاد گشتید و بر روی زمین پراکنده شدید.»

و باز در این مورد می‌فرماید:

﴿وَ هُوَ الَّذِی أَنْشأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَةَ قَلِیلاً ما تَشْکُرون﴾ مؤمنون ۷۸

«او خدایی است که گوش و چشم و عقل را برای شما آفریده است تا صداهای حق را بشنوید و جهان را ببینید و با قدرت عقل خدا را بشناسید، اما کمتر شکر و سپاس این نعمتهای خدا را به جای می‌آورید.»

دلایل موجود در نفس، که انسان را به خداشناسی هدایت می‌کنند بیشتر از آن است که به شمار آیند، و هر اندازه علم پیشرفت کند و ذرات وجود انسان و وظیفه آنها بهتر شناسایی شود، دلایل بیشتری به ما می‌گویند که این انسان عجیب‌الخلقه حتماً باید آفریدگار حکیم و عالم و قدرتمندی داشته باشد. بدرستی که، تمام اعضاء و رفتار و خصوصیات انسان شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است.

مگر مراحل تطور و تکامل جنین در رحم، یکی از نشانه‌های عظیم بر وجود خدا نیست؟ مگر نظام غذایی انسان، یکی از شگفتیهای وجود نیست؟ غذا و مایعاتی را که صرف می‌نماید، به مواد مختلف تبدیل می‌گردند و به میزان مشخص به جاهای لازم می‌رسند و وظایف خود را انجام می‌دهند، و قسمتهای بی‌فایده دفع می‌شوند، (آیا این نشانهٔ وجود خداوند عظیم و علیم و حکیم نیست؟ آیا نظام و سیستم توزیع خون از منبع اصلی آن (قلب) به جمیع انحاء بدن به وسیله رگها و شرایین بی‌شماری که عده‌ای از علما طول آنها را ۹۶ هزار کیلومتر تخمین زده‌اند) یکی از نشانه‌های قدرت آفریدگار نیست؟ قلب خون را به تمام بدن می‌رساند و مجدداً آن را پس می‌گیرد و به وسیله استنشاق هوا از طریق تنفس آن را تصفیه می‌کند، البته اسرار نهفته در گوش و چشم و نطق و احساس،

و چگونگی پیدایش غم و شادی و یادآوری و فراموشی و صدها راز شگفت‌آور دیگر که هریک خود نشانه عظیمی بر قدرت خدا می‌باشند، از قدرت بیان خارج است.

آفرینش جنس نر در کنار جنس ماده نشانه وجود خداست

یکی از دلایل آشکار وجود خدا آفرینش جنس نر در کنار ماده است، و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنوا إِلیها و جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ﴾ روم ۲۱

«یکی از نشانه‌های دال بر قدرت و عظمت خدا این است، که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفریده است، تا در کنار آنان آرام بگیرید، و در میان شما و آنان مهر و محبّت و همبستگی قرار داده است، بیگمان در این امور نشانه‌ها و دلایلی بر عظمت و قدرت خدا برای افرادی که می‌اندیشند وجود دارد.»

وجود زن در کنار مرد به خاطر توالد و تناسل و بقاء نوع بشر از بزرگترین دلیل‌ها بر وجود خداست و دلیل بر این است که این کائنات از روی اراده علم و حکمت به وجود آمده است، و زعم باطل کسانی که می‌گویند، انسان تنها بر اساس ماده به وجود آمده است، به کلی رد می‌نماید. مگر قابل تصور است انسانی با چنین آفرینش شگفت‌انگیزی بدون اراده و تصمیم به وجود آید؟! و به تصادف موجود دیگری به نام زن در کنارش پیدا شود؟! و باز با تصادف ارتباط و همبستگی در میان آنان حاصل گردد؟! و پس از صدها و هزارها تصادف دیگر به توالد و تناسل بپردازند، و مایه بقای نوع انسان را فراهم آورند؟! آیا هیچ انسان عاقلی می‌تواند این همه تصادفها را باور کند؟!

استاد «منیه» مقاله‌ای را در مجله (کسموس) فرانسوی نوشته است که وجود پروردگار عالم را ثابت کرده است. او می‌گوید: «اگر به فرض محال، هرچند هیچگاه عقل حاضر به قبول چنین فرضی نیست، بگوئیم که جهان به طریق اتفاق و بدون دخالت پروردگار حکیم و بااراده و صاحب اختیار، بوجود آمده است و در اثر اتفاقها، و تصادفهای متعدد مردی به عنوان یک انسان کامل در عرصه وجود نمایان شده است، آیا عقل قبول می‌کند که اتفاقها و تصادفهای متعدد دیگر، موجود دیگری را به نام زن در کنار او قرار دهد که از لحاظ شکل و قیافه ظاهری مثل اول، ولی از نظر ترکیبات داخلی با او مغایر باشد، و گفته شود هدف از این تصادفهای مکرر هم آباد کردن زمین و دوام نسل بشر است؟! مگر در تصادف هم هدف موجود است؟! آیا این دلیل به تنهایی برای ایمان به وجود پروردگار کافی نیست؟ همان پروردگاری که از روی علم و قدرت و اراده و اختیار این جهان را به نحو شگفت‌آوری آفرید، و موجودات آن را به دسته‌ها و نوعهای گوناگون تقسیم کرد، و به هر نوع غرایز و خصوصیاتی بخشید، و استعدادها و قابلیتهایی در آنها به ودیعه گذاشت که بقای نوع و تکامل آن را تضمین می‌نمایند.»(۱)

زاد و ولد انسان و حیوان نشانهٔ وجود خداست

یکی از دلایل واضح و روشن بر وجود خدا، آفرینش بسیار دقیق و منظم و نظام زاد و ولد در بین انسان و حیوانات است، قرآن می‌فرماید:

﴿وَاللهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ أَفَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرونَ﴾ نحل ۷۲

۱ـ دایرةالمعارف فرید وجدی ماده (اله)

«خداوند از جنس خودتان همسرانی برای شما قرار داد، و از این همسران پسران و نوادگانی به شما بخشید، و نعمتهای پاکیزه‌ای (همچون غلاّت، و میوه‌جات، لبنیات) به شما عطا کرد، آیا (با وجود اینکه کافران می‌دانند سرچشمه همه نعمتها خدا است) باز هم به بتهای باطل ایمان می‌آورند و با شرک ورزیدن و انباز برای خدا قرار دادن نعمت خدا را ناسپاس می‌گذارند.»

قرآن کریم توجه انسان را به خلقت عجیب شتر و زاد و ولد آن جلب می‌نماید و می‌فرماید:

﴿أَفَلا يَنْظرونَ إلى الإبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ غاشیه ۱۷

«آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟»

دانشمند معروف «کریسی موریسون» می‌گوید: «حیات مسلط بر نظام زاد و ولد است تا نوع بشر دوام داشته باشد، این نظام به اندازه‌ای محکم و استوار است که هر موجود زنده‌ای برای حفظ و حراست از آن از هیچ فداکاریی دریغ نمی‌کند... و این نیرو و نظام ضروری هر جایی که حیات وجود داشته باشد موجود است، و هرجایی که حیات نباشد موجود نیست. آیا این انگیزه و نیرو و نظام بسیار قوی و مسلط بر سرشت انسان و جانداران از کجا آمده و منشأش چیست؟ به چه دلیلی میلیونها سال بعد از به وجود آمدنش ثابت و استوار باقی است؟

باید اعتراف کنیم این نظام، قانونی است برای بقای نوع جانداران که به اراده و مشیت الهی به وجود آمده است»[۱] یکی دیگر از دانشمندان به نام (بالی) برای روشن شدن موضوع، ساعت مچی را مثال آورده و می‌گوید: «اکثر مردم فکر نمی‌کنند که این ساعت یا هر وسیله دیگری طبق نقشه‌ای که قبلاً در ذهن آماده شده است ساخته می‌شود (بلکه گمان می‌کنند که این ابزارها بدون نقشه

۱ـ نقل از کتاب (الانسان لایقوم وحده) ص ۱۴۶

ذهنی به وجود می‌آیند.»

سپس می‌گوید: «اگر به فرض بگوییم این ساعت مچی دارای چنان قدرت و معجزه‌ای است که می‌تواند ساعتهای دیگری را به وجود آورد، این معجزه به هیچوجه مهم‌تر و عظیم‌تر از معجزه توالد و تناسل در انسان و حیوان نمی‌باشد.» یعنی معجزه توالد و تناسل در انسان و حیوان به اندازه‌ای شگفت‌انگیز و مهمّ است که جز ذات الله کسی قادر به ایجاد چنین نظام و سنتی نمی‌باشد.

آفرینش حیوانات و خزندگان و پرندگان نشانه‌ی وجود خداست

یکی از دلایل قاطع بر اثبات وجود خدا آفرینش حیوانات و خزندگان و پرندگان است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَاللهُ خَلَقَ كُلَّ دابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي على بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشى عَلىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللهَ على كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٍ﴾ نور ٤٥

«خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است، گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند و گروه دیگر بر روی دو پا می‌روند، و دسته‌ای بر روی چهار پا حرکت می‌کنند، خداوند هرچه بخواهد می‌آفریند، قطعاً او بر هر چیزی توانا است.» خلقت پرندگان با این خصوصیات عجیب نشانه وجود خدا است. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّراتٍ فِي جَوِّ السَّماءِ ما يُمَسِكُهُنَّ إِلاَّ اللهُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُون﴾ نحل ۷۹

«مگر پرندگان را نمی‌بینید که در فضای آسمان رام و مسخر هستند و کسی جز خدا آنها را در جو آسمان محفوظ نگه نمی‌دارد؟ به راستی (در این آفرینش عجیب) نشانه‌هائی برای کسانی که عقل و اندیشه دارند موجود است.»

در خلقت و آفرینش حیوانات و پرندگان، دلایل بی‌شماری بر اثبات وجود خدا هست که بیان یکایک آنها نیاز به چندین جلد کتاب دارد، و علم زیست‌شناسی به انجام چنین وظیفه‌ای پرداخته است. فیلسوف معروف (نیوتن) در بحثی راجع به اثبات خدا می‌نویسد: اجسام و اعضای حیوانات با این همه دقّت و شگفت‌انگیزی که دارند چطور به وجود آمده است؟! آیا این همه اعضای گوناگون به چه منظوری هریک به طور منظم در جای مناسب قرار گرفته‌اند، آیا قابل تصور است که کسی چشم را خلق کند ولی به نظام و قوانین روّیت آگاهی نداشته باشد، و یا دستگاه پرعظمت و دقیق و ظریف گوش را به وجود آورد اما نسبت به قانون و مقررات مسموعات جاهل باشد؟ هرگز همچون کاری امکان پذیر نیست مگر حرکات حیوانات طبق اراده و خواست آنها انجام نمی‌گیرد؟

این الهام و شعور فطری در نفس حیوانات از کجا نشأت می‌گیرد؟ خلاصه (نیوتن) به سئوالهای خود ادامه می‌دهد تا اینکه می‌گوید: آیا این جهان با همهٔ عظمت آن و با تمام اجزاء و عناصرش که به صورت بی‌نظیر و شگفت‌آوری در نهایت کمال و دقت و نظم آفریده شده و ثابت و استوار است، دلالت ندارد بر وجود پروردگار؟! آن پروردگار دانا، توانا، پاک و منزّه از جسم و ماده، حاضر در هر زمان و مکان، و مسلط بر همه چیز، حقایق همه‌ی اشیاء را می‌بیند و آنها را درک می‌نماید.

ایمان به خدا جزو فطرت و سرشت انسان است

تحقیقات و بررسیهای تازه درباره دین، مسائل فراوان و مهمّی را کشف کرده که لازم است با دقت مورد توجه قرار گیرند، از جمله ثابت کرده‌اند که دین، یک صفت عمومی و همگانی برای تمام افراد انسان اعم از انسانهای گذشته و آینده و حال است، و دانشمندان نتوانسته‌اند ملتی را بدون دین پیدا کنند.

اکثر دانشمندان بر این باورند، که فکر درباره وجود خدا و به طور کلی اعتقادات در انسان یک صفت فطری انسان است و هرگز از ذات او جدا نمی‌گردد، همانگونه که سایر خصوصیات فطریش مانند غم و شادی و محبت و... هرگز از او جدا نخواهند شد. و این صفت فطری به وسیله آفریننده‌ای عظیم و علیم که خداوند سبحان است در سرشت و ذات انسان به ودیعه قرار داده شده است. سرشناس‌ترین دانشمندی که شدیداً به این موضوع اعتقاد دارد و اعتقادات دینی را از صفات فطری بشر می‌داند، (اندری لنگ) دانشمند اسکاتلندی است که دلایل خود را چنین بیان می‌دارد:

۱ـ هر انسانی در درون خود احساس می‌کند که یک نیروی برتر از نیروهای عادی وجود دارد و این احساس برای پیدایش این عقیده دینی: که برای این جهان پروردگاری هست توانا و برتر از همه و این جهان ساختهٔ دست پرقدرت او است، کافی است و هر انسانی احساس می‌کند که موجودات این جهان، آفریده شده‌اند، و امکان ندارد که خودشان، خودشان را به وجود آورده باشند بنابراین باید صانع و سازندهٔ حکیم و مسلطی، آنها را به وجود آورده باشد.

۲ـ می‌بینیم که ملتهای بسیار قدیم و ابتدائی و حتی اقوام وحشی نسبت به پدر، و رئیس قبیله و آفریدگار عالم اعتقاد دینی و معنوی داشته‌اند (پس هیچ ملتی بدون دین وجود نداشته است).

۳ـ اقوام و ملتهای اولیه و ابتدائی در کمال پاکی و تقدیس و یکتاپرستی خدا را پرستش کرده‌اند و شرک و بت‌پرستی و خرافات بعداً به وجود آمده است.

البته نظریه (اندری لنگ) فوراً مورد تأیید قرار نگرفت، تا اینکه روش بررسی تاریخ در علم جامعه شناسی متداول گردید، و این روش بود که اکثر آراء و نظریات او را ثابت و تأیید نموده. مهمترین تحقیقاتی که نظریه آندری را به اثبات رساند، تحقیق دکتر (لیوبلد فنشرد) استاد دانشگاه وین درباره اروپایی‌های

هندو الاصل بود. این محقق ثابت کرد که فکر وجود خدایی بالاتر از همه، در نزد آریایی‌ها امری است غیرقابل انکار، و سه اصل، اساس دین آنان را تشکیل می‌داد: که عبارت بودند از پرستش طبیعت، عبادت و پرستش مردگان و ایمان و اعتقاد به خدای پرخیر و برکت و آفریننده. ولی دکتر (لیوبلد) تعیین نکرده است که کدامیک از این سه نوع اعتقاد و عبادت از نظر زمانی بر دیگری مقدم است. و فقط در یک جا اشاره کرده که تعیین قدیم‌ترین آنها، نیاز به بحث و بررسی بیشتری دارد.

در همین زمان بود که دکتر (کوبر) نتیجه چندین تحقیقات خود را در مورد هندوهای کالیفرنیا منتشر کرد، و ثابت کرد که این قوم قدیمی‌ترین اقوام آمریکای شمالی هستند و همچنین در تحقیقات خود نشان داده که هندی‌های کالیفرنیا معتقد به خدای عظیم و پرخیر بوده‌اند، و با قاطعیت اعلام داشت که این هندی‌ها پروردگار خود را در اعلاءترین مراتب شناخته و او را پرستش کرده‌اند، و معتقد بوده‌اند که او خدایی است که تمام قدرت‌ها از او است و تمام کارها و مقدرات به دست او است.

یکی از علمای جامعه‌شناس به نام (اسمت) ثابت کرده است که اقوام آفریقایی که قدیمی‌ترین اقوام بشری هستند معتقد به وجود معبود و پروردگاری در سطح اعلای وجود بوده‌اند. او همچنین به این حقیقت دست یافت اکثر قبایل سیاهپوست جنوب شرقی استرالیا و هند و آمریکای شمالی دارای فکر یکتاپرستی بوده‌اند که در نزد این قبایل این فکر به صورت معبود یکتا جلوه‌گر شده است. اما بعدها که این قبایل پیشرفت نموده و در اثر تطورات و دگرگونیهای فرهنگی در اعتقادات دینی آنان فساد و تغییر و پیچیدگی‌هایی حاصل گردیده، شرک و تعدد خداها ظاهر شده است و در کنار خداوند متعال موجودات عالی

دیگری را قرار داده‌اند[۱].

یکی از علما به نام (رینان) می‌گوید: نژاد سامی فطرتاً موحد بوده‌اند، (رینان) این نظریه را از تحقیق و بررسی خود در مورد خدایانی که سامی‌ها آنها را پرستش می‌کرده‌اند به دست آورده است، و وجود کلمه (ایل) در لهجه سامیان را دلیل این نظریه دانسته است.

رینان مدعی است که سامیان یک معبود یکتا را به نام (ایل) پرستش می‌کرده‌اند. بعدها کلمه ایل به تدریج در لهجه‌های متعدد تغییر یافت و به صورت (یهود)، (یهوه) و (الوهیم) در زبان عبری، و به صورت (اللات) و (الله) و (اله) در نزد عربها درآمده، در واقع اصل همه این کلمات یکی است که همان اله (ایل) است.

دکتر (بل کلیرانس ایوسلد) استاد زیست شناسی می‌گوید: «مسلماً توجه و اهتمام به بحث و بررسی درباره عقل بزرگتر از عقل بشری و تدبر و اندیشه استوارتر و بسیار وسیع و بالاتر از اندیشه انسان به منظور کمک به درک صحیح و تفسیر و توجیه واقعی این جهان یکی از دلایل واضح و آشکار بر وجود نیروی بالاتر از همه نیروها و اندیشه برتر از همه اندیشه‌ها است که همان، ذات الله و اندیشه او است.

گاهی انسان تنها با دلایل علمی نمی‌تواند، به طور کامل و یقین دارای ایمان به پروردگار شود، ولی همین که این دلایل علمی با حالات روحی و معنوی و انگیزه‌های بی‌شمار درونی همراه گردید ایمان انسان به بالاترین درجه کمال خواهد رسید، و هرگاه علم و آگاهی ما از این جهان بی‌نهایت عظیم و پیچیده با احساسات و عواطف و انگیزه‌های درونی ترکیب شدند، به طور یقین ایمان به

۱ـ (نشأة الدین) تألیف استاد علی سامی نشار ص ۱۸۱

وجود پروردگار حاصل می‌شود چون انگیزه‌های درونی تأثیر زیادی در حصول ایمان به وجود خدا دارند. اگر بخواهیم می‌توانیم میلیونها انسان هوشیار و باشعور را نام ببریم که در پرتو انگیزه‌ها و عواطف روحی به ایمان راسخ به خدا رسیده‌اند. این انگیزه‌ها و عواطف به اندازه‌ای فراوان و متنوع هستند که قابل شمارش نمی‌باشند، انسان را به سوی ایمان به خدا جلب می‌نمایند و دارای قدرت زیادی هستند.»[۱]

یکی از نشانه‌های واضح اعجاز قرآن این است که اعلام می‌دارد، دین جزو فطرت انسان است. اسلام در این زمینه هم، از علم سبقت گرفته است و سیزده قرن پیش از علم، قرآن این حقیقت را چنین بیان می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفاً فِطْرَةَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لاتَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ، ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لایَعْلَمُونَ مُنیبِینَ إِلَیْهِ وَاتَّقوهُ وَ أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ لاتَکونوا مِنَ المُشْرِکینَ﴾ روم ۳۱ـ۳۰

«روی خود را خالصانه متوجه آیین واقعی (اسلام) کن این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است، نباید سرشت خدا را تغییر داد (و به کفر روی آورد) این است آیین محکم و استوار ولیکن اکثر مردم چنین چیزی را نمی‌دانند، ای مردم با ایمان به خدا و توبه و اخلاص به سوی خدا برگردید، و از خشم و عذاب او بپرهیزید و نماز را چنان که سزاوار است بگذارید، و از زمره مشرکان نباشید.»

این آیه شریفه اعلام می‌دارد، که ایمان به خدا جزو صفاتی است که با سرشت انسان آمیخته است، و اساس آن ایمان به آفریدگار جهان، و یکتا بودن پروردگار است. هرگاه انسان عوامل خارجی را از خود دور نماید، و به وجدان و قلب خود

۱ـکتاب (الله یتجلی فی عصر العلم) ص ۸

مراجعه کند، تصدیق می‌کند، که او مخلوق و آفریده شده خداوند دانا و توانائی است که او را آفریده و در حق او نیکی و احسان کرده است.

به کلمه (حنیفا) توجه فرمائید که می‌گوید: به حالت یکتاپرستی به سوی خدا روی بیاور، ملاحظه فرمائید که در آخر آیه هم می‌فرماید:

﴿و لکن أَکْثَر النّاسِ لایَعْلَمونَ﴾

«ولی اکثر مردم چنین چیزی را نمی‌دانند»، این گفته کاملاً درست است، چون تنها کسانی که زندگی خود را وقف تحقیقات علمی دربارهٔ دین و تأثیر آن بر انسان کرده‌اند این حقیقت را که دین جزو سرشت انسان است درک می‌کنند. مسلما اعلام این حقیقت علمی از سیزده قرن پیش از دسترسی علم به آن، یکی از معجزات علمی قرآن است. رسول خداﷺ با روایت حدیث قدسی از پروردگارش این حقیقت را تأکید نموده و از قول خداوند می‌فرماید:

﴿کُلّ عِبادِی خُلِقَتْ حُنَفاءَ فَاجْتالَتْهُمْ الشَّیاطینُ عَنْ دِینِهِمْ وَ أَمَروهُمْ أَنْ یَشرکوا بِی غَیْری﴾[۱]

«تمام بندگان من به صورت یکتاپرست آفریده شده‌اند، سپس شیاطین آنان را از دین خود منحرف کردند و به آنان دستور دادند که برای من شریک و انباز قرار دهند.»

و پیغمبرﷺ در این باره می‌فرماید:

﴿کُلَّ مَوْلُودٍ یُولَدَ عَلی الفِطْرَةِ، وَ إِنَّما أَبواه یُهَوِّدانِهِ أَوْ یُنَصِّرانِهِ أَوْ یُمَجِّسانِهِ﴾[۲]

«هر نوزادی با سرشت پاک (که ایمان به خدا است) به دنیا می‌آید، این پدر و مادر او است که او را به صورت یهودی یا نصرانی یا مجوسی درمی‌آورند.» یعنی

۱ـ حدیث قدسی

۲ـ طبرانی و بیهقی، حدیثی است صحیح

هر نوزادی بر حسب فطرت و سرشت برابر قانون اسلام به صورت موحد و یکتاپرست خالص که هیچ شائبه شرک در آن موجود نیست به دنیا می‌آید، و این محیط و خانواده، از جمله پدر و مادر است که او را از سرشت خود منحرف می‌سازند.

دعا و نیایشی که انسان به هنگام نیاز و ناراحتی، پروردگار خود را با آن به فریاد می‌خواند، نشان دهندهٔ این است که دین در طبیعت و سرشت انسان وجود دارد و از ذات او جدا نیست.

استاد (کریسی موریسون) می‌گوید: «انسانها در هر جا و مکانی که بوده و باشند از بدو وجود تا به الان همه دارای این انگیزه و احساس هستند که به هنگام نیاز و بروز مشکلات به کسی که از همه بالاتر و نیرومندتر و بزرگتر است پناه ببرند و از او یاری جویند. این احساس همگانی دلیل این است که وجود دین در انسان به صورت سرشت و آمیخته با طبیعت اوست. پس علم هم ناچار است که به این حقیقت اعتراف کند.»[۱]

قرآن در بسیاری از آیه‌هایش به این حقیقت تصریح می‌کند، و می‌فرماید:

﴿**و إذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوا رَبَّهُمْ منيبين إليه**﴾ روم ۳۳

«هر زمان که مصائب و بلای بزرگی به انسانها برسد، پروردگارشان را به فریاد می‌خوانند و خاضعانه به سوی او برمی‌گردند.» و یا می‌فرماید:

﴿**وَ إِذا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوا اللهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ**﴾ لقمان ۳۲

«منکران خدا هنگامی که سوار کشتی می‌شوند و موجهایی همچون کوه آنها را فرا می‌گیرد خالصانه خدا را به فریاد می‌خوانند، و عبادت را خاص او می‌دانند.»

بنابراین معلوم گردید که روح انسان به مقتضای سرشت و طبیعت ذاتیی که

۱ـ کتاب (الانسان لایقوم وحده) ص ۲۹۰

دارد، وجود پروردگار را درک می‌کند و به هنگام بروز مشکلات و ناراحتی به سوی او باز می‌گردد و از او یاری و کمک و نجات می‌طلبد.

از آنچه که بیان شد روشن می‌گردد که تحقیق و بررسی‌های جدید در مورد دین، آنچه را که قرآن سیزده قرن پیش راجع به فطری بودن ایمان به وجود خدا، اعلام داشته است، تأیید و تثبیت می‌نماید، در حالی که در آن وقت مردم چیزی در مورد اسرار فطرت دینی نمی‌دانستند، آیا اعلام این حقیقت عینی، در آن زمان دلیل آشکار بر صدق نبوت پیغمبرﷺ نیست؟

علم انسان را به ایمان به خدا دعوت می‌نماید

بعضی از مردم که به جز مقدار کمی، سهمی از علم ندارند، می‌پندارند که کفر و الحاد از ضروریات علم است، هر اندازه انسان عالم‌تر شود ایمانش سست‌تر و ضعیف‌تر خواهد شد.

اما این پندار نادرست، به دور از حقیقت می‌باشد و علم در هیچ یک از ادوار تاریخ موجب کفر و الحاد نمی‌گردد، بلکه برعکس انسان عالم و دانشمند واقعی، وقتی که خود را در جهان عظیم و بدون حد و مرز مشاهده می‌کند و خود را ذره‌ای از اقیانوسی بی‌کران جهان هستی می‌یابد، می‌داند که نظم و هماهنگی و ارتباط محکم در بین تمام اجزاء عالم، مسلط و حکم‌فرما است و هیچ نقص و سردرگمی در کار نیست، بدون تأخیر سر تسلیم به عنوان احترام و تعظیم در پیشگاه باشکوه پروردگاری فرو می‌آورد که این جهان عظیم را با این همه نظم و هماهنگی دقیق آفریده است.

دکتر (دنرت) آلمانی کتابی منتشر کرده که در آن به بحث و بررسی آراء فلسفی دانشمندان بزرگی پرداخته است که فکر و عقل بشری در پرتو نور علم و دانش آنان، در چهار قرن اخیر روشنی، و قدرت و پیشرفت فراوانی کسب کرده است

«دنرت» با دقت و علاقه فراوان عقاید دینی آنان را شناسایی نموده است. او پس از تحقیق درباره عقاید فلسفی و دینی ۲۹۰ دانشمند و فیلسوف صاحب‌نظر این نتایج را به دست آورده است:

۱ـ ۲۸ نفر از آنان نتوانستند به هیچ عقیده‌ای (چه مثبت یا منفی) برسند.

۲ـ ۲۴۲ نفر از مجموع ۲۹۰ دانشمند با صراحت کامل ایمان به خدا را اعلام داشته‌اند.

۳ـ ۲۰ نفر از ایشان کفر و ایمان برایشان بی‌تفاوت بوده و اصلاً به این نوع مسائل اهمیت نداده‌اند. اگر ما این بیست نفر بی‌توجه به دین را هم جزو لامذهبان و ملحدان به حساب آوریم باز می‌بینیم که ۹۲٪ از کل دانشمندان مورد نظر مؤمن و معتقد به خدا بوده‌اند، با توجه به این درصد بزرگ و این که نسبت علماء و دانشمندان مؤمن در هر دوره‌ای ده برابر علمای بی‌تفاوت و ملحد بوده است برای ما معلوم می‌شود که در بین علم و دین تضاد و دشمنی وجود ندارد و با پیشرفت علم و دانش و توجه بیشتر دانشمندان به دین، هماهنگی و ارتباط علم و دین کامل‌تر می‌گردد و این تنها ملحدان و ماده پرستان‌اند که به افتراء ادعای تضاد در بین علم و دین دارند.

دکتر (لیون وتی) از قول پاستور بزرگترین مغز متفکر و دانشمند قرن گذشته چنین می‌نویسد: «ایمان از هیچ پیشرفتی جلوگیری نمی‌کند، چون هر ترقی و پیشرفتی نمایانگر ارتباط و هماهنگی در بین مخلوقات خدا است، اگر علم من بیشتر از آنچه که الان هست می‌بود، ایمان من هم بیشتر و عمیق‌تر از آنچه که الان هست می‌شد.»

پاستور در ادامه سخنان خود می‌گوید: «علم صحیح، نمی‌تواند که مادی باشد به خلاف تصور دیگران، علم باعث ایمان بیشتر به خدا خواهد شد، چون علم با تحلیل و بررسی که از جهان به عمل می‌آورد، نشانه‌های مهارت و کاردانی و

تسلط و قدرت و حکمت فوق‌العاده آفریدگار جهان را مشاهده می‌کند و می‌بینند که قوانین و نظم مسلط بر جهان به اندازه‌ای حکیمانه و منظم و خالی از خلل است که حد و مرزی برای آن متصور نیست.»

و دکتر (وتز) دانشمند معروف و عضو آکادمی و معاون دانشکده پزشکی پیشرفته می‌نویسد: «هرگاه احساس نمایم که عقیده‌ام نسبت به خدا دارد سست می‌شود فوراً برای تقویت آن به سوی آکادمی علوم روی می‌آورم.»

ستاره‌شناس بزرگ (فای) عضو آکادمی علوم در کتاب خود به نام (اصل العوالم) چنین می‌گوید: «خطا است که گفته شود علم انسان را به سوی انکار وجود خدا می‌کشاند.»

دانشمند بلند آوازه و زمین شناس و مدرس دانشگاه سوربن (ادمون هربرت) می‌گوید: «امکان ندارد علم انسان را به کفر و مادیت و سرگشتگی بکشاند.» فلکی‌دان بزرگ و عضو آکادمی علوم، (فای) در کتاب خود به نام «اصل العوالم» می‌گوید: «هر دوران و عصری دارای یک نوع تمایلات و افکار جنون‌آمیز می‌باشد. من فکر می‌کنم که کفر به خدا و الحاد، مرض و جنون فکری عصر حاضر باشد. به حقیقت به نزد من کندن پوست از بدنم آسانتر و ممکن‌تر از این است که ایمان و عقیده به خدا را از دلم بر کنند و آن را از من جدا نمایند.»

اینها آراء و نظریات پیشوایان و بزرگان علم و دانش در عصر جدید می‌باشد که از نوشته (لیون وتی) نقل کرده‌ایم.

از طرف یکی از دولتمردان آمریکا از دکتر (آندو کنوای ایفی)[۱] سئوال شد: (شنیده‌ام که اکثر کسانی که به علم اشتغال و سر و کار دارند کافر و بی‌دین هستند آیا این گفته درست است؟

۱ـ یکی از شیمیدانان معروف جهان و رئیس قسمت کلینیکی پزشکی شیکاگو!

این دانشمند در جواب گفت: «به عقیدهٔ من این سخن درست نیست، بلکه من به خلاف آن معتقدم. چون در مطالعات و تحقیقات و مباحثات خود با علما، به این نتیجه رسیده‌ام، که قسمت اعظم کسانی که در میدان علوم مشغول تحقیق و بررسی هستند و از علما و بزرگان علم می‌باشند از الحاد و کفر به دور هستند، ولی مردم نظریات آنان را درست نقل نمی‌نمایند، یا اصلاً نظریات ایشان را نمی‌فهمند. او در ادامه سخنان خود می‌گوید: اصولاً کفر و الحاد، و ماده پرستی با شیوه و روشی که دانشمندان در زندگی و اندیشه و عمل خود به کار می‌گیرند کاملاً متضاد می‌باشد، چون هر دانشمندی از این اصل مسلم پیروی می‌کند: که هیچ وسیله‌ای بدون سازنده و آفریننده‌ای امکان ندارد که به وجود آید. دانشمند عقل و اندیشه خود را بر اساس حقایق مسلم به کار می‌گیرد، وقتی که وارد محل کار خود می‌شود با عشق و علاقه فراوان به کار، و قلب سرشار از ایمان به خدا، شروع به کار می‌کند. و اکثر دانشمندان به خاطر عشق به علم و عشق به خدمت به مردم به ایمان به خدا به تحقیقات می‌پردازند و تمام زندگی خود را در این راه صرف می‌نمایند.»[۱]

ما در اینجا گفته دکتر (البرت ماکوب ونشستر)[۲] را نقل می‌کنیم که می‌گوید:

«به واسطه اشتغال به علوم ایمانم به خدا مستحکم‌تر گردیده و پایه و اساس آن خیلی از پیش قوی‌تر شده است. شکی نیست که علم، آگاهی و بصیرت انسان را به قدرت و جلال و عظمت خداوند افزایش می‌دهد، و هر اندازه در دایره تحقیقات خود به اکتشافات جدیدتری نایل شود، ایمانش به خدا بیشتر و بیشتر می‌گردد.»

۱ـ کتاب (الله يتجلی فی عصر العلم) ص ۱۵۲ ترجمه عربی آن

۲ـ استاد زیست‌شناسی دانشگاه بایلور و معاون آکادمی علوم در فلوریدا

گفته دانشمند معروف (لورد کلفن)[۱] را بیان می‌کنیم که می‌گوید: «هرگاه درست و عمیق فکر کنید یقیناً تفکر درست و علم، شما را ناچار می‌سازند به خداوند متعال بیشتر ایمان داشته باشید.»

انشتین[۲] دانشمند معروف می‌گوید: «مهم‌ترین و باارزش‌ترین نتیجه تحقیقات علمی ایمان به خدا است.» نقل قول دانشمندان را با گفته فیلسوف انگلیسی (فرانسیس بیکین) به پایان می‌رسانیم که می‌گوید: «دانستن فلسفه کم انسان را به کفر و الحاد می‌کشاند، اما تعمق و تبحر در آن انسان را به سوی ایمان به خدا بازمی‌گرداند.»

ملاحظه می‌فرمایید که اکثر قریب به اتفاق دانشمندان عقیده دارند که علم باعث ایمان بیشتر به خدا است و علم عامل اصلی ایمان آنان به خدا بوده است.

در اینجا باید بیان این حقیقت علمی را که (علم و دین یکدیگر را تکمیل می‌کنند) برای اولین بار به نام قرآن ثبت نماییم، چون قرآن در سیزده قرن پیش دوستی و هماهنگی علم و دین را اعلام داشته و خداشناسی و اخلاص کامل و پرهیز و تقوا را در قلب علما و دانشمندان منحصر ساخته و می‌فرماید:

﴿إِنَّما یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ﴾ فاطر ۲۸

«به درستی تنها علما و دانشمندان از خداوند ترس و پروا دارند و در برابر او تسلیم‌اند» چون علما به واسطه علم و دانش و ذکاوت و هوشیاری که دارند به اسرار شگفت‌آوری که خداوند در جهان قرار داده است آگاه می‌باشند. به حقیقت تنها علما هستند که از روی دلیل و برهان می‌دانند که این اسرار از قدرت بشر و یا تصادف خارج است، پس با کمال ادب و اخلاص تسلیم امر خدا می‌شوند.

قرآن به شهادت و گفته علما و دانشمندان ارج می‌نهد و شهادت آنان را در

۱ـ از کتاب (الله یتجلی فی عصر العلم) ص ۲۳
۲ـ کتاب (العالم و انشتین)

کنار شهادت فرشتگان که هرگز شک و تردید به مقام ملکوتی ایشان نزدیک نمی‌شود، قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَالمَلائِكَةُ وَ أُولوالعِلْمِ قائِماً بالقِسْطِ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ﴾ آل عمران ١٨.

«خداوند گواهی می‌دهد بر اینکه معبود حقی جز او نیست و این که او دادگر و عادل است، و فرشتگان و علما و دانشمندان نیز گواهی می‌دهند که جز او معبود حقی نیست و او توانا و حکیم است.»

این آیه نشان می‌دهد که خداوند متعال تا چه اندازه‌ای به شهادت و نظریهٔ دانشمندان ارج گذاشته است.

(با توجه به مراتب فوق معلوم گردید که علم با تحقیق و بررسی و کشف اسرار جهان دلایل قاطعی بر وجود خداوند متعال نشان داده و می‌دهد، و در این امر قرآن از علم سبقت گرفته و در سیزده قرن پیش دلایل علمی را بر وجود خداوند بیان داشته است، بنابراین ادلّه و براهین دین و علم هر دو با هم، متفق و هماهنگ بر وجود خدا دلالت دارند، اول برهان قرآن کریم، دوم برهان این جهان عظیم است.)

مباحثه با کسانی که به خدا ایمان ندارند و ماده را منشاء کائنات می‌دانند

مادی گرایان معتقد نیستند که این جهان، خالق و آفریننده‌ای داشته باشد، بلکه می‌گویند، هرچه در جهان است همیشه بوده و در اثر تحولات و تغییرات ماده به وجود آمده است، و قوانین و مقررات حاکم بر جهان و جزئیات آن در اثر تحولات و تطورات مداوم خود به خود به این مرحله از دقت و کمال و هماهنگی و توازن رسیده است. این نظریات بی‌پایه و اساس مادیون به میان توده مردم هم سرایت کرده و عده‌ای را به کفر و الحاد کشانیده است، لذا علما و دانشمندان به

ابطال این نظریات پرداخته، و فساد و بی‌اساس بودن آن‌ها را اعلام داشته‌اند. برای روشن شدن این موضوع به مراتب زیر توجه فرمائید.

بطلان نظریه‌ی تصادف

این نظریه که جهان در اثر اتفاق، و تصادفی به وجود آمده است باطل می‌باشد:

دکتر (ارفنگ ولیام)[1] می‌گوید: «من به وجود خدا ایمان و اعتقاد دارم. چون نمی‌توانم تصور کنم که اتفاق و تصادف باعث به وجود آمدن الکترونها و پروتونهای اولیه و یا اتم‌های اولیه و یا پروتوپلاسم اولیه و یا بذر و هسته اولیه گیاهان و یا عقل اولیه بوده باشد، و این همه آثار شگفت‌انگیز و دقیق و منظم بر اثر اتفاق حاصل شده باشد، من به خدای قادر و آگاه و مسلط ایمان دارم، چون تنها این وجود مقدس است که می‌تواند جهان هستی را با همه اسراری که در بردارد به طریق صحیح برای من توجیه و تفسیر کند.»[2]

همچنین دکتر (واین اولت) می‌گوید: «اما نظریه‌هایی که جهان را به صورت مادی تفسیر و توجیه می‌نمایند، از تفسیر و توجیه چگونگی پیدایش جهان عاجزند، در حالی که نمی‌توانند چگونگی پیدایش آن را بیان کنند، آن را به حالت ابهام باقی می‌گذارند، می‌آیند فعل و انفعالاتی را که بعد از پیدایش اولیه ظاهر گردیده است به تصادف و اتفاق نسبت می‌دهند (بدون این که اصل را بیان دارند به توجیه فرع می‌پردازند) و می‌خواهند نظریه تصادف را جایگزین ایمان به خدا کنند، و به زعم خودشان می‌خواهند تفسیر زیبا و توجیه کامل‌تر و به دور از اوهام از جهان نشان دهند، اما صرف‌نظر از ارزش‌های عمومی که دین دارد باید

۱ـ استاد علوم طبیعی دانشگاه میشیگان

۲ـ از کتاب (الله یتجلی فی عصر العلم) ص ۵۶

اعتراف کنیم که نظریه ایمان به خدا و این که این جهان به وسیله آفریننده عالم و توانا به وجود آمده است به مراتب به عقل نزدیکتر است تا این که گفته شود این همه اسرار در اثر تصادف و اتفاق می‌باشند. بالاتر از این باید ایمان داشته باشیم این نظم دقیق و استوار و بی‌نظیر که تمام جهان را دربر گرفته است دلیلی است قطعی و انکار ناپذیر بر این که جهان دارای پروردگاری است مسلط که تنظیم کننده قوانین هستی است چون هیچگاه تصادف و اتفاق کور و کر و بی‌درایت منشاء نظم نخواهد شد.»[۱]

دانشمند معروف (کریسی موریسون)[۲] درباره اسرار و شگفتی‌های حیات می‌پرسد: آیا حیات بر اثر ماده به وجود آمده است یا نه؟ و می‌گوید: «آنچه مسلّم همگان است این است که محیط و ماده هر اندازه که هماهنگ با حیات باشند به تنهایی نمی‌توانند باعث به وجود آوردن حیات باشند البته به طریق الاولی هیچ تصادف و اتفاق در شرایط و ظروف شیمیایی و طبیعی نیز قادر به پدید آوردن حیات نمی‌باشد، بنابراین باید اعتراف کنیم حیات تنها منشاء شعور و ادراک است. تنها حیات است که ما را به درک و فهم کارهای باعظمت پروردگار آشنا می‌سازد، و نور وجودش را تابناک می‌گرداند هرچند هنوز پرده‌های فراوانی وجو دارد که بر چشم ما تاریکی انداخته و نتوانسته‌ایم حقیقت این نور را به خوبی درک نماییم.»[۳]

پس معلوم گردید که نظریه پیدایش جهان از طریق اتفاق و تصادف بر اساس هیچ دلیل علمی و منطق درستی استوار نیست و عقل سالم آن را نمی‌پذیرد. برای این است که قرآن با دلیل اقناعی خطاب به این سرگشته‌های مرتد می‌گوید: این جهان باید خالق و پروردگاری داشته باشد که الله سبحانه و تعالی

۱- (الله يتجلى في عصر العلم) ص ۱۳۴-۱۳۳

۲- رئیس سابق آکادمی علوم نیویورک

۳- از کتاب (الانسان لايقوم وحده) ص ۹۴

است:

﴿أَفِی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمٰوات وَالأَرضِ﴾ ابراهیم ۱۰

«مگر در وجود خداوندی که آسمانها و زمین را ابتدا به وجود آورده است شک و تردید دارید؟»

قرآن نظر انسان را به فلسفه و حکمت و شگفتی‌های موجود در آفرینش جهان جلب می‌نماید که در نهایت وضوح بر وجود خالق آگاه و حکیم دلالت دارند و می‌فرماید:

﴿صُنْعَ اللهِ الَّذی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ﴾ نمل ۸۸

«این جهان ساخته دست قدرت خداوندی است که تمام اشیاء را به صورت زیبا و نظام دقیق به وجود آورده است» و در توصیف پروردگار می‌فرماید:

﴿أَلَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ﴾ سجده ۷

«و کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید.» معلوم است که تصادف و اتفاق نمی‌تواند موجود زنده‌ای را به وجود آورد که دارای حکمت و کارهایش دقیق و منظم باشد.

هستی سرآغازی دارد

دکتر (ادوارد لوترکسل)[۱] در ردّ نظریه مادّی گرایان که معتقد به ازلیت ماده هستند و می‌گویند جهان ازلی است و سرآغازی ندارد، می‌نویسد: علم آشکارا ثابت می‌کند که امکان ندارد این جهان ازلی و بدون سرآغاز باشد. چون جهان به طور دائم در حال انتقال حرارت از اجسام گرم به اجسام سرد می‌باشد، و به هیچ وجه ممکن نیست خود بخود و به صورت اتوماتیک عکس این قضیه به وجود

۱ـ استاد زیست‌شناسی و رئیس قسمتی از دانشگاه سانفرانسیسکو

آید به این معنی که حرارت خودبخود از اجسام سرد به سوی اجسام گرم قبلی برگردد. و این امر به معنی این است که جهان به سوئی حرکت می‌کند که سرانجام درجه حرارت در تمام اجسام یکسان می‌شود و کانون انرژی و نیرو، توان خود را از دست می‌دهد، آنگاه هیچگونه عملیات شیمیائی و طبیعی در بین نخواهد بود، و اثری از حیات در جهان باقی نخواهد ماند. وقتی که می‌بینیم هنوز حیات باقی است و فعل و انفعالات شیمیایی و طبیعی کما فی‌السابق در مسیر خود ادامه دارد ما می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که این جهان امکان ندارد که ازلی باشد والاّ طبق محاسبه مربوطه می‌بایستی خیلی قبل انرژی آن تمام شود و فعالیت‌های طبیعی آن متوقف گردد. البته این مطلبی است که علم بدون این که قصد داشته باشد ثابت کند جهان دارای سرآغازی است، بدان دست یافته است. ولی ما با این مطلب علمی وجود خدا را ثابت می‌نماییم. چون هر چیزی که سرآغازی داشته باشد نمی‌تواند خود را از عدم به وجود آورده باشد، پس لازم است یک منشاء و محرک اولیه، یا آفریننده‌ای که خداوند جهانیان است داشته باشد.

اگر به قرآن کریم مراجعه کنیم می‌بینیم به صراحت می‌گوید که این جهان دارای سرآغازی است و این جهان مخلوق و آفریده خدا است:

﴿أَوَ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ﴾ عنکبوت ۱۹

«آیا نمی‌دانند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده و سپس آن را باز می‌گرداند؟»

قرآن با صراحت اعلام می‌دارد که جهان دارد به سوی آخر و پایان خود که روز قیامت نام دارد، حرکت می‌کند. در آن روز نیرو و انرژی تمام می‌شود و خورشید خاموش می‌گردد:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ تکویر ۲ـ۱

«زمانی که خورشید نور خود را از دست داده و ستاره‌ها تاریک شدند.» در چنین روزی خداوند مخلوقات خود را به کیفیت دیگر بازمی‌گرداند.

تکامل یکی از نشانه‌های وجود خدا است

دکتر (جورج ایرل دافیز) می‌گوید: «تکاملی که بر این جهان حکمفرما است و علم از آن پرده برداشته است، خود شاهد و دلیل قاطع بر وجود خدا است، تکامل از ذرات بسیار ریز و بسیط که دارای شکل و صورت مشخصی نیستند و فاصله‌ای بین آنها نیست، شروع می‌شود، و به صورت میلیونها سیاره و ستارهٔ عظیم و سایر موجودات مختلف درمی‌آیند که هریک دارای صورت معین و عمر مشخصی هستند و از مقررات و قانون محکم و استواری که عقل بشری از درک کیفیت و مدت و چگونگی ابداع آن‌ها عاجز است پیروی می‌نمایند. کوچکترین ذرهٔ موجود که حواس قدرت درک آن را ندارند، و عقل نیز قادر نیست آن را تصور نماید، حامل و دربرگیرنده خصوصیات و قوانین و سنت‌هایی است که برای دوام و تکامل آن ضرورت دارد.

اگرچه این‌ها همه دلایل کافی بر اثبات وجود خدا می‌باشند، ولی دلیل دیگری که اعجازش بیشتر و دلالتش بر اثبات وجود خدا قاطع‌تر و آشکارتر است، این است که:

از این ذرات کوچک و بسیط تنها سیاره‌ها و ستاره‌ها به وجود نیامده‌اند، بلکه انواع مختلف موجودات زندهٔ پیشرفته و تکامل یافته نیز از آنها به وجود آمده‌اند که می‌توانند تفکر نمایند، ابتکار نشان دهند، چیزهای زیبا را درست کنند و هنر و زیبایی را ارائه دهند و درباره شگفتی‌های حیات به تحقیق و بررسی بپردازند.

بنابراین هر ذره‌ای از ذرات وجود شاهد قاطعی است بر وجود خدا و حتی نیاز به این استدلال هم نیست که بگوئیم ماده عاجز از خلق و ایجاد نفس خود

می‌باشد.»

دکتر (ادوارد لوترکل) می‌گوید: انتخاب طبیعی و بقای اصلح خود یکی از عوامل سازنده و خودکار برای تکامل است، همانطور که تکامل خود یکی از عوامل آفرینش می‌باشد. بنابراین تکامل به جز یکی از سنن و قوانین طبیعی نظام جهان چیز دیگری نیست. قوانین طبیعی هم مانند قوانین علمی نقش دومی را ایفا می‌نمایند. (بدین معنی که پس از به وجود آمدن، نقشی را به عهده می‌گیرند) چون قوانین طبیعی نیازمند به ذاتی هستند که آنها را به وجود آورده باشد. به همین دلیل این قوانین نمی‌توانند نقش علت اصلی را داشته باشند، بنابراین تکامل (که یکی از قوانین طبیعی است) باید خود مخلوق خدا باشد، و موجوداتی که از طریق انتخاب طبیعی و بقای اصلح به وجود می‌آیند مخلوق خدا هستند. همانگونه که انتخاب طبیعی خود مخلوق خدا است چون انتخاب طبیعی ذاتاً قادر به ایجاد و آفرینش نیست، و تنها یک نظام می‌باشد که بعضی از موجودات برای بقا و ادامه حیات خود از آن پیروی می‌نمایند. ولی بعضی دیگر از موجودات که به طریق و نظام انتخاب طبیعی نیاز ندارند از نظام دیگری مانند وراثت پیروی می‌کنند. البته هیچکدام از این قوانین و نظام‌ها، کورکورانه از روی اتفاق، به وجود نیامده‌اند، بلکه همه آنها دارای حکمت و فلسفه‌هایی هستند، که بر اساس این فلسفه‌ها، به وجود آمده‌اند.»

اما درباره تکامل خداوند می‌فرماید که این نظام هم مخلوق خدا است.

﴿وَ يخْلُقُ مٰا لاتَعلمُونَ﴾

«خداوند متعال می‌آفریند چیزهایی را که به آنها علم ندارید.» و تطور و تکامل یکی از نظام‌های استوار است که بر جهان هستی حکم فرما می‌باشد و مانند سایر نظام‌های جهان مخلوق خدا و ثابت و تغییرناپذیر است.

انتخاب طبیعی و بقای اصلح نیز برابر سنت و نظامی که خداوند برای حیات

آفریده است انجام می‌گیرد، خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فى الْأَرْضِ﴾ رعد ۱۷

«حق مانند آب، و باطل مانند کف‌های سیل است. اما کف‌ها دور انداخته می‌شود ولی آنچه که برای مردم نافع است، در زمین ماندگار می‌گردد.» یعنی چیزهای ضعیف و بی‌فایده از بین می‌روند و اصلح‌ها و مفیدها و نیرومندها باقی می‌مانند.

فصل پنجم:

وحدانیت و یکتا بودن پروردگار

وحدانیت و یکتا بودن پروردگار

۱ـ عقاید عرب قبل از اسلام ۲ـ اسلام مردم را به پـرستش خـداونـد یگانه دعوت می‌کند ۳ـ روح و جوهر توحید در اسلام ۴ـ دلیل و برهان عقلی بر وحدانیت ذات الله ۵ـ یگانگی و اتحاد بین نظام‌های کون دلیل بر وحدانیت ذات الله می‌باشد ۶ـ تهاجم اسلام بر شـرک ۷ـ پـرستش شخصیت و انسان پرستی ۸ـ پرستش بت‌ها ۹ـ هوی و هوس پرستی ۱۰ـ مرده پرستی ۱۱ـ عبادت و پرستش مـظهری از مـظاهر طـبیعت ۱۲ـ شفاعت ۱۳ـ بـعضی از صـفات خـدا در قـرآن ۱۴ـ ابـطال و رد ایرادهایی در مورد صفات خدا.

عقاید عرب قبل از اسلام

بت‌پرستی در جزیرةالعرب قبل از اسلام بسیار شایع و گسترده بود، (ابن کلبی) در این مورد گوید: (هریک از مردم مکه در خانه خود بتی داشت و آن را پرستش می‌کرد، و وقتی می‌خواست به سفر برود آخرین کارش این بود که بـه عـنوان تبرک دستش را بر روی آن می‌کشید و سپس دستش را بر سر و صورت خـود می‌مالید، و وقتی از سفر برمی‌گشت اولین کارش در منزل این بود کـه دوبـاره دستش را بر روی آن بکشد و بر سر و صورت خود بمالد.

مورخین بتهای فراوانی را که مورد عبادت و پرستش عرب بوده ذکر کرده‌اند، و در بین آنها چند بت مخصوص که نام آن‌ها در قرآن هم ذکر شده است از اهمیت بیشتری برخوردار بودند، مانند سواع ـ یغوث، یعوق، نسر، ودّ، منات، لات، عزّی و غیره.

بعضی از اعراب دوران جاهلیت ستارگان، مخصوصاً خورشید و ماه را پرستش می‌کردند و خورشید را به نام (ألإلاهه) نام می‌بردند، بعضی دیگر فرشتگان و جن را پرستش می‌کردند، مرده پرستی و پرستش گذشتگان در بین عرب شایع بود. پیغمبرﷺ که دستور داد مسلمانان گور مردگان خود را با خاک یکسان کنند، از ساختن مساجد بر روی آن خودداری نمایند و در گورستانها نماز نخوانند به خاطر این بود مبادا مجدداً مرده پرستی به میان مردم بازگردد. البته عده‌ای از عرب به عبادت ارواح مشغول و معتقد به تأثیر آنها در امور زنده‌ها بودند، و داستان‌هایی در این باره نقل می‌کردند، و معتقد بودند وقتی انسان می‌میرد روحش از جسم جدا می‌شود و با قبرش در ارتباط می‌باشد و یا اگر مردی کشته شود تا زمانی که قاتل قصاص می‌شود روح مقتول در شکل جغد و بومی ناله‌کنان تقاضای آب می‌نماید. می‌گفتند ارواح در شکل‌های مختلف بر انسان ظاهر می‌شود، مثلاً گاهی به صورت بعضی حیوانات خود را آشکار می‌کنند و به همین علت بعضی از حیوانات را مبارک و بعضی دیگر را شوم و بدیمن می‌دانستند و از بعضی می‌ترسیدند.

عقیدهٔ (توتمی)[1] در میان عرب جاهلی بسیار شایع بود، مردم درخت و

١ـ انسانهای ابتدایی معتقد بودند که در بین انسان و یک یا چند حیوان یا یک نوع گیاه و یا درخت ارتباط معنوی وجود دارد. به همین علت این حیوان یا حیوانات مخصوص را مقدس می‌دانستند و از شکار و ذبح و اذیت آن خودداری می‌نمودند یا از بریدن و سوزاندن آن نوع گیاه یا درخت خودداری می‌کردند و آن را مقدس می‌دانستند و پرستش می‌کردند، در اصطلاح این حیوان یا درخت مقدس را (توتم) می‌گویند.

حیوان‌های بخصوصی را پرستش می‌کردند و هر دسته ای اسم قبیله خود را از اسم حیوان مورد تقدیس خود اخذ می‌نمود، مانند کلب (سگ)، ذئب (گرگ)، دبّ (خرس)، نسر (عقاب)، ثعلب (روباه)، هرّ (گربه)، بطة (مرغابی)، ثور (گاو)...

آنان گاهی اسم قبیله خود را از اسم درخت مورد تقدیس خود می‌گرفتند مانند: بلوط، نخل... عده‌ای دیگر از عرب جاهلیت منکر وجود آفریدگار بودند که آنان را (دهری) می‌گفتند (چون معتقد بودند تنها دهر و روزگار است که این جهان را به وجود آورده است).

قرآن کریم به این گروه اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ قالُوا ما هِیَ إِلاَّ حَیاتُنا الدُّنیا نَموتُ و نَحْیا و مَا یُهْلِکُنا إِلاَّ الدَّهْرُ﴾ جاثیه ۲٤

«کافران می‌گفتند چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست، گروهی از ما می‌میرند و گروهی به دنیا می‌آیند، و به جز طبیعت و روزگار چیز دیگری ما را هلاک نمی‌کند.»

در بین اعراب جاهلیّت جماعتی بودند که نه یهود بودند و نه نصاری، ولی با وجود این خداوند یکتا را پرستش می‌کردند. مفسرین و مورخین نام جماعتی از آنان را ذکر نموده‌اند، و گفته‌هایی را از آنان نقل کرده‌اند ولی این نقلیات به علت ابهامات موجود در آن نمی‌تواند بیانگر عقاید و افکار واقعی آنان باشد، و این عده معروف به حنفاء (بدور از شرک) بودند، و گفته می‌شد که بر دین ابراهیم هستند.

از بعضی روایات چنین استنباط می‌شود که بعضی از این اشخاص کتابهای آسمانی پیشین را خوانده و آنها را فهمیده بودند و درباره اسرار و شگفتیهای جهان فکر می‌کردند و از نوشیدن شراب و اعمال ناپسند پرهیز می‌نمودند و مردم را به خیر و صلاح و دوری از پرستش بتها دعوت می‌کردند.

از ادیان معروف در جزیرةالعرب قبل از اسلام، یهودی، مسیحی، مجوسّی (آتش پرستی) که از ایران بدانجا نفوذ کرده بود و صائبی بود. صائبیها دو دسته

بودند یک دسته از آنها موحد، و دسته دیگر مشرک بودند و ستاره‌ها را پرستش می‌کردند.

بعضی می‌گویند به خاطر اینکه آنان از دین قوم خود روگردان شدند، و از هر دینی هرچه پسند می‌نمودند اخذ می‌کردند، (صائبی) نامیده شدند یعنی خارج شده از دین اصلی قوم خود.

همانگونه که از قرآن کریم معلوم می‌شود، و از اشعار منسوب به دوره جاهلیت هم برمی‌آید، عده‌ای از مردم مکه معتقد به خدای یکتائی که آسمانها و زمین را آفریده است، بودند، ولی با وجود این مشرک بودند، و می‌گفتند که به خواست خدا آنان مشرک هستند، و عبادت آنان برای بتها باعث تقرب و نزدیکی آنان به خداوند می‌گردد. خداوند از قول ایشان می‌فرماید:

﴿وَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلى اللهِ زُلْفاً﴾ الزمر ٤

«مشرکان می‌گفتند ما این بتها را پرستش نمی‌کنیم جز به خاطر اینکه ما را به تمامی خدا نزدیک می‌نمایند.» توحید و یکتاپرستی به نزد عرب جاهلیت با شرک آمیخته شده بود. آنان برای خدا شریکهائی قرار می‌دادند و بتها را پرستش می‌کردند و به آنها نزدیکی می‌جستند، برای خداوند پسرها و دخترهائی قایل بودند، و معتقد به وساطت و شفاعت بتها بودند. ولی خداوند با هرگونه شرک و بت‌پرستی و شفاعت و وساطت بتها به مبارزه برخاست و ریشه شرک و بت‌پرستی را از بیخ قطع کرد، و توحید را از هرگونه شائبه و زوائدی پاکسازی کرد.

اسلام مردم را به سوی پرستش خدایی یگانه دعوت می‌نماید

اسلام که آمد تمام عبادات عرب را که برای غیرخدا بود باطل نمود و توحید ذاتی و صفاتی خداوند را به مردم اعلام کرد و دستور داد همه عبادتها باید متوجه ذات الله و برای ذات او باشد.

﴿وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ﴾ بقره ۱۶۳

«خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدایی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد.»

یکتاپرستی اولین پایه و قاعدهٔ اسلام است که لازم است در قلب هر انسان مسلمانی جایگزین شود و به آن ایمان داشته باشد و با زبان به آن اعتراف نماید و با صراحت بگوید:

﴿لا إِلٰهَ إِلاّ اللّٰهَ﴾

«هیچ معبود به حقی جز ذات الله وجود ندارد». کلمه «الله» نامی است برای آفریننده جهان، و کلمه (لا إله) به معنی نفی و سلب همه معبودات و ابطال هر عبادتی برای آنها است، و کلمهٔ (الاّ الله) به معنی اثبات عبادت تنها برای یک معبود به حق که همانا ذات الله و آفریننده کائنات است، می‌باشد. وقتی که یک انسان مؤمن شهادت می‌دهد و می‌گوید:

﴿لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰه﴾

این شهادت اعتراف زبانی و ایمان و تصدیق قلبی او است که با علم و یقین کامل می‌گوید هیچ معبودی جز ذات الله وجود ندارد، و این شهادت در حقیقت شهادت بر وجود الله و وحدانیت او است.

روح و جوهر توحید در اسلام

سنت خداوند در مورد مخلوقات خود این است: که عقاید قلبی تسلّط و تأثیر فراوانی بر اعمال و حرکات جسمی و بدنی آنها داشته باشند، طوری که هر عمل و رفتار پسندیده‌ای از یک نیت و عقیدهٔ درست نشأت می‌کند و هر رفتار ناشایستی از عقیده نادرستی سرچشمه می‌گیرد.

توحید خالص و به دور از هر شائبهٔ شرک در اسلام، تنها از قلبی ظاهر

می‌شود که جامع تمام فضائل و کمالات انسانی باشد، چون توحید هنگامی که در دلی رسوخ پیدا کرد این عقیده را نیز همراه خود در آن تثبیت می‌نماید که هیچ معبودی و هیچ حیات بخش و زنده کننده‌ای و هیچ جانستان و کشنده‌ای و هیچ فایده رسان و روزی دهنده‌ای نیست جز ذات الله. وقتی انسان موحد به چنین صفات و فضایلی نایل گردید، استقلال و آزادی را از این عقیده خود کسب می‌کند، و می‌فهمد که هیچ کس حق ندارد او را تحت سلطه خود قرار دهد، و به جز ذات الله کسی سزاوار آن نیست که در برابرش خشوع نشان دهد. آری مصیبتی که مردم بدان دچار شده‌اند بدین معنی که در برابر پادشاهان و رؤسای مستبد و رهبران دینی خواری و ذلّت نشان می‌دهند، به خاطر این است که مؤثر حقیقی را که ذات الله است فراموش کرده‌اند، لذا برای قدرتهای پوشالی، سر تعظیم فرو می‌آورند و خیال می‌کنند که آنان تافتهٔ جدا بافته هستند و بر سایرین امتیاز دارند. به همین خاطر است که قرآن دستور می‌دهد که به جز ذات الله نباید کس دیگری را به فریاد خواند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبوا لَكُم إِنْ كُنْتُمْ صادقين﴾ اعراف ۱۹۴

«بتهایی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگانی هستند مثل شما (و کاری از آنان ساخته نیست و نمی‌توانند به فریاد شما برسند) آنان را بفریاد خوانید (و از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (که کاری از ایشان ساخته است باید به شما پاسخ دهند و نیاز شما را برآورده کنند).»

خداوند به پیغمبرش دستور می‌دهد تا به امتش بگوید:

﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ أَرادَنِيَ اللهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَني بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللهُ﴾ زمر ۳۸

«بگو آیا چیزهایی را که بجز خدا بفریاد می‌خوانید، چنین می‌پندارید که اگر

خدا بخواهد زیان و گزندی را به من برساند، آنها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند؟! و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی را در حق من روا دارد، آنها بتوانند جلو لطف و مرحمتش را بگیرند، و آن را بازدارند؟... بگو خدا مرا بس است توکل کنندگان تنها بر او تکیه و توکل می‌کنند و بس...»

توحید باعث می‌شود تا انسان مؤمن و موحد دارای دو صفت مناعت و علوّ همت باشد و بجز خدا کس دیگری را رازق خود نداند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَللهُ يَسْبُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَه﴾ عنکبوت ۶۲

«خداوند روزی هریک از بندگانش را بخواهد فراوان و گسترده می‌کند و یا کم و ناچیز می‌گرداند.»

انسان مؤمن و موحد شجیع و باشهامت است و از مرگ ترس و هراسی به دل ندارد، چون می‌داند حافظ و نگهدارندهٔ او تنها ذات الله است. او دارای عزت نفس و روح بلند است و جانش را در راه حق فدا می‌نماید. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتاباً مُؤَجَّلاً﴾ آل عمران ۱۴۵

«هیچ کسی را نسزد بمیرد مگر به فرمان خدا و خداوند وقت آن را دقیقاً در مدت مشخص و محدودی ثبت و ضبط کرده است.»

دلیل و برهان عقلی بر وحدانیت ذات الله

اسلام دین عقل و منطق و برهان است و دستور پذیرش هیچ عقیده‌ای را نمی‌دهد، مگر اینکه دلایل قطعی و عقلی بر صحت آن اقامه نماید، و هیچ عقیده‌ای را مورد طعن قرار نمی‌دهد، مگر اینکه بطالت و بی‌ارزشی و نادرستی آن را با دلایل روشن، بیان دارد. مثلاً قرآن درباره زیان تعدد معبود که باعث می‌شود انسان برای چند معبود به طور جداگانه عبادت کند و همیشه در تلاش باشد همه آنها را راضی نگهدارد و برای هریک از آنها قربانی و هدیه و احسان و

نذر نماید و شعایر عملی انجام دهد و از این جهت بار سنگینی بر دوش خود احساس کند، از قول حضرت یوسف خطاب به مشرکین می‌فرماید:

﴿أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ. ما تَعْبُدونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْماءً سَمَّيْتُموها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ، أَمَرَ أَنْ لا تَعْبُدوا إِلاّ إِيّاهُ﴾ یوسف ۴۰ـ۳۹

«ای دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده و گوناگون بهترند یا خدای یگانه و مسلط و چیره. این معبودهائی که به غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسمهای بی‌مسمی نیستند که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید، خداوند دلیل و برهانی (بر اینکه شما آنها را خدا بنامید) نازل نکرده است فرمانروائی از آن خدا است و بس. و خدا دستور داده است که جز او را نپرستید.»

قرآن به صراحت تفاوتهای فراوان موجود در بین پرستش چند معبود و یکتاپرستی را اعلام می‌دارد، و می‌فرماید پرستش خدای یکتا و مسلّط و چیره بهتر است چون باعث می‌شود انسان از زیر بار سنگین هدایا و قربانی و عبادت برای چندین خدا رهایی یابد، و از طرفی یکتاپرستی، اتحاد و دوستی را در بین جامعه انسانی به وجود می‌آورد و دشمنی‌هایی که در اثر اختلاف عقیده به وجود می‌آید از بین می‌برد. سپس قرآن می‌فرماید: چطور شما بتهایی را پرستش می‌کنید که ساخته دست شما است و شما و پدرانتان اسمهای جداگانه‌ای را برای هریک از آنها انتخاب کرده‌اید؟

﴿ما أَنزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ﴾

بر صحت این کار شما، هیچ برهان و دلیل عقلی از طرف خدا ارائه نشده است، تا انسان از روی اطمینان آنها را پرستش کند.

انسان وقتی که به دقت اسرار و شگفتیهای جهان را بررسی می‌کند و به نظم و ظریف‌کاری موجود در آن آشنا می‌شود و ملاحظه می‌کند که تمام اعضاء و

اجزای عالم با یک هدف در یک مسیر حرکت می‌کنند، خواه ناخواه ایمان به وحدانیّت الله در قلبش رسوخ پیدا می‌نماید، و به خوبی تحت تأثیر جمال و هیبتی قرار می‌گیرد که این آیه آن را اعلام می‌دارد:

﴿اَمِّ اتَخَذوا آلِهَةً مِنَ الأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ، لَوْكان فيهما آلِهَةٌ إلاّ اللهُ لَفَسَدَتا﴾

انبیاء ۲۲_۲۱

«آیا خدایانی که (از سنگ و چوب و فلز و دیگر اشیاء زمین) ساخته شده‌اند و آنها را پرستش می‌کنند قادرند مرده‌ها را زنده کنند؟ و کسی را از عدم به وجود بیاورند؟ اگر در آسمانها و زمین غیر از پروردگار عالم، خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردیدند.»

شیخ محمد عبده درباره آیه فوق می‌گوید: اگر فرضاً چند خدائی وجود می‌داشت، نتایج زیر بر تعدّد آنان مترتب می‌گردید:

«تعدد الهه مستلزم این است که علم و اراده آنان با هم مخالف باشد. وقتی که علم و اراده هریک با دیگری مخالف باشد، اصطکاک و برخورد در بین علم و اراده آنان به وجود می‌آید، و این تضاد و برخورد باعث به فساد رفتن نظام کون می‌شود و یا اصلاً نظامی به وجود نمی‌آید، حتی این تضاد باعث می‌گردد که هیچ ممکنی از ممکنات وجود نداشته باشد، چون برای به وجود آمدن هر موجود ممکن می‌بایست علوم و اراده‌های مختلف، به آن تعلق گیرد، و این امر مستلزم آن بود که یک شَیْء دارای چند وجود باشد (چون بر اساس علوم و اراده‌های مختلف ایجاد به آن تعلق گرفته است از طرفی تعدد وجود برای یک شَیْء محال است). پس اگر چندین خدا می‌بود، اصلاً دنیایی وجود نمی‌داشت و همه چیز به فساد می‌رفت، اما اکنون که می‌بینیم دنیا و نظام آن به فساد نرفته است، خود یکی از بزرگترین دلایل است که پروردگار جهان تنها ذات الله است، الله، چه در ذات، و چه در صفات، یکتا و واحد و بی‌نظیر می‌باشد، و شریک و انبازی در وجود

و رفتار ندارد.»[۱]

قرآن تنها به این اکتفا نمی‌کند که بیان دارد: اگر چندین خدا وجود می‌داشت دنیا و نظام آن به فساد می‌رفت، بلکه به نحوی به توصیف بعضی از مظاهر این فساد می‌پردازد که هر انسان حق خواهی را به بهترین وجه قانع می‌نماید، و اشخاص لجوج و مخالف حق را با دلایل و برهانهایی روبه‌رو می‌کند که قدرت مبارزه با آنها را ندارند و می‌فرماید:

﴿ماﭐتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إلٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إلٰهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللهِ عَمّا يَصِفُون﴾ مؤمنون ۹۱

«خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته، و نه خدائی با او انباز بوده است، چون اگر خدائی با او می‌بود هر خدائی به آفریدگان خود می‌پرداخت (و در نتیجه هر بخشی از جهان با نظام خاصی اداره می‌شد و این امر با وحدت نظامی که بر سراسر هستی حاکم است، سازگار نمی‌بود) و هریک از خدایان (برای توسعه قلمرو حکومت خود) بر دیگری برتری می‌جست (و نظام عالم از هم گسیخته می‌شد و جهان هستی به تباهی می‌کشید) خداوند والاتر و بالاتر از آن چیزهایی است که ایشان (خداوند را بدانها توصیف می‌کنند و یا درباره او) می‌گویند...»

یگانگی و اتحاد بین نظامهای هستی دلیل بر وحدانیت ذات الله می‌باشد

یکی از دلایل بسیار قوی که تنها قرآن آن را بر وحدانیت ذات الله اقامه کرده است، اتحاد و یگانگی و هماهنگی موجود در بین نظامها و قوانین جهان است، که خود یکی از بزرگترین دلایل است که این جهان دارای یک آفریدگار است، و می‌فرماید:

۱ـ رسالت التوحید

﴿قُلْ لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً. سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً، تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰواتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ اِنْ مِنْ شَيْيءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِنْ لاتَفْقَهُونَ تسبيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفوراً﴾ اسراء ٤٤_٤٢

«بگو اگر با خداوند جهان، آن چنانکه می‌پندارید، خدایانی بودند، در این صورت قطعاً در صدد برمی‌آمدند که بر (یزدان سبحان) صاحب تخت (جهان) چیره شوند (در اثر اختلاف آنان نظام دنیا مختل می‌گردید)، خداوند از آنچه که آنان (به ناحق به او نسبت می‌دهند و) می‌گویند، بسیار به دور (و از اندیشه آنان) خیلی بالاتر و والاتر است... آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی تسبیح خدا می‌گویند: هیچ موجودی نیست، مگر اینکه (به زبان حال یا قال)، حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح و حمد و ثنای آنها را نمی‌فهمید، (چرا که زبانشان را نمی‌دانید، و از ساختار اسرارآمیز عالم هستی و نظام پیچیده جهان آفرینش چندان مطلع نیستید، پس هماهنگ با نظام جهان هستی به یکتاپرستی بپردازید، و از راستای جملگی کائنات کنار نروید، و دور نشوید، درهای توبه و بازگشت به سوی یزدان جهان به روی همه باز است) بیگمان خداوند، بسیار شکیبا و بخشنده است.»

معنی آیه این است اگر آن چنان که کافران می‌پندارند، چند خدائی وجود می‌داشت، این خدایان به هر وسیله‌ای خودشان را به خداوند متعال می‌رساندند و بر سر ملک و قدرت با او به جنگ و ستیز می‌پرداختند. امّا خداوند بالاتر و والاتر از آن است که شریک و انبازی داشته باشد. چطور امکان دارد شریک و انبازی برای یزدان سبحان وجود داشته باشد، در حالی که آسمانها و زمین و تمام آنچه در آنها است گواهی می‌دهند که خداوند یکی است، و همگی ذات الله را حمد و ثنا و تقدیس می‌نمایند، ولی ما از درک تسبیح و تقدیس آنان عاجزیم و ماهیت آن را درک نمی‌کنیم.

این حقایق چهارده قرن پیش که هنوز علم چیزی از اسرار هستی را کشف نکرده بود، به وسیله قرآن اعلام شده است اما امروزه بشر می‌داند که این جهان و ذرات آن، در حال حرکت مستمر و دائمی بسر می‌برد، و تمام موجودات آسمانی و زمینی اعم از جاندار و بی‌جانِ در حرکت می‌باشند، همچنین از لحاظ علمی ثابت شده که عناصر هر موجودی از موجودات عالم از اتمها ترکیب شده‌اند، و هر اتم خود نیز از دو ذره بنام نوترون و پروتون تشکیل گردیده است، که هسته مرکزی اتم را تشکیل می‌دهند، و یک ذره سومی به نام الکترون که در مدارهای مشخص خود به دور هسته مرکزی می‌چرخند، و چرخش و حرکت آنها در مدارهای خود به دور هسته مرکزی، شبیه چرخش منظومه شمسی به دور خورشید می‌باشد، گویی هسته مرکزی اتم، خورشید و الکترونها سیاره‌های منظومه آن هستند، که هریک در فلک و مدار خود به دور آن می‌چرخند. از طرف دیگر علم ثابت کرده که مجموعه ستاره‌های کهکشانهای دیگر نیز وضعیت مشابه دارند[۱].

از مراتب فوق نتیجه می‌گیریم، وقتی که ما به دقت به نظم جهان بنگریم معلوم می‌گردد، که این جهان با هماهنگی و اتحادی که در نظام آن وجود دارد بزرگترین دلیل بر وحدانیت ذات الله است، و دوران و حرکت موجود در ستاره‌ها و تمام ذرّات وجود با آهنگ و نظم واحد، بدون مبالغه، هریک نشانه‌ای از تسبیح و تقدیس آفریدگار آنها است، به همین خاطر است که آیه فوق می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ولكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾

«هر موجودی به تقدیس و تسبیح خداوند مشغول است ولی شما تسبیحات آنها را درک نمی‌کنید.»

۱- از کتاب (الشمس) تألیف دکتر جرج جامو

شریک قرار دادن برای خدا و نشانه‌ها و شیوه‌های شرک

شرک آن است: که عبادت و پرستش خدا همراه با عبادت و پرستش غیرخدا انجام گیرد، فرق نمی‌کند غیری که پرستش می‌شود، بت، حیوان، گور افراد صالح و یا حتی موجودات آسمانی مانند فرشته‌ها و ستاره‌ها و یا هر مظهر و نیروی از نیروهای طبیعت باشد و یا اینکه انسانی به عنوان خدا مورد پرستش قرار گیرد، و یا پنداشته شود که خداوند دارای اولاد پسر یا دختر است.

اسلام فساد شرک و بطلان آنرا اعلام کرده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لايَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مادُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً﴾ نساء ۱۱٦

«بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را از کسی نمی‌پذیرد و هیچ مشرکی را نمی‌بخشد، ولی گناهان پائین‌تر از شرک را از هر کسی که بخواهد می‌بخشد، و هرکس برای خدا شریک قرار دهد به راستی بسی گمراه است.»

چون شرک زاده جهل و اوهام و نادانی است بدی‌ها را به سوی جامعه انسانی می‌کشاند پیامدهای ناگواری برای جامعه بشری به همراه دارد، طوری که هیچ عقیده دیگری چنین پیامدهائی را ندارد. (شرک چون مخالف با عقل و منطق است) انسان را به قبول هرگونه اوهام و خرافات و افسانه‌هائی که جامعه انسانی را به نابودی تهدید می‌کنند و آن را تضعیف می‌نمایند و مانع ترقی و پیشرفت آن می‌شوند وا می‌دارد. متأسفانه بعضی اوقات عده‌ای از بدعت گذاران دستورات پاک و والای خداوند را با شرک آمیخته می‌سازند و آنها را از حقیقت خود به دور می‌نمایند و به ترویج این بدعتها در بین مردم می‌پردازند طوری که عامه مردم آنها را می‌پذیرند، در نتیجه چهرهٔ بسیار کریه و نامطلوبی از دین اسلام به وجود می‌آورند، و زمینه را برای دشمنان اسلام فراهم می‌کنند تا علیه آن تبلیغ کنند.

تهاجم اسلام بر شرک

اسلام به منظور نجات انسان از هر ذلّتی در برابر هر موجودی بجز ذات الله، به مبارزه با شرک و انباز قرار دادن برای خدا، برخاسته است، و هدف بزرگتری را برای او در نظر گرفته است و می‌خواهد که عبادت و طاعت و خشوعش تنها برای کسی باشد، که دائمی است و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد چرا که پرستش و عبادت برای اشیاء فانی و متغیر باعث تغییر نحوه عبادت و پرستش و خشوع می‌گردد و در نتیجه اضطراب و ناهماهنگی را در درون انسان به وجود می‌آورد که باعث سرگشتگی و ضعف تصمیم و انگیزه‌ها می‌گردد.

بنابراین مبارزه اسلام با شرک به خاطر این است که انسان را از مرحله پست پرستش موجودات فانی و متغیّر به مرتبه والای پرستش ذاتی که دائمی و ابدی است برساند، چون ذاتی که همیشه بوده و هست و تغییر ناپذیر است، حتماً باید در اوج کمال باشد و از طرفی تنها کسی که در اوج کمال دائمی باشد شایستگی آن را دارد که انسان در برابرش خشوع و خضوع نشان دهد، چون به جز پروردگار کسی دارای کمال مطلق نیست، انسان توجه خود را از او نمی‌گیرد و به عبادت خود در یک جهت ادامه می‌دهد و ثابت و پابرجا، محکم و استوار باقی می‌ماند و اضطراب و ضعف بر قلب او چیره نخواهد شد. به همین دلیل است که قرآن می‌فرماید:

﴿و لِلّٰهِ المَثَلُ الأعْلی وَ هُوَ العَزیزُ الحکیم﴾ نحل ٦٠

«خداوند دارای صفات عالیه است و او باعزّت و باحکمت است.»

مبارزه اسلام با شرک تنها به اقامه دلایل عقلی بر وحدانیت خداوند ختم نمی‌شود، بلکه لازم است به دفع و ردّ شبهه‌های وارده بپردازد و دلایل علمی و عقلی مختلفی را با شیوه‌های گوناگون بیان بدارد. قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَّذی لَهُ مُلکُ السَّمواتِ وَالأَرضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَم یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی

الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدیراً، وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لایَخْلُقُونَ شَیئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ وَ لایَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَ لانَفْعاً، وَ لایَمْلِکُون مَوْتاً وَ لاحَیاةً وَ لانُشُوراً﴾ فرقان ۳ـ۲

«او کسی است که حکومت آسمانها و زمین از آن او است، و فرزندی برای خود برنگزیده است و در حکومت و مالکیت انبازی نداشته است و همه چیز را آفریده است و آنها را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً براَورد کرده است. (مشرکان) سوای خدا، معبودهایی را برگزیده‌اند که قادر نیستند چیزی بیافرینند، بلکه خودشان آفریده‌هایی بیش نیستند، و مالک سود و زیانی نبوده و بر مرگ و حیات و زنده شدن و رستاخیز توانائی ندارند.»

خداوند متعال در این آیه مالکیت جهان را برای خود ثبت می‌نماید و می‌فرماید که فرزندی را برنگزیده، و انبازی در حکومت و ملک ندارد و تمام موجودات را بر اساس قوانین مخصوص آفریده است.

قرآن مشرکان را به باد انتقاد می‌گیرد، و عبادت آنان را برای معبودهایی که آفریده‌ای بیش نیستند و مالک سود و زیان برای خود نمی‌باشند و نمی‌توانند مرده‌ای را زنده کنند، باطل اعلام می‌کند؛ معجزهٔ حیات و قدرت و تسلط مرگ را بیان می‌دارد که تمام موجودات زنده اعم از انس و جن در برابر آن عاجز هستند. کسی نمی‌تواند این پدیده عجیب را جز با ایمان به وجود خداوند متعال و یکتا تعبیر نماید. شریک قرار دادن برای خدا، دارای اشکال و شیوه‌های گوناگون است، که یکایک آنها را مورد طعن و ذم قرار داده، و با شیوه و اسلوب علمی که شک و تردیدی را باقی نمی‌گذارد، فساد شرک را بیان داشته است.

شخصیّت، و انسان پرستی

یکی از انواع و مظاهر شریک قرار دادن برای الله، شخص پرستی و عبادت

برای انسان است، بسا که انسانها یک نفر را در بین خود به عنوان معبود انتخاب کرده، و برای جلب رضایت او قربانی و خشوع و خضوع فراوان انجام داده‌اند، معتقد بوده‌اند که این معبودهای بشری دارای امتیازات و خصوصیات و صفاتی می‌باشند که سایر افراد بشر از آن محرومند.

افرادی که مورد پرستش قرار می‌گیرند، به عناوین مختلف می‌خواهند به اهداف پلید خود برسند، از جمله از سادگی و ناآگاهی مردم سوءاستفاده می‌کنند و با حیله و نیرنگ آنان را فریب می‌دهند، و خود را به عنوان موجود برتر به آنان معرفی می‌نمایند؛ یا اینکه از طریق اعمال خشونت و ارعاب و تهدید مردم را اسیر نیرنگهای خود می‌نمایند، و تمام وسایل تبلیغاتی را به سود خود و برای تعریف و تمجید از خود به کار می‌اندازند، و در خدمت اغراض و مقاصد خود به کار می‌گیرند، و آنان را به بدبختی و زیان جبران ناپذیر مبتلا می‌سازند.

به راستی لطمات و خسارات جبران ناپذیری را که جامعه بشری از دست دجالهایی که خود را به عنوان انسان برتر و معبود به مردم معرفی کرده‌اند، دیده است از هیچ چیز دیگری ندیده است، لطماتی که قلب انسان از بیان آنها تنگ و گرفته می‌شود. در هر عصر و زمانی علیه این دجالها و طاغوتها، انقلابی صورت گرفته و انسانهای وارسته بر آنان چیره شده‌اند، و زنجیرهای اسارت را که مدتها در گردن اشخاص ساده سنگینی داشته، پاره نموده‌اند. نمونه‌های زیادی چه در بین قبایل ابتدائی و چه در میان ملتهای متمدن در این باره موجود است، به عنوان مثال استالین خود را شبه خدا می‌دانست اما همینکه مرد ملت روس که از شر نجات یافته بودند، او را نفرین نمودند و عکسهایش را پاره پاره کردند و شعارهای مرگ بر استالین، و استبداد او، از هر گوشه و کناری شنیده می‌شد.

یکی از اصول و پایه‌های اساسی دین اسلام که قرآن به تحکیم آن پرداخته است توحید و عبادت خالص برای ذات الله، و پرهیز از هرگونه شخص پرستی و

انسان پرستی است، ملاحظه فرمائید که اسلام به چه نحوی با یهود و نصاری سخن می‌گوید، و چگونه پایهٔ استوار و محکمی را بنا می‌نماید، تا هر سه دین اسلام و یهودی و نصاری به منظور سعادت بشر و نجات آن از ظلم و اسارت و بندگی انسانها، به دور آن جمع شوند و بشریت را به سوی سعادت هدایت و راهنمایی کنند، و می‌فرماید:

﴿قُلْ یا أَهلَ الکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا و بَیْنَکُمْ أَنْ لانَعْبُدَ إِلاّ للهَ وَ لانُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لایَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ﴾ آل عمران ٦٤

«بگو ای اهل کتاب، بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را به زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم و آن این است) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدائی نپذیرد، پس هرگاه (از این دعوت) سر بتابند، بگوئید: گواه باشید که ما مطیع (اوامر و نواهی) خدا هستیم.»

بعضی از انبیاء و صلحاء بعد از مرگ از جانب ملتهای خود به صورت معبود یا شبه معبود درآمدند، قرآن کریم این انحراف عقیده را باطل اعلام می‌نماید و این ملتها را مورد طعن و لوم قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللهُ الکِتابَ وَالْحُکْمَ وَالنُبوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللهِ وَ لکن کونوا رَبّانِیّینَ بما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الکتابَ و بِما کُنْتُمْ تَدْرُسون. وَ لایَأْمُرَکُمْ أَن تَتَّخِذُوا المَلائِکَةَ وَالنَّبِیّینَ أَرباباً، أَیَأْمُرُکُمْ بِالکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران ۸۰_۷۹

«هیچ یک از پیغمبران نسزد که خداوند، بدو کتاب و حکمت و نبوت بخشد آنگاه او به مردمان بگوید به جای خدا بندگان من باشید. بلکه (به مردمان این چنین می‌گوید که) با کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمان خدائی باشید. و هیچ پیغمبری به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و

پیغمبران را به پروردگار خود برگزینید، مگر (معقول است که شما را به کفر فرمان دهد بعد از آنکه (مخلصانه به سوی خدا رو آورده‌اید و) مسلمان شده‌اید؟»

این آیه به صراحت اعلام می‌دارد که خداوند علم و حکمت و نبوت را به هیچ پیغمبری نداده است که او مردمان را به عبادت غیرخدا دعوت کند، بلکه از او خواسته، تا به مردم بگوید بندگان مخلص خدا باشید، و به مقتضای آنچه از کتاب خدا یاد گرفته‌اید، و آن را خوانده‌اید، تنها خدا را پرستش کنید. امکان ندارد پیغمبری، به مردم بگوید که فرشتگان و پیغمبران را به جای خدا، به عنوان پروردگار خود برگزینید! چون این کفر است، و معقول نیست بعد از اینکه مردم خالصانه به سوی خدا رو آوردند و مسلمان شدند پیغمبران به آنان دستور دهند که به خدا کفر ورزند.

پرستش و عبادت انسانهای صالح و انبیاء در بین اکثر ملتها امری رایج است، مثلاً معلم (بودا) خودش در زمان حیات ادعای الوهیت را نداشته است، امّا اکثر پیروانش بعد از مرگش، او را پرستش کردند، و او را به صورت معبود و اله درآوردند، و مجسمه‌هایی از او ساختند. اسلام برای تصحیح این تصور غلط درباره انبیاء و صالحین، قاطعانه وارد عمل شد تا مبادا پیروان دین اسلام هم مانند پیروان سایر ادیان، گمراه شوند و پیغمبر اسلام را به عنوان اله و معبود، پرستش کنند. یکی از اساسی‌ترین اعتقادات هر مسلمانی اینست که باید ایمان داشته باشد، که محمد بشری است مانند سایر افراد بشر، و بنده و رسول و فرستاده خدا است. ملاحظه کنید خداوند به پیغمبرﷺ دستور می‌دهد، به چه نحوی خود را به پیروانش معرفی کند:

﴿قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفسی نَفْعاً و لا ضَرّاً إلاّ ماشاءَ اللهُ، وَ لوْ کُنْتُ أَعلَمُ الغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السّوءُ إِنْ أنا إلاّ نَذِیرٌ وَ بَشیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُون﴾

اعراف ۱۸۸

«بگو من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد، و اگر غیب می‌دانستم منافع فراوانی را نصیب خود می‌کردم، و اصلاً شرّ و بلائی به من نمی‌رسید و به آنها دچار نمی‌شدم، من جز اخطار کننده و بیم دهنده و مژده دهندهٔ مؤمنان نمی‌باشم.»

باز قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّما أَنا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّما إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عملاً صالِحاً وَ لايُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾ کهف آخر

«ای پیغمبر بگو: من فقط انسانی هستم همچون شما (و امتیاز من این است که پیغمبر خدایم و آنچه او بفرماید: بگو، می‌گویم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس، پس هرکه خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

ملاحظه فرمائید این آیه دستورات و تعلیمات والا و مهمی را اعلام می‌نماید که سعادت بشری را تضمین می‌کند، و با الفاظ و جملات کوتاهی اساس و پایه تفکر اسلامی را مشخص می‌سازد، و می‌گوید: دین اسلام بر پایه عمل صالح و پرستش پروردگار یگانه استوار است.

عبادت و پرستش اصنام و اوثان

نوع دیگری از شریک قرار دادن برای خدا، عبادت و پرستش اصنام و اوثان است. (صنم) مجسمه‌ای است که از چوب، یا سنگ و یا چیزهای دیگر به شکل و صورت جانداری مانند انسان یا حیوان و یا ترکیبی از آن دو ساخته می‌شود، و مورد پرستش قرار می‌گیرد.

اما (وثن) حالت مجسمه را ندارد که ساختگی باشد بلکه چیزی، مانند درختی یا سنگی است که بر حالت خود باقی است و مورد پرستش واقع می‌شود.

صنم یا مجسمهٔ مورد تقدیس، در نظر بت‌پرستان و پیروان آن، دارای نیرو و قدرت فوق‌العادهٔ معنوی است آنان می‌پندارند آنچنان نیرویی در این صنم نهفته است که می‌تواند به وسیله آن در جهان دخل و تصرف نماید. بت‌پرستها برای هر مفهومی بت مخصوصی دارند و در این باره داستان‌هائی نقل می‌کنند؛ برای جنگ و رفاه و شادی و شرّ و فساد و... صنم‌های مخصوص را تعیین کرده‌اند و هر کاری را به بت مخصوص نسبت می‌دهند، صنم جنگ تنها کارش جنگ و مسائل مربوط به آن است و هکذا...

از روایتهای مورخین چنین برمی‌آید که بت‌پرستی قبل از اسلام در جزیرة العرب گسترش فراوانی داشته است، از جمله روایتی راجع به فتح مکه می‌گوید: وقتی که پیغمبرﷺ داخل کعبه شد دید که مجسمه‌های پیغمبران را در آنجا قرار داده‌اند، دستور داد تا آنها را نابود کنند، و سیصد و شصت صنم و بت هم که در آنجا بود همه را بشکنند و محو و نابود سازند.

عبادت و پرستش بتها ننگی است که مدت زمان طولانی دامنگیر جامعه بشری شده بود، سپس به وسیله پیغمبران سه دین بزرگ جهان: یهودی، و مسیحی، و اسلام، قدرت و نیروی خود را از دست داد.

اما چه عوامل و انگیزه‌هائی عرب را وادار نمود تا به عبادت و پرستش مجسمه‌های بی‌روحی که نمی‌توانند سود و زیانی را به کسی برسانند، بپردازند؟

قرآن از قول مشرکان یکی از این عوامل و انگیزه‌ها را بیان می‌دارد که در توجیه عبادت برای بتها می‌گویند:

﴿ما نَعْبُدُهُمْ إلاّ لِيُقَرِّبُونا إلى اللهِ زلفى﴾ زمر ۳

«مشرکان می‌گفتند ما این بتها را پرستش نمی‌کنیم مگر به این منظور که ما را به خدا بسیار نزدیک نمایند.» بعضی از بت‌پرستان در عصر حاضر نیز عین همین علت را بیان می‌کنند و می‌گویند که قرار دادن بتی در جلو کسی که عبادت

می‌کند باعث تمرکز فکر و تعمق در تفکر و تقرب به خدا می‌گردد. اما باید متوجه باشیم اینکه می‌گویند: سجده برای بت رمز نزدیکی به خدا است، و یا اینکه می‌گویند پرستش بتها موجب تقرب به او است، سخن پوچ و باطلی است و عقل و منطق آن را نمی‌پذیرد. چون وجود بت در جلو عابد به هنگام نماز باعث می‌گردد که فکر او متوجه آن گردد و از خدا غافل بماند. تقرب و نزدیکی به خدا تنها وقتی حاصل می‌شود که فکر نمازگزار و عبادت کننده مستقیماً و بدون واسطه درختان و سنگ‌ها متوجه خداوند شود. البته توجه فکر به خدا به طور مستقیم و بلاواسطه نه تنها کار مشکلی نیست، بلکه سازگارتر با طبیعت انسانی است، چون ارزش معنوی او را بالا می‌برد، و هیچ قیم و سرپرستی بر او قرار نمی‌گیرد و آزاد و مستقل می‌شود.

علاوه بر این اکثر انسان به هنگام مصیبت و گرفتاری فوراً مستقیماً به خدا پناهنده می‌شود و اصلاً فرصت ندارد واسطه‌ای را قرار دهد، معلوم است که این واسطه‌ها هم کاری از دستشان ساخته نیست و نمی‌توانند سود و زیانی را بکسی برسانند.

هوی و هوس پرستی

یکی دیگر از انواع شرک اطاعت و فرمان‌برداری از هوای نفس است، به نحوی که نفس هر آرزویی بکند انسان از آن پیروی نماید، قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً﴾ فرقان ۴۳

«به من بگو ببینم، آیا کسی که هوی و هوس خود را معبود خویش قرار می‌دهد (و آرزوپرستی را جایگزین خداپرستی می‌سازد) آیا تو وکیل چنین کسی خواهی بود (و می‌توانی) او را از هوی پرستی به خداپرستی برگردانی؟»

مهم‌ترین هوای نفسانی که انسان را به بندگی می‌کشاند، طلب مال و مقام و عشق به آنها است.

ثروت و مال بتی است خطرناک که بر فکر و عقل اکثر مردم چیره شده به نحوی که تمام عمر خود را وقف جمع‌آوری آن می‌نمایند و برای رسیدن به آن از هیچ کوششی کوتاهی نخواهند کرد و حتی در راه کسب آن به جنگ و دشمنی با هم می‌پردازند. ثروت زیاد مردم را از خدا غافل نموده و آنان را از انجام واجبات و به جا آوردن شکر پروردگار و پیروی از دستورات او بازمی‌دارد.

قرآن کریم مردم را از شرّ و فتنه مال و ثروت برحذر داشته و دستور داده تا فریب زرق و برق آن را نخورند و می‌فرماید:

﴿ يا أَيُّها الَّذينَ آمَنوا لاتُلْهِكُمْ أَموالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الخاسِرونَ ﴾ منافقون ۹

«ای مؤمنان اموالتان و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نکند کسانی که چنین کنند زیانکارند.» وقتی که هوای زیاده‌طلبی مال بر فکر و عقل انسان غلبه پیدا کند او را از همه چیز غافل می‌نماید و او را از انجام عبادت پروردگار باز می‌دارد، ترس و دلهره را در درون انسان به وجود می‌آورد، و در کل، بلایی را بر سر او می‌آورد، که هیچ دشمنی نمی‌تواند چنین بلایی را بر سر او بیاورد. به همین جهت است، که همه‌ی انبیاء مردم را از فتنه‌ی مال پرستی و طغیان طلب مال و ثروت بر روح و فکر انسان برحذر داشته‌اند، حضرت مسیح در یکی از موعظه‌هایش با این جمله زیبا مردم را از مال پرستی برحذر می‌دارد

﴿ لاتَعْبُدُوا رَبَّينِ: أَللهَ وَالمالَ ﴾

«دو خدا را پرستش نکنید که یکی از آنها پروردگار و دیگری مال و ثروت باشد.»

یعنی تسلّط حب مال بر نفس نباید به اندازه‌ای باشد که حقوق الهی را به

خاطر آن فراموش کرد، و یا مانند اطاعت از پروردگار از آن اطاعت شود.

مرده پرستی

نه در گذشته و نه در زمان حال، هیچ عقیده‌ای به اندازهٔ مرده پرستی و عبادت برای گذشتگان در بین ملتها شایع و گسترده نبوده است. مردم معمولاً قدرت و صفات و عظمتی را برای گذشتگان در نظر می‌گیرند که خاص خدا است.

یکی از دانشمندان به نام تایلور مدعی است که پرستش آباء و اجداد از اعتقاد به وجود ارواح نشأت گرفته است؛ چون آباء و اجداد قبایل ابتدائی و اولیه، رئیس و همه کاره بوده‌اند که هیچ کاری بدون رضایت آنان انجام نمی‌گرفت و وقتی هم که می‌مردند افراد قبایل عقیده داشتند که روح آنان بر فراز آسمان قبیله خود قرار می‌گیرد و قبیله را از بلا و مصیبت و شر دشمنان محفوظ می‌دارد و آباء و اجداد، قهرمان قبیله بودند، در نتیجه تمجید و بیم از قهرمانان، بشر را وادار به عبادت گذشتگان و مرده پرستی نموده است.

هرکسی که این عقیده را مورد ملاحظه قرار دهد آن را به دور از عقل و منطق می‌بیند و به هیچ وجه تسلیم آن نخواهد شد. مگر گذشتگان و مردگان چیستند که شایسته پرستش باشند؟

باید دانست اصل گذشتگان چه بوده و مسیر و سرانجامشان چیست؟ آنان انسانهایی بوده‌اند که خورده‌اند و نوشیده‌اند و بیدار مانده و خوابیده‌اند و مریض شده‌اند و مرده‌اند، بعد از مرگ کرم و حشرات اجسامشان را خورده و پوسیده‌اند. آیا عقل اجازه می‌دهد که به هنگام نیاز، به کسی که اصل و سرانجامش این است پناه برده و از او طلب کمک و یاری شود؟

البته مرده پرستها معتقدند که ارواح گذشتگان وقتی که از اجسادشان جدا می‌شود، با افراد قبیله باقی می‌ماند و این ارواح است که از آنان دفاع می‌کند و به

آنان کمک می‌نماید.

در رد و ابطال این عقیده می‌پرسیم این ارواح کجا هستند؟ و حقیقت آنها چیست؟ و چگونه دفاع می‌نمایند؟ ارواح وقتی که از بدن جدا می‌شوند ضعیف‌تر از آن هستند که بتوانند در عالم ماده تأثیر داشته باشند. زمان قدرت و تأثیر روح وقتی است که با جسم متحد و همراه باشد. هنگامی که انسان هنوز در قید حیات است و روحش بر جسمش تسلّط دارد و در اوج قدرت است، باز از رسیدن به اکثر نیازهای زندگی عاجز است، و قدرت آن را ندارد که مظاهر طبیعت را تغییر دهد، و یا جلو مرگ را بگیرد. حال که در قید حیاتش تا این اندازه ضعیف است مسلماً بعد از مرگ ضعیف‌تر خواهد بود. باید بدانیم مرده پرستی مشتمل بر خرافات و افسانه‌های فراوان و انجام شعایر و وظایفی است، که می‌توان به طور خلاصه آنها را مواد مخدری به حساب آورد که باعث بدبختی ملتها شده و آنان را از ترقی و پیشرفت بازداشته است.

قرآن کریم به این عقاید باطله که وارد جامعه بشری شده اشاره کرده و تعالیم و دستورات لازم را به منظور نجات انسان از این انحراف با خود آورده است و می‌فرماید:

﴿لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ يُحْيِ و يُميتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ الأَوّلِينَ﴾ دخان ۸

«جز او خدائی نیست، و او است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، و پروردگار شما و پروردگار پدران و نیاکان پیشین شما است.»

ملاحظه فرمائید که این آیه از ابتدا اعلام می‌دارد تنها خدا است که قدرت آن را دارد که کسی را زنده کند و یا بمیراند، حال آن مرده‌ها و گذشتگان فاقد چنین قدرتی می‌باشند. همچنین اعلام می‌دارد که خداوند آفریدگار آنان و نیاکان ایشان است، وقتی که ذات الله پروردگار همگان باشد، پس عبادت تنها برای او است و پرستش مردگان و نیاکان باطل است.

عبادت و پرستش مظهری از مظاهر طبیعت (از قبیل خورشید و ماه و ستاره شعرا و...)

مظاهر و آثار طبیعت و اسرار و شگفتیها و زیبایی‌های آن و منافعی که در اختیار بشر قرار می‌گیرد اولین عامل و انگیزه‌ای است که انسان را وادار می‌کند تا دربارهٔ الله و پروردگار طبیعت، به بحث و بررسی بپردازد، و خداپرستی را در نهاد انسان به وجود آورد.

طبیعت دارای قدرت و خشونتی است که از طرفی انسان را مجبور می‌سازد، تا راه چاره و نجاتی برای رهایی از شرّ خشونت آن پیدا کند، و در عین حال انگیزه‌ای است که انسان را به پرستش طبیعت و مظاهر آن سوق می‌دهد.

یکی از دانشمندان به نام (مولر) می‌گوید: مشاهده مظاهر طبیعت (از قبیل خورشید و باد و باران و طوفان و دریا و صاعقه و...) اولین چیزی بود که توجه انسانهای اولیه را به خود جلب کرد و آنان را در خوف و دهشت قرار داد. این مظاهر به اندازه‌ای در روح و فکر انسان اولیه نفوذ و تأثیر داشت که حس دینی را در درون او بیدار کرد، طوری که به پرستش طبیعت پرداخت.

برای اکثر اقوام قدیمی مظاهر طبیعی به صورت إله و معبود درآمده بود که در مقابل آنها به خشوع و خضوع می‌پرداختند. عده‌ای از آنان به تعدد خدایان، معتقد بودند، معبودان خود را تنها از مظاهر طبیعت انتخاب می‌کردند. بعضی از این قبایل چند خدائی را برای اداره آسمانها و چندین را برای اداره زمین و هواء و چند تا را برای امور دریاها و اقیانوسها قرار داده بودند و بعضی دیگر خدایانی را برای ابر و خدایی را برای آتش و خدایی را برای نور و روشنی قرار داده بودند.

قرآن به مبارزه با پرستش مظاهر طبیعت پرداخت و بطالت و فساد آن را اعلام نمود و معلوم کرد که معبود به حق تنها پروردگار جهان و پروردگار تمام مظاهر طبیعی موجود در آن می‌باشد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰحِدٌ، رَبُّ السموٰاتِ وَالْأَرضِ و ما بَيْنَهُما وَ رَبُّ المَشارِقِ﴾ صافات ٤

«قطعاً معبود شما یکی است. پروردگار شما خداوند آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو قرار دارد، و خداوند مشرقها است.»

قرآن کریم در حالی که به شمارش و بیان مظاهر طبیعت می‌پردازد بر وحدانیت خدا تأکید می‌نماید و خداوند را خالق آن معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذی خَلَقَ السَّموٰاتِ وَالْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلى الْعَرْشِ يُغْشى اللَيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ والنُّجومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الخَلْقُ وَالأمْرُ تَبارَكَ اللهُ رَبُّ العالَمِينَ﴾ اعراف ٥٤

«پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به اداره جهان هستی پرداخت، شب روز را با تاریکی خود می‌پوشاند، و به سرعت به دنبال روز، روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است، و جملگی مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

مقصود از آفرینش آسمانها و زمین، آفرینش تمام جهان و مظاهر طبیعی آن است. منظور از آسمانها تمام اجرام آسمانی اعم از ستاره و سیاره می‌باشد و منظور از زمین، همین کره‌ای است که ما بر روی آن زندگی می‌نمائیم، و خداوند با قدرت و تسلط کامل همه‌ی آنها را در شش دوره آفریده است. این قدرت خدا است که شب را پوشش روز قرار داده، که با سرعت منظم آن را دنبال می‌کند و خورشید و ماه و ستارگان نیز همه مخلوق و مسخر او هستند، وقتی که قرآن می‌فرماید:

﴿أَلا لَهُ الخَلْقُ وَالأَمْرُ﴾

با این جمله و تعبیر بسیار بلیغ تمام آنچه را مربوط به صفات خداست برای پروردگار عالم ثابت می‌نماید و هیچکس و هیچ چیزی را شریک او قرار نمی‌دهد.

شفاعت

اعراب قبل از اسلام معتقد بودند که بتهای مورد پرستششان برای آنان در پیشگاه خداوند شفاعت می‌کنند، و می‌پنداشتند شفاعت یا از طریق واسطه حاصل می‌شود. یا به وسیله نماز و دعا حاصل می‌گردد و یا با روی آوردن به انبیاء و صالحین و بتها به دست می‌آید، لذا برای راضی کردن آنها لازم است هدایا نذورات و قربانیهایی تقدیم نمود تا بر سر رحم آیند و برای آنان شفاعت کنند. اما می‌بینیم که قرآن کریم شفاعت را تنها در اختیار ذات الله قرار داده است و می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلّٰهِ الشَّفاعَةُ جَميعاً لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ﴾ زمر ٤٤

«بگو هرگونه شفاعت و طلب رحمی از آن خدا است، و مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین نیز از آن او است.»

تنها ذات الله است که آسمانها و زمین را آفریده و حاکمیت و تصرف در آنها خاص خداست و شفاعت را هم جزو مختصات ذات الله قرار داده است.

قرآن با تأکید فراوان اعلام می‌دارد که هیچ موجودی حق شفاعت را ندارد جز با اجازه ذات الله و در این مورد می‌فرماید:

﴿وَ ما مِنْ شَفيعٍ إلاّ مِنْ بَعْدِ إذْنِهِ﴾ یونس ۳

«کسی نمی‌تواند شافع کسی شود مگر به اجازه خدا.»

قرآن می‌فرماید فرشتگان و انبیاء تنها برای کسانی که خداوند متعال می‌خواهد و بدان راضی است شفاعت می‌نمایند:

﴿وَ لايَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضىٰ وَ هُمْ مِنْ خشيَتِهِ مُشْفِقُون﴾ انبياء ۲۸

«فرشتگان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا راضی باشد و اجازه شفاعت او را بدهد، و این فرشتگان همیشه از خوف مقام کبریائی ذات الله ترسان و هراسانند.»

قرآن مشرکین را مورد طعن و مذمت قرار می‌دهد که چرا از اعمال نیک دوری می‌جویند و تنها بر شفاعت تکیه می‌نمایند و می‌فرماید:

﴿وَ يَعْبُدونَ مِنْ دُونِ اللهِ مالا يَضُرُّهُمْ وَ لايَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هٰؤُلاء شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللهِ﴾ يونس ۱۸

«مشرکان غیر از خدا چیزهائی را می‌پرستند، که برای آنان زیان و نفعی ندارند، و می‌گویند این بتها شفیع ما در نزد خداوند هستند.»

بنابراین شفاعت تنها در اختیار خدا است و تنها خداوند است که، اجازه شفاعت را به هر کسی و برای هرکسی که می‌خواهد می‌دهد، نه اینکه هر درخت و سنگ و فردی آزاد باشند برای هر جنایتکاری شفاعت نماید. وقتی انسان متوجه شد که تمام امور در دست ذات الله است، در جهت جلب رضایت او عمل می‌نماید و تنها او را پرستش می‌کند و توکل و اتکایش تنها بر او خواهد بود و یقین حاصل خواهد کرد هیچ امری بدون اجازه و رضایت او نیست.

اسلام می‌خواهد پایه و اساس توحید و پرستش خداوند یگانه را تحکیم بخشد لذا هیچ گونه شائبه‌ای از شرک در ذات و صفات الله را قبول ندارد. خداوند را چه در ذات و چه صفات بی‌شریک و بی‌نظیر معرفی می‌کند، وقتی این عقیدهٔ توحیدی در درون انسان تثبیت شد به کلی متوجه ذات الله می‌شود، از تسلیم و بردگی در برابر سایر موجودات آزاد می‌گردد، کرامت و شرافت و عزّتی را که خداوند در شأن انسان قرار داده است به دست می‌آورد، و با قدرت و شجاعت و شهامت ناشی از ایمان با مشکلات زندگی روبرو می‌شود و به عنوان یک عضو سالم و مفید، نقش خود را در جامعه ایفا می‌کند.

بعضی از صفات خداوند در قرآن

هیچ دینی را نمی‌بینیم که توانسته باشد مانند دین اسلام به توصیف مقام والا و باعظمت ذات الله بپردازد و کمالات مطلقه را که سزاوار او است بیان نماید. کسانی که به تحقیق و بررسی در قرآن می‌پردازند؛ از آیات مربوط به توصیف پروردگار، به شعور و ادراکی دست می‌یابند که سرشار از خشوع و فروتنی در برابر ذات باهیبت و جلال و شوکتی است که هیچ فکری یارای تحدید آن را ندارد و هیچ عقلی قادر به احاطه بر آن نیست.

چیزی که انسان را از انباز قرار دادن برای خدا به دور می‌سازد، ایمان و اعتقاد به ارتباط نزدیک و مستحکم در بین انسان و قدرت بی‌کران الهی است. هیچ پرده و فاصله و مانع و واسطه‌ای بین خدا و انسان وجود ندارد، تا انسان برای نزدیکی به او نیاز به قرار دادن واسطه و شفیع و شریک داشته باشد، به همین جهت است که اسلام در بین خدا و انسان آنچنان رابطه نزدیکی قرار می‌دهد که با وجود آن نیازی به استعانت و طلب کمک از غیر الله را ندارد.

اکنون به طور خلاصه به بیان بعضی از صفات خداوند و روابطی که خداوند در بین خود و بندگانش قرار داده است می‌پردازیم؛ به امید اینکه مورد استفاده خوانندگان محترم واقع شود.

قدرت خداوند متعال

جهان و آنچه در آن است اعم از موجودات زنده و غیرزنده از آثار قدرت الهی است، که خداوند همه را از عدم به صفحه وجود آورده است. قدرت خدا قدرتی است عام و محیط که مسلّط بر تمام کائنات است طوری که هیچ امری از حیطه قدرت او خارج نیست، در این مورد قرآن می‌فرماید:

﴿تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ﴾ ملک ۱

«بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی است که فرمانروایی جهان هستی از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.» باز می‌فرماید:

﴿ذلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتَی وَ أَنَّهُ علی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ﴾ حج ٦

«(آفرینش انسان از خاک و تبدیل این خاک به نطفه و تبدیل نطفه به خون بستهٔ زالو مانند و تبدیل آن به قطعه گوشت جویده شده و سرانجام تبدیل آن به یک انسان کامل) اینها همه بدان خاطر است که بدانید خدا حق است، و او مردگان را زنده می‌گرداند و او بر همه چیزی قادر و توانا است.» قدرت خداوند قدرتی است فعال و ثمربخش و ایجاد کننده، نتایج و ثمرهٔ آن بالاتر، والاتر و گسترده‌تر از نتایج قدرت تمام موجودات است. (میدان عقل بشری و دایره شعور و معرفت و صنعت او محدود است، خیلی چیزها هست که عقل بشر بدانها راه ندارد و علم و قدرت او از رسیدن به آنها عاجز است، و این تنها قدرت خدا است که حد و مرزی ندارد، حشرات را در نظر بگیرید که از ساده‌ترین مخلوقات خدا هستند ولی اگر تمام بشر جمع شوند قادر به آفریدن ساده‌ترین نوع آن نیستند و این نمونه ساده مراتب گسترده اختلاف و تفاوت قدرت خدا و قدرت انسان را به خوبی نشان می‌دهد. خداوند می‌فرماید:)

﴿یا أَیُّها النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعوا لَهُ إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَنْ یَخْلُقوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَه﴾ حج ۷۳

«ای مردم مثلی زده شده بدقت بدان گوش فرا دهید، آن کسانی را که به غیر از خدا به کمک می‌خوانید و پرستش می‌نمایید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، ولو اینکه همه برای آفرینش آن دست به دست یکدیگر بدهند.»

آثار قدرت الهی را در ایجاد جهان باعظمت هستی و نظم و ارتباط و هماهنگی کامل در بین اجزاء آن، مشاهده می‌نمایید و این آثار بسیار مهم دلالت

می‌نماید که خالق و آفریننده آن دارای قدرت بی‌حد و مرز است. معلوم و مشخص است که تمام انرژی زمین از نور خورشید سرچشمه می‌گیرد، و خورشید هم ستاره‌ای است مانند سایر ستاره‌های فراوانی که بجز خدا کسی تعداد آنها را نمی‌داند، نمی‌توان تصور کرد که مقدار انرژی که از تشعشع این همه ستاره‌ها در این کون وجود دارد باید چه مقدار، و چه اندازه‌ای باشد؟

این نمونه‌ای از قدرت الهی بود که ما آن را به خوانندهٔ محترم ارائه نمودیم، تا بتوانند دربارهٔ میزان قدرت الهی که خداوند متعال در این آیهٔ کوتاه و زیبا به تصویر کشانیده است به تفکر و تدبّر بپردازد:

﴿ أللهُ نُورُ السَّمواتِ وَالأَرْضِ﴾ نور ۳۵

«خداوند روشنگر هستی است، و نور جهان از پرتو نور قدرت او است.»

بنابراین قدرت الهی مسلط بر تمام کائنات است، و سرتاسر زندگی انسان را احاطه کرده است، لذا هیچ عامل و انگیزه‌ای وجود ندارد که انسان از تسلیم و فرمانبرداری این قدرت بی‌پایان روگردان شود، و برای جلب منافع یا دفع مضرات به چیز دیگری متوسل گردد. چون رسیدن به هدف تنها با قدرت خدا امکان‌پذیر است، خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنْ يَمْسَسْکَ اللهُ بِضُرٍّ فَلاکاشِفَ لَهُ إلاّ هُوَ، وَإِنْ يَمْسَسْکَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَ هُوَ القاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُو الحَكِيمُ الخَبيرُ﴾ انعام ۱۸ـ۱۷

«اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچکس جز او نمی‌تواند، آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند، چرا که او بر هر چیزی توانا است، او بر بندگان مسلط است، و او حکیم و بس آگاه است.»

تنها قدرت خدا است که نطفه را در رحم مادر پرورش می‌دهد و آن را به صورت پسر یا دختر و یا پسر و دختر درمی‌آورد، و اگر بخواهد از انعقاد و پرورش نطفه جلوگیری می‌نماید، پس انسان در این موارد باید تنها به خدا روی آورد، و

برای داشتن اولاد، خود را در دام رمالها و دجالها و حقه‌بازانی که ادعا می‌کنند به خدا نزدیکند و می‌توانند به کسی پسر یا دختر بدهند، نیندازد و در این مورد قرآن می‌فرماید:

﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يشاءُ الذُّكورَ﴾ شوری ٤٩

«به هرکس که بخواهد دخترانی را می‌بخشد و به هرکسی که بخواهد پسرانی را عطاء می‌کند.» و می‌فرماید

﴿وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عَقيماً﴾ شوری ٥٠

«هرکه را که بخواهد نازا و عقیم می‌کند.»

آری عزت و ذلت فرد و جامعه تنها با مشیّت و قدرت الهی و بر اساس سنت اوست، و می‌فرماید:

﴿قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ المُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الخَيْرُ إِنَّكَ على كُلِّ شَيْءٍ قديرٍ﴾

آل عمران ٢٦

«بگو پروردگارا، ای کسی که همه چیز از آن تو است! هر که را بخواهی حکومت و دارائی می‌بخشی و از هرکه بخواهی حکومت و دارائی را پس می‌گیری، و هرکه را بخواهی عزت و قدرت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری خوبی در دست تو است، و بیگمان تو بر هر چیز توانائی.»

ملتهای بسیاری که به اوج قدرت و عزت و تسلّط رسیده‌اند بعد از چندی به ذلت و ضعف گرائیده‌اند، چه بسا پادشاهان و قدرتمندان و بزرگان قوم، پس از رسیدن به بالاترین مقام و احترام به سرنوشتهای اسفناکی گرفتار آمده‌اند و در زندان و تبعیدگاهها عمر خود را به پایان رسانیده‌اند.

بنابراین مؤثر و تعیین کننده سرنوشت افراد و جامعه بشری تنها ذات الله است و بس و نیازی نیست در اینمورد به غیر خدا پناه برده شود. ولی برای دستیابی به

زندگی بهتر و ادامه عزت و کرامت، خداوند قوانین و سنتهایی قرار داده است، و هریک از عزت و ذلت دارای قوانین و شرایط خاص می‌باشد کسی که شرایط و سنت عزت را فراهم آورد تا زمانی که آن را تغییر می‌دهد عزیز و خوشبخت خواهد بود و کسی که در شرایط بدبختی قرار دارد مادام این شرایط را از بین نبرد بدبخت باقی خواهد ماند، خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لايُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی يُغَيِّروا ما بِأَنْفُسِهِمْ﴾ رعد ۱۱

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (آنان را از خوشبختی به بدبختی و از دانائی به نادانی و از عزت به ذلت و ... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند.»

این آیه شریفه تصریح دارد که سنت خدا بر این است که هیچ ملتی را از خوشبختی به سوی بدبختی نکشاند مگر اینکه خود اسباب و شرایط خوشبختی را از خود دور نمایند، مسلّماً ملتی که در راه خیر و صلاح قدم برمی‌دارد و عدل و انصاف را رعایت می‌کند سزاوار آن است که مورد تأیید و عنایت الهی باشد، اما ملتی که در مسیر ظلم و فساد قدم برمی‌دارد و فضایل اخلاقی را پایمال می‌نماید مستحق آن است که دچار ذلت و بدبختی شود و مورد تهاجم و قتل و غارت همسایگان قرار گیرد.

علم خداوند متعال

خداوند متعال عالمی است که علمش مسبوق به جهل نیست (علم جزو صفات ذاتی و لاینفک اوست)، و سهو و نسیان بر او وارد نمی‌گردد. علمش محیط بر تمام اشیاء و گذشته و حال و آینده و ظاهر و باطن و آسمان و زمین و دنیا و آخرت است و کوچکترین ذره از ذرات وجود از علم خدا خارج نیست. این جهان عظیم و اسرار و شگفتیهای آن و نظم و ارتباط و هماهنگی موجود در بین

تمام ذرات وجود، دلیل آشکار بر احاطه علم پروردگار، بر همه اشیاء مـی‌باشد. خداوند آفریدگار کائنات است، ذاتی که تمام اشیاء را از عدم به وجود آورده باشد، مسلّماً به تمام اسرار و رموز آن آگاه و باخبر است، در اینمورد خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا به إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُدورِ أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الخَبيرُ﴾ ملک ۱۴ـ۱۳

«چه سخنان خود را آهسته گوئید و زمزمه کنید و چه بـلند حـرف بـزنید و سخنانتان را آشکار سازید، برای خدا یکسان است، چرا که او کاملاً آگاه به اسرار و خفایای سینه‌ها است.»

قرآن به صراحت اعلام می‌دارد که خداوند به آشکار و پنهان انسان آگاه است و به طریق اولی به تمام موجودات جهان، عالم است. این آیه را ملاحظه فرمائید تا به جلال و عظمت الهی بیشتر آگاه شوید:

﴿اَللهُ يَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى وَ ما تَغيضُ الْأَرحامُ وَ ماتَزْدادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ. عالِمُ الْغَيْبِ وَالشّهادَةِ أَلكَبيرُ المتعالُ، سَواءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخفٍ بِاللَّيلِ وَ ساربٌ بِالنَّهارِ﴾ رَعْد ۱۰ـ۸

«خدا می‌داند که هر زنی در شکم خود چه چیزی حمل می‌کند و باز می‌داند او پسر است یا دختر و وضعیت و سرانجام آن حمل چیست، و می‌داند که رحمها از چه می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند (و فعل و انفعالات دوران عادی و قاعدگی و آبستنی آنها چگونه بوده و زمان حاملگی و زایمان چه وقت و چه قدر و بر چه منوال است) و هر چیز به نزد او به میزان و به مقدار است و از اندازه مـعین و مشخص برخوردار است. خدا از جهان پنهان و آشکار آگاه است و بزرگوار و والا است. کسی که از شما سخن را پنهان مـی‌دارد و یـا آشکـار مـی‌سازد، و آنکـه خویشتن را در شب مخفی می‌کند و آنکه در روز بدنبال کار خود روان می‌گردد برای خدا یکسان است و به همهٔ آنها آگاهی دارد.»

این آیه اعلام می‌دارد که خداوند به اوضاع جنین در شکم مادر آگاه است، و می‌داند نر است یا مادّه، می‌داند ارحام به هنگام وضع حمل چه نقصی را متحمل می‌شوند و به هنگام حاملگی چه افزایش می‌یابند و تمام امور بر اساس میزان و مقدار مشخص و طبق موازین دقیق است، و آنچه از ما غایب و پنهان است و علم انسان بدان نمی‌رسد خداوند به آن عالم و آگاه است، پروردگار عالم، دارای شأن و عظمت است و به تمام عالم هستی آگاه و به تمام اسرار و رموز آن عالم است، و می‌فرماید:

﴿عِنْدَهُ مَفاتِحُ الغَیْبِ لایَعْلَمُها إِلاّ هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی البَرِّ وَالْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّ یَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلاّ فِی کِتابٍ مُبینٍ﴾ انعام ۵۹

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها پیش خدا است، و کسی جز او از آنها آگاه نیست، و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است، و هیچ برگی از گیاه و درختی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه خداوند از آن خبر دارد و هیچ دانه‌ای از تاریکیهای (درون) زمین و هیچ چیز تر، و یا خشکی نیست مگر اینکه خداوند از آن آگاه است، و در لوح المحفوظ ضبط و ثبت است.»

از این آیات قرآنی معلوم می‌گردد، که نظریه اسلام درباره ذات الله تنها یک نظریه فلسفی متافیزیکی (ماوراء الطبیعه) نیست، همانگونه که غربیها به غلط چنین می‌پندارند، و معتقدند که خداوند، جهان را آفرید و سپس به آسمان عروج کرد، و دیگر کاری به آن ندارد، اما مسلمانان معتقدند: خداوند متعال همیشه دارای شأن و عمل در کائنات است و هرچه به وجود می‌آید و یا از بین می‌رود از اعمال پروردگار است:

﴿کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ﴾ الرحمن ۲۹

خدا به هیچ چیزی شبیه نیست

مغایرت و عدم مشابهت خدا با غیر خود آشکار و روشن است. خداوند قدیم و خالق است، غیر خدا همه حادث و مخلوقند. مسلّماً مرتبه حادث و مخلوق به مراتب پائین‌تر از مرتبه خالق و قدیم است، چه در ذات و چه در صفات در بین خالق و مخلوق هیچگونه شباهتی وجود ندارد. وقتی گفته می‌شود: خداوند می‌شنود، به این معنی نیست که خداوند با گوشی مانند گوش ما می‌شنود؛ یا وقتی گفته می‌شود خداوند اشیاء را می‌بیند، آنها را با چشم مانند چشم ما نمی‌بیند. خداوند بالاتر و والاتر از مخلوقاتش می‌باشد، و شأن و عظمتش برتر از آن است که عقل ناقص بشری قدرت تصور آن را داشته باشد.

شیخ محمد عبده می‌گوید: «فکر کردن درباره ذات الله (جایز نیست چون) از یک جهت این تفکر جستجوئی است برای رسیدن به کنه و حقیقت ذات الله، و این امر از ممتنعات و محالات عقل بشری است، چون هیچ رابطه و نسبت و مشابهتی بین خالق و مخلوق موجود نیست، و ترکیب در ذات الله محال است، از طرف دیگر این تفکر جسارت و دست درازی به سوی چیزی است که رسیدن به آن محال است، کاری است بی‌فایده و عبث و خطرناک و هلاک کننده. چرا که باعث خبط و اضطراب در عقیده می‌گردد، از طرفی می‌خواهد چیزی را تحدید و محصور نماید، که تحدید و حصر آن جایز نیست[۱]».

دکتر ماریت استانلی گودج عضو جمعیت زیست‌شناسان آمریکا نیز می‌گوید: «بدون شک وقتی که می‌خواهیم به توصیف ذات و صفات خداوند بپردازیم نیاز به اصطلاحات و معانی و الفاظی داریم که کاملاً با اصطلاحات و معانی و الفاظی که در عالم مادی به کار می‌گیریم مغایرت داشته باشد، مخصوصاً وقتی که برای

۱- رسالة التوحید ص ۱۰ و ۱۶

ما معلوم شده، جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم ممکن نیست که تنها مادهٔ صرف باشد، بلکه مرکب از ماده و روح است، یا به عبارت دیگر مرکب از ماده و غیر ماده است، و ما نمی‌توانیم اشیاء غیرمادی را با اوصاف مادی صرف بیان کنیم.»[۱]

ولی عده‌ای از مردم دربارهٔ ذات الله گمراه و منحرف شده، و به ایجاد اختلاف دچار شده‌اند. بعضی از بت‌پرستها عقیده دارند که خداوند روحی است که در بتهای آنان حلول می‌نماید و عده دیگر معتقدند که خداوند در بدن و جسم انسان حلول می‌کند.

اما اسلام از هرگونه افراط و تفریط و گمراهی بدور است و در همه‌ی مسائل حق و عدالت را رعایت می‌کند. دربارهٔ حقیقت ذات الله نیز آخرین حرف حق را بیان داشته و تمام شبهات و خرافاتی که در اینمورد شایع شده و مردم بدانها معتقدند و باعث گمراهی عقلها گردیده است، مردود و باطل می‌سازد.

اسلام می‌گوید که این جهان دارای آفریدگار یکتا است که دارای تمام صفات کمال و به دور از هر عیب و نقصی می‌باشد، و مقدس‌تر و والاتر از آن است که او را به چیزی تشبیه کنیم و یا تجسم نمائیم و از تمام صفات و خصوصیات مخلوقات به دور و پاک و منزه است و می‌فرماید:

﴿لاتُدْرِكُهُ الْأَبصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ﴾ انعام ۱۰۳

«چشمها کنه ذات او را درنمی‌یابند و او چشمها را درمی‌یابد.» و می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ شوری ۱۱

«هیچ چیزی شبیه و نظیر خدا نیست (و خداوند به هیچ چیزی چه از لحاظ ذات و چه از لحاظ صفات شباهت ندارد).» و می‌فرماید:

۱ـ الله يتجلى فى عصر العلم ص ۱۹

﴿يَعْلَمُ مابَيْنَ أَيْدِيهِمْ و ما خَلْفَهُمْ وَ لايُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً﴾ طه ۱۱۰

«خداوند می‌داند آنچه را که مردمان در پیش دارند و در آخرت بدان گرفتار می‌آیند و می‌داند آنچه را که در دنیا انجام داده‌اند، ولی آنان از کار و حکمت آفریدگار آگاهی ندارند» و می‌فرماید:

﴿سُبْحانَ رَبِّ السَّمواتِ وَالأَرْضِ، رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا يَصِفُونَ﴾ زخرف ۸۲

«خداوندگار آسمانها و زمین و عرش، پاک و منزه از این توصیفهائی است که درباره او می‌کنند»

پیغمبرﷺ دستور داده است درباره مخلوقات خدا تدبّر و تفکر شود ولی مردم را از تفکر درباره ذات الله نهی کرده است و می‌فرماید:

﴿تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللهِ وَ لاتَفَكَّرُوا فِي اللهِ﴾ (۱)

«درباره نعمتهای خدا فکر کنید ولی در ذات الله فکر ننمائید.» و باز می‌فرماید:

﴿تَفَكّروا فی كُلِّ شَیْءٍ وَ لاتَفَكَّروا فی ذاتِ اللهِ﴾

«در مورد هر چیزی تدبر و تفکر کنید ولی در ذات الله تفکر نکنید.»

تقدیس و تنزهی که اسلام برای آفریدگار عالم مقرر داشته است، هیچ یک از مترقی‌ترین فلسفه‌های دنیا نتوانسته است بدان دستیابی پیدا کند، مگر قرنها بعد از آمدن دین اسلام.

بدون شک پیدایش این چنین دانش و فلسفه‌ای در جزیرةالعرب در زمانی که به سرزمین بی‌سوادان معروف بود، دلیل آشکاری است بر اینکه قرآن وحی الهی است.

حیات و همیشه زنده بودن ذات الله

خداوند متعال خود سرچشمه حیات و زندگی بخش تمام موجودات زنده است

۱ـ طبرانی، بیهقی و ابن عدی، حدیثی است ضعیف. جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۵۱۴

و هیچ تردیدی نیست کسی که حیات بخش باشد، خود نیز متصف به صفت حیات و دارای بالاترین و کامل‌ترین مراتب آن است لذا حیات خدا دائمی و جاویدانی است، و زوال و فناناپذیر است، هرگز چرتی و خوابی بر او چیره نمی‌شود همانطور که قرآن می‌فرماید:

﴿اَللهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لاتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لانَوْمٌ﴾ بقره ۲۵۵

«خدائی بجز الله وجود ندارد و او زندهٔ پایدار و جهان هستی را نگهدار است، نه چرتی و نه خوابی او را فرا نمی‌گیرد.»

قرآن تمام موجودات زندهٔ کرهٔ زمین را فناپذیر و نابود شدنی معرفی می‌نماید و جاویدانگی و فناناپذیری و حیات بخشی ذات الله با زیباترین و کوتاه‌ترین سخن اینچنین اعلام می‌نماید:

﴿ کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ و یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُوالجلالِ وَالْإِکْرامِ﴾ الرحمن ۲۷ـ۲٦

«همهٔ چیزها و همه کسانی که بر روی زمین هستند به فنا می‌روند. و تنها ذات پروردگار باعظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس.»

البته حیات و زنده بودن ذات الله مانند حیات مخلوقات نیست که نیاز به خوردن و نوشیدن داشته باشد.

﴿قُلْ أَغیرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِیّاً فاطِرِ السَّمواتِ وَالأَرْضِ و هُوَ یُطْعِمُ و لایُطْعَمُ قُلْ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ و لاتَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکینَ﴾ انعام ١٤

«بگو آیا غیر خدا را به عنوان معبود و یاور خود بگیرم، در حالی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد و رازق همگان است، کسی به او روزی نمی‌دهد و نیازمند به کسی نیست، بگو به من دستور داده شده است، نخستین کسی باشم از این امت که خالصانه خویشتن را تسلیم فرمان خدا می‌کند، و مسلمان می‌باشد، و خداوند به من دستور داده است که از زمرهٔ مشرکان مباش.»

اسلام با این آیه راه را بر کاهنان بت‌پرست می‌بندد که به پیروان خود دستور

می‌دهند: هدایا و قربانی و نذورات را برای خدا یا خدایان به معابد و بتخانه‌ها تقدیم شود، تا تنها خود از آن استفاده نمایند و به دروغ بگویند خدا از این قربانی و نذورات بهره می‌برد؛ چون خداوند محتاج خوردن و آشامیدن نیست. قرآن با اعلان این حقیقت روشن، انسان را از قید اسارت خرافات و اباطیلی آزاد نمود که در میان اکثر ملتهای قدیم گسترش فراوان داشت. متأسفانه برخی اکنون هم در دام آن گرفتارند و ثروت و مال خود را که نتیجه رنج و زحمت آنهاست به عبث در این راه به هدر می‌دهند. از طرف دیگر اعلان این حقیقت از جانب قرآن این فرصت را از دشمنان دین می‌گیرد که می‌خواهند با استفاده از خرافات و قلمداد نمودن آنها به عنوان دین، بر دین ایراد گیرند و آن را مورد طعن قرار دهند.

وقتی قرآن با صراحت می‌گوید که حیات خدا به دور و منزه از انتخاب همسرو اولاد است و راه را بر حقه‌بازان و شیادانی بست که ادعای الوهیت داشتند و می‌خواستند به نام اولاد خدا خود را به مردم تحمیل کنند و آنان را به بردگی و بندگی خود بکشانند. خداوند می‌فرماید:

﴿بَدِيعُ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ و خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فاعْبُدُوه﴾ انعام ۱۰۲-۱۰۱

«خدا ذاتی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است، چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد در حالی که او همسر ندارد، همه چیز را او آفریده است و او آگاه به هر چیز است. خدا متصف به صفات کمال است و پروردگار شما است، و جز او خدائی نیست، و آفرینندهٔ همه چیز است. پس باید وی را بپرستید.»

بنابراین آفریدگار زمین و آسمان او است و اولاد و همسری ندارد، و بر تمام کائنات آگاه و مسلّط است؛ تنها او پروردگار عالمیان است و معبود حقی جز او

وجود ندارد و تنها او سزاوار پرستش و عبادت است فقط او را بپرستید.

سمع و بصر خداوند متعال

یکی از صفات کمالی که پروردگار به آن متصف می‌شود صفات سمیع و بصیر بودن او است. و ذات پروردگار بدون سمع و بصر قابل تصور نیست. این حقیقتی است که قرآن، آن را از قول حضرت ابراهیم وقتی که پدرش را به ترک بت‌پرستی دعوت نمود، بازگو می‌کند:

﴿یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لایَسْمَعُ و لایُبْصِرُ وَ لایُغْنی عَنْکَ مِنَ اللهِ شیئاً﴾ مریم ٤٢

«پدر! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و اصلاً شرّ و بلائی را از تو بدور نمی‌دارد؟»

یعنی اله و معبود لازم است سمیع و بصیر باشد؛ قرآن در اکثر آیات این حقیقت را بیان می‌نماید و خداوند را سمیع و بصیر معرفی می‌کند. از جمله هنگامی که زنی به نام (خوله) به نزد پیغمبرﷺ آمد و درباره شوهرش به خدا شکایت برد، خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتی تُجادِلُکَ فی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلی اللهِ وَاللهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللهَ سَمیعٌ و بَصیرٌ﴾ مجادله ١

«خداوند گفتار آن زن را می‌پذیرد که دربارهٔ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد. قطعاً خداوند گفتگوهای شما دو نفر را می‌شنود، چراکه خدا شنوا و بینا است.»

کــلام خدا

کلام یکی از صفات کمالی ذات الله است، ولی میان کلام خدا با کلام بشر تفاوت، فراوان است. کلام انسان با حروف و کلمات و نطق به آن و یا نوشتن آن

انجام می‌گیرد، در حالی که کلام خدا با لفظ و حرف نیست. قرآن کریم صفت کلام را برای خدا ثابت کرده و ما ایمان داریم که خداوند متکلم است ولی کیفیت تکلّم او برای ما مجهول است. و می‌فرماید:

﴿وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أن یُکَلِّمَهُ اللهُ إلاّ وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَو یرْسِلَ رَسولاً فَیُوحِی بِإذْنِهِ ما یَشاءُ إنَّهُ عَلِیٌّ حکیم﴾ شوری ٥١

«هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی به قلب او در خواب یا بیداری، و یا از پس پرده (از موانع طبیعی) و یا اینکه خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را که خدا می‌خواهد به پیغمبران وحی کند ... و خداوند والا و درستکار است.»

کلام در پس پرده و موانع طبیعی به شیوه‌ای است که پیغمبرﷺ کلام خدا را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند. خداوند پیغمبرانی را که خواسته ترفیع مقام و منزلت بخشد با این نوع وحی برتری داده است؛ مانند وحی به حضرت موسی و حضرت محمد علیهما السلام بدون واسطه. در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ علی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللهُ﴾ بقره ۲٥۳

«این پیغمبران (که نام بعضی از آنان گذشت) برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری دادیم، و خداوند با بعضی از آنان سخن گفت.»

و کلام خدا به خلاف کلام بشر، حد و مرز و نهایتی ندارد چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللهِ﴾ لقمان ۲۷

«اگر همهٔ درختانی که در روی زمین هستند قلم شوند، و دریا (برای آن به صورت مرکب درآید) و هفت دریائی دیگر کمک آن دریا گردد) و با آن قلمها و دریاها مخلوقات و کلمات خدا یادداشت گردد، قلمها شکسته می‌شوند و دریاها

می‌خشکند ولی مخلوقات و کلمات خدا پایان نمی‌گیرند. خداوند عزیز و حکیم است.»

ازلیّت و ابدیّت ذات الله

خداوند متعال قدیم و ازلی است و همیشه بوده و ابتدائی برای وجودش متصور نیست و ابدی و لایزال و دائمی است و نهایت و پایانی ندارد، قرآن در توصیف خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظّاهِرُ والْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ﴾ حدید ۳

«او بی‌آغاز و بی‌انتها، و آشکار و پنهان است و او آگاه از همه چیز است.»

خداوند اول است و بر تمام موجودات سبقت وجودی دارد و آغازی ندارد، آخر است و بعد از فنای همه موجودات پابرجا است و انتهائی ندارد، ظاهر و نمودار است چرا که تمام موجودات بر بودن او گواهی می‌دهند، باطن است و حواس بشری قدرت درک او را ندارد و بر تمام اسرار و رموز کائنات آگاه است. و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لاتَدْعُ مَعَ اللهِ إلهاً آخَرَ لا إلهَ إلاّ هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إلا وَجْهَهُ لَهُ الحُكْمُ وَ إلَيْهِ تُرْجَعُون﴾ قصص ۸۸

«همراه الله معبود دیگری را به فریاد مخوان، جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد همه چیز جز ذات او به فنا می‌رود و نابود می‌شود، حکمروائی از آن او است و بس، و همهٔ شما به سوی او باز گردانیده می‌شوید.»

ردّ و ابطال شبهه‌هائی نسبت به صفات خدا

خدا در قرآن به صفات فراوانی توصیف شده است، که همهٔ آنها جزو صفات کمال برای ذات الله هستند، بعضی از مستشرقین از جمله دکتر (فلیب حتی) در

کتاب خود، (تاریخ عرب) شبهه‌هائی نسبت به این صفات وارد کرده است و به هنگام بحث در مورد عقیدهٔ اسلامی می‌گوید: صفات مهر و محبت خدا در دین اسلام در برابر صفات قهر و عظمتش ضعیف و ناچیز است. چرا که او خدائی است مهیمن (مسلّط)، عزیز (غالب) و جبار (باشکوه)[۱]

به منظور رد این ادعای باطل می‌گوئیم که ذکر صفات مربوط به قهر و غلبه و تسلّط در قرآن نسبت به صفات محبت و مودت بسیار کم است. مع الوصف وجود صفات قهر است که ظالم را از ظلم و سرکشی باز می‌دارد، هیچ ضرورتی ندارد که در تمام اوضاع و احوال خداوند را رئوف و مهربان تصوّر کنیم. بسیار جاهلانه است فراموش کنیم که غضب خدا بر ظالمان از ضروریات عدالت به حساب می‌آید.

صفات قهری و جبروت خدا

وقتی صفات قدرت و تسلّط و قهر و جبروت خداوند را در قرآن ملاحظه و مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که به هیچ وجه و در هیچ موردی متحمل معنی ظلم نیستند. خداوند والاتر از تصور و گمان است.

یکی از صفات خدا (جبار) است، یعنی اصلاح کننده و جبران کننده، که مشتق از این قول عرب است:

﴿جَبَّرتُ العَظْمَ الکسیر فانجبَر﴾

یعنی استخوان شکسته را بهم چسباندم و بهم چسبید. یا گفته می‌شود: (جبار) به معنی این است که خداوند بندگان خود را وادار می‌کند، آنچه او می‌خواهد انجام دهند. بعضی نیز گفته‌اند جبار به کسی گفته می‌شود که دسیسه و حیلهٔ فریبکاران

۱ـ تاریخ العرب ج ۱ ص ۱۷۷ ط ۳

در او اثر نگذارد. به همین جهت است درخت خرما وقتی که رشد می‌نماید، و دست انسان به شاخهایش نمی‌رسد به آن می‌گویند (نخلة جبارة) درختی است تأثیر ناپذیر. بنابراین صفت جبار برای خداوند تقریباً به معنی (متعال) و برتر است.

و یکی دیگر از صفات الله (مهیمن) است که به معنی مطلع و مسلط بر مخلوقات خود می‌باشد. صفت (عزیز) نیز جزو صفات خدا است که به معنی قوی و نیرومندی است که هیچ کس و هیچ چیزی بر آن غلبه نمی‌کند و او را شکست نمی‌دهد و هرگز چیزی او را عاجز و ناتوان نمی‌کند و عظمتش بی‌نظیر است. صفت (متکبر) برای خدا به معنی: بزرگوار و صاحب عظمت است. صفت (قهّار) برای خدا یعنی صاحب تسلّط و احاطه بر تمام موجودات است. صفت (عظیم) یعنی بزرگواری که حدّی برای عظمتش موجود نیست. صفت (منتقم) یعنی انتقام گیرنده و مجازات کننده گناهکاران و کافران. صفت (مالک الملک) یعنی کسی که اختیار و تصرف مطلق در ملک خود دارد.

بنابراین ملاحظه فرمودید که کلیه صفات خداوند صفات کمال می‌باشند و به پیروی از قرآن، اتصاف خداوند به آنها واجب است.

صفات مهر و محبّت

اما صفات دال بر مهر و محبت ذات الله در قرآن فراوان است، صفت (رحمن) یعنی: بخشندهٔ نعمتهای بزرگ و باارزش و صفت (رحیم) یعنی مهربان با مخلوقات خود و صفت (سلام) یعنی عطا کنندهٔ امن و سلامت به مخلوقات است. صفت (غفّار) یعنی بسیار باگذشت. صفت (رزّاق) یعنی کفیل و ضامن رزق بندگان. صفت (لطیف) یعنی خداوند کار و گفتارش با متانت و لطف و محبت همراه است. صفت (شکور) یعنی خداوند مطیعان و مخلصان خود را ثنا گوید و

پاداش می‌دهد. صفت (کریم) یعنی خداوند بخیل نیست و هر اندازه بخشش کند در نظرش کم و بی‌ارزش است. صفت (مجیب) یعنی خداوند است که به همه بندگانش جواب می‌دهد و از دعا و تقاضای آنان عاجز نیست. صفت (توّاب) یعنی خداوند اسباب و شرایط توبه را عطاء می‌نماید و توبه را می‌پذیرد. صفت (ودود) یعنی نسبت به بندگانش بسیار مهربان است. و کسانی را که می‌خواهند به او نزدیک شوند به خود نزدیک می‌نماید.

در بعضی آیات قرآن که صفات قهر و غضب ذکر می‌شود، قبل یا بعد از آنها صفات رحمت و محبت نیز ذکر می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿نَبِّیءْ عِبادِی أَنِّی أَنا الغَفُورُ الرَّحِیمُ وَ أَنَّ عَذابِی هُوَ العَذابُ الْأَلِیمُ﴾ حجر ۵۰-۴۹

«ای پیغمبر بندگان مرا آگاه کن که من دارای گذشت و مهر فراوان هستم. و اینکه عذاب من بسیار دردناک است.»

می‌بینیم که خداوند در قرآن خود را به صفت رحمت و مهربانی توصیف می‌نماید. آیات زیر شبهه‌های اشخاص مغرض را باطل می‌نماید که به زعم خود می‌پندارند صفات قهری خدا در اسلام بر صفات رحمت او غلبه دارند. در رد این گفته خداوند می‌فرماید:

﴿رَبُّکُمْ ذو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ﴾ انعام ۱۴۷

«پروردگار شما دارای رحمت و مهر و محبت فراوان و فراگیرنده است.»

﴿کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ انعام ۵۴

«خداوند از روی لطف بر خویشتن رحمت و محبت نسبت به بندگانش را واجب کرده است.»

هر سوره‌ای از قرآن را که می‌خوانیم، به جز سورهٔ توبه، می‌بینیم که با (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ) شروع می‌گردد که دوبار صفت رحمت در آن ذکر شده است.

و یا می‌فرماید:

﴿وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ﴾ اعراف ١٥٦

«رحمت من همه چیز را دربر گرفته است.»

خداوند ظالم نیست

در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که صفت ظلم را از ساحت مقدس ذات الله به دور می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ لایَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً﴾ کهف ٤٩

«خدای تو بکسی ستم نمی‌کند.»

﴿وَ ما اللهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعالَمِینَ﴾ آل عمران ١٠٨

«هرگز خداوند اراده نخواهد کرد که به جهانیان ظلم کند.»

﴿إِنَّ اللهَ لایَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ﴾ نساء ٤٠

«خداوند کمترین ظلم را روا نمی‌دارد.»

حال که خداوند ظالم نیست و ظلم نمی‌تواند به ساحت پاک و باعظمت و رحمت الهی برسد، به خوبی بطالت و ناروا بودن شبهه کسانی که می‌پندارند صفات قهر الهی در قرآن بر صفات رحمتش غلبه دارد، روشن می‌گردد.

شبهۀ پوچ و باطل

یکی از شبهه‌های عجیبی که کافران و ملحدان در کشورهای عربی آن را رواج داده‌اند این است: که می‌گویند وقتی خداوند وجود دارد چطور اجازه می‌دهد که به ملکوت او تجاوز شود و سفینه‌ها به کُرات آسمان بروند؟ در جواب می‌گویم: چه کسی گفته که ملکوت خداوند تنها کرات است؟ بلکه از نظر قرآن ملکوت او تمام جهان است و می‌فرماید:

﴿أَللهُ الَّذی لَهُ ما فِی السَّمَواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ﴾ ابراهیم ٢

«خداوند ذاتی است که آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد ملک او است.»
و هرچه هست ملک خداست و وجود انسانها در آسمان یا زمین با اجازه خدا است.

این آیه را ملاحظه فرمائید که به چه نحوی ادعای پوچ ملحدین را باطل می‌نماید و به درستی این شبهه را مردود می‌کند و می‌فرماید:
﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّمواتِ وَ ما فِي الأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعمَهُ ظاهِرَةً و باطِنَةً، وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ و لاهُدىً وَ لاكِتابٍ منيرٍ﴾ لقمان ۲۰

«آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده است، و نعمتهای خود را چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ برخی از مردم بدون هیچگونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری، دربارهٔ خدا راه ستیز و جدال را در پیش می‌گیرند.»
این آیه صریحاً اعلام می‌دارد که خداوند تمام کرات آسمانها و زمین و آنچه در آنها موجود است برای بشر رام و مسخّر ساخته است تا از آنها استفاده و بهره‌برداری نماید. وقتی انسان چنین قدرتی را به دست آورد که از همه آنها استفاده نماید بدون شک در مسیر خداوند حرکت می‌کند البته این کار او با اجازهٔ خدا است و بر اساس خواست او می‌باشد، جمله آخر آیه را ملاحظه فرمائید که با شیوه‌ای بسیار بلیغ و گویا و مختصر و کوبنده این شبهه را که ملحدین می‌خواهند اشخاص ساده و بی‌سواد را با آن فریب دهند رد می‌کند.
﴿وَ مِنَ النّاس مَنْ یجادِلُ فی اللهِ بِغَيْرِ علمٍ وَ لاهُدیً وَ لاکتابٍ مُنِيرٍ﴾
«بعضی از مردم بدون هیچگونه علم و هدایت و کتاب روشن و روشنگری، درباره خدا راه جدال را پیش می‌گیرند.»
به راستی این آیه شدیداً وصف الحال این منحرفان می‌باشد ببینید ایرادها و شبهه‌های آنان چقدر سست است!

فصل ششم :

ایمان به روز آخرت

ایمان به روز آخرت

۱ـ دلایل بر وجود روز آخرت ۲ـ نظریات مادیون و تأثیر آن بر جامعه ۳ـ بحث و گفتگو با مادیون ۴ـ حقیقت روح در قرآن ۵ـ رستاخیز و حیات بعد از مرگ ۶ـ خوف و دهشت فراوان قیامت ۷ـ حسابرسی در قیامت ۸ـ نعمتهای حسّی و مادی بهشت ۹ـ نعمتهای روحی بهشت ۱۰ـ سزای کارهای بد

دلایل بر وجود روز آخرت

دلایل ثبوت روز رستاخیز و قیامت دو نوعند: اوّل دلایل نقلی، دوم دلایل عقلی است. در مورد دلایل نقلی، تمام ادیان آسمانی اتفاق نظر دارند که انسان بعد از مرگ مجدداً زنده می‌گردد و بر اعمال نیک یا بدی که در دنیا انجام داده است مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

اما در مورد دلایل عقلی بر وجود روز آخرت، اتفاق فطرت و وجدان انسانها بر این مسئله است، چرا که هم انسانهای اولیه و هم انسانهای امروزی در جامعه‌های بدوی و متمدن، در نقاط و سرزمینهای مختلف، اعم از عالم و دانشمند و بی‌سواد، همه دارای یک شعور درونی و ناخودآگاه شبیه به الهام هستند که به آنان می‌گوید بعد از مرگ حیات دیگری وجود دارد، و عدالتی که در دنیا پایمال شده در آنجا تحقق می‌یابد، و در آنجا است که انسان به تمامی،

جزای اعمال دنیائی خود را دریافت می‌دارد، اگر خیر باشد خیر می‌بیند، و اگر شرّ باشد دچار شر خواهد شد.

در این باره یکی از دانشمندان به نام نورمان فنسنت بیل می‌گوید:[۱]

«به حقیقت وجود یک شعور فطری و غریزی در انسان نسبت به وجود عالم بعد از مرگ از بزرگترین دلایل اثبات این موضوع است. خداوند متعال هرگاه بخواهد مردم را به چیزی قانع نماید، شعور و ادراک به آن چیز را در غریزه و فطرت آنان قرار می‌دهد، طوری که همه در برابر آن تسلیم می‌شوند، عشق و علاقه به زندگی جاویدانی ولو در عالم دیگری باشد احساسی است که در درون همه انسانها وجود دارد، و نمی‌توان سرسری به این احساس نگریست و آنرا دست کم گرفت، زیرا آنچه که ما شدیداً به آن عشق می‌ورزیم، و در اعماق درون و وجدان خود احساس می‌کنیم، باید انعکاسی باشد از یک قاعده اساسی در وجود بشر (که همان وجود آخرت و اجرای عدالت در آنست).

البته رسیدن به این حقیقت بسیار مهم از طریق دلایل مادی امکان‌پذیر نیست، و تنها از راه عقیده و الهام و احساس و انگیزه‌های روحی است که انسان می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند. نباید الهام را دست کم گرفت، چرا که الهام یکی از عوامل مهم علم برای درک حقیقت است. و (برجسون) یکی از دانشمندان، می‌گوید: دانشمندان ابتدا از طریق اشراق و الهام، حقیقتی به قلبشان القا می‌شود، سپس با روش و بررسی‌های علمی به اثبات آن می‌پردازند، بنابراین علم، الهام و عقیده را تأیید می‌کند، و نظریات مادیون درباره جهان (که همه چیز را به صورت مادی تفسیر می‌کنند) رو به زوال است.»

از طرف دیگر، خداوند متعال در پرتو نور عقل استعدادها و انگیزه‌ها و

۱ـ نقل از مجله مختار از ریدرز دایجست نوامبر ۱۹۵۷

کمالاتی به انسان اهدا کرده است که علم و اطلاعات او همیشه در حال افزایش باشد و کشف اسرار کائنات همیشه او را قوی و قوی‌تر نماید و کمالات او در نقطه‌ای متوقف نشود. چگونه قابل تصور است که سرنوشت انسان با این همه قدرت علمی و استعدادها و کمالات، مانند سرنوشت حیوانی باشد که از همهٔ این فضایل و کمالات محروم است، مسلّماً این امری است که هیچ عقل سالمی آن را قبول ندارد؛ بلکه حکمت الهی اقتضا می‌کند، که انسان دارای حیات دیگری بعد از مرگ باشد که در آنجا به کمالات مطلوب برسد و ثمر اعمال خود را دریافت دارد.

این که عاقبت و سرانجام انسان، که خداوند او را بر سایر موجودات برتری داده و نعمت عقل و علم و استعدادهای فوق‌العاده را به او ارزانی بخشیده است، با عاقبت و سرانجام سایر حیوانات یکی باشد، با عدل و حکمت الهی سازگار نیست. بنابراین لازم است روزی باشد که انسان به خلاف سایر حیوانات ثمره عقل و استعداد خود را دریافت کند.

نظریات مادیون و اثر آن در جامعه

مادیون می‌گویند که بعد از مرگ و زندگی دنیوی، رستاخیز و حیات دیگری وجود ندارد، و ادعا می‌کنند فکر و شعور و عواطف تنها، نتیجه فعل و انفعالات ماده است و بس و همانگونه که کبد صفراء و کلیه ادرار را تولید می‌نماید، مغز نیز فکر و اراده و عواطف را تولید می‌کند، و مقدار و کیفیت و نوع این فکر و اراده و عواطف بستگی به مقدار مغز و فعالیت آن دارد؛ بنابراین تمام اشیاء یا ماده است و یا مظهر و اثری از اثرات ماده می‌باشد، و چیزی به نام روح وجود ندارد تا گفته شود دائمی است و روح یک مسئله کاملاً خیالی است.

در قرن گذشته مادیون، با تلاش فراوان به تبلیغ و نشر نظریات خود

پرداختند. با توجه به پیشرفت علمی و کشف اسرار جهان، آنها معتقد بودند، که با کنار گذاشتن دین و دوری از اعتقاد به مسائل معنوی و ماوراءالطبیعه، عقل قدرت بیشتر پیدا خواهد کرد، و در نتیجه مسائل اخلاقی و معاملات و روابط اجتماعی نیز دوشادوش موضوعات علمی پیشرفت می‌کند، و انسان از لحاظ علمی و عملی به کمال مطلوب می‌رسد و به مدینه فاضلهٔ خود که در انتظارش می‌باشد نایل می‌گردد، بدون اینکه با موانع اعتقادی که باعث جلوگیری از رسیدن به درک حقایق طبیعت هستند، روبرو شود.

ماده پرستان تلاش فوق‌العاده‌ای برای نشر و تبلیغ نظریات و آراء خود به عمل آوردند، و کنفرانسهای فلسفی فراوانی به منظور تقویت نظریات خود تشکیل می‌دادند تا نظریات خود را تأیید و منتشر سازند. البته به بعضی از اهداف شوم خود دست یافتند و توانستند عقاید بعضی اشخاص مذهبی و متدین را نسبت به مسائل معنوی و ماوراءالطبیعه دچار تزلزل کنند و نتیجه تلاش فوق‌العاده آنان، این بود که اخلاق توده مردم، به انحطاط گرائید و سقوط نمود، اینک رشته سخن را در این مورد به دکتر لیون وتی می‌سپاریم که می‌گوید:

«مادیون با القاء نظریات خود (که بعد از مرگ حیاتی نیست) در دل مردم، باعث آزادی هوی و هوس و بی‌بند و باری انسانها شدند، و جامعه انسانی را از معنویت تهی کردند، و حرص و ولع حیوانی را برای دستیابی به تمایلات نفسانی تحریک و تقویت کردند.

به راستی این مرض خطرناک اجتماعی که ترکیبی از مرض روانی هیستری و عدم شعور است، باعث می‌شود که انسانیت به بدبختی و بلائی دچار شود که علاج‌پذیر نیست.

البته انسان در این حالت انحطاط، بدبختی واقعی را احساس می‌کند و آرزو دارد که زندگی بهتری از آنچه که در آن گرفتار آمده است، داشته باشد، ولی کمک

لازم را برای نجات از این بدبختی که در آن گرفتار آمده است ندارد... این تفکرات مادیون که امروزه ما را احاطه کرده است، سمی است خطرناک که انسانیت ما را نابود می‌سازد و چنانچه به درون ما رخنه کند، تمام بقایای شرافت و کرامت و عظمت را آلوده و لکه‌دار خواهد کرد و از بین خواهد برد.

بدون شک، قوانین و مقررات انسانی نمی‌تواند سرکشی‌ها و غرور انسان را کنترل کند. زمانی که اخلاق آسمانی تسلّط خود بر قلوب را از دست دهد، حتماً در منجلاب فساد و انحطاط غرق خواهیم شد. مادام برای نجات و بازیابی انسانیت خود کوشا نباشیم، قطعاً به سوی نابودی خود قدم برمی‌داریم. چرا که فساد، عقاب و بدبختی را به دنبال دارد.»[۱]

ادیب و نویسنده فرانسوی (ویکتور هوگو) به توصیف افکار مادیون و تأثیر آن بر انسان می‌پردازد و می‌گوید «فاجعه خطرناکی در زمان ما در حال به وقوع پیوستن است، هرچند می‌خواستم بگویم شبه فاجعه، این است که می‌خواهند اهداف و سعادت و هستی را تنها در این حیات مادی محصور سازند، به حقیقت وقتی که بشر قانع شود که هدف اصلی از ایجاد جهان تنها این زندگی مادی دنیائی است، و بالاتر از آن مقصودی نیست، آنگاه مشکلات زندگی بزرگتر می‌شود، و تکالیف انسانی سنگین‌تر می‌گردد؛ انگیزه‌های معنوی که منشأ کارهای عظیم قرار می‌گیرند نابود خواهند شد؛ انسان نیروئی را از دست می‌دهد که باعث جهاد و فداکاری و گذشت و صبر و استقامت و بردباری و شجاعت و در عین حال تواضع و مهر و محبت و آزادی است، زیرا او این نیرو را در پرتو نور ایمان به ابدیت و حیات بعد از مرگ به دست آورده است، و یأس و ناتوانی و عدم استقامت جایگزین آن می‌شود. لذا بر همهٔ ما واجب است، به سوی خدا روی

۱ـ از کتاب (الی الذین یأملون الی ارواح معطله) ترجمه محمدفرید وجدی

آوریم و قلب و روح خود را متوجه زندگی بعد از مرگ کنیم که در آن عدالت به معنی خود برقرار می‌گردد و هرکس بر اساس رفتار و عمل خود پاداش یا کیفر داده می‌شود.»[۱]

بحث و مجادله‌ای با مادیون

اینکه گفته شود جهان فقط منحصر به ماده است، گفته‌ای است نادرست که عقل هرگز آنرا قبول ندارد. چگونه امکان دارد فکر و اراده و عواطف (که همه امور معنوی هستند) از مادهٔ تاریک و خشک و بی‌اراده سرچشمه گرفته باشد؟ و چطور ممکن است فکری که دارای شعور و ادراک شخصیت خود می‌باشد از ماده‌ای که شخصیت خود را درک نمی‌کند و شعوری ندارد پدید آید، وقتی که چنین امری محال باشد باید به غیر از ماده و جسم چیز دیگری باشد که منشاء واقعی اراده و افکار و عواطف باشد که آن هم روح است. دانشمند معروف کریس موریسون در این باره چنین می‌گوید:

«هیچیک از اتمها و ذرات عناصر موجود در جهان دارای فکر نمی‌باشد، و از ترکیب هیچیک از عناصر، فکر و رأی به وجود نیامده و نخواهد آمد، پس ماده منشاء فکر نیست بلکه باید گفت موجودات مخصوصی بنا به انگیزه‌های معین به عنوان جان‌دار آفریده شده‌اند و این حیات و روح است که ماده را در تسلّط دارد و هریک از اجزاء ماده را اداره می‌کند و در نتیجه از ترکیب روح و حیات با ماده فعل و انفعالا ت عجیب و شگفت‌انگیزی مشاهده می‌شود، لذا حیات از خواص ماده نیست بلکه از خصوصیات یک امر معنوی است که به مراتب از ماده والاتر و برتر

۱ـ این سخنان را دکتر هوگو در سخنرانی خود در کنفرانس حقوقی ۱۵ ینایر ۱۸۵۰ در پاریس ایراد نمود و دکتر (وتی) آنرا در کتاب خود (آیا کفر ممکن است) آورده و محمدفرید وجدی آن را ترجمه کرده است.

است و ماده را تحت تسلّط خود قرار می‌دهد و به هیچ وجه با عناصر مادی که جهان ماده را تشکیل می‌دهد تناسب و سنخیت ندارد. این امر معنوی که همان روح می‌باشد قابل رؤیت و سنجش و مقیاس نیست، و تا جایی که معلوم است قانون و قاعده‌ای ندارد تا به وسیله آن شناخته شود.

روح انسان، فرمانده و راهنمای او است. روح است که احساس نیاز ارتباط با پروردگار را می‌نماید، کسی که ادعا می‌کند روح در اثر فعل و انفعالات ماده به وجود می‌آید، دلیلی ندارد جز اینکه به قدرت تشخیص و شناسائی حقیقت آن را ندارد برایش قابل لمس و رؤیت نیست و می‌پندارد هرچه دیده نشود، وجود هم ندارد. این ادعائی باطل و بی‌ارزش است، چرا که خیلی چیزها هستند که ما آنها را نمی‌شناسیم یا برای ما قابل رؤیت نیستند ولی تردیدی در وجودشان نیست، و آثارشان دلیل بر وجودشان می‌باشد؛ روح هم موجودی است که خود را در خلال قدرت نمائیها و فداکاریهای عجیب و فعّالیتهای شگفت‌انگیز نشان می‌دهد، بر ماده تسلّط می‌یابد و آن را به اختیار خود اداره می‌نماید، و با نیروی فوق‌العاده خود، انسان را از مرتبه پست حیوانیت نجات می‌بخشد با ملکوت اعلا و پروردگار خود مربوط می‌کند، و اراده و خواست خود را با ارادهٔ ذات الله هماهنگ می‌سازد، چون در واقع خواست اصلی پروردگار هم از آفریدن انسان، ارتباط و هماهنگی اراده آدمی با اراده خداست. به همین دلیل است که در درون هر انسانی انگیزه و میلی فطری وجود دارد که می‌خواهد او را به قدرت بالاتر از خود ارتباط دهد که به هنگام نیاز به او پناه برد. انگیزه و میل دینی در سرشت انسان را هم می‌توان در ارتباط با این مسئله روشن کرد و گفت، دین عبارت است از ارتباط و هماهنگی و ایمان به نیرویی بالاتر.»[۱]

۱ـ از کتاب (الانسان لایقوم وحده) ص ۲۰۱

علم ثابت کرده که ماده نابود نمی‌شود، هیچ ذرّه‌ای از عناصر عالم معدوم نمی‌گردد و به فنا نمی‌رود ولی تغییر شکل می‌دهد و متحول می‌گردد. شمع می‌سوزد، ولی علمای شیمی می‌توانند با وسایل مخصوص ذرات عناصر اصلی آن را که در فضا پراکنده گردیده است دوباره به دست آورند، و این عناصر با کیفیت دیگری در فضا موجود است و جوهر و اصل آن باقی است ولی تغییر شکل داده‌اند.

با توجه به این حقیقت علمی، مرگ انسان هم به معنی نابودی او نیست، بلکه حتی در همین جهان هم، جسم انسان با شکل و کیفیت دیگری باقی می‌ماند.

وقتی که انسان از دو جزء ماده و روح ترکیب شده است و جزء مادی آن هم فناپذیر و نابود شدنی نیست، چطور جزء معنوی آن که نیرومندتر است و شایستگی بیشتری برای دوام و بقا دارد از بین می‌رود و نابود می‌شود؟! این روح است که به عنوان جزء برتر و مسلّط، ماده را در اختیار خود می‌گیرد و موجب حیات آن می‌گردد، وقتی حیات بر ماده عارض شد، عقل و تفکر را در او به وجود می‌آورد، اما همینکه از جسم جدا گردید، جسم نیز مانند سایر اشیاء مادی به حالت کور و کر و بی‌حس و شعور درمی‌آید. بنابراین، این احساس فطری و الهام همگانی در انسان که بعد از مرگ رستاخیزی هست و جهان و حیات دیگری وجود دارد وهم و خیال نیست، بلکه وحی و الهام صادق و درستی است که در فطرت و سرشت انسان به ودیعه قرار داده شده است و از او جداشدنی نیست[۱].

﴿فِطْرَةَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها﴾

۱ـ فیض الخاطر تألیف احمد امین فصل (یوم الاخر)

حقیقت روح در قرآن

از هنگامی که انسان به تفکر دربارهٔ شناخت و درک اشیاء پرداخته، مسئله روح از مشکل‌ترین مسائل علمی و فلسفی برایش بوده است. یکی از معجزات قرآن قرار دادن روح در موقعیت صحیح و درست آن نسبت به علم و فلسفه است، و می‌فرماید:

﴿وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ العِلْمِ إِلاّ قَلیلاً﴾ اسراء ٨٥

«(ای محمد) از تو دربارهٔ روح می‌پرسند (که چیست) بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است (و خلقت اسرارآمیز و ساختمان مغایر با ساختمان ماده دارد، و اعجوبهٔ جهان آفرینش است، بنابراین جای شگفتی نیست اگر به حقیقت آن پی نبرید) چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است.»

به راستی این از معجزات قرآن است، که با وجود پیشرفت علم و فلسفه هنوز روح در حیطهٔ علم الهی باقی است و حتماً باقی خواهد ماند.

و جمله آخر آین آیه که می‌فرماید:

﴿وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ العِلْمِ إِلاَّ قَلیلاً﴾

«جز دانش اندکی به شما داده نشده است» یک واقعیت علمی است، که شاول ریشیه دانشمند بزرگ و عضو مجمع علمی و استاد فیزیولوژی در دانشگاه پزشکی فرانسه در مقدمه‌ای که برای کتاب الظواهر النفسیه تالیف (ماکسویل) نوشته می‌گوید: «چرا نباید ما با صدای بلند اعلام داریم: علمی که ما تا این اندازه به آن افتخار می‌کنیم، در حقیقت چیزی جز درک و تشخیص ظاهر و آثار اشیاء نیست، و حقیقت و ماهیت اشیاء از ما مخفی و پنهان است، طوری که ما نمی‌توانیم با حواس آن را درک کنیم. و ماهیت و حقیقت (نوامیسی) که موجودات جاندار یا بی‌جان را اداره می‌کند بالاتر از آن است که عقل ما بدان دسترسی پیدا

کند، ریشیه به سخنانش ادامه می‌دهد، تا اینکه می‌گوید: «آنچه که شایسته یک عالم واقعی است این است که در آن واحد هم متواضع و هم جسور و باشهامت باشد. متواضع باشد چون به راستی علم ما بسیار ناچیز است، و جسور و باشهامت باشد چون مجال و فرصت رسیدن به معلومات جدید موجود است».

رستاخیز و حیات بعد از مرگ

حکمت و مشیت الهی بر این است که جهان دیگری بعد از مرگ وجود داشته باشد تا انسان بتواند در آنجا به ثمره اعمال دنیائی خود برسد. اگر اعمال او در این جهان خیر باشد خیر ببیند و اگر شرّ باشد به جزای خود برسد. قرآن کریم آمده تا مردم را آگاه سازد که وجود روز آخرت و رستاخیز ثابت و حق است، تا مردم آن روز را مدّنظر قرار دهند و از آن غافل نمانند، و کارهای نیک و عمل صالح را به منظور رضای خدا و دریافت پاداش آخرت، انجام دهند.

قرآن اهمیّت بسیار فراوانی به زنده شدن مردگان و جهان آخرت داده است تا جائی که کمتر می‌بینیم یکی از سوره‌های قرآن به نحوی از انحاء دربارهٔ روز آخرت و آمدن آن تأکید نکرده و تذکری نداده باشد، بلکه برعکس سوره‌های فراوانی در قرآن وجود دارد که تماماً درباره روز آخرت و رستاخیز مردگان است، و با تذکر و بیان ضرب‌المثلها، و آوردن نمونه‌ها، هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که روز قیامت حق است.

چرا قرآن تا این اندازه به بیان و تثبیت این عقیده اهتمام ورزیده است؟ چون اعتقاد به روز آخرت یکی از مهم‌ترین اصول اصلاح جامعه و مایه سعادت انسانی است، اگر این عقیده در قلب همهٔ مردم رسوخ پیدا می‌کرد، و مردم قاطعانه و بدون هیچ شکّ و تردیدی به آن ایمان می‌آوردند، تمام کارهای آنان به صورت درست و صحیح انجام می‌گرفت، خیر و برکت در بین آنان گسترش می‌یافت و

شرّ و فساد از بین می‌رفت. ولی متأسفانه در هر عصر و زمانی، عشق و علاقه به دنیا بر مردم غالب آمده و زرق و برق زندگی باعث فریب آنان شده است، طوری که اکثر مردم نسبت به زنده شدن در روز قیامت و دیدن ثمرات اعمال دنیائی خود، دچار شک و تردید شده‌اند، و ایمان قاطع ندارند که بعد از مرگ زنده می‌شوند و مورد بازجوئی و محاسبه قرار می‌گیرند.

چند مسئله‌ای که باعث شده است که عده‌ای نسبت به روز آخرت شک ورزند و یا آن را انکار نمایند عبارتند از:

اولاً: آنان که خیال می‌کنند، نیازی به روز آخرت ندارند، و فایده‌ای از آمدن آن روز عاید ایشان نمی‌گردد پس موضوع چندان مهمی نیست که خود را ملزم به اعتقاد به آن بدانند.

ثانیاً: آنان که می‌بینند که انسانها می‌میرند و بعد از مدتی لاشهٔ آنان پوسیده و متلاشی می‌شود، به آسانی قبول نمی‌کنند که این استخوانها و اعضای پوسیده و متلاشی شده مجدداً به صورت انسانی درآید که دارای حیات و فکر و ادراک باشد، و آن را کاری بس بعید و دشوار می‌دانند، لذا دربارهٔ آن شک می‌کنند و یا آن را انکار می‌نمایند.

ثالثاً: زنده شدن مرده‌ها را به خلاف سنّت طبیعت می‌بینند، چون هرگز ندیده‌اند کسی زنده شود، و بار دیگر به فعالیت و زندگی ادامه دهد.

قرآن کریم در ردّ دسته اوّل که می‌پندارند نیازی به روز آخرت ندارند، می‌فرماید:

﴿لِيَجْزِيَ الَّذينَ أَساۤءُوا بِما عَمِلُوا و يَجْزِي الَّذينَ أَحْسَنوا بِالحُسْنى﴾ نجم ۳۱

«(خداوند مرده‌ها را زنده می‌نماید) تا بدکاران را به خاطر بدکاریشان کیفر دهد، و نیکوکاران را به خاطر نیکوکاریشان پاداش رساند.» و باز می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لاتُرْجَعُونَ﴾ مؤمنون ۱۱۵

«مگر شما گمان می‌کردید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم (و هیچ حساب و کتابی در بین نیست) و به سوی ما برگردانیده نمی‌شوید؟»

و در ردّ کسانی که زنده شدن مردگان را بعید و محال می‌دانند، می‌فرماید این کار به هیچوجه محال و مشکل نیست و کسی که زنده‌ها را از عدم به وجود بیاورد می‌تواند بعد از مرگ نیز آنان را زنده نماید:

﴿وَ هُوَ الَّذی یُبْدِؤُ الْخَلَقَ ثُمَّ یُعِیدهُ و هُوَ أَهْوَن عَلَیْهِ﴾ روم ۲۷

«او است که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را بازمی‌گرداند، و این برای او آسان‌تر است.»

و باز در ردّ این عده می‌فرماید:

﴿وَ ضَرَبَ لَنا مثلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ العِظام وَ هِیَ رَمیمٌ، قُلْ یُحْییهَا الَّذی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ توقِدونَ أوَلَیسَ الَّذی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الخَلاّقُ العَلیمُ﴾ یس ۸۱ـ۷۸

«برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را (از خاک) فراموش می‌کند، و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهائی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده گرداند؟! بگو کسی آنها را زنده می‌گرداند، که نخستین بار آنها را از نیستی به هستی درآورده است و بدون نمونه و مدل آنها را آفریده است و او بس آگاه بر تمام مخلوقات است. آن کسی که از درخت سبز برای شما آتش آفریده و شما با آن، آتش روشن می‌کنید (او که قادر بر رستاخیز انرژیها و برانگیختن مردگان است) آیا کسی که آسمانها و زمین را (با این همه عظمتی که دارند) آفریده باشد قدرت ندارد (انسانهای خاک شده را دوباره) به گونه خودشان بیافرینند؟ آری می‌تواند چرا که او آفریدگار بس آگاه و دانا است.»

قرآن در ردّ دسته سوم که زنده شدن مردگان را خلاف سنت طبیعی می‌دانند

خطاب به آنان می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها النّاسُ إن کُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِنَ البَعْثِ فَإنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، ثُمَّ مِنْ مُضغة مُخَلَّقَةٍ وَ غیرِ مُخَلَّقَةٍ، لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحامِ ما نَشَاءُ إلی أجَلٍ مُسمًّی، ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یَتَوَفّی و مِنْکُمْ من یُرَدُّ إلی أَرْذَلِ العُمُرِ، لِکَیْ لایَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیاً وَ تَری الْأَرْضَ هامِدَةً فَإذا أنْزَلْنا عَلَیْها الماءَ اهتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زوجٍ بَهیجٍ، ذلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ و أَنَّهُ یُحْیِی الْموْتی وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٍ. وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لارَیْبَ فیها وَ أنّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فی القُبورِ﴾ حج ٧ـ٥

«ای مردم اگر درباره رستاخیز (مردگان و زندگی دوبارهٔ ایشان) تردید دارید به گوشه‌ای از قدرت خدا توجه کنید و بدانید که ما شما را از خاک می‌آفرینیم، سپس این خاک به نطفه و بعد نطفه را به خون بستهٔ (زالو مانند) و پس از آن این خون بسته را به چیزی شبیه یک قطعه گوشت جویده شده درمی‌آوریم، که برخی (کامل و تام‌الخلقه و) به سامان، و برخی (ناتمام و ناقص‌الخلقه) و نابه‌سامان است، همه اینها به خاطر این است که برای شما روشن سازیم که ما بر آفرینش و تغییر و تبدیل هرگونه کاری از جمله بخشیدن زندگی دوباره توانائیم،) ما جنینهائی را که بخواهیم، تا زمان خود، در رحمها نگاه می‌داریم، و آنگاه شما را به صورت کودک (پسر یا دختر از شکم مادر) بیرون می‌آوریم، تا به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید، برخی از شما در این بین می‌میرند و بعضی از شما به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند، تا بدانجا که چیزی از علوم خود را به خواطر نخواهند داشت، و درست مانند یک کودک می‌شوند. ذلیل دیگری بر قدرت خدا بر همه چیز، به ویژه دربارهٔ مسئلهٔ رستاخیز این است که ای انسان! شما در فصل زمستان زمین را خاموش و بی‌حرکت می‌بینی اما هنگامی که فصل بهار فرا می‌رسد، بر آن باران نازل می‌کنیم، جنبش و حرکت در آن به وجود می‌آید و رشد

و نمو می‌کند، و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند. و آن چیزهائی که دربارهٔ مراحل مختلف آفرینش انسان و جهان و گیاهان بیان شد بدان خاطر است، که بدانید خدا حق است و او مردگان را زنده می‌گرداند و وی بر هر چیزی توانا است. بدون شک قیامت فرا می‌رسد و جای هیچگونه تردیدی نیست، و خداوند تمام کسانی را که در گورها قرار گرفته‌اند دوباره زنده می‌گرداند.»

این آیات به دو صورت دلالت بر زنده شدن مردگان و ثبوت روز رستاخیز می‌نمایند، اوّل اینکه کسی که خود، انسان را از خاک به وجود آورده باشد، سپس جنین را از مرحله نطفه تا مرحله تبدیل شدن به یک انسان کامل پرورش دهد و تا زمانی که می‌میرد تمام نیازمندیهای او را در اختیارش بگذارد چطور قادر نیست مجدداً بعد از مرگ آن را زنده گرداند.

دوم اینکه، شما همیشه به چشم خود می‌بینید که خداوند مرده را زنده می‌کند مگر ملاحظه نمی‌کنید که زمین هر ساله در فصل معینی می‌میرد و قدرت جنبش و رشد خود را از دست می‌دهد ولی بعد از مدتی خداوند باران را بر آن نازل می‌نماید و جان می‌گیرد و زنده می‌شود و گیاهان و گلهای زیبا از آن می‌روید؟

باز می‌فرماید:

﴿وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُباركاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الحَصِيدِ وَالنَّخْلَ باسِقاتٍ لَّها طَلْعٌ نَضيدٌ، رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتاً كَذلِكَ الخُروجُ﴾

ق ۱۱ ـ ۹

«از آسمان آب پربرکتی را نازل کرده‌ایم، و بدان باغها را رویانده‌ایم، و دانه‌های کشتزارهائی را برآورده‌ایم که درو می‌گردد، تا به بندگان خود روزی برسانیم، ما به وسیله آب باران سرزمین مرده را زنده گردانیده‌ایم، (آری زنده شدن مردگان و) بیرون آمدن آنان از گورهای خود نیز همین گونه است.»

خداوند متعال با این آیه، استدلال بر ثبوت حیات بعد از مرگ کرده است، و می‌فرماید همانگونه که گیاهان و درختان بعد از نزول باران بر زمین و جنبش زمین سبز می‌شوند و زمین آنها را تغذیه می‌کند، انسانها هم بعد از مرگ مجدداً زنده می‌شوند و به امر خدا، نیرو و قدرت می‌گیرند.

پس چطور می‌گوئید زنده شدن مردگان برخلاف سنّت طبیعت است؟

خوف و دهشت فراوان قیامت

خداوند متعال با توجه و عنایت فراوان، خوف و دهشتهای روز قیامت را به تصویر می‌کشاند و نشان می‌دهد که به چه نحوی در آن روز خوف و دهشت سراسر جهان طبیعت را در بر گرفته و بر روح و نفس انسان تسلّط یافته و کیانش را به لرزه می‌اندازد و می‌فرماید:

﴿إذا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ إذا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ، وَ إذا الجِبالُ سُیِّرَتْ، وَ إذا العِشارُ عُطِّلَتْ، وَ إذا الوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَ إذا البِحارُ سُجِّرَتْ، وَ إذا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وَ إذا الْمَووُدَتُ سُئِلَتْ بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ، وَ إذا الصُحُفُ نُشِرَتْ وَ إذا السَّماءُ کُشِطَتْ، و إذا الجَحیم سُعِّرَتْ، وَ إذا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَت﴾ تکویر ١٤ـ١

«هنگامی که خورشید درهم پیچیده می‌شود، و ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرو می‌افتند، و کوهها از جای خود برکنده شده و به این سو و آن سو، رانده می‌شوند، و هنگامی که باارزش‌ترین اموال از جمله شترهای آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می‌شوند و هنگامی که درندگان و جانداران گردآوری شده (و خوی درندگی را از ترس فراموش می‌کنند) و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند، و هنگامی که دوباره جانها به پیکرها برگردانیده شده و با هم جفت و همراه میگردند، و هنگامی که از دختری زنده بگور شده می‌پرسند، به سبب کدام گناه کشته شده است و هنگامی که

نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شود و هنگامی که آسمان برکنده می‌شود و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌گردد. و هنگامی که بهشت از پرهیزکاران نزدیک گردانیده می‌شود، آری در آن موقع هرکسی می‌داند چه چیزی را آماده کرده است.»

در این آیات تمام مظاهر کائنات دگرگون و منقلب نشان داده شده است، خورشید از جای خود برداشته شده و نورش را از دست داده، نه نوری هست و نه شعاعی، ستاره‌های منظم و تابناک پراکنده گردیده و تاریک گشته، کوههای ثابت و استوار از جای خود برکنده شده‌اند و در هوا پراکنده هستند، شترهای آبستن که مورد علاقه می‌باشند، رها شده و کسی اعتنائی به آنها ندارد بر جانوران وحشی و درنده ترس و دهشت چیره شده طوری که خوی وحشیگری و درندگی خود را از دست داده‌اند و با هم جمع شده‌اند، دریاها بالا آمده و همه یکی گشته‌اند، و روحهای جدا شده از کالبدها دوباره به بدنها بازگردانیده شده‌اند، دخترهائی که بدون جرم و گناه کشته شده زنده گردیده‌اند تا از آنان پرسیده شود به چه گناهی زنده به گور گشته‌اند، نامه اعمال انسان منتشر و سرگشاده است تا به آنها رسیدگی شود و مورد حسابرسی قرار گیرند، آسمان از جای خود برداشته شده و نظم و نظامی ندارد، آتش دوزخ برافروخته شده و کاملاً آماده است، بهشت نیز برای نیکوکاران و پرهیزکاران مهیّا و حاضر است. در این روز که همه چیز دگرگون شده است، هرکس بر اعمال و رفتار خودش آگاه است و می‌داند چه کاری را انجام داده است، اگر خیر باشد خیر می‌بیند و به بهشت می‌رود و اگر شر باشد دچار بلا و بدبختی می‌گردد و به جهنم می‌رود.

گاهی خداوند متعال تنها مظاهر طبیعت را نشان می‌دهد که چگونه خوف و دهشت آنها را به رعشه و لرزه درمی‌آورد و می‌فرماید:

﴿إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ خافِضَةٌ رافِعَةٌ، إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً وَ

بُسَّتِ الجبالُ بَسّاً فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً﴾ واقعه ٦ـ١

«هنگامی که واقعه عظیم قیامت برپا شد، آمدن آن قطعی و جای تکذیب نیست، آن روز گروهی را پائین می‌آورد و خوار و ذلیل می‌نماید و گروهی را بالا می‌برد و عزیز و سرافراز می‌سازد، در این هنگام است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می‌شود، و کوهها به شدت درهم کوبیده می‌شوند، و ریزه ریزه می‌گردند.»

واقعه عظیم قیامت واقع شدنی است و جایی برای تردید و تکذیب نیست. در آن روز عده‌ای خوار و ذلیل می‌شوند و عده‌ای هم به مقام بالا و سربلندی می‌رسند، این حادثه زمین را به تکان و رعشه درمی‌آورد و کوهها را از جا می‌کند و متلاشی می‌کند و آنها را در هوا پراکنده می‌سازد. گاهی در قرآن دهشت و خوفی را که تنها بر نفس انسان چیره می‌شود، می‌بینیم خداوند می‌فرماید:

﴿يا أَيُّها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زلزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظيمٌ. يَوْم تَرَونَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا أَرْضَعَتْ، وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرى النّاسَ سُكارىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكارى، و لكِنَّ عَذابَ اللهِ شديدٌ﴾ حج ٢ـ١

«ای مردم از عذاب و عقاب پروردگارتان بترسید، واقعاً زلزله و انفجار جهان به هنگام هنگامه رستاخیز چیزی است بسیار عظیم و هولناک، روزی که زلزلهٔ رستاخیز را می‌بینید (آنچنان هول و هراسی سرتاپای مردمان را فرا می‌گیرد حتی) زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده‌اند، کودک خود را رها و فراموش می‌کنند و تمام زنان باردار سقط جنین می‌کنند، و (تو، ای بیننده) مردمان را مست می‌بینی ولی در حقیقت مست نیستند بلکه عذاب خدا بسیار سخت است.»

هر زن شیردهی در روز قیامت بچه شیرخوار خود را که بیشتر از هر چیز بدان علاقمند است، فراموش و رها می‌کند، و زن حامله از شدت ناراحتی و وحشت

سقط جنین می‌نماید، مردم به ظاهر مست هستند ولی در واقع از سختی موقعیت و دهشت و وحشت سرگردانند و مست به نظر می‌رسند. در جای دیگر می‌بینیم که خداوند وحشت و دهشت قیامت را به صورت دیگری ترسیم می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَإِذا جَآءَتِ الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرءُ مِنْ أَخِيهِ و أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِيٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأنٌ يُغْنيهِ﴾ عبس ۳۷ـ۳۳

«هنگامیکه صدای وحشتناک و گوش خراش برآمد، آن روزی است که انسان از برادر و مادر و پدر خود می‌گریزد، و از همسر و فرزندانش فرار می‌کند، در آن روز هر کدام از آنان وضع و گرفتاری چنان بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری غافل می‌سازد.»

آری وحشت و دهشت قیامت انسان را از هر چیزی غافل می‌سازد حتی از نزدیکترین نزدیکانش، هرکسی به درد خود گرفتار است، و به اندازه‌ای مشکلات دارد که نمی‌تواند به فریاد دیگران گوش فرا دهد.

مجازات و حسابرسی در قیامت

اگر انسان به اطراف خود نظری اندازد، متوجه می‌شود، که خیر و شرّ و نیکی و بدی در مبارزه و جدال دائمی هستند و فضایل و رذائل با هم در نبرد می‌باشند، که در این مبارزه بیشتر شرّ بر خیر و باطل بر حق پیروز و چیره می‌گردد، و در نتیجه انسان در عمر محدود خود کمتر نتایج اعمال نیک یا بد خود را می‌بیند.

برای انسان سخت و سنگین است، که خیر بی‌پاداش بماند و شرّ هم کیفر و مجازاتی نداشته باشد. ایمان و اعتقاد به وجود خدای عادل موجب این اطمینان است که حتماً اجر و جزای خیر و شر به صاحبش می‌رسد، و اگر این عدالت در دنیا تکمیل نگردد، قطعاً در جهان آخرت تکمیل خواهد شد.

در قرآن آيات فراوانی وجود دارد كه ثابت می‌كند، انسان در مقابل اعمالی كه انـجام می‌دهد، در روز آخرت به حساب كشيده می‌شود و مورد محاسبه قرار می‌گيرد.

برخی از اين آيات با عنايت خاص، صحنه‌های حسابرسی را همراه با وحشت و دهشت روز قيامت به تصوير كشيده‌اند، و می‌فرمايد:

﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ القِيامَةِ، فَإِذا بَرِقَ البَصَرُ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، و جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. يَقُولُ الْإِنْسانُ يَومَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ؟ كَلاّ لاوَزَرَ، إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ. يُنَبَّأُ الإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ، بَلِ الإنْسانُ على نَفْسِهِ بَصِيرةٌ وَ لَوْ أَلْقَى مَعاذِيرَةً﴾

قيامت ۱۵ـ۶

«می‌پرسد: روز قيامت كی خواهد بود؟ (پاسخ ايشان اين است) هنگامی كه چشمها (از شدت هول و هراس) سراسيمه و آشـفته مـی‌شود. و مـاه بـی‌نور و روشنائی می‌گردد. و خورشيد و ماه گردآوری می‌گردند. انسان در آن روز خواهد گفت: راه گريز كجا است؟ خير هيچ گريزگاه و پناهگاهی وجود ندارد. در آن روز قرارگاه (بهشت يا دوزخ) در دست پروردگار تو است. در آن روز انسان را آگـاه می‌سازند از چيزهائی كه پيشاپيش فرستاده است، و از چيزهايی كـه بـر جـای گذاشته است. اصلاً انسان خودش از وضع خويش آگاه است. در حالی كه (به زبان) عذرهائی برای (دفاع) از خود می‌آورد...»

اين آيـات كـه نـمايانگر وحشت و دهشت در صـحنه حسـاب‌رسی قـيامت می‌باشد، نشان می‌دهد كه چشم خيره و متحير می‌گردد و دهشت بر آن چيره می‌شود، طوری كه از شدت وحشت قدرت ديدن را ندارد، ماه نور خود را از دست می‌دهد، خورشيد و ماه كه با حالت منظمی از هم فاصله داشتند، نظمشان از بين می‌رود و با هم جمع می‌شوند، در اين حالت پرخوف و دهشت، انسان سرگشته و ترسيده، می‌پرسد: مگر جای گريزی و پناهگاهی هست؟ به او جواب می‌دهند: خير هيچ پناهگاهی وجود ندارد، و بازگشت همه به سوی خدا است. در چنين روز

سخت و پرمخاطره‌ای انسان را آگاه می‌سازند از چیزهایی که پیشاپیش فرستاده است و از چیزهایی که بر جای گذاشته است، و هیچ عذر و پوزشی از او پذیرفته نمی‌شود، در این روز انسان به کارهای گذشته خود آگاه است.

بار دیگر می‌بینیم که قرآن صحنه حسابرسی را به شیوهٔ دیگری نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿إِذا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزالَها، وَ أَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقالَها. وَ قالَ الإِنْسانُ مالَها، يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحىٰ لَها يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ. فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خيراً يَرَه و مَنْ يَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ﴾ زلزله

«هنگامی که زمین سخت به لرزه انداخته می‌شود و زمین بار (امانت) گران خود را بیرون می‌دهد انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟ در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند. و به نطق درآمدن زمین به خاطر این است که پروردگار تو به آن پیام می‌دهد که به سخن درآید. در آن روز مردم دسته دسته و پراکنده بیرون می‌آیند تا اعمال خود را مشاهده کنند پس هرکس به اندازهٔ ذره‌ای کار نیکو کرده باشد آن را خواهد دید. و هرکس به اندازهٔ ذره‌ای کار بد کرده باشد آن را خواهد دید.»

در قیامت زمین به لرزه درمی‌آید. و تمام گنجینه‌ها و دفینه‌ها و مردگان از درون آن به بیرون انداخته می‌شوند و انسان که از مشاهده چنین صحنه‌هایی مبهوت و وحشت‌زده گشته می‌پرسد، چرا زمین به لرزه درآمده و محتویات خود را به بیرون انداخته است؟ و زمین که گوئی به صورت یک موجود زنده درآمده در جواب می‌گوید: خداوند به او دستور داده است تا خراب شود. در آن روز مردم به گروههای پراکنده تقسیم می‌شوند، در حالی که آنان را وادار می‌سازند تا به مشاهده اعمال خود بپردازند. در آن روز معلوم می‌گردد که خیر و شرّ هر اندازه ناچیز و کوچک باشند به حساب آورده می‌شود و گم نخواهد شد.

در بعضی آیات قرآن می‌بینیم صحنه حساب‌رسی، نشان داده شده بدون اینکه آن را با هول و دهشت قیامت همراه نماید، همانگونه که می‌فرماید:

﴿حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ، قال رَبِّ ارْجِعونِ، لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَكْتُ، كَلاّ إِنّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ، فَإِذا نُفِخَ فِی الصّورِ فَلا أَنسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلِحونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ﴾ مؤمنون ۱۰۳-۹۹

«زمانی که مرگ یکی از کافران فرا رسید می‌گوید: پروردگارا مرا به دنیا بازگردان، تا اینکه کار شایسته‌ای بکنم، و فرصتهایی که از دست داده‌ام جبران نمایم، نه هرگز بازگردانیده نمی‌شود، و این سخنی است که او بر زبان می‌رساند و ارزشی ندارد، در پیش روی ایشان جهان برزخ است، تا روزی که برانگیخته می‌شود، و هنگامی که در صور دمیده شود، هیچگونه خویشاوندی و نسبتی در بین آنان نمی‌ماند، و در آن روز کسی از حال کسی نمی‌پرسد، کسانی که رفتار و عمل خیر ایشان سنگین و ارزشمند باشد، رستگار فقط آنانند. و کسانی که رفتار و اعمال خیرشان سبک و بی‌ارزش باشد، ایشان خویشتن را زیانمند نموده‌اند و در دوزخ جاویدان خواهند ماند.»

این آیات با نشان دادن حالت احتضار و مرگ کافران و اعلان توبه و پشیمانی و درخواست مراجعت دوباره آنان به دنیا برای جبران کارهای بدی که کرده‌اند شروع می‌شود، ولی خداوند متعال در ردّ این درخواست، درخواست کننده کافر را مورد خطاب قرار نمی‌دهد بلکه خطاب به عامه مردم می‌فرماید:

﴿كَلاّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها﴾

یعنی سخنش و درخواستش بی‌معنی و بدون ارزش است لذا به آن جواب داده نمی‌شود، او دیگر از دنیا خارج شده و مرگ مانع بازگشت او است و باید تا

روز رستاخیز در عالم برزخ باقی بماند. وقتی که با دمیدن در صور و شیپور مردم از روز رستاخیز خبردار شدند، مردگان از گورها بیرون می‌آیند و آنچنان خوف و دهشتی بر همگان مسلط می‌شود که نزدیک‌ترین نزدیکان را فراموش می‌نمایند؛ آنگاه میزان و ترازوی حساب آورده می‌شود و نیکی و احسان، و بدی و فساد هر انسانی سنجیده می‌شود. اگر کفه خیر اعمال او سنگین‌تر باشد نجات پیدا می‌کند و اگر کفهٔ شرش سنگین‌تر باشد، بدبخت می‌گردد و در آن روز خداوند انسان را حتی به خاطر نیّت او مورد محاسبه قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿لِلّٰهِ ما فی السَّمواتِ، وَ ما فِی الأَرْضِ وَ إِنْ تُبدُوا ما فی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ﴾ بقره ٢٨٤

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است، لذا اگر آنچه را که در دل دارید آشکار سازید، یا پنهان دارید خداوند شما را طبق آن محاسبه می‌کند، سپس هر که را بخواهد می‌بخشد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر همه چیز توانا است.»

اینها برخی از آیات قرآن بودند که نشان می‌دهند انسان عبث و بدون هدف آفریده نشده است. تا آزاد باشد هر کاری را که دلش بخواهد انجام دهد، بلکه در مقابل جزئیات رفتارش به حساب کشیده می‌شود، همانگونه که می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لاتُرْجَعُونَ﴾ مؤمنون ١١٥

«آیا گمان برده‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانیده نمی‌شوید؟»

یعنی با اعمال خودتان نشان می‌دهید که ما شما را بیهوده و بدون حساب و کتاب آفریده‌ایم ولی اینطور نیست و شما محاسبه می‌شوید به اعمال نیک شما پاداش و به رفتار بد شما کیفر داده می‌شوید.

نعمتهای حسّی و مادی بهشت

خداوند متعال برای مکان پرنعمتی که نیکوکاران در قیامت در آن اقامت دارند نامها و اسمهای متعددی را ذکر کرده است، که لفظ (جَنَّة) بیش از همه آنها در قرآن تکرار شده است. معنی لغوی (جَنَّة) باغی است پر از درخت خرما و سایر درخت‌های دیگر که شاخه‌های آنها با هم درآمیخته است و سایه بر زمین انداخته و زمین را پوشانیده است، و اصل کلمه (جنّة) از جن به معنی چیزی مخفی و پوشیده است، که چشم آن را نمی‌بیند.

اسمهای دیگری که قرآن برای آن مکان ذکر کرده است عبارتند از:

دارالسّلام، دارالخُلود، دارالمُقام، جَنَّةُ المأوى، جنات عدن، الحيوان، (دارالحياة)، الفردوس، جنّاتُ النعيم، المُقامُ الامين.

بهشت جای کسانی است، که به خدا ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، و جای متقیان و بندگان مخلص خدا و مجاهدین در راه خدا با مال و جان خود می‌باشد، و نیز جای توبه کنندگان و عابدان و ثناگویان خدا و شب‌بیداران و نمازگزاران و آمر به معروف و ناهی از منکر است. و خداوند بهشت را برای کسانی که دارای صفات مورد پسند خود، باشند قرار داده است، تا با دریافت این پاداش عظیم، با اطمینان قلبی بیشتر و اراده محکم‌تر به اعمال نیک خود ادامه دهند. محققین درباره کیفیت نعمتهای بهشت و درک لذایذ آنها اختلاف دارند. برخی معتقدند که نعمتهای بهشت و لذایذ موجود در آن کاملاً مادی و حسی و جسمانی است، و بعضی دیگر مانند صوفیّه و فلاسفه معتقدند که نعمتهای بهشت مادی نیستند، بلکه کلاً روحی و معنوی می‌باشند. و فقط برای تعبیر این نعمتها، از الفاظ مربوط به مادیات استفاده شده است، والاّ نعمت مادی و حسی در بهشت موجود نیست، ولی ما نظر دیگری را ترجیح می‌دهیم که معتقد است برخی از نعمتهای بهشت مادی و برخی معنوی و روحی هستند. این نظر اخیر از قرآن

کریم فهمیده می‌شود، چند آیه را در زیر می‌آوریم که بعضی از آنها نعمتهای مادی را بیان می‌دارد و برخی هم نعمتهای معنوی را تذکر می‌دهد.

جویبارهای بهشت

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرَ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنهارٍ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِینَ وَ أنهارٍ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فیها مِنْ كُلِّ الثَّمراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ محمد ۱۵

«وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است این است که در آن رودبارهائی از آب زلال است که گندیده و بدبو نگشته است و رودبارهائی از شیری است که طعم و مزّهٔ آن متغیر نشده است، و رودبارهائی از شرابی است که سراپا لذّت برای نوشندگان است، و رودبارهائی از عسلی است که خالص و تصفیه شده است، در آنجا آنان هرگونه میوه‌ای دارند، و بالاتر از همه از آمرزش پروردگارشان برخوردارند.»

این آیه رودبارهای آب و شیر و شراب و عسل بهشت را توصیف می‌نماید و اعلام می‌کند، که نعمتهای بهشت فراوان و بی‌حد و حساب می‌باشد، و نعمتهائی که انسان در دنیا در آرزوی آنها بود و برای رسیدن به آنها تلاش می‌کرد و به مقدار کمی به آنها دست‌رسی پیدا می‌کرد، اکنون در بهشت به حدّ وفور موجود است و دریائی از آنها در اختیار او می‌باشد و از طرفی نوع و کیفیت این نعمتها در حدّ اعلای خود قرار دارد که به دور از هر نقص و عیبی می‌باشد و بالاتر از همه بهشتیان از لطف و محبت پروردگار هم برخوردارند. و می‌فرماید:

﴿قالَ اللهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِینَ فیها أبَداً رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الفَوْزُ العَظیم﴾ مائده ۱۱۹

«در روز قیامت خداوند می‌فرماید: امروز روزی است که تنها درستی کردار و راستی گفتار راستگویان به آنان سود می‌رساند، برای آنان باغهائی است که در زیر درختان آنها جویبارها روان است ایشان در آنها جاودانه می‌مانند، خداوند از آنان خوشنود و ایشان هم از خداوند خوشنودند. این است پیروزی بس بزرگ.»

خداوند باغهائی را برای متقیان توصیف می‌نماید که پر از درخت خرما و سایر اشجار است که جویبارها در زیر آنها جاری می‌باشد، چون باصفاترین باغها آن است که پردرخت باشد و آب در زیر درختهای آن روان باشد.

أشجار و میوهٔ درختان بهشت

﴿وَ بَشِّرِ الَّذينَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِها الأَنْهارُ كُلَّما رُزِقوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً، قالُوا هذا الَّذی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مَتشابِهاً وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ﴾ بقره ۲۵

«مژده بده به کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار نیک انجام داده‌اند، اینک ایشان دارای باغهائی هستند که در زیر درختان آنها جویبارها روان است، هرگاه بعضی از میوه‌های آنها به ایشان عطاء شود. گویند پیشتر این میوه‌ها نصیبمان گشته بود، و همسان آن را آورده‌اند، و در آنجا همسران پاک و بی‌عیب داشته و در آنجا جاویدان خواهند ماند.»

رسول خدا دستور داد تا این خبر مسرت‌آور را به مسلمانان بدهند، که خداوند باغهای میوه‌ای برای آنان مهیّا کرده است که رودبارها در زیر درختان آنها و قصرهایشان جاری و روان است. هرگاه میوه‌ای را از میوه‌های درختان این باغها به آنان عطا کند، می‌گویند شبیه اینها را در دنیا داشتیم. البته میوه‌های بهشت فقط از لحاظ نوع و رنگ شبیه میوه‌های دنیا می‌باشند، امّا از لحاظ طعم و لذّت

کاملاً با هم فرق دارند و میوه‌های بهشت لذیذترند. مؤمنان در بهشت دارای همسرانی هستند پاک و بی‌عیب و نقص و ساکنان آن در آنجا جاویدانند. خداوند در وصف بهشت می‌فرماید:

﴿وَدانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها، وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلاً﴾ انسان ۱٤

«سایه‌های درختان بهشت بر آنان فرو می‌افتد و میوه‌های آنجا سهل الوصول و در دسترس است.» مؤمنان در بهشت در نعمت کامل قرار دارند و سایه‌ها بر سر آنان گسترده است، حتی چیدن میوه هم آنان را اذیت نمی‌کند.

خوراکیها و نوشیدنیهای بهشت

خداوند در توصیف نعمتهای بهشت که مخصوص بندگان مؤمن و مخلص او است می‌فرماید:

﴿يا عِبادِ لاخَوفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ، أَلّذينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَكانوا مُسْلِمينَ، أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرون، يُطاف عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوابٍ، وَ فيها ماتَشْتَهيهِ الأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فيها خالِدونَ، وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتى أُورِثْتُموها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، لَكُمْ فيها فاكِهَةٌ كَثيرةٌ مِنْها تأكُلُون﴾ زخرف ۷۳_٦٨

«ای بندگان پرهیزکار من! امروز بیمی بر شما نیست و غم و اندوهی ندارید. آن بندگانی که به آیه‌های ما ایمان آورده‌اند و مسلمان و مطیع پروردگار خود بوده‌اند. شما و همسرانتان داخل بهشت شوید و در آنجا شادمان و شادکام و محترم و باعزّت خواهید بود. بر ایشان جامها و کاسه‌های زرین به گردش انداخته می‌شود، و هرچه دل بخواهد و چشم از آن متلذذ گردد در بهشت وجود دارد، و شما در آنجا جاویدان خواهید بود. این بهشتی است که به سبب کارهای نیکی که

کرده‌اید بدان دست یافته‌اید. در آنجا برایتان میوه‌های فراوان و گوناگون موجود است که از آنها می‌خورید.»

خداوند در روز قیامت بندگان صالح خود را فرا می‌خواند، که از هیچ عذابی بیم نداشته باشند و برای دنیا هم دلتنگی نکنند، چرا که خداوند، باغهای پرنعمتی برای آنان و همسرانشان آماده کرده و اعمال نیک ایشان را پاداش می‌دهد، و نعمتها را یکی یکی توصیف می‌نماید، از کاسه‌های طلائی پر از طعامها و نوشیدنی‌های بسیار لذیذ نام می‌برد، و با جملهٔ جامع و موجز به ایشان می‌گوید: هرچه دلتان بخواهد و چشمتان از آن شاد و متلذذ گردد در بهشت برای شما آماده است و نعمتهای آن دائمی است و مانند نعمت دنیا از بین رفتنی نیستند.

باز خداوند درباره رزق و روزی اهل بهشت می‌فرماید:

﴿إِلاَّ عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ، أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ، فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمونَ، فِي جَنّاتِ النَّعِيم، على سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، بَيْضاً لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ، لا فِيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفونَ﴾ صافات ۴۷ـ۴۰

«مگر بندگان مخلص خدا که پروردگارشان از لغزشهایشان درمی‌گذرد، و ایشان را روزی ویژه و معینی است، یعنی میوه‌های رنگارنگ... و آنان محترم و معزّزند، در میان باغها و بستانهای پرنعمت بهشت بسر می‌برند، بالای تختهای آراسته و مزیّن روبروی هم می‌نشینند، قدحهای پر شده از رودبار جاری شراب گرداگرد آنان در گردش است، شرابی است سفید رنگ و بالذت و گوارا برای نوشندگان، که مانند شراب دنیا، نه تباهی و گرفتاری و مضرتی در آن هست، و نه کسانی که آن را می‌نوشند به حالت سردرد و تهوّع درمی‌آیند.»

بندگان مخلص خدا در قیامت از همهٔ نعمتهای پاک و لذیذ بهره‌مند هستند، و میوه‌های فراوان و با لذت در اختیار دارند، و به عنوان احترام این نعمتها را برای آنان می‌برند، و بر تختهای مزیّن روبروی هم می‌نشینند، و با بهترین شرابی که

بسیار لذت‌بخش است و رنگش سفید است مورد پذیرائی واقع می‌شوند و به خلاف شراب دنیا که باعث ناراحتی و زوال عقل است شراب بهشت از هر عیب و نقصی به دور است.

لباسهای بهشت و زینت آلات آن

﴿إِنَّ الّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لانُضيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً أُولئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثياباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فيها عَلى الْأَرائِکِ نِعْمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً﴾ کهف ۳۱-۳۰

«کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، ما به ایشان پاداش می‌دهیم و پاداش کسی را هدر نمی‌دهیم که کار نیک کرده باشد، آنان کسانی هستند که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر قصرها و درختان آن جویبارها روان است. با دستبندهای طلا آراسته می‌شوند، و لباسهای سبز رنگ فاخره از نوع حریر نازک و ضخیم می‌پوشند در حالی که بر تختها و مبلمانها تکیه زده‌اند، به راستی چه پاداش خوبی! و چه منزل و مقر زیبائی است!...»

بندگان مخلص خدا دائماً در بهشت می‌مانند و نعمت و برکت خداوند به شیوه‌های گوناگون آنان را دربر می‌گیرد و هرچه مایه لذت و شادی است مانند بازوبند طلا و لباس زینتی سبزرنگ و حریر، در اختیارشان می‌باشد. به راستی پاداش بسیار باارزشی را دریافت می‌دارند.

منازل بهشت و قصرهای آن

﴿وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها

و مساكِنَ طَيِّبَةً فی جنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ﴾
توبه ۷۲

«خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است، كه در زير درختان و قصرهای آن جويبارها روان است، و جاودانه در آن می‌مانند، و منزلهای پاکی را در بهشت جاويدان بدانان وعده داده است، خوشنودی و رضايت خدا برای بندگان بالاتر از هر چيز است. و پيروزی بس بزرگ تنها همين است.»

خداوند بندگان خود را از هر لحاظ مورد مهر و محبت قرار می‌دهد و مسكنها و منزلهای خوب و پاک بدانان عطاء می‌نمايد و مؤمنان با سكونت در آنها در شادی و شادكامی هستند، چرا كه دارای كليه وسايل زينتی و رفاهی می‌باشند.

و دربارهٔ غرفه‌ها و قصرهای بهشت می‌فرمايد:

﴿لكِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِها الْأَنْهارُ وَعْدَ اللهِ لايُخْلِفُ الْمِيعادَ﴾ زمر ۲۰

«امّا كسانی كه از عذاب پروردگارشان بپرهيزند آنان در بهشت بهترين جای دارند و دارای قصرها و كاخ‌هايی هستند كه بالای يكديگر ساخته شده‌اند و در زير آنها رودبارها جاری است، اين وعده را خدا می‌دهد و خدا خلاف وعده نمی‌كند.»

زنان و حوران بهشت

خداوند در قرآن زنان را ذكر كرده تا مردم بدانند كه زن و مرد در استحقاق و شايستگی دريافت پاداش عمل نيک با هم مساوی هستند و زنان هم از نعمت‌هايی كه مردان در قيامت از آنان برخوردارند، بهره‌مند می‌باشند و می‌فرمايد:

﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ يَدْخُلُونَ

الجَنَّةَ﴾ نساء ۱۲٤

«کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد خواه مرد باشد یا زن، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند.»

و خداوند می‌فرماید مردان در بهشت با همسرانشان همراه هستند:

﴿هُم وَ أَزْواجُهُمْ فی ظِلالٍ عَلی الْأَرائِکِ مُتَّکِئُون﴾ یس ٥٦

«مردان با همسرانشان در زیر سایه‌ها بر تختها و مبلمان‌ها تکیه زده‌اند.»

و خطاب به متقیان و نیکوکاران در روز قیامت می‌فرماید:

﴿أُدْخُلُوا الجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُکُمْ تُحْبَرونَ﴾ زخرف ۷۰

«ای پرهیزگاران شما و همسرانتان وارد بهشت شوید، شادمان و شادکام می‌شوید.»

در قرآن نعمتهایی ذکر شده است که خداوند آنها را مخصوص متقیان قرار داده، و می‌فرماید:

﴿کَذلِکَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِینٍ﴾ دخان ٥٤

«بهشتیان و متقیان، به اندازه‌ای محترمند که به توصیف درنمی‌آیند، و زنان بهشتی سیاه چشم درشت را نیز به همسری آنان درمی‌آوریم.»

(حور) جمع حوراء است، که به معنی دوشیزه‌ای است جوان و زیبا و سفید رنگ و بسیار سیاه چشم. و باز در این باره می‌فرماید:

﴿حُورٌ مَقْصوراتٌ فی الْخِیامِ﴾ الرحمن ۷۲

«در بهشت دخترهای بهشتی زیبا و سفید رنگ و بسیار سیاه چشم هستند که از خیمه‌های خود بیرون نمی‌آیند و تمام عشق و محبتشان متوجه شوهرانشان است و بیگانه‌ای را نمی‌بینند تا وسوسه شوند.»

آیا مقصود از (حورالعین) زنان دنیا است یا غیر زنان دنیا، خداوند در وصف (حورالعین) می‌فرماید:

﴿إِنّا أَنْشَأْنا هُنَّ إِنشاءً، فَجَعَلنا هُنَّ أَبْكاراً عُرُباً أَتْراباً﴾ واقعه ۳۷_۳۵

«ما آنان را در آغاز کار بدین شکل زیبا و دلربا پدیدار کرده‌ایم، و ایشان را دوشیزگانی ساخته‌ایم که (پس از آمیزش بکارت خود را می‌یابند). شیفتگان همسر خود می‌باشند و همه جوان و زیبا و همسن و سال هستند.»

روایت شده که پیرزنی پیش پیغمبرﷺ رفت گفت: ای رسول خدا برایم دعا کن که خداوند مرا وارد بهشت کند پیغمبرﷺ فرمود:

﴿یا أمَّ فُلانٍ، إنَّ الجَنة لاتدخُلها عَجُوزٌ﴾

«ای مادر فلانی هیچ پیرزنی وارد بهشت نمی‌شود.» وقتی که پیرزن سخن پیغمبر را شنید، در حالی که می‌رفت گریه می‌کرد، پیغمبرﷺ فرمود:

﴿أُخْبِروها أَنها لاتَدْخُلُها وَ هِیَ عَجُوزٌ﴾ (۱)

«به او خبر دهید که به حالت پیری داخل بهشت نمی‌شود بلکه هرکسی وارد بهشت شود جوان می‌گردد.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿إِنّا أَنْشَأْنا هُنَّ إِنْشَاءً، فَجَعَلنا هُنَّ أَبْكاراً﴾ واقعه ۳٦

«ما آنان را به این شکل زیبا و دلربا درآورده‌ایم و به صورت دوشیزه درآورده‌ایم.»

با توجه به معنی حدیث فوق، مقصود از این آیه این است که زن‌های پیر دنیا در قیامت به لطف پروردگار به صورت دوشیزگانی زیبا و جوان و سفید رنگ و سیاه چشم درمی‌آیند. اینها نعمتهای مادی و محسوسی هستند که قرآن به ذکر آنها پرداخته است، و دشمنان اسلام آن را وسیله طعن بر اسلام قرار داده و گمان می‌کنند که اسلام دین ماده و لذت‌های مادی و شهوانی است و نسبت به

۱- بیهقی و غیربیهقی

نعمت‌های معنوی و لذایذ روحی چیزی نگفته است.

اما حقیقت این است که همانطوری که بعداً بیان می‌نماییم اسلام به نعمت‌ها و لذایذ روحی و معنوی هم اهتمام فراوان ورزیده است، و این مسیحیت است که تنها به نعمت‌های حسی در قیامت اشاره می‌کند، و نشان می‌دهد که انبیاء و قدیسین، رضایت خدا از بندگانش را به صورت حسی تصویر نموده‌اند و آن را تنها با اوصاف مادی توصیف کرده‌اند[۱].

از طرف دیگر عده‌ای از محققین اسلامی عقیده دارند نعمت‌های مادی که در قرآن ذکر شده به منظور رسیدن به لذایذ و آرامش روحی است، چون تفهیم و نشان دادن لذت روحی و معنوی بدون تعبیر آن با الفاظ مادی برای اکثر مردم غیرممکن است و اکثر مردم نمی‌توانند و این استعداد را ندارند که لذت روحی و معنوی را درک کنند مگر این که در لباس محسوس بر ایشان نشان داده شود و تنها در آن صورت است که آن را می‌فهمند.

باید بگوییم: که محمدﷺ دین را تنها برای عده بسیار معدودی از فیلسوفان و دانشمندان و اشخاص ممتاز نیاورده است، بلکه برای تمام مردم و تمام کسانی آورده که دنیا را با حواس ظاهر مشاهده می‌نمایند، بنابراین لازم است که با زبان آنان و در میزان و حد درک و فهم ایشان سخن بگوید. به نزد، یک عرب گرسنه چه چیزی بهتر و گواراتر و یا موافق‌تر با طبع او از باغ‌هایی است که جویبارهایی در آن جاری، و رودبارهای آب و شیر و عسل در آن روان باشد، او چیزی آرزو نمی‌کند جز این که میوه‌های فراوان در اختیار داشته باشد و در جایی باشد همیشه سرسبز باشد و درختان پرثمر را در اطراف خود ببیند. چنین شخصی نمی‌تواند نعمتی را تصور کند که دارای این خصوصیات نباشد.

۱- به انجیل: عهد قدیم گفته: اشعیاء در روز رضوان، اصحاح ۲۵ سفر ۲۵، و عهد جدید، گفته یوحنا الالهی، اصحاح ۴ درباره رؤیایش مراجعه کنید.

نعمتهای روحی و معنوی بهشت

آری نعمت‌های بهشت در قرآن تنها مادی نیستند بلکه نعمت‌های روحی و معنوی فراوانی دارد که قرآن آن‌ها را بیان داشته که ما به بیان آنها می‌پردازیم.

نعمت‌های بهشت با نعمت‌های دنیا شباهت ندارد

شیخ محمد عبده در تفسیر سوره غاشیه چنین می‌گوید: «در جهان آخرت رشد جسمی وجود ندارد، و مواد به تحلیل نمی‌رود، آن گونه که در دنیا بدن‌ها رشد می‌کنند و سپس به تحلیل می‌روند. چرا که جهان آخرت جهان ثبوت و دوام است، و نعمت‌ها و لذایذ آن روحی و سعادت‌آور هستند، و رنج و ناراحتی‌های آن مشقت معنوی و شقاوت می‌باشد. تمام آن چه در آن عالم وجود دارد شبیه چیزهایی هستند که در دنیا وجود دارند ولی عین آنها نیستند، و آنچه در این سوره (غاشیه) و سایر سوره‌ها، دربارهٔ نعمت‌های مادی مانند قدح‌های چیده شده و متکاهای به صف کشیده شده، و فرش‌های گسترده و سایر چیزها و وسایل و اثاثیه‌هایی که در منزل ثروتمندان وجود دارد آمده است، فقط به خاطر این است، که نعمت و لذت و آرامش و رفاه را در بهشت برای مردم به تصویر بکشد، والاّ در بین نعمت بهشت و نعمت دنیا به جز مشابهت ظاهری هیچ اتحاد و عینیتی موجود نیست.»

شیخ محمد عبده گفتهٔ خود را از این فرموده پیغمبرﷺ که از پروردگارش نقل می‌کند، گرفته است. که از قول خدا می‌فرماید:

﴿قال عزّ وجل: أَعْدَدْتُ لِعبادِي مالا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لا أُذُنٌ سَمِعَتْ و لاخَطَرَ عَلى قَلْبِ بَشَرٍ﴾[1]

۱ـ بخاری و مسلم. (متفق علیه). صحیح

«برای بندگان درستکار خود چیزهائی را آماده کرده‌ام، نه چشمی آنها را دیده نه گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است.»

ابوهریره که راوی این حدیث است می‌فرماید: برای تصدیق این حدیث اگر مایل هستید این آیه را بخوانید که آن را تأیید می‌کند:

﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ﴾ سجده ۱۷

«هیچ کس نمی‌داند که در برابر کارهای شایسته‌ای که انجام می‌دهد چه چیزهای شادی آفرین و مسرت بخشی برایش پنهان شده است.»

لقاء الله و شرفیابی به حضور ذات الله

یکی از دلایلی که اثبات می‌نماید که نعمت‌های بهشت منحصر به مادیات نیست، این است که خداوند می‌فرماید: بالاترین هدف حیات زندگی انسان، به دست آوردن لیاقت و شایستگی تشرف به حضور خدا است:

﴿يا أَيُّها الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ﴾ انشقاق ۶

«ای انسان شما به سختی در تلاش هستید تا با اعمال شایسته بتوانید به حضور خدا مشرف شوید و مشرف خواهید شد.»

خداوند متعال تسلیم در مقابل زندگی دنیا، و اعتماد و اطمینان به آن، و قانع شدن بدان، و عدم توجه به حیات زندگی باارزش‌تر و مترقی آخرت را به باد انتقاد می‌گیرد، و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لايَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالحَياةِ الدُّنْيا وَاطْمَأَنُّوا بِها وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ. أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾ یونس ۸ـ۷

«مسلماً کسانی که دیدار ما را انتظار نمی‌کشند، و به زندگی دنیوی بسنده می‌کنند و به این جهان دل می‌بندند و از آیات ما غافل و بی‌توجه می‌مانند... چنین اشخاصی جایگاهشان دوزخ است به سبب کارهایی که می‌کنند.»

و خداوند جزای کسانی را که انتظار لقای او را ندارند بیان می‌کند و می‌فرماید:
﴿فَنَذَرُ الَّذینَ لایَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغیانهم یَعْمَهُونَ﴾ یونس ۱۱
«اما ما کسانی را که معتقد به ملاقات ما نیستند، به حال خود رها می‌سازیم، تا در سرکشی و نافرمانی خود سرگردان شوند.»

و خداوند مسلمانان را هدایت و راهنمایی می‌کند که راه رسیدن به ملاقات خدا و نزدیکی به او تنها عمل شایسته و قرار ندادن شریک برای الله است و می‌فرماید:
﴿فَمَنْ کانَ یَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لایُشْرِکْ بِعِبادة رَبِّهِ أَحداً﴾ کهف ۱۱۰
«کسی که آرزو دارد به ملاقات پروردگارش برسد باید کارهای نیک را انجام دهد و هیچکس را به عنوان شریک و انباز خداوند برنگزیند.»

این آیات نشان می‌دهند که لقاء الله بالاترین هدفی است که انسان باید برای آن در تلاش باشد. لقاء الله یک نعمت و لذتی است روحی که هیچ نعمتی به پای آن نمی‌رسد.

رؤیت خداوند در قیامت

خداوند در قرآن بیان می‌دارد که در بهشت یک نعمت و لذت روحی و معنوی وجود دارد که فوق لذت‌های حسی و مادی آن است که عبارت از مشاهده و نظر به سوی ذات الله است:
﴿وَاللهُ یَدْعُو إِلی دارالسَّلامِ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم. لِلَّذینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی و زِیادَةٌ وَ لایَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولئِکَ أصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدونَ﴾ یونس ۲۶ـ۲۵
«خداوند به سوی سرای امن و مورد اطمینان (بهشت) دعوت می‌کند، و

هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید، کسانی که کارهای نیکو می‌کنند منزلت نیکو (بهشت) از آن ایشان است و افزون بر آن دارند و غبار غم و اندوه و پریشانی بر روی ایشان نمی‌نشیند، و ذلّت و رسوایی نمی‌بینند آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند.»

کلمه (حسنی) در آیه فوق به معنی بهشت و کلمه (زیادة) به معنی مشاهده و نظر به سوی ذات الله است، از صهیب صحابی پیغمبرﷺ روایت شده که پیغمبرﷺ وقتی که (لِلّذین احْسَنوا الحسنی و زیادة) را قرائت کرد فرمود:

﴿إذا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النّارِ أَلنّارَ نادی مُنادٍ یا أَهْلَ الجَنَّةِ أَنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللهِ مَوْعِداً یریدُ أَن یُنْجِزَكُمُوهُ، فیقولون: ما هو؟ أَلَمْ تُثْقَلْ مَوازِنُنا، و تُبَیِّضْ وُجُوهُنا، وَ تُدْخَلْنا الجَنَّةَ، وَ تُزَحْزَحْنا عَنِ النارِ، قال فَیَكْشِفُ لَهُمْ الحِجابَ فَیَنْظُرونَ إلَیْهِ، فَوَاللهِ ما أَعْطاهُمْ اللهُ شَیْئاً أَحَبُّ إلَیْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إلَیْهِ وَ لا أَقَرَّ لِأَعْیُنِهِمْ﴾ (۱)

«وقتی که اهل بهشت داخل بهشت و اهل دوزخ وارد آن شدند بانگ برمی‌آورند و می‌گویند ای اهل بهشت خداوند به شما وعده‌ای داده است می‌خواهید که این وعده را در حق شما انجام دهد، می‌گویند: چه وعده‌ای است؟ مگر ترازوی حسنات، ما را سنگین نکردند، و روی ما را سفید نگردانیدند، و ما را داخل بهشت ننمودند، و ما را از دوزخ نجات ندادند؟ پیغمبرﷺ فرمود، در این هنگام خداوند حجاب را کشف می‌کند و متجلی می‌شود و اهل بهشت به سوی ذاتش نگاه می‌کنند. قسم به خدا تمام نعمتهایی که خداوند به آنان بخشیده به اندازه نظری به سوی خدا برای ایشان محبوب و لذت بخش و شاد کننده نیست.»

۱ـ مسلم. صحیح

خداوند متعال رؤیت خود را در قیامت در این آیه اعلام و ثابت نموده و می‌فرماید:

﴿كَلاَّ بَلْ تُحِبُّونَ العَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الآخِرَةَ. وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ﴾ قیامه ۲۳ـ۲۰

«چنین نیست، اصلاً شما دنیای گذرا را دوست دارید، و آخرت را رها می‌سازید، در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادند و به پروردگار خود می‌نگرند.»

خداوند متعال در روز قیامت در بین خود و بندگان نیکوکارش حجاب کبریائی را برمی‌دارد و این بندگان به مشاهده ذات الله شرفیاب می‌شوند، و این مشاهده و رؤیت یک لذت معنوی و نعمت روحی است که هیچ یک از لذایذ مادی در برابر آن ارزش ندارد.

رضایت و خوشنودی ذات الله در قیامت

دلیل دیگری بر این که بعضی از نعمتهای بهشت روحی و معنوی است این است که خداوند اعلام می‌دارد که خوشنودی و رضایت او از بندگانش از نعمت‌های بسیار باارزشی است که مختص مؤمنان است و این نعمت خیلی باارزش‌تر از نعمت‌های حسی می‌باشد و می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللهُ المُومِنينَ وَالمُؤمِناتِ جَنّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ﴾ توبه ۷۲

«خداوند به مردان و زنان مؤمن، بهشت را وعده داده است که در زیر آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکنهای پاکی را در بهشت جاویدان، بدانان وعده داده است، و خشنودی خدا بالاتر از هر چیزی است، و پیروزی بزرگ همین است و بس.»

خداوند متعال ابتدا نعمتهای حسی را در این آیه بیان داشته است و بعداً اعلام می‌دارد که خوشنودی خدا از همهٔ اینها بالاتر است و می‌فرماید بس عظیم است؛ یعنی نعمتهای روحی بالاتر و باارزش‌تر از نعمتهای حسی هستند.

بلیغ‌ترین دلیلی که دربارهٔ نعمت روحی در قرآن می‌بینیم، ندائی است که در روز قیامت خداوند متعال خطاب به بندگان نیکوکار خود می‌فرماید:

﴿یا أَیَّتُها النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إرجعی إلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلی فی عِبادِی وَادْخُلی جَنَّتی﴾ فجر ۳۰_۲۷

«ای انسان آسوده خاطر و دارای آرامش به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو خوشنودی، و خدا هم از تو خوشنود است، در زمرهٔ بندگانم باش و وارد بهشتم شو.»

این ندا خطاب به نفس مطمئنه و آرام یافته و راضی به ثواب خدا، و قرار گرفته در زمرهٔ بندگان صالح خدا است که، یک نعمت و لذّت بس عظیم روحی و یک سعادت معنوی است که هیچ نعمتی به پای آن نمی‌رسد. و در همین زمینه خداوند می‌فرماید:

﴿إنَّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّا﴾ مریم ۹۶

«بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و پسندیده را انجام می‌دهند خداوند مهربان آنان را دوست می‌دارد و محبت ایشان را به دلها می‌فکند»

این آیه بیانگر یک نعمت روحی است که عبارت از ارتباط و محبت و علاقه شدید بین خداوند و بندگانش می‌باشد و این امر خود یک نعمت و لذت روحی است، که نعمت‌های مادی در برابر آن ناچیز است.

بهشت دارالسلام است

دلیل دیگری بر وجود نعمت‌های معنوی و روحی در بهشت، این است که

خداوند بهشت را به (دارالسلام) و محل امن و آرامش که ساکنانش در سلامتی و اطمینان هستند، توصیف می‌نماید، و می‌فرماید: احوال پرسی آنان کلمه (سلام) است و فرشتگان با (سلام) با ایشان سخن می‌گویند. خداوند در توصیف بهشتی که به بندگان صالح خود وعده داده می‌فرماید:

﴿لَهُمْ دارُالسَّلام عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ انعام ۱۲۷

«برای پرهیزکاران منزل امن و آرام و سالم از هرگونه عیبی پیش خدا وجود دارد.»

خداوند زندگی مؤمنان را در بهشت با کلمه (سلام) به معنی امن و آرام توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإيمانِهِمْ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ فِي جنّاتِ النَّعيمِ، دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اَللّهُمَّ و تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمينَ﴾ یونس ۱۰_۹

«بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمان، رهنمودشان می‌نماید و به بهشت نایلشان می‌فرماید که جویبارها در زیر کاخهای ایشان در بهشت باصفا، و پرناز و نعمت روان است، در بهشت دعای مؤمنان این است: پروردگارا! تو منزه از هر عیبی، و درود آنان در بهشت نسبت به همدیگر (سلام) است، و ختم دعا و گفتارشان: شکر و سپاس پروردگار جهان را سزاوار است، می‌باشد.» این آیه بما نشان می‌دهد هرچه در بهشت است امن و سلامت و آرامش است و این خود از بزرگترین نعمتهای روحی است. و خداوند در مورد سلام فرشتگان بر مؤمنان می‌فرماید:

﴿جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّياتِهِمْ وَالْمَلائِكَةُ يَدْخُلُون عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ. سَلامٌ عَلَيْكُمْ بما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقبى الدّارِ﴾ رعد ۲۴_۲۳

«عاقبت نیکوکاران باغهای بهشت است، که جاودانـی است، و آنـان هـمراه کسان خود از پدران و فرزندان و همسران، که صالح باشند بدانجا وارد می‌شوند، و فرشتگان از هر سوی بر آنان وارد می‌آیند، و بـدانـان مـی‌گویند: سـلام، و بـه سلامت و خوشی بسر می‌برید، به سبب صبر و شکیبائی که داشتید، عجب پایان و عاقبت خوب و پرخیری است.»

از مجموع این آیات معلوم گردید که حیات و زندگی آخرت سراپا امن و اعتماد و اطمینان و سلامت و آرامش روحی و معنوی است که از هر نعمت مادی بهتر و والاتر است.

این دلایل بر اثبات لذت و نعمت معنوی در آخرت و ابطال گمان و اتهاماتی که می‌گویند: اسلام نعمتهای قیامت را محصور در لذایذ مادی و شهوانی ساخته است، کافی است.

جزای اعمال ناپسند در قیامت

قرآن کریم اعلام می‌دارد: مجازات گناهکار به واسـطه ارتکـاب گـناه، آتش است. خداوند در قرآن برای (نار) آتش هفت اسم دیگر ذکر کرده است که عبارتند از: جهنّم، هاوِیه، سَعیر، سَقر، لَظی، و حُـطَمَه، شـایع‌ترین آنـها (جـهنم) است. خداوند در دهها آیه به توصیف جهنم، و سوخت و افروزینه، و شراره‌های سر به آسمان کشیده آن پرداخته است و خوراکیها و نوشیدنیهای آنان را تعریف کرده است، و به شیوه‌ای عذاب دوزخ را بیان می‌نماید که دِل هر مجرمی را به لرزه می‌اندازد، و هر انسان خودخواه و متکبر و ظالمی را به زانو درمی‌آورد، تا از جرم و گناه و ظلمی که انجام می‌دهند روگردان شوند. در این آیه به توصیف سوخت جهنم می‌پردازد:

﴿ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً وَ قُودُها النّـاسُ وَالحِـجارَةُ

عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ﴾ تحريم ٦

«ای مؤمنان خودتان و خانواده‌هایتان را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزینه‌ی آن انسانها و سنگها است، فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، زورمند و توانا هستند.»

این آیه تصویری از جهنم را به ما نشان می‌دهد که شراره‌های آن زبانه می‌کشد و افروزینه آن سنگها و انسانها است، و مزید بر آن فرشتگان خشن و بی‌رحم و نیرومند بر آن نظارت می‌کنند، که عذاب را بیشتر و دردناکتر می‌نمایند.

خداوند آتش فروزان جهنم را که همه چیز را می‌بلعد و سیر شدنی نیست چنین توصیف می‌کند:

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَئْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ ق ۳۰

«روزی به دوزخ خواهیم گفت: آیا پر شده‌ای؟ دوزخ می‌گوید مگر بیشتر هست؟»

وقتی که جهنم، مجرمان و بدکاران را می‌بیند به خشم درمی‌آید و می‌خروشد، و خداوند می‌فرماید:

﴿إذا رَئَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً﴾ فرقان ۱۲

«هنگامی که آتش فروزان جهنم آنان را از دور می‌بیند، صدای خشم‌آلود و جوش و خروش آن را می‌شنوند.»

خداوند لباس دوزخیان را چنین توصیف می‌کند:

﴿... فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنّ نارٍ، يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤوسِهِمُ الحَمِيمُ. يُصْهَرُ بِهِ ما فِي بُطُونِهِمْ، وَالْجُلُودُ وَ لَهُمْ مَقامِعُ مَنْ حَديدٍ كُلَّما اَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنها مِنْ غَمٍّ أُعِيدوا فِيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيق﴾ حج ۲۲_۱۹

«کسانی که کافرند جامه‌هایی برای آنان از آتش بریده شده و از بالای سرشان آب بسیار گرم و سوزان ریخته می‌شود، این آب سوزان آنچه در درونشان است

گداخته و ذوب می‌کند، و تمام پوستهایشان را گداخته و بریان می‌گرداند، و تازیانه‌های سختی از آهن برایشان فرود می‌آید، هر زمان دوزخیان بخواهند خود را، از غم و اندوه عظیم آتش برهانند، بدان برگردانیده می‌شوند تا عذاب سوختن را بچشند.»

لباسی که برای کافران از آتش تهیه می‌شود، و آب بسیار سوزانی که بر آنان ریخته می‌گردد و تمام بدنشان را گداخته می‌نماید، و تازیانه‌های آهنی که بر سرشان کوبیده می‌شود و اینکه امیدی ندارند و هر وقت بخواهند از این عذاب فرار کنند باز به جای اولی برگردانیده می‌شوند، تصویری است خوفناک که قلب هر انسانی را به لرزه می‌اندازد. اما درباره طعام جهنم می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الْأَثيمِ، كَالْمُهْلِ، يَغْلِي فی الْبُطونِ كَغَلْيِ الحَميمِ خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إلى سَواءِ الجَحيمِ، ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسه مِنْ عَذابِ الْحَميمِ. ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزيزُ الكريمُ﴾ دخان ۴۹ـ۴۳

«قطعاً درخت زقوم، خوراک گناهکاران است، همچون فلز گداخته در شکمها می‌جوشد، جوششی همچون آب گرم و داغ، به مأمورین دوزخ فرمان داده می‌شود، این کافر فاجر را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید، سپس بر سر او آب جوشان بریزید، بچش که تو زوردار و بزرگواری!...»

درخت زقوم که معروف به تلخی و طعم نامطلوب است خوراک دوزخیان است، و خوراکی است مانند روغن داغ که درون کافران را می‌سوزاند. دربانان دوزخ با خشونت به ایشان می‌گویند: این خطاکاران را به وسط دوزخ بیندازید تا به عذاب خود برسند، سپس به منظور عذاب بیشتر آب بسیار گرم را بر سرشان بریزید، و به عنوان اهانت و استهزاء به ایشان گفته می‌شود: بچشید چون شما قدرتمند و بزرگوارید.

و دربارهٔ عذاب جهنم باز می‌فرماید:

﴿... وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ، مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ و یُسقی مِنْ ماءٍ صَدیدٍ یَتَجَرَّعُهُ و لایَکادُ یُسیغُهُ وَ یَأْتِیهِ المَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِیظٌ﴾ ابراهیم ۱۷ـ۱۵

«هر منحرف و قلدر و گردنکش و باطل‌گرائی، زیانمند و خسارتمند گردید، و در جلو او دوزخ قرار دارد و از خونابه می‌نوشد، آن را جرعه جرعه میل می‌کند، و به هیچوجه گوارایش نمی‌باشد. مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال اینکه نمی‌میرد، و بر سر راه او عذاب سختی است.»

یعنی هر انسان متکبر و روگردان از حق به سوی هلاکت و بدبختی گام برمی‌دارد و سرانجامش سقوط در دوزخی است که جز خونابه آبی ندارد که باید آن را جرعه جرعه بنوشد، ولی آنچنان نامطبوع و ناگوار است که قدرت نوشیدن آن را ندارد، مرگ از هر سو به او حمله می‌کند ولی به خاطر دوام عذاب نمی‌میرد تا راحت شود و عذاب‌های دیگری در انتظار او می‌باشند.

شدّت عذاب در قیامت

خداوند عذاب قیامت را به شیوه‌ای تجسم می‌بخشد که اندامها را به لرزه درمی‌آورد. طوری که هیچ نفسی طاقت تحمل آن را ندارد. بنابراین، شایسته ایمان داران است که با انجام عبادات و اعمال صالحه خود را از آن دور نگهدارند و از خشم خدا برحذر باشند، عذابی را که در این آیه بیان شده و علم جدید اسرار آن را کشف کرده ملاحظه فرمائید:

﴿إِنَّ الَّذینَ کَفَروا بِآیاتِنا سَوفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غیرَها لِیَذُوقوا العَذابَ إِنَّ اللهَ کانَ عَزیزاً حکیماً﴾ نساء ٥٦

«بیگمان کسانی که دلایل و آیات ما را انکار کرده و پیغمبران ما را تکذیب نموده‌اند، سرانجام، ایشان را به آتش هولناکی پرت می‌کنیم و آنان را می‌سوزانیم،

هر زمان که پوست بدنشان بریان و سوخته گردید، پوستهای تازهٔ دیگری به جای آنها قرار می‌دهیم، تا بیشتر مزهٔ عذاب را بچشند، خداوند توانا و حکیم است.»

این آیه می‌گوید هر زمان آتش پوست بدنشان را از بین ببرد پوستهای دیگر جای آنها را می‌گیرند. علّت اینکه در اینجا تنها پوست بدن را مورد توجه قرار داده است، این است عصبهای درد، در سطح پوست قرار دارند، و بافتها و عضلات و اعضای داخلی جسم احساس درد کمتری می‌کنند. به خاطر این است علم پزشکی ثابت کرده که درد سوختگی‌های سطحی که از قسمت پوست تجاوز نمی‌کند، بیشتر از سوختگی‌های عمیق است و سوختگی عمیق هرچند خطرناکتر است، امّا درد کمتری از سوختگی سطحی دارد خداوند می‌فرماید: هر زمان آتش، پوست دوزخیان را از بین ببرد به منظور ادامه عذاب پوستهای دیگری جای آن را پر می‌کند، به راستی در اینجا حکمت الهی آشکار می‌گردد و معلوم می‌گردد توانا و درستکار است (و کان اللهُ عزیزاً حکیماً). کافران در روز قیامت به اندازه‌ای در عذاب و تنگنا قرار دارند چنانچه می‌توانستند خود را نجات دهند به هر قیمتی خود را نجات می‌دادند. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ یَوْمِ القیامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ﴾ مائده ۳٦

«بیگمان اگر همهٔ آنچه در روی زمین است، و همانند آن مال کافران باشد، و آن را به خاطر نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند، و بخواهند خویشتن را بدان بازخرید کنند از ایشان پذیرفته نمی‌گردد، و دارای عذاب دردناکی می‌باشند.»

مسلماً کافران به هیچ وجه و با هیچ قیمتی نمی‌توانند خود را از عذاب الهی رها سازند.

کسی که به آیات مربوط به توصیف روز قیامت و نعمت و عذاب آن، توجه کند و اسرار و شگفتیهای آنها را مدنظر قرار دهد که چگونه دریای بیکران فصاحت و بلاغت آنها موج می‌زند، تصدیق می‌کند، که این جملات از عقل بشر تـراوش نکرده است و محمدﷺ هر اندازه واسع الخیال بوده باشد قادر نبوده این اخبار غیبی را با این دلایل و براهین عقلی قاطع از جانب خود بیان دارد و معلوم است که این آیات ساخته بشر نیست و وحی الهی بر محمد می‌باشد تا به وسیله آنها اسرار و رازهای آخرت را برای مردم آشکار سازد و مردم برای چنین روزی خود را آماده سازند.

فصل هفتم :

ایمـان به فرشتگـان

ایمان به فرشتگان

۱ـ فلسفهٔ ایمان به فرشتگان ۲ـ حقیقت فرشتگان ۳ـ طبیعت فرشتگان ۴ـ اعمال فرشتگان. فرشتگان برای مؤمنان شفاعت و طلب بخشش می‌نمایند ۵ـ فرشتگان رفتار انسان را می‌نویسند.

فلسفهٔ ایمان به فرشتگان

ایمان به فرشتگان موجب اعتقاد به آخرت می‌شود چون کسی که ایمان به فرشتگان داشته باشد حتماً به این هم معتقد است که زندگی و حیات دیگری برای انسان وجود دارد، و لازم است با انجام کارهای خیر و به کارگیری استعدادهای خدادادی، خود را برای روبرو شدن با آن آماده سازد. و هدف اصلی از لزوم ایمان به فرشتگان، ترقی و پیشرفت انسان به بالاترین کمالاتی است که خداوند برای او میسّر کرده است. به همین دلیل است که دین اسلام ایمان به فرشتگان را یکی از اصول دین قرار داده است و منکر آنرا کافر می‌داند. و می‌فرماید:

﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ﴾ بقره ۲۸۵

«فرستادهٔ خدا (محمد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل

شده است، و مؤمنان نیز بدان باور دارند همگی به خدا و فرشتگان او، و کتابهای آسمانی و پیغمبران خدا ایمان دارند.»

حقیقت فرشتگان

قرآن در مورد منشأ آفرینش انسان می‌گوید که انسان از خاک به وجود آمده است و دربارهٔ جن می‌گوید که از آتش آفریده شده است، اما درباره فرشتگان چیزی نمی‌فرماید، ولی پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿خُلِقَتِ المَلائکَةُ مِنْ نورٍ و خُلِقَ الجنُّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نار﴾[۱]

«فرشتگان از نور آفریده شده‌اند و جن از آتش زبانه کشیده، خلق شده است.»

این حدیث نشان می‌دهد که فرشتگان از عالم معنوی و غیبی و غیر محسوسی می‌باشند ـ هرچند با چشم قابل رؤیت نیستند، عقل وجود آنان را انکار نمی‌کند. علمای امروزی هم ادعا ندارند که همه چیز را کشف کرده‌اند، بلکه علم هر روز موجوداتی را کشف می‌کند که قبلاً از وجود آنها بی‌اطلاع بودیم، هرگز عدم علم به وجود چیزی به معنی عدم وجود آن نیست. (بسیار فراوان است چیزهایی که ما از وجود آنها اطلاع نداریم ولی وجود دارند.)[۲]

طبیعت و سرشت فرشتگان و اعمال آنان

سرشت و طبیعت فرشتگان جدا از طبیعت انسان است و با آن مغایرت دارد، فرشتگان دارای اختیار نیستند و طبق طبیعت و سرشت خاص خود مؤظف به

۱ـ مسلم. صحیح

۲ـ علم جدید ثابت کرده که چشم انسان نمی‌تواند اجسامی را ببیند که سرعت حرکت آن‌ها به سرعت نور ۱۸۶۰۰۰ میل در ثانیه رسیده باشد وقتی سرعت اجسام به این درجه یا بالاتر رسید چشم انسان با هیچ دستگاهی قادر به رؤیت آن نیست شاید فرشتگان مخلوقی باشند که سرعت حرکت آن‌ها به این درجه یا بالاتر از آن رسیده باشد.

امری هستند که از آن منحرف نمی‌شوند. و از خصوصیات سرشت آنان اطاعت و فرمانبرداری است. و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ ما فی السَّمٰواتِ وَ ما فی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَالمَلائِكَةُ وَ هُمْ لايَسْتَكْبِرُونَ. يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلونَ ما يُؤْمَرُونَ﴾ نحل ۵۰-۴۹

«هر جنبنده‌ای که در آسمانها و زمین وجود دارد، برای خدا سجده و کرنش می‌کند و فرشتگان نیز خدا را سجده می‌برند و تکبر نمی‌ورزند، و فرشتگان از پروردگار خود که حاکم بر آنان است می‌ترسند، و آنچه بدانان دستور داده شود به خوبی انجام می‌دهند.»

یکی از وظایف مهم فرشتگان ابلاغ وحی الهی به پیغمبران می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فاطِرِ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ جاعِلِ المَلائِكَةِ رُسُلاً أُولِی أَجْنِحَةٍ، مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ، يَزِيدُ فی الْخَلْقِ مايَشاءُ إِن اللهَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ﴾ فاطر ۱

«ستایش، خداوندی را سزا است، که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و فرشتگان را با بالهای دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا و چهارتا چهارتائی که دارند مأمور کرد، او هرچه بخواهد بر آفرینش می‌افزاید چرا که خدا بر هر چیز توانا است.»

آیهٔ فوق اعلام می‌دارد که خداوند فرشتگان را واسطه بین خود و پیغمبرانش قرار داده است، و پیام الهی را به آنان می‌رسانند، آنها دارای بالهای متعددی هستند. البته داشتن بال در عالم ظاهر نشانهٔ قدرت و سرعت در پرواز است و اینکه خداوند می‌فرماید چندین بال دارند کنایه است که فرشتگان هرچه سریع‌تر پیام و فرمان الهی را اجرا می‌کنند و می‌فرماید:

﴿يُنَزِّلُ المَلائِكَةَ بالرُّوحِ مَنْ أَمْرِه عَلی مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِه أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إلاّ أَنا فَاتَّقُون﴾ نحل ۲

«خداوند به دستور خود فرشتگان را همراه با وحی بر هر کسی از بندگانش که

خود بخواهد نازل می‌کند تا به مردم بیاموزند که جز من که آفـریننده‌ٔ جـهانم، خدائی نیست پس از او بپرهیزید.»

روح در این آیه به معنی وحی است که خداوند به وسیله فرشتگان بر هر عبد صالح خود که بخواهد نازل می‌کند تا مردم را از نافرمانی خداوند برحذر دارنـد، خداوند وحی را به روح تشبیه کرده است چون همانگونه که روح مایه حیات است وحی هم مایه حیات ملتها و انسانها است.

در قرآن آمده که روح اسم فرشته‌ای است که وحی را بر پیغمبر نازل می‌کرد که همان (جبرئیل) می‌باشد. و می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجبریلَ فَإنَّهُ نَزَّلَهُ علی قَلْبِکَ بِإذْنِ اللهِ﴾ بقره ۹۷

«ای محمد به آنان بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد، در حقیقت دشمن خدا است زیرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است.»

جبرئیل در قرآن به (روح الأمین و روح القُدس) هم نـام بـرده شـده است. خداوند خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿وَ إنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ العالَمینَ نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِین عَلی قَـلْبِکَ لِـتَکُونَ مِـنَ المُنْذِرِین﴾ شعراء ۱۹۴_۱۹۲

«این قرآن نازل شده از طرف پروردگار است، جبرئیل آن را فرود آورده بـر قلب تو تا از زمرهٔ بیم دهندگان باشی.» و می‌فرماید:

﴿قُلْ نَزَّلَهُ روحُ القُدُسِ مِنْ رَبّکَ بالحَقِ﴾ نحل ۱۰۲

«بگو این قرآن را روح القدس (جبرئیل) به حق از جانب پروردگار با خود آورده است.»

یکی دیگر از وظایف فرشتگان، تثبیت و تأیید پیغمبران است که مشکلات را برای آنان آسان می‌سازند. خداوند عیسی را به وسیله روح القُدُس (جبرئیل) تأیید نمود، و می‌فرماید:

﴿وَ آتَیْنا عیسی ابْنَ مَرْیَمَ البَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِروُحِ القُدُسِ﴾ بقره ۸۷

«آیات و معجزات آشکار را به عیسی پسر مریم بخشیدیم و او را به وسیله جبرئیل تأیید کردیم.»

فرشتگان بر مؤمنان وارد می‌شوند و آنان را دلنوازی می‌کنند و بشارت به ایشان می‌دهند و می‌فرماید:

﴿إنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنا اللهُ ثُمَّ استَقامُوا تَتَنزَّلُ عَلَیْهِمُ المَلائِکَةُ ألاّ تَخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا و أَبْشِروا بِالْجَنَّةِ الَّتی کُنْتُمْ توعَدونَ نَحْنُ أَوْلِیائُکُمْ فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ فِی الآخِرةِ﴾ فصّلت ۳۱ـ۳۰

«کسانی که می‌گویند پروردگار ما تنها خدا است و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند، فرشتگان پیش آنان می‌آیند و بدانان مژده می‌دهند که نترسید، و غمگین نباشید، و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شود (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا، و در آخرت هستیم.»

خداوند می‌فرماید فرشتگان بر مؤمنانی که بر ایمان خود ثابت و استوارند وارد می‌شوند و خیر و صواب را به قلب ایشان القاء و الهام می‌نمایند که از آینده ترسی نداشته باشند و برای گذشته هم غم نخورند و می‌گویند: بشارت باد شما را به بهشتی که خداوند به شما وعده داده بود، و ما یاور، و دوست شما هستیم در دنیا، از شما حفاظت می‌کنیم، و در قیامت نیز از دوستان صمیمی شما می‌باشیم.

خداوند مؤمنان را به هنگام جنگ با کافران به وسیله فرشتگان یاری می‌دهد تا آنان را بر دشمنان پیروز گرداند، و می‌فرماید:

﴿إِذْ یَسْتَغِیثونَ رَبَّکُمْ فاسْتَجابَ لَکُمْ إِنّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُرْدَفینَ وَ ما جَعَلَهُ اللهُ إلاّ بُشری، وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبَکُمْ وَ ما النَّصْرُ إلاَّ مِنْ عِنْدِ اللهِ﴾ انفال ۱۰ـ۹

بیاد آورید زمانی را که از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و

او درخواست شما را پذیرفت، و گفت من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروههای متعدد دیگری را پشت سر دارند.

یکی دیگر از وظایف فرشتگان این است که مؤمنان را به هنگام مرگ قبض روح می‌کنند:

﴿الَّذینَ تَتَوَفّاهُمُ المَلائِکَةُ طَیِّبینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُون﴾ نحل ۳۲

«کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که پاکیزه از کفر و گناه و دارای روح شاد هستند فرشتگان بدانان می‌گویند: درودتان باد، به خاطر کارهای پسندیده‌ای که در دنیا کرده‌اید به بهشت درآئید.»

و همچنین فرشتگان ارواح کافران و ظالمان را نیز قبض می‌کنند، و می‌فرماید:

﴿الَّذینَ تَتَوَفّاهُمُ المَلائِکَةُ ظالِمی أَنْفُسِهِمْ﴾ نحل ۲۸

«کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که نسبت به نفس خود ظلم کرده‌اند.»

فرشتگان برای مؤمنان شفاعت و طلب مغفرت می‌کنند

قرآن می‌فرماید فرشتگان برای بندگان خدا شفاعت می‌کنند ولی قبول شفاعت آنان منوط به اجازهٔ خدا است:

﴿وَکَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّمواتِ لاتُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرضی﴾ نجم ۲۶

«چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند، و شفاعت آنان سودی ندارد و کارساز نیست مگر بعد از آنکه خدا اجازه دهد، و راضی و خوشنود گردد.»

فرشتگان برای مؤمنان دعا می‌کنند تا خداوند ایشان را براه راست و نجات هدایت دهد:

﴿أَلَّذينَ يَحْمِلُونَ العَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرونَ لِلَّذِين آمَنُوا، رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذينَ تابُوا واتَّبَعُوا سَبِيلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحيمِ، رَبَّنا وَادْخِلهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّياتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزيزُ الحَکِيمُ، وَ قِهِمُ السَّيِّئاتِ و مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ العَظيمُ﴾
غافر ۹ـ۷

«فرشتگانی که بردارندهٔ عرش خدایند، و فرشتگانی که به دور عرش جمعند، به سپاس و ستایش پروردگارشان مشغولند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند و می‌گویند پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه جا را و همه چیز را فرا گرفته است، پس صرف نظر کن از کسانی که از گناهان دوری می‌گزینند و به راه راستت برمی‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ فرما پروردگارا آنان را به باغهای همیشه ماندگار بهشت داخل گردان، که بدیشان وعده داده‌ای، و همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایسته خود باشند، قطعاً تو مسلّط و توانا هستی، و آنان را از بدیها به دور نگاهدار و تو هر که را در آن روز از کیفر بدیها نگاهداری، واقعاً بدو رحم کرده‌ای، این امر مسلّماً رستگاری بزرگ و نیل به مقصود سترگی است.»

شفاعت و طلب آمرزش فرشتگان برای نیکوکاران پیامی است به آنان که در راه راست حرکت کنند و روح خود را با نور ایمان روشن و نیرومند سازند تا از تاریکی کفر و جهل هرچه بیشتر دور شوند و در پرتو علم و هدایت قرار گیرند.

فرشتگان اعمال انسان را می‌نویسند

قرآن می‌فرماید که خداوند چند فرشته‌ای را بر هر انسانی مأمور کرده تا کارهای نیک و بد او را یادداشت کنند و بر اساس نامه عملش او را مورد محاسبه قرار دهند:

﴿وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافظينَ، كِراماً كاتِبينَ، يَعْلَمُونَ ما تفعَلون﴾ انفطار ۱۲ـ۱۰

«بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده‌اند، نگاهبانانی که محترم هستند، و پیوسته اعمال شما را می‌نویسند، و می‌دانند هر کاری را که می‌کنید.»

یعنی فرشتگانی بر شما گمارده شده است که تمام کارهای شما را حساب می‌کنند و یادداشت می‌نمایند؛ و این فرشتگان محترم و بی‌غرض و بی‌نظر هستند، و خیر و شرّ را یادداشت می‌کنند. و می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنا الإنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الوَرِيدِ، إِذْ يَتَلَقَّى المُتَلَقِّيانِ عَنِ اليَمِينِ وَ عَنِ الشِّمال قَعيد. ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتيدٌ﴾ ق ۱۸ـ۱۶

«ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که از خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد و ما از شاهرگ گردن بدو نزدیکتریم، بدانگاه دو فرشته‌ای که در سمت راست و طرف چپ انسان نشسته‌اند و اعمال او را دریافت می‌دارند، انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند، مگر اینکه فرشتهٔ مراقب، آماده برای دریافت آن سخن است.»

این دو مأمور نگاهبان، دو فرشته‌ای هستند که در طرف چپ و راست انسان، عمل و رفتار انسان را ثبت و ضبط می‌کنند. وقتی که انسان ایمان داشته باشد همیشه تحت مراقبت مأمورین آگاه و آماده و مسلط الهی است و تمام حرکات و گفتار او نوشته می‌شود، بدون شک خود را کنترل می‌کند و از کارهای ناپسند پرهیز می‌نماید و به سوی خدا روی می‌آورد.

برخی از آیات قرآن را که دربارهٔ عالم فرشتگان و طبیعت و وظیفه آنان است بیان کردیم این آیات به ما نشان می‌دهند که هدف اساسی اسلام پرورش معنوی انسان است و اسلام می‌خواهد انسان را از عالم ماده جدا و به دور سازد، و عشق و ایمان به خدا و پیروی از پیغمبرﷺ را سرلوحه زندگی او قرار دهد.

فصل هشتم :

ایمان به کتابهای خدا

ایمان به کتابهای خدا

۱ـ واجب بودن ایمان به کتابهای الهی ۲ـ قرآن تصدیق کنندهٔ کتابهای آسمانی پیش از خود می‌باشد ۳ـ قرآن همان حقیقتی است که ملتهای سابق آن را گم کرده بودند و به دنبال آن می‌گشتند ۴ـ تورات از نظر قرآن ۵ـ نظر قرآن درباره انجیلها

واجب بودن ایمان به کتابهای الهی

باور و اعتقاد به همه کتابهای الهی که بر پیغمبران نازل شده است، یکی از ارکان و پایه‌های ایمان است و کسی که به آنها ایمان نداشته باشد مؤمن محسوب نیست، کتابهای آسمانی عبارتند از دستورات، و وحی‌هایی که خداوند متعال برای پیغمبرانش فرستاده است، تا آنها را به ملتها ابلاغ نمایند. بنابراین بر هر مسلمانی واجب است به قرآن و سایر کتابهای آسمانی که قبل از اسلام بر پیغمبران خدا نازل شده است ایمان داشته باشند. چندین آیه راجع به واجب بودن ایمان به همهٔ کتابهائی که بر پیغمبران سابق نازل شده وجود دارد، از جمله می‌فرماید:

﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَ ملائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ﴾ بقره ۲۸۵

«پیغمبر به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده است ایمان دارد، و مؤمنان همه

به خدا، و فرشتگان خدا، و کتابهای خدا، و پیغمبران خدا ایمان دارند.»

قرآن در بین کتابهای آسمانی، تنها تورات که بر موسی نازل شده و انجیل که به عیسی وحی گردیده، و زبور داود و صحف ابراهیم را ذکر کرده است.

قرآن تصدیق کنندهٔ کتابهای آسمانی پیش از خود می‌باشد

ارتباط و علاقه‌ای که اسلام را با سایر دینهای آسمانی مربوط و نزدیک می‌سازد، این است که اسلام همه‌ی کتابهای آسمانی را قبل از اینکه تحریف شده باشند، به طور کلی تأیید و تصدیق می‌نماید. ولی کتابهای آسمانی که به صورت فعلی در دسترس مردم قرار دارند، تنها بعضی از آیات آنها را که به صورت خود باقی مانده‌اند و به خیر و صلاح دستور می‌دهند، تأیید و تصدیق می‌نماید، امّا آیاتی را که تحریف شده‌اند و بدعتها و اضافات عجیب در آنها وارد شده است، قبول ندارد و آنها را تصحیح می‌کند. خداوند به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الکِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْکُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ وَ لاتَتَّبِعْ أَهْوائَهُمْ عَمّا جائَکَ مِنَ الحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً﴾ مائده ٤٨

«و بر تو کتاب کامل را نازل کردیم که ملازم حق و موافق و مصدق کتابهای پیشین آسمانی و شاهد بر صحت و سقم آنها است، پس میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که بر تو آمده است روی مگردان، برای هر ملتی از شما راهی و برنامه‌ای قرار داده‌ایم.»

این آیه می‌فرماید: ای محمد ما قرآن را به عنوان مصدق سایر کتابهای آسمانی مانند تورات و انجیل برای تو فرستاده‌ایم که ناظر و مسلّط بر آنها است و شاهد و بیان کننده حقیقت آنها است. و در بین یهود و نصاری طبق قرآن داوری

کن، و از هوی و آرزوهای نفسانی آنان پیروی مکن، چون هر ملتی دستور و برنامه‌ای دارد.

البته شریعت و دین همه پیغمبران در اصول و ارکان یکی است و هیچ تفاوت و اختلافی ندارند؛ ولی بنا به مقتضیات و شرایط اجتماعی و غیره بعضی از احکام فرعی و جزئی آنها با هم فرق می‌کند که البته این امر به صلاح مردم است، چون بدون شک قوانین و برنامه‌ها عملی برای اصلاح و تزکیه نفس فرد و اجتماع با تغییر اوضاع و احوال و شرایط جامعه و استعدادهای فردی تغییر می‌یابد و متفاوت می‌گردد. بنابراین بعضی از دینهای آسمانی با بعضی دیگر در احکام معاملات و ازدواج و یا نوع زنهای محرم و یا چگونگی توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا با هم فرق دارند. این اختلافات در فروع و احکام جزئی و فرعی امری است طبیعی که حتی در بین پیروان یک دین هم واقع می‌شود.

ولی آنچه که مورد اتفاق همهٔ ادیان الهی است: توحید و یکتاپرستی، و تسلیم مخلصانه در پیشگاه خدا است و رعایت اصول اخلاق است، که با تغییر پیغمبران و گذشت زمان تغییر پیدا نمی‌کنند.

قرآن همان حقیقتی است که ملتهای سابق آن راگم کرده بودند و به دنبال آن می‌گشتند

مدتها بعد از نزول کتابهای آسمانی سابق، تأویلات و تفسیرهای گوناگون و تعبیرات در آنها شروع شد و به مرور زمان اختلافاتِ دینی به اوج خود رسید، و بشریّت دربارهٔ دین خدا سرگشته و در خطر عظیمی به سر می‌برد و چون به کفر و الحاد و بت‌پرستی دچار شده بود، مردم نیاز شدیدی به وحی الهی و یک کتاب آسمانی دیگری داشتند که آنان را از گمراهی نجات بخشد و به راه راست هدایت دهد، چون پیرو هر کتابی پیروان کتاب‌های دیگر را تکفیر می‌کرد، و دربارهٔ

معرفت و شناخت حقیقت، معبود، و کنه دین با هم اختلاف داشتند. قرآن که آمد حق را از باطل جدا کرد، و چیزهایی که برای مردم مشکل شده بود برای آنان آسان ساخت. خداوند خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿ تَاللهِ لَقَدْ أَرْسلْنا إلی أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَزَیّنَ لَهُمْ الشّیطانُ أَعْمالَهُمْ فَهُوَ وَلِیُّهُم الْیَوْمَ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ، وَ ما أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الکِتابَ إِلاّ لِتُبَیّنَ لَهُمُ الّذی اخْتَلَفوا فیه وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ﴾ نحل ٦٤ـ٦٣

«به خدا سوگند ما پیغمبرانی به سوی ملتهای پیش از تو فرستاده‌ایم، و شیطان، کارهای زشت ایشان را در نظرشان آراست و آنان را به فساد تشویق کرد، و امروز شیطان سرپرست ایشان است، و عذاب دردناکی دارند. ما کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان روشن نمائی که در آن اختلاف دارند، و هم بدان خاطر که این کتاب هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد.»

نظر قرآن دربارهٔ تورات

لفظ (توراة) عبری است که وارد زبان عربی شده است و از کلمه تورا عبری که به معنی قانون و شریعت است گرفته شده است. قرآن دربارهٔ اینکه تورات چند (سفر) است چیزی نمی‌گوید، امّا آمدن لفظ موسی با تورات در بعضی آیات قرآن اشاره به این است که منظور از تورات در قرآن همان اسفار پنجگانه است که بر موسی نازل شده است که به نظر علمای قدیمی عبری عبارتند: ۱ـ سفر تکوین ۲ـ سفر خروج ۳ـ سفر لاویین ۴ـ سفر عدد ۵ـ سفر تثنیه. ولی علمای متأخرین بعدها اطلاق لفظ تورات را بر تمام اسفار اعم از اسفار پنجگانه و غیره جایز شمرده و آنچه را به نام عهد قدیم می‌شناختند، تورات می‌گفتند. خداوند شهادت می‌دهد که تورات و انجیل را قبل از قرآن به منظور هدایت مردم نازل کرده است

و می‌فرماید:

﴿أَللّٰهُ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ الحيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَالْإِنجيلَ مِنْ قبلُ هُدىً لِلنّاسِ﴾ آل عمران ۳ـ۱

«جز ذات الله خدائی نیست و او زنده و متصرف در تمام امور جهان است. همان کسی که قرآن را بر تو نازل کرده است که مشتمل بر حق است و تصدیق کننده کتابهائی است که قبل از آن بوده‌اند، و خداوند پیش از آن تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی نازل کرده است.»

قرآن که به نقد و بررسی تورات پرداخته ثابت کرده است که پیروان آن در تعلیمات و دستورات تورات تغییرات و تبدیلاتی به وجود آورده‌اند، و می‌فرماید:

﴿مِنَ الَّذينَ هادُوا يُحَرِّفونَ الكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ﴾ نساء ٤٦

«برخی از یهودیان سخنان (خدا را) از جای خود منحرف می‌گردانند.»

معنی آیه این است که عده‌ای از قوم یهود بودند که تورات را تحریف می‌کردند. به طور کلی تحریف به چند شیوه حاصل می‌شود، یا به وسیله حمل جملات و الفاظ بر غیر معنیی که برای آن وضع شده است و یا به واسطه پنهان ساختن و کتمان کلام خدا از مردم است، و یا اینکه چیزی بر آن اضافه و یا از آن کم شود، و یا اینکه احکام و اوامری که بسیار مهم است و مدتها به آن عمل شده به فراموشی سپرده شود. و در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿يُحَرِّفُونَ الكَلَمِ عَنْ مواضِعِهِ، وَ نَسوُاْ حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا به﴾ مائده ۱۳

«کلمات و سخنان خدا را از جای خود منحرف می‌نمایند، و بخش فراوانی از آنچه به ایشان تذکر داده شده بود فراموش کردند.» و باز می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلى الَّذينَ أُوتوا نصيباً مِنَ الكِتابِ يُدْعَون الى كِتابِ اللهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ آل عمران ۲۳

«نمی‌بینی کسانی که بدیشان بهره‌ای از کتاب آسمانی داده شده است، به

سوی کتاب خدا دعوت می‌شوند تا در میانشان داوری کند.»

با توجه به آیه فوق آنچه به نام تورات، پیش یهود است قسمتی از اصل آن است نه همه آن، چون قسمتی را ترک و به فراموشی سپرده‌اند. قرآن برای ما معلوم می‌دارد که یهودیان قسمت اکثر اصول دین خود را پنهان و مخفی کرده‌اند:

﴿یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جائَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُون مِنَ الکِتابِ وَ یَعْفُو عَنْ کثیرٍ﴾ مائده ١٥

«ای اهل کتاب پیغمبر ما به سوی شما آمده است، بسیاری از چیزهائی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها صرف‌نظر می‌نماید.»

مسائلی از تورات که یهود آن‌ها را پنهان می‌داشتند و به مردم نمی‌گفتند، چیزهایی بود که خداوند درباره صفات پیغمبرﷺ (حضرت محمد) و بشارت به آمدن او بر موسی نازل کرده بود، یهودیان آنها را بر معنی دیگر حمل نموده و از معنی اصلی خود منحرف کرده‌اند.

همچنین درباره حساب و جزای اعمال در قیامت یهودیان تورات را تحریف کرده‌اند، چرا که در تورات فعلی بحثی از حساب و جزا در روز قیامت به چشم نمی‌خورد، در حالی که اعتقاد به حساب و جزای اعمال در قیامت جزو رکن اصلی دین خدا است.

نظر قرآن درباره انجیلها

بعد از حضرت عیسی انجیلهای فراوانی به وجود آمدند، و مورخین عیسوی خود نیز بر این امر اعتقاد و اجماع دارند. سپس در اوایل قرن چهارم میلادی کلیسا خواست تا در بین همه انجیلها آن‌هایی را که معتبر است انتخاب کند، و در بین آنها چهار انجیل را به نام‌های مِتی، مِرقس، لوقا و یوحَنا انتخاب کرد.

قرآن برخی از مطالب این انجیلها را تأیید نمی‌کند و اعتراف نمی‌کند که این مطالب از جانب خدا است؛ هرچند خداوند می‌فرماید که ما انجیل را بر عیسی نازل نموده‌ایم، انجیلی که خداوند نازل کرده با انجیلهایی که بعد از عیسی به وجود آمده و نوشته شده‌اند متفاوت است، و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعيسى ابْنِ مَرْيَم مُصَدِّقاً لِّما بين يَديْهِ مِنَ التَّوْراةِ، وَ آتَيْناهُ الْإنْجيلَ فيهِ هُدىً و نُورٌ﴾ مائده ٤٦

«به دنبال آنان، عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم، که تصدیق کنندهٔ توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیلی نازل کردیم که در آن رهنمودی، و نوری بود.»

از طرف دیگر قرآن اعلام می‌دارد که نصاری قسمت زیادی از اصل کتاب خود را (انجیل) فراموش و ترک کرده‌اند:

﴿وَ مِنَ الَّذينَ قالُوا إنّا نَصارى أَخَذْنا مِيثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّروا بِهِ فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ العَداوَةَ والبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ القِيامَةِ وَ سَوْف يُنَبِّئُهُمُ اللهُ بِما كانوا يَصْنعون﴾ مائده ١٤

«و از کسانی که می‌گویند ما مسیحی هستیم پیمان گرفته‌ایم که به انجیل عمل کنند اما آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکّر داده شده بود به دست فراموشی سپردند لذا به پاداش آن، تا دامنهٔ قیامت میان ایشان کینه و دشمنی افکندیم و خداوند ایشان را از آنچه که کرده‌اند آگاه خواهد ساخت.»

این انتقاد شدید، که قرآن آن را در این آیه متوجهِ عقیده مسیحیت حاضر می‌نماید در تأیید همین معنی است: و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قالُوا: إنَّ اللهَ هُوَ المَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، وَ قال المَسيحُ يا بَنِي إسْرائِيلَ اعْبُدوا اللهَ رَبِّي و رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الجَنَّةَ وَ مَأْواه النّارُ وَ ما لِلظّالمينَ مِنْ أَنصارٍ لَقَدْ كَفَر الَّذينَ قالوا: إنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ

إلهٍ إلاّ إلهٌ واحِدٌ وَ إنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا يقولونَ لَيَمَسَنَّ الَّذينَ كَفروا مِنْهُمْ عذابٌ أَليمٌ﴾ مائده ۷۳ـ۷۲

«بیگمان کافرند کسانی که می‌گویند: خدا همان مسیح ابن مریم است، عیسی گفته است ای بنی‌اسرائیل خدای یگانه‌ای را بپرستید، که پروردگار من و پروردگار شما است، بیگمان هرکس انبازی را برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاه او آتش است، و ستمکاران یار و یاور ندارند. بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است، در صورتی که معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد، و اگر از آنچه که می‌گویند دست نکشند به کافران آنان عذاب دردناکی خواهد رسید.»

فصل نهم:

ایمـان به پیغمبران خدا

ایمان به پیغمبران خدا

۱ـ حکمت و فلسفه فرستادن پیغمبران ۲ـ واجب بودن ایمان به پیغمبران ۳ـ معصوم بودن و محفوظ بودن پیغمبران از گناه ۴ـ هر امتی دارای پیغمبری بوده است ۵ـ محمد پیغمبر همه مردم است ۶ـ محمد آخر و خاتم پیغمبران است

حکمت و فلسفهٔ فرستادن پیغمبران

اعتقاد به فرستادن پیغمبران از جانب خدا برای راهنمائی بشر یکی از ارکان ایمان است، و بر هر مسلمانی واجب است که عقیده داشته باشد که خداوند پیغمبرانی را فرستاده است که به ثواب و نعمت الهی برای نیکوکاران، بشارت می‌دهند و بدکاران را از عذاب الهی می‌ترسانند، و این پیغمبران وظیفه خود را انجام دادند، و دستورات خدا را به ملتهای خود ابلاغ کردند، تا خدا را از هر نقص و عیبی پاک و منزه بدارند، و تسلّط و قدرت خداوند بر بندگانش را برای مردم روشن کردند و احکام خدا را در مورد فضائل و کارهای خیری که باید انجام داده شود برای مردم شرح و تفصیل دادند، و کارهای شرّ و صفات ناپسند را توضیح دادند تا از آنها دوری جویند.

بر هر مسلمانی واجب است که عقیده داشته باشد، که دستورات پیغمبران همه از جانب خدا و وحی الهی بر آنان است، واجب است در مسیری که پیش

گرفته‌اند به ایشان اقتدا شود و به اوامر آنان عمل شود، و از چیزهایی که نهی می‌نمایند، دوری و اجتناب گردد. واجب است هر مسلمانی ایمان داشته باشد که پیغمبران از جانب خدا تأیید می‌شوند و عنایت الهی به نحوی که عقل بشر آن را درک نمی‌کند و از قدرت بشر خارج است، شامل حال آنان است و این تأیید و عنایت خارج از عقل و قدرت بشر، معجزه‌ای است، که دلالت بر صدق دعوی رسالت ایشان می‌باشد.

خداوند پیغمبران را به عنوان بشارت دهندگان و بیم دهندگان فرستاده و می‌فرماید:

﴿كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيينَ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ وَ أَنْزَل مَعَهُمُ الكِتابَ بالحَقّ﴾ بقره ۲۱۳

«مردمان برابر فطرت در آغاز از نظر اندیشه یک دسته بودند، سپس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا بشارت دهند و بترسانند، و کتابی که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت دعوت می‌کرد بر آنان نازل کرد.»

این پیغمبران، نیکوکاران را در دنیا و آخرت به خیر و سعادت بشارت می‌دهند، و کسانی که از فرمان خدا سرپیچی می‌کنند به عذاب شدید و خسران و زیان در دنیا و آخرت می‌ترسانند.

واجب بودن ایمان به پیغمبران خدا

قرآن کریم همه را دعوت می‌کند، تا به تمام پیغمبران ایمان داشته باشند و می‌فرماید:

﴿قُولُوا آمَنّا بِاللهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَينا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ و إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقوبَ وَالأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لانُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ له مُسْلِمونَ﴾ بقره ۱۳۶

«بگوئید ایمان داریم به خدا و آنچه به نام قرآن بر ما نازل گشته و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (نوادگان) نازل شده است و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای همهٔ پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است ایمان داریم، و میان هیچیک از آنان جدائی نمی‌اندازیم و ما تسلیم فرمان خدا هستیم.»

قرآن با صراحت اعلام کرده است کسانی که به برخی از پیغمبران ایمان دارند و به بعضی دیگر کفر می‌ورزند، خداوند ایمان آنان را قبول ندارد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذینَ یَکْفُرونَ بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ یُریدُونَ أَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ اللهِ و رُسُلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَ یُریدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبیلا أُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ حَقّاً وَ أَعْتَدْنا لِلکافرینَ عَذاباً مُهیناً﴾ نساء ۱۵۱ـ۱۵۰

«کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند، و می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند، و می‌گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم، و به برخی دیگر ایمان نداریم و می‌خواهند در این میان راه دیگری برگزینند، آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوار کننده فراهم آورده‌ایم.»

دین اسلام با این آیات صریح پایه و اساس دوستی و اتحاد و برادری را در بین ملتهای روی زمین تحکیم می‌بخشد و اختلاف و عداوت در بین آنان را محو می‌نماید، چرا وقتی که همه مردم به همهٔ پیغمبران ایمان آوردند، تفاهم و دوستی در بین آنان بیشتر می‌شود و حلّ اختلاف آسان می‌گردد. و این اصل یکی از خصوصیات و امتیازات دین اسلام است، که موجب شده سازش در بین آنان با سایر ادیان سهل‌تر و آسان‌تر باشد، چرا که اسلام بر پیروان خود واجب کرده، تا به همه‌ی پیغمبران ایمان داشته باشند و به آنان احترام بگذارند، وقتی که پیروان سایر ادیان می‌بینند که اسلام برای دین و پیغمبر ایشان احترام قایل است به اسلام نزدیک‌تر می‌شوند و از سایر ادیان که نسبت به دین و پیغمبر آنان

عیب و ایراد می‌گیرند و دشمنی می‌ورزند، دوری می‌جویند.

چندی پیش عدهٔ فراوانی می‌خواستند در بین سه دین بزرگ آسمانی اسلام، مسیحیّت و یهودیت توافق به وجود بیاورند ولی در این کار شکست خوردند، چرا که بعضی از عبارات وارده در ادیان مزبور را به نحوی تفسیر و تأویل می‌کردند که گمان می‌بردند با این تفسیر می‌توانند مانع اصلی اتحاد آنان را از میان بردارند در حالی که این عبارات با معنی معهود خود به عنوان رکن و جوهر اصلی این دین‌ها در نظر پیروان آنها شناخته شده‌اند و هیچ تغییری در آنها پذیرفته نمی‌شود، سرانجام این عده به جای اینکه بتوانند در بین این دینها اتحاد به وجود بیاورند، با تغییرات خود دینی دیگر را اضافه کردند، و به دشمنی با سه دینی که می‌خواستند آنها را با هم متحد سازند، قد علم کردند.

انسان هوشیار و محقق می‌داند دین اسلام که مردم را دعوت می‌نماید تا همه به رسالت محمدﷺ ایمان داشته باشند بهترین راه برای اتحاد همه ادیان است، چون اسلام رسالت همه پیغمبران را تأیید می‌نماید و می‌گوید دین همه پیغمبران حق است ولی با مرور زمان انحرافاتی در آنها حاصل شده، لذا برای بازگردانیدن مردم به سوی حق، خداوند آخرین پیغمبر خود، محمدﷺ، را فرستاده، تا مردم را به راه راست و عمل به قرآن دعوت نماید و قرآن مشتمل بر تمام فضایل و خیر و برکت موجود در تمام کتابهای آسمانی پیش از خودش می‌باشد. و علاوه بر آنها دارای فضایل و برکتهای دیگری است که بر حسب تطور و تکامل، ملتها به آن نیاز دارند.

معصوم و محفوظ بودن پیغمبران از گناه

پیغمبرانی که از جانب خدا انتخاب و فرستاده می‌شوند تا مردم را از جهل و نادانی و بندگی هوای نفسانی نجات دهند و آنان را از ارتکاب کارهای ناپسند

بازدارند، لازم است که خود متصف به صفات و اخلاق پسندیده باشند، چون اگر دارای اخلاق ناپسند باشند، نمی‌توانند مردم را به سوی سعادت هدایت و رهنمود کنند، دستورات آنان، بی‌فایده و باعث گمراهی بیشتر خواهد شد، بدان خاطر است که خداوند بعد از ذکر تعدادی از پیغمبران، فضیلت و کرامت همه پیغمبران را اعلام می‌دارد و می‌فرماید:

﴿**وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا، وَ أَوْحَینا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَکانوا لَنا عابِدین**﴾ انبیاء ۷۳

«ما آنان (پیغمبران) را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند، و انجام خوبیها و اقامه نماز، و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم، و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.» و باز می‌فرماید:

﴿**أُولئِکَ الَّذینَ آتیناهُمُ الکِتابَ وَالحُکْمَ والنُّبُوَّةَ فَإنْ یَکْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَکَّلْنا بِها قوْماً لَیسُوا بِها بِکافِرینَ أُولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللهُ فَبِهُداهُمُ اقتَدِه**﴾ انعام ۹۰ـ۸۹

«آنان (پیغمبران) کسانی هستند که کتاب و حکمت و نبوت را به ایشان داده‌ایم، اگر نسبت بدان کفر ورزند، ما کسانی را عهده‌دار آن می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند، آنان (پیغمبران) کسانی هستند که خداوند ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان پیروی کن.»

قرآن خیانت را از همه پیغمبران بدور می‌دارد و می‌فرماید:

﴿**وَ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَغُلَّ**﴾ آل عمران ۱۶۱

«سزاوار و شایستهٔ مقام هیچ پیغمبری نیست که خیانت کند و یا هیچ پیغمبری خیانت ازا و صادر نمی‌شود.»

قرآن اعلام می‌کند که همه پیغمبران دارای فضایل اخلاقی عظیم و نمونه کامل انسانیت می‌باشند ولی هریک دارای امتیاز و خصوصیاتی ویژه هستند.

دربارهٔ ابراهیم می‌فرماید:

﴿إنَّهُ كانَ صِدِّيقا﴾ مریم ۴۱

«بیگمان ابراهیم بسیار صدّیق و راستگو بود.» و دربارهٔ موسی می‌فرماید:

﴿إنَّهُ كانَ مُخْلِصاً﴾ مریم ۵۱

«به راستی موسی بسیار تسلیم و مخلص خدا بود.» و دربارهٔ اسماعیل می‌گوید:

﴿إنَّهُ كانَ صادقُ الوَعْدِ﴾ مریم ۵۴

«همانا اسماعیل بسیار وعده درست بود.» و راجع به حضرات نوح و هود و صالح و لوط می‌فرماید: هریک از آنان پیغمبری بسیار امین بوده‌اند (رسول أمین). و در مورد حضرت عیسی می‌فرماید:

﴿وَجيهاً فی الدُّنْيا والآخِرَة﴾ آل عمران ۴۵

«در دنیا و قیامت بلند مرتبه و بزرگوار و مقرب الهی است.» و نسبت به یحیی می‌فرماید: (کان تَقيّاً) یحیی بسیار متقی و پرهیزگار بود.

هر امتی دارای پیغمبری بوده است

سنت الله و حکمت الهی نسبت به جامعه بشری اقتضا نموده است که برای هر ملتی پیغمبری را از میان آن ملت انتخاب کند و او را با وحی آسمانی به سوی آنان بفرستد، تا ایشان را به راه راست هدایت کند و مایه خیر و سعادت ایشان شود و می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطاغوتَ﴾ نحل ۳۶

«از میان هر ملتی پیغمبری را برگزیده و به سوی ایشان فرستاده‌ایم، تا به آنان بگویند: خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان و بتان و ستمگران و...) دوری جوئید» و باز می‌فرماید:

﴿و ما مِنْ أُمَّةٍ إلاّ خلافِيها نَذيرٌ﴾ فاطر ۲۴

«هیچ امتی نیست مگر ترساننده‌ای (پیغمبری) در بین آنان وجود داشته است.»

البته قرآن اسم بیست و پنج پیغمبر را ذکر کرده است، ولی خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید که غیر آنان پیغمبران دیگری هم بوده‌اند:

﴿وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ علیک﴾ نساء ١٦٤

«ما پیغمبرانی را فرستاده‌ایم که قبلاً سرگذشت آنان را برای تو بیان کرده‌ایم و پیغمبرانی را هم فرستاده‌ایم که سرگذشت آنان را برایت بیان نکرده‌ایم.»

محمد پیغمبر همهٔ مردم است

رسالت پیغمبرﷺ برای همه مردم است و محمدﷺ فرستاده خدا به سوی تمام انس و جنّ می‌باشد.

به خلاف سایر پیغمبران پیشین که تنها به سوی ملت خود فرستاده می‌شدند.

خداوند خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کافَّةً لِلنّاسِ بَشیراً وَ نَذِیراً وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لایَعْلَمونَ﴾ سبأ ٢٨

«ما شما را نفرستاده‌ایم مگر به سوی تمام مردم تا بشارت دهندهٔ نیکوکاران و بیم دهندهٔ بدکاران باشید ولی اکثر مردم این حقیقت را نمی‌دانند.»

خداوند به پیغمبر دستور می‌دهد تا رسالت خود را به عموم مردم ابلاغ نماید:

﴿قُلْ یا أَیُّها النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیْکُمْ جَمیعاً الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَالأَرضِ لا إِلهَ إِلا هُوَ﴾ اعراف ١٥٨

«ای پیغمبر بگو من فرستادهٔ خدا به سوی جملگی شما هستم، خدایی که آسمانها و زمین از آن او است، جز او معبودی نیست.»

محمّد آخر و خاتم پیغمبران است

خداوند رسالت محمد را به عنوان خاتم تمام رسالات آسمانی و ناسخ همه رسالات پیشین قرار داده است و می‌فرماید:

﴿و ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِن الرِّجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبیینَ﴾ احزاب ٤٠

«محمد پدر هیچ یک از مردانی که در بین شما هستند نیست، اما فرستادهٔ خدا و آخر پیغمبران است.»

خداوند متعال با این آیه شریفه، نبوت را با فرستادن پیغمبرﷺ به آخر می‌رساند و آن را مهر می‌کند طوری که هیچ کس حق ندارد آن را باز نماید و بعد از محمد ادعای نبوّت کند.

البته در دوران قبل از بعثت محمدﷺ، پیغمبران پشت سر هم به سوی مردم می‌آمدند و همه به مردم بشارت می‌دادند که بعد از ایشان هم پیغمبر دیگری خواهد آمد، اگر محمدﷺ پیغمبر خدا نمی‌بود نمی‌توانست با سنّت تمام پیغمبران پیش از خود مخالفت کند و بگوید: بعد از من پیغمبر دیگری نخواهد آمد. بلکه به خاطر جلب توجه مردم که علاقه به پیروی از گذشته دارند، می‌گفت: بعد از من هم پیغمبرانی می‌آیند. اما خداوند به او دستور داد، تا به مردم اعلام کند که او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبر دیگری نخواهد آمد. مدت ۱۴۰۰ سال از این دستور می‌گذرد هنوز پیغمبری نیامده است، در حالی که قبل از حضرت محمدﷺ در چنین مدتی دهها پیغمبر می‌آمدند و مردم را به سوی خدا دعوت می‌کردند.

پیروان سایر ادیان را می‌بینیم که به رسالت حضرت محمد اعتراف نمی‌کنند و طبق وعدهٔ دین خود هنوز منتظر آمدن پیغمبری هستند که کتاب دینی ایشان به آن بشارت داده است، آیا چهارده قرن بعد از محمدﷺ کافی نیست که ایشان از

انتظار کشیدن برای پیغمبر موعودشان، دست بردارند و به رسالت محمدﷺ اعتراف کنند و ایمان داشته باشند که او همان کسی است که منتظر اویند و صفاتش با اوصاف کتب مقدسه‌ی آنان تطبیق دارد.

بدون شک حکم به نیامدن پیغمبر دیگری بعد از محمدﷺ، حکمی است که از جانب خدا صادر شده است و از معجزات قرآن است و دلیل بر این است که قرآن وحی آسمانی است. چون تنها خداوند متعال است که از آینده خبر می‌دهد و نیامدن پیغمبر دیگری را اعلام می‌دارد.

فصل دهم :

قدر الهی

قدر الهی

۱ـ قدر در قرآن ۲ـ اختیار انسان ۳ـ هدایت وگمراهی ۴ـ ارادهٔ انسان در ضمن اراده خداست ۵ـ اجل و روزی انسان محدود است ۶ـ فایده و روح ایمان بقدر

یکی از ایرادها و طعن‌هائی که دشمنان بر اسلام دارند، این است، می‌گویند: ایمان به قدر، یکی از عوامل مهمّ در ضعف و ناتوانی مسلمانان است که باعث شده است از لحاظ تمدن و علم و صنعت از غربیها عقب بمانند، چرا که (قدر) در عرف و اصطلاح غربیها به معنی از کار انداختن تمام استعدادها و قدرت و شعور انسانی است و هرکس معتقد به (قدر) باشد، کسل و ناتوان در گوشه‌ای به انتظار آنچه در عالم غیب برایش در نظر گرفته شده است می‌نشیند و دست از هر فعالیت درستی برمی‌دارد. اما قدر در اسلام به این معنی نیست بلکه معنی خاصی دارد و بدان توجه فرمائید:

وقتی که دربارهٔ ایمان از پیغمبرﷺ سؤال شد، پیغمبرﷺ اعتقاد به (قدر) را یکی از ارکان ایمان به حساب آورد.

﴿أنْ تُؤْمِنَ بِالقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ﴾[1]

«یکی از ارکان ایمان اینست که به قدر چه خیر باشد، چه شر، ایمان داشته

۱ـ مسلم. صحیح

باشید که از جانب خدا است.» قدر خیر و شر به این معنی است که تمام کارهای جهان اعم از نیک و بد دارای نظم و قانون خاصی است که از جانب خدا برای آنها وضع شده است و هر چیزی دارای شرایط و خصوصیات و اندازه‌ای است که بر اساس آن تحقّق می‌یابد و با فقدان این خصوصیات و شرایط و اندازهٔ مشخص، از بین می‌رود. همه این شرایط و قوانین و نظم و سنت، به خواست خدا است، و هیچ چیزی بدون اراده و خواست خدا به وجود نیامده و نخواهد آمد و آنچه در عالم هستی موجود است موافق علم ازلی او است.

وقتی که به قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که ایمان به قدر در آخرین مرحله ارکان ایمان قرار دارد و مانند ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و روز آخرت از ارکان اساسی محسوب نمی‌شود، بلکه وقتی از آن سخن می‌گوید، به این منظور است تا اعلان دارد که قدر هم مانند سایر نظامها و قانون‌های آسمانی، قانون و نظم خداست، در قرآن ایمان به قدر ذکر نشده است (وجوب ایمان به قدر به وسیله حدیث می‌باشد.)

قدر در قرآن

هرگاه به معنی لفظ قدر که در آیات متعدد قرآن ذکر شده است توجه کنیم برایمان روشن می‌شود که لفظ (قَدْر) به فتحه یا سکون دال، و لفظ تقدیر و مقدار، به معنی قرار دادن چیزی به اندازه و مقیاس مخصوص و وزن معیّن است که برابر سنت و قانون معلوم انجام می‌گیرد. و می‌فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنّاهُ فِی الأَرْضِ﴾ مؤمنون ۱۸

«آب را از آسمان به اندازهٔ معین نازل کردیم و در زمین جای دادیم.» مقدار، به معنی اندازهٔ معین است. و می‌فرماید:

﴿أَللهُ يَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثىٰ، وَ ماتَغيضُ الأَرحامُ وَ ما تَزْدادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بمقدارٍ﴾ رعد ۸

«بیگمان خداوند آگاه است به حمل و باری که هر زن حامله‌ای آن را حمل می‌کند، و می‌داند که رحمها به هنگام زایمان چه نقصانی در آنها پدید می‌آید، و یا به هنگام حمل چه افزایشی دارند و همه چیز به نزد خدا برابر قانون و سنت اوست.»

این آیه اعلام می‌دارد که هر موجودی از موجودات الهی دارای سنّت و قانون مخصوصی است. مانند نظم و سنّت خدا در مورد زنان حامله و عقیم ماندن آنان، و افزایش و نقصان در اولاد که همه طبق نظم الهی است. بر انسان هم که جزئی است از اجزاء این عالم مانند سایر موجودات، نظام و سنت الله حکمفرما است و می‌فرماید:

﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ﴾ عبس ۱۹ـ۱۸

«مگر خداوند انسان را از چه چیز آفریده است؟ از نطفه او را به وجود آورده است، و او را طبق نظام و سنت الهی به میزان و مقدار مشخص و در مرتبه مخصوص از وجود قرار داده است.» باز قرآن می‌فرماید:

﴿يُقَدِّرُ اللَّيلَ وَالنَّهارَ﴾ مزمل ۲۰

«خداوند شب و روز را طبق سنت خود به مقدار و اندازه مشخصی قرار می‌دهد.» و دربارۀ اینکه همه چیز بر اساس سنّت می‌باشد و به میزان معینی است می‌فرماید:

﴿وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّره تَقْدِيراً﴾ فرقان ۲

«خداوند همه چیز را آفریده است و طبق سنت و به مقدار معین آنها را قرار داده است.»

با ملاحظه این آیات برای ما معلوم می‌شود، که عقیده به قدر در قرآن عبارت

است از اینکه بر هر انسان ایمان‌دار واجب است که بداند، که این جهان دارای قانون و نظم و نظام محکم و استواری است که همهٔ امور و مسائل جهان از آن پیروی می‌نماید و بین علت و معلول و اسباب و مسببات رابطه‌ای مستقیم وجود دارد و بی‌نظمی و هرج و مرج و نابه‌سامانی در خلق و آفرینش خدا موجود نیست. وقتی انسان مؤمن چنین عقیده‌ای داشته باشد، خود را ملزم می‌داند که به بحث و بررسی نظامهای کون بپردازد و نظام خداوند را دربارهٔ مخلوقات بشناسد، و بر اساس رابطه موجود بین علت و معلول و اسباب و مسببات و طبق سنت الهی عمل کند.

اختیار انسان

لازم است بعد از بحثی که دربارهٔ (قدر) شد نظر قرآن را درباره اختیار انسان مورد توجه قرار دهیم، تا میزان سستی و بی‌اساس بودن ایراد و اتهام به اسلام در مورد ایمان به قدر، برایمان روشن شود. هنگامی که مشرکین، کفر و عصیان خود را به اراده خدا نسبت می‌دهند و خداوند با قاطعیت گفته‌های آنان را رد می‌نماید، به خوبی برای ما معلوم می‌گردد که قدر به معنی بی‌اختیاری انسان و تسلیم او در برابر سرنوشت نیست بلکه این انسان است که به میل خود به انجام کارهای بد یا پسندیده می‌پردازد.

﴿سَيَقُولُ الَّذينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شاءَ اللهُ ما أَشْرَكْنا وَ لاآبائُنا وَ لاحَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّى ذاقوا بَأْسَنا، قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوه لَنا إِن تَتَّبِعُونَ إِلاّ الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَخْرُصُونَ، قُلْ فَلِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ فَلَوْ شاءَ اللهُ لَهَداكُمْ اجمعين﴾ انعام ۱۴۹ـ۱۴۸

«مشرکان (برای معذرتخواهی از کفر و تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (این اعمال ما بر اساس مشیّت خداست) اگر خدا می‌خواست ما و پدران ما

مشرک نمی‌شدیم و چیز حلالی را حرام نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌کنند به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را تکذیب می‌کردند، تا سرانجام عذاب ما را چشیدند، و کیفر اعمال خود را دیدند. بگو: آیا دلیل قاطعی (برای راضی بودن خدا از شرک خود و تحریم حلال در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟ شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و حجت و برهانی ندارید و از روی ظنّ و گمان و تخمین کار می‌کنید. ای پیغمبر به آنان بگو: که خداوند دارای دلیل روشن و رسا است و شما دلیلی بر صدق گفتار خود ندارید که می‌گویید: خدا به کفر ما و تحریم چیزهای حلال از طرف ما راضی است، آری اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حق) هدایت می‌نمود (اما هدایت اجباری فایده‌ای ندارد و حقیقت جوئی اختیاری، پسندیده و ستوده است).»

یعنی مشرکان می‌گویند: اگر خدا می‌خواست ما را از شرک باز می‌داشت بنابراین شرک ما به خواست خدا است و ما مقصر نیستیم، و خداوند به دو دلیل این ادعای آنان را باطل می‌نماید. اوّل اینکه خداوند مشرکین پیشین را به خاطر کفر و ظلمی که مرتکب شده بودند مورد عقاب و غضب خود قرار داده است؛ اگر کفر آنان به خواست خدا انجام می‌گرفت هرگز آنان را مورد خشم خود قرار نمی‌داد، پس گناه ایشان به اختیار خودشان بوده است نه به خواست خدا. دوم اینکه خداوند به آنان می‌فرماید که همچون سخنی که شما ادعا می‌کنید از طرف هیچیک از پیغمبران به شما ابلاغ نشده است، و اگر راست می‌گوئید که ما به شما گفته‌ایم شرک بورزید، دلیل و برهانی را که دارید نشان دهید. سپس خداوند به کلّی ادعای ایشان را باطل می‌کند و می‌فرماید:

﴿**فَلَوْ شاءَ اللهُ لَهَداكُمْ اجمعين**﴾ انعام ۱٤۹

یعنی اگر خداوند می‌خواست به طریق اجبار همهٔ شما را بر راه واحدی قرار

دهد مسلّماً آن راه واحد، راه راست و هدایت می‌بود ولی خداوند هیچ کســی را مجبور نکرده که بر راه معینی حرکت کند، و فرستادن پیغمبران به سوی مردم و دعوت آنان بحق و پرهیز از گناه به معنی این است که بشـر خـود در انـتخاب مسیرش مختار است و اگر مجبور باشد برابـر سـرنوشت رفـتار کـند فـرستادن پیغمبران چه فایده‌ای دارد؟ بلکه همانگونه که قرآن می‌فرماید انسان آزاد است در بین حق و باطل یکی را انتخاب نماید:

﴿إِنّا هَدَيناهُ السَّبيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً﴾ انسان ۳

«بیگمان ما انسان را به راه راست رهنمود کردیم و حق و باطل را به او نشان دادیم، اما او به اختیار خود یا در مقابل این نعمت بزرگ هـدایت، سپاسگزار و ممنون (خدا) است. یا قدر نعمت را نمی‌داند و کفران نعمت می‌کند و نـاسپاس است و راه باطل را انتخاب می‌کند.» و می‌فرماید:

﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ و من شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ کهف ۲۹

«بگو حق از آن خداست (و آنچه خداوند بدان دسـتور مـی‌دهد حـق است) هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس که می‌خواهد کافر شود.»

پس خواست و مشیت خدا برای هدایت و انتخاب راه راست از طرف مردم، بوسیله فرستادن پیغمبران به منظور هدایت و راهنمائی انسانها و آگاه سـاختن آنان بر حق و باطل، آشکار و متجلی می‌گردد و خواست و ارادهٔ انسان هـم بـا انتخاب راه حق یا باطل نمایان می‌شود. بنابراین معلوم گردید که خداوند کفر را نمی‌خواهد و انسان محکوم قدر و سرنوشت نیست و دارای اراده و اختیار است. قرآن کریم در اکثر آیات خود اختیار را برای انسان ثابت می‌نماید و او را در مقابل کاری که انجام می‌دهد مسئول می‌داند و می‌فرماید فسادی که در نظام اجتماعی به وجود می‌آید و مردم از آن شکوه می‌کنند، و تمام شرّ و بدبختیهایی کـه در زندگی روزمرّه به وفور دیده می‌شود و مردم از آن رنج می‌برند، همه در اثر شرایط

و اسبابی است که مردم خود آنها را به وجود آورده‌اند و می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الفَسادُ فی البَرِّ والْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ﴾ روم ٤١

«تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهائی پدیدار گشته که مردم انجام می‌دادند، بدینوسیله خدا سزای بعضی از کارهائی را که مردم انجام می‌دهند بدیشان می‌چشاند، تا اینکه (آنان بیدار شوند و از دست زدن به گناه) برگردند.» باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ و یَعْفُو عَنْ کثیرٍ﴾ شوری ۳۰

«هر بلا و مصیبتی که به شما می‌رسد به خاطر کارهائی است که انجام داده‌اید و نتیجهٔ اعمال شما است و خداوند از بسیاری از کارهای ناپسند شما صرف‌نظر می‌کند و شما را بدان مجازات نمی‌کند.» و می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها وَ ما ربُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِید﴾ فصّلت ٤٦

«هرکس که کار نیکی را انجام دهد به نفع خود او است و هرکس که کار بدی را انجام دهد به زیان خود او است (در آخرت بر اساس عمل انسان با او رفتار می‌شود) به هیچوجه پروردگار شما نسبت به بندگانش، بی‌داد، و ظالم نیست.»

قرآن انسان را دعوت می‌کند که قوانین و سنت و نظام کون را بشناسد تا انقلابات اصلاحی به وجود بیاورد و در جامعه در مسیر ترقی و پیشرفت به سوی زندگی بهتر قدم بردارد، و می‌فرماید:

﴿إِن اللهَ لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِأَنْفُسِهِمْ﴾ رعد ۱۱

«بیگمان خداوند سعادت و خوشبختی یا ذلّت و بدبختی که بر مردم است از بین نمی‌برد تا اینکه مردم مقدمات و شرایطی که خود برای خوشبختی یا بدبختی به وجود آورده‌اند، از بین می‌برند.»

آنچه که بیان شد آیاتی هستند که قرآن دربارهٔ اختیار و ارادهٔ انسان با صراحت ذکر می‌کند، و اختیار و عمل انسان را عامل و منشأ ثواب و عقاب او به حساب می‌آورد، و این آیات به کلی مغایر با گفته دشمنان اسلام است که می‌گویند اسلام دین تنبلی و ضعف و ناتوانی است و مانع پیشرفت مسلمانان در زندگی دنیائی است.

هدایت و گمراهی

هدایت کردن و گمراه ساختن هر دو به خواست خدا می‌باشند، ولی عده‌ای این امر اسلامی را دلیل بر مجبور بودن انسان قرار داده‌اند مانند این آیه که خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ العَذابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ زمر ۱۹

«آیا کسی که (به خاطر ارتکاب معاصی و اصرار بر ظلم و فساد، روح ایمان و تشخیص برای همیشه در او مرده است و وجودش یکپارچه وجود جهنّمی شده است) فرمان عذاب در حق او قطعی و محقق گشته است، (تو می‌توانی او را از عذاب برهانی؟) آیا تو می‌توانی کسی را نجات دهی که در آتش دوزخ قرار گرفته است» و باز خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لاتَهْدي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكِنَّ اللهَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ﴾ قصص ٥٦

«ای (پیغمبر) تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت دهی، ولی این تنها خدا است که هرکه را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید.»

با توجه به آیات فوق و آیات دیگر می‌بینیم که اسلام می‌گوید: که هدایت و گمراهی در دست خدا است. بعضی، از این امر سوءاستفاده کرده و آن را دلیل بر این دانسته‌اند که انسان مجبور است و در انجام و انتخاب کار اختیاری ندارد؛ ولی باید گفت این استنباط و استدلال درست نیست، چرا که هدایت و گمراهی که به

خدا نسبت داده می‌شود و در اختیار او است، قرآن علّت آنها را استحقاق و شایستگی بندگان معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لايَهْدِی القَوْمَ الظّالِمینَ﴾ مائده ٥١

«خداوند هدایت نمی‌دهد قومی را که ظالم باشد.»

این آیه می‌گوید علّت عدم هدایت، و گمراهی آنان از جانب خدا، ظلم و فسادی است که انجام داده‌اند و استحقاق هدایت را از خود سلب کرده‌اند. همانگونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لايَهْدِی مَنْ هُوَ كاذِبٌ كفّارٌ﴾ زمر ۳

«خداوند دروغگوی کفر پیشه را هدایت نمی‌کند.» و می‌فرماید:

﴿فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ﴾ صف ٥

«آنان چون از حق منحرف شدند خداوند دلهایشان را از پذیرش حق و حقیقت و گرایش به راه راست کج و منحرف کرد و انحراف ظاهری آنان را به انحراف باطنی ایشان سرایت داد.» و می‌فرماید:

﴿كَذلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ﴾ غافر ۳٥

«اینگونه خداوند بر هر دلی که خودبزرگ بین و زورگو باشد مهر می‌نهد و تشخیص را از آن می‌گیرد.» و می‌فرماید:

﴿وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلاّ الفاسِقينَ﴾ بقره ٢٦

«خداوند جز کجروان و منحرفان را به آن، گمراه و حیران نمی‌گرداند.» و می‌فرماید:

﴿وَ يُضِلُّ اللهُ الظّالِمينَ﴾ ابراهیم ٢٧

«خداوند ظالمان را گمراه می‌نماید.»

کسانی که دارای چنین صفات مذموم و ناپسندی باشند استحقاق هدایت الهی را ندارند لذا به واسطهٔ انحراف و ظلم و تکبری که دارند خداوند آنان را

گمراه و منحرف می‌سازد.

اما در مورد کسانی که دارای صفات پسندیده هستند و شایستگی و لیاقت هدایت الهی را کسب می‌کنند می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ تغابن ۱۱

«هرکسی که به خدا ایمان داشته باشد خداوند دل او را (به ثبات و آرامش و تسلیم و خوشنودی به امر خدا می‌رساند و) رهنمود می‌گرداند.» و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ و يَهْدِي إليه مَنْ أَنابَ﴾ رعد ۲۷

«ای محمد بگو خداوند هرکسی را که بخواهد گمراه می‌کند و هرکسی را که پشیمان از گناه می‌گردد و به سوی خدا بازگشت می‌نماید هدایت مـی‌دهد.» و می‌فرماید:

﴿يَهْدِي بِهِ اللهُ مِنَ اتّبعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ﴾ مائده ۱٦

«خداوند به وسیله قرآن کسانی را به راههای امن و راست هدایت می‌کند که جویای خوشنودی او باشند.»

(پس هدایت الهی هم خاص کسانی است که دارای ایمان و رفتار نیکو و احساس بندگی و تسلیم و شرمندگی در پیشگاه خداوند می‌باشند. و هدایت و گمراهی از جانب خدا برابر سنّت و اسباب و علتهای آنها است و جبری در بین نیست.)

ارادهٔ انسان، همراه با ارادهٔ خداست

اسلام اختیار و ارادهٔ انجام کار را برای انسان ثابت می‌نماید ولی اراده و اختیار او در انجام کار وقتی مؤثر است که همراه با اراده و خواست خـدا بـاشد وگـرنه انسان نمی‌تواند کاری انجام دهد که مخالف خواست خدا باشد، و می‌فرماید:

﴿إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلْعالَمينَ لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقيمَ، وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ رَبُّ العالمينَ﴾ تکویر ۲۹_۲۷

«این قرآن جز پند و اندرز برای جهانیان نیست، و برای کسانی است از شما که بخواهند راه راست را در پیش گیرند، و حال آنکه نمی‌توانید چیزی را بخواهید جز چیزهائی که خواست خدا است.»

مراد این است که فرمانروائی مطلق از آن خدا است، و رفتار و کردار بنده وقتی از قوه به فعل درمی‌آید که خواست او با خواست خدا همنوا و همراه باشد، و اعمال انسان فقط متوقف بر خواست و ارادهٔ خود او نیست، بلکه زمانی خواست او منشاء عمل واقع می‌گردد که همگام با خواست خدا باشد و خداوند می‌فرماید: که انسان به خواست و اختیار خود عمل می‌نماید:

﴿لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَستَقيمَ﴾

ولی بعد از آن می‌فرماید خواست آنان علّت اساسی نیست و باید با خواست خدا همراه باشد.

﴿ما تَشاؤُنَ إلاّ أَنْ يَشَاءَ اللهُ﴾

البته آیات دیگری به همین معنی در قرآن ذکر شده است مانند:

﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَختارُ و ما كان لَهُمْ الخِيَرَةُ﴾ قصص ٦٨

«پروردگار تو هرچه را بخواهد می‌آفریند، و هرکسی را و هر کاری را بخواهد برمی‌گزیند، و مردمان پس از صدور فرمان خدا دربارهٔ چیزی و کسی، حق انتخاب ندارند.»

یعنی بشر ضعیف و عاجز و ناآگاه است و نمی‌تواند در برابر قدرت و علم خدا اظهار نظر کند و حق انتخاب داشته باشد.

﴿قُلْ لَنْ يُصيبَنا إلاّ ما كَتَبَ اللهُ لَنا﴾ توبه ٥١

«بگو هرگز چیزی (از خیر و شرّ) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا مقدّر کرده باشد.»

یعنی قادر مطلق خدا است و بدون خواست او هیچ چیزی واقع نمی‌شود و

کسی حق ندارد خود را مستقل و فعّال ما یشاء بداند. بلکه باید همیشه در جهت خواست خدا حرکت نماید و سعی کند او را راضی کند.

﴿وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلا هُوَ وَ إِن یَمْسَسْکَ بخیرٍ فَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٍ وَ هُوَ القاهِرُ فوقَ عِبادِه﴾ انعام ۱۸ـ۱۷

«اگر خداوند زیانی را به تو برساند هیچکس جز او نمی‌تواند آن را بـرطرف سازد، و اگر خیری را به تو برساند (کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد چرا که) او بر هر چیزی توانا است و او بر سر بندگان خود مسلط است.»

این آیات نشان می‌دهند که بشر وقتی می‌تواند کاری را انجام دهد که مخالف با خواست خدا نباشد، و چون ضعیف و ناتوان و جاهل است، نمی‌تواند خلاف خواسته خداوند دانا و توانا کاری انجام دهد.

در حقیقت این آیات یک حقیقت علمی را بیان می‌دارند که اکثر فلاسفه و دانشمندان غربی به آن اعتقاد دارند و از آن به نام جبر علمی نام می‌برند. این جبر علمی نشان می‌دهد که خداوند متعال تمام اشیاء را برابر نـظم و سـنّت و شرایط مـخصوص بـه وجـود آورده است و در بـین اسـباب و مـسببات رابـطه مستحکم و استواری قرار داده است و هرگاه عوامل و اسباب به وجـود آمـدند معلول و مسبب نیز تحقق می‌یابند، و خواست و اراده انسان، برابر سنّت و نظام الهی تنها در محدوده‌ای است که از جانب خداوند تعیین شده است. اراده انسان برای انجام کاری لازم است ولی کافی نیست و برای رسیدن به مطلوب، خواست و ارادهٔ الهی است که تعیین کننده می‌باشد، چرا که اگر خداوند بخواهـد روابـط موجود بین اسباب و مسببات را از بین می‌برد، مثلاً آتش ابراهیم را نمی‌سوزاند، و عیسی بدون پدر به دنیا می‌آید. بنابراین لازم است انسان خود را بشـناسد و از غرور و خودخواهی دوری کند. تنها به قدرت خود متکی نباشد، بلکه ضمن به کارگیری کلیه اسباب و مسببات و حرکت در مسیر سنت خدا، همیشه مـتوجه

قدرت و عظمت پروردگار خود باشد، و تلاش نماید تا تمام حرکاتش در جهت رضا و خواست او باشد[۱].

اجل و روزی انسان محدود است

درباره اجل انسان قرآن به ما می‌فرماید:

﴿و ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إلاّ بِأذْنِ اللهِ کِتاباً مُؤَجَّلاً﴾ آل عمران ۱٤٥

«هیچ کسی را نمی‌سزد که بمیرد مگر به فرمان خدا، و خداوند وقت آن را دقیقاً و در مدت مشخص و محدودی ثبت کرده است.»

﴿أیْنَما تَکُونوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ و لَوْکُنْتُمْ فِی بُروجٍ مُشَیَّدَةٍ﴾ نساء ۷۸

«هرجا که باشید مرگ شما را درمی‌یابد هرچند در برجهای محکم و استوار جای‌گزین باشید.»

﴿وَ ما یُعَمَّرَ مِنْ مُعَمَّرٍ و لایَنْقُصَ مِنْ عُمْرِهِ الا فی کتابٍ﴾ فاطر ۱۱

«هیچ شخص پیری عمر درازی به او داده نمی‌شود و هیچ کسی از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتاب (لوح المحفوظ) ثبت و ضبط است.»

به حقیقت این آیات به بهترین وجه واقعیت زندگی و حیات را ترسیم می‌دارند. ما هر روز با چشم خود می‌بینیم انسانهایی که به انتظار مرگ نیستند چگونه به کام مرگ می‌روند و راه گریزی ندارند. مرگهای ناگهانی انسانهائی را می‌بینیم که قبلاً احساس ناراحتی نکرده‌اند. حتی عده‌ای از پزشکان معتقدند؛ وقتی انسان به دنیا می‌آید چیزی به همراه دارد که ماده و جرثومه پایان حیات و زندگی او است، یعنی هر تولدی مرگی به همراه دارد.

وقتی حیات و زندگی محدود باشد مسلماً رزق و روزی نیز محدود است، قرآن

۱ـ حیات محمد، دکتر محمدحسین هیکل، ص ۵۳۳ ط ۳

می‌فرماید:

﴿إِنّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حسابٍ﴾ آل عمران ۳۷

«خداوند به هرکسی که بخواهد بی‌حساب و بی‌شمار روزی می‌رساند.»

این بود مسائلی که قرآن راجع به قدر، اختیار، رزق و اجل، بیان داشته است. اما کسانی که می‌خواهند به بحث و بررسی مسائل دیگری از قبیل ایجاد توافق در بین احاطه علم و اراده خدا که امری است محقق و عمل اختیاری انسان که امری است بدیهی بپردازند، این کار به معنی جستجوی سرّ قدر است که انسان از بحث و تحقق در مورد آن منع شده است، و پرداختن به موضوعی است که از دایرۀ عمل عقل خارج است.[۱]

فایده و روح ایمان به قدر

ایمان به قدر، انسان را به سعی و تلاش وادار می‌نماید، چون نفع خود را در تلاش و کوشش می‌بیند و با خود می‌گوید: اگر این بار موفق نشدم بار یگر موفق خواهم شد، و همیشه انتظار دارد که برای او خیری مقدر شده باشد، و تنها عامل برای رسیدن به این خیر را تلاش و کوشش خود می‌داند، لذا انسان معتقد به قدر همیشه فعّال و پرتلاش است.

یکی دیگر از فلسفه‌های مهمّی که خداوند انسان را به ایمان به قدر دعوت کرده این است، که هنگام دچار شدن به بلا و گرفتاری و ناراحتی خود را با آن تسکین بخشد و صبور و بردبار باشد. زمانی که انسان با سعی و تلاش و خستگی فراوان و امید و انتظار زیاد به دنبال چیزی می‌دود ولی با یأس و نومیدی روبه‌رو می‌شود، در چنین موقعیت خطرناکی ایمان به (قدر) به فریادش می‌رسد، و او را

۱ـ رسالة التوحيد، شيخ محمد عبده ص ۷۲

دلداری می‌دهد، و توکل و اعتماد به قدرت خدا را بیادش می‌آورد و او را به صبر و بردباری و چاره‌اندیشی و دستیابی به راه‌حلهای درست تشویق می‌کند.

همانگونه که به هنگام توفیق و پیروزی، از خودخواهی و غرور و تکبر انسان جلوگیری می‌نماید و این پیروزی را جزو نعمت‌های الهی و قدر خداوندی به حساب می‌آورد و انسان را در چنین حالی به تواضع و فروتنی و سپاسگزاری پروردگار وامی‌دارد. قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلاّ فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَى اللهِ يَسيرٌ، لِكَيْ لاتَأْسَوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ﴾ حدید ۲۳_۲۲

«هیچ روی دادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد یا به شما دست نمی‌دهد مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی (بنام لوح المحفوظ ثبت و ضبط) بوده است و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه برای از دست دادن چیزی غم بخورید، که چرا از دستتان بدر رفته است؟ و نه بسیار شادمان و مغرور بشوید بر آنچه خداوند بدستتان رسانیده است.»

خداوند می‌فرماید تمام رخدادهای زمین و آنچه مربوط به نفس انسان است قبل از آفرینش زمین در لوح المحفوظ ثبت کرده است و خود عالم به آن است، بنابراین، از انسان می‌خواهد به هنگام ناراحتی ثابت و استوار باشد و غم و ناراحتی او را از پای درنیاورد، چون این مقدری است حتمی الوقوع و در اختیار انسان نمی‌باشد، و اگر خیر و نعمتی به او رسید باید بداند که این نعمت در اثر هوشیاری و زرنگی او نیست و نباید مغرور شود زیرا مقدر الهی است و کسی قادر به پیش‌گیری آن نیست. از طرف دیگر ایمان به (قدر) باعث پیدایش صفات و فضایل حمیده در درون انسان می‌گردد؛ شجاعت و مردانگی و بخشش و

سخاوت را به ارمغان می‌آورد، شخص معتقد به قدر، ترسی بدل ندارد و در راه خدا از هیچ فداکاری و مردانگی دریغ نمی‌ورزد، زیرا ایمان دارد، که خدا رازق و ضامن روزی او است و آن را معیّن نموده است لذا از جود و بخشش و کمک به فقرا و نیازمندان کوتاهی نمی‌کند.

حیات معنوی و روحی در اسلام

در اینجا دشمنان اسلام ایرادهائی بر دین اسـلام وارد نـموده‌انـد، از جـمله می‌گویند: اسلام از جنبه معنوی و روحی ناقص است و به معنویات و روح توجه ندارد، بلکه دینی است مادی و هدفش رسیدن به مـادیات است. و مـی‌گویند: اسلام بیشتر یک نظام و قانون عملی و اجـتماعی خشک و بـی‌روح است، تـا نظامی معنوی و اخلاقی و روحی.

به درستی این ایرادها جزو نارواترین ایراد به دین اسلام است، چرا که اسلام مشتمل بر چنان اصول و مبانی معنوی و روحی محکم و روشنی است که هر نفسی بدان‌ها مایل است و به سرعت آن‌ها را می‌پذیرد، زیرا در بالاترین درجه کمال قرار دارند، و نظیر آنها در هیچ یک از ادیان دیگر دیده نمی‌شود، و ما به تفصیل در فصلهای: ارتباط انسان با دنیا، ارتباط انسان با خدا، اخلاق و عبادات. در این باره بحث خواهیم کرد.

انسان از روح و جسم به وجود آمده است

انسان از دو عنصر یکی مادی که دارای رشد و حرکت است و دیگری معنوی که از خصوصیات ماده به دور است و تفکر و علم و اراده و حبّ و سایر اخلاق پسندیده و ناپسندیده از خصوصیات و مظاهر آن است، تشکیل گردیده است.

هریک از این دو عنصر دارای خواسته‌ها و تمایلاتی است که می‌خواهد به

بهترین و کامل‌ترین وجه ممکن بدان دسترسی پیدا نماید، جسم نیاز به خوردن و نوشیدن، و ارضای تمایلات جنسی دارد، روح نیز مراتب متعددی از کمالات دارد که می‌تواند به حسب تلاش و کوششی که انجام می‌دهد، به سوی آنها عروج نماید.

خواست خدا این بود که روح را با جسم پیوند دهد، و این امر باعث به وجود آمدن بلاهای گوناگون شد، زیرا اکثر مردم تسلیم هوی و هوس پرستی شدند و به صورت بندۀ تمایلات نفسانی خود درآمدند و انسانیت آنان تا مرحله حیوانیت سقوط کرد، چون هدف و خواسته‌ای جز خوردن و نوشیدن و ارضای شهوات نفسانی نداشتند و به اندازه‌ای از فطرت خود جدا شدند که از مرتبه حیوانیت هم پائین‌تر رفتند، و استعدادهای خدادادی خود را از قبیل عقل و تفکر و... ضایع کردند.

به منظور نجات بشریت از این انحطاط، قرآن شریعت و روحی را با خود آورد، که اساس آن ایمان به خدا است. ایمان قطعی و یقینی که شک و تردید نباید بدان راه یابد. این ایمان انسان را به سوی سعادت و خوشبختی سوق می‌دهد و او را به صورت فردی سالم و صالح و مفید تحویل جامعه می‌دهد، و او را از شرّ تشنجات و اضطرابات روحی که در اثر ناآگاهی به اسرار کون حاصل می‌شود نجات می‌بخشد.

آنگاه قرآن انسان را به مبارزه با نفس دعوت می‌کند، و می‌خواهد او را به انجام کارهای خیر عادت دهد، و به تزکیه نفس بپردازد، و آلودگی به فساد و شهوت و بغض و حسد و سایر امراض روحی را از چهرۀ او با آب تقوا و ایمان پاک نماید، تا دلها بر پایه‌ی محبّت و برادری و اطمینان و آرامش به دور هم جمع شوند.

جهان نیاز به یک فرهنگ و تمدن روحی دارد

جهان امروزی نیاز شدید بـه یک فـرهنگ مـعنوی و روحـی دارد. عـده‌ای می‌پنداشتند که با پیشرفت سریع و چشمگیر و دائـمی مـاده در زمـینه عـلم و صنعت، جهان به اوج کمال خود رسیده است و چیز دیگری جز ماده و پیشرفت آن وجود ندارد اما به واسطهٔ حوادث و مشکلاتی که در سی سال اخیر به وقوع پیوسته است، عقیده خود را تغییر داده و معتقدند که سعادت و کـمال تـنها بـا پیشرفت مادی حاصل نمی‌شود.

حتیٰ پیشرفت مادیی که در قرن اخیر به آن نایل شده‌ایم، نـتوانسـته است سعادت و خوشبختی و کمال مطلوب را با خود به ارمغان آورد، بلکه برعکس در اثر جنگهای پی در پی و بروز کینه و حسد و عداوت در بین ملتها، بدبختی‌ها، ویرانیها و قتل و غارتهای فراوان را مشاهده می‌کنیم، و می‌بینیم که قوی‌ترها به جان ضـعیف‌ترها افـتاده‌انـد و درنـده‌وار آنـان را پـاره پـاره مـی‌کنند، دولتـهای استعماری چنگال خود را در قلب دولتهای فقیر فرو برده‌اند، و آتش دشمنی در بین ملتها و ملیت‌ها زبانه می‌کشد. اینها همه به ما نشان می‌دهد که این تمدن مادی و پیشرفت در مادیات، خالی از ارزشهای معنوی و روحی است.

به همین جهت است «رابیندرانات تاگور» شاعر هندی را می‌بینیم، که زبان به شکوه می‌گشاید و از تمدن حاضر که تنها بر علم و ماده مبتنی است و اهمیتی به ارزشهای روحی و معنوی نمی‌دهد، به شدت انتقاد می‌کند و چند لحظه پیش از مرگش به یکی از شاگردانش چنین می‌گوید:

«به راستی اصلاحات و ترقی از لحاظ علمی و اجتماعی و اقتصادی بـاعث تصفیه امور ماده و طبیعت می‌شود و به آن لطف و جلا می‌بخشد و ماده را زیباتر جلوه‌گر می‌سازد، ولی تأثیری بر انسانیت انسان نداشته است و به صورت خود بلکه ناقص‌تر از گذشته باقی مانده است، و فرد را رهـا سـاخته و راه روشـن و

درستی که او را به کمالات معنوی برساند، در پیش راه او قرار نداده است. دیگر او نمی‌تواند با این تمدن این راه را به دست آورد، چرا که به عقیده من کمالات روحی مقید به پیشرفت مادی نیست، این کمالات گوهری است ابدی که در نهاد انسان قرار داده شده است، خواه ما از لحاظ مادی پیشرفته یا عقب‌مانده باشیم. این گوهر وجود دارد، و بر ما لازم است تا آنجا که می‌توانیم به بحث و تحقیق و جستجو در روح خود بپردازیم تا به آن دسترسی پیدا کنیم، و لازم است آثار و جلوه‌گاههای آن را در نفس، جستجو کنیم، و جهات مشترک این گوهر و آثارش را در خود و دیگران شناسایی نمائیم و فقط به میزان احساس و تشخیصی که در این زمینه به دست می‌آوریم، به سوی کمال معنوی توجه و پیشرفت خواهیم کرد.

البته افراد فراوانی قبل از ما این حقیقت را درک کرده و به صورت نمونه زنده و مجسمه فضیلت و کمال روحی درآمده‌اند، بدون اینکه از تمدنی مانند تمدن ما و از علمی مانند علم ما و از ترقی مادی مانند ترقی ما برخوردار بوده باشند. آنها خود را ملزم به تربیت و پرورش نیروهای همیشگی و ابدی و استعدادهای روحی خود کرده بودند، لذا تعهد و پای‌بندی آنها به اخلاق و معنویات، پرخیر و برکت‌ترین ثمره خود را ببار آورد. ولی براستی، این نیروها و قوای ابدی کدامها هستند؟... اینها پاکی، محبت، فداکاری و جانبازی و هر صفت دیگری است که وقتی در قلب ما وجود داشته باشد، احساس می‌کنیم با وجود آنها دیگر نیازی به قانون و مقررات اداری و اجتماعی نداریم تا به وسیله آنها عدالت و دوستی را برقرار نماییم.

از همه عجیب‌تر این است، که تمدن فعلی ما برای اصلاح و پیشرفت جامعه بر اصلاح قانون و نظم اجتماعی تکیه می‌نماید، ولی متأسفانه این اصلاح را همگام و همراه با تبلیغات صحیح و بدور از تعصبات مذهبی، برای روی آوردن

مردم به این استعدادها و قوای روحی قرار نمی‌دهد. لازم است از این قـوای معنوی به عنوان یک مجموعه مشترک همیشگی بهره‌برداری شود، همانگونه که از لحاظ مادی، زغال‌سنگ و آهن و بخار و برق مـورد بـهره‌برداری قـرار می‌گیرند...

به نظر من لازم است هنگامی که در مدرسه فواید برق به شاگرد یاد داده می‌شود، فایدهٔ محبت و پاکی و صداقت هـم بـه او یـاد داده شـود؛ لازم است استعدادها و فضایل اخلاقی را در کنار معارف و تطبیقات علمی در دل شاگرد جای دهیم تا فرهنگ مادی و معنوی همگام و هماهنگ با هم ترقی نمایند والا تنها ترقی مادی و تطبیقات عـلمی کـافی نـخواهـد بـود و نـتیجه مـعکوس و غیرمطلوب خواهد داد و عواطف و فضایل را از بین می‌برد و انسان را به حالت وحشیگری اولیه برمی‌گرداند.[۱]»

و به گفته دانشمند شهیر (اندرو کونوای ایفی) (که در علوم طبیعی معروفیت بسزائی دارد و در حال حاضر استاد فیزیولوژی و رئیس اداره کلینیکی دانشگاه پزشکی شیکاگو است) توجه فرمائید که می‌گوید:

«تأثیر جـنبه مـعنوی و اخـلاقی زنـدگی انسـان در حـفظ و نگـهداری او از گرفتاریهای جسمی و رفاهی بیشتر از جنبه مادی آن است و تسلّط و توجه به قوای نفسانی به مراتب مهم‌تر از تسلط بر طبیعت و ماده است، تسلّط بر طبیعت و ماده باعث پیشرفت علمی دربارهٔ جهان مادیی که در آن زنـدگی مـی‌کنیم و وسایل رفاه را فراوان می‌کند و بر طول عمر می‌افزاید، ولی مشکلات فراوانـی هنوز لاینحل باقی است و بزرگترین مشکلات جهان فعلی عدم رعایت مسائل دینی و اخلاقی است. اخلاق می‌گوید اتم را در خدمت سعادت و خوشبختی بکار

۱ـ به نقل از کتاب (علی ابواب الابدیة) تالیف (جور ملگور) محقق فرانسوی

گیرید نه اینکه انسانها را به وسیله آن در یک لحظه به کام مرگ بکشانید. آری بزرگترین مشکلات جامعه‌های امروزی ناشی از مشکلات اخلاقی است که انسان به واسطه آن نمی‌تواند راه درست را تشخیص دهد.

جمعیت تسلّح اخلاقی

خوشبختانه امروزه در سوئیس و جاهای دیگر جمعیتهایی به طرفداری و احیای فضایل اخلاقی پرداخته‌اند؛ از جمله جمعیتی به نام (جمعیت تسلح اخلاقی) که دکتر (فرانک بکمان) مؤسس آن است. این جمعیت در نظر دارد با تغییر و دگرگونی و اصلاح اخلاق افراد، جامعه را دگرگون سازد، و برای رسیدن به این هدف، عقیده دارد که تمام افراد باید به اصول و شرایط و اساسنامه جمعیت، مسلح باشند و با ایمان کامل به آن و بدون کم و کاست آنها را عملی نمایند. یکی از اصول و مواد اساسنامه، روی آوردن به سوی خدا و فرمانبرداری از اوست یعنی باید به اوامر الهی عمل شود و از آنچه که نهی نموده است دوری به عمل آید. همچنین هرگاه انسان دچار گناه گردید باید نفس خود را به محاکمه بکشد و تصمیم بگیرد که از فساد و رذایل دوری جوید. افراد جمعیت برای اجرای این اصول باید با هم کمال همکاری بنمایند تا در جامعه سرافراز و سعادتمند باشند. همچنین در اساسنامهٔ ایشان آمده است که تفرقه و جدائی از خصوصیات جهان حاضر است، و اتحاد و پیوستگی جامعه، اولین هدف آنها است، تفرقه نتیجه خودخواهی و کینه و هوی و طمع است، و این صفات ناپسند از اثرات نامطلوب ماده است و با این خصوصیات شوم است که کالای عالم ماده مارک می‌شود، و شناخته می‌گردد[۱].

۱ـ نقل از کتاب (اللهُ یتجلی فی عصر العلم)

با وجود این که قرآن اصول و مبانی اخلاقی و روحی چنان استواری بـرای انسان با خود آورده است، که اطمینان و آرامش و دوستی و برادری و برابری را در جامعه تضمین می‌نماید، ولی با کمال تأسف این اصول اخلاقی و مبانی روحی هنوز برای اکـثر مـلتها و انسـانهای خـیرانـدیش نـاشناخته بـاقی مـانده است؛ انسانهائی که هدفشان تنها رسیدن به وسایلی است که خیر و صلاح را در جامعه گسترش می‌دهد و محبت و دوسـتی را در بـین انسـانها بـوجود مـی‌آورد و از تشنجات و اضطرابات روحی آنان می‌کاهد. و این امر مرا وادار نمود تا به نوشتن مطالبی بپردازم که در فصلهای بعد، آنها را ملاحظه خواهید کرد و متوجه خواهید شد که ما با دلایل و برهان قاطع ثابت کرده‌ایم که در آیندهٔ نزدیک اسلام بـه صورت یک دین همگانی و جهانی درخواهد آمد.

نظام روحی بنزد بیشتر ادیان

نظام روحی و معنوی در اسلام چگونه است؟ و کسانی کـه بـرای تـرقی در مدارج کمالات معنوی خود را آماده می‌کنند باید به چه شیوه‌ای رفتار نـمایند؟ البته این مسئله‌ای است بسیار مهمّ، ضرورت دارد که به خوبی فهمیده شود، و به خوبی بر معنی نظام روحی در اسلام و معنی آن در سایر ادیان و یا مکتبهای فلسفی دیگر آگاه و مسلط باشیم.

تفکری که هنوز بر اعتقادات دینی و فلسفی مسلط و حکمفرما است این است که روح و جسم تضاد منافع دارند و نفع هریک به زیان دیگری تمام می‌شود لذا بر اساس این تفکر، ممکن نیست که روح و جسم هر دو با هم و بـه مـوازات همدیگر پیشرفت نمایند. جسم و دنیای مادی زندانی است برای روح، تمایلات و علاقه‌های دنیوی و کسب لذایذ مادی و خوشیهای آن، زنجیری است محکم که دست و پای روح را بسته و آنرا از ترقی بازمی‌دارد.

البته نتیجه این طرز تفکر این بود که بین جنبه‌های مادی و معنوی زندگی انسان، تفرقه و جدایی افکنده می‌شود. کسانی که جنبهٔ مادی را انتخاب می‌کردند به کلی از جنبه معنوی دور می‌شدند، و در ماده پرستی غرق می‌گشتند، و برعکس کسانی که جنبه معنوی زندگی را ترجیح می‌دادند، راههائی برای ترقی و به کمال رسیدن روح انتخاب می‌کردند که به طور کلی آنان را از عالم ماده دور می‌ساخت، چرا که به نظر ایشان محال بود از طریق جهان ماده بتوان به کمالات روحی رسید، به همین جهت است که این عده را می‌بینیم برای رسیدن به کمال روحی به کلی از نیازهای جسمی غافل مانده‌اند، و برای تعذیب جسم خود شیوه‌های عجیبی را اختراع کرده‌اند، و از تمام آرزوها و تمایلات نفسی به کلی دوری جسته‌اند، برهماها و بودایی‌های هند و غیره از پیروان این طرز تفکر می‌باشند. برخی از آنان تا اندازه‌ای از خوردنی و نوشیدنی مورد نیاز بدن می‌کاهند، که قیافه آنان به خاطر ضعیفی و لاغری به صورت شبح درمی‌آید، و بعضی دیگر علاوه بر این، زنجیرهای سنگینی بر دوش و گردن خود قرار می‌دهند، تا بیشتر جسم را در عذاب قرار دهند، حتی عده‌ای از آنان بر نیش میخهائی نصب شده بر تخته‌ای می‌نشینند و می‌خوابند.

و اگر به دیانت مسیحیت هم توجه نمائیم می‌بینیم که مسیحیت هم دین زهد و پرهیز از تمایلات و علاقه‌های دنیائی است و تنها به روح توجه می‌کند و جسم را فراموش کرده است. در حالی که اسلام روح و جسم را مکمل هم می‌داند.

فصل یازدهم:

رابطه انسان با جهان از نظر اسلام

رابطه انسان با جهان از نظر اسلام

۱ـ رعایت حدّ وسط بین خواسته‌های روح و جسم ۲ـ تفضیل و برتری آخرت بر دنیا ۳ـ برحذر داشتن انسان از مغرور شدن به نعمتهای زندگی ۴ـ دنیا میدان آزمایش انسان است ۵ـ ذم خوشگذرانی ۶ـ قرآن خطرات ناشی از ثروت و مال را کاهش می‌دهد.

رعایت اعتدال بین خواسته‌های روح و جسم

اسلام با رعایت حد وسط و اعتدال در بین نیازهای روحی و خواسته‌های جسمی از سایر ادیان و مکتبهای فلسفی معروف جهان، متمایز می‌گردد و برتری خود را نشان می‌دهد. اسلام از پیروان خود درخواست نمی‌کند نفس خود را از نعمتهای مادی و لذایذ جسمی محروم سازند، بلکه تا زمانی که استفاده از نعمتهای مادی و لذایذ جسمی از طریق مشروع و در حدّ اعتدال باشد هیچگونه مخالفتی با آن ندارد، مهم‌تر از اینها ما اکثر آیات قرآن را می‌بینیم که مسلمانان را بر توجّه به دنیا و آخرت و استفاده از جنبه مادی و معنوی زندگی با هم ترغیب و تشویق می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَابْتَغِ فیما آتاکَ اللهُ الدّارَ الآخِرَةَ وَ لاتَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنیا وَ أَحْسِنْ کما أَحْسَنَ اللهُ إِلَیْکَ﴾ قصص ۷۷

«به وسیله آنچه خدا به تو داده است پاداش آخرت را بجوی (و بهشت را به

دست آر) و بهرهٔ خود را از دنیا فراموش مکن (و بدان که تو هم حق حیات داری و باید از متاع و لذتهای حلال استفاده بکنی و به جسم خویشتن برسی) همانگونه که خدا در حق تو نیکی کرده است تو نیز به دیگران نیکی کن و به آنان ببخش.»

اسلام به پیروان خود اجازه داده است تا خود را به انواع تجمل و زینت در حد مشروع و اعتدال مزین نمایند و از تمام لذایذ نفسانی به شرط حلال بودن آنها و رعایت حد وسط استفاده کنند و می‌فرماید:

﴿ یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَاشْرَبُوا و لا تُسْرِفوا إِنَّهُ لایُحِبُّ الْمُسْرِفین. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ، قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنوا فِی الحَیاةِ الدُّنْیا، خالِصَةً یَوْمَ القیامَةِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾ اعراف ۳۲ـ۳۱

«ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت را می‌پوشاند و با لباس معنوی که تقوی نام دارد.) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده‌روی کنندگان را دوست ندارد... ای محمدﷺ به آنان بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است، و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو این چیزهای پاکیزه برای افراد باایمان در این جهان آفریده شده است (و دیگران نمی‌بایست از آنها استفاده کنند ولی در دنیا بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست، و این هم از رحمت واسعه خدا و لطف او است اما) در روز قیامت اینها، همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (و کافران به کلی از آن محرومند)، اینچنین آیات را برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.»

خداوند مسلمانان را راهنمایی می‌کند، تا به هنگام دعا و راز و نیاز خود با پروردگارشان، از خداوند درخواست نمایند تا نیازهای مادی و معنوی و دنیایی و

آخرتی آنان را برآورده کند و می‌فرماید:

﴿فَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْاخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً و فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ. أُولئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمّا کَسَبُوا وَاللهُ سَرِیعُ الحِسابِ﴾ بقره ۲۰۲_۲۰۰

«(مردمان دو گروهند) کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا به ما در دنیا نیکی کن و نعمت برسان، چنین کسانی (که هدفشان تنها دنیا است) در آخرت بهره و سهمی از سعادت و رضایت الهی ندارند، و برخی دیگر می‌گویند: پروردگارا در دنیا به ما نیکی رسان، و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب آتش به دور نگاه دار. اینان که جویای سعادت دنیا و آخرتند، از دست‌رنج خود بهره‌مند خواهند شد، و خداوند سریع الحساب است.» باز خداوند می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللهُ لَکُمْ وَ لاتَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لایُحب المُعْتَدین وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُم اللهُ حلالاً طَیّباً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾ مائده ۸۸_۸۷

«ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید و از حق تجاوز ننمائید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است بخورید، و از خداوندی بپرهیزید که شما به او ایمان دارید.»

آنچه که باعث جلب توجه در این آیه است این است، که خداوند محروم ساختن نفس از نعمت‌های حلال را اعتداء نامیده است، که به معنی تجاوز از حق، و منحرف شدن از حد اعتدال موجود در بین طبیعت و خصوصیات مادی و معنوی می‌باشد.

وقتی قرآن با صراحت اعلام می‌دارد که خداوند زمین را آفریده است تا انسان آن را در جهت بهره‌برداری و منافع خود مسخّر و رام نماید متوجه می‌شویم که

اسلام بالاترین اهمیت را به جنبه مادی زندگی انسان داده است، و می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً﴾ بقره ۲۹

«او خدایی است که تمام آنچه بر روی زمین است به خاطر استفاده شما از آنها، آفریده است.»

﴿وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً مِنْهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ﴾ جاثیه ۱۳

«آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه خود مسخّر شما ساخته است قطعاً در این تسخیر نشانه‌های مهمی است برای کسانی که می‌اندیشند.»

این دو آیه نشان می‌دهند که میدان تسلط و قدرت انسان بر عالم ماده، تا چه اندازه وسیع است، و باید یقین داشته باشیم که بیان چنین مطلبی از جانب قرآن در چهارده قرن پیش یکی از معجزات فلسفی قرآن است، چرا که تا قرن ۱۹ کسی نمی‌دانست که روزی، انسان بر آسمان‌ها و زمین تسلط پیدا خواهد کرد، جهان تا آن زمان به کلی ناشناخته باقی بود و امروزه بعد از اینکه انسان بر ماده غلبه پیدا کرده و آن را مورد بهره‌برداری قرار داده است باز می‌توانیم بگوییم که اسلام قبل از این که علم به آن آگاهی پیدا کند این حقیقت را کشف و اعلام کرده است.

در راستای رعایت اعتدال در بین خواسته‌های روحی و مادی رسول خدا، محمدﷺ می‌گوید:

﴿لا رَهْبانِیَةَ فِی الإِسْلامِ﴾(۱)

«ترک دنیا کردن و گوشه‌گیر شدن از آن، در اسلام وجود ندارد و جایز نیست».

۱ـ مسند امام احمد ج ۶ ص ۲۲۶

چرا که ترک دنیا نمودن باعث می‌شود که افراد درستکار جز به نجات نفس خود به چیز دیگری اهمیت ندهند و به عبادتگاه‌هایی به دور از مردم پناه ببرند و جامعه را رها سازند و سرانجام زمام امور به دست افراد نادرست و غیرصالح که جز فساد در زمین هدفی ندارند، افتاده شود.

نظر قرآن درباره رهبانیت و ترک دنیا در نظر مسیحیان این است که می‌فرماید:

﴿وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلاَّ ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها، فَآتَیْنا الَّذین آمَنوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وکَثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُون﴾ حدید ۲۷

«پیروان عیسی رهبانیت و زهد سختی را پدید آوردند که ما آن را بر ایشان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند، اما آنان چنان که باید آن را رعایت نکردند، ما به کسانی از ایشان که ایمان (به محمد) آوردند پاداش دادیم ولی بیشترشان از راه راست منحرف و خارج شدند.»

یعنی رهبانیت بر ملت مسیح ابتدا از طرف خدا واجب نشده بود، ولی ایشان آن را بر خود نذر و واجب نمودند، آنگاه خداوند هم آن را بر ایشان واجب کرد، چرا که هر کسی چیزی را بر خود واجب و نذر کند، از جانب خدا بر او واجب می‌شود و باید به نذر خود وفا کند. رهبانیت در اصل کلمه‌ای است که از رهبت گرفته شده است که به معنی خوف از خدا است و این امر در حد ذات خود امری است پسندیده ولی عده‌ای از راهبان این خوف و خشیت را آلوده نموده‌اند و آن چنان که لازم بود آن را رعایت نکردند (فما رعوها حق رعایتها) بنابراین کسانی که به درستی آن را مراعات کردند و به خدا و رسول خدا محمدﷺ ایمان آوردند دارای اجر عظیمی هستند، و اما کسانی که آن را آلوده نمودند جزو منحرفین‌اند.

بدون تعصب باید اعتراف کرد اسلام که می‌گوید: لازم است اعتدال در بین روح و ماده برقرار شود و حق مشروع هر دو مراعات گردد، حقیقتی است موافق

با سرشت و فطرت انسانی، چرا که خداوند تمایلات نفسانی و طبیعی از قبیل میل به خوردن و نوشیدن و تماس جنسی و علاقه به زیبائی و زینت و ثروت و... را بیهوده در انسان نیافریده است، و یا آنها را نیافریده تا به وسیله ریاضت و زهد و ترک دنیا به کلی سرکوب شوند، خداوند انسان را با این کیفیت و صورت آفریده است، تا با رعایت حق جسم و روح و قرار گرفتن جسم در خدمت روح به مدارج عالیه کمالات برسد.

حدّ وسط و حالت متعادل که از افراط در روحانیت و غلو در مادیت به دور باشد خواست زندگی اجتماعی است چنین حالتی به جز اسلام در هیچ یک از مکاتبی که ما به آن آگاهی داریم وجود ندارد.

برتری آخرت بر دنیا

اسلام با وجود اینکه اعلام می‌دارد که لازم است در حدّ اعتدال حق جسم و روح رعایت شود و به جنبه مادی و معنوی زندگی هر دو توجه گردد، ولی هرگز این دو جنبه را در یک سطح قرار نداده است، بلکه همیشه روح را به عنوان اصل و جسم را به عنوان وسیله معرفی کرده است، چرا که حکمت و مشیّت الهی اقتضا دارد که تمام کارها و امور بر اساس نظام و قاعده و سنت او باشد، و سنت خدا این است عقل و روح سالم در بدن سالم است، و عروج روح در جسدی که قدرت تحرک نداشته باشد و نیازهای آن برآورده نشده باشد امکان‌پذیر نیست. بنابراین باید در حد اعتدال حق جسم مراعات شود، تا بتواند فعالانه در خدمت روح قرار گیرد، لذا اسلام همیشه در تعلیمات خود جهان مادی را وسیله‌ای برای رسیدن به جهان آخرت قرار داه است و مردم را به صبر و استقامت دعوت کرده، تا در هر شرایطی ایمان و اعتقاد و صداقت و امانت خود را حفظ کنند، و دست یافتن به ایمان و کمالات روحی را هدف هر انسان مؤمنی قرار داده است، به

همین دلیل است که خداوند، کسانی را که تنها به زندگی دنیا توجه دارند و از آماده ساختن خود به کارهای نیک برای آخرت غافلند، تهدید می‌کند و آنان را از این عمل ناپسندیده برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ فيها لا يَبْخَسُونَ أُولئِكَ الَّذينَ لَيْسَ لَهُ فِي الآخِرَةِ إِلاّ النّارَ، وَ حَبِطَ ما صَنَعوا فِيها و باطِلٌ ما كانوا يَعْمَلُونَ﴾ هود ۱٦ـ۱٥

«کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند و چشمداشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت الله پاداش دسترنج و اعمالشان را در این جهان بدون کم و کاست تمام و کمال به آنان می‌دهیم، آنان کسانی‌اند که در آخرت به جز آتش دوزخ، سهمی ندارند و کارهای دنیایشان پوچ و بی‌سود می‌گردد.»

و خداوند متعالی سخنان بندگان مقرب بارگاهش را بازگو می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ قِيلَ لِلَّذينَ اتَّقَوا ماذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ، قالُوا خَيْراً، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الاخِرَةِ خَيْرٌ و لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِين﴾ نحل ۳۰

«هنگامی که به پرهیزکاران گفته می‌شود: خداوند چه چیزی را بر محمد نازل کرده است؟ می‌گویند: خیر و خوبی را (که قرآن نام دارد و متضمن سعادت دنیا و آخرت است آنان بدین وسیله از زمره نیکوکارانند) و به نیکوکاران در این جهان نیکی می‌رسد (و زندگی خوشی نصیبشان می‌گردد) و سرای آخرت (ایشان از این سرا) بهتر خواهد بود، و جهان (جاویدان) پرهیزکاران بهترین جهان می‌باشد.»

در مورد تفضیل قیامت بر دنیا آیات متعددی وجود دارد از جمله می‌فرماید:

﴿وَ ما هذِهِ الحَياةُ الدُّنيا إِلاّ لَهْوٌ و لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوانُ لَوْ كانوا يَعْلَمُونَ﴾ عنكبوت ٦٤

«زندگی این دنیا جز لهو و لعب نیست و زندگی سرای آخرت زندگی است اگر فهم و شعور داشته باشند.»

﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَاللهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ انفال ۶۷

«شما تنها متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید در صورتیکه خداوند سرای جاویدان آخرت را می‌خواهد.»

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الحَياةَ الدُّنْيا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى﴾ أعلی ۱۷ـ۱۶

«شما (ای کافران) زندگی ناپایدار دنیا را انتخاب می‌کنید، در حالی که زندگی آخرت بهتر و بادوام‌تر است.»

باید پذیرفت که ایمان به آخرت برتر از دلبستگی به زندگی دنیوی است ایمان به زندگی آخرت و تفضیل و برتری آن بر زندگی دنیا، باعث می‌شود که به هنگام دچار شدن به مصیبت و مشکلات زندگی، نفس انسان آرام و صبور و با استقامت باشد و در مقابل شکست‌ها و ناکامی‌ها استوار و بردبار باشد.

برحذر داشتن انسان از مغرور شدن به نعمت‌های دنیا

قرآن کریم درباره دنیا به بحث می‌پردازد، و آن را مورد ذم قرار می‌دهد و ماهیت آن را روشن می‌کند و مردم را از فریفته شدن و فریب خوردن به آن برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿إِعْلَموا أَنَّما الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَموالِ وَالأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الكُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهيجُ فَتَراهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رِضْوانٌ وَ ما الحياةُ الدُّنيا إِلاَّ مَتاعُ الغُرُورِ﴾ حديد ۲۰

«بدانید زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقه در افزایش اموال و اولادست و بس، دنیا همچو باران است که گیاهان را سبز می‌کند و این گیاهان کشاورزان را به شگفت می‌آورد، سپس گیاهان رشد و نمو می‌کنند، و بعد زرد و پژمرده می‌شوند، آنگاه خُرد و پرپر

می‌گردند، در آخرت عذاب شدیدی برای دنیا پرستان، و رحمت و خوشنودی خدا برای خداپرستان است، اصلاً زندگی دنیا جز فریب چیز دیگری نیست.»

خداوند متعال دنیا را با بازی و سرگرمی و آرایش و افتخار کردن بر هم و مسابقه در افزایش مال و اولاد، توصیف کرده است، تا اینکه بعداً بگوید: تمام آنچه شما به آن دل بسته‌اید و خدا را به خاطر آن فراموش کرده‌اید، همه این چیزهای ناپایدار و از بین رفتنی و غیرقابل اعتماد می‌باشند و به بارانی شباهت دارند که کشاورز را به سرسبزی مزرعه‌اش مغرور می‌گرداند، ولی بعد از چندی مزرعه‌اش زرد و خشک و نابود می‌شود، باز قرآن در آیه‌های زیر دنیا را به این صورت نشان می‌دهد:

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الحَياةِ الدُّنيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ وكانَ اللهُ عَلى كلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً، أَلمالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الحَياةِ الدُّنْيا وَالْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً و خَيْرٌ أَمَلاً﴾

کهف ٤٦ـ٤٥

«ای محمد برای آنان نمونهٔ زندگی دنیا را بیان کن، که همچون آبی است که از ابر آسمان می‌فرستیم سپس گیاهان زمین از آن سیراب می‌گردند و رشد می‌کنند و تنگاتنگ و تو در تو می‌شوند سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آنها را پخش و پراکنده می‌سازند و خدا بر همه چیز توانا است. دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند، اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آن جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگار دارد و بهترین امید و آرزو است.»

خداوند دنیا را به گیاهی تشبیه کرده است که ابتدا سبز و خرم است ولی بعد از چندی زرد و خشک می‌گردد و باد آن را پرپر می‌نماید. پس نباید به چیزی که نابود شدنی باشد دلبستگی پیدا کرد و به آن مغرور گشت، و مال و اولاد که از سایر مظاهر دنیا فریبنده‌تر هستند، هم زینتی نابود شدنی و فناپذیر می‌باشند، و

تنها آثار اعمال و رفتار و نیت خیر است که جاودانه می‌ماند و خداوند به آن پاداش می‌دهد.

و خداوند خطاب به تمام مردمان می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها النّاسُ إِنَّ وَعدَ اللهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الحَیاةُ الدُّنیا وَ لایَغُرَّنَّکُمْ بِاللهِ الغَرورُ﴾ فاطر ۵

«ای مردمان! وعده خدا حق است، پس زندگی دنیوی شما را فریب ندهد، و شیطان شما را گول نزند.»

یعنی وعده خدا که بر آمدن قیامت و دادن جزای اعمال خوب، یا بد می‌باشد، حق است بنابراین مشغولیت به دنیا شما را از اعمال نیک که در قیامت به فریادتان میرسد بازندارد و شیطان شما را فریب ندهد، در حالی که شما بر گناه اصرار دارید، به دروغ به شما می‌گوید نترسید. چون خدا رحیم است.

دنیا میدان آزمایش انسان است

قرآن زندگی دنیا را به عنوان میدان امتحان توصیف کرده و آن را وسیله رسیدن به سعادت آخرت معرفی نموده است. تمام صحنه‌های زندگی اعم از خانواده و بازار و کارگاه و مغازه و مجلس نمایندگان و... آزمایشگاه‌هایی هستند برای امتحان و آزمایش انسان.

﴿أَفَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لایُفْتَنُونَ، وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذینَ من قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذین صَدَقُوا وَ لَیَعلَمَنَّ الکاذبین﴾ عنکبوت ۳ـ۲

«آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند: ایمان آورده‌ایم، به حال خود رها می‌شوند، و آزمایش نمی‌گردند؟ ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند.»

یعنی تنها با گفتن کلمه (ما ایمان آورده‌ایم) انسان جزو مؤمنان واقعی محسوب نمی‌شود، بلکه لازم است مورد آزمایش قرار گیرد و معلوم شود راستگو یا دروغگو می‌باشد، و خداوند متعال امت‌های پیشین را با تکالیف و بلاهای گوناگون امتحان می‌کرد تا روشن گردد چه کسی راستگو و چه کسی دروغگو است.

تنها نسبت دادن شخص به اسلام باعث نجات و سعادت او نمی‌شود بلکه هرکس باید در عمل ثابت کند که مسلمان است و به هنگام مشکلات و گرفتاریهای زندگی آثار ایمان در او ظاهر باشد و در وقت شادی و رفاه نیز خدا را فراموش نکند. بنابراین خیر و شری که برای انسان پیش می‌آید امتحانی است برای روشن شدن حقیقت او، به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدينَ مِنْكُمْ وَالصّابِرينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبارَكُمْ﴾ محمد ۳۱

«ما همه شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدین و صابرین شما کیانند، باید اخبار شما را بیازمائیم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته‌اید یا خیر؟)»

﴿وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ﴾ انبياء ۳۵

«ما شما را به خیر و شر و خوبی‌ها و بدی‌ها می‌آزماییم و سرانجام به سوی ما برگردانیده می‌شوید.»

﴿تَبارَكَ الَّذى بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ على كُلِّ شَىْءٍ قَديرٍ أَلَّذى خَلَقَ الْمَوْتَ والْحَياةَ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ ملک ۲ـ۱

«بزرگواری و برکت بسیار سزاوار کسی است که فرمانروایی جهان از آنِ او است و او بر هر چیزی قادر و توانا است همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید، کدام یک از شما کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.»

این تفکر اسلامی درباره زندگی، بزرگ‌ترین محرک برای ترقی در زمینه ادب و اخلاق است و بزرگ‌ترین عامل برای تلاش نفس برای غلبه بر شر و فسادی که نفس به آنها تمایل دارد به حساب می‌آید. و از طرفی این طرز تفکر اسلامی کاملاً مغایر با تفکر بعضی از ادیان است که می‌گویند خداوند پیروان آن دین را دوست دارد، و آنان را از تلاش و کوشش معاف می‌نماید.

ذم و انتقاد از خوشگذرانی

مبادی و اصول معنوی و روحی اسلام و پای‌بندی به آنها مستلزم این است که انسان مقدار بیشتری از لذایذ جسمانی را در راه آن فدا کند، البته این گذشت و فداکاری از انسان‌های خوشگذران و نازپرور ساخته نیست، زیرا خوشگذرانی و نازپروری آنان را شدیداً بر ادامه چنین زندگی حریص و وابسته کرده است، و هیچ گاه حاضر نیستند به افق جدیدی از تعالی و برنامه‌های درست که باعث ترقی و پیشرفت ملت است نگاهی بیندازند، به همین جهت است که خداوند خوشگذرانان و نازپروران و عیاشان را در قرآن به عنوان دشمن هر پیشرفت و اصلاحی معرفی می‌نماید و می‌فرماید که آنان دشمن حقند و در هر زمانی در برابر آن می‌ایستند و این گروه به پیغمبران خدا که برای اصلاح فرستاده شده بودند جواب نمی‌دادند.

﴿وَ ما أَرسَلْنا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ إِلاّ قالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ وَ قالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ﴾ سباء ٣٥ـ٣٤

«به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده‌ایم، سران و متنعمان آنجا گفته‌اند: ما بدانچه با خود آورده‌اید ایمان نداریم، و گفته‌اند ما در دنیا اموال و اولاد بیشتری داریم. ما هرگز عذاب نمی‌بینیم و شکنجه نمی‌شویم.»

خداوند آنان را به جمود فکری و کم شعوری و تقلید از گذشتگان توصیف

می‌کند که به سخنان و دعوت‌های جدید اصلاحی توجه نمی‌کنند و می‌فرماید:

﴿وَ کَذلِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ إِلاّ قالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آبائَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلیٰ آثارِهِمْ مُقْتَدونَ. قالَ أَو لَوْ جِئْتُکُمْ بِأَهْدی مِمّا وَجَدْتُمْ عَلَیْهِ آباءَکُمْ قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرون﴾ زخرف ٢٤_٢٣

«همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو (پیغمبر) بیم دهنده‌ای نفرستاده‌ایم مگر اینکه خوشگذرانان و مغروران ثروت و قدرت آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً به شیوه ایشان ماندگار می‌شویم و به دنبال آنان می‌رویم. پیغمبرشان بدیشان می‌گفت آیا اگر من آیینی را هم برای شما آورده باشم که از آیینی هدایت‌بخش‌تر باشد که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌اید باز هم از آنان پیروی می‌کنید؟ می‌گفتند آری اصلاً به چیزی که شما بدان مأمور و مبعوث شده‌اید باور نداریم.»

استعداد انسانهای خوشگذران برای سقوط در پرتگاه شرّ و فساد به خاطر پر کردن شکمشان و رسیدن به لذت‌های جسمی، از هر کس دیگر فراوان‌تر و بیشتر است. هدفشان در زندگی تنها این است که جیبشان پر باشد، تا به خوشگذرانی خود ادامه دهند.

(منتسکیو) ادیب و نویسنده فرانسوی چنین می‌گوید: «خوشگذرانی باعث به فساد کشیدن هر دو قسم جامعه به طور یکسان می‌باشد، چرا که خوشگذرانی در جامعه دموکراتیک، مردم را از حب و عشق به وطن باز می‌دارد، و در جامعه اریستکراسی و دیوان سالاری انسان‌های نجیب و باشخصیت را وادار می‌سازد که به دنبال نیاز و طمع‌های شخصی خود باشند و جامعه را فراموش سازند در این حالت است که بدبختی دامنگیر همه خواهد شد.»

قرآن کریم عقیده دارد که خوشگذرانی ملت را به کلی از بین می‌برد، لذا واجب

است با طبقه خوشگذران و اشراف فاسد، به مبارزه پرداخت، و آنـان را در حـد اعتدال نگه داشت چرا که تنها مترفین و عیاشان نیستند که نابود می‌شوند بلکه جماعتی که اجازه دادند طبقه عیاش و خوشگذران در جامعه به وجود بیایند، نیز نابود می‌گردند و خداوند می‌فرماید:

﴿و إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفیها، فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْها القَـوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً﴾ اسراء ١٦

«هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم، افراد ثروتمند و خوشگذران و عیاش آنجا را دستور به اطاعت می‌دهیم ولی آنان در آن شهر و دیار به فسق و فجور می‌پردازند، پس فرمان خدا و وقوع عذاب بر آنجا واجب و قطعی می‌گردد آنگاه آن مکان را سخت درهم می‌کوبیم.»

یعنی هرگاه اراده خدا بر این باشد جایی را به واسطه فسادی که در آنجا انجام می‌گیرد ویران نماید فوراً آنان را مورد عقوبت قرار نمی‌دهد بلکه به افراد مترف و خوشگذران دستور می‌دهد تا به اطاعت امر خدا بپردازند ولی آنان از دستور خدا سرپیچی می‌کنند و به واسطه ادامه فسق و فحشاء مستحق عذاب الهی خواهند شد.

عیاشی و خوشگذرانی عده‌ای کم، همیشه باعث فقر و بدبختی اکـثر مـلت می‌باشد. کمبود مواد غذایی و سایر نیازهای ضروری در جامعه به علت عیاشی عده‌ای ثروتمند می‌باشد، و از طرفی این امر باعث دشمنی و عداوت در بین فقرا و ثروتمندان عیاش می‌گردد، و اختلاف و مبارزه را به اوج می‌رساند، و در نهایت باعث نابودی جامعه می‌شود، به همین دلیل است که خداوند عیاشان و مترفین را به دو صفت ظالم و مجرم توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَاتَّبَعَ الَّذین ظَلَمُوا ما أُتْرِفوا فیه و کانُوا مُجْرِمینَ﴾ هود ١١٦

«آنان که دست به ظلم زده بودند از خوشگذرانی و تلذذیی پیروی می‌کردند

که آنان را مغرور و فاسد کرده بود و دائماً گناه می‌ورزیدند.»

قرآن خطرات ناشی از ثروت و مال راکاهش می‌دهد

مبارزه برای دستیابی به ثروت و مال در عصر حاضر به اوج خود رسیده است و مردمان را از خدا و رعایت ارزش‌ها بازداشته است، و باعث به وجود آمدن مشکلات فراوان و خطرناکی شده است که جهان امروز از آن‌ها رنج می‌برد. به همین دلیل است که قرآن کریم دستورات خود را متوجه کاستن خطرات ناشی از افزایش مال و ثروت کرده است، و زیان‌های ناشی از آن را بیان نموده و مردم را از آن‌ها برحذر داشته است تا مال آنان را از دین منحرف نکند و از یاد خدا غافل نسازد. خداوند در توصیف مؤمنان واقعی چنین می‌فرماید:

﴿رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تجارةٌ و لابَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ و إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيه القُلوبُ وَالأَبْصارُ﴾ نور ٣٧

«مردانی که هیچ بازرگانی و معامله‌ای آنان را از یاد خدا و خواندن نماز و دادن زکات غافل نمی‌سازد، از روزی می‌ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون و پریشان می‌گردد.»

آری بیع و معامله، مردان خدا را از ذکر خدا و انجام کارهای خیر مخصوصاً نماز و زکات بازنمی‌دارد زیرا آنان می‌ترسند از روز قیامت که از شدت خوف چشمها و دلها هراسانند.

خداوند به مسلمانان هشدار می‌دهد که خوشنودی و رحمت او بهتر از جمع مال است:

﴿وَ رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعونَ﴾ زخرف ٣٢

«رحمت و خوشنودی پروردگارت بهتر است از آنچه آنان به دنبال جمع کردنش می‌باشند.»

سپس قرآن حقیقت ثروت و مال را بیان می‌دارد، و زیان‌هایی که از جهات مختلف بر آن مترتب می‌گردد مشخص می‌کند.

ثروتمندی نشانه رضایت خدا نیست

قرآن کریم می‌فرماید که مال و ثروت دلیل بر رضایت خدا از صاحب آن نیست بلکه ایمان و عمل صالح است که انسان را به خدا نزدیک می‌سازد و می‌فرماید:

﴿وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً و ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ، قُلْ إِنَّ رَبِّى يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاس لايَعْلَمونَ. وَ ما أَموالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتى تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى، إِلا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ لَهُمْ جزاءُ الضِعْفِ بِما عَمِلُوا﴾ سباء ۳۷ـ۳۵

«و می‌گفتند ما که در دنیا مال و اولاد بیشتری داریم (و این نشانه محبت خدا نسبت به ما است و در آخرت هم) ما هرگز عذاب نمی‌بینیم و شکنجه نمی‌شویم، بگو پروردگارم روزی را برای هرکسی که خود بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند، ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند، اموال و اولاد شما چیزهایی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرب سازند، بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند آنان مقرب درگاه الهی بوده و در برابر اعمالی که انجام داده‌اند پاداش مضاعف دارند.»

ثروت و مال وسیله آزمایش است و از بین رفتنی است

مال وسیله آزمایش بشر در زندگی دنیایی است و مانند هر وسیله دیگر می‌تواند نیکی و بدی به وسیله آن انجام داده شود. بر انسان لازم است که مال را در راه خیر و بدست آوردن رضای خدا به کار گیرد، و می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عظيمٌ﴾ عرفان ۲۸

«بدانید که ثروت و اولاد شما وسیله آزمایش (شما است آیا در راه خدا آنها را به کار می‌گیرید یا در راه فساد) و بدانید پاداش بزرگ، در پیشگاه خدا است.»

قرآن اعلام می‌دارد که ثروت یکی از نعمت‌های دنیایی است که با از بین رفتن دنیا از بین می‌رود، ولی حق و نیکویی جاودانه می‌ماند و خداوند به کسانی که در راه حق و خیر و نیکویی قدم برمی‌دارند اجر و ثواب می‌دهد و می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَهواتِ مِنَ النّساءِ وَالبَنينَ وَالْقَناطِيرِ المُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَالْخَيْلِ المُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعامِ وَالْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ المآبِ، قُلْ أُونَبِّئُكُمْ بِخيرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذينَ اتَّقُوا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تحتِها الأَنْهارُ خالدينَ فيها وَ أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رضْوانٌ مِنَ اللهِ وَاللهُ بصيرٌ بالعبادِ﴾ آل عمران ۱۵ـ۱۴

«برای انسان علاقه و محبت و شهوات جلوه داده شده است، از قبیل علاقه به زن و فرزندان، ثروت هنگفت، و هزارها هزار سکه طلا و نقره و اسبهای صاحب نشان و ممتاز و چهارپایان، وکشت و زرع، اینها همه متاع وکالای دنیای پست است، و سرانجام نیک در پیشگاه خدا است. بگو آیا شما را از چیزی آگاه سازم که از همه اینها بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغهایی است که رودخانه‌ها از دامنه آن‌ها می‌گذرد، آنان در آنجا جاویدان خواهند بود، و همچنین برای آنان همسران پاکیزه از هر عیبی وجود دارد و خداوند از آنان راضی است. و خداوند آگاه به حال بندگان است.»

ذمّ طغیان انسان به وسیله مال و ثروت

خداوند نفس انسان را به طغیان و خارج شدن از حد اعتدال و راه راست به هنگام، دستیابی به مال و ثروت، توصیف می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ **كَلاّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى إِنّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى**﴾ عَلَق ۸ـ۶

«قطعاً انسانها، سرکشی و تمرد می‌کنند، اگر خود را ثروتمند و بی‌نیاز ببینند، مسلماً بازگشت همه به سوی پروردگار تو خواهد بود.»

یعنی انسان از حد عقل و اعتدال خارج می‌شود، وقتی که خود را بی‌نیاز می‌بیند. خداوند می‌خواهد آنان را از این طغیان بازدارد و از خودخواهی آنان بکاهد لذا ایشان را از ضعف و ناتوانی و نیازمندی خود آگاه می‌سازد تا متوجه اشتباه خود بشوند و از این طغیان بازگردند، (إنّ الی رَبکَ الرجعی) همه به سوی پروردگار تو برمی‌گردند و هیچ پناه دیگری ندارند.

خداوند می‌فرماید کثرت رزق و ثروت مردم را به ظلم و تجاوز از حق وادار می‌سازد بنابراین خداوند طبق خواسته خود به آنان رزق می‌دهد و او به حال ایشان آگاه‌تر است.

﴿ **وَ لَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِباده لَبَغَوا فِي الْأَرْضِ وَ لكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبيرٌ بَصيرٌ**﴾ شوری ۲۷

«اگر خداوند رزق و روزی را برای همه بندگانش توسعه و گسترش دهد، قطعاً در زمین سرکشی و ستمگری می‌کنند، لذا بدان اندازه که خود می‌خواهد، روزی را می‌رساند. چرا که او آگاه به حال بندگانش می‌باشد و آنان را می‌بیند.»

از افتخار کردن و مغرور شدن به مال نهی شده است

قرآن کریم انسان را از مسرور شدن به ثروت و مالی که او را به غرور و تکبر بکشاند منع می‌کند، و ا و را تشویق و ترغیب می‌نماید که در مقابل آن خدا را شکر و سپاس گوید، چون عشق به مال و خودنمایی با آن باعث اذیت فقرا و مستمندان می‌گردد. این خودنمایی از یک طرف باعث می‌شود که آن مال در انظار مردم قرار گیرد و در فرصت مناسب آسیبی به آن وارد گردد و از طرف دیگر

باعث غرور و تکبر می‌شود به همین جهت است که قرآن می‌فرماید:

﴿انَّ اللهَ لایُحِبُّ الفَرِحِینَ﴾ قصص ۷٦

«همانا خداوند افراد شاد (به ملک و ثروت و مقام دنیا را) دوست ندارد.»

بلکه شایسته مقام انسان این است که به مال و کالای این دنیا شاد نباشد، و هدف بسیار بزرگتری را دنبال کند که سرور و شادی به فضل و رحمت پروردگار است. این است که قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللهِ و بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ﴾ یونس ۵۸

«بگو به فضل و رحمت خدا تنها به همین باید مردم شادمان شوند، و این بهتر از چیزهایی است که (از ثروت دنیا) گرد می‌آورند.»

نهی از بخل

قرآن کریم بخل را مذموم دانسته و مسلمانان را از آن برحذر داشته است، چرا که بخل باعث از بین رفتن محبت در میان مردم می‌گردد، و انسان بخیل و مال پرست همکاری و تعاون در جامعه را دوست ندارد و نفسش به او اجازه نمی‌دهد که مقداری از ثروت و مالش را در راه خدمت به فقرا و نیازهای ضروری آنان ببخشد. متقابلاً دل فقرا نسبت به او پر از بغض و کینه می‌گردد. بخل و مال پرستی که در بین مردم شایع گردید روح کمک و تعاون در بین افراد جامعه از بین می‌رود، به همین دلیل است که خداوند نفرت و انزجار خود را از افراد بخیل و مال پرست اعلام می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ لایَحْسَبَنَّ الّذینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ القِیامَةِ﴾ آل عمران ۱۸۰

«آنان که نسبت بدانچه خداوند از فضل و رحمت خود بدیشان عطا کرده است بخل می‌ورزند گمان نکنند که این کار برای آنان خوب است بلکه این کار برای

آنان بسیار بد و به زیان آنان است و در روز قیامت همان چیزی که بدان بخل ورزیده‌اند، طوق بر گردن ایشان می‌گردد.»

متقابلاً خداوند افراد سخی و بخشنده را که از صفت رذیله بخل به دورند به رستگاری و نجات در قیامت مژده می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلِحونَ﴾ حشر ۹

«کسانی که از بخل نفس خود محفوظ و مصون باشند آنان قطعاً رستگارند.»

شخص بخیل علاقه شدیدی به ثروت و مالش دارد و نمی‌خواهد هرگز چیزی از آن کسر شود لذا با وجود این که دارای ثروت فراوان است ولی در فقر و تنگدستی شدیدتر از افراد بی‌بضاعت قرار می‌گیرد، و در بین مردم پست و ذلیل و بی‌ارزش به حساب می‌آید. برای این است قرآن می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّما يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللهُ الغَنِيُّ و أَنْتُمُ الفُقراءُ﴾ محمد ۳۸

«هرکس بخل بورزد در حق خود بخل می‌ورزد، زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید.»

ای کسانی که به دنبال آرامش روحی و سعادت هستید، از بخل و مال پرستی و علاقه شدید به آن پرهیز داشته باشید، از طرف دیگر از ولخرجی و اسراف و زیاده‌روی دوری کنید و همان گونه که خداوند در تعریف مؤمنان کامل می‌فرماید حد وسط را رعایت کنید:

﴿وَالَّذينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِکَ قَواماً﴾ فرقان ۶۷

«مؤمنان کامل کسانی هستند که به هنگام خرج و بخشش از اسراف پرهیز می‌کنند و از بخل و عدم بخشش هم دوری می‌جویند و در بین این دو حالت رعایت حد وسط را می‌نمایند.»

فصل دوازدهم :

رابطه انسان با خـدا در دین اسلام و تأثیر آن در روانپزشکی و سلامتی روح رابطه انسان با جهان از نظر اسلام

رابطه انسان با خدا در دین اسلام و تأثیر آن در روانپزشکی و سلامتی روح

۱ـ هدف از رابطه انسان با خدا ۲ـ ایمان به خدا ۳ـ ذکر خدا ۴ـ محبت بین خدا و مردم ۵ـ خوف از خدا ۶ـ طلب مغفرت از خدا ۷ـ توبه ۸ـ طلب رحمت خدا ۹ـ عبادت ۱۰ـ شکر خدا ۱۱ـ توکل به خدا ۱۲ـ اخلاص و تسلیم در برابر خدا ۱۳ـ دعاء

هدف از رابطه انسان با خدا

از نظر قرآن رابطه اساسی در بین پروردگار و بندگانش بر پایه ایمان به خدا و محبت و اخلاص و سپاس و شکر نعمتهای بی‌شمار او استوار است. اما در کنار این هدف اصلی، قرآن از ارتباط انسان با پروردگارش سه هدف دیگر را دنبال می‌کند.

هدف اوّل: پرورش و تربیت روح انسان و فیض و دستیابی به سعادت روحی، و نجات از امراض روانی و آنچه که مربوط به روان پزشکی است.

تربیت و پرورش روح: روح یا نفس یا روان یک محرک بسیار نیرومندی است که به منزله‌ی مرشد و راهنمای انسان در مسیر زندگی است و عواقب کارها را به او نشان می‌دهد. این نفس و روان گاهی به ضعف می‌گراید و گاهی به وسیله تربیت فردی و اجتماعی تقویت می‌شود. تربیت روح بر حسب تفاوت افراد و

جامعه متفاوت می‌باشد و قدرت و ضعف آن نیز به همین جهت متفاوت است. باید اعتراف نمود که بزرگترین و مهم‌ترین عامل، برای تربیت و تقویت و نگهداری روان، ایمان و اعتقاد به پروردگاری است قادر و توانا و آگاه، که انسان را بر گناه صغیره و کبیره به محاسبه می‌کشد و به آنچه در ژرفای قلب پنهان است آگاه می‌باشد. به راستی یکی از فلاسفه، بسیار خوب می‌گوید: (روح بدون عقیده و ایمان به خدا، مانند دادگاه بدون قاضی است) خداوند می‌فرماید:

﴿و لَقَدْ خَلَقْنا الْإِنسانَ وَنَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ ق ١٦

«همانا ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم به خاطرش چه می‌گذرد و نفسش به چه چیزی او را وسوسه می‌کند و ما از شاهرگ گردن بدو نزدیکتریم.»

وسوسه که در درون انسان است همان صدای وجدان و روان می‌باشد که بر خدا پنهان نیست.

هدف دوم: سعادت روحی و نفسی است: سعادت روحی از نظر قرآن ثمره و نتیجهٔ ارتباط انسان با پروردگار است. ولی انسان امروزی که در گمراهی قدم برمی‌دارد، گمان می‌کند، سعادتش در پیروی از ارضای تمایلات نفسانی و شهوانی است، تا جائی که ممکن است در این بی‌راهه پیش می‌رود، اما به حقیقت، سعادت واقعی در پیروی از آرزوهای نفسانی نیست، چرا که هیچ یک از آنها پایدار نیست، ثروت از بین می‌رود، سلامت جسمی نابود می‌گردد، وسایل منزل و ارث پدری، هیچکدام ماندنی نیست. مع ذلک مصیبتها و فاجعه‌های مادی گاه و بیگاه پیش می‌آید و زندگی دنیائی ما را مضطرب و آشفته می‌سازد، ولی نباید حوادث و مشکلات سعادت روحی را از ما بگیرد و ما را دچار تزلزل روحی و معنوی نماید، چرا که با سالم ماندن قدرت روح و ایمان و توکل به خدا، هر مشکلی قابل حل و حتی فراموش شدنی است. آری مهم‌ترین عامل برای

حفظ قدرت روح و سعادت نفس، ایمان انسان به خدا و حفظ رابطه با او است، که همیشه و در همهٔ احوال خدا با ما است و هرگز ما را در برابر مشکلات، تنها نمی‌گذارد، و ما را به کمک و رحمت خود یاری می‌رساند. با چنین اعتقادی سعادت روحی انسان محفوظ می‌ماند و در برابر هیچ چیز ضعیف و ناتوان نخواهد شد.

هدف سوم: معالجه روحی است: رابطه انسان با خدا موجب می‌گردد که ناراحتی‌های روحی انسان شفا یابند. معالجه روحی که امروز به (روان پزشکی) معروف است موضوعی است بسیار مهم؛ علما و پزشکان؛ امروزه کشف کرده‌اند که دلتنگی و اضطراب روحی و غم و سرکوفتگی، تأثیر مستقیم بر وظایف و اعمال اعضای بدن دارند. و این نوع مرض در دانشگاههای متعدد غرب از جوانب مختلف مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است، دکتر (پول ارنست اودلف) استادیار دانشگاه (سانتیاگو) و عضو جمعیت جراحان آمریکا می‌گوید: «من یقین حاصل کرده‌ام که معالجه واقعی باید شامل معالجات روحی و جسمی با هم و در آن واحد باشد، و فهمیده‌ام، که بر من لازم است معلومات جراحی و پزشکی خود را با ایمانم به خدا همگام و هماهنگ کنم، تنها در این حالت است که می‌توانم بگویم معالجه روحی و جسمی مریض را بر پایه محکمی قرار داده‌ام، و تنها از این راه است که می‌توانم معالجه کامل مریضانم را انجام دهم، و بعد از تفکر عمیق دریافته‌ام که معلومات پزشکی و علمی من همراه با عقیدهٔ استواری که به خدا دارم لازم است به عنوان پایه و اساس پزشکی جدید قرار گیرد.

در اثنای تحقیقات پزشکی خود به این نتیجه رسیده‌ام، که ایمان من به خدا همراه با معلومات پزشکی که دارم به من کمک کرده، تا معالجاتی که انجام می‌دهم همراه با خیر و برکت و شفای کامل باشد، ولی وقتی انسان خدا را از محیط معالجات پزشکی خود دور سازد، معلومات پزشکی او تنها نصف معالجات

واقعی بلکه کمتر از آن را نتیجه می‌دهد.

آیا علتهای اساسی مرضی که ما آنرا ناراحتی اعصاب می‌نامیم چیست؟ مهم‌ترین عامل مرض اعصاب: احساس گناه، اشتباه و خطاء، کینه، ترس، اضطراب، سرخوردگی و شکست، و شک و تردید، غیرت و احساس لکهٔ ناموسی، و ناامیدی است. جای تأسف است که با وجود اینکه پزشکان، با تحقیق و روشهای اصولی می‌توانند به علت و منشاء امراض دست یابند ولی در نحوهٔ مداوا و معالجهٔ آنها با شکست روبرو می‌شوند، چرا که در معالجات روانی از نیروی ایمان و تقویت آن در مریض استفاده نمی‌کنند.

می‌خواهم این عوامل و اضطرابات و ناراحتی‌های روحی که باعث ناراحتی اعصاب می‌شوند شناسایی و معرفی نمایم و بگویم که چه هستند، اینها عین همان ناراحتی و اضطراباتی هستند که ادیان آسمانی برای معالجه آنها آمده‌اند تا ما را از شرّشان نجات دهند خداوند متعال با حکمت و علم و قدرت خود نیازهای روحی و گرفتاریهای آن را دانسته و با دستورات آسمانی خود کاملاً آنها را علاج نموده است.»[۱]

لازم به تذکر است که خداوند اعلام فرموده که قرآن بیماریهای روانی و روحی را معالجه می‌نماید:

﴿و نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُوَ شِفاءٌ و رحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِین﴾ اسراء ۸۲

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که باعث شفاء روحی و رحمت برای مؤمنان است.»

در بحثهایی که در این فصل می‌آید آیاتی را که ارتباط بین انسان و پروردگارش را تثبیت می‌نماید نشان می‌دهیم و دربارهٔ آنها بحث خواهیم کرد.

۱ـ کتاب (الله یتجلی فی عصر العلم) ص ۱۳۹ـ۱۳۸

ایمان به خدا و تأثیر آن در رفتار انسان

ایمان به خدا، پایه و اساس معنویات و عالم روحی، و منبع و سرچشمه همه آرامشهای درونی است و مایهٔ تمام سعادت و خوشبختی می‌باشد. اما ایمان به خدا تنها با اعتقاد به وجود خداوند توانا و مسلّط بر عالم حاصل نمی‌شود، بلکه با ایمان به قدسیّت و عظمت ذات الله که منشاء تمام نیکی و خیر است و ظهور آثار و رفتار ناشی از آن این ایمان حاصل می‌گردد.

ایمان به خدا نفس انسان را از قیود مادی آزاد می‌سازد، و او را از پیروی از هوای نفس محفوظ می‌دارد، و خودپرستی و نفع پرستی شخصی را از او دور می‌سازد، و او را به صورت خدمتگزار فعّال مردم، تحویل جامعه می‌دهد.

خلاصه انسان مؤمن به خدا تمام صفات نیک را از قبیل خیرخواهی و نجابت و فداکاری و گذشت و بردباری در خود جمع دارد و همه آنها را از ایمان به خدا کسب کرده است. این حقیقتی است ثابت و روشن که تجربه آن را نشان داده است، در هر عصر و زمانی و در بین ملتهای گوناگون انسانهایی بوده‌اند که در اثر ایمان به خدا و در پرتو عمل به فرمان او، نمونه فضیلت و اخلاق و کرامت و شرافت بوده‌اند و تمام زندگی خود را وقف خیر و صلاح دیگران کرده‌اند آری ایمان واقعی، انسان را به چنین صفات و رفتاری دعوت می‌نماید.

برای این است که ما در قرآن در هرجا که می‌بینیم خداوند می‌فرماید: ﴿اَلَّذین آمنوا﴾ حتماً (وَ عَمِلُوا الصّالحاتِ) را به همراه دارد یعنی اگر اسمی از ایمان داران ببرد، می‌فرماید باید عمل صالح را انجام دهند.

یعنی ایمان باید حتماً با عمل صالح همراه باشد و کسانی که می‌گویند ایمان داریم ولی عمل صالح انجام نمی‌دهند باید بدانند هر چیزی خصوصیاتی دارد که از آن جداناشدنی است مثلاً سردی از برف و گرمی از آتش جداشدنی نمی‌باشد و عمل صالح هم از ایمان جداشدنی نیست.

ایمان به خدا و عمل صالح موجب رضای او و پاداش نیک در قیامت است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ البريه﴾ بینة ۷

«کسانی که به خدا ایمان دارند و اعمال خیر و نیکو انجام می‌دهند بهترین کسانی هستند که بر روی زمین می‌باشند.»

﴿وَ بَشّرِ الَّذين آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَن لَهُمْ جناتٌ﴾ بقره ۲۵

«ای پیغمبر مژده بده به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو انجام داده‌اند که در قیامت دارای بهشت‌هایی می‌باشند.»

﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ إِنّا لانُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحسَنَ عَمَلاً﴾ کهف ۳۰

«کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال نیکو انجام داده‌اند (باید بدانند) که اجر و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانیم»

ایمان دارای قدرت فوق‌العاده است و در بین انسان و گناه، بزرگترین پرده و مانع به حساب می‌آید چرا که انسان تحت تسلط عقیده‌اش قرار دارد، و به فرمان عقیده حرکت می‌کند؛ به همین خاطر است که پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لايَزْنى الزّانى حِينَ يَزْنى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ. وَ لايَسْرِقُ السَّارِقُ حينَ يَسْرِق وَ هُوَ مُؤْمِنٌ و لايَشرِبُ الخَمْرَ حينَ يَشرِبُها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ﴾[۱]

«زناکار، زنا نمی‌کند در حالی که ایمان داشته باشد، و دزد، دزدی نمی‌کند در حالی که ایمان داشته باشد. و شرابخوار، شراب نمی‌خورد در حالی که ایمان داشته باشد.»

یعنی کسانی که مرتکب چنین گناهان کبیره‌ای می‌شوند، در آن حالت ایمان ندارند والا ایمانشان به آنان اجازه نمی‌داد که مرتکب این گناهان شوند.

۱ـ بخاری و مسلم (متفق علیه) صحیح

ایمان به خدا نقاط تاریک زندگی را روشن می‌سازد. در حالت یأس و ناامیدی که همهٔ درها بسته می‌شود و هیچ روزنهٔ امیدی باقی نمی‌ماند، انسان مؤمن، بزرگترین امید و محکم‌ترین پناهگاه را دارد، به خدا پناه می‌برد و یقین دارد که او قادر و مسلّط و توانا و مهربان است، حتماً به فریادش می‌رسد و او را یاری می‌دهد. بنابراین یأس و ناامیدی برای انسان مؤمن وجود ندارد، ایمان، نفس را مطمئن و آرام می‌سازد، و مشکلات را ساده می‌نماید چون خداوند خود به مؤمنان وعده کمک و تأیید می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يؤمِنْ بِاللهِ يَهْدی قَلْبَهُ﴾ تغابن ۱۱

«کسی که ایمان به خدا داشته باشد، خداوند قلبش را به سوی حق رهنمود می‌کند.»

﴿وَإِن اللهَ لَهادِ الَّذينَ آمَنُوا إلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ﴾ حج ٥٤

«بدون شک خداوند مؤمنان را به راه راست هدایت می‌دهد.»

﴿أللهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إلى النُّور﴾ بقره ۲۵۷

«خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است، آنان را از تاریکی جهل و کفر بیرون می‌آورد و به نور ایمان داخل می‌نماید.»

ایمان همراه با اعمال صالحه وسیله سعادت در دنیا و رسیدن به نعمتهای آن می‌گردد خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً و لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ماكانُوا يَعْمَلونَ﴾ نحل ۹۷.

«ما به هر مرد و زن مؤمن و درستکاری زندگی پاکیزه و خوشایندی در دنیا می‌بخشیم، پاداش کارهای (متوسط و خوب و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد.»

در این جهان مادی که انسان در امواج طوفان بلا و مشکلات، گرفتار است،

کسی که به خدا ایمان نداشته باشد، تا در هنگام بلا و گرفتاری به او پناه ببرد و از او طلب کمک کند، گمراه‌ترین انسانها است، به خلاف آن، قلب انسان مؤمن در هر شرایطی با ایمان به خدا آرام است.

ذکر و یاد خدا و اثر آن بر نفس انسان

یکی از هدفهای ایمان به عالم معنوی این است که اطمینان و آرامش را در نفس انسانی تثبیت و تحکیم نماید، و اندوه و اضطراب را که از بدترین دشمنان نفس می‌باشند از آن بدور سازد. ذکر و یاد خدا بهترین وسیله برای رسیدن به این اطمینان و از بین بردن اضطراب می‌باشد، لذا به مراتب زیر توجه فرمائید!

پراکندگی فکر به مسائل مادی یا معنوی، تشتّت عقل در اثر اضطراب و نگرانی از آینده و سایر مسائل زندگی و دچار شدن در گرداب وسوسه و توهمات انسان را گیج می‌سازد و ارادهٔ او را متزلزل می‌نماید و او را به صورت موجودی زبون که توانایی انجام وظایف ندارد درمی‌آورد.

بعضی گمان می‌کنند که فرو رفتن در اندوه و نگرانی تنها یک حالت روحی است و ربطی به بدن ندارد ولی تجارب علمی ثابت کرده که اندوه و اضطراب به سرعت بر جسم تأثیر می‌گذارد و آن را ضعیف می‌گرداند و به بیماری‌های گوناگون مبتلا می‌سازد.

منشاء اندوه و اضطراب، احساس ضعف در برابر مشکلات زندگی است.

امّا ایمان قوی و راسخ به خدایی که تمام کارها در دست او است و توکل و اعتماد به او، اطمینان و آرامش را در دل جای می‌دهد و به آن قدرت می‌بخشد، و نیرویی به آن می‌دهد که تمام مشکلات زندگی در برابرش جزئی و بی‌اهمیت می‌باشد.

دکتر (بریل) به این حقیقت اعتراف می‌کند و می‌گوید: «انسان مؤمن هرگز از

ناراحتی و امراض روانی رنج نمی‌برد.»

(دیل کارنگی) می‌گوید: «روان پزشکان به این حقیقت آگاهند که ایمان قوی و استوار و تمسّک به دین، انسان را از مبتلا شدن به اضطراب و ناراحتیهای روانی، تضمین و محفوظ می‌دارد.»

ذکر خدا یکی از آثار پربرکت ایمان به خدا، و غذای روح می‌باشد و به آن قدرت می‌بخشد و نیازهای معنوی را برطرف می‌سازد و انسان را آرام و مطمئن می‌گرداند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَّذينَ آمَنُوا و تَطْمَئِنُّ قُلوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوبُ﴾ رعد ۲۸

«آن کسانی که به خدا ایمان می‌آورند، دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند، همانا دلها با ذکر خدا و یاد او آرام می‌گیرند.»

یاد و ذکر خدا نشانهٔ خداشناسی و حمد و ثنای او است، به همین خاطر است که قرآن می‌فرماید: ذکر خدا وسیله تقرب و نزدیکی به بارگاه حق تعالی است، و کسانی که یاد خدا می‌کنند مشمول محبت و رحمت او قرار می‌گیرند. به آیات زیر توجه فرمائید:

﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنوا اذْكُروا اللهَ ذِكْراً كَثيراً وَ سَبِّحوه بُكْرَةً وَ أَصيلاً هُوَ الَّذى يُصَلّى عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلى النُّورِ وَكانَ بِالمُؤْمِنينَ رَحيماً﴾ احزاب ۴۳ـ۴۱

«ای مؤمنان بسیار خدا را یاد کنید، بامدادان و شامگاهان به تسبیح و تقدیس او بپردازید، او کسی است که به شما عنایت و محبت می‌کند، و فرشتگان برای شما تقاضای بخشش و آمرزش می‌نمایند، تا پروردگار، شما را از تاریکیهای کفر و ضلالت بیرون آورد و به نور ایمان و هدایت برساند، چرا که او پیوسته نسبت به مؤمنان مهربان است.»

﴿وَالذّاكِرينَ والذّاكِراتِ أَعَدَّ لَهُمْ أَجراً عظيماً﴾ احزاب ۳۵

«مردان و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند خداوند برای همه آنان پاداش بسیار بزرگی فراهم ساخته است.»

خداوند برای کسانی که ذکر او می‌نمایند پاداش بزرگی قرار داده است، متقابلاً کسانی را که از یاد او غافلند مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌فرماید این امر باعث بدبختی آنان خواهد شد.

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنهُمْ مُهْتَدوُنَ﴾ زخرف ۳۷ـ۳۶

«هرکس از یاد خدا غافل و روگردان شود، شیطانی را مأمور او می‌سازیم و این شیطان همیشه همدم و همراه او خواهد بود، شیاطین این گروه را از راه خدا باز می‌دارند و به گونه‌ای گمراه می‌شوند که گمان می‌کنند، تنها آنان هدایت یافته‌اند.»

یعنی شیطان بر کسی که از ذکر خدا و هدایت او غافل باشد مسلّط می‌گردد و او را گمراه می‌سازد و گناه و فساد را در نظرش زیبا و آراسته می‌دارد.

خداوند انسان را از غافل ماندن از یاد پروردگار برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ لاتَكُونوا كَالّذينَ نَسُوا اللهَ فَأَنسيٰهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ﴾ حشر ۱۹

«مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! چنین کسانی فاسق و بیرون رفته از راه حق می‌باشند.»

یاد و ذکر خدا دارای تأثیر فراوان در پرورش و تربیت نفس می‌باشد. انسان با یاد و ذکر خدا، عظمت و بزرگواری او را در قلب خود تصور می‌کند و در برابر او تسلیم و گردن کج می‌گردد، قلبش آرام و اخلاق او سالم می‌شود و جز کارهای خیر چیزی از او صادر نمی‌گردد، چرا که می‌داند پروردگارش بر تمام امور آگاه و مسلّط است متقابلاً کسانی که از ذکر خدا دوری می‌کنند، از راه راست منحرف و

به دامن تمایلات نفسانی و آرزوهای مادی سقوط می‌نمایند، این امر باعث سنگدلی آنان و منشاء شرّ و فساد می‌گردد. و به همین دلیل است که خداوند انسان را از غفلت و دوری از یاد خود برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ ما نَزَّلَ مِنَ الحَقِّ وَ لايَكُونوا كَالّذينَ أُوتُوا الكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ و كَثيرٌ مِنْهُمْ فاسِقون﴾ حدید ۱۶

«آیا برای مؤمنان وقت آن نرسیده است که دلهایشان به هنگام ذکر خدا و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش ببرند، شما همچون کسانی نشوید که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آن سپری گشته است و دلهایشان سخت شده است و بیشترشان فاسق و خارج از حق گشته‌اند.»

اسلام به خاطر اهمیّت و عنایت فراوان یاد و ذکر خدا، نماز را که مشتمل بر انواع ذکر و یاد خداست و وسیله تقرّب به بارگاه الهی است، در شب و روز پنج بار واجب کرده است و علاوه بر آن درخواست کرده که نمازهای سنت بیشتری در شب و روز خوانده شود تا انسان بیشتر به یاد خدا باشد و به تزکیه و تصفیه روحی بپردازد و با مناجات در دل شب و توجه به خدا هنگام سحر قلب خود را با نور ایمان روشن سازد. خداوند می‌فرماید:

﴿أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسى أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً، وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِيراً﴾ اسراء ۸۰ـ۷۸

«نماز را چنانکه باید بخوان به هنگام زوال آفتاب از وسط آسمان تا تاریکی شب (که نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را دربر می‌گیرد) و نماز صبح را به

هنگام طلوع فجر بخوان بیگمان نماز صبح توسط فرشتگان مورد پرسش قرار می‌گیرد. در پاسی از شب از خواب برخیز و در آن نماز تهجد بخوان این یک فریضه اضافی و افزون بر نماز پنجگانه بر تو است، باشد که در پرتو این عمل خداوند تو را به مقام ستوده‌ای در دنیا و آخرت برساند، بگو پروردگارا مرا صادقانه به هر کاری وارد کن و صادقانه از آن بیرون آور، و از جانب خود قدرتی به من عطاء فرما که یار و مددکار باشد.»

محبت بین مردم و پروردگار

یکی از ایرادهای باطلی که از دین اسلام گرفته شده این است که اسلام دینی است خشک و خشن و در نظر اسلام در بین خداوند و مردم رابطه محبت موجود نیست. در کتاب (فلسفه دین) تألیف (اداوار روس) به زبان انگلیسی آمده است: «همانا کلمه اسلام به معنی تسلیم در برابر ارادهٔ خدا است. اسلام با معنی و مفهومی که دارد زمینه‌ای به وجود آورده است که نشان می‌دهد خداوند یک قاضی و حاکم خشن و خودخواهی است که به حق و ناحق قضاوت می‌کند و کسی جرأت ندارد، در برابرش اعتراضی داشته باشد. مثل اینکه قداست و مهربانی جزو صفات خدا نیست، به همین دلیل است که مسلمانان به این دین خشک و خشن تمایل ندارند. پیدایش فرقه صوفیه در بین مسلمانان بهترین دلیل است بر اینکه نیاز و شوق به رابطهٔ محکم‌تر و استوارتر با خدای زنده‌ای که محبت فراوانی نسبت به بندگانش دارد وجود دارد.»[1]

بدون شک جهل و ناآگاهی و سوءنیت نویسنده نسبت به دین اسلام باعث شده که این اتهام بی‌اساس را وارد نماید تا به گمان خود از حقانیت اسلام بکاهد.

۱ـ کتاب فلسفه دین ص ۱۲۴

مسلّماً رد این اتهام ساده است و برای روشن شدن سوء نیت نویسندهٔ مزبور کافی است که به قرآن مراجعه شود تا معلوم گردد کلمه محبت تا چه اندازه در آن تکرار شده است. تمام سوره‌های قرآن با بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌گردد که کمال مهر و محبت الله را در اوّل هر سوره به مسلمانان اعلام می‌نماید شاید صفت رحمت الهی، در ضمن کلماتی چون رحمان، رحیم، ارحم و... بیشتر از هر صفت دیگر او در قرآن ذکر شده باشد، محبت در بین خدا و بندگان او در قرآن به دو قسمت تقسیم می‌شود محبت انسان به خدا و محبت خدا نسبت به انسان:

اوّل محبت انسان نسبت به خدا: مؤمن واقعی کسی است که جمال و جلال خدا را بشناسد و لطف و بخشش او را درک نماید، و یقین داشته باشد که تنها او ولی‌نعمتش است. مسلّماً انسان مؤمن با چنین ادراکی که از پروردگار خود دارد، او را دوست خواهد داشت، و قلبش همیشه متوجه ولی نعمت حقیقی خود خواهد بود، و از اطاعت و فرمان‌برداری او لذّت می‌برد، و هرگز به خلاف امر او کاری انجام نمی‌دهد و در این راه با کمال میل هر امری را می‌پذیرد و با اطمینان خاطر قدم برمی‌دارد.

محبت انسان نسبت به خدا تنها یک علاقه نفسی نیست بلکه یکی از ارکان ایمان راستین به خدا است و ایمان حق آن است، کسانی که خدا را دوست می‌دارند او را بر خود ترجیح می‌دهند و جان خود را در راه محبت او فدا می‌کنند و این محبت در تمام رفتار و گفتار آنان آشکار و مشاهده می‌شود، اما ایمان تقلیدی که تنها یک علاقه نفسی است اثری بر آن مترتب نمی‌گردد و نقشی در رفتار و گفتار انسان ندارد و ایمانی نیست که خداوند آن را از بندگانش درخواست می‌نماید:

﴿قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْنائُكُمْ وَ إِخوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرفْتُموها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْن كسادَها و مساكِنَ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ

رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِی سَبیلِهِ فَتَربَّصوا حَتّی یَأْتِیَ اللهُ بِأَمْـرِهِ وَاللهُ لایَـهْدِی القَـوْمَ الفاسِقینَ﴾ توبه ٢٤

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فرا چنگش آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند، خداوند انسانهای سرکش را که از اطاعت او روی می‌گردانند هدایت نمی‌دهد.»

خداوند تمام مسایل مورد علاقه انسان را در این آیه ذکر کرده و همه آنها را در یک کفّهٔ ترازو قرار داده است، و محبت پروردگار و رسول خدا و جهاد در راه خدا را در کفّه دیگر آن نهاده است. نفسی که خود را از تمایلات و علایق دنیائی آزاد کند و محبت و اطاعت خدا و رسول خدا را بر آنها ترجیح می‌دهد، همان نفسی است که اسلام آن را می‌خواهد و به آن ارج می‌نهد.

قرآن صفات مؤمنان واقعی که خدا آنان را دوست می‌دارد و ایشان هم خدا را دوست می‌دارند بیان می‌کند و خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی المُؤْمِنینَ، أَعِزَّةٍ علی الکافِرینَ یُجاهِدُونَ فِـی سَـبِیلِ اللهِ وَ لایَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَاللهُ واسِعٌ عَلِیمٌ﴾ مائده ٥٤

«ای مؤمنان هرکس از شما از آئین خود بازگردد خداوند جمعیتی را به جای آنان خواهد آورد که دوستشان می‌دارد و ایشان هم خدا را دوست می‌دارند، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند، و در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند، و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هراس به خود راه نمی‌دهند، این هم فضل خدا است، خداوند آن را به هر کسی

که بخواهد عطاء می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان، و آگاه است.»

عشق و محبت به خدا از خصوصیات و صفات مؤمنانی است که مزّهٔ شیرین آن را چشیده‌اند، هرگز از آن دور نمی‌شوند و با هیچ چیزی آن را معاوضه نخواهند کرد. به همین دلیل است که پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿ثَلاثٌ مَنْ كُنّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الأِيمانِ. أَنْ يَكُونَ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَبَّ إِليه مِمّا سِواهُما وَ أَنْ يُحِبَّ الْمَرْأَ لايُحِبُّهُ إلا لِلّهِ وَ أَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كما يَكْرَه أَنْ يُقْذَفَ فِي النّار﴾ [1]

«سه صفت هست هرکس این سه صفت در او وجود داشته باشد مزّهٔ شیرین ایمان را درک کرده است، اوّل: خدا و رسول خدا از هر چیز دیگری بنزد او محبوب‌تر باشند. دوم: دوستی و محبتش با دیگران فقط به خاطر خدا باشد. سوم: از کفر و برگشت از دین بیزار باشد همانگونه که بیزار است او را در آتش اندازند.»

بنابراین محبت خدا از مهم‌ترین اصول و قواعد نظام اخلاقی است، و مؤمن را به نحو چشمگیر دگرگون و منقلب می‌سازد، و چنان روح پاک و لطیفی در او به وجود می‌آورد که از هر شرّ و فسادی بدور و محفوظ می‌باشد، و به صورت مظهر عشق و محبت درمی‌آید چون نسبت به هیچ چیزی کینه و بدبینی ندارد و همه چیز را به عنوان مخلوق و آفریده شدهٔ پروردگارش مفید می‌داند و دوست می‌دارد، کینه و حسد و حس انتقام جویی را فراموش می‌کند و هر دسیسه و وسوسه و اخلاق ناپسندی که زیبایی و جمال هستی را لکه‌دار سازد از خود به دور می‌دارد.

دوم محبّت خدا نسبت به انسان: خداوند محبت خود را مخصوص مؤمنانی

۱ـ بخاری، صحیح

گردانیده است که کارهای بسیار نیک انجام می‌دهند و در مسیر اصلاح قدم برمی‌دارند و جامعه انسانی از فیض وجود آنان بهره‌مند است، متقابلاً محبت خود را از کسانی سلب و دور می‌سازد که دارای صفات ناپسندیده و پست می‌باشند و در انجام کارهای شرّ غرق شده‌اند، و فتنه و فساد را در جامعه گسترش می‌دهند.

قرآن کریم محبت خداوند نسبت به مؤمنان را اثبات و اعلام می‌دارد و دوستان محبوب خدا را به اوصافی توصیف می‌کند که اصول و پایه اخلاق و سرچشمه فضایل و شرافت و کرامت نفسی هستند. به این آیات توجه فرمائید:

﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالقِسْطِ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُقْسِطِينَ﴾ مائده ۴۲

«هرگاه در بین آنان داوری کردی به عدالت و حق قضاوت و داوری کن چرا که خداوند کسانی را که به عدالت داوری می‌کنند و عادل هستند دوست دارد.»

﴿بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَاتَّقى فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُتَّقِينَ﴾ آل عمران ۷۶

«آری کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری را پیشه کند (به محبت خدا دست یافته است) چرا که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.»

﴿فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلى اللهِ فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ﴾ آل عمران ۱۵۹

«هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکل کن، چرا که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.»

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ مائده ۱۳

«از آنان درگذر! و بدی‌هایشان را نادیده بگیر! خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

﴿وَ ما ضَعُفُوا وَ مَااسْتَكانُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الصّابِرِينَ﴾ آل عمران ۱۴۶

«ضعیف نمی‌شده‌اند و زبونی را نشان نمی‌داده‌اند بلکه صبور و شکیبا بودند و خداوند شکیبایان را دوست دارد.»

﴿إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوّابِين و يُحِبُّ المُتَطَهِّرِين﴾ بقره ۲۲۲

«خداوند بازگشتگان براه حق را دوست دارد چرا که پاک هستند و خداوند پاکان را دوست دارد.»

از طرف دیگر خداوند محبت خود را از کسانی که دارای صفات ناپسندیده و اعمال زشت هستند و جامعه را به شرّ و فساد می‌کشانند، باز می‌دارد و نسبت به آنان اظهار تنفر می‌کند. به آیات زیر توجه فرمائید:

﴿وَ لاتَبْغِ الفسادَ فِی الأَرْضِ إنَّ اللهَ لایُحِبُّ المُفْسِدین﴾ قصص ۷۷

«در زمین تباهی مجوئی که خدا تباهکاران را دوست ندارد.»

﴿وَ أَمّا الَّذین آمَنُوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللهُ لایُحِبُّ الظّالِمینَ﴾ آل عمران ۵۷

«اما کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته را انجام می‌دهند، خداوند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد.»

﴿وَ کُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لاتُسْرِفوا إنّ اللهَ لایُحِبُّ المُسْرِفینَ﴾ اعراف ۳۱

«بخورید و بنوشید ولی اسراف نکنید چرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

﴿لِیَجْزِیَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ من فَضْلِهِ إنَّهُ لایُحِبّ الکافرین﴾ روم ٤٥

«تا خداوند از فضل و لطف خود پاداش ایمان‌داران و نیکوکاران را بدهد، ولی خداوند کافران را دوست ندارد.»

﴿لا جَرَمَ أَنَّ اللهَ یَعْلَمُ مایُسِرُّونَ و ما یُعْلِنون إنَّهُ لایُحِبُّ المُسْتَکْبِرینَ﴾ نحل ۲۳

«قطعاً خدا آگاه است از آنچه پنهان می‌سازند و از آنچه آشکار می‌نمایند. و خداوند مستکبران را دوست ندارد.»

﴿إنَّ اللهَ لایُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً﴾ نساء ٣٦

«بیگمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد.»

﴿وَ إمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانبِذْ إلَيهِمْ على سَواءٍ إن اللهَ لايُحِبُّ الخائنينَ﴾ انفال ۵۸

«هرگاه از خیانت گروهی بیم داشته باشی، همچون ایشان پیمانشان را لغو کن بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد»

﴿وَ قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لاتَعْتَدُوا إنَّ اللهَ لايُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ بقره ۱۹۰

«بجنگید در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند ولی از حق تجاوز نکنید چرا که خداوند متجاوزین از حق و عدالت را دوست نمی‌دارد.»

بنابراین مهر و محبت خدا نسبت به انسان سرچشمه سعادت است و باعث ایجاد دوستی بین خدا و انسان مؤمن می‌شود و او را یاری می‌دهد و از او به دفاع می‌پردازد و در مقابل آن بغض و دشمنی خدا نسبت به انسان، مایهٔ بدبختی او است. پیغمبرﷺ به این مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿إذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً نادى جِبْريلَ فيقُولُ إنّي أُحِبُّ فُلاناً فَأُحِبَّهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فيُنادِي جِبْريلُ فِي أَهْلِ السماءِ أنَّ اللهَ يُحِبُّ فُلاناً فَأَحِبُّوه، فَيُحِبَّهُ أَهْلُ السَّماءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي الأَرْضِ. وَإذا أَبْغَضَ عَبْداً، دَعا جِبْريلَ فَيَقول: إنّي أُبْغِضُ فلاناً فَأَبْغِضْه، فَيُبْغِضُهُ جِبريلُ، ثُمَّ ينادى فِي أَهلِ السّماءِ إنَّ اللهَ يُبْغِضُ فلانا فَأَبْغِضوهُ، ثم تُوضَعُ لَهُ البَغضاءُ فِي الأَرْضِ﴾[1] «هرگاه خداوند یکی از بندگانش را دوست داشته باشد به جبرئیل می‌فرماید که من فلانی را دوست دارم تو هم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست می‌دارد، و جبرئیل در بین ساکنان آسمان اعلام می‌نماید که خداوند فلانی را دوست دارد، شما هم او را دوست

۱ـ مسلم، صحیح

بدارید، آنان هم او را دوست می‌دارند، سپس در زمین هم مورد قبول پاکان قرار می‌گیرد، و هرگاه خداوند کسی را مورد غضب قرار دهد جبرئیل را فرا می‌خواند و به او می‌گوید من فلانی را دوست ندارم تو هم او را دوست مدار، جبرئیل او را دوست نمی‌دارد و جبرئیل به ساکنان آسمان اعلام می‌نماید که فلانی مورد غضب خدا است باید شما هم او را مورد غضب قرار دهید، آنگاه خداوند او را در زمین هم مورد غضب پاکان قرار می‌دهد.»

خوف از خدا و اثر آن در مبارزه با فساد

امروزه که می‌بینیم بلای عظیمی دامنگیر جامعه شده، و اصول اخلاقی پایمال گردیده، و اکثر مردم در سراشیبی بدبختی و پیروی از تمایلات و هوای نفسانی سقوط کرده‌اند و جرم و جنایت گسترش یافته است، همهٔ این مصیبتها به واسطه غفلت انسان از پروردگارش و بی‌توجهی به عظمت و قدرت اوست، تنها ایمان و آگاهی به علم و تسلّط خدا در قلب مؤمن است، که هیبت و شرم و پروا را در دل او به وجود می‌آورد و او را از شرّ و فساد بدور می‌دارد.

خوف و پروا از خدا یکی از پایه‌هائی است که جهان معنویت و حیات روحی بر آن استوار است، چرا که انسان را به سوی آنچه که خیر و فضیلت است می‌کشاند، به همین خاطر است که تمام ادیان آمده‌اند تا این احساس را در درون افراد تقویت نمایند، و بیان داشته‌اند خشم و غضب خدا موجب بدبختی و عذاب در دنیا و آخرت می‌باشد.

اگر خوف و پروا از خدا نبود، انسان خود را در انجام هر شرّ و فسادی آزاد می‌دید، و در ارضای هوای نفس به هر امری دست می‌زد، در چنین حالتی قوانین و مقررات دولتی و اجتماعی هم که برای حفظ حقوق اشخاص وضع می‌شوند فایده‌ی چندانی ندارند، و این بلائی است که جهان معاصر از آن رنج

می‌برد و قادر به جلوگیری از جنایات نیست.

اسلام همزمان با وضع قانون و مقررات بازدارنده از فساد و قرار دادن کیفر و مجازات برای جنایتکاران و فاسدان از تقویت جنبه معنوی هم غافل نشده و به بیدار ساختن نفس و وجدان انسان پرداخته و آن را متوجه قدرت و عظمت و علم محیط خدا ساخته است تا از مخالفت امر او پرهیز کند و از قهر و غضبش خوف داشته باشد؛ بنابراین خوف و پروا از خدا یکی از عوامل اساسی توجه به حق و پرهیز از گناه و اطاعت از خدا و در پیش گرفتن راهی است که موجب رضای او می‌باشد. و برای تصدیق این موضوع به آیات زیر توجه فرمائید.

﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ و رَسُولَه وَ يَخْش اللهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الفائِزُونَ﴾ نور ۵۲

«هرکسی از خدا و پیغمبرش پیروی کند و از خدا بترسد، و از او بپرهیزد، همچو کسانی به مقصود خود رسیده‌اند.»

﴿إِنَّ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ و أَجْرٌ عَظيمٌ﴾ ملک ۱۲

«کسانی که در پنهان از پروردگار خود می‌ترسند، آمرزش و پاداش فراوان و بسیار بزرگی دارند.»

﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ و رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ بيّنه ۸

«خدا از ایشان راضی است و ایشان هم از خدا راضی هستند این سعادت و نعمت از آن کسی است که از مخالفت با پروردگار خویش بترسد و هراس داشته باشد.»

بیم و پروا از مخالفت با امر خدا باعث پیدایش شجاعت و مناعت و شخصیّت در انسان می‌گردد. شجاعت یکی از صفات پسندیده‌ای است که شخصیّت انسان به آن مزیّن می‌شود، و با داشتن آن، انسان به چنان مقامی می‌رسد که به تمامی آراء و عقاید خود را اعلام می‌دارد و باکی ندارد که مردم درباره‌اش چه چیز می‌گویند و یا ابراز این عقاید خشم قدرتمندان را برانگیخته خواهد کرد یا خیر، و از اقدام به کارهایی که خلاف عقیده‌اش است دوری می‌جوید هرچند خشم و

ناراحتی مردم را بدنبال داشته باشد. خداوند متعال مؤمنان را تشویق و راهنمائی می‌کند تا دارای چنین صفتی باشند و می‌فرماید:

﴿فَلا تَخافُوهُم وَ خافونِ إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ﴾ آل عمران ۱۷۵

«از آنان مترسید و از من بترسید اگر واقعاً مؤمنان راستین هستید.»

﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ﴾ توبه ۱۳

«آیا از ایشان می‌ترسید در حالی که سزاوارتر آن است از خدا بترسید.»

خداوند به بیان صفات مؤمنان می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿يُجاهِدُونَ فِي سَبيلِ اللهِ و لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ﴾ مائده ٥٤

«دوستان خدا کسانی هستند که در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌پردازند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند.»

تاریخ به سرگذشت بزرگ مردان و قهرمانان فراوانی آراسته شده است که تمام ثروت و هستی و جان خود را در راه تبلیغ حق و پیروزی آن سخاوتمندانه فدا کرده‌اند، و بر بلا و مصیبتها صبر نموده و شکنجه‌ها و زندانها را به خاطر پیروزی حق بر خود آسان گرفته‌اند، چرا که حق را از جان خود دوست‌تر داشته‌اند انبیاء و علمای برجسته در صدر این جماعت قرار دارند، به همین دلیل است که قرآن در مورد پیغمبران می‌فرماید:

﴿أَلّذينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ و يخْشَوْنَهُ و لايَخْشَونَ أَحَداً إلاّ اللهَ﴾ احزاب ۳۹

«کسانی که رسالتهای خدا را به مردم می‌رساندند از او می‌ترسیدند و از کس دیگری جز خدا نمی‌ترسیدند.»

امید و خوف خدا با هم

قرآن کریم خوف از خدا را همراه امید به رحمتش ذکر می‌کند زیرا گناهکاری که از رحم خدا ناامید شود و این امید را نداشته باشد که با توبه و پشیمانی و

بازگشت به درگاهش، از گناههایی که مرتکب شده پاک می‌گردد، به خود می‌گوید که بالای سیاهی رنگ دیگر نیست آنگاه به هر جنایتی دست می‌زند، و به صورت موجود خطرناکی درخواهد آمد که هیچ امیدی به اصلاح و بازگشت او باقی نخواهد ماند. بدون شک قطع ارتباط در بین انسان و پروردگارش بزرگترین فاجعه و بدبختی است.

ترس و بیم از خدا دارای حدّی است طوری که نباید به یأس از رحمتش تبدیل گردد. کسانی که می‌خواهند، فقط بر خوف مطلق از خدا تکیه کنند و مردم را به این شیوه تربیت نمایند، و آنان را از گناه باز دارند کار درستی انجام نمی‌دهند، زیرا این شیوهٔ نادرست، نور امید را از قلبها دور می‌نماید، و مانع نفوذ خیر و برکت به درونها می‌شود[۱].

در درون هر انسانی انگیزه و تمایل به انجام کارهای پسندیده، به امید رسیدن به فضل و نعمت خدا وجود دارد. و در این باره که باید خوف از عذاب خدا همراه امید به رحمتش باشد قرآن می‌فرماید:

﴿**وَ لاتُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ أَدْعُوه خَوْفاً وَ طَمْعاً إِنَّ رَحمَةَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ المُحْسِنِينَ**﴾ اعراف ٥٦

«در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی مکنید، و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه بفریاد خوانید بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است.»

خداوند در توصیف مؤمنان صادق می‌فرماید:

﴿**تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ المَضاجع يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خوفاً و طَمْعاً**﴾ سجده ١٦

«از بستر خواب و استراحت بدور می‌شوند و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و پروردگار خود را با امید و بیم فرا می‌خوانند.»

۱ـ (التصوف الاسلامی) تألیف دکتر زکی مبارک ص ۱۵۳ ج ۲

و در توصیف بعضی از انبیاء خود می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْـخَيْراتِ وَ يَـدْعونَنا رَغَـباً وَ رَهَـباً وَ كـانوا لَـنا خاشِعينَ﴾ انبیاء ۹۰

«آنان در انجام کارهای خیر بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، و در حال امید و خوف ما را به فریاد می‌خواندند، و همواره خاشع و مطیع ما بودند.»

بدون شک، خوف از عذاب الهی و امید به رحمتش یک انگیزه و عامل بسیار مؤثر در رفتار انسان است که او را به سوی سعادت سوق می‌دهد، و اخلاق و تربیت اسلامی را به او می‌آموزد، تا به صورت یک فرد صالح و مفید برای خود و خانواده و جامعه خود درمی‌آید.

طلب مغفرت و بخشش گناه از خدا و اثر آن در معالجه روانی

بدون شک انسان باایمانی که در تمام گفتار و رفتارش، مراقب و متوجه خدا است، و سنجیده و با دقت حرکت می‌کند، خطاء و اشتباهش بسیار کم است، ولی گاهی اتفاق می‌افتد که لغزشی برایش پیش می‌آید، و مرتکب کاری می‌شود که نمی‌بایستی همچون کاری از او ظاهر گردد، اما فوراً به یاد خدا می‌افتد، و به اشتباه و گناه خود پی می‌برد و از آن دوری می‌جوید و با حالت ندامت و پشیمانی و درخواست عفو و بخشش به سوی خدا برمی‌گردد.

آری انسان مؤمن دچار اشتباه می‌شود ولی بر او لازم است فوراً آگاه شود و اگر لغزشی به وقوع پیوست، برخیزد و گرد گناه را که دامنش را لکه‌دار ساخته با آب توبه بشوید، و از این لغزشگاهها دوری جوید و به راه راست بازگردد. چرا که خداوند به دنبال عذر و بهانه‌ای برای صرف‌نظر از چنین گناهکاری می‌گردد و او را به تقاضای عفو و بخشودگی گناهش از پروردگار تشویق می‌نماید. این دعا و تقاضای مغفرت، انسان را به محاسبه نفس و توجه بذات الله هدایت می‌کند و

موجب پشیمانی می‌گردد. سرانجام قلبهای مرده به وسیله توبه و پشیمانی که باعث جلب بخشش و رحمت الهی است مجدداً زنده می‌گردند و راه سعادت را باز می‌یابند. در دین اسلام برای بخشوده شدن گناه و قبول توبه نیازی نیست که انسان به نزدیک روحانی یا کس دیگری برود و اعتراف به گناهان خود کند، تا این روحانی نزد خدا تقاضای توبه و مغفرت برایش بنماید، همانگونه که در مسیحیت لازم است که گناهکار بعد از پشیمانی به نزد کشیش برود و به گناهانش اعتراف کند، زیرا تنها کشیش می‌تواند با خدا ارتباط داشته باشد و طلب آمرزش کند. اسلام می‌گوید: دِر خدا بر روی همه بندگانش باز است و نیازی به واسطه و وکیلی جز ایمان و عمل صالح و توبه و پشیمانی نیست، هرکس هر وقت که بخواهد با نیت خالص از گناهان دوری جوید می‌تواند به سوی خدا بازگردد، و مستقیماً با او رابطه برقرار کند و به راز و نیاز بپردازد و با اقرار به عظمت و قدرت و رحم پروردگار و اعتراف به ضعف و جهل خود از او تقاضای لطف و بخشش نماید، در این حالت خداوند او را مورد عنایت قرار می‌دهد و از گناهانش صرف نظر می‌فرماید. بنابراین از نظر اسلام گناه طوقی نیست که در گردن باقی بماند و رهائی از آن ممکن نباشد.

پس هر انسانی می‌تواند مستقیماً به سوی پروردگارش روی آورد، و با ندامت و پشیمانی از او عذر و پوزش بخواهد و بخشودگی گناهانش را تقاضا کند، تا در رحمت الهی برویش گشوده شود و مشمول عفو و عنایت و مغفرت پروردگار قرار گیرد، و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً﴾

نساء ۱۱۰

«هرکس کار بدی کند و یا بر خود ستم روا دارد سپس از خدا آمرزش بطلبد خدا را آمرزندهٔ مهربان خواهد یافت.»

خداوند به توصیف مؤمنانی می‌پردازد که مستحق عنایت و بخشش او هستند و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنوبَ إِلاّ اللهَ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا و هُمْ يَعْلَمونَ أُولئِكَ جَزائُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ آل عمران ۱۳۶ـ۱۳۵

«و کسانی که دچار گناه می‌شوند و یا بر خویشتن ستم روا می‌دارند، سپس به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند، و بجز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟ و با علم و آگاهی بر گناهی که انجام داده‌اند اصرار نمی‌ورزند، آنچنان پرهیزکارانی پاداششان آمرزش پروردگارشان می‌باشد.»

خداوند بخشودگی و عفو خود را شامل حال هر گناهکاری می‌نماید و هر گناهی را که کرده باشد چه صغیره و چه کبیره مادام با قلب پاک و پشیمانی واقعی به سوی خدا برگردد مورد عفو و آمرزش قرار می‌دهد، و به عنوان مژده می‌فرماید:

﴿قُلْ يا عِبادِيَ الَّذينَ أَسْرَفوا على أَنْفُسِهِمْ لاتقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنوبَ جَميعاً إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحيمُ﴾ زمر ۵۳

«از قول من به بندگانم بگو: ای کسانی که در گناه و معاصی زیاده‌روی کرده‌اید از عفو و رحم و لطف خدا ناامید و مأیوس نشوید، قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، چرا که او بسیار باگذشت و مهربان است.»

علما گفته‌اند هیچ آیه‌ای در قرآن مانند این آیه مژده دهنده و شادی بخش نمی‌باشد و این آیه در رحمت الهی را به هر دو طرف راست و چپ باز کرده است!

اسلام از انسان پشیمان می‌خواهد به منظور محو آثار گناه و تزکیه نفس توبه و پشیمانی خود را با اقدام به کارهای خیر و پسندیده تحکیم بخشد، بر توبه کاران لازم است بعد از دوری از گناه به اعمال نیک روی آورند و کارهای خیر را کفارهٔ

گناه خود قرار دهند، و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ﴾ هود ١١٤

«بدون شک کارهای شایسته و نیک گناهان را از بین می‌برد و محو می‌سازد.»

و خداوند می‌فرماید: کارهای نیک باعث جلب مغفرت او است:

﴿و آخرُون اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالحاً وَ آخَرَ سَيِّأً عَسى اللهُ أَنْ يَتُوب عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيم﴾ توبه ١٠٢

«مردمان دیگری هم هستند که به گناهان خود اعتراف می‌کنند و کار خوبی را با کار بدی درهم می‌آمیزند، امید است که خداوند توبه آنان را بپذیرد، بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است.»

در این رابطه پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿وَ أَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الحَسَنَةَ تَمْحُوها﴾[1]

«به دنبال کار ناپسند و گناه، کار خیر و عمل صالح را انجام دهید زیرا، نیکی بدی را محو می‌کند.»

ایمان و اعتقاد انسان به اینکه خداوند همه گناهان را می‌بخشد و هرگاه از او تقاضای عفو و مغفرت کند او را مورد عفو قرار می‌دهد، یکی از طرق معالجه امراض روانی است و تنها در عصر جدید است که روان‌پزشکی آن را مورد استفاده قرار داده است.

روان‌شناسان که در رأس آنان فروید، مؤسس مکتب روانکاوی، قرار دارد ثابت کرده‌اند، که تمام ناراحتیها و مرضهای روانی از یک شکست روحی سرچشمه می‌گیرند و این شکست باعث به وجود آمدن عقدهٔ روحی می‌شود و

۱ـ امام احمد و ترمذی

این عقده برطرف نمی‌گردد، مگر از طریق روانکاوی، به این شیوه که بیمار روانی باید در مطبّ روان پزشک بنشیند و در حضور او به تمام گناهان و اشتباهات خود اعتراف نماید... روان‌شناسان دربارهٔ این اعتراف می‌گویند که این عمل روشی است درست که به این شیوه اشتباهات و شکستهای بیمار روشن می‌شود و مریض آنها را شناسائی می‌کند و به آنها آگاه می‌گردد، آنگاه در بین نفس و وجدان بیمار، آرامش و سازش به وجود می‌آید، و وجدان مریض آرام می‌شود و از گناه نفس صرف‌نظر می‌نماید، هرگاه بیمار آرامش و گذشت وجدان را مشاهده کرد، احساس می‌کند که او را بخشیده است و در بین وجدان و نفس او توافق حاصل شده است... آنگاه عقدهٔ روانی او گشوده می‌شود. البته نباید تصوّر کرد که این عقده چیزی است وهمی و خیالی، چرا که اغلب اوقات باعث سردرد و تشنجات قلب، و تنگی شدید تنفس، و بیماریهای دیگری از این نوع خواهد شد. وقتی عقده روانی با اعتراف به گناه در نزدیک روان‌پزشک گشوده شود و وجدان انسان با این عمل راضی گردد و شخص را عفو کند، چطور اعتراف به گناه و در پیشگاه خداوند دانا و توانا و آگاه و مسلّط باعث آرامش وجدان نمی‌شود؟ آیا وقتی که وجدان احساس کند خداوند از گناه شخص صرف‌نظر کرده است او هم صرف‌نظر نخواهد کرد؟

البته نظریه اعتراف به گناه در پیشگاه خدا یک نظریه قرآنی و اسلامی است و دارای آثار بسیار مفیدی بر روح و روان انسان می‌باشد.

قرآن نمونه‌ای از اعتراف به ظلم را ذکر کرده است، که پیغمبر خدا (ذی‌النون) دچار آن می‌شود و بعداً در پیشگاه خداوند به آن اعتراف می‌نماید و طلب آمرزش و مغفرت می‌کند و فایدهٔ این اعتراف این بود که او را از ناراحتی و حزنی که در شکم ماهی داشت نجات داد و می‌فرماید:

﴿وَ ذَاالنُونِ إِذ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِى الظُّلُماتِ أَنْ لا

إِلهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّالمینَ. فاستَجَبْنا لَه فَنَجَّیْناهُ مِنَ الغَمِّ وَ کذلِکَ نُنْجِی المؤمِنین﴾ انبیاء ۸۸ـ۸۷

«ذاالنون (یونس) در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم، در میان تاریکی‌ها (ی سه‌گانه‌ی شب و دریا و شکم نهنگ) فریاد برآورد که پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، و من جزو ستمکاران شده‌ام، دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم و ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.»

به این جمله توجه فرمائید:

﴿وکذَلِکَ نُنْجِی المُؤْمِنِینَ﴾

«ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.»

این آیه بشارت بزرگی است برای هر مسلمانی و آنان را تشویق می‌کند که از لطف و رحمت الهی بهره‌مند شوند و بعد از ارتکاب هر لغزشی با طیب خاطر به سوی خدا برگردند و طلب مغفرت کنند چون خداوند آنان را نجات می‌دهد. از غم و ناراحتی و تاریکی درون و دلتنگی و ناآرامی وجدان رستگاری می‌یابند. با اعتراف به خطاء در پیشگاه خدا عقده‌ها خالی می‌شوند و آثار روانی ناشی از آن از بین خواهند رفت.

یکی دیگر از نمونه‌های اعتراف به خطاء در پیشگاه خدا اعتراف آدم و حواء به گناه خود و تقاضای مغفرت ایشان است، که می‌فرماید:

﴿قالا رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرینَ﴾ اعراف ۲۳

«آدم و حوّاء گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

فایده استغفار: قرآن طلب آمرزش و دوری از گناه را وسیله رسیدن به رحمت

خدا و دستیابی به خیر و برکت و فضل او در دنیا قرار داده است، و می‌فرماید:

﴿وَ إِن اسْتَغْفِروا رَبَّکُمْ ثم تُوبوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى و يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضلٍ فَضْلَهُ﴾ هود ۳

«و اینکه از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید، خداوند شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی بهره‌مند می‌سازد، و به هر صاحب فضیلت و احسانی فضیلت و احسانش را می‌دهد.»

از این آیه‌های شریف برمی‌آید، کسانی که به اطاعت و عبادت خدا روی می‌آورند، در دنیا نیز دارای اوضاع منظم و قلبی آرام هستند. خداوند از قول پیغمبرش هود می‌فرماید:

﴿وَ يا قومِي اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ﴾ هود ۵۲

«ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بطلبید، و به سوی او برگردید، تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند، و نیروئی بر نیرویتان بیفزاید.»

و از قول پیغمبرش نوح نیز می‌فرماید:

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِروا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّارا يُرسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً و يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أنهاراً﴾ نوح ۱۲ـ۱۰

«بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است. خدا از آسمان بارانهای پرخیر و برکت را پیاپی برای شما می‌فرستد. و با اعطاء دارائی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغهای سرسبز و فراوان بهرهٔ شما می‌سازد و رودبارهای پر آب را در اختیارتان قرار می‌دهد.»

و خطاب به خاتم پیغمبرانش، محمد، می‌فرماید:

﴿وَ ما كانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فيهِمْ و ما كانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُون﴾

انفال ۳۳

«خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که آنان طلب آمرزش و بخشش می‌نمایند.»

بعضی از اصحاب پیغمبرﷺ بعد از وفات او می‌گویند: ما دو پناهگاه داشتیم که یکی از آنها وجود پیغمبرﷺ بود که رفت ولی دومی، که استغفار و طلب مغفرت است؛ با ما مانده است اگر آنهم از بین برود آن وقت به کلّی به هلاکت می‌رسیم.

توبه و بازگشت به سوی خدا و اثر آن در اصلاح اخلاق

گاهی بعضی اشخاص از مشاهده آیات مربوط به طلب بخشودگی و عفو گناه که در بحث پیش بیان گردید دچار اشتباه می‌شوند و گمان می‌کنند، که عفو و بخشودگی خدا به سادگی حاصل می‌شود، و هر گناه کاری که چند بار با زبان بگوید استغفر الله دیگر کار تمام است و خداوند گناهان او را بخشیده است اما به هیچوجه اینطور نیست. همانطور که قبلاً گفته شد تمام امور الهی دارای سنت و نظم مخصوص به خود می‌باشد لذا بخشودگی و عفو گناه نیز از نظم خاص خود پیروی می‌نماید. کسی که از خداوند طلب بخشودگی می‌کند، باید قلباً از گناهی که مرتکب شده منزجر و پشیمان باشد، و از آن دوری کند، و تصمیمش بر این باشد که هرگز به آن نزدیک نشود و بر انجام کارهای خیر، دوام و استقامت داشته باشد. بنابراین برای دستیابی به آمرزش و عفو الهی، انسان نیاز به توبه و دوری از گناه و بازگشت به سوی خدا و دین او دارد. (توبه) در لغت به معنی بازگشت است، وقتی گفته می‌شود فلانی توبه کرده است یعنی از لغزشها و اشتباهات و گناهانی که مرتکب شده است پشیمان گشته و به سوی خدا بازگشته است. صاحب کتاب قوت القلوب (ج ۲ ص ۶۹) می‌گوید: «یکی از شرایط توبه این است که باید توبه کننده فوراً از اهل فسق و گناه دوری کند، سپس با نفس خطاکار خود به مخالفت بپردازد و جز به اندازه‌ای که نیاز ضروری آن را تأمین می‌کند چیز

بیشتری به او ندهد، سپس تصمیم قطعی داشته باشد که هرگز به سوی گناهانی که انجام داده است برنگردد، و شرّ خود را از مردم دور دارد، و از هر کاری که باعث سوق دادن او به سوی گناه می‌شود پرهیز کند.»

قرآن کریم اهمیت فراوانی به توبه داده است، و در بسیاری از آیات آن را ذکر کرده است، از جمله می‌فرماید:

﴿فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ و أَصْلَحَ فَإِنَّ اللهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ﴾ مائده ٣٩

«هرکسی که بعد از انجام گناه توبه کند و به اصلاح نفس بپردازد خداوند توبه او را می‌پذیرد. بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است.»

﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ على نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوأً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ﴾ انعام ٥٤

«خداوند بر خویشتن رحمت واجب نموده است که هرکسی از شما از روی نادانی دچار لغزشی شد ولی بعد از آن توبه کرد و خود را اصلاح نمود، خداوند عذر و تقصیر او را می‌پذیرد چرا که او بس باگذشت و مهربان است.»

قرآن کریم اکثر استغفار را همراه با توبه ذکر می‌کند همانگونه که می‌فرماید:

﴿إِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ هود ٥٢

«از پروردگارتان طلب آمرزش و مغفرت کنید سپس به سوی او برگردید.»

قرآن توبه را بدنبال استغفار ذکر می‌کند به خاطر این که استغفار عامل و تشویق کننده به توبه است. و این امر نشان می‌دهد که راهی برای دستیابی به مغفرت و آمرزش الهی جز توبه وجود ندارد، چرا که برای گناهکار که با ارتکاب گناه از حق دور شده است، مادام از آن دور نشود و بیزار نگردد، طلب آمرزش میسر نیست.

بنابراین معلوم گردید استغفار مقصود بالذات و اصلی است و توبه تابع و نشأت

گرفته از آن است.

توبه‌ای که قرآن خواستار آن است، باید کمی بعد از ارتکاب گناه و مبتلا شدن شخص به آن، انجام گیرد و نباید گناهکار گناهان را روی هم جمع کند تا زمانی که از چارهٔ آنها عاجز بماند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّما التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السُّوَءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَريبٍ فَأُولئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَكانَ اللهُ عَليماً حكيماً﴾ نساء ١٧

«بیگمان خداوند تنها توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی به کار زشت دست می‌یازند سپس هرچه زودتر پشیمان می‌شوند و به سوی خدا برمی‌گردند، و خداوند توبه و برگشت ایشان را می‌پذیرد و خداوند آگاه و حکیم است.»

خداوند متعال برای قبول توبه دو شرط قرار داده است: یکی اینکه گناه از روی جهل و تحت تأثیر انگیزه‌های نفسانی انجام شده باشد، دوم اینکه توبه کمی بعد از انجام گناه صورت پذیرد؛ امّا وقتی انسان با اطمینان خاطر و بدون ترس از خدا گناهان را انجام دهد و به آنها عادت کند و به همین کیفیت به زندگی خود ادامه دهد تا اجلش فرا رسد آنگاه بگوید: توبه، پشیمانم. خداوند هرگز چنین توبه‌ای را قبول ندارد، و می‌فرماید:

﴿وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذينَ يَعْملونَ السَّيِّئاتِ حَتّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمْ الموتُ قالَ إِنّي تُبتُ الانَ وَ لاالَّذينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّارٌ أُولئِكَ اعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أليماً﴾ نساء ١٨

«توبهٔ کسانی پذیرفته نیست که مرتکب گناهان می‌گردند تا آنگاه که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد و می‌گوید همین الان توبه می‌کنم. و همچنین توبه کسانی که بر کفر می‌میرند پذیرفته نیست. برای همهٔ آنان عذاب دردناکی را تهیه کرده‌ایم.»

قرآن عمل صالح را همراه توبه قرار می‌دهد تا انسان استحقاق رسیدن به عفو و بخشودگی گناهان از جانب خدا را داشته باشد و می‌فرماید:

﴿وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ و آمَنَ و عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی﴾ طه ۸۲

«من قطعاً کسی را که (از کفر و گناه خود) برگردد و ایمان بیاورد و کارهای شایسته بکند و سپس راهیاب بشود، می‌آمرزم.»

﴿إِلاّ مَنْ تابَ و آمَنَ و عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیّآتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللهُ غفوراً رَحیماً﴾ فرقان ۷۰

«مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند، و خداوند بس آمرزنده و مهربان است.»

بنابراین توبه یکی از مهم‌ترین و محکم‌ترین ارکان و پایه‌های اخلاق است، و هرگونه تأخیر و کوتاهی در توبه و بازگشت به سوی خدا، موجب نابودی شخصیّت و اخلاق می‌گردد و برعکس روی آوردن به سوی توبه با سرعت و صداقت هرچه بیشتر باعث اصلاح و تزکیه نفس و غلبه و پیروزی بر قوای شرّ و فساد می‌باشد.

یکی از نویسندگان هلندی به نام (فرانزستال) به مقایسه‌ای در بین اصول و مبادی اخلاق اسلامی و اصول و مبادی جمعیت معروف (به جمعیت تسلّح خلقی) پرداخته است و آن را در (مجله اسلامی) که به زبان انگلیسی از طرف جمعیت اسلامی در انگلیس منتشر می‌شود انتشار داده، از جمله درباره توبه می‌گوید:

«توبه در اسلام وسیله بازسازی شخصیّت انسان و تزکیه نفس است، بنابراین مهم‌ترین سلاح اخلاقی است. توبه مشتمل بر ندامت و تغییر و تحوّل در اخلاق و شخصیّت فرد است. این نویسنده به بررسی معنی توبه و اهمیت آن در نزد چند شخصیت اسلامی مانند: حسن بصری، محاسبی، منصور حلاّج و امام غزالی، پرداخته و چکیدهٔ گفته‌های ایشان را با گفته‌های دکتر (فرانک بگمان) مؤسس و

بنیان‌گذار (جمعیت تسلح خلقی) مقایسه کرده و اعتراف کرده است که حق تقدم در این میدان با اسلام است و اسلام را برنده اعلام نموده است.»

طلب رحم خدا و امید به آن و تأثیر آن بر نابود ساختن یأس و بدبینی

هیچ چیز مانند بدبینی نسبت به زندگی و یأس و ناامیدی، شخصیت انسان را در مخاطره قرار نمی‌دهد. بدبینی از ناراحتیهای خطرناک روانی است که انسان را در طوفانی از مشکلات قرار می‌دهد و قدرت اراده کار را از او می‌گیرد و او را به صورت موجود بلاتصمیم درمی‌آورد که اکثر اوقات او را به سوی هلاکت و نابودی می‌کشاند، چرا که چنین اشخاصی خود را در محاصره خطرهای جدی مشاهده می‌کنند و زندگی در برابر چشمانشان به دوزخی غیرقابل تحمل درمی‌آید.

یک انسان بدبین را در نظر می‌گیریم، که این جهان را سرشار از بدبختی و ناکامی و فشار و درد و رنج خطاء و گناه و غم و اندوه می‌بیند به نحوی که حتی یک نقطه امن و آرامش را در آن مشاهده نمی‌کند، و امیدی به آینده هم ندارد، زیرا آینده‌ای مورد اطمینان برایش قابل تصور نیست، در اثر این بدبینی شدید خودباخته می‌شود و از دسترسی به راه‌حلها ناامید می‌گردد، و از سعی و کوشش در زندگی باز می‌ماند و سرانجام برای نجات از جهنمی که خود برای خود به وجود آورده است، دست به خودکشی می‌زند اما آیا این کار جز بدبختی و زیانکاری بیشتر نتیجه‌ای را به دست آورده است؟

هرچند در زندگی اجتماعی و فردی این جهان بلاها و مصیبتها و حوادث ناگوار فراوان موجود است که انسان را با رنج و ناراحتی و فشار مواجه می‌سازد، ولی انسانی که ایمان به خدا دارد، و به رحم او امیدوار است، با اراده و عزم فولادین با مشکلات روبرو می‌شود و به شیوه درست به حل آنها می‌پردازد، ترس و یأس را

بدل راه نمی‌دهد، و با نیروی ایمان و امید به لطف پروردگار، اجازه نمی‌دهد بدبینی بر او غلبه کند و با آرامش و اطمینان و اعتماد به رحم خدا و با صبر و استقامت و درست اندیشیدن به حل مشکلات می‌پردازد، و آنها را یکی بعد از دیگری حل می‌نماید. به همین دلیل است که قرآن مردم را به رحم خدا امیدوار می‌سازد و آنان را به سوی آن دعوت می‌کند و آن را جزو مقصد اصلی زندگی دنیائی قرار می‌دهد که بدون آن زندگی به دور از آرامش خواهد بود، و می‌فرماید:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللهِ و بِرَحْمَتِهِ فَبذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجمعونَ﴾ یونس ٥٨

«بگو: به فضل و رحمت خدا به همین باید مردمان شادمان باشند این بهتر از همه چیزهایی است که جمع‌آوری می‌کنید.» و یا می‌فرماید:

﴿وَ رَحْمَةُ رَبّکَ خَيْرٌ مِمّا يَجمَعون﴾ زخرف ٣٢

«رحمت پروردگارت بهتر است از همهٔ آنچه که گرد می‌آورند.»

دعوت قرآن به امید به رحم خدا و طلب آن، باعث شفای قلب و آرامش روحی میلیونها انسانی است که در این جهان در محرومیت به سر می‌برند، چرا که وقتی امید به رحم خدا در دل ایشان جای گرفت بر افکارشان مسلّط می‌شوند و حس بدبینی را در خود از بین می‌برند و با چشم حسد و کینه به کسانی که از آنان ثروتمندترند نگاه نمی‌کنند. چرا که آنان به رحم خدا امیدوارند و رحم خدا از همه چیز بالاتر است.

قرآن به این مطلب اشاره می‌کند و رحمت خدا را تنها شامل حال کسانی می‌نماید که دارای صفات پسندیده هستند و وظایف خود را نسبت به خدا و جامعه بشری به خوبی انجام داده‌اند، و می‌فرماید:

﴿إنَّ رَحمَةَ اللهِ قَريبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ اعراف ٥٦

«به راستی لطف و رحم خدا به نیکوکاران نزدیک است.» و یا می‌فرماید:

﴿وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ و رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمّا

يَجْمَعون﴾ آل عمران ۱۵۷

«اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، مغفرت و مرحمتی که از جانب خدا شما را فرا می‌گیرد بهتر است از چیزهایی که جمع‌آوری می‌کنند.» و یا می‌فرماید

﴿وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ فَسَأَكْتُبها لِلَّذينَ يَتَّقون و يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَالَّذينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنونَ﴾ اعراف ۱۵۶

«رحمت من، همه چیز را دربر گرفته و آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزکاری می‌کنند و زکات می‌دهند، و به آیات تدوینی و تکوینی ما ایمان دارند.»

خداوند راجع به برخی از پیغمبرانش می‌فرماید:

﴿وَ أَدْخِلْناهُمْ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُمْ مِنَ الصالحينَ﴾ انبیاء ۸۶

«ما آنان را (پیغمبران) غرق رحمت خود کرده‌ایم، چرا که آنان از زمرهٔ شایستگان بودند.»

کسانی که همیشه هدفشان رسیدن به رحمت خدا است و تلاش و کوشش ایشان همیشه در این جهت است هرگز ناامیدی بر آنان مسلّط نمی‌شود، و هیچ گناهی قادر نیست به آنان نزدیک شود، و یک قدرت معنوی روحی همیشه قلب آنان را تقویت می‌کند و نیرو می‌بخشد، و مشکلات و مصیبتها را بر آنها آسان می‌سازد، اما در مقابل کسانی که از امید به رحم خدا و طلب آن محرومند و خود را از این برکت بزرگ محروم ساخته‌اند، راه نجات را گم می‌کنند و خود را در خطرناکترین موقعیت‌ها قرار می‌دهند و قرآن در توصیف حال ایشان می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلاّ الضّالُّونَ﴾ حجر ۶۵

«چه کسی از رحم و برکت خدا مأیوس می‌شود جز کسانی که گمراه هستند.»

ای کسانی که به علت گناه در عذاب روحی قرار دارید و در گرداب گرفتاریهای شدید روحی غرق شده‌اید! به سوی پروردگار خود روی آورید، و رحمت او را

بجوئید تا کشتی در حال غرق شما به ساحل نجات آید. رحمت خدا از هر چیزی وسیع‌تر است و هیچ چیزی بر آن غلبه نخواهد کرد، این رحمت به شما نزدیک است، هرگاه به راستی به سوی خدا برگردید و به کارهای درست خود را آراسته کنید مستحق آن خواهید شد و بیگمان خداوند شما را مشمول رحم خود خواهد گرداند.

عبادت و پرستش پروردگار و اثر آن در آزاد ساختن انسان از شرّ غرور و طغیان

در این جا سؤالی به ذهن انسان متفکر و روشنفکر متبادر می‌شود که من برای چه آفریده شده‌ام؟ و فایده آفرینش من چیست؟ این سؤال همواره مورد تفکر و بحث فلاسفه بوده و تا کنون به نتیجه‌ای نرسیده است.

فیلسوف مشهور آلمانی (کانت) معتقد است که سه مسئله از مهم‌ترین مسائل فلسفه می‌باشند که عبارتند: ١ـ چه چیزهائی باید یاد بگیریم؟ ٢ـ چه کارهائی باید انجام دهیم؟ ٣ـ چه چیزهائی را باید به عنوان هدف و آمال خود قرار دهیم؟

قرآن کریم به این سؤالها پاسخ می‌دهد و روشن می‌نماید که هدف از آفرینش انسان پرستش و عبادت ذات الله است، و می‌فرماید:

﴿وَ ما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدون﴾ ذاریات ٥٦

«جنّ و انسان را نیافریده‌ام مگر برای پرستش و عبادت (پروردگارشان).»

پرستش و عبادت خدا عبارت است از تسلیم و فروتنی و ابراز خشوع و ناتوانی کامل در پیشگاه یزدان و اطاعت امر او که این امر موجب می‌شود، از تسلیم شدن و خشوع کردن در برابر هر موجود دیگری پرهیز شود، چون همهٔ موجودات آفریده شدهٔ خدا هستند و جز ذات الله هیچ چیزی سزاوار پرستش نیست. قرآن با صراحت می‌فرماید:

﴿إِنِ الحُكْمُ إِلاّ لِلّٰهِ أَمَرَ أَنْ لا تَعْبُدوا إِلاّ إِيّاه﴾ یوسف ٤٠

«فرمانروایی از آن خدا است و بس، و دستور داده است که جز او را نپرستید.»

﴿ذلكم اللهُ رَبُّكُمْ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فاعْبُدوه﴾ انعام ١٠٢

«او (که متصف به صفات کمال است) خدا و پروردگار شما است جز او خدائی نیست و آفرینندهٔ همه چیز است، پس باید وی را بپرستید.»

بنابراین هیچ کس حق ندارد که خود را در این دنیا برتر نشان دهد و بر مردم تکبر کند و فخر بفروشد و آنان را به تسلیم و خشوع و پرستش خود وادار کند و آنان را مجبور سازد به قدرت و عظمت او اعتراف نمایند و دستورات او را بدون چون و چرا به اجرا درآورند، همان گونه که پادشاهان و کاهنان در گذشته مردمان را به اطاعت و پرستش خود مجبور می‌ساختند. بدون شک کسانی که در برابر این ظالمان و منحرفان سر تسلیم فرود می‌آورند و از دستورات آنان پیروی می‌کنند، برای پروردگار یکتا انباز و شریک قرار می‌دهند، در نشر شرک و فساد و همکاری با ظالمان شریک و سهیم می‌باشند.

اسلام می‌خواهد با عبادت و پرستش پروردگار یکتا، بشریت را از اسارت و بندگی و خشوع در برابر پادشاهان و ظالمان و رهبران مذهبی که خود را به عنوان خدا به مردم معرفی کرده و سالهای متمادی یوغ بردگی را بر دوش مردمان قرار داده بودند آزاد سازد و این توهم نادرست را از اذهان دور نماید که گمان می‌رفت این پادشاهان و ظالمان و کاهنان از عنصر بهتری آفریده شده‌اند و نفع و ضرر مردم در دست آنان است، به همین جهت است که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ما لايمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَ لانَفْعاً﴾ مائده ٧٦

«بگو آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟»

﴿إِنَّ الَّذينَ تَعْبُدُونَ من دُون اللهِ لايَملِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِ الرِّزْق﴾
عنکبوت ۱۷

«بجز خدا کسانی را که می‌پرستید توانایی روزی رساندن به شما را ندارند و روزی را از پیشگاه خدا بخواهید.»

و به همین منظور است که خداوند در ادوار مختلف، پیغمبران خود را به سوی مردم فرستاد، تا آنان را به پرستش و عبادت پروردگار یکتا دعوت کنند و ایشان را از خشوع و خضوع در مقابل غیرخدا برحذر دارند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ بَعثْنا فِی کُلِّ اُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجتَنِبوا الطّاغُوتَ﴾ نحل ٣٦

«ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم و به مردم گفته‌اند که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان و بت‌ها و ستمگران و غیره) دوری کنید.» هر معبودی که غیرخدا باشد، طاغوت است. بدون شک بدبختی که دامنگیر مردمان شده است به واسطه این است که عده‌ای از روی جهل و نادانی بعضی از افراد همنوع خود را به عنوان اله و معبود قرار داده‌اند؛ آنان هم مغرور شده و خود را بزرگ پنداشته‌اند، و مردمان را به ذلت و بندگی کشیده‌اند و یا آنان را به جان هم انداخته‌اند و به گروه‌های مخالف و ضد هم درآورده‌اند، برای نجات از این بدبختی است که خداوند تمام مردم را صرف‌نظر از رنگ و نژادشان، دعوت می‌نماید که تنها او را پرستش کنند، و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ أَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِراشاً وَالسَّماء بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلوا للهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمونَ﴾ بقره ٢٢ـ٢١

«ای مردم، خدای خود را بپرستید. آن که شما و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده‌اند، و راه پرهیزگاری را پیش گیرید. خدای شما کسی است که زمین را برایتان بگسترد، و آسمان را بسان کاخی بیافرید، و از آسمان آب را فرو

فرستاد، و با آن انواع ثمرات را به وجود آورد، تا روزی شما گرداند پس انبازان و همانندهایی برای خدا به وجود نیاورید، در حالی که شما می‌دانید که چنین کاری درست نیست.»

یعنی تنها خدا است که این نعمتهای بزرگ را در اختیار شما قرار داده و آیات و دلایل بس عظیم کونی را به شما نشان داده است تا با نگاه به این آسمان پرستاره و خورشید و زمین گسترده به سوی پروردگار آنها روی بیاورید و او را پرستش نمایید و از پرستش دیگران دوری جویید، و شریکی برای او در عبادت قرار ندهید.

چیزهایی که مستلزم عبادت هستند

آیا تنها با خشوع و خضوع در برابر پروردگار عبادت حاصل می‌شود و چیز دیگری لازم نیست؟ خیر، این طور نیست بلکه قرآن می‌فرماید: عبادت مستلزم شکر خدا، توکل به خدا، اخلاص و تسلیم در پیشگاه خدا، و دعا و طلب رحم از خدا، و... می‌باشد:

اینها فضایل و اخلاقی هستند که واجب است انسان آنها را در خود پدید آورد، و خود را به آنها آراسته نماید. اینک در پرتو قرآن درباره هریک از این فضایل اخلاقی به بحث می‌پردازیم:

شکرگزاری خداوند و تأثیر آن بر سعادت ملتها

علمای اسلام شکر را به این صورت تعریف کرده‌اند: آشکار شدن اثر نعمت خدا بر زبان بندگانش به نحوی که به حمد و ثنای او بپردازند و به نعمتش اعتراف کنند، و قلبشان در کمال عشق به نعمت پروردگارشان شهادت دهد، و با تمام اعضاء و جوارح تسلیم امر او شوند.

بنابراین شکرگزار کسی است که زبانش به حمد و ثنای پروردگارش مشغول باشد و به نعمت او اعتراف کند و در برابر آنچه که به او بخشیده است قلبش سرشار از محبت الهی باشد، و گواهی دهد که این تنها به فضل و احسان خدا است، پس تمام اعضاء و جوارحش در اطاعت خدا قرار گیرند و تسلیم او باشند. به همین دلیل است که شکر یکی از عبادت‌هایی است که قرآن مردمان را به آن دعوت نموده است و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَاشکُرُوا لِلّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدون﴾ بقره ۱۷۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهای پاکیزه‌ای بخورید که روزی شما ساخته‌ایم و سپاس خدای را به جای آورید اگر او را پرستش می‌کنید.»

کلمه شکر جزو آن کلمات جامع و پرمعنی است که تمام خیر و برکت را دربر می‌گیرد و شامل تمام چیزهایی می‌گردد که قلب و زبان و اعضای انسان را اصلاح می‌نماید، پس کسانی که خدا را دوست ندارند، قلبشان به نعمت او شهادت نمی‌دهد و اعتراف نمی‌کنند، هرچه دارند از فضل و کرم اوست و شکرگزار خدا نیستند، و کسانی که از حمد و ثنای پروردگارشان غافلند و زبانشان در سپاس نعمت او لال است و به سخنان پوچ و بی‌ارزش مشغول است، شکرگزار نمی‌باشند. عالمی که خداوند علمی را به او عطا می‌نماید، ولی به آن عمل نمی‌کند و آن را به مردم نمی‌آموزد شکرگزار نیست؛ صاحب ثروت و مالی که خداوند ثروت را به خاطر صرف آن در راه خیر به او بخشیده است، ولی او آن را در راه خدا صرف نمی‌کند، یا در مسیر انجام کارهای ناپسندیده خرج می‌نماید، شکرگزار نمی‌باشد. به خاطر اهمیّت شکر است که خداوند در آیات فراوانی مردم را به شکرگزاری و متصف بودن به این اخلاق پسندیده دعوت کرده است و می‌فرماید:

﴿بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ زمر ٦٦

«بلکه تنها خدا را پرستش کن و در زمرهٔ شکرگزاران نعمت او باش.»

خداوند پیغمبر خود ابراهیم را به خاطر انجام وظیفهٔ شکرگزاری مورد تعریف قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ إِبْراهِيم كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّٰهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، شَاكِراً لِأَنْعُمِهِ إِجْتَباهُ وَ هَداه إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَ آتَيْناه فِی الدُّنيا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِی الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ نحل ١٢٢ـ١٢٠

«ابراهیم پیشوائی بود مطیع و حق طلب و از زمرهٔ مشرکان نبوده است. او سپاسگزار نعمتهای خدا بود، و خداوند او را برگزید و به راه راست رهنمودش گردانید، و در دنیا نیکی را بهرهٔ او کردیم، و در آخرت هم از جملهٔ شایستگان خواهد بود.»

خداوند متعال با فضل و کرم خود شکرگزاران نعمتش را از عذاب معاف نموده و می‌فرماید:

﴿ما يَفْعَلُ اللهُ بِعَذابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ﴾ نساء ١٤٧

«خداوند چه نیازی به عذاب شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید؟»

خداوند به شکرگزاران نعمتش، وعده می‌دهد که بر نعمت آنان در دنیا می‌افزاید و آن را برایشان محفوظ می‌دارد و می‌فرماید:

﴿و إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابی لَشَدِيدٌ﴾ ابراهیم ٧

«ای بنی‌اسرائیل بیاد بیاورید آن زمانی که پروردگارتان به تأکید اعلام کرد که اگر از نعمتهای خدا سپاسگزاری کردید هر آینه این نعمتها را برایتان افزایش می‌دهیم، و اگر کافر و ناسپاس شدید، بیگمان عذاب من بسیار شدید است.»

شکرگزاری بر نعمتهای خدا:

شکر خدا بر انسان واجب است، کسی که از انجام این واجب سرباز زند، به حق نشناسی و جهل و انکار دست زده است مگر ملاحظه نمی‌کنید کسانی که نیکی دیگران را فراموش می‌کنند و حق آنان را نمی‌شناسند چقدر مورد طعن و لوم ما قرار می‌گیرند؛ پس آنانکه قدر نعمتهای بیکران الهی را نمی‌دانند و ولی نعمت کل نعمتها را سپاسگزار نیستند باید تا چه اندازه نمک نشناس و منکر حق باشند! ما تا زمانی که شکرگزار خداوند نباشیم نمی‌توانیم به پیشگاه باعظمتش نزدیک شویم، در آیات متعددی به این امر تصریح شده و می‌فرماید:

﴿وَاللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لاتَعْلَمُونَ شَيئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ نحل ٧٨

«خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد، تا سپاسگزاری کنید». و می‌فرماید:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الأَرْضُ المَيْتَةُ أَحْيَيْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَ جَعَلْنا فِيها جَنّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ و أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فيها مِنَ العُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلا يَشْكُرُونَ﴾ یس ٣٥-٣٣

«نشانه‌ای برای آنان زمین مرده است، که آن را حیات بخشیدیم و از آن دانه‌هایی را بیرون آورده‌ایم که ایشان از آنها تغذیه می‌کنند. و در زمین باغهای خرما و انگور پدیدار کرده‌ایم، و چشمه سارانی از آن بیرون آورده‌ایم، تا از میوه‌های آن درختانی، که دست انسانها در به وجود آمدن آنها کمترین دخالتی نداشته است، تناول کنند. آیا انسانها سپاسگزاری نخواهند کرد؟» و می‌فرماید:

﴿أَللهُ الَّذی سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرون﴾ جاثیه ١٢

«خداوند همان کسی است که دریا را رام شما کرده است تا کشتیها برابر فرمان و اجازه او در آن روان شوند و شما انسانها بتوانید از فضل خدا بهره گیرید و شاید سپاسگزار گردید.»

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلى يوْمِ القيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِضِياءٍ أَفَلا تَسْمَعُونَ. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلى يَوْمِ القيامَةِ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلا تُبْصِرونَ، وَ مِن رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ لِتَسْكُنُوا فيه وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرونَ﴾ قصص ٧٣_٧١

«بگو ای مردم به من بگوئید اگر خداوند شب را، تا روز قیامت همیشه ماندگار کند، بجز خدا کدام خدائی است که بتواند برای شما روشنائی بیاورد؟ مگر نمی‌شنوید؟ بگو مرا خبر دهید اگر خداوند روز را، تا روز قیامت جاودانه و دائمی کند بجز خدا کدام خدا است که بتواند برای شما شبی بیاورد، تا در آن بیارامید، مگر نمی‌بینید؟ این از لطف و مرحمت الهی است که شب و روز را برای شما آفریده است، تا در آن بیارامید و از فضل خدا بجوئید، و سپاسگزار الطاف و رحم او باشید.» ولی متأسفانه مردم در برابر نعمتهای بیکران الهی کمتر سپاسگزارند، و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلى النّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لايَشْكُرونَ﴾ یونس ٦٠

«خداوند دارای لطف و مرحمت نسبت به مردمان است ولیکن بیش‌تر آنان سپاسگزاری نمی‌کنند.»

البته فایده شکر به خدا برنمی‌گردد چون خداوند نیازی به شکرگزاری بندگانش ندارد، همانگونه که از کفر و ناسپاسی بندگانش زیانی نمی‌بیند، بلکه فایده و نفع شکر تنها برای شکرگزاران می‌باشد. شکر باعث تزکیه نفس و تقرّب به پیشگاه جبروت الهی است، و انسان را وادار می‌نماید تا نعمتهای الهی را در

راه مشروع و خیر و صلاح خرج نماید. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِیٌّ حَمیدٌ﴾ لقمان ۱۲

«هرکس سپاسگزاری کند به سود خویش سپاسگزاری می‌کند، و هرکس ناسپاسی کند، به زیان خودش می‌باشد چرا که خدا بی‌نیاز و ستوده است.»

اما در مقابل، کفران و ناسپاسی نعمت‌ها، آنها را در معرض زوال و نابودی قرار می‌دهد و انسان را به صورتی درمی‌آورد که قدر آنها را نشناسد و اهمیّت لازم را به نگهداری و حفاظت آنها ندهد، طوری که سرانجام بدون استفاده واقعی آنها را نابود خواهد کرد، مثلاً نعمت باارزش صحت و سلامت وجود را در کسب حرام و گناه و خلاف دستورات پروردگار ضایع می‌نماید، و این امر باعث دوری از رحم خدا و جلب غضب و خشم پروردگار می‌گردد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَ ضَرَبَ اللهُ مثلاً قَرْیَةً کانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً یَأْتِیها رِزْقُها رَغداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللهِ فَأَذاقَها اللهُ لِباسَ الجُوعِ وَالخَوْف بِما کانُوا یَصْنَعُون﴾ نحل ۱۱۲

«خداوند مردمان شهری را به مثال می‌آورد، که در امن و امان بسر می‌بردند، و از هر طرف روزیشان بگونهٔ فراوان به سویشان سرازیر می‌شد، امّا آنان کفران نعمت خدا کردند، و خداوند به خاطر کاری که انجام دادند، گرسنگی و هراس را بدیشان چشانید.»

قرآن داستان قوم سباء و بلائی که بواسطه کفران نعمت‌های الهی بر سرشان آمد بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ کانَ لِسَبَأٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمینٍ وَ شِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا فَأَرسَلْنا عَلَیهِمْ سَیْلَ العَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا هَلْ نُجازِی إلاّ الکَفُورَ﴾ سبأ ۱۷-۱۵

«برای اهالی سباء در محل سکونتشان نشانه‌ای از قدرت خدا بود. دو باغ

بسيار بزرگ وسيع در سمت راست و چپ (شهر يمن با ميوه‌های فراوان؛ بديشان گفته شد:) از روزی پروردگارتان بخوريد و شكر او را بجای آوريد، شهری است پاک و پاكيزه و پروردگاری است بس آمرزنده. امّا آنان از شكر نعمت روی‌گردان شدند. بدين سبب ما سيل ويرانگری را به سوی ايشان روان كرديم و باغهای ايشان را به باغهای بی‌ارزش با ميوه‌های تلخ و درختهای شوره گز و اندكی درخت سدر مبدّل ساختيم.»

بنابراين شكرگزاری خداوند يكی از پايه‌های اساسی خوشبختی ملتها است، و روی گردانيدن از آن جز بدبختی و ويرانی نتيجه ديگری ندارد. ای كاش ملتها قدر نعمتهای الهی را می‌دانستند و خدا را شكرگزار می‌شدند تا به سعادتی كه بدنبالش می‌گردند، ولی نمی‌توانند به آن برسند، نايل می‌شدند!

توكل بخدا و تأثير آن بر گسترش و تسلّط آرامش بر نفس

تمدن جديد، گرچه توانسته است زندگی مرفّه و پرنعمتی را برای مردم به ارمغان بياورد، ولی نتوانسته آرامش روحی را گسترش دهد، بلكه برعكس، اضطراب و نگرانی و ترس بگونه‌های مختلف بر دلها مسلّط می‌باشد. ترس از آيندهٔ اقتصادی و اجتماعی، شكست در زندگی، مبتلا شدن به بلاهای گوناگون و از دست دادن سلامت وجود و... اثرات سوء و منفی خود را بر نفس انسان باقی می‌گذارند. روان پزشكی ثابت كرده كه اكثر ناراحتيهای جسمی از سرماخوردگی عادی گرفته تا نقرس، از ناراحتی روحی نشأت می‌گيرند و اين ناراحتيها جز اضطرابات و ترسهای عميق درونی عامل ديگری ندارد.

اسلام دارای يک نيروی قوی روحی و معنوی است كه می‌تواند بر ترس و اضطرابات پيروز آيد و آن را از بين ببرد، كه عبارت از توكل به خدا و واگذار نمودن امور به دست پروردگار توانا می‌باشد. خداوند دستور فرموده، تا بر او توكل

کنیم و کارهای خود را به او واگذار نمائیم و او را پرستش کنیم:

﴿وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ هود آیه ۱۲۳

«کارها یکسره بدو برمی‌گردد، پس او را بپرست و بر او تکیه کن.»

توکل به خدا یکی از آثار ایمان است، زیرا کسی که ایمان دارد و می‌داند تمام امور زندگی در دست توانا و پرقدرت خدا است و نفع و ضرر تنها از جانب او است، کارها را بدو واگذار می‌نماید و به قضا و مشیت او راضی می‌شود، از آینده نمی‌ترسد، و حوادث و بلاهای غیرمنتظره او را از پای درنمی‌آورند و به جای ترس، اطمینان به عدل و رحمت الهی در قلب او جای دارد که او را آرام می‌سازد بدین جهت است که اسلام اعلام می‌دارد، ایمان باید همراه با توکل به خدا باشد و می‌فرماید:

﴿وَ عَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ مائده ۲۳

«اگر مؤمن هستید تنها بر خدا توکّل داشته باشید.»

﴿أَللهُ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ المؤمِنونَ﴾ تغابن ۱۳

«جز خدا معبودی نیست، پس مؤمنان باید بر خدا توکل داشته باشند و بس.»

اسلام به کسانی که بر خدا توکل دارند، مژده می‌دهد و آنان را به فضل و برکت الهی امیدوار می‌سازد. به این آیه‌های شریفه توجه فرمائید که چگونه تمام خوف و هراس را از درون مسلمانان می‌زداید و آنها را با نیروی معنوی توکل تقویت می‌کند که به وسیله آن بر هر خوف و نگرانی روحی پیروز می‌گردند.

﴿فَما أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنيا، وَ ما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ شوری ۳۶

«آنچه به شما داده شده است متاع زندگی دنیا است ولی آنچه نزد خدا است بهتر و پایدارتر برای کسانی است که ایمان آورده باشند و بر پروردگارشان توکل کرده باشند.»

خداوند متعال به کسانی که به او توکل دارند وعده کمک و یاری می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ طلاق ۳

«کسی که بر خدا توکل کند خدا برای او کافی است.»

البته در بین مردم گروهی هستند که بیشتر از دیگران نیاز به توکّل دارند، که عبارتند از مصلحانی که دائماً در راههای پرخطر و مشکل به منظور اصلاح جامعه قدم برمی‌دارند، و بیشتر در معرض اذیت و آزار دیگران قرار می‌گیرند و خستگی و فشار شدید را تحمّل می‌کنند. خداوند ایشان را راهنمائی می‌نماید تا امور خود را به او واگذار کنند تا در برابر فشارها و شکستهای زندگی اراده و همت خود را محفوظ نگهدارند، و به آنان دستور می‌دهد، تا از پیغمبرش شُعَیب پیروی نمایند که گفت:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلاّ الإِصْلاحَ مااسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِيقى إِلاّ بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ هود ۸۸

«من، تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح خویش و شما چیزی را نمی‌خواهم و توفیق من هم جز با خدا نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به سوی او برمی‌گردم.»

ممکن است در اینجا این ایراد و شبهه در اذهان به وجود آید، که توکل باعث ضعف و سستی همت در عمل می‌گردد انسان را به سوی ناتوانی و افسردگی سوق می‌دهد، امّا قرآن در این آیه این شبهه را ردّ می‌نماید و آن را باطل می‌سازد و می‌فرماید:

﴿وَ شاوِرْهُمْ فِى الْأَمْرِ، فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلى اللهِ﴾ آل عمران ۱۵۹

«در کارهای مهم با آنان مشورت و رایزنی کن، و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکل کن.»

این آیه دلالت بر این دارد که توکل بر خدا بایستی بعد از بررسی شرایط و موانع کار و مشورت با انسانهای صاحب نظر و اخذ تصمیم قاطع، انجام گیرد. (نه اینکه برخلاف عقل و سنّت الهی شرایط و موانع کار را نادیده گرفت و گوسفند را به نام توکل به دست گرگ سپرد.)

بنابراین توکل در اسلام توشه‌ای روحی است که انسان را بر تشنّجات و اضطرابات و ترسهای درونی پیروز می‌گرداند، و در تاریک‌ترین لحظات زندگی چراغ امید را در دل انسان مؤمن روشن می‌سازد و اطمینان و آرامشی به او می‌بخشد که اکثر مردم از فیض آن محرومند.

اخلاص برای خدا به عمل انسان ارزش می‌دهد

اخلاص برای خدا آن است که انسان کارهای پاک و به دور از ریا را به منظور ادای واجب و وظیفه‌ای که به عهده دارد انجام دهد، خواه این کار مربوط به عبادت باشد یا سایر مسایل دیگر، و نیتش از انجام آن، تقرّب به پیشگاه الهی و جلب رضایت او باشد.

اخلاص یکی از صفات بسیار مهمّ روحی است، که انسان را به درجهٔ بسیار بلندی از فضایل اخلاقی می‌رساند و او را در مقام والایی از عزّت و کرامت نفس قرار می‌دهد، اسلام با هوا و تمایلات نفس و ریا و نفع پرستی شخصی به مبارزه می‌پردازد، و می‌خواهد اخلاص برای خدا و خیرخواهی جای آنها را پر کند. بدین جهت است که قرآن برای اخلاص اهمیّت فراوانی قائل شده و آن را با عبادت همراه ساخته است و می‌فرماید:

﴿فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ﴾ زمر ٢

«تنها خدا را پرستش کن و پرستش خود را خالصاً و مخلصاً برای او قرار بده چرا که عبادت خاص او است.»

﴿و ما أُمِرُوا إلاّ لِيَعْبُدُ اللهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ﴾ بیّنة ۵۰

«به آنان دستور داده نشده است جز این که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و دین و شریعت او را آئین خود بدانند.» در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿أَوَّلُ مَنْ يُسْئَلُ يَوْمَ القيامَةِ ثلاثَةٌ: رَجُلٌ آتاه اللهُ العِلْمَ، فَيَقُولُ اللهُ لَهُ ماصَنَعْتَ فيما عَلِمْتَ؟ فَيَقُولُ يا رَبِّ كُنْتُ أَقومُ بِهِ آناءَ اللَّيلِ وَ أَطْرافَ النَّهار، فَيَقُولُ اللهُ كَذَّبْتَ و تَقُولُ المَلائِكَةُ كَذَّبْتَ، بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقالَ فُلانٌ عالِمٌ ألا فَقَدْ قيل ذلک، وَ رَجُلٌ أَتاهُ اللهُ مالاً فَيَقُولُ اللهُ له: لَقَدْ أَنْعَمْتُ عَلَيْکَ فماذا صَنَعْتَ؟ فَيَقُولُ: يا رَبِّ كُنْتُ أَتَصَدَّقُ بِهِ آَناءَ اللَّيْلِ وَ أَطْرافَ النَّهارِ فَيَقُولُ اللهُ لَهُ: كَذَبْتَ. و تَقُولُ الملائِكَةُ: كَذَّبْتَ، بَلْ أَرَدْتَ أَن يُقالَ فلانٌ جوادٌ، أَلا فَقَدْ قيلَ ذلِکَ، والثالثُ رَجُلٌ جاهَدَ فِي سَبيلِ اللهِ فَقُتِلَ، فَيَقُولُ الله له: لَقَدْ جاهَدْتَ لِيُقالَ فُلانٌ شجاعٌ، أَلا فَقَدْ قيلَ ذلِکَ، ثُمَّ قال الرَّسولﷺ لِأَبى هريرةَ: يا أَبا هريرةَ! أُولئِکَ أَوَّلُ خَلْقٍ تَسْعُرُ بِهِمُ جَهنمُ يَوْمَ القيامَةِ﴾(۱)

«در روز قیامت پیش از همه از سه نفر سئوال می‌شود، نفر اوّل کسی است که خداوند در دنیا علم و دانش را به او عطا کرده است، خداوند به او می‌فرماید: با علمی که داشتی چه کاری انجام دادی؟ می‌گوید پروردگارا! شب و روز انجام وظیفه می‌کردم و حق آن را ادا می‌نمودم، خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گوئی و فرشتگان هم می‌گویند دروغ گفتی بلکه هدفت این بود که مردم بگویند فلانی شخص عالمی است، آگاه باش که مردم گفتند فلانی عالم است (پس آنچه که هدفت بود در دنیا به آن رسیدی و در قیامت اجر و پاداشی نداری). نفر دوم کسی است که خداوند ثروت و مال فراوانی را به او می‌بخشد، به او می‌گوید: من نعمت

۱ـ اصحاب سنن و مسلم. صحیح

خود را بر تو ارزانی بخشیدم شما با آن چه کار کردی؟ می‌گوید: پروردگارا! شب و روز از آن می‌بخشیدم و به مردم کمک می‌کردم، خداوند به او می‌فرماید: دروغ گفتی، فرشتگان هم به او می‌گویند دروغ گفتی، بلکه منظورت از بخشش مال این بود که بگویند فلانی سخی است، بدان که مردم این را بشما گفتند (پس پاداش خودت را در دنیا گرفتی و در قیامت پاداشی نداری.) نفر سوم کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند و کشته می‌شود، خداوند به او می‌گوید: به خاطر این جهاد نمودی تا بگویند فلانی انسانی است با شجاعت و شهامت، بدان که مردم در دنیا گفتند فلانی باشهامت و شجیع است (پس آنچه که می‌خواستی در دنیا بدان رسیدی و در قیامت اجر و پاداشی نداری.) سپس پیغمبرﷺ خطاب به ابوهریره گفت! ای ابوهریره! این سه صنف اولین کسانی هستند که آتش جهنم در روز قیامت با جثهٔ آنان روشن و شعله‌ور می‌شود.»

انجام عمل خالص برای خدا و شریک قرار ندادن کسی در آن نیازمند این است که قبل از هر چیز انجام این عمل به نیّت خدا بوده باشد، به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم که اسلام ارزش فراوانی را به نیّت می‌دهد، و آن را به عنوان پایه و اساس رفتار مؤمنان معرفی می‌کند. پیغمبرﷺ می‌فرماید:

«إِنَّما الْأَعْمالُ بِالنیّاتِ وَ إِنَّما لِكُلِّ امْرِءٍ مانَوَى فَمَنْ كانَتْ هِجْرَتُهُ إِلى اللهَ و رَسُولِهِ فَهِجرتُهُ إِلى اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مَنْ كانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْياً يُصيبُها أَوْ إِمْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُها فَهِجْرَتُهُ إِلى ما هاجَرَ إِليه» [1]

«ارزش هر کاری بستگی به نیت و هدف انسان، از انجام آن دارد، و هر انسانی بر اساس نیتش پاداش کارش را می‌بیند، پس کسانی که به خاطر خدا و پیغمبر خدا از دیار خود دور می‌شوند، این هجرت و دوری آنان را برای خدا و به

۱ـ بخاری و مسلم (متفق علیه). صحیح

سوی خدا و رسول خدا است، و کسانی که به خاطر نفع دنیائی یا ازدواج با زنی مهاجرت می‌کنند، هجرت آنان به خاطر دنیا و چیزهایی است که برایش هجرت کرده‌اند و ارزش معنوی ندارد.»

نیت پاک و خالص یکی از عوامل و عناصر اساسی تربیت اخلاقی است، که انسان را به صورت عضو ممتاز جامعه درمی‌آورد. اسلام نیت پاک را به عنوان اصل و شرط قبول عمل صالح در پیشگاه پروردگار قرار داده است و در این زمینه نیز از فلاسفه پیشی گرفته و قبل از ایشان این حقیقت را اعلام داشته است چون قرنها بعد از نزول قرآن فیلسوف اخلاق (امانوئل کانت) می‌گوید: «حسن نیت در کار از لحاظ اخلاقی کلّ مسئله است.»

انجام نیکی در اسلام، وقتی خیر و نیکو محسوب می‌شود که از نیت پاک و خالص برای خدا سرچشمه گرفته باشد، بدون شک این قانون و دستور اخلاقی اسلام نقش بسیار مهمی در ارزشیابی شخصیتها و رفتار انسانها ایفاء می‌نماید و اوضاع و احوال را بهبود می‌بخشد و جامعه را به سوی کمال و پیشرفت و ترقی می‌کشاند، چرا که تمام رفتار و گفتار افراد آن جامعه با یک هدف واحد و بر اساس یک نمونه و الگوی اعلی که همان رضایت ذات الهی است انجام می‌گیرد. در جامعه اسلامی، دوستی و دشمنی و اقدام و خودداری انسان مؤمن، همه به خاطر رضای خدا است، چرا که خداوند هیچ دستوری نمی‌دهد مگر اینکه برای فرد و جامعه خیری دربر داشته باشد.

دعا و مزایای روحی آن

دعا از مستلزمات عبادت است و از آن سرچشمه می‌گیرد، چرا که دعا رابطه‌ای است که انسان را به پروردگارش مرتبط می‌سازد، دعا حالتی است که به صورت فطری در نهاد انسان موجود است، و احساس می‌کند که نیازمند ابراز عجز و

زاری در پیشگاه خداوند است، تا به هنگام گرفتاری، بد و پناهنده شود و از او یاری طلبد. آری انسان در برابر حوادث زندگی ضعیف و ناتوان است و جز دعا و طلب کمک از پروردگارش چاره‌ای برای جبران این ضعف ندارد، بدین جهت است که خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد، تا دعا کنند و می‌فرماید:

﴿وَ قالَ رَبَّكُمْ أُدْعُوني أَستَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادتى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ﴾ غافر ٦٠

«پروردگار شما می‌گوید: مرا بفریاد خوانید، تا فریاد شما را بپذیرم، کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا بفریاد بخوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.»

این آیه شریفه دعا را عبادتی توصیف کرده است که هرکسی از آن روی‌گردان شود سزاوار قهر و غضب الهی خواهد شد.

دعا شفای روحی و معالجهٔ روانی است

دعا یک نوع معالجه روانی است و اکثر ناراحتیهای روانی را شفا می‌بخشد و برطرف می‌سازد. انسان که ذاتاً ضعیف است برای حل مشکلاتش نیاز به این دارد که ناراحتیهای درونی و درد دلش را پیش دوست صادق و امین و صمیمی بازگو کند، عقدهٔ درونش را بگشاید و از غم و اندوه خود بکاهد. تمام روان شناسان اتفاق نظر دارند که معالجهٔ ناراحتیهای روانی و عصبی، تا حد زیادی بستگی به این دارد که بیمار ناراحتی و گرفتاری روحی خود را پیش یک دوست صمیمی بازگو کند و به خالی کردن عقده‌هایش بپردازد، چرا که پنهان نگهداشتن علّت و منشأ ناراحتیهای عصبی و روانی موجب تشدید آن می‌گردد. پس هنگامی که انسان گرفتار و اندوهگین به خدا پناه می‌آورد و ناراحتیها و مشکلات خود را در پیشگاهش معروض می‌دارد و به فریادش می‌خواند، تا به او کمک کند و او را

از ناراحتیها رهائی بخشد، مسلّماً در چنین حالی که انسان ایمان دارد، به پروردگاری پناه برده، که توانا و مهربان است و او را تنها نخواهد گذاشت، احساس اطمینان و آرامش بر روحش مسلّط می‌گردد و نور امید درونش را روشن می‌سازد و یأس و نومیدی برطرف می‌گردد و از زیر بار غم و ناراحتی که بر او چیره شده بیرون می‌آید، یقین حاصل می‌کند که پروردگارش به او نزدیک است و به فریادش خواهد رسید، در این باره قرآن می‌فرماید:

﴿وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدونَ﴾ بقره ١٨٦

«و هنگامی که بندگانم درباره من از تو می‌پرسند، من نزدیکم، و به دعای دعا کننده هنگامی که مرا بخواند پاسخ می‌گویم، پس آنان هم دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا آنان هدایت یابند.»

دعا در حال غم و شادی

اسلام از مسلمانان می‌خواهد، همانگونه که در حالت غم و ناراحتی دعا می‌کنند، در حال سرور و شادی نیز دعا نمایند؛ به این ترتیب انسان همیشه به یاد پروردگارش خواهد بود و دستوراتش را اجرا می‌نماید، و آنچه را که شایسته بندگی است در رفتار و گفتار خود به وجود می‌آورد، مسلماً انسان ذاتاً در خود احساس ناتوانی می‌کند لذا به هنگام ناراحتی به پروردگارش پناه می‌برد، ولی همین که ناراحتی و مشکلاتش برطرف گردید خدا را فراموش می‌کند، و به قدرت خود مغرور می‌شود، از دستورات الهی سرپیچی می‌نماید، و شروع به فساد و ظلم می‌کند. خداوند متعال، به توصیف چنین خصوصیات و احوالی که اکثر مردم دارای آنها هستند می‌پردازد، تا مؤمنان به ناپسندیده بودن آن‌ها آشنا شوند و از آنها پرهیز نمایند مبادا دچار لغزش و فراموش نمودن پروردگارشان شوند و

می‌فرماید:

﴿وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلی الْإِنْسانِ أَعْرَضَ و نئا بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دعاءٍ عَرِيضٍ﴾ فصلت ٥١

«هنگامی که ما به انسان نعمت دهیم، روی گردان می‌شود و تکبر و غرور می‌ورزد، و هنگامی که به بلا و گرفتاری و ناراحتی و بیماری دچار گردید، دعای عریض و طویلی سر می‌دهد.»

﴿وَ إِذا مسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِما، فَلَمّا كَشَفَ عَنْهُ ضُرَّهُ، مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ، كَذلِکَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفين ما كانوا يَعْمَلُونَ﴾ یونس ١٢

«هنگامی که به انسان ناراحتی و بلایی می‌رسد به حالت‌های گوناگون چه بر پهلو خوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد، ما را به کمک می‌خواند، اما همینکه ناراحتی و بلا را از او به دور داشتیم، فوراً راه سابق خود را در پیش می‌گیرد، انگار، ما را برای رفع محنتی که بدو رسیده است، به فریاد نخوانده است، آری این چنین اعمال اسراف کنندگان در نظرشان آراسته شده است.»

خداوند در مورد برخی از بندگانش که در معرض غرق شدن در دریا قرار می‌گیرند و به فضل و کرم خود آنان را نجات می‌دهد، به عنوان منّت می‌فرماید:

﴿هُوَ الّذی يُسَيِّرُكُمْ فِی البَرِّ وَالْبَحْرِ حَتّی إِذا كُنْتُمْ فِی الفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بريحٍ طَيِّبَةٍ وَ فِرحُوا بِها جائَتْها ريحٌ عاصِفٌ وَ جائَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعوا اللهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هذه لَنَكُونَنَّ مِنَ الشاكِرينَ، فَلمّا أَنجاهُمْ، إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الحقّ يا أَيُّها النّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلی أَنْفُسِكُمْ﴾ یونس ٢٣ـ٢٢

«او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد، چه بسا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرد و کشتی‌ها با باد موافق سرنشینان را حرکت می‌دهند، و سرنشینان بدان شادمان می‌شوند، بناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد، و از هر سو

موج به سویشان می‌رود، و می‌پندارند که احاطه شده‌اند، خدا را به فریاد می‌خوانند، و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را از آن او می‌دانند، و می‌گویند: اگر ما را از این حالت نجات دهی، از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود. اما هنگامی که خداوند آنان را نجات داد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند، ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید وبال و زیان آن متوجه خود شما می‌گردد.»

بنابراین سزاوار این است وقتی که خداوند کسی را از بلا و ناراحتی رستگار می‌سازد، قدر این نعمت را فراموش نکند و آن را عامل و انگیزه عبادت و پرستش و اطاعت پروردگارش قرار دهد، نه اینکه ناسپاسی کند و از فرمان خدا روی بتابد.

فلسفهٔ دعا ارتقاء و تکامل روح است

خداوند متعال برای ارتقاء و رسیدن روح به درجات کمال، و بی‌توجهی به هوای نفس که مضر و مانع عروج و پرواز روح در عالم ملکوت است، بندگانش را موظف نموده است که دعا کنند و خدا را در همه احوال به فریاد بخوانند، و از او طلب فضل و کرم و کمک در حال مشکلات و بلاها بنمایند، و مؤمنان را ارشاد و راهنمایی می‌کند که چطور او را به فریاد بخوانند و دعای پیغمبران و نیکوکاران را برای ایشان ذکر می‌کند تا مؤمنان نیز مانند پیغمبران و صالحین دعا کنند، می‌فرماید:

﴿رَبِّ اجْعَلْنی مُقیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاء﴾ ابراهیم ۴۰

«پروردگارا! مرا و کسانی از فرزندان مرا نمازگزار کن پروردگارا دعا و نیایش مرا بپذیر.»

﴿رَبِّ أَوْزِعْنی أَنْ أَشكُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ و عَلی وَالِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ

صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی﴾ احقاف ۱۵

«پروردگارا! به من توفیق عطا فرما، تا شکر نعمتی را به جای آورم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، و کارهای نیک را انجام دهم که می‌پسندی و مایه خوشنودی تو است، و فرزندانم را صالح گردان، و صلاح و نیکویی را در میان دودمانم تداوم بخش.»

﴿رَبَّنا لاتُزِغ قُلُوبَنا، بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةًإِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ﴾ آل عمران ۸

«پروردگارا! دلهای ما را از حق منحرف مگردان، بعد از آنکه ما را حلاوت هدایت چشاندی و به سوی حقیقت رهنمود کرده‌ای، و از جانب خود رحمتی به ما عطا کن، بیگمان بخشایشگر توئی تو.»

﴿رَبَّنا لاتُؤاخِذْنا إِنْ نَسینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لاتحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراًکَما حَمَلْتَهُ علی الَّذینَ مِنْ قبلِنا، رَبَّنا و لاتُحَمِّلْنا ما لاطاقَةَ لَنا بِهِ وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَی القَوْمِ الکافِرِینَ﴾ بقره ۲۸۶

«پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مورد مؤاخذه و پرس و جو قرار مده. پروردگارا! بار سنگین تکالیف دشوار را بر دوش ما مگذار، آنچنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر دوش کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی، پروردگارا! آنچه را که یارای آن را نداریم بر دوش ما بار مکن، و از ما درگذر و ما را ببخشای، و به ما رحم فرمای، تو یاور و سرور مائی پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.»

﴿رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَناَ وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرینَ﴾
اعراف ۲۳

«پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

﴿رَبِّ فلا تَجْعَلْنِی فِی القَومَ الظّالِمِینَ﴾ مؤمنون ٩٤

«پروردگارا مرا از زمرهٔ کافران مگردان.»

﴿رَبَّنا لاتَجْعَلنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظالِمِینَ﴾ یونس ٨٥

«پروردگارا! ما را آزمون مردمان ستمکار و آماج بلا و آزار کافران بدکردار مساز.»

﴿رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَ هَیِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشداً﴾ کهف ١٠

«پروردگارا! ما را از رحمت خود بهرمند، و راه نجاتی برایمان فراهم فرما.»

﴿رَبِّ اشْرَح لِی صَدْری وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی﴾ طه ٢٦_٢٥

«پروردگارا! سینه‌ام را فراخ و گشاده دار (تا خشم و کینه از دل برخیزد) و کار مرا آسان گردان.»

﴿رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَ فِی الآ خِرَةِ حَسَنَةً﴾ بقره ٢٠١

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما.»

اینها برخی از دعاهایی است که قرآن از قول پیغمبران و نیکوکاران برای ما نقل کرده تا ما هم در موارد شدت و ناراحتی با این دعاها و دعاهای مانند آنها خداوند را به فریاد بخوانیم و روح خود را به عالم ملکوت پرواز دهیم و ارتباط معنوی محکمی با پروردگار خود برقرار سازیم.

فضل و عظمت دعاء

دلایل فراوانی بر فضل و عظمت دعاء در قرآن و حدیث وجود دارد و برای تأیید آن، مطلبی را از مجله مختار از (ریدرز دایجست) تحت عنوان (چرا به نماز و دعا ایمان نمی‌آورید؟) در اینجا نقل می‌کنیم که می‌نویسد:

«یکی از روانشناسان در مورد معجزات جنگی سخن می‌گفت که درباره آن چیزهای بسیاری نوشته شده است، و موضوع را چنین بیان می‌نماید:

ممکن است ما رحمت خدا را به یک کارخانه تولید برق تشبیه کنیم که می‌توانیم به واسطه دعا خود را به آن متصل نماییم و در حدود امکان از آن قدرت و نیرو کسب کنیم، یا برعکس اگر خود را از آن دور نماییم و ارتباطی با آن حاصل نکنیم ما از آن قدرت و نیرو محروم می‌مانیم و نعمت پربهائی را از دست خواهیم داد، این اختیار در دست ما است که کدام یک از این دو طریق را انتخاب کنیم. و می‌افزاید:

امروز از همه جهات دلایل حسی و عقلی، عظمت و فضیلت دعاء را به اثبات می‌رساند، یکی از این دلایل حادثه‌ای است که برای (الن لندبرگ) یکی از خلبانان هواپیمایی که بر روی دریا عازم استرالیا بود پیش آمد و ناچار شد در جزیره کوچکی فرود آید، در این باره (لندبرگ) چنین می‌گوید: ما توانستیم با مشقت فراوان بر روی جزیره کوچکی فرود آییم در حالی که نزدیک بود به چنین کار خطرناکی دست نزنیم، وقتی که از هواپیما بیرون آمدیم حتی یک لقمه نان و یک قطره آب همراه نداشتیم و کلیه سرنشینان هواپیما در ناراحتی و اضطراب شدید بسر می‌بردند، ولی (البرت هرناندز) کمک خلبان همینکه فرود آمد شروع به دعا و تسبیحات الهی نمود، و ما هم فوراً از او پیروی کردیم و به گفته‌اش امیدوار شدیم که می‌گفت: من می‌دانم خداوند دعای ما را می‌پذیرد و به یاری ما می‌آید.

البته سه روز را در برابر آفتاب سوزان بدون هیچ غذا و آب و امیدی با لب‌های ترکیده و زبان ورم کرده سپری کردیم، طوری که قدرت پیروی از دعا و تسبیحات (هرناندز) را از دست داده بودیم ولی باز خدا را به فریاد می‌خواندیم و دعا می‌کردیم، قبل از فرا رسیدن شب چهارم، چیز کوچکی را از دور مشاهده کردیم، طولی نکشید که با چیزهایی روبرو شدیم که اصلاً تصورشان را هم نمی‌کردیم، در این اثنا سه قایق ماهیگیری به ما رسیدند، که انسان‌های برهنه بر

صحنه آنها قرار گرفته بودند، و مثل اینکه آنان از جانب خدا مأمور نجات ما بودند، و از سیاهپوستان استرالیایی الاصل بودند که با موهای ژولیده سر، صدها مایل مسافت را طی کرده بودند، به ما گفتند: ما دیروز تصمیم داشتیم که به مرکز اصلی خود برگردیم ولی احساس عجیبی در ما پیدا شد، و ما را ناچار کرد تا تغییر مسیر بدهیم و به این جزیره دور افتاده و بی‌ارزش بیائیم و شما را نجات دهیم.[۱]

آری دعا باعث نجات انسان‌های مشرف به مرگ شده می‌باشد، و ترس را از بین می‌برد و اطمینان و آرامش را در درون قرار می‌دهد، چقدر زیبا است این سخن (کاریل) که می‌گوید: «بدون شک نماز و دعا عمیق‌ترین و پربهاترین گنجینه قدرت و کمال ما هستند، که به ناحق ارزش آنها را نشناخته‌اند و به رایگان آنها را از دست داده‌اند».

۱ـ نقل از مجله مختار اکتبر ۱۹۴۴

فصل سیزدهم:

اخلاق در اسلام

اخلاق در اسلام

- **فضائل:** ۱ـ استقامت، پایداری، اصلاح و تزکیه نفس ۲ـ احسان
۳ـ تقوی ۴ـ صبر ۵ـ عفو ۶ـ راستگوئی و نشانه‌های آن
۷ـ اصلاح و آشتی در بین مردم ۸ـ کمک به مردم
۹ـ فداکاری ۱۰ـ سخن نیکو ۱۱ـ رفاقت با نیکان
۱۲ـ اجازه خواستن و سلام کردن
- **رذائل:** ۱ـ پیروی از هوای نفس ۲ـ تکبر ۳ـ شراب و قمار ۴ـ زنا
۵ـ دروغگوئی و نشانه‌های آن ۶ـ تحقیر دیگران ۷ـ سوءظن
۸ـ جاسوسی ۹ـ غیبت دیگران ۱۰ـ خشم ۱۱ـ حسادت
۱۲ـ کارهای لغو و بی‌ارزش ۱۳ـ پرخوری

فلسفه و فایده اخلاق

علم اخلاق دربارهٔ خیر و شرّ و نیکی و بدی بحث می‌کند، و بیان می‌دارد که انسانها چگونه باید با هم رفتار نمایند، و فایده و هدف و برخورد آنان را مشخص می‌سازد و نشان می‌دهد که به چه شیوه‌ای به سعادت و خوشبختی می‌رسند.

تردیدی نیست که اخلاق اولین پایه و اساس کیان و هستی هر ملتی است، به همین خاطر است که دانشمندان و فلاسفه اتفاق نظر دارند که اخلاق برای هر فرد از افراد جامعه واجب و ضروری است، تا بتواند برای خود و جامعه‌اش مفید باشد، زیرا همانگونه که دروغ و حسادت و ریا به شخصیت یک نفر لطمه وارد

می‌آورد و آن را فاسد و نابود می‌سازد، جامعه‌ای که اینگونه صفات ناپسندیده در بین افراد آن شیوع داشته باشد، جامعه‌ای فاسد و ناتوان به حساب می‌آید.

به همین جهت اولین چیزی که توجه فلاسفه و قانون‌گذاران، و تمام کسانی که می‌خواهند جامعه‌های بشری را به سوی خوشبختی به حرکت درآورند، به خود جلب می‌کند، دعوت مردم به فضائل اخلاقی و پرهیز از اخلاق ناپسندیده می‌باشد، چرا که اخلاق فاضله و پسندیده پایه و اساس هر جامعه سالمی به شمار می‌آید. (شاتوبریان) هیچ مبالغه‌ای نکرده که می‌گوید: «اخلاق پایه و اساس هر جامعه‌ای است.»

به خاطر این است که رسالت همه پیغمبران بر تشویق و ترغیب بر اخلاق پسندیده تأکید فراوان دارد و قرآن بر رعایت اخلاق حسنه و اتصاف مؤمنان به آن بسیار تأکید می‌نماید زیرا اخلاق حسنه است که باعث دستیابی به نعمتهای خداوند در آخرت می‌گردد.

حمله دشمنان به اسلام

عجیب این است که دشمنان خواسته‌اند اسلام را مورد طعنه قرار دهند و به صورت بسیار غیرمنصفانه‌ای حقایق آن را دگرگون جلوه دهند، همانگونه که (منسینور کولی) در کتاب خود به نام (بحث درباره دین حقیقی)، اسلام را با زشت‌ترین صفتها توصیف می‌کند و آن را خالی و به دور از اخلاق می‌داند.

بدون تردید باطل و مغرضانه بودن این تهمت برای هرکسی که به قرآن مراجعه کند و بر نظام اخلاقی در آن آگاه شود، واضح و آشکار می‌باشد، و می‌داند که هریک از آیه‌هایی که مردم را به اخلاق فاضله دعوت می‌نماید، ردّی قاطع بر این تهمت مغرضانه است. البته قبل از اینکه به بیان اصول اخلاقی در قرآن بپردازیم، نظریه دکتر (گوستاو لوبون) را برای تکذیب این گونه اشخاص مغرض و

مفتری ذکر می‌کنیم، که چنین می‌گوید:

«به حقیقت اصول اخلاقی در قرآن به اندازه‌ای بالا و والا است که در هیچ یک از دینهای دیگر چنین اصول اخلاقی وجود ندارد.»[۱]

باید بدانیم شهادت دکتر (گوستاو لوبون) دربارهٔ بالا بودن اخلاق در اسلام دارای ارزش بخصوصی می‌باشد و ناشی از تحلیل علمی است، زیرا او کسی است که به خاطر حقیقت طلبی و اداء وظیفه علمی، به دور از تعصّب و حبّ و بغض، چنین شهادتی را می‌دهد؛ او تمام وقت خود را صرف حقیقتجوئی کرده است و بعد از اطلاع کافی بر قرآن و آشنائی کامل به اصول اخلاقی آن نظر خود را اعلام نموده است. پوشیده نماند که دکتر (گوستاو لوبون) دربارهٔ ادیان به تحقیق و بررسی فراوان پرداخته است و سخنان او در علوم اجتماعی به نزد جامعه‌شناسان سند و حجت است، و گواهی او در مسائل دینی و اجتماعی دارای ارزش خاصی می‌باشد.

بعد از بیان شهادت دکتر (گوستاو لوبون) اینک ما به بیان اصول اخلاقی قرآن می‌پردازیم قبلاً فضایل اخلاقی را که قرآن با اهتمام فراوان مردم را به آنها تشویق کرده است بیان می‌کنیم، سپس به بحث دربارهٔ اخلاق ناپسندیده که قرآن مردم را از آنها برحذر داشته است می‌پردازیم، و هدفی جز خدمت به حق و راهنمائی برادران و همنوعان خود به دستوراتی که باعث خیر و سعادت آنها در زندگی است، نداریم.

فضایل اخلاقی که قرآن به آنها دستور داده است، همان اخلاق پسندیده‌ای هستند که تمام فلاسفه و دانشمندان بر حقانیت آنها اتفاق دارند و مردم را به آنها دعوت کرده‌اند، اخلاقی که اگر مردم آنها را رعایت و عملی نمایند، بزرگترین خیر

۱ـ (حضارة العرب) به نقل از ترجمه عربی استاد محمدعادل زعیتر ص ۴۵۴

و برکت را به این جهان پرآشوب اهداء می‌کنند.

رذائل اخلاقی و ناپسندیده‌ای که قرآن مردم را از آنها برحذر داشته است همان صفاتی هستند که باعث دشمنی و عداوت و بغض و کینه و فساد در بین مردم می‌گردند، و هیچ انسان مخلص و خیرخواهی در ضرر و زیان آنها برای فرد و اجتماع شکی ندارد.

استقامت و پایداری و اصلاح و تزکیه نفس

انسان در مسیر زندگی خود همیشه با مبارزه و تضاد عوامل خیر و شرّ و نیکی و فساد دست بگریبان است، و اکثراً به واسطه عوامل درونی و روحی و یا خارجی و بیرونی به سوی یکی از خیر، یا شر کشیده می‌شود.

بنابراین یکی از اهداف عالیه و مهم دین خدا این است که انسان را از گرفتار شدن در دام انگیزه‌های شرّ محفوظ نگهدارد، لذا به بیان ضرر و زیان کارها و آنچه مظهر شرّ است می‌پردازد و مردم را از آنها برحذر می‌دارد، و کسانی را که دچار شرّ و فساد شده‌اند، دعوت می‌نماید که از آن دوری جویند و بر ایمان و کارهای پسندیده استقامت و پایداری داشته باشند. بدون شک استقامت و پایداری بر ایمان و نیکوکاری، بزرگترین عامل برای بالا بردن ادب و شخصیّت انسانی است. هر ملتی که صبر و استقامت بر نیکوکاری در بین افراد آن رواج یابد، خوشبخت می‌باشد و امن و آرامش بر آن مسلّط می‌گردد.

انسان هنگامی که استقامت و پایداری نداشته باشد، در انجام کار خیر ضعیف و ناتوان است و نمی‌تواند در مسیر خیر دوام داشته باشد، و به آسانی هدف تیر شرّ واقع می‌شود و در چاه گناه سقوط می‌نماید، به همین خاطر می‌بینیم که اسلام ارزش و اهمیت خاصی برای استقامت در کار خیر قائل شده است، و با سبک و شیوه‌های جالب که هر نفسی را به سوی خود جذب می‌نماید و در

ژرفای آن تأثیر می‌گذارد، مردمان را به استقامت دعوت کرده و کسانی را که دارای آن هستند به ثواب و پاداش عظیم در دنیا و آخرت وعده داده است، می‌فرماید:

﴿إِنَّ الّذینَ قالُوا رَبُّنا اللهُ ثُمَّ اسْتَقاموا، تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ المَلائِکَةُ أَن لا تَخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالجَنَّةِ الَّتی کُنْتُم تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِیائُکُمْ فی الحَیاةِ الدُّنیا وَ فی الآخِرَةِ وَ لَکُمْ فیِها ما تَشتَهی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فیها ما تَدَّعُونَ، نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ﴾ فصلت ۳۱ـ۳۰

«کسانی که می‌گویند پروردگار ما تنها خداست، و سپس بر این گفته خود پابرجا و ماندگار می‌مانند، فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند، و به آنان مژده می‌دهند که نترسید و غمگین نباشید، و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. فرشتگان به آنان می‌گویند: ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست و هرچه بخواهید برایتان فراهم است.»

خداوند متعال، مؤمنان بااستقامت را مطمئن می‌سازد و می‌فرماید:

﴿إنّ الَّذینَ قالوا رَبُّنا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فلاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ﴾ احقاف ۱۳

«کسانی که می‌گویند پروردگار ما فقط ذات الله است، و سپس بر این گفته و عقیده خود پابرجا هستند، هیچ خوف و غمی برای آنان در بین نیست.»

یعنی خوفی از عذاب قیامت و غمی برای آنچه در دنیا به جا گذاشته‌اند ندارند.

شخصی به نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا مرا نصیحت کن، پیغمبرﷺ با این جملهٔ کوتاه و گویا به او پاسخ فرمود:

﴿قُلْ آمَنْتُ بِاللهِ ثُمّ اسْتَقِمْ﴾[۱]

«بگو ایمان به خدا دارم، سپس بر این گفته دوام و پایداری نمائید.»

اصلاح نفس

یکی از صفاتی که با استقامت و پایداری و نیکوکاری هماهنگی و توافق دارد اصلاح نفس است، چون ادامه دادن به فساد و کارهای ناپسندیده عواقب خطرناکی برای فرد و جامعه دربر دارد، به همین دلیل است که خداوند به کسانی که به اصلاح نفس خود همت می‌گمارند، رضایت و گذشت خود را وعده می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللهَ يَتُوب عَليهِ إِنَّ اللهَ غَفورٌ رحيم﴾ مائده ۳۹

«اما کسی که پس از ارتکاب ستم (دزدی) پشیمان شود و از دزدی توبه کند، و به اصلاح نفس خود بپردازد، خداوند توبه او را می‌پذیرد، بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است.»

همچنین خداوند تمام مردم را به اصلاح نفس و دوری از گناه دعوت می‌نماید و می‌فرماید:

﴿يا بَنی آدَمَ إِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتی، فَمَنِ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و لا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ اعراف ۳۵

«ای آدمی‌زادگان! اگر پیغمبرانی از جنس شما انسانها به نزد شما بیایند و آیات مرا برایتان بازگو کنند (شما دو گروه خواهید شد، گروهی حق را می‌پذیرد و گروهی حق را تکذیب می‌دارد) پس کسانی که پرهیزکاری کنند و به اصلاح نفس

۱ـ بخاری. صحیح

بپردازند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند.»

تزکیه نفس

یکی از صفات دیگری که با استقامت توافق و هماهنگی دارد تزکیه نفس می‌باشد که معنی آن پاک نمودن نفس از آلودگیها و بدور نگهداشتن آن از رذائل و نقایص رفتار و اخلاق ناپسندیده و جای دادن نفس در مقامی است که شایسته آن می‌باشد و بر ارزش آن بیفزاید. و نفس با رسیدن به چنین مقامی لیاقت دریافت جایزه پربهای (رضوان الله) را به دست می‌آورد، و در بین مردم نیز دارای شرافت و عزت خواهد شد. قرآن مردمان را بـه تـزکیه آن تشـویق و تـرغیب می‌نماید، و به کسانی که به تزکیه آن مشغولند وعده نجات و رستگاری می‌دهد و می‌فرماید:

﴿**قَدْ أفلَح مَنْ تَزَکی**﴾ اعلی ١٤

«بدون شک کسی که به تزکیه نفس بپردازد رستگار است.»

خداوند درباره نفس انسان می‌فرماید:

﴿**قَدْ أفْلَحَ مَنْ زکّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها**﴾ شمس ١٠ـ٩

«(قسم به همه اینها) کسی رستگار و کامیاب است که نفس خویشتن را پاکیزه دارد. و کسی نومید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن را به گناه آلوده سازد.»

خداوند متعال اعلام می‌دارد که سود و فایدهٔ تزکیه نفس تنها به شخص تزکیه کننده برمی‌گردد که نباید آن را از دست دهد، و می‌فرماید:

﴿**وَ مَنْ تَزَکّی فَإنَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ وَ إلی اللهِ المَصیرُ**﴾ فاطر ١٨

«هرکس پاکی پیشه کند و به تزکیه نفس بپردازد پاکی او به نـفع خـودش می‌باشد، و بازگشت همگان به سوی خدا است.»

استقامت، اصلاح نفس و تزکیه آن صفاتی هستند کـه در امـید را بـر روی

گناهکاران باز می‌نمایند تا مأیوس نشوند و دست از کارهای ناشایست بردارند و به زندگی شرافتمندانه در پرتو نور ایمان برگردند. این صفات، قوت و نیرو و امید را به انسان می‌بخشد و یأس و ناامیدی از اصلاح نفس و نومیدی از بازگشت به سوی خدا را از بین می‌برند.

کسی که از اصلاح خود و رحم خدا مأیوس شود، به صورت بدترین عامل شرّ و فساد درمی‌آید که دیگر قابل اصلاح نخواهد بود. قوانین و دستورات اسلام دربارهٔ اخلاق چکیدهٔ تمام کشفیات جدید روان شناسی است که می‌گوید: ما نمی‌توانیم شخصیت کامل و تمام عیار انسانی را تنها از طریق تفکر صرف به دست آوریم، بلکه چنین شخصیتی تنها از طریق تزکیه و تربیت نفس و تسلّط بر آن به وجود می‌آید.

احسان و نیکوکاری

در اصطلاح عامه احسان به معنی بخشش و اعطاء نعمت به دیگران است، ولی در حقیقت معنی آن بسیار گسترده‌تر از این می‌باشد. اگر به فرهنگ کلمات مراجعه کنیم می‌بینیم که معنی أَحْسَنَ: یعنی کار خوب انجام داد و متضاد کلمه (أساءَ) می‌باشد یعنی: کار بد کرد و حسنه بمعنی کار خوب است.

کارهای خوب شامل تمام نیکیها است. هر رفتار و کرداری که باعث ترقی و بالا رفتن مقام و شأن انسان باشد، و نفس انسان را تزکیه کند و او را به آفریدگارش نزدیک نماید، احسان است. قرآن کریم تشویق و ترغیب و دعوت خود را برای روی آوردن به سوی احسان بر این معنی گسترده بنا نهاده است.

دعوت و دستورات قرآن دربارهٔ احسان نشانه‌ی این است که قرآن یک کتاب روحی و اخلاقی است که به بالاترین قلهٔ عظمت و کمال رسیده است، و بر تمام مکاتب اخلاقی یا دینی دیگر برتری و تفوق دارد، و احسان را به نحوی بیان

می‌دارد که از ناحیه عملی بر شخصیت انسان تأثیر می‌گذارد و آن را به کمال مطلوب می‌رساند. قرآن خصوصیات نیکوکاران را شرح می‌دهد، و گروههائی را که استحقاق بیشتر به احسان دارند مشخص می‌کند و مردم را به نیکوکاری دعوت می‌نماید که این امر باعث می‌شود نمونه کامل انسانی در جامعه به وجود آید همان نمونه‌ای که فلاسفه و دانشمندان مردم را به آن دعوت می‌نمایند تا جامعه سالمی را به وجود بیاورند.

مقام و منزلت احسان در اسلام

قرآن اعلام می‌دارد که احسان و نیکوکاری باید به صورت یک واجب فطری و طبیعی انسان درآید، همانگونه که خداوند نعمت خود را به انسان ارزانی بخشیده و در حق او نیکی کرده است، بر انسان نیز لازم است از نعمت خدادادی به دیگران نیکی و احسان نماید و می‌فرماید:

﴿أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ﴾ قصص ۷۷

«بخشش و نیکوئی کن همانطوری که خداوند در حق شما بخشش و نیکوئی کرده است.»

و قرآن می‌فرماید: که سود و فایده نیکوکاری به شخص نیکوکار برمی‌گردد:

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها﴾ اسراء ۷

«اگر احسان و نیکوئی کنید به نفع خودتان است و اگر بدکاری و گناه کنید به زیان خودتان می‌باشد.»

این موضوع حقیقتی است آشکار، چرا که نیکوکاران آرامش و اطمینانی را احساس می‌نمایند، که دیگران آن را درک نمی‌کنند. تنها محبت و احترام و علاقه‌ای که از جانب مردم نسبت به نیکوکاران ابراز می‌شود برای سعادت و آرامش روحی آنان کافی است. متقابلاً انسانهای بدکار در نظر مردم پست و

بی‌ارزش و منفور هستند و در زندگی آرامش ندارند و همیشه در نگرانی و اضطراب بسر می‌برند، به همین جهت است که قرآن کریم با تأکید و الحاح به احسان دستور می‌دهد و مردمان را به نیکوکاری دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ يَـنهی عَـنِ الفَـحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ والبغْيِ﴾ نحل ٩٠

«خداوند به دادگری و نیکوکاری و نیز به بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد، و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای ناشایسته و دست درازی و ستمگری برحذر می‌دارد، خداوند شما را اندرز می‌دهد، تا اینکه پند گیرید.»

قرآن کریم مقام و منزلت احسان را بسیار ارتقاء داده و آن را با اخلاص برای خدا مقارن ساخته است و فرموده اخلاص و احسان بهترین و زیباترین زیوری است که انسان مؤمن خود را با آن آراسته می‌نماید:

﴿وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ للهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ﴾ نساء ١٢٥

«آئین چه کسانی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد.»

یعنی دین هیچ کس از دین آن کسی که خود را خالصانه تسلیم خدا کند و جز خدا چیزی را معبود قرار ندهد و در عین حال نیکوکار باشد و از بدکاری اجتناب نماید، بهتر نمی‌باشد. خداوند متعال آثار و نتایج ناشی از نیکوکاری و احسان را بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلی اللهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالعُروَةِ الوُثْـقی﴾ لقمان ٢٢

«کسی که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکاری می‌کند به بهترین و محکم‌ترین وسیله‌ای تمسک کرده است که او را به رضای خدا می‌رساند.»

خداوند مردمان را به احسان و نیکوکاری تشویق و ترغیب کرده و می‌فرماید:

﴿مَنْ جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها﴾ انعام ١٦٠

«هرکس یک احسان و نیکی کند خداوند ده برابر آن به او پاداش می‌دهد.»

خداوند به نیکوکاران مژده می‌دهد که در روز قیامت در مقام خوب و امن از عذاب قرار دارند و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ منها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾ نمل ٨٩

«کسانی که کارهای پسندیده‌ای انجام بدهند پاداش بهتر و والاتری خواهند داشت. و ایشان از خوف و دهشت فراگیر روز قیامت در امان هستند.»

خصوصیات نیکوکاران

یکی از خصوصیات و صفات نیکوکاران در قرآن این است که قسمت اکثر شب را با نماز به سر می‌برند، و در پایان شب خداوند را به یاد می‌خوانند و از او تمنّای عفو و آمرزش می‌نمایند. از خصوصیات دیگر نیکوکاران بخشش و بذل مال به فقرا و نیازمندان است که با طیب خاطر به آنان کمک می‌کنند و نیاز ایشان را برطرف می‌سازند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقينَ فی جَنّاتٍ وَ عُيونٍ، آخذينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ، إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُحْسِنِينَ، كانوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعونَ، وَ بِالأَسْحارِهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و فی أَمْوالِهِمْ حقٌّ لِلسائِلِ وَالمَحْرومِ﴾ ذاریات ١٩ـ١٥

«پرهیزکاران در میان باغهای بهشت و چشمه ساران خواهند بود، دریافت می‌دارند چیزهایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد، چرا که آنان پیش از آن در جهان از زمرهٔ نیکوکاران بوده‌اند، نیکوکارانی که اندکی از شب می‌خفتند. و در سحرگاهان، درخواست آمرزش می‌کردند، و در اموال و داراییشان حق و سهمی برای نیازمندان و محرومان و تهی‌دستان وجود داشت.»

خداوند متعال جهاد در راه خودش را چه با بذل جان باشد و چه با مال جزو احسان قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ عنکبوت ٦٩

«کسانی که برای رضایت ما به تلاش ایستند، و در راه پیروزی دین ما جهاد نمایند آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود می‌گردانیم و ایشان نیکوکارند و قطعاً خدا با نیکوکاران است.»

خداوند متعال ایمان و پیروی از رسالت پیغمبر خود، محمد، را جزو احسان و نیکوکاری قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَالَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ، وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقونَ لَهُمْ ما یَشاؤون عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنينَ﴾ زمر ٣٤_٣٢

«کسی که حقیقت و صداقت را با خود از سوی خدا آورده است و کسانی که او را تصدیق کرده‌اند آنان پرهیزکاران واقعی هستند، هرچه بخواهند برایشان در پیشگاه پروردگارشان آماده است، این پاداش نیکوکاران است.»

در این آیه منظور از کسی که حقیقت و صداقت را با خود آورده است حضرت محمدﷺ می‌باشد و منظور از کسانی که به آن ایمان آورده‌اند مسلمانان و پیروان آن حضرت است که از دین اسلام پیروی کرده‌اند و به خوبی به آن عمل نموده‌اند.

خداوند گذشت و صرف نظر از دیگران را احسان می‌نامد و می‌فرماید:

﴿فاعْفُ عَنْهُمْ واصْفَحْ إِنّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنين﴾ مائده ١٣

«پس از آنان درگذر و بدیهای آنان را نادیده بگیر و از ایشان صرف نظر کن (و این گذشت، نیکوکاری است) و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

در قرآن کریم صبر و شکیبائی بر مشکلات جزو احسان به شمار آمده و

می‌فرماید:

﴿وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لايُضيعُ أَجْرَ المُحْسِنِينَ﴾ هود ١١٥

«در برابر سختیها شکیبائی کن (شکیبائی از کارهای نیک است) و خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.»

ملاحظه فرمائید قرآن کریم به چه شیوه و کیفیتی در آخر آیات ذکر شده مردم را به نیکوکاری و احسان تشویق می‌کند و نیکوکاران را به بهترین چیزی که آرزوی قلب است وعده می‌دهد، چرا که نیکوکاران که دارای احساس پاک و وجدان آگاه و لطیف می‌باشند، گاهی با ناسپاسی و حق نشناسی مردم مواجه می‌شوند، و یا مظلوم جور زمان قرار می‌گیرند. در چنین شرایط و تنگناهای زندگی، مژده‌ها و توصیه‌ها و سفارشات قرآن به یاری نیکوکاران می‌شتابد و آنان را دلداری می‌نماید و از فشار و ناراحتیهای ایشان می‌کاهد، و رضا و رحمت خدا را بدیشان بشارت می‌دهد و با نیروی معنوی آنان را تقویت و تثبیت و مطمئن می‌سازد.

کسانی که بیش از همه سزاوار و مستحق احسانند

قرآن کریم گروههائی را معرفی کرده است که بیش از دیگران سزاوار و مستحق احسان می‌باشند، که اولین آنان پدر و مادر هستند، چرا که پدر و مادر دارای حق بسیار بزرگ بر فرزندانشان می‌باشند. حتی قرآن کریم تنها به احسان و نیکوئی با پدر و مادر اکتفا نکرده است بلکه کیفیت و چگونگی رفتار و معاشرت اولاد با والدین را به بهترین و بالاترین شیوه اخلاقی مشخص کرده و می‌فرماید:

﴿وَ قَضی رَبُّکَ أَنْ لا تَعْبُدوا إلاّ إِيّاهُ وَ بِالوَالِدَيْنِ إِحْساناً إِمّا يَبْلُغَنَّ عِندَکَ الكِبَرَ إِحْداهُما أَو كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لاتَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَريماً، وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهما كَما رَبَّيانى صغيراً﴾ اسراء ٢٤-٢٣

«ای انسان پروردگارت، فرمان مؤکد داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادرت نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو یا هر دوی آنان نزد تو به سن پیری برسند (کمترین بی‌توجهی به ایشان مکن و حتی لفظی که نشانه کمترین بی‌ادبی است مانند) اُفّ به آنان مگو، و بر سر ایشان داد و فریاد مزن و آنان را از پیش خود مران و با کلمات احترام آمیز با پدر و مادرت سخن بگو، و بال تواضع و مهربانی را بر ایشان فرود آور و در برابرشان کاملاً فروتن و مؤدب باش، و برای آنان دعا کن و بگو: پروردگارا! بدیشان رحم فرما، همانگونه که ایشان در زمان کوچکی من به من کمک کردند و مرا تربیت دادند و بزرگ نمودند.»

اولین نکته‌ای که ما از مطالعه این آیه آسمانی به دست می‌آوریم این است که خداوند متعال نیکی و احسان به والدین را همراه با پرستش و عبادت خود ذکر کرده است و بعد از پرستش خدا، خدمت والدین را از مهم‌ترین عبادتها و نیکوکاریها قرار داده است. سپس چگونگی خدمت و نیکی اولاد نسبت به پدر و مادرش را به تفصیل بیان می‌کند، مخصوصاً در هنگامی که پدر و مادر به سنّ پیری می‌رسند، و ضعف و ناتوانی در اواخر عمر بر آنان غلبه می‌یابد و نیاز بیشتری به خدمت و محبت و ادب اولادشان دارند، خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد که لازم است همیشه پنج کار را در حق والدینشان انجام دهند که انجام آنها نهایت حسن معامله و رفتاری است که می‌تواند از انسان صادر گردد:

اوّل: در مقابل چیزی که از پدر و مادرش مشاهده می‌کند نباید کوچکترین بی‌ادبی مانند گفتن کلمه (اُفّ) از خود نشان دهد.

دوم: نباید بر سر ایشان داد بزند و چیزی بگوید که باعث ناراحتی پدر و مادرش شود.

سوم: باید با کمال ادب و احترام و الفاظ شیرین با آنان سخن بگوید.

چهارم: باید با کمال تواضع و احترام و فروتنی همراه با مهربانی با ایشان

برخورد نماید. خداوند نمونه این تواضع را به حال پرنده‌ای تصویر نموده که در نهایت مهر و محبت و اخلاص بالهایش را برای جوجه‌هایش می‌گستراند و با عشق و علاقهٔ گرم آنها را در بغل می‌گیرد.

پنجم: باید برای پدر و مادرش در پیشگاه خدا طلب رحم و آمرزش کند. و حق و احسان آنان را نسبت به خود فراموش ننماید.

بعد از پدر و مادر قرآن برخی دیگر از مردمان را برای احسان و نیکی معرفی می‌نماید، از جمله کسانی که در بین آنان و شخص نیکوکار رابطه و علاقه خویشاوندی و همسایگی وجود دارد، و یا برخی دیگر از مردم که سرپرست و یاور خود را از دست داده‌اند، واجب است به یاری و کمک ایشان شتاب شود، و می‌فرماید:

﴿**وَاعْبُدُوا اللهَ وَ لاتُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالوالدَينِ إِحْساناً وَ بِذى الْقُرْبى وَاليَتامىٰ وَالْمَساكِينَ وَالجارِ ذِى القُربى والجارِ الجُنُبِ والصَّاحِبِ بِالجَنْبِ وَابْنِ السَّبيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ**﴾ نساء ٣٦

«تنها خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید، و نیکی و احسان انجام دهید نسبت به پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، درماندگان، بیچارگان، همسایگان نزدیک، و همسایگان دور، همدمان و رفیقان سفر، و همکاران و همنشینان در حضر، مسافران، بندگان، و خدمتگزاران و کنیزان. (این گروهها باید بیشتر مورد توجه و احسان قرار گیرند).»

ملاحظه می‌فرمائید که این آیه شامل امر به احسان و نیکوکاری با تمام گروههائی که مستحق و سزاوار احسان هستند می‌باشد. چنانچه مردم این آیه را سرمشق زندگی خود قرار می‌دادند به سعادت و خوشبختی نایل می‌شدند. آری جامعه‌ای که تنها خدا را پرستش می‌کند، و با احترام و نیکی با پدر و مادرش رفتار می‌نماید و خویشاوندان خود اعم از خواهر و برادر و عمو و خاله و سایر نزدیکان

را مورد مهر و محبت و احسان قرار می‌دهد، و یتیمانی را که پدرشان را از دست داده‌اند و یاور و سرپرستی ندارند و نیازمند تفقد و مهربانی و کمک مادی و معنوی و تربیت اخلاقی هستند، تحت پوشش احسان و نیکوکاری خود قرار می‌دهد و آنان را رها نمی‌سازد، مبادا در اثر نیاز مادی و یا نبودن تربیت و اخلاق درست، دچار انحراف شوند و جامعه را آلوده سازند؛ همسایه‌های نزدیک و دور و همدمان و رفیقان سفر و حضر را مورد توجه قرار می‌دهد و نسبت به آنان کمال نیکی و احسان می‌نماید، مسافران دور افتاده از مال و اولاد و خانه را فراموش نمی‌کند و می‌داند که نیازمند کمک هستند، طبقه ضعیف و خدمتگزاران و کنیزان که محرومترین قشر جامعه می‌باشند از نظر او دور نمی‌باشند و مشمول عنایت او هستند. مسلماً این جامعه، جامعه‌ای است سرشار از خیر و برکت و تعاون و همکاری و مهر و محبت و صداقت و امانت و فداکاری و همان جامعه‌ای است که دانشمندان و فلاسفه به نام مدینه فاضله، سالها در خیال به دنبالش بودند، ولی اسلام در اولین دوران حکومتش آن را تحقق بخشید و مدینه منوّره را به وجود آورد.

تقوا و پرهیزکاری

پرهیزکاری و تقوا در اسلام یک فضیلت اخلاقی است که به وسیله آن ارتباط انسان با مردم و پروردگارش تحکیم می‌گردد. به همین جهت است که کلمه (تقوا) و مشتقات آن در آیات اخلاقی و اجتماعی قرآن کلاً برای پرهیز و دوری از برانگیختن غضب و قهر خداوند و یا پرهیز از چیزهایی که باعث زیان خود شخص یا دیگران است به کار برده شده است.

(تقوا) در اصل به معنی قرار دادن نفس در حفاظت و حراست است. مسلماً به خاطر خوف و بیم از چیزی نفس در حفاظت قرار داده می‌شود، بدون شک بیم از

عذاب خدا اصل همه‌ی بیمها و خوفها است؛ بنابراین بر انسان لازم است نفس خود را از مخالفت امر خدا محفوظ نگهدارد، تا از عذاب او در امان باشد، چرا کسی که عظمت و قدرت و صفات کمال و جلال پروردگار خود را بشناسد به رحمتش امیدوار و از عذابش بیمناک می‌گردد، و با ایمان و اخلاص و جدیت فراوان اوامر و دستوراتی که موجب رضایت او است انجام می‌دهد، و نفس خود را از شرّ و فساد و آنچه باعث خشم و عذاب الهی است محبوس و محفوظ می‌دارد.

بنابراین اشخاص متقی کسانی هستند، که مطیع فرمان خدا می‌باشند و با انجام اوامر و دستورات او پرهیز از منهیات، نفس خود را از عذاب و خشم الهی چه در دنیا و چه در آخرت محفوظ می‌نمایند. یقیناً خداوند تنها به کارهایی دستور می‌دهد که مایه خیر و سعادت است و از کارهایی نهی می‌کند که باعث ذلت و بدبختی است. خداوند مؤمنان را به تقوا دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنوا اتَّقوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لاتَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران ۱۰۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچنانکه باید از خدا پروا داشته باشید و از عذابش پروا داشته باشید و بترسید، سعی کنید غافل نمانید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.»

تقوا وقتی حاصل می‌گردد که انسان به سوی پروردگار روی آورد و جز او کسی را پرستش و عبادت نکند و از کارهای ناپسندیده و گناه و شرک و ظلم و انحراف از شریعت او دوری نماید.

تقوا در اصل به معنی حفظ و صیانت نفس از هر چیز مضر و موذی، و دوری از هر کار ناپسندیده‌ای که مانع رسیدن انسان به کمالات معنوی است، می‌باشد، و می‌فرماید

متقی کسی است که به فضایل و کمالات انسانی آراسته باشد:

﴿لَیْسَ البِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجوهَکُمْ قِبَلَ المَشْرِق والْمَغْرِب وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَالمَلائِکَةِ والکِتابِ وَالنّبیینَ وَ آتی الْمالَ عَلی حُبِّه ذَوی الْقُرْبیٰ وَالیَتامیٰ وَالمَساکینَ وابنَ السَّبیلِ وَالسَّائِلینَ وَ فی الرِقاب. وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتی الزَّکاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدوا وَالصّابِرینَ فِی الْبأْساءِ وَالضَّراءِ وَ حِینَ الْبأْسِ، أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُون﴾ بقره ١٧٧

«اینکه چهره‌هایتان را به هنگام نماز به سوی مشرق و مغرب کنید، نیکی تنها همین نیست، بلکه آن است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشید، و مال خود را با وجود علاقه‌ای که بدان دارید، به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان و نیازمندان دهید، و آن را در راه آزاد سازی بندگان صرف نمائید، و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و وفا کننده به پیمانی باشید که آنرا تعهد کرده‌اید، و در برابر فقر و تنگدستی و بیماری و به هنگام نبرد شکیبا باشید، تنها اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و در ایمان خود صادقند و تنها اینان پرهیزکارانند.»

تقوا در قرآن تنها منحصر به صفات فوق نیست، بلکه صفات دیگری هم وجود دارد که تقوا محسوب می‌شود، خداوند دادگری و عدالت را تقوا محسوب می‌نماید و می‌فرماید:

﴿إِعْدِلوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَقوی﴾ مائده ٨

«عدالت و دادگری را پیشه کنید عدالت نزدیک‌تر به تقوا است.»

و عفو و گذشت را نیز جزو تقوا قرار داده و می‌فرماید:

﴿وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقوی﴾ بقره ٢٣٧

«اگر گذشت کنید و صرف‌نظر نمائید، گذشت بهتر و نزدیک‌تر به تقوا است.»

قرآن استقامت و پایداری در مقابل دشمن را جزو تقوا به حساب می‌آورد و می‌فرماید:

﴿فَما اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيموا لَهُمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ توبه ۷

«مادام دشمنان در برابر شما استقامت و پایداری کردند بر شما نیز واجب است در مقابل آنان پایداری کنید، و استقامت و پایداری در جنگ با دشمنان دین، جزو تقوا است و خداوند انسانهای متقی را دوست می‌دارد.»

ثمره و نتیجه‌ی تقوی

قرآن می‌فرماید که تقوا انسان را از خوف و حزن روز قیامت محفوظ می‌نماید، و همچنین در دنیا باعث توفیق و پیروزی است:

﴿أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللهِ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشرى فى الحَياةِ الدُّنيا وَالآخِرَةِ﴾ یونس ٦٤_٦٣

«متوجه باشید دوستان خدا ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی‌شوند، آنان کسانیند که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند، و برای ایشان در دنیا و آخرت بشارت است.»

یکی دیگر از ثمرات و نتایج تقوا ثواب بس بزرگ و نعمتهای پربهای آخرت است که می‌فرماید:

﴿لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِها الأَنهارُ﴾ آل عمران ١٥

«برای کسانی که تقوا را پیشه کرده‌اند، باغهایی در نزد پروردگارشان آماده شده است که از دامن آنها جویبارها روان می‌باشد.»

رسیدن به لطف و رحم الهی از ثمرات دیگر تقوا است قرآن می‌فرماید:

﴿وَ رَحْمَتى وسِعَتْ كُلَّ شَىْءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذينَ يَتَّقونَ و يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ﴾ اعراف ١٥٦

«رحمت من همه چیز را در بر گرفته است، و آن را برای کسانی در بر خواهم داشت که تقوا و پرهیزگاری را پیشه کنند و زکات بدهند و به کتابهای آسمانی و

نشانه‌های گستردهٔ جهانی ایمان بیاورند.»

قرآن تقوا را به عنوان کلید حل مشکلات و ناراحتیها معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿و مَنْ يَتَقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ﴾ طلاق ۳ـ۲

«هرکس پرهیزگاری کند و تقوا را پیشه نماید، خداوند راه نجات را برای او فراهم می‌سازد، و از جائی به او روزی می‌رساند که تصورش را نمی‌کند.»

﴿وَ مِن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ من أَمْرِهِ يُسْرى﴾ طلاق ٤

«هرکس از عذاب خدا بترسد و پرهیزگاری نماید، خداوند مشکلاتش را سهل و آسان می‌سازد.»

تقوا موجب جلب تأییدات و کمکهای الهی است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْأَرْضَ يُورِثُها مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ﴾ اعراف ۱۲۸

«بیگمان خداوند زمین را به کسانی از بندگانش واگذار می‌کند که خود بخواهد، و سرانجام نیک و عاقبت خیر از آن پرهیزگاران است.»

قرآن تقوا و پرهیزگاری را باعث روشنی قلب و بصیرت و درک حقایق قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنوا إِنْ تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً﴾ انفال ۲۹

«ای مؤمنان اگر از خدا پروا داشته باشید و از گناهان بپرهیزید، خدا دانش و بینش ویژه‌ای را به شما می‌دهد که در پرتو آن حق را از باطل می‌شناسید.»

(فرقان) در این آیه یعنی وسیله‌ای که باعث تشخیص دو چیز مشابه بهم و جداسازی آنان از یکدیگر می‌باشد. یکی از ثمرات پرهیزگاری این است که خداوند نوری در درون انسان قرار می‌دهد که در پرتو آن حق و باطل تشخیص داده می‌شوند. و راه نجات انتخاب می‌شود.

فضیلت تقوا و صفات متقیان را از زبان قرآن شنیدید و به نتیجه پرخیر و

برکت آن برای فرد و جامعه آگاهی پیدا کردید، پس جای تعجب نیست که قرآن عنایت کامل خود را متوجه پرهیزگاری نماید و با بیان بسیار بلیغ که نشان دهنده عمق روحانیت و معنویت اسلامی است، مردمان را بدان دعوت نماید و می‌فرماید:

﴿وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقوى﴾ بقره ۱۹۷

«و توشه برگیرید و بهترین توشه پرهیزگاری است.»

اگر جامعه انسانی ارزش پرهیزگاری و تقوا را می‌شناخت و به آن عمل می‌کرد، آتش فتنه و فسادی که زبانه می‌کشد و جهان را به کام خود می‌کشاند خاموش می‌گردید و امنیت و آرامش بر تمام دنیا سایه‌گستر می‌شد.

صبر و شکیبائی

یکی از فضایل اخلاقی بسیار مهم که انسان مؤمن به هنگام ناراحتی و گرفتاری بدان تمسک می‌جوید و اطمینان و آرامش روحی را باز می‌یابد و به وسیله آن از سنگینی بار مشکلات می‌کاهد و زخمهای درونش را مرهم می‌نماید، صبر و بردباری و شکیبائی است.

انسان صابر وقتی که با بلا و ناراحتی روبه‌رو شد، خودباخته نمی‌شود چون می‌داند که مشکل از جانب خدا است، و گاهی اوقات به خاطر یک حکمت عالی که از آن غافلیم در معرض بلا و ناراحتی قرار می‌گیریم پس باید با سعه صدر و عقل و ایمان آن را بپذیریم، تا به بهترین وجه از امتحان بیرون آئیم. ولی انسان عاجز و ناآگاه همینکه با مشکلی مواجه شد شروع به گریه و زاری و داد و فریاد می‌کند، و غم و اندوه طوری بر او چیره می‌گردد که راه خیر و شرّ را از هم تشخیص نمی‌دهد.

بدون شک اگر صبر نباشد نفس انسان در برابر مشکلات موجود از پای

درمی‌آید، و قادر نیست به حرکت خود در مسیر زندگی ادامه دهد، و تمام ارزشهای اخلاقی را از دست می‌دهد و مبدل به عنصری فاسد و مضرّ برای جامعه خواهد شد.

بدون تردید، صبر حدّفاصل بین حیات مادی و معنوی است، به همین جهت است که قرآن توجه فراوانی به آن کرده و ارزش و مقام آن را بالا برده و در حدود هفتاد بار به ذکر آن پرداخته است. از هیچ فضیلت اخلاقی دیگری به اندازه صبر در قرآن اسم برده نشده است و این امر خود نشان دهندهٔ عظمت و اهمیّت آن است، چرا که صبر پایه و اساس اکثر فضایل اخلاقی است بلکه ما در همه فضیلتها است. صبر است که تمام استعدادهای خیر و فضیلت را در نفس پرورش می‌دهد، هیچ فضیلتی نیست که نیازمند صبر نباشد.

مثلاً **شجاعت و دلیری** عبارت است از: صبر و شکیبائی در برابر ناراحتیهای جهاد در راه خدا.

پاکدامنی: عبارت است از صبر و شکیبائی در برابر هوای نفس و تمایلات نامشروع آن.

حلم: عبارت است از صبر و شکیبائی در مقابل هیجانات روحی و خشم و غضب.

نگهداری سرّ:

عبارت است از شکیبایی نفس در برابر افشای رازها.

به همین خاطر است که خداوند صابرین را مورد محبت و رحمت خود قرار داده و اعلان داشته که در دنیا و قیامت مشمول عنایت و لطف فراوان الهی هستند:

﴿**إِنَّما يُوَفَّى الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ**﴾ زمر ۱۰

«قطعاً به صابران و شکیبایان اجر و پاداش خارج از شمارش و حساب می‌دهد.»

﴿وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذينَ صَبَروا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانوا يَعْمَلوُنَ﴾ نحل ٩٦

«ما به صابرین و شکیبایان به زیباترین و بهترین وجه پاداش می‌دهیم.»

﴿وَ جَزاهُمْ بِما صَبَروا جَنَّةً و حَرِيراً﴾ انسان ١٢

«در برابر صبری که کردند خداوند بهشت و لباس ابریشمین را پادششان می‌کند.»

علاوه بر این صابرین از تأیید الهی برخوردارند و می‌فرماید:

﴿وَاصْبِروا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرينَ﴾ انفال ٤٦

«صبر و شکیبائی داشته باشید قطعاً خداوند یاور شکیبایان است.»

خداوند صابران را به عنوان امام و پیشوای مردم قرار می‌دهد، تا آنان را به سوی سعادت و راه راست الهی رهبری کنند، و دربارهٔ بنی‌اسرائیل چنین می‌فرماید:

﴿وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا و كانوا بآياتِنا يُوقِنونَ﴾ سجده ٢٤

«از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی قرار داده‌ایم، که به فرمان ما مردمان را راهنمائی می‌نمودند، چرا که در برابر سختیها شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل و یقین داشتند.»

خداوند می‌فرماید صبر یکی از خصلتهای بسیار مهم است که واجب است مؤمنان خود را با آن آراسته نمایند:

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا و تَتَّقُوا فَإِنْ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأمُورِ﴾ آل عمران ١٨٦

«و اگر بردباری کنید و بپرهیزید کارهای خوب و شایسته همین است و این اموری است که باید بر انجام آنها عزم را جزم کرد و در اجرای آن بسیار کوشش به عمل آید.»

یعنی صبر و شکیبایی جزو کارهای بسیار خوب می‌باشد که بر هر کسی لازم است بر انجام آن عزم و ارادهٔ راسخ داشته باشد. خداوند پیغمبر خود ایوب را به

واسطه شکیبائی مورد مدح قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿إنّا وَجَدْناهُ صابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ﴾ ص ٤٤

«ما ایوب را شکیبا یافتیم چه بندهٔ خوبی بود!»

صبری که خداوند مردمان را به آن دعوت می‌نماید، قدرت و نیروی همیشگی نفس است که انسان می‌تواند به واسطه آن در راه پیروزی حق، استقامت و پایداری نماید و مشکلات و ناراحتیها را بر خود آسان کند، و اذیت و آزار مردم را تحمّل و سختیهای فقر و تنگدستی و مریضی و از دست دادن عزیزان را به خاطر رضای خدا و پیروزی حق بر باطل پذیرا شود.

قرآن برای جهاد در راه خدا مردمان را به صبر دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿قالَ الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثيرةً بِإِذْنِ اللهِ واللهُ مَع الصَّابِرِينَ﴾ بقره ٢٤٩

«آنان که یقین داشتند که با خدای خویش ملاقات خواهند کرد گفتند چه بسیارند گروههای اندکی که به فرمان خداوند بر گروههای فراوانی چیره شده‌اند و خداوند با بردباران است.»

و در مورد تحمل اذیت و آزار دیگران خداوند دعوت به صبر می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُم لَهُوَ خَيْرٌ لِصّابِرينَ﴾ نحل ١٢٦

«ای مسلمانان اگر خواستید کسانی را که شما را اذیت کرده‌اند و به حق شما تجاوز نموده‌اند مجازات کنید، تنها بدان اندازه آنان را مجازات کنید که درباره شما روا داشته‌اند، و اگر شکیبائی کنید بیگمان شکیبائی برای شکیبایان بهتر خواهد بود.»

قرآن مردم را به صبر و استقامت بر عبادت دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لعبادَتِهِ﴾ مريم ٦٥

«عبادت و پرستش خدا کنید و بر عبادت او شکیبائی داشته باشید.»

﴿وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْها﴾ طه ١٣٢

«به افراد خانواده‌ات دستور بده نماز را بخوانند و بر آن صبر و شکیبائی داشته باش.»

قرآن به هنگام نزول بلاهایی که خداوند بندگان خود را به وسیله آنها امتحان می‌نماید مردم را به صبر و شکیبایی دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّى نَعْلَمَ المُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصّابِرينَ و نَبْلُوَ أَخْبارَكُمْ﴾ محمد ٣١

«ما همهٔ شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدان و صابران شما کیانند، و اخبار و گفته‌های شما را می‌آزمائیم (که صادقانه سخن گفته‌اید یا خیر).»

قرآن انواع بلاهائی را که انسان به وسیله آنها مورد آزمایش الهی قرار می‌گیرد و اگر صبر و شکیبائی نماید به اجر و پاداش بس عظیم نایل می‌شود بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الخَوْفِ وَالجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الأَمْوالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعونَ. أُولئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ المُهْتَدُونَ﴾ بقره ١٥٧_١٥٥

«قطعاً شما را با برخی از ناراحتیها همچون ترس، گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها و محصولات آزمایش می‌کنیم، و مژده بده بُردباران را، آن کسانی که هنگامی بلائی به آنان می‌رسد، می‌گویند ما از آن خدائیم و به سوی او برمی‌گردیم، آنان همان بردباران باایمانی هستند که الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حالشان می‌گردد، و مسلّماً ایشان راه یافتگان هستند.»

در این آیه شریفه خداوند صابرین را به سه فضیلت و نعمت بزرگ وعده داده

که برای غیرصابرین ممکن نیست

اولاً: می‌فرماید (اولئک علیهم صلوات من ربّهمْ) یعنی آمرزش خدا برای ایشان حاصل است، و خداوند آنان را به بهترین و زیباترین وجه مدح و ثنا می‌گوید و در دنیا و قیامت شریف و محترم و بزرگوار می‌باشند.

ثانیاً: می‌فرماید: (و رَحْمَةٌ) یعنی در نفس این مصیبت وارده لطف و احسان و مهر و محبت خداوندی موجود می‌باشد.

ثالثاً: می‌فرماید: (أولئکَ هُمُ المُهْتَدُون) یعنی تنها ایشان توانسته‌اند راه درست را در واکنش در برابر مشکلات و ناراحتیها پیدا نمایند، چرا که بر نفس خود مسلّط و به رحم خدا امیدوارند و بلا و مصیبت نمی‌تواند بر روحشان چیره شود و نور امید را در درون آنان خاموش سازد.

این بود صبری که قرآن آن را توصیف می‌کند، و باعث تسکین قلبهای داغدیده می‌شود، و غمها را از آن می‌زداید، و باعث نصر و پیروزی در میدان زندگی می‌گردد. براستی صبر جزو صفات و فضائل روحی است که باعث جذب و جلب خیر و برکت و آرامش فراوان برای کسانی است که در محنت و ناراحتی بسر می‌برند و می‌خواهند رستگار شوند.

عفو و گذشت

یکی دیگر از صفات پسندیده‌ای که سزاوار است انسان خود را به آن آراسته نماید، عفو و گذشت از دیگران می‌باشد، چرا که گذشت تنها از روحهای کامل و بزرگ و دارای عقل و درایت فراوانی که قدرت تحمل اذیت و آزار دیگران را دارد، دیده می‌شود.

مسلّماً تجاوز عده‌ای به حقوق اشخاص بی‌گناه و ایجاد اذیت برای آنان نمایانگر این است که این عده دارای روح مریضی هستند و شرّ و فساد بر آنان

غلبه پیدا کرده است و راه حق را گم کرده‌اند، بنابراین بهتر است که ما با گذشت و بردباری با ایشان برخورد کنیم شاید به خود بیایند و پشیمان شوند.

از طرف دیگر ما خود اکثر دچار خطا و اشتباه می‌شویم و نیازمند گذشت هستیم و انتظار داریم دیگران از ما بگذرند و عفو نمایند. اگر خود گذشت نداشته باشیم دیگران نیز از ما گذشت نخواهند کرد. اگر بخواهیم از متجاوز انتقام بگیریم بهتر آن است که با او نیکی و احسان کنیم، چرا که مقابله بدی و آزار با نیکی و احسان اکثر باعث می‌شود که انسان متجاوز پشیمان شود و بغض و کینه را فراموش کند و از تجاوز خود دست بردارد، و دوستی و محبت را جای‌گزین کینه و عداوت نماید.

به همین جهت است که خداوند در چندین مورد در قرآن به تعریف و مدح و عفو و گذشت پرداخته و می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ تَعفُوا وَ تصفَحُوا و تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ﴾ تغابن ١٤

«اگر عفو کنید و چشم پوشی نمائید و ببخشید (خداوند هم شما را مورد عفو و مغفرت خود قرار می‌دهد) چرا که خداوند بخشاینده و مهربان است.»

خداوند مؤمنان صادق و درستکار را چنین توصیف می‌نماید:

﴿وَ يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ رعد ٢٢

«آنان به وسیله نیکی و احسان، بدی و آزار دیگران را از بین می‌برند و آن را دفع می‌کنند.»

خداوند مردمان را به انجام نیکی و احسان در مقابل بدی دیگران دعوت می‌کند. مسلماً این شیوهٔ برخورد باعث می‌شود که کینه و عداوت از قلب متجاوزین خارج شود، و دوستی و محبّت جای آن را بگیرد و می‌فرماید:

﴿وَ لاتَستَوِی الحَسَنَةُ وَ لاالسَّيِّئَةُ، إدْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ فَإذا الَّذی بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَميمٌ﴾ فُصّلت ٣٤

«نیکی و بدی یکسان نیستند (بدی را با بدی پاسخ مگوی)، بلکه بدی و زشتی را با زیباترین وجه و بهترین شیوه که احسان با بدکار است پاسخ بده، نتیجه این کار آن خواهد بود کسی که میان تو و او دشمنی بوده است به صورت دوست صمیمی درخواهد آمد.»

چون بعضی اشخاص ذاتاً کینه‌توز و متجاوز هستند، اسلام به منظور جلوگیری و منع آنان از ادامه تعدی و تجاوز تدابیری اندیشیده و مجازاتهایی برای آنان وضع کرده است، و اجازه داده است که با ایشان مقابله به مثل به عمل آید، ولی با وجود این، جنبهٔ عفو و گذشت را بر گرفتن انتقام و مقابله به مثل ترجیح داده است و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُو بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ، وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ للصّابِرِينَ﴾ نحل ١٢٦

«اگر خواستید از متجاوزین انتقام بگیرید و مجازاتشان کنید، آنان را به همان اندازه‌ای که در حق شما بدی روا داشته‌اند مجازات کنید، و اگر صبر و شکیبایی و گذشت داشته باشید گذشت بهتر است برای انسانهای شکیبا.»

﴿وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيّئةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا و أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلى اللهِ إِنَّهُ لايُحِبُّ الظّالِمينَ، وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِنَّما السَّبيلُ عَلى الَّذينَ يَظْلِمُونَ النّاسَ وَ يَبْغُون فی الْأَرْضِ بغَيْرِ الْحَقِّ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ. وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلک لَمِنْ عَزْمِ الأُمورِ﴾ شوری ٤٣-٤٠

«کیفر هر بدی، همسان آن است، اگر کسی گذشت کند و صلح و صفا براه اندازد پاداش چنین کسی با خدا است، خداوند قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد، بر کسانی که پس از ستمی که بر آنان رفته است انتقام می‌گیرند عِقاب و عِتابی نیست، بلکه عِقاب و عتاب متوجه کسانی است که به مردم ستم می‌کنند، و در زمین به ناحق سرکشی می‌نمایند، چنین کسانی دارای عذاب دردناکی هستند،

کسی که شکیبائی و گذشت داشته باشد، این گذشت از زمرهٔ کارهائی است که باید بر آن عزم را جزم کرد.»

نظر اسلام در مورد عفو همان است که بیان نمودیم، اما مسیحیت بطور مطلق عفو را ترجیح می‌دهد و آن را تشویق و ترغیب می‌نماید، در اصحاح پنجم از انجیل متی: ۲۸ آمده: (شما شنیده‌اید که گفته‌اند، کسی که چشم کسی را کور کند باید در مقابل آن چشمش کور شود، و اگر کسی دندان کسی را بشکند باید متقابلاً دندانش شکسته شود، اما من به شما می‌گویم: به کارهای بد و شر پاسخ ندهید و با آن مقابله نکنید بلکه اگر کسی به طرف راست شما سیلی زد، در مقابل طرف چپ صورتتان را برای او نگهدارید، تا آن را هم بزند: ۴۰، اگر کسی با شما دعوا کند و بخواهد لباست را بگیرد تو هم پیراهنت را از تن بیرون آور و به او بده: ۴۳. شما شنیده‌اید که گفته‌اند:

خویشاوندان و نزدیکان را دوست داشته باشید ولی با دشمنان کینه و عداوت نشان دهید، ولی من به شما می‌گویم: دشمنانتان را دوست داشته باشید و با کسانی که نسبت به شما کینه دارند نیکی کنید، و برای کسانی که شما را اذیّت می‌کنند دعا کنید).

یکی از محققین آمریکائی به دوست محترم علامه شیخ محمد شال گفت: ملاحظه می‌نمائی که مسیحیت از اسلام با گذشت‌تر است، مسیحیت می‌گوید: اگر سیلی به طرف راست چهره‌ات زده شد تو به جای انتقام طرف چپ را هم برایش نگهدار. ولی اسلام اوّل به انتقام دعوت می‌کند و عفو و گذشت را در مرحله دوم قرار داده است، استاد شیخ محمد شال در جواب ایشان گفتند: آنچه که اسلام می‌گوید، همان چیزی است که فطرت سالم و طبیعت انسان آن را می‌خواهد، حتی اگر بگویم اسلام از مسیحیت باگذشت‌تر است در این مورد مبالغه‌ای نکرده‌ام، چرا وقتی به انسان مظلوم حق داده شد که انتقام خود را از

ظالم بگیرد و بر ظالم مسلّط گردید و یقین حاصل نمود که می‌تواند حق خود را از او بگیرد، روحش آرام می‌شود و عقده‌اش خالی می‌گردد. اسلام بعد از اعطاء حق انتقام به مظلوم و آرام نمودن هیجان روحی و کینه‌هایی که نسبت به ظالم دارد مظلوم را دعوت می‌کند اگر ظالم را مورد عفو قرار دهد بهتر است. اسلام اوّل به مظلوم قدرت انتقام می‌دهد و سپس عفو و گذشت را از او می‌خواهد و معنی عفو هم همین است که از روی قدرت باشد کسی که قدرتی ندارد برای او عفو مفهومی ندارد. تردیدی نیست وقتی که انسان از روی قدرت کسی را مورد عفو قرار می‌دهد این عمل نشان مهر و محبت و عزت نفس عفو کننده است، اما اگر بدون اینکه حق انتقام را به مظلوم بدهیم او را به عفو و گذشت دعوت نمائیم، همانگونه که مسیحیّت می‌گوید، اوّلاً مظلوم در چنین شرایطی که سراپای وجودش انتقامجوئی است، این دعوت را نمی‌پذیرد، و اگر آن را بپذیرد در خشم و اضطراب روحی باقی خواهد ماند، چون عفو و گذشت او از روی ضعف و ناچاری بوده است، و مانند عفو اسلامی نیست که ناشی از قدرت و رحم باشد.

عفو اسلامی و گذشت از متجاوز اکثر باعث ایجاد دوستی و محبت در بین طرفین درگیر می‌گردد؛ چرا که باعث شرمندگی و ندامت متجاوز و بزرگواری و عزت نفس عفو کننده است و متجاوز متنبه می‌شود، طوری کوشش می‌نماید که خطای خود را جبران کند.

راستگوئی و نشانه‌های آن

هیچ صفت و فضیلت اخلاقی نیست که بتواند مانند راستگوئی و صداقت استقرار جامعه را تضمین کند و اعتماد و باور را در بین افراد آن برقرار سازد، به همین جهت است، که صداقت را به عنوان یکی از پایه‌های اساسی و محکمی به حساب آورده‌اند که باید جامعه بر آنها قرار داده شود، و آن را نشانهٔ پیشرفت ملتها

می‌دانند.

هرگاه در جامعه‌ای راستی و صداقت از بین برود، عدم اعتماد جای آن را پر می‌کند و حسّ تعاون و همکاری نابود خواهد شد. صداقت یکی از اصول اساسی و ضروری هر جامعه است، و لازم است در محیطهای مختلف خانواده و مدرسه و بازار و... اهتمام فوق‌العاده به حفظ و رعایت آن داده شود. صداقت منبع خیر و برکت فرد و اجتماع است، که نمی‌گذارد حقوق دیگران پایمال گردد و اعتماد را در بین مردم گسترش می‌دهد، با توجه به اهمیت آن است که خداوند متعال مؤمنان را دعوت می‌نماید تا خود را به صداقت و راستگوئی آراسته نمایند و می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اتَّقوا اللهَ وَ کونوا مَعَ الصادقین﴾ توبه ۱۱۹

«ای ایمان داران از خداوند پروا داشته باشید و از عذابش بپرهیزید و با راستگویان رفاقت کنید.»

﴿ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اتَّقوا اللهَ وَ قُولُوا قولاً سَدِیداً﴾ احزاب ۷۰

«ای ایمان داران از خدا پروا داشته باشید و از عذابش پرهیز کنید و سخن محکم و راست بگوئید.»

و پیغمبرﷺ مردم را به صداقت دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿ عَلَیْکُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ یَهْدِی إِلی البرِّ، وَ إِنَّ البِرَّ یَهْدی إِلی الجَنَّةِ وَ ما یَزالُ الرَّجُلُ یُصَدِّقُ وَ یَتَحَرَی الصِّدْقَ حَتَّی یُکْتَبَ عِنْدَ اللهِ صِدِّیقاً وَ إِیّاکُمْ وَالْکِذْبَ فَإِنَّ الْکِذْبَ یَهْدِی إِلی الفُجُورِ وَ إِنَّ الفُجُورَ یَهْدِی إِلی النّارِ و مازالَ الرَّجُلُ یَکْذِبُ و یَتَحَرَّی الکِذْبَ حَتّی یُکْتَبُ عِنْدَ اللهِ کَذّابا﴾[1]

«بر شما لازم است راستگوئی و صداقت را رعایت نمائید، چرا که صداقت باعث خیر و نیکوکاری است و نیکوکاری باعث رفتن به بهشت است. وقتی

۱ـ مسلم. صحیح

انسان صداقت را پیشه ساخت و خود را به این فضیلت آراسته کرد، اسمش در دیوان الهی به عنوان صدیق ثبت می‌شود، و جداً باید از دروغ دوری کند، دروغ باعث روی آوردن به فساد و گناه می‌شود، و گناه موجب رفتن به دوزخ می‌باشد، وقتی که انسان به دروغ گفتن ادامه دهد و دروغگوئی را پسند نماید نامش در دیوان الهی به عنوان کذّاب و دروغگو ثبت می‌گردد.»

امانت: یکی از اقسام و مظاهر راستگوئی امانتداری است، امانتداری از فضیلتهای بسیار باارزش انسانی است و پایهٔ بسیار نیرومندی است برای جامعه‌ای پیشرفته و سالم و باعث جلب خیر و برکت برای همه است، به همین خاطر است که می‌بینیم اسلام اهمیت فراوانی به آن می‌دهد و آن را جزو صفات مؤمنان قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَالَّذينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ﴾ مؤمنون ۸

«مؤمنان کسانی هستند که امانتدارند و به عهد و پیمانی که می‌بندند وفادار هستند.»

وفا به عهد

یکی دیگر از اقسام صداقت، وفا به عهد و پیمان و رعایت آن است. وفا به عهد یکی از صفتهای بسیار نیکو و باارزشی است که سزاوار است هر انسانی خود را به آن آراسته کند، چرا که عامل اساسی پیشرفت و پیروزی در زندگی است و امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین صفات باارزش انسانهای متمدن محسوب می‌گردد و جامعه متمدن شدیداً خود را ملزم به رعایت آن می‌داند. قرآن کریم مردمان را به رعایت این صفت دعوت می‌کند و پیغمبرش اسماعیل را به خاطر اتصاف فراوان به وفا به وعد، مورد تعریف و ستایش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَاذْكُرْ فِي الكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صَادِقَ الوَعْدِ وَكانَ رَسُولاً نَبِياً﴾ مریم ٥٤

«در کتاب آسمانی (قرآن) از اسماعیل یاد کن، آن کسی که در وعـده‌هایش بسیار راست بود، و پیغمبری بود والا مقام.»

بنابراین صداقت و راستگوئی یکی از ضروریات و واجبات جامعه است، کـه قرآن توجه فراوانی به آن کرده و مردم را به آن دعوت می‌نماید، همانگونه که مردم را به هرچه که باعث سعادت و خوشبختی و تـرقی انسـان است دعـوت می‌کند.

اصلاح و آشتی در بین مردم

اسلام به این اکتفا نمی‌کند که انسان تـنها بـه فکـر اصـلاح خـود بـاشد و درستکاری را پیشه کند و به دیگران زیان نرساند، ولی به اصلاح جامعه توجه نداشته باشد و نسبت به آن بی‌تفاوت بماند. بلکه از مؤمنان می‌خواهد تا به فکر پاکی و اصلاح دیگران نیز باشند و خدمت به مردم و کوشش در راه اصلاح جامعه را از بهترین کارهای نیک به شمار می‌آورد، و اصلاح و ایجاد آشتی و صلح و صفا در بین مردم را یکی از اهداف مهم خود می‌شمارد، چرا که عداوت مانند بیماری مسری به دوستان و نزدیکان طرفین مخاصمه، سرایت مـی‌نماید و بـاعث بـه وجود آمدن گروهها و دستجات متخاصم خواهد شد، کـه هـدفشان شکست و ایجاد بدبختی و ناراحتی برای یکدیگر می‌باشد، و حتیٰ گاهی موضوع به جنگها و خون‌ریزی‌هایی نیز منجر می‌گردد؛ بنابراین جلوگیری از بالا گـرفتن عـداوت و دشمنی و ایجاد صلح و صفا در بین مردم یکی از صفات حمیده و باارزشی است که جز در انسانهای باشرافت و وارسته دیده نـمی‌شود، مگـر اخـلاق خـوب و فضیلت دیگری وجود دارد که مانند اصلاح و آشتی در بین مردم خیر و برکت را به جامعه ارزانی بخشد به همین جهت است که خداوند مردم را دعوت می‌کند تا در بین برادران دینی خود صلح و صفا برقرار سازند و می‌فرماید:

﴿إنّما المُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ حجرات ۹

«همانا مؤمنان برادران دینی هم هستند (اگر در بین آنان اختلافی پدید آمد) در بین برادران خود صلح و آشتی به وجود بیاورید.»

خداوند دستور می‌دهد که در اختلافات بین زن و شوهر دخالت کنید و در بین آنان سازش و آشتی به وجود آورید می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُريدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللهُ بينهما﴾ نساء ۳۵

«اگر میان زن و شوهر اختلافی به وجود آمد و بیم آن بود که این اختلاف باعث جدائی آنان شود، داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده همسر را برای رفع اختلاف بفرستید؛ اگر این دو داور جویای اصلاح باشند خداوند آن دو را موفق می‌گرداند.» و باز می‌فرماید:

﴿لاخَيْرَ فی کثیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ، إلاّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَة أَوْ مَعْروف أَو إِصْلاحٍ بَيْنَ النّاسِ و مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ فَسَوفَ نُؤْتِيه اجْراً عَظيماً﴾ نساء ١١٤

«در بسیاری از نجواها و در گوشی صحبت کردن ایشان، خیر و خوبی نیست، مگر در نجوا و در گوشی صحبت کردن کسی که به صدقه و احسانی و یا به کار نیکو و یا اصلاح بین مردم دستور دهد. هرکسی که چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد خداوند پاداش بزرگی را بدو عطاء می‌کند.»

یعنی اکثر نجواهای متداول در بین مردم بدون خیر و فایده است و باعث گناه می‌شود مانند غیبت و نمّامی و یا نقشه‌های شرّ بر علیه دیگران. اینها عموماً کارهای بدی هستند که نباید انجام گیرند. اسلام طریقه و شیوه نجوا را به مؤمنان نشان می‌دهد و می‌گوید: نجوا باید به خاطر خیر و صلاح جامعه و طبقه فقرا و امر به خیر و احسان و صلح و آشتی در بین مردم باشد و کسی که به خاطر رضای خدا به چنین کارهای شرافتمندانه‌ای دست بزند خداوند اجر و پاداش بس

بزرگی به او عطاء می‌کند.

تعاون و همکاری

یکی از امتیازات بسیار مهم معنوی و روحی، تعاون و همکاری انسانها با هم می‌باشد که برای ترقی و پیشرفت جامعه و رسانیدن آن به کمال مطلوب انجام می‌گیرد و باعث رفاه عموم و از بین رفتن مشکلات و ناراحتی‌های افراد می‌شود.

تمدن جدید به خوبی ارزش و اهمیّت همکاری و تعاون را در بین افراد جامعه درک نموده و به‌گسترش جمعیتها و شرکتهای تعاونی پرداخته است. هیچ تمدنی را نمی‌بینید که خالی از این تعاونیها باشد، این خود دلیلی است روشن بر اهمیت همکاری و تعاون و ضروری بودن آن برای سعادت فرد و جامعه. قرآن به همکاری و تعاون مردم با هم، اهمیت فراوان داده است و با این آیه شریفه که دارای زیباترین و بلندترین معانی است مردمان را بدان دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿ **تَعاوَنُوا علی البرّ وَالتّقْوی وَ لاتعاوَنوا عَلَی الْإِثْمِ وَالعُدْوانِ** ﴾ مائده ٢

«بر کارهای خیر و نیکو و تقوا و پرهیزگاری، همدیگر را یاری دهید، و از یاری دادن هم در کارهای شرّ و گناه خودداری کنید.»

خداوند در این آیه مردم را به همکاری در (برّ) دعوت کرده است و (برّ) به چندین معنی از جمله بخشش، عبادت و طاعت خدا، و صلاح و صداقت و راستگوئی آمده است. آنچه برای ما معلوم می‌گردد این است که (برّ) کلمه‌ای است جامع و اکثر صفات و کارهای خیر را دربر می‌گیرد و هر کاری که دارای سود و نفع عمومی باشد خواه نفع اخروی و یا نفع دنیائی، مانند بنا نمودن مدرسه و بیمارستان و... همه جزو خیر و برّ به حساب می‌آید و اسلام دستور میدهد در عموم کارهای خیر دینی و دنیائی، با هم همکاری شود.

قسمت دوم آیه از (اثم) و عدوان و شرّ و فساد و همکاری در آنها، نهی می‌نماید. کلمه (اثم) در لغت به معنی هر امر نامشروع و نادرستی می‌باشد، این کلمه نیز از کلمات جامعی است که تمام کارهای ناپسند و نامشروع و فاسد را شامل می‌گردد، کلمه (عدوان) به معنی ظلم و تجاوز آشکار است، و هر عملی که برای فرد و جامعه زیانی دربر داشته باشد جزو اثم و عدوان به حساب می‌آید، و اسلام از آن نهی کرده، و همکاری در آن را حرام نموده است.

کسانی که به رموز و اشارات قرآن آشنا هستند می‌دانند که این آیه، تعاون کامل را تنها تعاون و همکاری در امر خیر نمی‌داند، بلکه تعاون در امر خیر وقتی به کمال مطلوب می‌رسد که از همکاری و دخالت در کارهای شرّ نیز پرهیز شود.

تعاون و همکاری در کارهای خیر و پرهیز از شرّ و فساد از خصلتهای بسیار مهمّ و مایه سعادت و خوشبختی هر انسانی است. هر جامعه‌ای که حس همکاری در بین افراد آن قوی باشد، بدون شک جامعه‌ای است پیشرفته و امن که اطمینان و اعتماد بر آن حکمفرما است به همین جهت است که اسلام به آن اهمیت فراوان داده و مردمان را به آن دعوت کرده است.

فداکاری و ایثار

یکی دیگر از صفات بسیار خوب و مفید که سزاوار است انسان خود را به آن آراسته کند فداکاری و ایثار در راه تثبیت و اجرای حق می‌باشد. وقتی انسان به مرحله‌ای از کمال روحی رسید که دیگران را در امر خیر بر خود ترجیح دهد و سعادت آنان را بر سعادت خود مقدم دارد، با اقدامات خیرخواهانه خویش نشان می‌دهد که در اوج عظمت نفس قرار گرفته و خود را فراموش کرده است و جز خدا و رضای او به چیزی نمی‌اندیشد. ایثار فضیلتی است لازم و ضروری برای سعادت فرد و جامعه و به خلاف خودخواهی و نفع پرستی شخصی است که

جامعه را به بدبختی می‌کشاند و همانگونه که (سنتهلر) در شرح مذهب می‌گوید نفع پرستی منشاء صدها گرفتاری و مصیبت فردی و اجتماعی می‌باشد، و چنین می‌نویسد: بدترین عیبی که انسان از هنگام ولادت به همراه دارد و به آن عادت کرده و در برابر آن احساس شرمندگی نمی‌کند، و به همین جهت در صدد برنمی‌آید آن را برطرف سازد، خود دوستی و ترجیح خود بر دیگران است. البته خوددوستی و حب ذات و ترجیح خود و منافع خود بر دیگران تا حدّی کاری است درست و امری است ضروری که فطرت انسان آن را اقتضا می‌نماید. ولی باید متوجه باشیم که افراط در آن منشاء همهٔ اشتباهات و گناهان ما خواهد بود. وقتی انسان تنها به خود فکر کند و تنها منافع خود را در نظر داشته باشد، حقوق و وظایف و روابط اجتماعی که به عهده دارد فراموش می‌کند، و همیشه رسیدن به منافع شخصی را بر حق ترجیح می‌دهد و هرگاه احساس نماید که منافعش در خطر است، حق را پایمال می‌نماید و منافعش را بر همهٔ پاکیها مقدم می‌دارد. بنابراین هر انسانی که می‌خواهد باشخصیّت و بزرگوار باشد، نباید خود و منافع شخصی خود را تا حدی دوست داشته باشد که حق را به خاطر آن فراموش نماید. بلکه ضرورت دارد که آن را بر هر چیزی مقدم دارد و تنها به خاطر حق بودنش آن را دوست داشته باشد خواه با خود باشد یا با دیگران والاّ دچار هزاران بدبختی و خطای اجتناب ناپذیر می‌گردد[۱].

بنابراین ایثار مهم‌ترین اثر را در تحکیم روابط و ایجاد علاقه و محبت در بین افراد جامعه داراست و آنان را به صورت دوست و همکار درمی‌آورد. متقابلاً خودپرستی و نفع شخصی پرستی باعث نفرت و عداوت می‌باشد و اشخاص خودپرست در نزد دیگران بی‌ارزش و منفورند، یکی از مهم‌ترین کشفیات تازه

۱ـ مقدمه‌ی کتاب (اخلاق) تألیف ارسطو ترجمه استاد لطفی سید

روانشناسی این است؛ که سعادت انسان جز با ایثار و فداکاری در راه دیگران حاصل نمی‌گردد.

به همین جهت است که خداوند متعال مردمان را به ایثار دعوت نموده و ایثارگران را مورد تعریف قرار داده و می‌فرماید:

﴿وَ يُؤثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ، وَ مَنْ يَوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلِحُونَ﴾ حشر ٩

«مؤمنان کسانی هستند که دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند هرچند که خود به شدت فقیر و نیازمند هستند، بدون شک تنها کسانی که از بخل و حرص نفس محفوظ می‌گردند رستگار و نجات یافته هستند.»

درباره اسباب نزول این آیه ابوهریره گوید:

﴿أَتَى رَجُلٌ رَسولَ اللهِ ﷺ فقالَ: أَصابَنی الجُهْدُ، فَأَرسَلَ الرَّسولُ إِلى نِسائِهِ فَلَمْ يَجِدْ عندَ هُنَّ شيئاً فقالَ ﷺ: أَلا رَجُلٌ يضيفُ هذا الرّجلَ اللَّيلَةَ رَحِمَهُ الله؟ فقالَ أَبوطَلْحَةَ: أَنا يا رَسُولَ اللهِ!، فَذَهَبَ إِلى أَهْلِهِ فقالَ لِأَمْرَئَتِهِ: أَكْرِمِي ضَيفَ رَسولِ اللهِ، فَقَالَتْ وَاللهِ! ما عِنْدِی إِلاّ قُوتَ الصَّبِيَّةِ، قالَ إِذا أَرادَ الصَّبِيَّةُ العَشاءَ فَنوِّمِيهِمْ وَ تَعالی فَاطْفِئِی السِّراجَ و نَطْوی اللَّيلَةَ لِضَيْفِ رسولِ اللهِ فَفَعَلَتْ، ثمَّ غَدا الرّجلُ على رَسُولِ اللهِ فَقالَ ﷺ لَقَد عَجِبَ اللهُ من فُلانٍ وَ فُلانَةٍ. و أَنْزَلَ اللهُ فِيهما: «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ...»﴾ (١)

«مردی پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت ای رسول خدا بسیار گرسنه هستم، پیغمبر ﷺ کسی را به منزل همسرانش فرستاد تا غذایی برای او بیاورد اما آنان چیزی نداشتند، سپس رو به اصحاب فرمود: آیا کسی هست که امشب این مرد را مهمان کند، تا خدا او را مورد رحم قرار دهد؟ ابوطلحه (یکی از اصحاب) گفت: ای

١ـ بخاری و مسلم (متفق علیه) صحیح

رسول خدا من او را مهمان می‌کنم. ابوطلحه به نزد همسرش رفت و به او گفت: از مهمان رسول خدا پذیرائی به عمل آور. همسرش گفت: قسم به خدا جز غذای آن دختر بچه چیزی نداریم، طلحه گفت: دختر بچه را هنگام غذا بخوابان، آنگاه چراغ را خاموش کن، وقتی که تاریک شد مهمان غذایش را می‌خورد و ما هم به خاطر مهمان رسول خدا چیزی نمی‌خوریم، همسر ابوطلحه نقشه او را به اجرا درآورد، تا صبح که آن مرد به خدمت پیغمبرﷺ رفت، و پیغمبرﷺ گفت: خداوند از رفتار ابوطلحه و همسرش شاد شد و این آیه نازل گردید.

﴿و يُؤثِرون على أنفسِهِمْ وَلَوْ كان بِهِمْ خصاصَةٌ﴾

این واقعه نشان می‌دهد تا چه اندازه تربیت اسلامی در عمق قلب پیروان اسلام تأثیر کرده است و این حادثه پرتویی است تابناک برای کسانی که می‌خواهند به کمالات معنوی که باعث سعادت جامعه است دسترسی پیدا نمایند.»

سخن نیکو و زیبا

اگر به دقّت مشکلات و اختلافات، چه کوچک و چه بزرگ را در محیط خانواده و اجتماع، بررسی نمائیم معلوم می‌گردد که منشاء اکثر آنها سخنان زشت و ناپسندیده‌ای است که بدون تفکر و تأمل گفته می‌شود و طرف را ناراحت می‌کند، و باعث به وجود آمدن اختلافهای بی‌جهت می‌گردد.

سخن خوب و نیکو عامل بسیار ارزنده‌ای برای پیشرفت و پیروزی جامعه مترقی به حساب می‌آید و به همین جهت است که مربیان و مصلحان توجه و عنایت فراوانی به آن کرده و مردم را به شیرین زبانی و گفتگو با الفاظ زیبا با دیگران دعوت کرده‌اند، و آنان را از پرخاشگری و خشونت برحذر داشته‌اند؛ چرا که سخن زیبا و شیرین و نرم انسان را محبوب خانواده و محیط می‌سازد و باعث

پیشرفت کارها می‌شود و دوستان صمیمی و همکاران فداکار را به وجود می‌آورد که در همه اوقات و بخصوص به هنگام مشکلات به یاری هم می‌شتابند، به همین جهت است که خداوند مردم را به سخن نیکو و شیرین زبانی دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿قُلْ لِعِبادی یَقُولُ الَّتی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بینهُمْ﴾ اسراء ۵۳

«به بندگان من بگو آنچه که از همه بهتر و زیباتر است بگویند (و از بدگوئی پرهیز نمایند) چرا که شیطان به واسطه سخنان زشت و ناپسند در بین شما جدایی و اختلاف می‌اندازد.»

و خداوند دستور می‌دهد که سخنان نیکو و شیرین با هم بگوئید و می‌فرماید:

﴿وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً﴾ بقره ۸۳

«با مردم به خوبی و زیبایی سخن بگویید.»

خداوند دستور می‌دهد که با صدای نرم و آرام سخن بگوییم زیرا آرامی و متانت از نشانه‌های حسن کلام است و صدای بلند و پرخاشگری را به صدای الاغ تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الأَصْواتِ لَصَوْتُ الحَمیرِ﴾ لقمان ۱۹

«صدایت را پایین بیاور و به آهسته و آرامی سخن بگو و از صدای بلند پرهیز کن، چرا که بدترین صداها صدای (بلند) الاغ است.»

خداوند مردم را دعوت می‌نماید تا به هنگام رفتار و گفتار با هم خوشروی و بشاشت وجه داشته باشند و از خشونت و پرخاش پرهیز نمایند، و خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْکُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ القَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِکَ﴾

آل عمران ۱۵۹

«این رحمت پروردگار است که شما نسبت به آنان با نرمی و آرامی برخورد و

رفتار می‌نمایید. اگر خشن و سنگدل می‌بودید از شما دور می‌شدند و تو را تنها می‌گذاشتند.»

این آیه مؤمنان را راهنمایی می‌کند که خوشرفتاری و شیرین زبانی برای پیغمبران و پیشوایان و مربیان و مصلحان جزو ضروریات است، و با این شیوه رفتار است که دلها به دور آنان جمع می‌گردد و سخنانشان مورد قبول واقع می‌شود، این است ادب و تربیت قرآنی در نحوه برخورد با مردم برای ایجاد عشق و علاقه در بین آنان، و این ادب و تربیت یکی از ضروریات و پایه‌های اساسی هر جامعه پیشرفته و مترقی می‌باشد.

رفاقت و معاشرت با نیکان

یکی از عوامل ارزنده در تربیت و ادب و حسن اخلاق انسان، رفاقت با انسانهای شریف و نیکوکار است، چرا که انسانها همانگونکه در پوشیدن لباس و آداب و رسوم محلی از هم تقلید و پیروی می‌نمایند، اخلاق همدیگر را نیز تقلید می‌کنند، یکی از حکما گفته است: (به من بگو رفیقت کیست تا به تو بگویم کیستی.)

مسلماً رفاقت با انسانهای خوب، فضایل اخلاقی و کرامت و شرافت را در نفس انسان پرورش می‌دهد و او را به سوی کمالات معنوی و عزّت و شرافت می‌کشاند. متقابلاً رفاقت و نزدیکی با انسانهای فاسد و شرور و گناهکار انسان را به سوی بداخلاقی، بدبختی، ارتکاب گناه و کارهای ناپسند سوق می‌دهد و انسان را از کرامت و شرافت و نیکوکاری دور می‌سازد. به راستی رفیق و دوست صالح و نیکوکار یکی از نعمتهای بسیار پربهای زندگی است که به هنگام پیش آمدن گرفتاریها و مشکلات بهترین پناهگاه به حساب می‌آید و بهترین یاور و فریادرس و راهنمای صادق و امین می‌باشد که بهترین راه‌حلها را نشان می‌دهد.

اکثر انسانهای بزرگ و نابغه و پیروز در زندگی اجتماعی، پیروزی و عظمت خود را مرهون دوستان صادق و پاک و باوفای خود می‌دانند که آنان را به راه حق و درست ارشاد نموده‌اند و از فیض ارشاد ایشان بهره‌مند گشته‌اند.

قرآن کریم مردم را دعوت می‌نماید تا انسانهای صالح و نیکو کار را به دوستی و رفاقت انتخاب کنند و می‌فرماید:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مع الّذین یَدْعونَ رَبَّهُم بِالْغَداوةِ والعَشیِّ یُریدون وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زِینَةَ الحیاةِ الدُّنیا وَ لاتُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا واتَّبَعَ هَواهُ وکانَ أَمْرُهُ فُرُطاً﴾ کهف ۲۸

«با کسانی باش که بامدادان و صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند و تنها رضای او را می‌طلبند، نباید چشمانت از ایشان (به سوی قدرتمندان متکبر) به خاطر جستن زندگی دنیا، برگردد، و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او به دنبال آرزو و هوای نفس روان گشته است، و کارش نامنظم و افراط و تفریط است.»

خداوند متعال با این آیه شریفه به پیغمبرﷺ و تمام مؤمنان دستور می‌دهد، تا رفاقت پاکان و صالحانی را انتخاب کنند که راه هدایت را پیش گرفته‌اند، از فضایل اخلاقی این صالحان پیروی نمایند، آنان را ترک نکنند و به خاطر جستن زینت دنیا و مزخرفات آن کسانی را به دوستی نگیرند که شرور و فاسد و بدکارند، دلهایشان از یاد خدا غافل است، تنها به فکر هوا و هوس نفسانی هستند، از حد متعارف و حق خارج می‌گردند و کارهایشان از هیچ نظم و حقانیتی برخوردار نیست و با افراط و تفریط همراه است.

و خداوند متعال باز در این باره می‌فرماید:

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إلا الحَیاةَ الدُّنْیا﴾

«روی بگردان از کسانی که از یاد ما غافلند و به آن پشت کرده‌اند و جز حیات

و زینت دنیا چیز دیگری را نمی‌خواهند.»

در آیه دیگری می‌فرماید: سزاوار یک انسان مؤمن نیست که کسی را به دوستی برگزیند که با انجام گناه، خدا را به خشم درمی‌آورد. هرچند این شخص از نزدیکترین نزدیکان باشد.

﴿لاتَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالیَوْمِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللهَ و رَسُولَهُ و لَوْ کانُوا آبائَهُمْ أَوْ أَبْنائَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ﴾ مجادله ۲۲

«مردمانی را نخواهی یافت مادام به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزند، هرچند که آنان پدران یا پسران یا قوم و قبیله ایشان باشند.»

پیغمبر خداﷺ نمونه دوستان و رفیقان پاک و صالح و دوستان فاسد و شرور را با بهترین مثالها مشخص می‌کند و می‌فرماید:

﴿مَثَلُ جَلِیسِ الصَّالِحِ و جَلِیسِ السَّیِئِی کَحامِلِ الْمِسْکِ وَ نافِخِ الْکِیرِ، فَحامِلُ المِسْکِ إِما أَنْ یُحْذِیک و إِما أَنْ تَبتاعَ مِنْهُ و إِمّا أَن تَجِدَ مِنْهُ ریحاً طَیِّبَةً، و نافِخُ الکِیرِ إِمّا أَنْ تحْرِقَ ثَوْبَکَ وَ إِمّا أَن تَجِدَ مِنْهُ ریحاً خَبیثَةً﴾[۱]

«نمونه رفیق صالح و پاک مانند عطر فروش است و رفیق فاسد و ناصالح مانند کسی است که کوره را می‌دمد. دارنده عطر یا به شما عطر می‌دهد و یا از عطر او می‌خرید و یا از بوی آن استفاده می‌نمایید، خلاصه جز خیر و برکت چیزی از او به شما نمی‌رسد، ولی کسی که کوره را می‌دمد یا باعث می‌شود جرقه‌های آتش لباسهایت را بسوزاند یا بوی بد آن شما را اذیت کند که در هر صورت جز ضرر و زیان چیزی از او عایدت نخواهد شد.»

این است دستور و تربیت اسلام درباره انتخاب دوست صالح و نیکوکار، و

۱ـ مسلم : صحیح

پرهیز از انسانهای فاسد.

اجازه خواستن و سلام کردن

یکی از خصوصیات ملت‌های متمدن این است که باید رابطه آنها با هم بر اساس آداب و رسوم والا و پیشرفته و عادت‌های زیبا و نیکو باشد.

البته اسلامی که تمام اصول نگهداری و تربیت و پیشرفت روحی و جسمی انسان را مورد توجه قرار داده است، از رعایت آداب و عادتهای سالمی که باید پیروانش به آنها متصف باشند غافل نمانده، و در این زمینه نیز آنچه ناشی از کمالات روحی و ذوق و شعور بلند می‌باشد پذیرفته و مؤمنان را به رعایت آن دعوت کرده است.

یکی از آدابی که اسلام به رعایت آن اهتمام ورزیده است، اجازه خواستن برای داخل شدن به منزل دیگران و سلام کردن بر اهالی آن است. و این کار امروزه جزو آداب و رسوم شایسته‌ای است که از خصوصیات ملت‌های مترقی و متمدن به شمار می‌آیند که شدیداً خود را ملزم به رعایت آن‌ها می‌دانند و به هیچ وجه در انجام آنها کوتاهی نمی‌ورزند.

دین اسلام هم از چهارده قرن پیش، این آداب را به پیروانش آموخته و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لاتَدْخُلُوا بُیوتاً غَیْرَ بُیوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّموا علی أَهْلِها ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوا ها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ و إِنْ قِیلَ لَکُمْ ارجِعُوا فارجِعوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ وَاللهُ بِما تَعْمَلُون عَلیم﴾ نور ۲۷

«ای کسانی که ایمان دارید، وارد خانه‌هایی نشوید که متعلق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن، این کار برای شما بهتر

است، و امید است که رعایت آنها را در نظر داشته باشید، اگر کسی را در خانه پیدا نکردید، بدانجا داخل نشوید تا به شما اجازه داده می‌شود و اگر اجازه داده نشد و گفتند برگردید، پس باید برگردید، و این کار برایتان پاکتر است و خداوند بسیار آگاه است از کارهائی که می‌کنید.»

خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد تا اجازه نگیرند، به خانه دیگران وارد نشوند و همین که بعد از گرفتن اجازه، وارد شدند باید بر کسانی که در آن سکونت دارند سلام کنند، و اگر کسی را در خانه نیافتند نباید داخل آن شوند، تا کسی می‌آید و به آنان اجازه ورود می‌دهد. اگر به ایشان گفتند برگردید و حق ورود ندارید، باید برگردند و به زور وارد نشوند، رعایت این دستورات الهی نفس مؤمنان را پاکیزه‌تر می‌نماید، و خداوند به تمام امور آگاه است.

جواب سلام

در حالی که اسلام اجازه گرفتن برای وارد شدن به منزل دیگران و سلام کردن را جزو ادب و سنت اسلامی به شمار آورده و مؤمنان را به رعایت آنها دعوت کرده است، متقابلاً جواب گفتن به سلام واردین را نیز جزو آداب اسلامی قرار داده و مؤمنان را به آن ملزم می‌نماید، چون هیچ کاری بدتر و کینه‌آورتر از جواب ندادن به سلام دیگران نیست، اسلام تنها به پاسخ گفتن به سلام دیگران اکتفا نمی‌کند بلکه دستور می‌دهد که به بهترین و زیباترین وجه به آن جواب داده شود. این امر نهایت وارستگی و برجستگی ادب و اخلاقی است که اسلام پیروانش را به آن ملزم می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَإِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها﴾ نساء ٨٦

«هرگاه شما را درودی دادند (اعم از سلام کردن و دعا نمودن و احترام گذاردن...) بگونه‌ای بهتر از آن یا (دست کم) همانند آن پاسخگوی آن باشید.»

اینها فضایل اخلاقی و ادب قرآنی بودند که برای شما خوانندگان محترم بیان نمودیم. ملاحظه می‌فرمائید که قرآن هیچ امری را که باعث ترقی و پیشرفت انسانها و تهذیب اخلاقی ایشان است فراموش نکرده بلکه با تأکید مـردمان را بدان تشویق کرده است.

رذایل اخلاقی:

پیروی از هوای نفس

در گیر و دار زندگی، آرزوها و شهوت و تمایلات نفسانی گوناگونی انسان را دربر گرفته، و او را به سوی نفع شخصی و ارضای حس خودپرستی می‌کشاند، وقتی که انسان سودجو و خودپرست منافع خود را در کاری ببیند دیگر بـرایش مهم نیست که این کار به زیان دیگران است یا خیر.

یکی از هدفهای مهم اسلام مبارزه با تمایلات نفسانی و جلوگیری از تسلیم شدن در مقابل آن است، چرا که هوای نفس نظام طبیعی و خواسته فطری انسان را مختل می‌سازد، چون تمایلات طبیعی موجود در انسان در حالت عادی دارای نظم و ترتیب و انسجام خاصی است که اعتدال و هماهنگی را در بین آنها پدید می‌آورد، ولی هرگاه انسان در دام هوای نفس گرفتار آمد، نظم طبیعی موجود در بین تمایلات فطری مختل می‌گردد و اعتدال و هماهنگی آنها از بین می‌رود، و تمام نیرویش متوجه یک هدف واحده که ارضای نفس است می‌گردد، و هوای نفسانی زمام امور را به دست می‌گیرد و بقیهٔ تمایلات را مطیع و فرمان‌بردار خود می‌سازد، به همین جهت است که می‌بینیم قرآن هوای نفسانی را عامل فساد و مخل نظام طبیعی زندگی دنیائی به شمار می‌آورد و دستور می‌دهد که لازم است حق بر هوای نفس حاکم شود و می‌فرماید:

﴿وَ لَوِ اتَّبَعَ الحَقُّ أَهْوٰئَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ والأَرْضُ و مَنْ فيهِنَّ﴾ مؤمنون ٧١

«اگر حق تابع و پیرو تمایلات نفسانی آنان می‌شد آسمانها و زمین و آنچه در آنها وجود دارد به فساد می‌رفت.»

بدترین آثار و بزرگترینَ زیان هوای نفس وقتی ظاهر می‌شود که حاکمان و قاضیان و دولتمردان که وظیفه اجرای عدالت در زمین بر عهده آنـان است، از هوای نفس پیروی کنند و تسلیم تمایلات و آرزوهای شیطانی خود شوند و با قدرتمندان و ثروتمندان رابطهٔ دوستی و محبت برقرار سازند، و فقرا و مستمندان را تحت فشار قرار دهند و حق ایشان را پایمال سازند. در نتیجه فساد و فتنه در زمین ظاهر می‌شود و دیـری نـمی‌گذرد کـه شـورشها و کـودتاهایی بـه وقـوع می‌پیوندد که ویرانیها و کشتارهای فراوانی را به بار می‌آورد همانگونه که بارها و بارها در مسیر تاریخ این مسائل به وقوع پیوسته است، بدین دلیل است که قرآن کریم به منظور تعلیم و آگاهی ما گفتگوی خداوند با پیغمبرش داود را برای ما نقل می‌کند و می‌فرماید:

﴿يا داوُدُ إِنّا جَعَلناکَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْکُمْ بيْنَ النَّاسِ بِالحَقِّ وَ لاتَتَّبِعِ الهَوى فَيُضِلَّکَ عَنْ سَبيلِ اللهِ إِنَّ الَّذِينَ يُضِلُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ بِما نَسوا يَوْم الحساب﴾ ص ٢٦

«ای داود ما شما را در زمین نماینده ساخته‌ایم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن، که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد، بیگمان کسانی که از راه خدا منحرف می‌گردند، عذاب سختی به خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب دارند.»

به حقیقت پیروی از هوای نفس ما را از درک حقایق زندگی باز می‌دارد. پدر فلسفه جدید (فرانسیس بیکن) که از فلاسفه قرن شانزدهم است چنین می‌گوید:

«لازم است برای رسیدن به حق از چهار چیز کـه حـقیقت را از مـا پـنهان

می‌دارد پرهیز شود، یکی از آنها که از همه مهم‌تر می‌باشد، اوهام قوی و تعصّب نسبت به گذشتگان است، این نوع اوهام و تعصّبات موجب خطاء و اشتباهات فراوان می‌گردد و نور عقل را به وسیله تقلید از گذشتگان، خاموش می‌سازد، دشمنی با حق را سهل و آسان می‌نماید، و عقل را نادیده می‌گیرد. ولی عقیده‌ای را که از گذشتگان به ارث برده است محفوظ نگهمیدارد»، به همین جهت است که می‌بینیم قرآن وقتی با قوم یهود به مجادله می‌پردازد اعلام می‌دارد که پیروی نکردن آنان از دعوت اسلام به واسطه پیروی از هوای نفس است که باعث می‌شود تقلید کورکورانه از گذشتگان را بر پیروی از حق و حقیقت ترجیح دهند و آن را انتخاب نمایند و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجيبوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنّمَا يَتَّبِعونَ أَهْوٰءَهُمْ، وَ مَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَواهُ بغَيْرِ هُدی مِنَ اللهِ، إِنَّ اللهَ لايَهْدی القَومَ الظالمين﴾ قصص ۵۰

«پس اگر به پیشنهاد و دعوت شما پاسخ نگفتند، بدان که آنان فقط از هواها و هوسهای خود پیروی می‌کنند، چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی است، که از هوی و هوس خود پیروی می‌کند، بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا بدان شده باشد؟ مسلماً خداوند مردمان ستم پیشه را رهنمود نمی‌نماید»

به راستی بیش‌تر پیروی از هوای نفس در زندگی دنیائی ناشی از ضعف نفس و نقصان معرفت و دانش افراد می‌باشد، زیرا هوای نفس قدرت عقل را ضعیف می‌نماید و به آن اجازه نمی‌دهد تا ادراک و تفکر داشته باشد، بلکه نفس تنها به دور یک نقطه، که ارضای تمایلات شیطانی است می‌چرخد و هدف دیگری ندارد، زیرا وقتی که عشق و علاقه انسان متوجه چیزی شود، چیزهای دیگر را فراموش می‌کند به همین علّت است که منطق و مرز تفکر هوای نفس با منطق و اندیشه عقل به کلی متفاوت و مغایر می‌باشد، در منطق عقل مقدمات باعث به وجود آمدن نتایج هستند ولی در منطق هوی، نتایج مقدمات را به وجود

می‌آورند، لذا قرآن اثرات و نتایج هوای نفس را باعث گمراهی و عدم آگاهی می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ انعام ۱۱۹

«بسیاری از مردم را با هواها و هوسهای خود، بدون آگاهی سرگشته و گمراه می‌سازند.»

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوائَهُمْ بِغَيْرِ عِلمٍ﴾ روم ۲۹

«بلکه ستمگران از هوی و هوس خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند.»

قرآن به معالجه و مبارزه با هوای نفس می‌پردازد، و توجه کامل به خدا و پیروی از دستورات او را باعث پیروزی در این مبارزه، و شفا دهندهٔ این بیماری می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الهَوى فَإِنَّ الجَنَّةَ هِيَ المَأْوَى﴾ نازعات ٤١

«اما کسی که از عظمت پروردگارش شرم و پروا داشته باشد و از عذابش بترسد و نفس خود را از پیروی از هوا و تمایل به آن باز دارد بدون شک بهشت مسکن و منزل او است.»

آری توجه کامل به خدا و حاضر و ناظر دانستن او بر کلیهٔ کارها و مبارزه با نفس، سلامتی و عدم انحراف انسان را از جاده حق تضمین می‌نماید و دیگر در سراشیب گمراهی قدم برنمی‌دارد مخصوصاً وقتی که این جهاد و مبارزه با نفس، همراه با احساس دینی انجام گیرد، انسان به خاطر رسیدن به پاداش عظیم الهی با عشق و علاقه بیشتری به این مبارزه می‌پردازد.

تکبّر و خود بزرگ بینی

یکی از اخلاق‌های پست اجتماعی و مضر که کینه و عداوت و اختلاف را در

بین مردم گسترش می‌دهد و همکاری و دوستی و محبت را نابود می‌سازد تکبّر و خودبزرگ بینی است.

تکبر نه تنها انسانها را از محبت همدیگر محروم می‌سازد، بلکه اصلاح اخلاقی و ادبی جامعه را با مشکل جدی مواجه می‌نماید، چرا که انسان متکبر قادر نیست عیب و نقص خود را ببیند و چشمش از دیدن حقایق کور است و خود را مهم‌تر و بالاتر از آنچه که هست می‌بیند، گوشهایش برای شنیدن هر سخن حقی جز مدح و تملقی که از جانب متملقین به عمل می‌آید کر می‌باشد. زیرا انسانی که به خود مغرور است حاضر نیست پند و اندرز دیگران را گوش کند. غرورش سدی است مانع در مقابل استفاده او از علم و دانش و بهره‌مندی از فضایل دیگران. لذا انسان متکبّر همیشه در هاله‌ای از جهل و نادانی و بی‌خبری از واقعیتها بسر می‌برد.

به همین جهت سنّت الله بر این است، که دلهای انسان‌های متکبر را به واسطه غرور و کبرشان از قبول آنچه بر پیغمبرانش نازل نموده است باز دارد و از هدایت و دلایل روشن آنان روی بگردانند. چرا که غرور آنان موجب شده که در پیشگاه خدا جزو گمراهان به حساب آیند و مورد غضب الهی قرار گیرند. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ، وَإِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لایُؤْمِنُ بِها وَإِنْ یَرَوا سَبِیلَ الرُّشْدِ لایَتَّخِذُهُ سَبِیلاً﴾ اعراف ١٤٦

«از اندیشه دربارهٔ آیات خود کسانی را باز می‌دارم که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند و اگر هر نوع آیه و معجزه‌ای را ببینند، بدان ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایت را ببینند آن را راه خود قرار نمی‌دهند.»

قرآن به ما خبر می‌دهد که متکبرین منکرترین انسانها نسبت به پیغمبران و قبول دعوت آنان بوده‌اند، و از قوم پیغمبر خدا صالح نقل می‌کند، و می‌فرماید:

﴿قال الْمَلَأُ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذينَ اسْتُضْعِفوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صالحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّه قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلَ بِه مُؤْمِنونَ قالَ الّذين اسْتَكْبَرُوا إِنّا بِالَّذی آمَنْتُمْ به كافِرونَ﴾ اعراف ٧٦ـ٧٥

«اشراف و رؤسای متکبر قوم صالح به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند، آیا واقعاً می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگارش می‌باشد؟ مستضعفان گفتند: ما بدانچه صالح بدان مأموریت یافته است ایمان داریم، مستکبران به مستضعفان گفتند: ولی ما بدانچه شما به آن ایمان دارید، ایمان نداریم.»

قوم عاد را ملاحظه فرمائید که چگونه از روی غرور از هدایت الهی و شنیدن دستورات او روی گردان شدند و مستحق عذاب شدید الهی در دنیا و آخرت گردیدند و می‌فرماید:

﴿فَأَمّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الأَرضِ بِغَيرِ الحَقِّ، وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كانوا بِآياتنا يَجْحَدُونَ فَأَرْسَلنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِی اَيّامٍ نَحِساتٍ لِنُذيقَهُمْ عَذابَ الخِزی فِی الحَياةِ الدُّنيا و لَعَذابُ الآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لايُنْصَرُونَ﴾ فُصِّلت ١٦ـ١٥

«اما قوم عاد بناحق در زمین به تکبر و فخرفروشی پرداختند، و گفتند چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ مگر آنان نمی‌دانستند، خداوندی که آنان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟ آنان پیوسته آیه‌های ما را انکار می‌کردند، و آنها را نمی‌پذیرفتند، سرانجام باد تند و پر سر و صدا و سخت و سردی را در روزهای شومی به سویشان وزان و روانه کردیم، تا عذاب ذلت‌آور و پست کننده‌ای را در زندگی همین دنیا بدیشان بچشانیم، و عذاب آخرت خوار و پست کننده‌تر است و آنان اصلاً یاری و کمک نمی‌شوند.»

خداوند متکبران را به عذاب دردناک در قیامت تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ زمر ۶۰

«مگر برای عذاب متکبرین کافی نیست که (در روز قیامت) مسکن و مأوایشان دوزخ باشد؟»

باید از متکبر پرسید، به خاطر چه تکبر و فخرفروشی می‌کند؟ آیا به قیافه و زیبایی و قدرت بازو افتخار می‌کند و کبر می‌ورزد؟ مگر نمی‌داند که زیبایی و قدرت از بین رفتنی هستند و کوچکترین کسالت و حادثه‌ای می‌تواند آنها را از بین ببرد؟ آیا هر روزی که از عمرش سپری می‌شود به سوی پیری و ناتوانی قدم برنمی‌دارد، و مرور ایّام او را در صف ناتوانان و کوفته شدگان قرار نمی‌دهد؟ و اگر به ثروت و مال مغرور است و فخر می‌فروشد، مگر نمی‌داند که مرگ بین فقیر و غنی فرق نمی‌گذارد؟ و انسان بالاجبار تمام ثروت خود را برای دیگران باقی می‌گذارد؟ به همین خاطر است که قرآن ما را از کبر و فخر فروشی باز می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ لاتَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تُخْرِقَ الأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الجِبالَ طَوْلاً﴾ إسراء ۳۷

«در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و نمی‌توانی با برافراشتن سر و گردن به بلندی کوهها برسی.»

یعنی شما موجود ضعیف و ناتوانی هستید و خداوند مخلوقات بسیار قویتر و نیرومندتر و باعظمت‌تر از شما را دارد؛ مانند زمین و کوهها که سرافکنده و تسلیم امر خدا هستند، پس از غرور بپرهیزید. خداوند دربارهٔ نهی از تکبر می‌فرماید:

﴿وَ لاتُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّاسِ وَ لاتَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللهَ لايُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ﴾ لقمان ۱۸

«با تکبّر و بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو، زیرا که خداوند هیچ مغرور و متکبری را دوست نمی‌دارد.»

یعنی به هنگام سخن گفتن با دیگران به عنوان غرور و تکبر و دستکم گرفتن آنان از ایشان روی مگردان. این است تکبری که موجب خشم الهی است، زیرا جزو صفات ناپسندی است که جامعه را به فساد می‌کشاند، و بغض و عداوت را در آن گسترش می‌دهد، شایسته است که رهبران مذهبی و مربیان دینی و مصلحان اجتماعی، با این صفت مذموم به مبارزه برخیزند تا جامعه از شرّ آن پاک شود و محبت و دوستی که اساس جامعه خوشبخت است جای آن را بگیرد.

شراب و قمار

خداوند متعال درباره تحریم شراب و قمار می‌فرماید:

﴿ يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا إِنّما الخَمْرُ وَالْميسِرُ وَالأَنْصابُ والأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطان فَاجْتَنِبوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَالبَغْضاءَ فِي الخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذكْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُون﴾ مائده ۹۱-۹۰

«ای مؤمنان! میخوارگی و قمار و بتهایی که برای آنها عبادت می‌کنید، و تیرهایی که برای بخت‌آزمایی به کار می‌برید همه و همه از لحاظ معنوی پلیدند و ناشی از عمل شیطان می‌باشند، پس، از این کارهای پلید دوری کنید تا رستگار شوید! شیطان می‌خواهد از طریق میخوارگی و قمار در میان شما دشمنی و کینه‌توزی ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و خواندن نماز بازدارد، پس آیا دست بردار می‌شوید؟ و به این عمل شنیع خاتمه می‌دهید؟»

این دو آیه شریفه مشتمل بر چند پند و اندرز می‌باشند:

اوّل: خداوند میخوارگی و قمار را به عنوان دو عمل نجس و پلید نامگذاری کرده و آنها را ناشی از عمل شیطان معرفی نموده است. کلمه (رجس) دلالت می‌کند که این دو عمل در نهایت قبح و ناپاکی و پلیدی قرار دارند، زیرا که منشأ

شرّ و فساد فرد و اجتماع هستند.

دوم: خداوند دوری از این اعمال شنیعه را باعث نجات و پیروزی دنیایی قرار داده است و نزدیکی به آنها را باعث خسران و زیان دنیا و آخرت معرفی کرده است.

سوم: خداوند میخوارگی و قمار را منشأ عداوت و کینه و اختلاف، که از مفاسد جامعه هستند، به حساب آورده است.

چهارم: میخوارگی و قمار را مانع ذکر خدا و نماز که اساس و پایه دین می‌باشند قرار داده است.

اینک درباره زیان و مضرات هریک از میخوارگی و قمار به صورت جداگانه می‌پردازیم:

مضار میخوارگی

ضرر و زیان میخوارگی به اندازه‌ای فراوان است که قابل تصور نیست، میخوارگی باعث ضعیف شدن صدای وجدان و پایمال شدن حیاء و شرم می‌شود، و برای جامعه انسانی هیچ بلائی بدتر از ضعیف شدن صدای وجدان در افراد و نبودن حیاء و شرم در آنان نیست چون بی‌وجدانی و بی‌حیائی شرابخوار را به ترک فضایل اخلاقی و انجام هر کار قبیح و ناپسندی وادار می‌سازد. اکثر کارهای ناپسند مانند زنا و خیانت‌های ناموسی در اثر میخوارگی واقع می‌شوند، که باعث نابود شدن خانواده‌ها و پشیمانی عمیق و جبران ناپذیری می‌گردد. به تجربه ثابت شده است اکثر حوادث خطرناک و جرائم اسف‌بار در میخانه‌ها و مجالس شرابخواری به وقوع می‌پیوندد.

عده‌ای برای توجیه اعمال ناپسند خود می‌گویند در حالی که ناراحتی‌های روحی روز بروز افزایش می‌یابد و گرفتاری‌های فراوان هجوم

می‌آورد برای فراموش کردن آنها به جز میخوارگی چه کنیم؟

در جواب ایشان می‌گوئیم: گرفتاری و ناراحتی روحی با میخوارگی برطرف نمی‌شود. بلکه این بیداری وجدان، و شرافت و معنویت، و تقویت اخلاق حسنه، و تربیت درست مردم بر بردباری و صبر و شکیبایی و توکل به خدا است، که از ناراحتی‌های روحی می‌کاهد و انسان‌های ثابت و پایدار را به وجود می‌آورد که مانند کوه در مقابل هیچ باد و طوفانی سر عزّت و شرافت را خم نمی‌نماید، امّا وقتی که انسان ناراحت شد و برای تسکین آن به قدح و پیمانه شراب پناه برد، با این کار صدای وجدان خود را ضعیف می‌سازد، و به زعم خود دوا را به کار می‌برد ولی این دوا از دردش زیان‌آورتر است، زیرا بعد از، از بین رفتن اثر شراب ناراحتی او هنوز به جای خود باقی است و علاوه بر آن شرابخواری، صبر و بردباری و تصمیم و اراده او را ضعیف کرده و قدرت مقاومت در مقابل مشکلات را از او سلب نموده است، و این امر به تدریج او را دچار ناراحتی اعصاب و یا دائم الخمری می‌نماید، در نتیجه شخص میخوار به خودکشی تدریجی اقدام می‌نماید، و تمامی استعدادهای فطری و عقلی خود را از دست می‌دهد. علاوه بر این میخوارگی ضررهای جسمی فراوانی به همراه دارد که در فصل بهداشت این کتاب به تفصیل درباره آن بحث خواهیم کرد.

اما درباره ضرر و زیان‌های اجتماعی میخوارگی باید بگوییم، که شراب باعث ایجاد عداوت و کینه در بین دوست و بیگانه می‌باشد، زیرا شراب مستی می‌آورد و عقلی را از بین می‌برد که عامل تشخیص خوبی‌ها و بدی‌ها و کارها و سخنان زشت و زیبا است همان عقلی که انسان را از کارهای بد و ناپسند بازمی‌دارد و از عداوت و اختلاف جلوگیری می‌کند.

از طرف دیگر میخوارگی انسان را از یاد و ذکر خدا و نماز باز می‌دارد چون انسان مست عقل و هوش لازم را ندارد، تا به فکر پروردگارش باشد و نعمتهای

او را سپاس گوید تا او را پرستش نماید زیرا اساس عبادت بر عقل است. به همین جهت است که اسلام به شدت شراب را حرام کرده و مجازات شدیدتری را نسبت به سایر ادیانی که یا شراب را تحریم نکرده‌اند و یا مجازاتی را برای میخوارگی قائل نشده‌اند، در نظر گرفته است.

اولین وظیفه هر دینی دعوت مردم به عبادت و پرستش آفریدگار می‌باشد. وقتی انسان مست و لایعقل باشد عبادتی در بین نیست، بنابراین تحریم شراب در اسلام به علت مضاری که دربر دارد یکی از افتخارات آن است و بزرگترین دلیل است که اسلام دینی معنوی و روحی است، و دستورات و قوانینش بر پایه و اساس تقویت و تربیت و تهذیب و تزکیه نفس قرار دارد و آن را از شر و فساد محفوظ می‌سازد.

مضار قمار

اولین زیانی که از قمار متوجه فرد و اجتماع می‌شود زیان مالی و اقتصادی است که قماربازان را به روز سیاه می‌کشاند، که ما در فصل اقتصاد این کتاب به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت، و در اینجا تنها دربارهٔ عداوت و دشمنی که قمار در بین افراد جامعه به وجود می‌آورد بحث می‌کنیم. باید بدانیم که نفع و برندگی هر قماربازی به زیان و بازندگی قمارباز دیگر تمام می‌شود، و طرف برنده بدون هیچ مجوز و قانون عقلی و شرعی ثروت و مال بازنده را غصب می‌نماید که این امر در بین طرفین برنده و بازنده ایجاد کینه و بِغض می‌کند و هر اندازه سود و نفع برنده بیشتر باشد زیان بازنده بیشتر می‌شود کینه و دشمنی در بین آنان بیشتر می‌گردد و برنده‌ای که در چند لحظه تمام ثروت و دارائی بازنده را بدون حق و زحمتی غصب می‌نماید و نتیجه تمام فعالیتهای جسمی و فکری او را می‌رباید، چه دشمنی از این انسان ظالم و غاصب دشمن‌تر و بی‌رحم‌تر

می‌باشد؟ لذا بازنده همیشه در صدد انتقام از طرف برنده است. گاهی بازنده‌ای که اموالش را از دست می‌دهد، کنترل اعصاب از دستش خارج می‌شود و دست بخودکشی می‌زند اینها مسائلی است که هر روز به طور اسفناکی در جامعه مشاهده می‌شود.

قمار هم، مانند میخوارگی انسان را از ذکر و نماز باز می‌دارد، و شخص قمارباز تمام اهتمام و نیروی خود را متوجه بازیی می‌نماید که به نفع و بهره آن امیدوار و از خسارت و زیان و باخت آن بیمناک است، و تمام اوقات خود را صرف آن می‌کند و پروردگارش را فراموش می‌سازد، و از نمازی که باعث پرورش و پاکی روح است غافل می‌شود. به راستی هیچ کاری به اندازهٔ قمار انسان را به خود مشغول نمی‌کند و او را از همه کارها باز نمی‌دارد. به خاطر این است که قرآن کریم دقیقاً به این مضرّات اشاره کرده و نقاط حساس و خطرناک آن را معین نموده است.

حرام ساختن قمار از طرف قرآن دلیل روشنی است بر اینکه اسلام دینی است روحی و معنوی و هر چیزی که برای انسان مضر باشد و او را از عبادت پروردگارش باز دارد حرام کرده است.

دروغ و نشانه‌های آن

منشاء تمام ناپاکیها و صفات رذیله دروغگوئی است، دروغگوئی اساس جامعه را متزلزل، و آن را دچار بی‌نظمی و اختلال می‌سازد. دروغ انسان را در نظر مردم بی‌ارزش می‌نماید، طوری که کسی به سخنانش باور ندارد و گفته‌هایش مورد اعتماد مردم نیست. اکثر مردم جامعه در شغل و حرفه‌ی خود و همچنین در معاملات و زندگی روزانه و خرید و فروش نیاز به اعتماد مردم دارند، دروغ این اعتماد را از بین می‌برد، به همین خاطر است که خداوند دروغگویان را جزو

گمراهان قرار داده و می‌فرماید:

﴿إِنّ اللهَ لایَهْدی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّارٌ﴾ زمر ۳

«خداوند دروغگوی کفر پیشه را هرگز هدایت و رهنمود نمی‌کند.»

﴿إِنَّ اللهَ لایَهْدی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ﴾ غافر ۲۸

«قطعاً خداوند کسی را هدایت نمی‌کند که تجاوزکار و دروغ پرداز باشد.»

خداوند دروغگویان را به عذاب الیم در روز قیامت تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ الکَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هَذا حرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلی اللهِ الْکَذِبَ إِنَّ الّذینَ یَفْتَرُونَ علی اللهِ الْکَذِبَ لایُفلِحونَ. مَتاعٌ قَلیلٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ﴾ نحل ۱۱۷ـ۱۱۶

«(خداوند حلال و حرام را برایتان مشخص کرده است) و به خاطر چیزی که تنها از مغز شما تراوش کرده و بر زبانتان جاری است، بـه دروغ مگـوئید: ایـن حلال است و آن حرام، و در نتیجه بر خدا دروغ ببندید، کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند، (سودجوئی و بهره‌مندی ایشان از دنیا ناچیز است و تمام نعمتهای جهان نسبت به آنچه در آخرت است) کالای کم و بی‌ارزشی است، و عذاب دردناکی دارند.»

دروغ صفتی است بسیار زشت و ناپسندیده مگر اینکه به خاطر ایجاد صلح و صفا در بین مردم و از بین بردن عداوت و دشمنی در میان آنان باشد، و در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لَیسَ الکَذّابُ الّذی یُصْلِحُ بینَ النّاسِ فینمی خیراً وَ یَقُول خیراً﴾[1]

«دروغگو کسی نیست که در بین مردم صلح ایجاد می‌کند و به خاطر صلح سخنان خوب را در بین طرفین می‌گوید و به مصلحت صلح و جلوگیری از فتنه

۱ـ بخاری . صحیح

دروغ می‌گوید.»

خیانت:

یکی از بدترین اقسام دروغ که زیان آن متوجه سایر افراد جامعه است خیانت می‌باشد. هرگاه در بین قوم و ملتی خیانت گسترش پیدا کرد، سرانجام آن بدبختی و سرگشتگی و نابودی است. به همین جهت است که خداوند مؤمنان را از خیانت نهی می‌کند و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لاتَخُونوا اللهَ وَالرَّسُولَ وَ تَخونُوا أَماناتِکُمْ و أَنْتُم تَعْلَمُونَ﴾ انفال ٢٧

«ای مؤمنان به خدا و پیغمبر خیانت نکنید و در امانتهای خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید.»

خداوند اعلام می‌دارد که خیانتکاران را دوست نمی‌دارد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ لایُحِبُّ مَنْ کانَ خَوّاناً أَثِیماً﴾ نساء ١٠٧

«خداوند خیانتکاران گناه پیشه را دوست نمی‌دارد.»

بر کسانی که می‌خواهند جامعه پاک و سالمی به وجود بیاورند واجب است با تمام قدرت با این صفت زشت، به مبارزه برخیزند، تا آرامش و اعتماد را در زندگی به وجود بیاورند.

خلف وعده:

خلف وعده هم یکی دیگر از اقسام دروغ مذموم و مضرّ است، و این صفت ناپسند نشان دهندهٔ ضعف شخصیت کسی است که با خلاف وعده، دوستی و محبّت موجود در بین افراد را محو می‌کند، زیان و ضررهای فراوانی را به بار می‌آورد، اوقات مردم را به ناحق ضایع می‌گرداند و به دروغ دیگران را امیدوار

می‌نماید ولی سرانجام سرگردانشان می‌سازد و... به همین دلیل است که پیغمبرﷺ خلف وعده را از صفات منافقین به حساب می‌آورد و می‌فرماید:

﴿آيَةُ الْمُنافِقِ ثَلاثٌ، إِذا حَدَثَ كَذِبَ، وَإِذا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذا اؤْتُمَنَ خان﴾[1]

«نشانه منافق سه صفت است: بهنگام سخن دروغ می‌گوید، اگر وعده داد، خلاف می‌کند، اگر امین قرار داده شد خیانت می‌کند.»

شهادت دروغ:

شهادت دروغ و ناحق یکی از دروغهای بسیار خطرناک است که جامعه را به فساد می‌کشاند و زیانهای فراوانی را متوجه عده‌ای می‌کند و عدهٔ دیگری را بناحق بهره‌مند می‌سازد؛ به همین جهت است که اسلام زیان و شرّ و فساد ناشی از شهادت دروغین را مقارن و همردیف شرک قرار داده و می‌فرماید:

﴿فَاجْتَنبوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنبوا قَوْلَ الزُورِ﴾ حج ۳۰

«از پلیدها یعنی بتها دوری کنید، و از افترا و دروغ و شهادت دروغین بپرهیزید.»

خداوند متعال دوستان مقرب بارگاهش را به راستگوئی و ندا دادن گواهی و شهادت دروغین وصف می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَالَّذينَ لايَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ فرقان ۷۲

«مؤمنان و دوستان خدا کسانی هستند که شهادت دروغ نمی‌دهند.»

بهتان:

از صفتهای بسیار زشتی است که اغلب باعث نابودی آبرو و شخصیت

۱ـ بخاری و مسلم (متفق علیه). صحیح

انسانهای بی‌گناه می‌شود و بهتان کننده، با افترا و بهتان ناحق حیثیّت دیگران را پایمال می‌سازد، به همین سبب است که خداوند مؤمنان را از آن برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا إِذا جائَکُمْ فاسِقٌ بِنَبأٍ فَتَبَیَّنوا أَنْ تُصیبوا قوماً بِـجَهالَةٍ فَتُصْبِحوا علی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ﴾ حجرات ٦

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری را به شما رساند، دربارهٔ آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی، بدون آگاهی آسیب برسانید، و از کردهٔ خود پشیمان شوید.»

سخن‌چینی و نمامی:

نمامی و سخن‌چینی، دروغی بسیار زشت و قبیح و ناپسند است. شخص سخن‌چین و نمام انسانی است پست و ضعیف‌النفس و مریض و بی‌ارزش، که از اختلاف و عداوت انسانها با هم لذّت می‌برد و چشم دیدن دوستی و محبت دیگران با هم را ندارد. بهترین راه مبارزه با انسان نمام و سخن چین این است که به سخنان او توجه نشود، به همین دلیل است که خداوند به ما دستور می‌فرماید:

﴿وَ لاتُطِعْ کُلَّ حَلاَّفٍ مَهینٍ هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمیمٍ﴾ قلم ١١ـ١٠

«از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، و از بسیار عیبجوئی که دائماً سخن‌چینی می‌کند پیروی مکن.»

نمام کسی است که سخن بد یکی را به دیگری می‌برد و بین آنان اختلاف و دشمنی به وجود می‌آورد، لذا خداوند دستور داده است تا از تصدیق او پرهیز نمائیم.

تحقیر و کوچک شمردن دیگران

یکی از دستورات قرآن کریم احترام و حفظ شخصیّت دیگران است، تا اتحاد

و برادری و محبت در بین افراد جامعه محفوظ بماند، و تفرقه و دشمنی از بین برود، خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا لایَسْخَرْ قوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ، وَ لاتَلمِزوا أَنْفُسَکُمْ وَ لاتَنابَزُوا بِالأَلقابِ، بِأْسَ الإِسْمُ الفُسوقُ بَعْدَ الإِیمانِ وَ مَنْ لَم یتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمونَ﴾

حجرات ۱۱

«ای کسانی که ایمان دارید، نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء و مسخره کنند، شاید آنان که مسخره می‌شوند بهتر از مسخره کنندگان باشند، و نباید عده‌ای از زنان، زنان دیگر را مسخره و استهزاء نمایند، چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجوئی قرار ندهید، و همدیگر را با القاب زشت و ناپسند نخوانید، و نامگذاری نکنید، برای مسلمانان چه بد است بعد از ایمان آوردن سخنان زشت و گناه آلود، بر زبان برانند، کسانی که دست برندارند و توبه نکنند به راستی ایشان ستمگرند.»

در این آیه شریفه خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد، که به دیگران احترام بگذارند، و شخصیت و شرافت و خوشنامی آنان را محفوظ نگهدارند، و نباید هیچ فردی اعم از مرد و زن مورد استهزاء و تمسخر قرار گیرد و تحقیر شود و نباید به خاطر اینکه کسی قیافهٔ نامرتبی دارد و یا فقیر و تنگدست می‌باشد و یا نقص و عیبی در اعضاء او مشاهده می‌گردد، با کلمات و یا اشاره با دست و زبان و چشم مورد بی‌احترامی و استهزاء واقع شود، چرا که اکثر کسانی که مورد تحقیر و توهین قرار می‌گیرند به نزد خداوند بهتر از کسانی هستند که خود را بی‌عیب می‌دانند و دیگران را تحقیر می‌نمایند. بدین خاطر شخص استهزاء کننده چون کسی را مورد تمسخر قرار می‌دهد که خدا از او راضی است به خود ظلم می‌نماید و قهر و غضب خدا را متوجه خود می‌سازد. علاوه بر این، کسی که مورد استهزاء شخصی

قرار می‌گیرد ساکت نمی‌نشیند بلکه وادار می‌شود که عیب و ایرادهای او را جستجو نماید و آن را در بین مردم شایع کند. حتی اگر عیبی هم نداشته باشد، شایعه‌ای درست می‌کند و به نحوی آن را بیان می‌نماید که مردم آن را باور کنند. لذا از این جهت هم شخصِ استهزاء کننده، به نفس خود ظلم می‌کند.

بنابراین باید یقین داشته باشیم که تحقیر و بی‌احترامی به دیگران، باعث ایجاد کینه و عداوت در دلها و نابودی روابط دوستانه در بین اشخاص می‌شود.

خداوند متعال به تأکید ما را از عیبجوئی و بیان نقصها و ایرادهای دیگران در حضور آنان نیز برحذر می‌دارد و اجازه نمی‌دهد که رودر روی افراد، شخصیّت آنان را مورد طعنه قرار دهیم. چرا که این امر کینه و عداوت را ببار می‌آورد. خداوند در این آیه مؤمنان را به منزله یک نفس واحد قرار می‌دهد که سزاوار نیست یکدیگر را تحقیر کنند و هرگاه کسی برادر دینی خود را تحقیر کند مانند آن است که نفس خود را تحقیر کرده باشد، و می‌فرماید:

﴿و لاتَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ﴾ «نفس خودتان را مسخره نکنید.»

همین طور اسلام از دادن القاب ناپسند به دیگران نهی می‌کند و می‌فرماید:

﴿و لاتَنابَزُوا بِالألْقابِ﴾ «همدیگر را به لقب بد مخوانید.» فرق نمی‌کند این لقب بد برای خود شخص باشد یا برای پدر و مادر و همسر و سایر نزدیکان او. زیرا این کار موجب کینه و عداوت می‌شود. سپس خداوند می‌فرماید که تحقیر و استهزاء و لقب بد دادن به دیگران باعث فسق و خروج از اطاعت امر خداوند است. سزاوار هیچ مسلمانی نیست که کاری کند که فاسق شود و به او گفته شود: فاسق! در حالی که ایمان آورده است. به راستی کسانی که از این کارهای زشت و گناهان و صفات ناپسند دوری نمی‌جویند، به نفس خود ظلم می‌کنند چرا که خود را در معرض غضب الهی واقع می‌سازند.

سوءظن و جاسوسی و غیبت

خداوند متعال مردمان را به احترام گزاردن به همدیگر دعوت می‌نمایند و آنان را از سوءظن نسبت به هم و جاسوسی و پیدا کردن عیب دیگران و غیبت آنان برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کثیراً مِنَ الظَّنّ إنَّ بَعْضَ الظّنّ إثْمٌ وَ لاتَجَسَّسُوا وَ لایَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً، أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَن یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیِّتاً فَکَرِهتُمُوه فَاتَّقُوا اللهَ إن اللهَ تَوّابُ الرحیم﴾ حجرات ۱۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها گناه است، و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از شما از دیگری غیبت ننماید آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ بیگمان همهٔ شما از مرده خواری بدتان می‌آید، از خداوند پروا داشته باشید و از عذابش بترسید، به راستی خداوند بس توبه پذیر و مهربان است.»

خداوند متعال در این آیه شریفه مؤمنان را از داشتن سوءظن نسبت به هم برحذر می‌دارد. زیرا این امر باعث تحقیر آنان می‌شود بدین خاطر است که می‌فرماید بعضی از بدگمانیها گناه است. البته وقتی گمانی گناه است که به شخص مؤمن و مورد اعتماد گمان برده شود. اما کسانی که به داشتن فساد اخلاق معروفند و به کارهای ناپسند دست می‌زنند، بدگمانی در حق ایشان گناه نیست. بدین جهت است که قرآن می‌فرماید: برخی بدگمانی گناه است یعنی برخی از بدگمانیها گناه نیست.

بعد خداوند متعال از جاسوسی و پرده‌دری نهی می‌کند و می‌فرماید:

نباید علیه انسانهای مؤمن و درستکار جاسوسی کنید و عیبهای پوشیده آنان را فاش نمائید، که این امر موجب کینه و عداوت و دشمنی در بین افراد جامعه می‌گردد. امّا افرادی که دولت مشروع و اسلامی آنان را تعیین می‌نماید تا بر

اوضاع و احوال کسانی مسلط باشند که در صدد ایجاد فتنه و فساد و از بین بردن حکومت هستند مشمول این آیه نمی‌شود، چرا که نهی فوق تمام کارهایی را در نظر گرفته است که موجب دشمنی و اختلاف در بین مردم می‌شود.

سپس قرآن از غیبت نهی می‌نماید و بر مؤمنان واجب می‌دارد که از غیبت دوری جویند. گفتن هر چیزی در غیاب برادر دینی که باعث آزردگی خاطر او باشد غیبت محسوب می‌شود خواه این گفته به صراحت باشد یا بطریق کنایه و رمز و اشاره فرقی نمی‌کند. باز فرق نمی‌کند که غیبت مربوط به امور دینی باشد یا دنیائی، مربوط به اخلاق باشد یا به قیافه شخص. زیرا این امر باعث ایجاد دشمنی و عداوت در بین انسانها می‌گردد. اسلام با جمله‌ای بسیار تند از غیبت نهی می‌کند و حتی غیبت کننده را به کسی تشبیه نموده است که گوشت برادر مردهٔ خود را می‌خورد و می‌گوید مگر شما دوست دارید که گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورید؟ قطعاً که دوست ندارید. بنابراین از غیبت برادران دینی خود دست بردارید.

اما غیبت کسانی که آشکارا دست به گناه می‌زنند، و به جاهای مشکوک و بدنام آمد و رفت دارند، اگر به خاطر دور نمودن ایشان از فساد باشد بلامانع است. آنگاه خداوند آیه را با دعوت مردم به تقوا و پرهیزکاری به پایان می‌رساند زیرا توبه‌ی کسانی را که از گناه پرهیز می‌کنند می‌پذیرد.

زنا

زنا کاری است بسیار زشت و قبیح که اطمینان و آرامش روحی را که انسانهای پاک دامن از آن بهره‌مند هستند، از افراد زناکار می‌گیرد، و آنان را دچار نگرانی و اضطراب می‌سازد. در حالی که عفت و پاکدامنی موجب سلامت جسمی و روحی و اعتماد و اطمینان قلبی است، زنا نگرانی و دلهره و احساس ناپاکی و گناه را به

بار می‌آورد، شخصی که دامن خود را به این گناه بزرگ آلوده کرده بود ضمن اینکه احساس شرمندگی و پشیمانی فراوانی می‌کرد در مقام توبه و درخواست اجرای احکام عقوبت اسلامی علیه خود، چنین می‌گفت: انسان زناکننده پریشان و نگران و دل‌واپس است و به تعبیر قرآن ﴿ يَحْسَبُونَ كل صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ﴾ «یعنی از هر صدایی تکان می‌خورند و آن را علیه خود می‌دانند، و هر نگاهی، قلب آنان را تکان می‌دهد.»

زناکار، از راه مشروع و صحیح ازدواج منحرف می‌شود، و به قیمت آبروریزی دیگران و بدون هیچگونه گذشت و فداکاری و احساس مسئولیتی در مقابل زن و بچه و تأمین زندگی آنان، به لذت جوئی و هوسبازی خود می‌پردازد، در حالی که ازدواج راهی است درست و قانونی، و فطری و موافق با سرشت انسان، و انسان را ملزم می‌سازد، تا قسمتی از زندگی خود را در راه دیگران و زن و بچه‌اش فدا نماید و در تأمین معاش و تربیت اخلاقی آنان تلاش کند، تا به صورت افراد درستکار و مفید جامعه درآیند، و این فداکاری لذتی است روحی که هر انسان پاکدامنی که می‌خواهد ازدواج کند آن را احساس می‌نماید و بدان شاد و امیدوار است.

زنا مانند سیل ویرانگر تمام آداب و اخلاق و فضایل را نابود می‌سازد، هر نور و روشنائی که از صفات پسندیده در درون انسان است خاموش و تاریک می‌نماید، رحم و عاطفه و کرامت و شرافت را نابود می‌کند، و از نتایج شوم و بسیار اسفناک و خطرناک آن بدور انداختن نوزادان نامشروع در کوچه‌ها و پس کوچه‌ها است، که یا می‌میرند و یا به صورت سربار جامعه درمی‌آیند، این افراد همیشه احساس ناراحتی بر آنان مسلط و نسبت به زندگی بدبین و خشمگین هستند، که چرا از زندگی آرام و مهر و محبت پدر و مادر محروم گشته‌اند و بدون داشتن غمخوار و فامیلی در صحنه وجود رها شده‌اند و دلسوزی ندارند.

ازدواج یک رابطه صحیح انسانی است که بین زن و شوهر مهر و محبت و گذشت و فداکاری را به وجود می‌آورد و آن دو را به صورت یک نفس واحد درمی‌آورد برای این است که به هر یک از زن و شوهر، زوج گفته می‌شود، یعنی زن و مرد بعد از ازدواج هر یک به صورت دو نفس درمی‌آیند، و در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مودّةً وَ رَحْمَةً﴾ روم ۲۱

«خداوند در بین شما زنان و شوهران مهر و محبت و عشق و علاقه قرار داده است.»

این در حالی است که زنا تنها بر لذت جویی حیوانی و زودگذر و نفع شخصی استوار است و هیچ مسئولیت و علاقه‌ای را به وجود نمی‌آورد و اکثر اوقات باعث دشمنی، خون ریزی و آبروریزی می‌گردد؛ به علاوه زن و مرد زناکار حتی در نظر همدیگر هم پست و رذیل و جنایتکار هستند.

بدین جهت است که اسلام شدیداً به مبارزه با زنا برخاسته و آن را تحریم نموده و تأکید دارد که کاری است بسیار قبیح که باید همه از آن دوری کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لاتَقْرَبُوا الزِّنا إِنَّهُ كان فاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلاً﴾ اسراء ۳۲

«نباید به زنا نزدیک شوید و دست بکارهائی بزنید که انسان را به زنا می‌کشاند، زیرا زنا، کاری است بس قبیح و حرام و ناپسند، و راهی است بسیار بد و انحرافی.»

یکی از فلسفه‌های عالیه اسلام این است که مجازات بسیار شدیدی را برای زنا کننده در نظر گرفته است و دستور داده کسانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند و مرتکب زنا می‌شوند، صد تازیانه به آنان زده شود اما کسانی که بعد از ازدواج و استفاده مشروع از همسرشان مرتکب زنا شوند، کشته شوند. چرا که اخلاق مادام

از پشتوانه قدرت اجرائی مجازات برخوردار نباشد به تنهائی انسانهای فاسد را که دارای روحی مریض هستند، از ارتکاب جرایم باز نمی‌دارد و نتیجه مطلوب را نمی‌دهد. ولی ترس از مجازات جنایتکاران را از ارتکاب جرایم باز می‌دارد.

خشم و عصبانیت

خشم جزو صفات ناپسند و زشتی است که هرگاه بر افراد جامعه مسلط گردد، و جامعه دچار خشونت شود، اثرات ناگوار و خطرناکی در زندگی به بار می‌آورد و مردم دچار تفرقه و اختلاف و گسیختگی روابط و نبودن مهر و محبت می‌شوند.

انسان وقتی به خشم درمی‌آید، قدرت تشخیص حق و باطل را از دست می‌دهد و به صورت جانوری درندهٔ وحشی درمی‌آید، که نمی‌داند چه خواهد کرد، خیال می‌کند که با عصبانیت کرامت و شخصیت خود را محفوظ می‌دارد، ولی در حقیقت ابراز خشم چهرهٔ انسان نادان و خطرناکی از او نمایان می‌سازد. بدون شک انسان عصبانی همیشه در ضرر و زیان قرار دارد، زیرا خشم علامت و نشانهٔ ظلم و تجاوز است در حالیکه حلم و حوصله دلیل هوشیاری و متانت و عقل می‌باشد.

از طرف دیگر انسان عصبانی تحت تأثیر فشار شدید خشم دچار ناراحتیهای فراوان روحی و جسمی می‌گردد، به همین جهت است که اسلام متقیان و مؤمنان وارسته را که مورد رضای خدا قرار گرفته‌اند به تسلیم نشدن در برابر خشم و غضب توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَالْكاظِمِينَ الغَيْظَ وَالعافِينَ عَنِ النّاسِ واللهُ يُحِبُّ المُحْسِنِينَ﴾

آل عمران ۱۳٤

«مؤمنان راستین کسانی هستند که خشم خود را می‌پوشانند و از مردم گذشت می‌نمایند، چنین اشخاصی نیکوکارند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

(غیظ) یعنی خشم بسیار شدید. و (کظم غیظ) یعنی پنهان ساختن و اظهار ننمودن آن و تسلّط بر نفس و نشان ندادن اثر آن

باید متوجه باشیم که قرآن تنها به پنهان نمودن خشـم و تسـلّط بـر نـفس دعوت نمی‌کند، بلکه به عفو و گذشت از انسانهای متجاوز که باعث برانگیختن خشم می‌شوند نیز تأکید می‌نماید و می‌فرماید ظلم و تجاوز آنان را با نیکی و خوبی پاسخ گوئید. هنگامی که انسان می‌بیند به حق او تجاوز شده است طبیعتاً خشمگین می‌شود. پس گذشت و عفو در چنین حالی نشانهٔ بـزرگواری و سـعه صدر و وارستگی اخلاقی او است که توانسته بهترین راه را به هنگام جـوشش خشم انتخاب کند.

معلوم است که به هنگام خشم و عصبانیت قضاوت انسان منصفانه نـیست چون در آن هنگام نمی‌تواند حق را تشخیص دهد. لذا اغلب قضاوتهایی که در حالت خشم انجام می‌گیرد از حق و صواب بدور است. به همین جهت است که خداوند عفو و گذشت را به هنگام خشم جزو صـفات مـؤمنان قـرار مـی‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ إِذا ما غَضِبوا هُمْ يَغْفِرون﴾ شوری ۳۷

«مؤمنان واقعی کسانی هستند که اگر خشمناک شدند (زمام اختیار را از دست نمی‌دهند و بر نفس خود مسلّط هستند و دست به کار و سخن ناپسند نمی‌زنند و طرف را) می‌بخشند.»

پیغمبرﷺ مبارزه با نفس و تسلّط بر آن را به هنگام خشم نشانه قهرمانی و دلیری می‌داند و می‌فرماید:

﴿لَيسَ الشَّدِيدُ بِالصَّرعَةِ إِنّما الشدِيدُ الَّذی يَمْلِکُ نَفْسَهُ عِنْدَ الغَضَبِ﴾ (۱)

۱ـ مسلم، صحیح

«قهرمان کسی نیست که در کُشتی و زورآزمائی نیرومند باشد بلکه کسی است که به هنگام خشم بر نفس خود تسلّط داشته باشد.»

بنابراین کسانی که می‌خواهند به اخلاق و ادب وارسته متصف شوند، باید خود را به بردباری و صبر و تحمل و تسلط بر نفس عادت دهند، و تمام احساساتی که انسان را دچار هیجان و خشم می‌نمایند کنترل سازند مبادا تحت تأثیر آنها اعمال ناپسندی از آنان سر بزند که موجب پشیمانی شود. وقتی انسان چنین تسلطی را بر نفس خود پیدا کرد خود را از مشکلات فراوانی محفوظ می‌نماید.

حسد

حسد هم از صفات زشت و ناپسند و مضرّ می‌باشد، که انسان را دچار بدبختی و زندگی ناآرام می‌سازد. انسان حسود که آرزوی بدبختی و ناراحتی دیگران را دارد و نفس خود را با گرفتاری و بدبختی آنها شاد می‌نماید، چنین انسانی به تمام معنی فطرت و سرشت پاک خود را دگرگون ساخته و راه حق را گم کرده است. به جای اینکه از خیر و خوش و راحتی دیگران خوشحال باشد از آنها رنج می‌برد.

باید متوجه باشیم که در این عصر حسادت نقش خطرناکی را بازی می‌نماید و اکثر مردم در دام آن گرفتارند. فقرا نسبت به ثروتمندان، زنان نسبت به مردان، زشترویان نسبت به خوبرویان و... حسادت می‌ورزند. حتی بعضی از ملتها به بعضی دیگر حسادت دارند، و بدبختی آنان را آرزو می‌نمایند. انسان حسود، پست و لئیم است و از نمامی و سخن‌چینی در بین مردم و ایجاد اختلاف و دشمنی در بین آنان لذت می‌برد. حسود که ببیند یک نفر موفق و پیروز است خواب به چشمش نمی‌رود. آتش حسادتش زبانه می‌کشد و آرام نمی‌گیرد. لذا شروع به حیله و دسیسه چینی می‌نماید، تا او را از پای درآورد خود را در جای او قرار دهد، و یا او را در نظر مردم خوار و بی‌ارزش سازد.

انسان حسود یک ورشکستهٔ روحی و اخلاقی است که اعتماد بنفس را از دست داده است. احساس عجز و ناتوانی می‌کند و فکر می‌کند که قدرت ندارد به آرزوهای خود برسد به همین جهت است که قرآن از حسادت نهی می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ لاتَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ على بَعْضٍ لِلرِّجالِ نصيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ للنِّساءِ نَصيبٌ مِمّا اكتَسَبْنَ وَاسْئَلوا اللهَ من فَضْلِهِ﴾ نساء ۳۲

«آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با اعطای آن بر برخی دیگر برتری داده است. مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند و زنان هم نصیبی دارند از آنچه بدست می‌آورند، و طلب فضل او کنید.»

خداوند انسانها را از آرزوی نعمتهائی که به دیگران داده شده برحذر داشته و فرموده نباید با حسادت به آنها بنگرید و زوال آنها را در دل آرزو نمائید، آنگاه می‌فرماید ثروت و مالی که انسان به دست می‌آورد نتیجه تلاش و زحمت او است، لذا بر مؤمنان لازم است برای به دست آوردن آن به تلاش و کوشش خود متکی باشند و استعدادهای خود را در راه رسیدن به آرزوهای خود به کار گیرند، و از فضل و کرم خدا بخواهند که آنان را در راه رسیدن به چیزهایی که از آنها محرومند یاری رساند.

خداوند به ما دستور می‌دهد که از شرّ انسانهای حسود به او پناه ببریم و می‌فرماید:

﴿و من شَرِّ حاسدٍ إذا حَسَدَ﴾ فلق آیه‌ی آخر

«ای محمد بگو از شرّ انسان حسود که در حال بکارگیری حسادتش می‌باشد به پروردگار پناه می‌برم.»

انسان حسود بسیار بیچاره و بدبخت است و مستحق کمک و محبت است، تا کمی از ناراحتی درونش کاسته شود، چه بهتر است که ما در مقابل حسادت آنها

عفو و گذشت نشان دهیم و آنان را در مقابل احساسی که تنها خودشان را در عذاب قرار می‌دهد عفو کنیم. در این مورد خداوند به ما دستور می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثيرٌ مِنْ أَهْلِ الكِتابِ لَوْ يُرَدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إيمانِكُمْ كُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِامْرِهِ﴾

بقره ۱۰۹

«بسیاری از اهل کتاب به واسطه رشک و حسدی که در درونشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان باز گردانند با اینکه حقانیت اسلام برایشان کاملاً روشن گشته است، پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید، تا خداوند دستور می‌دهد که در برابرشان چه کاری کنید بی‌گمان خداوند بر همه چیز توانا است.»

علاج و مداوای حسادت

راههای گوناگونی برای رهایی از احساس حسادت نسبت به دیگران وجود دارد. یکی از آنها این است که انسان خود را به نعمتهائی که خداوند در زندگی به او بخشیده قانع کند و به انجام واجبات خود بپردازد، و هرگز وضعیت خود را با کسانی که از او بالاتر و صاحب نعمتهای فراوان‌تر می‌باشند مقایسه نکند، بلکه به کسانی که از او فقیرتر و ناراحت‌ترند بنگرد و نعمتهائی را که خداوند به او داده مشاهده کند و خدا را شکر کند. پیغمبرﷺ در این مورد می‌فرماید:

﴿إذا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إلى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي الْمالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إلى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ مِمَّنْ فُضِّلَ عليه﴾[1]

۱ـ بخاری . صحیح

«هرگاه یکی از شما به کسی نگاه می‌کند که آن کس از لحاظ مال و قیافه و جسم از او برتر و بالاتر است باید به کس دیگری هم نگاه کند که از خودش پایین‌تر است و از لحاظ مالی و جسمی از او کم‌تر می‌باشد.»

کارهای بی‌ارزش و بیهوده

برای ترقی روح و رسیدن آن به درجات عالیه و درک کمالات معنوی و توفیق پیروزی در زندگی، قرآن انسان را به دوری جستن از کارهای بی‌ارزش و باطل و سخنان بیهوده دعوت می‌نماید و هر کار و گفتاری را که باعث بی‌شخصیتی و هتک حرمت او می‌گردد به عنوان عبث و لغو معرفی نموده که باید از آن دوری جوید به همین جهت است که می‌فرماید:

﴿قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضون﴾ مؤمنون ۳ـ۱

«مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند، آنان کسانی هستند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند، و کسانیند که از کردار و گفتار بیهوده رویگردانند.»

قرآن کریم به شیوه‌های مختلف نهی از رفتار و گفتار بیهوده را تکرار کرده و در وصف بندگان مخلص و صادق خود می‌فرماید:

﴿وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لانَبْتَغی الجاهِلینَ﴾ قصص ۵۵

«مؤمنان کسانی هستند که هرگاه چیز بیهوده‌ای را شنیدند از آن روی می‌گردانند و به آن نزدیک نمی‌شوند و می‌گویند: ما در مقابل کار خودمان مسئول هستیم و شما هم در مقابل کار خودتان مسئول هستید، خداحافظ، ما همنشین انسانهای نادان نمی‌شویم.»

باز در تعریف مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَ إِذا مَرّوا بِاللَّغْوِ مَرّوا كِراماً﴾ فرقان ۷۲

«و هنگامی که کارهای بیهوده و سخنان یاوه را ببینند و بشنوند بزرگوارانه از کنار آنها رد می‌شوند و خود را آلوده به آنها نمی‌سازند.»

تمام سرگرمیهای بیهوده‌ای که هیچ فایده‌ای ندارند، و اثری در تزکیه نفس، و تقویت شعور در آنها موجود نیست و مشتمل بر چیزهایی هستند که شهوت و هوای نفس را تقویت می‌نمایند و اخلاق را به فساد می‌کشانند، کلاً، جزو لغو و مورد نفرت الهی است.

یکی از عوامل پیشرفت ملتها، روی گردانیدن از کارهای بیهوده و بی‌ارزش و تلاش و کوشش فراوان در کارهای مفید است. متقابلاً ملتهایی که اوقات خود را در کارهای بیهوده و سخنان یاوه صرف می‌نمایند بدبخت و ناتوان و عقب‌افتاده هستند.

پرخوری و اسراف

هرگاه تمایلات و انگیزه‌های معنوی و روحی در انسان ضعیف گردید، طبیعتاً تمایلات مادی و نفسانی او شدت می‌یابد، که اغلب در عشق و علاقه فراوان به خوردن و نوشیدن نمایان می‌شود.

قابل توجه است که زیاده‌روی در خوردن باعث تقویت تمایلات جنسی و قدرت شهوانی می‌شود. و انسان را به جایی می‌کشاند که هدف از زندگی را تنها استفاده از لذایذ مادی می‌داند، و نیروهای معنوی و صفاتِ روحی او را ضعیف و ناتوان می‌سازد، طوری که نیکوکاری و فداکاری و دوری از هوای نفس را فراموش می‌کند، و خودخواهی و سنگدلی و عیاشی را پیشه خود می‌سازد، و همهٔ اینها باعث می‌شوند انسان به صورت عضو فاسد جامعه درآید که هیچ فایده‌ای برای ترقی و پیشرفت خود و خانواده و مملکت نخواهد داشت.

به همین جهت است که قرآن کریم اندرز و توصیه‌های خود را متوجه پرهیز و دوری از تسلیم شدن در مقابل عمل زشت پرخوری و اسراف در صرف غذا کرده و پرخوران را جزو کسانی به حساب می‌آورد که مورد خشم و بی‌محبتی خداوند قرار دارند و می‌فرماید:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا و لاتُسْرِفُوا إِنَّهُ لايُحِبّ المُسْرِفِينَ﴾ اعراف ۳۱

«بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید، که خداوند مسرفان و زیاده‌روی کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

پرخوری و اسراف در صرف غذا انسان را به کودنی و کوردلی می‌کشاند، و او را از بهرهٔ عقل و روح و استفاده از معنویاتی که نیاز به عقل برتر و روح پاک دارند محروم می‌نماید. زیرا تمام هدف انسان شکم پرست در زندگی، فکر کردن دربارهٔ غذا و استفاده از لذایذ زودگذر آن است، و این امر او را از تزکیه نفس و دوری جستن از نقایص روحی باز می‌گرداند، و او را از دایره انسانیت دور می‌کند و به صورت حیوان درمی‌آورد. قرآن کریم این صفت و حالت ناپسند را از حالت و صفات کافران به حساب آورده، می‌فرماید:

﴿وَالَّذينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ و يَأْكُلُون كَما تَأْكُلُ الأَنْعامُ وَالنّارُ مَثْوَىً لَهُمْ﴾ محمد ۱۲

«کسانی که کافرند (چند روزی از نعمتهای الهی) لذت می‌برند و همچون چهارپایان بی‌خبر از انجام کار می‌چرند و می‌خورند، و آتش دوزخ جایگاه ایشان است.»

این است توصیهٔ قرآن در مورد رعایت حد وسط و اعتدال در خوردن و نوشیدن، تا جنبهٔ معنوی انسان همیشه قوی و نیرومند باشد، زیرا اسلام به تقویت آن اهمیت فراوان می‌دهد و ارزش زیادی برای آن قائل است.

فصل چهاردهم:

نمــاز در اسلام

نماز در اسلام

۱ـ فایده نماز ۲ـ فلسفه نماز ۳ـ برخی از فلسفه‌های وضوء ۴ـ شرایط نماز ۵ـ بحثی درباره اعمال و حرکاتی که در نماز انجام داده می‌شود ۶ـ معانی بلندی که سوره فاتحه به آنها اشاره دارد ۷ـ برخی از فلسفه‌های نماز که در قرآن بیان شده است ۸ـ نماز رفتارهای ناپسند را از بین می‌برد ۹ـ نماز شجاعت و سخاوت را به وجود می‌آورد ۱۰ـ نماز تمرکز فکر را تقویت می‌کند ۱۱ـ نماز نفس را نیرو می‌بخشد.

(صلاة) در لغت به معنی دعای خیر است، دعایی که انسان به وسیله آن به خدا نزدیک می‌شود و طلب آمرزش گناهان را می‌نماید، یا شکر نعمت خدا را به جا می‌آورد و از خدا می‌خواهد هرگونه بلا و شری را از او بدور نماید. و یا به معنی عبادت فرضی است که انسان آن را انجام می‌دهد، و گاهی صلاة عبارت است از ابراز نیاز به پروردگار به صورت قولی و عملی. خداوند نماز را بر بندگانش واجب نموده است، تا بیاد دستورات او باشند، و به وسیله آن از شدت ناراحتی مشکلات زندگی آنان بکاهد. یکی دیگر از معناهای نماز (صلاة) حمد و ثنا و تمجید او است و به نحوی که شایسته مقام الهی باشد.

فایده نماز

استاد (اوگوست سباتیّه) استاد فلسفه دانشگاه پاریس در کتاب خود به نام (فلسفه ادیان) چنین می‌گوید: «ما می‌توانیم معنی دین را به طور خلاصه چنین بیان کنیم، دین عبارت است از رابطه و علاقه‌ای آشکار و مورد نظر، که روحهای رنجدیده آن را بین خود و یک قدرت پنهانی برقرار می‌نمایند. این روحها وجود آن قدرت را درک می‌کنند، خود را پیرو و تابع آن می‌دانند، و سرنوشت و مقدّرات خود را تحت اراده و مشیّت آن قرار می‌دهند. بنابراین نماز یک عمل و حرکت دینی است، یا می‌توان گفت که نماز حقیقت دین است.

این دانشمند در ادامه سخنانش می‌گوید: دین، تا جنبه عملی به خود نگیرد دین نیست، بلکه باید سعی و کوشش چشمگیری داشته باشد، تا نفس را وادار نماید با پناه بردن به پروردگار خود، مجدانه برای نجات از هلاکت و بدبختی تلاش نماید، و چنین تلاشی که باعث نجات نفس می‌گردد نماز است و لاغیر. البته منظورم از نماز تنها گفتن کلمات و تکرار عبارات و دعاهای آن نیست. بلکه نماز عبارت است از اعمال و حرکاتی که نفس آگاهانه آنها را انجام می‌دهد تا به طور مستقیم رابطه خود را با یک قدرت فوق‌العاده و نامرئی استوار نماید. همان قدرتی که فطرت انسان به آن اعتراف می‌کند، و حتی قبل از اینکه پیغمبران بیایند و اسمی مانند (الله) را بر آن اطلاق کنند، آن را می‌شناخت و خود را تابع آن می‌دانست. بنابراین دین عبارت است از رابطه و علاقه معنوی موجود در بین نفس و پروردگار آن، و هرگاه چنین رابطه‌ای موجود نباشد دینی هم وجود ندارد.»[۱]

۱ـ ترجمه علامه محمدفرید وجدی منتشر در مجله الازهر

فلسفه نماز

جامعه بشری نیازمند یک قدرت بزرگ روحی و معنوی است، تا بتواند روحیه افراد را در سطح بالایی قرار دهد و به طور دائمی آن را به سوی نمونه‌های کامل به حرکت درآورد، تا مبادا رَوابط افراد تنها بر نیازهای مادی و منافع شخصی استوار گردد که باعث به وجود آمدن فتنه و فساد بسیار در زمین خواهد شد.

بدون شک نماز آن نیرو و قدرت عظیم معنوی و روحی را به جامعه انسانی می‌بخشد که برای اصلاح و سعادت اجتماع بدان نیازمند می‌باشد.

نماز روح انسان را آرام و مطمئن می‌سازد. چرا وقتی که روح انسان با پروردگارش رابطه‌ای نداشته باشد، آثار وحشت و هراس و شکست و بدبختی و عدم قناعت بر او غلبه می‌نماید، و اغلب گمان می‌کند که چارهٔ این وحشت و هراس تنها از طریق سرگرمیهای نامشروع و پیروی از تمایلات نفسی امکان پذیر است. بنابراین در دام شراب و قمار و مواد مخدر گرفتار می‌آید، و زندگی را در نهایت اضطراب و وحشت و حرص و جوش و تأسف بر آنچه بدان دست نیافته است سپری می‌نماید. در حالی که نماز روح امید را در انسان به وجود می‌آورد و او را وادار می‌سازد تا تمام خواسته‌های خود را از پروردگارش طلب نماید و در نتیجه آن اطمینان و آرامش بر او مسلّط می‌گردد. نماز، قدرت و ایمان به پیروی و فرمانبرداری از دستورات خدا را در انسان به وجود می‌آورد و او را قادر می‌سازد با تمایلات نفسانی و خواسته‌های شهوانی به مبارزه بپردازد و بر آنها غلبه نماید. نماز یأس و نومیدی را از قلبها می‌زداید و آنها را دعوت می‌کند که به یاری و کمک خداوند امیدوار باشند و در هر شرایطی به او پناه ببرند و از او یاری بخواهند. براستی کسی که به خدا اعتماد و توکل داشته باشد، یأس و نومیدی را نمی‌شناسد، و از چنان قدرت نفسی و تسلط روحی برخوردار است که می‌تواند با بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین مشکلات زندگی روبرو شود و آن را حل نماید.

بنابراین تردیدی نیست که اتصال و ارتباط روح با پروردگار عالم هرچند روزانه چند لحظه‌ای هم باشد جزو ضروریات و نیازهای اولیه انسان است، و به همین جهت است که خداوند متعال به مسلمانان دستور داده تا با خواندن نماز با او رابطه مستقیم برقرار سازند.

واجب بودن نماز

قرآن کریم در آیات بسیاری دستور به خواندن نماز داده است از جمله می‌فرماید:

﴿فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كتابا مَوْقُوتاً﴾ نساء ۱۰۳

«به اقامه نماز بپردازید و به خوبی آن را انجام دهید، به راستی نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معیّن است.»

خداوند در وصف دوزخیان به هنگامی که دربارهٔ علّت عذابشان از آنان سؤال می‌شود، می‌فرماید:

﴿ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ، قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾ مدثر ۴۳-۴۲

«چه چیزهایی شما را در دوزخ قرار داده است؟ (در جواب می‌گویند در دنیا) ما از زمرهٔ نمازگزاران نبودیم و به مستمندان غذا نمی‌دادیم و نیاز آنان را برطرف نمی‌ساختیم.»

قرآن کریم کیفیت نماز خواندن را بیان نکرده است، بلکه پیغمبرﷺ آن را روشن نموده و به اصحابش دستور داده است، تا مانند او نماز بخوانند، و فرمود:

﴿صَلّوا كَما رَأَيْتُمُونى أُصَلِّى﴾[1]

۱- بخاری . صحیح

«من چطور نماز می‌خوانم شما هم همانطور نماز بخوانید.»

ما در اینجا دربارهٔ اعمال و حرکات موجود در نماز و فلسفه آنها به بحث می‌پردازیم ولی قبلاً دربارهٔ شرایط و مقدمات نماز و قبل از همه از وضوء بحث می‌نمائیم.

حکمت و فلسفه وضوء

قرآن کریم چگونگی و کیفیت وضو را به ما نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ **يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلى الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وجوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلى الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلى الكَعْبَينِ** ﴾ مائده ٦

«ای مؤمنان! هنگامی که برای نماز بپا خاستید (و وضوء نداشتید) صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید، و سرهای خود را (همه یا قسمتی از آنها) مسح کنید، و پاهای خود را با قوزکها، بشوئید.»

یکی از حکمت‌های وضوء آماده ساختن ذهن انسان برای نماز است، چرا که روح و جوهر نماز این است که انسان خود را در پیشگاه پروردگارش تسلیم و خاشع نشان دهد و برای اینکه بتواند ذهن خود را آمادهٔ چنین خشوع و خضوعی نماید، و از مشغله‌های فراوان زندگی دور شود و با قلب فارغ در پیشگاه پروردگار حضور یابد، بر او واجب شده است که قبل از خواندن نماز وضوء بگیرد.

فلسفه این امر این است که هرگاه فکر انسان عمیقاً به مسائلی مشغول باشد، نمی‌تواند دربارهٔ چیز دیگری فکر کند مگر اینکه با انجام اعمال و حرکاتی نسبتاً شدید خود را آگاه و بیدار سازد، تا به سرعت از فکر اولی دور شود و آنرا رها سازد، امّا اگر بخواهد بدون انجام چنین عملیاتی خود را آماده نماید تا به تدریج درباره مسئله دومی فکر کند نیاز به وقت زیادتری دارد، مثلاً اگر به کسی که فکرش به مسائلی مانند تجارت و صنعت شدیداً مشغول است، گفته شود، بیا نماز بخوان،

مسلماً آمادگی لازم را ندارد و در خود احساس سستی و سنگینی می‌نمایند، ولی وقتی وضوء گرفت و اعضای مهمّ بدنش را با آب تمیز کرد ذهنش را برای تفکر دربارهٔ چیز تازه‌ای آماده می‌سازد، در حقیقت با گرفتن وضوء روح انسان متوجه ذات الله می‌گردد.

شرایط نماز

یکی از شرایط صحت نماز این است که بدن و لباس نمازگزار و جایی که نماز در آن برگزار می‌شود از هرگونه آلودگی به چیزهای ناپاک محفوظ باشد. این امر مسلمانان را به پاکی و نظافت عادت می‌دهد و آنان را پاکیزه و نظیف به بار می‌آورد.

شرط دیگر نماز این است که نمازگزار به هنگام خواندن نماز باید قسمت عورت بدنش پوشیده باشد. عورت مردان مابین ناف و زانوهای آنان است، و عورت زنان شامل تمام بدن به جز دستها و صورت ایشان می‌باشد، (بنابراین بر مردان واجب است به هنگام اقامه نماز مابین ناف و زانوهای خود را با پارچه‌ای بپوشانند و اگر این قسمت یا برخی از آن به هنگام نماز برهنه باشد نماز باطل است، و بر زنان هم واجب است تمام بدن خود را به جز صورت و دستهایشان، تا مچ دست بپوشانند و اگر سینه و گردن و یا پاهایشان به هنگام نماز نمایان باشد نمازشان باطل می‌گردد).

علاوه بر آن برای صحت نماز بر نمازگزار واجب است که رو به کعبه بایستد تا قبله همه مسلمانان و نقطه توجه ایشان یکی باشد. اگر قبله از جانب خداوند تعیین نمی‌شد و هرکس به میل خود به هنگام نماز به هر جهتی که می‌خواست، نماز می‌خواند این امر باعث تشتت و پراکندگی و بی‌نظمی می‌گردید و از طرف دیگر نمازگزار نمی‌دانست کدام جهت بهتر و ثوابش بیشتر است تا رو به آن

بایستد و در حالت اضطراب و سردرگمی قرار می‌گرفت. بدین خاطر حکمت الهی اقتضا نمود که کعبه که اولین عبادتگاهی است که بر روی زمین ساخته شده است، به عنوان قبله و نقطه اتجاه همه مسلمانان تعیین شود، تا مردم در یک صف واحد و با یک دعا و نیایش واحد و در یک جهت و زمان واحد، خدای واحد را پرستش نمایند. البته منظور از رو به کعبه ایستادن هنگام نماز عبادت و پرستش کعبه نیست، و عبادت و پرستش تنها برای ذات الله است. شریعت اسلام کسی را که به قصد عبادت کعبه، رو به آن ایستد کافر و و مشرک می‌داند، ولی رو به کعبه ایستادن در نماز باعث اتحاد و هماهنگی و ترتیب در بین نمازگزاران می‌شود.

نمازگزار، قبل از شروع نماز اذان و اقامه را می‌گوید، و از سنت پیغمبرﷺ پیروی می‌کند و با گفتن کلمات مخصوصی روح خود را برای کسب فیض در پیشگاه پروردگارش آماده می‌سازد.

و با سر دادن این کلمات در اذان آمادگی خود را اعلام می‌دارد:

﴿أَللّهُ أَكْبَر أَللّهُ أَكْبَر، أَللّهُ أَكْبَر أَللّهُ أَكْبَر، أَشْهَدُ أَنْ لاّإِلهَ إِلاّ اللّهَ أَشْهَدُ أَنْ لا إِله إِلا الله، أَشهَدُ أَنَّ مُحَمداً رسولُ الله، أَشهَدُ أَنَّ محمداً رسولُ اللهِ حَيَّ عَلى الصَّلاةِ حَيَّ عَلى الصَّلاة. حَيَّ على الفلاحِ حَيَّ عَلى الفلاحِ، أَللّهُ أَكْبَر، أَللّهُ أَكْبَر، لا إِلهَ إِلاّ الله﴾

«خداوند از همه چیز باعظمت‌تر و بزرگتر است، و گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز ذات الله سزاوار پرستش نیست و گواهی می‌دهم محمد رسول و فرستاده خدا است. به سوی نماز بشتابید و به سوی کاری بشتابید که باعث نجات است. و خداوند از هر چیزی باعظمت‌تر است و معبود حق جز ذات الله وجود ندارد.» این بود مقدمات و شرایطی که قبل از شروع نماز رعایت آنها ضروری است.

بحثی درباره اعمال و حرکاتی که در نماز انجام داده می‌شود

وقتی که نمازگزار از گفتن إقامه، فارغ شد، نیت نماز را در قلب خود حاضر می‌نماید و دستهایش را، تا برابر شانه‌هایش بلند می‌کند، و می‌گوید: ألله أکبر، و با گفتن این کلمه اعلام می‌دارد که خداوند از همهٔ اشیاء بالاتر و بزرگتر است، و با شروع نماز و مناجات با خدا از هر چیز دیگری غافل و روگردان می‌شود. بعد از گفتن الله اکبر دستهایش را پائین می‌آورد به نحوی که آنها را آزاد می‌کند و یا دست راستش را روی دست چپش بر سینه قرار می‌دهد. این شیوه ایستادن به نمازگزار نشان می‌دهد که بر او واجب است با قلبی آگاه و خشوع و خضوع تمام در پیشگاه الهی قرار گیرد. آنگاه شروع به خواندن دعای افتتاح می‌کند و می‌گوید:

﴿وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَالأَرْض حَنِیفاً مسلماً وَ ما أَنا مِن المُشرکینَ إِنَّ صَلاتی و نُسُکی وَ مَحْیایَ و مَماتِی لِلّٰهِ رَبِّ العالَمِینَ لاشریکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنا مِنَ المسلمینَ﴾

«قلب و روی خود را متوجه کسی می‌نمایم که آسمانها و زمین را آفریده است من از انحراف بدور و مسلمان و تسلیم فرمان پروردگار هستم، و از زمرهٔ کسانی نیستم که برای خدا شریک قرار می‌دهند. یقیناً تمام نماز و عبادت و ستایش و زندگی و مرگ من تنها برای پروردگار عالمیان است که هیچ شریک و انبازی ندارد، به من دستور داده شده تا به این شیوه خداوند را پرستش کنم و من از زمرهٔ کسانی هستم که تسلیم فرمان خدا می‌باشند.» وقتی که نمازگزار این دعا را می‌خواند، عظمت و قدرت الهی بر قلبش مسلّط می‌گردد و نمازش را با خلوص و خشوع بیشتر انجام می‌دهد.

بعد از دعای افتتاح نمازگزار سورهٔ فاتحه را می‌خواند و می‌گوید:

﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ أَلرّحْمنِ الرَّحیمِ مالِکِ

يَوْمِ الدِّينِ إِيّاکَ نَعْبُدُ و إِيّاکَ نَسْتَعِينُ، إِهْدِنا الصِّراطَ المُسْتَقيمَ، صِراطَ الَّـذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ المَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ و لاالضّالِّينَ﴾

«به نام خداوند بخشنده و مهربان (و برای او نماز را شروع مـی‌نمایم) و تـمام سپاس و ستایشها سزاوار خداوندی است که پـروردگار هـمه جـهانیان است، و بخشنده و مهربان است، پادشاه روز جزا است (پروردگارا!) تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو کمک و یاری می‌طلبیم، و ما را به راه راست هدایت فرما، راه همان کسانی که نعمت خودت را به آنان بخشیده‌ای (و مورد رحم تو واقع شده‌اند) نه راه آنان که مورد غضب تو قرار گرفته‌اند، و نه راه آنان که سرگشته و گمراهند.»

خواندن سورهٔ فاتحه در تمام رکعتهای نماز واجب است، زیرا این سوره دارای معانی پرمحتوا و زیبائی است، و اثر بسیار مهمی در اصلاح فرد و جامعه دارد و سورهٔ فاتحه روح و جوهر نماز است، بنابراین لازم است که کمی دربارهٔ آن به بحث بپردازیم.

معانی زیبا و بلندی که سورهٔ فاتحه به آنها اشاره دارد

اوّل ـ سورهٔ فاتحه لطف و احسان خداوند را معرفی می‌نماید، و از آیـه‌های ﴿**أَلحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ، الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**﴾ معلوم می‌گردد که تمام سـپاس و ستایش خاص خدا است، چون هر نعمتی که موجب ستایش است از جانب خدا به وجود آمده است و منشاء و مـصدر هـمه نـعمتها ذات الله است، پس هـمهٔ ستایشها سزاوار او است. جمله‌ی (رب العالمین) نمایانگر این واقعیّت است کـه تمام افراد بشر اعضای یک خانواده هستند و سرپرست و مربّی هـمه ذات الله است بنابراین همه باید با هم دوست و مهربان باشند. قرآن کریم این تفکر عالی را به مسلمانان و جامعه انسانی تعلیم می‌دهد و آن را به عنوان سدّی محکم در برابر تعصبات قومی و رنگ و نژاد پرستی مستقر می‌سازد.

البته تربیت بندگان به وسیله پروردگار عالم دو نوع است، یکی تربیت فطری و سرشتی است که با رشد و تکامل جسم و پیشرفت نیروی عقل و ادراک انجام می‌گیرد، و دیگری تربیت دینی و اخلاقی و تزکیه روحی است که بوسیله وحی الهی به پیغمبران و ابلاغ ایشان به مردم انجام داده می‌شود و مردم در پرتو دستورات الهی به تصفیه و اصلاح نفس خود می‌پردازند.

(الرحمن الرحیم) دو صفتی هستند از صفات خاص الهی و ذکر آنها بعد از صفت (ربّ) بیانگر این حقیقت است که تربیت الهی بر اساس مهر و محبت و بخشش و احسان است، نه قهر و خشونت. لذا بر مربیان لازم است که به پیروی از پروردگار خود مهر و محبت را اساس کار تعلیم و تربیت قرار دهند.

نمازگزار وقتی این دو صفت الهی را به کرّات در نمازش تکرار می‌نماید، یقین حاصل می‌کند که پروردگارش بخشنده و مهربان است و با اطمینان کامل به سوی او روی می‌آورد و برای جلب رضای الهی کوشش می‌نماید.

دوم ـ سورهٔ فاتحه مشتمل بر وعده و رحمت الهی است. وقتی خداوند صفت رحمت را بیان می‌دارد متعاقب آن به مردم هشدار می‌دهد و می‌فرماید مغرور نباشید من (مالک یوم الدین) و پادشاه روز جزا هستم، نیکوکاران را پاداش می‌دهم و بدکاران را مجازات می‌نمایم و در روز قیامت تمام امور در قبضهٔ قدرت من است.

وعده الهی شامل فرد و جامعه است و نعمتهای دنیا و قیامت هر دو را دربر می‌گیرد. خداوند به مؤمنان واقعی که به شریعت و قانون اسلام رفتار می‌نمایند وعده داده است که خلافت زمین از آن ایشان خواهد بود، و از نعمتهای آخرت نیز بهره‌مند می‌باشند. تهدید الهی نیز شامل بدبختی دنیا و عذاب دوزخ می‌باشد.

سوم ـ سوره فاتحه مؤمنان را به توحید و عبادت پروردگار دعوت می‌نماید، و آیهٔ ﴿إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعین﴾ یعنی تنها تو را پرستش می‌کنیم و شریکی

برایت قرار نمی‌دهیم، تنها از تو می‌خواهیم که ما را بر عبادت و پرستش خودت و تمام کارهای دیگر کمک و یاری فرمائید. وقتی انسان این آیه را می‌خواند به طور قاطع بر همهٔ شرک و بت‌پرستی‌هایی که در بین ملتها شایع است خطّ بطلان می‌کشد. منظور از بت‌پرستی شایع این است افرادی به عنوان ولی و سرپرست امور و همه کاره در مسائل هستی قرار داده می‌شوند و مردم گمان می‌کنند که این عده دارای قدرت و نیروی غیبی هستند، لذا برای رفع مشکلات و برآورده شدن خواسته‌هایشان به جای اینکه خدا را به فریاد خوانند این افراد را به فریاد می‌خوانند و به ایشان پناه می‌برند. در حالی که مشکل‌گشا و شفا دهنده، تنها ذات الله است، غیر خدا را به حل مشکلات و شفای بیماریها می‌طلبند. کسانی که دارای چنین عقیده‌ای باشند از راه راست منحرف شده‌اند و از شریعت و قانون خدا روگردان گشته‌اند و مرتکب یک نوع شرک و بت‌پرستی می‌باشند.

ولی وقتی نمازگزار می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ تنها برای تو عبادت می‌کنیم یعنی جز ذات الله معبود دیگری نیست، و وقتی می‌گوید تنها ترا به یاری می‌طلبیم و از تو کمک می‌خواهیم یعنی جز ذات الله کس دیگری دارای قدرت غیبی نیست که بتواند به وسیله آن به بندگان کمک کند. این آیه شریفه روح مؤمنان را آرام می‌سازد، و آن را از چنگال افسانه‌ها و اوهام و خرافات و کرنش برای غیر خدا رها می‌نماید.

چهارمـ سوره فاتحه، ما را راهنمائی می‌کند که بر عبادت و انجام کارهای خیر صبر و استقامت داشته باشیم و در برابر مشکلات پایداری نمائیم و آیهٔ ﴿**إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**﴾ یعنی الهی! به کمک و توفیق خودت ما را به راه راست، و علم همراه با عمل رهنمائی بفرمائید. آری وقتی که انسان مؤمن با مشکلات و بلاهای فراوان محاصره می‌شود، و یا یک ناراحتی شدید روحی او را در تنگنا قرار می‌دهد و تمام درها برویش بسته می‌گردد، درِ رحم و کرم خدا را بر روی

خود باز می‌بیند و با عجله به خواندن نماز می‌پردازد و خدای خود را به فریاد می‌خواند و می‌گوید

﴿إِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ﴾

آنگاه نفسش مطمئن خواهد شد و در مواجه با مشکلات قوی و نیرومند می‌گردد.

پنجمـ سوره فاتحه به ما می‌آموزد از پاکان و صالحان پیروی نمائیم و آیه‌ی ﴿صراط الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی ما را به راهی هدایت و راهنمائی نمائید که راه بندگان پاک و صالح و درستکار مانند پیغمبران و صدیقین و صالحین است. انسان در زندگی خود نیاز به رهبر و دوستی پاک و نمونه کمال دارد، تا به آن اقتدا کند. این امر باعث افزایش اراده و همّت او می‌گردد و به سوی خیر و نیکوکاری روی خواهد آورد.

ششمـ سوره فاتحه ما را از پیروی انسانهای ناپاک و گمراه منع می‌کند و به ما دستور می‌دهد تا از آنان دوری نمائیم

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاالضّالِّينَ﴾

کسانی که مورد غضب الهی قرار گرفته‌اند اشخاصی هستند که بعد از علم و آگاهی به راه حق آن را ترک می‌کنند و مستحق خشم و قهر الهی می‌شوند ـ ضالین هم کسانی می‌باشند که در عقاید خود راه غلط و افراط را در پیش گرفته‌اند و گمراه شده‌اند.

البته سوره فاتحه مشتمل بر معانی و فوائد و رمزهای والای دیگری نیز می‌باشد، از جمله آوردن کلمات (نعبد) و (نستعین) و (اهدنا) به صورت جمع، با وجود اینکه نمازگزار یک فرد است، نمایانگر این مسئله می‌باشد، که خداوند متعال مسلمانان را دعوت می‌کند تا وحدت و همکاری محکم و همه جانبه با هم داشته باشند، و به کارهایی روی آورند که باعث خیر و خوشبختی جامعه است.

باز جمله (ایّاک نعبد) دعوتی است از جانب پروردگار تا همهٔ ما، قلب خود را فقط متوجه یک هدف واحد نمائیم که عبادت و پرستش ذات الله است و لاغیر. نماز همهٔ ما را بهم پیوند داده است زیرا هدف از آن تنها رسیدن به رضای خدا است و هیچ نفع شخصی و تمایل نفسی در آن نیست، مسلّماً این امر باعث اتحاد و هماهنگی در بین مسلمانان می‌گردد.

همچنین جمله‌ی (ایاک نستعین) ما را راهنمائی می‌نماید که در تمام کارهای خود به خدا پناه ببریم و از او کمک و یاری درخواست کنیم و باز ما را به همکاری و تعاون و کمک در کارهای خیری که انسان به تنهائی قادر به انجام آنها نیست راهنمائی می‌فرماید.

جمله‌ی (اهدنا الصراط المستقیم) که درخواست رسیدن به راه راست در پیشگاه الهی است، یک دعوت ضمنی است از جانب خداوند، تا ما همدیگر را به راه راست و حق راهنمائی کنیم.

این است سورهٔ فاتحه‌ای که انسان مسلمان هر روز هفده بار آن را در نمازهای پنجگانه خود به علاوهٔ نمازهای سنّت تکرار می‌نماید. به راستی سورهٔ فاتحه سرود و سروشی است آسمانی که انسان مسلمان آن را به هنگام شب و ساعتهایی از روز می‌سراید و به وسیله آن با پروردگار خود به راز و نیاز می‌پردازد، سرودی است که از سرود سایر ملتها بالاتر، والاتر و پرمحتواتر است. سرود ملتهای دیگر دربرگیرندهٔ تعصب قومی و برتری جوئی بر سایرین و دعوت به سوی تشکیل حکومت محلی است، که از جنبه‌ی شرافت و کرامت بسیار کوچک و محدود و کم‌ارزش است، در حالی که این سرود اسلامی برادری و برابری و مهر و محبت را در بین همهٔ انسانها گسترش می‌دهد و خیر و سعادت همه را می‌خواهد.

بیان باقی اعمال و حرکاتی که در نماز انجام داده می‌شود

بعد از اینکه نمازگزار با قلب آرام و آگاه سورهٔ فاتحه را خواند و به دقت معنی آن را مورد توجه قرار داد، می‌گوید (آمین) یعنی پروردگارا! نیایش و عبادت و دعاهای مرا قبول فرما. حال نمازگزار در برابر پروردگارش در چنین وضعی شباهت به حال مریض و دکتر دارد. مریض با عجله تمام به نزد پزشک می‌رود و آرزوی شفایابی کامل دارد. دکتر به او دستور می‌دهد که دواهایی را که تجویز کرده است مصرف کند، تا از ناراحتی خلاصی پیدا نماید. نمازگزار هم به سرعت به سوی خدا روی می‌آورد و با اصرار و الحاح تقاضای هدایت از او می‌نماید و دوای شفای امراض روحی و عقیدتی و نجات از رفتارهای ناپسند را از او درخواست می‌کند، در نهایت خشوع و اخلاص می‌گوید، تقاضای مرا بپذیر. مثل اینکه خداوند به او جواب می‌دهد و می‌فرماید: دوای دردت را از کلام من که قرآن است به دست بیاور، و بعد از قرائت سورهٔ فاتحه آنچه که برایت ممکن است از قرآن بخوان، چون آیاتی که می‌خوانی دوای شفای تو از جمیع امراض عقیدتی و رفتارهای ناپسندیده است. به همین خاطر است که نمازگزار بعد از خواندن سورهٔ فاتحه در رکعتهای اوّل و دوم نماز، چند آیهٔ دیگر از قرآن کریم را می‌خواند. در این حالت نمازگزار کاملاً متوجه ضعف و ناتوانی خود و نیاز شدید به هدایت پروردگارش می‌شود، تا دوای شفابخش را به او عطا نماید، یقین دارد که جز او کس دیگری قادر به اعطای چنین دوایی نیست، لذا نهایت خشوع و التماس خود را عملاً نشان می‌دهد، پشتش را خم می‌نماید، دستهایش را بر زانوهایش می‌گذارد و با گفتن (الله اکبر) به حالت رکوع درمی‌آید، سپس در این حالت سه بار می‌گوید: (سبحان ربی العظیم و بحمده) یعنی پروردگار بسیار بزرگ خود را از هر عیب و نقصی پاک و منزه می‌دارم و تنها او را ستایش می‌کنم.

البته برای کسانی که امامت را بر بعهده ندارند خواندن بیشتر از سه بار این

جمله سنت است، ولی امام باید رعایت حال مأمومین را بنماید و بیش از سه بار (سبحان ربی العظیم و بحمده را) در رکوع نخواند.

سپس نمازگزار از رکوع بلند می‌شود و به منظور ادای شکر و سپاس پروردگارش که به واسطه نعمت هدایت بر او منت گذاشته است، راست می‌ایستد و می‌گوید: (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) یعنی خداوند، شکر شکرگزاران را... می‌پذیرد و آن را قبول می‌نماید. متعاقباً می‌گوید: (رَبَّنا وَ لَکَ الْحَمْدُ) پروردگارا سپاس و ستایش تنها سزاوار تو است و برای تو است. نمازگزار می‌بیند که نعمتهای الهی قابل شمارش نیست و او عاجز و ناتوان از شکر نعمتهای پروردگار است، چاره‌ای را نمی‌بیند جز اینکه در نهایت خشوع و اخلاص (الله اکبر) گویان به سجده درآید و پیشانی را که مظهر قدرت و افتخار است، با فروتنی به عنوان تعظیم بر خاک بمالد و عملاً نشان دهد که این کار را تنها برای پروردگار انجام می‌دهد. و با زبان هم سه بار می‌گوید: (سبحان ربی الاعلی و بحمده) و با گفتن (الله اکبر) سر را از سجده بلند می‌کند و با گفتن (رب اغفر وارحم) پروردگارا! مرا مورد عفو و مغفرت و رحم خودت قرار بده، تقاضای لطف و مرحمت الهی می‌کند، آنگاه برای بار دوم الله اکبر گویان به سجده می‌رود، بعد از اتمام آن، برای به جای آوردن رکعت دوم با گفتن (الله اکبر) بلند می‌شود، و رکعت دوم را نیز مانند رکعت اوّل به جز خواندن دعای افتتاح انجام می‌دهد.

لازم به تذکر است که اسلام دستور داده است جمله‌ی (الله اکبر) به کرّات در نماز ذکر شود، و نمازگزار باید نمازش را با (الله اکبر) شروع کند، وقتی که به رکوع و سجود می‌رود و از سجده بلند می‌شود باید آن را تکرار کند، ذکر این جمله به کرّات در نماز شرافت و شخصیّت و عزّت به نمازگزار می‌بخشد و او را طوری بار می‌آورد که در برابر هیچ مخلوقی زبون نباشد، چرا که خداوند از همهٔ مستکبران بزرگتر و باعظمت‌تر است و تنها او سزاوار تعظیم است.

وقتی نمازگزار رکعت دوم را تکمیل کرد، بعد از سجده دوم به تشهد می‌نشیند و می‌گوید:

﴿أَلتَّحِيّاتُ الْمُبارَكاتُ الصَّلَواتُ الطَّيِّباتُ لِلّهِ، أَلسّلامُ عَلَيْک أَيُّـها النَّـبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ و بَرَكاتُهُ أَلسَّلامُ عَلَيْنا وَ على عِبادِ اللهِ الصَّالِحين، أَشْهَدُ أَنْ لا إِله إلاّ الله وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَّسُولُ اللهِ﴾

«سپاس و ستایش پاک و پربرکت و دعاهای خالص و نیکو مخصوص ذات الله است، درود و سلام و رحمت و برکت خدا بر تو باد ای رسول خدا، درود خدا بر ما و بر همهٔ بندگان صالح و درستکار خداوند باد. گواهی می‌دهم که هیچ معبودی حق نیست جز ذات الله، و گواهی می‌دهم که محمد پیغمبر و فرستاده خدا است.»[۱]

فلسفه و حکمت خواندن این دعا و نیایش این است که نمازگزار وقتی می‌خواهد از حضور مولی و پروردگار خود خارج شود، دوست دارد که بار دیگر او را سپاس و ستایش گوید و با گفتن (أَلتَّحِيّاتُ لِلّهِ) تمام حمد و ثنا و تعظیم را مخصوص پروردگارش می‌گرداند و هیچ موجودی را در این امر شریک و انباز او نمی‌شناسد. سپس به منظور احترام و قدردانی و اعتراف به رسالت حضرت رسول بر او درود می‌فرستد، تا به عنوان پیرو راستین، قسمتی از وظایف خود را نسبت به آن ذات بزرگوار ادا کرده باشد و با فرستادن درود و سلام بر روان مقدسش عهد و پیمان و تمسک به شریعت اسلام را با او تجدید و تأکید نماید. سپس می‌گوید:

﴿السَّلامُ عَلَيْنا و عَلىٰ عِبادِ اللهِ الصّالِحينَ﴾

ذکر این دعا در تشهد به یکی از هدفهای عالی و مقدس اسلام اشاره دارد و

۱ـ این بود کیفیت برگزاری نماز دو رکعتی صبح، و سایر نمازهای پنجگانه هم همین طور است.

آن این است که اسلام دین امن و سلام و مهر و محبت و انسان دوستی است و به پیروانش دستور می‌دهد که این شعار محبت و انسان دوستی را روزانه در نمازهای پنجگانه خود ذکر نمایند و بدین ترتیب هر روز میلونها نفر در حالیکه در عالم روحانیّت قرار دارند قرآن را تکرار می‌کنند و سعادت همه انسانهای درستکار را مانند سعادت خود از خداوند متعال درخواست می‌نمایند.

آنگاه جمله شهادتین را ﴿أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ الله وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رسولُ الله﴾ ادا می‌نماید و در نهایت اخلاص به عبادت خود حسن ختام می‌بخشد و ایمان و اعتقاد راسخ خود به خدا و پیغمبر را در این لحظهٔ حساس در پیشگاه پروردگار اعلام می‌دارد، و مجدداً بر پیغمبر خدا حضرت محمد المصطفی ﷺ درود می‌فرستد و بعد از خواندن دعاهای مربوط به سعادت دنیا و آخرت، از نماز خارج می‌شود و با روی گردانیدن به طرف راست بر فرشتگان و مؤمنانی که با او هستند درود می‌فرستد و می‌گوید (السلام علیکم و رحمة الله) سپس به طرف چپش روی می‌گرداند و بر فرشتگان و مؤمنانی که با او هستند درود می‌فرستد و می‌گوید (السلام علیکم و رحمة الله).

وقتی انسان مسلمان از خواندن چنین نمازی فارغ می‌شود با روح پاک و عشق و علاقه‌ای فراوان به خیر و اصلاح و نیکوکاری و ایمان و اخلاص خدا با زندگی روبرو می‌شود و خیر و مهر و محبت و آرامش و سعادت دیگران را مانند سعادت خود آرزو می‌نماید.

خواننده محترم این است نماز واقعی که خداوند دستور فرموده روزانه پنج بار آن را به جای آوریم آیا تصور می‌کنید کسی که چنین نمازی را بخواند، اثری از بدجنسی و تاریکی نفس و بدفطرتی در درونش باقی بماند؟ چون خداوند متعال به خصوصیّات و احوال انسان آگاه است و می‌داند مشاغل و گرفتاریهای روزمرهٔ زندگی، بشدّت او را سرگرم و غافل می‌نماید، لذا حکمت الهی اقتضا می‌نماید، تا

به او دستور دهد شبانه روز پنج بار در اوقات مخصوص نماز بخواند. تکرار نماز به منزله دوائی است بسیار شفابخش که هرگاه مرض عقیدتی و یا رفتار ناپسند شدّت بگیرد با استفاده از آن برطرف می‌گردد.

برخی از فلسفه‌های نماز در قرآن

نماز از کارهای ناپسندیده جلوگیری می‌کند

وقتی که نمازگزار روزی پنج بار خود را در پیشگاه باهیبت و عظمت و قدرت پروردگار در حال محاسبه نفس می‌بیند و الطاف و نعمت و رحمت الهی را مشاهده می‌نماید، باید ایمان به خدا بر افکار و عقاید و زندگی مادی و معنوی او غلبه کند، و ایمان به صورت یک قدرت فعال تمام شئون زندگی او را کنترل نماید، و تمام حرکاتش در پرتو نور ایمان باشد، بدون شک چنین انسانی نفس خود را از پیروی شهوات و تمایلات نفسانی باز می‌دارد، و از کارهای بد و نامشروع دوری می‌جوید، و خداوند متعال به همین معنی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهَى عَنِ الفَحْشاءِ وَالمُنْكَرِ، وَ لَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ﴾ عنکبوت ۴۵

«نماز را به خوبی و به نحوی کامل انجام ده، چرا که نماز انسان را از گناه و کارهای ناپسند باز می‌دارد (و نماز ذکر خداست) و ذکر خدا از همه چیز بالاتر و والاتر است و خداوند آگاه است به آنچه انجام می‌دهید.»

در این آیه‌ی شریفه خداوند به ما فرمان می‌دهد، تا نماز را اقامه کنیم و معنی اقامهٔ هر چیز این است که آن را به نحو احسن و به صورت کامل که هدف و

مقصود اصلی آن ادا شود، انجام گیرد. هدف اصلی نماز، خشوع و خضوع و توجه قلب به عظمت و قدرت و هیبت پروردگار است که مانع نزدیکی انسان به کارهای نامشروع و گناهان کبیره می‌گردد. بدون شک وقتی نماز خالی از این هدف و روح معنوی باشد، درست نیست که به نمازگزار گفته شود اقامه نماز نموده است (چرا که اقامه نماز انجام آن به نحو احسن است، به طوری که هدف اصلی را تأمین کند) بنابراین نماز تنها عبارت از شکل ظاهری آن و انجام قیام و رکوع و سجود و گفتن الفاظ و کلماتی نیست که انسانها به آنها عادت کرده‌اند و به آسانی انجام می‌دهند. خداوند متعال نمازگزارانی را که تنها به حرکات ظاهری و گفتن کلمات و الفاظ، بدون توجه به معنی آنها و روح عبادت اکتفا می‌کنند و از هدف اصلی آن که خشوع است غافل می‌باشند تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُون﴾ ماعون ٦-٥

«بدبختی و هلاکت برای نمازگزارانی است که از حقیقت و روح نماز خود غافلند.» نماز اخلاق حسنه، و شجاعت و سخاوت را در انسان به وجود می‌آورد:

انسان موجودی است عجول، و بر یک حالت، ثابت و پایدار نیست. وقتی خداوند او را صاحب نعمت و ثروت نماید مغرور و متکبّر می‌شود، هنگامی که به فقر و بلائی مبتلا شود به اظهار ضعف و ناتوانی و عجز می‌پردازد، ولی نماز درون را آرامش می‌بخشد و به نفس قدرت و اراده می‌دهد، به نحوی که قادر است در برابر غرور پایداری کند و از ابزار ضعف و عجز خودداری نماید، و با اتکا به پایگاه محکمی که همان ایمان به ذات الله است از هیچ چیز نهراسد، به هیچ چیز مغرور نگردد، وظایف دینی و اخلاقی و انسانی را به نحو احسن انجام دهد، و به منظور کسب رضای پروردگار ثروت و نعمت خود را در خیر و احسان و کارهای عام‌المنفعه خرج نماید. قرآن کریم به این معنی اشاره می‌کند و

می‌فرماید:

﴿إنّ الإنسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إذا مَسَّهُ الخيرُ مَنوعاً إلاّ المُصَلّينَ﴾ معارج ۲۲ـ۱۹

«آدمی‌زاد کم طاقت و ناشکیبا آفریده شده است، هنگامی که بدی و ناراحتی به او روی میکند سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد، و زمانی که خوبی و نعمت به او رو می‌آورد سخت از خیر و احسان دریغ می‌ورزد مگر نمازگزاران.»

قرآن کریم نماز را تسلّی بخش بلا و مصیبت معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبرِ والصَّلاةِ﴾ بقره ۴۵

«ای مؤمنان در مقابل بلاها و مصیبتهای زندگی، از صبر و نماز کمک بگیرید.» چرا که نماز ایمان انسان را بخداوند تقویت می‌کند و هر مشکلی را در برابر آن کوچک و ناچیز جلوه می‌دهد.

نماز تمرکز فکر را در انسان تقویت می‌کند

وقتی که انسان به سوی نماز می‌شتابد و با نیّت خالص به عبادت و پرستش پروردگار می‌پردازد و قلب خود را متوجه قدرت و عظمت او می‌نماید، در حالیکه افکار و خیالات فراوان دیگری او را در محاصره گرفته‌اند، از همهٔ آنها دوری می‌جوید، و ذکر و عظمت و هیبت الهی را جایگزین آنها می‌کند و لذّت مناجات و راز و نیاز را بر تمام آنها ترجیح می‌دهد. بدون تردید دوری از افکار و خیالات دنیائی که او را در محاصره دارند و مبارزه با آنها و توجه قلب به ذات الله احتیاج به اراده و تصمیم و صبر و شکیبائی فراوان و خوف از پروردگار دارد، و این خوف و پروا است که آن را خشوع می‌گویند.

قرآن کریم خشوع در نماز را باعث سعادت و رستگاری دنیا و آخرت قرار داده است و می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ مؤمنون ۲-۱

«بی‌گمان مؤمنان (درِ دنیا و آخرت سعادتمند و) رستگارند، ایشان کسانی هستند که در نمازشان خشوع (و پروا از خداوند) دارند.»

خاشعین کسانی هستند که با فروتنی در پیشگاه خدا می‌ایستند و از عذابش بیمناکند. امام فخر رازی خشوع در نماز را چنین تفسیر می‌کند: (توجه کامل به خدا و غافل شدن از غیر او) این خشوع، وسیله‌ای است برای رشد استعداد و تمرکز فکر که اثر بسیار مهمّی برای موفقیت در زندگی دارد. به همین خاطر بهتر است که تمرکز فکر را بشناسیم، تا میزان اهمیت آن را در موفقیت زندگی افراد درک کنیم. ویلیام ملتون مارستین متخصص در علم روانی در مجلهٔ برگزیده از (ریدرز دایجست) در این باره می‌گوید: «قدرت و تسلّط بر تمرکز فکر در نزد انسانهای برجسته در تمام مسائل زندگی به صورت امر عادی درمی‌آید، به نحوی که یک رهبر می‌تواند هر لحظه در هر امر مهمی افکار خود را متمرکز کند و با قاطعیت لازم دست به کاری بزند که انجام آن لازم است. ولی اکثر ما قدرت تمرکز فکری ناقص داریم و این ضعف باعث سرگردانی ما می‌شود و کارهایمان به واسطه تشتت فکری و اضطراب خاطر و خیالات و تمایلات متضاد که نمی‌توانیم در بین آنها توافق به عمل آوریم و تصمیم بگیریم، از بین می‌رود، ضایع می‌گردد و فرصتهای طلائی را از دست می‌دهیم.» ملتون به سخنانش ادامه می‌دهد و می‌گوید: (وقتی که فکر و عقل دارای قدرت تمرکز نیرومندی گردید، به صورت یک وسیلهٔ بسیار فعال و شگفت‌انگیز و کافی در بدست آوردن توفیق و پیروزی در زندگی جلوه‌گر خواهد شد). آنگاه در ادامه سخنانش دربارهٔ چگونگی به دست آوردن این قدرت می‌گوید: (این قدرت با تمرین به دست می‌آید و تمرین هم نیاز به صبر و استقامت دارد، چرا که از بین بردن پراکندگی و تشتت افکار و رسیدن به تمرکز فکری نیرومند، تنها در اثر تلاش مستمر و جدی

به دست می‌آید. هرگاه توانستی پی در پی پنجاه یا صد بار عقل و فکر خود را بر موضوعی که قصد انجام آن را کرده‌ای، تمرکزدهی، از این کار کوتاهی مکن، چرا که خیالاتی که شما را از انجام آن باز دارد، طولی نمی‌کشد که جای خود را خالی می‌کند و اراده و تصمیمی که برای انجام موضوع مورد نظر گرفته‌ای این خلاء را پر می‌کند، سرانجام می‌بینی که نفست دارای توان و قدرت فراوانی است، برای تمرکز در مسائلی که می‌خواهی انجام دهی.) به جرأت می‌توانم بگوئیم که نماز در اسلام به پرورش و تقویت تمرکز فکر کمک می‌کند، نمازگزاری که می‌کوشد در تمام مدت نمازش فکر خود را درباره قدرت و عظمت خداوند متمرکز سازد، این تمرکز و بیداری او همان خشوعی است که خداوند آن را از نمازگزار می‌خواهد، بدون تردید این خشوع و تمرکز فکر و بیداری قلب، باعث رشد و تقویت استعداد ذهن برای تمرکز فکر می‌شود و این قدرت تمرکز به صورت یک یاور و مددکار بسیار مهم برای او درمی‌آید و در سایر مسایل زندگی به او یاری و مدد می‌رساند.

در تأئید بیشتر این حقیقت باز گفته (ویلیام ملتون) را ذکر می‌کنم که می‌گوید:

بهترین راه برای تمرکز فکر و جلوگیری از پراکندگی و تشتت فکر آن است، که عقل و جسم هر دو با هم به طور هماهنگ عمل نمایند و اتحاد و یگانگی را در بین خود بوجود بیاورند. نماز در اسلام عقل و جسم را هر دو به کار می‌اندازد، نمازگزار در همان حالی که به رکوع و سجده می‌رود فکرش نیز متوجه ذات الله و اعلام بندگی خود و اقرار به عظمت پروردگار است.

نماز نفس انسان را نیرومند می‌سازد

در بررسیهای روانی ثابت شده است که عبادت و نماز آثار مفید و مثبتی دارد. ادارهٔ کار و شغلیابی برای بیکاران در شهر نیویورک، در یک آزمایش روانی که از

طریق پرسشنامه از ۱۵۳۲۱ نفر زن و مرد به وسیله دکتر (هنری لنک) یکی از علمای روان شناس، به عمل آورد، توانست همه آنها را به کارهای مناسب راهنمائی کند. دکتر هنری لنگ در این باره چنین می‌گوید: «هنگامی که مشغول تحقیق و بررسی بودم فکرم متوجه اهمیت نقش عقیده دینی در زندگی انسان گردید، و به این واقعیّت پی بردم، کسانی که دارای عقیدهٔ دینی هستند و به عبادتگاهها رفت و آمد دارند، نسبت به کسانی که دین ندارند و عبادتی انجام نمی‌دهند، از یک شخصیت برتر و بهتر و کامل‌تری برخوردار می‌باشند.

اسلام به این حقیقت آگاه است و مردم را به آن دعوت کرده است و می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافعَلُوا الخَيْرَ لَعَلَّكُم تُفْلِحُون﴾ حج ۷۷

«ای مؤمنان به رکوع و سجده (برای خداوند) در آیید و پروردگار خودتان را پرستش کنید و کارهای نیکو و خیر را انجام دهید، تا پیروز و رستگار باشید.»

بدین خاطر است که خداوند متعال در هر هفته یکبار برپایی نماز جمعه را در مسجد فرض کرده است و می‌فرماید که انجام این کار به نفع خود انسان است:

﴿يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكرِ اللهِ وَ ذَرُوا البَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُون﴾ جمعه ۹

«ای مؤمنان! هرگاه اذان نماز در روز جمعه اعلام شد، با عجله به سوی ذکر خدا و انجام نماز بشتابید (و از کارهای دیگر اعراض نمائید) بی‌گمان این کار برای شما بهتر و مفیدتر است اگر بدانید.»

فصل پانزدهم:

روزه در اسلام

روزه در اسلام

۱- روح و جوهر روزه ۲ـ بعضی از فلسفه‌های روزه و فوائد آن ۳ـ اسلام از شدت ناراحتی روزه می‌کاهد.

(صیام) در لغت به معنی خودداری و دوری از چیزی می‌باشد، و در اصطلاح علمای شرع به معنی خودداری از خوردن و نوشیدن، و آمیزش با همسر، از اوّل طلوع فجر تا غروب خورشید به خاطر کسب رضای پروردگار است. دلیل واجب بودن روزه این آیه‌ها است که می‌فرماید:

﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنوا كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ كما كُتِبَ عَلى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيّاماً مَعْدُوداتٍ، فَمَنْ شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كانَ مِنْكُمْ مَريضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ العُسْرَ، وَ لِتُكْمِلُوا العِدَّةَ وَ لِتُكَبِّروا اللهَ على ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشكُرون﴾ بقره ۱۸۵ـ۱۸۳

خداوند متعال به وسیله این آیات روزهٔ ماه رمضان را بر مسلمانان واجب، و احکام آن را بیان فرموده است، به تفسیر آنها توجه فرمائید:

خداوند می‌فرماید:

﴿يا أَيها الَّذينَ آمنوا كُتِبَ عَلَيْكُم الصِّيام كَما كُتِبَ على الَّذين من قبلكم﴾

«ای مؤمنان! روزه بر شما واجب گردیده است همانگونه که بر ملتهایی که قبل از شما بوده‌اند واجب بوده است.» خداوند متعال به منظور تسلّی و تشجیع

مسلمانان بر روزه، به آنان می‌فرماید: روزه دستور و قانون جدیدی نیست که تنها شما به انجام آن مکلف شده باشید، بلکه امتهایی قبل از شما نیز به انجام آن مکلف بودند. مسلماً وقتی مسلمانان فهمیدند که امتهای پیشین نیز به گرفتن روزه مأمور بوده‌اند و توانسته‌اند از عهده آن بر آیند، با اطمینان بیشتری از فرمان الهی استقبال نمودند و مطمئن شدند که روزه امری شاقّ و خارج از توان نیست و می‌توانند با ایمان و اراده‌ای که دارند، پیروزمندانه از عهدهٔ این تکلیف برآیند.

روح و حقیقت روزه در اسلام

بعد از اینکه خداوند متعال مسلمانان را به انجام روزه ملزم می‌نماید، فلسفه و فایده آن را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكُمْ تتقون﴾ «تا به وسیله روزه تقوا پیشه کنید.» و آن را مانند سپری در بین خودتان و کارهای ناپسندیده و تمایلات نامشروع قرار دهید. روزه فرد و جامعه را از شرّ و فساد محفوظ می‌دارد، و به فرد اجازه نمی‌دهد که بدون قید و شرط، حیوان صفتانه به قانون جنگل عمل کند. از طرفی با تربیت و پرورش افراد صالح که برای سعادت جامعه و خوشبختی انسانها تلاش می‌نمایند جامعه از بدبختی و ناسازگاری محفوظ می‌شود و در مسیر خیر و صلاح، مدارج ترقی را طی می‌نمایند به همین خاطر است که پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّوْمَ جُنَّةٌ فَإِذاكان أَحَدُكُمْ صائِماً فَلا يَرْفَثْ وَ لايَجْهَلْ وَإِنْ امرأٌ قاتَلَهُ او شاتَمَهُ فَلْيَقُلْ إِنِّی صائِمٌ﴾[1]

«بیگمان روزه سپر و مانعی است در برابر شرّ و فساد، وقتی که یکی از شما روزه داشت از حرف زشت باید بپرهیزد، و به کارهای دوران جاهلیت (مانند

۱ـ بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی. صحیح

صیحه کشیدن و...) دست نزند، اگر کسی با او بجنگد و یا به او ناسزا گوید، در پاسخ به او بگوید: من روزه هستم (و روزه‌دار نباید مرتکب کارهای ناپسند و جنگ و ناسزاگوئی شود).»

در این حدیث روزه به عنوان (جنّة) توصیف شده است و (جنّه) به معنی حفظ کننده است. روزه‌دار باید معتقد باشد که تنها به خاطر تقوا و محفوظ نگهداشتن خود از شرّ نفس حیوانی و تقرب به پیشگاه خداوند و جلب رضایت او روزه می‌گیرد و در این حالت در عالم روحانی به سوی ملکوت اعلا در حرکت است. و از نفس حیوانی دور شده است. وقتی در جواب طرف می‌گوید: من روزه هستم، هدف خود از روزه را بیاد می‌آورد و نمی‌خواهد با پاسخ نامطلوب از حرکت به ملکوت اعلا باز ماند، و با پیروی از نفس و شیطان از ارزش و ثواب روزه‌اش بکاهد. مسلّماً وقتی که فردی توانست خود را از شرّ نفسش مصون دارد و جامعه هم از شرّ او محفوظ شد، از زمرهٔ متقین خواهد بود، و از جمله‌ی (لعلکم تتقون) هم این معنی استفاده می‌شود.

معنی (لعل) آمادگی و مهیّا شدن است. آری روزه نفس انسان را به شیوه‌ای آماده تقوا می‌نماید که جز ذات الله کسی بر عظمت آن آگاه نیست. هرگاه روزه‌دار توانست به هنگام روزه به خاطر خدا از گناهانی که برایش پیش می‌آید دوری جوید و نفس خود را به صبر و شکیبایی در برابر تمایلات نفسانی و شهوات حیوانی ملزم نماید، و احساس کند که خداوند به احوال او آگاه است و اسرار و رازهای قلبی او را می‌داند و مدت یکماه بر این حالت معنوی و تسلط روحی باقی بماند، بدون شک دوام این تسلط روحی که همراه با تحملات جسم نیز هست، انسان را طوری بار می‌آورد که همیشه مراقب ذات الله باشد و از او پروا داشته باشد و از عذابش بیمناک باشد، به هنگام نزدیک شدن به گناه خدا را ناظر و حاضر بداند و به خاطر شرم و حیا از او از آن گناه دوری جوید، قدرت بر ترک

لذتها و تمایلات نفسانی، او را تشویق می‌نماید، تا از آنها دوری جوید، به همین ترتیب احساس مراقب بودن ذات الله بر نفس خود، او را آمادۀ انجام کارهای خیر می‌سازد و از هرگونه شرّ و فساد او را دور می‌نماید. چنین اشخاصی از خیانت و فریب و حقه بازی و ظلم و پایمال کردن حق دیگران بدورند، و هیچگاه قدمی برای فساد در بین مردم برنمی‌دارند.

اما دوری جستن از خوردن و نوشیدن و پرهیز از آمیزش با همسر، اگر بدون توجه به تقوا و مراقبت ذات الله باشد، و یا اینکه روزه‌دار کارهای نامشروع را انجام دهد و نتواند خود را از ارتکاب گناه دور سازد، باید بگوئیم: این امساک روزه‌ای نیست که خداوند آن را بر مسلمانان واجب کرده است، به همین خاطر است که رسول اکرمﷺ می‌فرماید:

﴿مَنْ لَمْ يَدَعْ قَولَ الزّورِ وَالْعَمَلِ بِهِ فليسَ لِلّٰهِ حاجَةٌ فِي أَنْ يَـدَعَ طـعامَهُ وَ شَرابَه﴾[1]

«هر روزه‌داری که از دروغ و عمل به آن دوری نکند باید بداند که خداوند، نیازی به غذا و آب نخوردن او ندارد.» بنابراین روح و حقیقت روزه این است که انسان متوجه ذات الله و مراقب او باشد و روزه‌اش تنها به خاطر رضای پروردگار باشد. در تأئید این معنی پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿مَنْ صام رَمَضانَ أيماناً وَ إحتسابا غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّم مِنْ ذَنبه﴾[2]

«هر کسی از روی ایمان و به خاطر رضای خدا ماه رمضان روزه باشد، گناه گذشته او مورد عفو قرار می‌گیرد.»

باید بدانیم که روزه روح و نفس روزه‌داران را برای تقوا و دوری از گناه آماده می‌سازد، و از حرارت و شدت نیروی شهوانی که اصل و منشاء همه گناهان است

۱ـ بخاری . صحیح

۲ـ متفق بخاری و مسلم ـ صحیح

می‌کاهد در این باره پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿و یا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ استطاعَ مِنْکُمْ الباءَةَ فَلْیَتَزوّج فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِـلْبَصَرِ وَ أَحْصَنُ لِلْفَرجِ و مَنْ لَمْ یَسْتَطیعْ فَعَلَیْهِ بِالصَّوْم فَإِنَّهُ لَهُ وَ جاءٌ﴾

«ای جماعت جوانان هریک از شما (که از جنبهٔ مالی و جسمی) قدرت ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، چرا که ازدواج چشم را بهتر از نظر حرام باز مـی‌دارد و عورت را بهتر محفوظ می‌کند، کسی که قدرت ازدواج نداشته بـاشد بـر او لازم است که روزه را بگیرد، چرا که روزه شهوت انسان را کم می‌نماید.»

برخی از فلسفه‌های روزه و فوائد آن

روزه، دارای فلسفه‌های فراوان و فوائد بسیاری چه از ناحیه فردی و چـه از جنبه اجتماعی می‌باشد. از جمله توجه به حال بیچارگان و آشنا شدن به احوال فقرا و مستمندان را افزایش می‌دهد، چون وقتی که روزه‌دار در مـدت کـوتاهی گرسنه می‌شود و ناراحتی گرسنگی را لمس می‌کند، مسلماً به یاد گرسنگی دائمی فقرا و تنگدستان می‌افتد که همیشه در ناراحتی قرار دارند و این توجه و آگاهی باعث می‌شود که به فقرا کمک کند و در حق آنان مهربانی نماید، چرا که مهر و محبت از درد و رنج نشأت می‌گیرد، و روزه یک شیوهٔ عـملی بـرای تـقویت و پرورش مهر و عاطفه در نفس می‌باشد، و هر وقت ثروتمندان نسبت به فقرا و گرسنگان مهر و محبت و بخشش داشته باشند، صفا و صمیمیّت در بین طبقات جامعه به وجـود مـی‌آید و کـینه و حسـادت از بـین خـواهـد رفت و گـفته‌ها و نصیحتهای خیرخواهانه تأثیر خواهد داشت در این باره روایت شده است:

﴿اِنَّ رَسُولَ اللهِ کانَ أَجْوَدَ النَّاسِ وَکانَ أَجْوَد مایکونُ فِی رمضانَ﴾[1]

۱ـ متفق علیه (بخاری و مسلم)، صحیح

«رسول خدا از همه کس سخاوتمندتر و بخشنده‌تر بود و در ماه رمضان بیشتر از سایر اوقات سخاوت و بخشندگی داشت.»

یکی دیگر از حکمتهای روزه، برقرار ساختن مساوات در بین ثروتمندان و فقرا است، این مساوات یک نظام عملی است که از بهترین نظامهای مساوات و عدالت به شمار می‌آید، روزه یک فقر اجباری است که اسلام آن را بر همه‌ی مسلمانان بالغ و عاقل واجب کرده است، تا همهٔ آنان از لحاظ نخوردن و ننوشیدن یکسان باشند، این فقر اجباری است که اسلام به وسیله اجرای آن، در بین مردم مساوات و هماهنگی و اتحاد شعور و احساس را به وجود می‌آورد، در حالی این مساوات در بین مردم به وجود می‌آید که همه در احساس گرسنگی و ناراحتی سهیم و شریک هستند.

و یکی دیگر از فلسفه‌های روزه تضعیف نمودن تسلّط و قدرت عادت است، چرا که قدرت و تسلّط عادت بر برخی افراد به اندازه‌ای است که به صورت بردهٔ عادت درمی‌آیند مثلاً اگر چند لحظه دیرتر از موعد مقرر غذا به آنان داده شود، گرسنه می‌شوند و شروع به بداخلاقی می‌نمایند، یا گاهی قدرت عادت به چای و قهوه و سیگار بیشتر از غذا و قوت روزانه می‌باشد، اینگونه اشخاص به عنوان بردهٔ عادت شناخته می‌شوند، اگر زمانی در اثر شرایطی ناچار به تغییر شیوهٔ زندگی خود شوند، همانگونه که در زمان جنگ مردم مجبور به تحمل مشکلات ناشی از آن می‌شوند، این افراد هرگز، قدرت تحمل این دگرگونی را نخواهند داشت و نمی‌توانند آثار ناشی از جنگ را تحمل نمایند.

یکی از فوائد روزه تقویت تصمیم و اراده انسان است، یک دانشمند آلمانی به نام (گهاردت) کتابی را راجع به تقویت اراده تألیف کرده است که اساس آن را بر روزه قرار داده است، و معتقد است که روزه تنها وسیله پرقدرت و فعالی است که می‌تواند تسلّط روح را بر جسم به وجود آورد به نحوی که انسان زمام نفسش را

در اختیار داشته باشد، و از اسارت تمایلات مادی رهائی یابد.

روزه دارای فلسفه و حکمت فراوان است، بدون تردید روزه دوائی است مجرّب و شفابخش برای بیشتر مرضهای روحی و اجتماعی، گذشته از این، برای حفظ بهداشت و صحت بدن فوائد زیادی دارد.

اسلام از شدت ناراحتی روزه می‌کاهد

گاهی اتفاق می‌افتد که بعضی اشخاص در ماه رمضان مریض می‌شوند، و یا به سفر می‌روند، و سفر خود عذابی است برای جسم لذا، حکمت الهی اقتضا می‌نماید که شدت ناراحتی روزه را نسبت به اینگونه اشخاص تخفیف دهد، و می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كانَ مِنكُمْ مريضاً أَو على سَفَرٍ فَعدَّةٌ مِنْ أيامٍ أُخَرَ﴾

«کسانی که مریض یا مسافر هستند می‌توانند روزه را بخورند و بعد از بهبودی و پایان مسافرت، آن چند روزی را که روزه نبوده‌اند در ایام غیر رمضان، روزه باشند. آنگاه خداوند می‌فرماید:

﴿وَ عَلَى الَّذينَ يُطيقُونَهُ فِديَةٌ طَعامُ مِسْكِين﴾

«بر کسانی که به زحمت می‌توانند روزه بگیرند فدیه‌ای که طعام یک مسکین باشد واجب است.» (اطاقه به معنی خیلی به زحمت و با صرف تمام قدرت کاری را انجام دادن است)، و عرب وقتی کلمه (اطاقه) را به کار می‌برند، که قدرت انسان در انجام کاری به آخرین درجه ضعف خود رسیده باشد و متحمل ناراحتی و مشقت فراوان گردد. در این آیه شریفه منظور از (یطیقونه) کسانی هستند که با مشقت فراوان می‌توانند روزه بگیرند، مانند اشخاص پیر و از کار افتاده و انسانهای بسیار ضعیف و لاغر، و زنان شیرده به بچه‌ها و زنان حامله و مریضهائی که امید به بهبودی آنها نیست. این گونه افراد که به علت ناراحتیهای

شدیدی که دارند، روزه گرفتن برایشان بسیار مشکل است، می‌توانند، روزه نگیرند و به جای روزهٔ هر روز یک انسان فقیر را طعام دهند، طعامی که باید به اندازه‌ای باشد که یک انسان معتدل را سیر کند، وقتی این فدیه را دادند دیگر قضای روزه بر آنان واجب نیست.

بعداً خداوند می‌فرماید ﴿فَمَنْ تَطَوَّعَ خیراً﴾ یعنی کسی که نیکی بیشتر انجام دهد، به نحوی که مقدار فدیه را افزایش دهد و به هر نفر به اندازهٔ غذای دو نفر بدهد و یا برای روزهٔ هر روز بیش از یک نفر را غذا دهد، و یا هم روزه بگیرد و هم فدیه دهد، (فهو خیر له) این احسان و نیکی اضافی برای او بهتر و باثواب‌تر است چرا که ثواب به خود شخص برمی‌گردد. سپس خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إن كُنْتُمْ تعلمون﴾

«اگر روزه را بگیرید بسیار بنفع شما است، چنانکه بدانید فوائد فراوانی در روزه وجود دارد.» و می‌فرماید:

﴿شَهْرُ رَمَضانَ الَّذي أُنْزِلَ فيهِ القُرْآنُ هُدىً لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الهُدى والفُرْقان﴾

«(آن چند روز معین و اندکی که واجب است مسلمانان روزه باشند) ماه رمضان است که قرآن در آن فرستاده شده است (و ابتدای نزول قرآن در آن ماه بوده است) تا مردم را راهنمائی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد به حق و حقیقت باشد، و (در میان حق و باطل) جدائی افکند.»

این قسمت از آیه اعلام می‌دارد چند روز معدودی که واجب است مسلمانان روزه باشند در ماه رمضان است، به خاطر اینکه قرآن در ماه رمضان برای اولین بار بر پیغمبرﷺ نازل شد، در این ماه رحمت و برکت و فیض الهی شامل حال جنّ و انس گردید و چراغ هدایت آن تاریکی جهل و گمراهی را محو نمود. حکمت پروردگار، اقتضا داشت به منظور یادبود چنین ایّامی مسلمانان آن ماه را

روزه گیرند تا همیشه به عنوان ماه خیر و برکت باقی بماند.

﴿فَمَنْ شهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيَصُمْهُ﴾

«پس هر کسی از شما فرا رسیدن این ماه را دریابد.» چه خود آن را رؤیت کند و یا به واسطه دیدن دیگران فرا رسیدن ماه رمضان برایش ثابت شود)، باید این ماه را روزه بگیرد.

فرا رسیدن ماه رمضان به دو طریق ثابت می‌شود، اول: ثابت شود که ماه رؤیت شده است. دوّم: وقتی هوا ابری است و امکان رؤیت هلال وجود ندارد، در این صورت واجب است ماه شعبان سی روز کامل حساب گردد، و بعد از سی روزهٔ شعبان به طور قطع رمضان شروع می‌گردد، در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿صُومُوا لِرُؤْيَتِهِ وَ أَفطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ فَإِنْ غُمَّ عليكم فَأَكْمِلُوا عِدَّةَ شَعْبانَ ثلاثينَ﴾[1]

«با رؤیت هلال رمضان روزه را شروع کنید و با رؤیت هلال شوّال روزه را ترک کنید اگر هوا ابری بود ماه شعبان را سی روز کامل حساب نمائید.»

اما افرادی که در قطب شمال زندگی می‌کنند و طول شب و روز گاهی به چند ماه می‌رسد، باید اوقات خود را با اوقات مناطق معتدل مانند عربستان و مکه و مدینه که مراکز شریعت اسلامی هستند تطبیق نمایند بعضی می‌گویند که باید اوقات خود را با نزدیک‌ترین منطقه معتدل تطبیق کنند.

۱ـ مسلم و بخاری و اصحاب سنن ، صحیح

فصل شانزدهم:

حج در اسلام

حج در اسلام

۱ـ داستان بنای کعبه ۲ـ روح و حقیقت حج در اسلام ۳ـ احرام و فلسفه آن ۴ـ حکمت و فلسفه طواف به دور کعبه ۵ـ حکمت سعی و آمد و رفت در بین صفا و مروه ۶ـ فلسفه وقوف در عرفه ۷ـ شهادت و اعتراف یکی از علمای غرب نسبت به حج.

(حج) در لغت به معنی قصد نمودن چیزی عظیم و بااهمیت است. و در اصطلاح شریعت اسلام، به معنی قصد بیت‌الله الحرام در مکه، به نیّت عبادت می‌باشد. حج یک مراسم و شعار دینی است که از قدیم‌الایام در نزد همه ملتها متداول بوده و مردم آن را انجام داده‌اند.

قبل از اسلام عرب عادت داشتند، به منظور عبادت به بیت‌الحرام در مکه که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام آن را بنا کرده‌اند می‌رفتند و به نام حج آن را زیارت می‌کردند..

وقتی اسلام آمد، حج را تأیید و تثبیت نمود ولی آن را به همان کیفیتی که در زمان جاهلیت انجام می‌شد باقی نگذاشت، بلکه با اجرای تغییرات اساسی آن را به صورت حج اسلامی درآورد. مثلاً برخی از عرب در مراسم حج کاملاً لخت و عریان، انگشتهای دستشان را درهم قرار می‌دادند، و دسته جمعی به عنوان عبادت سوت می‌کشیدند و کف می‌زدند و به دور کعبه طواف می‌نمودند. لذا

خداوند این گونه رفتارها را شدیداً تقبیح می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ ما کان دُعائُهُمْ عِنْدَ البَیْتِ إلاّ مُکاءً و تَصْدِیَةً﴾ انفال ۳۵

«دعا و عبادت آنان به دور کعبه جز سوت کشیدن و کف زدن چیز دیگری نبود.»

کعبه به صورت محل استقرار بتهای عرب درآمده بود، ولی همین که اسلام به قدرت رسید آن را از جمیع مظاهر شرک و جهل و بت‌پرستی پاکسازی کرد.

داستان بنای کعبه

چون کعبه مرکز اساسی انجام فریضه حج است، بهتر است که اشاره‌ای به داستان ساختن آن بنمائیم. تاریخ بنای کعبه به دوران حضرت ابراهیم خلیل‌الله علیه السلام برمی‌گردد. در زمان حضرت ابراهیم بت‌پرستی در بین مردم بسیار شایع بود. لذا ابراهیم به منظور عبادت پروردگار از مردم دوری گزید و مهاجرت کرد، و از سرزمین شام موطن آباء و اجدادش همراه همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل رو به جنوب هجرت کرد، تا اینکه در سرزمین حجاز به دور از مردم رحل سفر را بر زمین انداخت، تا خانواده‌ای را تشکیل دهد که تنها خدای یکتا را پرستش نمایند. هنگامی که اسماعیل به سن جوانی، و رشد جسمی کافی رسید، خداوند به ابراهیم دستور داد، مسجدی را بنا نماید، تا مردم برای عبادت و ذکر و سپاسگزاری نعمتها و الطاف الهی به دور آن، جمع شوند. خداوند متعال در اشاره به این حادثه می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ یَرْفَعُ الإبْراهِیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیْتِ وَ إسماعِیلُ، رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنتَ السَّمیعُ العلیمُ﴾ بقره ۱۲۷

«بیاد بیاورید هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های کعبه را بالا می‌بردند، و دعا می‌کردند و می‌گفتند: پروردگار ما! این عمل را از ما بپذیر! بی‌گمان تو شنوا

و دانا هستی.»

وقتی که ابراهیم و اسماعیل از بنای کعبه فارغ شدند و آن را تکمیل ساختند، خداوند دستور داد تا از آن محافظت کنند و کعبه را از تمام آلودگی‌های مادی و معنوی، مانند شرک و بت‌پرستی پاک و منزه نمایند. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِي لِلطّآئِفِينَ وَالْعاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ بقره ١٢٥

«و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه ما را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.»

پس کعبه اولین مسجد و خانه‌ای است که به منظور عبادت خدای یگانه برای مردم ساخته شده است، و خداوند می‌فرماید:

﴿إِنّ أَوَّلَ بيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي ببكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ فيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كان آمِناً﴾ آل عمران ٩٧ـ٩٦

«نخستین خانه‌ای (از حیث قدمت و احترام که با دست انبیاء جهت پرستش و نیایش صحیح خداوند یگانه) برای مردم ساخته شده است، خانه‌ای است که در مکه قرار دارد، که پرخیر و برکت و مایه هدایت جهانیان است، در آن نشانه‌های روشنی وجود دارد، از جمله مقام ابراهیم و هرکس داخل آن شود در امان قرار می‌گیرد.»

وقتی که ابراهیم وفات کرد و به دنبالش اسماعیل نیز فوت نمود، بعد از مدت زمانی مردم چیزهای نادرست و خلاف را از جانب خود به حج اضافه کردند. از جمله شرک و بت‌پرستی را جزو مراسم حج قرار دادند. به همین خاطر خداوند متعال محمدﷺ را فرستاد تا ریشه شرک و بت‌پرستی را به کلی قطع کند و مردمان را به توحید و یکتاپرستی برگرداند و مانند ابراهیم آنان را به سوی

پروردگار توانا و دانا دعوت نماید، در این باره خداوند خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ، وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمّاكُمُ المُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ﴾ حج ۷۸

«خدا شما را برگزیده است، و در دین کارهای سنگین و دشواری را بر دوش شما نگذاشته است (دین شما همان) آئین پدرتان ابراهیم است و خدا قبلاً شما را مسلمین نامیده است.»

روح و حقیقت حج در اسلام

حج در اسلام به تمام معنی با حج در سایر ادیان اختلاف اساسی دارد. چرا که حج در نزد سایر ادیان عبارت است از توسل جستن به قبور و گورهای اشخاص صالح و مقدس و آثار و بناهایی که از ایشان باقی مانده است، در حالیکه این امر در اسلام مورد انکار و نفرت شدید می‌باشد. بهترین حج در نزد سایر ادیان حجی است که انسان در راه آن مشقت و ناراحتی فراوانی را بر خود تحمیل نماید. در حالی که اسلام اجازه نمی‌دهد که انسان عمداً به منظور ثواب بیشتر، رنج و مشقت اضافی را در انجام حج بر خود تحمیل کند هرچند این کار با طیب خاطر و خواست شخص هم باشد. در این باره روایت شده است که پیغمبرﷺ مرد پیاده‌ای را دید که با تکیه بر دوش دو پسرش راه می‌رفت، پیغمبرﷺ از وضع او پرسید. گفتند ای رسول خدا! بر خود نذر کرده که با پای پیاده به حج برود و کعبه را طواف نماید، پیغمبرﷺ فرمود:

﴿كَلاّ! إِنَّ اللهَ غَنيٌّ عَنْ تَعْذِيبِ هذا نَفْسَهُ إِحْمَلُوهُ﴾[1]

۱ـ بخاری، ابوداود و امام احمد، صحیح

«نباید این کار را بکند. چرا که خداوند نیازی ندارد که این مرد خود را عذاب دهد. او را بر شتری سوار کنید.»

بنابراین اسلام حج را وسیله‌ای برای تحقیق فوائد معنوی و روحی و ادبی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَ أَذِّنْ فِي النّاسِ بِالحَج يأْتُوكَ رِجالاً وَ على كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ من كلّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشهَدُوا منافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسمَ اللهِ فِي أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رزقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الأَنْعامِ، فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا البائِسَ الفقيرَ﴾ حج ۲۸ـ۲۷

«ای محمد به مردم اعلام کن که پیاده بیایند یا سوار بر شتران لاغر و باریک اندام، راههای دور را طی کنند و به حج و زیارت کعبه بیایند و به ندای تو پاسخ گویند (آنان به این سرزمین مقدس بیایند) تا منافع خود را به چشم خود ببینند (و به سود مادی و معنویشان برسند و ناظر فواید فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی حج باشند) و در ایام معینی که (روز عید و دو یا سه روز بعد از آن است به هنگام ذبح قربانی) نام خدا را بر چهارپایانی (همچو گوسفند و بز و گاو و شتر) ببرند، که خدا این نعمتها را نصیب آنان کرده است، (ای حجاج بیت‌الله) پس از ذبح حیوانات خودتان نیز از گوشت آنها بخورید، و بینوایان مستمند را هم از آن غذا و اطعام دهید.»

در اینجا خداوند می‌فرماید (لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ) «تا نفع خود را به چشم خود ببینید.» توجه فرمائید که علمای اسلام منافع حج را به منافع دینی و دنیائی هر دو با هم تفسیر کرده‌اند چرا که دین و دنیا از نظر قرآن با هم ارتباط و هماهنگی کامل دارند. همانگونه که در بین روح و جسم ارتباط محکمی موجود است و هر دو مکمل همدیگرند، در حالیکه دین روح را با ایمان صحیح و آداب و اخلاق حسنه تقویت می‌نماید، وسائل و امکانات مادی نیز باعث بقا و ترقی و پیشرفت آن می‌باشد. اگر ما بخواهیم فوائدی را که حج برای مسلمانان به ارمغان می‌آورد،

از همه جهات بیان و بررسی نمائیم، نیاز به تألیف کتاب مستقل داریم و این کتاب گنجایش آنرا نخواهد داشت.

باید گفت که حج یک کنگره بزرگ و یک کنفرانس عمومی است که هر سال به منظور ایجاد اتحاد و هماهنگی در بین مسلمانان جهان و آگاه ساختن آنان به شیوهٔ صحیح استفاده از منابع حیاتی از طریق آشنائی با فرهنگ همدیگر در مرکز پیدایش اسلام مکه مکرمه و مدینه منوّره تشکیل می‌شود.

نباید از اهمیت فراوان حج غافل باشیم. چرا که هریک از ملتهای مسلمان در زمینه‌ی خاصی دارای مهارت و نبوغ هستند، و هر کشوری از مواد و منابع طبیعی خاصی برخوردار است که کشورهای دیگر از آن بهره‌مند نیستند و این کنگرهٔ سالیانه به همهٔ مسلمانان امکان می‌دهد تا با امضاء توافقهای اساسی و تبادل افکار و آراء در بین خود از تمام امکانات مادی و معنوی موجود در سرزمینهای اسلامی به نحو احسن استفاده کنند. نمایندگان تمام کشورهای اسلامی در این کنگرهٔ سالیانه شرکت دارند و این امر به آنان امکان می‌دهد که به آسانی بتوانند در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی اقدامات جدی و مهمی را به عمل آورند، مشکلات و موانع را از بین بردارند، و عظمت و قدرت و مجد مسلمانان را عملاً به آنان بازگردانند.

حج بر چه کسانی واجب است

هر مسلمان بالغ و عاقلی که دارای بدن سالم و هزینه رفت و برگشت مسافرت حج، و قوت افراد تحت تکفلش در مدت مسافرت باشد حج بر او واجب است. به شرط اینکه بدهکار نباشد و حق دیگران را به گردن نداشته باشد و همچنین نباید ثروتش از طریقهای نامشروع مانند (ربا، دزدی، رشوه، خرید و فروش مشروبات الکلی و مواد مخدّر و) سایر راههای نادرست به دست آورده

باشد، و باید زکات شرعی آن نیز پرداخت گردیده باشد، و با وجود این شرایط امنیت راه ضروری است.

حج دارای شش رکن است، ۱ـ احرام ۲ـ طواف و زیارت کعبه ۳ـ سعی در بین صفا و مروه ۴ـ توقف در عرفه ۵ـ کوتاه کردن موی سر یا تراشیدن آن ۶ـ رعایت ترتیب در بین این ارکان. اینک به بیان هریک می‌پردازیم:

احرام و فلسفه آن:

عرب عادت داشتند با قرار دادن نشانه‌هائی، مراتع خود را از ورود حیوانات دیگران قرق و قدغن می‌کردند و حدود و ثغوری برای آن قرار می‌دادند، که قبایل دیگر حق تعدی و تجاوز به آن را نداشتند. افراد باقدرت و پرنفوذ در بین آنان، زمینهای فراوانی را به عنوان مرتع خود مشخص می‌کردند و به کسی اجازه نمی‌دادند بدون اجازهٔ ایشان از آن بهره‌برداری کنند، تا اینکه اسلام آمد، و تمام حریمهای دوران جاهلیّت را که به ناحق به وجود آمده بودند باطل و ملغی اعلام نمود. مگر حریم خدایی که آن را تأیید نمود، و حریم و میقاتهائی برای کعبه قرار داد، تا کسانی که داخل حرم می‌شوند حق تعدی از این حرم و میقات‌ها را نداشته باشند مگر، به شیوه و شرایط معین و مخصوص. هنگامی که مرد مسلمان داخل احرام می‌شود، استفاده از هر وسیلهٔ زینتی و رفاهی برایش حرام می‌گردد، و اجازه ندارد بعد از احرام با هیچ چیز معطّری خود را خوشبو کند، نباید پیراهن و یا هر لباس دوخته شده‌ای را بپوشد، به جز دمپائی حق ندارد از کفشی استفاده کند که پاهایش را بپوشاند، و نباید با انگشتر یا سایر وسایل زینتی خود را مزین نماید، موهای بدن را نمی‌تراشد، و ناخنها را نمی‌گیرد، و با همسرش آمیزش نمی‌کند.

فلسفه این همه پرهیز این است که حج عبادت است و هدف از آن تقرب و نزدیکی به پیشگاه خداوند و رسیدن به نعمتهائی است که خداوند آنها را برای

اشخاص نیکوکار به عنوان پاداش آماده کرده است. معمولاً دستیابی به این فیض و برکت میسر نیست، مگر اینکه نفس از همهٔ تمایلات و آرزوهای شهوانی خود دوری جوید و از حالت عادی خارج گردد، و از لذایذ و خوشگذرانی‌ها پرهیز نماید. این کار وقتی حاصل می‌شود که انسان تنها به ضروریات زندگی اکتفا کند، و در تمام حرکات و سکناتش تسلیم امر خدا شود و به جز او از همه چیز جدا گردد.

فلسفه دیگر رعایت پرهیز در احرام این است که نفس متوجه شود، وقتی به کمال مطلوب خود می‌رسد که بالاتر از ماده و تمایلات شهوانی که عادتاً در برابر آنها تسلیم و ضعیف است قرار گیرد و با دوری از لذایذ زندگی خود را برای رسیدن به چنین کمالی آماده سازد.

از طرف دیگر احرام تمرین و ریاضتی است که نفس را به حالت روحانیت اولیه بازمی‌گرداند. ملاحظه می‌فرمائید وقتی که از عالم ماده و ظواهر آن دور می‌شویم و نفس به طبیعت روحانی خود برمی‌گردد، چقدر خوشحالیم و احساس پاکدلی و لذت روحی می‌کنیم، پرهیزکاری در احرام نفس را بردبار و صبور و قادر بر تحمل مشکلات بار می‌آورد، یکی از علما به نام (بادن پاول) نظامی را به نام (نظام کشافه) برای تربیت نفس و آماده ساختن آن بر تحمل مشکلات اختراع کرده است، که اکثر ملتها عنایت فراوانی به آن نشان دادند، و ما می‌توانیم با شهامت اعلام کنیم که نظام ریاضتی احرام حج به مراتب تأثیرش بیشتر از نظام ریاضتی کشافه (بادن پاول) می‌باشد. چرا که مشقت و ناراحتی که در احرام وجود دارد نسبت به مشقت موجود در نظام کشافه (پاول) هم سنگین‌تر و هم مدتش طولانی‌تر است، و در یک جوّ دینی و عقیدتی انجام می‌گیرد که باعث تأثیرپذیری بیشتر نفس می‌باشد لذا مفیدتر است.

نباید فراموش کنیم، این حالت که تمام حجاج اعم از فقیر و غنی در یک لباس و شکل واحد خود را نشان می‌دهند و اثری از وسایل افتخار و غرور بعضی

بر بعضی دیگر وجود ندارد، پیام‌آور معنی بسیار بلند مساوات و برادری همگانی است که اسلام شدیداً علاقه دارد تا ریشه آن را در دل پیروانش قوی و نیرومند نماید.

احرام پیام آور صلح و آرامش است:

انسانی که به احرام درمی‌آید، وقتی بیت‌الله الحرام را مشاهده می‌کند این ادعا را می‌خواند:

﴿أَللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَ مِنْکَ السَّلامُ حَیِّنا رَبَّنا بِالسَّلامِ، أَللّٰهُمَّ زِدْ هذا البَیْتَ تَشْرِیفاً وَ تَکْرِیماً و مَهابَةً وَ زِدْ مَنْ حَجَّهُ أَوِ اعْتَمَره تَشْرِیفاً وَ تَکْرِیماً﴾

«پروردگارا اسم تو سلام است و آرامش و صلح تنها از جانب تو است، پروردگارا زندگی آرامی را به ما بده! پروردگارا بر شرافت و کرامت و هیبت و احترام این خانه خود بیفزا، و بر شرافت و احترام کسی که به عنوان حج یا عمره آن را زیارت می‌کند بیفزا.»

ذکر این دعا نشان می‌دهد که یکی از فلسفه‌های حج ایجاد و پرورش عشق و علاقه به صلح و آرامش در نفس پیروان اسلام می‌باشد. اسلام می‌خواهد ریشه بغض و کینه و عداوت را از درون آنان خشک نماید، و مسلمانان را وادار سازد، تا به صورت برادرانی مهربان با هم زندگی و معاشرت کنند، و قرآن این مطلب را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿أَلْحَجُّ أَشْهُرٌ معلوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنّ الحَجَّ فَلا رَفَثَ و لافُسُوقَ و لاجِدالَ فِی الحجِّ، و ما تَفعَلوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللهُ﴾ بقره ۱۹۷

«حج باید در ماههای معینی انجام پذیرد (که عبارتند از شوال و ذیقعده و ذیحجه) و کسی که در این ماهها حج را بر خویشتن واجب کرده و در احرام باشد، نباید کلمات زشت بگوید و نباید آمیزش جنسی با همسرش داشته باشد، و نباید

مرتکب فسق و گناه شود و نباید به جنگ و جدال بپردازد. چرا که این کارها با روح حج مغایرت دارد.»

در این آیه شریفه خداوند متعال، بر انسانی که در احرام است واجب کرده تا آرام و بی‌آزار باشد و با کسی به عداوت و جدال نپردازد، و به او دستور می‌دهد از به زبان آوردن کلام و سخنان رکیک و زشت دوری جوید و از گناه و کارهای ناپسند بپرهیزد و از فرمان پروردگار تجاوز ننماید و مرتکب هیچ کار حرامی نشود و از مجادله و عداوت خودداری ورزد.

همچنین به خاطر تقویت و پرورش عشق به آرامش و صلح در نفسها است که اسلام بر کسانی که در احرام هستند، حرام نموده حیواناتی را که در خشکی زندگی می‌کنند بکشند، فرقی نمی‌کند این حیوانات گوشتشان حلال باشد یا حرام، در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيدُ البَحْرِ و طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ و لِلسَّيّارةِ و حُرِّمَ عَلَيكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذي إليه تُحشَرونَ﴾ مائده ۹۶

«شکار و خوردن گوشت نخجیر آبزی برای شما که مقیم هستید و برای مسافرین که آن را ذخیره می‌کنند، حلال است، ولی مادام در حال احرام باشید، شکار کردن حیوان خشکزی برای شما حرام است، از خدائی پروا داشته باشید و از عذابش بترسید که به سوی او برگردانده می‌شوید.»

دعوت به صلح و آرامش همه جانبه در حج، به این جهت است که اسلام می‌خواهد از طریق عبادت و پرستش الهی، پیروان خودِ را صلح‌جو و آرام و سالم ببار آورد و به وسیله‌ی عبادت آنان را در این زمینه پرورش نماید.

تسلیم و اطاعت از خدا:

انسانی که در احرام است با صدای بلند این کلمات را در هر فرصت و مناسبتی

تکرار می‌نماید و می‌گوید:

﴿لَبَّیْکَ أَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیکَ لاشَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إِنَّ الْـحَمْدَ وَالنِّـعْمَةَ لَکَ وَالمُلْک لاشریکَ لَک﴾

«آماده و فرمان‌بردار توامَ پروردگارا! به حقیقت آماده‌ام. هیچ شریک و انبازی نداری و آماده و فرمانبردارم. بیگمان تمام ستایش و نـعمت از آن تـو است و قدرت و ملک خاص تو و هیچ شریک و انبازی نداری.»

به راستی این کلمات به منزلهٔ سرودی است که سربازان در میدان جنگ سر می‌دهند و روح حماسه و شجاعت و فداکاری را در آنان به هیجان درمی‌آورد. هدف از تکرار این کلمات واگذار نمودن زمام اختیار به دست پرقدرت پروردگار و تسلیم شدن در برابر فرمان او، درهم شکستن غرور و تکبر است، تا انسان برابر قانون خدا رفتار کند، و به عنوان یک موجود شریف و صلح‌جو و آرام به زندگی شرافتمندانه ادامه دهد و از حدود قانون و شریعت اسلام تجاوز ننماید.

حکمت و فلسفه طواف به دور کعبه

حاجی هفت بار کعبه را دور می‌زند. او طواف خود را از حجرالاسود شـروع می‌نماید. گردیدن به دور کعبه و طواف آن به منزله سلام بر آن است. که اولین خانه‌ای است که به وسیله ابراهیم برای پرستش خدای یکتا ساخته شده است «و یادآور ابراهیم و اسماعیل می‌باشد».

حجرالاسود سنگی است که در گوشه‌ای از کعبه، به عنوان یک سنبل و رمز و شعار قرار داده شده است، که ابراهیم آن را برای تعیین نقطه شروع طـواف در آنجا نصب کرده است. عرب هم هرگاه بنای کعبه را تجدید می‌کردند حجرالأسود را محفوظ می‌داشتند. طواف به دور کعبه شباهت به حال فرشتگانی دارد که به دور عرش خدا حلقه زده‌اند و آنرا طواف می‌نماید و به تسبیح پروردگار مشغولند و

هرگز آن را قطع نمی‌نمایند. بیگمان این توجه قلبی به خدا و عبادت عملی، روح انسان را به ملکوت اعلا به پرواز در می‌آورد.

علاوه بر این همهٔ مسلمانان به هنگام نماز حدّاقل روزی پنج بار به سوی کعبه روی می‌آورند، پس واجب است به هنگام انجام فریضه حج نیز آن را طواف کنند و بر خانه‌ای درود و سلام نمایند که ابراهیم خلیل علیه‌السلام آن را برای عبادت و پرستش خدای یکتا بنا ساخته است.

فلسفه و حکمت آمد و رفت در بین صفا و مروه

سعی عبارت از رفتن با پای پیاده که از حالت عادی سریع‌تر باشد، ولی سرعت آن به پویه و دویدن نرسد. سعی بین صفا و مروه یکی از ارکان حج در دوران جاهلیت بود که اسلام نیز آن را تأیید و تثبیت نمود، تا یادآور یک حادثه تاریخی باشد، اولین سعی که در بین دو تپه صفا و مروه انجام گرفت به وسیله مادر اسماعیل (هاجر) همسر ابراهیم خلیل بود که در جستجوی آب برای فرزند تشنه‌اش به سرعت در این بین آمد و رفت می‌کرد. عرب دوران جاهلیت نیز این عبادت و شعار را محفوظ نگهداشته بودند، ولی در بالای هریک از دو تپهٔ صفا و مروه بتی قرار داده بودند که یکی (اساف) و دیگری (نائله) نام داشت. وقتی اسلام آمد، تمام بتها را نابود کرد، ولی سعی بین صفا و مروه را باقی گذاشت، آن را از لوث شرک و بت‌پرستی پاک نمود. اسلام سعی در بین صفا و مروه را باقی گذاشت چراکه با قوانین اسلامی سازگاری دارد و نشاط و تحرک در روح و جسم حجاج را تقویت می‌نماید، و شبیه به تمرینات جنگی و عملیات نظامی است. علاوه بر اینها، سعی در بین صفا و مروه، به منزلهٔ پناه بردن به پروردگار برای دفع گرفتاریها و ناراحتیها و طلب آمرزش و رحمت و مغفرت می‌باشد. زیرا در چنین حالتی بود که خداوند متعال گرفتاریهای هاجر و فرزندش اسماعیل را

برطرف ساخت، و آب زمزم را برای آنان جاری نمود، در حالیکه هر دو از شدت تشنگی در شُرف مرگ قرار گرفته بودند.

فلسفه و حکمت توقف در عرفه

یکی دیگر از ارکان حج توقف در عرفه در روز نهم ماه ذیحجه است، البته فواید این توقف بسیار است، اوّل اینکه یک کنفرانسی است سالیانه که صدها هزار نفر از تمام نقاط عالم به صورت نماینده سایر مسلمانان کشور خود در آن شرکت می‌نمایند، پاکستانی، مصری، عراقی، اردنی، اندونزیائی، ترک، سوری و لبنانی، لیبیایی، مغربی، الجزایری، تونسی، ایرانی و مسلمانانی از سایر نقاط عالم اسلامی، در این کنفرانس شرکت دارند، در یک جا جمع می‌شوند و یک خدا را به فریاد می‌خوانند و از پروردگار یکتا طلب رحمت و برکت و سعادت می‌نمایند، و همه در یک لباس پاک و با سر و پای برهنه که در آن حالت شاهی بر گدائی امتیازی ندارد، در نهایت خشوع و فروتنی و با قلبی سرشار از صفا و صمیمیّت و عشق به نیکی و احسان و انسان دوستی در پیشگاه خداوند به راز و نیاز مشغولند. چنین صحنه‌ای نمایانگر بهترین و بزرگترین نمونه‌ی مساوات و برادری به صورت عملی در بین انسانها است که هیچ امتیاز مادی و فخر و مباهات در آن دیده نمی‌شود.

توقف در عرفه بازسازی و تجدید شخصیت و جدا شدن از گذشته‌ای آلوده به گناه و کارهای ناپسند است، توبه و رجوع به سوی خدا است و تجدید عهد و پیمان با پروردگار بر شروع نمودن یک زندگی تازه و پاک و منزه از آلودگیها می‌باشد. در این باره پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿مَنْ حَجَّ لِلّٰهِ وَ لَمْ يَرْفَثْ وَ لَمْ يَفْسَقْ رَجَعَ كَيَوْمٍ وَلَدَته اُمَّهُ﴾[۱]

«کسی که برای رضای خدا حج کند، و از گناه و سخنان بد بپرهیزد، و از فسق و فجور دوری نماید و از اطاعت خدا خارج نشود، بعد از حج مانند طفلی که تازه از مادر بدنیا می‌آید و بی‌گناه و معصوم است، به خانه خود برمی‌گردد.»

شهادت و اعتراف یکی از علمای غرب دربارهٔ فوائد حج

موضوع حج را با گفته دکتر (فلیپ حتّیی) در کتابش به نام (تاریخ عرب) در مورد حج در نزد مسلمانان به آخر می‌رسانیم، که می‌گوید:

«با وجود گذشت زمان فراوان هنوز حج به صورت یک نظام قوی و محکم ثابت و پابرجا است و روابط مسلمانان را با هم تحکیم می‌بخشد و تفاهم و اتحاد و دوستی و مساوات را در بین قبایل و گروهها و ملتهای مسلمان به وجود می‌آورد، و هیچ سستی و اختلالی در آن مشاهده نمی‌شود. در سایه این نظام نیرومند، هر مسلمانی آرزو دارد که در دوران زندگی خود حدّاقل یک بار به مسافرت حج برود، و در اجتماع برادرانه و پر از مهر و محبت و مساواتی که در مکه تشکیل می‌شود با سایر مؤمنان شرکت نماید. و احساس و همبستگی خود را به افرادی که از نقاط مختلف جهان بدانجا آمده‌اند اعلام نماید. در پرتو برکت این نظام، برای هریک از ملتهای مختلف، مانند سیاه‌پوستان، بربرها، چینی، فارس، ترک، عرب و غیره اعم از فقیر و ثروتمند، باقدرت و ضعیف و ناتوان، این فرصت حاصل می‌شود که از حیث زبان و فرهنگ و عقیدهِ و ایمان با هم تفاهم و هماهنگی و همبستگی به وجود بیاورند. بیگمان اسلام توانسته به پیروزی بسیار چشمگیری در مبارزه با نژادپرستی و قومگرائی مخصوصاً در بین پیروانش

۱ـ بخاری ، صحیح

نایل شود، که هیچ یک از ادیان موجود در جهان نتوانسته است به آن برسد. چرا که اسلام هیچ امتیازی را که باعث برتری انسانی بر انسان دیگری باشد به رسمیت نمی‌شناسد، مگر آن امتیازی که باعث برتری یک فرد مؤمن بر غیرمؤمن است، (که عبارَت از تقوا و فضیلت اخلاقی و معنوی است) بدون تردید تشکیل این اجتماع بزرگ در ایام حج، بزرگترین نقش و خدمت را در راه رسیدن به این موفقیت به عهده دارد.»[۱]

۱ـ تاریخ عرب تألیف (فیلیپ حتیّی) ج ۱ ص ۱۸۷ ط ۲

فصل هفدهم:

علـــم در اسلام

علم در اسلام

۱ـ تضاد و مبارزه علم و دین در اروپا ۲ـ ارزش و مقام علم در اسلام ۳ـ اسلام دین دلیل و برهان است ۴ـ اسلام دین یقین است، نه ظـن ۵ـ اسلام دشـمن تـقلید است ۶ـ اسـلام مـردم را دعـوت مـی‌کند تـا بهترین‌ها را بپذیرند ۷ـ مقام عقل در اسلام ۸ـ جهان دارای قانونمندیها و نظامهای ثابت است ۹ـ مقام و ارزش تجارب و مشاهدات ۱۰ـ علمی که اسلام مردم را به آن دعوت می‌کند ۱۱ـ اعتراف و گواهی برخی از دانشمندان غرب درباره تمدن اسلام.

در قرن گذشته در بین اروپائیان، این تهمت بسیار ناروا، شایع بود که اسلام با آزادی فکر و بیان، دشمنی دارد، و تمام نهضتهای علمی را سرکوب می‌کند و با علم و فلسفه در مبارزه می‌باشد. از مهمترین طرفداران این تهمت و افتراء عالم فرانسوی (ارنست رنان) است که در کتاب خود به نام (الاسلام والعلم) مرتکب این خیانت شده است.

ما در این بحث در پرتو قرآن، و گواهی تاریخ به این تهمت جواب می‌دهیم و بطلان و ناروا بودن آن را ثابت می‌نمائیم و معلوم می‌کنیم که دشمنان اسلام به قصد عداوت با حق، عمداً به چنین خیانتهایی دست می‌زنند.

تضاد و مبارزه علم و دین در اروپا

به حقیقت کسانی که با علم به مبارزه برخاسته‌اند ملتهای غیر مسلمان هستند، نه مسلمانها. مورخین اتفاق نظر دارند که در قرون وسطی علما و دانشمندان علوم جدید از دست علمای دین در اروپا زجرها و شکنجه‌های بسیاری می‌کشیدند و مانند دشمن با آنان رفتار و برخورد می‌کردند، و دادگاههای مخصوصی برای محاکمه دانشمندان به جرم اینکه با نظر کنیسه و پاپ به مخالفت پرداخته‌اند تشکیل می‌گردید. هرگاه در این دادگاهها همچون خلافی بر دانشمندی ثابت می‌شد، از او می‌خواستند از گناه خود توبه کند و ضمانت و وثیقه از او می‌گرفتند که بار دیگر مرتکب چنین گناهی نشود و اگر کسی برای بار دوم به چنین جرمی متهم می‌شد، او را زنده در آتش می‌انداختند و یا از جای بلندی به پائین پرتش می‌کردند. در طی دوران قرون وسطی عده فراوانی از علما، دانشمندان، نوابغ و اشخاص کوشا و باشخصیت، با اینگونه اتهامات واهی به دست دادگاههای تفتیش عقاید به هلاکت می‌رسیدند. اوضاع به همین حالت باقی ماند تا اینکه قدرت کنیسه به واسطه اختلاف و دودستگی عظیمی که به پیدایش مذهب پروتستان به وقوع پیوست، به کلی ضعیف گردید. تمام ممالک اروپائی به مذهب پروتستان روی آوردند، و مذهب پروتستان نیز به منظور جلب توجه مردم زمینه را برای رشد عقل و فکر فراهم کرد، و سرانجام علم بر کلیسا در اروپا پیروز شد ولی در اثر فشارهای ناروایی که از جانب رهبران دین به اهل علم رسیده بود، اکثر افرادی که طرفدار علم بودند، تنها به انتقام‌گیری از رجال دین قناعت نمی‌کردند بلکه خود دین را مورد حمله قرار می‌دادند و با تألیف کتاب‌هایی علیه دین، آن را به باد انتقاد می‌گرفتند و اصول و پایه‌های آن را سست و ضعیف نشان می‌دادند. گمان می‌کردند که دین از جانب خدا نیست بلکه از اوهام انسانهای اولیه است، و از هر فرصتی که دست می‌داد برای کاستن از

احترام و ارزش آن حداکثر استفاده را می‌کردند. کار به جایی رسیده بود، که مردم به شدت از دین فرار می‌کردند، و در بین هر گروه و جماعتی کفر و الحاد رواج یافته بود، تا جایی که تمسک به دین و اعلام دینداری دلیل و نشانه جهل و ناآگاهی به حساب می‌آمد. دَر اینجا نمونه‌ای از حمله به دین به بهانه آزادی فکری را از دایرةالمعارف لاروس قرن نوزدهم تحت عنوان کلمهٔ (دین) که از رهبران دینی سخن می‌گوید نقل می‌کنیم تا میزان تضاد علم و دین در اروپا را بشناسیم: «اگر ما به رهبران کنیسه بگوییم: ذوق و احساس بشری اقتضا می‌کند تنها به چیزهایی باور و اعتقاد داشته باشد که ادراک و تعقل آنها برای انسان ممکن است، آنان در جواب می‌گویند: خیر حق ندارید چنین بگویید، پس این رهبران دینی در تلاشند نور عقل انسان را خاموش سازند، در حالی که با این نور است که می‌توان بین خیر و شر، خوبی و بدی، و عدالت و ظلم، فاصله انداخت و آنها را از هم جدا نمود. آنان این تلاش را به جایی رساندند که عقل را کور و خاموش ساختند، و نور ادراک را از آن سلب کردند، و به جایی رسیدند که معجزات را به صورت امر عادی درآورده، و سیاه را، سفید به مردم نشان می‌دادند و رذالت و پستی را به عنوان عزت و فضیلت جلوه‌گر می‌ساختند دین همیشه، مردم را به اطاعت و عبادت و فرمانبرداری دعوت می‌کند، اگر از رهبران کنیسه پرسیده شود از چه کسی اطاعت کنیم؟ آیا می‌توانیم از عقل خود پیروی نماییم، ـ همان عقلی که همه می‌توانند به کمک آن نتیجه‌ی درست را از مقدمات ثابت به دست آورند ـ در جواب می‌گویند: خیر خیر، باید شما اطاعت کنید و لال و کور باشید و تقلید نمایید.»

ارزش و مقام علم در اسلام

اسلام با عنایت و توجه خاصی که به فراگیری علم دارد، پیروان خود را به آن

ترغیب و تشویق می‌نماید و پیشرفت و ترقی و تکامل را بر مسلمانان واجب کرده است، چرا که شخصیت انسانی، دارای کرامت نخواهد بود مگر این که به فضیلت علم و دانش آراسته شود. خداوند در تشویق مؤمنان به کسب علم می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذينَ لايَعْلَمُونَ إنما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبابِ﴾ زمر ۹

«آیا مساویند کسانی که اهل علمند و می‌دانند، با کسانی که جاهلند و نمی‌دانند، تنها کسانی که دارای عقل سالم هستند متذکر و پندپذیرند،» این آیه کریمه به ارزش و مقام علم اشاره می‌کند و عالمان را بر جاهلان ترجیح می‌دهد و مقام عالمان را به هیچ وجه با جاهلان مساوی و برابر نمی‌داند. این آیه پند پذیری را مخصوص انسانهای عاقل می‌نماید. تردیدی نیست مهمترین پایه و نگهدارنده عقل، علم است.

سپس می‌بینیم که قرآن در آیهٔ دیگری به صراحت اعلام می‌دارد که علما دارای درجات و امتیازات مخصوص به خود هستند، و می‌فرماید:

﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذينَ آمَنوا مِنْكُمْ والذينَ أُوتوا العِلْمَ درجاتٍ﴾ مجادله ۱۱

«خداوند مقام و درجات مؤمنان و کسانی را که علم به آنان بخشیده شده است بالا می‌برد.»

خداوند به اعتراف و گواهی اهل علم بر وحدانیت خود استناد نموده و آن را معتبر دانسته و می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إلا هُوَ وَالمَلائِكَةُ وَ أُولُوا العِلْمِ قائماً بِالْقِسْطِ﴾ آل عمران ۱۸

«خداوند گواهی می‌دهد که جز او معبود حق نیست، و فرشتگان و اهل علم نیز گواهی می‌دهند که جز او هیچ معبود حق نیست، در میان بندگانش به دادگری و عدالت رفتار می‌کند.»

چه احترامی برای صاحبان علم و دانش از این بالاتر است که خداوند شهادت

آنان را تا جائی معتبر دانسته است که آنرا در ردیف شهادت خود و فرشتگان ذکر کرده است.

متقابلاً می‌بینیم که قرآن کریم به نحوی دربارهٔ انسان جاهل سخن می‌گوید و صفاتی برای آنان ثابت می‌کند که هیچ انسان باشعوری به داشتن این صفات راضی نیست، و می‌فرماید:

﴿كَذلِکَ يَطْبَعُ اللهُ على قُلوب الَّذين لايَعْلَمُون﴾ روم ٥٩

«به این شیوه خداوند مهر می‌کند قلب کسانی را که نمی‌دانند و جاهل هستند.» یعنی کسانی که جاهلند و در راه فساد پیش می‌روند خداوند به وسیله گناهانشان قلبشان را تاریک می‌کند و قدرت درک حقیقت را از دست می‌دهند، و مانند صندوق لاک و مهر شده‌ای که چیزی بدان راه ندارد، لاک و مهر می‌شود و حقیقت بدانجا راه نمی‌یابد.

خداوند به منظور اینکه علما به علم خود مغرور نشوند و همیشه در طلب کسب علم باشند و خود را آماده پذیرش انتقاد منتقدین کنند می‌فرماید:

﴿فَوْقَ كُلِّ ذی عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ یوسف ٧٦

«بالاتر از هر صاحب علم و دانشی، عالم دیگری وجود دارد.»

یعنی علم حدّ و مرز مشخصی ندارد، می‌خواهد به کسب علم اهتمام ورزند، تا آنان را به مقامی برساند که در همه‌ی مسائل مادی و معنوی دست بالا داشته باشند. می‌فرماید:

﴿وَ قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْماً﴾ طه ١١٤

«بگو پروردگارا! بر علمم بیفزا.»

اسلام در دعوت به علم تنها به این قناعت نکرده است، بلکه برای جلوگیری از جمود فکری و تحجّر عقلی و مقدس مآبی، چند اصل و قاعده‌ای را وضع نموده است که ما به بیان تعدادی از آنها می‌پردازیم:

اسلام دین دلیل و برهان است

ما می‌دانیم که علم، تا دلیل و برهان قطعی و روشنی نداشته باشد نمی‌گوید: فلان چیز حق است. اسلام هم همینطور است. قرآن دستور می‌دهد که انسان نباید چیزی را به عنوان حق بپذیرد مگر اینکه دلیل و برهان قاطعی بر حقانیت آن داشته باشد و می‌فرماید:

﴿وَ قالُوا لَنْ يَدْخُلَ الجَنَّةَ إلاّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نصارى تِلْكَ أَمٰانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادقين﴾ بقره ۱۱۱

«و گویند جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد کس دیگری داخل بهشت نخواهد شد، ولی این تنها آرزوی (پوچ و باطل ایشان است). بگو اگر واقعاً راست می‌گوئید، دلیل و برهان قاطع بر این ادعای خود نشان دهید.»

اسلام اعلام می‌نماید که ایمان و اعتقاد به هر چیز باید از روی دلیل قاطع و روشن باشد، و ایمان بدون برهان قاطع مورد قبول نیست. بنابراین، کسانی که تنها از روی تقلید دیگران به چیزی اعتقاد پیدا می‌کنند و آن را شریک پروردگار قرار می‌دهند خداوند متعال آنان را بر این ایمان بدون دلیل مورد محاسبه و مجازات قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ لا بُرهانَ لَه به فَإِنَّما حِسابُهُ عندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لايُفْلِحُ الكافرون﴾ المؤمنون ۱۱۷

«هرکس که با خدا معبود دیگری را به فریاد خواند که هیچ دلیل و برهانی بر این امر ندارد، حساب او تنها با خدا است، و قطعاً کافران رستگار نمی‌گردند.»

در آیهٔ دیگری می‌بینیم که خداوند به منظور اثبات عجز و ناتوانی کافران از ایشان درخواست می‌کند، تا برهان و دلیل قاطعی بر حقانیت چیزهائی را که معبود خود قرار داده‌اند ارائه نمایند و وقتی نمی‌توانند دلیلی اقامه کنند، باید از کفر

و شرک دوری جویند، و می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يَبْدَأُ الخَلقَ ثُمَّ يُعيدهُ وَمَنْ يَرزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ أَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ؟ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إن كُنتُمْ صادقينَ﴾ نمل ٦٦

«(آیا خدایان دروغین شما بهترند) یا کسی که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را برگشت می‌دهد و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی عطاء می‌کند. بگو دلیل و برهان خود را نشان دهید اگر راست می‌گوئید.»

این آیات به ما نشان می‌دهند که هرکس ادعایی داشته باشد باید بر صحت آن دلیل و برهان اقامه کند و بر کسانی که چنین ادعاهائی را می‌شنوند نیز واجب است که از مدعیان بخواهند، تا دلیل خود را ارائه دهند.

اسلام دین یقین است، نه ظنّ

علم انسان را از قبول موضوعی که به آن یقین ندارد برحذر می‌دارد و اجازه نمی‌دهد که مسائل ظنی را به جای مسائل یقینی بپذیرد. علم میزان قطعیت و یقین خود را دربارهٔ هر موضوع، با میزان قدرت و قاطعیت دلیل آن مربوط می‌دارد، هر اندازه قاطعیت دلیل بیشتر باشد موضوع قطعی‌تر و یقینی‌تر است، و اگر دلیل قطعی وجود نداشته باشد موضوع ظنی است.

این جداسازی علم در مورد ارزش حق و ظنّ، همگام و هماهنگ با دستورات قرآن است که به مؤمنان فرمان می‌دهد به کلی از ظنّ و اوهام پرهیز کنند، و پیروی از ظنّ و اوهام را باعث گمراهی مردم و به فساد رفتن عقاید آنان می‌داند و می‌فرماید:

﴿إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاّ الظَنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ﴾ انعام ١١٦

«اکثر مردم روی زمین طوری هستند که اگر از ایشان تبعیّت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌سازند چرا که آنان جز از ظنّ و وهم پیروی نمی‌کنند و جز دروغگویان چیز دیگری نیستند.»

باز خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَ ما يَتَّبِعُ أَكثَرُهُمْ إلاّ ظَنّا، إنَّ الظَّنَ لا يُغني مِنَ الحَقِّ شيئاً﴾ یونس ٣٦

«اکثر آنان جز از ظنّ و وهم، از چیز یقینی پیروی نمی‌کنند و بیگمان ظنّ انسان را به هیچوجه از حق بی‌نیاز نمی‌کند.»

این آیه می‌فرماید: اکثر مردم در عقاید خود جز از ظنّ از چیز دیگری پیروی نمی‌کنند، و ظنّ هم تصور و خیالی است بدون دلیل و مدرک، که باعث سرگشتگی و گمراهی و رسیدن به عقیده باطل می‌گردد. ظنّ هیچگاه نمی‌تواند به جای یقین و حق که ایمان درست و صحیح باید بر اساس آن پایه‌گذاری شود، قرار گیرد.

قرآن به مؤمنان فرمان می‌دهد، تا بر علم و یقین اعتماد و اتکاء داشته باشند، و کسانی را که به دنبال ظن و وهم سرگردانند مورد سرزنش و تحقیر قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿بَلِ اتَّبعَ الَّذينَ ظَلَمُوا أَهْوائَهُمْ بِغيرِ عِلْمٍ﴾ روم ٢٩

«بلکه ظالمان از هوا و هوس خود بدون داشتن علم و یقین پیروی می‌کنند.»

از طرف دیگر می‌بینیم که قرآن کریم، کسانی را که معتقد به وجود خدا نیستند تحقیر و توبیخ می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَ قَالُوا ما هِيَ إِلاّ حَياتُنا الدُّنيا نَمُوتُ و نَحيا و ما يُهْلِكُنا إِلاّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ من عِلْمٍ إِن هُمْ إِلاَّ يَظُنُّون﴾ جاثیه ٢٤

«کسانی که به وجود خدا معتقد نیستند، می‌گویند: جز حیات و زندگی دنیا حیات و زندگی دیگر وجود ندارد (برخی از) ما می‌میریم و برخی زنده می‌مانیم و

به جز دهر و زمانه و طبیعت، کسی ما را به هلاکت نمی‌رساند، (خداوند در رد آنان می‌فرماید:) هیچ علم و دلیلی بر این ادعا ندارند، و تنها از ظن و وهم پیروی می‌نمایند.» و باز می‌فرماید:

﴿وَ لاتَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفؤادَ كُلُّ أُولِئكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾ اسراء ٣٦

«پیروی مکن از سخنانی که به آنها علم نداری، چرا که انسان در روز آخرت از آنچه می‌شنود یا می‌بیند یا حفظ می‌نماید و به آنها علم ندارد مورد سؤال و بازجویی قرار می‌گیرد.»

برابر نص آیاتی که ذکر کردیم معلوم گردید که حکمت قرآن بر پیروی از علم و یقین استوار است، مانند فلسفه‌ی یونان و سایر فلسفه‌های قبل از اسلام که بر اساس ظن و فکر محض قرار دارند، نمی‌باشد. حکمت اسلام، حکمت جدیدی است، که تنها در قرن نوزدهم بود که علما توانستند تحت عنوان فلسفه وضعی (Positivis Me) که از جدیدترین فلسفه‌ها در جهان و پرنفوذترین آنها بر عقل است دست یابند، چرا که مردم از فلسفه‌های ظنی و خیالی به ستوه آمده بودند. اکثر پایه‌های ظنی این فلسفه‌ها موجب می‌شد که احکام خیالی بر آنها بنا شود، و این امر مردم را به بی‌راهه می‌کشاند و موجب اختلافات فراوان می‌گردید.

البته تمام احکام و آراء فلسفه (وضعی) جدید بر دلایل قطعی و حسی استوار است که گذشت زمان در آن خللی وارد نمی‌آورد، کما اینکه اساس حکمت قرآن علم یقین و دلیل حسی است که گذشت زمان آن را دگرگون نخواهد کرد.

اسلام دشمن تقلید است

علم دشمن تقلید و پیروی بدون دلیل از گفته‌ها و عقاید و نظریات دیگران است و اجازه نمی‌دهد مادام دلیل قانع کننده‌ای نباشد از هیچکس کورکورانه

تبعیت نمود. علم جدید در این مسئله با علم قدیم مخالف است، چون در زمانهای قدیم مخصوصاً در قرون وسطی شیوه استدلال اکثر اروپائیان، بر صحت یا عدم صحت موضوعی چنین بود، اگر ثابت می‌شد که این قضیه موافق یا مخالف رأی فلان عالم است تنها به نظر او، قناعت می‌کردند و به مجرد نسبت امری به یکی از دانشمندان، آن را علم می‌دانستند، مثلاً وقتی ثابت می‌شد که ارسطو دربارهٔ فلان موضوع نظری داده است، دیگر مسئله قطعی می‌شد و بدون اینکه دربارهٔ صحت و سقم نظر ارسطو تحقیقی به عمل آورند و بگویند: ارسطو دلیلش چه بوده است؟ آن را به عنوان حجت و برهان قاطع می‌پذیرفتند. اما اساس کار علم جدید بر حجت و برهان و محسوسات است و تقلید بدون دلیل را قبول ندارد. این امر که علم تقلید کورکورانه را نمی‌پذیرد، کاملاً با قرآن موافق می‌باشد چرا که قرآن کسانی را که به رأی و عقیده‌ای می‌چسبند، البته نه به خاطر دلیل و حجت قطعی که دارند، بلکه به این خاطر که عقیده و نظر آباء و اجدادشان می‌باشد، به شدت مورد حمله قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَإِذا قِيلَ لَهُمْ تعالَوا إِلى ما أَنْزَلَ اللهُ وَإِلى الرَّسُولِ قالوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيه آباءَنا أَوَلَوْ كانَ آباؤُهُمْ لايعْلَمونَ شَيْئاً و لايَهْتَدُونَ﴾ مائده ١٠٤

«هنگامی که بدانان (کسانی که از هوای نفس پیروی می‌کنند) گفته شود: بیائید به سوی آنچه خداوند نازل کرده و آنچه که پیغمبرﷺ بیان نموده است برگردیم، تا هدایت یابیم، می‌گویند: چیزی برای ما کافی و مورد قبول است، که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم، آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند و راه نیافته باشند باز هم چنین گویند و کنند؟» و باز می‌فرماید:

﴿وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ: اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللهُ قالوا بَلْ نَتَّبِعْ ما أَلْفَينا عَلَيْهِ آبائَنا أَوَلَوْ كانَ آباؤُهُمْ لايَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لايَهْتَدُونَ وَ مَثَلُ الَّذين كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذی يَنْعِقُ بِما

لايَسْمَعُ إِلاّ دُعاءً وَنِداءً صُمٌّ بُكمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لايَعْقِلون﴾ بقره ۱۷۱_۱۷۰

«هنگامی که به آنان (کافران) گفته می‌شود: پیروی کنید از آنچه که خداوند (بر پیغمبرﷺ) نازل کرده است، در پاسخ می‌گویند: بلکه ما از آنچه که پدران و نیاکان خویش را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نیافته باشند (باز از آنان پیروی می‌کنند)؟ مثال و نمونه کسانی که کفر می‌ورزند (به هنگامی که به سوی حق دعوت می‌شوند و چیزی از دعوت را نمی‌فهمند) مانند چوپانی است که گوسفندان را صدا بزند ولی آنها جز سر و صدا چیزی از صدای چوپان نمی‌شنوند، کر و لال و کوراند، لذا ایشان از روی خرد عمل نمی‌کنند و اهل درک نیستند.»

این آیات شریفه با صراحت اعلام می‌دارند که پیروی بدون دلیل و حجت عقلی، خصلت کافران است، و هیچ فردی، مؤمن محسوب نمی‌شود، تا اینکه اسلام را از روی علم و یقین و دلیل می‌شناسد و بعد از اثبات آن از روی دلیل ایمان آورد، و اسلام ایمان تقلیدی را قبول ندارد، سپس آیه فوق حال کافران و کسانی که آنان را به سوی توحید دعوت می‌نمایند ولی از قبول آن خودداری می‌کنند به حال چهارپایان و چوپانی تشبیه نموده که هر اندازه چوپان بر آنان فریاد براورد و آنان را از چیزی منع نماید جز صدائی که برای آنان بدون معنی است از داد و فریاد چوپان چیزی نمی‌فهمند، چرا کافران از شنیدن دعوت حق کرند و از جواب دادن به آن لالند و از دیدن حق کورند و قدرت درک حقیقت را ندارند.

قرآن کریم مردم را از تقلید برحذر می‌دارد و به آنان اجازه نمی‌دهد کورکورانه و بدون دلیل از رهبران دینی و روحانیون تقلید کنند و به صراحت می‌فرماید: چه کسانی که پیروی می‌کنند و چه کسانی که از آنان پیروی می‌شود هر دو گروه مادام که بر باطلند دارای عذاب یکسان هستند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذينَ اتَّبَعوا وَ رَأَوا العَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الاسبابُ﴾ بقره ١٦٦

«در آن هنگام (که رستاخیز فرا می‌رسد و پیروان سرگشته از رهبران گمراه کننده می‌خواهند که رستگارشان سازند و) رهبران از پیروان خود بیزاری می‌جویند (و نسبت به آنان اظهار عدم شناسائی و بیگانگی می‌کنند) و عذاب را مشاهده می‌نمایند و روابط (و پیوندهای مودتی که در دنیا در میانشان بود) گسیخته می‌گردد (و دستشان از همه کوتاه می‌شود).»

این آیه می‌فرماید که رهبران گمراه کننده در دنیا، از پیروان خود در قیامت بیزاری می‌جویند و هر دو دسته در انتظار عذاب به سر می‌برند، و رابطه و علاقهٔ بین ایشان به کلی قطع می‌شود.

این است دستورات و قوانین صریح و روشن اسلام که در همه جا با تقلید مبارزه می‌نماید و مردم را به پیروی از عقل و دلیل و برهان دعوت می‌کند..

اسلام مردم را دعوت می‌کند تا بهترین‌ها را بپذیرند

پس از آنکه قرآن مسلمانان را از تقلید کورکورانه و بدون دلیل، از آباء و اجداد و تسلیم در برابر رهبران دینی بدون چون و چرا منع می‌نماید، باز مردم را برحذر می‌دارد که تنها یک رأی و نظر را مورد توجه قرار بدهند و سایر نظریات را رها سازند، بلکه دستور می‌دهد تا در بین اعمال و آراء و نظریه‌ها به تحقیق و بررسی بپردازند و با سنجش دلایل آنها بهترین آنها را انتخاب نمایند، نه اینکه مانند اکثر مردم که بار اول چیزی و یا نظریه‌ای را از شخص مورد اعتماد خود می‌شنوند و یا در کتاب معتبری می‌خوانند محکم به آن می‌چسبند و هر نظر دیگری که مخالف آن باشد به دور می‌اندازند و بر گمراهی خود باقی می‌مانند و راه نجات را از دست می‌دهند.

انتخاب بهترین‌ها حرکت جدید و نوینی است در زمینه حق دوستی و دوری از تعصب و اخلاص نسبت به حقایق که تنها در نزد دانشمندان قرن نوزدهم به کمال واقعی خود نایل گردید. در این قرن بود که علما فهمیدند، امکان ندارد تمام حقایق منحصر به یک فلسفه و مکتب باشد، لذا بر ایشان واجب است تا در جستجوی بهترین‌ها در همه فلسفه‌ها باشند، و یک شیوه و اسلوب بحث، به تنهائی حق ندارد ادعا کند که می‌تواند مردم را به حقایق برساند. انتخاب اصلح و بهترین‌ها اصلی است که قرآن کریم از چهارده قرن پیش مردم را به آن دعوت کرده و می‌فرماید:

﴿أَلّذينَ يَسْتَمِعُون القَوْلَ فَيَتبعونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هداهُمُ اللهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُواَلأَلْبابِ﴾ زمر ۱۸

«کسانی که سخنان (و آراء و افکار دیگران را) می‌شنوند، و از بهترین آنها پیروی می‌کنند آنان هستند که خداوند ایشان را به راه راست هدایت کرده و به راستی ایشان دارای فهم و شعور کافی می‌باشند.»

این آیه مسلمانان را ارشاد و راهنمائی می‌کند تا به تمام گفته‌ها و آراء و نظریات دیگران گوش فرا دهند و تعصب نسبت به نظریه‌ی خاصی نباید مانع تحقیق و بررسی و توجه به سایر نظریات باشد، انسان مؤمن باید همه آنها را بشنود و به بررسی آنها بپردازد و بهترین رأی را بپذیرد. در این آیه خداوند کسانی را که دست به چنین کاری می‌زنند به هدایت یافتگان از جانب خود و به انسانهایی که دارای فهم و شعور فراوانند، توصیف می‌نماید.

این آیه نشان می‌دهد که اسلام اصول و قواعدی برای پیروان خود وضع کرده است که پیشرفته‌ترین فلسفه‌ها، بعد از قرنها توانسته است بدانها برسد.

مقام عقل در اسلام

یکی از اصول علمی اینست که عقل در تمام اموری که به انسان مربوط است به عنوان داور و قاضی قرار می‌گیرد، البته منظور از عقل، همان عقلی است که شرایط فهم و ادراک صحیح را داشته، و آن قدرت را داشته باشد که دربارهٔ موضوعی که پیش می‌آید به شیوه درست قضاوت کند. قرآن کریم هم، عقل را به عنوان داور و قاضی می‌شناسد، و کسانی را که از آن استفاده نمی‌کنند مورد حمله و انتقاد قرار می‌دهد، مقام عقل در پیشگاه پروردگار به اندازه‌ای بالا و والا است که تقریباً پنجاه بار کلمه عقل و مشتقات آن، و کلمه (اولوالالباب) به معنی صاحبان عقل، ده بار و (اولی النهی) باز به همین معنی، یک بار در قرآن ذکر گردیده است و این امر نشان دهندهٔ مهم‌ترین اهتمام الهی به عقل و اشخاص عاقل می‌باشد. قرآن بیان می‌دارد که عقل از نعمتهای بزرگ الهی است، بنابراین لازم است که در امور مربوط به انسان به کار گرفته شود و تسلیم حکم و قضاوت آن گردید. قرآن در پایان آیات فراوانی می‌فرماید:

﴿إِن فِی ذٰلِکَ لآیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُون﴾ رعد ٤

در این امر آیات و معجزاتی وجود دارد برای کسانی که اهـل درک و شـعور هستند، و یا می‌فرماید:

﴿لَقَدْ بَیَّنا الآیاتِ لِقَوْمٍ یَعقلون)﴾

به راستی آیات و معجزات خود را برای کسانی که عقل و شعور دارند و مسائل را درک می‌کنند، بیان داشته‌ایم: و یا مـی‌فرماید: ﴿أَفَلا یَعْقلون﴾ یس ٦٨ «چـرا درک نمی‌کنید و عقل ندارید؟»

می‌بینیم قرآن کریم از کسانی که عقل را به کار نمی‌گیرند انـتقاد مـی‌کند و ایشان را به شیوه‌ای مورد سرزنش قرار می‌دهد که هیچ شیوه‌ای دیگر به اندازه آن مؤثر و بازدارنده نیست و می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوابِ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذينَ لايَعْقِلُونَ﴾ انفال ۲۲

«بدترین جنبنده به نزد خداوند، کسانی هستند که از شنیدن حق کرند و از گفتن حق لالند، و درک حقایق نمی‌کنند و عقل ندارند.»

و یا می‌فرماید:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبيلاً﴾ فرقان ٤٤

«آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنانچه باید) می‌شنوند یا می‌فهمند؟ (نه آنان نمی‌شنوند و نمی‌فهمند) آنان همچو چهارپایان هستند، بلکه گمراه‌ترند.»

و خداوند متعال عدم توجه به عقل و اندیشه و بهره نگرفتن از این نعمت را باعث عذاب آخرت قرار داده است و می‌فرماید:

﴿وَ قَالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فِي أَصْحابِ السَّعيرِ﴾ ملک ۱۰

«اگر حق را گوش می‌دادیم یا فهم و درک حقایق را می‌داشتیم، از زمرهٔ دوزخیان نمی‌بودیم.»

این آیه تعریف و تمجید بزرگی است برای عقل. اسلام آن را به مقامی رسانیده است که باعث نجات صاحب خود از عذاب آخرت معرفی می‌نماید، در حقیقت هیچ دینی همچو امتیازی را به عقل نبخشیده است.

جهان دارای نظامی ثابت است

یکی از اصول علم، کلیّت و دوام حقایق طبیعی است، مادام که با دلیل حقانیت امری ثابت شود این امر برای همیشه حق می‌باشد.

و این اصلی که علم خود را پایبند آن می‌داند یکی از اصول قرآن است و می‌فرماید:

﴿وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَحويلاً﴾ فاطر ٤٣

«هرگز در سنت و قانون خدا دگرگونی نخواهی یافت.» و یا می‌فرماید:

﴿لا تَبديلَ لِخَلقِ الله﴾ روم ۳۰

«هیچ تغییری در سنت خدا نیست (و تمام امور بر اساس نظامهای ثابت می‌باشد).»

این آیات به صراحت اعلام می‌دارند که قوانین طبیعی ثابت و تغییرناپذیرند و سنت الهی، تا زمانی که اجل و موعد مقرر آنها می‌رسد، بدون هیچ تغییری ثابت و استوارند.

مقام و ارزش تجارب و مشاهدات

روش علمی در تحقیقات، خواه مربوط به علوم طبیعی، حیات و زندگی و یا جامعه، و خواه مربوط به افلاک باشد فرقی نمی‌کند، این روش، با مسلّمات مطلقه یا یک نظم فلسفی خاص و یا یک نظر مخصوص بحث را شروع نمی‌نماید، و بر احکام صادره از روی تأمل و تفکر ذهنی و یا بر گفته‌های انسانهای دانشمند، تکیه نمی‌شود، بلکه بر تجربه و مشاهداتی که حواس، بخصوص گوش و چشم در آن به کار گرفته می‌شود، تکیه می‌کند، ولی بشرط اینکه تجارب و مشاهدات با وسائل دقیق مانند میکروسکوپهای بسیار قوی که قدرت نشان دادن اجسام بسیار ریزی که چشم به تنهائی قادر به رؤیت آنها نیست تقویت شود، و از تلسکوپهائی استفاده شود که اجرام آسمانی بسیار دور را به انسان نزدیک می‌سازد که قبلاً به هیچوجه دیده نمی‌شدند.

این نوع مشاهدات دقیق طریقه و شیوه‌ای است که علوم طبیعی برای دستیابی به مقدمات صحیح و درست از آن استفاده می‌نماید، چنانچه علم این شیوه را مورد استفاده قرار نمی‌داد به پیشرفتی نایل نمی‌شد، و به کشف برخی از اسرار خلقت موفق نمی‌گردید.

البته مشاهده‌ای که علم آن را به عنوان یکی از اصول خود قرار داده است، یک اصل قرآنی نیز می‌باشد، زیرا آیاتی که فرمان می‌دهند تا چشم و گوش و عقل برای درک حقایق به کار گرفته شوند فراوان هستند، ابتدا آیاتی که به کارگیری چشم و عقل را با هم ذکر می‌کنند بیان می‌نمائیم، خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الخَلْقَ﴾ عنکبوت ٢٠

«(ای پیغمبر) بگو به سیر و سفر در زمین بپردازید و با چشم مشاهده کنید و با عقل حقایق را مورد بررسی قرار دهید و ببینید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است.»

و دربارهٔ استفاده از گوش با عقل، می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسيرُوا فِي الأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَو أَذانٌ يَسْمَعُون بها فَإِنَّها لاتَعْمى الابصارُ و لكن تَعْمى القلوبُ الَّتى فِي الصّدُور﴾ حج ٤٦

«آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند تا (از مشاهده آثار و ویرانه‌های کاخ ستمگران) دلهایی داشته باشند که بدانها حقایق را درک کنند، و گوشهائی داشته باشند که بدانها فرمان یزدان را بشنوند؟ چرا که این چشمها نیستند که کور می‌شوند، بلکه این دلهای درون سینه‌ها هستند که نابینا می‌گردند.»

منظور از (قلوب) در این آیه عقلها است، چون عامل ادراک و فهم، عقل است و این که می‌فرماید: (قلوب یعقلون بها) بر این امر دلالت دارد، چرا که منظور این است با وجود اینکه عقل از جنبهٔ جسمانی به مرضی مبتلا نشده است ولی به صورت کور و کری درآمده است که قدرت درک چیزی را ندارد. یکی از اسرار روانشناسی این است، که گاهی قلب به کوری بصیرت مبتلا می‌شود و قدرت درک و تشخیص را از دست می‌دهد که در مقابل آن کوری چشم بسیار جزئی و بی‌اهمیت می‌باشد. چرا که این کوری، نور بصیرت و درک حقایق را از انسان سلب می‌نماید در حالی که زندگی درست و شرافتمندانه تنها به آن روشن

می‌گردد و مدار سعادت انسانها تنها بر آن است، به همین دلیل است که خداوند وجود نور فهم و شعور را از قلب کافران نفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿لَهُمْ قلوبٌ لایَفْقَهُونَ بِها، وَ لَهُمْ اعیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ أذانٌ لایَسْمَعُون بِها أُولئِکَ کَالْأنعامِ بَلْ هُم أَضَلُّ﴾ اعراف ۱۷۹

«برای کافران دلهایی است که حقایق را با آنها درک نمی‌کنند و چشمهائی است که حقیقت را با آنها نمی‌بینند و گوشهائی است که فرمان خدا را با آنها نمی‌شنوند، به حقیقت آنان مانند چهارپایان بی‌فهم و درک و شعورند، بلکه از آنها نیز گمراه‌ترند.»

درک و شناسائی، به چشم و گوش و عقل بستگی دارد، کسی که از این سه نعمت محروم باشد قدرت درک و تشخیص را ندارد. مثلاً اگر بچه‌ای را حبس کنند، و به جز ضروریات زندگی او را از همه چیز دور دارند، همچو طفلی هرچند از نظر جسمانی رشد می‌کند و به مرحله یک مرد می‌رسد ولی رشد عقلانی او در حد یک طفل باقی خواهد ماند. علمای تربیتی هم بر این باورند و قرآن کریم نیز به این موضوع اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ اللهُ أَخرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ لاتَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعلّکُمْ تَشْکُرُونَ﴾ نحل ۷۸

«خداوند که شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد هیچ چیزی را نمی‌فهمیدید (و برای دستیابی به درک حقایق) خداوند گوش و چشم و عقل را برای شما قرار داد تا او را سپاسگزارید و قدر نعمتهایِ الهی را بشناسید.»

این آیه به صراحت اعلام می‌دارد که انسان بعد از اینکه به دنیا می‌آید، تمام علم و دانش خود را به وسیله گوش و چشم و عقل کسب می‌نماید.

علمی که اسلام مردمان را به آن دعوت می‌نماید

منظور از علمی که اسلام مردمان را بدان دعوت می‌کند کدام است؟ آیا همانگونه که برخی گمان می‌برند تنها علوم دینی است؟ خیر، منظور از آن هر علمی است که جهل را از بین می‌برد، فرق نمی‌کند مربوط به مسائل دینی باشد یا مربوط به مسائل مادی و زندگی دنیائی. بنابراین علمی که اسلام مردمان را بدان دعوت می‌نماید شامل علوم طبیعی، روانشناسی، تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی و... می‌باشد. قرآن مردم را به فراگیری هر علمی اعم از دینی و غیردینی دعوت می‌کند. خداوند مسلمانان را تشویق می‌فرماید، که علم بیاموزند و به اسرار جهان هستی آشنا شوند، آنگاه عظمت و قدرت پروردگار توانا در آفرینش مخلوقات برایشان متجلی و آشکار خواهد شد. همچنین در فراگیری علوم، حکمت دیگری وجود دارد و آن اینکه خداوند می‌خواهد با کسب علم و به کارگیری آن رفاه و آسایش و آرامش نصیب جامعه بشری شود، و زندگی بهتری را بدست آورند.

دعوت به فراگیری علوم طبیعی

آیاتی که مردم را به کسب و فراگیری علوم طبیعی دعوت می‌نماید فراوان است، از جمله خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ ثَمراتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوانُها وَ مِنَ الجِبالِ جُدَدٌ بيضٌ و حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰنُها، و غُرابيبُ سودٌ وَ مِنَ النّاسِ وَالدَّوابِ وَالأَنْعامِ مُخْتَلفٌ أَلوٰنُهُ كذلِکَ إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ﴾ فاطر ۲۸_۲۷

«مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان آب سودمندی را نازل می‌کند و از آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگی را به وجود می‌آورد؟ (مگر نمی‌بینی که) کوهها خطوط و جاده‌هائی است که بر سطح زمین کشیده شده است، خطوط

جاده‌هائی که برخی‌ها سفید و برخی دیگر سرخ و بعضی سیاه پررنگ است و هریک از آنها به رنگهای مختلفی و در طرحهای متفاوتی است..؟ انسانها و جنبندگان و چهارپایان نیز دارای رنگهای مختلفی بوده و متفاوتند، (این نشانه‌های بزرگ آفرینش بیش از همه توجه خردمندان و فرزانگان را به خود جلب می‌کند.» این است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آياتِه خَلقُ السّماواتِ والأَرضِ وَ إِختِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوانِكُمْ إِنَّ فِي ذلكَ لَآياتٍ لِلعالمين﴾ روم ۲۲

«و از زمرهٔ نشانه‌های دال (بر قدرت و عظمت خدا) آفرینش آسمانها و زمین و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما است، بیگمان در این آفرینش پر از اسرار و راز دلائلی وجود دارد برای فرزانگان و دانشوران.» از سیاق این آیات به خوبی روشن است که منظور از علما در اینجا دانشمندانی است که با اسرار و نشانه‌هائی که خداوند در آفرینش موجودات زمینی به ودیعه گذاشته است اطلاع دارند، و موضوع و مطلبی که آیه‌ها درباره آن به بحث پرداخته‌اند، عین همان موضوعی است که علوم طبیعی درباره آن به بحث می‌پردازند. علم طبیعی از موجودات عالم هستی و خصایص و روابط و علایق موجود در بین آنها، و در صورت امکان از حقیقت و ماهیت آنها بحث می‌نماید، و آیات و نشانه‌هایی را که خداوند به ودیعه در خلقت اشیاء قرار داده است بررسی می‌نماید.

سرّ نزول باران از آسمان که در آیهٔ سورهٔ فاطر آمده است جز به وسیله علم طبیعی شناخته نمی‌گردد. ترکیب و خواص آن تنها به واسطه علم شیمی روشن می‌گردد، چگونگی سبز شدن گیاهان و ثمر دادن آنها جز به وسیله علم گیاه شناسی شناسائی نمی‌شود، شناخت کوهها و کیفیت راههای سفید و سرخ و سیاه آن، امکان‌پذیر نیست جز به واسطه علم زمین‌شناسی، شناخت اختلاف نوع بشر و خزندگان و جنبندگان و چهارپایان و پرندگان جز بواسطه جانورشناسی ممکن

نیست. بعد از اینها به دقت آخر آیه را ملاحظه فرمائید:

﴿إِنَّما يَخْشَى اللهَ من عِبادِهِ العُلَماءُ﴾

«تنها علما ترس آمیخته با عظمت از خداوند دارند.» ترس و هیبت کامل را مخصوص علمایی دانسته که در اسرار کون و طبیعت به بررسی و جستجو می‌پردازند، چرا که اگر مؤمن باشند علمشان به اسرار طبیعت، آنان را به خوف و پروا از خداوند وادار می‌کند.

علم زیست شناسی

می‌بینیم قرآن کریم توجّه انسان را به سوی نفسش و چگونگی پیدایش و مراحل رشد آن جلب می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَلْيَنظُرِ الإنسانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرائِبِ﴾ طارق ۷ـ۵

«انسان باید بنگرد و دقت کند که از چه چیزی آفریده شده است، از آب جهندهٔ ناچیزی آفریده شده است آبی که از میان استخوان پشت و استخوانهای سینه بیرون می‌آید.»

با توجه به اصل خلقت و پیدایش، و تحقیق و بررسی در این باره، انسان به واسطهٔ علم زیست شناسی به اسرار و شگفتیهای آن آشنا می‌شود، که چطور نطفه و ذرات موجود در آن منشاء پیدایش انسان است. آنگاه رشد می‌کند و در دورانهای مختلف به حالتهای گوناگون تغییر شکل می‌دهد.

روانشناسی

نمونه‌ای که دربارهٔ شناخت نفس و آشنائی با اوضاع و احوال آن، در قرآن کریم آمده، این آیه است:

﴿و فِی أَنفُسِکُمْ أَفلا تُبصِرونَ﴾ ذاریات ۲۱

«در نفس خودتان آیات و دلایل روشن (بر وجود و قدرت خالق) موجود است چرا این آیات و دلایل را نمی‌بینید؟»

در این آیه و امثال آن خداوند ما را ارشاد می‌فرماید تا به شناخت نفس و خواص آن و غرائز و امیال و انگیزه‌های نفس انسانی دسترسی پیدا کنیم.

علم تاریخ و جامعه شناسی

اسلام تنها به این اکتفا نکرده است که مسلمانان را به بحث و بررسی مسائلی که با آنها سر و کار دارند و در دسترس آنان قرار گرفته است تشویق و ترغیب نماید، بلکه آنان را وادار می‌سازد که به تحقیق و بررسی اوضاع ملتهای گذشته نیز بپردازند، و قدرت و تسلط و میزان پیشرفت و تمدن ایشان را شناسائی کنند. آنگاه سرانجام شوم و نکبت‌بار آنان را مورد توجه قرار دهند که چگونه با پیروی از هوای نفس و نادیده گرفتن حقایق و اشاعه فساد، به هلاکت رسیده‌اند و از صحنه وجود خارج شده‌اند، و می‌فرماید:

﴿أَوَلَم یَسیرُوا فِی الأَرضِ فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبلِهِمْ کانُوا أَشَدَّ مِنهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الارضَ وَ عَمَرُوها أَکثَرَ ممّا عَمَرُوها و جائَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالبَیِّناتِ فَما کانَ اللهُ لِیَظلِمَهُمْ وَ لکن کانوا أَنفُسَهُمْ یَظلِمُونَ﴾ روم ۹

«آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا بنگرند که سرانجام کار مردمان پیش از ایشان به کجا رسیده است؟ آن کسانی که از ایشان نیروی بیشتری داشتند، و زمین را بیش از ایشان آباد ساخته‌اند، و در عمران آن کوشیده‌اند، و پیغمبرانشان به سوی آنان رفتند، و معجزه‌های عظیمی بدیشان نشان دادند، (اما به جای اینکه تسلیم امر خدا شوند، به کفر و طغیان و کشتن پیغمبران پرداختند، سرانجام به مجازات دردناک اعمال خود گرفتار آمدند) و خداوند بدیشان ستم نکرده است، ولیکن خودشان به خویشتن ستم روا داشته‌اند.»

ملّتی که از جانب پروردگار چنین تعالیم و دستوراتی برایش نازل شده باشد، آیا سزاوار است به خود اجازه دهد از سفرهای علمی به منظور آشنائی با علل به وجود آمدن ملتها و تمدنها و پیشرفت و عقب‌افتادگی و از بین رفتن آنها، کوتاهی کند و یا به کلّی آن را فراموش سازد؟ آیا آشنائی با این مسائل باعث آشنائی با تاریخ و گذشتهٔ ملتها و بافت جامعه‌های گذشته نخواهد شد؟

اعتراف وگواهی برخی از دانشمندان غرب دربارهٔ تمدن اسلام

به شهادت تاریخ و مورخین غرب، ثابت شده است که مسلمانان صدر اسلام در اقصی نقاط عالم حضور پیدا می‌کردند، و مردم را به اسلام دعوت می‌نمودند، و علم و صنعتی که در نزد سایر ملتها بود، کسب و دربارهٔ آنها به تحقیق و بررسی می‌پرداختند، عشق به کمال و پیشرفت آنان را وادار می‌نمود تا به ریشه‌یابی آنها بپردازند و به منابع و مراجع نوشته شدهٔ آنها مراجعه کنند، و برخلاف تمام کشورگشایان دیگر که هر نوشته‌ای را به دست می‌آوردند می‌سوزاندند، مسلمانان آن چه را که به دست می‌آوردند نگه می‌داشتند، و همچنین با مهارت کامل بر منابع اصلی علوم دسترسی پیدا می‌نمودند و کتابهای اولیهٔ آنها را به دست می‌آوردند، آنگاه علما و دانشمندان مسلّط بر آن کتابها و زبان‌ها را استخدام می‌کردند، تا این منابع و مصادر اصلی را حرف به حرف ترجمه نمایند، و پولهای گزافی را به این دانشمندان می‌دادند، تا با عشق و علاقه فراوان در این باره کوشش و تلاش به عمل آورند. بعد از ترجمه منابع علوم از سایر زبانها به عربی، با جدیت فوق‌العاده و تلاش شبانه‌روزی شروع به بحث و بررسی می‌کردند و آنها را با واقعیت تطبیق می‌نمودند، البته امراء و پادشاهان و ثروتمندان به تمام معنی، علما را در این باره کمک می‌کردند و از لحاظ مادی و معنوی ایشان را مورد ترغیب و تشویق قرار می‌دادند، تا کار به جایی رسید که مسلمانان جانشین

یونانیان و رومیها در علم و دانش شدند، و مدارس و مراکز علمی مسلمانان به صورت نقطه توجه دانشجویان تمام ملتها درآمده بود و از اقصی نقاط عالم برای کسب علم و دانش بدانجاها عزیمت می‌نمودند. مسلمانان توانستند بر دامنه علوم آن زمان بیفزایند و رشته‌های زیادی در طب و شیمی و ریاضیات و غیره، اضافه کردند، خوانندهٔ محترم! به اعتراف برخی از مورخین و دانشمندان اروپائی در این مورد، توجه فرمائید:

علامه (دریبر) استاد دانشگاه نیویورک در کتاب خود به نام (مبارزه و تضاد در بین علم و دین) چنین می‌گوید:

«دستیابی مسلمانان به علم و مشغول شدن به فراگیری آن، به اولین دوران قدرت آنان برمی‌گردد؛ وقتی در سال ۶۳۸ میلادی، شش سال بعد از فوت محمد، اسکندریه را فتح کردند، دو قرن بر ایشان نگذشت، که توانستند با تمام کتب علمی یونانی آشنا شوند، و به تمام معنی به مطالب باارزش و فوائد آنها دست یافتند، تا اینکه خلافت در سال ۸۱۳ میلادی به مأمون رسید و بغداد به صورت مرکز علمی بسیار بزرگی در روی زمین جلوه‌گر شد. خلیفه کتابهای بی‌شماری راگردآوری نمود و توجه دانشمندان و علما را به سوی بغداد جلب کرد و در احترام و مساعدت آنان از هیچ بذل و بخششی کوتاهی نمی‌ورزید».

(دریبر) به گفته‌های خود ادامه می‌دهد و به پیشرفتهای مسلمانان در علوم طبیعی اشاره می‌کند و سپس می‌گوید «اگر ما بخواهیم آثار مسلمانان و پیشرفتهای ایشان را در این حرکت‌ها و جهش‌های علمی مورد بحث قرار دهیم، از حد و مرز این کتاب خارج می‌شویم. به راستی مسلمانان، در علوم قدیمه پیشرفت بسیار چشمگیری داشتند، و علوم جدیدی را کشف کردند که قبلاً وجود نداشت.»

و در جاهای دیگری از همان کتاب می‌گوید: «درِ دانشگاههای کشورهای

اسلامی بر روی دانشجویان اروپائی که به منظور کسب علم بدانجاها می‌رفتند باز بود، و پادشاهان و حکمرانان اروپائی برای معالجه بـه کشـورهای اسـلامی عزیمت می‌کردند».

دانشمند و علامه معروف به نام (سدیو) در کتاب خود به نام تـاریخ عـرب، چنین می‌نویسد:

«مسلمانان در قرون وسطی در علم و فلسفه و فنون یکه‌تاز میدان بودند، و به هر جا می‌رسیدند به گسترش و نشر علم و فلسفه و صنعت می‌پرداختند و علم و فلسفه از کشورهای اسلامی به اروپا سرایت نمود و این مسلمانان بودند که باعث پیشرفت اروپا شدند.»

علامه و دانشمند و جامعه‌شناس معروف دکتر (گوستاو لوبن) در کتاب معروف خود به نام (تمدن عرب) می‌گوید: «شرق به تصرف ملتهای فـراوانـی درآمـده است، فارس، روم و غیره بر آن فرمانروایی کرده‌اند. هرچند تأثیر این اقوام بـر شرق از لحاظ سیاسی فـراوان و بـااهـمیت بـوده است ولی از لحـاظ تـمدن و پیشرفت اجتماعی تأثیر بسیار ضعیف و ناچیزی بر آن گذاشته‌اند، آنچه را که این اقوام در شرق از انجام آن عاجز بوده‌اند، قوم عرب توانستند با سرعت زیـاد و بدون اکراه و فشار بر مردم به آسانی آن را انجام دهند. توفیقی را که عرب در مصر به دست آوردند، توانستند نظیر آن را در هر جائی که پرچم خود را بر روی آن به اهتزاز درمی‌آوردند، مانند آفریقا، سوریه، ایران، و... به دست بیاورند. تمدن آنان در هند نفوذ کرد، در حالی که تنها به عنوان عابر از آن عبور می‌کردند. در چین تأثیر فراوانی داشتند، گرچه تنها برای تجارت به آنجا می‌رفتند.

در تاریخ بشریت ملتی را نمی‌بینیم که مانند ملت عرب دارای تمدنی مؤثر تا این اندازه باشد، طوری که هر ملتی که با آنان رابطه‌ای داشت هرچند برای مدت کوتاه هم بود از ایشان پیروی می‌کرد. البته تأثیر تمدن عرب در شرق تنها از

جنبه‌های دینی و زبان و فن و صنعت نمایان نبود بلکه از لحاظ پیشرفت علمی نیز تأثیر بسیار قابل توجه داشت. در اثنای روابط عرب با هند و چین اعراب توانستند مقدار عظیمی از معارف علمی خود را به آن دو کشور صادر نمایند. در حالی که اروپائیان به ناحق ادعا می‌کنند که این معارف هندی الاصل یا چینی الاصل بوده است، من در اینجا ثابت می‌کنم که تأثیر اعراب بر اروپا و غرب مانند تأثیر آنان بر شرق بسیار مؤثر بوده است و تمدن اروپا مدیون عرب است. نمی‌توانیم به اهمیت تمدن عرب و تأثیر آن بر اروپا آشنا شویم، مگر اینکه اوضاع اروپا را به هنگام وارد شدن تمدن عرب بدانجا بشناسیم و اگر به قرن نهم میلادی برگردیم، همان هنگامی که تمدن عرب در اندلس در اوج شکوفائی بود می‌بینیم که مراکز تمدن و فرهنگ غرب، بُرجها و کاخهائی بودند، که مالکان و زمین‌داران بزرگ و وحشی در آن می‌نشستند و به بی‌سوادی و جهل خود افتخار می‌کردند.

مدت طولانی سپری شد، اما هنوز اروپا به جهل و نادانی خود پی نبرده بود تنها در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی بود که عشق و میل به کسب علم نمایان گردید و عده‌ای در اروپا پیدا شدند که فهمیدند، واجب است کفنی را که از جهل و نادانی بر تن دارند هرچه زودتر پاره کنند و بدور بیندازند لذا به سوی عرب روی آوردند و از تمدن و فرهنگ آنان مدد جستند.»

از عالم دیگر غربی بنام استاد (لیبری) نقل شده است که گفته است: «اگر عرب در مسیر تاریخ به وجود نمی‌آمدند، نهضت جدید علمی اروپا چندین قرن به تأخیر می‌افتاد، چرا که کتابهای علمی اعراب بود که به زبانهای اروپائی ترجمه شده بودند، و تنها منابعی بودند که در دانشگاههای اروپا برای شش قرن متوالی تدریس می‌شدند، حتی می‌توانیم بگوئیم که تأثیر عرب‌ها در برخی علوم بر اروپا مانند علم طب مثلاً تا امروز هم بر دوام است، و کتابهای (ابن سینا) در آخر قرن

گذشته در منبیلیّه ترجمه شده‌اند»[۱]

این بود اعتراف و گواهی برخی از علما و جامعه‌شناسان اروپا، امکان ندارد ایشان را در این مورد متهم به مبالغه و گزافه گویی کرد. چرا که هیچ منافعی از این بابت ندارند، ما که گفته‌های ایشان را نقل می‌کنیم برای این است که ثابت کنیم، که اسلام واقعی دارای روح و قدرتی است که افراد جامعه را به تمدن و پیشرفتی می‌رساند که نظیر آن در تعلیمات و قوانین بشری وجود ندارد و این خود از بزرگ‌ترین دلایل است که اسلام وحی الهی است، روحی است که از جانب خدا بر حضرت محمدﷺ نازل شده است، و زادهٔ افکار بشر نیست.

۱ـ نقل از ترجمه عربی استاد محمدعادل زعیتر ص ۵۹۱ ـ ۵۸۵

فصل هجدهم:

گذشت و تسامح در اسلام

گذشت و تسامح در اسلام

۱ـ مبارزه و جدال در بین پیروان ادیان ۲ـ اختلاف در بین انسانها امر فطری و سنت خدا در مخلوق اوست ۳ـ آزادی انتخاب دین ۴ـ دلایل منع ازدواج مسلمان با مرد کافر ۵ـ مبارزه اسلام با تعصّب ۶ـ رفتار مسلمانان با غیرمسلمانان ۷ـ گواهی و اعتراف عده‌ای از دانشمندان غرب دربارهٔ گذشت و تسامح در اسلام

مبارزه و جدال در بین پیروان ادیان

هرگاه دورانهای تاریخ را بررسی نمائیم می‌بینیم که جامعه انسانی به واسطه اختلاف دینی هرگز چهره امن و آرامش را به خود ندیده است، و هر گروه و ملتی علیه مخالفین عقیدتی خود، بدون وقفه در ستیز و جدال بوده‌اند، که اغلب منجر به جنگها و خونریزی‌ها و کشتارهای جمعی وحشتناکی شده که روی تاریخ را سیاه کرده است. بدون شک ریشه این عداوت و دشمنیهای خشونت‌بار در اثر تخم کینه و خشمی بود که رهبران هر دینی در دل پیروان خود علیه پیروان ادیان دیگر می‌کاشتند. یکی از محققین به نام (جان سیمون) در کتاب خود به نام (آزادی و اعتقاد) ادعا می‌کند و می‌گوید: تنها یک قرن و نیم است که از فشار شدید عداوت و کینه‌ی دینی کاسته شده است و تاریخ آزادی دین چندان دور نیست. به راستی تاریخ جهان پر است از کینه توزیها و دشمنی‌های دینی. (جان

سیمون) پس از اینکه جنایات و آثار تعصب ناروا در جهان را از قرنهای اول تاریخ، تا قرون وسطی یکی بعد از دیگری ذکر می‌کند می‌گوید: «اخیراً در تاریخ ۴ آوریل سال ۱۷۸۹ میلادی روح فلسفی و آزادی خواهی به جایی رسیده است که توانست آزادی ادیان را تأئید نماید، ولی این آرزوی دیرینه و خواسته عادلانه تا سال ۱۷۹۱ میلادی که سال آزادی قوم یهود از چنگ ظالمان است تحقق کامل پیدا نکرد. با وجود همه اینها انقلاب فرانسه بواسطه سوء مدیریتهائی که در اداره امور داشت نتوانست آزادی دینی را تثبیت نماید.»

بیگمان گفتهٔ (جان سیمون) که می‌گوید، آزادی دینی تنها یک قرن و نیم پیش تأئید و تثبیت شده است، درست نیست، بلکه از چهارده قرن پیش، این اصل به وسیله اسلام تأئید و تثبیت گردیده است، و ما برای اثبات این امر چاره‌ای نداریم جز اینکه به نص صریح قرآن و شیوه رفتار مسلمانان اولیه و گواهی برخی از دانشمندان غرب بر صحت ادعای خود استدلال کنیم و نظر جان سیمون را مردود سازیم.

اختلاف در بین انسانها امری فطری و سنت خدا در مخلوق او است

اسلام چگونه توانست کینه توزیهای دینی را از دل پیروان خود بیرون آورد؟ به راستی اسلام به شیوه‌ای این کینه توزیها را در قلب مسلمانان پاکسازی کرد که تا این اواخر که دانشمندان در علم انسان شناسی به اسرار و شگفتیهای نفس انسان پی بردند، این شیوه ناشناخته بود. اخیراً دانشمندان دانسته‌اند که انسانها دارای اختلافهای ذاتی هستند، و رفتار و احکام و قضاوتهای مختلف نسبت به مسائل و اشیاء دارند، بدین خاطر است که قرآن به صراحت اعلام می‌دارد، که اختلاف مردم در افکار و عقایدشان امر فطری و سنت خدا در مخلوق او است و می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحدَةً، وَ لايَزالُونَ مُختلِفينَ. إلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذالِکَ خَلَقَهمْ﴾ هود ۱۱۹ـ۱۱۸

«(ای محمد که بسیار علاقمند به ایمان آوردن قوم خود، و متأسف از روی‌گردانی ایشان از دعوت آسمانی هستی بدان که) اگر پروردگارت می‌خواست آنان را (همچون فرشتگان در یک مسیر قرار می‌داد و) ملت واحدی می‌کرد (و همه پیرو یک آئین می‌شدند) ولی (خداوند انسانها را مختار و بااراده آفرید) و آنان همیشه (در همه چیز، حتی در گزینش دین و اصول عقاید خود) متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خداوند بدیشان رحم کرده باشد، و خداوند برای همین اختلاف و تحقق اختیار و اراده در انسانها و سرانجام رحم خدا نسبت به نیکوکاران، ایشان را آفریده است.»

باز خطاب به پیغمبر خود حضرت محمدﷺ می‌فرماید:

﴿وَ ما أَکثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرصْتَ بِمُؤْمِنينَ﴾ یوسف ۱۰۳

«هرچند تو بر ایمان مردم حریص باشی ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند.»

بر اساس این اصول و تعالیم قرآن، مسلمانان به خوبی فهمیدند که برایشان واجب است با مخالفان دینی خود کینه‌توز نباشند و بر آنان سختگیری نکنند و با صلح و مساوات با آنان رفتار کنند، چرا که اختلاف در عقاید در میان مردمان از اسرار خلقت و فطرت و سنت خداوند می‌باشد.

آزادی دینی

در حالیکه می‌بینیم، رهبران اکثر ادیان به پیروان خود دستور می‌دهند برای مجبور ساختن دیگران به قبول دین خود از هیچ شیوه و طریق خشونت و اجباری کوتاهی نکنند و حتی اگر به قیمت کشتن دهها هزار نفر تمام شود باز لازم است نقشه آنان به مرحله اجرا درآید، ملاحظه می‌کنیم که دین اسلام

خطاب به مسلمانان می‌گوید حق ندارید که هیچ فردی را مجبور به ترک دین خود و پیروی از دین اسلام نمائید، و خداوند می‌فرماید:

﴿لا إِكراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الغَيِّ﴾ بقره ۲۵٦

«هیچ اجباری برای قبول دین اسلام در بین نیست، چرا که، راه حق و ترقی، از راه سرگشتگی و گمراهی جدا شده و هردو آشکار می‌باشند (و هرکس آزاد است به اختیار خود یکی از آنها را انتخاب نماید.» و باز می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِي الأَرْضِ كُلُّهُمْ جميعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النّاسَ حتّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ یونس ۹۹

«ای محمد اگر پروردگارت می‌خواست تمام مردمان روی زمین جملگی (به صورت اکراه و اجبار) ایمان می‌آوردند (امّا ایمان اجباری به درد نمی‌خورد) آیا تو ای محمد می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح است و نه سودمند و نه از دست تو ساخته شدَنی است).»

یعنی ای محمد امکان ندارد که بتوانی مردم را مجبور به ایمان کنی، از طرف دیگر اکراه و اجبار مردم به قبول دین جزو وظایفی نیست که تو بدانها مبعوث شده‌ای.

مسلمانان صدر اسلام بر همین اصل و اساس روابط و علایق اجتماعی خود را با پیروان سایر ادیان طرح ریزی و طبق این طرح با آنان معامله می‌نمودند. هر کشور و شهری را که فتح می‌کردند به مردمانش اجازه می‌دادند با پرداخت پول کمی به نام جزیه بر دین خود باقی باشند و مسلمانان متعهد بودند در مقابل جزیه‌ای که می‌گرفتند در برابر هرگونه تعدی و تجاوزی، به آنان کمک کنند، و به عقاید و شعایر و عبادتگاههای آنان زیانی نرسانند. بهترین نمونه و شاهد بر این موضوع، عهد و پیمانی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه با اهل قدس در فتح بیت‌المقدس منعقد نمود که آنان را بر نفس و مال و کنیسه‌هایشان، و بر

صلیبهایشان و بر شعایر نادرست و درستشان، و بر سایر مراسم ملی و دینیشان تامین و تضمین کرد، به نحوی که کنیسه‌ها و معبدهای ایشان را تصرف نکنند و آنها را خراب ننمایند و به ساحت و حریم آنها تجاوز نکنند و صلیبهای ایشان را محفوظ بدارند و به مال و ثروت آنان تعدی نکنند، و ایشان را به ترک دین خود مجبور نسازند، و به هیچکس از آنان زیان نرسانند، و در شهر ایلیاء حتی یک نفر یهودی را با آنان اسکان ندهند[۱].

آری آزادیی که تحت لوای حکومت اسلام به غیر مسلمانان داده شده است اسلام هرگز آن را به خود مسلمانان نمی‌دهد، چرا که اسلام نوشیدن شراب را بر مسلمانان حرام کرده و هر مسلمانی که شراب بنوشد حدّ شرعی بر او اقامه می‌گردد و مجازات می‌شود، ولی غیرمسلمان آزاد است که شراب بخورند، و نوشیدن شراب برای او از نظر اسلام مجازاتی ندارد. و همینطور اسلام خوردن گوشت خوک را بر مسلمانان حرام کرده است ولی به غیرمسلمانان اجازه آن را داده است بشرط اینکه خوردن گوشت خوک در دین آنان حرام نشده باشد. اسلام به اندازه‌ای در اعطای آزادی به مخالفان خود پیش رفته است ، که هرگاه یک مسلمان شراب یک غیرمسلمان را که به عنوان ذمی در حکومت اسلامی زندگی می‌کند، بریزد و یا خوک او را بکشد بر او واجب است که قیمت شراب ریخته شده، یا خوک به قتل رسیده را به صاحب غیرمسلمان آنها بپردازد، (البته این نظر امام مالک و ابوحنیفه می‌باشد).

یکی از آثار آزادی دینی غیرمسلمانان در جامعه اسلامی، قانونی است که اسلام برای بحث و مجادله دینی مسلمانان با غیر مسلمانان وضع کرده است. بحث و مجادله‌ای که اساس آن باید بر عقل و منطق باشد و به بهترین شیوه و

۱- تاریخ طبری جلد ۱ تاریخ الامم والملوک

به آرامی و احترام انجام گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لاتُجادِلُوا أَهْلَ الكتابِ إِلاّ بالَّتی هِیَ أَحْسَنُ إِلاّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلٰهُنا وَ إِلٰهُکُمْ واحِدٌ و نَحْنُ له مُسْـلِمُونَ﴾ عنکبوت ٤٦

«با اهل کتاب (یعنی یهودیان و مسیحیان) جز به شیوه‌ای که نیکوتر (نرمتر و آرامتر) باشد بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسل به زور یا گستاخ شوند و مقابله به مثل در این صورت بـا آنـان بـلامانع است) بگوئید به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم معبود ما، و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم.»

باز خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿أُدْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالحِکْمَةِ وَالمَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ وَ جـادِلْهُمْ بِـالَّتِی هِـیَ أَحْسَنُ﴾ نحل ۱۲۵

«(ای پیغمبر) مردمان را با سخنان استوار و متین و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوهٔ هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

خداوند متعال کیفیت و چگونگی معامله مسلمانان با غیرمسلمانان را تعیین می‌کند و می‌فرماید:

﴿لاَ یَنهاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ لمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدّین وَ لَمْ یُخرِجوکُمْ مِنْ دیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیهِمْ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُقسِطینَ. إِنَّما یَنهاکُمُ اللهُ عَنِ الّذینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدّین وَ أَخْرَجوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ وَ ظاهَرُوا علی إِخْراجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ، وَ مَنْ یَتَولَّهُمْ فَأُولئِکَ هم الظّالِمُون﴾ ممتحنة ٩ـ٨

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند، خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد، بلکه خداوند شما را باز می‌دارد از دوستی ورزیدن با

کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند و بر اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند. کسانی که ایشان را به دوستی می‌گیرند ظالم و ستمگرند.»

خداوند متعال در این آیهٔ شریفه به مسلمانان دستور می‌دهد تا با مخالفین دینی خود با عدل و دادگری رفتار و معامله کنند و به این هم اکتفا نمی‌کند بلکه به ایشان توصیه می‌نماید، تا به غیرمسلمانان نیکی و احسان نمایند. مسلماً رفتار با نیکی و احسان بالاتر از رفتار به شیوهٔ عدل و دادگری است، تردیدی نیست که خیر و احسان جز از مهر و محبت و علاقه، صادر نمی‌شود. ولی خداوند کسانی را که با مسلمانان کینه‌توزی دارند و با آنان در حال جنگ و ستیز هستند از این قاعده و شیوهٔ رفتار استثنا می‌کند و می‌فرماید مقابله به مثل با این عده بلامانع است مسلّماً این هم عدل و دادگری است و هیچ ظلمی در آن مشاهده نمی‌شود.

به حقیقت اسلام همیشه جنبهٔ صلح و صفا را بر عداوت و کینه‌توزی ترجیح می‌دهد، و می‌فرماید:

﴿عَسَى اللهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذينَ عادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً واللهُ قَديرٌ وَاللهُ غَفُورٌ رحيمٌ﴾ ممتحنة ۷

«امید است خداوند میان شما و دشمنانتان (با توفیق دادن آنان به پذیرش دین اسلام) پیوند و محبت برقرار سازد، چراکه خدا بسیار توانا است، و او آمرزندهٔ مهربان است.»

یکی از مظاهر حسن معامله مسلمانان با غیرمسلمانان این است که اسلام به مؤمنان دستور داده است تا با پدر و مادرشان خواه مسلمان باشند و یا کافر، به نیکی و احسان رفتار نمایند، و در این امر هیچ فرقی بین والدین مؤمن و کافر قرار نداده است، و می‌فرماید:

﴿وَ وَصَّينا الإنسانَ بِوالِدَيه حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً على وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ أَنِ

اشكُرْلِي وَ لِوالدَيكَ إليَّ المصير، وَإنْ جاهَداكَ عَلى أَن تُشرِكَ بِي ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ فَلا تُطِعْهُما و صاحِبْهُما فِي الدُّنيا مَعْرُوفاً﴾ لقمان ۱۵ـ۱٤

«ما به انسان دربارهٔ پدر و مادرش سفارش كرده‌ايم (كه در حق ايشان به نيكى رفتار نمايد چرا كه) مادرش بدو حامله شده است، و هر دم به ضعف و سستى تازه‌اى دچار آمده است، پايان دوران شيرخوارگى او دو سال است (و در اين مدت كودک شيرهٔ جان مادر را مى‌مكد لذا توصيه ما به انسان اين است) كه هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرش باشد، و سرانجام و بازگشت همه به سوى من است، هرگاه پدر و مادر تلاش كنند كه چيزى را شريک من قرار دهى، كه كمترين آگاهى در بودن همچون شريكى براى من ندارى، از ايشان فرمانبردارى مكن، ولى در دنيا هميشه به طرز شايسته و نيكو با ايشان رفتار كن.»

يكى ديگر از نشانه‌هاى گذشت و حسن معامله مسلمانان با غيرمسلمانان در اسلام اين است كه به مسلمانان اجازه داده است از غذا و طعام اهل كتاب بخورند و طعام و ذبح ايشان براى مسلمانان حلال است. مسلمانان اجازه دارند از حيوانى كه گوشتش حلال است و به دست اهل كتاب ذبح مى‌شود، بخورند، و باز به مسلمانان اجازه داده است با زنان اهل كتاب (يهود و نصارى) ازدواج نمايند، و مى‌فرمايد:

﴿وَ طَعامُ الَّذينَ أُوتُوا الكِتابَ حِلٌّ لَّكُمْ و طَعامُكمْ حلٌّ لَّهُمْ، وَالمُحْصَناتُ مِنَ المُؤمناتِ والمُحصَناتُ مِنَ الَّذينَ أُوتوا الكتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ مائده ۵

«و خوراک اهل كتاب و ذبايح ايشان (جز آنچه به آيات ديگر تحريم شده است براى شما حلال است) و خوراک شما براى آنان حلال است (و ازدواج با) زنان پاكدامن مؤمن، و زنان پاكدامن اهل كتاب پيش از شما، حلال است.»

بدون شک جمع شدن بر يک سفره و غذا خوردن با هم و برقرار ساختن

رابطهٔ ازدواج و زناشویی در بین اشخاص، موجب ایجاد عشق و علاقه و محبت و حسن رفتار در بین آنان خواهد شد.

از دیگر نشانه‌های گذشت اسلام نسبت به غیرمسلمانان این است که آنان را به اهل (ذمّه) نام می‌برد. یعنی کسانی که تحت پرچم حکومت اسلام زندگی می‌نمایند، در ذمه و عهد و پیمان خدا قرار می‌گیرند و کسی حق ندارد به حقوق ایشان تجاوز کند. روایت شده است که پیغمبرﷺ در مورد سفارش به اهل ذمی و حسن رفتار با آنان فرموده است:

﴿مَنْ آذی ذمیّا فَأَنا خَصْمُهُ و من کُنْتُ خَصْمُهُ خَصَمْتُهُ یَوْم القیامَةِ﴾(۱)

«کسی که یکنفر ذمی را اذیت کند، من دشمن او هستم و کسی که من با او دشمن باشم حتماً در روز قیامت او را شکست می‌دهم.»

دلایل منع ازدواج زن مسلمان با مرد کافر

زندگی زناشوئی، زندگی مشترک و همکاری و مساوات بین زن و شوهر در تمام حقوق عمومی است. زندگی مشترکی است که تنها بر اساس محبت و احترام متقابل هر یک از زن و شوهر نسبت به همدیگر استوار است و باید تمام کارهای آنان بر اساس تفاهم و علاقه انجام گیرد، بدون شک یکی از مهمترین مسائلی که لازم است در زندگی مشترک در حفظ و نگهداری آن کمال دقت به عمل آورده شود، دین است.

اسلام به مرد مسلمان اجازه می‌دهد با زن یهودی یا مسیحی ازدواج کند و در عین حال تمام حقوقی که زن مسلمان بر شوهرش دارد، به جز ارث برای زن اهل کتابی که با مرد مسلمان ازدواج کرده است در نظر می‌گیرد، ولی به علت

۱ـ خطیب، حدیثی است حسن، جامع الصغیر ج ۲ ص ۵۴۷

اختلاف در دین نه زن اهل کتاب از شوهر مسلمانش و نه شوهر مسلمان از زن اهل کتابش، هیچکدام، ارث نمی‌برند. به راستی اسلام دارای نظامی است عادلانه و باانصاف که در این مسئله هم در بین زن و شوهر عدالت و مساوات را برقرار کرده است، به خلاف مذهب یهود که اگر مرد یهودی با زن غیریهود ازدواج کند و زن بمیرد مرد از او ارث می‌گیرد ولی اگر مرد بمیرد زن از او ارث نخواهد برد.

اسلام به مرد مسلمان سفارش می‌کند که با زن غیرمسلمانش با نیکی و خوبی و احترام رفتار نماید و فرق نمی‌کند زن یهودی باشد یا مسیحی، باید به عقاید او احترام بگذارد و او را مجبور نکند که دینش را ترک کند و بالاجبار مسلمان شود، بلکه باید او را آزاد نماید که به دلخواه خود مسلمان شود یا بر دین خود باقی بماند، هرچند بهتر آن است که با موعظه و اندرزهای زیبا و به شیوهٔ آرام و ملایمت‌آمیز زن غیرمسلمانش را (یهودی باشد یا مسیحی) به اسلام دعوت کند، چرا که اسلام آخرین ادیان آسمانی و تکمیل کننده آنها است و خرافات و اباطیلی را که بر ادیان سابق وارد شده تصحیح کرده است.

علاوه بر همه اینها می‌دانیم که یکی از ارکان و اساس دین اسلام ایمان و احترام به پیغمبرانی است که از جانب پروردگار برای هدایت بشر فرستاده شده‌اند. حضرت عیسی و حضرت موسی جزو پیغمبران اولواالعزمی می‌باشند که همهٔ مسلمانان به رسالت ایشان ایمان دارند و رسالت آنان را ارج می‌نهند. وقتی زن اهل کتاب متوجه شد که شوهر مسلمانش، برای پیغمبرَش احترام قائل است و به رسالت او ایمان دارد، تفاهم و علاقهٔ بیشتری در زندگی زناشوئی آنان ایجاد می‌گردد.

اما اگر زن مسلمان با یک مرد یهودی یا مسیحی ازدواج نماید، زندگی مشترک و کانون خانواده آنان از تفاهم و عشق و علاقه و محبت خالی خواهد

بود، چرا که محبّت و تفاهم و تعاون در زندگی زناشوئی بر اساس احترام متقابل زن و شوهر در تمام امور استوار است، و این احترام متقابل در بین زن مسلمان با مرد یهودی یا مسیحی وجود ندارد، زیرا که زن مسلمان با کسی ازدواج کرده که با پیغمبرش، حضرت محمدﷺ، دشمنی دارد و او را تکذیب می‌کند، و چـون آن گذشت و تسامحی که مسلمانان در مورد عقیده دارند به هـیچوجه یـهودیها و مسیحیها ندارند، و شوهر اهل کتاب به چشم حقارت به زن مسلمانش می‌نگرد و گمان می‌کند معتقد به دینی است که پایه و اساسی ندارد، و این امر باعث ایجاد ناراحتی در بین آنان می‌گردد و بدون تردید شوهر اجازه نمی‌دهد که زنش بر دین اسلام باقی بماند و یا شعایر دینی خود را آزادانه انجام دهد. بنابرایـن چـنانچه اجازه داده می‌شد که زن مسلمان با مرد کتابی ازدواج کند حتماً یکی از این دو حالت پیش می‌آمد یا کانون خانواده آنان به جهنمی تبدیل می‌شد و احـترام و محبت متقابل از بین می‌رفت و یا اینکه زن مجبور بود دین خود را ترک کند. که هر دو امر مغایر با فلسفهٔ اسلام است؛ به همین خاطر است که اسلام ازدواج زن مسلمان با اهل کتاب را حرام نموده است. البته ازدواج زن و مرد مسلمان با کافر غیر کتابی مانند کمونیستها و بت‌پرستها و... به کلی حرام و به هیچ وجه جـایز نیست.

مبارزهٔ اسلام با تعصّب

اسلام شک و اوهامی را که بر افکار پیروان سایر ادیان غلبه کرده و باعث به وجود آمدن تعصب ملی و قومی ناپسندیده و مذموم گردیده، طوری که گـمان می‌کنند که تنها ایشان امت ممتازند و ادعا دارند که اولاد مخصوص خدا هستند، و سعادت و خوشبختی و بهشت از آن ایشان است و لاغیر، به کلی مردود کرده و با آن به مبارزه برخاسته است، و می‌فرماید:

﴿وَ قالتِ الیَهُودُ وَالنَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللهِ وَ أَحِبّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بشرٌ مِمَّنْ خَلَقَ یَغفِرُ لِمَنْ یَشاءُ و یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ لِلّٰهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیه المَصِیرُ﴾ مائده ۱۸

«یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسانهائی همچون سایر انسانها هستید که خدا آنان را آفریده است، خداوند هر که را بخواهد می‌بخشد و هرکه را که بخواهد عذاب می‌دهد، و سلطنت و حکمرانی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است خاص ذات پروردگار است، برگشت همگان به سوی او است.»

باز در این باره می‌فرماید: ﴿وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الجَنَّةَ إِلاّ مَنْ کان هُوداً أَوْ نَصاری، تلکَ أَمانِیُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ، بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهَ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُه عِنْدَ رَبّهِ وَ لاخَوْفٌ عَلَیهِمْ و لاهُمْ یَحزَنُونَ﴾ بقره ۱۱۲_۱۱۱

«می‌گویند جز کسی که یهود یا مسیحی باشد هرگز کس دیگری وارد بهشت نخواهد شد، این تنها آرزو و دلخوشیهای ایشان است که به دور از حق و حقیقت می‌باشد، بگو: اگر راست می‌گوئید دلیل خویش را بیاورید، آری هرکس خالصانه رو به خدا کند، و نیکوکار باشد، پاداش او در پیش خدایش محفوظ است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید.»

قرآن کریم با صراحت اعلام می‌دارد، که خود انسانیت صرف نظر از نژاد و قوم و رنگ و ملیّت سزاوار احترام و تکریم است و می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ، و حَمَلْناهُمْ فِی البَرِّ وَالبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفضیلاً﴾ إسراء: ۷۰

«ما آدمی‌زادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیرو، گفتار، پندار، نوشتار، قامت راست و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای

گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود برتریشان داده‌ایم..»

بنابراین در اسلام هیچ ملتی وجود ندارد که تنها او ممتاز و برگزیده خدا باشد، بلکه به مقتضای مشیت الهَی تمام انسانهایی که بر روی کره زمین زندگی می‌کنند سزاوار احترام و تکریم می‌باشند.

رفتار مسلمانان با غیرمسلمانان

در مورد چگونگی رفتار مسلمانان با غیرمسلمانان پیغمبرﷺ که در تمام امور بهترین پیشوا و رهبر است، در این مورد هم کامل‌ترین نمونه را نشان داده است، در مجالس شادی ایشان شرکت می‌کرد، از مریضهای کفّار عیادت می‌نمود، از جماعاتی که به عنوان نماینده نزد او می‌آمدند استقبال به عمل می‌آورد، و با ایشان به نیکی رفتار می‌کرد.

روایت شده است که پیغمبرﷺ گاهی پول نقد را از اهل کتاب به قرض می‌گرفت و زره خود را در رهن آن قرار می‌داد و هنگامی که آن حضرت وفات یافت، زرهش در نزد یکی از یهودیان مدینه در گرو قرض بود، و بعد از وفاتش بود که خلیفه با پرداخت بدهی او زره پیغمبرﷺ را آزاد کرد. پیغمبرﷺ که از یهودی قرض می‌گرفت و زرهش را در گرو آن می‌گذاشت به خاطر این نبود که نمی‌توانست از اصحابش قرض بگیرد، چرا که در بین اصحاب افراد ثروتمندی بودند که همیشه آماده بودند جان و مال خود را به منظور جلب رضای خدا و پیغمبرش، فدا نمایند، بلکه به خاطر ارشاد و راهنمائی مسلمانان اقدام به همچو کارهایی می‌کرد.

مسلمانان هم که بر سنت و سیرت پیغمبرﷺ خویش قدم برمی‌داشتند، با غیرمسلمانان و اهل عقاید و مذاهب دیگر با صفا و محبت رفتار و برخورد

می‌کردند. یهودی و مسیحی در همسایگی مسلمانان زندگی می‌کردند و با آنان آمد و رفت داشتند و به دیدن هم می‌رفتند و برای هم هدیه می‌بردند، و به جز مسجد و کنیسه و کلیسا چیز دیگری آنان را از هم جدا نمی‌نمود. روایت شده است که یکی از خدمتگزاران ابن عباس، صحابی معروف پیغمبرﷺ گوسفندی را سر برید، ابن عباس به او گفت همسایه یهودی از یادت نرود، این جمله را اینقدر تکرار کرد، تا خدمتگزارش با عصبانیت به او گفت: چرا این گفته را تا این اندازه تکرار می‌کنی! ابن عباس گفت: پیغمبرﷺ به اندازه‌ای سفارش همسایه‌ها را به ما می‌کرد (و می‌فرمود با آنان به نیکی رفتار کنید) که ما فکر می‌کردیم که همسایه را به عنوان وارث همسایه قرار می‌دهد، نصّ این روایت اعلام می‌دارد که ابن عباس همسایه یهودی بوده و به فرستادن هدیه برایش اهتمام ورزیده است، و به منظور احترام همسایگی، نیکی و احسان با او را مورد توجه قرار داده است، این امر دلالت بر این دارد که اسلام در فضایل اخلاقی و رعایت حقوق اجتماعی بین مسلمانان و غیرمسلمانان فرق نمی‌گذارد.

برای اینکه بدانیم تا چه اندازه‌ای خلفای راشدین به رعایت آزادی دینی پای‌بند بودند این روایت را نقل می‌کنیم که عمر الفاروق‌رضی الله عنه در کنیسه‌ای به نام (کنیسه القیامه) در بیت‌المقدس نشسته بود، هنگام نماز فرا رسید، عمر بلند شد، و در آنجا نماز نخواند تا مبادا بعد از او مسلمانان آن کنیسه را به صورت مسجد درآورند، و نسبت به اهل آن ظلم روا دارند.

تاریخ گواهی می‌دهد که شریعت اسلام به غیر مسلمان اجازه می‌دهد که به نزد حاکم از بزرگترین و بالاترین مقام مسلمان شکایت کند و او را به محاکمه بکشاند. روایت شده است که یک یهودی از علی ابن ابی‌طالب عموزاده و داماد پیغمبرﷺ و یکی از نامزدهای خلافت، به نزد خلیفه اسلام عمر ابن خطاب شکایت کرد، و هر دو پیش عمر رفتند و نشستند، عمر به علی نگاه کرد و گفت:

ای اباالحسن، همطراز و همردیف طرفت بنشین. علی که همطراز طرفش در برابر عمر نشست، نشانه تأثر و ناراحتی در پیشانیش دیده می‌شد، وقتی که محاکمه و اختلاف به پایان رسید، عمر گفت: ای علی آیا از اینکه به شما گفتم با طرفت همردیف بنشین، نَاراحت شدی؟ علی گفت: خیر، از این ناراحت شدم که رعایت مساوات در بین من و طرفم را نکردی و مرا بر او تفضیل دادی، و مرا با (اباالحسن) که نشانهٔ احترام است صدا کردی.

اتفاق افتاد که پسر عمرو بن عاص (که حاکم مصر بود) یک قبطی را زد طوری که قبطی قسم خورد که پیش امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب، شکایت کند. پسر عمروبن عاص در جواب گفت هرچه از دستت برمی‌آید دریغ مکن، باکی ندارم هیچ زیانی متوجه من نخواهد شد، چرا که من پسر بزرگترین و محترم‌ترین‌ها هستم. بعد از مدتی که عمر با عده‌ای از سران اسلام از جمله عمرو بن عاص که پسرش هم همراهش بود، در مراسم حج جمع شده بودند، آن مرد قبطی به نزد ایشان آمد و خطاب به عمر گفت: «ای امیرالمؤمنین، این مرد، (به پسر عمرو بن عاص اشاره کرد)، به ظلم مرا زده، و گفت برو هرچه از دستت برمی‌آید دریغ مکن، چرا که من پسر بهترین‌ها و محترم‌ترین‌ها هستم.» عمر بن خطاب، نگاهی به عمرو بن عاص کرد و گفت: از چه زمانی مردم را به صورت برده درآورده‌اید، در حالی که مادرانشان آنان را آزاده و حُرّ به دنیا آورده‌اند؟ آنگاه عمر رو به شاکی (قبطی) کرد، تازیانه‌اش را به او داد و گفت: «پسر بهترین و محترم‌ترینها را بزن همانگونه که شما را زده است.»

آری مسلمانان صدر اسلام به چنین شیوه‌ای پرورش یافته بودند، و دین، قوی‌ترین و باقدرت‌ترین حاکم بر احساسات آنان بود، و هیچ نقطه ضعفی که باعث گرفتن ایراد باشد در نحوهٔ رفتار و گذشت و سعه صدر با مخالفین دینی از ایشان مشاهده نگردید و حتی بعدها که علم گسترش یافت و نویسندگان و

محققان در بین مسلمانان نبوغ خود را نشان دادند، کوچک‌ترین تغییر وضعیتی را در نحوه رفتار و تسامح مسلمانان با مخالفین دینی خود به وجود نیاوردند، بلکه بر رونق و رعایت بیشتر آن افزودند، و علما و دانشمندان غیراسلامی را مورد تفقد و احترام و همکاری و پشتیبانی قرار دادند. کتاب الأغانی داستان‌های فراوانی در مورد تسامح مسلمانان با غیرمسلمانان بیان کرده است. فقهای اولیه اسلام نسبت به رعایت حقوق اهل ذمه هیچ گونه کوتاهی نکرده‌اند، و با صراحت اعلام داشته‌اند که بر مسلمانان واجب است با ایشان به ملایمت و آرامی رفتار کنند. و از تجاوز دیگران به حقوق اهل ذمه و اذیت و آزار ایشان باید جلوگیری شود. شهاب قرافی که یکی از علمای تراز اول در فقه اسلامی است در کتاب معروف خود به نام (الفروق) می‌گوید: «عهد ذمه و پیمان با اهل ذمه، حقوقی را برای ایشان بر ما واجب می‌نماید، چرا که آنان در جوار و تحت حمایت ما قرار دارند، و در ذمه و پیمان خدا و رسول خدا و دین خدا هستند، و هرکسی به حقوق آنان تجاوز کند هرچند این تجاوز با گفتن یک سخن زشت و یا بی‌احترامی نسبت به شخصیت یکی از آنان و یا هر نوع اذیت دیگری باشد و یا به کسی کمک کند که غیرمسلمان ذمی را اذیت می‌کند، ذمه و پیمان خدا و پیغمبر خدا و مسلمانان واقعی را نقض کرده است.»

امام ابن حزم در (مراتب اجماع) می‌گوید: هرگاه افرادی به عنوان اهل ذمه در بین مسلمانان قرار گیرند، و دشمنان به قصد تجاوز به آنان به کشور و شهر ما روی آوردند بر ما واجب است به دفاع از آنان بپردازیم و با دشمنان ایشان بجنگیم و در این راه جان خویش را فدا نمائیم زیرا که اهمال و کوتاهی در این مورد باعث نادیده گرفتن عهد و پیمان الهی می‌باشد.

اعتراف و شهادت برخی از دانشمندان غرب برگذشت و تسامح در اسلام

در گزارش‌های کنیسه اعترافی ثبت شده است که سماحت و گذشت و وسعت نظر اسلام را تأیید می‌نماید، این اعتراف و شهادت از زبان یکی از رهبران آن (عیشویابه) اعلام شده است که از سال ۶۴۷ تا ۶۵۷ هجری بر کرسی ریاست در مقام (بطریق) بر کنیسه تسلط داشت. او چنین می‌نویسد: «اعرابی که خداوند آنان را بر جهان مسلّط کرده است همانگونه که می‌دانید بسیار خوب با ما رفتار می‌نمایند، آنان دشمن نصرانیت و مسیحی نیستند، بلکه دین ما را ستایش می‌کنند، و کشیش و قدیسین ما را احترام می‌نهند، و دست کمک و همکاری به سوی کنیسه‌های ما دراز می‌نمایند.»[1]

بطریق فرقه یعقوبی در انطاکیه به نام «میخائیل بزرگ» در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم موفق شد حقیقتی را به رشته تحریر درآورد که مورد تأیید برادران دینی خود واقع شود، او بعد از پنج قرن آزمایش حکومت اسلامی از طرف کنیسه‌های شرق، اعتراف می‌کند و می‌گوید: من دست خدا را در پیروزیها و فتوحاتی که اعراب بدان نایل شده‌اند مشاهده می‌نمایم.

بعد از بیان ظلم و تجاوز هرقل و فشارهای ناروای او چنین می‌نویسد: «به راستی ظلم و تجاوزهای هرقل باعث شد، که خداوند منتقم که قدرت و شوکت تنها از آن او است و دولت و حکومت بشری را دست به دست می‌کند و به هرکسی که بخواهد عطا می‌فرماید و ضعیفها را قوی و نیرومند می‌سازد، وقتی ظلم و فساد روم را دید، که تنها از قدرت و زور استفاده می‌کنند و کنیسه‌های ما را غارت می‌نمایند، و تمام ثروت و اموال را به تاراج می‌برند و بدون هیچ رحم و شفقتی هر بلائی را بر سر ما می‌آورند، به منظور انتقام از ایشان یکی از فرزندان

1- Thomas of marger: Books of Gore rnots vo.z p.is6

اسماعیل را در مملکت جنوب به عنوان پیغمبر خود، ارسال داشت، تا ما را از شرّ روم نجات بخشد، و از قبضهٔ قدرت آن رها سازد. به حقیقت هرچند ما با از دست دادن کنیسه‌های کاتولیک و تحویل دادن آنها به مردمان (کلدونیه) و باقی ماندن این کنیسه‌ها در دست آنان، متحمل زیان و خسارتهایی شدیم.

چرا هنگامی که اعراب بر شهرهای روم مسلط شدند، هر کنیسه را در اختیار مردمانی قرار دادند که در حوزه قلمرو آنان قرار گرفته بود و در آن هنگام بود که کنیسه حمص بزرگ و کنیسه‌های حرّان از ما گرفته شد. اما با همهٔ اینها نباید فراموش کنیم، که به هیچ وجه نجات ما از شرّ ظلم و خشونتهای دولت روم و آزار و کینه توزیهای شدید آنان برایمان امکان‌پذیر نبود، و فکر نمی‌کردیم که روزی خود را در چنین امن و امان و آسایشی مشاهده کنیم)[1].

سر ـ ت ـ و ـ أرنولد در کتاب خود به نام الدعوت الی الاسلام، چنین می‌گوید: «با توجه به نمونه‌های گذشت و تسامح اسلامی که مسلمانان پیروزمند در قرن اوّل هجری نسبت به اعراب مسیحی تحت حکومت خود رعایت می‌کردند و قرنهای متوالی ادامه داشت، به حقیقت می‌توانیم به طور خلاصه بگوئیم که اعراب مسیحی که به دین اسلام گرویدند، با اختیار و خواسته قلبی خود به چنین کاری روی آوردند و هیچ اجباری در بین نبود و وجود عربهای مسیحی که همین الآن در بین میلیونها مسلمان به زندگی آرام خود ادامه می‌دهند بهترین دلیل و شاهد بر این امر می‌باشد.»

و کمی جلوتر در صفحه ۴۸ همین کتاب باز چنین می‌نویسد: «با توجه به روابط محکم و دوستانه‌ای که در بین مسیحیان و مسلمانان عرب وجود داشت می‌توانیم بگوئیم که قدرت، عامل اساسی در روی آوردن مسیحیان به دین

۱ـ (الدعوت الی الاسلام) تألیف: سر. ت. و. ارنولد ص ۵۳

اسلام نبوده است، چرا که محمد خود پیمانهائی با برخی از قبایل مسیحی منعقد ساخته و حفاظت و حمایت از ایشان را به عهده گرفته است، و آنان را در انجام مراسم و شعایر دین خود آزاد گذاشته است، و به رهبران کنیسه‌ها اجازه داد از حقوق و نفوذ خود استفاده کنند و بهره‌مند شوند.»

اعتراف و شهادت دیگری را از استاد (متز) می‌شنویم که می‌گوید:

«چیزی که باعث متمایز بودن مملکت اسلامی از اروپای مسیحی در قرون وسطی می‌باشد این است که در مملکت اسلام عدهٔ فراوانی از غیرمسلمانها زندگی می‌کردند، در حالی که در اروپای قرون وسطی چنین نبود، در ممالک اسلامی کنیسه‌ها و کلیساها و سایر معابد غیراسلامی به صورتی درآمده بودند که گویی خارج از حکومت اسلامی قرار گرفته‌اند و جزو مملکت اسلام نمی‌باشند، و این آزادی کامل را در سایه عهد و پیمانهایی که با مسلمانان داشتند به دست آورده بودند، و ضرورت ایجاب می‌کرد که یهودیان و مسیحیان در کنار مسلمانان به طور مسالمت‌آمیز زندگی کنند. این امر باعث به وجود آمدن جوی از تفاهم و تسامح شده بود که اروپای قرن وسطی از آن بیگانه بود. در مملکت اسلامی یهودیان و مسیحیان آزاد بودند که دین خود را حفظ و آشکار نمایند، ولی هرگاه که مسلمان می‌شدند حق برگشت از آن را نداشتند، و در صورت برگشت از دین اسلام به مجازات مرگ مجازات می‌شدند.»[۱]

باز یکی دیگر از دانشمندان بزرگ به نام (شکری قرداحی) بر تسامح و گذشت اسلامی گواهی می‌دهد و در کتابی که به زبان فرانسه منتشر ساخته و آن را (ممارسه قانون بین‌المللی خاص در ممالک اسلامی) نام نهاده است، راجع به اوضاع غیرمسلمانان در ممالک اسلامی سخن می‌گوید، و به بحث و بررسی

۱ـ ضحی الاسلام تألیف احمد امین به نقل از کتاب (نهضه الاسلام) تألیف استاد (متز) که خدابخش آن را از آلمانی ترجمه کرده است

ادوار مختلف تاریخ می‌پردازد، و به تفصیل حالتهای گوناگونی را که بر بیگانگان غیرمسلمان گذشته است، ابتدا در دوران حکومت اعراب و سپس در زمان تسلّط ترکها بر ممالک اسلامی، مورد تحقیق و بررسی قرار داده است و ناچار اعتراف می‌نماید، که زندگی و معامله با بیگانگان غیرمسلمان در کشورهای اسلامی از آگاهی و ایمان آنان به تسامح و گذشت صادقانه اسلام سرچشمه می‌گیرد که نظیر آن به هیچ وجه در کشورهای غربی وجود ندارد. اما زمانی که نظام اعطائی امتیازات به بیگانگان با فشار و الحاح دولتهای غربی در ممالک اسلامی به وجود آمد، همان نظامی که مشابه نژاد پرستی و (آپارتایت) در عصر حاضر می‌باشد، چیزهایی به وقوع پیوست که انتظار آنها نمی‌رفت. به خوبی معلوم شد که اوضاع بیگانگان تحت رعایت نظام امتیازی غربی از هر جهت بسیار ناهماهنگ‌تر و ناملایم‌تر نسبت به حال ایشان در دوران حکومت اسلامی می‌باشد و تسامحی که از روی مهر و محبت اسلامی با آنان می‌شد بسیار مفیدتر از نظام امتیازی و حمایتی بود که اکنون از آن برخوردار هستند.

این بود اعتراف برخی از علمای غربی درباره تسامح و گذشت اسلامی، که به حقیقت سیره و روشی است که نظیر آن در هیچ ملتی چه قدیم و چه جدید پیدا نمی‌شود.



تسامح و گذشت در اسلام، یکی از دلایل بسیار قوی است که ثابت می‌کند قرآن کلام خدا است و ساخته فکر بشر نیست، والاّ چطور ممکن است ملتی که در اوج افتخار به قومیت و نژادپرستی قرار گرفته است، بَه آسانی بتواند بر هوای نفس و تمایلات آن غلبه کند، و نظامی را برای زندگی پایه‌ریزی نماید که تمدن جدید بعد از قرنهای متمادی، و بعد از خون ریزیهای فراوان و بعد از دستیابی به چنان علم و دانشی که گذشتگان حتی در خواب آن را تصور نمی‌کردند، هنوز نتوانسته است بدان دستیابی پیدا نماید.

فصل نوزدهم :

نظام حکومت در اسلام

نظام حکومت در اسلام

۱ـ قانونگذار تنها خدا است ۲ـ حکومت اسلامی حکومت تئوکراتی نیست ۳ـ شوریٰ، مساوات، عدالت، امر به معروف و نهی از منکر، و قانون‌گذاری اسلامی برخی از پایه‌هائی هستند که قانون اسلام بر اساس آنها استوار می‌باشد ۴ـ قانون اسلام جامع و با هر جامعه‌ای سازگار است ۵ـ خلافت در اسلام

وقتی که انسان بدقت قوانین قرآنی اعم از نظام حکومتی و قانون جزائی و معاملاتی و نظام مالی، و سیاست خارجی را مورد بررسی قرار می‌دهد، برایش روشن می‌گردد که قرآن به ذکر احکام مسائل جزئی که برحسب اختلاف اوضاع و احوال و زمان اختلاف پیدا می‌نماید، توجهی نکرده است، بلکه تنها به بیان اصول و قواعد کلی اکتفا کرده است که کم‌تر اتفاق می‌افتد ملتی با ملّت دیگر در آنها اختلاف داشته باشند.

در مورد چگونگی نظام حکومتی (که به چه شیوه‌ای باشد، جهموری یا پادشاهی و...) قرآن نظام و شکل بخصوصی را تعیین نکرده است که حتماً لازم باشد حکومت اسلامی به آن شکل اداره شود، و مشخص نکرده است که فرمانروایان آن دارای چه گونه تنظیماتی باشند، بلکه اصول و پایه‌هائی را معین کرده است که لازم است به منظور تحقق عدالت، نظام حکومت بر آنها استوار باشد.

دلیل اعراض از بیان احکام جزئیات و اکتفا به اصول و قواعد کلی در قرآن این است، که منافع و مصالح مردم بر حسب تغییر شرایط و اوضاع و زمان تغییر می‌یابد. چه بسا قانونی در زمان و شرایطی مفید و مصلحت باشد ولی در زمان و شرایط دیگری زیان‌آور و به دور از مصلحت و یا برای ملتی مفید، ولی برای ملت دیگر مضر باشد، چنانچه خداوند برای هر چیز جزئی حکمی معین صادر می‌کرد، مسلمانان در تنگنا و عسر و حرج قرار می‌گرفتند، مخصوصاً هنگامی که می‌دیدند منافعشان با تعالیم دینی در تضاد می‌باشد. بدین خاطر حکمت و مشیت خدا اقتضا داشت، تا احکام کلی و اصول اساسی و مبادی عمومی که با اختلاف زمان و مکان و شرایط و اوضاع تغییر نمی‌کنند در قرآن بیان شود، و تفصیل و ذکر احکام جزئی و فرعی را مسکوت گذاشته است تا هر قوم و ملتی بر اساس تشخیص مصلحت خود نسبت به وضع آنها اقدام کنند بشرط اینکه این احکام فرعی با قواعد کلی و اصول اساسی که در قرآن آمده است مغایرت نداشته باشد.

قانون‌گذار تنها خدا است

اولین اساس و پایه‌ای که نظام حکومت در اسلام بر آن استوار است این است که قانونگذار ذات پروردگار است و هیچ انسانی در هر مقامی که باشد حق ندارد اصول و قوانینی را وضع کند که مغایر با اصولی باشد که خداوند آن را وضع کرده است. اما در مورد مسائلی که نصّ شرعی دربارهٔ آنها نازل نشده است، شریعت اسلام بیان حکم این گونه مسائل را به علما و مجتهدین واگذار نموده است تا با توجه به قواعد کلی نسبت به بیان حکم آنها اقدام نمایند.

دلیل اینکه قانونگذاری خاص خدا است این آیه است که می‌فرماید:

﴿إِنِ الحُكمُ إِلاّ لِلّهِ، أَمَرَ أَنْ لاتَعْبُدوا إِلاّ إِيّاه﴾ یوسف ٤٠

«فرمان‌روائی از آن خدا است و بس، دستور داده است که جز او را نپرستید.» و

همچنین خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿إنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الکتابَ بِالحَقِّ لِتَحکُمَ بَیْنَ الناسِ بِما أَراکَ اللهُ﴾ نساء ١٠٥

«ما قرآن را به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا در بین مردمان طبق آنچه خداوند به تو نشان داده است داوری کنی.»

خداوند به ایمانداران دستور می‌دهد تا از شریعت و قانون قرآن پیروی کنند، و آنان را از پیروی چیزهایی که مخالف آن باشد برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿إِتَّبِعُوا ما أُنزِلَ إِلیْکُمْ مِن رَبّکُمْ، وَ لاتَتَّبِعوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ قلیلاً ما تَذَکَّرونَ﴾ اعراف ٣

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی مکنید، کمتر متوجه هستید.»

خداوند متعال به طور قاطع خارج شدن از قانون قرآن را تحریم نموده است، کسانی را که به غیر قانون خدا عمل می‌نمایند، کافر و ظالم و فاسق به حساب می‌آورد، و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَل اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرونَ﴾ مائده ٤٤

﴿وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظالِمُونَ﴾ مائده ٤٥

﴿وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزل اللهُ فأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ﴾ مائده ٤٧

«هرکس برابر دستوراتی که خداوند نازل کرده است، حکم نکند به طور قطع او و امثال او کافرند.»

«هرکس برابر دستوراتی که خداوند نازل کرده است، حکم نکند به طور قطع او و امثال او ستمکارند.»

«هرکس برابر دستوراتی که خداوند نازل کرده است، حکم نکند به طور قطع او و امثال او فاسق و خارج از جادهٔ حقند.»

خداوند متعال ایمان را نفی می‌کند و به ذات خود قسم می‌خورد و می‌فرماید:

آنان مؤمن نیستند تا اینکه رسول خدا را در اختلاف و درگیریهای موجود در بین خودشان به عنوان داور قرار ندهند. خداوند تنها به داور قرار دادن پیغمبرﷺ قناعت نمی‌کند، بلکه راضی شدن به قضاوت پیغمبرﷺ و تسلیم قلبی در برابر آن را شرط ایمان قرار داده و می‌فرماید:

﴿فَلا وَ رَبِّکَ لایُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُم، ثُمَّ لایَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ و یُسَلِّمُوا تَسْلیماً﴾ نساء ۶۵

«نه، به پروردگارت قسم، آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلاف و درگیری‌های خود به داوری نطلبند، و سپس ملال و ناراحتی از داوری تو در دل نداشته باشند، و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند.»

هر مسلمانی که قانونی غیر قانون خدا و پیغمبر را برگزیند و آن را بر قانونی که مورد پسند خدا و پیغمبر است ترجیح دهد، گمراه و سرگشته است و می‌فرماید:

﴿وَ ما کان لمُؤْمنٍ وَ لامُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمَ الخِیرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً﴾ احزاب ۳۶

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش در آن داوری کرده باشند اختیاری از خود ندارند، هرکسی که از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکار می‌گردد.»

دو نتیجه بسیار مهمّ بر این امر که وضع حکم و قانون خاص خدا است مترتب می‌گردد.

اول: ثابت ماندن قوانین شرعی و استمرار و دوام آن است که هرچند حکمروایان تغییر کنند، باز احکام شرعی پایدار و ثابت می‌باشند، ولی قوانینی که به دست بشر وضع میگردد چنین نیست، چرا که هر حاکمی به نفع خود، و دسته و گروه، و حزب خود قوانینی را وضع می‌نماید که منافع آنان را تأمین می‌کند و

اگر به زیان سایرین هم باشد بلامانع است. بدین خاطر با تغییر حُکام مقررات مربوط به حاکم قبلی نیز تغییر می‌یابد و این امر باعث عدم ثبات قانون و بی‌اعتنایی به آن و عدم اعتماد و بی‌احترامی به قانون می‌گردد.

دوم: عدم تغییر قانون شرعی باعث احترام و اعتماد به آن می‌گردد. وقتی که انسان فهمید قانونی که اجرا می‌شود قانون الهی است اطمینان دارد که به زیان دسته‌ای و به نفع دسته دیگری نیست بلکه به مصلحت فرد و جامعه است. این اعتقاد و اعتماد خود باعث می‌شود که از قوانین الهی اطاعت به عمل آید، چرا که اطاعت از آن باعث خشنودی خدا و سرپیچی از آن باعث خشم خداوند و مجازات دنیایی و دینی خواهد شد. قرآن کریم در آیات فراوانی این خصلت را اعلام داشته و آن را تأیید کرده است، و ارزش و احترام هر قانونی در جهان بستگی به میزان اطاعت و اعتماد و اعتقاد مردم نسبت به آن دارد[۱].

حکومت اسلامی حکومت «تئوکراتی» نیست

وقتی می‌گوئیم حکومت اسلامی بر اساس قانون و شریعت الهی جریان دارد، بدین معنی نیست که حکومت اسلامی یک حکومت «تئوکراتی» است. حکومت «تئوکراتی» که معمولاً به حکومت نشأت گرفته از دین ترجمه می‌شود، حکومتی است که رئیس آن خواه یک نفر یا یک گروه باشد قدرت خود را از جانب خدا می‌داند و خود را نماینده خدا معرفی می‌کند، و به خود اجازه می‌دهد، هر امری را که بخواهد حلال یا حرام نماید. البته طرز تفکری که حکومت «تئوکراتی» بر آن استوار است بسیار مغایر و متضاد با اصول و قواعد و مبادی اسلام و شریعت آن می‌باشد. این نوع حکومت ریشه‌اش از افکار قدیمی آب می‌خورد، که رهبران

۱ـ این موضوع از کتاب (الاسلام و اوضاعنا القانونیه) تألیف استاد عبدالقادر عوده اقتباس شده است.

مذهبی و پادشاهان در آن دوران ادعا می‌کردند که قدرت و ریاست آنان از جانب خدا است و ایشان نماینده بلامنازع خدا هستند، بدین جهت بدلخواه خود هر قانونی را که می‌خواستند برای مردم وضع می‌کردند چرا که در تعالیم دینی آنان، به جز مقداری اندرز اخلاقی چیزی به نام قانون مشاهده نمی‌شد. اما حکومت اسلامی مشتمل بر احکام و قوانینی است که قرآن آنها را اعلام داشته است. در حکومت اسلامی هیچ کس حق ندارد به بهانه داشتن رهبریت دینی، خودسرانه و مستبدانه به اجرای حکم اقدام نماید، بلکه اجرای احکام و تنفیذ قانون به عهده ملت است، نه یک فرد مخصوص. تنها تودهٔ مردم است که از نظر قرآن به عنوان نمایندهٔ خدا شناخته می‌شوند، و قرآن، اجرای قوانین الهی را به عهدهٔ آنان واگذار نموده است و می‌فرماید:

﴿وَ اذ قال رَبُّکَ لِلْملائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفةً﴾ بقره ٣٠

«زمانی را بیاد آور که پروردگارت به فرشتگان گفت: که من در زمین جانشین قرار می‌دهم.»

منشأ قدرت ملّت است، نه فرد. به همین خاطر است که خداوند خطاب به همهٔ مسلمانان می‌فرماید:

﴿یا أَیّها الّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ القصاصُ فِی القتلی﴾ بقره ١٧٨

«ای مؤمنان دربارهٔ کسانی که به ناحق کشته می‌شوند، اجرای قانون قصاص بر همه شما فرض شده است.» و می‌فرماید:

﴿والسّارِقُ والسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیدِیَهُما﴾ مائده ٣٨

«(ای مؤمنان) دست مرد دزد، و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند قطع کنید.»

به خاطر اینکه ملت عبارت است از تعداد فراوانی از انسانها، و ممکن نیست که همه آنان به این تکلیف و وظیفه خود عمل نمایند، لذا خداوند آنان را مکلف و

ملزم نموده تا کسی را به عنوان نماینده خود انتخاب کنند که به جای ایشان وظیفه اجرای قانون و شریعت الهی را انجام دهد. این گزینش و انتخاب از جانب ملت باید بر اساس رضایت قلبی و رعایت مصلحت عموم باشد، و نباید تهدید و اجبار و فریبکاری در آن به کار گرفته شود. هرگاه مردم با طیب خاطر کسی را به عنوان رهبر خود انتخاب نمودند بر ایشان واجب است از او اطاعت نمایند و خداوند متعال این رهبران را اولی‌الامر می‌نامد و می‌فرماید:

﴿يا أَيُّها الَّذين آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوه إِلى اللهِ والرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَومِ الآخِرِ ذلِكَ خيرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾ نساء ٥٩

«ای کسانی که ایمان دارید، (با پیروی از قرآن) از خدا و (با تمسک به سنت) از پیغمبرﷺ اطاعت کنید، و از مسئولین و فرمانروایان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید، و اگر در موضوعی اختلاف داشتید، آن را به خدا (به وسیله عرضهٔ آن بر قرآن) و به پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

در این آیه خداوند مؤمنان را به اطاعت از خود ملزم می‌نماید و اطاعت خدا وقتی تحقق پیدا می‌نماید که به قرآن عمل شود و قرآن است که مشتمل بر اوامر و نواهی خداوند است و اوامر و نواهی قرآن است که پایه و اساس احکام و قوانین شریعت اسلامی را تشکیل می‌دهد هر وقت در مورد حادثه‌ای نصّی در قرآن وجود داشته باشد شریعت اسلامی هرگز سر مویی از آن تجاوز نمی‌کند.

سپس خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد تا از پیغمبرش (محمد المصطفی) ﷺ پیروی و اطاعت کنند، چراکه پیغمبر است که احکام و مقاصد شرعی راکه در آیات مجمل قرآن نازل شده است، برای ما بیان می‌نماید، لذا باید یقین داشته باشیم که سنت صحیحی که به صورت ثابت از پیغمبرﷺ نقل شده است بعد از

قرآن در مقام دوم قرار دارد و اصل دوم برای قانون اسلام به شمار می‌آید.

بعد از آن خداوند مؤمنان را به اصل سومی در تشریع و قانونگذاری اسلامی ارشاد و راهنمایی می‌کند و آنان را ملزم به پیروی و فرمانبرداری از آن می‌سازد، همانگونه که ملزم به اطاعت از خدا و پیغمبرﷺ می‌باشند، این اصل که قرآن کریم به عنوان (اولی الامر منکم) از آن نام می‌برد، یعنی مسئولین امری که از شما هستند اولی الامر، عبارتند از اهل حِلّ و عقد که افراد ملّت به آنان مراجعه می‌نمایند و نظر ایشان به عنوان رأی و نظر ملّت به حساب می‌آید، شیخ محمد عبده در تفسیر اولی‌الامر می‌گوید:

مقصود از اولی الامر جماعت اهل حل و عقد از مسلمانان است، که عبارتند، از امراء، حاکمان، علما، فرماندهان لشکر، و سایر رؤسا و مردان صاحب نفوذ و یا شخصیت و مقامهایی هستند که به هنگام بروز مشکلات و احتیاج و یا تصمیم‌گیری برای مصلحت عموم، مردم به آنها مراجعه می‌نمایند. اینگونه افراد و شخصیتها هرگاه بر یک امر یا یک حکم اتفاق نظر پیدا کردند، بر مسلمانان واجب است که در این امر از ایشان اطاعت کنند، مشروط به اینکه این اشخاص، از ما مسلمانان باشند و با دستورات خدا و سنت متواتر حضرت رسولﷺ مخالفت نورزند و بدون اکراه و اجبار و با آزادی کامل به بحث بپردازند و بر یک موضوع اتفاق نمایند، و مسئله‌ای که بر آن اتفاق حاصل می‌شود، جزو مصالح عمومی و اجتماعیی باشد که حق دارند دربارهٔ آن به بحث و بررسی بپردازند و نظر خود را در آن اعمال نمایند، و نباید جزو عقاید و عبادات باشد.

اهل حل و عقد جماعتی هستند شبیه (مجلس شورا یا مجلس اعلیٰ) که بر مصالح ملّت نظارت دارند، و در زمان صلح و جنگ سیاست ملت را رهبری می‌نمایند. هرگاه این اشخاص خبره و مورد اعتماد و منتخب واقعی بر مسئله‌ای توافق کردند و قانونی را به تصویب رساندند بر ملت واجب است از آن اطاعت

نماید و بر حاکم و رئیس مملکت هم لازم است آن را به مرحلهٔ اجرا درآورد و هرگاه حاکم از اجرای قانون مصوبه خودداری کند مجلس و اهل حل و عقد حق دارند او را عزل و برکنار سازند.

اتفاق (اولی الامر) بر موضوعی همان است که در اصطلاح علمای اصول بدان (اجماع) می‌گویند. اجماع سومین اصل و رکن اساسی از ارکان قانونگذاری در اسلام است و هنگامی که نصّ صریحی در قرآن و سنت وجود نداشته باشد، به آن توسل و استناد می‌گردد.

به هنگام اختلاف نظر در بین (اولی‌الامر) و اهل حل و عقد، خداوند راه قطع نزاع و مخالفت را مشخص کرده است، که مراجعه به قواعد عمومی دینی است. با مراجعه به اصول کلی دین باید علل و اسباب و شرایط موضوع را جستجو نمود ولی موضوع بر نظایر و اشباه آن قیاس شود، خداوند متعال به این امر دستور می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوه إِلي الله والرسول﴾ نساء ۵۹

«اگر در موضوعی با هم اختلاف داشتید آن را (با عرضه کردن) بر قرآن و سنت پیغمبرﷺ به خدا و پیغمبر برگردانید.»[1]

عرضه نمودن موضوع مورد اختلاف بر اصول و قواعد دین، همان چیزی است که در اصطلاح علمای اصول به آن (قیاس) گفته می‌شود، و قیاس موضوعی بر موضوع شبیه و نظیر خود وظیفه (اولی‌الامر) می‌باشد، و بر آنان

۱ـ شریعت اسلام که راه‌حل اختلاف را مراجعه به خدا و پیغمبر(ص) (قرآن و سنت) قرار داده است. بیشتر به نفع مردم است تا اینکه رأی اکثریت ملاک قرار گیرد، همانگونه که اکثر مجالس کشورها به رأی اکثریت متوسل می‌شوند. چراکه گاهی اکثریت از یک حزب هستند و افراد یک حزب در حق و باطل همدیگر را تائید می‌نمایند و یا منفعت شخصی را در نظر می‌گیرند، این امر باعث تضییع حق توده مردم می‌شود اما برگردانیدن موضوع به خدا و پیغمبر و عرضه کردن آن بر قرآن و حدیث که جز به عدالت دستور نمی‌دهد و جز مصلحت عموم را در نظر ندارند، باعث وحدت و یگانگی امّت و حرکت آنان در صراط مستقیم می‌باشد.

لازم است جماعتی از علما و دانشمندان و اهل بینش و فقه را انتخاب کنند تا در این مورد به بحث و تحقیق بپردازند.

قیاس چهارمین رکنِ از ارکان شریعت است، هنگامی که نصّ صریحی از قرآن و سنت صحیح در دست نباشد و اجماع اولی‌الامر هم امکان ندارد، علما و فقهاء به قیاس موضوع بر نظایر آن متوسل می‌شوند، البته این که می‌گوید: اولی‌الامر لازم است اتفاق داشته باشند و در صورت بروز اختلاف باید به قیاس متوسل شوند، قیاس هنگامی است که موضوع مورد نظر از مسائل اجتماعی باشد، ولی اگر موضوع جزو عبادات باشد، بر هر مجتهدی لازم است طبق نظر و تشخیص و اجتهاد خود عمل نماید، و هر مسلمانی حق دارد از هر مجتهدی که به او اعتماد و اعتقاد دارد تقلید و پیروی کند.

اطاعت و پیروی از حاکم و اولی‌الامر تنها در محدوده دستورات خدا و پیغمبرﷺ واجب است. هر حاکمی که طبق دستور قرآن و سنت صحیح پیغمبرﷺ دستوری دهد، اطاعت از دستورش واجب و سرپیچی از آن گناه است، اما حاکمی که به خلاف آنچه در قرآن و سنت آمده است دستور دهد نباید به دستورش توجه شود، و نباید از او اطاعت نمود، و در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لاطاعَةَ لِأَحَدٍ فِی مَعْصِیَةِ اللهِ إِنّما الطاعَةُ فِی مَعْروف﴾(۱)

«هرکس که به گناه دستور دهد نباید از او اطاعت و فرمانبرداری شود، چون اطاعت تنها در کار خیر واجب است.»

اینک برای آگاهی بیشتر خوانندگان محترم برخی از ارکان و اصولی که حکومت و دولت اسلامی بر آنها استوار است را بیان می‌نمائیم:

۱ـ بخاری و مسلم (متفق علیه). صحیح

برخی از اصول و ارکانی که دولت اسلامی بر آنها استوار است

۱ـ شوری

قبلاً گفتیم که خداوند اطاعت اولی‌الامر (سران و مسئولین درجه اوّل دولت) را در موضوعی که به نفع عموم است بر ملّت واجب کرده است، خداوند متعال به منظور اینکه (اولی‌الامر) و اهل حل و عقد را از خطا و اشتباهاتی که باعث ویرانی مملکت می‌شود، محفوظ نگهدارد، قانونی را برای ایشان وضع کرده است تا با رعایت آن از این اشتباهات محفوظ بمانند و این اصل و قانون (شوری) نام دارد، و شوری در عصر حاضر محکم‌ترین پایه و ارکانی است که نظام و حکومت دموکراتی بر آن استوار است.

شوری یکی از اصول و قواعد مهم شریعت اسلام است، به همین خاطر است که می‌بینیم یکی از سوره‌های قرآن به نام (سوره شوری) نام‌گذاری شده است. خداوند در آن سوره مؤمنانی را مورد تعریف و ستایش قرار داده است که شوری را به عنوان قانون در زندگی خود قبول کرده‌اند و می‌فرماید:

﴿**وَالَّذينَ اسْتَجابوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهم شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمّا رَزَقْناهم يُنْفِقُونَ**﴾ شوری ۳۸

«مؤمنان کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنانکه باید می‌خوانند و کارشان به شیوهٔ رایزنی و مشورت با یکدیگر است، و از روزی‌ای که بدیشان داده‌ایم در راه خیر می‌بخشند.»

ملاحظه می‌فرمائید که خداوند متعال رعایت نظام شوری را در ردیف رعایت نماز و صدقه و زکات قرار داده است، تا نشان دهد که رعایت نظام شوری در بین سران مملکت یکی از ارکان و اصول مهمّ اسلام است، و استبداد و خودکامگی از شأن مؤمنان به دور است.

و خطاب به پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ واسْتَغْفِرْ لَهُمْ و شَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾ آل عمران ۱۵۹

«پس از لغزشهای آنان درگذر، و برای آنان طلب آمرزش کن، و در کارهای مهم با ایشان مشورت کن.»

خداوند متعال به پیغمبرﷺ دستور داده است، تا در کارهای مهمّ و مربوط به مصالح عموم با مردم مشورت نماید، و ثابت شده که پیغمبرﷺ قبل از اینکه برای جنگ اُحد از شهر خارج شود با مسلمانان به مشورت نشست. مسلمانان به پیغمبر گفتند که به نظر ما باید برای رودررویی با دشمن از شهر خارج شویم، با وجود اینکه نظر پیغمبرﷺ این بود که به حالت دفاع در مدینه باقی بمانند ولی نظر مسلمانان را پذیرفت و از شهر خارج شد، و سرانجام جنگ به زیان مسلمانان تمام شد، در این مورد خداوند متعال به پیغمبرش دستور داد و فرمود:

﴿فاعْفُ عَنْهُمْ واسْتَغْفِر لَهُمْ و شاوِرهم فِي الأمْرِ﴾

«یعنی نتیجهٔ سوء مشاورهٔ قبلی تو با مؤمنان تو را وادار نکند که دیگر بار با ایشان به مشاوره نپردازی، بلکه باید در کارهای مهم آنان را، دخالت و مورد مشاوره قرار دهی.» این آیه دلالت دارد که خداوند متعال می‌خواهد سیاست و ادارهٔ امور مسلمانان بر نظام شوری باشد، و کسی حق استبداد در سیاست و اداره مملکت را ندارد، نتیجهٔ حاصله از شوری هرچه باشد باید پذیرفته شود.

وقتی بر پیغمبری که در اوج کمال عقلی و روحی قرار دارد و با وحی الهی و روح الامین در ارتباط است و بر سایر افراد بشر برتری دارد، مشاوره واجب باشد، به طریق الاولی مشاوره بر دیگران واجب است. بنابراین هیچ کسی به هیچ بهانه‌ای حق تبدیل شوری به استبداد و خودکامگی را ندارد. هرچند بعضی از علما معتقدند که پیغمبرﷺ بواسطه کمال روحی و عقلی و اتصال به مبدأ اعلی نیازی به مشاوره نداشت و اگر به خاطر این نمی‌بود که خداوند می‌خواهد (شوری) را به صورت یک قانون کلّی و همگانی درآورد، دستور نمی‌داد که به

مشورت بپردازد. ثابت شده است که پیغمبرﷺ در اکثر مواردی که نصّ قرآنی دربارهٔ آنها وجود نداشت با اصحاب به مشورت می‌پرداخت و به آنچه که درست و مفید تشخیص داده می‌شد عمل می‌کرد.

شورایی که اسلام رعایت آن را واجب نموده است، شورایی نیست که تمام افراد ملت یا اکثریت مطلق در آن مشارکت داشته باشند (چرا که این شوری نه ممکن است و نه مفید) چون آیات متعددی در قرآن وجود دارد که می‌گویند: اکثر مردم دارای علم و فضل و بصیرت و بینش نیستند. و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّ يَخْرُصُونَ﴾ انعام ۱۱۶

«اگر از بیشتر مردم پیروی کنی تو را از راه خدا دور می‌سازند، چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، و آنان جز به گزاف و دروغ سخن نمی‌گویند.»

و باز در این مورد می‌فرماید:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهم يَسْمَعُون أَوْ يَعْقِلُونَ، إِنْ هُمْ إِلاّ كَالأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾ فرقان ۴۴

«آیا گمان می‌کنی که بیشتر آنان چنانچه باید می‌شنوند یا می‌فهمند؟ (نه آنان قدرت تفکر و تعقل ندارند) ایشان همچون چهارپایان هستند، بلکه گمراه‌ترند.»

وقتی پیروی و اطاعت از اکثریت جاهل باعث دوری از راه خدا و گمراهی باشد، صحیح نیست که مورد مشورت قرار گیرند. بنابراین شوری حقّ اهل نظر و بصیرت و حکمت و علم است، نه افراد جاهل، در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿و إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأَمْنِ أَوِ الخَوْفِ أَذا عُوا بِهِ، وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ نساء ۸۳

«و هنگامی که (خبری یا) کاری که موجب امن و نترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل قوت و ضعف، و پیروزی و شکست و...) به آنان می‌رسد آن را سریعاً در

بین مردم پخش و شایع می‌کنند، اگر این گونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذار می‌کردند (و خبرها را تنها به مسئولان امر گزارش می‌دادند) و تنها کسانی که اهل حل و عقد هستند از آن باخبر می‌شدند، آنچه که می‌بایست و لازم بود از این خبر استفاده و درک شود درک می‌کردند (و این امر به نفع مسلمانان تمام می‌شد).»

این آیه مؤمنان را ارشاد می‌فرماید، تا در مسائل مهم به مسئولین و سران عالم و کاردان مملکت مراجعه نمایند و مشورت و تصمیم‌گیری را حق علما و صاحب‌نظران می‌داند. بنابراین علما و دانشمندان و اهل بصیرتی که آشنائی به امور دارند به مشورت سزاوارترند.

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الّذينَ يَعْلَمُون وَالّذينَ لايَعْلَمُونَ﴾ زمر ۹

«بگو آیا یکسانند کسانی که دانا و اهل علمند با کسانی که نادان و جاهلند؟»

خداوند متعال که رعایت نظام شوری را بر مسلمانان واجب کرده است، چگونگی و جزئیات آن را بیان نکرده است، چرا که بیان و تفصیل جزئیات نظام و شیوهٔ اجرای آن جزو چیزهایی است که بر حسب اختلاف اوضاع و احوال و زمان و شرایط اجتماعی تغییر می‌یابد، لذا حکمت و مشیت الهی که بر اساس عدالت است اقتضا نموده که اصل و قانون کلّی شوری را تأئید و تثبیت کند ولی از بیان جزئیات آن خودداری نماید، تا هر ملتی آزاد باشد، نظامی را که مناسب با شرایط و اوضاع و احوال و مصلحت خود تشخیص می‌دهد وضع نماید.

۲ـ مساوات مسلمانان با غیرمسلمانان

ملتها چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، تا اواخر قرن هیجدهم میلادی که انقلاب فرانسه به وقوع پیوست، در بین طبقات مردم تفاوتها و فرقهای فراوان و بس بزرگی قرار می‌دادند. در دایرة‌المعارف لاروس چنین آمده است: «در سال

۱۷۹۸ در توزیع و تقسیم مقام و منصبهای عمومی و نظارت بر آنها هیچگونه مساوات و عدالتی در بین نبود، بدین خاطر وزرای لوئی شانزدهم با تمام توان خود در صدد اجرای اصلاحاتی درآمدند که خواسته مردم بود، و با وجود مقاومت شدید، در برابر رهبران دینی و طبقه اشراف با شکست مواجه شدند، مردم که چنین اوضاعی را می‌دیدند فهمیدند که هیچ کاری فایده ندارد مگر اینکه دست به انقلابی بزنند و به وسیله آن بتوانند این جماعت حاکم بر اوضاع و بخشنده امتیازات را از میان بردارند و به جای آنان قانونی حکمفرما سازند که در بین همگان مساوات برقرار می‌کند.»

اصلاحات بزرگ و چشمگیر انقلاب فرانسه بر خوانندگان محترم پوشیده نیست، انقلاب فرانسه بود که مردم اروپا را از خواب غفلت بیدار کرد و باعث شد مردم اروپا علیه حکومتهای استبدادی خود قیام نمایند و از انقلاب فرانسه پیروی کنند.

البته برخی از ادیان مانند دین برهمنی، نظام طبقاتی را تائید و تثبیت می‌نماید و ملت را به چهار طبقه تقسیم می‌کند. براهمه یا کاهنان را در اعلی درجه طبقات قرار می‌دهد و پائین‌ترین طبقات، طبقه (نجسها) نام دارد.

برای پی بردن به جنایت و ظلم این نظام کافی است که بدانیم که در قانون یکی از قانون‌گذاران این دین به نام (مونا) Monou آمده است: واجب است طبقه برهمن به علت نجابت و شرافت نسبی، مورد احترام قرار گیرند. دستورات آنان خود بخود و بدون توجه به هیچ چیز دیگری دلیل و حجت است. به هنگامی که نیازمند باشند، حق دارند اموال و دارائی طبقه پائین (و نجسها) را به تملک و تصرف خود درآورند، چرا که طبقهٔ نجسها برده و عبد طبقه براهمه می‌باشند، و عبد خود و ثروتش ملک سیّد و مالکش می‌باشد، کسب علم و دین و ارتباط با اینگونه موضوعات به طور کلی بر این طبقهٔ بدبخت حرام شده است و هرکس

دست به چنین کارهایی بزند به اشد مجازات از قبیل ریختن مس گداخته در گوشها و بریدن زبان و قطعه قطعه کردن اعضای بدنش مجازات می‌شود.(۱)

از طرف دیگر قوم یهود گمان می‌کنند، که تنها ایشان اولاد و عزیز و محبوب خدا هستند و در قوانین خود بین یهود و غیریهود فرق گذاشته‌اند، دین یهود گرفتن ربا از یهودی را به شدت حرام کرده است، ولی گرفتن ربا از غیریهود به عنوان یک تجارت سودمند حلال می‌باشد.(۲)

آلمان نازی قبل از جنگ جهانی دوم، به شدت برای نژادپرستی تبلیغات می‌کرد و جنس بشر را به طبقات مختلف تقسیم کرده، و نژاد آریائی را که به گمان خود برترین نژادها است در اعلی درجه طبقات قرار داده بودند.

ملتهایی که دارای نظام دمکراتی هستند، هم ادعا می‌نمایند که جامعه انسانی در بدست آوردن اصل قانون مساوات بدیشان مدیون می‌باشند، ولی می‌بینیم که خود این ملتها هنوز در سیاست و قوانین خود به خلاف این مبدأ و اصل عظیم عمل می‌نماید، و در برخی از ایالات آمریکا و بعضی مناطق آفریقا که تحت نفوذ استعمار اروپائی اداره می‌شوند، سیاه‌پوستان الآن هم از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی خود محروم هستند.

هرگاه آنچه که اسلام آن را به عنوان مبدأ مساوات تائید کرده است ملاحظه کنیم می‌فهمیم که هنوز هیچ شریعت آسمانی و هیچ قانون مدنی و بشری در میزان عشق و مواظبت بر مساوات و برابری نتوانسته است به قانون و شریعت اسلام برسد. اسلام همه‌ی مردم را در برابر قانون مساوی و یکسان قرار داده است، آنان را در حقوق سیاسی و غیرسیاسی یکسان می‌داند، هیچ فضیلت و برترئی برای عرب بر غیرعرب، و سفیدپوست بر سیاه‌پوست، و ثروتمند بر فقیر،

۱ـ کتاب (تمدن هند) تألیف دکتر گوستاو لوبون ترجمه استاد محمدعادل زعیتر

۲ـ تورات سفر تثنیه ۱۵: ۸ـ۷ سفر لاوین ۲۵ : ۳۹ـ۳۵

و زیبارو بر زشت رو، در نظر نمی‌گیرد، و بدینوسیله اسلام تمام نظامهای طبقاتی و نژادگرائی و تفاوت قرار دادن در بین طبقات اجتماعی در حقوق و واجباتی که به عهده دارند را محو کرده و تمام امتیازات ناروا را باطل اعلام داشته و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الناسُ إنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنثیٰ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً و قَبائِلَ لتعارَفُوا إِنَّ أکرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أتقاکُم﴾ حجرات ۱۳

«ای مردم ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله کرده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و همه خواهر و برادر هم هستید و کسی بر کسی دیگر برتری ندارد) بیگمان گرامی‌ترین شما به نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

دقت فرمائید، این آیه انسانها را مورد خطاب قرار می‌دهد، نه طبقه و گروه مخصوصی و آنان را دعوت می‌کند که اصل و منشاء و پدر و مادر اولی خود را که آدم و حواء است بشناسند و بدانند که پدر و مادر همه ایشان یکی است، و کسانی که از یک اصل به وجود آمده باشند سزاوار نیست که برخی از آنان بر بعضی دیگر از جنبه نژادی ادعای برتری نمایند، هرچند در نقاط مختلف پراکنده شده، و از لحاظ جنس و رنگ و زبان با هم اختلاف داشته باشند، به هیچ وجه این اختلافات عارضی باعث از بین بردن رابطه برادری آنان نخواهد شد، بلکه برعکس همه مردم لازم است یکدیگر را بشناسند و بدانند برادر هم هستند و نسبت به هم به نیکی رفتار نمایند. بدون شک برقراریَ رابطهٔ آشنائی و تعارف و نیکی با هم باعث به وجود آمدن محبت و علاقه در بین گروهها و طبقات مختلف خواهد شد و در نتیجهٔ محبت و تعاون و همکاری آنان، اکثر مشکلات زندگی از بین خواهد رفت. وقتی که به خوبی مفاد و معنی این آیه که مبدأ مساوات اسلامی است روشن شد، نفس انسان به عظمت و ارزش فوق‌العادهٔ این

مبدأ مساوات و برابری انسانها در اسلام آشنا می‌شود، و اگر بقایای تعصب کورکورانه نمی‌بود، نفس انسان خود بخود و بدون تردید به این مبدا مساوات ایمان می‌آورد و آن را می‌پذیرفت. اما هر قومی ادعا می‌نماید که تنها او شعب مختار است، و بیش از دیگران سزاوار احترام است، این تعصب گاه و بیگاه نفس را تحریک می‌نماید و آن را از قبول حق بازمی‌دارد. لازم است به قسمت آخر آیه فوق توجه فرمائید که چگونه ملاک احترام و شخصیت انسانها را تنها نیکوکاری و اطاعت از دستورات خدا قرار داده است.

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أتقاكُمْ﴾

«همانا گرامی‌ترین شما به نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

یعنی هیچ گونه برتری بین انسانها وجود ندارد جز به وسیله اعمال و رفتار نیک و تقوی و اخلاق حسنه و خدمتی که انسان در پیشگاه خدا و برای مملکت اسلامی و جامعه انسانی انجام می‌دهد. مسلماً دادن امتیاز به وسیله اعمال درست امری است طبیعی و موافق با فطرت و موجب تشویق نیکوکاران و بازگشت بدکاران از اعمال بد می‌باشد.

پیغمبرﷺ در حجةالوداع مردم را به مساوات و برابری دعوت می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَ أَباءَكُمْ واحدٌ، أَلا لافَضْلَ لِعَرَبِيٍّ على عَجَميٍّ و لا لِعَجَمّيٍ على عَرَبّيٍ، و لا لِأَسوَدَ على أَحْمَرَ وَ لا لِأَحْمَرَ على أَسْوَدَ إِلاّ بالتّقوى﴾[۱]

«همانا پروردگار شما یکی است و پدر همه شما یکی است، آگاه باشید که هیچ برتری برای عرب بر عجم و یا عجم بر عرب و یا برتری نژاد سیاه بر نژاد سرخ و یا نژاد سرخ بر نژاد سیاه جز به وسیله تقوی و عمل صالح وجود ندارد.»

۱ـ امام احمد

این است مساواتی که چهارده قرن پیش در سرزمین عرب که بیشتر از هر ملت دیگری به آباء و اجداد و نسب خود افتخار می‌کردند به وسیله دین اسلام پایه‌گذاری شده است.

سران قریش از مساواتی که پیغمبرﷺ آن را به اجرا درمی‌آورد ایراد می‌گرفتند و حاضر به پذیرفتن آن نبودند و می‌گفتند: ای محمد چطور ما با تو بنشینیم در حالیکه تو با افرادی مانند بلال حبشی، سلمان فارسی، صهیب رومی، عمار و غیر ایشان که از بردگان و افراد عامه و بی‌اهمیت جامعه هستند نشسته‌ای؟! آنان را از خود دور گردان آن وقت در مجلس شما حاضر می‌شویم و به دعوتت گوش فرا می‌دهیم. پیغمبرﷺ پیشنهاد آنان را ردّ کرد. سپس پیشنهاد دیگری کردند و گفتند: پس یک روز با ما مجلس داشته باش و یک روز با آنان، نزدیک بود که پیغمبرﷺ به این پیشنهاد جواب مثبت دهد ولی وحی بر او نازل شد و فرمود:

﴿وَ لاتَطْرُدِ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بالغَداوَةِ وَالعَشِیّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتکُونَ مِنَ الظالِمینَ وَ کَذلِکَ فَتَنّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا أهؤلاءِ مَنَّ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنا، أَلَیْسَ اللهُ بأعْلَمَ بالشاکرین. وَ إِذا جاءَک الَّذین یُؤْمِنونَ بِآیاتِنا فَقُل سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ علی نفسِهِ الرحْمَةَ﴾ انعام ٥٤ـ٥٢

«کسانی را از پیش خود مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای خود را بفریاد می‌خوانند، و منظورشان تنها رضای او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر ایشان (و هرکس در گرو عمل خویش است) اگر (به حرف مشرکان گوش فرا دهی) و مؤمنان را از خود برانی از زمرهٔ ستمگران خواهی بود. این چنین (پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین بر توانگران، سنت ما بوده است، و) برخی را (که ثروتمند و متکبرند) با برخی دیگر (که تنگدست و فقیرند) آزموده‌ایم تا (متکبران به حالت تمسخر) بگویند: آیا اینان همان کسانیند که

خداوند ایشان را در میان ما (برگزیده است و با اعطای نعمت ایمان بر آنان) منّت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد؟ (تا این کافران سرکش و مغرور) هرگاه کسانی که به آیات قرآنی ما ایمان دارند به نزد تو آمدند (به عنوان احترام) بدیشان بگو: درود بر شما! (و مژده باد که خداوند از روی لطف) رحمت را بر خویشتن واجب کرده است.»

یکبار ابوذر غفاری با یک بردهٔ سیاه در حضور پیغمبرﷺ اختلاف پیدا کردند، ابوذر نسبت به آن برده به عنوان توهین گفت: «ای پسر زن سیاه‌پوست!» پیغمبر عصبانی شد و فرمود:

﴿لَيسَ لِإبْنِ البيضاءِ عَلى إبْنِ السوداءِ فَضْلٌ إلاّ بالتقوى او بِالعَمَلِ الصّالِحِ﴾[1]

«هیچ برتری و فضیلتی برای اولاد زن سفید بر اولاد زن سیاه وجود ندارد مگر به تقوی و عمل صالح.»

ابوذر پشیمان شد و صورتش را بر زمین گذاشت و به آن سیاه‌پوست گفت «برخیز و پایت را بر صورتم بگذار»، تا از گناه توهینی که به او کرده بود پاک شود.

پیغمبرﷺ هیچگاه در حقوق، رفتار، برخورد و معامله، در بین سفید و سیاه، آزاده و برده فرقی نمی‌گذاشت، در حالی که بزرگان اصحاب در مدینه بودند بلال را به عنوان والی تعیین نمود، و بلال برده‌ای بود که ابوبکرؓ او را خرید و آزاد کرد و همینطور پیغمبرﷺ (بازان) فارسی را به عنوان حاکم تعیین کرد و پس از فوت (بازان) پسرش را به جای او منصوب کرد. «و این توجهات الهی و نبوغ نبوی است که هر فرد آگاه و محققی را مجبور می‌نماید از ته دل فریاد کشد: اشهد ان محمداً رسول الله» عظمت و بزرگواری که دین اسلام بدان آراسته گردیده است وقتی به خوبی نمایان می‌گردد که با جریانهایی که در بین

۱ـ بیهقی، شعب ایمان، صحیح

متمدن‌ترین ملتهای امروزی وجود دارد، مقایسه شود، که چه رفتارهایی نسبت به اقلیتهای ملی و دینی از آنان مشاهده می‌گردد! که واقعاً با کرامت و شرافت انسانی مغایرت دارد و باعث ننگ تاریخ است.

بنابراین وقتی که علم و تمدنی که جهان بدان رسیده است نتوانسته باشند انسان را به عظمت و علوّ، و مساواتی برسانند که چهارده قرن پیش اسلام آن را تثبیت کرده و در سرزمینی به مرحلهٔ اجرا درآورده، که نشانه‌ای از علم و فلسفه در آن وجود نداشت، باید اعتراف شود که اسلام دین خدا است و این امر خود از بزرگترین دلایل است که این دستورات از جانب پروردگار جهانیان صادر شده است، چرا که حتیٰ عقل انسان دانشمند، هر اندازه در فضای اصول و مبادی درست، به پرواز درآید، باز قادر نیست از محدودهٔ قدرت خود تجاوز کند، و در شرایط و محیطی پایه‌های سعادت بشری را استحکام بخشد که همه عوامل مانع رسیدن به این سعادت می‌باشند.

۳ـ عدالت

ملتهای قبل از اسلام با مفهوم و معنی عدالت و ظلم آشنا بودند، ولی تعریف جامع و مانعی از آنها نداشتند در نتیجه حدود آنها با هم آمیخته می‌شد و تداخل پیدا می‌کرد،[۱] هرگاه قوانین قدیمی ملت یونان را ملاحظه کنیم می‌بینیم که در بین کسانی که به اصل یونانی نسبت داده می‌شدند و کسانی که یونانی الاصل نبودند فرق گذاشته است، و تمام حقوق ملی و اجتماعی را برای دسته اوّل در نظر گرفته و به ایشان اجازه داده تا دسته دوم را به صورت بنده و بردهٔ خود درآورند، ملت رومانی هم در این مورد از یونانیها پیروی کرده‌اند و تا اندازه‌ای در

۱ـ مراجع این فصل بحثهایی است که استاد محمدفرید وجدی در مجله الازهر آنها را منتشر نموده است.

ظلم و خشونت از آنان جلوتر رفته‌اند و نه تنها در بین رومانی الاصل و غیر رومی فرق می‌گذاشتند، بلکه در بین خواص و عامهٔ رومیان نیز تبعیض می‌گذاشتند. حق رهبری و فرماندهی و ادارهٔ مملکت از آن طبقه خواص بود و بر طبقه عامه هم واجب بود که مطیع و فرمانبردار ایشان باشند، در دایرةالمعارف لاروس به هنگام بحث از نظم رومیان چنین آمده است:

«به طور خلاصه قانون و نظم روم چطور بوده است؟ باید گفت که: عیناً وحشت و خشونت و بیرحمی بود که از آن به عنوان قانون نام برده می‌شد، فضائل اخلاقی رومیها عبارت بود از شجاعت و فکر و مکر و حیله‌گری، هوشیاری، منظمی، که همه اینها از خصوصیات دزدها و راهزنها است، و از لحاظ ملی به صورت قوم وحشی درآمده بودند، و جز حرص و جوش فوق‌العاده شدید نسبت به جمع مال و ثروت چیز دیگری از آنان مشاهده نمی‌شد و نسبت به بیگانگان کینه و حسد شدیدی داشتند، و تهی از هرگونه عاطفه و مهربانی انسانی بودند. «قانون رومی معروف بود به قانون «الحق من اغلب» حق با قدرتمند است.

بنابراین مفهوم عدالت نه در نزد یونانیان و نه در نزد رومیها که پس از آنان حکمرانی می‌کردند تکمیل نگردید، و مفهوم عدالت تنها در پرتو برکت قرن نوزدهم به کمال خود رسید. تأخیر در تکمیل آن بدین جهت بود، که این کمال یابی وقتی میسر گردید که عدالت بر علوم اجتماعی پایه‌ریزی شد، و علوم اجتماعی هم تا چندی پیش به رشد خود نرسیده بود و بعد از پیشرفت علوم اجتماعی بوده که عدالت در نزد ملتهای متمدن به بالاترین و کامل‌ترین معنی خود دسترسی پیدا نمود، آنچه که جامعه‌شناسی برای تکمیل معنی عدالت به عنوان شرط قرار داده این است، ملتها وقتی قانونی را برای خود وضع می‌نمایند باید حقوق انسانی ملتهای دیگر را در نظر بگیرند، به اعتراف این علم هنوز هیچ

ملتی به تمامی بدین معنی دستیابی پیدا نکرده است.»

در اینجا لازم است به دقت توجه کنیم، آیا معنی عدالت در نزد امت اسلام به کمال خود رسیده است؟ و آیا در آیات قرآنی دستورات و تعلیماتی وجود دارد که این حقیقت را ثابت نماید؟ آری اگر معلوم شد که چنین دستورات و تعلیماتی در قرآن آمده است و پیغمبر و پیروان صادق او عدالت را به معنی کامل به مرحله اجرا درآورده‌اند، بهترین دلیل است که قرآن وحی الهی است و محمدﷺ رسول خدا است. «بلی و نحن علی ذالک من المشاهدین.»

عدالت در قرآن

یکی از سرمشق‌ها و نمونه‌های بارز در اسلام این است، که به تمام پیروان خود دستور اکید داده است که صرف نظر از هر اعتبار و امتیازی، از قبیل رنگ و نژاد و ثروت و مقام و نسب و غیره در بین مردم با عدالت و دادگری رفتار نمایند، و خداوند می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا کُونوا قَوّامِینَ بِالقِسطِ شُهَداءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَو الوالِدَینِ وَالأَقرَبینَ إِنْ یکُنْ غَنیّاً أَوْ فَقیراً فَاللهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعوا الهَوی أَنْ تَعْدِلُوا، وَ إِنْ تَلْوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللهَ کانَ بِما تعْمَلُونَ خَبیراً﴾ نساء ١٣٥

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید دادگری پیشه سازید، و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید، هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان بوده باشد، اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود ثروتمند یا فقیر باشد، رغبت به انسان ثروتمند یا شفقت نسبت به فقیر شما را از ادای شهادت منصرف نکند چرا که رضای خداوند از رضای هردوی آنان بهتر و مهمتر است. پس از هوی و هوس پیروی نکنید (اگر چنین کنید از حق) منحرف می‌شوید، و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید و یا از ادای آن

خودداری کنید خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است.»

در این آیه شریفه خداوند به مؤمنان دستور اکید می‌دهد که در اجرای عدالت کمال دقت را رعایت کنند و همیشه به حق، و تنها به خاطر خدا شهادت دهند و نباید در ادای شهادت هیچ فَایده و غرض دنیائی را در نظر داشته باشند. شهادت باید واقعی باشد هرچند به زیان خود شهادت دهنده یا پدر و مادر و نزدیکان او تمام شود. نباید به خاطر ثروت و ترس از قدرت ثروتمند و قدرتمند و یا به خاطر رحم و شفقت و دلسوزی نسبت به فقیر و مستمند از اداء شهادت حق خودداری شود؛ چرا که رضای خدا بهتر از رضای ایشان است و خداوند آگاه‌تر به مصلحت آن می‌باشد. بنابراین بر شاهدان لازم است بدون رعایت هیچگونه امر دیگری، و تنها به خاطر رضای خدا هرچه را می‌دانند مطابق واقعیت اعلام کنند. و می‌دانید هوی و تمایلات است که نفس را منحرف می‌سازد، لذا به خاطر اجرای عدالت نباید از آن پیروی کنید و اگر به اجرا و اقامه عدالت پشت کنید و از تحقق بخشیدن به آن خودداری نمایید، بدانید که خداوند به این گناه شما آگاه است و شما را به کیفر این گناه می‌رساند.

قرآن کریم تنها به اقامه عدل و دادگری در بین مسلمانان اکتفا نمی‌کند بلکه به مؤمنان دستور می‌دهد که حتی لازم است با دشمنانشان با عدل و دادگری رفتار کنند و می‌فرماید:

﴿وَ لایَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ علی أَنْ لاّ تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقربُ لِلتَّقْویٰ﴾ مائده ۸

«بغض و عداوتی که با قوم و جماعتی دارید شما را به نادیده گرفتن عدل و دادگری در معامله با ایشان وادار نکند، بلکه در همهٔ احوال و با همهٔ افراد بدادگری رفتار نمائید؛ چرا که دادگری نزدیکتر به تقوای الهی است.»

در آیات بسیاری از قرآن امر به رعایت عدالت و دادگری و تعظیم و تکریم شأن عدالت آمده است و می‌فرماید:

﴿وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بالعَدْلِ﴾ نساء ۵۸

«هرگاه در بین مردم به قضاوت و داوری نشستید، به عدالت حکم کنید.»

حتی خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد که در گفتارشان هم رعایت عدالت کنند و می‌فرماید:

﴿وَ إِذا قُلتُمْ فاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبی﴾ انعام ١٥٢

«هنگامی که سخنی (در کار داوری یا گواهی و یا روایت خبری) گفتید دادگری کنید و از حق منحرف نشوید هرچند کسی که سخن به نفع یا زیان او گفته می‌شود از خویشاوندان باشد.»

خداوند فلسفه‌ی ارسال پیغمبران را بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الكِتابَ والميزانَ لِيقُومَ النـاسُ بالقِسْطِ﴾ حدید ٢٥

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم و با آنان کتابهای (آسمانی) و میزانهائی که حق و عدالت را شناسائی و تعیین می‌کند نازل کرده‌ایم تا مردمان دادگرانه با هم رفتار کنند.»

این آیه به صراحت اعلام می‌دارد که منظور خداوند از فرستادن پیغمبران برقرار ساختن عدالت اجتماعی در بین آنان بر اساس کتابهای آسمانی و قوانین و احکام شرعی دین می‌باشد و اینکه به مردم دستور می‌دهد، تا در معاملات خود از میزان و ترازو استفاده کنند، به خاطر این است که حق از باطل جدا شود و مردم به حق خود برسند و کسی به دیگری ظلم نکند.

این بود مبادی و اصول قرآن برای برقرار ساختن عدالت در روی زمین، هرگاه به دقت به این اصول و مبادی و حقیقت و روح آنها توجه کنید، بدون تردید اعتراف می‌نمایید، این مبادی و اصول، گفته و زاده فکر بشری نیست بلکه وحی خدائی است که به منظور سعادت و دستیابی انسانها به اطمینان و امن و آرامش در زندگی، آنها را نازل نموده است.

۴ـ دعوت به سوی عمران و آبادی و جلوگیری از تخریب و ویرانگری

قبل از اسلام ملتهائی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند که دارای قدرت و نیروی فراوان بوده‌اند و به آسانی از تمام جهات به کشور گشائی می‌پرداختند، قلمرو حکومت خود را گسترش می‌دادند، بر ثروت و دارائی خود می‌افزودند، برای دستیابی به این هدف از قدرت و خشونت استفاده می‌کردند، اصول عدالت را پایمال می‌نمودند، بر هر شهری که مسلّط می‌شدند اموالش را غارت می‌کردند و آن را به ویرانی می‌کشیدند، و مردمان آن را خوار و ذلیل می‌ساختند، افرادی را به عنوان حاکم آن شهرها تعیین می‌کردند که بر مردم فشار می‌آوردند، انواع ظلم و ذلت را بر آنان روا می‌داشتند. در کل رویه و رفتار کشورگشایان بدین شیوه بود، به راستی ملکه سبا وقتی که نامه سلیمان بدو رسید، بسیار خوب گفت:

﴿إِنَّ المُلوکَ إِذا دَخلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ کَذٰلِکَ يفعَلُونَ﴾ نمل ٣٤

«همانا پادشاهان هرگاه وارد شهری شدند و آنرا فتح نمودند آنرا ویران می‌کنند و انسانهای شریف و محترم آنجا را خوار و ذلیل می‌سازند، و همیشه این کار را می‌کنند و عادتشان این است.»

دلایل تاریخی بر این ویرانگریها فراوان است، و صفحات تاریخ پر از جنایاتی است که در تمام دورانها اکثر ملتها مرتکب آنها گشته‌اند.

به گذشته بسیار دور برنگردید، جنگهای جهانی اوّل و دوم را در نظر بگیرید، ملاحظه کنید، چگونه ملتهای متمدن با وسایل جنگی پیشرفته و مخرب همدیگر را می‌کوبیدند و منازل مسکونی و شهرها را ویران می‌ساختند و انسانهای بی‌گناه را به طور دستجمعی به قتل می‌رساندند و بچه‌های معصوم و زنان و پیرمردان را قربانی می‌کردند و صدها هزار نفر را بدون هیچ امکاناتی آواره و سرگردان می‌ساختند و چنان جنایاتی مرتکب شدند که نظیر آن قبل از وقوع

این دو جنگ هرگز واقع نشده بود، و حتی به فکر کسی هم خطور نمی‌کرد که این ملتهای متمدن کـه دارای یک تـمدن مشـترک هسـتند، بـه مـرحـله‌ای از وحشیگری و کینه‌توزی و خشونت برسند، که اقدام به از بین بردن همدیگر و آثار عمران و تمدن موجود بنمایند.

اما می‌بینیم که دین اسلام با عبارات بسیار مؤثر و بیانات بسیار جالب و شیوا مسلمانان را از تخریب و ویرانگری برحذر می‌دارد، و ریشه این اخلاق رذیله را در دل مسلمانان خشک و قطع می‌نماید و بجای این کینه توزیها انسانیت و محبت و کرامتی ایجاد می‌کند که مغایر با عداوت و خشونت و ویرانگری است.

خداوند متعال تخریب و ویرانگری را از جنایات اجتماعی به حساب می‌آورد، و در آیات فراوان مردم را از ارتکاب آن برحذر می‌دارد و در ذمّ انسان مـخرب و ویرانگر می‌فرماید:

﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنيا وَ يُشهِدُ اللهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الخِصامِ وَ إِذْ تَوَلَّى سَعى فِي الأَرْضِ لِيُفسِدَ فيها وَ يُهلِكَ الحَرْثَ والنَّسْلَ وَاللهُ لايُحِبُّ الفَسادَ وَ إِذا قيلَ لَهُ اتَّقِ الله أَخَذَتْهُ العِزَّةُ بِالإِثمِ فَحَسْبُهُ جَـهَنَّمَ وَ لَبِئْسَ المِهادُ﴾ بقره ۲۰۶ـ۲۰۴

«در میان مردم کسی یافت می‌شود که سخن او دربارهٔ امور دنیائی و معاش زندگی تو را به شگفت می‌اندازد (فصاحت و بلاغت کلامش باعث تـعجب تـو می‌شود) و خداوند را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد (ادعا دارد زبان و قلبش یکی است) و حال آنکه او سرسخت‌ترین دشمنان است، و هنگامی که به قدرت و ریاست می‌رسد، تلاش می‌نماید تا تباهی و فساد و ویرانی به وجـود آورد و کشتزارها را از بین ببرد و انسانها را به هلاکت برساند، هرگز خداوند تـباهی و فساد و ویرانگری را دوست نمی‌دارد، هرگاه کسی به عنوان ارشاد به او بگوید: از مخالفت امر خدا بترس و پروا داشته باش، غرور و تکبر سراپای او را فرا می‌گیرد،

و غرور او را وادار به گناه می‌نماید، پس دوزخ برای او کافی است. و به راستی دوزخ بد جایگاهی است.»

یعنی بعضی از مردم دارای زبان چرب و نرمی هستند و وقتی دربارهٔ دنیا سخن می‌گویند انسان را به شگفت درمی‌آورند و چنان خودنمایی می‌کنند که طرفدار حق هستند و برای فریب بیشتر خدا را گواه می‌گیرند که قلب و زبانشان یکی است، ولی آنان برای جامعه دشمن‌ترین و خطرناک‌ترین انسانها هستند، و اگر بر جایی مسلّط شدند، تلاش نمی‌کنند که آن جا را آباد نمایند بلکه می‌خواهند کشتزارها و انسانها را از بین ببرند و آثاری از عمران باقی نگذارند، و اگر کسی آنان را از این کار برحذر دارد به عظمتشان برمی‌خورد و ناراحت می‌شوند، اما جزای چنین انسانهای مفسدی آتش دوزخ است.

خداوند متعال مسلمانان را از برخورد و رفتار خشونت‌آمیز با دیگران برحذر داشته است و آنان را از ظلم و ستم و قدرت نمائی و ویران ساختن شهرها و روستاهای دیگران ممنوع کرده است، چرا که این امر باعث می‌شود، که مسلمانان در مسائل داخلی خود شکست بخورند. کسانی که تاریخ را بررسی کرده‌اند و به آن آشنائی دارند به خوبی می‌دانند، که شکست و انحلال و نابودی اکثر ملتهای حاکم، از ناحیه ملتهای ضعیف و ستمدیده‌ای بوده که تحت تسلط آنان در رنج و عذاب بسر برده‌اند. و خداوند متعال این اصل و قانون را در این آیه خلاصه کرده است و می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحونَ﴾ انبیاء ١٠٥

«ما علاوه بر قرآن در تمام کتب (انبیاء پیشین) نوشته‌ایم که بیگمان سراسر زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.» یعنی کسانی مالک و مسلط بر زمین خواهند شد که شایستگی و استعداد و صلاحیت را برای عمران و آبادی آن

دارند، و می‌توانند وسائلی را که باعث آرامش بیشتر است در آن به وجود آورند.

دستور به عمران و آبادی و جلوگیری از تخریب و ویرانگری یکی از اصولی است که خداوند بدان دستور داده است و هیچ انسان منصفی هم این حقیقت را انکار نمی‌کند، و خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالحاتِ، کَالْمُفْسِدِینَ فِی الأَرضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کالفُجّارِ﴾ ص ٢٨

«آیا کسانی را که ایمان دارند و (در دنیا) اعمال نیک انجام می‌دهند مانند کسانی قرار می‌دهیم که فاسد و ویرانگر هستند؟! (به هیچ وجه آنان را با هم یکسان قرار نمی‌دهیم) و یا انسانهای متقی و پرهیزگار را مانند انسانهای گناهکار قرار می‌دهیم؟!»

خداوند متعال به شدت انسانها را از تخریب چیزهائی که به کمال خود رسیده‌اند برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ لاتُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها، وَاْدعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحمَةَ اللهِ قریبٌ مِنَ المُحْسِنِینَ﴾ اعراف ٥٦

«در زمین بعد از اینکه در آن اصلاح به عمل آمده است، فساد و تباهی و ویرانگری به عمل نیاورید و خداوند را به حالت بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید، بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است.»

خداوند متعال به منظور آگاهی بیشتر مسلمانان بر دوری و خودداری از تخریب و ویرانگری، سعادت و فیض‌یابی در قیامت را از آن کسانی قرار داده است که با ادب و تربیت الهی تعلیم یافته‌اند و از فساد در زمین و تخریب و ویرانی آن پرهیز می‌نمایند و می‌فرماید:

﴿تِلْکَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لایُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الأَرْضِ وَ لا فَساداً وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ﴾ قَصَصْ ٨٣

«ما آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبر و غرور نیستند، فساد و تباهی را به وجود نمی‌آورند و عاقبت به سود پرهیزکاران است.»

خداوند متعال که می‌دانست بعداً قدرت و حکومت، به مسلمانان روی می‌آورد، فرمود:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ أُولئِكَ الَّذينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمى أَبْصارَهُمْ﴾ محمد ٢٣ـ٢٢

«آیا اگر شما به قدرت و حکومت رسیدید، چنین انتظاری از شما می‌رود، که در زمین فساد و ویرانگری کنید و پیوند و خویشاوندی و صله رحم خود را قطع کنید؟ کسانی که دست به چنین کاری می‌زنند کسانی هستند که خداوند آنان را نفرین و از رحم خویش بدور ساخته است، لذا گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور کرده است.»

یعنی وقتی به قدرت رسیدید و خلافت و حکومت زمین را در دست گرفتید نباید به تخریب و ویرانگری و فساد و قطع پیوندهای معنوی اقدام نمایید، کسانی که مرتکب چنین جنایاتی شوند از رحم خدا محرومند.

اعجازی که در این آیه وجود دارد این است قطع صله رحم را مرتبط به رسیدن به قدرت و حکومت نموده و نشان داده است که رسیدن به قدرت و حکومت موجب خودخواهی و بیگانگی از دیگران حتی از نزدیک‌ترین نزدیکان می‌شود. تاریخ هم این مسئله را تأیید می‌نماید و گواهی می‌دهد که در گذشته اکثر اشخاصی که به قدرت و حکومت می‌رسیدند پیوندهای معنوی خود را با نزدیکان خویش به بدترین و زشت‌ترین شیوه قطع می‌کردند، و حتی در مواردی در همان ساعتهای اولیه قدرت، تمام خویشاوندان خود را قتل‌عام می‌نمودند. در

اینجا لازم است که متذکر شویم، که اهتمام قرآن به عمران و آبادی و دعـوت مردم به سوی آن، از بزرگترین دلایلی است که قرآن کلام خدا است، چرا که این اهتمام و دعوت به عمران در سرزمین خشک و سوزانی از سـرزمینهای عـرب صورت گرفته که به هنگام ظهور آن هیچ آثاری از عمران و آبادی در آن دیده نمی‌شد و خالی از هر نوع پیشرفت و آبادانی بود، پس اصرار و توصیه‌ها و اهتمام فراوان قرآن، به این موضوع در چنین شرایطی، اشاره‌ای است از جانب خداوند که مسلمانان با ملتهای متمدن و کشورهای آباد و صاحب عمران برخورد خواهند کرد. آری مسلمانان در مدت کوتاهی بعد از وفات پیغمبرﷺ که از صد سال تجاوز نمی‌کرد یک چهارم کره زمین را به تصرف خود درآوردند، و در مسیر فـتوحات خود به قصرها، مؤسسات، عمارتها، منازل و عبادتگاههای فراوانی برخورد کردند که آنها را صحیح و سالم به حالت خود باقی می‌گذاشتند، این امر خود دلیل این است که اسلام دین باگذشت و تسامح است و می‌تواند تمام انسانها را به دور خود جمع نماید.

٥ـ امر به معروف و نهی از منکر

می‌بینیم اسلام نظام شوری را به عنوان یک اصل و مبدأ برای اداره امور در نظر گرفته است و از طرف دیگر واجب نموده که در حکومت و دولت اسلامی جماعتی اهل حلّ و عقد وجود داشته باشند که از جانب مردم به نیابت از ایشان بر سیاست و نظام حکومت و اجرای صحیح کارهای آن نظارت داشته باشند، و در اشاره به این جماعت است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلى الخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ المُنكرِ وَ أُولئِكَ هم الْمُفلِحُون﴾ آل عمران ١٠٤

«حتماً باید از شما جماعتی باشند که مردم را به خیر و نیکی دعوت کنند و به خوبی و نیکوکاری دستور دهند و از شر و بدکاری مردم را برحذر دارند، همانا تنها آنان رستگارند.»

وظیفه این جماعت اشراف و نظارت بر کارهای مسئولین ردهٔ بالای حکومت است تا به عنوان یک مرجع، قانون الهی را به آنان نشان دهند، و آنان را به خیر و صلاح و نیکوکاری دعوت نمایند و از ظلم و فساد و بدکاری برحذرشان دارند، و تودهٔ مردم را راهنمائی و نصیحت کنند.

البته وظیفه امر به معروف و نهی از منکر تنها مخصوص این جماعت نیست بلکه قرآن کریم این واجب را تعمیم می‌دهد و آن را وظیفه هر مسلمانی می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَالمُؤْمِنُونَ وَالمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلياءُ بَعْضٍ يَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ و يَنْهَوْنَ عَنِ المُنْكَرِ و يُقيمُونَ الصَّلاةَ و يُؤْتُونَ الزَّكاةَ و يُطيعُونَ اللهَ وَ رَسولَه أُولئِکَ سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ﴾ توبه ۷۱

«مردان و زنان مؤمن برخی دوستان و یاران دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از بد باز می‌دارند، و نماز را چنانکه لازم است می‌خوانند، و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرشان فرمانبرداری می‌کنند.»

خداوند ایماندارانی را که به چنین وظیفه‌ای اقدام می‌نمایند به مهر و محبت و رحمت خود وعده داده و آنان را توفیق می‌دهد، خداوند متعال میزان اهمیّت امر به معروف و نهی از منکر را با این سورهٔ کوتاه قرآن اعلام می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَالعَصْرِ إِنَّ الإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلاّ الَّذينَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تواصَوْ بِالصَّبْرِ﴾ سوره والعصر

«قسم به وقت و زمان، همهٔ انسانها در ضرر و زیان قرار دارند مگر کسانیکه به خدا و دستورات قرآن ایمان دارند و مردم را به حق و صبر سفارش می‌کنند.»

قرآن کریم در این سورهٔ شریفه تمام مردم را خسارتمند توصیف می‌کند مگر کسانی که ایمان دارند و عمل نیک انجام می‌دهند و مردم را به نیکی و حق و صبر دعوت می‌نمایند، خداوند برای اهمیت موضوع به زمان و عصر سوگند یاد می‌کند. کاملاً معلوم است که سفارش به حق در این آیه، همان امر به معروف و نهی از منکر است.

پس باید بدانیم هرگاه در بین ملّت و جماعتی فساد شایع شد و کسی حاضر نبود مفسدین را از آن برحذر دارد، تمام مردم گناه‌کارند چون همه‌ی آنان وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند. خداوند قوم بنی‌اسرائیل را مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهد چون جامعه خود را با آزاد گذاشتن فاسدان و گناهکاران، به فساد کشیده بودند و می‌فرماید:

﴿لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إسرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ ذلِک بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ، کانوا لایَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوه لَبِئْسَ ما کانوا یَفْعَلُونَ﴾ مائده ۷۹ـ۷۸

«کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شده‌اند، این بدان خاطر بود که ایشان پیوسته از فرمان خدا سرکشی می‌کردند، در ظلم و فساد از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند، و همدیگر را از زشتکاریها، باز نمی‌داشتند، به راستی عجب کار بدی می‌کردند!»

لعن یعنی عذاب و مجازات شدید، که عبارت است از طرد و محروم بودن از رحمت خدا و بی‌نصیب ماندن از عنایت و توفیق الهیَ. بدون شک هر ملتی به چنین مجازاتی برسد ملتی است بدبخت و به هلاکت رسیده. خداوند علت اساسی این بدبختی را بیان می‌دارد و آن را گناه و تجاوز از حق و دست نکشیدن از کارهای خلاف معرفی می‌کند، آنگاه رفتار ناپسند آنان را با این جمله بسیار بلیغ مورد مذمت قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿لَبِئْسَ ما کانوا يَفعَلُونَ﴾

«به راستی عجب کار بدی می‌کردند!»

قرآن کریم امر به معروف و نهی از منکر را یکی از صفات مخصوصی که باعث برتری اسلام بر سایر ادیان است قرار داده و می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْروفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ المُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بالله﴾ آل عمران ١١٠

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید، امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.»

پیغمبرﷺ در مورد امر به معروف و نهی از منکر سفارشهای فراوانی به مسلمانان کرده از جمله می‌فرماید:

﴿أَلدّينُ اَلنَّصِيحةُ. فَسَأَلَهُ الصَّحٰابَةُ لِمَنْ قالَ لِلّٰهِ وَ لِكتابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَئِمَةِ المُسْلِمينَ و عامَّتِهِم﴾(١)

«دین نصیحت و اخلاص و سفارش به نیکی است. اصحاب گفتند با چه کسی؟ پیغمبر فرمود اخلاص و نصیحت به خاطر خدا و عمل به کتاب و دستور پیغمبر خدا و اطاعت از رهبران اسلام و نیکی با عموم مردم مسلمان.»

باز پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿مَنْ رَأَى مِنكُمْ مُنكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَستطِيعْ فَبِلِسانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَ ذلک أَضْعَفُ الإيمانِ﴾(٢)

«هریک از شما که کار خلافی را دید باید آن را با دست خود از بین ببرد اگر نتوانست، آن را با زبان و اندرز از بین ببرد و اگر نتوانست با دل از آن بیزاری نماید که این آخرین و ضعیف‌ترین مرحله ایمان است.»

١ـ بخاری صحیح

٢ـ مسلم، امام احمد، ابوداود، صحیح

اسلام می‌خواهد با اجرای امر به معروف و نهی از منکر یک تـفکّر کـلی و همگانی برای یک هدف بسیار عالی و مهمّ که اصلاح مردم است به وجود آورد و ریشهٔ فساد را از بیخ قطع کند و هرگاه فسادی در هر جا و از هر کسی ظاهر شد همه برای از بین بردن آن احساس مسئولیت کنند. هیچ بلائی برای ملت بدتر از این نیست که جرم و جنایت و تجاوز به حریم دین و دولت و حقوق افراد در بین آنان پیدا شود ولی کسی مجرمین را از انجام جرم بازندارد و در برابر جنایات آنان احساس مسئولیت نکند.

قانون‌گذاری در اسلام

پیغمبر در زمان حـیاتش مـرجـع مسـلمانان در تـمام مسـائل دیـنی بـود، و مسلمانان در مسائلی که برایشان پیش می‌آمد از او درخواست فتوی می‌کردند، و پیغمبرﷺ به آنان جواب می‌داد، و به هنگام بروز اختلاف و عداوت در بین ایشان قضاوت و داوری می‌نمود.

هنگامی که پیغمبرﷺ وفات کرد، همه‌ی اصحاب شایستگی دادن فتوی را نداشتند، بلکه تنها برخی با توجه به تعلیماتی که از پیغمبرﷺ گرفته بودند و آنچه از قضاوتها و فتواهای او دیده بودند، روح تشریع و قانون‌گذاری اسلامی را درک کرده بودند. قدرت و تسلط آنان در این باره در دو امر محصور بود:

اوّل: نصّ قرآن و سنت را به خوبی درک می‌کردند و احکامی که این نصوص بر آنها دلالت می‌نمود بیان می‌کردند.

دوّم: استنباط حکم از طریق اجتهاد. اجتهاد در مسائلی بود که بعد از فـوت پیغمبرﷺ برای مسلمانان پیش می‌آمد، و در قرآن و حدیث نصّی درباره حکم آنها وجود نداشت.

البته این عده از اصحاب قدرت تشریعی و اجتهاد و قانونگذاری را بوسیله‌ی

منصوب شدن از جانب خلیفه به این سمت و یا انتخاب مردم، برای انجام چنین وظیفه‌ای بدست نیاورده بودند بلکه تنها بواسطه طول مصاحبت با پیغمبرﷺ و حفظ قرآن و حدیث و مشاهده قضاوتهای فراوان آن حضرت و بهره‌مندی از استعدادهای انسانی و داشتن علم و فهم توانسته بودند به چنین مقامی برسند و به خاطر همین امتیازات در صدر اصحاب قرار گرفته بودند، تا وظیفه قانونگذاری را به عهده گیرند، و سایر مسلمانان تسلیم حکم ایشان شوند. این عده از مجتهدین به منظور انجام این وظیفهٔ مهم در شهرهای اسلامی پراکنده شدند. به نحوی که در هر شهر عده‌ای از اصحاب وجود داشتند که به عنوان مرجع برای حکام و جماعات و افراد مختلف مردم، در شناسائی احکام شرعی و موضوعاتی که پیش می‌آمد، واقع شده بودند. عده‌ای از مسلمانان به دور این علمای اصحاب جمع شده و قرآن را از ایشان یاد می‌گرفتند و سنت پیغمبر را از آنان روایت می‌کردند، و استنباط احکام را در مسائلی که نص قرآن و سنت در آنها وجود نداشت تمرین می‌نمودند. سپس این عده نیز آنچه را که لازم بود از اصحاب یاد می‌گرفتند و برای مسلمانان فتوی صادر می‌کردند.

تدوین قانون:

قرن اول هجری سپری شد، دولت اسلامی به جز قرآن و حدیث قانون دیگری نداشت، هرگاه یکی از علماء اصحاب یا تابعین و غیره که به مقام فتوی می‌رسید، نصی از قرآن یا حدیث را درباره موضوعی به دست می‌آورد، از آن پیروی و به حکم آن عمل می‌نمود، ولی اگر نصی را مشاهده نمی‌کرد، به رأی خود و طبق اجتهاد خود فتوی می‌داد. در آن زمان آراء و نظریه‌های اجتهادی جمع‌آوری و نوشته نمی‌شدند و به عنوان قانون و شرع به حساب نمی‌آمدند، مگر به این اعتبار که مسند و مرجع آنها قرآن و سنت می‌باشد، اما وقتی دایرهٔ

فتوحات اسلامی گسترش یافت و اسلام در سرزمینهای دوردست به قدرت رسید، و حافظین شریعت و راویان آن در نقاط مختلف جهان اسلام پراکنده شدند آنگاه این بیم به وجود آمد، مبادا که تشتت و پراکندگی در شریعت به وجود آید و این امر باعث بی‌نظمی و سرگشتگی در شریعت شود. این بیم باعث شد، تا دو کار مهم انجام گیرد، یکی تدوین و جمع‌آوری حدیث پیغمبرﷺ بود و دیگر اینکه مجتهدین اجتهادات و اصولی را که مستند اجتهاد خود قرار داده بودند تدوین و جمع‌آوری نمودند مانند مجتهدین بزرگ: ابوحنیفه، امام مالک، شافعی و احمد بن حنبل، و زید بن علی، و جعفر صادق و غیره. از آن تاریخ به بعد قانون گذاران اسلامی، به قرآن و سنّت و آراء مجتهدین مراجعه می‌نمایند.

این امر کاری است درست و بلااشکال چرا که مراجعه به آراء مجتهدین تنها به خاطر آشنا شدن با چگونگی فهم قرآن و سنت و کمک جستن بر استنباط احکام می‌باشد، در حقیقت وقتی انسان به رأی یکی از مجتهدین بزرگ مراجعه می‌کند به معنی این است که به مستند او از قرآن و سنت آگاه می‌شود.

بعضی از اصول و پایه‌هایی که قانونگذاری اسلامی بر آنها استوار است:

کسانی که احکام مختلف قرآن اعم از احکام عقیدتی، عبادات، معاملات، مجازات و غیره را مورد بررسی قرار داده‌اند به خوبی برایشان معلوم شده است که منظور از تشریع و قانون‌گذاری قرآن و سنت پیغمبرﷺ تحقق بخشیدن به منافع و مصالح مردم و ایجاد عدل و دادگری در بین آنان اَست، بدین خاطر است که خداوند در توصیف قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ هذا القرآنَ يَهدِي للّتی هی أَقْوَمُ﴾ اسراء ٩

«این قرآن بهترین راهها را که باعث نجات و سعادت است نشان می‌دهد.»

خداوند در توصیف رسالت پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ و يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ و يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلالَ الَّتِي كانت عَلَيْهِمْ﴾ اعراف ۱۵۷

«آنان را به کارهای نیک دستور می‌دهد و از کارهای بد و زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌کند و ناپاکیها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد، و بند و زنجیر را از دست و پا و گردن ایشان بدر می‌آورد.»

به راستی علمای شریعت اسلامی به خوبی این حقیقت را درک کرده‌اند و بدین جهت است که امام شاطبی در کتاب خود به نام اَلْمُوافقات می‌گوید: هیچ حکمی در شریعت اسلامی به عنوان شرع وضع نشده است، مگر به خاطر تأمین منافع و مصالح مردم، بنابراین در هر جائی که مصلحتی وجود داشته باشد، شریعت خداوند هم در آنجا موجود است، و هر کاری که به نفع اکثریت مردم باشد و زیانی نداشته باشد شرعی و صحیح است. و امام ابن القیّم جوزی در کتاب خود به نام (الطرق الحکیمه) می‌گوید: «خداوند متعال پیغمبران خود را به میان مردم فرستاده و کتابهای آسمان را بر آنان نازل کرده است، تا مردم با قسط و عدالت و دادگری رفتار نمایند، و عدالت است که باعث دوام و پابرجائی زمین و آسمانها است، بنابراین در هر جائی که چهره تابناک عدالت به هر شیوه‌ای روشن باشد بدانید که در آنجا شرع و دین خدا وجود دارد، (یعنی هر کار در هر جا و به دست هرکس اجرا شود، مادام بر اساس عدالت و دادگری باشد آن کار شرعی و اسلامی است).

در پرتو همین اصل کلی (که احکام اسلام به خاطر مصالح و منافع مردم وضع شده‌اند) علما و فقهاء و دانشمندان اسلامی با یاری جستن از قرآن و سنت چندین مبادی و اصول کلی را استنباط نموده‌اند که به عنوان قانون اساسی اسلام شناخته می‌شوند و قانونگذاران و قضات، قوانین و قضاوت خود را با توجه به آنها صادر می‌نمایند. ما به بیان برخی از این اصول می‌پردازیم و می‌بینیم که هریک

از آنها باعث دفع ضرر و تأمین منفعت و مصلحت مردم می‌باشد، و در هر زمان و مکان و شرایطی قابل تطبیق و اجرا هستند.

مبادی و اصول مخصوص به دفع ضرر و زیان از مردم

اصول و مبادی مخصوص به دفع ضرر و زیان از مردم که علمای اسلامی آنها را از این حدیث پیغمبرﷺ استنباط کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿لاضَرَرَ و لاضِرار﴾[1]

«نباید به کسی زیان رسانیده شود، و نباید زیان و ضرر، با زیان و ضرر دیگر دفع شود.»

این اصول عبارتند:

۱ـ شرعاً زیان باید از بین برود: با این قانون حق شفعه برای شریک و همسایه ثابت می‌شود. (مثلاً اگر کسی خانه‌اش را به کسی با قیمت معینی بفروشد، همسایه یا شریکش می‌توانند با همان قیمت آن خانه را هرچند که فروشنده یا خریدار راضی نباشد تملک نماید و این حق را حق شفعه می‌گویند) و با استناد از همین اصل، کسی که مال کس دیگری را از بین ببرد ضامن آن است و واجب است بهای آن را بپردازد. بر همین اساس نیز واجب است از مریض نگهداری و مداوا به عمل آید.

۲ـ ضرر نباید بوسیله ضرر از بین برود: با توجه به این اصل، کسی حق ندارد با خراب کردن خانه دیگران خانه خود را آباد سازد، و یا با نابود کردن مال دیگران مال خود را حفظ کند.

۳ـ ضرر فردی و شخصی به خاطر جلوگیری از ضرر عموم باید تحمل

۱ـ امام احمد و ابن ماجه، حدیث حسن است

شود: با توجه به این اصل برای تأمین مردم بر جان و مالشان و جلوگیری از قتلهای بیشتر، کسی که یک نفر را به ناحق بکشد، کشته می‌شود، و با توجه به این اصل دیواری که در مسیر عموم قرار دارد و در شرف سقوط است به منظور حفظ جان مردم خراب می‌گردد.

۴ـ به منظور پرهیز از زیان و خطر بزرگتر باید مرتکب خطر کوچک‌تر گردید: با استناد به این اصل است که قاضی وقتی می‌بیند شوهر قادر به پرداخت نفقه زنش نیست و یا زیان و ضرر کلی را متوجه او می‌نماید حکم به طلاق زن از شوهرش را صادر می‌کند، و باز بر اساس همین اصل است که نفقه‌ی فامیل فقیر را بر فامیل ثروتمند واجب می‌نماید.

۵ـ دفع ضرر بر جلب منافع مقدم می‌باشد: با ملاحظه به این اصل است وقتی که تصرف مالکی در ملک خود باعث زیان دیگران باشد، آن مالک از این تصرف ممنوع می‌گردد.

اصول و مبادی مخصوص به جلوگیری از مقدمات فساد

علمای اسلام اصول مربوط به (سد ذرائع فساد) جلوگیری از مقدمات فساد را از این آیه استنباط کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَ لاتَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَیَسُبّوا اللهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ﴾ انعام ۱۰۸

«ای مؤمنان به معبودها و بت‌هایی که مشرکان به جز خدا می‌پرستند دشنام ندهید، مبادا آنان تجاوزکارانه و جاهلانه خدا را دشنام دهند.»

خداوند متعال دشنام دادن به بتهای مشرکان را حرام کرده است هرچند مسلمانان به خاطر دفاع از دین خدا و اهانت به معبودهای ناحق مرتکب چنین کاری می‌شدند، اما چون این امر باعث می‌شد متقابلاً مشرکان به خداوند متعال توهین کنند خداوند مسلمانان را از توهین به معبود کافران منع نمود.

پیغمبر در مورد (سدّ ذرائع) و جلوگیری از مقدمات فساد می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ حامَ حَولَ الحِمَی یُوشَکُ أَنْ یَقعَ فِیه ألا إِنَّ حِمی اللهِ مَحارِمُهُ﴾ (۱)

«هرکس که در نزدیکی مرتع اختصاصی و قدغن شده دیگران گوسفندانش را بچراند احتمال زیاد دارد که وارد آن مرتع شود و به حریم آن تجاوز نماید. آگاه باشید چیزهایی که از جانب خدا حرام شده است جزو محدودهٔ قدغن شده خدا است هرکس به این محدوده نزدیک شود احتمال زیاد دارد داخل خود محدوده شود و مرتکب گناه گردد.» با توجه به اصل (سدّ ذرایع) علمای اسلام اصول و مبادی فقهی زیر را استنباط نموده‌اند و در پرتو نور آنها به صدور احکامی پرداخته‌اند:

۱ـ هر چیزی که انسان را به سوی حرام بکشاند حرام است ۲ـ هر چیزی که مقدمه واجب باشد و بدون آن واجب کامل نشود واجب است ۳ـ هر چیزی که مقدار زیاد آن مضر باشد مقدار کم آن هم مضرّ است ۴ـ دفع نمودن ضرر، مقدم بر جلب منافع است.

علامه ابن القیم جوزی در کتاب خود به نام (اعلام الموقعین) ج ۳ ص ۱۱۹ شرح کافی و مفیدی در مورد اصول و مبادی مستنبط از (سد ذرائع) را بیان نموده و نود و نه مثال برای آنها ذکر کرده است.

یکی از مثالها این است که پیغمبرﷺ جمع کردن زن با عمه یا خاله‌اش را در نکاح یک شوهر حرام کرده است و فرموده هرگاه چنین کاری را انجام دهید صله رحم را قطع کرده‌اید. این کار هرچند با رضایت همسر همَ باشد باز جایز نیست، چون مقدمه‌ای برای قطع صله رحم در بین زن و خاله یا عمه‌اش می‌باشد و مثال دیگر این است که شریعت شهادت دشمن به زیان دشمنش را قبول ندارد،

۱ـ بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی و ابن ماجه حدیث صحیح است

تا کسی نتواند به واسطه ادای شهادت باطل به دشمنش زیان برساند.

نمونه دیگر این است که پیغمبرﷺ نهی نموده که یک مرد و زن در یک جا با هم خلوت کنند، مگر اینکه آن دو با هم محرم باشند و ازدواجشان با هم حرام باشد و یا زن و شوهر باشند. دلیل این نهی و تحریم این است که خلوت با زن بیگانه مقدمه‌ای است که انسان را به سوی زنا می‌کشاند. باز نمونه دیگر این است که پیغمبرﷺ نهی نموده از اینکه شخصی خواستگاری بر خواستگاری یا معامله بر معامله‌ی دیگران انجام دهد، چرا که این امر باعث کینه و عداوت در بین مردم می‌شود.

اصول و مبادی مخصوص به رفع عسر و حرج

علمای اسلام اصول و مبادی مربوط به از بین بردن عسر و حرج را از این آیه‌ها استنباط کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ حج ۷۸

«خداوند به واسطه دین هیچ مشقت و فشاری را بر شما قرار نداده است.»

﴿يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لايُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ بقره ۱۸۵

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان ناراحتی و اذیت شما نیست.»

﴿لايُكَلِّفُ اللهُ نفساً إلاّ وُسْعَها﴾ بقره ۲۸۶

«خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند.»

اصول و مبادیی که علما از این آیات راجع به از بین بردن مشقت و ناراحتی، عسر و حرج استنباط کرده‌اند عبارتند از:

۱ـ مشقت و ناراحتی باعث جلب آسایش و سهل‌گیری است: بر این اساس است که شریعت اسلام به انسان روزه‌دار اجازه داده است که به هنگام مسافرت و مریض شدن، روزه را بخورد. و همین طور اجازه داده است نمازهای

چهار رکعتی در سفر به صورت شکسته (دو رکعتی) خوانده شوند، و انسانهائی که مریضند و یا توانائی انجام مراسم حج را ندارند، از انجام فریضه حج معاف هستند.

۲ـ شرعاً حرج و سختگیری نباید وجود داشته باشد: با توجه به این اصل است، که شریعت اسلام تنها شهادت زنان را در مسائلی که خاص زنان است و مردها بر آن آگاهی ندارند، قبول می‌نماید.

۳ـ نیازها در مباح نمودن حرامها به منزله ضروریات است: همانگونه که ضروریات محظورات را مباح می‌کند نیازها هم محظورات را مباح می‌نماید. اکثر معاملات و شراکتهایی که به اقتضای تجارت در بین مردم به وجود می‌آیند، بر این اصل استوار است. هرگاه به دلیل قاطع و صحیح معلوم شد یکی از این عقد و معاملات برای مردم جزو ضروریات است و اگر انجام نگیرد مردم دچار حرج و مشقت می‌شوند و کار بر آنان سخت و تنگ می‌گردد، در چنین شرایطی به اندازه‌ای که باعث رفع مشقت و حرج است انجام آن حلال و جایز است.

ضروریات محظورات را مباح می‌نماید

علمای اسلام این اصل را از این آیه استنباط کرده‌اند که خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غیرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ﴾ ۱۷۳ بقره

«کسی که مجبور باشد به منظور حفظ جان از اشیاء حرام بخورد به شرط اینکه علاقه‌مند به خوردن آنها نباشد و قصد لذت بردنَ از آنها نکند، و از اندازه‌ای تجاوز ننماید که باعث سدّ گرسنگی او است، گناهی بر او نیست.»

و خداوند متعال کسانی را که مجبور می‌شوند کلمات کفر را بر زبان آورند می‌بخشد و می‌فرماید:

﴿إِلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالإِیمانِ﴾ نحل ١٠٦

«کسانی که بعد از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند، به جز آنانکه تحت فشار و اجبار وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دلهایشان ثابت بر ایمان است.»

به همین خاطر انسانی که مجبور می‌شود، می‌تواند کلمه کفر را بر زبان جاری کند، بشرط اینکه دلش بر ایمان به خدا و قرآن ثابت باشد، و اجازه داده شده است، به هنگام ضرورت و ناچاری از گوشت مردار و یا شراب به اندازهٔ رفع نیاز و ضرورت استفاده شود. با توجه به اصل ضروریات محظورات را مباح می‌نماید، علما چندین اصل دیگر شرعی را استنباط کرده‌اند، که عبارتند:

۱ـ **میزان استفاده از محظورات به میزان ضروریات تعیین می‌گردد:** با توجه به این اصل هرگاه ضرورت برطرف گردید مباحیّت نیز برطرف می‌گردد و حرمت اصلی به حال خود برمی‌گردد. بنابراین مجاز نیست به بهانه ضروریات آزادانه به خوردن حرام اقدام نمود، بلکه باید دقت شود هرگاه انسان با لقمه‌ای خطر جانیش برطرف گردید نباید اقدام به خوردن لقمه دوم نماید.

۲ـ **اضطرار باعث باطل شدن حق دیگران نمی‌شود:** با توجه به این اصل کسی که از گرسنگی جانش در خطر باشد می‌تواند برای دفع خطر از طعام دیگران بخورد، اما باید قیمت آن را به صاحب طعام بپردازد.

اصول و مبادی مخصوص به برائت اصلی

علمای اسلام اصل برائت اصلی را از این آیه استنباط نموده‌اند که می‌فرماید:

﴿هُوَ اللهُ الَّذی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الأَرْضِ جَمِیعاً﴾ بقره ۲۹

«او خدائی است که تمام آنچه که در روی زمین است برای استفاده شما آفریده است.»

اصل برائت این است که اشیاء روی زمین همه برای انسان حلال و مباح

باشد، مگر چیزهایی که از جانب خدا و پیغمبرﷺ حرام شده باشند. پیغمبر در مورد برائت اصلی می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الفِطْرَةِ﴾(١)

«هر نوزادی بر فطرت پاک و بدون گناه بدنیا می‌آید.»

یعنی اصل در انسانها پاکی و برائت از گناه است و گناه امری است که بعداً عارض می‌شود. علما از اصل برائت این دو اصل را استنباط نموده‌اند.

اوّل: حکم اصلی در اشیاء مباحیت آنها است (و بدون دلیل کسی حق ندارد چیزی را حرام کند.)

دوم: اصل در انسانها، برائت و بی‌گناهی آنان است، (و کسی حق ندارد بدون دلیل و مدرک قاطع، کسی را مجرم و گناهکار قلمداد کند.)

اینها اصول و مبادیی هستند که قانون و شریعت اسلام بر اساس آنها پایه‌ریزی شده است و هر انسان منصف و حق‌شناسی تردیدی ندارد که این اصول عادلانه است و در هیچ اوضاع و شرایطی با هیچ قانون عادلانه‌ای در هر جا که باشد منافات و مغایرت ندارد.

قانون اسلام جامع و با هر جامعه‌ای سازگار است

قانون اسلام شامل همه‌ی موضوعات است، و در پاسخگویی به هیچ مسئله و نیازی عاجز نیست و هرگز در مقابل مصلحت مردم و اجرای عدالت به عنوان سد و مانعی واقع نشده است، بلکه برعکس می‌بینیم که قانون اسلامی حقوق تمام گروهها و طبقات جامعه را تضمین کرده است، هنگامی که دولت اسلام در دوران طلائی حکومتش پرچم خویش را از چین، تا کوههای اسپانیا در غرب به

١ـ ابویعلی، طبرانی، بیهقی. صحیح

اهتزاز درآورده بود و بر اقوام و ملتهای مختلف با نژادها و آداب و فرهنگ و ادیان مختلف فرمانروائی می‌کرد، با قانون و شریعت خود این ملتهای مختلف را به نحو احسن و رعایت مصلحت هریک و اجرای عدالت کامل اداره می‌نمود. تاریخ نشان نمی‌دهد که مسلمانان در هیچ یک از دوران طلائی خود از قانونی غیراسلامی کمک گرفته باشند، بلکه هر وقت مسلمانان کشوری را می‌گشودند، علما و مجتهدین اسلام نیز باب تازه‌ای از اجتهاد و استنباط را بازگشایی می‌کردند. بنابراین شریعت اسلام در مقابل هیچ نیازی عاجز و ناتوان نبوده است بلکه به صورت بسیار جامع به همهٔ نیازها پاسخ گفته است و منافع و مصالح تمام ملتها را اعم از مسلمانان و یهودی و نصرانی و غیره را در نظر گرفته است، و همه تحت نظام عادلانه اسلام با اطمینان خاطر زندگی آرام و رضایت بخش خود را ادامه داده‌اند.

بدون شک قوانین و مقرراتی که در آن زمان به مرحله اجرا درمی‌آمد به مراتب از تمدن حاضر از لحاظ رعایت عدالت و برابری پیشرفته‌تر بود، و مشتمل بر تمام اصول و قوانینی بود که یک جامعه پیشرفته و متمدن بدان نیازمند است. علما و دانشمندان و حقوق‌دانانی که مسلمان هم نیستند به این حقیقت اعتراف کرده‌اند، برای نمونه گواهی چند نفر از آنان را بیان می‌نمائیم:

یکی از دانشمندان به نام (ساتیلا) می‌گوید: «فقه و قانون اسلامی به اندازه‌ای غنی است، اگر نگوئیم برای تأمین حقوق مدنی جامعه بشری به طور کلی کافی است، حتماً باید بگوئیم برای تأمین حقوق مدنی همه مسلمانان کافی می‌باشد.[1]»

دکتر محمد صادق فهمی یکی از قضات مصری، رسالهٔ دکترای خود را در

1- Avant - ptojet du code civil et commetcial tunisien

دانشگاه فرانسه در موضوع (اثبات حکم) ارائه داد، و مهم‌ترین مباحث آن را به آراء و نظریات فقها و علمای شرع اسلام اختصاص داده بود. وقتی هیئت علمی و استادان فرانسوی که مسئول امتحان از دانشجویان و تحقیق و بررسی رساله‌ها بودند به نقد و بررسی رسالهٔ دکترای فهمی پرداختند آن را تأیید کردند، و حقوقدانی که دکتر فهمی تز خود را با او گرفته بود، به نام (لفی اولمان) مقدمه‌ای بر آن نوشته است، و در تعریف این رساله می‌گوید:

«براستی کتاب دکتر فهمی نه تنها سزاوار آن است در ردیف کتابهای موجود قانون علمی جهان قرار داده شود، بلکه باید به عنوان رأس قانون در عصر انقلابی فعلی قرار گیرد، بنابراین لازم است قانون و شریعت اسلام در معاملات به عنوان یک مصدر زنده و ثابت کننده حق در تمام دورانها در نظر گرفته شود.»

(هوکنیر) محقق آمریکائی و استاد فلسفه در دانشگاه هاروارد، یک فصل مفصل را در کتاب خود روح سیاست جهانی که در سال ۱۹۳۲ به چاپ رسیده است به تحرک و پویائی فرهنگ اسلامی اختصاص داده است و بعد از اینکه به تفصیل دربارهٔ فقه و شریعت و قانون اسلامی و مذاهب اربعه (حنفی ـ مالکی ـ شافعی ـ حنبلی) می‌پردازد می‌گوید: «ترقی و پیشرفت کشورهای اسلامی در این نیست که از گفته‌ی غربیها تقلید کنند که می‌گوید: دین حق ندارد دربارهٔ زندگی انسان امروزی چیزی بگوید، و دربارهٔ قانون و نظم آسمانی و کُرات بحث نماید. بلکه بر مسلمانان لازم است در دین خود کانون ترقی و پیشرفت را جستجو نمایند، و اگر کسی سئوال کند و بگوید: مگر نظام اسلامَ می‌تواند با افکار تازه احکام و نظریات جدیدی را ارائه دهد که مورد نیاز زندگی این عصر باشد؟

در جواب این سئوال می‌گویم که تمام استعدادهای داخلی برای رشد و ترقی در نظام اسلام موجود است حتی از لحاظ قابلیّت و استعداد برای پیشرفت از اکثر نظامهای مشابه قابلیتش بیشتر است، مشکل مسلمانان در این نیست که فاقد

وسایل ترقی و انقلاب و پیشرفت در شریعت اسلامی باشند بلکه مشکل آنان در این است که علاقه ندارند که این امکانات و وسایل را در راه پیشرفت به کار گیرند، وقتی که می‌گویيم: شریعت اسلام به حدّ وفور دارای تمام اصول و مبادی لازم برای ترقی و پیشرفت جامعه انسانی است، از این گفته خود شادم و احساس می‌کنم که حقی را اداء کرده‌ام.

باز دکتر (هنریکو انساباتکین) می‌گوید: «اسلام همگام با نیاز و مقتضیات زمان در حرکت می‌باشد اسلام قادر است در خلال قرنها بدون اینکه ضعیف و ناتوان شود به پیشرفت و ترقی نایل آید و اسلام کمال و قدرت خود را حفظ می‌کند و با متانت و اطمینان بر زندگی مسلّط می‌گردد، به راستی تنها اسلام بود که بهترین و ثابت‌ترین قانونها را به جهان بشریت اهداء نمود، و شریعت اسلام در اکثر تفصیلات و بیاناتش بر شرایع و قوانین اروپا برتری دارد[۱]».

در سال ۱۹۳۲ ـ کنگره بین‌المللی در (لاهه) برای بررسی قانون مقارن (و مقایسه قانونها) تشکیل شد و به اتفاق آراء تأیید شد که شریعت اسلام به عنوان یکی از منابع و مصادر قانون مقارن قرار داده شود، با این اقدام منابع قانون مقارن به چهار منبع رسید، ۱ـ قوانین فرانسه ۲ـ قوانین آلمان ۳ـ قوانین انگلیس ۴ـ شریعت اسلام.

این بود برخی از اعترافات و شهادتهای علمای حقوق، دربارهٔ قانون و شریعت اسلام که به خاطر پرهیز از اطاله کلام تنها به این چند نمونه اکتفا کردیم. بدون شک اگر امت اسلام به سوی عمل به احکام شریعت خود بازگردند نه تنها ضرری متوجه ایشان نمی‌شود بلکه به سعادت دینی و آرامش در زندگی خواهند رسید، چرا که تجربه شده و با دلایل قاطع ثابت گردیده است که شریعت اسلام

۱ـ الاسلام و سیاسة الخلفاء ص ۱۴۶ـ۱۴۵

تضمین کنندهٔ خیر و صلاح جامعه بشری است. این شریعت فرمان خدا است:

﴿وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ مائده ۵۰

«چه کسی برای افراد پرهیزکار، از خدا بهتر حکم می‌کند؟»

بنابراین بر هریک از دولتهای اسلامی واجب است که یک هیئت علمی مرکب از اشخاص برجسته دینی و قانونی و اقتصادی را به صورت همیشگی در خدمت داشته باشند که وظیفه اصلی آنان وضع قوانین بر اساس دستورات قرآن و سنت صحیح پیغمبرﷺ باشد، و در مسائلی که به مصلحت ملت است به قول مجتهدین استناد کنند. موضوعاتی که نصی از قرآن و حدیث درباره آنها نازل نشده است مانند شرکتها و معاملاتی که به تازگی به وجود آمده‌اند، بر اساس فایده آنها و مصلحت عامه سنجش می‌شوند و آنهائی که برای عامه مصلحت باشد حلال است و آنهائی که نفعی برای افراد دارد و زیانی هم متوجه عموم نمی‌کند باز مباح می‌باشد.

خلافت

خلافت در اسلام مترادف با کلمه (امامت) و (امارت بر مسلمانان) است، که عبارت است از ریاست و به دست گرفتن زمام امور دینی و دنیائی مسلمانان به نیابت و جانشینی پیغمبرﷺ.

کسی که به چنین مقامی منصوب شود او را خلیفه و امام و امیرالمؤمنین گویند. او را امام می‌گویند چون همانگونه که بر نمازگزاران لازم است در نماز از امام تبعیّت کنند، بر تمام مردم هم لازم است از رهبر سیاسی و دینی خود پیروی نمایند، و او را خلیفه می‌گویند چون در اداره امور دینی و دنیائی امّت اسلام، به جای پیغمبرﷺ نشسته است، و امیرالمؤمنین است چون بر همه مسلمانان امارت دارد.

وظیفه خلیفه و امام این است که مردم را وادار نماید مسائل دینی و دنیائی را که به آنان مربوط می‌گردد، برابر نظر شریعت و قانون اسلام انجام دهند، زیرا اسلام معتقد است تمام شئون دنیا به مصالح و منافع آخرت برمی‌گردد، در حقیقت خلیفه جانشین صاحب شریعت در حفظ و حراست از دین و اداره سیاست دنیائی مردم می‌باشد.

چه کسانی خلیفه را انتخاب می‌کنند و یا او را معزول می‌نمایند؟

اهل سنّت و جماعت اتفاق نظر دارند که انتخاب خلیفه در هر عصر و زمانی برای اداره مملکت فرض کفایه است و کسانی که به چنین وظیفه‌ای اقدام می‌کنند اهل حلّ و عقد و بزرگان و معتمدان و رؤسا و علمای دینی و سیاسی و اقتصادی و جامعه شناسان و قضّات و کارشناسان اداری هستند.

این ریاست عالیه در حکومت اسلامی مانند هر ریاست عالیه دیگر در حکومتهای پارلمانی است چرا که خلیفه قدرت خود را از ملّتی به دست می‌آورد که اهل حل و عقد، نمایندهٔ آنان هستند و دوام و قدرتش نیز بستگی دارد به اعتماد و اطمینان اهل حل و عقد به صلاحیت او برای اداره امور مملکت. بنابراین علمای اسلام اعلام نموده‌اند که هرگاه امت عدم صلاحیّت خلیفه را تشخیص دهند می‌توانند او را عزل نمایند، و اگر دیدند که عزلش موجب فتنه و آشوب و بی‌نظمی می‌شود باید هریک از دو جنبه عزل و بقای خلیفه را بررسی کنند، هرکدام ضررش کمتر باشد آن را به اجرا درآورند. مقام خلیفه با مقام سایر ریاست عالیه در حکومت پارلمانی در این امر مغایرت دارد که خلیفه ریاست امور دینی و دنیائی مردم را به عهده دارد در حالی که ریاست عالیهٔ حکومتهای پارلمانی تنها در امور دنیائی است.

کسی که به عنوان خلیفه انتخاب می‌شود باید دارای چه شرایطی باشد؟

علمای اسلام برای کسی که به عنوان خلیفه انتخاب می‌شود چند شرط را ذکر کرده‌اند و ما شرایطی را که ابوالحسن ماوردی در کتاب خود به نام (احکام السلطانیه) نوشته است در اینجا بیان می‌کنیم که می‌گوید: «شروط معتبر برای انتخاب خلیفه هفت شرط است:

اوّل: عدالت به تمام معنی؛ شرایط عدالت باید در خلیفه جمع باشد.

دوم: دارای مقام علمی چنان شامخی باشد که اگر موضوعی پیش آمد بتواند در آن اجتهاد نماید.

سوم: خلیفه باید دارای حواس و چشم و گوش و زبان سالم باشد (و کور و کر و لال نباشد) تا به وسیله این حواس بتواند مستقیماً مسائل را درک کند.

چهارم: خلیفه نباید نقض عضوی داشته باشد که مانع اقدام به کار و یا سرعت لازم برای انجام آن باشد.

پنجم: خلیفه باید دارای نظر و بینشی باشد که بتواند به وسیله آن سیاست ملت را رهبری و مصالح و منافع آنان را تأمین کند.

ششم: خلیفه باید شهامت و شجاعت داشته باشد تا بتواند سرزمینهای اسلامی را حمایت کند و به جهاد با دشمنان بپردازد.

هفتم: لازم است خلیفه از لحاظ نسب قریشی باشد چرا که احادیث صریح در این باره آمده است و اجماع امت هم بر آن منعقد شده است.

شرط هفتم که ماوردی آن را ذکر کرده است مختَلف فیه است، و منشاء این اختلاف، عدم قطعیت به صحّت احادیثی است که در این مورد روایت شده‌اند و با نصوص و احادیث فراوان دیگری که دلالت بر الغاء شرط نسب دارند، و شخصیت و عمل را ملاک قرار می‌دهند، و تعصب را از بین می‌برند معارض می‌باشد، و اگر نسب قریشی مخصوصاً در عهدی که قریب به وفات پیغمبرﷺ

بوده است شرط بوده باشد علتش این است که قبیله قریش دارای قدرت و موقعیت اجتماعی محکمی بودند و این امر باعث کمک به خلیفه در انجام وظایف و جمع شدن مردم به دور او می‌شد. پس شرط نسب شرط زمانی و مصلحتی است و معنایش این است که خلیفه باید قوی و نیرومند باشد و شرط دائمی نیست، بدین معنی که بگوئیم باید در هر عصر و زمانی خلیفه از قریش باشد، بلکه هرکس شایسته باشد اولاتر به خلافت می‌باشد.

فرق بین خلافت در اسلام و پاپیت در مسیحیت

عده‌ای از نویسندگان در اروپا سر و صدای فراوانی به راه انداخته‌اند و خلافت اسلامی را به نظام پاپی در مسیحیت تشبیه نموده‌اند، اما حقیقت این است که نظام خلافت اسلامی با پاپیت به اندازه‌ای مغایر است که می‌توان گفت در هیچ نقطه‌ای با هم اشتراک ندارند. پاپ تنها در بین کاردینالها (که مقام کاردینالی یک درجه پائین‌تر از پاپ است) انتخاب می‌شود، و کسی که به مقام کاردینالی که بالاترین مقام کاهنی بعد از مقام پاپ می‌باشد نرسیده باشد حق ارتقاء به مقام پاپ را ندارد. ولی خلیفه و امیرالمؤمنین یک انسان عادی است که اهل حل و عقد او را انتخاب می‌نمایند، و هرگاه از انجام واجبات عاجز ماند و عمل به قرآن و حدیث را ترک کرد، می‌توانند او را عزل کنند و کس دیگری را به جای او منصوب نمایند، چرا که پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لا طاعَةَ لمَخلُوقٍ فِی معصیةِ الخالق﴾[1]

«در امر گناه و نافرمانی خدا نباید از کسی اطاعت شود.»

در نظام پاپیت، پاپ زمام تمام کارها را در دست دارد، و انجام و عدم انجام

۱ـ امام احمد و حاکم، صحیح

آنها بستگی به نظر او دارد، حتی بخشیدن گناه مردمان و محروم ساختن آنان از رحم خدا در اختیار پاپ قرار دارد، ولی خلیفه هرگز دارای چنین اختیاراتی نیست. تفسیر کتاب مقدس تنها به عهدهٔ پاپ است، ولی دین اسلام شرط نکرده که خلیفه باید علم و درک بیشتر از دیگران به قرآن داشته باشد، بلکه در فهم قرآن و درک احکام آن مانند سایر فقها و علما می‌باشد. امتیاز و برتری علمای اسلام تنها در علم و صفای عقل و اصابه بیشتر در احکام است.

وظایفی که خلیفه در برابر امت به عهده دارد

انتشار و گسترش دعوت به اسلام، و برقرار ساختن نظام دقیق عدالت، و حمایت از دین در برابر تجاوز به حریم آن و یا داخل نمودن بدعت در آن، مشورت و تدبیر در هر موضوعی که نَصّی درباره آن وجود نداشته باشد، جزو وظایف مهمّ خلیفه می‌باشند؛ خلیفه در مقابل کارهائی که انجام می‌دهد مسئولیت دارد، هرگاه مرتکب خلافی شود هریک از افراد امت حق دارد که به او بگوید این کار خطا و خلاف است، و اهل حل و عقد به نمایندگی ملت، خلیفه را محاکمه می‌نمایند. پیغمبرﷺ می‌فرماید: «أَلإِمامُ راعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» امام و رهبر نگهبان مردم است و در برابر آنان مسئول می‌باشد. در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ نساء ٥٨

«بی‌گمان خداوند به شما مؤمنان دستور می‌دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده و یا چیزهائی که مردم آنها را بدست شما سپرده و شما را در آن امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که به داوری نشستید دادگرانه و عادلانه داوری کنید.»

هر چیزی که حفظ آن و برگردانیدنش به صاحبش واجب باشد، امانت است، بنابراین مقام و منصبهای دولتی امانتی است بر عـهدهٔ امـام و خـلیفه اسـلام، طوری که باید هر مقامی را به افراد شایسته و لایق آن واگذار کند، و اموال و بیت‌المال دولت امانتی است به عهدهٔ او، واجب است آن را در جای خود خرج نماید. فرد و جماعت هرکس حقوق مشروعی دارد، بر خلیفه واجب است حقوق مشروعه را به صاحبان آنها برساند، تا هرکس بتواند به حق خود برسد. عدالت منصوص و قطعی آن است که طـبق قـرآن قـضاوت شـود، و در نـزدیک‌ترین فرصت حق به صاحب حق برسد. اشخاصی که به خاطر مقام و ثروت داوطلب ریاست و مـقام بـاشند، در اسـلام در مـقامات عـالی‌رتبه قـرار داده نـمی‌شوند. پیغمبرﷺ به دو نفری که از او درخواست مقام امارت کردند فرمود:

﴿إِنَّنا لانُوَلّی هذا مَنْ سَأَلَهُ وَ لا مَنْ حَرَصَ عَلَیهِ﴾[1]

«ما کسی را که خود درخواست امارت کـند و بـر آن حـریص بـاشد بـعنوان سرپرست و امیر قرار نمی‌دهیم.»

اولین خلیفه اسلام به چه شیوه‌ای انتخاب شد؟

پیغمبرﷺ وفات نمود، با امتش وداع و خداحافظی کرد، تا بعد از او خودشان بر اساس نصوص قرآن و سنت صحیح کارهای خود را اداره نمایند، حتی از جانشین خود در بین بزرگان اصحاب به صراحت نامی نبرد.

فوت پیغمبرﷺ برای اصحاب امر غیرمنتظره‌ای بود و آنان را غافلگیر نمود، حتی نزدیک بود بعضی از آنان از دین خود برگردند. در این مـوقعیت حسـاس ابوبکر رضی الله عنه بر بالای منبر رفت و خطاب به آنان گفت:

۱ـ بخاری . صحیح

«ای مردم هرکس که محمد را پرستش می‌کرد باید بداند، محمد مرده است، و هرکس که خدا را پرستش می‌کند، همانا خداوند زنده و جاویدان است، و هرگز نمی‌میرد.» آنگاه این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ إِنْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً و سَيَجْزِى اللهُ الشاكرين﴾ آل عمران ١٤٤

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند، آیا اگر او (در جنگ اُحد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود آیا عقبگرد می‌کنید (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر بازگشت می‌کنید)؟! و هرکس به عقب برگردد هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند، و خداوند به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.»

همینکه اصحاب این جملات را از ابوبکر رضی الله عنه شنیدند به حالت عادی بازگشتند و پیغمبر خود را در حالی که روپوشی بر جنازه‌اش کشیده شده بود، در حجرهٔ خود به جای گذاشتند، و در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شدند و در مورد کسی که باید به عنوان جانشین پیغمبر ﷺ تعیین شود، به مشورت پرداختند. وقتی بیعت با ابوبکر به عنوان خلیفه تمام شد، در میان مردم خطبه‌ای خواند و گفت: «ای مردم من به عنوان امیر و سرپرست حکومت شما انتخاب شده‌ام ولی از شما بهتر نیستم، شما باید متوجه امور باشید. اگر من کارهای خوب را انجام دادم مرا یاری دهید، اگر از حق منحرف شدم مرا به راه راستِ برگردانید. صداقت و درستکاری امانت است، دروغ خیانت می‌باشد، افراد ضعیف در میان شما قوی است تا زمانی که حقش گرفته می‌شود، و قوی در بین شما ضعیف است، تا زمانی که حق از او گرفته می‌شود. انشاءالله

نباید هیچ یک از شما جهاد را ترک کند، چون هر قومی که جهاد را ترک کند

خداوند آنان را ذلیل و بدبخت می‌سازد. از من اطاعت کنید تا زمانی که من از خدا و پیغمبر خدا اطاعت می‌نمایم، و هرگاه که از اطاعت خدا و پیغمبر روگردان شدم اطاعتی از من بر شما واجب نیست، بلند شوید و نمازتان را بخوانید، خداوند شما را مورد رحم خود قرار دهد».

هرکس به دقت این خطبه را که اولین سخنانی است که از طرف یک انسان صاحب قدرت و مقام بعد از وفات پیغمبرﷺ به گوش مسلمانان می‌رسد، مورد تأمل قرار دهد، تمام اصول دموکراسی را بدون هیچ کم و کاستی به روشنی در آن مشاهده می‌نماید، در حالی که ملتهای پیشین مخصوصاً ملت عرب در آن زمان هیچ آشنائی با دمکراسی نداشتند و با آن بسیار بیگانه بودند.

پس از تشکیل اجتماعات و مشاوره در این مورد که چه کسی از همه سزاوارتر به خلافت است، ابوبکر از طرف اهل حلّ و عقد به عنوان خلیفه اسلام انتخاب شد، مردم همه با او بیعت کردند. بیعت مردم دلالت بر این دارد که قدرت اصلی در حکومت از آن ملّت است، از طرف دیگر پیغمبرﷺ که خلیفه‌ای را به جای خود تعیین نکرد بزرگترین دلیل بر تأیید این حق برای ملت است (و پیغمبرﷺ نخواست با تعیین جانشین خود، این حق را از ملت بگیرد و کسانی که بعداً خواهان حکمرانی و امارت می‌شوند، نتوانند این حق را از مردم سلب کنند) و این سخن ابوبکر: (اگر کارهای خوب را انجام دادم مرا یاری دهید، و اگر منحرف شدم مرا به راه راست برگردانید) نشانهٔ واضح بر این است که ملت حق نظارت و اشراف بر حکومت را دارد، نیکوکار را تأیید می‌نماید و منحرف را براه راست برمی‌گرداند و یا برکنار می‌سازد.

ابوبکر که می‌گوید: (از من اطاعت کنید تا زمانی که من از خدا و پیغمبر خدا اطاعت می‌نمایم، هرگاه از فرمان خدا سرپیچی کردم، اطاعت از من بر شما لازم نیست). به صراحت و بدون هیچ پرده پوشی اعلان می‌دارد، که حکومت اسلام

دارای قانون و مقررات مشخص است که عـبارت از قـرآن و سـنّت پـیغمبرﷺ می‌باشد. ابوبکر با حضور مردم و گواه قرار دادن آنان، خود را مقیّد و پای‌بند به عمل به قرآن و سنت نموده، و با صراحت اعلام کرد که مردم حق دارند وقتی دولت به این قانون عمل نکرد آن را برکنار سازند، ایـن تـعهدات رکـن و پـایه اساسی ثابت هر حکومت دمکراتی صحیح است این نمونه‌ای بود از دمکراسی خلیفه اول، و اگر به خاطر پرهیز از اطاله کلام نبود، مثالهای فراوانی را از سایر خلفای راشدینی که بعد از ابوبکر آمدند ذکر می‌کردیم.

فصل بیستم:

اقتصاد در اسلام

اقتصاد در اسلام

۱ـ اقتصاد سرمایه‌داری ۲ـ اقتصاد کمونیستی ۳ـ اقرار به مالکیت فردی در اسلام ۴ـ جلوگیری از طغیان سرمایه‌داری به وسیله‌ی: الف ـ زکات ب ـ ارث ج ـ وصیت د ـ سهم فقراء از غنیمت و فئی هـ ـ تحریم ذخیره کردن ثروت و مال ۵ـ حفظ اموال جامعه و افراد، به وسیله‌ی الف ـ حجر قرار دادن بر افراد سفیه ب ـ امتحان یتیمان قبل از تحویل دادن اموالشان به آنان ج ـ نوشتن قراردادهای مالی و رهنی د ـ حرام نمودن ربا هـ ـ حرام نمودن خوردن اموال دیگران به ناحق ۶ـ تحریم قمار ۷ـ حرام نمودن خیانت در پیمانه و ترازو ۸ـ مذمت اسراف ۹ـ نیکی با اقشار تنگدست

مشکل اقتصادی در نظام جهانی حاضر در صدر همه مسائل و مشکلات قرار دارد و مسئله‌ای است بسیار مهم که افکار جهانیان را به خود مشغول نموده است. تمدن مادی غرب نیز، تشنج و اضطراب در روابط ملتها را در یک دست و اختلاف و دشمنی بین طبقات مختلف مردم را در دست دیگر خود قرار داده و آن را به جامعه انسانی تقدیم داشته است.

نظام اقتصادی غرب به علّت عاجز بودن از پاسخگویی به نیازهای ناشی از اوضاع جدید با مشکلات فراوانی روبرو شده است، و این وضع به صورت نزاع و عداوت دائمی سرمایه‌داران و طبقه کارگر درآمده است، بنابراین تا مشکل

اقتصادی حل نشود هرگز جهان روی صلح و آرامش را بخود نخواهد دید.

شاید کلید حلّ این مشکل و برقرار نمودن پایه‌های صلح و آرامش در جهان تنها در دست اسلام باشد، چرا که تنها اقتصاد اسلامی است که می‌تواند در بین کارگر و کارفرما سازش و صلح ایجاد نماید، و تنها اسلام است که برنامه اقتصادی مطلوب را ارائه می‌دهد تا با پیروی از آن مسلمانان بر تمام جهان حکمفرما شوند؛ همانگونه که خواهید دید، نظام اقتصادی اسلام دارای ویژگیها و خصوصیاتی است که در سایر نظامها، موجود نیست، اما قبل از اینکه درباره ویژگیهای اقتصادی اسلامی به بحث و بررسی بپردازیم لازم است نظر کوتاهی به اقتصاد نظامهای سرمایه‌داری و کمونیستی بیندازیم.

اقتصاد سرمایه‌داری

نظام اقتصادی سرمایه‌داری بر اساس آزادی فردی استوار است بدین معنی که فرد اجازه دارد هر نوع تجارت و صنعت و معاملاتی را که می‌خواهد انجام دهد، و آزاد است هر نوع کالائی را به هر مقداری که در توان دارد تولید نماید، و می‌تواند با دیگران در کمال آزادی وارد معامله شود. به عبارت دیگر، اقتصاد سرمایه‌داری متکی بر سیاست (در باز) (Laissez faite) در داخل و خارج استوار است[۱].

علمای اقتصاد سرمایه‌داری، می‌گویند برای اینکه روح اقتصاد فعال و سالم باشد لازم است بر سه اصل استوار گردد:

اولاً: باید مصلحت سرمایه‌دار به عنوان هدف اصلی قرار داده شود، زیرا واقعیّت این است که شخص تا منفعت و مصلحت شخصی خود را نبیند

۱ـ از مراجع این فصل بحثی است که استاد محمود لبابیدی آن را در مجله کتاب انتشار داده است

علاقه‌ای به فعالیت نشان نمی‌دهد.

ثانیاً: باید رقابت و مسابقه وجود داشته باشد، چون انسان بیشتر تحت فرمان احساس قرار دارد تا عقل و ادراک. پس برای اینکه به کار مشکل و خطرناک اقدام کند باید رقیبی داشته باشد که با او در رقابت قرار گیرد.

ثالثاً: آزادی عمل در نظام اقتصاد سرمایه‌داری شرط لازم است، زیرا نبودن آزادی باعث از بین رفتن رقابت خواهد شد و نشاط و علاقه را تضعیف می‌نماید و در نتیجه هدف اصلی که نفع شخصی است تحقق پیدا نخواهد کرد.

چنانچه مردم همانطور که نظام سرمایه‌داری می‌گوید از آزادی مطلق اقتصادی برخوردار باشند مخصوصاً در شرایطی که وسایل ماشینی جای کاردستی انسان را پر کرده است، مشکلات حادّ اقتصادی به وجود می‌آید. تولیدات فراوان می‌شود و بازارها را اشباع می‌نماید، و قیمتها سقوط می‌کنند.

از جمله مشکلات دیگر این است که در کارگاهها و کارخانه‌ها بسته می‌شوند، و کارگرها بیکار می‌مانند و در نتیجه حتی قادر نمی‌شوند که نیازهای اولیهٔ خود مانند غذا و لباس را تأمین نمایند، و این امر موجب شورش کارگران می‌گردد و کارخانه‌ها و کارگاهها را به آتش می‌کشانند، و سرمایه‌داران را بر خاکستر سیاه می‌نشانند، چرا که کارگران سرمایه‌داران را عامل فقر و بدبختی خود می‌دانند.

اقتصاد کمونیستی

در شرایطی که نزاع و جدال بین کارگران و کارفرمایان به اوج خود رسیده و بدبختیهای فراوان از آن ناشی شده بود، طرفدارن طبقه کارگر قیام کردند و نظام سرمایه‌داری را مورد هجوم و حمله قرار دادند و نواقص و معایب آن را آشکار ساختند، و از جمله می‌گفتند: منافع شخصی که در اقتصاد سرمایه‌داری به عنوان هدف و مبدأ شناخته شده است باعث می‌شود که سرانجام ثروت در دست عده

کمی جمع شود، و اکثر مردم تحت اختیار اقلیّت ناچیزی قرار گیرند و محکوم آنان باشند.

همچنین امکان ندارد که تجمع سرمایه در دست سرمایه‌داران باعث ظلم نسبت به فقیران و یأس و ناامیدی آنان نشود، علاوه بر این رقابت آزاد جز اینکه سرانجام قدرت تولید را نابود نماید و رقیب‌ها را از صحنه خارج کند، و آنان را به افلاس بکشاند چیزی نیست چرا که در رقابت آزاد قدرت رقیبها یکسان نخواهد بود،

از طرف دیگر اقتصاد آزاد حتماً به بحران منجر خواهد شد زیرا به فرد اجازه می‌دهد آزادانه و به میل خود هر نوع کالایی و هر مقداری که بخواهد تولید کند و این امر باعث بحرانهای اقتصادی می‌گردد.

با توجه به مشکلات موجود در نظام اقتصاد سرمایه‌داری طرفداران کارگران برای اقتصاد کمونیستی شروع به تبلیغ کردند و آن را بر پایه‌های زیر طرح ریزی نمودند.

اولاً: لازم است مالکیتهای بزرگ فردی بر زمین و وسایل تولید و سرمایه، ملغی شود و به خاطر مصلحت ملت باید در اختیار دولت قرار گیرند. افراد برای دولت کار کنند و بر اساس ارزش کار حقوق دریافت دارند.

ثانیاً: کالاهای مصرفی بر حسب نیاز توزیع شود.

ثالثاً: وضع قوانین و مقرراتی برای تولید از لحاظ کمی و کیفی.

کمونیستها می‌گفتند با اجرای این نظام تفاوت طبقاتی از بین می‌رود و مساوات در بین افراد برقرار می‌شود. ضمناً بحرانهای اقتصادی نیز از بین خواهد رفت، آنگاه نه تنگ‌نظری سرمایه‌داری در بین خواهد بود و نه حسادت و کینه فقیران، بلکه تمام افراد جامعه برادرانه در صلح و صفا به سر خواهند برد.

اسلام به مالکیت فردی احترام می‌گذارد

نظام اقتصادی اسلامی در بین نظامهای اقتصادی موجود نظیر ندارد، و در نوع و ترکیب و تعریف خود منحصر به فرد است، تمام محاسن نظام سرمایه‌داری را دربر دارد ولی از معایب و نقایص آن بدور است، از محاسن اقتصادی مارکسیستی نیز محاسن آن را دارد و از معایبش مبرّا است. اولین اصلی که اسلام از نظام اقتصادی خود به ما ارائه می‌دهد احترام به مالکیت فردی است ولی به طور مطلق آن را تثبیت نکرده است بلکه شرایطی برای آن قرار داده است تا آثار منفی و مضر را از آن بزداید، به طوری که نظام اقتصادی اسلامی در چندین امر با سرمایه‌داری مغایرت دارد.

اولاً: اقتصاد اسلامی با تراکم ثروت در نزد عدهٔ معدودی مبارزه می‌نماید و می‌خواهد آن را به سرمایه‌داری‌های متوسط یا کوچک تبدیل کند و ما این موضوع را تحت عنوان جلوگیری از طغیان و بالا گرفتن سرمایه‌داری به تفصیل بیان خواهیم کرد.

ثانیاً: اقتصاد اسلامی دارای مقرراتی است که به وسیله آنها ثروت ملت و افراد هر دو حفظ می‌شود.

ثالثاً: اسلام ثروتمندان را موظف نموده تا نسبت به فقرا خیر و احسان نمایند و این عمل را جزو عبادتهای مهم قرار داده است. اینک به تفصیل به این موضوع می‌پردازیم.

جلوگیری از طغیان و سرکشی سرمایه

زکات

اسلام تلاش می‌نماید تا از طغیان و سرکشی سرمایه بکاهد و از آن جلوگیری کند، لذا بر هر صاحب ثروتی واجب کرده است، تا مقداری از مال خود را به خاطر

کمک به طبقه فقرا به دولت بپردازد و نام (زکات را) برای این مقدار ثروت پرداختی، انتخاب کرده است. اسلام پرداخت زکات را یکی از ارکان پنجگانه خود قرار داده است، که شبیه مالیاتی است که وصول آن برای دولت ضروری است.

زکات باید از تمام مایملک شخص اعم از پول و طلا و نقره، مال التجاره، محصولات زراعتی، اغنام و احشام و غیره پرداخت شود، مشروط بر اینکه این اموال مازاد بر نیازهای ضروری مالک باشد و یک سال هم از تاریخ مالکیت بر آنها سپری شده باشد، «البته به جز محصولات کشاورزی که لازم است به هنگام برداشت محصول زکات آن پرداخت شود.»

مقدار زکاتی که باید از پول و طلا و نقره اخراج شود دو و نیم درصد می‌باشد و مقدار زکات، از محصولات زراعتی دیمی ده درصد و آبی پنج درصد است.

وظیفه حکومت اسلامی است بعد از اینکه زکات را وصول کرد، آن را بر فقرا و مستمندان و بدهکاران و آزاد ساختن بردگان و غیره به صورت عادلانه هزینه نماید[۱].

نظام ارث در اسلام

شریعت اسلام قانون ارث را وضع و رعایت آن را واجب نموده است تا از جمع شدن ثروت در نزد عده کمی که باعث اختلاف طبقاتی خواهد شد جلوگیری نماید. قانون ارث در اسلام کمک بزرگی است برای توزیع ثروت بر هر تعداد وارثی که موجود باشند، و باعث گسترش دایره استفاده از مایملک متوفی می‌باشد، چرا که اولاد اعم از دختر و پسر همه از پدرشان ارث می‌برند؛ به خلاف قانون انگلیس که اگر پدر فوت کرد تمام ثروتش به پسر بزرگ منتقل می‌شود. که

۱ـ در این مورد به بحث زکات در فصل ۲۱ این کتاب مراجعه فرمائید.

این امر موجب تراکم ثروت در نزد یکی از افراد خانواده می‌شود، و در نتیجه بقیه با چشم حسرت و حسد به او نگاه می‌نمایند.

قانون ارث در اسلام نعمتی را برای وارث در نظر گرفته است که هیچ ایراد و انتقادی بر آن وارد نیست و وارث را مجبور به پرداخت بدهیهای مازاد بر ترکه میّت (آنچه از متوفی باقی مانده است) نمی‌کند[۱]، به خلاف بعضی از قوانین جدید که وارث را مجبور به پرداخت بدهیهای متوفی می‌سازند، هرچند که مالی از او به جای نمانده باشد. از طرف دیگر در اسلام (مورث) کسی که از او ارث گرفته می‌شود حق ندارد ورثه یا وارثان خود را بعد از مرگ خود از ارث محروم نماید، چرا که ارث قانون قطعی و حتمی و اجباری از جانب خدا است، و اراده و اختیار (مورث) در آن دخیل نیست (بنابراین کسانی که قبل از فوتشان دختران یا زنان یا هر وارث دیگری را با حیله‌های غیرمشروع از ارث محروم می‌سازند، در حقیقت به قانون خدا راضی نیستند و قرآن را کنار می‌گذارند و به حیله روی می‌آورند، بدون شک چنین اشخاصی مورد خشم و غضب پروردگار قرار خواهند گرفت.)

نظام ارث در اسلام، ورثه را به دو طبقه تقسیم کرده است، طبقه اوّل شامل آباء (اصل) و اولاد (فرع) و ازواج، می‌باشد. طبقه دوم شامل برادران و خواهران است. تمام کسانی که در طبقات اوّل هستند مستقیماً از متوفی ارث می‌گیرند و حجب نمی‌شوند (یعنی وارث اصلی هستند در همهٔ شرایط وارثند دیگر از ارث محروم نمی‌گردند). اما کسانی که در طبقه دوم هستند ارث نمی‌گیرند مگر تمام وارثین طبقه اوّل یا اکثر آنان وجود نداشته باشد اولاد اولاد جای او را می‌گیرد و

۱ـ بدین معنی اگر کسی بمیرد و یک میلیون ثروت از خود بجای گذارد، و دو میلیون هم بدهکار باشد وارث تنها یک میلیون بدهی او را پرداخت می‌کند و ملزم به پرداخت میلیون دوم که مازاد بر ترکه است نمی‌باشد. مترجم

به هنگام نبودن پدر، پدربزرگ ارث می‌برد، وقتی که برادر و خواهر نباشند عمو و برادرزاده، وارث می‌شوند، و بدین شیوه، نظام ارث در اسلام ثروت کسانی را که فوت می‌کنند در بین ورّاث تقسیم می‌نماید.

عالم فرانسوی دکتر (گوستاو لوبون) در کتاب خود به نام (تمدن عرب) می‌گوید:

«قوانین ارث در اسلام که قرآن به صراحت آنها را بیان نموده است از عدالت و انصاف فراوان برخوردار است. شریعت اسلام در بحث ارث حقی برای (زوجه) همسر متوفی در نظر گرفته است که ما نظیر آن را در قوانین خود مشاهده نمی‌کنیم، در حالی که گمان می‌برند که مردان مسلمان با همسرانشان معاشرت خوبی ندارند.[1]»

اسلام سهم الارث زوجه را در صورت نبودن اولاد، یک چهارم اموال زوج تعیین کرده است ولی میزان آن در صورت وجود اولاد برای زوج یک هشتم می‌باشد.

این است آیات قرآنی که دربارهٔ میراث نازل شده و خداوند می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ، فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوقَ اثْنَتَينِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ماتَرَكَ، وَ إِنْ كانَتْ وَاحِدَةً فَلَها النِّصْفُ، وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنهُما السُّدُسُ مِمّا تَرَكَ إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ، فَإِن لم يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبواهُ فَلِأُمِّهِ الثُلُثُ، فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصي بِها أَوْ دَيْنٍ، آبائُكُمْ وَ أَبْنائُكُمْ لاتَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفعاً فريضَةً مِنَ اللهِ، إِنَّ اللهَ كان عَليماً حَكيماً، وَ لَكُمْ نِصْفُ ما تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ، فَإِنْ كان لَهُنَّ وَلدٌ فَلَكُمْ الرُّبُعُ ممّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصيَّةٍ يُوصِينَ بها أَوْ دَيْنٍ، وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ

۱- ترجمه عربی (حضارة العرب) ص ۴۱۶ استاد محمدعادل زعیتر

وَلَدٌ فَإِن کان لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دینٍ، وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوْ إِمْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ، فَإِنْ کانوا أَکْثَرَ مِنْ ذلک فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصیٰ بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضارٍّ وَصیَّةً مِنَ اللهِ وَاللهُ علیمٌ حَلیمٌ﴾ نساء ١٢-١١

«خداوند دربارهٔ (ارث بردن) فرزندانتان (و پدران و مادرانتان) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهره و سهم یک مرد به اندازهٔ سهم دو زن است، اگر فرزندانتان همه دختر بودند، تعدادشان (دو و یا) بیشتر از دو بود، دو سوم ترکه سهم ایشان است و اگر ورثه تنها یک دختر باشد، نصف ترکه سهم او است، اگر متوفی دارای فرزند و پدر و مادر باشد به هریک از پدر و مادر یک ششم ارث می‌رسد، اگر مرده دارای فرزند (یا نوه) نباشد و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند، یک سوم ترکه به مادر می‌رسد (و باقیمانده از آن پدر خواهد بود) اگر مرده (علاوه بر پدر و مادر) برادرانی (یا خواهرانی از پدر و مادر یا از یکی از آن دو) داشته باشد به مادرش یک ششم می‌رسد، (همهٔ این سهام) پس از انجام وصیتی است که متوفی می‌کند و بعد از پرداخت وامی است که بر عهدهٔ متوفی است (و پرداخت وام مقدم بر انجام وصیت است) شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانتان کدامیک برای شما سودمندترند (و خیر و صلاح در آن چیزی است که خداوند بدان دستور داده است) این فریضه الهی است و خداوند دانا (به مصالح شما) و حکیم است (در آنچه بر شما واجب نموده است). برای شما نصف دارائی به جای مانده از همسرانتان است؛ اگر فرزندی (از شما یا از دیگران و یا نوه یا نوادگانی) نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند سهم شما یک چهارم ترکه است، و سهم شما پس از انجام وصیتی است که متوفی توصیه کرده است و پس از پرداخت وامی است که بر عهده دارند، و سهم زنان شما یک چهارم ترکهٔ شما است اگر فرزندی

(یا نوه و نوادگانی از آنان یا دیگران) نداشته باشید، اگر شما فرزندی (یا نـوه و نوادگانی) داشتید، سهمیه همسر یا همسرانتان یک هشتم ترکه شما است و سهم آنان پس از انجام وصیتی است که می‌کنید و بعد از پرداخت وامی است که به عهده دارید و اگر مرد یا زنی بَه صورت (کلاله) از آنان ارث برده شد (و فرزندی و پدری نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر (مادری) داشتند سهم هریک از آن دو، یک ششم ترکه است، و اگر بیش از آن (تعداد یعنی یک برادر مادری و یا خواهر مادری) بودند آنان در یک سوم ترکه با هم شریکند و این هـم پس از انـجام وصیتی است که متوفی بدان توصیه کرده است و یا پرداخت وامی است که به عهده متوفی است، وصیّت و وامی که به بازماندگان زیانی نرساند (یعنی وصیت بیش از یک سوم نباشد، یا مرده از روی غرض اقرار به وامی نکند که بر عهدهٔ او نیست و یا صرف نظر از وامی نکند که بر دیگران دارد). این سفارش و دستور خدا است و خدا دانا و شکیبا است.» باز خداوند می‌فرماید:

﴿يَسْتَفْتُونَكَ وَاللهُ يُفتيكُمْ فِي الكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ، وَ هُوَ يَرِثُها إِنْ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ كانتا اثْنَتَيْنِ فَلَهُما الثُّلُثانِ مِمّا تَرَكَ، وَإِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَنِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حظ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا واللهُ بِكُلِّ شيء عليم﴾ نساء ۱۷۶

«ای پیغمبر دربارهٔ میراث کلاله (کسی که بمیرد و فرزندی و پدری از خود به جای نگذاشته باشد) از تو می‌پرسند، بگو خداوند (دربـارهٔ چـنین شـخصی کـه معروف است به کلاله برایتان حکم صادر می‌کند، اگر مردی بمیرد و فرزندی و پدری نداشت، و دارای خواهری بود (پدری و مادری یا پدری باشد) نصف ترکه از آن او است (و اگر خواهر مرد و) فرزندی نداشت، برادر (پدری و مادری یا پدری) تمام ترکهٔ او را به ارث می‌برد، و اگر دو خواهر (یا بیشتر از متوفی) باقی بماند دو سوم ترکه را به ارث می‌برند، و اگر برادران و خواهران با هم باشند هر برادری به

اندازه سهم دو خواهر ارث می‌برد. خداوند احکام و مقررات را برایتان روشن می‌سازد تا گمراه نشوید، خداوند بر هر چیزی آگاه است.»

اگر به دقت فلسفه‌ی احترام به مالکیت فردی در اسلام را ملاحظه کنید و قانون کلی ارث را بررسی نمائید تصدیق خواهید کرد که دربردارندهٔ بزرگترین عامل و انگیزه برای تلاش و کوشش ثروتمندان در بدست آوردن مال و علاقه ایشان به کار می‌باشد، انسان را وادار می‌سازد با تحمّل فشارهای شبانه‌روزی و صرف نیروی فراوان بر ثروت و مال خود بیفزاید، و در عین حال از اسراف و تبذیر و بدخرجی پرهیز کند، چون می‌داند تا خود زنده است از ثمرات آن بهره‌مند می‌باشد و می‌تواند به مستحقان کمک کند و آنرا در راه خیر و صلاح خرج نماید، و بعد از مرگش به فرزندان و پدر و مادر و نزدیکانش خواهد رسید. امّا وقتی که بداند ثروتی را که با خون جگر جمع نموده است و در راه آن عمر خود را صرف کرده است، بعد از مرگش به دولت خواهد رسید، و بچه‌هایش از آن محروم می‌شوند، علاقه و انگیزه‌ای برای جمع‌آوری مال و نگهداری از آن نخواهد داشت[۱].

بدین جهت است که می‌بینیم وقتی دولت شوروی مالکیت فردی را به طور مطلق ملغی نمود، در این امر با شکست روبرو شد، معلوم گردید، وقتی مردم بر تأمین احتیاجات اولیهٔ خود به وسیله‌ی دولت اطمینان پیدا کردند، همت خود را برای تلاش و جدیت در کار از دست دادند، و به خواب سستی و تنبلی فرو رفتند، زیرا وقتی که در مقابل کار هرچه که باشد به اندازه‌ای مزد پرداخت می‌گردد که نیاز را برطرف سازد، مسلماً مردم کارهای ساده را بر سنگین ترجیح می‌دهند و از انجام کارهای سخت دوری می‌نمایند. به همین دلیل بود که دولت شوروی

۱ـ (الاسلام و مبادئه الخالده) شیخ محمد مأمون الشنادی ص ۳۸

قانون لغو مالکیت فردی را تعدیل نمود و مجبور شد در سال ۱۹۳۶ اجازه دهد مالکیت فردی کوچک آزاد باشد، و ضمناً قانون دریافت مزد ماهیانه را که طبق آن هرکس باید به اندازه قدرتش کار کند و به اندازه نیازش مزد بگیرد، تغییر دادند و به جای آن تصویب کردند که مزد هرکس به اندازه کاری است که آنرا انجام می‌دهد و کسی که کار نکند حق خوردن را هم ندارد.

وصیت و میزان آن

یکی از عوامل فعّال و پویا در شریعت اسلام برای جلوگیری از تراکم ثروت در نزد عده‌ای وصیت است، و هر مسلمانی حق دارد مقداری از ثروت خود را در راه کمک به فقرا و سایر جهات و راههای خیریه که به صلاح جامعه است خرج نماید.

قرآن کریم وصیت را در مقام و جایگاه بلندی قرار داده است و آن را همراه وامی که بازپرداخت آن واجب است ذکر کرده است و می‌فرماید همانگونه که واجب است وامی که به عهده متوفی است قبل از تقسیم ترکه بازپرداخت شود، لازم است وصیّت متوفی نیز قبل از آن انجام پذیرد و انجام وصیت بر ارث وارثین مقدم‌تر است.

به همین جهت می‌بینیم که خداوند متعال بعد از تعیین سهم‌الارث وارثین در آیات مربوط به ارث می‌فرماید:

﴿مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَيْنٍ﴾

«وارث وقتی این ارث را می‌برد، که وصیت متوفی از ترکه انجام گرفته باشد و دَینی که بر عهده متوفی است پرداخت شده باشد.»

ولی اسلام وصیّت را به طور مطلق آزاد نگذاشته است، بلکه آن را بر اشخاصی

که وارث هستند حرام کرده است، و پیغمبرﷺ می‌فرماید: «**لاوَصِيَّةَ لوارث**»[۱] «وصیت به نفع وارث جایز نیست.» و این تحریم به خاطر این است، که وارث از دو سهم یکی سهم‌الارث و دیگری سهم وصیت استفاده نکند، همین طور اسلام اجازه نمی‌دهد که شخص وصیت کننده به بیش از یک سوم دارائی خود وصیت کند، به طور اجبار باید دو سوم دارائی متوفی بعد از کسر هزینه تدفین و پرداخت وام و وصیت به وارثین برسد، به خلاف بعضی از قوانین مدنی امروزه که به همه اجازه می‌دهد تمام دارائی خود را به وارث یا غیروارث، به هرکس که می‌خواهد از طریق وصیت (پس از مرگش) انتقال دهد. این قوانین حتی اجازه می‌دهند که ثروت اشخاص از طریق وصیت به سگ و گربه و سایر حیوانات منتقل شود.

اما اسلامی که دستور می‌دهد سهم‌الارث به نحو گسترده و عادلانه توزیع شود و به هر وارثی به میزان نسبتی که با متوفی دارد سهم متفاوتی به صورت اجبار عطاء می‌کند، و به صاحب ثروت اجازه نمی‌دهد که در بیش از یک سوم از دارائی خود وصیت کند، اجازه نمی‌دهد که وصیت در مسیر نامشروع و یا جهتی باشد که نفعی برای بشریت و جامعه دربر نداشته باشد، لذا وصیت به نفع سگ و گربه و... را جایز نمی‌داند.

سهم فقراء از غنائم و فییء که از جنگ به دست می آید

به خاطر جلوگیری از، تراکم و طغیان ثروت، قرآن کریم بـه جـنگجویان و کسانی که در میدان مبارزه با دشمن می‌جنگند دستور می‌دهد تا کسانی را که ناتوان و ضعیفند و قدرت شرکت در جنگ را ندارند در تقسیم غنائم با خود سهیم

۱ـ ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، دارمی و امام احمد. مفتاح کنوز السنه

سازند. و می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسولِ و لِذی القُربیٰ وَالیتامَیٰ وَالمساکینِ وَابْنِ السَّبِیلِ﴾ انفال ۴۱

«ای مسلمانان بدانید، غنائمی را که فراچنگ می‌آورید یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبرﷺ و خویشاوندان (پیغمبرﷺ) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است.»

مسلماً یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه که در این آیه ذکر شده‌اند کسانی هستند ناتوان و مستضعف که هریک به دلیلی نتوانسته‌اند در جهاد شرکت نمایند، خداوند متعال اجازه نمی‌دهد که محروم باشند، لذا سهمی از غنایم جنگی را برای ایشان قرار داده است و آنان را با مجاهدین که جان بر کف در میدان جنگ مبارزه می‌کنند ذیسهم نموده است. لذا یک پنجم غنیمت مختص به پیغمبر می‌باشد، تا آن را در بین اشخاصی که در این آیه نامشان ذکر شده است توزیع نماید و بعد از پیغمبر، خلیفه اسلام این وظیفه را انجام خواهد داد، و چهار پنجم دیگر غنیمت در میان مجاهدین و مردان جنگی بر حسب مجاهدتی که انجام داده‌اند تقسیم می‌شود.

البته این تقسیم نسبت به غنیمتی است که از طریق جنگ به دست می‌آید، ولی اگر دستیابی به غنائم از طریق فییء باشد یعنی مسلمانان بدون جنگ غنیمت را به دست آورند، قرآن به خمس اکتفا نمی‌کند بلکه تمام آن (فییء) را بر اصنافی که در این آیه ذکر شده‌اند توزیع می‌نماید و سهمی برای مجاهدین قرار نمی‌دهد، و می‌فرماید:

﴿ما أَفاءَ اللهُ عَلی رسولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُریٰ فَلِلّهِ وَ لِلرَّسول و لِذِی القُربی وَالیَتامی وَالمَساکینِ وَابْنِ السَّبیلِ، کَیْ لایَکُونَ دُولَةً بینَ الأغْنیاءِ مِنکُمْ﴾ حشر ۷

«اموالی را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است

متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. و این بدان خاطر است که اموال تنها در بین اشخاص ثروتمند دست بدست نگردد.»

خداوند علت اینکه تمام اموال باید به وسیله پیغمبر یا خلیفه او بر این اصناف مستضعف تقسیم شود و کسی دیگر در آن سهمی نداشته باشد، را عدم تمرکز ثروت در دست ثروتمندان ذکر کرده و می‌فرماید:

﴿کَیْ لایَکونَ دُولةً بَیْنَ الأَغنِیاءِ مِنکُمْ﴾

«تا ثروت تنها در بین ثروتمندان شما دست بدست نشود.»

حرام بودن ذخیره کردن پول و طلا و نقره

اسلام گنج نمودن و ذخیره کردن پول و طلا را حرام کرده است، چرا که این امر باعث می‌شود این اموال در معاملات اقتصادی که مورد نیاز جامعه است قرار نگیرد. آری به منظور به‌کارگیری پول و نقره و طلا در تولیدات اقتصادی و بهره‌برداری از آنها در موارد مختلف، تا عواید بیشتری نصیب جامعه شود، و بر ثروت ملی افزوده گردد، اسلام اجازه نمی‌دهد که پول و ثروت به صورت گنجینه و ذخیره درآید، کسانی را که دست به چنین کاری می‌زنند تهدید می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَالَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ والفِضَّةَ وَ لایُنفِقُونَها فِی سَبیلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلیمٍ یَوْمَ یُحْمیٰ عَلَیها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزونَ﴾ توبه ۳۵ـ۳۴

«کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگی و دردناکی مژده بده. روزی فرا خواهد رسید که این سکه‌ها در آتش دوزخ تافته می‌شوند و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان با آنها داغ می‌گردد، بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که برای خویشتن

اندوخته می‌کردید، پس اینک بچشید مزّه چیزی را که می‌اندوختید.»

منظور از تحریم اندوخته کردن پول و طلا و نقره در این آیه این است که این اموال ذخیره شوند، و زکات آنها خارج و پرداخت نگردد. بنابراین مال اندوز، وقتی که دانست بر او واجب است سالیانه دو و نیم درصد از اندوخته نقدی خود را به عنوان زکات بپردازد ناچار می‌شود آن را از حالت اندوختگی خارج کند و در فعالیتهای اقتصادی و تولیدی بکار بیندازد و الاّ در درازمدت زکات سالیانه، آن را نابود خواهد کرد.

به علاوه وقتی که می‌دانیم ثروت ملّی عبارت از ثروت افراد به صورت دسته جمعی می‌باشد، این را هم باید بدانیم که بر ثروتمندان واجب است که ثروتهای خود را در صندوقهای دربسته حبس نکنند و به منظور مصالح جامعه آن را در فعالیتهای اقتصادی بکار گیرند.

هرگاه ثروتمندان بر اندوختن اموال خود اصرار ورزیدند، چنانچه مصلحت جامعه اقتضا نماید، حکومت اسلامی حق دارد اموال اندوخته شدهٔ آنان را مصادره کند و در فعالیتهای اقتصادی بکار بیندازد، و اصل سرمایه را برای صاحبان آن محفوظ نگهدارد، و در صورت نفع مقداری از آن را نیز به آنان بپردازد و در صورت زیان ضرر وارده هم حساب شود.

به این ترتیب می‌بینیم که منظور اسلام تأیید و به وجود آوردن مالکیتهای فردی کوچک است تا از تمرکز و طغیان سرمایه جلوگیری کند و طبقه محتاج جامعه را نیز تأمین نماید. ولی علی‌رغم اعتراف اسلام به مالکیت فردی کوچک که بر معیارهای اخلاقی بنا شده است اسلام وقتی این مالکیت را تأیید می‌نماید که مصلحت عموم اقتضا نماید ولی وقتی که در خلاف جهت مصلحت عامه باشد آن را ملغی می‌سازد. این حقیقتی است که از ملاحظه بحثهای آتی روشن می‌شود[1].

۱ـ مثلا تصرف انسان سفیه یا مسرف در ملکش به خاطر زیانی که برای جامعه دربر دارد ملغی

حفظ اموال جامعه و افراد

حجر قرار دادن بر اشخاص سفیه

خداوند می‌فرماید:

﴿و لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَكُمْ الَّتی جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قیاماً وَارزُقُوهُمْ فِیها وَاكسُوهُمْ وَ قولُوا لَهُمْ قولاً مَعْروفاً﴾ نساء ٥

«اموال انسانهای سفیه و کم خرد را که در اصل اموال شما است، به خود آنان تحویل ندهید، چرا که خداوند ثروت را قوام و حیات زندگی شما قرار داده است، از ثمرات آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیه کنید و با سخنان شایسته و نیکو با آنان گفتگو کنید.»

این آیه مسلمانان را برحذر می‌دارد از اینکه دست انسانهای سفیه و کم فکر را از تصرف در ثروت باز بگذارند و به آنان اجازه دهند به میل خود آن را خرج نمایند، در این آیه اشاره به دو مسئله بسیار جالب وجود دارد که مسلمانان را تشویق می‌نماید تا در حفظ و حراست از اموال اینگونه افراد کوتاهی نکنند و آن را از اسراف مسرفان و بهدر رفتن محفوظ نگهدارند.

اشاره اوّل اینست که خداوند می‌فرماید (اموالکم) یعنی مال شما و نمی‌فرماید:

﴿و لا تؤتوا السّفهاء اموالَهم﴾

اموال سفهاء را به آنان ندهید بلکه می‌فرماید:

﴿و لاتُؤتوا السفهاَ اموالکم﴾

«اموال خودتان را به سفیه‌ها ندهید.» با این اشاره خداوند نظر مسلمانان را متوجه این حقیقت می‌نماید که مال افراد سفیه در عین حال مال امت هم هست پس لازم است از آن محافظت کنند و آنرا در اختیار سفیه قرار ندهند، چرا که

می‌گردد. مترجم

همینکه مال در اختیار او قرار گرفت آن را از بین می‌برد و به صورت سربار جامعه و خطری برای امنیت آن درمی‌آید. بنابراین مسئولیت اجتماعی، اقتضا دارد که مال سفیه را عین مال جامعه اسلامی بشمار آورد.

اشاره دوم این است، خداوند می‌فرماید: «التی جعل لکم قیاماً» یعنی ثروت و اموال را باعث ادامه حیات و زندگی شما قرار داده است و مصالح و منافع و آرامش شما را با آن تأمین می‌نماید، وقتی انسان کم فکر آن را بیهوده خرج می‌کند و بهدر می‌دهد، در حقیقت پایه و اساس زندگی جامعه را خراب می‌سازد، و با از بین بردن مال خود، مال جامعه را از بین می‌برد، و خود و جامعه را به فقر و تنگدستی می‌کشاند، مخصوصاً هنگامی که این ثروت و مال به جیب بیگانگان سرازیر شود.

همانگونه که می‌بینیم افراد عیاش و ثروتمند به کشورهای بیگانه مسافرت می‌کنند و در کاباره‌ها و سایر اماکن فساد پولهای گزاف را صرف قمار و شراب و غیره می‌نمایند، بر مسلمانان واجب است این افراد عیاش و مسرف و سفیه را تحویل حکومت دهند و بر حکومت نیز لازم است بر چنین اشخاصی حجر قرار دهد و تمام اموال آنان را مصادره کند و تنها به اندازه نیاز معمول، هزینه زندگی به ایشان بدهد و کسی حق ندارد بگوید که مال، مال من است، به میل خود آن را خرج خواهم کرد. زیرا مال، مال ملت است و باید همه به نحوی از انحاء از طریق مشروع از آن بهره‌مند شوند، و هرکس که به وسیله اسراف و تبذیر و احتکار مانع استفاده ملت از آن مال گردد باید بر او حجر قرار داده شود. اما متأسفانه اکثر مسلمانان به خلاف این، رفتار می‌کنند و هر روز می‌بینیم اموال هنگفتی از ثروت ملّت به دست افراد سفیه و مسرف و عیاش در کاباره‌های کشورهای بیگانه صرف لهو و کارهای ناروا می‌گردد و کسی نیست دست این جنایتکاران را کوتاه کند و ناظری بر اسراف و تبذیر آنان قرار دهد.

امتحان یتیمان قبل از تحویل دادن اموالشان به آنان

کسی که بمیرد و یتیمانی از خود به جای بگذارد بر مسلمانان لازم است یک نفر از افراد امین و درستکار را به عنوان سرپرست و قیم اموال یتیم یا یتیمان او قرار دهند، تا به نحو احسن ثروت و دارائی آنها را، تا زمان رسیدن به سن رشد اداره کند و از ضایع شدن آن جلوگیری کند، امّا وقتی یتیم یا یتیمان به سن بلوغ و رشد رسیدند، قیم حق ندارد فوراً اموالشان را به ایشان تحویل دهد، بلکه باید آنان را آزمایش کند تا معلوم شود که توانایی اداره آن را دارند آنگاه مال را به ایشان تحویل دهد ولی هنگامی که دید هنوز رشد لازم برای اداره اموال ندارند و آن را از بین می‌برند نباید تا زمانی که رشد پیدا می‌کنند، اموال را به آنان تحویل دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَابْتَلُوا الیَتامیٰ حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لاتَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبُروا وَ مَن کانَ غَنیّاً فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقیراً فَلْیَأْكُلْ بِالْمَعْروفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَاشْهِدوا عَلَیْهِمْ وَ کَفیٰ بِاللهِ حَسِیباً﴾ نساء ۶

«یتیمان را (پیش از بلوغ با در اختیار قرار دادن مقداری از مال، و نظارت بر نحوهٔ معامله و کارائی ایشان در میدان زندگی پیوسته) بیازمائید تا آنگاه به سن ازدواج می‌رسند، اگر از آنان صلاحیت و حسن تصرف دیدید، اموالشان را بدیشان برگردانید، اموال یتیمان را با اسراف و عجله و شتاب نخورید (و بخود بگوئید) پیش از آنکه یتیمان بزرگ شوند (اموال را از دست ما بازپس بگیرند آن را هرگونه که بخواهیم خرج می‌کنیم! و از سرپرستان آنان) هرکس که ثروتمند است (از دریافت اجر سرپرستی از مال ایشان) خودداری کند، و کسانی که نیازمند هستند به طرز شایسته، و در حدّ متعارف و معمولی از آن مال بخورند. و هنگامی که اموالشان را (بعد از بلوغ) به خودشان بازپس دادید بر آنان شاهد بگیرید (گرچه

خداوند بر همه کارهای شما گواه است) و کافی است که خدا حسابرس و مراقب باشد.»

این آیه به سرپرستان یتیمان دستور می‌دهد، تا آنان را قبل از رسیدن به سن بلوغ با در اختیار قرار دادن ثروت جزئی آزمایش کنند و آنان را در اداره امور زندگی شرکت دهند، تا با انجام تمرینات لازم استعداد و آمادگی آنها برای اداره مستقل ثروت خویش ظاهر شود، تا اینکه به سن ازدواج می‌رسند وقتی که به این سن رسیدند و استعداد و رشد و آگاهی برای اداره اموال در آنان مشاهده شد، باید ثروتشان را به خودشان بازپس دهند، تا خودشان آن را اداره کنند. مفهوم آیه این است که اگر بعد از بلوغ، رشد و آگاهی لازم برای سرپرستی ثروت خود را نداشتند اموال آنان به ایشان تحویل داده نمی‌شود.

سپس خداوند متعال سرپرست یتیمان را از خوردن مال آنان منع می‌کند و می‌فرماید نباید با عجله و به صورت اسراف آن را برای خود خرج کنید و بگوئید هرچه زودتر، تا بزرگ نشده‌اند و مال را از ما پس نگرفته‌اند بهتر است آن را برای خود خرج کنیم.

سپس به سرپرستان یتیمان دستور می‌دهد چنانچه ثروتمند باشند نباید چیزی را به عنوان حق‌الزحمه سرپرستی از مال یتیمان تحت سرپرستی خود بردارند، ولی اگر فقیر و نیازمند باشند می‌توانند به اندازه متعارف و معمول به نحوی که انسانهای منصف و باایمان به آن راضی باشند از مال آنان به عنوان حق‌الزحمه بردارند.

آنگاه خداوند به سرپرستان امر می‌فرماید به هنگام تحویل دادن اموال یتیمان به آنان، باید افرادی را بر آن شاهد قرار دهند، تا مردم بدانند که سرپرستان با نیت پاک سرپرستی را انجام داده‌اند، و ضمناً اختلاف و دعوائی هم به وجود نیاید.

نوشتن قراردادهای مالی

عصر حاضر به خوبی فایده نوشتن قراردادهای مالی را آشکار ساخته است، دستور به نوشتن قرارداد مالی به خاطر این است که دو طرف قرارداد و ورثه ایشان و یا هر کسی که در حال حاضر و یا در آینده با این قرارداد ارتباطی پیدا می‌نماید، حقوق و وظایف خویش را بشناسد و هرکس بداند چه حقی دارد و چه حقی بر عهده دارد، زیرا مرور زمان عامل فراموشکاری است، و از طرفی مرگ شاهد هم موجب انکار و خوردن مال دیگران به ناحق می‌شود، لذا به خاطر جلوگیری از اختلافات و تضییع حقوق در آینده، قرآن دستور داده است، کسی که به کسی وام می‌دهد باید سند آن وام را در نهایت استحکام و در حضور دو شاهد مرد و یا یک مرد و دو زن بنویسد تا مال وام دهنده محفوظ باشد و وام گیرنده هم بعداً نتواند آن را انکار کند.

تمام معاملات مالی دیگر نیز از قبیل شرکت و اجاره و رهن و... بر وام قیاس می‌شود، همانگونه که لازم است برای گرفتن وام با حضور دو شاهد سند نوشته شود برای سایر معاملات هم باید سند با حضور شاهد، تنظیم گردد، چون اهمیت بعضی از معاملات از قبیل معامله زمینها و ساختمانهای بزرگ و غیره از معامله وام بیشتر است، در اینمورد خداوند می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدینٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمّیً فَاکْتُبوه وَلْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالعَدْلِ، وَ لایَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللهُ، فَلْیَکْتُبْ وَلْیُمْلِل الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لَیتَقِ اللهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الّذی عَلَیهِ الْحَقّ سَفیهاً أَوْ ضَعیفاً أَوْ لایَستطیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالعَدْلِ واسْتَشْهِدُوا شَهیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَامْرأتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَن تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهما الأُخری وَ لایَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ماذُعُوا، وَ لاتَسْئَموا أَنْ تَکْتُبُوه صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ وَ أَقْوَمُ

لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَنْ لاتَرْتابُوا إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلاّ تَكْتُبوها واشْهِدُوا إِذا تبايَعْتُمْ، وَ لايُضارَّ كاتِبٌ وَ لاشَهِيدٌ وَ إِنْ تَفعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، و إِنْ كُنْتُمْ عَلى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذى اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ وَ لاتَكْتُمُوا الشَهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾

بقره ۲۸۳ـ۲۸۲

«ای مؤمنان! هرگاه به همدیگر تا مدت معینی وام دادید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ها دادگرانه آن را بنویسند و هیچ نویسنده‌ای از نوشتن سند بدانگونه که خداوند بدو آموخته است سرپیچی نکند، پس نویسنده باید بنویسد، و آن کس که حق بر ذمهٔ او است باید املا کند، از پروردگارش بترسد و چیزی را از آن نکاهد، اگر کسی که حق بر ذمهٔ او است کم خرد (و به سبب کوچکی یا بیماری یا پیری) و یا ناتوان باشد، (به سبب لالی یا گنگی یا ناآشنائی با زبان) و نتواند املاء کند، باید ولی و سرپرست او دادگرانه املاء کند و دو نفر از مردان در میان خودتان به گواه بگیرید، اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از میان کسانی به گواه گیرید که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، تا اگر یکی انحرافی پیدا کرد، دیگری بدو یادآوری کند، چون گواهان را به گواهی خوانند، باید از این کار خودداری نورزند و از نوشتن سند وام خواه کم باشد یا زیاد، تا سررسید آن، دلگیر نشوید. این در پیشگاه خدا دادگرانه‌تر و برای گواهی و صحت آن استوارتر و برای آنکه دچار شک و تردید نشوید بهتر می‌باشد، مگر اینکه داد و ستد حاضر و نقدی باشد، که در میان خودتان آن را دست بدست می‌کنید، پس در این صورت بر شما باکی نیست، اگر آن را ننویسید. و هنگامی که خرید و فروش نقدی انجام می‌دهید باز هم کسانی را به گواه بگیرید، و نویسنده و گواه نباید که زیان ببینند و نباید که زیان برسانند، و اگر چنین کنید از فرمان خدا خارج شده‌اید و از خدا بترسید، و

خداوند مسائل را به شما می‌آموزد و خداوند به آنچه که می‌کنید آگاه است. اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس چیزهائی را به عنوان گروگان بگیرید، و اگر برخی از شما به برخی دیگر اطمینان کرد باید کسی که امین شمرده شده است امانت او را پس بدهد، و از خدائی که پروردگار او است پروا داشته باشد، گواهی را پنهان نکنید و هرکس آن را پنهان دارد قلبش گناهکار است»

این دو آیه به منظور حفظ حقوقات مالی، مسلمان را به لزوم رعایت هفت چیز ارشاد و راهنمائی می‌نمایند:

اول ـ نوشتن سند وامی که به مدت معینی داده می‌شود، قانون فرانسه در اواخر قرن هیجدهم میلادی ناچار به پذیرفتن و عمل به این نظریه شد و دستور داد هرگاه وام از میزان معینی که مشخص کرده بود تجاوز کرد باید سند آن نوشته شود، و بعد از فرانسه سایر کشورهای اروپائی از آن تبعیت کردند.

دوم ـ کسی باید سند مالی را بنویسد که رعایت عدالت در بین طرفین را بنماید و عالم به احکام شرعی و مسائلی باشد که آن را می‌نویسد. مسلماً علم و آگاهی نویسنده به احکام و شرایط شرعی و قانونی اسناد مالی، موجب می‌شود که حقوق مالی بهتر حفظ شود و اطمینان بیشتری به وجود آید. این آیه اشاره دارد که در بین هر ملتی لازم است عده‌ای از افراد متخصص در این کار وجود داشته باشند.

سوم ـ کسی که املاء وامی را به عهده دارد، شخص وام گیرنده و بدهکار می‌باشد. منظور این است که سند باید با حضور و اعتراف او باشد چون در رعایت این امر حجیّت و برهان بیشتری وجود دارد و بدهکار مشکل می‌تواند بعداً آن را انکار کند و وام دهنده می‌تواند دلیل و برهان بهتری بر احقاق حقوق خود ارائه نماید.

هرگاه وام گیرنده به علتی قادر به نطق نباشد و نتواند شخصاً املاء دین را

برای نویسندهٔ سند بیان نماید و یا به شئون معاملات و شرایط آن آگاه نباشد، ولی و سرپرست او این وظیفه را انجام می‌دهد، رعایت این امر صرفاً به خاطر حفظ حقوق وام دهنده می‌باشد.

چهارمـ وقتی نویسندهٔ سَند از نوشتن آن فارغ شد واجب است حداقل دو نفر شاهد عادل مرد و اگر دو مرد عادل وجود نداشت، یک مرد و دو زن بر آن گواه گرفته شوند، آیه به حکمت و فلسفه‌ی اینکه دو زن به جای یک مرد بگواه گرفته می‌شوند اشاره می‌فرماید:

که زنان به علت مشغول بودن به کارهای منزل و تربیت اولاد، و ارتباط کم با مسائل معاملاتی، در اینگونه مسائل دچار فراموشی و اشتباه فراوان می‌شوند. لذا دو زن باید به جای یک مرد گواه باشند تا اگر یکی فراموش کند دیگری فراموش نکند.

پنجمـ قرآن وام تجارتی را از این موضوع مستثنی کرده است، و اجازه داده است که با دلایل و و ثایق دیگری غیر سند اثبات شود، چرا که یکی از خصوصیات تجارت سرعت و انجام معاملات بدون انتظار و توقف می‌باشد، و معاملات تجاری روزانه به کرات تکرار می‌گردد، اگر کتابت و نوشتن سند در آن مانند وامهای دیگر شرط شود، باعث در تنگنا قرار دادن تجار و به وجود آمدن عسر و حرج برای آنان می‌گردد و فرصت کسب برای خریدار و فروشنده باقی نخواهد ماند. قوانین مدنی امروزی هم به این شیوه می‌باشد.

ششمـ قرآن مسلمانان را به چیز دیگری که باعث حفظ و تضمین وام است راهنمائی نموده است که عبارت از رهن می‌باشد، هر وقت طرفین معامله عازم سفر بودند و در این حال نویسنده‌ای را برای نوشتن سند گیر نیاوردند، از رهن به جای سند و شهود استفاده می‌کنند. البته این آیه دلالت بر این ندارد که رهن تنها در این حالت جایز است، چون با حدیث صحیحین ثابت شده است که پیغمبرﷺ

در مدینه زره خود را به عنوان رهن پیش یک یهودی قرار داده بود.

﴿إِنَّ النَّبِيَّ رَهَنَ دِرْعَهُ عِنْدَ يَهُودِيٍّ﴾[1] و مسلمانان چه در حال سفر و چه در حال حضر و غیر سفر خواه نویسنده‌ای را گیر می‌آوردند یا خیر، معامله را با دادن رهن انجام می‌دادند، ولی این آیه مسلمانان را در حالت سفر که اغلب نویسنده پیدا نمی‌شود به گرفتن رهن راهنمائی می‌کند.

هفتمـ هرگاه کسی به گواه فراخوانده شود حق ندارد از آن امتناع ورزد، چون قرآن این عمل را حرام کرده است، چرا که این امتناع باعث تضییع حقوق و اختلال در امر معاملات می‌شود، و مصلحت عموم اقتضا می‌نماید که برای حفظ حقوق و ایجاد تسهیلات در معاملات مردم با هم همکاری کنند.

می‌دانیم که تأمین و حفظ حقوق مردم، یکی از قوانین مهم برای برقرار ساختن نظم در دنیای امروز می‌باشد، و از چهارده قرن پیش اسلام قوانینی را برای حفظ حقوق و نظم عموم وضع کرده است، که شباهت کامل به قوانینی دارد که در دفاتر اسناد رسمی در این عصر رعایت می‌گردد.

تحریم ربا

اسلام ربا را حرام کرده است، چرا که موجب نابودی احساس و روح محبت و رحم و دلسوزی در انسانها است. رباخوار بی‌رحم و بی‌عاطفه و دل سخت است، اگر بتواند در برابر پول ناچیزی که به عنوان وام به طرف می‌دهد تمام ثروت و دارائی او را از چنگش بیرون می‌آورد و او را بر خاک سیاه می‌نشاند و نه تنها از این عمل جنایتکارانه خود احساس شرم ندارد بلکه خوشحال هم می‌باشد.

از نظر اسلام مال و ثروت، ودیعه و اماناتی است در دست صاحبش و صاحب

١ـ بخاری و مسلم ، صحیح

ثروت موظف است آن را در جهت مصلحت و نفع جامعه خرج نماید، و اجازه ندارد فرصت طلبی کند و همینکه انسان‌های نیازمند را دید سوءاستفاده نماید. و در مقابل چیزی که به آنها می‌دهد مقدار بیشتری را بگیرد.

کسانی که در دولت اسلامَی زندگی می‌کنند و نیازمند و فقیر هستند باید چه از جانب دولت و چه از جانب ثروتمندان وام قرض‌الحسنه که بدون سود باشد به آنان داده شود. چون قرض‌الحسنه و دادن وام به فقراء بدون دریافت سود باعث ایجاد محبت و همکاری و هماهنگی در بین مردم و طبقات فقیر و ثروتمند می‌گردد، در حالی که ربا و اخذ سود در برابر وام عامل دشمنی و عداوت در بین افراد جامعه است.

اسلام ربا را حرام و گناه بس بزرگ مالی و اقتصادی می‌داند و برای کسی که مرتکب آن بشود مجازات شدیدی در نظر گرفته است، زیرا رباخواری با روح و فلسفه و تعلیمات اسلام که مردم را به همکاری و همبستگی و مهر و محبت و شفقت نسبت به هم دعوت می‌نماید، به کلّی مغایرت دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿ يَمْحَقُ اللهُ الرِّبا و يُرْبِى الصَّدَقاتِ﴾ بقره ۲۷۶

«خداوند (برکت) ربا را (و اموالی که ربا، با آن بیامیزد) نابود می‌کند، و ثواب صدقات (و اموالی را که از آن بذل و بخشش می‌شود) فزونی می‌بخشد و افزایش می‌دهد.»

و باز خداوند متعال مردمان را از رباخواری برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ذَرُوا ما بَقِىَ مِنَ الرِّبا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوالِكُمْ لاتَظْلِمُونَ وَ لاتُظْلَمُونَ. وَإِنْ كانَ ذو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ بقره ۲۸۰_۲۷۸

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (عذاب) خدا بپرهیزید، از آنچه (مطالبات) ربا

در نزد مردم باقی مانده است صرف نظر کنید و آن را نگیرید اگر مؤمن واقعی هستید پس اگر چنین نکردید بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید (و از رباخواری دست کشیدید) اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است، نه ستم و ظلم می‌کنید و نه ستم و ظلم از کسی می‌بینید، و اگر بدهکار، تنگدست باشد (و قادر به پرداخت اصل سرمایه نباشد) پس مهلت بدو داده می‌شود، تا گشایشی برایش حاصل می‌شود، (و اگر بدهکار قدرت پرداخت نداشته باشد تمام وام یا برخی از آن را بدو ببخشید، برایتان بهتر خواهد بود اگر بدانید.»

این آیه‌ها به صورت قاطع ربا را حرام کرده‌اند، و فرموده‌اند اگر دست از رباخواری نکشید و از دستور قاطع خداوند اطاعت ننمائید، قطعاً باید بدانید که در حالت جنگ با خدا و پیغمبرش قرار گرفته‌اید، زیرا از دستورات و فرمان او سرپیچی کرده‌اید، سپس خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَموالِكُمْ﴾

«اگر توبه کنید و از رباخواری دست بکشید اصل سرمایه‌تان از آن شما است.»

این آیه نصّ صریح بر این کسانی که پولی را به صورت ربا به قرض می‌دهند، تنها حق دریافت اصل وام و سرمایه‌ای دارند که داده‌اند، و به علاوه می‌فرماید:

﴿فَإِنْ کان ذو عُسْرَةٍ فَنَظِرةٌ الی مَيْسَرَةٍ وَ أَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

«اگر بدهکار، تنگدست باشد او را تا موقعی که گشایشی برایش پیش می‌آید و می‌تواند اصل وام را پرداخت کند مهلت دهید، حتی اگر تمام سرمایه یا قسمتی از آن را، ببخشید بهتر است» پس بر صاحب قرض لازم است بدهکار خود را مهلت دهد و به او فشار نیاورد تا زمانی که می‌تواند اصل بدهی خود را بپردازد. حتی خداوند می‌فرماید بهتر این است که به خاطر رضای خدا از بدهکاری که قدرت بازپرداخت اصل سرمایه را ندارد گذشت کنید و آن را ببخشید.

باز قرآن کریم در مورد تحریم ربا می‌فرماید:

﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا لاتأكُلُوا الرِّبا أَضعافاً مُضاعَفَةً وَاتقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفلِحُون. وَاتَّقُوا النّارَ الَّتى أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ، و أَطِيعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُـرْحَمُون﴾ آل عمران ۱۳۲ـ۱۳۰

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را دو و یا چند برابر مخورید و از عذاب خدا بترسید، شاید که رستگار شوید، از آتشی بترسید که برای کافران آماده شده است، از خدا و پیغمبرﷺ اطاعت کنید، تا که در دنیا و آخرت مورد رحمت قرار گیرید.»

این آیات باز نصّ صریح بر تحریم ربا هستند و ظلم و ستمی را کـه در آن موجود است بیان می‌دارند. ربا موجب می‌شود که رباخوار تا چندین برابر اصل سرمایه خود را بگیرد، چون اکثر بدهکاران، ابتدا مبلغ کمی وام بـه عـنوان ربـا می‌گیرند، ولی بعد از مدتی در زیر بار سنگین سود آن به فشار می‌آیند و تمام ثروت و هستی خود را از دست می‌دهند. به همین جهت است که خداوند متعال به شدت مسلمانان را از رباخواری منع می‌نماید و رباخواران را به عذاب شدید وعده می‌دهد، تا از عذاب خدا بترسند و از این جنایت دوری کنند.

ربایی که قرآن آن را تحریم کرده است عبارت است از (ربای نسیئه) یا ربای تأخیر در پرداخت وام، به شرط افزایش مبلغی بر وام. (جصاص) در کتاب خود به نام احکام القرآن می‌گوید: «ربایی که عرب با آن آشنائی و عادت داشتند و آن را انجام می‌دادند این بود که مقداری از طلا یا نقره را برای مدتی به کسی به عنوان قرض می‌دادند و صاحب قرض به هنگام بازپس گرفتن آن مقداری اضافه بـر اصل قرض که قبلاً با بدهکار بر آن توافق کرده بودند از او می‌گرفت، و این نوع ربا در بین اعراب شایع بود.»[۱]

۱ـ احکام القرآن ج ۱ ص ۴۶۵

باز (جصاص) می‌گوید[۱] (کاملاً معلوم است ربای دوران جاهلیت یک قرض و وام مدت‌داری بود در برابر مقدار اضافی که بر آن توافق می‌شد، و این مقدار اضافی را به خاطر مدت وام می‌گرفتند، و خداوند آن را باطل و حرام کرد و فرمود (اگر توبه کنید اصل وام مال شما است) و باز دستور داد و فرمود: (از ربای باقیمانده و مطالبه آن دست بکشید).

(ربای نسیئه) که (ربا الجلی) هم به آن گفته می‌شود، آن طور که ابن القیم می‌گوید: (ربایی است که عرب در دوران جاهلیت آن را انجام می‌دادند، بدین صورت که صاحب قرض مدت قرض را تمدید می‌کرد و بر مقدار قرض می‌افزود، و هر وقت مدت را تمدید می‌کرد چیزی را بر مقدار قرض می‌افزود بدین ترتیب دهها به صدها و صدها به هزارها می‌رسید)[۲].

یک نوع ربای دیگر وجود دارد که حدیث و سنّت پیغمبرﷺ آن را بیان و حرام کرده است که به آن (ربا الفضل) گفته می‌شود و ربا الفضل عبارت از این بود که دو نفر دو چیز هم‌جنس و مثل هم را (مانند دو سکه طلای هم عیار و هم وزن و یا دو پیمانه گندم هم وزن) بدون مدت را با هم مبادله می‌کردند و یکی از آنان مقداری اضافه می‌گرفت، این نوع ربا چون در زمان ما کمتر اتفاق می‌افتد نیاز به شرح و تفصیل آن در اینجا نداریم.

برخی از زیان و مضرّات ربا

اسلام که ربا را حرام نموده است، به این خاطر اَست که ربا باعث عداوت و کینه و اختلاف در بین افراد جامعه است و آنان را از تعاون و همکاری و عاطفه و رحم و شفقت انسانی باز می‌دارد و اسلام اجازه نمی‌دهد رأس المالی که به امانت

۱ـ احکام القرآن ج ۱ ص ۴۶۷ ۲ـ اعلام الموقعین ج ۲ ص ۹۹

در دست مردم است و باید در جهت تأمین مصالح جامعه صرف گردد، به زیان جامعه و افراد فقیر و زحمتکش به کار گرفته شود. اسلام می‌خواهد عدالت اجتماعی در جامعه حکمفرما باشد و مساوات و برادری در بین افراد، جای اختلاف طبقاتی و دشمنی را پر کند. اسلام می‌خواهد هرکس توان و نیروی خود را در راه درست بکار گیرد و از ثمرهٔ تلاش و رنج بازو، زندگی شرافتمندانه‌ی خویش را تأمین کند و این در حالی است که انسان رباخوار، به جای اقدام نمودن به کار درست، مانند زالو خون دیگران را می‌مکد و از ثمرهٔ رنج انسانهای ضعیف تغذیه می‌نماید. قرآن کریم کار کردن را مورد احترام قرار می‌دهد و تنبلی و رباخواری را به باد حمله می‌گیرد و می‌فرماید:

﴿ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالوا إِنَّما البَیْعُ مِثْلُ الرِّبا، وَ أَحَلَّ اللهُ البَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا﴾ بقره ٢٧٥

«(کسانی که ربا می‌خورند، از گورهای خود، به هنگام دوباره زنده شدن برنمی‌خیزند مگر مثل کسی که شیطان او را دچار دیوانگی کرده باشد) این بدین خاطر است که ایشان می‌گویند: خرید و فروش و معامله نیز مانند ربا است و حال آنکه خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است.»

خداوند معامله درست را که مستلزم قدرت و مهارت و زحمت و توکل بر خدا و بلندی روح معنوی است، هرگز مانند گرفتن ربائی نمی‌داند، که باعث مکیدن خون بیچارگان و به وجود آمدن طبقه مرفه و ظالم و تنبل و بیکاره‌ای شود چون رباخواران که بدون دست زدن به کاری ثروت انبوهی را جمع می‌کنند، بلکه معامله را حلال نموده و ربا را حرام کرده است.

از طرف دیگر ربا موجب می‌شود که مردم به آسانی خود را در مخاطره‌ای قرار دهند، که قادر به تحمل نتایج ناگوار آن نیستند، مثلاً تاجری به جای اینکه به سرمایه‌ای که در اختیار دارد قناعت کند و تجارت خود را به وسیله آن ادامه دهد، پولی را به ربا می‌گیرد، تا با آن تجارت خود را توسعه بخشد، بعضی اوقات شاید

سودی را بدست آورد ولی اگر قیمت کالا پایین آید و متحمل زیان شود دیگر فاجعه است چون زالوی ربا به جانش می‌افتد و در مدت کوتاه او را نابود می‌کند.

ربا بلائی است که اضطراب و نگرانی را به طور یکسان در درون رباخوار و بدهکار به وجود می‌آورد رباخوار همیشه نگران وصول سرمایه و سود آن است و بدهکار هم نگران پرداخت وام و افزایش آن می‌باشد.

باید بدانیم که ربا وسیله‌ای است بسیار شوم برای به استعمار کشیدن ملتها و ظلم بر آنان، تاریخ ثابت نموده است که جنگ اقتصادی که بر معاملات ربائی حکمفرما است همیشه مقدمه‌ای قوی بوده برای جنگ نظامی و تصرف سرزمینهای ملتهای فقیر و مستضعف، همانگونه که اکثر دولتهای شرقی به خاطر اثرات شوم ربا سقوط کردند، چون وامهایی را به ربا گرفتند و دروازهٔ مملکت را بر روی رباخواران بیگانه گشودند، و هنوز چند سالی نگذشته بود که ثروت هموطنان از دست ایشان بیرون آمد و به جیب رباخواران بیگانه سرازیر شد، و باعث شد که بیگانگان چشم طمع به ثروت ملتها بدوزند، حتی اگر حکومتهایی به هوش می‌آمدند و می‌خواستند، از جان و مال خود دفاع نمایند، این بیگانگان به بهانهٔ حمایت و حفاظت از اتباع خود به این کشورها حمله‌ور می‌شدند. و در خاک آنها باقی می‌ماندند و دست پلید خویش را بر ثروت ملی آنها قرار می‌دادند. به همین جهت است که با روایت صحیح ثابت شده است:

﴿لَعَنَ رَسُولُ اللهِ آكِلَ الرِّبا و مُوكِلَهُ وَكاتِبَهُ وَ شَاهِدَيْهِ وَ قالَ: هُمْ سَواءٌ﴾[1]

«رسول خدا لعن و نفرین کرده است کسی را که ربا می‌دهد و کسی که ربا می‌گیرد و کسی که سند آن را می‌نویسد و کسانی که بر این معامله شاهدند و پیغمبرﷺ فرمود: جرم همهٔ اینها یکسان است» آکل ربا عبارت است از صاحب مال و موکل عبارت است از بدهکار و گناه نویسنده و شاهد هم به خاطر

۱ـ مسلم. صحیح

همکاری ایشان در این جنایت است.

بعضی به عنوان سئوال می‌پرسند: ما در عصری زندگی می‌کنیم که متأسفانه مسلمانان دارای چنان حکومت قوی و نیرومندی نیستند که قوانین اسلامی را اجرا نمایند و مسلمانان را از مخالفین دینی و بیگانگان بی‌نیاز کنند بلکه تنها دولتهای مادی و غیرمسلمان بر ثروت جهان تسلّط دارند و با چنگ و دندان به آن محکم چسبیده‌اند، و سایر ملتها مانند گدا برای گرفتن وام به صورت ربا دست تمنا و التماس به سوی آنان دراز می‌کنند، نظر اسلام در این حالت چیست؟ و ما چه باید بکنیم؟

بعضی از علما به هنگام ضرورت شدید آن را مباح می‌دانند و به این آیه استناد می‌کنند.

﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غيْرَ باغٍ وَ لاعادٍ فلا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ بقره ۱۷۳

«کسی که ناچار باشد (گوشت حرام بخورد) و قصد لذتجوئی نداشته باشد، و از حدّ ضرورت تجاوز نکند گناهی بر او نیست.»

تشخیص ضرورتی که بعضی از علما بدان فتوی داده‌اند نباید تنها با نظر یک نفر باشد، بلکه در این مورد باید اهل حل و عقد و سران دولت مرکب از کارشناسان و متخصصان دینی و اقتصادی و فنی و تجارتی آن را تشخیص دهند، تا آنگاه مباح شود.

راه‌حلها و وسائلی که باعث رستگاری از شرّ ربا می‌شوند

یکی از راه‌حلهائی که شرّ ربا را از سر مردمان تنگدست و بیچاره، کوتاه می‌نماید، دادن وام به صورت قرض‌الحسنه است (قرض‌الحسنه آن است که بدون سود و منفعت، وامی برای مدتی به کسی داده شود و در پایان مدت اصل وام از او بازپس گرفته شود).

راه‌حل دیگر: این است، که اسلام یکی از مصرفهای هفتگانه زکات را بازپرداخت وام بدهکارانی قرار داده است که بدون ارتکاب گناه و اسراف و ولخرجی بدهکار شده‌اند و قدرت بازپرداخت آن را ندارند. این قسمت از مصرف زکات شامل کسانی که نیازمندند و کسی وام به ایشان نمی‌دهد، نیز می‌شود. پس لازم است حکومت اسلامی قسمتی از زکات را برای وام به نیازمندان اختصاص دهد. اما کسی که برای قوت روزانهٔ زن و فرزندانش محتاج است و کسی هم نیست به عنوان قرض‌الحسنه وامی به او بدهد و ناچار می‌شود وام همراه با سود بگیرد، اینگونه افراد گناهی ندارند، و گناه ایشان به عهدهٔ کسانی است که از آنان سود می‌گیرند، همانگونه که به عهدهٔ مسئولین و هیئت حاکمه‌ای است که احکام شریعت اسلام را اجرا نمی‌کنند، زیرا در زکات، فصلی برای دادن قرض به نیازمندان موجود است اگر آن را به اجرا درآورند کسی مجبور نمی‌شود وام را همراه با ربا بگیرد[۱].

از طرف دیگر یکی از اصول اسلام عشق و علاقه و تشویق بر همکاری و هماهنگی در راه مصلحت فرد و جامعه است و خداوند می‌فرماید ﴿ **تَعاوَنُوا عَلَى البرِّ وَالتَّقْوى** ﴾ «همدیگر را در کارهای خیر و پرهیزگاری یاری دهید» و این دستور کلّی الهی شامل همکاری در امور کشاورزی و فنی و اجتماعی می‌گردد. لازم است شرکتهای تعاونی به وجود آیند و دولت به آنها کمک مالی کند و تعاونیهای فرعی در قصبه‌ها و روستاها نیز دایر شوند که به زارعین و کسبه و تجار و پیشه‌وران وام بدون سود دهند و محصولات کشاورزی و صنعتی را از صاحبان آنها بخرند و سود حاصله را بر همهٔ اعضاء شرکت تقسیم نمایند.

۱ـ به نقل از بحثی که استاد بزرگوار محمد ابوزهره در مجله عربی انتشار داده است

ربا چه برای مصرف و چه برای تولید باشد حرام است

علامه (شارل جید) می‌گوید: «حرام بودن ربا در دوران گذشته یکی از ضروریات اجتماعی به شمار می‌آمد، و مباح بودن آن در این عصر هم از ضروریات اجتماعی است، چرا که وام در گذشته برای مصرف بود ولی در عصر حاضر برای تولید است.»[۱]

شارل جید اعتراف می‌کند ربائی که برای مصرف باشد حرام است. ولی در مورد ربا برای تولید باید پرسید آیا ربائی که برای تولید در این عصر گرفته می‌شود کلاً صرف تولید می‌گردد؟!

در جواب باید بگویم خیر، چون قسمتی از آن صرف هزینه‌های ضروری می‌شود. و اگر به فرض محال قبول کنیم ربای تولیدی مفید است، سپس فرض می‌کنیم یکی از دولتهای جهان ربای تولیدی را آزاد کرد و ربای مصرفی و استهلاکی را منع نمود، باز این قانون در عمل قابل اجرا نیست، چون قبل از اخذ وام ممکن نیست معلوم شود که این ربای تولیدی کلاً صرف تولید می‌گردد یا خیر و ما می‌دانیم که دایره حیله بسیار وسیع است.

به همین دلیل است که اسلام بطور مطلق ربا را حرام نموده است اعم از اینکه برای تولید باشد یا مصرف زیرا اگر ربای مصرفی حرام است فلسفه حرام بودنش این است که بدهکار ناچار بوده برای تأمین نفقه و معیشت افراد خانواده‌اش آن را به قرض بگیرد پس جایز نیست او را به استرداد مقدار بیشتر از اصل وام و رأس المالی که دریافت کرده است مجبور نمود، بلکه کافی است هنگامی که گشایشی در زندگیش به وجود آمد اصل وام را بازپرداخت نماید. و اگر ربای تولیدی حرام باشد به خاطر این است، که تلاش و زحمتی که وام گیرنده

۱ـ اقتصاد سیاسی ج ۲

مبذول می‌دارد موجب تولید خواهد شد نه وامی که دریافت داشته است چرا که مال بدون زحمت تولیدی ندارد.

ولی طرفداران جواز و مشروعیّت ربا اعتراض می‌کنند و می‌گویند: نفع و فایده‌ای که وام گیرنده در تولید به دست می‌آورد از مجموع زحمت و سرمایه‌ای که به عنوان وام گرفته است بدست می‌آید، به چه دلیل شما می‌گوئید تمام فایده و نفع بدست آمده ناشی از زحمت و تلاش وام گیرنده است، ولی سرمایه و رأس المال بدون فائده می‌باشد؟!

در جواب این اعتراض می‌گوئیم: به مجرد اینکه معاملهٔ قرض انجام گرفت، رأس‌المال و زحمت و تلاش هر دو مربوط به یک نفر و در اختیار یکفرد (که وام گیرنده است) قرار می‌گیرد، و هیچ ارتباطی بین شخص وام دهنده و وامی که داده است باقی نمی‌ماند، بلکه این وام گیرنده است که به صورت مالک وامی که گرفته است درآمده است و با اختیار تام در آن تصرف می‌نماید حتی اگر تمام آن از بین برود، ضرر و زیان کلاً متوجه وام گیرنده است، و وام دهنده حق ندارد به جز اصل وام و رأس المال چیز اضافی درخواست کند، و اگر اصرار دارید که قرض دهنده باید در سود ناشی از وامی که برای تولید داده است سهیم باشد، باید این را هم قبول کرد که در صورت زیان در جبران آن هم سهیم باشد، چون در مقابل هر حقی تعهدی وجود دارد، و اگر بگوئیم کفه ترازو باید تنها به یک طرف مایل باشد و تنها وام دهنده سود ببرد این خلاف طبیعت است و اگر قبول کنیم که وام دهنده در نفع و ضرر وامی که داده است باید سهیم باشد، آنگاه موضوع از حالت قرض ربا خارج می‌شود و به صورت معامله دیگری به نام شرکت تضامنی واقعی در بین رأس‌المال و کار (و یا مضاربه) درمی‌آید، و شرکت تضامنی یا مضاربه مورد تائید اسلام می‌باشد.

نفعی که از پس‌انداز در بانک حاصل می‌گردد

نفعی که از صندوق پس‌انداز یا سایر پس‌اندازهایی دیگر به دست می‌آید، چه حکمی دارد؟ حلال است یا حرام؟ قبلاً فتوای هیئت فتوای علمای الازهر را در این مورد نقل می‌کنیم که می‌گوید: «فایده‌ای که از رأس المال صندوق پس‌انداز یا هر بانک دیگری حاصل می‌شود حرام است، چون همان ربائی است که به قرآن و سنت و اجماع حرام شده است». در این مورد به کتاب فتاوای استاد شیخ محمود شلتوت رئیس سابق جامع الازهر مراجعه فرمائید.

حرام بودن خوردن مال مردم به ناحق

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لاتَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلى الحُكّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النّاسِ بالإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمونَ﴾ بقره ۱۸۸

«أموال خودتان را به باطل و ناحق (همچون رشوه و ربا و غصب و دزدی و...) در میان خودتان نخورید، و آن را به امراء و قضات تقدیم نکنید، تا از روی گناه مقداری از اموال مردم را بخورید در حالی که شما بر ناحق بودن آن آگاه هستید.»

این آیه دستور می‌دهد که نباید برخی از مردم مال برخی دیگر را به ناحق بخورند، چون این کار علاوه بر اینکه ظلمی است در حق افراد بیگناه، جنایتی است که شخص متجاوز نسبت به نفس خود انجام می‌دهد و جنایتی است نسبت به جامعه‌ای که متجاوز یکی از اعضای آن است، زیرا هر جنایتی که در جامعه واقع می‌شود دامنگیر تمام افراد آن (هرکس به نسبتی) می‌شود. به همین علّت است که خداوند می‌فرماید: (اموالکم) یعنی مال خودتان. این کلمه، وحدت و یگانگی و تضامن ملت را نشان می‌دهد و بیان می‌دارد که افراد یک ملت به منزله یک نفر هستند، و مال بعضی مال همه آنان است، زیرا ثروت و مال

شریان زندگی ملّت است، لذا برای ادامه حیات و زندگی ملت باید هریک از اعضای آن در حفظ و حراست از آن کوشا باشد.

این جمله که خداوند می‌فرماید:

﴿و لاتُدْلُوا بِها إلی الحُکّامِ﴾

یعنی مال را به عنوان رشوه به امرا و مسئولین و قضات ندهید، تا بوسیله دادن رشوه به حکام، مال عدهٔ دیگر را به ناحق بخورید در حالی که می‌دانید خوردن این مال ناحق است.

نباید به وسیله رشوه و به کمک قاضی و مسئولین دولت مال دیگران را به ناحق بخورید، چرا که رشوه دادن و به کمک حاکم به دیگران ظلم کردن، حرام است. هرگز حکم قاضی یا مأمور دولت حلالی را حرام نمی‌کند و یا حرامی را حلال نمی‌نماید، چون می‌بینیم خداوند متعال به طور کلی خوردن مال دیگران را به ناحق حرام نموده و ظالمان را به عذاب خود وعده داده است. در جاهای دیگر قرآن، می‌بینیم که خداوند تهدید شدیدتری به عمل آورده و تعدی و تجاوز به مال عدهٔ بخصوصی را به عذاب بیشتری وعده داده است. از جمله از خوردن مال یتیمان به ناحق، شدیداً منع کرده است، کسانی را که دست به همچون جنایتی می‌زنند به شدت مورد حمله قرار داده و آنان را به اشد عذاب در آخرت محکوم ساخته است و می‌فرماید:

﴿إنَّ الّذینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامیٰ ظُلْماً إنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْن سَعِیراً﴾ نساء ۱۰

«بیگمان کسانی که مال یتیمان را به ناحق می‌خورند انگار آتش در شکمهای خود می‌ریزند و می‌خورند و در روز قیامت به آتش سوزانی خواهند سوخت».

خداوند متعال در ذم و طعن نسبت به رهبران مذهبی که مال مردم را به ناحق می‌خورند می‌فرماید:

﴿يا أَيّها الَّذينَ آمَنوا إِنَّ كَثيراً مِنَ الأَحْبارِ وَالرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْـوالَ النّـاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ﴾ توبه ٣٤

«ای مؤمنان! بسیاری از علمای دینی یهود و مسیحی اموال مردم را به ناحق می‌خورند و دیگران را اَز راه خدا باز می‌دارند (و از اطمینان مردمان سوءاستفاده می‌کنند، و با پذیرش دین اسلام مخالفت به عمل می‌آورند، ای مـؤمنان شـما همچون ایشان نشوید، مواظب علماء بدکردار و عرفاء ناپرهیزکار خود باشید، و بدانید داشتن اسم و رسم، دنیاپرستان مال‌اندوز را تغییر نمی‌دهد).»

این آیه شریفه، مؤمنان را از علماء و عرفاء یهودی و مسیحی که به نام دین، مال مردم را می‌خورند و مردم را از دین اسلام بازمی‌دارند برحذر داشته است، و به قیاس بر این کسانی هم که در لباس عابد و زاهد خود را نشان مـی‌دهند و چنین وانمود می‌کنند که دعای ایشان مستجاب است و به همین بهانه از مردم ساده پولهای گزافی می‌گیرند، تا برایشان دعا کنند و مشکـلاتشان رفـع شـود، مشمول تهدید این آیه می‌شوند و گرفتن پول به این عنوان، خوردن مال مردم به صورت نامشروع و ناحق است، همچنین هـدایـائی کـه خـادمان و دربـانان مزارهای اولیاء و صالحین از مردم دریافت می‌دارند، هم خوردن اموال مردم به ناحق می‌باشد، تقدیم نذور و هدایا برای قبور جایز نیست، تنها کسانی اقدام به چنین کاری می‌نمایند که از درک توحید خالص عـاجزند و شـریعت اسـلام بـا اینگونه اقدامات کاملاً مخالف است.

حرام بودن قمار در اسلام

خداوند متعال قمار را در قرآن به نام (میسر) ذکـر مـی‌کند و آن را از عـمل شیطان محسوب می‌دارد. هر بازیی که باعث خسارت کلی یا جزئی باشد قمار و میسر است. اسلام تمام انواع قمار را به هر شیوه و رسمی که باشد حرام نموده

است و می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنوا إِنَّما الخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصابُ وَالْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحون﴾ مائده ۹۰

«ای مؤمنان! میخوارگی و قمار و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیبگوئی به کار می‌برید همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از وسوسه و تلقین) شیطان می‌باشند؛ پس از این کارهای پلید دوری کنید، تا رستگار شوید.»

یکی از مضارّ قمار این است که قماربازان را از حرکت در راه راست، برای کسب معاش منحرف می‌سازد و آنان را تنبل و بیکاره به بار می‌آورد، طوری که همیشه به این انتظار می‌نشینند که از طریق وهمی و شانس، روزیی نامشروع خود را به چنگ آورند، استعداد و ثمرات عقلی خدادادی را تضعیف می‌نمایند، و کارهایی مانند زراعت و تجارت و صنعتی که باعث پیشرفت ملتها است، رها می‌سازند، و وقت خویش را بی‌فایده ضایع می‌کنند.

به راستی قمار ویرانگر و نابود کنندهٔ خانواده و جامعه است. بسیارند خانواده‌هایی که در رفاه و ثروت زندگی کرده‌اند، ولی به خاطر قمار رئیس خانواده، ناگهان تمام دارائی خود را از دست داده‌اند و به فقر و ذلت دچار گشته‌اند، مضرات این بلای خانمان سوز دامنگیر جامعه نیز می‌گردد، لذا به خاطر جلوگیری از این بدبختی فردی و اجتماعی است که دین مبین اسلام به شدّت به مبارزه با قمار برخاسته و آن را حرام کرده است و قمارباز را به منزله شیطان نشان داده است.

حرام بودن خیانت در ترازو، وکیل و پیمانه

یکی از قوانین و دستورات اسلام برای حفظ اموال مردم و رسیدن هر انسانی

به حق خویش، این است که بر مردم واجب کرده است، در داد و ستد و معاملات خود، از ترازو و وزنها و کیل و پیمانه‌های ذقیق استفاده کنند و از خیانت، در آن پرهیز نمایند، و حق ندارند اجناس را با ترازو، و اوزان و پیمانه‌های بزرگ تحویل بگیرند و با وزن و پیمانه‌های کوچک اجناس را به دیگران تحویل دهند. خداوند متعال به شدّت مسلمانان را برحذر می‌دارد از اینکه نگذارند صاحبان حق به حق شرعی خود برسند و می‌فرماید:

﴿وَ أَقیمُوا الوَزْنَ بالقِسطِ وَ لاتُخسِرُوا المیزان﴾ الرحمن ۹

«در وزن کردن و بر کشیدن (کالاها، و متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو کم نکنید و کم فروشی نکنید.»

خداوند متعال خیانتکاران در وزن و ترازو را به اشدّ مجازات، تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ الَّذینَ إذا اکْتالُوا عَلی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَ إِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخسِرُونَ، أَلا یَظُنُّ أُولئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالمین﴾ مطففین ٦ـ١

«وای به حال کم دهندگان (جنس و کالا به مردم به هنگام خرید و فروش با ایشان) همان کسانی که وقتی چیزی را برای خود پیمانه یا وزن یا متر می‌کنند به تمامی و افزون بر اندازهٔ لازم دریافت می‌دارند، و هنگامی که برای دیگران پیمانه و وزن یا متر می‌کنند، از اندازهٔ لازم می‌کاهند و حق واقعی را به صاحبان حق نمی‌دهند، آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند، در روز بسیار بزرگ و هولناکی، همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند.»

بنابراین بر حکومت اسلامی واجب است که عده‌ای از اشخاص خبره و آگاه را

مأمور نظارت بر اجرای دستورات قرآن کنند، تا دقیقاً پیمانه‌ها و وزنها و کیل را کنترل کنند.

نهی از اسراف

به منظور حفظ مال مردم و جلوگیری از صرف آن در کارهای بی‌فایده، قرآن کریم از اسراف و تبذیر و ولخرجی نهی می‌نماید و اجازه نمی‌دهد، ثروت و مالی که امانت خدا است، بیهوده در غیر جای خود صرف شود. اسراف باعث می‌شود افراد ثروتمند در کوتاه مدت، به فقر و تنگدستی دچار گردند، بدین خاطر است که می‌بینیم خداوند متعال انسانهای مسرف و ولخرج را به شیطانهائی تشبیه می‌کند که همیشه در صدد گمراه ساختن مردم و ایجاد فتنه و فساد در زمین هستند، می‌فرماید:

﴿وَ لاتُبَذِّرْ تَبْذیراً إِنّ الْمُبَذِّرِین کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطین و کان الشیطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً﴾ اسراء ۲۷ـ۲۶

«به هیچوجه اسراف مکن، بیگمان اسراف کنندگان برادران و دوستان اهریمانند، و اهریمنان بسیار ناسپاس نعمتهای پروردگار خویش هستند.»

انسانهای مسرف نظام زندگی خویش را به فساد می‌کشانند، و در مقابل نعمتهای الهی که لازم است هریک در جای خود خرج شوند و حدّ وسط در خرج آنها رعایت شود ناسپاسند. خداوند متعال سرانجام شوم و پر از بدبختی انسانهای ولخرج را در آیه دیگری توصیف می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ لاتَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لاتَبْسُطْها کُلَّ البَسطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً﴾ اسراء ۲۹

«دست خود را بر گردن خویش بسته مدار (و از کمک به دیگران خودداری مکن و بخیل مباش) و فوق‌العاده هم آن را گشاده مساز (و بذل و بخشش

بی‌حساب مکن و اسراف مَوَرز، بدانگونه) که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت دیگران قرار گیری و تنگدست و غمناک گردی.»

خداوند متعال فلسفه حرمت اسراف را بیان می‌دارد و می‌فرماید، اسراف موجب می‌شود که اسراف کننده مورد طعن و لوم دیگران قرار گیرد، و برای ادامه زندگی نیازمند دیگران باشد، همیشه به خاطر ثروتی که بیهوده از دست داده است در تأسف و حسرت بسر ببرد.

نیکی و احسان به طبقات نیازمند جامعه

قرآن کریم مردم را دعوت می‌نماید، تا امتیازات طبقاتی را در جامعه از بین ببرند و آنان را به خیر و احسان و بخشش در راه خدا و کمک به طبقه فقیر و نیازمند تشویق می‌سازد. قرآن کمک به مستمندان را بسیار دوست دارد، و نیکوکاران و کمک کنندگان به فقراء و مساکین را به عاقبت خیر و آیندهٔ خوب، و اجر و ثواب بزرگ وعده می‌دهد.

بخشش در راه خدا

بخشش در راه خدا امری است عام و شامل هر نوع بخشش و احسانی است که در راه پیروزی اسلام و پیشرفت و دفاع از آن، نشر و گسترش دین در بین مردم، و اجرای احکام شرع، و هرچه که باعث رضای خدا است، به کار گرفته می‌شود، هر کاری که نفع عمومی را دربر داشته باشد مانند مبارزه با بی‌سوادی به وسیله‌ی گسترش علم، و کمک به فقراء، و ترقی و پیشرفت صنعت و فن، و کارهای دیگری که باعث بهبود و پیشرفت مسلمانان از جهات مختلف زندگی است، انفاق و احسان در راه خدا نام دارد. آیات قرآنی درباره تشویق مؤمنان به بذل و بخشش در راه خدا فراوان است که در اینجا بعضی از این آیه‌ها را ذکر

می‌کنیم که خداوند می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُمْ فِی سَبیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِأَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَاللهُ واسِعٌ عَلیمٌ، أَلَّذینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُمْ فِی سَبیلِ اللهِ ثُمَّ لایُتبِعُونَ ما أَنفَقُوا مَنّاً وَ لا أَذیً لَهُمْ أَجرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لاخَوفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هم یَحزَنُونَ﴾ بقره ۲۶۲ـ۲۶۱

«مثل و نمونه کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می‌کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد، و خداوند برای هرکه بخواهد آن را چندین برابر می‌گرداند، و قدرت و نعمت خداوند فراوان و از همه چیز آگاه است، کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می‌کنند، و بدنبال آن منّتی نمی‌گذارند، و آزاری نمی‌رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان است، (و اندازهٔ اجرشان را کسی جز خدا نمی‌داند) و نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین خواهند شد.»

خداوند متعال به ما مژده می‌دهد هرچه که در راه او صرف می‌کنیم آن را چندین برابر می‌کند و در دنیا و آخرت به ما نفع و خیر می‌رساند بشرط اینکه در مقابل احسانی که انجام داده‌ایم از اذیت و منّت بر کسی که با او نیکی کرده‌ایم پرهیز نمائیم. منّت آنست کسی که نیکی می‌کند آن را در نزد کسی که با او نیکی کرده است به منظور خودنمائی بازگو کند، و اذیت آن است: کسیکه نیکی با کسی می‌کند آن را در نزد دیگران بازگو می‌نماید.

و در آیه دیگری خداوند بخشش در راه خود را تجارت سودمندی می‌نامد که صاحب آن در روز قیامت نفع فراوانی به دست می‌آورد و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الّذینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَةٍ تُنجیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلیمٍ، تُؤمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سبیلِ اللهِ بِأَموالِکُمْ وَ أَنفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیرٌ لَکُمْ إِن کُنتُمْ تَعلَمُونَ﴾ صف ۱۱ـ۱۰

«ای مؤمنان آیا شما را به تجارت و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذابی بسیار دردناک رها سازد؟ و آن این است که به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است.»

کمک و نیکی به نیازمندان

هرچند بخشش در راه خدا شامل بخشش به فقراء و نیازمندان نیز می‌باشد، لکن قرآن کریم چند گروه و دسته را از میان مردم مشخص کرده است که بیش از دیگران نیاز به بخشش و احسان دارند و مستحق‌ترند. در نتیجه یکی از بهترین کارهای پسندیده، نیکی و احسان با گروههای نیازمندی است که در این آیه ذکر شده‌اند و می‌فرماید:

﴿وَ آتَى المَالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي القُرْبى وَالْيَتامىٰ والمَساكينَ وَابنَ السَّبيلِ، والسَّائِلينَ وَ فِي الرِقاب﴾ بقره ۱۷۷

«نیکی این است که شخص با طیب خاطر مال را به خویشاوندان و یتیمان و نیازمندان و مسافران وامانده در راه و گدایان، و در راه آزادسازی بردگان صرف کند.»

خداوند دستور می‌دهد تا مؤمنان و نیکوکاران پول خود را در راه آزادسازی بردگان صرف نمایند و عزت و شرافت انسانی را به آنان برگردانند، و ننگ بردگی را که به وسیله‌ی نظام نادرست اجتماعی بر آنان تحمیل شده است از بین بردارند. این آیه و آیات دیگری از قرآن صراحتاً نظام برده‌داری را محکوم می‌دارند و آن را یک ظلم و ننگ بشری به حساب می‌آورند و پیروان اسلام را تشویق می‌کنند، تا با تلاش و کوشش و بذل مال و ثروت علیه این نظام بپاخیزند و برده‌ها را آزاد سازند.

خداوند در توصیف نیکوکاران در این آیه می‌فرماید:

﴿وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یتیماً وَ أَسِیراً، إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ لانُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لاشکُوراً﴾ انسان ۹ـ۸

«نیکوکاران کسانی هستند که با وجود اینکه خودشان نیاز به طعام و خوراک دارند و این طعام به نزد آنان عزیز است، ولی به خاطر رضای خدا آنرا به نیازمندان و یتیمان و اسیران می‌دهند و به آنان می‌گویند: ما فقط برای رضای خدا این طعام را به شما می‌دهیم و هیچ پاداش و تشکر و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»

﴿أَرَأیتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ فَذلِکَ الَّذی یَدُعُّ الیَتِیمَ وَ لایَحُضُّ علی طَعامِ المسکینِ﴾ ماعون ۳ـ۱

«کسانی که به دین و آئین و سزاء و جزاء در پیشگاه خدا ایمان ندارند، می‌فهمی که چگونه کسانیند؟ آنان کسانیند که سخت یتیمان را از پیش خود می‌رانند، و مردم را به دادن خوراک به مستمندان تشویق و ترغیب نمی‌نمایند»

در روز قیامت از دوزخیان سؤال می‌شود که چرا در دوزخ جای گیر شده‌اید؟

﴿ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرْ قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ المُصَلّینَ و لم نَکُ نُطْعِمُ المسکینَ﴾ مدثر ٤٤ـ٤٢

«از دوزخیان سؤال می‌شود چه چیزی باعث ماندگاری شما در دوزخ شده است؟ در جواب می‌گویند: چون از زمرهٔ نمازگزاران نبودیم و به نیازمندان طعام و خوراک نمی‌دادیم.»

بخشش و احسان از مال خوب و باارزش

بعضی از مسلمانان خرماهای خوب خود را از خرماهای بد جدا می‌کردند و در گوشه‌ای قرار می‌دادند تا اینکه مأمور وصول زکات می‌آمد، آن گاه زکات را از

خرماهای بد پرداخت می‌نمودند، بدین جهت این آیه نازل شد که می‌فرماید:

﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا أَنفِقوا مِنْ طَیِّباتِ ما کَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخرَجْنا لَکُمْ مِنَ الأَرْضِ وَ لاتَیَمَّمُوا الْخَبیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذیهِ إلاّ أَنْ تُغْمِضُوا فیهِ وَاعْلَمُوا إنّ اللهَ غَنیٌّ حَمیدٌ﴾ بقره ۲٦۷

«ای کسانی که ایمان دارید از قسمتهای پاکیزهٔ اموالی که (از طریق تجارت) بدست آورده‌اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم ببخشید و به سراغ چیزهای بی‌ارزش و بد نروید، تا از آنها ببخشید، در حالیکه خود شما حاضر نیستید آنها را دریافت کنید، مگر با اکراه و اغماض در آن، و بدانید که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است.»

این آیه دستور می‌دهد که مؤمنان باید از قسمت باارزش و خوب اموال و دارائی خود، بخشش و احسان و زکات و صدقه و... را پرداخت کنند و نباید اموال بی‌ارزش خود را به خیر و احسان و زکات اختصاص دهند، آنگاه آنان را مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد و می‌فرماید شما چرا دست به اینکار می‌زنید؟! اگر کس دیگری این اموال بی‌ارزش را به عنوان صدقه به شما بدهد به علت نامرغوب بودن آن حاضر نیستید آن را قبول کنید، مگر با اکراه و اغماض و چشم پوشی از آن. باز خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّیٰ تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ، و ما تُنفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ اللهَ بِه عَلیم﴾ آل عمران ۹۲

«به نیکی که مورد پسند خدا است نمی‌رسید، مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا ببخشید و هرچه را ببخشید خداوند بر آن آگاه است.»

مال و ثروت ملک خدا است

قرآن کریم انسان را متوجه این حقیقت می‌سازد که مال و ثروت ملک خدا

است، و کسی که آن را در تصرف دارد به عنوان نماینده خدا بر آن نظارت و تصرف می‌نماید، بنابراین انصاف نیست که از فرمان خدا در مورد امانتی که در اختیارش قرار داده شده است سرپیچی کند. به آیاتی که آنها را به صورت ترتیب منطقی ذکر کرده‌ایم توجه فرمائید، که چگونه این حقیقت را تأیید می‌نمایند، و خداوند می‌فرماید مالک آسمانها و زمین او است:

﴿و لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَالأرْضِ﴾ آل عمران ۱۸۹

«ملک آسمانها و زمین تنها از آن خداوند است.»

و تنها ذات الله است که به تمام مردمان روزی می‌رساند و می‌فرماید:

﴿هَلْ مِنْ خالقٍ غَیْرُ اللهِ یَرزقُکُمْ مِنَ السَّماء والأرضِ﴾ فاطر ۳

«آیا آفریننده دیگری غیر خداوند وجود دارد که او روزی همه‌ی شما را از آسمان و زمین می‌رساند؟!»

بنابراین مردم مکلف و ملزم هستند که صدقه و احسان و زکات را از مالی بدهند که خداوند به آنان بخشیده و ایشان را نماینده و امین خود بر آن مال قرار داده است، چراکه مال در حقیقت مال انسان نیست، بلکه مال خدا است و انسان وکیل و نماینده او است، و می‌فرماید:

﴿وَ أَنفِقُوا مِمّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخلفینَ فیه﴾ حدید ۷

«صدقه و احسان و نیکی کنید، در اموالی که شما را بر آن نماینده و وکیل خود قرار داده‌ام.»

﴿وَ أَنفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأتِیَ أَحَدَکُمُ المَوتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَولا أَخَّرْتَنی إِلی أَجَلٍ قَریبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصَّالِحینَ﴾ منافقون ۱۰

«از چیزهایی که به شما داده‌ایم بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما در رسد، آنگاه با التماس بگوید: پروردگارا! چه می‌شود اگر مدت کمی مرگ مرا به تأخیر اندازی، و زنده‌ام بگذاری، تا احسان و صدقه

بدهم و در نتیجه از زمرهٔ صالحان و خوبان باشم.» و می‌فرماید:

﴿وَ آتوهم مِنْ مالِ اللهِ الَّذی آتیٰکُمْ﴾ نور ۳۳

«از مالی که خداوند به شما داده است به غلامان و برده‌ها (و فقراء) بدهید.»

بنابراین، سزاوار است که انسان در اجرای اوامر پروردگار تأخیر نکند، و از مالی که به امانت پیش او قرار داده است احسان و صدقه و بخشش کند. هنگامی که خداوند به ثروتمندان دستور می‌دهد که نسبت به گروهها و اصنافی که خداوند آنان را معین کرده است نیکی و احسان کنند باید فوراً از فرمان پروردگار اطاعت نمایند.

صدقه و احسان قرضی است که با خدا انجام می‌گیرد

قرآن کریم با اسلوب و شیوه‌های بسیار فصیح و بلیغ و مؤثری مردم را به احسان و صدقه تشویق می‌کند و می‌فرماید:

﴿مَنْ ذا الَّذی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثیرةً وَاللهُ یَقْبِضُ وَ یَبسُطُ﴾ بقره ۲٤٥

«کیست آنکسی که به خدا قرض خوبی بدهد، تا آن را برای او چندین برابر کند، و خداوند (اموال را) کم و زیاد می‌نماید.»

چه کلامی پرلطف و محبّت‌تر از این تعبیر است که خداوند خیر و صدقه و احسان را به منزله قرض با خود قرار می‌دهد، زیرا کسی چیزی را قرض می‌کند که فقیر و نیازمند است در حالی که خداوند به هیچ کسی و به هیچ چیزی نیاز ندارد و آسمانها و زمین و آنچه در آنها است از آن او است، ولی قرآن به نیابت از فقراء و نیازمندان و به منظور دفاع از ایشان و جلب توجه مردم به صدقه و احسان با مستحقین چنین تعبیری را بیان می‌دارد، و نشان می‌دهد چقدر پست و بی‌ارزش است آن انسان بخیل و مال دوستی، که حاضر نیست مقداری از مالی

که خداوند به او بخشیده است به او قرض دهد، در صورتی که حتماً چندین برابر آن را به او بازپس می‌دهد، سپس خداوند آیه را به آخر می‌رساند و می‌فرماید:

﴿واللهُ یَقْبِضُ و یَبْسُطُ﴾

«خداوند است که ثروت و مال دیگران را کم و زیاد می‌فرماید.» و اگر خدا بخواهد ثروتمندان را فقیر و فقیران را ثروتمند می‌نماید و همهٔ کارها در دست او است.

موارد کمک به فقراء بی‌شمار است

دین مبین اسلام از طریق پرداخت کفارتهایی که به منظور جریمه، یا به عوض عبادت و یا جبران نقصی که در عبادت موجود است، انجام می‌گیرد موارد بی‌شماری برای کمک به فقرا قرار داده است، مثلاً: کسی که قسم می‌خورد که فلان کار را انجام می‌دهد یا آن را ترک می‌کند، سپس پشیمان می‌شود در این حالت بر او واجب است که طعام یک روز ده نفر را از طعامی که معمولاً خود و خانواده‌اش از آن می‌خورند بدهد، یا لباس ده نفر را تهیه نماید و یا یک برده را آزاد کند. نمونه دیگر اینکه کسی که به علت کسالت، یا پیری قادر به گرفتن روزه رمضان نیست، روزه را می‌خورد ولی باید در مقابل هر روز روزه، طعام یک نفر مسکین و نیازمند را بدهد، مثال دیگر: حاجی که به هنگام ادای مناسک حج شرطی از شروط حج را ترک می‌کند، باید حیوانی را به عنوان کفارت سر ببرد و به فقراء بدهد، همانگونه وقتی که عید قربان فرا می‌رسد بر ثروتمندان، به قول امام حنفی واجب و به قول شافعی، سنّت است که قربانی کنند و حیوانی را سر ببرند و آن را به فقراء دهند. یا اینکه کسی که چیزی را بر خود نذر می‌کند اسلام او را مکلف نموده است، تا به منظور کمک به فقراء به نذر خود وفا نماید، و کسی که بدلیلی، قادر به تأمین ضروریات زندگی و مایحتاج روزانه خود نیست، اسلام

خویشاوندان نزدیک و ثروتمند او را مکلف به تأمین نفقه او می‌نماید، پدر را ملزم به تأمین زندگی پسر فقیر می‌سازد و برعکس بر اولاد واجب است زندگی پدر خود را تأمین کند، برادر ملزم به تأمین نفقه خواهر و شوهر مکلف به تأمین نفقه زنش می‌باشد. و به همین منظور است که اسلام وقف را مشروع دانسته، تا منافع آن در راه کمک به فقراء خرج شود.

این بود بعضی از قوانین و مقررات اقتصادی که اسلام به منظور از بین بردن اختلاف طبقاتی در جامعه، آنها را وضع نموده، و مسلمانان را به اجرای آنها ملزم ساخته است، تا فقر و تنگدستی از بین برود. و اگر به تفصیل آنچه در قرآن و حدیث در این مورد آمده است می‌پرداختیم نمی‌توانستیم از عهده بحث برآئیم، ولی دوست داشتیم که نمونه‌هایی از اصول اولیه قرآن را نشان دهیم، که بزرگترین گواه می‌باشند بر اینکه قرآن دارای چنان عظمت و علوّ درجه‌ای است که تنها از مشکات نور الهی درخشیده، و در هر زمان و مکانی سعادت جامعهٔ انسانی را تضمین می‌نماید.

فصل بیست و یکم:

زکات در اسلام

زکات در اسلام:

۱ـ مالیات به نزد ملتهای پیشین ۲ـ معنی زکات ۳ـ تأثیر فقر در جامعه ۴ـ ارزش و مقام زکات ۵ـ پرداخت زکات امری است اجباری ۶ـ انواع زکات ۷ـ شروط زکات ۸ـ زکات طلا و نقره ۹ـ زکات مال التجاره ۱۰ـ زکات محصولات کشاورزی ۱۱ـ زکات حیوانهای چرنده مانند شتر وگاو وگوسفند ۱۲ـ زکات معادن وگنج ۱۳ـ مستحقین زکات.

مالیات به نزد ملتهای پیشین

حکومتهای قبل از اسلام اشخاص فقیر و متوسط الحال را مجبور به پرداخت مالیات می‌کردند، اما مالکان و امراء و رهبران دینی و هرکسی که با آنان رابطه داشتند، از پرداخت هرگونه هزینه مالی معاف بودند؛ بدین خاطر طبقه فقراء در نهایت محرومیّت بسر می‌بردند، و به صورت برده‌ی مالکان و ثروتمندان درآمده بودند، لذا در حکومتهای قدیمی افراد، دولت را نماینده خود و مصلحت عمومی به حساب نمی‌آوردند، بلکه برعکس آن را بزرگ‌ترین دشمنی می‌شناختند که جز مکیدن خون و غارت ثروت و دست‌آورد آنان کار دیگری نداشتند و این امر باعث شده بود که مردم مالیات را بار سنگینی بر دوش خود بدانند، و بر خود لازم می‌دیدند که هرگاه فرصتی پیش آید از زیر آن شانه خالی کنند.

ملتهای قدیم، توجه نداشتند که مالیات حکومت از کجا باید به دست آید و در

کجا خرج شود، چرا که مالیات را جزو مختصات پادشاهان و امراء و وزراء و کارمندان می‌دانستند، و حکومت هم به نوبه خود از جمع‌آوری مالیات منظوری جز پر کردن خزانه پادشاه نداشت، و برای رسیدن به آن از هر وسیله‌ای، مشروع و غیرمشروع، استفاده می‌کرد، و حکومتهای قدیم مانند حکومتهای جدید نبودند که در واجب نمودن مالیات بر افراد رعایت عدالت کنند، و این بار سنگین را به نحو عادلانه در بین طبقات مختلف جامعه توزیع نمایند، و مقداری از مالیات دریافتی را در کارهای عام‌المنفعه که باعث رفاه و آسایش جامعه است، خرج نمایند.

اما وقتی اسلام آمد اوضاع را دگرگون ساخت، مالیاتی را به نفع فقراء بر ثروتمندان واجب نمود و آن را (زکات) نام نهاد، اسلام برای وصول زکات و خرج آن اصول و قواعدی را پایه‌گذاری کرد که نظیر آنها در هیچیک از حکومتها وجود ندارد.

معنی زکات

زکات همان صدقه است، و صدقه زکات است. اسامی دو تا، ولی معنی یکی است. زکات در لغت به معنی پاکی است، و خداوند صدقهٔ واجبه را زکات نام نهاده است چون باعث پاک شدن و تزکیه نفس می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها﴾ توبه ۱۰۳

«از اموال مؤمنان صدقه و زکات بگیرید که بدینوسیلهٔ ایشان را پاک می‌نمائی و تزکیه می‌کنی.»

تزکیه و تطهیر مؤمنان بوسیله زکات از جانب پروردگار شامل افراد و جامعه مؤمنان است، چرا که زکات نفوس افراد را از گناه و پلیدی بخل و پستی و سنگدلی و خودخواهی و طمع و سایر رذایل اخلاقی و اجتماعی که باعث

حسادت و تعدی و دشمنی و جنگ و عداوت هستند، پاک می‌نماید، و نفس آنان را تزکیه می‌کند و آنها را به وسیله خیر و برکت و اخلاق عملی به مقام شامخی می‌رساند که شایستگی سعادت دنیا و آخرت را به دست می‌آورند.

تأثیر فقر در جامعه

به تجربه ثابت شده که فقراء پائین‌ترین طبقه جامعه هستند و بدترین بلای اجتماع فقر است چرا که وقتی فقر بر افراد یک جامعه مسلط شد آنان را به بدترین کارها وادار می‌سازد، تا بتوانند کمترین مایحتاج و قوت زندگی را به دست آورند. شکم هرگاه گرسنه شد انسان را وادار می‌کند که به هر جرم و جنایتی دست بزند، و آن را مشروع بداند. در جوامعی که فقر بر آنها مسلط است، مکاتب و مذاهب افراطی و منحرف فراوانی رواج دارد، که برای رسیدن به اغراض خود هر عمل وحشیگرانه‌ای را مباح می‌دانند.

ارزش و مقام زکات

خداوند متعال در آیات متعدد به مسلمانان دستور داده، تا زکات بدهند، و در هر آیه‌ای که مردمان را به اقامه نماز دعوت کرده باشد حتماً امر به پرداخت زکات نیز همراه آن ذکر شده است. بنابراین نماز و زکات دو پایه و ستون بسیار محکمی هستند که دین اسلام بر آنها پایه‌گذاری شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ﴾ حج ۷۸

«نماز را به نحو احسن بخوانید، و زکات را بدهید.» مسلمان نمی‌تواند وظیفه دینی خود را نسبت به مسلمانان به اثبات برساند مگر به وسیله اقامه نماز و ادای زکات، برای اینست که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَإِخوانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ توبه ۱۱

«اگر توبه کردند و پشیمان شدند و نماز را به نحو احسن خواندند و زکات را پرداخت کردند، آنگاه برادر دینی شما هستند.»

خداوند کسانی را که از پرداخت زکات خودداری می‌نمایند تهدید مـی‌کند، و می‌فرماید:

﴿وَ لایَحْسَبَنَّ الّذینَ یَبْخَلُون بِما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ القیامَةِ﴾ آل عمران ۱۸۰

«آنان که نسبت بدانچه خداوند از فضل و نعمت خود بدیشان عطاء کرده است بخل می‌ورزند (و زکات مال را پرداخت نمی‌کنند و در راه مصالح جامعه دست به بذل و بخشش نمی‌یازند) گمان نکنند که این کار برای آنان خوب، و بسود ایشان است، بلکه این کار برای آنان بد است و به زیان ایشان تمام می‌شود، و در روز قیامت همان چیزی که بدان بخل ورزیده‌اند به صورت طوق (سنگین بدبختی و ذلت و اسارت بر گردن) ایشان درمی‌آید.»

پیغمبر خدا حضرت محمد المصطفیﷺ کسانی را که از دادن زکات خودداری می‌نمایند به فقر و تنگدستی و داشتن زندگی تلخ تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ ما مَنَعَ قَوْمٌ الزَّکاةَ إِلاّ مُنِعُوا القَطْرَ مِنَ السَّماءِ وَ لَوْلا البَهائِمُ لَمْ یُمْطَرُوا﴾[۱]

«هر قومی از پرداخت زکات خودداری کنند از نزول باران از آسمان محروم می‌شوند. اگر به خاطر حیوانات نبود به کلی از باران محروم می‌شدند.»

پرداخت زکات امری است اجباری

اسلام فریضه زکات را به صورت امری قرار نداده است که به اختیار شخص باشد، تا اگر میل داشته باشد آن را پرداخت کند و اگر آرزو داشته باشد از پرداخت

۱ـ ابن ماجه

آن خودداری نماید، بلکه پرداخت زکات امری است اجباری، زیرا زکات حق فقراء و نیازمندان است و واجب است از مالی که خداوند آن را به ثروتمندان بخشیده است پرداخت گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسّائِلِ وَالْمَحْرومِ﴾ معارج ۲۸

«مؤمنان کسانیند که در ثروت و مالشان حق معلومی برای نیازمندان و گدایان و محرومان قرار داده شده است.»

وظیفه دولت و حکومت اسلامی است که زکات را از ثروتمندان بگیرد و آن را جمع‌آوری کند و بر فقراء و نیازمندان و مستحقین به صورت عادلانه توزیع و تقسیم کند. به همین دلیل بود که پیغمبرﷺ زکات را جمع‌آوری می‌کرد و به مسئولین نیز دستور می‌داد، تا زکات را جمع‌آوری نمایند و آن را از ثروتمندان بگیرند و بین فقراء و مستحقین توزیع کنند. بعد از وفات پیغمبرﷺ و بیعت با ابوبکر صدیقؓ، بعضی از اعراب از پرداخت زکات خودداری کردند و گمان بردند که خلیفه قدرت مقابله و جنگ با آنان را ندارد، ولی ابوبکر سران اصحاب را جمع کرد و با آنان به مشورت پرداخت، سرانجام تصمیم گرفتند، با کسانی که از پرداخت زکات خودداری می‌نمایند به جنگ بپردازند.

بنابراین خود را آماده ساختند و به سوی مانعین زکات لشکرکشی کردند، و با وارد ساختن ضربه قاطع بر آنان، وحدت و یگانگی اسلامی را به جامعه بازگردانیدند، و تعلیمات عالیه قرآنی را تثبیت کردند.

«به راستی جنگ ابوبکر با مانعین زکات یک جنگ داخلی بود که به خاطر دفاع از حقوق فقراء بوقوع می‌پیوست معادل و نظیر آن را از لحاظ اخلاص و صفا و پاکی مشاهده نمی‌کنیم. زیرا کسانی که به خاطر دفاع از حقوق طبقه فقراء در اروپا جنگیدند خود از طبقه فقراء بودند، که فقر و احتیاج شدید، آنان را وادار به جنگ می‌کرد، اما کسانی که در زمان خلافت ابوبکر به خاطر دفاع از حق فقراء به

جنگ با مانعین زکات پرداختند سران و ثروتمندان اصحاب، و اهل حلّ و عقد و در رأس ایشان خود خلیفه بود[۱]. همان خلیفه‌ای که درباره مانعین زکات چنین گفت:

﴿وَاللهِ لَوْ مَنَعُونِی عَناقًا كانُوا یُؤَدُّونَها إِلی رسولِ اللهِ لَقاتَلْتُهُمْ علی مَنْعِها﴾

«قسم به خدا اگر بزغاله‌ای را از من منع کنند که آن را به رسول خدا می‌دادند، به خاطر ندادن این بزغاله با آنان می‌جنگم.»

بنابراین باید بدانیم که زکات یک احسان فردی نیست، و در نظر گرفتن زکات به عنوان احسان فردی باعث می‌شود که مانعین زکات تحت تعقیب قرار نگیرند. بلکه زکات یک نوع مالیات اجباری است، که حکومت باید آن را بگیرد، و بر طبقه فقراء توزیع نماید، چون اصل و قاعده اینست که زکات به وسیله حکومت گرفته شود و خود هم آن را توزیع نماید، خداوند در اینمورد می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً﴾

«ای محمد از اموال ایشان صدقه و زکات بگیر.»

به همین دلیل است که علمای فقه اتفاق نظر دارند، کسانی که زکات بر آنان واجب است، نباید خود آن را مستقیماً به فقراء بدهند، تا این کار باعث خرد کردن شخصیّت آنان نشود، ثروتمندان احساس حقی برای خود بر فقراء نداشته باشند، اما در پرداخت زکات و غیره از طرف دولت به اشخاص فقیر، منّت و تحقیری نیست، بلکه کمک و دستگیری مستمندان و پاسخ به نیاز آنان یکی از وظایف شرعی دولت است.

جمهور علماء عقیده‌شان بر این است کسی که بمیرد اما زکات مالش را پرداخت نکرده باشد، این زکات قرضی است که به ترکه و مالی که از او باقیمانده

۱ـ به نقل از کتاب (اصلاح الاسلام الاقتصادی) تألیف استاد هاشم دفتردار المدنی

است، تعلق می‌گیرد و وارثین حق برداشت سهم‌الارث را ندارند، تا اینکه این زکات پرداخت می‌گردد، همانگونه اگر کسی بمیرد و به شخصی بدهکار باشد، تا زمانی که بدهی او پرداخت نشود وراث حق برداشت سهم‌الارث را ندارند.

اقسام زکات

اموالی که زکات در آنها واجب است پنج قسم هستند:

۱ـ طلا و نقره ۲ـ مال التجاره ۳ـ محصولات کشاورزی و میوه‌جات ۴ـ حیوانهائی که از علف مباح صحرا می‌چرند، شتر، گاو، و گوسفند ۵ـ معادن و گنجینه‌های پیدا شده.

به جز این پنج نوع ثروت زکات بر چیز دیگری واجب نیست، بنابراین بر خانه‌هائی که به منظور سکونت شخصی ساخته می‌شوند و همچنین بر لباس شخصی و اثاثیه زینتی و جواهرات نفیس و وسایل زینتی زنان، وسایل صنعتی و کشاورزی و کتب علمی زکات واجب نیست.

اما هر وقت یکی از چیزهای فوق‌الذکر به عنوان مال التجاره درآمدند، زکات بر آن واجب است. هرچند معادن اشیاء نفیس به جز نقره و طلا به نظر علما، زکات در آنها واجب نیست ولی حق این است که این معادن هم حکم معادن طلا و نقره بر آنها تطبیق گردد و زکات بر آنها نیز واجب باشد، و هرگاه به حدّ نصابی که برای طلا و نقره در نظر گرفته شده است برسند، باید زکات آنها به میزان دو و نیم درصد (۲/۵٪) پرداخت شود.

شرایط زکات

اما شروطی که لازم است در هر یک از انواع پنجگانه فوق وجود داشته باشد چهارتا است، هرگاه این چهار شرط در یکی از انواع مزبور تحقیق پیدا نمود،

پرداخت زکات از آن واجب است.

۱ـ اول باید آن مال به تمامی ملک صاحبش باشد. منظور از تمامیت ملک این است که مال در دست صاحبش قرار گیرد، و حق دیگران به آن تعلق نداشته باشد، و مالک بتواند آزادانه و به اختیار خود در آن دخالت و تصرف نماید، و نیز باید ثمره و محصول آن مال متعلق به خود صاحب مال باشد، بنابراین بر مال وقف زکات واجب نیست و همچنین بر قرضهایی که به عهدهٔ اشخاص است و قرضهایی که امیدی به وصول آنها نیست زکات واجب نمی‌باشد. مالی که صاحبش اجازه ندارد در آن به اختیار خود دخالت و تصرف نماید، مانند مالی که در رهن قرار گیرد، و یا تحت نظارت و توقیف دولت است و یا مالی که مورد اختلاف است زکات در این نوع مالها واجب نیست.

۲ـ شرط دوم برای واجب شدن زکات این است که از لحاظ مقدار به اندازه‌ای باشد که اسلام آن میزان را به عنوان حد نصاب تعیین کرده است.

اسلام برای هریک از اقسام ثروت پنجگانه فوق، حد و میزانی را تعیین کرده است هرگاه مقدار ثروت به آن حد رسید زکات آن واجب می‌شود، بنابراین مال کمی که به حد نصاب (اندازه‌ای که شرع مشخص نموده) نرسیده باشد زکات آن واجب نیست، زیرا زکات از آنچه مازاد بر احتیاج مالک است واجب می‌باشد. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿يَسْئلونَكَ ماذا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفوَ﴾ بقره ۲۱۹

«ای محمد از تو می‌پرسند که چه چیزهایی را (به صورت خیر و احسان و زکات ببخشیم؟ در جواب ایشان) بگو آنچه را که مازاد بر نیازست، ببخشید.»

۳ـ شرط سوم اینست، لازم است مدت یک سال قمری از رسیدن مال به حد نصاب در حالیکه در تصرف و اختیار صاحبش قرار دارد گذشته باشد، بنابراین هرگاه قبل از پایان یکسال قمری مالکیت شخص بر مال به حد نصاب رسیده، از

بین برود، زکات آن مال بر او واجب نیست، و گذشت مدت یکسال از حد نصاب و مالکیت بر مال، به جز در محصولات کشاورزی شرط وجوب زکات است، البته گنجینه‌ها و دفائن و معادنی که در زیر زمین پیدا می‌شوند حکـم مـحصولات کشاورزی را دارند (گذشت یکسال در آنها شرط نیست بلکه) همینکه کسی آنها را پیدا نمود، باید فوراً زکات آنها را پرداخت کند.

۴ـ چهارمین شرط واجب شدن زکات اینست که باید آن مال مازاد بر نیاز و احتیاجات ضروری، و بدهیها، و قرضهای صاحب مال باشد. بنابراین بر مالی که تنها کفایت ضروریات زندگی مالکش و یا کسانی که نفقه‌شان بر او واجب است، می‌نماید زکات واجب نیست و همچنین ثروتی که مستغرق بـه قـرض است و صاحبش به اندازه آن بدهکار است زکات آن واجب نمی‌باشد.

زکات، سالیانه یکبار از ثروت و اموال گرفته می‌شود، زیرا ثمرهٔ آن با گذشت یکسال تحقق پیدا می‌نماید، البته این حکم نسبت به اموال منقول است، امّا زکات محصولات کشاورزی بر حسب تکرار محصول تکرار می‌شود. مـثلاً اگـر زمینی دو بار محصول قابل زکات بدهد زکات هر دو محصول واجب است.

هرگاه مال کودکان یا اشخاص دیوانه و سفیه به حد نصاب رسید، باید زکات آن بوسیله سرپرست یا قیم و یا وصی، پرداخت گردد، همینکه شروط چهارگانه فوق در مالی تحقق پیدا کند، زکات آن واجب است خواه مربوط به مرد باشد یا زن، صاحبش آزاد باشد یا زندانی فرقی ندارد.

نباید زکات را بوسیله اداره اقتصاد و دارائی اداره نمود، بلکه لازم است ادارهٔ جداگانه‌ای داشته باشد، هرگاه دولت و حکومت اسلامی دارای استانهای متعددی باشد، باید هر استان و شهرستانی، مقررات صحیح و درستی را برای جمع‌آوری زکات و توزیع و تقسیم آن بر مستحقین وضع نماید.

زکات طلا و نقره

زکات بر طلا و نقره‌ای که به حد نصاب رسیده و مدت یکسال از آن گذشته باشد واجب است، خواه به صورت سکه باشد یا به حالت شمش.

اندازهٔ زکات طلا و نقره یک چهارم از یک دهم یعنی یک چهلم یا دو و نیم درصد می‌باشد. حدنصاب طلا، یعنی مقدار و اندازه‌ای که اگر طلا به آن اندازه برسد زکات آن بر صاحبش واجب می‌گردد، بیست مثقال یا بیست دینار طلا است (و مثقال ۴/۶۸ گرم است) بنابراین کسی که دارای بیست مثقال طلا باشد و مدت یکسال از مالکیت او بر این بیست مثقال گذشته باشد بر او واجب است، نیم مثقال از آن را به عنوان زکات به مستحقین بدهد، و اگر کمتر از این باشد، چون به حد نصاب نرسیده است زکات آن واجب نیست.

حد نصاب زکات نقره دویست درهم است که معادل ۲۷ ریال (سعودی) یا ۵۳۰ قرش مصری است. چنین به نظر می‌رسد که حد نصاب نقره کم‌تر از حد نصاب طلا باشد، چرا کسی که دارای ده جنیه از طلا باشد به علت اینکه از حدنصاب کمتر است زکات بر او واجب نیست، اما کسی که دارای ۳۰ ریال سعودی نقره باشد با وجود اینکه ارزش ثروت و دارایی او از ده جنیه طلا کم‌تر است زکات بر او واجب است چون بیشتر از حدنصاب، (۲۷ ریال سعودی) نقره دارد. بهتر این است که حدنصاب هر دو یکی باشند، والاّ این امر موجب می‌شود که زکات بر غنی و ثروتمندی که دارای پولی به ارزش ده جنیه طلا است واجب نباشد، ولی بر فقیری که دارای ۳۰ ریال سعودی نقره و ارزش آن از ده جنیه طلا کم‌تر است واجب باشد.

استاد عبدالوهاب خلاف متوجه این مسئله شده و در مجلهٔ لواء الاسلام شماره ۱۹۵۰ چنین می‌گوید:

«علیهذا باید ارزش مالی بیست دینار در زمان پیغمبرﷺ که زمان تشریع

اسلامی است معادل دویست درهم بوده باشد، و سایر احکام شرعی هم این موضوع را تأیید می‌نمایند، مثلاً دیه‌ی کسی که به خطا کشته می‌شود هزار دینار طلا یا ده هزار درهم نقره تعیین شده است، بنابراین بیست دینار معادل دویست درهم می‌باشد، پس در آن زمان حد نصاب هردو یکی بوده است.» اما این تعادل در بین ارزش طلا و نقره ثابت نیست و با توجه به تغییر قیمت نقره و طلا و نسبت این دو قیمت با هم این تعادل تغییر می‌یابد، استاد خلاف بعداً می‌گوید:

به نظر من تعیین حدنصاب نقره به ۲۰۰ درهم با توجه به این بوده است که در زمان پیامبر دویست درهم معادل بیست دینار بوده است، و این نسبت بنا به اختلاف زمان و مکان و اختلاف عرضه و تقاضا تغییر می‌نماید، به همین خاطر عقیدهٔ من این است که ملاک حدنصاب پول و نقره حد نصاب طلا (بیست مثقال) است، پس حدنصاب زکات نقره مسکوک یا غیرمسکوک باید به ارزش بیست دینار (بیست مثقال طلا) یا معادل آن باشد. پولهای نقد دیگری که از طلا و نقره نیستند مانند سکه‌های ساخته شده از مس و نیکل و غیره و یا اسکناسها و چکهای نقدی و اوراق و سهام شرکتها هرگاه قیمت و ارزش آنها به حدنصاب طلا برسد زکات آنها واجب است، مثلاً کسی که معادل بیست مثقال طلا اسکناس یا چک نقدی داشته باشد و یکسال قمری بر مالکیت او بر این مبلغ گذشته باشد بر او واجب است از هر صد تومان ۲۵ ریال به عنوان زکات بپردازد.

این است حکم زکات درباره طلا و نقره و سایر پولهای رایجی که در تصرف مالکشان می‌باشد، چه در حساب بانکی و چه بصورت پشتوانه تجارت، و یا در صندوق پس‌انداز باشد، فرقی ندارد.

زکات مال التجاره

زکات در مال التجاره امری است واجب اما این زکات بر خود جنس واجب

نیست بلکه بر قیمت آن واجب است، (مثلاً کسی که تجارتش بزازی یا علافی است از خود پارچه یا غلهٔ مورد معامله زکات پرداخت نمی‌کند بلکه آنها را به قیمت روز تعیین می‌نماید و از قیمت آنها زکات می‌دهد). حدنصاب مال‌التجاره هم حدنصاب طلا است، (مثلاً کسی که قیمت بیست مثقال طلا در اوّل و آخر سال کالا داشته باشد باید دو و نیم درصد آن را به عنوان زکات بدهد.) برای وجوب زکات در مال‌التجاره لازم نیست یک سال بر اصل جنس گذشته باشد بلکه باید یکسال بر قیمت آن گذشته باشد، هرچند خود کالا صد بار مبادله شود فرق نمی‌کند. حدنصاب معتبر در مال‌التجاره این است که قیمت این مال در اوّل و آخر سال به حدّنصاب طلا که بیست مثقال است رسیده باشد و نقصان و افزایشی که در وسط سال در مال‌التجاره به وجود می‌آید ملاک زکات و حدنصاب نیست و از نظر شرع بلااعتبار است (بنابراین زکات بر تاجری واجب است که در اول و آخر سال مال‌التجاره او دارای ارزش بیست مثقال طلا باشد. اما تاجری که اول سال مال‌التجاره‌اش از بیست مثقال کمتر است ولی در وسط سال به چهل مثقال می‌رسد و در آخر سال به پائین‌تر از بیست مثقال بازمی‌گردد زکات بر او واجب نیست. برعکس تاجری که در اول سال و آخر سال قیمت مال‌التجاره‌اش به بیست مثقال طلا رسیده است ولی در وسط سال به کمتر از بیست مثقال تنزل می‌نماید باید زکات مال‌التجاره‌اش را پرداخت کند.)

مال التجاره شامل هر نوع کالا و حیوانی است که در تجارت و معاملات بازرگانی به کار گرفته می‌شود. و کالا و حیوان (مال التجَاره) به قیمت متعادله روز تخمین و برآورد می‌گردد، و زکات از اصل سرمایه و منفعت و سود حاصله پرداخت می‌شود.

زکات محصولات کشاورزی

زکات محصولات کشاورزی که بدون وسائل، از آب باران یا جوی دائمی و رودخانه استفاده می‌کند و زحمتی برای زارع ندارد یک دهم است امّا زکات محصولاتی که باید با وسائل، به آنها آب داده شود، یک بیستم است و اگر بعضی اوقات از آب باران و بعضی دیگر از آب چاه یا چشمه، آب بخورد اکثریت در نظر گرفته می‌شود، (اگر سه بار از آب باران و چهار بار از آب چاه استفاده کرد حکم آبی را دارد و برعکس آن حکم دیمی را دارد) و اگر از آب باران و آب با وسائل به یک نسبت استفاده می‌کرد باز حکم محصول آبی را دارد و میزان زکات آن یک بیستم است.

هر محصولی که از زمین پیدا می‌شود از هر نوعی که باشد (گندم، نخود، چغندر یا پنبه و پیاز و سیب‌زمینی) خوردنی یا غیرخوردنی، زکات اینگونه محصولات بدون در نظر گرفتن حدنصاب (به نسبت یک دهم دیمی و یک بیستم آبی) واجب است، هرگاه محصولات کشاورزی در سال تکرار گردید زکات آنها نیز تکرار می‌گردد، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَ آتُوا حَقَّهُ يَومَ حَصَادِهِ﴾ انعام ۱۴۰

«و به هنگام چیدن میوه‌ها و درو محصولات، از آنها ببخشید و زکات آنها را بدهید.»

استاد بزرگوار محمد ابوزهره زکات دکانها و خانه‌هائی که به عنوان مستغلات به اجاره داده می‌شوند را بر زکات زمین زراعی قیاس کرده و می‌گوید: «آنچه که از جمهور فقهاء معروف می‌باشد این است که ایشان زکات بر خانه‌های مسکونی قرار نداده‌اند چون خانه‌ها در عصر آنان برای کسب درآمد ساخته نمی‌شدند، و خانه تنها به خاطر رفع نیاز اصلی و تأمین مسکن بود، مسلماً در چنین شرایطی این استنباط فقهی کاری است درست و یک عدالت اجتماعی است، اما در عصر

ما عملیات عمرانی و ساختمانی همه جا را دربر گرفته و ساختمانها و عمارات چندین طبقه به منظور کسب درآمد بنا می‌شود و درآمدی که از این طریق به دست می‌آید چندین برابر درآمد زارعان بیشتر و آسان‌تر است، بنابراین فلسفه و مصالح اسلامی اقتضا می‌نماید زکاتی که بر محصولات زراعی واجب است بر درآمد اینگونه مستغلات نیز واجب باشد، مالک باید یک بیستم از درآمد خالص را به مستحقین پرداخت نماید، فرق نمی‌کند که مال الاجاره را ماهیانه یا سالیانه دریافت کند؛ اگر ماهیانه باشد زکات آن را هر ماه پرداخت کند و اگر سالیانه یا شش ماه به شش ماه باشد باید به موقع دریافت درآمد، زکات آن را بدهد، اگر ما بگوئیم زکات بر زارعین واجب است ولی آن را بر مالکین خانه‌ها و مستغلات و املاک استیجاری واجب ندانیم، مرتکب ظلم بزرگی شده‌ایم.»[1]

بنابراین هر درآمدی که از خانه‌های مسکونی، دکان یا باغ و یونجه‌زارها و امثال آنها به دست می‌آید زکات بر آنها واجب است ولی اگر مدتی بلادرآمد بمانند، در آن مدت زکات ندارند، و بر مالک واجب است سالیانه یا ماهیانه یک بیستم این نوع درآمدها را به عنوان زکات بپردازد.

استاد ابوزهره دربارهٔ وسایل صنعتی که برای کسب درآمد مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و به صورت وسیله‌ای نیست که صاحبش تنها به منظور رفع نیازهای شخصی از آن استفاده می‌نماید، عین همین نظریه را دارد و معتقد است که زکات بر درآمد آنها واجب است، و درآمد سالیانه آنها حساب می‌شود، هرگاه معلوم گردید که فایده و منفعتی عاید صاحبش گردیده است باید یک بیستم آن را به عنوان زکات بپردازد. ماشین‌های کشاورزی و باری و مسافربری و... از این نوع هستند.

۱ـ مجله: لواء اسلام ج ۱۹۵۰

زکات شتر و گاو و گوسفند، که خود از علف مباح صحرا می‌چرند

منظور از حیواناتی که از علف مباح می‌چرند شتر و گاو و گوسفندی است که اکثر ایام سال در مرتع آزاد و مباح می‌چرند، و صاحبشان برای تأمین علوفه آنها هزینه‌ای را تحمل نمی‌کنند، اما بر شتر و گاو و گوسفندی که صاحبشان به هزینه خود علوفه آنها را تأمین می‌کنند زکات واجب نیست. اسلام راضی نیست که صاحب اینگونه حیوانات از یک طرف متحمل هزینه تأمین علوفه آنها شود و از طرف دیگر زکات را پرداخت نماید.

هریک از این سه حیوان دارای یک حدّنصاب مخصوص می‌باشد، که بر کمتر از آن میزان زکات واجب نیست، «شتر مادام به پنج عدد نرسد زکات ندارد اما وقتی تعداد شترها به پنج رسید زکات آنها یک گوسفند است. گوسفند هم تا به چهل رأس نرسد زکات ندارد و وقتی که به چهل رأس رسید زکات آنها یک گوسفند است، حدّنصاب زکات گاو سی رأس است. کسی که کم‌تر از سی گاو داشته باشد زکات بر او لازم نیست، وقتی که دارای سی گاو شد لازم است گوساله‌ای را به زکات بدهد که یک سال از عمر آن گذشته و داخل دومین سال شده باشد.

البته شتر شامل تمام انواع شترها می‌گردد مانند شتر یک کوهانه یا دو کوهانه و... و گوسفند شامل بز نیز می‌شود، و گاو شامل جاموس (گاومیش) نیز می‌باشد. به جز این سه نوع حیوان زکات بر هیچ حیوان دیگری واجب نیست هرچند (سائمه) و بدون هزینه و تأمین علوفه باشد، بنابراین زکات در اسب و قاطر و الاغ واجب نیست.

شاید حکمت این باشد که تنها گاو و گوسفند و شتر است که به خاطر شیر و تولید نسل نگهداری می‌شوند پس باید زکات بر ثمرات آنها واجب باشد.

فقهاء به خاطر این گفته‌اند که زکات بر اسب و قاطر و الاغ واجب نیست چون

منظور از نگهداری آنها تأمین نیاز است، مثلاً اسب به خاطر جهاد در راه خدا و قاطر و الاغ برای باربری و غیره به کار گرفته می‌شوند، اما زمانی که به منظور کسب درآمد مورد بهره‌برداری قرار گرفتند، در این صورت چون تولید نسل می‌کنند و ثمرهٔ دیگر دارند زکات بر آنها واجب است.

زکات معادن و گنجینه

معادنی که از زیر زمین پیدا می‌شود مانند نفت، (و گاز و مس و غیره) ملک بیت‌المال مسلمانان بوده و متعلق به مردم است[۱].

اگر کسی گنجینه‌ای را که متعلق به دوران جاهلیت است و به اثبات رسیده که قبل از اسلام در زیر زمین پنهان شده است، پیدا کند باید یک پنجمش را به عنوان زکات پرداخت کند، اما گنجینه‌هائی که ثابت شود بعد از ظهور اسلام در زیر زمین پنهان شده است ملک بیت‌المال و دولت اسلامی است و هرکسی آن را پیدا کند باید به تمامی آن را تحویل دولت نماید، مگر اینکه مالک و صاحب آن معلوم باشد که در این صورت به مالک یا مالکین اصلی تحویل می‌شود. چون گنجینه‌هائی که بعد از اسلام دفن شده‌اند متعلق به دولت است، و جزو اموال ضایعه است و اموال ضایعه متعلق به بیت‌المال مخصوص است (به نام بیت‌المال ضایعه)، همانگونه مالی که صاحبش فوت می‌نماید و وارثی ندارد متعلق به یک نوع بیت‌المال مخصوص به اموال ضایعه است و در مصارف زکات خرج می‌گردد.

اما چیزهای نفیسی که از دریا به دست می‌آید، مانند عنبر و درّ و مرجان و ماهی باید یک پنجم آن به عنوان زکات پرداخت شود، و این نظریه‌ای است که

۱ـ مذهب امام مالک

علمای مصری به هنگامی که قانون زکات را وضع کردند آن را تأیید نمودند و چنین استدلال کردند: (جمهور فقهاء اسلام معتقدند که خمس از ماهی صید شده گرفته نمی‌شود، ولی این حکم و رأی مربوط به زمان آنان بوده (و برای آن زمان حکم درستی می‌باشد) چرا که در آن زمان تسلّط و حکومت بر دریاها ثابت نبود، و کسی که شکار ماهی می‌کرد تنها به اندازهٔ مایحتاج غذای روزانه‌اش بود. و صید ماهی چندان مورد توجه قرار نداشت و تنظیمات و تشکیلاتی که امروزه وجود دارد در آن زمان وجود نداشت. اگر علما و پیشوایان دینی در این عصر زندگی می‌کردند آنچه که ما الان آن را تأیید می‌کنیم ایشان هم تأیید می‌کردند بنابراین اختلاف در بین ما و ایشان اختلاف عصر و زمان است نه اختلاف دلیل و برهان.) اشیاء باستانی و تاریخی که پیدا می‌شود به خاطر ارزش علمی و تاریخی آن متعلق به دولت می‌باشد، کسی که آن را پیدا کند باید تحویل دولت نماید.

کسانی که مستحق دریافت زکات هستند

دین مبین اسلام تعیین مصرف و توزیع زکات را در اختیار ولی امر و رئیس دولت قرار نداده است، تا به هرکسی که تشخیص دهد آن را بدهد، بلکه قرآن کریم مصارف زکات را به نحوی مشخص کرده است که قابل تأویل نیست و می‌فرماید:

﴿إِنَّما الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَالمَساكِينِ وَالْعامِلِينَ عَلَيْها وَالْمؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَالْغارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ واللهُ عَلِيمٌ حكيمٌ﴾ توبه ٦٠

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گرد آورندگان آن، کسانی که محبتشان (برای پذیرش اسلام و سود گرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام)

جلب می‌شود، آزادی بندگان، پرداخت بدهی بدهکاران، صرف در راه تقویت دین خدا، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دور افتاده از مال و منازل و خانه و کاشانه) می‌باشد. این یک فریضه مهم الهی است، و خداوند دانا به مصالح بندگان و حکیم در وضع قوانین و مقررات می‌باشد.»

در این آیه شریفه خداوند متعال هشت صنف از افراد جامعه را بعنوان مستحقین زکات مشخص کرده است که عبارتند:

اوّل: طبقه فقراء هستند، فقیر کسی است که دارای ثروت و مالی نباشد که به حد نصاب زکات رسیده باشد، ثروت و دارائیش به اندازه‌ای کم است که کفایت تمام نیازهای او را ننماید، بعضی گفته‌اند: فقیر کسی است که قوت یک شبانه روز را نداشته باشد.

دوم: طبقه مسکین است. گفته شده که مسکین عبارت است از سائل و گدا، و بعضی گفته‌اند مسکین کسی است که از فقیر نیازمندتر باشد، از عکرمه مولای عبدالله ابن عباس روایت شده است: فقیر عبارت است از مسلمان نیازمند، و مسکین عبارت است از نیازمند اهل کتاب. اینکه عمر بن خطاب رضی الله عنه مسکین را به ضعفاء اهل کتاب تفسیر کرده است نظر عکرمه را تأسید می‌نماید، روایت شده، عمر بن خطاب یک نفر کافر ذمی را دید که هر دو چشمش کور شده و او را در کنار شهر مدینه رها کرده‌اند، عمر رضی الله عنه به او گفت: چرا اینطور هستی، آن مرد گفت: تا سالم بودم از من جزیه می‌گرفتند و استفاده می‌کردند، همینکه کور شدم مرا رها کردند و کسی از حال من نمی‌پرسد و کسی را نیز ندارم که چیزی به من برساند، آنگاه فاروق گفت: پس من عجیب بی‌انصافی در حق تو کرده‌ام!

عمر فوراً مقرره‌ای را برای او تعیین کرد که نیاز زندگی او را کفایت نماید و گفت: این شخص جزو کسانی است که خداوند در مورد ایشان می‌فرماید:

﴿إنما الصدقات للفقراء والمساكين﴾

پس مساکین عبارتند، از معلولین اهل کتاب که به واسطه گرفتار شدن به بلاها و ناراحتیهای اجتماعی، قدرت انجام کار را از دست می‌دهند و یا به مرضی گرفتار می‌شوند که علاج پذیر نیست.

بنابراین روایت، ما عقیده داریم که جایز است زکات به بیچارگان اهل ذمّه که قدرت کار ندارند داده شود، هرچند این نظریه به خلاف رأی جمهور علمای فقهی است که می‌گویند: زکات به غیر مسلمان داده نمی‌شود.

سوّم: صنف سوم از اصناف مستحقین زکات، مأمورین وصول و جمع‌آوری زکات می‌باشند که زکات را از صاحب مال وصول می‌کنند و آن را برابر موازین شرع توزیع می‌نمایند، به چنین مأمورینی به اندازهٔ عملی که انجام می‌دهند زکاتی داده می‌شود که تأمین نیاز آنان را بنماید، زیرا کار می‌کنند و زحمت می‌کشند و هر کارگری خواه بی‌نیاز یا نیازمند باشد باید مزد کارش را بگیرد.

چهارم: چهارمین صنف از اصناف مستحقین زکات مؤلفةالقلوب هستند، آنان عبارتند از کسانی که دلجوئی می‌شوند، تا به اسلام روی آورند و به آن کمک کنند، به این نوع اشخاص زکات داده می‌شود، تا خودشان یا فامیل و نزدیکانشان به اسلام جلب شوند، یا اسلام به خوبی در قلب آنان رسوخ پیدا کند. ابویعلی در احکام السلطانیه می‌گوید:

«مؤلفة القلوب چهار صنف هستند، صنف اوّل کسانی می‌باشند که برای کمک به اسلام محبتشان جلب می‌شود، صنف دوم به خاطر جلوگیری از زیان رسانیدن به مسلمانان محبتشان جلب می‌گردد، و قسم سوم به منظور تشویق خودشان، قسم چهارم به خاطر تشویق نزدیکانشان از آنان دلنوازی می‌گردد، بنابراین جایز است به هریک از این چهار صنف مؤلفة القلوب، مسلمان باشند یا کافر از سهم مؤلفة القلوب به آنان زکات پرداخت گردد.»

دادن زکات به اصناف مؤلفة القلوب از قبیل دفاع از اسلام و دعوت به سوی

آن می‌باشد، و پرداخت این سهم به مؤلفةالقلوب مانند چیزی است که امروزه ما به اسم (تبلیغات) از آن نام می‌بریم، بنابراین لازم است که هزینه تبلیغات و دعوت به سوی اسلام را از مصارف زکات تأمین نماییم، تا از این طریق بتوانیم مزایا و فوائد اسلام را بیان کنیم، و کسانی را که به حقیقت اسلام آشنائی ندارند آشنا سازیم.

پنجم: پنجمین مصرف از مصارف زکات برای آزاد کردن بردگان است. عرب عادت داشتند، وقتی که می‌خواستند برده‌ای را آزاد کنند پولی را تعیین می‌کردند و به او می‌گفتند هرگاه این مبلغ معیّن را پرداخت کنید آزاد خواهید شد، بدین خاطر خداوند متعال به مسلمانان دستور داده، تا به این دسته از بردگان کمک کنند و هزینه آزادی آنان را از مصرف زکات بپردازند، تا از زیر بار سنگین اسارت و بردگی خلاص شوند و آزادی خود را بازیابند. جای شکر است که امروزه نظام بردگی تقریباً به کلی از بین رفته است، ولی می‌خواهم یادآور شوم که اسلام اولین حکومتی بود که به مبارزه با بردگی برخاست، و قسمتی از درآمد بیت‌المال را برای آزادی بردگان قرار داد، و تاریخ نشان نمی‌دهد که هیچ نظام سیاسی و یا فلسفی در این امر از اسلام سبقت گرفته باشد.

ششم: صنف ششم از اصناف مستحقین زکات بدهکارانی هستند که بار سنگین قرض بر دوش آنان سنگینی می‌کند و چیزی هم ندارند تا بدهی خود را از آن پرداخت کنند. این بدهکاران به سه دسته تقسیم می‌شوند.

اوّل: قسم اوّل، کسانی هستند که از روی سفاهت وَ اسراف قرض می‌گیرند و بدون رویه آن را در حلال و حرام خرج می‌نمایند، اکثر علمای فقهی معتقدند که بدهی و قرض اینگونه اشخاص، تا زمانی که توبه نکنند و به راه خیر و صلاح و تقوی برنگردند، از طرف بیت‌المال و زکات پرداخت نمی‌شود.

دوم: دستهٔ دیگر، از بدهکاران، کسانی هستند که به خاطر نیاز شخصی خود

قرض می‌کنند مثلاً تاجری که در اثر تغییر قیمتها دچار قرض می‌شود و با وجود اینکه در امر تجارت مهارت دارد، قرض بر ثروتش چیره می‌شود و ثروتش کفایت قرض را نمی‌نماید، در این حالت هر مقدار که ممکن باشد از ثروتش پرداخت می‌شود و باقی مانده قرض از مصرف زکات پرداخت خواهد شد.

سوم: دسته سوم از بدهکاران کسانی هستند که به خاطر انجام کارهای عام‌المنفعه (نه نیاز شخصی) دچار قرض و بدهکاری می‌شوند. مانند کسانی که به خاطر صلح و آشتی در بین مردم، خونبها و دیه کشتگان را از مال خود می‌پردازند. علمای فقه گفته‌اند قرض چنین اشخاصی بازپرداخت می‌شود هرچند فقیر و نیازمند هم نباشند و بعد از پرداخت دیه ثروتی هم برای آنان باقی بماند، که به حدنصاب زکات هم برسد، و مازاد بر احتیاج آنان باشد، و این امر به خاطر تشویق و ترغیب مسلمانان به مردانگی و ایجاد صلح در بین مردم می‌باشد.

هرگاه کسی بمیرد و مالی نداشته باشد که از آن قرض بازپرداخت شود باید حکومت اسلامی دَین او را از مصارف زکات پرداخت کند.

بسیار قابل توجه است، که اسلام قرضهای درست و حق را از بیت‌المال پرداخت می‌نماید، و با این شریعت و قانون از تمام قوانین و مقررات بشری به صورت فوق‌العاده‌ای پیشی گرفته است، مخصوصاً با قوانینی که به هنگام ظهور اسلام وجود داشتند به هیچ وجه قابل مقایسه نیست، کافی است که بدانید قانون روم در بعضی از دورانهای خود، به قرض دهنده اجازه می‌داد که بدهکار را به صورت برده خود درآورد[1].

امّا اسلام، دولت را موّظف نموده است، تا بدهی انسان‌هائی که از طریق

۱ـ در قانون روم قدیم که مشهور به قانون الواح دوازده‌گانه است چنین آمده است: «هرگاه بدهکار نتواند قرض را بازپرداخت کند اگر حر باشد به صورت عبد صاحب قرض درمی‌آید و اگر برده باشد محکوم به حبس یا کشتن می‌گردد.»

درست بدهکار شده‌اند و قدرت بازپرداخت آن را ندارند بپردازد، این امر باعث تشویق مردم به مردانگی و شتافتن به یاری دیگران و دادن قرض‌الحسنه به آنان می‌شود، چرا که وقتی صاحب مال مطمئن شد مالی را که به قرض می‌دهد از بین نمی‌رود حاضر است به عنوان قرض‌الحسنه آن را به دیگران بدهد. و به قیاس بر این امر جایز است از اموالی که از طریق زکات در بیت‌المال جمع شده است قرض‌الحسنه گرفته شود، چون هنگامی که جایز باشد قرض مردم از زکات پرداخت گردد باید به طریق الاولی جایز باشد مقداری از زکات به عنوان قرض به نیازمندان داده شود و بعداً به بیت‌المال مسترد گردد.

هفتم: هفتمین صنف از اصناف مستحقین زکات، ابن‌السبیل است، منظور از ابن‌السبیل کسانی است که به عنوان مسافر از خانه و دیار خود دور مانده‌اند و پول کافی برای بازگشت به وطن خود ندارند، به این افراد به اندازه کفایت هزینه بازگشت به وطن خویش از زکات داده می‌شود.

اگر چنین مسافرانی در وطن خود، ثروتمند باشند، بیت‌المال به اندازه نیاز به آنان قرض می‌دهد و موقعی که به نزد خانواده و منزل و کاشانه خود رسیدند باید آن را به بیت‌المال مسترد دارند.

هشتم: هشتمین مصرف از مصارف زکات (فی سبیل الله) است، منظور از سبیل و راه خدا، صرف زکات بر لشکریانی است که در راه او می‌جنگند و از مرزهای اسلامی دفاع می‌نمایند، بنابراین، از محل زکات به لشکریان و آن چه متعلق به ارتش اسلامی است، زکات داده می‌شود، به شرط این که تلاش و جهادشان فی سبیل الله باشد. بعضی از علمای فقه این کلمه را به هر چیزی که مصالح و منافع عمومی مسلمانان را دربر داشته باشد تفسیر کرده‌اند، و در تفسیر کبیر تألیف امام فخر رازی چنین آمده است:

«باید دانست که ظاهر لفظ (فی سبیل الله) نباید تنها مخصوص لشکریان و

جنگجویان اسلامی باشد، به همین دلیل است که (قفّال) در تفسیر خود از بعضی از علمای فقه نقل کرده که ایشان جایز دانسته‌اند زکات در تمام کارهای خیر و صلاح از قبیل کفن و دفن مردگان، احداث ساختمانهای عمومی و بنای مساجد و تعمیرات آنها خرج شود، چون لفظ (فی سبیل الله) در آیه، کلمه‌ای است عام و کلی و شامل همه این موارد می‌شود.»

کلمه فی سبیل الله شامل آماده ساختن مبلغین اسلامی و پرداخت هزینه‌های لازم برای انجام وظایف آنان می‌شود، تا بتوانند سیمای زیبای اسلام و گذشت و سهل‌گیری آن را به مردم نشان دهند، و احکام اسلامی را تبلیغ نمایند و شبهات و وسوسه‌های منکرین را رد کنند، و کتابهائی را به چاپ برسانند که مشتمل بر تبلیغات دینی و رد بر منکرین اسلام باشد.

همچنین جایز است که زکات به مؤسسه‌های خیریه‌ای که عام‌المنفعه هستند داده شود، مانند بیمارستانهای خیریه و دارالایتامها و مدارس خیریه، زیرا این گونه مؤسسات به خاطر استفاده طبقه فقیر، به وجود آمده‌اند.

آیا لازم است به هریک از هشت صنف مستحق، زکات پرداخت شود؟ برخلاف امام شافعی جمهور فقهاء اسلامی عقیده دارند، که لازم نیست کسی که زکات را می‌دهد به هریک از هشت قسم مزبور مقداری زکات بدهد، بلکه اگر تمام زکات خود را به یک صنف از اصناف هشتگانه پرداخت کند کافی و بلااشکال می‌باشد. بر ولی امر لازم است که آنچه از جنبهٔ اجتماعی اهمیت بیشتری دارد بیش از سایر اصناف، زکات را به آن اختصاص دهد.

زکات تأمین اجتماعی

بحث زکات را با بیان این مطلب به پایان می‌رسانیم، و قاطعانه می‌گوئیم چنانچه دولتهای اسلامی به دستور شریعت اسلام، در امر جمع‌آوری زکات عمل

می‌کردند، درآمد آنها از این طریق به صدها میلیون دلار می‌رسید. و به خوبی نیازهای ضروری فقراء تأمین می‌شد.

زکات در اسلام همان نقشی را ایفا می‌نماید، که مالیات بر درآمد آن را ایفا می‌کند. بعضی از دولتهای اروپائی از یک قرن پیش اقدام به اخذ مالیات کردند و قانونی را وضع نمودند که هرکسی موظف گردید درصد معین را از ثروت خود به دولت بپردازد و این درصد را به اسم مالیات تأمین اجتماعی نامگذاری نمودند. البته غیر از این مالیات، مالیاتهای دیگری را بر کسانی که دارای درآمدهای سرشار بودند قرار دادند؛ حتی در بعضی از کشورها میزان مالیات به نود درصد کلّ درآمد می‌رسید. اگر این دولتها به موقع این تلاشها را انجام نمی‌دادند، شورش و جنگ و جدال در بین طبقات محروم آرام نمی‌گرفت.

با توجه به مراتب فوق روشن می‌گردد که (زکات) یک تأمین اجتماعی است که نتیجه آن حفظ توازن و تعادل در بین طبقات مختلف امت اسلام است و دین اسلام پیش از همه‌ی جهانیان به برقراری آن اقدام نموده است.

فصل بیست و دوم:

مقام زن و خانواده در اسلام

مقام زن و خانواده در اسلام

۱ـ مقام زن در نزد ملتهای قدیم ۲ـ آزاد شدن زنان بطور کلی به وسیله اسلام ۳ـ آزاد شدن زنان عرب بوسیله اسلام ۴ـ ازدواج از دیدگاه اسلام ۵ـ اصول ازدواج در اسلام ۶ـ مساوات در بین زن و شوهر ۷ـ زن مسلمان در رابطه با حجاب ۸ـ مباح بودن تعدد زوجات ۹ـ طلاق ۱۰ـ عدّه ۱۱ـ حقوق شخصی زن

در هیچ عصر و زمانی مانند عصر حاضر مسئله زن مطرح نبوده و بحث و بررسی درباره آن، تا این اندازه دامنه‌دار نشده است. البته جای تعجب نیست که زن دارای چنین مقام و اهمیتی باشد، به هیچوجه نباید زن به عنوان وسیله سرگرمی در نظر گرفته شود و یا به صورت کالای قابل خرید و فروش به آن نگاه کنند، و یا در جامعه حقی برایش قائل نشوند، بلکه زن رکن و پایه اساسی خانواده انسانی به شمار می‌آید.

بنابراین ضرورت دارد علما و دانشمندان و متفکران معاصر، مسئله زن و حقوق او را با عنایت و جدیت کامل مورد توجه قرار دهند. مخصوصاً حال که موفق شده به حقوق فراوانی دست یابد، بدون شک جهش و انقلاب بزرگ اجتماعی در این زمینه حاصل شده، جامعه انسانی بیدار گشته است و باید معلوم شود چه شریعت و دین و مکتبی به طبقه زن بیشتر اهمیت داده و حقوق او را در

نظر گرفته است، باید معلوم شود آیا اسلام زن را آزاد کرد، و شخصیت و احترام را به او بخشید، و او را محفوظ نگهداشت، یا اینکه او را محکوم به بردگی و ذلت نمود؟ قبل از اینکه آزاد شدن زن به وسیله دین اسلام را به تفصیل بیان نمائیم، نظر کوتاهی را به ارزش و مَقام اجتماعی زن در نزد ملتهای قدیمهٔ قبل از اسلام و بعد از آن می‌اندازیم، تا در پرتو آن بتوانیم تابلوی واضح و روشنی از ارزش و مقامی که زن در اسلام بدست آورده است مشاهده کنیم.

مقام زن در نزد ملتهای قدیم

آتینیها، که قدیمی‌ترین ملت متمدن دنیا هستند، زن را جزو کالاهای بی‌ارزش قرار داده بودند و او را در بازارها خرید و فروش می‌کردند. و از او به عنوان نجس و عمل شیطان نام می‌بردند و تمام کارها را به جز کار منزل و تربیت بچه‌ها بر آنان حرام کرده بودند.

در شریعت هند هم، چنین آمده است: «طاعون و مرگ و جهنم و سم و مار و آتش همه از زن بهتر است.»

از طرف دیگر تورات نسبت به زن از شریعت هند مهربان‌تر نبوده است، و در سفر جامع چنین آمده است: «من همراه قلبم به تحقیق و بررسی پرداختم، تا بدانم و تحقیق کنم حکمت و عقل به دست بیاورم، بدانم که جهالت و نادانی، شرّ محض است، و حماقت جنون است، سپس، به این حقیقت پی بردم که زن از مرگ، تلخ‌تر است، و زن تله‌ای است که قلبش دامهای آن تله می‌باشد، و دستهایش زنجیرهایی هستند که درگردن و پا محکم می‌چسبند. در بین هر هزار مرد یک نفر درست و حسابی را پیدا نمودم، ولی در بین تمام زنان یک زن درست را پیدا نکردم.

در مملکت روم کنفرانس بزرگی تشکیل گردید و دربارهٔ شأن و مقام زن به

بحث و بررسی پرداخت، بعداً اعلام نمود که زن موجودی است فاقد نفس انسانی به همین علت از زندگی آخرت محروم است (و مانند حیوان پس از مرگ زنده نخواهد شد) و مقرر داشت که زن نجس است، بنابراین حق خوردن گوشت را ندارد، و نباید بخندد، حتی حق سخن گفتن را ندارد بلکه موظف است تمام اوقات خود را به نماز و عبادت و خدمت بسر برد، به خاطر اینکه زنان را از سخن گفتن منع نمایند لبهایشان را سوراخ می‌کردند و دهانشان را قفل می‌نمودند و زنهای خانواده‌های محترم و غیرمحترم در منزل و بیرون منزل مشاهده می‌شدند که می‌آیند و می‌روند و قفل آهنی بر دهن دارند، و این کار سوای شکنجه‌های بدنی دیگری بود، که می‌پنداشتند، چون زن وسیله گمراهی است، و شیطان برای به فساد کشیدن دلها از او استفاده می‌کند، باید با این نوع شکنجه‌ها اذیت شود.

در سال ۵۸۶ میلادی در یکی از ایالتهای فرانسه کنفرانسی تشکیل شد که در آن در این مورد که آیا زن انسان محسوب می‌شود یا خیر؟ بحث و بررسی به عمل آمد و سرانجام کنفرانس اعلام کرد: که زن انسان است ولی به خاطر خدمت به مرد آفریده شده است.

اما در انگلیس، هنری هشتم دستوری صادر نمود که بر اساس آن، مطالعه کتاب مقدس بر زنان حرام و ممنوع شده بود و همانطور برابر قانون سال ۱۸۵۰ انگلیس، زنان در سرشماری و آمار جزو جمعیت به حساب نمی‌آمدند، و دارای حقوق شخصی نبودند، حتی حق تملک لباسهای خود را هم نداشتند، و مالی را که با رنج بازو و عرق جبین به دست می‌آوردند مال ایشان نبود.

زن در سرزمین عربستان هم قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ همانگونه که بعداً به تفصیل بیان خواهیم کرد در اکثر جهات زندگی فردی و اجتماعی، مورد توهین و ظلم و بی‌عدالتی واقع شده بود.

آزاد شدن زنان بطور کلی به وسیله اسلام

وقتی اسلام آمد اوضاع جهان در مورد زن به نحوی بود که بیان کردیم، اسلام شروع به آزاد ساختن زن و بیرون آمدن او از زیر بار سنگین بی‌عدالتی کرد، و او را به چنان مقام وَ منزلت بلندی ارتقاء داد که بالاترین تمدنها نتوانستند او را به چنین منزلتی برساند، در حالی که زن در نزد ملتهای اروپائی و غیراروپائی جزو حیوانات بی‌زبان محسوب می‌شد، و یا از او به عنوان شیطان ملعون نام می‌بردند، اسلام با صدای بلند اعلام کرد که زن یکی از دو اصل و عنصری است که انسانها از آن‌ها به وجود آمده‌اند، و خداوند این امر را به عنوان نعمت و منت بر انسان ذکر می‌کند و می‌فرماید:

﴿ يا أَيُّها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نفسٍ واحدةٍ و خَلَقَ مِنْها زَوْجَها و بَثَّ مِنْهُما رجالاً كثيراً و نساءً﴾ نساء ۱

«ای مردم از پروردگار خوتان پروا داشته باشید و از عذابش بترسید، همان پروردگاری که همه شما را از یک نفس (که آدم است) آفریده است، و همسرش (حواء) را از جنس همان نفس به وجود آورد، و از این دو (آدم و حواء) مردان و زنان فراوان بر روی زمین پراکنده شده‌اند.»

در حالی که عده‌ای عقیده داشتند زن ارزش داشتن دین را ندارد، اسلام اعلام نمود که زن همانند مرد پاداش اعمال و کارهای خیر خود را دریافت می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لايُظْلَمُونَ نَقيراً﴾ نساء ۱۲٤

«هرکس کارهای خوب را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد (و کارهایش به خاطر خدا و از روی ایمان به خدا باشد) آنان داخل بهشت می‌شوند و هیچ ظلمی در حق ایشان نمی‌شود و حقی از ایشان ضایع نمی‌گردد.»

اسلام همانگونه که مردان را به داشتن ایمان و عقیده و اخلاق پسندیده مکلف کرده زنان را هم به متصف شدن به ایمان و عقیده و اخلاق ملزم و متعهد ساخته و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمينَ وَالْمُسْلِماتِ، والمُؤْمِنينَ وَالمؤمِناتِ، والقانِتينَ والقانِتاتِ والصّادِقينَ والصّادِقاتِ، والصّابِرينَ والصّابِراتِ، والخاشعينَ والخاشِعاتِ وَالمُتصَدِّقينَ وَالْمُتَصَدِّقاتِ، والصّائِمينَ والصّائِماتِ والْحافِظينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحافِظاتِ، والذّاكِرينَ اللهَ كَثيراً وَالذّاكراتِ اَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغفِرَةً وَ أَجْراً عَظيماً﴾
احزاب ۳۵

«بیگمان مردان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان فرمانبردار خدا و زنان فرمانبردار خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشنده و زنان بخشنده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همهٔ آنان پاداش بزرگی را فراهم دیده است.»

اسلام اعلام کرد که زن دارای شخصیت مستقل و مسئولیت مستقل و جدا از مسئولیت مرد می‌باشد. چنانچه زن صالح و درستکار باشد فساد و طغیان شوهرش زیانی به او نمی‌رساند، همانگونه که اگر زن فاسد و نادرست باشد، خیر و صلاح و تقوای شوهرش برای او فایده‌ای ندارد و خداوند می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلّذينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لوطٍ كانَتا تَحتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتا هُما فَلَمْ يُغنِيا عَنهُما مِنَ اللهِ شَيْئاً وَ قيل ادخُلا النّارَ مَعَ الدّاخِلينَ. وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلّذينَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بيتاً فِي الجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ القَوْمِ الظّالِمِينَ﴾
تحریم ۱۱ـ۱۰

«خداوند از میان کافران زن نوح و زن لوط را مثل زده است، آنان در عقد نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند، اما این دو زن به شوهرانشان خیانت کردند، و آن دو بنده صالح نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برایشان انجام دهند (و آنان را از عذاب سختِ قیامت نجات بخشند، و به هنگام مرگ فرشتگان به ایشان) گفتند به دوزخ درآئید با همهٔ کسانی که بدان درمی‌آیند، و خداوند از میان مؤمنان زن فرعون را مثل زده است، وقتی (از اوقات) گفت: پروردگارا! برای من در بهشت خانه‌ای بنا کن، و مرا از شرّ فرعون و کارهایش رهائی بخش، و از این مردمان ستمکار نجاتم بده.»

همینطور می‌بینیم که اسلام در دادن حق بیعت و انتخاب و تأیید رهبر، در بین زن و مرد مساوات برقرار ساخته است، پیغمبرﷺ از مردان بیعت و تعهد بر قبول و اطاعت فرمان خدا و انجام دادن حدود و مقررات شرعی می‌گرفت همانگونه که عین همین بیعت و تعهد را از زنان می‌گرفت. خداوند به رسول خودش دستور می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا جَاءَکَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ عَلَىٰ أَنْ لَا یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لَا یَسْرِقْنَ وَ لَا یَزْنِینَ وَ لَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبَایِعْهُنَّ واسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ، إِنّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ﴾ ممتحنة ۱۲

«ای پیغمبر خدا! هرگاه زنان ایماندار پیش تو آمدند، با تو بیعت نمودند و تعهد کردند که هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی نکنند، مرتکب گناه کبیرهٔ زنا نشوند و فرزندان خود را نکشند، به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که در حقیقت زاده ایشان نیست، در کار نیکی (که ایشان را بدان فرا می‌خوانی) از تو نافرمانی نکنند با ایشان بیعتِ کن و برای ایشان از خداوند آمرزش بخواه، بیگمان خداوند آمرزگار و مهربان است.»

در حالی که بعضی از ملتها زن را تحقیر می‌کردند، و او را شایسته آن نمی‌دیدند که در فعالیتهای اجتماعی با مردان شرکت نماید می‌بینیم که اسلام ثابت نمود که زن و مرد در فعالیتهای اجتماعی مساوی هستند؛ خداوند در اینمورد می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ والمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلياءُ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ، وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ و يُؤْتُونَ الزَّكاةَ و يُطِيعُونَ اللهَ وَ رَسُولَه أُولئكَ سَيرْحَمُهُمُ اللهُ إِنَّ ٱللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ توبه ۷۱

«مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاران برخی دیگرند، همدیگر را به کار نیک دعوت می‌کنند، و از کار بد باز می‌دارند، نماز را چنانچه باید انجام می‌دهند و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش اطاعت می‌کنند، اینان کسانیند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند (این وعدهٔ خدا است و خداوند به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفا کردن بدان ناتوان نیست، چرا که) خداوند توانا و حکیم است.»

این آیه دوستی و همکاری زنان و مردان مؤمن را با هم ثابت می‌نماید، زیرا ولایت عبارت است از همکاری و تعاون برخی از ایشان با برخی دیگر در کارهای خیر و صلاح. باز هم این آیه حق امر به معروف و نهی از منکر و اقدام به کارهای خیر را برای زنان ثابت می‌نماید، این بهترین برهان و دلیل واضح است که اسلام به زنان اجازه داده است تا در فعالیتهای اجتماعی شرکت نمایند.

آزاد شدن زنان عرب بوسیله اسلام

بعضی از عرب‌ها عادت داشتند که دخترهای خود را زنده بگور می‌کردند، همین که اسلام آمد، این کار بسیار شنیع را حرام نمود و آنان را از کشتن جگر گوشه‌های خود منع کرد، خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿وَإِذٰا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً و هُوَكَظيمٌ يتَوارىٰ مِنَ الْقَوْم مِنْ سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِى التُّرابِ اَلا سٰاءَ مٰا يَـحْكُمُونَ﴾ نحل ۵۹ـ۵۸

«دختران را مايه ننگ و سرشكستگى مى‌دانستند، هنگامى كه به يكى از آنان مژده تولد دختر داده مى‌شد (آنچنان ناراحت مى‌شد كه، صورتش سياه مى‌گرديد، مملو از خشم و غضب و غم و اندوه مى‌شد، و) از قوم و قبيله به خاطر عار اين مژدهٔ بدى كه به او داده مى‌شد خويشتن را پنهان مى‌كرد (و سرگشته و حيران به خود مى‌گفت) آيا اين ننگ را بر خود بپذيرد و دختر را نگه دارد، و يا او را در زير خاک زنده بگور سازد؟ به راستى چه قضاوت بدى كه مى‌كردند.» باز خداوند مى‌فرمايد:

﴿لاتَقْتُلوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرزُقُهُمْ وَ إِيّٰاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كٰانَ خِـطْئاً كبيراً﴾ اسراء ۳۱

«نبايد بچه‌هاى خودتان را به خاطر ترس از فقر و تنگدستى بكشيد (شما روزى دهنده ايشان نيستيد بلكه تنها) ما به آنان و شما روزى مى‌رسانيم، بيگمان كشتن آنان گناه بس بزرگى است.»

اعراب عادت داشتند زنان وارث و پسربچه‌هائى را كه از ميت به جا مى‌ماندند از ارث محروم مى‌كردند، و تنها كسانى را وارث مى‌شناختند كه قدرت مقابله با دشمن را داشته باشند و در ميدان مبارزه نمايند، اما اسلام اعلام نمود كه زن حق ارث دارد و حقوق زنان را خواه دختر يا مادر يا خواهر باشند تعيين نمود و مى‌فرمايد:

﴿لِلرِّجالِ نَصيبٌ مِمّا تَرَکَ الوَالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ و لِلنِّسٰاءِ نَصيبٌ مِمّا تَرَکَ الوَالِدانِ والأَقربُونَ مِمّٰا قَلَّ مِنْهُ أَوْكَثُرَ نصيباً مَفْرُوضاً﴾ نساء ۷

«براى مردان و براى زنان از آنچه پدر و مادر و خويشاوندان از خود به جاى

می‌گذارند سهمی است، خواه آن ترکه کم باشد یا زیاد، سهم هریک را خداوند واجب و مشخص کرده است.»

اعراب نیز عادت داشتند که همسر خویشاوندان و نزدیکان خود را بعد از مرگ ایشان به زور و اجبار به ارث می‌بردند، وارث میّت تکه پارچه‌ای را بر روی سر همسر میّت می‌انداخت و می‌گفت: «این زن را سهم‌الارث خود قرار دادم همانگونه که ثروتش ارث من است.» آنگاه این وارث تمام اختیارات آن زن را در دست می‌گرفت، اگر می‌خواست با او ازدواج می‌کرد، و یا او را به نکاح کس دیگری درمی‌آورد و مهریه‌اش را برای خود می‌گرفت و یا او را از ازدواج منع می‌کرد تا به او فشار بیاورد و مجبور شود خود را بازخرید نماید، و یا سرانجام بمیرد و از او ارث ببرد، اسلام که آمد این ظلم شدید را حرام کرد و مؤمنان را از آن منع نمود، و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لایَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النّساءَ کَرْهاً، وَ لاتَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ﴾ نساء ۱۹

«ای کسانی که ایمان دارید برای شما درست نیست که زنان را به زور (مانند کالائی) به ارث برید (و آنان را بدون مهریه و رضایت به ازدواج خود درآورید و) حال آنکه آنان چنین کاری را نمی‌پسندند، ولی مجبور می‌شوند. آنان را تحت فشار قرار ندهید تا بدینوسیله (ایشان را وادار به چشم پوشی از قسمتی از مهریه کنید و) برخی از آنچه را که بدیشان داده‌اید فراچنگ آرید.»

اعراب عادت داشتند که کنیزهای خود را مجبور به ارتکاب زنا می‌کردند تا از این طریق مال و ثروت نامشروعی را بدست بیاورند. اسلام آنان را از این کار نامشروع منع نمود، فرمود:

﴿وَ لاتُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی البِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً﴾ نور ۳۳

«کنیزان خود را به خاطر فراچنگ آوردن کالای زودگذر دنیا وادار به زنا و

خودفروشی نکنید اگر آنان خواستند پاک و پاکدامن بمانند.»

بعضی از اعراب عادت داشتند که زنان پدران خود را همراه ثروتی که از او باقی می‌ماند به ارث می‌بردند، و آنها را به صورت همسر خود درمی‌آوردند، اسلام به شدت این کار را تقبیح نمود و مردمان را از آن برحذر داشت و فرمود:

﴿وَ لاتَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُم مِنَ النِّساءِ إلاّ مٰا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كٰانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سٰاءَ سبيلاً﴾ نساء ۲۲

«با زنانی ازدواج نکنید که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند، چرا که این کار عمل بسیار زشتی است (و در پیش خدا و مردم) مبغوض بوده، و روش بسیار نادرستی است مگر آنچه که گذشته است (و در زمان جاهلیّت بوده است که مورد عفو خدا قرار می‌گیرد).»

در زمان جاهلیت انواع ازدواجهای فاسد رواج داشت. وقتی که اسلام آمد همه را باطل و حرام نمود. اما الآن هم بعضی از این ازدواجهای فاسد در نزد کسانی که بی‌بند و بارند باقی مانده است.

ازدواج از دیدگاه قرآن

تعریف ازدواج، پیش از اینکه قرآن آن را تعریف نماید چیست؟

آیا یک معامله تجاری است که در بین دو شریک انجام می‌گیرد؟ یا ازدواج وسیله‌ای است لازم و ضروری برای ارضای غریزه جنسی و تسکین و آرام شدن وسوسه‌های شیطانی آن؟ البته این نظریه‌ها و نظایر آنها چیزهائی هستند که مکاتب و جوامع، قبل از آمدن اسلام با توجه به چگونگی و نوع ازدواج، آن را برای خود تصور می‌کردند.

ولی ازدواج از نظر قرآن تشکیل یک زندگی مشترک انسانی است که از لحاظ فردی و اجتماعی دارای مقام و ارزش فراوان می‌باشد، در موقعیت صحیح و

درست خود قرار گرفته است، ازدواج یک واجب اجتماعی است تا از انقراض نوع بشر جلوگیری شود. باعث آرامش روحی و جسمی فرد هم می‌باشد، و بهترین راه برای ایجاد عشق و علاقه و محبت در بین مردان و زنان است. قرآن به منظور تشویق مردم به ازدواج و پرهیز از سختگیری در آن خطاب به تمام امت می‌فرماید:

﴿وَ اَنْکِحُوا الأَیامیٰ مِنْکم وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ و اِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ نور ۳۲

«مردان و زنان مجرد خودتان را و غلامان و کنیزانی را که به سن ازدواج رسیده‌اند به ازدواج یکدیگر درآورید! (از فقر نترسید) اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را در پرتو فضل خود ثروتمند و بی‌نیاز می‌گرداند.»

این آیه شریفه خطاب به ولی و سرپرست است که شامل همه می‌گردد و دستور می‌دهد که مردان و زنان مجرد را به ازدواج یکدیگر درآورند، و نباید تنگدستی و فقر مانع ازدواج آنان گردد چون خداوند از روی فضل و کرم خود بی‌نیازی آنان را تضمین کرده است.

اما کسانی که بسیار فقیرند و قدرت تهیه مهریه و نفقه همسر را ندارند آیهٔ بعدی آنان را به عفت و پاکدامنی دعوت می‌نماید، تا وقتی که خداوند مالی را نصیب ایشان می‌کند و می‌توانند ازدواج کنند، و می‌فرماید:

﴿وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذینَ لایَجِدونَ نِکاحاً حَتّیٰ یُغْنِیهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ نور ۳۳

«آنان که امکانات ازدواج را ندارند، باید در راه پاکدامنی و عفت تلاش کنند، تا خداوند از فضل و کرم خود آنان را بی‌نیاز می‌کند.»

ازدواج در اسلام، عهد و پیمانی است در بین زن و شوهر و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَخَذْنَ مِنکُمْ مِیثاقاً غَلیظاً﴾ نساء ۲۱

«زنان (با عقد ازدواجی که با شما می‌بندند) عهد و پیمان بسیار محکمی از

شما می‌گیرند.»

این آیه نشان می‌دهد که ازدواج عهد و پیمانی است بسیار محکم که زن آن را از مرد می‌گیرد و با ایجاد چنین عهد و میثاقی در بین آنان، هریک متعهد می‌شوند که وظیفه خود را نَسبت بهم به خوبی انجام دهند، و این جمله که خداوند می‌فرماید:

﴿مِیثاقاً غَلیظاً﴾

تعبیری است بسیار جالب و باارزش و اشاره به این است که رابطه زناشوئی باید در اعلاء درجه استحکام باشد، عشق و علاقه بر آن حکمفرما گردد. بنابراین ازدواج یک معامله تجاری و تملکی مانند خرید و فروش و اجاره نیست، و یا معامله‌ای نیست که زن را تقریباً به صورت برده درآورده و اختیارات او را سلب کرده باشد.

رابطه و علاقه در بین زن و شوهر رابطه اطمینان و آرامش است، قلبها آرام می‌گیرند و مهر و محبت به وجود می‌آید در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أزواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَیها وَ جَعَلَ بَیْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلک لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ﴾ روم ۲۱

«یکی از نشانه‌های دال بر عظمت و قدرت خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید، تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما مهر و محبت انداخت، مسلماً در این امر نشانه‌ها و دلایلی بر عظمت و قدرت خدا وجود دارد، برای افرادی که عقل و فکر دارند و به مسائل می‌اندیشند.»

این آیه مردان و زنان را آگاه می‌کند که یکی از بزرگترین دلایل و نشانه‌ها بر قدرت خدا و کرم و لطف او نسبت به بندگانش این است که همسر مرد را از نوع و جنس خود او قرار داده است، تا با ایجاد تفاهم و درک همدیگر، در کنار هم آرام گیرند. آرامش و اطمینان نفسی که در این آیه ذکر شده تعبیری است بسیار بلیغ

از احساس و درک عشق و مهر و محبت و شوقی که زن و شوهر نسبت به هم دارند، همان عشقی که باعث از بین رفتن اکثر تشنجات قلب و فکر انسان می‌گردد و هرگز نفس بدون ازدواج نمی‌تواند آن را داشته باشد. همچنین از نشانه‌های دیگر قدرت الهی که این آیه به ما نشان می‌دهد این است که در بین زن و شوهر یک نوع مهر و محبت عمیق و ثابت و استوار قرار داده است که کهنه نمی‌شود. و مانند سایر محبت‌های شهوانی غیرمشروع نیست که پس از مدتی فراموش گردد.

قرآن در مورد ارتباط محکم زن و شوهر می‌فرماید:

﴿هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ و اَنْتُمْ لباسٌ لَهُنَّ﴾ بقره ۱۸۷

«همسرانتان لباس شما هستند و شما لباس ایشان می‌باشید.»

این آیه هریک از زن و شوهر را به لباس تشبیه کرده است، همانگونه که لباس انسان را می‌پوشاند زن و مرد نیز یکدیگر را می‌پوشانند، زن و شوهر بهم نیازمند هستند، همانطور که به لباس نیاز دارند، همانگونه که لباس عیب بدن را می‌پوشاند و آن را از گزند سرما و گرما و غیره محفوظ می‌دارد و باعث زینت و زیبائی است، زن و مرد هم عیب یکدیگر را می‌پوشانند و یکدیگر را از گزند محفوظ می‌دارند و مایه آرامش همدیگرند.

یکی از پایه‌های محکم و استوار برای دوام مهر و محبت و آرامش در بین زن و شوهر کفائت و وجود تناسب تربیتی و اخلاقی در بین آنان است، در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿أَلْخَبِیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَالْخَبِیثونَ لِلْخَبِیثاتِ، والطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبِینَ والطَّیِّبُونَ للطَّیِّباتِ﴾ نور ۲۶

«زنان ناپاک ازآن مردان ناپاکند و مردان ناپاک ازآن زنان ناپاکند و زنان پاک متعلق به مردان پاکند و مردان پاک متعلق به زنان پاکند.»

معنی قسم اوّل آیه این است که زنان ناپاک و بدکاره شایسته و لیاقت ندارند جز اینکه با مردان ناپاک مثل خود ازدواج کنند، چرا مردی که دارای شرف و کرامت و مروت باشد و قبول نکند که ناموسش در معرض لغزش و انحراف قرار گیرد، هرگز حاضر نیست بازنی ناپاک و بی‌عفت رابطه زناشوئی برقرار کند، و او را به عنوان همسر خود انتخاب نماید، و مردان بی‌عفت و ناپاک نیز همینطورند، لیاقت و شایستگی ندارند جز اینکه با زنهای مثل خود ازدواج نمایند، زیرا زنهای عفیف و پاکدامن و باشخصیت هرگز حاضر نخواهند شد با انسانهای بی‌عفت و پست ازدواج کنند. وقتی زنان و مردان پاک و باعفت از ناپاکان دوری جستند و خودداری نمودند، زمینه آماده می‌شود زنان پاک با مردان پاک که از لحاظ ادب و اخلاق و تربیت بهم نزدیکند و با هم تناسب دارند ازدواج نمایند. این است معنی آخر آیه که می‌فرماید:

﴿الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات﴾

سکون و آرامش و اطمینان دائمی که در نتیجه همفکری و تناسب اخلاق به دست می‌آید همان آرامش و اطمینانی است که از تربیت صحیح دینی حاصل می‌شود، در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿ تُنْكَحُ المرأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمٰالِها، و لِحَسَبِهٰا، و لِجَمالِهٰا وَ لِدينِهٰا، فَاظْفَرْ بِذاتِ الدّينِ تَرِبَتْ يَدٰاكَ﴾[١]

«زن به خاطر چهار صفت برای نکاح انتخاب می‌شود، به خاطر مالش، به خاطر خانواده و نجابتش، به خاطر زیبائی و خوش قیافه بودنش، و به خاطر دین و اخلاقش، ولی زن دیندار و بااخلاق را انتخاب کنید تا خوشبخت شوید.»

البته این چهار صفت مهم‌ترین صفاتی هستند که انسان به هنگام ازدواج به

١ـ بخاری و مسلم (متفق علیه)، صحیح

دنبال و جستجوی آنها است و پیغمبرﷺ هم مردمان را به پیگیری آنها ترغیب و تشویق می‌نماید ولی چون در نظر مردم وجود دین و اخلاق در آخرین درجه اهمیت قرار داشت، پیغمبرﷺ به کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند تأکید می‌کند تا زنهای متدینه و باتربیت را بر سایر زنها ترجیح دهند، و قبل از هر چیز متوجه صفت دین و اخلاق آنان باشند، منظور از زن متدین تنها این نیست که نماز بخواند و روزه بگیرد، بلکه باید تربیت و اخلاق اسلامی داشته باشد، و برابر آداب و روش اسلام خود را حفظ کند و به رفتار و صفات اسلامی خو گرفته باشد.

مسلماً ازدواج تنها با زنانی جایز است که خداوند آنان را حلال کرده است و ازدواج با زنان محرم جایز نیست خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ و اَخَوَاتُكُمْ و عَمَّاتُكُمْ و خَالاَتُكُمْ و بَنَاتُ الأَخِ وَبَنَاتُ الأُخْتِ، وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ، وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلاَئِلُ اَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ اَصْلاَبِكُمْ، وَ اَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الأُخْتَيْنِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللهَ كَانَ غفوراً رحيماً﴾ نساء ۲۳

«خداوند بر شما حرام نموده است، ازدواج با مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هایتان، خاله‌هایتان، برادرزادگانتان، خواهرزادگانتان، مادرانی که به شما شیر داده‌اند، خواهر رضاعیتان، مادران همسرانتان، دختران همسرانتان از مردان دیگر، که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته‌اند، و با مادرانشان نیز همبستر شده‌اید، ولی اگر با مادرانشان همبستر نشده باشید گناهی (در ازدواج با چنین دخترانی) بر شما نیست، همسران پسران صلبی خود و بالاخره اینکه دو خواهر را با هم در نکاح جمع کنید، مگر آنچه که گذشته است، بیگمان خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.»

اصول و ارکان ازدواج در اسلام

ازدواج در اسلام مانند سایر عقد و معاملات دیگر آن نیاز ندارد که حتماً یک روحانی و عالم دینی آن را انجام دهد، و لازم نیست که حتماً یک مراسم دینی برای آن برپا شود آنگونه که در اکثر ادیان تشکیل چنین مراسمی لازم است. اسلام ازدواج را به عنوان عهد و میثاقی قرار می‌دهد که بر اساس تفاهم و هماهنگی و احساس مسئولیت در بین طرفین، زن و شوهر، استوار باشد.

شرایط ازدواج عبارت است: از ایجاب و قبول صیغه ازدواج و حضور دو شاهد، اگر زن و مردی پس از خواستگاری و توافق طرفین، رضایت و توافق خود را با حضور دو نفر شاهد عادل و معتبر اعلام کردند و صیغه و لفظ ایجاب و قبول را با حضور این دو شاهد جاری نمایند، عقد ازدواج در بین آنان تکمیل می‌گردد و این دو به صورت زن و شوهر هم درمی‌آیند[۱] خواه این ازدواج با حضور رهبران دینی یا حاکم و قاضی انجام گیرد، یا هیچ یک از آنان نباشند. اگر ازدواج در دفتر ازدواج رسمی با حضور دو نفر شاهد انجام گیرد و به ثبت برسد، از لحاظ دینی بلااشکال است.

ازدواج اسلامی با قانونهای مدنی که به وسیله بشر وضع شده است تفاوت دارد، چون ازدواج از دیدگاه مزبور فقط یک عقد و توافق رسمی در بین زن و شوهر است و خالی از صفات و خصوصیات دینی است، در حالی که شریعت اسلام ازدواج را به عنوان یکی از مسائل دینی به حساب می‌آورد، که باید اصول و قواعد آن از جانب دین مشخص شده باشد، و امری است که اسلام، مردم را به

۱ـ امام ابوحنیفه با استناد به برخی احادیث صحیح می‌گوید هرگاه زن، مرد کفئی را برای ازدواج انتخاب نمود، ولی و سرپرست او، حق ممانعت از آن را ندارد. و این یک نوع آزادی است که تا چندین سال پیش زنان اروپا بدان نرسیده بودند، و قانون فرانسه به پسران و دختران جوان قبل از رسیدن به سن ۲۵ سالگی حق آزادی ازدواج را نمی‌دهد و بدون اجازه و رضایت ولی، اجازه نمی‌دهد قبل از ۲۵ سالگی ازدواج نمایند.

آن تشویق می‌نماید. در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿یَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ مِنكُمْ الْبَاءَةَ فَلْیَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ اَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَ اَحْصَنُ لِلْفَرجِ، وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَعَلَیْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ﴾[۱]

«ای جماعت جوانان! هریک از شما که قدرت تأمین مخارج ازدواج را دارد و می‌تواند هزینه آن را تهیه کند، باید ازدواج کند، چرا که ازدواج، بهتر چشم را کنترل می‌کند و ناموس را بهتر محفوظ می‌دارد، اما کسی که نتواند نفقه ازدواج را تأمین کند باید روزه بگیرد چون روزه باعث ضعف و کم شدن شهوت و غریزهٔ جنسی است.»

احکام فراوانی از جنبهٔ شرعی بر عقد ازدواج ترتب می‌نماید، از جمله زن مسلمان حق ندارد با مرد غیر مسلمان (اعم از اهل کتاب و مشرک) ازدواج کند و جایز نیست مرد مسلمان با زن مشرک ازدواج نماید و شیرخوارگی (رضاعت) از اسباب تحریم ازدواج است (کسی که شیر کسی را بخورد به منزله اولاد او درمی‌آید، لذا ازدواج مرد با مادر شیری و خواهر و عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده شیری خود حرام است) ولی قانونهای مدنی و غیرخدائی همه اینها را جایز می‌دانند.

خواستگاری

خواستگاری که قبل از ازدواج انجام می‌گیرد، بدین شیوه است، مردی که می‌خواهد با زن مورد نظرش ازدواج کند به نزد خویشان و نزدیکان او می‌رود و خواسته خود را بیان می‌کند، با آنان به بحث و گفتگو در مورد موافقت با خواسته‌اش و شرایط آن، می‌پردازد. بهتر این است که قبل از عقد، طرفین

۱ـ بخاری و مسلم (متفق علیه) صحیح

همدیگر را ببینند، تا دلهایشان بسوی هم جلب شود و محبت و علاقه در بین آنان به وجود آید، تا هنگامی که کار از کار می‌گذرد پشیمان نشوند.

از مغیره بن شعبه روایت شده که زنی را خواستگاری کرد و پیغمبرﷺ به او فرمود:

﴿أُنْظُرْ إِلَيْها فإِنهُ أَحرىٰ أَن يُؤدِمَ بينكما﴾ (۱)

«به او نگاه کن و او را ببین چون این امر بهتر باعث سازش و دوام محبت در بین شما می‌گردد.»

لازم است که ولی و سرپرست، (از قبیل پدر و جد و برادر و...) موافقت زن خواستگاری شده را که به سن بلوغ رسیده است برای ازدواج با مرد خواستگار، بدست آورد، در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿الثيبُ اَحَقّ بِنَفسها مِن وَليِّها والبِكرُ تُستَأْمَرُ و إِذْنُها سُكوتُها﴾ (۲)

«بیوه زن مصلحت خود را بهتر از ولی و سرپرستش می‌داند، دوشیزه هم باید برای ازدواج از او اجازه گرفته شود. و همینکه دوشیزه سکوت نمود (و اعتراض نکرد سکوتش به معنی اجازه است).»

هریک از طرفین مرد و زن بعد از خواستگاری و اعلان موافقت، می‌توانند پشیمان شوند و اگر یکی از آنها پشیمان شد هدایایی که به یکدیگر داده‌اند و باقیماندنی است، مانند طلاجات و زینت‌آلات، باید مسترد گردد، اما چیزهایی که قابل دوام نیست، مانند شیرینی و غذا و عطرهای صرف شده چیزی بابت آنها پرداخت نمی‌گردد.

در فاصلهٔ بین خواستگاری و عقد ازدواج جایز نیست مرد و زن با هم تنها باشند و در یک مکان خلوت کنند، چون، تا زمانی که عقد ازدواج انجام نگیرد،

۱ـ اصحاب سنن، دارمی و امام احمد. مفتاح کنوز السنه ص ۵۰۷

۲ـ اصحاب سنن ، حسن

این دو با هم بیگانه هستند. چون خواستگاری، وعده به ازدواج است، خود ازدواج نیست.

کفائت

یکی از شرایط ازدواج این است که باید مرد کفأ و همسان با زنی باشد که می‌خواهد با او ازدواج نماید. کفائت در لغت به معنی مساوات و همسانی است، کفائت باید در نسب و مال باشد، و شرف علم بالاتر از نسب است. کفائت در مال این است، که مرد قدرت تأمین مهر و نفقه زن را داشته باشد، ثروتمندی شرط کفائت نیست بلکه تنها قدرت تأمین نفقه و مهریه شرط معتبر می‌باشد.

وقتی زن بدون اجازه ولی شرط کفائت را نادیده می‌گیرد، ولی او حق دارد که تقاضای فسخ نکاح او را بنماید.

مهریه

اسلام بر مرد واجب نموده که به هنگام ازدواج قسمتی از مال خود را به عنوان مهریه برای همسرش تعیین کند. خداوند از این مهریه به اسم صدقه نام می‌برد و می‌فرماید:

﴿وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نفساً فَكُلُوهُ هنيئاً مَريئاً﴾ نساء ٤

«مهریه‌های زن را به عنوان هدیه‌ای خالصانه و فریضه خدائی بپردازید، آنگاه اگر زنان با طیب و رضایت خاطر چیزی از مهریه خود را به شما بخشیدند آن را حلال و گوارا مصرف کنید.»

اعراب عادت داشتند، که به حق مالکیت زن بر مهریه احترام قائل نشوند، وقتی ولی مهریه دختر یا خواهر و... خود را می‌گرفت آن را به او نمی‌داد، و اگر

می‌داد این بار شوهر بدون اجازه او به میل خود در آن دخل و تصرف می‌نمود، اسلام این نوع رفتار را باطل کرد و دستور داد، تا مهریه را به زنان بدهند و کسی بدون اجازه ایشان در آن دخالت نکند. آیه فوق تأکید می‌کند که باید با طیب خاطر و با عشق و علاقه مَهریه به زنان داده شود و شوهر عقیده داشته باشد که این حقی است برای همسرش که باید به او برسد، و از انجام این وظیفه قلباً شاد باشد. ولی و شوهر باید بدانند که حق ندارند بدون اجازه زن، کوچکترین استفاده‌ای از مهریه او بنمایند، همانگونه که معنی مالکیت هم این است، باید حق مالک نسبت به مالش محترم شمرده شود. با این دستور آسمانی اسلام مقرر کرده است که زن حق مالکیت صحیح به نسبت مهریه‌اش بر ذمه و مال شوهرش دارد. بعضی از دشمنان اسلام، قرار دادن مهریه برای زن از جانب اسلام را به صورت خرید و فروش زن جلوه داده‌اند و درک فلسفه مهریه را نکرده‌اند، که سهمی است که باید مرد برای زندگی مشترک و تشکیل خانواده بپردازد، و این تعهد، در مقابل حقی است که به او داده شده است، همان حق سرپرستی و ریاست خانواده که به حکم قانون طبیعی و تلاش و کوشش مداوم برای زندگی، به مرد داده شده است.

زن در اروپا، به حکم عرف و عادت (مخالف با طبیعت)، مکلف است برای کسی که شوهر آینده اوست خانه و کاشانه تأمین کند و این امر در نزد اروپائیان به اسم (دوته) معروف است. این تکلیف که زن در زندگی زناشوئی ملزم به تهیه منزل و مایحتاج زندگی باشد، در حالی که قدرت او برای تلاش و کوشش به حکم فطرت و طبیعت از مرد کم‌تر است، به حقیقت واژگون کردن طبیعت و عمل به خلاف مقتضای آن است.

میزان مهریه‌ای که از جانب اسلام واجب شده است مشخص نیست، و با توجه به قدرت مالی شوهر و توافق طرفین تفاوت می‌کند، تا جائی که فقیری

پیش پیغمبرﷺ آمد و شکوه نمود که قدرت پرداخت مهریه‌ای را که عادتاً پرداخت می‌شود ندارد. پیغمبرﷺ به او فرمود:

﴿إلْتَمسْ وَلَوْ خاتَماً مِنْ حَدیدٍ﴾(۱)

«چیزی را پیدا کن هرچند یک انگشتر آهنی هم باشد.»

واجب نیست که تمام مهریه به هنگام عقد ازدواج فوراً پرداخت شود، بلکه جایز است که تمام مهریه یا قسمتی از آن به صورت قرض باشد، و یا به شیوهٔ اقساطی پرداخت گردد و زن بالغ و عاقل و دارای رشد فکری می‌تواند بعد از عقد ازدواج، شوهرش را از تمام مهریه و یا مقداری از آن تبرئه و حلال کند.

اما عادتی که امروزه در بین عده‌ای از مسلمانان رواج دارد که مهریه سنگینی را برای دختران خود درخواست می‌نمایند، باعث شده که جوانان از ازدواج روگردان شوند، چون قدرت تأمین نفقه و هزینه‌های سنگین را ندارند، و با درآمد محدودی که دارند از پرداخت آن عاجزند، بدون شک این امر با روح قرآن و اهداف عالیه آن مغایرت دارد که می‌فرماید:

﴿إن یَکُونوا فُقَراءَ یُغنِهُمُ الله مِنْ فَضْلِهِ﴾ نور ۳۲

«اگر مردان فقیر بودند (به خاطر فقرشان از ازدواج با آنان خودداری نکنید زیرا) خدا، ایشان را به فضل و کرم خود غنی و بی‌نیاز می‌نماید.»

روح قرآن این است که نباید انسانها به خاطر فقر و عدم قدرت پرداخت مهریه‌های گزاف، از ازدواج محروم بمانند و در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿إذا جاءَکُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دینَهُ و خُلُقَهُ فزوّجوه إلاّ تَفعَلُوا تَکُنْ فِتنةٌ فِی الأَرْضِ وَ فَسادٌ کبیرٌ﴾(۲)

«هرگاه کسی که از لحاظ دینی و اخلاقی مورد رضایت شما است، برای

۱ـ بخاری، صحیح

۲ـ ترمذی، حدیثی است حسن

خواستگاری پیش آمد دختران خودتان را به ازدواج او درآورید، اگر ایـن کـار را نکنید فتنه و فساد بزرگ در زمین و در میان مردم به وجود خواهد آمد.»

ملاحظه فرمائید که پیغمبرﷺ ملاک ازدواج را اخلاق و دین قرار داده است و از مال اسمی نبرده است و به ما اخطار کرده که اگر این کار را نکنیم فتنه و فساد بس بزرگ در جامعه پیدا می‌شود.

آری ما امروزه این فتنه و فساد عظیم را در میان جوانان مشاهده می‌کنیم که به علت عدم قدرت بر تأمین هزینه ازدواج، در کارهای نامشروع و فساد غرق شده‌اند. و در دام عادتهای غلط اجتماعی که مخالف با روح قرآن است گـرفتار مانده‌اند.

مساوات در بین زن و شوهر

خانواده هسته مرکزی جامعه بشری است، سعادت انسان در اوضاع و احوال عادی بستگی به سعادت خانواده دارد، استحکام و قدرت و همبستگی خانواده نشانه استحکام و همبستگی و پیشرفت جامعه است.

وقتی که خانواده از زن و شوهر تشکیل گردید، سعادت و آرامش آن بستگی به میزان فهم درست آن دو از تعهد و مسئولیت مشترکی که در زندگی جـدید نسبت به هم دارند دارد، و اینکه چگونه باید روابط خود را تحکیم بخشند و به عنوان هسته مرکزی نقش خود را ایفا نمایند.

زمانهای بسیار طولانی سپری شده است، بدون اینکه مـقام واقـعی زن در اجتماع شناخته شود و اکثر ملتها گمان می‌کردند که ازدواج به معنی بـه بـرده درآوردن زن برای مرد می‌باشد.

اما قرآن کریم زن و مرد را در حقوق زناشوئی در یک سطح مساوی و برابر قرار داده و ریاست خانواده را به عهده مرد واگذار نموده است، در این مورد قرآن

می‌فرماید:

﴿وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذي عَلَيْهِنّ بِالمَعْرُوفِ و لِلرِّجٰالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ بقره ۲۲۸

«برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران آنها را اداء کنند) همانگونه که بر همسران حقوق و واجباتی است که باید بـه شـوهرانشـان اداء نمایند، به گونه‌ای که شایسته با عرف صحیح و مقررات اسلام باشد، و مردان (در رعایت و حفاظت در امور خانوادگی) بر زنان برتری دارند.»

این آیه شریفه با جملات و کلمات مختصری که دارد، قواعد و دستوراتی در خود جمع کرده است که تفصیل آن‌ها نیاز به کتاب بزرگی دارد، و یک قاعده کلی است که اعلام می‌کند: زن و مرد در تمام حقوق متداوله با هم مساوی هستند؛ این آیه مقیاسی برای مرد تعیین می‌کند، تا در تمام اوضاع و احوال بر اساس آن با همسرش رفتار نماید، و هرگاه بخواهد چیزی را از همسرش درخواست نماید باید بداند که به اندازه آن برای او، در مقابل همسرش تعهد به وجود می‌آید، به هیچوجه عادلانه نیست که یکی از زن و شوهر بناحق بر دیگری حکمفرما باشد و او را به عنوان بردهٔ ذلیل در جهت منافع خود به کار گیرد، مخصوصاً وقتی که زن و مرد زندگی مشترک زناشوئی را تشکیل می‌دهند، دورهٔ جدیدی را شـروع می‌نمایند، بدون شک ادامه آن بطور شرافتمندانه بدون احترام متقابل و رعایت حقوق یکدیگر امکان‌پذیر نیست.

این آیه پس از اینکه در بین زن و شوهر مساوات در حقوق متداوله را اعلام می‌نماید یک امر را از آن استثنا می‌کند، که قرآن به عَنوان ﴿لِلرِّجٰالِ عـليهنّ درجةٌ﴾ از آن تعبیر نموده است، یعنی (برای مردان بر زنان برتری وجود دارد) قرآن خود در آیهٔ دیگر این برتری را تفسیر می‌کند و می‌فرماید:

﴿اَلرِّجٰالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّسٰاءِ بِمٰا فَضَّلَ الله بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوٰالِهِمْ﴾ نساء ۳۴

«مردان بر زنان سرپرستند (و در خانواده حق رهبری و صیانت و رعایت زنان به عهده ایشان است.» چون خداوند برای نظم اجتماع، مردان را در برخی صفات بر زنان برتری بخشیده است) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول بدست می‌آورند و از اموال خود برای خانواده خرج می‌کنند.»

بنابراین حق سرپرستی و ریاست خانواده برای مرد، ناشی از برتری طبیعی و قدرت فطری و استعداد مرد می‌باشد، و ناشی از این است که مسئولیتهای اجتماعی و تأمین هزینه خانواده بعهده مرد است، و برای تأمین معاش و ادارهٔ خانواده مرد از زن صبورتر و بردبارتر و نیرومندتر می‌باشد، هرچند زن از لحاظ قدرت عقلی و جسمی با مرد یکسان باشد، چون زن به حکم قانون فطرت و طبیعت، به هنگام حاملگی و شیر دادن به بچه و سایر ناراحتیهای زنانه ناچار از کار و فعالیت باز می‌ماند، پس این مرد است که باید زندگی زن را تأمین کند و امکانات و فرصت لازم را برایش فراهم آورد، تا بتواند در منزل به تربیت اولاد خود بپردازد و به کارهائی که باعث راحتی و آرامش خانواده است برسد.

علاوه بر این زن در هر ماه یک هفته در حالت عادت ماهیانه بسر می‌برد که باعث کسالت است و نیاز بیشتر به استراحت دارد.

از طرف دیگر زندگی زناشوئی و خانوادگی یک زندگی مشترک و اجتماعی است، و هر اجتماعی لازم است رئیسی داشته باشد، والا هرکس به آرزو و سلیقه خود که در بعضی موارد با دیگران متفاوت است اقدام به کار می‌نماید، و این امر باعث بی‌نظمی و هرج و مرج می‌گردد، ولی اگر رئیسی داشتند به هنگام بروز اختلاف به قول او عمل می‌کنند و از بی‌نظمی جلوگیری می‌شود، و اتحاد و همبستگی از بین نمی‌رود و بدون شک برای ریاست و سرپرستی خانواده حق تقدم با مرد است، زیرا آگاه‌تر به مصالح خانواده است و تواناتر بر اجرای منافع آن می‌باشد.

نحوه رفتار شوهر با همسرش

شریعت اسلام شوهران را به رفتار نیکو و خوب با همسرانشان تشویق و ترغیب می‌نماید و قرآن دستور می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ عاشِرُوهُنَّ بِالمَعْرُوفِ﴾ نساء ۱۹

«با همسرانتان به شیوهٔ خوب و نیکو رفتار کنید.» و باز می‌فرماید:

﴿فَامْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ بقره ۲۳۱

«پس همسرانتان را به شیوه خوب و پسندیده نگاه دارید و یا آنان را به نحو احسن و شیوه پسندیده طلاق دهید.» وظیفه شوهر است که دست خود را باز بگذارد و بدور از اسراف و یا بخل و تنگ نظری زن و بچه‌هایش را اداره نماید، در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ، وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللهُ لايُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاّ ما آتاها﴾ طلاق ۷

«باید شوهران از امکاناتی که دارند برای همسران خود خرج کنند، کسی که فقیر است باید به نسبت آنچه خداوند به او بخشیده خرج نماید، چون خداوند هیچ نفسی را مکلف نمی‌کند، مگر به اندازهٔ توان و امکاناتی که به او بخشیده است.»

به هنگام سرپیچی زن از فرمان شوهرش مرد حق دارد به شیوه‌هائی که در این آیه مشخص شده است از سرپیچی و نافرمانی او جلوگیری کند، در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿وَاللاّتي تَخافُونَ نَشُوزَهُنَّ فَعَظِوُهُنَّ، وَاهْجُروهُنَّ فِى الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلاٰ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلا﴾ نساء ۳٤

«زنانی که از نافرمانی و سرکشی آنان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید، و (اگر مؤثر واقع نشد) از همبستری با آنان خودداری و بستر خویش را جدا کنید (و با

ایشان سخن نگوئید و اگر باز هم مؤثر واقع نشد) آنان را (تنبیه کنید) و بزنید، آنگاه اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه‌گانه را مراعات کنید و از اخف به اشد نروید، و جز این راهی برای) تنبیه ایشان نجوئید.»

این آیه شریفه به صراحت اعلام می‌دارد که هرگاه مرد چیزهایی را از زنش مشاهده نماید که بیمناک شود منجر به نافرمانی و سرکشی و عدم رعایت حقوق زناشوئی می‌گردد، بر او لازم است قبل از هر چیزی او را نصیحت کند و با بیان پند و اندرزهائی که فکر می‌کند مؤثر است او را پند دهد. وقتی معلوم شد نصیحت فایده‌ای ندارد، آنگاه اقدام به جدا ساختن بستر خود از بستر همسرش می‌نماید و قهر و نارضایتی خود را به او نشان می‌دهد.

فلسفه دور شدن مرد از بستر همسرش که یک مجازات و تنبیه روحی است و زن را روحاً ناراحت می‌کند، به خاطر این نیست که زن را چند روز یا چند هفته‌ای از لذت جسمانی محروم کند زیرا زن هرچند به خوبی می‌داند که از لحاظ طبیعی نسبت به شوهرش ضعیف‌تر است، ولی مادام این احساس را داشته باشد که با بکارگیری فنون زنانگی می‌تواند عشق و علاقه شوهرش را بخود جلب کند و او را مغلوب مهر و محبت خود سازد، ضعف طبیعی خود را جبران می‌کند، و خود را طرف غالب به حساب می‌آورد، و تصور می‌کند مرد هر اندازه قوی و نیرومند باشد در برابر فتنه و فنون او تاب مقاومت ندارد، پس می‌تواند در عرصه خانواده یکه‌تاز میدان باشد، اما وقتی زمان فرو رفتن در رختخواب می‌رسد، و زن احساس می‌کند بهترین فرصت برای بکارگیری فتنه و فنون قدرت نمائی است، همینکه متوجه شد که شوهرش تحت تأثیر شگرفهای او واقع نشده و با کمال قدرت بر خود مسلط و شخصیت و مردانگی خود را حفظ کرده است و حاضر نیست به هیچوجه تسلیم سرکشی و نافرمانی او شود و به عنوان اخطار رختخوابش را از او جدا نموده است، در چنین حالتی زن تکانی می‌خورد و به خود

می‌آید و متوجه می‌شود که آنچه در توان داشته به کار گرفته ولی مؤثر واقع نشده است و شوهرش با هیبت و اقتدار تمام و عزم راسخ با ابراز اعتراض از او دوری می‌نماید، در این هنگام به حقیقت بر ضعف خود آگاه می‌گردد و به قدرت و ارادهٔ شوهرش اعتراف می‌کند، و چاره‌ای ندارد جز اینکه سر تسلیم به عنوان تمکین فرود آورد و از سرکشیها و نافرمانیهای گذشته خود پشیمان شود و پوزش بخواهد. بنابراین دوری مرد از زن یکنوع تنبیه و مجازات روحی برای جلوگیری از سرکشی و نافرمانی است. چون هیچ عاملی برای جلوگیری از سرکشی و نافرمانی مؤثرتر از این نیست که انسان سرکش به ضعف و ناتوانی خود در مقابل قدرت کسی که از او نافرمانی می‌کند آگاه باشد.

وقتی که شوهر متوجه شد که پند و اندرز و جدا کردن رختخواب، از نشوز و نافرمانی همسرش جلوگیری نمی‌کند، اجازه دارد با دست و بدون شدت، به جز صورت او را بزند البته این اجازه به این معنی نیست که شوهر حق دارد هر وقتی که بخواهد هر همسری که باشد بزند، بلکه تنها به هنگام ناچاری که جز زدن چاره‌ای نیست نباید بدان توسل شود، چرا که رسول خدا که اولین مجری دستورات قرآن است، از زدن زن بیزاری می‌نماید و آن را تقبیح می‌کند و می‌فرماید:

﴿لَنْ يَضْرِبَ خِيارُكُم﴾[1] «انسان خوب و با شخصیت در بین شما کسی است که همسرش را نمی‌زند.» و باز می‌فرماید:

﴿أَلا يَسْتَحْيِ أَحدُكُمْ أَنْ يَضْرِبَ إمْرَأَتَهُ كَمٰا يَضْرِبُ الْعَبْدَ يَضْرِبُهٰا أَوَّلَ النَّهٰارِ ثم يُجٰامِعُهُما اٰخِرَةً﴾[2]

«مگر کسانی از شما که زنهایشان را مثل برده کتک می‌زنند، شرم ندارند، که

۱- بیهقی

۲- بخاری و ترمذی، صحیح

در اول روز آنان را کتک کاری می‌کنند و در آخر آن با ایشان همبستر می‌شوند.»

روایت شده که پیغمبرﷺ هرگز زنانش را نزده است.

لازم است ضربه‌ای که به همسر وارد می‌شود خفیف باشد و اثری در بدن او به جای نگذارد، از طرفی چاره‌ای نداشته باشد، در چنین حالتی تنبیه با ضرب بهتر از تنبیه با طلاق است چون ضرر و تألم ضرب در چند لحظه، تنها عاید شخص زن می‌شود، ولی ضرر و زیان طلاق متوجه اولاد و خویشان و همه افراد خانواده طرفین می‌گردد.

شریعت اسلام تنها به خاطر این به شوهر اجازه داده که به هنگام ناچاری همسرش را به وسیله زدن خفیف تنبیه کند زیرا بعضی از زنان جز با زدن تنبیه نمی‌شوند و آنان زنانی هستند که تنها در مقابل کتک خوردن احساس شرم و خجالتی دارند.

زن مسلمان در رابطه با حجاب

اما مسئله حجاب که اکثر نویسندگان غربی به آن حمله کرده و آن را مورد ایراد و طعن قرار داده‌اند، باید گفت، قرآن که رعایت آن را واجب نموده است، تنها به خاطر حفظ وقار و شخصیت و اخلاق زن است. بدون شک خطر شهوت و غرایز جنسی به مراتب بیشتر از خطرات اجتماعی دیگر است که به منظور جلوگیری از آنها قوانین و مقرراتی وضع می‌گردد، تا با آنها مبارزه بشود، و آزادی آنها کنترل گردد.

خداوند متعال دربارهٔ حجاب می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ و يَحفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِکَ اَزْکیٰ لَهُمْ إِنَّ اللهَ خَبيرٌ بِما يَصْنَعُونَ و قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها، وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ، وَ لا يُـبْدِينَ

زِينَتَهُنَّ إلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ، أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنِى إِخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ، أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ، أَو التَّابِعِينَ غَيْرِ اُولِى الإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظهَرُوا عَلىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ، و لايَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيَعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ، و توبُوا إِلَى اللهِ جَميعاً أَيُّها الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ نور ۳۱ـ۳۰

«ای پیغمبرﷺ به مردان مؤمن بگو (که آنان موّظفند از نگاه به عورت و محل زینت زنان نامحرم) چشمان خود را فروگیرند، و عورتهای خود را (با پوشانیدن و دوری از پیوندهای نامشروع) محفوظ دارند، این کار برای ایشان باعث پاکی و زیبندگی بیشتر است، بیگمان خداوند به آنچه که انجام می‌دهند آگاه است، و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را از نامحرمان فروگیرند، (و چشم چرانی نکنند) و عورتهای خویشتن را (همچون سر، سینه، بازو، ساق، گردن خلخال، و گردنبند و بازوبند) نمایان نسازند مگر آن مقداری که طبیعتاً و معمولاً به هنگام کار نمایان می‌گردد، و چهارقد و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان بکشند خود را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، پدرانشان، پدران شوهرانشان، پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرانشان، زنان (همکیش) خودشان، کنیزانشان، دنباله‌روانی که نیاز جنسی در آنان نیست (مانند مخنثان، ابلهان، پیران فرتوت، و اشخاص فلج) و کودکانی که هنوز بر عورت زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند (و هنوز از امور جنسی چیزی نمی‌دانند) و پاهای خود را (به هنگام راه رفتن) به زمین نزنند تا زینتهایی که پنهانش می‌دارند (جلب توجه کند و صدای خلخال پاهایشان به گوش مردم برسد) و مردم متوجه آن شوند، ای مؤمنان همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید.»

خداوند متعال در این دو آیه به مردان و زنان مؤمن دستور می‌دهد، که چشمان خود را فروگیرند و آن را کنترل نمایند، و کلمه (غضّ) به معنی آزاد

نگذاشتن آن است که اجازه ندهند به دنبال آرزوهای شهوانی باشد، و از چشم چرانی آن را ممنوع کنند، والا منظور این نیست که انسان همیشه سر به زیر اندازد و به هیچ زنی نگاه نکند، چون این امر بسیار مشکل یا غیرممکن است به همین علت است که خداوند می‌فرماید: ﴿من ابصارهن﴾ با کلمه من تبعیضی آن را بیان می‌کند یعنی از بعضی نگاههایی که باعث برانگیختن و تحریک غریزه جنسی است و موجب تشویش قلبی و فساد می‌باشد خودداری کنید، بنابراین نظرهای بدون شهوت و خوف فتنه و یا اتفاقی و تصادفی مباح می‌باشد.

خداوند که می‌فرماید: ﴿أَزْكىٰ لَكُمْ﴾ کلمه (زکی) به معنی رشد و نمو و طهر و پاکی هر دو آمده است، اگر به معنی رشد و نمو باشد معنی آیه چنین خواهد بود: کنترل چشم و بازگردانیدن آن از چشم چرانی و هوس رانی باعث رشد و ترقی استعدادها و نعمتهای خدادادی در وجود انسان می‌شود، و انسان به طرف کمال روحی حرکت می‌کند و قدرت و تلاش خود را در راه خیر و صلاح به کار می‌گیرد و به عنوان یک عنصر صالح و مفید بزرگترین خدمتها را به جامعه می‌نماید، همانگونه که انسان بدنبال چشم چرانی و هوس رانی و تعقیب ناموس برادران خود باشد از فضایل اخلاقی باز می‌ماند و شخصیّت و استعداد و ارزش انسانی خود را ضایع می‌نماید، و در منجلابی گرفتار می‌آید که عواقب بسیار ناپسندیده‌ای را در انتظار دارد.

و اگر کلمه‌ی (زکی) به معنی طهر و پاکی باشد آنگاه معنی آیه این است چشم پوشی از ناموس دیگران و نگاه نکردن به زینت و عورت آنان و خودداری از چشم چرانی باعث پاکی و نظافت چشم می‌باشد که موجب عفت و پاکی نفس می‌گردد و نفس از وسوسه‌های شیطانی مبرّا و منزه باقی می‌ماند.

اما خداوند که می‌فرماید ﴿إِلاّ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا﴾ «یعنی زن (باید تمام بدنش را به جز جاهائی که ظاهر می‌شود، بپوشاند).» منظور از این جاها که ناچار باید ظاهر

شود، صورت و دو دست زن تا مچهای او است، که واجب نیست به هنگام نبودن فتنه، زن آنها را در برابر افراد نامحرم بپوشاند، ولی وقتی خوف فتنه در بین باشد، حق ندارد آنها را در برابر افراد بیگانه و نامحرم نمایان کند. اکثر علماء اسلام در مورد (ما ظهر منها) همین عقیده را دارند.

مذهب علمای حنفی و قول دوم شافعی و قول اصح در نزد علمای مالکی این است: که زن می‌تواند به هنگام بیرون رفتن از منزل و آمد و رفت در راهها، صورت و دستهایش را تا مچ در برابر افراد نامحرم نمایان کند، کسانی که این عقیده را دارند می‌گویند: منظور از آیه ﴿و لایُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها﴾ این است که زنان حق ندارند هیچ یک از اعضای خود را نمایان کنند مگر جاهایی که به حکم عادت همیشه ظاهر و نمایان است که عبارت است از صورت و دستها تا مچ می‌باشد، البته این اجازه تا زمانی که ترس از فتنه و فساد در بین نباشد، وقتی که چنین خوفی به وجود آمد و باعث برانگیختن انسانهای بی‌تعهد شود، باید از کشف صورت و دستهایش نیز مانند سایر اعضا خودداری کند.

هیئت فتوی، که تابع مشخیت الازهر می‌باشد در این باره چنین می‌گوید:

«به عقیده هیئت فتوی، بر اساس دو قاعده بزرگ اسلامی (یکی یسر و سهل بودن دین و دیگری جلوگیری از فساد) این قول راجح‌تر است که می‌گوید: صورت و دستان زن تا مچ جزو عورت نیست، بنابراین اگر این دو عضو در برابر مرد بیگانه باز و نمایان باشند به منظور دفع عسر و حرج در کارهای عمومی و شخصی اشکالی ندارد، و هرگاه ترس فتنه را داشت، بر زَن واجب است صورت و دستهایش را بپوشاند، تا از فساد جلوگیری شود.»

«در عین حال هیئت فتوی اعلام کرد، نمایان کردن صورت و دستهایی که به رنگهای متداول آرایش می‌شوند، جزو خودنمایی و خودآرائی زن محسوب است، که مورد نفرت شریعت است و به شدت آن را منع می‌نماید (زن حق ندارد صورت

و دستها و ناخنهای رنگ و آرایش شده را به افراد نامحرم نشان دهد) و تنها اجازه دارد، صورت و دستهای طبیعی و خالی از هر رنگ و آرایشی را به هنگام امن از فتنه نشان دهد. هیئت فتوی مسلمانان را دعوت می‌کند که به منظور حفظ سعادت خود، زنان و دختران خود را بر این اخلاق و ادب و تربیت اسلامی تربیت نمایند و آنان را مجبور به رعایت آن کنند و به ایشان بفهمانند که مخالفت با این ادب و اخلاق باعث برانگیختن غضب خداوند خواهد شد و موجب از بین رفتن اخلاق و شخصیت خانواده می‌باشد.

خلاصه مطلب این است، قرآن کریم اجازه نمی‌دهد که زن جاهای زینتی بدن خود را آشکار و نمایان کند، و برای گمراه ساختن و ایجاد فساد در بین افراد بیگانه و نامحرم خودنمائی کند، به غیر از افراد بیگانه و نامحرم، زن می‌تواند با افراد محرم خانواده و کسانی که در آیه فوق ذکر شدند و به زینت و زیبائی او متأثر نمی‌شوند با دست و روی باز روبرو شود (ولی زن حق ندارد به نزد افراد محرم حتی پسر و پدر خود، رانها و سایر جاهای حساس بدن خود را نمایان کند).

شاید عده‌ای فلسفه نهی قرآن از خودنمائی زنان را درک کرده باشند، و بدانند که خطرات شهوت و غریزه بسیار شدید است و چیزی که واجب است دین برای آن راه چاره‌ای پیدا نماید، لذا می‌بینیم که قرآن کریم بهترین و مفیدترین راه‌حل را نشان داده است.

مباح بودن تعدد زوجات

کتابها و مقالات فراوانی در اروپا از طرف مستشرقین و جامعه شناسان در مورد مباح بودن تعدد زوجات در اسلام منتشر شده است که کلاً به این عادت در اسلام حمله کرده‌اند و آن را کار ناشایستی جلوه داده‌اند، و به مسلمانان توصیه کرده‌اند که ضرورت دارد از این کار دست بردارند، تا جائی که عده‌ای از

نویسندگان ترقی و پیشرفت مسلمانان را از جنبه اجتماعی منوط به از بین بردن این عادت دانسته‌اند.

به حقیقت باید گفت که تعدد زوجات از جانب اسلام به وجود نیامده است، بلکه در اکثر شرایع و قوانین قبل از اسلام وجود داشته است، و عرب قبل از اسلام بیش از هر ملت دیگری زنهای فراوانی را در نکاح داشتند، اسلام آمد و حدّ وسط را در این مورد انتخاب کرد و برای تعدد زوجات حدّ و مرز مشخص را تعیین کرد و اجازه نداد که از این حدّ تجاوز شود، و شرایط و مقرراتی را برای تعدّد زوجات در نظر گرفت که با رعایت این شرایط زیانهای ناشی از تعدد زوجات از بین خواهند رفت که به تفصیل به بیان این موضوع می‌پردازیم.

تعدد زوجات به خاطر حمایت و دفاع از حق زن است

اسلام تعدد زوجات را مباح نموده و آن را واجب نکرده است (هرکس امکانات و شرایط لازم را داشته باشد اگر مایل باشد می‌تواند تا چهار زن بگیرد، اما واجب نیست که حتماً چهار زن را داشته باشد) ولی غربیهائی که در این مورد بحث می‌کنند چنین نشان می‌دهند که اسلام تعدد زوجات را بر همه پیروانش واجب نموده است.

حتی وقتی که غربیها در مسئله تعدد زوجات بحث می‌کنند و شما سخنان آنان را می‌شنوید چنین خیال می‌کنید که اسلام بر هر مرد مسلمانی واجب نموده که چند زن داشته باشد، و اجازه نمی‌دهد که به یک زَن قناعت نماید.

باید گفت اسلام به خاطر فلسفه و حکمت بسیار حکیمانه و دقیق که جز انسانهای بابصیرت و ریزبین و حکیم آن را نمی‌بینند به منظور اصلاح جامعه، اصل و مبدأ تعدد زوجات را تأیید کرده است، و این فلسفه این است، اسلام می‌داند که عده‌ای از مردان هستند که هیچ رادع و مانعی نمی‌تواند جلو

هوس‌رانی آنان را بگیرد (وقتی آتش غریزهٔ آنان فروزان گردید با هیچ آبی خاموش نمی‌شود جز ارضای آن) بنابراین به ایشان اجازه تعدد زوجات را داده است، البته این اجازه تنها به خاطر خارج نمودن اینگونه افراد از مضیقه و تنگنا نیست، بلکه به خاطر حفظ و حمایت از ناموس و شخصیت زنی است که در معرض شرّ و خطرات چنین اشخاصی قرار می‌گیرد.

اینگونه مردان در جوامع اروپائی که به آنان اجازه تعدد زوجات نمی‌دهند، چندین معشوقه و دوست و همخوابه را می‌گیرند، که شب و روز مانند زن رسمی با آنها بسر می‌برند، و در حقیقت این معشوقه‌ها زنهای غیررسمی آنان هستند که خود را در اختیار اینگونه مردان قرار داده‌اند، امّا از تمام حقوق زوجیت محروم هستند. بدون شک ظلم و خسارتی که از ناحیه این نوع ارتباط عرفی و متداول در اروپا بر زن وارد می‌شود قابل تصور نیست، چنین زنهائی همیشه در معرض این خطر قرار دارند که بدون داشتن هیچ حق و ادعایی به وسیله مردان طرد شوند، و حتی اگر فرزندی از این مردان داشته باشند حق نسبت دادن آن فرزند را به ایشان ندارند، پس هدف اسلام این است که زن را مورد حمایت و عنایت خود قرار دهد و اجازه ندهد در حالتهای یأس و ناامیدی که هیچ تضمین اجتماعی ندارد قرار گیرد، و به صورت آلت دست افراد هوسباز درآید. اسلام می‌خواهد زن در تمام شرایط و احوال به شیوهٔ یک زن رسمی که دارای تمام حقوق قانونی و شرعی است با مرد رفتار کند و ارتباط شرافتمندانه برقرار نماید.

شما خود قضاوت کنید، کدام یک، تعدد زوجات در اسلام و یا گرفتن همخوابه در غرب، به حال زن مفیدتر و برای حفظ شخصیت و شرافت او بهتر است؟

آیا اگر زن به صورت همسر دوم شرعی و قانونی مردی باشد که می‌تواند هزینه زندگی خود و بچه‌هایش را مطالبه کند و اگر آن مرد بمیرد خودش و بچه‌هایش از مال و ثروت او ارث می‌برند بهتر است؟ یا اینکه جزو زنهای خود

فروخته‌ای باشد که نه خود و نه بچه‌هایش حقی بر گردن شوهر نامشروعش نداشته و نتوانند از او ارث ببرند، و در حالت یأس و بی‌پناهی بسر برند به صورت سربار جامعه درآیند؟

دلایل و مجوّزهای علمی برای مباح بودن تعدد زوجات

دلایل علمی برای جایز بودن تعدد زوجات فراوان است، که به خصوصیات و طبیعت و سرشت انسان برمی‌گردند و از فطرت بشری سرچشمه می‌گیرند، و یا از ضروریات و شرایط اجتماعی ناشی می‌شوند. خصوصیات سرشتی و طبیعت انسانی تعدد زوجات را اقتضا می‌نماید، چون آمار و سرشماریهای ملتها نشان می‌دهد که تعداد زنان حتی در زمان صلح از تعداد مردان بیشتر است چه رسد به زمان جنگ که آمار زنان بسیار بالاتر خواهد شد.

تعداد زنان در اکثر کشورهای اروپائی که آتش جنگ در آنها روشن است بسیار بالاتر از تعداد مردان است، و شعله‌های جنگهای خوفناک یکی بعد از دیگری روشن می‌شوند، مثل اینکه جنگ جزو زندگی عادی بشر در اروپا می‌باشد. و این امر هر روز بر تعداد زنان می‌افزاید، چگونگی اداره و رفتار و حفظ شخصیت این جمعیت سرسام‌آور زنان به صورت سؤالی درآمده که فکر و ذهن علما و دانشمندان اخلاقی در اروپا را به خود مشغول کرده است، و می‌دانند در حالی که طبیعت و غرایز انسانی شدیداً نیاز به ارضا دارند، اگر به موقع چاره‌اندیشی نشود و راه‌حلهای مناسب، مشخص نگردد، بیش از پیش فتنه و فساد و خودفروشی که امروزه به صورت لکهٔ ننگ و نقطه سیاه در پیشانی زن اروپا دیده می‌شود، گسترده‌تر و دامنگیرتر می‌گردد.

از دیگر عوامل اجتماعی که تعدد زوجات را تأیید می‌نماید این است که بعضی اوقات زن به امراض شدید و صعب العلاج مبتلا می‌گردد، یا عقیم و نازا می‌باشد،

یا غریزه جنسی در او به خاموشی می‌گراید و یا به عکس مرد دارای غریزه جنسی شدید و حادتری است و نمی‌تواند با یک زن عفت خود را محفوظ نگاه دارد، و یا گاهی عادت ماهانهٔ زن طولانی است و به ده روز در هر ماه می‌رسد. اگر در چنین شرایط و اوضاع اجتماعی به مرد اجازه تعدد زوجات داده نشود، آن مرد ناچار است، یا دچار کارهای نامشروع شود، یا زنش را طلاق دهد و تردیدی نیست که طلاق در چنین اوضاع و احوالی به مراتب برای زن مضرّتر و زیان‌آورتر از این است، که زن دیگری شریک زندگیش شود.

قوانین و احکام اسلام در مورد تعدد زوجات

قبلاً گفتیم که تعدد زوجات پیش از اسلام در جزیرةالعرب بسیار شایع بوده است. و اکثر اعرابی که مسلمان می‌شدند هریک چندین زن در نکاح داشتند، بعضی از آنان وقتی مسلمان می‌شدند ده زن داشتند، وقتی اسلام آمد، به کلی تعدد زوجات را باطل نکرد، ولی آن را تعدیل و آراسته ساخت، در حالی که تعدد زوجات قبل از آن هیچ قید و شرطی نداشت. اسلام چه از جنبه کمی و تعداد، و چه از لحاظ کیفی و چگونگی، قید و شرطهایی برای آن قرار داد، تا با رعایت آنها در این اجازه و اباحهٔ اسلامی، ظلمی وجود نداشته باشد، و قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿فَانْكِحُوا مٰا طٰابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنىٰ و ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ، ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَلاّ تَعُولُوا﴾ نساء ۳

«زنهائی را که برای شما حلال و دلتان آنها را می‌خواهد و پسند می‌کند از یک، تا چهار به نکاح و ازدواج خود درآورید و نباید بیش از چهار زن در نکاح داشته باشید، این امر وقتی است که بتوانید در بین آنان عدالت و مساوات در حقوق شرعی رعایت کنید، وقتی بیم آن داشتید که قادر به رعایت عدالت در بین

چند همسر نمی‌باشید، باید به یک زن اکتفا کنید، و یا با کنیزان خود که هزینه و توقعات کمتر دارند ازدواج نمائید، رعایت این دستور و قانون، بهترین راه برای جلوگیری از ظلم شما نسبت به همسران و افراد خانواده‌ای است که تحت تکفل شما هستند، اسلام اجازه نمی‌دهد که حقی از آنان ضایع شود.»

این آیه از یک طرف تعدد زوجات را مباح و مشروع می‌سازد، و از طرف دیگر مباحیت را مشروط به این می‌کند که نباید از لحاظ تعداد، بیشتر از چهار زن باشند و از لحاظ کیفیت رعایت مساوات و عدالت در بین آنان را شرط اساسی قرار می‌دهد، و حتی می‌فرماید به مجرد اینکه بیم عدم رعایت عدالت در بین آنان برایتان حاصل شد، باید به یک زن یا کنیز اکتفا کنید، منظور از رعایت عدالت و مساوات در بین زنان مساوات در امور ظاهری و رفتار اجتماعی و زناشوئی و نفقه و تهیه مسکن و تقسیم وقت و حسن معاشرت و انجام وظایف لازمه می‌باشد. همینطور این آیه جواز تعدّد زوجات را مشروط به امن مطلق از ظلم نموده است، ظلمی که ترس از آن باعث ترک تعدد است، مقیّد به هیچ قیدی نیست، بنابراین مجرد خوف از هرگونه ظلم و بی‌عدالتی موجب ترک تعدد است خواه ترس از ظلمی باشد که از ناحیه شوهر متوجه زن می‌باشد و یا از ناحیه نزدیکان مرد متوجه او می‌گردد. و همچنین شامل ترس از عدم اجرای عدالت در نفقه و تهیه محل سکونت و حسن معاشرت، خلاصه شامل هرچه که باعث عدم مساوات است، نیز می‌گردد. لازم است نظر خود را متوجه نقطهٔ بسیار جالب ـ در این آیه شریفه ـ که اجازه تعدد را داده است ـ بنمائیم و آن این است که این آیه می‌فرماید به مجرد بیم از عدم اجرای عدالت باید به یک زن اکتفا کرد و نمی‌فرماید هرگاه یقین حاصل کردید، یا ظن راجح داشتید که نمی‌توانید عدالت را اجرا کنید، یک زن بگیرید. با توجه به این نکته، بدون تأویل و به طور واضح روشن می‌گردد که قرآن دایره اباحهٔ تعدد زوجات را بسیار تنگ و محدود نموده است، حتی مجرد

ترس از عدم اجرای عدالت و مساوات را موجب اکتفا به یک زن دانسته است، (که این ترس در اکثر قریب به اتفاق موارد موجود است) بنابراین لازم است کسانی که اسلام را به تهمت‌های ناروا متهم می‌کنند، با این حقایق آشنا شوند، تا اعتراف نمایند که اسلام دین خدا است.

پیغمبرﷺ و بعضی از اصحاب رسول، که دارای چند زن بودند، به طور کامل رعایت حدود شرعی و مقررات اسلامی، و اجرای عدل و مساوات را در بین آنان می‌کردند و به توصیه و سفارش پیغمبرﷺ عمل می‌شد که می‌فرماید:

﴿مَنْ كٰانَ لَهُ إِمْرَئَتٰانِ يَمِيلُ لِأَحَدِهِمٰا عَلَىٰ الأُخرىٰ جٰاءَ يَومَ القِيامَةِ و أَحَدُ شِقَّيْهِ مٰائِلٌ﴾[1]

«کسی که دوتا زن داشته باشد و به خاطر یکی از آنان به دیگری ظلم نماید، در روز قیامت یکی از پاهایش لنگ می‌باشد.»

عدالت و مساواتی که در اینجا منظور است، عدالت ظاهری و حقوقی و حسن معاشرت و سایر چیزهائی است که رعایت عدالت در آنها امکان پذیر است، اما محبت قلبی که اختیاری نیست و اجرای عدالت در آن امکان ندارد مقصود نمی‌باشد، حتی پیغمبرﷺ نمی‌توانست در بین زنهایش در محبت قلبی مساوات برقرار سازد، از عایشه ام‌المومنین رضی الله عنها روایت شده که گفته:

﴿كٰانَ رَسُولُ اللهِ يَقْسِمُ فَيَعْدِلُ و يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ هَذَا قَسْمی فِيمٰا أَمْلِكُ وَ لاٰ تَلُمْنِي فِيمٰا تَمْلِكُ وَ لاٰأَمْلِكُ﴾[2]

«پیغمبرﷺ همیشه در بین زنانش اوقات خود را تقسیم می‌کرد و در این امر رعایت مساوات و عدالت می‌نمود، و می‌فرمود خداوندا! این است تقسیم من

۱ـ نسائی، صالح
۲ـ ابوداود، ترمذی و نسائی و ابن حبّان آن را به صحت رسانده‌اند تاج الاصول ج ۳ ص ۳۲۲ باب القسم بین الزوجات

دربارهٔ امری که در اختیار دارم و مرا بر چیزی که در اختیار تو است و در اختیار من نیست مورد طعن و لوم قرار ندهید.»

منظور پیغمبر از چیزی که در اختیار او نیست و در اختیار خدا است، مهر و محبت قلبی است، که قرآن کریم نیز به این امر اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ، فَلاٰ تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهٰا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ نساء ۱۲۹

«شما هرگز نمی‌توانید (از نظر محبت قلبی میان زنان، دادگری (کامل) برقرار نمائید (هرچند در این راه به خود زحمت دهید) و همهٔ کوشش و توان خود را به کار گیرید ولی به طور کلی از زنی که به آن علاقه ندارید، دوری نکنید و او را مانند زن‌های معلقه و کنار گذاشته شده، قرار ندهید (که بلاتکلیفند و نه شوهر دارند و نه بی‌شوهرند).»

عدل و مساواتی که خداوند فرموده شما قادر به رعایت آن نیستید عدالت در مهر و محبت است و به خاطر این است که انسانها را مکلف به رعایت آن نکرده است زیرا هرچند انسان بخواهد رعایت عدالت در محبت نماید قادر نیست برای اینست که می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلاٰ تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ﴾ پس عدم رعایت عدالت در محبت قلبی در بین زنان چون اختیاری نیست، جایز است و گناه نیست، ولی شوهر حق ندارد نسبت به یکی از همسرانش کمال عشق و محبت را نشان دهد و نسبت به دیگری آنچنان بی‌میل و علاقه باشد که او را به صورت زن معلقه‌ای ترک کند که نه شوهر دارد و نه بی‌شوهر می‌باشد و در حالت بلاتکلیفی بسر می‌برد، و از هر مهر و محبتی محروم و بی‌بهره است. علاوه بر این، اسلام از مشکلات ناشی از تعدد زوجات غافل نمانده، مخصوصاً به مشکلاتی که از حساسیت و حسادت زن نسبت به هووی خود به وجود می‌آید توجه کرده است به همین خاطر است، که

احتیاط را از دست نداده، جمع در بین نکاح دو خواهر و دختر و مادر و در بین زن و عمه یا خاله‌اش را حرام کرده است، تا محبت و دوستی در بین خویشان و افراد خانواده ثابت و محفوظ باقی بماند.

کشورهای عربی امروزه در برابر مسئله تعدد زوجات دارای سه وجه نظر و عکس‌العمل هستند:

یکی از این نظریه‌ها این است که تعدد زوجات بر اساس احکام دینی اجرا شود. نظر دوم این است: که دایره تعدد زوجات باید با شرایط و قیود تازه‌ای تنگ‌تر و محدودتر گردد، و شرطهایی مانند بیم از ظلم در بین زوجات و یا بیم از عدم قدرت بر تأمین نفقه بر شرایط شرعی اضافه شود.

سومین نظر، این است که تعدد زوجات به کلی بر مسلمانان حرام باشد. مجمع بحث و تحقیقات اسلامی در دومین کنفرانس خود که در قاهره تشکیل گردید، مسائلی را که راجع به اباحه و تجویز تعدد زوجات و یا تحریم نمودن و یا مقید ساختن آن بشرایط جدید، مانند مشروط کردن آن به اجازه قاضی یا اجازه قاضی بشرط قدرت بر تأمین نفقه یا بشرط قدرت رعایت عدالت در بین زوجات، مورد بحث و بررسی قرار داد، و قراری را به این صورت اعلام کرد: «در مورد تعدد زوجات کنفرانس اعلام می‌دارد که تعدد زوجات به نصّ صریح قرآن مباح است و مباحیّت آن مشروط به شرایطی است که در قرآن بیان گردیده است و تحقیق دربارهٔ این حق به شوهر واگذار می‌شود، و نیاز به حکم و اجازه قاضی ندارد.»

طلاق و احکام مربوط به آن

طلاق در فقه و شریعت اسلامی عبارت است از گسیختن عقد نکاح و منحل شدن آن، در زمان حال یا آینده، بوسیله کلمات و الفاظی که در این معنی صریح هستند مانند اینکه شوهر به همسرش بگوید: تو طالق هستی، (یعنی دیگر این

زن همسر آن مرد نیست و آزاد است مسیر خود را تعیین کند) و یا طلاق به وسیله الفاظی باشد که در طلاق صریح نیست بلکه به صورت کنایه است مانند اینکه شوهر به زنش بگوید: شما بر من حرام هستی (این جمله صریح در طلاق نیست چون شوهر می‌تواند بگوید منظورم این بوده که گوشت او بر من حرام است و منظورم طلاق نبوده است، ولی وقتی بگوید: تو طالق هستی، نمی‌تواند بگوید منظورم طلاق نبوده است؛ بنابراین وقتی طلاق با الفاظ صریح اجرا شود طلاق مطلقاً واقع می‌گردد خواه مرد قصد طلاق داشته باشد یا خیر، اما وقتی که با الفاظ غیرصریح و کنایه اجرا شود برای حکم به وقوع طلاق نیاز به قصد مرد به وقوع طلاق دارد.)

برای وقوع طلاق راه دیگری هم وجود دارد، که بنا به درخواست زن، قاضی در مواردی حکم به وقوع طلاق را صادر می‌نماید.

فلسفهٔ طلاق در شریعتها و قوانینی که در شرایط ناچاری و اضطراری آن را مباح می‌دانند، یکی عشق به داشتن اولاد و بقای نسل است که مورد علاقه هرکسی است و می‌خواهد منقطع نگردد، زیرا زن گاهی عقیم می‌باشد و شوهر فقیر است و قدرت گرفتن دو زن را ندارد، و در عین حال آرزو دارد که نسلش باقی باشد، تا به هنگام پیری کمکی داشته باشد، و بعد از مرگ هم اسم و رسم و نام و نشانش محفوظ بماند، این جواب به کسانی است که می‌گویند به جای طلاق در چنین شرایطی مرد زن دیگری بگیرد.

فلسفهٔ دیگر از فلسفه‌های طلاق، از بین بردن عسر و حرج و برداشتن بار سنگینی از دوش زن و مرد است، زیرا بعضی اوقات به سبب بداخلاقی و یا ضعف دینی یکی از طرفین یا هر دو در فشار و ناراحتی و تنگنای شدید قرار می‌گیرند یا به خاطر اختلاف سلیقه و تضاد فکری نسبت بهم متنفر می‌شوند و یا الفت و محبت و علاقه آنان از بین می‌رود، مسلماً خانواده وقتی بر اساس مهر و

محبت پایه‌گذاری نشود و یا با همکاری و هماهنگی و توافق تقویت نگردد، هرچه زودتر پایه‌هایش فرو می‌ریزد، و متلاشی خواهد شد.

به همین جهت است که در این اواخر می‌بینیم اکثر دولتهای اروپائی و آمریکائی ناچار شدند به طَلاق پناه برند که قبلاً آن را بر اسلام ایراد می‌گرفتند، در قانون مدنی خویش ازدواج بشرط داشتن حق طلاق را تصویب و تأیید نمودند و آن را به صورت قانون ثابت در احوال شخصیه قرار دادند، هرچند این کار مخالف با اصول دینی این دولتها بود ولی آن را به عنوان یکی از اصول تمدن و پیشرفت قلمداد کردند.

از طرف دیگر باید گفته شود که طلاق امری نیست که اسلام آن را به وجود آورده باشد بلکه در بین شرایع و قوانین قدیمه دارای ریشه و عمق فراوان است در آن دوران مرد به میل خود در کمال آزادی بدون رعایت هیچ قید و شرطی زن را طلاق می‌داد، اما به هیچ وجه زن حق مطالبه طلاق را نداشت، و تا دوران حکومت رومیها وضع بدین شیوهٔ نامطلوب ادامه داشت، روابط زناشوئی به نهایت سستی و ضعف و عدم اعتماد رسیده بود، و طلاق هم گسترش فراوان داشت. قوانین عبری قدیمه و آتین نیز به همین شیوه اجرا می‌شد.

بعد از آن که موسی آمد وضع زنان را بهبود بخشید. او در سه مورد طلاق را مباح نمود، ۱ـ ارتکاب زنا از جانب زن ۲ـ عقیم و نازا بودن زن ۳ـ عیب و نقص اخلاقی یا خلقتی و اعضائی.

اما در دین مسیح قول و نظر راجح در بین رهبران کنیسه این است که حتی طلاق زن زناکار هم حرام است، و بر مرد واجب است، زن خطاکار خود را هر وقت که از گناهش پشیمان شد و توبه کرد بنزد خود برگرداند، همانگونه که بر او واجب نموده است از زنی که بر ادامه خطای خود مصر است دوری جوید، ولی در عین حال مرد حق ازدواج با زن دیگری را ندارد، بنابراین هرگاه مردی ادعا کند

که زنش مرتکب زنا شده است این امر باعث انفصال و جدائی جسمی آنان می‌گردد ولی اگر زن ادعا کند که شوهرش مرتکب زنا شده در بین ایشان هیچ فاصله‌ای قرار داده نخواهد شد.

انفصال و جدائی جسمانی در بین زن و شوهر در دین مسیح ارتباط ازدواج را قطع نمی‌نماید، بلکه تنها باعث از بین بردن حقوقات و وظایف واجبه طرفین نسبت به هم می‌شود. با وجود این قوام و ولایت شوهر بر زن به حالت خود باقی می‌ماند، (و حق طلاق آن را ندارد.)

جدائی جسمی زن و شوهر که اساس آن به وسیله رهبران کنیسه به وجود آمده است با طلاق هیچ فرق ندارد جز اینکه به حسب ظاهر پیوند ازدواج هنوز باقی است، ولی در حقیقت خانواده متلاشی، و زن و شوهر به دور از هم زندگی می‌نمایند و هیچ رابطه و حقوق و احکامی به جز دو چیز در بین آنها باقی نمانده است:

که یکی وجوب نفقه زن بر مرد و دیگری نداشتن اجازه ازدواج برای طرفین است. چون این دو نفر اسماً زن و شوهر هستند، لذا هیچکدام اجازه ازدواج دومی را ندارند، و همانطوری که (مسیو بلاینول)[1] می‌گوید (زن و شوهر در چنین حالتی زندگی خود را بدون رسیدن به نیازهای خود فدا می‌نمایند، و می‌بینند که به ترک زندگی زناشوئی اجباری محکوم شده‌اند.» باز در این باره می‌گوید: «اغلب عامل از هم پاشیدگی زندگی مشترک و دائمی زناشوئی این است که یکی یا هردوی آنان مرتکب زنا می‌شوند آنگاه از هم جدا می‌شوند و حق ازدواج را هم ندارند، مگر تصور می‌شود که با جداسازی آنان از هم از ارتکاب فساد و زنا خودداری خواهند کرد؟! وقتی که زن به فساد کشیده شد، موقعیت اجتماعی او چه

۱ـ قانون مدنی فرانسه ج ۱ ص ۳۶۷

می‌شود؟! حیثیت و شرف و احترام مردی که زن دور شده‌اش با حیثیت او بازی می‌کند و به ظاهر همسر و مادر بچه‌هایش می‌باشد چه خواهد شد؟! که این گونه زنها اغلب در چنین حالتهایی پولهای گزافی را از شوهرانشان درخواست می‌کنند و آنان را تهدید می‌نمایند چنانچه با خواسته آنان موافقت نکنند دست به فساد و فحشاء بیشتر خواهند زد و آنان را در جامعه بیشتر رسوا خواهند کرد.» آنکه مسیو بلاینول می‌گوید: «به راستی جدا نمودن جسمی زن و شوهر از هم (در دین مسیح) همیشه بلائی بوده که بلای فراوان دیگری را بدنبال داشته است، هرچند امکان ندارد، مهر و محبت و عشق و علاقه که هدف زناشوئی است و باید در بین زن و شوهر وجود داشته باشد، به زور در بین آنان که از همدیگر متنفرند به وجود آورده شود، ولی باید دانست که جدا نمودن آنان از هم باعث فتنه و فسادهای علنی می‌گردد و طرفین را به یأس و نومیدی از زندگی دچار می‌سازد، حتی وقتی که جسماً از هم جدا شدند به مراتب ارتکاب فساد برایشان فراوان‌تر می‌گردد.»

روح و حقیقت طلاق در اسلام

با وجود اینکه اسلام از طلاق متنفر است و آن را مذموم دانسته است، ولی در مواردی آن را جایز و مشروع می‌داند، ابوداود و ابن ماجه از پیغمبرﷺ روایت کرده‌اند که فرموده است:

﴿أَبْغَضُ الْحَلاٰلِ عِنْدَ اللهِ الطَّلاٰقُ﴾[1]

«بدترین و متنفرترین حلالها در پیشگاه خداوند طلاق است.»

طلاق از نظر اسلام این نیست، که بعضی‌ها خیال می‌کنند که شوهر می‌تواند

۱ـ ابوداود، حاکم آن را به صحت رسانده است

به آرزوی خود هرگاه هوس کند زنش را طلاق دهد و حق دارد اقدام به چنین کاری بنماید، این تصور غلط، باعث زشت جلوه دادن قانون طلاق در اسلام است.

قرآن به برخی از عواملی که موجب طلاق می‌گردد اشاره می‌کند ولی همه آنها را بیان نمی‌نماید و عوامل مخصوصی را موجب طلاق قرار نمی‌دهد. حتی ملتهای غربی که طلاق را قبول کرده‌اند بر عواملی که باعث آن می‌شود توافق ندارند. چطور امکان دارد دین شامل و همگانی اسلام که برای دورانهای متعدد و ملتهای مختلف در آراء و افکار و تمدن آمده است، عوامل و اسباب طلاق را در چندین مورد، محصور و محدود کند، در حالی که این عوامل به تفاوت شرایط زمانی و مکانی و طبیعت بشری تفاوت می‌نماید؟!

انگیزهٔ طلاق که در قرآن آمده است این است که زن و شوهر به حقیقت مایل به جدائی از هم و عدم ادامه زندگی مشترک با هم باشند، البته منظور قرآن این نیست که هر اختلافی در بین آنان باعث طلاق می‌باشد، بلکه منظور اختلاف و ناسازگاری است که با دوام آن زندگی زناشویی امکان‌پذیر نخواهد شد، خداوند متعال این نوع ناسازگاری را به اسم (شقاق) نام می‌برد، و معنی شقاق یعنی بدو قسمت تقسیم شدن است (یعنی طرفین به دو قطب مخالف تقسیم شوند) و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ اَهْلِهِ وَحَكَماً مِنْ اَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللهُ بَيْنَهُمَا﴾ نساء ۳۵

«اگر (در میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدائی آنان شود، داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید، اگر این دو داور قصد اصلاح داشته باشند خداوند آن دو را (کمک نموده) و موفق می‌گرداند.»

در این آیه قرآن کریم در بین زن و مرد در مسئله‌ی شقاق و جدائی، مساوات قرار داده و با لفظ (شقاق بینهما) موضوع را اعلام داشته است، یعنی هریک از طرفین به هنگام عدم امکان سازش حق دارند که درخواست فسخ و باطل نمودن پیوند زناشوئی از دیگری را بنمایند، و با اعلام لفظ (شقاق) به حالت اجبار و اضطراری بودن طلاق اشاره می‌نماید. یعنی طلاق وقتی باید انجام گیرد که هیچ چاره‌ای نباشد و طرفین به دو قطب متضاد یا متفاوت الطبع تبدیل شده باشند.

آنگاه می‌فرماید به مجرد پیش آمدن حالت تضاد نباید فوری رابطه زناشوئی در بین زوجین قطع شود، بلکه لازم است ابتدا به ایجاد صلح و رفع سوء تفاهم اقدام شود، و قبل از طلاق یک نفر از خویشاوندان شوهر و یک نفر از خویشاوندان همسر به عنوان مصلح و حکم به اختلاف آنان رسیدگی نمایند و به ایشان نصیحت و اندرز دهند و از عواقب سوء بدرفتاری با هم برحذرشان دارند، شاید در اثر این صلح و میانجیگری طرفین بر سر عقل و فکر آیند و این میانجیگری و اصلاح را فرصت مناسبی برای پشیمانی از تصمیم قبلی خود بدانند برای این است که قرآن با صراحت می‌فرماید:

﴿فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ و حَكماً مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يريدا إصلاحاً يُوَفّق اللهَ بَيْنَهُمَا﴾ نساء ۳۵

این آیه می‌فرماید که بر این دو حکم لازم است از هیچگونه تلاش و کوششی برای ایجاد سازش و صلح و صفا در بین زوجین دریغ نکنند، آنان باید بدانند که امداد و توفیق الهی پشتیبان ایشان است و مادام که ایشان تلاش کنند، خداوند توفیقشان می‌دهد. بنابران طلاق وقتی انجام می‌گیرد که راه‌حل سازش وجود نداشته باشد و تنفر طرفین نسبت بهم بسیار شدید باشد، در این حالت، آیا طلاق حق کیست، آیا طلاق حق قاضی است او باید آن را اجرا نماید؟ یا حق یکی از

طرفین است و تنها یکی از آنان حق اجرای طلاق را دارد؟ یا طلاق حق هر دو طرف زن و شوهر مشترکاً می‌باشد و باید هر دو آن را به مرحله اجرا درآورند؟ در جواب باید بگوئیم:

طلاق حق شوهر است

اسلام اختیار طلاق را در دست شوهر قرار داده است و قاضی حق طلاق را ندارد مگر به درخواست زن در بعضی موارد و اگر کسی بگوید: وقتی که زن و شوهر، هر دو درخواست طلاق نداشته باشند بلکه تنها یکی از آنان خواستار طلاق باشد بهتر این است طلاق به دست قاضی باشد نه اینکه تنها یکی از آنان دارای چنین اختیاری باشد، چون قاضی ناظر بی‌طرف است از طرفی ازدواج عقدی است لازم، که حقوقات واجبه‌ای را به وجود می‌آورد، که تنها به خواست یکی از طرفین از بین نمی‌رود، از طرف دیگر، اگر حق طلاق تنها در دست یکی از طرفین باشد، عقد و پیمان ازدواج با کوچکترین خشم و عصبانیتی منحل و گسیخته می‌گردد و کار از کار می‌گذرد و پشیمانی سودی نخواهد داشت.

در جواب گفته می‌شود که این موضوع جای بحث و تأمل است، و شریعتها و قوانین آن را در نظر گرفته‌اند، ولی این امکان پذیر نیست مگر هنگامی که مسائل روحی و نیات قلبی با دلایل ظاهری قابل اثبات باشند، چون قاضی تنها به چیزی حکم می‌کند که از طریق نشانه‌ها و امارات و دلایل روشن، به اثبات رسیده باشد، از طرف دیگر قاضی موضوعات خود را از این دید بررسی می‌کند که بداند جرمی واقع شده است و مسئله حق است یا ظلم، تا حق را به صاحبش برگرداند و ظلم را از بین ببرد، امّا موضوع زندگی مشترک زن و شوهر مسئله ظالم و مظلوم نیست، بلکه مسئله این است آیا زندگی آنان قابل دوام و استمرار است؟ آیا می‌توان با ایجاد عشق و علاقه این پیوند را محفوظ نگهداشت یا خیر؟

مثلاً وقتی شوهری پیش قاضی بیاید و از او تقاضای طلاق همسرش را بکند و بگوید که زنش را دوست ندارد، و رشته عشق و علاقه در بین آنان پاره شده است، قاضی پس از تلاش فراوان موفق به منصرف نمودن او از تصمیمش نشود، در این حالت قاضی چه باید بکند؟ آیا زن او را طلاق می‌دهد یا خیر؟ بدون شک در چنین حالتی طلاق امری است ضروری و حتمی و وقتی طلاق حتمی باشد چه فرق می‌کند اجرای صیغه آن بوسیله قاضی باشد یا بوسیله شوهر؟ ولی وقتی که عامل و انگیزه طلاق مسائل دیگری غیر مسئله نبودن محبت باشد، آیا صحیح است اسرار خانواده از محیط خانواده بیرون آید و در دفتر قاضی منتشر شود و در دفاتر دادگستری و دادگاه ثبت شوند، در حالی که بعضی از این اسرار جایز نیست به هیچوجه فاش شوند.

حق زن در مورد طلاق

زن حق اجرای طلاق را ندارد مگر بوسیله قاضی و فلسفه این کار این است که زن همیشه تحت عاطفه قرار دارد، وقتی عاطفه بر کارهای مهم حکمفرما شود، ضررش فراوان خواهد بود و فایده‌ای را هم دربر نخواهد داشت، و طلاق هم یکی از کارهای بسیار مهم به حساب می‌آید، به تجربه ثابت شده است، زنانی که حق طلاق به آنان واگذار شده است، به نحو بسیار بد و نامطلوبی از این حق استفاده کرده‌اند، و به خاطر مسائل بسیار جزئی و بی‌ارزش طلاق خود را گرفته‌اند، اما مرد چون برای ازدواج هزینه‌های فراوانی را متحمل می‌گردد و مسئولیتهای زیادی بدوش می‌گیرد، و از طرفی با عشق و علاقه‌ای که به اولاد دارد، تا پس از او به جایش بنشینند و آثارش را گم ننماید و همچنین به خاطر عواقب وخیمی که از طلاق پدید می‌آید، ناچار است در امر آن عجله نکند، صبر و شکیبایی داشته باشد، قبلاً موضوع را به خوبی بررسی نموده آنگاه اقدام کند،

مسلماً، تا زمانیکه به خوبی برایش روشن نشود که طلاق بیشتر به نفع او است اقدام به آن نمی‌کند.

اما اگر طلاق در دست زن قرار می‌گرفت باعث ظلم بر مرد می‌شد زیرا در این راه هزینه‌های فراوانی به خاطر ازدواج انجام داده است. بنابراین زن حق واقع ساختن صیغه طلاق را ندارد، مگر به وسیله قاضی و آن هم بشرطی که شوهر طلاق او را بوسیله قاضی قبول نماید، همسر هم حاضر باشد مقداری از خسارت مالی شوهر یا تمام آن را جبران کند، همان خسارتی که بوسیله طلاق، مرد متحمل آن می‌شود، این نوع طلاق را در اصطلاح علمای فقه (خلع) می‌گویند، روایت شده است که همسر ثابت بن قیس، پیش پیغمبرﷺ گفت: ای رسول خدا! ثابت بن قیس از لحاظ اخلاقی و دینی هیچ عیب و ایرادی ندارد، ولی دوست ندارم که در اسلام عملی انجام دهم که موجب سوء معاشرت شود، پیغمبرﷺ فرمود:

﴿أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَديقَتَهُ، (حَدِيقةً كانَ قَدْ قَدَّمَها الزَّوجُ مَهْراً لَها فَقالَتْ نَعَمْ) فَقالَ رَسُولُ اللهِ إقْبَلِ الحَديقَةَ وَ طَلِّقها طلقةً﴾(۱)

«آیا باغچه‌ای را که از او گرفته‌ای به او برمی‌گردانی؟ (همان باغچه‌ای که شوهرش به عنوان مهریه به همسرش داده بود؛ آن زن گفت بلی حاضرم آن را به او بازدهم.) آنگاه پیغمبرﷺ به ثابت بن قیس گفت، باغچه‌ات را از او پس بگیر و او را یک طلاق بده.»

در اینجا سؤالی پیش می‌آید: وقتی که شوهر نمی‌خواهد زن را طلاق دهد، آیا زن حق دارد با اقامه دلیل شرعی از دادگاه تقاضای طلاق کند؟

در جواب این سؤال باید گفت، اسلام به زن اجازه داده است هنگامی که شوهرش از تأمین نفقه او عاجز و ناتوان باشد تقاضای طلاق نماید، و این مذهب

۱ـ بخاری، صحیح

امام مالک و اصحاب امام مالک می‌باشد، که به این فرموده پیغمبرﷺ استدلال می‌کنند:

﴿إمْرَأَتُکَ مِمَّنْ تَعولُ، تَقُولُ أَطْعِمْني وَإلاّ فارِقني﴾

«همسر شما جزو افرادی است که نفقه‌شان بر شما واجب است و عیال شما هستند حق دارد به شما بگوید یا خوراک و نفقه مرا تأمین کنید یا مرا طلاق دهید.»

یکی دیگر از عواملی که باعث می‌شود زن حق تقاضای طلاق را از دادگاه داشته باشد این است: وقتی که شوهر دارای عیب و نقص جسمی باشد که علاج‌ناپذیر باشد و یا امکان اعلاج آن وجود دارد ولی نیاز به زمان طولانی دارد، و زن قدرت تحمل این مدّت طولانی را ندارد، مانند جنون، جذام و برص. همچنین وقتی شوهر مدت یکسال یا بیشتر، از زن دور باشد، همسرش حق دارد تقاضای طلاق نماید، این نظریه در کتب مدونه مذهب مالکی موجود می‌باشد، بنابراین قول، به شوهر غائب، نامه نوشته می‌شود و چنانچه امکان رسیدن نامه به دست او، وجود داشته باشد، از او خواسته می‌شود، یا به نزد همسرش برگردد یا همسرش را به نزد خود ببرد، یا او را طلاق دهد، اگر شوهر به هیچ یک از پیشنهادهای سه‌گانه توجه نکرد قاضی ضرب‌الاجلی را برای او تعیین می‌کند، تا در این مدت یکی از آنها را انجام دهد و در صورت انقضای مدت و عدم توجه به دستورات قاضی، قاضی در بین این زن و شوهر طلاق را اجرا می‌نماید.

اما اگر مرد در جائی باشد که امکان رسیدن نامه به دست او وجود نداشته باشد قاضی حکم به طلاق زنش را صادر می‌کند، زیرا مرد همسرش را به واسطه ترک معاشرت و عدم انجام حقوقات زناشوئی، دچار زیان کرده است، ولی با وجود این اگر همسر او زیان و فشار را قبول کند و به شوهر خود راضی باشد رابطهٔ زناشوئی و عقد ازدواج به حال خود باقی می‌باشد.

عوامل بازدارنده طلاق

اسلام اختیار طلاق را در دست مرد قرار داده است، و قاضی حق طـلاق را ندارد، مگر اینکه زن با اقامه دلایل مشروع که بیان کردیم از قاضی تـقاضای طلاق کند. با وجود اینکه اسلام این اختیار را به مردان واگذار نموده است به آنان توصیه و سفارش کرده است که با همسرانشان با شیوه‌ای خوب و پسندیده و با صبر و بردباری و معاشرت زندگی کـنند، از رفـتارهای نـامطلوب هـمسرانشـان گذشت نمایند، و به خاطر کارهای ساده و بی‌ارزش به طلاق مـتوسل نشـوند خداوند می‌فرماید:

﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً و يَجْعَلَ اللهُ فيه خَيْراً كَثيراً﴾ نساء ١٩

«ای مردان به شیوهٔ خوب و پسندیده با همسرانتان رفتار کنید، و اگر از آنان به جهاتی نارضایتی داشته باشید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدائی نگیرید) چه بسا از چیزی بدتان بیاید که خداوند خیر و خوبی فراوان در آن قرار داده باشد.»

همچنین مردان را از واقع نمودن طلاق به هنگامی که همسرانشان در حالت عادت ماهانه قرار دارند منع و نهی کرده است، زیرا در این حالت رابطه و علاقه جنسی در بین زوجین قطع می‌شود. از ابن عمر روایت شده است که او زنش را در حالی که در عادت ماهیانه قرار داشت، طلاق داد، و این در زمانی بود که هنوز پیغمبر در قید حیات بود، عمر بن خطاب رضی الله عنه در این باره از پیغمبر ﷺ سؤال کرد پیغمبر فرمود:

﴿فَقَالَ مُرْهُ فَلْيُراجِعْها ثُمَّ لِيَمْسِكْها حَتّى تَطْهُر، ثُمَّ تَحيضَ ثُمَّ تَطْهُرَ ثُمَّ اِنْ شاءَ أَمْسَكَ بعدُ وَ إِنْ شاءَ طَلَّقَ قَبْل أَن يمسّ: فَتِلْكَ العِدَّةُ الَّتی أَمرَ اللهُ أَنْ يُطَلَّقَ

لَهَا النِساء﴾ (۱)

«پیغمبرﷺ در جواب عمر گفت: به او (ابن عمر) بگو: تا زنش را به عقد نکاح خود رجعت دهد، بعد از رجعت باید او را در عقد خود نگهدار، تا اینکه از عادت ماهانه‌اش پاک می‌گردد، وَ بعد از پاک شدن مجدداً به حالت ماهانه درمی‌آید و بعد از پاک شدن از این عادت، آنگاه اگر مایل باشد او را نگاه دارد، و اگر مایل نباشد او را طلاق دهد و باید قبل از اینکه با او همبستر شود او را طلاق دهد.» (۲)

حکمت رعایت طلاق به این شیوه این است، طلاق دادن زن در پاکی، طلاقی است هنگامی به وقوع می‌پیوندد، که نفس مشتاق و آرزومند به برقراری ارتباط زناشوئی باشد و مادام محبتی باقی مانده باشد این ارتباط بدون مانع شرعی برقرار می‌گردد و از گسترش اختلاف جلوگیری به عمل می‌آید، ولی اگر با وجود اشتیاق نفس و نبودن مانع باز شوهر مصمم بر طلاق همسرش باشد، این امر نشان دهندهٔ آن است که نفرت و اختلاف به اوج رسیده است و امکان سازش باقی نمانده است. یکی از عواملی که اسلام به منظور جلوگیری از طلاق تعیین نموده است، شاهد گرفتن بر طلاق است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَاشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنکُمْ وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ﴾ طلاق ۲

«وقتی می‌خواهید همسرانتان را طلاق دهید دو شاهد عادل را از خودتان بر آن گواه قرار دهید و بر شاهدین لازم است که برای خدا (و بدور از هر تعصبی) شهادت را اداء نمایند.»

بدون تردید رعایت حضور دو نفر شاهد عادل و باشخصیت اغلب کمکی می‌شود، تا شخصی که می‌خواهد زنش را طلاق دهد بر سر عقل آید، و به اوضاع

۱ـ بخاری و مسلم، صحیح
۲ـ اشاره به این آیه است که خداوند می‌فرماید (فطلقوهن لعدتهن) طلاق: ۱

خود فکر کند، و بعد از بررسی دقیق موضوع، تصمیم خود را اجرا کند. علماء شیعه می‌گویند شهادت گرفتن بر طلاق شرط وقوع آن است، همانگونه که عقد ازدواج بدون وجود دو شاهد باطل است طلاق و پاره کردن رابطه ازدواج هم بدون حضور دو شاهد باطل می‌باشد و قرآن کریم هم به صراحت اعلام می‌دارد که به هنگام طلاق باید دو شاهد عادل حضور داشته باشند.

با وجود همه موانع و عوامل بازدارنده برای جلوگیری از طلاق، هرگاه زن و شوهر تصمیم قطعی طلاق را گرفتند، حق دارند تصمیم خود را اجرا نمایند. اغلب قوانین مدنی کشورهای غربی هم امروزه این حقیقت را پذیرفته‌اند.

انواع طلاق

طلاق به سه قسم تقسیم می‌شود، اوّل: طلاق رجعی، دوم: طلاق بائنه صُغریٰ، سوم: طلاق بائنه کُبریٰ.

طلاق رجعی:

طلاق رجعی آن است که شوهر می‌تواند بعد از اجرا نمودن طلاق، همسر مطلقه‌اش را به عقد نکاح خود بازگرداند، بدون اینکه نیازی به عقد ازدواج جدیدی یا مهریه‌ای جدید داشته باشد. طلاق رجعی رابطه زناشوئی را از بین نمی‌برد، تا زمانی که مدت عده منقضی نشده باشد شوهر هرگاه مایل باشد می‌تواند زنش را به عقد خود برگرداند. عده عبارت از مدت زمانی است، که بعد از طلاق برای زن در نظر گرفته می‌شود، تا آثار باقیماندۀ دوران زناشوئی به کلی منتفی گردد. هرگاه زن و شوهر از هم جدا شدند، به مجرد جدائی آنان از هم، تمام روابط زناشوئی آنان از کلیه جهات از بین نمی‌رود، بلکه باید زن منتظر بماند، و حق ازدواج با کس دیگری را ندارد، تا مدتی که به اسم عده برایش تعیین شده است سپری می‌گردد، که بعداً به تفصیل، اندازه و مقدار انواع عده را بیان

می‌نمائیم.

اسلام طلاق را ابتداءً از جانب خود وضع نکرده است، بلکه اعراب در دوران جاهلیت عادت داشتند که زنانشان را طلاق می‌دادند، سپس در حالی که زن هنوز در عده بود، او را به تحتَ نکاح خود برمی‌گردانیدند، در آن دوران تعداد طلاق و دفعات آن محصور نبود و زن به صورت بازیچهٔ دست مرد درآمده بود، و مرد تا دلش می‌خواست به وسیله طلاق او را اذیت می‌کرد (به این طریق که او را طلاق می‌داد و قبل از انقضاء عده باز او را به نکاح خود بازمی‌گرداند و باز او را طلاق می‌داد، و با ادامه این رفتار نادرست خود، مانع آزادی زن می‌شد تا نتواند با مرد دیگری ازدواج کند، این وضع اسفناک ادامه داشت) تا اینکه اسلام آمد، و تعداد طلاق را به دو دفعه محدود و محصور کرد، قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿اُلطَّلاٰقُ مَرَّتاٰنِ، فَإِمْساٰكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَضرِيحٌ بِإِحْساٰنٍ﴾ بقره ۲۲۹

«طلاق دو دفعه است، همان طلاقی که حق مراجعت در آن محفوظ است، بعد از دو مرتبه طلاق، شوهر باید یکی از دو کار را انجام دهد) نگاهداری زن بگونه شایسته و پسندیده، یا رها کردن او با نیکی و احسان و بدور از ظلم و جور»(۱)

منظور از طلاق در این آیه طلاق رجعی است، طلاق رجعی طلاقی است که شوهر آن را در حق همسری که با آن همبستر شده است و قبلاً هم او را طلاق

۱- سبب نزول این آیه آن است: ترمذی و حاکم از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند: که در دوران جاهلیت شوهر هر اندازه دلش می‌خواست زنش را طلاق می‌داد وقتی که او را رجعت می‌داد به صورت زن او درمی‌آمد و وقتی که طلاقش می‌داد در عده بود و اگر صد بار این کار را تکرار می‌کرد باکی نداشت، تا جائی که مردی به همسرش گفت قسم به خدا شما را به کلی طلاق نمی‌دهم که از من رستگار شوی، و هرگز هم شما را به نزد خود برنمی‌گردانم، زنش به او گفت: به چه شیوه‌ای می‌توانی این کار را بکنی؟ شوهرش گفت تو را طلاق می‌دهم تا زمانی که مدت سپری شدن عده‌ات نزدیک می‌شود آنگاه مجدداً تو را رجعت می‌دهم، آن زن موضوع را به پیغمبر(ص) خبر داد پیغمبر(ص) ساکت ماند تا این آیه نازل شد.

نداده است، و یا تنها یکبار یا دو بار آن را طلاق داده است، اجرا می‌نماید.

طلاق رجعی باعث از بین رفتن عقد زوجیت نیست. و شوهر حق دارد با زنش که به صورت رجعی طلاق داده شده است، تا زمانی که مدت عده‌اش باقی باشد معاشرت زناشوئی کند این معاشرت در مدت عده به معنی رجعت دادن است و حکم طلاق رجعی را باطل و خنثی می‌نماید.

هرگاه یکی از زوجین قبل از انقضاء عدهٔ طلاق رجعی فوت کند، دیگری از متوفی ارث می‌برد، نفقه زن در مدت عده طلاق رجعی، بر شوهرش واجب است. و شوهر در طلاق رجعی می‌تواند، تا زمانی که مدت عده آن باقی باشد، زنش را به قید نکاح خود برگرداند، این رجعت را به شیوهٔ عملی انجام دهد، مانند اینکه با زنش معاشرت زناشوئی انجام دهد و یا به شیوه قولی او را به نکاح خود برگرداند، مانند اینکه به همسرش بگوید: تو را به ذمه و تحت نکاح خود برگردانیدم.

و خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذٰلِكَ إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً﴾ بقره ۲۲۸

«و شوهران آنان برای برگرداندنشان در مدت عده از دیگران سزاوارترند، در صورتی که شوهران به راستی خواهان اصلاح باشند (و از این برگردانیدن قصد اذیت و زیان و خیانت به همسرانشان نداشته باشند).»

هرگاه مدت عده منقضی شود و شوهر در این مدت همسرش را به عقد خود رجعت ندهد، طلاقش واقع می‌شود و به صورت (طلاق بائنه) درمی‌آید دیگر شوهر نمی‌تواند زنش را رجعت دهد، بلکه اگر بخواهد او را بعقد خود درآورد نیاز به عقد جدید و رضایت زن و مهریه جدید دارد.

اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿الطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ﴾ طلاق قابل رجعت دو مرتبه و دو دفعه است، و نمی‌فرماید ﴿الطلاق طلقتان﴾ یعنی نمی‌فرماید طلاق دو طلاق است، بلکه بجای لفظ دو

طلاق می‌فرماید دو دفعه است، اشاره به این است که برای واقع شدن دو طلاق باید در دو دفعه و دو بار اجرا شود، نه اینکه یکبار دو طلاق جاری شود همینطور به مقتضای نصّ این آیه طلاقهایی که لفظاً مقارن با اعداد هستند (مثلاً شخص می‌گوید دو طلاق یا سه طلاقش واقع شود) باید تنها یک طلاق واقع شود.

هریک از طلاقهای واقع شده در مرحله اوّل و دوم، به عنوان تجربه جدائی موقت می‌باشد، و در این دو مرحله به شوهر فرصت داده شده تا مجدداً به روابط زناشوئی سابق خود برگردد لذا برای استفاده از این فرصت به زن و شوهر اجازه داده شده تا در مدت عده‌ی طلاق رجعی به تنهائی با هم در یک منزل بسر ببرند، اگر مرد در این مدت پشیمان شد و از تصمیم خود منصرف گردید به صورت فعل و عمل و یا لفظی و قولی زنش را به قید نکاح خود رجعت دهد.

طلاق بائنه صغری:

طلاق بائنه صغری طلاقی است که فوراً عقد ازدواج را ابطال می‌نماید و حقوق زناشوئی مرد بر زنش به مجرد وقوع آن قطع خواهد شد و اگر بخواهد بعد از آن مجدداً با همسر سابق خود رابطه زناشوئی برقرار کند باید مجدداً با حضور دو شاهد عادل و کسب رضایت همسر و مهریه جدید او را عقد کند. و این عقد جدید وقتی جایز و امکان‌پذیر است که قبلاً سه بار زنش را طلاق نداده باشد.

طلاق بائنه صغری در چهار حالت پیش می‌آید:

اوّل: طلاق قبل از دخول و همبستر شدن با همسر است. کسی که قبل از نزدیکی با همسرش او را طلاق دهد، فوراً طلاق واقع می‌شود و این نوع طلاق عده ندارد و بر شوهر لازم است نصف مهریه را به همسر مطلقه خود بپردازد.

دوم: طلاقی است در مقابل مال که بعد از دخول و همبستری واقع می‌شود، به این شیوه که زن مقداری یا کل مهریه‌ای را که از شوهرش گرفته به او پس

می‌دهد و یا مال دیگری به او می‌دهد، یا اینکه همسر، شوهر را از پرداخت نفقه دوران عده یا مهریه‌ای که بعهدهٔ شوهرش باقی مانده آزاد و حلال می‌کند، رعایت عده در این نوع طلاق بائنه صغری بر زن واجب است.

سوم: طلاقی است که در اثر نقص و عیب جسمی یا حبس شوهر می‌باشد و یا به خاطر زیانی است که به سبب غایب بودن شوهر متوجه همسر می‌گردد، این نوع طلاق تنها به حکم قاضی واقع می‌شود. در این نوع طلاق نیز رعایت عده بر زن واجب است و در صورت حکم قاضی به پرداخت مهریه پرداخت آن از طرف شوهر واجب می‌باشد.

چهارم: طلاق رجعی است که مدت آن منقضی می‌گردد و شوهر از رجعت دادن همسر خودداری می‌کند، لذا طلاق رجعی به طلاق بائنه صغری مبدل می‌شود و با این نوع طلاق پرداخت مهریه باقیمانده در ذمهٔ مرد قرار می‌گیرد و بر او واجب می‌گردد.

طلاق بائن موجب می‌گردد مهریه‌ای که در ذمه مرد قرار دارد و به صورت وام می‌باشد به حالت طلب حاضر و بالفعل درآید. طلاق بائنه مانع ارث بردن زن و شوهر از همدیگر است، مگر اینکه شوهر تنها به خاطر محروم ساختن همسرش از ارث، اقدام به اجرای آن نماید، به این شیوه مردی که در حال مرگ می‌باشد به خاطر اینکه زنش را از ارث محروم نماید او را طلاق می‌دهد، در حالی که زنش به هیچوجه به این طلاق راضی نیست، در چنین حالتی مادام مرد در مدت عدهٔ زن مطلقه‌اش فوت کند، زن از او ارث خواهد برد.

طلاق بائنه کبری:

طلاق بائنه کبری طلاقی است که شوهر به وسیلهٔ آن، طلاق سه‌گانه‌اش را تکمیل می‌کند بنابراین به وسیله سومین طلاق (که بائنه کبری نام دارد) تمام

روابطی که در بین زن و شوهر وجود دارد از بین می‌رود، و شوهر حق ندارد مجدداً با او ازدواج کند، مگر اینکه این زن به میل خود به منظور تشکیل زندگی نوین، با مرد دیگری ازدواج کند، البته (نه تنها برای حلال شدن برای شوهر قبلیش) باید شوهر جدید با او تماس زناشوئی حاصل نماید، و بعدها اگر در بین شوهر جدید و آن زن، اختلافی به وجود آید و زن طلاق داده شود، پس از انقضاء مدت عده، ازدواج این زن برای شوهر اولیه‌اش حلال می‌باشد، و دلیلش این آیه است که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا أَنْ يَتَرَاجَعٰا، إِنْ ظَنّٰا أَنْ يُقيمٰا حُدُود اللهِ﴾ بقره ۲۲۹

«اگر شوهر بعد از دو دفعه طلاق، سومین دفعه زنش را طلاق داد، پس از آن، دیگر آن زن برای او حلال نیست (چون سه طلاقش تکمیل شده است) مگر اینکه شوهر دیگری بکند، اگر شوهر (دومی) او را طلاق دهد، بر این زن و شوهر اولش گناهی نیست که به سوی هم برگردند (و مجدداً با هم ازدواج کنند) بشرط اینکه عقیده داشته باشند که این بار می‌توانند حدود و مقررات خداوند را رعایت می‌نمایند» (و با ایجاد عشق و علاقه و همکاری محیط خانواده را آرام نگاه می‌دارند ولی اگر بعد از وقوع طلاق ثلاثه زن به قصد تحلیل و حلال شدن برای شوهر اولش با شوهر دومی ازدواج کند، این ازدواج دومی (که در اصطلاح فقهی تحلیل نام دارد) باطل و بی‌ارزش است (و باعث حلال شدن ازدواج زن با شوهر اولش نمی‌باشد)

فلسفه و حکمت اینکه زن بعد از طلاق گرفتن از شوهر دومش می‌تواند به نزد شوهر اولش برگردد و ازدواجشان با هم حلال می‌شود، اینست: اسلام به زن و شوهر اجازه داده است بعد از واقع شدن طلاق اوّل چه در اثنای عده و چه بعد از انقضاء آن مجدداً روابط زناشوئی خود را به وسیله رجعت یا عقد جدید برقرار

نمایند، به امید اینکه هر دو در مدت عده و بعد از آن به حال خود فکر کرده، و از عوارض ناگوار جدائی عبرت گرفته باشند، و این بار با صبر و احساس مسئولیت بیشتر زندگی مشترک خود را شروع نمایند. و همچنین بعد از طلاق دوم عین همین حق را به آنان بخشیده است، چون میزان تفکر و عبرت پذیری و تجربه اندوزی افراد متفاوت است. بعضی افراد با اشاره می‌توانند حقیقت را دریابند، ولی بعضی دیگر نیاز به فرصت و تلاش و تجربه بیشتری دارند، بنابراین اسلام به طور کلی به همه فرصت می‌دهد تا بیندیشند و عواقب وخیم طلاق را در نظر بگیرند، و چنانچه پشیمان شدند، حق دارند بعد از طلاق دوم چه در حالت عده و چه بعد از آن به زناشوئی، و زندگی مشترک سابق خود برگردند، ضمن اینکه به آنان اخطار می‌نماید که این آخرین بار است که می‌توانند بعد از طلاق به سوی همدیگر برگردند، چنانچه طلاق سومی واقع شود دیگر آنان چه در زمان عده و چه بعد از آن حق مراجعه و یا ازدواج مجدد با هم ندارند چون به تجربه ثابت کرده‌اند که حدود و مقررات الهی را در امر زناشوئی رعایت نمی‌کنند و به جای مهر و محبت و هماهنگی که پایه و اساس هر زندگی مشترکی است، از خشونت و نفرت و عدم قبول مسئولیت استفاده می‌نمایند، پس به هیچ وجه اجازه ازدواج با هم را ندارند، مگر اینکه زن به میل خود و بدون قصد تحلیل، همسر دیگری را انتخاب کند، بعد از تشکیل خانواده جدید و همبستری با شوهر جدید چنانچه اختلافی در بین ایشان به وجود آید و منجر به طلاق از جانب شوهر دوم شود، در اینصورت زن می‌تواند بعد از انقضاء عده از شوهر دومی به نزد شوهر اولی برگردد و با او ازدواج کند، شاید هم زن و هم مرد پس از تجربه تلخ و ناگوار جدائی و ازدواج دوم زن که برای هردو، دردناک و عذاب‌آور است بهتر بتوانند با هم تفاهم حاصل کنند.

با توجه به مراتب فوق خطاء و اشتباه (سیرموير) در کتاب خود به نام (زندگانی

محمد) معلوم می‌شود، که گفته است: هنگامی که زن سه بار طلاق داده شد، نمی‌دانم چرا قبل از اینکه شوهر دیگری بکند برای شوهر اولش حلال نیست ولی بعد از شوهر دوم و گرفتن طلاق از او، می‌تواند مجدداً با شوهر اولی ازدواج کند و فلسفه حلال بودن بَرای شوهر اوّل بعد از طلاق از شوهر دوم چیست؟

اگر (سیرموير) به خوبی به روحیات ملت عرب آشنا می‌بود که ملتی هستند دارای غیرت و حساسیت شدید در مقابل عرض و ناموس، می‌دانست که مشروط نمودن حق ازدواج زن و شوهر بعد از طلاق سوم، به ازدواج با شوهر دیگر و همبستر شدن با او بزرگترین رادع و مانع و عامل بازدارندهٔ طلاق می‌باشد، و قرآن برای جلوگیری از طلاق، حساس‌ترین نقطه را مورد توجه قرار داده است تا از گسترش و وقوع آن در بین ملتی جلوگیری کند که به تعصب و غیرت شدید نسبت به حفظ ناموس زنهایشان شهرت دارند.

عدّه

به منظور دوام رابطه زناشوئی، حتی در حالتی که اختلاف در بین زوجین به اوج رسیده و منجر به اجرای طلاق گردیده است، اسلام موانع و عوامل بازدارندهٔ فراوانی بر سر راه جدائی زن و شوهر قرار داده و نمی‌خواهد به هیچوجه این دو از هم دور شوند، و چراغ امید و پرفروغ خانواده را خاموش کنند، بنابراین عده را بعد از طلاق بر زن واجب نموده است که طبق آن بر زن لازم است بعد از هر طلاقی (به جز طلاق قبل از دخول) در مدت زمانی که عده نام دارد از ازدواج با دیگران خودداری کند، و در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّها النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ اَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ طلاق ۱

«ای پیغمبرﷺ هرگاه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرا رسیدن عده (یعنی آغاز پاک شدن از عادت ماهیانه‌ای که شوهرش در آن پاکی با

او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید، و حساب عده را نگاهدارید.»

مدت زمان عده بر حسب حالت و عادت ماهانه‌ی زن، از لحاظ کوتاه یا طولانی بودن آن تفاوت می‌کند به تفصیل این امر توجه فرمائید.

اوّل: عدهٔ زن حامله، تا وقتی است که وضع حمل می‌کند در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أُوْلٰاتُ الْاَحْمٰالِ أَجَلَهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ طلاق ٤

«زنان باردار مدت عده‌شان تا وقتی است که وضع حمل می‌کنند.»

دوّم: عدّه‌ی زنی است که شوهرش فوت می‌کند و حامله هم نیست؛ عده‌ی او چهار ماه و ده روز است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالّذينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرا﴾ بقره ٢٣٤

«مردانی از شما می‌میرند و همسرانی از خود به جای می‌گذارند همسرانشان باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند.»

سوّم: عده زن مطلقهٔ بدون حمل است، که این نوع عده بر دو قسم است یکی عدهٔ زنانی است که دارای عادت ماهیانه می‌باشند، که عده آنان سه دوره کامل از حیض و پاکی است، و خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَالْمُطَلَّقٰاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ، وَ لاٰ يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ﴾ بقره ٢٢٨

«زنان مطلقه باید بعد از طلاق به مدت سه بار عادت ماهیانه (دو یا سه بار پاکی از آن) انتظار بکشند و عده را نگهدارند، و اگر به خداوند و روز رستاخیز باور دارند برای آنان حلال نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان قرار داده است (اعم از جنین یا خون ماهیانه)، پنهان کنند.»

دیگری عده زنانی است که از حالت عادت ماهیانه مأیوس شده‌اند، و به سنی

رسیده‌اند که دیگر عادت ماهانه را از دست داده‌اند عده اینگونه زنان سه ماه است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَاللاَّئِی یَإِسْنَ مِنَ الْمَحیضِ مِنْ نِسٰائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاٰثَةُ اَشْهُرٍ وَاللاّئی لَمْ یَحِضْنَ﴾ طلاق ٤

«زنانی که ناامید از عادت ماهانه هستند و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهیانه را ندیده‌اند اگر درباره حکم ایشان مترديد، بدانید که عده آنان سه ماه است.»

زنانی که به سن بلوغ رسیده‌اند ولی عادت ماهانه ندارند برابر نصّ این آیه حکم زنانی را دارند که سنشان بالا رفته است و عادت ماهانه را از دست داده‌اند، و عده آنان هم سه ماه است.

قابل ذکر است، زنانی که قبل از دخول و نزدیکی، طلاق داده می‌شوند، به هیچوجه عده ندارند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿یَا أَیُّها الَّذینَ آمنُوا إِذا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ. ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبل أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمالَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهٰا فَمَتِّعُوهُنَّ و سَرِّحُوهُنَّ سِراحاً جَمیلاً﴾ احزاب ٤٩

«ای ایمانداران! هرگاه با زنان ایمان‌دار ازدواج کردید و پیش از نزدیکی و همبستری با ایشان آنان را طلاق دادید، برای شما عده‌ای بر آنان نیست، تا حساب آن را نگهدارید، ایشان را از هدیه و بخشش مناسبی بهره‌مند سازید و به شیوه محترمانه و پسندیده آنان را آزاد سازید.»

زمان عده بعد از اجرای طلاق شروع می‌شود و همینکه طلاق واقع شد زن در عده قرار می‌گیرد، و زن و شوهر در مدت عده رجعی در یک منزل با هم زندگی می‌کنند، و مرد به تأمین نفقه زن در مدت عده باید ادامه دهد، حق ندارد زن مطلقه (به طلاق رجعی) خود را از منزل بیرون کند، مگر در حالتی که

بداخلاقی و سوءرفتار از خود نشان دهد، در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿یَا أَیُّها النَّبیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ، و أَحْصُوا الْعِدَّةَ واتَّقُوا اللهَ رَبَّکُمْ لاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لاٰ یَخْرُجْنَ اِلاّ أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ﴾ طلاق ۱

«ای پیغمبر وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید آنان را در وقت فرا رسیدن عده (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهانه‌ای که شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید و حساب عده را نگاهدارید، و از عذاب خدا که پروردگار شما است بترسید، و پرهیزگاری کنید، زنان را بعد از طلاق در مدت عده از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم نباید تا پایان عده‌شان از منازل شوهرانشان بیرون روند، مگر اینکه زنان کار زشت را آشکارا (مانند زنا و فحاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهر و افراد خانواده) از خود نشان دهند.»

این آیه شریفه دارای هدف و فلسفه آشکاری است که عبارت از ادامه روابط زناشوئی است، با باقیماندن زن در منزل شوهر در مدت عده، به طرفین فرصت داده می‌شود، تا دقت کنند، روابط زوجیت خود را مجدداً تحکیم بخشند، و اختلاف و ناسازگاری را کنار بگذارند، در این مدت که زن در خانه شوهر باقی است مادام امیدی به سازش و مهر و محبت آنان با هم وجود داشته باشد، در این فرصت از آن استفاده خواهند کرد و برای هم پشیمان می‌شوند و روابط خود را با ایجاد مهر و محبت تحکیم می‌نمایند.

عدّه، دارای احکام متعددی است که مهم‌ترین آنها این است: تا مدت زمانی که زن در عده قرار دارد، خواستگاری او بر دیگران حرام است، و تا مدت عده باقی باشد بر زن واجب است از منزل شوهرش بیرون نیاید مگر برای کارهای بسیار ضروری، چون نیاز به بیرون آمدن ندارد و کسی هست که نفقه او را تأمین کند، البته این در صورتی است که عده به خاطر طلاق باشد، در این صورت زینت و آرایش و مقدمات و مستلزمات آن بر زن حرام نیست، زیرا این امر باعث

تشویق و تسریع در بازگشت به زندگی زناشوئی آنان می‌شود اگر عده به خاطر فوت شوهر باشد باز زن اجازه ندارد (مگر به خاطر ضرورت بسیار شدید) از منزل خارج شود و چون در حالت عزا قرار دارد آرایش و زینت و سایر چیزهایی از این قبیل نیز بر او حرام است.

قرار دادن عده بر زن مطلقه و شوهر مرده از جانب اسلام مشتمل بر حکمتها و فلسفه‌هائی است فراوان، از جمله اسلام علاقه‌مند است که عقد ازدواج، محکم و استوار، برای همیشه باقی باشد اما هرگاه در اثر عواملی، این عقد به وسیله طلاق گسیخته شود، عده به عنوان عامل پیوند دهنده در بین زوجین باقی میماند که به شوهر امکان می‌دهد در این فاصله به تحکیم مجدد رابطه زناشوئی اقدام کند، و عده مدت زمانی است کافی برای بحث و بررسی و تفکر و تصمیم‌گیری در این باره، یکی دیگر از فلسفه‌های عده این است، در مدت عده معلوم می‌گردد که زن حامله است یا خیر، لذا به وسیله عده از اختلاط نسبها جلوگیری به عمل می‌آید.

رعایت عده برای فوت شوهر به معنی عزاداری و سوگواری زن برای از دست دادن شوهرش می‌باشد، از دست دادن شوهر ضربه‌ی بسیار شدید و هولناک برای همسر به حساب می‌آید، زن یار و یاور و همکار و غمخوار و رئیس خانواده خود را از دست می‌دهد، حقوق زناشوئی و عشق و علاقه‌ای که در بین آنان به وجود آمده ایجاب می‌نماید که زن آن اندازه وفا داشته باشد که تا مدت زمانی بعد از مرگ شوهر در حالت عزا قرار گیرد و از ازدواج و خودنمائی دوری کند.

حقوق شخصی زن

بدون شک قانون اسلام، از قانونهای جدید، که زن و مرد را در اعطای حقوق برابر دانسته‌اند کامل‌تر و مترقی‌تر و پیشقدم‌تر است. شریعت اسلام زن و مرد را

در حق مالکیت و سرپرستی و دخل و تصرف در اموال خود مساوی و یکسان قرار داده، هرگاه زن به سن ازدواج رسید و دارای شعور و ادراک شد، حق دارد مستقیماً و مستقلاً تمام دخل و تصرفات ممکنه را نسبت به ثروت و دارائی خود چه به صورت قولی و چه به صورت فعل و عمل انجام دهد، و به تمام معاملات متداوله اقدام نماید، اموالش را بفروشد، اموال دیگری را بخرد، اجاره کند و به اجاره بدهد، رهن کند، قرض بدهد و قرض بگیرد ودیعه بگذارد و هدیه بدهد، هبه نماید، وصیت بکند، وصی دیگران بشود کسی را در تصرفات ملکش وکیل خود قرار دهد، یا وکیل دیگران باشد. اسلام اجازه نمی‌دهد که پدر، یا شوهر زن و یا هرکس دیگری بدون رضایت کامل او در اموالش هیچگونه دخالتی داشته باشند.

این کیفیت و شأن حقوقی زن مسلمان در چهارده قرن پیش است، ولی بهتر است نگاهی به وضع حقوقی زن اروپائی هم انداخته شود: اغلب کشورهای اروپائی به هنگام ازدواج مال و ثروت زن را به قید مالکیت شوهر درمی‌آوردند.

در انگلستان از نظر قانون عمومی و کلی زن و شوهر به هنگام ازدواج به صورت یک نفر و یک شخص درمی‌آیند، زن حق ندارد به تنهائی چیزی را تملک کند و عهد و پیمان و معامله‌ای را انجام دهد و متعهد به چیزی شود. سپس در قانون سال ۱۸۸۲ میلادی آمده است که زن شوهردار حق مالکیت دارد، و حقوقات دیگری را هم به او داد که قبلاً دارای چنین حقوقات نبود. به موجب این قانون، زن خود مسئول تعهدات و التزامات خود به اندازهٔ دارایی شخصی خود شناخته می‌شد، این قانون شوهر را از نتایجی که از تصرفات زنش به وجود می‌آید مبرّا ندانسته است و به طلبکار و مدعی اجازه داده است که برای وصول طلب خود به خود زوجه و یا به زن و شوهر هر دو مراجعه کند، هرگاه زوجه دارای ثروتی نباشد که طلبکار بتواند طلب خود را از آن وصول نماید می‌تواند به شوهرش مراجعه کند، به خاطر اینکه مرد مسئول تصرفات و کارهای

زنش می‌باشد.

اما در مورد حقوق زن در فرانسه باید گفت در مجله مخصوص مسائل حقوقی و قانونی فرانسه منتشره در ۲۰ فوریه سال ۱۹۳۸ چنین آمده است: زنـی کـه دارای شوهر باشد قانوناً اجازه اقدام به این کارها را ندارد:

۱ـ امضاء اوراق مالی و چک، مگر به اجازه قاضی.

۲ـ باز کردن حساب جاری در هیچ بانکی مگر به اجازهٔ قاضی.

۳ـ امضاء هیچگونه سند و معاملات مالی، مگر به اجازه قاضی.

۴ـ حق ندارد مستقیماً سهم‌الارث را دریافت نماید مگر به اجازه قاضی.

بنابراین می‌توان گفت: در حالی که آزادی و داشتن حق تصرف و دخالت در مال و متملکات برای زن به عنوان دمکراسی و آزادی در قرن بیستم به شمار می‌آید، باید زنان مسلمان افتخار کنند که این آزادی و دمکراسی را از چـهارده قرن پیش و در قرن ششم میلادی، به دست آورده‌اند.

اسلام در بین زن و مرد نسبت به تصرف در مال شخصی و مخصوص بخود مساوات برقرار کرده است ولی در تقسیم سهم‌الارث در بین آنان تفاوت گذاشته و سهم مرد را دو برابر سهم زن قرار داده است، این تفاوت هم به خاطر رعایت عدالت و حکمت و فلسفه‌ای بسیار قابل قبول است، زیرا مسئولیت تأمین زندگی و ادارهٔ امور مربوط به زندگی خانواده از لحاظ مادی و غیرمادی به عهده مـرد است.

اسلام مرد را مکـلف ساخته تـا سـنگینی بـار خـانواده را بـدوش بکشـد و نیازمندیهای آن را برطرف سازد، بـه خـلاف زن کـه اسـلام هـیچ یک از ایـن مسئولیتها را به او واگذار نکرده است، حتی تهیه نفقه نفس خودش هم به عهده او نیست، زمانی که هنوز ازدواج نکرده است بر سرپرست و برادر و خویشاوندان او واجب است زندگی او را تأمین نمایند و بعد از ازدواج نفقه او بر عده شـوهر

می‌باشد و فرقی نمی‌کند زن شخصاً فقیر باشد و قدرت تهیه نفقه خود را نداشته باشد یا ثروتمند بوده و استطاعهٔ تأمین زندگی خود را داشته باشد، در هر دو صورت نفقه او بر شوهرش واجب است. اگر زنی شوهر و خویشاوندان نزدیک نداشته باشد نفقه‌اش بر بیت‌المال واجب است، زن ملزم به تأمین نفقه بچه‌هایش نیست بلکه به عهده پدر بچه‌ها است و اگر پدر نداشتند به عهده خویشان نزدیک پدرشان می‌باشد.

بنابراین اسلام که شریعت و قانون عادلانه‌ای را با خود آورده است، برای جبران هزینه‌های اضافی و مسئولیتهایی که به حکم طبیعت به عهدهٔ مرد است سهم‌الارث او را، دو برابر تعیین کرده است تا در بین آنان موازنه و تعادل برقرار شود و به مردان هم، که مسئولیتهای سنگین خانوادگی و اجتماعی را به عهده دارند ظلم و اجحافی نشود.

اعتراف وگواهی یکی از دانشمندان غرب به حقوق زن در اسلام

موضوع مقام زن در اسلام را با بیان اعتراف و شهادت دکتر (گوستاو لوبون) در مورد ارزش و مقام والای زن در اسلام، به پایان می‌رسانیم، که می‌گوید:

«هرگاه بخواهیم میزان و درجهٔ تأثیر قرآن در تغییر اوضاع زن و بالا بردن مقام او در اجتماع بدانیم، بر ما واجب است که اوضاع و احوال او را در دوران شکوفائی حکومت اسلام مورد توجه قرار دهیم. مورخین نقل کرده‌اند که زنان مسلمان دارای همان منزلت و مقام و ارزشی هستند که خواهرانشان در اروپا به تازگی آن را به دست آورده‌اند، و در واقع آن را از عربهای نجیب و شریف و دارای عادتهای پسندیدهٔ اندلس، اقتباس و کسب کرده‌اند، که این موضوع را در فصل پیش بیان کردیم به راستی اروپائیان اصول مردانگی و آنچه را که باعث احترام و ارزش زن بود از عرب یاد گرفتند.

این دین اسلام بود که به فریاد انسان رسید و او را از درک اسفل و چاه ذلت و بدبختی بیرون آورد، و به بالاترین مقام رسانید، نه نصرانیت.

شما اگر شیوهٔ رفتار امراء و مقامات بالا و مالکین بزرگ نصاری را در قرون وسطی مورد ملاحظه قرار دهید می‌بینید که هیچگونه احترامی برای زن قائل نبودند و هرگاه کتب تاریخی آن دوران را ورق بزنید متوجه می‌شوید، که ملاکین بزرگ نصاری قبل از اینکه رفتار و اخلاق پسندیده نسبت به زنان را از عرب بیاموزند، در نهایت خشونت و بی‌رحمی با آنان رفتار می‌کردند»[۱] دکتر گوستاو لوبون در ادامه سخنانش می‌گوید:

«متأسفانه شعلهٔ تمدن عرب پس از اینکه غیرعربها به جای ایشان نشستند و خود را وارث عرب معرفی کردند به خاموشی گرائید، مخصوصاً در دوران حکومت ترکها ارزش زن بسیار پائین آمد، در جای دیگر ثابت می‌کنیم که با وجود این تنزل، هنوز وضع موجود زنان مسلمان از وضع خواهرانشان در اروپا بهتر است.»

با توجه به مراتب فوق معلوم گردید، که پائین آوردن ارزش و مقام زن مسلمان به خلاف دستور اسلام و قرآن بوده است و هرگز قرآن آن را تنزیل نداده است. باز تکرار می‌کنیم اسلامی که باعث بالا رفتن ارزش زن به نحو بسیار چشمگیری بوده است هرگز آن را پائین نمی‌آورد، این تنها ما نیستیم که اولین بار به این حقیقت اعتراف می‌نمائیم، بلکه قبل از ما (کوسان دوپرسفال) و مسیو (بارتلمی هیلر) نیز این واقعیت را اعلام نموده‌اند.»[۲]

۱ـ (تمدن عرب) ص ۴۲۹ ترجمه استاد محمدعادل زعیتر.
۲ـ (تمدن عرب) ص ۴۳۰ ترجمه استاد محمدعادل زعیتر.



فصل بیست و سوم :

نظام و قانون جنگ در اسلام

نظام و قانون جنگ در اسلام

۱ـ جنگ یک ضرورت اجتماعی است ۲ـ جنگ از دیدگاه یهودی و مسیحی ۳ـ دعوت اسلام به صلح و آشتی ۴ـ جنگ به خاطر دفاع از نفس ۵ـ جنگ در راه خدا ۶ـ مقایسه‌ای در بین قانون اسلام و قوانین بین‌المللی در مورد جنگ ۷ـ آمادگی برای جنگ ۸ـ توصیه‌ها و سفارشهای کلی و عمومی در اثناء جنگ ۹ـ نیروی معنوی ۱۰ـ جزیه ۱۱ـ کسانی که امان می‌خواهند ۱۲ـ عهد و پیمان ۱۳ـ اعتراف و گواهی بعضی از علمای غرب در مورد فتوحات اسلامی

جنگ عبارت است از مبارزه مسلحانه‌ای که بین دو دولت یا بیشتر به وجود می‌آید، که یکی از آنها با رضایت و انتخاب خود جنگ را شروع می‌کند و طرفش را مجبور به دفاع می‌نماید.

جنگ وسیله‌ای است که دولتها برای دستیابی به خواسته‌های سیاسی و اقتصادی و یا توسعه طلبی خود به آن متوسل می‌شوند.

جنگ یک ضرورت اجتماعی است

جای تردیدی نیست، که جنگ یک پدیده اجتماعی است گاهی جمعیتهای انسانی برای حل بعضی از مشکلات خود که به طرق مسالمت‌آمیز حل نمی‌شود، بدان متوسل می‌شوند. البته انسانها، تنها به خاطر منافع مادی دست به جنگ

نمی‌زنند، بلکه گاهی به منظور دفاع از فرهنگ و ادب نیز آتش جنگهای خطرناک شعله‌ور می‌گردد، چنانچه جنگ و جدال در بین ملتها به وقوع نمی‌پیوست، انسان از لحاظ تمدن و عمران هیچ پیشرفتی بدست نمی‌آورد.

هگل یکی از پیشگامان مکتب کمونیستی معتقد است: که هیچ تغییر و دگرگونی در دنیا به وجود نمی‌آید، مگر در اثر تضاد و مبارزه شدید نیروهای متضاد، که به تمام معنی با هم درگیر شده‌اند و هریک می‌خواهد دیگری را نابود نماید در نتیجه این مبارزه، عامل سومی به وجود می‌آید که از عاملهای قبلی قوی و نیرومندتر است، بعد از (هگل) (مارکس و انگلس) مکتب مادی خود را بر نظریه او بنا نمودند.

ولی قرآن چهارده قرن پیش این حقیقت را بیان نموده و می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْض وَ لٰكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلىٰ الْعٰالَمينَ﴾ بقره ۲۵۱

«اگر خداوند بعضی از مردمان را به وسیله بعضی از آنان از بین نمی‌برد (در اثر بدکاری آنان) زمین به فساد می‌رفت، اما خداوند همیشه نسبت به همه موجودات دارای فضل و محبت می‌باشد.» در حالی که ظلم و فساد به عنوان سدی در مقابل دعوت به حق و اجرای عدالت قرار می‌گیرد و مشکلات و نابسامانیهائی را به وجود می‌آورد، ظالمان و مفسدان جز با قهوه قهریه دست از ظلم و فساد کوتاه نمی‌کنند، اسلام اجازه می‌دهد مردم علیه ظالمان و مفسدان به جنگ و مبارزه برخیزند.

می‌بینیم دولتهای غربی پس از آنکه به تمدن و پیشرفتهای علمی بسیار مترقیانه‌ای رسیده‌اند، باز هم در قرن بیستم برای حل مشکلات مختلف متوسل به جنگ می‌شوند. در چهارده قرن پیش اسلام هم علیه ظلم و فساد و بت‌پرستی و نابسامانیهای اجتماعی برخاست و انقلاب و دگرگونی عظیمی را در

جامعه به وجود آورد، وقتی می‌خواست حق و عدالت را در جامعه حکمفرما نماید، با دشمنانی سرسخت و لجوج روبرو گردید، آیا در چنین شرایطی قابل قبول است که دفاع از این آرمان را بر مسلمانان حرام کند؟ مسلماً توجه واقعی به این مطلب به خوبی گفتهٔ کسانی را باطِل می‌نماید، که به اسلام طعنه می‌زنند و می‌گویند: اسلام دین جنگ و ستیز است، و گسترش آن در بین مردم به وسیله شمشیر بوده است، معلوم می‌گردد که این اعتراض و ایرادی است بی‌اساس، دشمنان اسلام می‌خواهند آنرا وسیله‌ای برای زشت جلوه دادن سیمای اسلام قرار دهند، و افراد بی‌اطلاع و ساده‌لوح را گمراه سازند، از جملهٔ دسیسه‌ها و اتهاماتی که به اسلام وارد شده گفتهٔ (ماکدونالد) در (دایرةالمعارف اسلامی) است که می‌گوید: «همانا انتشار و گسترش اسلام به وسیله شمشیر یک فرض عینی و دینی هر مسلمانی است.»

این گفته (ماکدونالد) مرا وادار نمود، تا در این بحث، این تهمت باطل و ناروا را از تمام جهات رد کنم و بی‌اساس و مغرضانه بودن آن را روشن سازم.

جنگ از دیدگاه یهودی و مسیحی

هرگاه ادیان قدیمی را مورد ملاحظه قرار دهیم، می‌بینیم که دین یهود جنگ را بر پیروان خود به خاطر حفظ وجود، و تسلط و قدرت در دنیا و کشورگشائی واجب کرده است و دستورات دین تحریف شده‌ی یهود در مورد جنگ مبتنی بر این است، که باید کشورها و مناطقی که فتح می‌شود، مردمانش قتل‌عام گردند، و خالی از سکنه شوند. در کتاب پنجم زبور چنین آمده است: «هرگاه پروردگارت تو را وارد سرزمینی کرد، تا بر آن تسلط و حکمرانی داشته باشی، و مردمان آن سرزمین، قبل از تو مردمان فراوانی را نابود کرده‌اند، تو هم آنان را تا آخرین نفر بکش، به ایشان عهد و پیمان و امان و پناه مده و نباید هرگز نسبت به آنان رحم

و شفقت بر تو غلبه کند». سپس مسیحیت آمد و جنگ را بطور مطلق و قطعی حرام نمود، در انجیل مِتی آمده که حضرت عیسی می‌فرماید: «اما من به شما می‌گویم: در برابر انسانهای شرور و جنگی مقاومت نکنید، حتی اگر کسی به طرف راست صورت شما سیلی زد، طرف چپ را به سوی او جلو بیاورید تا آن را هم بزند.»

کسانی که معتقد به تحریم جنگ بطور مطلق هستند، به قول حضرت عیسی علیه‌السلام استدلال می‌کنند که به قدیس پطرس فرمود: «شمشیرت را بر سر جایش قرار ده: زیرا تمام کسانی که شمشیر برمی‌دارند، بوسیله شمشیر به هلاکت می‌رسند.»

بنابراین دین مسیحی جنگ را حرام می‌داند.

عده‌ای از رهبران مسیحی، زندگی خود را در راه تبلیغ و رعایت تحریم جنگ، و تحریم ساختن وسایل جنگی و نظامی صرف کرده‌اند. عدهٔ دیگر از رهبران مسیحی، تلاش بسیار فراوانی برای ایجاد هماهنگی و توافق در بین نصّ صریح انجیل در تحریم جنگ، و نیاز ضروری دولت به جنگ به عمل آورده‌اند، در نتیجه بین جنگ جایز با جنگ ممنوع و غیرجایز فرق قایل شده‌اند، در مورد ماهیّت و حقیقت جنگ عادلانه و تعریف آن بحث و نظریه‌های زیادی ارائه داده‌اند، تا اینکه سرانجام گفتند: جنگ عادلانه و مباح آنست که امیر و حاکم آن را اعلان کند. و از طرفی، حاکم هم باید عادل و سلیم النفس و نیت پاک و صادق و بدون طمع باشد، و حالت وحشیگری نداشته باشد. ولی بعدها مسیحیت در قرن چهارم میلادی پس از آنکه دارای دولتی به رهبری امپراتور (قسطنطین) شد ناچار گردید آثار بت‌پرستی را در مملکت رومانیه بوسیله شمشیر از بین بردارد.

آیا کسانی که به اسلام طعنه می‌زنند می‌خواهند اسلام جنگ را حرام کند در حالی که دیانتهای قبل از آن ناچار شده‌اند به آن متوسل شوند؟! آیا می‌خواهند اسلام نیز جنگ را بر پیروانش تحریم کند ولی هرگاه مسلمانان ناچار شدند، بدون توجه و احترام به تحریم دینی خود به جنگ بپردازند، همانگونه که پیروان دینهای دیگر چنین کاری می‌کردند؟!

دعوت اسلام به صلح و آشتی

حقوقدانان بین‌المللی، قوانینی را وضع نموده‌اند که وظیفه هر دولتی را در برابر سایر دولتها چه در حال صلح و چه در حال جنگ مشخص می‌نمایند، اولین ماده آن این است: روابط و علاقه دولتها با هم باید بر اساس صلح و آشتی و همزیستی مسالمت‌آمیز باشد، تا همکاری و تبادل منافع مادی و علمی و فنی در بین آنها میسر شود و بتوانند نوع انسان را به درجه کمال برسانند، همچنین مقرر داشته‌اند قطع این روابط و مناسبات مسالمت‌آمیز به هیچوجه جایز نیست مگر در نهایت درجهٔ اضطرار و ناچاری که تمام راه‌حلها با بن‌بست و شکست روبرو می‌گردد، در این شرایط بالاجبار به جنگ متوسل خواهند شد.

این قوانین عین همان چیزی است که اسلام برای تحقق آن تلاش نموده و می‌نماید، اسلام ارتباط و علاقهٔ مسلمانان با غیرمسلمانان را بر اساس صلح و امنیت و زندگی مسالمت‌آمیز قرار داده است، و هرگز اجازه نمی‌دهد کسی تنها به خاطر اینکه مسلمان نیست کشته شود، لذا به مسلمانان اجازه نمی‌دهد به خاطر اختلاف در دین و عقیده با غیرمسلمانان بجنگند، بلکه به پیروان خود دستور می‌دهد با شیوهٔ نیک و پسندیده و بر اساس تبادل منافع و همکاری با غیرمسلمانان رفتار کنند، این مطلب به طور آشکار از این آیه فهمیده می‌شود، که

خداوند می‌فرماید:

﴿ لاٰیَنْهٰاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقٰاتِلُوکُمْ فِی الدّینِ وَ لَمْ یُخرِجُوکُمْ مِنْ دِیٰارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ، وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ﴾ ممتحنه ۸

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران و دادگران را دوست می‌دارد.»

باز خداوند می‌فرماید:

﴿إِنِ اعْتَزَلُوکُمْ، فَلَمْ یُقٰاتِلُوکُمْ و أَلْقَوا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اللهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبیلاً﴾ نساء ۹۰

«اگر (کافران) از شما کناره‌گیری کردند، و با شما نجنگیدند، بلکه پیشنهاد صلح دادند خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که معترض آنان شوید و با آنان بجنگید (و موظف به فشردن دستی هستید که برای صلح به سوی شما دراز شده است).»

اسلام شدیداً به صلح و آشتی و زندگی مسالمت‌آمیز با دیگران علاقه‌مند است. عشق و علاقه اسلام به صلح به خوبی از این آیه روشن می‌شود:

﴿ یٰا أَیُّها الَّذینَ اٰمَنُوا ادْخُلُو فِی السِّلْمِ کَافَّة وَ لاٰتَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبین﴾ بقره ۲۰۸

«ای کسانی که ایمان دارید (همگی اسلام را تمام و کمال بپذیرید) و به صلح و آشتی درآیید، و از گامهای اهریمن و وسوسه‌های وی پیروی نکنید، و از او تبعیّت نکنید و بی‌گمان او دشمن آشکار شماست.»

معنی این آیه این است: ای کسانی که ایمان دارید، ایمان به شما حکم می‌کند که از در صلح و آشتی کلی و همه جانبه درآیید، و نباید به هیچ فردی که به شما تجاوز نکرده است و با شما نجنگیده است تجاوز کنید و با او بجنگید.

یکی دیگر از آیاتی که مسلمانان را به صلح و آشتی دعوت و تشویق می‌نماید

آیه ۶۱ سوره انفال است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾

«اگر آنان (کافران) به صلح و آشتی گرایش و تمایل نشان دادند تو هم تمایل و گرایش نشان بده (و هیچ تردیدی در این باره به خود راه مده).»

این آیه بیان می‌دارد که ای پیغمبرﷺ هرگاه با دشمنان در حال جنگ بودی و آنان به صلح و آشتی تمایل نشان دادند، به ایشان جواب مثبت بده و پیشنهاد صلح را از آنان بپذیر.

این آیه درِ صلح و آشتی را بر روی مسلمانان و مخالفین آنها باز می‌گذارد و کاملاً هماهنگ با تلاشهائی است که در عصر حاضر می‌خواهند، با وضع اصول و مقرراتی از جنگ و خون‌ریزی جلوگیری کنند.

باید کاملاً متوجه این نکته بود که اسلام به اندازه‌ای به صلح و آشتی و زندگی مسالمت‌آمیز علاقه دارد، که هیچ مذهب و مکتب اجتماعی تا این حد، بدان علاقه‌مند نبوده است و با توجه به این علاقه شدید است، که شعار مسلمانان به هنگام رسیدن بهم جمله (اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ) می‌باشد، یعنی صلح و آرامش و آشتی از جانب خدا و من و مردم بر شما باد و همیشه در صلح قرار گیرید، این شعار به صورت دعا، روزانه، میلیونها بار به وسیله مسلمانان تکرار می‌شود؛ همچنین اسلام گفتن این جمله را در آخر هر نمازی واجب کرده است، و بر هر نمازگزاری لازم است در آخر نماز بر تمام برادران دینی خود که با او در حال نماز هستند و حضور دارند یا در جای دیگری مشغول نماز می‌باشند، و همچنین بر سایر مسلمانان سلام کند و بگوید (السلام علیکم و رحمةالله و برکاته)

موارد و شرایط و احوالی که اسلام جنگ را در آن تأیید کرده است و هدف اسلام از جنگ

جنگ به خاطر دفاع از جان

پیغمبرﷺ چهارده سال با صبر و شکیبایی، در مکه و مدینه نشست و مردم را به دین خدا دعوت نمود و آزار و اذیتهای فراوان عرب مکه و یهود مدینه را تحمل کرد بدون اینکه اقدام به جنگ و مبارزه مسلحانه‌ای بنماید، اصحابش کتک خورده و مجروح شده پیش او می‌آمدند، و از وضع خود شکوه می‌کردند، و از پیغمبرﷺ می‌خواستند، تا به آنان اجازه دهد، به دفاع از خود بپردازند و جلو ظلم و تجاوز دشمنان را بگیرند ولی پیغمبرﷺ در جواب ایشان می‌فرمود: صبر کنید، چون هنوز دستور جنگ را ندارم، آزار و شکنجه مسلمانان به جائی رسید که چند نفر از اصحاب پیغمبرﷺ از جمله (سمیه) مادر عمار بن یاسر در اثر شکنجه کشته شدند (سمیه و شوهرش یاسر به وسیله آل مغیره در عذاب و اذیت شدید قرار گرفته بودند و آل مغیره می‌خواستند آنان را از دین اسلام بازدارند، و این شکنجه ادامه یافت تا اینکه سمیه به شهادت رسید.)

وقتی که مشرکین مقاومت و سرسختی مسلمانان را دیدند و از برگرداندن آنان به کفر مأیوس شدند. به شیوه‌های دیگری از خشونت و اذیت متوسل شدند، تا جائی که متفقاً قرار گذاشتند دسته جمعی پیغمبرﷺ را به قتل برسانند، وقتی پیغمبرﷺ بر نیت شوم آنان آگاه شد، به مدینه مهاجرت کرد. مردم مدینه با گرمی و گشاده‌روئی از او استقبال نمودند، و بر قبول دین اسلام با او بیعت کردند. البته کفار تنها به تلاش و دسیسه برای قتل پیغمبرﷺ قناعت نداشتند، بلکه تمام قبایل و طوایف جاهلیت را علیه نابودی دین خدا و دعوت او، بسیج کرده بودند، و می‌خواستند اثری از آن باقی نماند لذا خداوند اجازه جنگ را به پیغمبرﷺ داد.

هرگاه آیاتی را که خداوند در آنها به مسلمانان دستور جنگ می‌دهد، به دقت ملاحظه کنیم می‌بینیم که این آیات از جنگ به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از فساد و تجاوز نام می‌برند. زیرا طبیعت و خوی انسان اغلب تمایل به اختلاف و

تجاوز و سلب آزادی از دیگران دارد. خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ، وَلَوْ لاَ دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ. لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ، ومَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ كَثِيراً وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُره وَإِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ حج ۴۰-۳۹

«اجازهٔ دفاع از خود به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ تحمیل می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است (و مدتهای طولانی در برابر ظالمان صبر و شکیبایی ورزیده‌اند) و خداوند توانا بر این است، که ایشان را پیروز گرداند، همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانهٔ خود اخراج شده‌اند، و تنها جرمشان این بوده است که می‌گفتند: پروردگار ما خداست،! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دفع نکند (و با دست پاکان و مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید باطل بر همه جا تسلط پیدا می‌کند، آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای مسیحیان، و کنشتهای یهودیان، و مسجدهای مسلمانان، که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب می‌گردد، بدون تردید خداوند یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند و خداوند نیرومند و مسلط است.»

این دو آیه که جنگ را روا می‌دارند، علت آن را ظلم و تجاوزی قرار داده‌اند که نسبت به مسلمانان انجام می‌گرفت، ایشان را به ناحق مجبور به مهاجرت و ترک خانه و کاشانه و دیار و وطن خویش می‌کردند.، سپس خداوند می‌فرماید: چنانچه در هر عصر و زمانی اجازه جنگ با دشمنان حق و آزادی، به پیغمبران، و مؤمنان داده نمی‌شد، محل عبادت امتهای آنان به دست انسانهای ظالم و فاسد و متجاوز تخریب می‌گردید، و دیرهای راهبان، کنائس (کنیسه‌ها) نصاری، کنشت یهودیان و مسجد مسلمانان که بسیار نام خدا در آنها ذکر می‌شود همگی از بین می‌رفتند.

بعد از بیان اجازه جنگ با دشمنان دین خدا و ذکر علت آن خداوند متعال وظیفه مسلمانان پیروز شده در جنگ را مشخص می‌کند و می‌فرماید:

﴿الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الأَرْضِ، أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و نَهَوْا عَنِ المُنْکرِ، و لِلّهِ عاقِبَةُ الأمُورِ﴾ حج ۴۱

«آن مؤمنانی که خداوند وعده یاری و پیروزی به آنان داده است، کسانی هستند که هرگاه در زمین به ایشان قدرت ببخشیم، نماز را به نحو احسن می‌خوانند، و زکات را می‌پردازند، و أمر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، سرانجام همه کارها، به خدا برمی‌گردد.»

هدف مسلمانان از جنگ و پیروزی در آن، توسعه طلبی و کشورگشائی و کسب سلطه بر دیگران نیست، آنگونه که دولتهای استعماری چنین اهدافی را از جنگ دنبال می‌نمایند اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان پس از پیروزی، ثروت و دارائی و منابع اقتصادی دیگران را تحت تصرف خود قرار دهند و غرور و تکبر از خود نشان دهند، و به عنوان ملت برتر خودنمائی کنند، بلکه می‌فرماید مسلمانان وقتی پیروز شدند نماز می‌خوانند، سر تسلیم و بندگی در پیشگاه خداوند بر زمین می‌گذارند، و به وسیله توجه به خدا و عبادت پروردگار خود، روح خویش را به عالم ملکوت عروج می‌دهند و به تزکیه و تصفیه نفس از هرچه باعث شر و فساد و تباهی است می‌پردازند ﴿و آتوا الزکات﴾ زکات و مازاد بر نیاز مال خود را در راه خدا و کمک به مستمندان و توسعه بناها و مؤسسات عام المنفعه و... می‌بخشند، و عدالت اجتماعی را در زمین اجرا می‌نمایند و می‌فرمَاید: (امروا بالمعروف) تنها به این راضی نمی‌شوند که خود صالح و درستکار باشند بلکه خیر و صلاح همه را می‌خواهند، حق و حق پرستی را در بین مردم رواج می‌دهند و با دست و زبان مردم را به پاکی و تقوا و نیکوکاری دعوت می‌کنند ﴿و نهوا عن المنکر﴾ و مانند سد محکم در مقابل ظلم و تجاوز و فساد و کارهای نامشروع می‌ایستند و آنها را

در جامعه ریشه‌کن می‌نمایند.

پیغمبرﷺ به خاطر جلوگیری از فساد و ظلم و تجاوز ظالمان و فاسدان از جانب خداوند مأموریت یافت تا با آنان به جنگ و مبارزه برخیزد و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ قَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ الَّذینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَ لاتَعْتَدُوا اِنَّ اللهَ لایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ، وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرِجُوکُمْ وَالفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ، وَ لا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتّی یُقَاتِلُوکُمْ فِیهِ، فَإِنْ قَاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذٰلِکَ جَزاءُ الْکافِرینَ، فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ. وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّیٰ لاتَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدّینُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهوا فَلا عُدْوانَ إلاَّ عَلَی الظّالِمینَ﴾
بقره ۱۹۳ـ۱۹۰

«در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند، و تجاوز و تعدی نکنید زیرا خداوند تجاوزگران را دوست نمی‌دارد، وقتی جنگ درگرفت، هرجا آنانکه آغاز کنندگان جنگ بوده‌اند دریافتید، ایشان را بکشید، و آنان را از مکه که شما را از آنجا بیرون کرده‌اند بیرون سازید (و از جنگ در حرم مکه نباید باک داشته باشید زیرا آنان با شکنجه و آزار و انواع فتنه می‌خواستند شما را از دینتان برگردانند و) فتنه از کشتن بدتر است، (ولی احترام مسجدالحرام به جای خویش باقی است و) با آنان در کنار مسجدالحرام کارزار نکنید مگر وقتی که ایشان با شما در آنجا به نبرد بپردازند، پس وقتی که با شما جنگیدند، ایشان را بکشید و سزای کافران چنین است، و اگر دست از کفر کشیدند و اسلام را پذیرفتند، خداوند گناهشان را می‌بخشد، بیگمان خداوند آمرزنده و مهربان است، و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند، و دین خالصانه از آن خدا گردد، پس اگر از روش نادرست خودشان دست برداشتند، و اسلام را پذیرفتند، از جنگ و حمله به ایشان خودداری کنید، زیرا جنگ و تجاوز کردن جز بر ستمکاران روا نیست.»

این آیه‌ها به مسلمانان دستور می‌دهند تا با کسانی بجنگند که آنان را مورد تجاوز قرار داده‌اند، و به تعقیب کافران هرجا که باشند، بپردازند، و آنان را پراکنده نمایند همانگونه که کافران قبلاً مسلمانان را آواره ساختند، در عین حال این آیات مسلمانان را از تجاوز و ظلم نسبت به دشمنان جنگی خود برحذر می‌دارند، و در این باره با تأکید می‌فرمایند خداوند متجاوزین و ظالمان را دوست ندارد، سپس این آیات به رفتارهای ناپسند کافران در حق مسلمانان اشاره می‌کنند، وقتی که قدرت داشتند، چگونه بی‌رحمانه آنان را از وطن و خانه و کاشانه خود آواره و بیرون کردند، و امنیت و آرامش ایشان را سلب نمودند، و با انواع اذیت و شکنجه، مسلمانان را آزار می‌دادند، تا آنان را از دینشان بازدارند، و می‌فرماید که این فتنه و فسادی است که از کشتن قبیح‌تر و خطرناک‌تر است، چون برای انسان هیچ عذاب و بلایی از این سخت‌تر نیست، که به خاطر ایمان و عقیده‌ای که از روی دلیل و منطق در عقل و مغز او رسوخ پیدا کرده است، اذیت و شکنجه شود، بنابراین به خاطر این فتنه‌ای که از خطر مرگ شدیدتر است، بر مسلمانان واجب است با چنین فتنه‌انگیزانی به جنگ و مبارزه بپردازند. این آیات همچنین مسلمانان را از جنگ در اماکن مقدسه منع می‌نماید، اما هنگامی که دشمنان به حرمت و پاکی آنها توجه نکردند، برای مسلمانان جایز است که به دفاع از خود بپردازند و از تجاوز دشمنان جلوگیری کنند، سپس این آیات با بیان نمودن هدف از جنگ به شیوهٔ روشن خاتمه پیدا می‌کنند، که عبارت از نابود ساختن فتنه در دین است، تا دین به تمامی برای خدا باشد، مردم به آزادی عقیده دست یابند و کسی آنان را مجبور به ترک دین نکند.

جنگ در راه خدا

ملت اسلام مکلف به تحقق بخشیدن عدالت و اجرای آن در زمین هستند، و

این تکلیف، مسلمانان را ملزم می‌سازد، علیه ظلم و تجاوز و فساد هرجا که باشد، قیام کنند، و عوامل و اسباب آن را ریشه‌کن نمایند، نه اینکه بر زمین مسلط شوند و منابع و منافع ملتها را به تاراج ببرند، و مردمان را به ذلت و بردگی بکشانند، بلکه باید فرمان خدا را مخَلصانه و بدور از هر غرض شخصی در کرهٔ زمین به اجرا درآورند.، اسلام این جنگ و دفاع از ارزشهای مقدس را جهاد، و جنگ در راه خدا می‌نامد و قرآن می‌فرماید:

﴿وَ قَاتِلُوا فِي سَبيلِ اللهِ وَاعْلَمُوا اَنّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ بقره ۲۲٤

«در راه خداوند به منظور جلوگیری از فساد و به خاطر پیروزی حق، به جنگ با ظالمان و مفسدان و کافران بپردازید، بدانید که خداوند شنوا و آگاه است.»

﴿و جَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ﴾ حج ۷۸

«در راه خدا جهاد و تلاش کنید آنگونه که شایسته جهاد، و بایسته تلاش در راه اوست.»

سبیل خدا همان راه حق است. هر جنگی که به خاطر دین و دفاع از حق باشد جنگی فی سبیل الله است، و باز هر جنگی که به خاطر از بین بردن ظلم و دفاع از مظلومین و کمک به آنان علیه ظالمین، و نصرت و یاری حق باشد، فی سبیل الله است، هر راهی که انسان را به حق برساند و برای دفاع و کمک به حق باشد. این راه راه خدا، و سبیل الله، است.

قرآن کریم در آیه‌های بسیاری مؤمنان را به جنگ و مبارزه در راه خدا که خالصانه برای او و به دور از منافع مادی و دنیائی باشد دعوت می‌کند، به این دو آیه توجه فرمائید که در مدینه منوره بر پیغمبرﷺ نازل گردیده است و اهداف اصلی جنگ و مبارزه در اسلام را بیان می‌نماید:

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْاٰخِرَةِ وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبيلِ اللهِ، فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظيماً، وَ مٰا لَكُمْ لاٰتُقَاتِلُونَ فِي

سَبِيلِ اللهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ، رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً﴾ نساء ۷۵_۷٤

«باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند در راه خدا بجنگند، و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته شود، و یا پیروز گردد، بعداً پاداش بزرگی به او می‌دهیم، چرا شما در راه خدا و نجات مردان و زنان و کودکان درمانده نمی‌جنگید؟! که فریاد برمی‌آورند، می‌گویند، پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که مردمانش ستمکارند، خارج ساز، از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما قرار بده، و از سوی خود برای ما کمک و یاوری برسان.»

در این دو آیه اشاره ظریفی است که جنگ در اسلام برای حکمرانی بر مردم و به ذلت کشیدن و تسلط بر آنان نیست، بلکه جنگ اسلامی جنگی است که در راه خدا و نجات بیچارگان و مستضعفان باایمان باشد.، مانند مؤمنانی که در مکه باقی مانده بودند و کفار آنان را به ذلت کشیده و اذیت و آزار می‌کردند، تا از هجرت ایشان جلوگیری نمایند، و آنان را از دینشان برگردانند، همان بیچارگانی که هیچ یار و یاوری نداشتند و به خدا پناه بردند. و خداوند به مؤمنان دستور داد، که بر شما لازم است به یاری و کمک این بیچارگان بشتابید، آنان را از ظلم و بیداد نجات دهید، خداوند بعد از بیان دو آیه فوق می‌فرماید:

﴿الّذينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطَانِ إِنّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً﴾ نساء ۷٦

«کسانی که ایمان دارند در راه خدا می‌جنگند و کسانی که کافرند در راه شیطان می‌جنگند لذا با یاران شیطان بجنگید، بی‌گمان حیله و نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.»

(طغیان) در لغت به معنی تجاوز از حد است، و هر چیزی که در سرکشی و

نافرمانی از حد و میزان خارج شود (طاغ) است، و انسان هم وقتی از حد و میزان خارج شود و بر زمین قدرت و تسلط پیدا کند و این قدرت و تسلط را در شر و فساد بکار ببرد و مردمان را به بردگی بکشاند و به حقوق ایشان تجاوز نماید و آنان را از حقوق خود و محصولات و نعمتهایی که از زمین بوجود می‌آید محروم کند، چنین انسانی طاغوت است و تلاش و کوشش و جنگ او برای نیل به این اهداف پلید، جنگ در راه طاغوت است، که خداوند آن را مورد طعن و تهدید قرار داده و جزو شعار کافران معرفی کرده است، اما جنگ در راه خدا جنگی است که هدف از آن برقرار ساختن قانون و حکم خدا در زمین و تسلط آن بر جهانیان باشد، بدون اینکه اهداف شخصی و منافع مادی و سلطه‌جوئی بر دیگران در نظر گرفته شود.

همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿تِلْکَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذینَ لاٰیُریدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَ لاٰفَسٰاداً والْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ﴾ قصص ۸۳

«ما آن سرای آخرت را تنها بهرهٔ کسانی می‌گردانیم، که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند، و فساد و تباهی نمی‌جویند، و عاقبت و آینده از آن پرهیزگاران است.»

و در حدیث آمده است، یک عرب بدوی از پیغمبرﷺ پرسید: بعضی افراد به خاطر به دست آوردن غنیمت می‌جنگند و بعضی دیگر به خاطر نام و شهرت و بعضی هم برای نشان دادن خود جنگ می‌کنند، کدام یک از اینها جنگ در راه خدا است؟ پیغمبرﷺ فرمود:

﴿مَنْ قٰاتَلَ لِتَکُونَ کَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیٰا فَهُوَ فِی سَبیلِ اللهِ﴾[1]

۱ـ بخاری و مسلم. صحیح

«کسی که به خاطر این بجنگد که فرمان و قانون خدا برتر از هر قانونی باشد این جنگ در راه خدا است.»

بنابراین هدف اسلام در جهاد و جنگ دائمی و پایان‌ناپذیر تحقق بخشیدن به فرمان و قانون خدا در زمین می‌باشد، تا نظام و قانونی را در زمین برقرار کند که سعادت بشری را تضمین می‌کند. امت اسلام مؤظف هستند ظلم را از فرد و جامعه، در تمام زمین، صرف نظر از نژاد و رنگ و جنس آنان برطرف سازند.، خداوند به مسلمانان می‌فرماید:

﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلىٰ النّٰاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ بقره ۱۴۳

«بیگمان شما را ملت میانه روی قرار داده‌ایم، تا گواه بر مردم باشید و پیغمبرﷺ نیز بر شما گواه باشد.»

یعنی ای مسلمانان شما را که بر مردمان گواه قرار داده‌ایم بدین خاطر است، تا قصور و افراط و تفریط-آنان را مشاهده و درک کنید و به اصلاح و بازگردانیدن متجاوزین به راه راست اقدام نمائید.

منظور از گواه قرار دادن مسلمانان بر دیگران، اظهار فضل و برتری امتی بر امت دیگری نیست، چون خدائی که چنین وظیفه‌ای را به عهدهٔ مسلمانان واگذار کرده است، برای هیچ قوم و نژادی، برتری بر نژاد و قوم دیگری قائل نشده است، ولی تنها جماعت و قومی را که به اصول و قانون و کلام خدا ایمان دارند، از هر رنگ و طایفه و جنس که باشند، تفوق و امتیاز وَ برتری و فضیلت بخشیده است، و آیات منصوص قرآن آشکارا اعلام می‌دارند که اسلام دین عموم مردم و دین همگان است. خداوند خطاب به پیغمبر خود حضرت محمدﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمواتِ وَالأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ

بِاللهِ وَكَلِمٰاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ اعراف ۱۵۸

«ای پیغمبر به مردم بگو: من فرستاده خدا به سوی همه شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد وسرخ) هستم، همان خدائی که آسمانها و زمین از آن او است، جز او معبود حقَ نیست، او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد، از او پیروی کنید، تا به راه راست هدایت یابید.»

اسلام دین تمام انسانها است، می‌بینیم که پیغمبرﷺ سفراء خود را به سوی هشت پادشاه و فرمانروای مجاور و همسایه با جزیرةالعرب فرستاد و با نوشتن نامه‌هائی ایشان را بدین اسلام دعوت نمود، اما این پادشاهان و فرمانروایان دعوت پیغمبر را رد کردند حتی بعضی از آنان سفیر پیغمبرﷺ را به قتل رساندند، و بعضی دیگر، نامه پیغمبر را پاره نمودند، و سفیر او را تهدید کردند. بنابراین وقتی که برای مسلمانان معلوم شد، که این پادشاهان و حکمرانان، دعوت کنندگان به سوی حق را به قتل می‌رسانند، و ملت تحت تسلط خود را از دین خدا منحرف ساخته‌اند، و آنان را به بردگی کشانیده‌اند، بر مسلمانان واجب قطعی شد، تا با این ظالمان و طاغوتیان به جنگ و مبارزه بپردازند.

در حالی که مسلمانان خودشان را برای جنگ با روم و فارس آماده می‌کردند، این دو دولت اکثر نقاط معروف روی زمین را در بین خود تقسیم کرده بودند، ولی از لحاظ سیاسی و اجتماعی به کلی شکست خورده بودند، و جنگهای پی در پی آنان را به ضعف و ناتوانی دچار کرده بود، با این وصف هنوز هم با هم در حال جنگ بودند. شیوهٔ رفتار این دو دولت شیوه ظلم و قدرت نمائی بود، که باعث نابودی و فقر و بدبختی مردم شده بود، کشاورزان و پیشه‌وران در زیر بار خراجها و مالیاتهای کمرشکن می‌نالیدند، و هیچ عشق و محبتی نسبت به وطن و

مملکت در قلبشان باقی نمانده بود از لحاظ دینی هم به عقاید باطل و مزخرف دچار گردیده و ایرانیان دین آباء و اجداد خود را که دین زرتشت بود، به دین مجوسی سحرآمیز که بر اساس جور و ظلم و تجاوز از حق استوار بود تغییر داده بودند، نصرانیت نیز در شرق با مزخرفات بت‌پرستی آلوده و پوشیده شده بود، و با جدال و مناظره و بحثهائی که از متأخرین یونانی به ارث برده بودند به فساد کشیده شده بود.، در نتیجه مجوسیت و نصرانیت هر دو به گروهها و دسته‌های متعدد تقسیم شده بودند، که در نهایت دشمنی و کینه‌توزی با هم رفتار می‌نمودند و به دست یکدیگر شکنجه و یا کشته می‌شدند، این عوامل کلاً به اعراب فاتح که به سوی این دو دولت لشکر کشیده بودند، کمک کرد، و لشکریان اسلام در هیچ جائی با مقاومت ملی روبرو نشدند، چون برای اهل عراق فرق نمی‌کرد که خراج و مالیات را برای رومیها به (بزنطه) بفرستند و یا آن را در (مدائن) به فارسها بدهند، و یا فاتحین اسلام آن را به مدینه ببرند، اگر عراقیان را در بین لشکریان اسلام و فارس مخیر می‌کردند بدون تردید مسلمانان را انتخاب می‌کردند، چون نیکوکارتر و پاک‌تر و عادل‌تر و بارحم‌تر بودند.

مقایسه‌ای در بین قانون اسلام و قوانین بین‌المللی در جنگ

در حالی که اسلام جنگ را مباح و جایز دانسته، آن را با دیواری محکم از رحم و عاطفه و انسانیت محصور کرده است، که تمدن قرن بیستم نه تنها به آن نرسیده، حتی به آن هم نزدیک نشده است، اسلام قوانینی را برای جنگ وضع و رعایت آنها را واجب کرده است، تا بدینوسیله از بدبختیها و خسارات جنگ بکاهد، این قوانین بهترین قانونهائی است که تا به حال در مورد رعایت محبت و رحم و انسانیت در جنگ، وضع گردیده است.

قوانین اسلامی را می‌بینیم که با قوانین بین‌المللی، در اکثر موارد هماهنگ و موافق می‌باشد ولی تفاوتش با قوانین بین‌المللی در این است که قوانین اسلامی قوانینی هستند که دین آنها را وضع نموده و احکام دینی می‌باشند، لذا ایمان مسلمانان ضامن اجرای آنها است، ولی قوانین بین‌المللی در این مورد، دارای قوه‌ای نیست که اجرای آنها را به عهده داشته باشد، حتی بعضی از محققین عقیده دارند که نام نهادن تصمیمات بین‌المللی، به قانون یک نوع چشم‌پوشی و مجاز است، چون به تصمیمات و احکامی، قانون گفته می‌شود که دارای قوهٔ اجرائیه باشد، و نیروئی اجرائی آن را تضمین نماید، در حالی که هیچ قدرتی نیست دولتها را ملزم به اجرای قوانین بین‌المللی سازد، اما احکام جنگی اسلامی علاوه بر اینکه هدفش رعایت رحمت و عدالت است، دارای نیروی بسیار قوی اجرائی است که از ایمان مسلمانان سرچشمه می‌گیرد و اجرای آنها را تضمین می‌نماید.

به مقایسه قوانین جنگی اسلامی و قوانین بین‌المللی توجه فرمائید:

۱ـ قانون بین‌المللی می‌گوید: هر دولتی که ناچار به اعلان جنگ علیه دولت دیگری باشد، بر آن واجب است که قبل از شروع جنگ، در مدت و ضرب‌الاجل معینی به دولت مذکور اعلام جنگ بنماید و به او اعلام خطر کند، تا آن دولت هم احتیاطهای لازم را به عمل آورد، هدف از این اعلان جنگی، جلوگیری از خسارت بیشتر، و پرهیز از ظلم و حیله و غافلگیر نمودن طرف است.

۱ـ شریعت اسلام می‌گوید: بر مسلمانان واجب است قبل از شروع جنگ با کفار، دعوت اسلام را به آنان ابلاغ کنند، و تاریخ ثابت کرده که پیغمبرﷺ با هیچ قوم و ملتی قبل از اینکه دعوت اسلام را به آنان ابلاغ نماید به جنگ نپرداخته است، و عین این کار را هم به فرماندهانش دستور می‌داد، در صحیح مسلم آمده

است، که پیغمبرﷺ به برخی از فرماندهانش فرمود:

﴿إذا لَقِيتَ عَدُوَّکَ مِنَ المُشْرِكِينَ، فَادْعُهُمْ إلى إحْدَى ثَلاثٍ فَأَيَّتهنَّ اَجابُوکَ فَاقْبِلْ مِنْهُمْ، الاِسْلامُ، أَو الجِزْيَةُ أَو القِتالُ﴾[1]

«هرگاه با دشمن مشرک خود روبرو شدی، (قبل از شروع جنگ) او را به انتخاب یکی از سه چیز دعوت کن، هریک از آنها را قبول کرد آن را از او بپذیر، اوّل پذیرفتن دین اسلام را به او پیشنهاد کن، اگر آن را قبول نکرد پرداخت جزیه را از او بخواه، اگر آن را هم نپذیرفت، آنگاه با او بجنگ.» جزیه یک مالیات خفیف و ناچیزی است، کسانی که به اسلام ایمان نمی‌آورند ولی حکومت اسلام را به رسمیت می‌شناسند، به عنوان یکی از افراد جامعه اسلامی درمی‌آیند، آن را پرداخت می‌کنند که بعداً به تفصیل درباره آن بحث می‌کنیم.

۲ـ مطابق قانون بین‌المللی، دامداران و کشاورزان و پیشه‌وران و... که در جنگ شرکت ندارند جزو جنگجویان به حساب نمی‌آیند، پس نباید اذیت و آزاری به آنان برسد، صفت جنگجو مختص کسانی است که در جنگ شرکت دارند.

۲ـ شریعت اسلام عین این مطلب را تأیید کرده و در چهارده قرن پیش اعلام نموده است، و قرآن می‌فرماید:

﴿و قَاتِلُوهُمْ فِي سبيلِ الله الَّذينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا﴾ بقره ۱۹۰

«در راه خدا با کافرانی بجنگید که علیه شما می‌جنگند و از حد اعتدال تجاوز نکنید و منحرف نشوید.»

یکی از انحرافها و تجاوزاتی که خداوند از آن نهی فرموده است، کشتن و آزار کسانی است که در جنگ شرکت ندارند، مانند زن و بچه‌های دشمنان و مریضان و پیران و رهبران دینی آنان و...

۱ـ بخاری ، مسلم ، ابوداود، ترمذی و نسائی . صحیح

رباح بن ربیعه روایت می‌کند که: «در یکی از غزوه‌ها همراه پیغمبرﷺ بودم پیغمبرﷺ با اصحابش از کنار لاشهٔ زنی که کشته شده بود گذشتند، پیغمبرﷺ در جلو آن زن ایستاد و با تعجب فرمود:

﴿ما كانَتْ هَذِهِ لَتُقاتِلَ! ثُمَّ نَظَرَ فِي وُجُوهِ أَصْحابِهِ وَ قالَ لِأَحدِهِمْ: إلحق بِخالدِ بنِ الوليدِ و لايَقْتلنّ ذُرِيَّةً و لاعَسفاً، و لا أمرأةً﴾[1]

«این زن که جنگجو نبوده نمی‌بایستی کشته شود، سپس به سوی اصحابش نگاه کرد، و به یکی از آنان فرمود: برو به خالد بن ولید بگو به هیچوجه نباید بچه‌ها و کارگران و زنان را بکشد.»

به هنگامی که پیغمبرﷺ خود را آماده بیرون رفتن برای جنگ (موته) می‌کرد، به لشکریان خود فرمود:

﴿لاتَقْتَلَنَّ إمرَأَةً، وَ لا صَغيراً ضَرْعاً و لاكَبيراً فانِياً، و لاتَحرَقَنَّ نَخلاً وَ لا تَقْلَعَنَ شَجَراً وَ لاتَهْدِمُوا بَيْتاً﴾[2]

«زنها را نباید بکشید و بچه‌های ضعیف و مردان پیر و فرتوت را نباید به قتل برسانید. درختهای خرما را آتش نزنید و درختان را قطع نکنید، و خانه‌ها را ویران نسازید.»

از ابن عباس روایت شده است، هر وقت پیغمبرﷺ لشکریان خود را به سوی دشمن می‌فرستاد به آنان می‌فرمود: ﴿لاتَقْتُلُوا اَهلَ الصَّوامِعِ﴾[3] «راهبان و عابدان را که در دیرها هستند نکشید».

۳ـ طبق قانون بین‌المللی نباید زخمیهای جنگی کشته شوند، و نباید با حیله و دسیسه و نیرنگ دشمن را عذاب داد، و او را غافلگیرانه از پای درآورد، و نباید بمبها و نارنجکها و اسلحه‌هائی که عذاب بیشتری دارند برای کشتن افراد به کار

۱ـ مسلم. صحیح
۲ـ ابو داود
۳ـ بیهقی

گرفته شوند، و مسموم ساختن چاههای آب و جویبارها و خوراک و طعامها را منع کرده است، و سفارش کرده است که لاشهٔ کشته شدگان مورد بی‌احترامی قرار نگیرند، و نباید مُثْلَه شوند و بینی و لب و گوش کشته شدگان نباید بریده گردد و احترام لاشهٔ کشته شدگان از هر قوم و ملیتی که باشند لازم است.

۳ـ اسلام هم تأکید دارد که نباید هیچ یک از کارهای فوق در جنگ از مسلمانان صادر شود، پیغمبرﷺ هرگاه فرمانده‌ای را برای لشکری یا گروهی تعیین می‌کرد به او سفارش می‌نمود که از خدا پروا داشته باشد و از عذابش بترسد و پرهیزگار باشد، با مسلمانانی که با او هستند به نیکی و خوبی رفتار کند و بعداً می‌فرمود:

﴿اِغْزَوا بِاسْمِ الله فِی سبیلِ اللهِ، قاتِلُوا مَنْ کَفر بِاللهِ، اُغْزُوا وَ لاتغُلُو، و لاتَعْذرُوا وَ لا تُمَثِّلوا و لاتَقْتُلُوا وَلیداً﴾[1]

«به نام خدا و در راه خدا جهاد کنید، و با کسانی که کفر می‌ورزند به جنگ بپردازید، ولی حیله و خیانت نکنید، و از قانون اسلام خارج نشوید و غدر و ظلم ننمائید، کشته‌ها را مثله نکنید، و به قطع بینی و لب و گوش آنان اقدام ننمائید، و بچه‌ها را نکشید.»

حتی اگر دشمنان لاشه مسلمانان را مثله کردند و بینی و لب و گوش آنها را بریدند بهتر آن است که مسلمانان در این کار مقابله به مثل نکنند. روایت زیر عین این مطلب را تأیید می‌نماید: وقتی که مشرکین در جنگ احد، حضرت حمزه پسر عبدالمطلب و شهداء دیگر را مثله کردند. (پیغمبرﷺ که حمزه و سایر اصحاب مثله شده را دید بسیار ناراحت شد و از شدت ناراحتی فرمود:)

﴿لَئِنْ أَظْفَرَنا اللهُ بِهِمْ یَوْماً مِنَ الدَّهْرِ لَأُمَثِّلَهُنّ بِهِمْ مُثْلَةً لَمْ یَمثِّلْها أَحدٌ مِنَ

۱ـ مسلم، صحیح

الْعَرَبِ﴾[1]

«اگر خداوند یک روز در این دنیا ما را بر آنان پیروز گرداند، باید به شیوه‌ای آنان را مثله کنم که تا به حال هیچ عربی به این شیوه مثله نکرده باشد.»

در این اثنا این آیه نازل شد:

﴿وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ، وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ واصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلاّ بِاللهِ﴾ نحل ١٢٧ـ١٢٦

«ای مسلمانان وقتی که خواستید کسانی را که شما را اذیت و شکنجه کرده‌اند مجازات کنید به همان اندازه آنان را مجازات کنید که شما را اذیت کرده‌اند، و اگر صبر و شکیبائی پیشه کنید حتماً شکیبائی برای شکیبایان بهتر است، و صبر و شکیبائی شما جز به لطف پروردگار، میسّر نیست.» وقتی این آیه نازل شد پیغمبرﷺ فرمود، انتقام نمی‌گیریم، بلکه صبر و شکیبایی می‌نمائیم.

اولین خلیفه اسلام به فرمانده خود اسامه، توصیه و سفارش نمود: «که نباید خیانت کنند و به حیله و نیرنگ متوسل شوند، و مرتکب ظلم و جور گردند، و نباید دست به مثله کردن دشمنان بزنند، و بچه‌های کوچک، و پیرمردان، و زنان را نباید بکشند، و نباید درختهای خرما را قطع و یا آنها را آتش بزنند و نباید هیچ درخت مثمری را قطع نمایند و نباید گوسفندی یا گاوی، یا شتری را مگر به خاطر خوردن گوشت آنها، سر ببرند.»

۴ـ قانون بین‌المللی می‌گوید: که باید با اسراء به خوبی رفتار شود و اذیت و آزار نشوند و نباید آنان را به قتل رساند، و یا زخمی کرد، و نباید با ایشان بدرفتاری شود، و هرگاه خود را تسلیم کردند نباید مورد توهین و تحقیر قرار گیرند، و یا حریت و آزادی آنان پایمال گردد.

١ـ بخاری و دارقطنی. صحیح. تفسیر قرطبی آیه‌های ۱۲۷ـ۱۲۶

۴ـ شریعت اسلام می‌گوید:

باید با کلیه اسراء به خوبی و با شیوهٔ پسندیده رفتار شود، قرآن رفتار نیک با اسراء را جزو بِر و احسانی که نشانهٔ ایمان مسلمانان است به حساب آورده است.

خداوند متعال مؤمنانی را که با اسراء خوب رفتار می‌نمایند مورد تعریف و تمجید قرار داده و می‌فرماید:

﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لانُرِيدُ مِنكُمْ جَزاءً وَ لاشُكُوراً﴾ انسان ۹ـ۸

«ابرار و نیکوکاران کسانی هستند که هرچند طعام برای خودشان ضروری و به آن نیاز و علاقه دارند، ولی به خاطر خدا آن را به فقیران و یتیمان و اسیران می‌دهند و به ایشان می‌گویند که ما در مقابل این طعام جزا و پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم (و پاداش ما تنها پیش خدا است)».

پیغمبرﷺ اصحابش را به حسن رفتار و معامله پسندیده نسبت به أسرا سفارش می‌کرد و می‌فرمود: ﴿اَحْسِنُوا إِسَارَهم﴾ «اسارت آنان را در نظر گیرید و به خوبی با ایشان رفتار نمائید.»

اسلام رئیس حکومت اسلامی و خلیفه اسلام را مخیر ساخته است که اسرا را در برابر عوض یا بدون عوض هرکدام به مصلحت باشد، آزاد نماید، و می‌فرماید:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ، فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً﴾ محمد ٤

«هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را ضعیف و درهم می‌کوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، بعدها یا بر آنان منت بگذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) یا در برابر آزادی ایشان فدیه می‌گیرید.»

پیغمبرﷺ بر جماعتی از اسراء منت گذاشته و ایشان را بدون عوض آزاد کرده

است و برخی را در مقابل فدیه و پرداخت مال آزاد کرده است، و بعضی را در مقابل تعلیم نوشتن به بچه‌های مسلمانان آزاد ساخته است.

آمادگی برای جنگ

از خصوصیات و مزایای ارزشمند قانون و شریعت اسلام اینست که با واقعیت بشری و مشکلات آن با ارائه راه‌حل عملی و منطقی روبرو می‌شود. مادام که اندرز و پند و موعظهٔ حسنه، دشمن را از ظلم باز ندارد، مادام که دشمنان اسلام رعایت حسن همجواری و عهد و پیمان دائر بر آزادی عقیده را نمی‌نمایند، جنگ واقعیتی است اجتناب ناپذیر، لذا اسلام به مسلمانان دستور داده است آمادگی جنگی را داشته باشند، مهمات و وسایل لازم را تهیه نمایند و پیش‌بینی‌های ضروری را انجام دهند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ، تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ و عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ، لاتَعْلَمُونَهُمْ، اَللهُ يَعْلَمُهُمْ، وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاتُظْلَمُونَ﴾ انفال ۶۰

«برای مبارزه با دشمنان تا آنجا که می‌توانید، نیرویی مادی و معنوی از جمله اسبهای ورزیده را آماده سازید، تا به وسیله این آمادگی و ساز و برگ جنگی، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز (به هراس و وحشت اندازید) که ایشان را نمی‌شناسید ولی خداوند آنان را می‌شناسد، و هر آنچه را در راه خدا صرف کنید پاداش آن تمام و کمال به شما داده می‌شود، و هیچگونه ستمی بر شما نمی‌رود.»

خداوند متعال در این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که برای مقابله با دشمنان، تا جائی که می‌توانند خود را آماده نمایند و تمام امکانات و قدرت مادی و معنوی خود را به کار گیرند، این دستوری است دائمی و مخصوص دوره و

زمانی و یا ملت و قومی نیست. کلمه (قوه) لفظی است عام و شامل همه چیزهائی می‌شود که باعث قدرت در جنگ است و شامل هر وسیله و ساز و برگ جنگی است از قبیل سنگرها و اسلحه‌های خشکی و دریائی و آسمانی به هر شکل و نوع و کیفیتی باشند که بر حسب زمان و مکان تغییر می‌یابند و همچنین دربر گیرنده همه ذخیره و پشتوانه‌های جنگی و هر چیزی است که برای آمادگی رزمی ملت مفید است، از قبیل پادگانهای تعلیمات نظامی و یادگیری فنون جنگی و چیزهایی که باعث قدرت و هیبت دولت اسلامی است.

خداوند که می‌فرماید: ﴿من رباط الخيل﴾ یعنی باید اسبهای ورزیده را همیشه در حالت آمادگی نگهداشت، به خاطر این است که اسب در زمان پیغمبرﷺ بهترین وسیله نقلیه بود. بنابراین هرگاه بر حسب تغییر زمان وسیله نقلیه تغییر کند و به جای اسب از کشتی و ناوگان‌ها و هواپیماهای جنگی و تانک و توپ استفاده شود، بر مسلمانان واجب است، این وسائل را آماده دفاع نمایند.

منظور و هدف از آماده ساختن این نیروها ترسانیدن و ایجاد رعب در دل دشمنان است، تا این ترس آنان را از تعدی و تجاوز به کشورهای اسلامی و منابع اقتصادی ایشان بازدارد و مسلمانان در خانه و کاشانه خود در امن و آرامش بسر برند. اسلام این حالت را قبل از اینکه اروپا با آن آشنا شود، بر پیروانش واجب کرده است. این است معنی قول خداوند، که می‌فرماید:

﴿تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ﴾ «تا دشمنان خدا و دشمنان خویش را بترسانید.» سپس مسلمانان را تشویق می‌نماید، تا ثروت و دارائی خود را برای تقویت بنیهٔ نظامی و جنگ و آمادگی رزمی صرف کنند، چون آمادگی رزمی و قدرت نظامی بدون مال و پول امکان‌پذیر نیست و به آنان اطمینان می‌دهد که هرچه در این راه به منظور رضای خدا صرف نمایند، خداوند پاداش آنها را چندین برابر می‌دهد و به هیچوجه به آنان ظلم نخواهد شد این است معنی فرموده

خداوند:

﴿وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰتُظْلَمُونَ﴾

خداوند به مؤمنان وعده می‌دهد که هر مالی را که در راه خدا خرج کنند زیاد باشد یا کم جزای کافی و وافی به آنان داده می‌شود. قرآن در موارد دیگر خرج نکردن مال در راه خدا و جهاد را باعث نابودی و هلاکت دانسته و می‌فرماید:

﴿وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللهِ وَ لاٰتُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ﴾ بقره ۱۹۵

«و در راه خدا و جهاد فی سبیل الله، مال خودتان را صرف کنید و با ترک انفاق خودتان را با دست خویش به هلاکت نیفکنید.»

معنی آیه این است اگر در راه خدا و جهاد فی سبیل‌الله انفاق نکنید، آمادگی نظامی و قدرت رزمی شما ضعیف می‌شود آنگاه دشمن به خاک و ثروت و منابع طبیعی و اقتصادی شما چشم می‌دوزد، و به شما حمله می‌کند و نابودتان می‌گرداند، علت اصلی این هلاکت و نابودی خود شما هستید چون از استعداد و آمادگی لشکریان خویش برای جلوگیری از تجاوز دشمن خودداری نموده‌اید.

توصیه‌ها و سفارش‌های کلّی و عمومی در اثناء جنگ

هنگامی که جنگ اجتناب ناپذیر شد، قرآن نقاط حساس آن را روشن می‌سازد و بر مسلمانان واجب می‌نماید که به خاطر پیروزی خود آنها را رعایت کنند و می‌فرماید:

﴿یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا، واذْکُرُوا اللهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. وَ أَطِیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لاٰتَنٰازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصّٰابِرِینَ﴾ انفال ٤٦_٤٥

«ای ایمانداران! هنگامی که با گروهی از دشمنان در میدان کارزار روبرو شدید در برابر آنان استقامت و پایداری کنید، فرار نکنید و بسیار خدا را یاد کنید، تا پیروز

و رستگار شوید، از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید، اختلاف و کشمکش در میان خودتان به وجود نیاورید، اگر با هم اختلاف کنید، درمانده و ناتوان می‌شوید، شکوه و هیبت شما از بین می‌رود، لذا شکیبائی کنید و خداوند با صابرین و شکیبایان است.» این دو آیه مشتمل بر پنج سفارش به شرح زیر است:

اوّل: استقامت و پایداری و فرار نکردن در میدان کارزار و مقابله با دشمن. قانون نظامی در عصر حاضر نیز دستور به کشتن سرباز فراری را در حال جنگ می‌دهد، این قانون به خاطر ترس از این است مبادا بقیه سربازان از او تبعیت کنند، و ترس و دلهره و بی‌نظمی در صفوف سربازان به وجود آید، و این امر باعث شکست لشکر شود.

دوم: سفارش به یاد و ذکر خدا در اثنای جنگ است، چون یاد خدا تأثیر فراوانی در تعیین سرنوشت جنگ دارد، ایمان به خدا کمک معنوی بزرگی به جنگجو می‌بخشد و باعث تقویت نیروی مبارزه در او می‌گردد به همین خاطر تعیین سرنوشت جنگ در دست ایمان است.

سوم: سفارش به اطاعت و فرمانبرداری است. اول اطاعت از خدا و پیروی از دستورات و سفارشات او که باعث پیروزی و پیشرفت مسلمانان است، و دوری از معصیت و سرپیچی از اوامر الهی. ثانیاً اطاعت و فرمانبرداری از دستورات جنگی پیغمبرﷺ چرا که آن حضرت در اکثر جنگها با کفار شخصاً فرماندهی را به عهده داشت، ثالثاً بر سربازان واجب است از فرماندهان خود اطاعت کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَطِیعوا اللهَ و أَطِیعُوا الرَّسُولَ و أُولِی الأَمْرِ مِنكُمْ﴾

«از خدا، پیغمبرﷺ و صاحبان امر و مسئولین خودتان اطاعت کنید.» اطاعت از فرمانده کل قوا پایه و اساس نظام جنگی و رکن اصلی پیروزی می‌باشد.

چهارم: سفارش به عدم ایجاد اختلاف و کشمکش است، زیرا اختلاف و

کشمکش در بین لشکریان در حالت جنگ مهم‌ترین عامل شکست، و پیروزی دشمن بر گروههای در حال نزاع است.

پنجم: سفارش به صبر و استقامت و شکیبائی بر بلا و ناراحتیهائی است که از قدرت نظامی و کثرت نفراتَ دشمن حاصل می‌شود. باید یقین داشت، که دست پرقدرت خدا برای کمک و تأیید بر پشت صابرین و مقاومت کنندگان قرار دارد، و صبر و پایداری در جنگ یکی از عوامل بسیار مهم پیروزی است.

و یکی از سفارشهای جنگی که از پیغمبرﷺ روایت شده این است که می‌فرماید:

﴿أَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ﴾[1] «جنگ تاکتیک است»، این سفارش مسلمانان را تشویق می‌کند تا هوشیاری جنگی خود را حفظ کنند و از نیرنگهای دشمن باخبر باشند. این نوع هوشیاری امروزه به عنوان تاکتیک، یکی از فنون جنگی به حساب می‌آید، و در دانشکده‌های نظامی تدریس می‌شود و یکی از بزرگترین عوامل پیروزی در جنگ است.

نیروی معنوی در جنگ:

اسلحه مؤمنان در جنگ دو نوع است، یکی معنوی و دیگری مادی. اسلحه معنوی که در قلب جای گرفته و در درون استقرار یافته عبارت است از ایمان کامل به خدا و ایمان به اینکه جنگ آنان برای خداست، و این آمادگی معنوی بر چند امر استوار است، از جمله ایمان به اینکه کمک و نصرت خدا با مؤمنان است و ایشان را به وسیله فرشتگان در جنگ کمک می‌نماید، در قلوب و دلهای دشمن رعب و وحشت می‌اندازد، با وجود این رعب و وحشت تاب مقاومت را از

۱ـ بخاری و مسلم. صحیح

دست می‌دهند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّکَ إِلَى المَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ، فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾ انفال ۱۲

«ای پیغمبر بیاد بیاور زمانی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم، و مؤمنان را با استقامت، و ثابت قدم بدارید، و من هم در دلهای کافران هراس می‌اندازم.»

شجاعت و شهامت کسی که از خداوند می‌شنود: پروردگارش با او است و او را به وسیله فرشتگان کمک می‌رساند، باید به چه مرحله‌ای رسیده باشد؟!

بعد از این نوید نیروبخش، از پروردگارش، آیاتی دریافت می‌دارد که بیش از پیش او را تشجیع و تشویق می‌نمایند و نور امید را در درونش شعله‌ور می‌سازند، گروههائی که از لحاظ تعداد کم هستند ولی از لحاظ ایمان قوی و نیرومند می‌باشند، بر دسته‌هایی که از نظر تعداد فراوانند ولی ایمان ندارند، به امر و خواست خدا پیروز می‌شوند.، خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾

و باز می‌فرماید:

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِأَتَيْنِ، وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مأَةٌ يَغْلِبُوا أَلفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ انفال ٦٥

«هرگاه از شما بیست نفر انسان صابر و شکیبا و ورزیده و باایمان وجود داشته باشند بر دویست نفر (که دارای چنین صفاتی نیستند) غالب و پیروز می‌شوند و اگر از شما صد نفر باشند، بر هزار نفر از کافران غلبه می‌نمایند.»

این بیست نفری که بر دویست نفر و این صد نفری که بر هزار نفر پیروز می‌شوند همان گروههای کم‌عددی هستند که بر گروههای کثیر العدد غالب

می‌آیند، چون آنان به سلاح روحی و معنوی بسیار قوی و نیرومندی مسلح هستند که ضعف مادی و قلت عددی را جبران می‌نماید، و بوسیله این قدرت معنوی بر دشمن غلبه می‌نمایند.

پایه دیگری که قدرت معنوی بر آن استوار است، این است، که خداوند در امید و رحمت خود را بر روی مجاهدانی که در راه او می‌جنگند باز کرده است، اجر بزرگی که در آخرت برایشان آماده ساخته است بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جناتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ﴾ آل‌عمران ۱۹۵

«آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند، و در راه من اذیت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، همانا گناهانشان را می‌بخشم، به بهشتشان درمی‌آورم، همان بهشتی که رودخانه‌ها در زیر درختان آن روان است، این پاداشی است برای ایشان از سوی خدا و پاداش نیکو تنها در نزد خدا است.»

پایهٔ دیگری که قدرت معنوی بر آن استوار است این است خداوند مؤمنان را به جنگ در راه خود تشویق نموده است، و جنگ در راه خود را در قلب آنان مورد عشق و علاقه قرار داده است، چون نتیجه جنگ هرچه باشد، چه زنده بمانند و چه کشته شوند، به نفع مجاهدین است، اگر زنده بمانند به عنوان وارث گذشتگان در زمین حکومت می‌کنند و خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ نور ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته‌ای را انجام داده‌اند وعده می‌دهد، که آنان را قطعاً جایگزین پیشینیان و وارث حکومت ایشان

در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان (دادگر را) جانشین طاغوتیان و ظالمان قبل از خود کرده است.»

و اگر در جنگ شهید شوند، پاداش ایشان بطور قطعی بهشت است و می‌فرماید:

﴿وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ و رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ آل‌عمران ۱۵۷

«اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید مغفرت و رحمتی که شما را دربر می‌گیرد بهتر از همه چیزهائی است که آنها را در طول عمر جمع می‌کنند.»

سپس می‌بینیم که قرآن تعبیر دیگری بکار می‌برد، که اطمینان و آرامش را به قلب بازمی‌گرداند و اضطراب و ناآرامیهای آن را از بین می‌برد، و حیات و زندگی دائمی بعد از مرگ را تضمین و تأکید می‌کند که شهید شدن در راه خدا مرگ ابدی نیست بلکه انتقال از مرحله مقدماتی به مرحله جاویدانی حیات است و شهداء در پیشگاه پروردگارشان زنده هستند، و می‌فرماید:

﴿وَ لاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ آل‌عمران ۱۶۹

«هرگز نباید کسانی را که در راه خدا شهید می‌شوند، مرده به حساب آری، بلکه ایشان زنده هستند، و در نزد پروردگارشان بدیشان روزی داده می‌شود.»

قرآن به منظور ترغیب مؤمنان به جهاد شیوه‌ها و اسلوبهای متنوع بلاغی را به کار گرفته است از جمله می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ، فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

توبه ۱۱۱

«بیگمان خداوند جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری کرده است، آنان باید در راه خدا بجنگند، و بکشند و کشته شوند، این وعده‌ای است که خداوند آن را در کتابهای آسمانی خود، تورات، انجیل، و قرآن (به عنوان سند معتبر ثبت کرده است) و وعده راستین و بدون تخلف آن را داده است، چه کسی از خداوند به وعده خود وفا کننده‌تر است؟ پس به معامله‌ای که با خداوند انجام داده‌اید شاد باشید، و این معامله برای شما سعادت و پیروزی بس بزرگی است.»

در این آیه شریفه خداوند متعال معنی جهاد را به تصویر کشیده و آن را مجسم ساخته و درک آن را بر دلها آسان کرده است، و آن را به صورت معامله و تجارتی که مردم در بین خود انجام می‌دهند تمثیل زده است، با این تفاوت که این معامله یکنوع مخصوص و جدا از سایر معاملات است، خریدار آن ذات الله و فروشنده بندگان او می‌باشند، و هیچکس از خداوند در وفا به عهد و پیمانش راستگوتر نیست. آنگاه خداوند بهای جان و مال خریداری شده از مؤمنان را بهشت قرار می‌دهد، به نحوی که هرگاه مؤمنان جان و مال خود را در راه خدا فدا کنند استحقاق و شایستگی دریافت بهایی که خداوند وعده آن را داده است خواهند داشت.

همچنین خداوند متعال در این آیه مؤمنان را تشویق به جنگ و مبارزه در راه خود نموده و جهاد را در دل آنان محبوب و دوست داشتنی قرار داده است، و آنان را به تلاش برای رسیدن به ثواب و جزای نیکوی جهاد، در قیامت تشجیع و تحریک نموده است.

و در جای دیگری در قرآن می‌بینیم که خداوند مؤمنان را از عواقب وخیم ترک جهاد در راه او برحذر می‌دارد، و آنان را از راضی شدن به زندگی دنیا به جای آخرت مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهد و می‌فرماید زندگی دنیا در مقابل زندگی آخرت ناچیز و بی‌ارزش و قابل مقایسه نیست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ، أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاّ قَلِيلٌ﴾
توبه ۳۸

«ای ایمان‌داران! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: برای جهاد در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی در آخرت راضی و خوشنودید؟ (آیا فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید مگر سزاوار است که اینکار کنید) تمتع و کالای این دنیا در برابر نعمتهای قیامت، چیز کم و بی‌ارزشی بیش نیست.»

آنگاه خداوند متعال بعد از توبیخ مؤمنان و سرزنش ایشان بر ترک جهاد شیوه و اسلوب تهدید را بکار می‌برد و رعب و وحشت را در دل کسانی می‌اندازد که جهاد در راه او را به فراموشی می‌سپارند و می‌فرماید:

﴿إِلاّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبكُمْ عَذاباً أَليماً، وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لاتَضُرُّوهُ شَيْئاً وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ توبه ۳۹

«اگر برای جهاد به سرعت حرکت نکنید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد، (و شما را نابود می‌کند) و قومی را جایگزین شما می‌کند، که غیر شما و از شما نیستند (و نافرمانی شما تنها به زیان خودتان است) و هیچ زیانی را به خداوند نمی‌رساند و خداوند بر همه چیز توانا است.»

خداوند مؤمنان را تهدید می‌نماید، چنانچه به جای پاسخ مثبت و لبیک گفتن به دعوت الهی به جهاد، سستی و تنبلی نشان دهند، آنان را با عذاب شدید و دردناکی عذاب خواهد داد، که همان عذاب ذلت و بردگی، از دست دادن قدرت و حکم، و رسیدن قدرت به قوم و ملت دیگر و... می‌باشد.

باز خداوند متعال با اسلوبی دیگر توجه مسلمانان را به حقیقت و سرانجام

جهاد جلب می‌نماید و می‌فرماید هرچند جنگ در راه خدا به صورت ظاهر با ترس همراه است و دلها چندان بدان متمایل نیستند ولی وسیله رسیدن به سعادت و چیزهای مورد عشق و علاقه است، و نتایج مفید و باارزش فراوانی را دربر دارد. از جمله اعلاء کلمه اسلام و پیروزی دین خدا، و دفع ظلم می‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شيئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لاٰتَعْلَمُونَ﴾ بقره ۲۱۶

«جنگ بر شما واجب گشته است، و حال آنکه از آن بیزارید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید ولی آن چیز به نفع شما است، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید ولی آن چیز به ضرر شما است، و خداوند (به رموز کارها آگاه است و مصلحت شما را) می‌داند و شما (از اسرار بی‌خبرید و مصلحت خودتان را چنانچه لازم است) نمی‌دانید.»

جزیه

قبل از اینکه دولت اسلامی اعلان جنگ علیه دولت دیگری کند، او را در بین قبول دین اسلام یا پرداخت جزیه، یا جنگ مخیر می‌سازد، و هدف از جزیه این است، که دولت غیراسلامی تحت الحمایهٔ مسلمانان باشد، و اسلام از شر آن محفوظ شود، و از طرفی زمینه تبلیغات و دعوت به سوی اسلام باز و آزاد باشد، به نحوی که تبلیغات و دعوت به دین بدون اکراه به همهٔ گروه و شعوب و قبایل برسد، و مبلغین اسلامی از گزند و تجاوز دیگران محفوظ بمانند.

اصل و دلیل بر مشروعیت جزیه این آیه است که می‌فرماید:

﴿قاٰتِلُوا الَّذينَ لاٰيُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لاٰ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَ لاٰيُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللهُ و رَسُولُهُ، وَ لاٰيَدينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الّذينَ أُوتُوا الْكِتاٰبَ، حَتّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ

يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾ توبه ۲۹

«با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و چیزی را که خداوند آن را در قرآن و فرستاده‌اش (در سنت خود) تحریم کرده‌اند حرام نمی‌دانند و آئین حق را نمی‌پذیرند، با چنین افرادی پیکار و کارزار کنید، تا زمانی (که به اسلام گردن می‌نهند) و یا اینکه خاضعانه به اندازهٔ توانائی جزیه را می‌پردازند.»

جزیه عبارت است از یک نوع مالیات شخصی که لازم است افراد غیرمسلمان که جزو تبعه کشور و دولت اسلامی هستند، به دولت بپردازند.، جزیهٔ غیرمسلمان به منزلهٔ زکات واجبی است که مسلمانان باید به دولت پرداخت کنند، تا در مصالح عامه صرف شود لذا واجب است تبعهٔ غیرمسلمان آن را پرداخت کند، تا متقابلاً از حقوق یک تبعه و شهروند اسلامی برخوردار باشد، و به همین خاطر است وقتی که مسلمان می‌شود جزیه از او ساقط می‌گردد و پرداخت زکات بر او واجب خواهد شد.

هرگز اسلام وظیفه رحم و شفقت را فراموش نمی‌کند، اجازه نمی‌دهد که جزیه بر افراد ضعیف و ناتوان و فقیر وضع شود و آنان را ملزم به پرداخت جزیه کنند، در نامه‌ی خالد بن ولید به اهل حیره می‌گوید:

«هر پیرمردی که از کار افتاده باشد هرکسی که به آفت و مرضی از امراض مبتلا باشد، هر ثروتمندی که فقیر شده باشد، به نحوی که اهل دین و مذهبش به او صدقه و احسان می‌دهند، جزیه را نمی‌دهدِ و هزینه زندگی خود و خانواده‌شان تا زمانی که تحت حکومت اسلامی قرار دارند به عهده بیت‌المال مسلمین است».

ابویوسف شاگرد امام ابوحنیفه در کتاب خود به نام (الخراج) چنین می‌گوید:

«جزیه بر زنان و کودکان، جایز نیست. جزیه از فقیری که مردم به او کمک

می‌کنند گرفته نمی‌شود، افراد کوری که دارای شغل و صنعتی نیستند، کسانی که فلج هستند جزیه نمی‌دهند، اما اگر افراد کور و فلج ثروتمند باشند باید جزیه بدهند، و از راهبان و عابدانی که در دیرها زندگی می‌کنند جزیه گرفته نمی‌شود مگر اینکه دارای ثروت و مَال باشند...»

در تعیین میزان و اندازهٔ جزیه که چقدر است امام ابوحنیفه می‌گوید:

جزیه بر انسان فقیر دوازده درهم در سال است، و بر انسان متوسط بیست و چهار درهم است و بر ثروتمندان چهل و هشت درهم است.

هرگاه غیر مسلمان جزیه را پرداخت نمود، بر دولت اسلامی واجب است که امنیت او را تأمین کند و از او حمایت نماید، هنگامی که مورد تجاوز قرار گرفت به دفاع از او برخیزد، آزادی دینی را به او عطا کند، مانند یک شهروند مسلمان با عدل و مساوات با او رفتار کند. افراد تحت‌الحمایه مسلمانان در اصطلاح (اهل ذمه) نام دارند، چون تمام حقوق یک شهروند اسلامی به مقتضای عهد و ذمهٔ خدا و رسول خدا برای آنان ثابت و واجب است، امراء و فرمانروایان اسلامی بدین شیوه با اهل ذمه رفتار کرده‌اند، به عهد و پیمانی که خالد بن ولید با اهل دمشق بسته است توجه فرمائید:

«این تعهّدی است که خالد بن ولید وقتی که وارد دمشق شد به مردم آن شهر می‌سپارد: به ایشان أمان جانی و مالی داده و آنان را در امور دینی و کلیسا تأمین و آزاد ساخته است، دروازه و دیوار محافظ شهرشان خراب نمی‌شود، کسی حق ندارد به زور در خانه‌های ایشان سکونت کند، حقی که دارند تضمین آن بوسیله عهد و ذمه خدا و ذمه رسول خدا و ذمه خلفاء و مؤمنین است، مادام جزیه خود را پرداخت کنند؛ جز نیکی و حسن رفتار چیزی نخواهند دید.»

به راستی جزیه، مبلغ ناچیزی است که اهل ذمه در برابر تعهدات حکومت اسلامی پرداخت می‌نمایند و یک نوع کمک به ارتشی است که دفاع از آنان رابه

عهده دارد، و بهترین دلیل بر اینکه مسلمانان جزیه را به عنوان حق دفاع از اهل ذمه می‌گرفتند این است: که ابویوسف در کتاب خود (الخراج) می‌گوید:

«بعد از اینکه ابوعبیدهٔ بن حراج با اهل شام مصالحه کرد و جزیه را از ایشان گرفت، به او خبر رسید که دولت روم تمام قدرت و نیروی نظامی خود را جهت مقابله با او آماده ساخته است، این خبر برای ابوعبیده و مسلمانان خبر ناگواری بود، ابوعبیده فوراً به تمام فرماندهان خود که در شهرهائی بودند که با اهل آن شهرها مصالحه شده بود، نامه نوشت، و به ایشان دستور داد، که هر جزیه و خراجی که از مردمان آن شهرها دریافت شده است به آنان مسترد گردانند، و به مردم بگویند: به این دلیل اموال و جزیه شما را مسترد می‌نمائیم، چون به ما خبر رسیده است که روم با تمام قوا قصد حمله به ما دارد، و شما به این شرط جزیه را به ما داده‌اید که از شما دفاع کنیم، چون ما قدرت دفاع از شما را نداریم، آنچه را که از شما گرفته‌ایم مسترد می‌داریم، اگر خداوند ما را بر روم پیروز کرد، ما بر شرط خود پایداریم و به تعهد و صلحنامه‌ای که در بین ما نوشته شده است وفاداریم. وقتی که فرماندهان به دستور ابوعبیده اموال اهل شام را به آنان مسترد نمودند و آنچه ابوعبیده سفارش کرده بود به ایشان گفتند، اهل شام می‌گفتند:

«خداوند شما را به سوی ما بازگرداند، و شما را بر روم پیروز نماید.»

دلیل دیگر بر ناچیز بودن جزیه‌ای که مسلمانان از تبعه غیرمسلمان می‌گرفتند در مقابل تعهدی که به آنان می‌سپردند اعتراف و اقرار دانشمند و علامه معروف دریبر است که در کتاب خود به نام (مبارزه در بین علم و دین) چنین می‌گوید:

«بیگمان آنچه مسلمانان از افراد تحت‌الحمایه خود می‌گرفتند چیز بسیار کم و بی‌ارزشی بود، که به هیچوجه با آنچه که به حکومتهای محلی خود قبلاً می‌دادند قابل مقایسه نبود.» حقوقدان معروف (منتسکیو) در کتاب خود به نام (روح

القوانین) هنگام اشاره به خراج و مالیات دولتی می‌گوید: (خراج و مالیات سنگینی که از طرف دولتهای وقت بر مردم وضع شده بود، باعث شد که مسلمانان به آسانی و سهل و ساده با فتوحات خود روبرو شوند.، چون مردم دیدند، به جای اینکه در مقابل یک زنجیرهٔ بی‌پایان از خراج و مالیات سنگین، که طمع و حرص انسانهای مغرور، آن را وضع کرده بود، گردن نهند بهتر آن است جزیهٔ کم و ناچیزی را که برایشان سهل است پرداخت نمایند.

کسانی که امان می‌خواهند و به مسلمانان پناهنده می‌شوند

یکی دیگر از قانون‌های اسلام که دلالت بر گذشت و سعه صدر مسلمانان در اثناء جنگ با کفار دارد این است که اسلام به افراد و گروههای دشمن اجازه داده است تا به مسلمانان پناهنده شوند، و داخل سرزمین آنان گردند، و تحت حمایت قانونی که در فقه اسلامی به اسم (امان) معروف است، زندگی کنند، اسلام نه تنها حفاظت پناهندگان را تضمین می‌کند، بلکه بر مسلمانان واجب کرده است تا زمانی که این پناهندگان در مملکت اسلامی حضور دارند از جان و مال آنان حفاظت و حمایت کنند، حتی اسلام قدم بالاتر در این مورد برمی‌دارد، و از انواع امتیازات اجتماعی و اخلاقی آنان را برخوردار می‌نماید، و ایشان را از بعضی احکامی که بر مسلمانان واجب است معاف می‌کند، (مانند اجرای حد در مقابل خوردن شراب) هدف از امانی که اسلام آن را واجب کرده است این است که به پناهندگان فرصت داده شود، تا بتوانند حقیقت اسلام را به خوبی درک کنند و از روی علم با آن آشنا شوند. بیگمان این نوع معامله بهترین عامل برای گسترش دعوت اسلامی است.

دلیل شرعی امان و پناه دادن به کافران این آیه است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ

مَأْمَنَهُ﴾ توبه ٦

«هرگاه یکی از مشرکین به تو پناه آورد و امان خواست به او امان بده تا فرصت شنیدن کلام خدا را داشته باشد، وقتی که کلام خدا را شنید او را به جایی که برای او امن است برسان.»

معنی آیه این است: ای پیغمبرﷺ هرگاه یکی از مشرکین به تو پناه آورد، تا کلام خدا را بشنود، و حقیقت و ماهیت اسلام را بشناسد، یا تو را از نزدیک ببیند و بشناسد به او پناه بده، و او را تضمین کن تا بتواند کلام خدا را بشنود.، این فرصتی است برای او تا اسلام را استماع و شناسائی کند، آنگاه اگر به سوی اسلام هدایت پیدا کرد و از روی علم و دلیل به آن ایمان آورد چه بهتر، و اگر ایمان نیاورد بر شما واجب است او را به جایی برسانی که در آنجا بر جان و مال خود امین باشد، اسلام در مورد پناه دادن به کفار درِ وسیعی را باز کرده است و به هریک از مسلمانان اجازه داده است، تا به هر فرد و گروه کافر، پناهندگی دهند، و این حق امان و عهدی که هر فرد مسلمان به کافران می‌دهد باید محترم شمرده شود چون پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿ذِمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ وَ يَسْعى بها أَدْناهُمْ﴾(۱)

«عهد و ذمه همه‌ی مسلمانان یکی است و مورد احترام می‌باشد، کمترین و ضعیف‌ترین فرد مسلمان عهد و ذمه را انجام می‌دهد.»

اسلام پناه دادن و امان دادن زن مسلمان را همانند امان مرد مسلمان می‌پذیرد، چون پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿قَد أَجَرنا مَنْ أَجَرْتِ يا أم هٰانیء﴾(۲)

«ای ام هانی ما به کسی که تو به او امان داده‌ای، امان داده‌ایم.»

۱ـ بخاری و ترمذی، صحیح

۲ـ بخاری و ابوداود، صحیح

اسلام در قانون پناهندگی هیچ شرطی را در نظر نگرفته، مگر شروطی که باعث تضمین امن و آرامش مسلمانان است، مانند تأکید بر این که افراد پناهنده شده حق داشتن قدرت نظامی و افراد مسلح در خاک اسلام را ندارند، و تأکید بر این که نباید نشانهٔ تمایل به فتنه و جاسوسی از ایشان مشاهده شود. البته این بدان معنی نیست که اسلام حق و اختیار خلیفه و رئیس حکومت اسلامی را فراموش کرده باشد، چون امام حق دارد هر نوع پناهندگی فردی را که به مصلحت مسلمانان نیست ملغی کند.

عهد و پیمان و قرارداد در اسلام

از قدیم‌الایام تا به حال معاهدات و پیمانها، وسیلهٔ بسیار مهمی برای بهبودی مناسبات و حل مشکلات و اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز بوده و نقش ارزنده‌ای را انجام داده است، بدیهی است که باید معاهده بر پایه اعتماد متقابل در بین دو طرف استوار باشد، هرگاه این اعتماد از بین برود، بزرگترین رکن صلح و آرامش در بین ملتها از بین خواهد رفت.

اسلام احترام لازم را برای حفظ معاهدات در نظر گرفته و ضمانتهای اجرائی فراوانی را برای آن قرار داده است، به نحوی که مسلمانان را ملزم ساخته، تا رعایت و احترام به معاهدات را بالاتر از مصالح و خواسته‌های شخصی و عاطفی خود قرار دهند.

هرگاه بر اثر ظروف و شرایط حاصله در بین دولت اسلامی و غیراسلامی اختلافی پیش آمد، شرعاً لازم نیست که طرف را در بین قبول اسلام، و پرداخت جزیه مخیر نماید، چون سه حالتی که معمولاً مسلمانان آنها را به دشمنانشان پیشنهاد می‌کردند حالتهایی حصری نیستند، بلکه حالتهای دیگری نیز وجود دارد، زیرا می‌بینیم که توافقنامه‌ها و پیمانها و حالتهای صلح بین مسلمانان و

همسایه‌هایشان برقرار بوده است، بدون اینکه بر یکی از حالتهای سه‌گانه فوق بوده باشد.

هرگاه به عهد و پیمانهای متعدد، و اتحادهایی که پیغمبرﷺ آنها را منعقد کرده است مراجعه کنیم می‌بینیم، تنها شرطی که در تمام آنها ضروری و رعایتش واجب است، قصد گسترش تبلیغ و دعوت به اسلام است تا بوسیله این تبلیغ صلح و آشتی اسلام آشکار گردد و گسترش یابد.

به همین جهت است که قرآن در اکثر آیاتش وفا به عهد را بر مسلمانان واجب نموده و می‌فرماید:

﴿وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْئُولاً﴾ اسراء ٣٤

«به عهد و پیمانها وفا کنید بیگمان عهد و پیمان (از جانب خداوند) مورد بازپرسی قرار می‌گیرد»

خداوند متعال صفات مؤمنان صادق را بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ مؤمنون ٨

«مؤمنان صادق و راستین کسانی هستند که رعایت امانتهایی که بر آنها امین قرار داده شده‌اند، و عهد و پیمانی که بسته‌اند می‌نمایند، و در این امانتها و پیمانها خیانت نمی‌کنند.»

قرآن کریم دورشدن از فضیلت و اخلاق پسندیدهٔ وفا به عهد را به منزلهٔ دور شدن از فضیلت انسانی قرار داده و صفت انسان بودن را به تمامی از چنین افرادی سلب کرده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوابِ عِنْدَ اللهِ الَّذينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ، الَّذينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا يَتَّقُونَ﴾ انفال ٥٦-٥٥

«بیگمان بدترین جنبنده و حیوان، در پیشگاه خدا کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند، همان کسانی که از آنان پیمان گرفته‌ای (که مشرکان را کمک و

یاری نکنند) ولی آنان هربار پیمان خود را می‌شکنند، و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمی‌کنند.» ملاحظه می‌فرمائید قرآن از کافران و پیمان شکنان به لفظ جنبنده نام می‌برد نه به لفظ انسان. اسلام نمی‌خواهد در پناه معاهدات و پیمان‌ها سلطه‌جوئی کند و توسعه طلبی نماید و به استعمارگری دست بزند، و پیمان را وسیله نیرنگ و فریب ملتها و خیانت به آنها قرار دهد و خود را به عنوان قدرت برتر نشان دهد، بلکه هدف اسلام از معاهدات برقراری صلح و آرامش است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللهِ إِذٰا عٰاهَدْتُمْ وَ لاٰ تَنْقُضُوا الأَيمٰانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهٰا و قَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مٰا تَفْعَلُونَ. وَ لاٰتَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهٰا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكٰاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمٰانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبىٰ مِنْ أُمَّةٍ﴾

نحل ۹۲ـ۹۱

«به پیمان خدا که با هم می‌بندید وفا کنید، و سوگندهایی که با ذکر نام خدا بر آن تأکید می‌کنند، نقض و باطل ننمائید، در حالی که خداوند را ضامن وفا به عهد خود قرار داده‌اید و او را بر خود گواه گرفته‌اید، بیگمان خدا به آنچه که انجام می‌دهید عالم و آگاه است، شما به عهد و پیمان خود وفادار بمانید، و مثل آن زنی نباشید (که به علت دیوانگی) پشمهای رشته شدهٔ خود را بعد از تابیدن، مجدداً از هم، تا و جدا می‌کرد. نباید به خاطر اینکه گروهی جمعیتش از گروه دیگری بیشتر است، پیمانها و سوگندهای خود را نقض کرده و عهدشکنی کنید.»

معنی آیه این است که نباید در نقض عهد و پیمان و تجدید آن مانند، آن زن دیوانه‌ای باشید، که پشمهای رشته شده خود را بعد از تابیدن و سفت و محکم شدن مجدداً به حالت پشم رشته نشده درمی‌آورد. و پیمانهایتان نباید بر پایهٔ خیانت و دسیسه استوار باشد، تا در اثر آن ملتی بر ملت دیگر چیره و پیروز شود، و دارای مال و نفرات و قوت بیشتر گردد و بر دیگران تفوق پیدا کند.

قرآن وفا بعهد را واجب می‌داند، هرچند باعث شود که مسلمانان نتوانند به برادران دینی خود که در کشورهای غیر اسلامی هم پیمان زندگی می‌کنند، کمک نمایند، و این در حالی است که قرآن تمام مسلمانان را صرف نظر از رنگ و نژاد و جنس، یک ملّت و امت واحده به حساب می‌آورد و هر تجاوز و ظلمی را که در حق گروه و قومی از مسلمانان بشود آن را، تجاوز به همهٔ مسلمانان می‌داند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّىٰ يُهاجِرُوا، وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلاّ عَلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ميثاقٌ﴾ انفال ۷۲

«و کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن مهاجرت نکرده‌اند، مسئولیت و ولایت و سرپرستی بر آنان ندارید، تا آنگاه مهاجرت می‌کنند، و اگر (این مؤمنان غیر مهاجر) به سبب دینشان (مورد ظلم و تجاوز قرار گرفتند) و از شما کمک خواستند کمک به ایشان، بر شما واجب است، مگر زمانی که مخالفان آنها گروهی باشند که در بین شما و ایشان پیمان و معاهدهٔ دوستی و ترک مخاصمه منعقد شده باشد.»

اما هرگاه کسانی که معاهده‌ای را با مسلمانان منعقد کرده‌اند، آن را نادیده گرفتند و از وفا به اجرای شروط آن خودداری کردند، مسلمانان اجازه دارند با ایشان به کارزار بپردازند، خداوند می‌فرماید:

﴿و إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَ طَعَنُوا فِيَ دِينِكُمْ، فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ توبه ۱۲

«هرگاه پیمانهائی را که بسته‌اند و بر رعایت آن تأکید نموده‌اند نقض کردند. و دین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند (این عهد شکنان، سردستگان کفرند) و با سردستگان و رهبران کفر و ضلال بجنگید، زیرا پیمانهای ایشان کمترین

ارزشی ندارد، شاید دست بردار شوند.»

همچنین هرگاه مسلمانان نشانه‌ها و امارات خیانت را از دشمنان هم‌پیمان خود احساس کردند، اجازه دارند با آنان نقض پیمان نمایند و دشمنان خود را از آن خبردار کنند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللهَ لَايُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ انفال ۵۸

«هرگاه از قومی که همپیمان شما است خوف خیانت داشتید (و یا نشانه‌های دال بر نقض پیمان را مشاهده نمودید (عهد و پیمان را به صورت آشکار به طرف آنان پرت نمائید و به آنان خبر دهید که نقض پیمان نموده‌اید، و به صورت غافلگیرانه به آنان حمله نکنید در حالی که ایشان گمان کنند هنوز معاهده برقرار است و این کار خیانت است) و خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.»

اعتراف بعضی از دانشمندان غرب در مورد فتح و پیروزی اسلامی

می‌خواهم در این مورد به گفته‌های مورخین و نویسندگانی استناد کنم که به هیچوجه ارتباطی با اسلام ندارند، ولی ایشان علمای اجتماعی هستند و حوادث را مورد توجه و عنایت لازم قرار می‌دهند، و بعد از بررسی دقیق موضوع، به نتایج علمی آن ارج می‌نهند.

دکتر (گوستاو لوبون) در کتاب خود (تمدن عرب) می‌گوید: «وقتی در مورد فتوحات عرب و عوامل پیروزیهای ایشان به بحث و بررسی می‌پردازیم، خواننده به خوبی متوجه می‌شود، که عامل انتشار و گسترش قرآن قدرت و زور نبوده است، به حقیقت عربها ملتهای مغلوب را در رعایت اصول و شعایر دینشان آزاد می‌گذاشتند.، اگر بعضی اوقات بعضی از قبایل و شعوب نصرانی به تمامی به دین اسلام روی می‌آوردند و اسلام را به جای مسیحیت انتخاب می‌نمودند، و زبان و

لغت عربی را به عنوان زبان رسمی خود برمی‌گزیدند همه به خاطر این بود که عربهای فاتح و پیروز، به عدالت و مساواتی متصف بودند، که مردم نظیر آن را ندیده بودند، به خاطر این بود که اصول و مبادی اسلام به اندازه‌ای سهل و ساده و قابل فهم بود، که هیچ دین دیگری دارای چنین امتیازی نبود.»[۱]

دکتر (گوستاو لوبون) در جای دیگری از همین کتاب چنین می‌گوید: «این امکان وجود داشت که فتح و پیروزی، چشم عربهای صدر اسلام را کور نماید، و مغرورانه دست به ظلم و تجاوزهایی بزنند که معمولاً فاتحان و پیروزمندان دست به آنها می‌زنند، و با ملتهای مغلوب بدرفتاری نمایند، و آنان را مجبور به پذیرفتن دین خود سازند همان دینی که علاقه داشتند در تمام نقاط دنیا گسترش پیدا نماید.

ولی اعراب صدر اسلام، دست به چنین کارهای نزدند. چنانچه مرتکب این رفتارها می‌شدند، تمام ملتهائی که بعداً از زیر فرمان ایشان خارج شدند، جمع می‌شدند و به آنان حمله می‌کردند، و بلایی بر سرشان می‌آمد، که بر صلیبیها به هنگام داخل شدن به مملکت سوریه در این اواخر آمد، اما خلفاء اولیّه اسلام دارای نبوغ و شخصیت چنان عظیم و برجسته‌ای بودند که نظیر آن در بین طرفداران و مبلغین مکتبها و دینهای جدید نیز به ندرت پیدا می‌شود، به خوبی می‌دانستند، که نظم و قانون جزو چیزهایی نیستند که به زور و فشار به مردم تحمیل شوند، بنابراین با اهل سوریه و مصر و اسپانیا و هر نقطه دیگری که بر آن مسلط می‌شدند، به آرامی و مهر و محبت فراوان رفتار می‌کردند، و آنان را در رعایت نظم و قانون و معتقدات دینی آزاد می‌گذاشتند و بجز جزیهٔ ناچیزی در مقابل دفاع و حمایت از آنان خراج و مالیاتی را بر آنان قرار نداده بودند، حقیقتاً

۱ـ نقل از ترجمه عربی (تمدن عرب) استاد محمدعادل زعیتر ص ۱۴۵

دنیا فاتحان بارحم و گذشت مثل عرب را هرگز به خود ندیده است. رحم و محبت و گذشت عربهای فاتح و پیروزمند از عوامل گسترش فتوحات ایشان بود و همین حسن رفتار باعث شد که اکثر مردم به دین ایشان روی بیاورند، و نظام و قانون و لغت آنان را بپذیرند، دین وَ فرهنگ اسلامی در نقاط مختلف سرزمینهای فتح شده چنان نفوذ و استحکامی یافت که در برابر حملات سنگین مقاومت نمود، و در کمال سربلندی و قدرت باقیمانده و حتی بعد از ضعف و از بین رفتن قدرت اعراب هنوز در سطح جهانی به عنوان یک دین و فرهنگ نیرومند مطرح می‌باشد، هرچند مورخین این حقیقت را انکار کرده‌اند ولی کشور مصر بهترین و روشن‌ترین دلیل بر این واقعیت می‌باشد، مصریها دینی را که عربها با خود آورده بودند، به خوبی پذیرفتند و آن را حفظ نمودند، در حالی که فاتحین پیشین مصر، از قبیل فارس و روم نتوانستند در تمدن و فرهنگ قدیمی فرعونی مصریها تغییری ایجاد کنند، و مصریها را وادار به قبول دین و فرهنگ خود نمایند.»[۱]

باز (گوستاو لوبون) در جای دیگر از همان کتاب خود (تمدن عرب) می‌گوید:

«عده‌ای از علماء و دانشمندان منصف اروپائی که متأسفانه تعدادشان کم است، بعد از اینکه به دقت تاریخ عرب را مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند به رحم و گذشت و حسن رفتار عرب‌های پیروزمند اعتراف کرده‌اند، و (روبرتسون) در کتاب خود به نام (تاریخ شارلکن) می‌گوید: تنها مسلمانانند که توانسته‌اند در بین جهاد و گذشت و رحم نسبت به پیروان سایر ادیانی که مغلوب واقع شدند، هماهنگی و توافق حاصل نمایند و این صفات را با هم جمع کنند، چون وقتی که مسلمانان بر ملتی غالب می‌شدند آنان را در رعایت و برگزاری شعایر دینی خویش آزاد می‌گذاشتند.

۱ـ تمدن عرب تألیف دکتر «گوستاو لوبون» ترجمه‌ی استاد محمدعادل زعیتر ص ۱۶۴

(میشود) در کتاب خود (تاریخ جنگهای صلیبی) می‌نویسد: «بیگمان اسلامی که به جهاد دستور داده است با پیروان سایر ادیان بسیار باگذشت و مهربان است، و علما و روحانیون و راهبان و خدمه آنان را از پرداخت جزیه و هرگونه حقوقات دولتی معاف نموده است، مخصوصاً بر تحریم کشتن راهبان که مشغول عبادت هستند تأکید کرده است، وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه بیت‌المقدس را فتح نمود، کوچکترین گزندی را به مسیحیان نرساند، در حالی که صلیبیها وقتی داخل بیت‌المقدس شدند مسلمانان را سر بریدند و یهودیان را در آتش سوزاندند.

(کانت هنری دکاستری) در کتاب خود به نام (اسلام خاطره‌ها و سانحه‌ها) می‌نویسد: «وقتی اعراب مسلمان شدند و به قرآن ایمان آوردند، و قلبهای ایشان با نور دین حنیف و یکتاپرستی روشن شد با چهره و شخصیت جدیدی در مقابل تمام دنیا نمایان گشتند و شخصیت خود را نشان دادند.

این شخصیت تازه عبارت بود، از صلح‌جوئی و آشتی طلبی، و آزادی افکار، در حالی که آیاتی از قرآن به تهدید قبایل سرکش و ظالم و طغیانگر می‌پردازد، بدنبال آنها آیات دیگری به مسلمانان دستور نیکوکاری و گذشت و حسن رفتار صادر می‌نماید..» نحوه رفتار پیغمبر بعد از پیروزی و مسلمان شدن اعراب به شیوه‌ای بود که بیان کردیم.، بعد از وفات او، خلفاء هم دقیقاً از او پیروی نمودند، این حقیقت ما را مجبور می‌کند که مانند (روبرتسون) بگوئیم: «تنها پیروان محمدند که توانسته‌اند بین نیکوکاری و حسن رفتار، و عشق به انتشار و گسترش دین خود، هماهنگی و توافق حاصل نمایند و آنها را با هم در خود جمع کنند، عشق به انتشار دین اسلام بود، که اعراب را وادار نمود تا در راه فتح کشورها قدم بردارند این امر عاملی است باارزش که هیچ نقص و ایرادی بر آن نیست، سرانجام قرآن بالهای خود را بر لشکریان پیروزمند اسلام گسترد (و مردم گروه، گروه به سوی آن روی آوردند) هنگامی که به شام حمله کردند و از آنجا برق‌آسا

به آفریقای شمالی، و از دریای سرخ به جانب دریای آتلانتیک، حرکت نمودند هیچ اثری از ظلم و بی‌عدالتی نسبت به مردمان واقع در مسیر حرکتشان از خود باقی نگذاشتند، مگر کارهایی که بالاجبار در هر جنگی پیش خواهد آمد، مسلمانان، هیچ قوم و ملتیَ را به علت اینکه اسلام را نمی‌پذیرفتند به قتل نمی‌رساندند.»

باید گفت برای انتشار سریع دین اسلام و تسلیم ملتها در برابر قدرت آن، عامل دیگری نیز وجود داشت، که باعث شد اسلام بسرعت هرچه بیشتر در دو قارهٔ آسیا و آفریقای شمالی منتشر شود و آن عبارت بود از ظلم و استبداد قسطنطنیه، که به آخرین درجه خود رسیده بود، بیدادگری فرمانروایان، جان مردم را بر لب رسانیده بود؛ بنابراین همینکه اسلام آمد مردم به خاطر نجات از ظلم و ستم دولت و غارت و چپاول ملک و ثروتشان به وسیله فرمانروایان، به سوی اسلام شتافتند.

با وجود همهٔ اینها اسلام به هنگام جنگ، عوامل و مبلغین مخصوصی همراه لشکریان خود نداشت، که همزمان مردم را به دین اسلام دعوت نمایند و اصول اسلامی را به آنان یاد دهند، آنگونه که در دیانت مسیحی عدهٔ مخصوصی برای این امر تعیین شده‌اند، اگر اسلام دارای این عده مخصوص می‌بود، آن وقت شناخت علت گسترش سریع آن برای ما آسان می‌شد (چون می‌گفتیم در اثر تبلیغات مبلغین مخصوص، گسترش پیدا کرده است) می‌بینیم ملک شارلمان همیشه در جنگها عده‌ای از کشیشان و راهبان را همراه داشت همینکه کشوری را می‌گشود، کشیشان و راهبان هم مشغول گشودن قلب مردم می‌شدند، ولی در اسلام یک (مجمع دینی) و یا پیام‌آوران دینی را پشت سربازان اسلام نمی‌بینیم و بعد از فتح کشورها هم راهبان و عابدان مسلمان را مشاهده نمی‌کنیم که مشغول تبلیغات باشند؛ هرگز احدی به وسیله شمشیر مجبور به قبول اسلام

نشد، و یا با تهدید او را ناچار به پذیرفتن اسلام ننمودند بلکه اسلام از روی عشق و علاقه و اختیار به دلها راه یافت و در اثر آیات قرآن بود که توانست بر قلب مردم تسلط پیدا کند و آنها را به سوی خود جلب نماید.»

مورخین اعتراف کرده‌اند، انتشار اسلام در بین نصارای کنائس (کنیسه‌های) شرقی در اثر این بود که نصاری از سفسطه‌های مذهبی که بوسیله (هیلینیسم)[۱] با لاهوت مسیحی آمیخته شده بود رنج می‌بردند و از درک آنها عاجز بودند.

به خاطر این بود که نصاری دیدند اسلام برای آنان خیر و برکت و آزادی و عدالت دربر دارد و این قدرت را هم دارد که آنان را از این سرگشتگی مذهبی که به آن گرفتارند نجات دهد،

اما مردم شرق که همه به افکار ساده و روشن علاقه‌مند بودند فلسفهٔ (هیلینیسم) از جنبهٔ دینی، بلائی بود برای آنان بس خطرناک، که تعالیم وارسته و والا، و سادهٔ مسیح را با آراء و نظریات مشکل و مملو از شکوک و شبهات، درهم آمیخت که مردم از درک آن عاجز بودند، و این امر باعث شد، که یأس و نومیدی در مردم به وجود آید، حتی اصول عقاید دینی نیز متزلزل گردد. بنابراین همین که خبر وحی آسمانی جدید بطور ناگهانی در صحرای عربستان منتشر شد، دیگر مقاومتی برای مسیحیت شرق باقی نماند. زیرا در داخل دچار تفرقه و اختلاف بود، و یأس و ناامیدی چنان شدیدی بر مردم مسلط شده بود که امیدی به نجات از آن برایشان باقی نمانده بود، در چنین حالتی مسیحَیت چگونه می‌تواند با دین پرقدرت جدید که تنها با ضربه‌ای از ضرباتش توانست تمام شکوک و شبهات بی‌ارزش را محو کند مقابله و مبارزه نماید! همان دین جدیدی که مزایای بزرگ

۱ـ فلسفه‌ای است یونان گرایی که مشتمل بر آراء و نظریات مشکل و مملو از شکوک و شبهات می‌باشد.

مادی را، با اصول و مبادی واضح و ساده که هیچیک از آنها قابل جدل و انکار نیست همراه ساخته است. پس در چنین شرایطی، ملّت شرق دین مسیح را ترک کردند، و خود را در آغوش پیغمبر انداختند.

در کتاب (عالم اسلامی جَدید) چنین آمده است: «هدف عرب از فتوحات خود بدست آوردن غنیمت، و از بین بردن آثار فرهنگ و تمدن نبود، بلکه به خلاف این تصور، یک ملّت شریف و نجیبی بودند که تعلیم و تعلم را دوست داشتند، و به آثار باقیماندهٔ تمدنهای سابق احترام می‌گذاشتند، در بین ملتهای غالب و مغلوب ارتباط و همبستگی زناشوئی به وجود آمد، و محبت و اخوت دینی قلبهای ایشان را بهم پیوند داد، همینکه این دو دسته با هم متحد شدند فوراً تمدن جدیدی را به نام اسلام به بشریت هدیه نمودند، که آثار فارس و یونان و روم را زنده نمود و آنها را به شکل و خصوصیات و ذوق عربی، و شیوهٔ بی‌نظیر اسلامی درآورد.»

این بود نظریات و گفته‌های بعضی از دانشمندان و مورخین و نویسندگان غرب دربارهٔ چگونگی فتوحات و پیروزها و نشر و گسترش اسلام، به راستی هیچ ملتی در مسیر تاریخ چه از لحاظ دینی و چه از جنبهٔ اجتماعی دارای چنین شیوهٔ رفتار و حسن اخلاق نبوده است، و این امر خود گواه بر این است، که قرآن آنچنان تأثیر ژرفی بر افراد و جماعت و ملتها گذاشته است که هیچ کتاب دیگری قبل از آن دارای این تأثیر نبوده است، این دو دلیل و برهان واضحی است بر اینکه قرآن وحی الهی است.

فصل بیست و چهارم:

مجازاتها در اسلام

مجازاتها در اسلام

۱ـ وضع امنیت جهانی قبل از بعثت پیغمبرﷺ ۲ـ جرم و مجازات ۳ـ مجازات قتل عمد ۴ـ مجازات قتل خطاء ۵ـ مجازات نقص عضو ۶ـ مجازات قطاع الطریق ۷ـ مجازات تهمت زنا ـ لعان ۸ـ مجازات زنا ۹ـ مجازات لواط ۱۰ـ مجازات سرقت ۱۱ـ مجازات ظلم و تجاوز ۱۲ـ مجازات شراب خوردن ۱۳ـ مجازات برگشت از دین ۱۴ـ تعزیر ۱۵ـ سفارشهای کلی برای حفظ امنیت ۱۶ـ مساوات مجرمان در مجازات ۱۷ـ مجازاتهای اسلامی عادلانه است.

کیفیت و وضع امنیت جهانی قبل از بعثت پیغمبرﷺ

حضرت محمدﷺ در زمانی به عنوان پیغمبرﷺ از جانب خدا فرستاده شد که جهان در اوضاع آشفته و ناآرام قرار داشت، و از هر جهت هرج و مرج و تعصبات دوران جاهلیت حکمفرما بود، و ارتکاب بدترین جنایت‌ها در جزیرةالعرب شایع بود، قتل و غارت و تجاوز به صورت عادت و کار روزانه درآمده بود، قبیله‌ای به قبیله دیگری حمله می‌کرد، آن را نابود می‌ساخت، مالش را غارت می‌کرد، آزادیش را سلب می‌نمود و به صورت برده خود درمی‌آورد، حیثیت و ناموس آن را مورد تجاوز قرار می‌داد، تعیین کننده حق، قدرت ظالمه بود، هرکس قدرت داشت خود را صاحب حق می‌دانست که دست به هر جنایتی بزند، ملتهایی که با جزیرةالعرب همسایه بودند، به هیچوجه وضع بهتری نداشتند، اما لطف و

مرحمت الهی که همیشه شامل حال بندگانش می‌باشد اجازه نمی‌دهد، که بشر برای همیشه در بدبختی و گمراهی باقی بماند لذا ارادهٔ الهی بر این بود که مردم در امنیت و آشتی و دوستی بسر برند و از این دشمنیها و جنایتها رستگار شوند، بدین خاطر در چنین شرایطی، خاتم پیغمبرانش، حضرت محمد المصطفیﷺ، را برای نجات مردمان جهان فرستاد، قرآنش را که باعث سعادت و آسایش جامعه است بر او نازل نمود، تا مردم را به راه راست خدا، راه یکتاپرستی و صلح و آشتی و عدالت بازگرداند، در اینجا لازم است بطور تفصیل قوانین اسلامی را که امنیت و صلح و آشتی را در جامعه تضمین می‌نماید، مورد بررسی قرار دهیم و مجازاتهایی را که برای ارتکاب جرایم در نظر گرفته است به دقت ملاحظه کنیم. لازم به ذکر است که علما و حقوق‌دانان بر این امر اتفاق نظر دارند که جرم ناشی از فساد نفس مجرم می‌باشد، و مجازات به منظور اصلاح مجرم و حفظ جامعه از شر فساد او انجام می‌گیرد.

جرم و مجازات

جرائم در اصطلاح شریعت اسلامی، گناهانی هستند که خداوند با تعیین مجازات حد یا تعزیر برای مرتکبین آنها، این جرائم را محظور و ممنوع نموده است.

جرم دو نوع است: یا اقدام به کارهائی است که خداوند از آنها نهی کرده است، یا ترک کارهائی است که شریعت اسلام به انجام آنها دستور داده است، تعریف جرم از دیدگاه شریعت اسلام کاملاً با تعریفی که قوانین جدید از آن می‌کند موافق است.

جرم در اصطلاح حقوق دانان کاری است که قانون آن را منع و تحریم نموده است، یا خودداری از کاری است که قانون حکم به انجام آن داده است. از نظر قوانین جدید انجام کار یا خودداری از آن، مادام دارای مجازات نباشد، جرم

محسوب نمی‌شود. این تعریف با تعریف شریعت اسلام کاملاً موافق است.

فلسفه تحریم جرائم و قرار دادن مجازات برای آنها

کارهائی که انجام یا ترک آنها به عنوان جرم شناخته می‌شود، همان کارهائی است که ارتکاب یا ترک آنها برای نظام و عقاید و افکار جامعه مضر است، و یا جان و مال و حیثیت و ناموس افراد را به خطر می‌اندازد، و یا احساسات و افکار آنانرا خدشه‌دار می‌سازد، یا از جهات دیگری فرد یا جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد.

خداوند متعال در مقابل ارتکاب جرائم مجازاتهایی را قرار داده است، چون تنها دستور به انجام کاری یا نهی از آن، برای وادار شدن مردم به قبول یا خودداری از آن کافی نیست، اگر مجازاتی برای کسانی که مرتکب جرائم می‌شوند وجود نمی‌داشت، امر به نیکی و نهی از بدی عبث و بی‌فایده می‌شد.

شریعت اسلامی با قوانین جدید در این امر موافق است که می‌گوید: هدف از تعیین جرم و قرار دادن مجازات برای آن به خاطر حفظ مصلحت جامعه و ثبات نظم و تضمین بقاء آن است، بدین خاطر است که خداوند در بیان فلسفه قرار دادن قصاص بر قاتل می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ بقره ۱۷۹

«ای صاحبان خرد در قرار دادن مجازات قصاص در برابر قتل برای شما حیات و زندگی هست، (و قصاص باعث می‌شود مردم همدیگر را نکشند چون وقتی معلوم شد هرکس، کس دیگر را بکشد کشته می‌شود، کسی به کشتن دیگران اقدام نمی‌کند مگر به ندرت و این امر باعث حیات و ادامه زندگی انسانها می‌شود)[۱].»

۱ـ در این آیه فلسفه قصاص به این شیوه بیان شده است که قصاص باعث حیات دیگران است

تا دلیل قطعی (از قرآن و حدیث) وجود نداشته باشد جرم و مجازات وجود ندارد.

از سیزده قرن پیش اسلام این قانون و قاعده‌ی کلی را وضع نموده است و قرآن با صراحت آن را اعلام داشته است، در این مورد نیز شریعت اسلام بر سایر قوانین مدنی امتیاز و تقدم و برتری دارد، زیرا اروپا تنها در اواخر قرن هیجدهم توانست به این قانون دست یابد و برای اولین بار در سال ۱۷۸۹ میلادی در اعلامیه حقوق بشر، این قاعده درج گردید، سپس از قانون مدنی فرانسه به قانون مدنی سایر کشورهای دیگر انتقال یافت، فلسفه‌ی این قاعده‌ی کلی این است، که افراد به خوبی بدانند، چه چیزی جرم و دارای مجازات می‌باشد، چون آگاهی و شناخت باعث جلوگیری از وقوع جرم می‌گردد، از طرفی وجود این قانون باعث می‌شود که قضات و افراد مقتدر دولتی نتوانند شخصی را در مقابل جرمی به شیوه‌ای مجازات کنند که مغایر با مجازات سایرین برای ارتکاب نظیر همین جرم باشد، و یا به جرمی مجازات شود که در حال ارتکاب آن، مجازات نداشته و مجازات آن بعدها وضع می‌گردد. چون شرع و قانون عطف به ماسبق نمی‌کنند.

شریعت اسلامی که این قاعده کلی را با خود آورده است، جز برای جرمهای بزرگ و گناهان کبیره، مجازاتی را مشخص نکرده است، گناهان کبیره جرمهائی

و فرد و جامعه به وسیله اجرای حکم قصاص، به زندگی بدون دغدغه خود ادامه می‌دهند، چون کسی که می‌داند اگر دیگری را بکشد قصاص در انتظارش می‌باشد از قتل خودداری می‌کند بدینوسیله جان قاتل و مقتول و حیات هر دو محفوظ می‌شود، در بین علمای بلاغه معروف است که این آیه بلیغ‌ترین آیه‌های قرآن است، و با وجود عبارت و کلمات موجز و مختصر، به شیوه‌ای فلسفه قصاص را بیان نموده که هیچ کلام بلیغ دیگری توانایی بیان آن را ندارد، هرچند خطاب شامل عموم مردم است ولی نداء را خاص اصحاب خرد و دانش نموده است چون تنها خردمندان هستند که به عاقبت امور و سرانجام کارها می‌اندیشند، و ارزش واقعی حیات و زندگی را درک می‌کنند به آخر آیه توجه فرمائید (لعلکم تتقون) یعنی قرار دادن و واجب نمودن قصاص بر شما به این خاطر است، که از خوف قصاص از ارتکاب جرم و جنایت قتل پرهیز و خودداری کنید.

است که امنیت جامعه را مختل می‌سازند و اجتماع را بفساد می‌کشانند، در قرآن کریم مجازات شش جرم بزرگ معین شده است که عبارتند از: ۱ـ کشتن انسان به ناحق ۲ـ راهزنی ۳ـ قذف و تهمت ناروا به زنان پاکدامن ۴ـ ارتکاب زنا ۵ـ سرقت و دزدی ۶ـ بغی و تجاوز و ظلم.

مجازات بعضی جرمهای دیگر، بوسیله پیغمبرﷺ مشخص شده است، مانند مجازات (خوردن شراب) و (مرتد شدن و برگشت از دین اسلام) بجز این هشت جرم، مجازات سایر جرمها مشخص نشده است بلکه تشخیص جرم و مجازات آن به رأی قاضی و علمای صاحب نظر واگذاشته شده است، تا با توجه به اوضاع و احوال و شرایط و ملابسات جرم و حالت مجرم، مجازات و تعزیری را که متناسب با اوضاع جامعه و محیط وقوع است، برای مجرم تعیین نمایند.

اینک ما به بیان مجازات جرائم بزرگ هشتگانه می‌پردازیم[۱].

مجازات قتل عمد

قتل عمد به عنوان خطرناک‌ترین و بدترین جنایت و مخل‌ترین گناه برای برهم زدن و نابود ساختن امنیت اجتماع محسوب می‌شود، به همین خاطر است که مجازات آن در تمام قوانین دنیا شدیدترین مجازاتها است، و اغلب قاتل کشته می‌شود. از هنگامی که جامعه انسانی هست، جنایت قتل نیز وجود دارد و تمام ادیان قدیمه آن را تقبیح نموده‌اند. هرگاه نگاهی به قانون روم قدیم بیندازیم،

۱ـ فقهاء و علماء اسلامی مجازات را به سه دسته تقسیم کرده‌اند، اوّلین مجازات حد است، حد مجازاتی است که از جانب خدا تعیین شده است، هرگاه برای قاضی معلوم گردید که مجرمی مستحق حد است بر قاضی واجب است حد را اجراکند و حق عفو آن را ندارد، قسم دوم قصاص است قصاص آن است، جنایتکار هر جنایتی را انجام داده باشد عین آن در حق او عملی شود، قصاص را حد نمی‌گویند، چون در قصاص حق‌الناس وجود دارد و صاحب حق می‌تواند از حق خود گذشت کند، مانند (قتل و جرح) که صاحب خون و ولی مقتول می‌تواند قاتل را عفو کند، قسم سوم تعزیر است، تعزیر تأدیب و تنبیهی است که حد و کفاره در آن وجود دارد

می‌بینیم: اگر قاتل از طبقه اشراف باشد، او را به قتل نمی‌رسانند و تنها به تبعیدش اکتفا می‌نمایند و اگر قاتل از طبقه متوسط باشد، مجازاتش قطع گردن می‌باشد و اگر از طبقه پائین باشد مجازاتش بدار آویختن است. ولی بعداً این مجازات به بستن دست و پای قاتل و انداختن او جلوی حیوان درنده‌ای تبدیل گردید و بعدها به قطعه قطعه شدن اعضای بدن او تعویض شد.

اعراب هم در دوران جاهلیت دارای عادت و رسوم خاص خود بودند که به هنگام وقوع قتل طبق آن با مجرم رفتار می‌کردند، یکی از این رسوم کشتن قاتل بود، ولی در گرفتن انتقام افراط می‌کردند، و به عدالت و انصاف توجه نداشتند، اغلب به جای قاتل انسانهای بی‌گناه را می‌کشتند و یا به جای کشتن قاتل چند نفر را می‌کشتند، حتی بعضی اوقات انسان را به خاطر کشته شدن حیوانی به قتل می‌رساندند. و در مورد (جراحات) و (دیات) نیز افراط می‌کردند و جراحات و دیه‌های دشمن را به چندین برابر جراحات و دیه‌های خود می‌رساندند، اغلب اوقات این ظلم و تجاوز باعث به وجود آوردن جنگهای بزرگی بین آنان می‌گردید، که مدتهای مدید آتش آن زبانه می‌کشید، و افراد فراوانی را به خاکستر تبدیل می‌ساخت تا جائی که بقاء قبایل مورد تهدید قرار می‌گرفت.

در چنین اوضاع و احوالی اسلام آمد و قانون عادلانه‌ای را در مورد مجازات قتل با خود آورد.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى. الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ، وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ بقره ۱۷۹ـ۱۷۸

«ای مؤمنان! درباره کشته شدگان (قانون مساوات و دادگری) بر شما فرض

شده است و باید در اجرای این قانون کسی را به گناه دیگری نگرفت، بلکه آزاده در برابر آزاده و برده در مقابل برده و زن در برابر زن به عنوان قصاص کشته شود، هرگاه قاتلی از ناحیه برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد (و صاحب خون بهاء قاتل را بخشید و قصاص او صورت نگیرد، و از سوی قاتل نیز به ولی مقتول اهتمام و) توجه شود و به خوبی حق او را پرداخت کند (و در آن کم و کاست و سهل‌انگاری نباشد) این گذشت و عفو از طرف ولی مقتول تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان، پس اگر کسی بعد از (گذشت) تجاوز کند (و از قاتل انتقام بگیرد) برای او عذاب شدید و دردناکی وجود دارد، ای صاحبان عقل و خرد (اگر توجه کنید) در واجب شدن قصاص بر شما حیات و زندگی برای شما وجود دارد (و قانون قصاص و اجرای آن باعث جلوگیری از قتل می‌شود، بنابر مصلحتی که در قصاص و تمام احکام وجود دارد، قانون قصاص را بر شما واجب کرده‌ایم تا از تجاوز به حق بپرهیزید و) بلکه تقوا را پیشه خود نمائید.»

خداوند متعال در این آیات خطاب به مؤمنان این حکم را بیان می‌نماید، تا به حاکم یا نمایندهٔ او کمک کنند که حکم قصاص به خوبی اجرا شود، از طرفی معنی قصاص را روشن ساخته که با مجرم همان عمل انجام گیرد که آن را انجام داده است.

سپس خداوند می‌فرماید: ﴿أَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدَ بِالْعَبْدِ، وَالأُنْثىٰ بِالأُنْثىٰ﴾

این قاعده کلی، عادت و رسومی را که در جزیرةالعرب وجود داشت باطل می‌نماید، در دوران جاهلیت هرگاه یکی از افراد قبیله کوچک و ضعیف نفری را از قبیله بزرگ و نیرومند می‌کشت، تا زمانی که این قبیله بزرگ، چندین نفر از افراد قبیله ضعیف را به قتل نمی‌رساند قناعت نمی‌کرد.

اسلام اجرای مجازات قتل را اجباری و حتمی ننموده و ولی و سرپرست مقتول را مکلف نساخته است که حتماً قاتل را به عنوان قصاص پس از حکم

قاضی، به قتل برساند، بلکه ولی و سرپرست مقتول را در بین قصاص، و عفو و گذشت و دریافت خون بهاء از قاتل مخیر ساخته است خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخيهِ شَيْءٌ فَاتّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ اِلَيْهِ بِإِحْسانٍ﴾ «هرگاه قاتلی از ناحیه برادر دینی خود یک مقدار مورد عفو قرار گرفت، باید از نیکی و احسان پیروی شود (و صاحبان خون بهاء بدرفتاری و سختگیری نکنند) و قاتل هم به خوبی خون بهاء را پرداخت کند.»

مراد از کلمه (شیْء) در این آیه این است که اگر قاتل از یک مقدار عفو برخوردار باشد به این صورت هرگاه یکی از صاحبان خون و ولی و سرپرست مقتول قاتل را مورد عفو قرار دهد باید به این گذشت احترام گذاشته شود. و این گذشت باعث عدم اجرا و سقوط حکم قصاص می‌گردد، و قاتل کشته نمی‌شود، خداوند متعال از کسی که از قاتل گذشت می‌کند به لفظ (اخ) و برادر قاتل نام می‌برد تا بدینوسیله یادآوری کند که آنان از جهت انسانی و دینی با هم برادرند، این یادآوری موجب برانگیختن عاطفه و رحم هر یک از طرفین نسبت بهم می‌شود و علاقه و محبت و گذشت میان آنان به وجود می‌آید.

البته گذشت و عفو از جانب کسانی است که حق درخواست قصاص را دارند، و خداوند به اولیاء و سرپرستان مقتول که عبارتند از نزدیکان نسبی مقتول این حق را داده است، ایشانند که می‌توانند تقاضای ریختن خون قاتل و کشتن او را بنمایند؛ زیرا اگر آنان دارای چنین حقی نباشند، و حاکم به درخواست آنان ترتیب اثری ندهد، اغلب از طریق حیله و دسیسه به انتقام‌جوئی می‌پردازند، و این امر سبب می‌شود اغلب در بین قبیله قاتل و مقتول و نزدیکانشان عداوت و دشمنی بیشتر و دامنه‌دارتر گردد، این حالت در حال حاضر در بعضی جاها به خوبی مشاهده می‌شود، مخصوصاً در بین ملتهائی که هنوز به صورت قبیله‌ای زندگی می‌نمایند. ولی هرگاه از حق خودشان گذشتند و قاتل را مورد عفو قرار دادند،

فتنه خاموش می‌شود، مخصوصاً اگر گذشت در اثر عفو و بزرگواری و رحم خانواده مقتول پس از خواهش و تمنای قاتل و خانواده‌اش به وجود آمده باشد و گریه و زاری و تمنای آنان باعث برانگیختن عاطفه برادری دینی و انسانی اولیای مقتول و تحریک حس مروت و مردانگی باشد، بروز فتنه و ناامنی به حداقل خود می‌رسد. فلسفه دیگر عدم الزامی بودن حکم قصاص و سقوط آن به هنگام عفو یکی از اولیاء مقتول این است که بعضی اوقات قصاص و کشتن قاتل به زیان است، مثلاً وقتی که یک نفر در اثر عواملی، برادر نسبی و یا یکی از نزدیکان خود را به قتل می‌رساند، اگر کشتن قاتل اجباری و حتمی می‌بود، مصیبت و بدبختی خانواده دو برابر می‌شد، لذا اسلام اولیای خون را مخيّر ساخته است تا بر اساس عاطفه و محبت و تشخیص خود عمل نمایند.

حکومت اسلامی و قاضی حق ندارند مستقیماً و بدون رضایت صاحبان خون قاتل را مورد عفو قرار دهند، باز حق ندارند وقتی صاحبان خون بخواهند قاتل را عفو کنند، از عفو ایشان ممانعت کنند، مگر هنگامی که آزادی قاتل باعث اخلال در امنیت جامعه شود که در این شرایط حاکم و قاضی می‌توانند طبق تشخیص خود او را ادب و تنبیه کنند، تا از کارهای بد بازگردد، و یا او را تحت مراقبت خود قرار دهند، تا نتواند به تعدی و تجاوز دسترسی پیدا کند.

البته به هنگام عفو شدن جانی از قصاص، (دیه) و خون بهاء بر او واجب می‌شود به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

﴿فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾

به خانواده و اولیاء مقتول توصیه و سفارش می‌کند، تا در این مورد حسن رفتار و مردانگی از خود نشان دهند و در دریافت خون بهاء سختگیری به عمل نیاورند و به قاتل هم سفارش می‌کند، که به نحو احسن دیه را بپردازد و آن را به تأخیر نیندازد و از میزان و مقدار آن نکاهد.

سپس می‌فرماید:

﴿ذٰلِکَ تَخفیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحمةٌ﴾

خداوند متعال بر بندگانش منت می‌گذارد که با برقراری این قانون عادلانه از وقوع جنایات و قتل جلوگیری می‌شود و باز بودن درِ عفو و گذشت، و اکتفاء به اخذ خون بها، را تضمین می‌کند. این امر از طرفی باعث تخفیف مجازات قاتل و از طرف دیگر نفعی است برای اولیاء مقتول. آنگاه خداوند آیه را با تهدید کسانی که به پیروی از غضب و کینه‌توزی اقدام به قتل کسی می‌نمایند که مورد عفو قرار گرفته است به پایان می‌رساند و می‌فرماید:

﴿فَمَنِ اعْتَدیٰ بَعْدَ ذٰلِکَ فَلَهُ عَذابٌ﴾

کسی که بعد از عفو شدن قاتل، او را به قتل برساند عذاب شدیدی در انتظار او است، زیرا در دنیا باید به عنوان قصاص کشته شود، و در قیامت بـه خـاطر تجاوز از فرمان خدا به عذاب الهی به شدت عذاب داده می‌شود.

مجازات آخرت برای جنایت قتل

خداوند متعال مجازات قل را تنها قصاص در دنیا قرار نداده است، بلکه قاتل را به عذاب شدید روز آخرت و باقی ماندن در عذاب همیشگی تهدید کـرده و می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجزائُهُ جَهَنَّمُ خالداً فِیها وَ غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً﴾ نساء ۹۳

«و هرکس مؤمنی را از روی عمد به ناحق بکشد و این کار را حلال بداند کافر به شمار می‌آید و کیفر او دوزخ است که جاودانه در آن می‌ماند، خدا بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی را برای او آماده می‌کند.»

قرآن کریم انسان را به طور کلی از قتل نفس برحذر می‌دارد، فرق نـمی‌کند نفس خودش باشد و به قصد خودکشی مرتکب این جنایت شود یا نفس غیر خود باشد و می‌فرماید:

﴿... وَ لایَقْتُلُونَ النَفسَ الَّتی حَرَّم اللهُ إلاّ بِالْحَقِّ و لایَزْنُونَ و مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً. یُضاعَفُ لَهُ العَذابُ یَوْمَ القِیامَة وَ یَخْلُدُ فیه مُهاناً﴾ فرقان ٦٩ـ٦٨

«عباد رحمان کسانیند، انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نمی‌رسانند، مگر به حق، و زنا نمی‌کنند، چرا که هرکس این کارها را انجام دهد کیفر آن را می‌بیند و روز قیامت عذابش چندین برابر می‌گردد، خـوار و ذلیـل، جاویدانه در عذاب می‌ماند.»

پیغمبرﷺ نیز می‌فرماید:

﴿إذَا اِلْتَقَی الْمُسْلِمٰانِ بِسَیْفِهِمٰا فَالْقاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِی النّٰارِ، فَقِیلَ هٰذَا الْقاتِلُ فَمٰا بٰالُ الْمَقْتُولِ؟ فَقٰالَ إنهُ کٰانَ حَرِیصاً عَلیٰ قَتْلِ صٰاحِبِهِ﴾

«هرگاه دو مسلمان با شمشیر بهم حمله کردند و با هم بجنگ پرداختند، قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ قرار دارند. گفتند قاتل که در آتش باشد درست و صحیح است اما مقتول چرا؟ پیغمبرﷺ فرمود: برای اینکه او هم بر کشتن طرف، حریص و مصمم بوده است.»

مجازات قتل خطا و اشتباهی

مجازات قتل خطا را این آیه بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤمِناً إلاّ خَطَأً، وَ مَنْ قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلیٰ أَهْلِهِ إلاّ أَنْ یَصَدَّقُوا﴾ نساء ۹۲

«هیچ مؤمنی حق ندارد که مؤمن دیگری را بقتل برساند، مگر از روی خطا و اشتباه، کسی که مؤمنی را به خطا بکشد، باید یک برده مـؤمنی را آزاد کـند، و

خونبهائی هم به کسان مقتول بپردازد، مگر آنان از گرفتن خونبهاء گذشت نمایند.»

معنی آیه این است که سزاوار و شایسته یک انسان مؤمن نیست و دین و اخلاقش به او اجازه نمی‌دهد که مؤمن دیگری را بکشد، ولی گاهی در اثر اتفاق و اشتباه به خطاء مسلمانی را می‌کشد مثلاً به قصد شکار تیری را به سوی حیوان شکاری می‌اندازد، اما به یک مؤمن اصابت می‌کند، در چنین حالتی، بر قاتل واجب است یک مسلمان را از قید بردگی آزاد کند، و به ولی و سرپرست مقتول خون‌بهاء بپردازد که این خون بهاء صد شتر در سنهای مختلف و یا قیمت صد شتر می‌باشد، اگر اولیای مقتول از خون بهاء گذشت نمودند پرداخت آن ساقط می‌شود.

مجازات نقص عضو

شریعت اسلام مجازات جنایت بر اعضای بدن، مانند قطع نمودن دست و کور ساختن چشم را، به این شیوه تعیین کرده است: هر جنایتی را که جنایتکار انجام دهد باید عین آن در حقش انجام داده شود، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنْفَ بِالأَنْفِ، وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ والسِّنَّ بِالسِّنِّ والجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ﴾ مائده ٤٥

«در کتاب آسمانی تورات بر آنان مقرر داشتیم: که انسان در برابر قتل انسان کشته می‌شود و چشم در برابر چشم کور می‌گردد، و بینی به سزای بینی قطع می‌گردد، و گوش در برابر قطع گوش، بریده می‌شود، و دندان در برابر دندان شکسته می‌شود و زخمها و جراحتها قصاص دارند (به همان اندازه که جنایتکار طرف را زخمی کرده است زخمی می‌شود، اگر مثل آن جراحت ممکن گردد و خوف مرگ هم در بین نباشد) و اگر کسی آن را ببخشد و از قصاص گذشت نماید

این کار باعث بخشودگی گناهان او می‌گردد.»

برای قصاص اعضاء، باید بین عضو جانی و (مجنی علیه) کسی که جنایت در حق او واقع شده است، مماثله و مساوات وجود داشته باشد، بنابراین یک چشم سالم در برابر یک چشم کور، بیرون آورده نمی‌شود، و این عدالت و دادگری کامل اسلام را نشان می‌دهد قرآن می‌فرماید:

﴿وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ، سَيِّئَةٌ مِثْلُهٰا﴾

«جزاء و کیفر هر کار بدی، مجازات کردن بدکار به مثل همان کار است.»

کسی که عضوش را از دست داده است (مجنی علیه) می‌تواند از تقاضای قصاص صرف‌نظر کند، و جانی را به خاطر رضای خدا که انسان را به عفو و گذشت دعوت می‌نماید مورد بخشودگی قرار دهد.

﴿فَمَنْ عَفٰى وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُه عَلَى اللهِ﴾

«هرکس که گذشت کند و کار خیر و صلح انجام دهد اجر و پاداش او تنها با خداست.»

هرگاه کسی که عضوی را از دست داده است، از تقاضای قصاص صرف‌نظر نمود، حق دارد خون بهای آن عضو را از جانی مطالبه کند، مقدار خون بهای هر عضو از اعضای انسان در کتابهای فقهی معین و مشخص شده است.

قوانین جدید نیز به مجازات قصاص اعتراف و آن را تأیید کرده است، ولی قصاص را تنها برای ارتکاب جرم قتل در نظر گرفته و مجازات قاتل را اعدام قرار داده است و در مورد نقص عضو، حکم به مجازات قصاص نمی‌کنند و مجرم را تنها به پرداخت جریمه و حبس و یا یکی از این دو محکوم می‌نماید. تردیدی نیست، شریعت اسلامی در این مورد که نوع مجازات قتل و نقص عضو را قصاص قرار داده است، کاری است منطقی و طبیعی و با سرشت مطابقت دارد، اما قوانین جدید، با فرق گذاشتن بین نوع مجازات قتل و نقص عضو، خود را از

منطق و طبیعت و خصوصیات اشیاء بدور ساخته است، چون قتل و نقض عضو هردو از یک نوع جرم هستند و از یک انگیزه و عامل سرچشمه می‌گیرند، زیرا تا ضرب و جرحی وجود نداشته باشد قتلی در بین نخواهد بود، بنابراین هرگاه این دو جرم از یک نوع و دارای یک عامل و انگیزه باشند، باید مجازات آنها هم از نوع (قصاص) باشد.

مجازات راهزنی

قطاع طریق: گروه یاغی و مسلحی هستند که شب یا روز بر سر جاده‌ها و راهها می‌ایستند و منتظر مسافرین می‌شوند، تا هرکسی از این جاده‌ها و راهها عبور کند، بکشند و یا اموالش را غارت کنند. خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ و رَسولَهُ و يَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا، أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنيا، وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عذابٌ عظيمٌ، إلاّ الَّذينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ، فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ رحيمٌ﴾ مائده ۳۴-۳۳

«کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند و امنیت جاده‌ها و راهها را از بین می‌برند و بدینوسیله) با خدا می‌جنگند، و در روی زمین (با تهدید، امنیت مردم و سلب حقوق و اموال ایشان و راهزنی و غارت) دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند، و یا (در برابر کشتن و غارت اموال ایشان) بدار آویخته و کشته شوند، و یا (دست راست و پای چپ) بریده شود، یا اینکه (در برابر راهزنی و تهدید تنها) از جائی به جای دیگر تبعید شوند، و یا زندانی شوند، این رسوائی آنان در دنیا است، و در قیامت عذاب بس بزرگ در انتظارشان می‌باشد، مگر کسانی (از این محاربین و راهزنان) که پیش از دست یافتن شما بر آنان، از کار خود پشیمان شوند، و توبه

کنند (در این صورت مجازات مذکور که از جانب خدا تعیین شده، از آنان ساقط می‌شود ولی حقوق مردم بعهده‌شان باقی می‌ماند) باید بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است.»

حکم شرعی در مورد (قطاع طریق) راهزنان در موارد زیر منحصر می‌باشد:

اوّل: کسانی که مرتکب قتل می‌شوند باید کشته شوند.

دوم: کسانی که مرتکب قتل و غارت اموال می‌شوند بدار آویخته و کشته می‌شوند.

سوم: کسانی که تنها به غارت دست می‌زنند و کسی را نمی‌کشند، دست راست و پای چپشان قطع می‌گردد، ولی کشته نمی‌شوند.

چهارم: کسانی که تنها مردم را تهدید کرده‌اند و کسی را نکشته و دست به غارتی نزده‌اند، تبعید می‌شوند. بعضی از علماء کلمه نفی در آیه را به حبس تفسیر نموده‌اند.

خداوند متعال کسانی را که قبل از دستگیر شدن از طرف دولت از این جنایتها پشیمان می‌شوند، از این مجازاتها عفو کرده است، اما حقوق مردم از ذمه‌شان ساقط نمی‌گردد. کسی که مالی را به هنگام راهزنی به غارت می‌برد وقتی که توبه می‌کند باید آن را به صاحبش مسترد دارد و قاضی و حاکم می‌توانند او را ملزم به استرداد اموال به غارت برده شده نمایند، یا اگر در ایام راهزنی کسی را به قتل رسانده باشد، پس از توبه، مجازات در حق او اجرا می‌شود. یا بدرخواست اولیای مقتول کشته می‌شود، و یا اولیای مقتول او را از قصاص عفو می‌کنند و دیه و خون بهاء مقتول را از او می‌گیرند.

مجازات قذف

قذف: آن است که شخصی شخص دیگری را صراحتاً و بدون کنایه به زنا

متهم کند، مثلاً به او بگوید شما زناکار هستی، و یا کلمه‌ای بگوید که بر زنا دلالت دارد مثل اینکه او رابه غیر پدرش نسبت دهد و بگوید پسر پدرت نیستی؛ هرکس این تهمت از او صادر شود، مجازاتش هشتاد ضربه شلاق است، مگر اینکه چهار نفر شاهد را بر مدعای خود حاضر کند، و شاهدان بگویند ما به چشم خود فلانی را در حال زنا دیده‌ایم، فرق نمی‌کند تهمت کننده چه مرد باشد، و چه زن در صورت نداشتن چهار شاهدی که به چشم خود آن شخص را در حال زنا دیده باشند، باید هشتاد تازیانه به او زده شود، باز فرق نمی‌کند این تهمت نسبت به مرد یا زن باشد هشتاد تازیانه مجازات دارد، به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿وَالَّذينَ يَرمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لاتَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَ أُولٰئِکَ هُمُ الفَاسِقُونَ﴾ نور ٤

«کسانی که به زنان پاکدامن زنا نسبت می‌دهند سپس چهار شاهد را بر ادعای خود حاضر نمی‌کنند، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز گواهی دادن آنان را نپذیرید و چنین کسانی فاسق و متمرد از فرمان خدا هستند.»

این آیه شریفه به مهم‌ترین شروط قذف اشاره نموده که یکی از آنها این است کسی که مورد تهمت قرار می‌گیرد مرد باشد، یا زن باید معروف به پاکدامنی باشد، و قبل از اینکه این تهمت به او نسبت داده شود مرتکب زنا نشده باشد و یا قبل از اقامه حد بر تهمت کننده، مرتکب زنا نگردیده باشد، ولی کسی که قبلاً این جرم بر او ثابت شده باشد پاکدامن نیست، لذا نسبت زنا به او موجب مجازات نمی‌باشد.

اگر تهمت به مرد یا زن پاکدامن بدون فرق هشتاد تازیانه مجازات داشته باشد پس چرا خداوند در این آیه تنها تهمت به زنان پاکدامن را ذکر کرده و می‌فرماید (یرمون المحصنات) یعنی به زنان پاکدامن تهمت می‌زنند،؟ در جواب می‌گوئیم: چون خطر و ضرر تهمت به زنان پاکدامن بیشتر است، و عیب و عار ناشی از زنا،

تنها به خود زن مربوط نمی‌شود بلکه دامنگیر قوم و خانوادهٔ او نیز می‌گردد و رسوائی و سرافکندگی برایشان به وجود می‌آورد، ولی در مورد مرد اینطور نیست. اینکه خداوند شخص تهمت کننده را مرد قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَالّذین یَرْمونَ﴾ به این خاطر است که زنان اغلب تحت تأثیر حیاء و شرم هستند و حاضر نیستند مردان را به زنا متهم کنند.

سنت پیغمبرﷺ روشن نموده که در اجرای حد قذف و تهمت زنا بر تهمت کننده چه مرد باشد و چه زن و متهم چه مرد باشد و چه زن فرقی وجود ندارد، و همچنین شروط لازم را برای اقامه حد و مجازات بر شخص تهمت کننده تعیین کرده است که باید بالغ و عاقل و آزاده باشد و شرطهای دیگری که در کتب فقه ذکر شده است باید داشته باشد.

البته کسانی که به هشتاد شلاق به عنوان مجازات و حد تهمت، محکوم می‌شوند، به مجازاتهای جنبی دیگری نیز محکوم خواهند شد که عبارت است از محروم شدن از حق اداء شهادت چون خداوند می‌فرماید: ﴿و لاتَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادة أَبداً﴾ «هرگز شهادت آنان را نپذیرید.»

لعان

شریعت اسلام در هیچ حالی حقی را فراموش نکرده و به حساسیّت مرد و غیرت و مردانگی او احترام گذاشته است، به همین جهت هرگاه برای مرد معلوم شد که زنش مرتکب جرم زنا شده است، شریعت اسلام یک راه‌حل منطقی را برایش مشخص نموده که باعث خارج شدن از بن‌بست و از بین رفتن زیان و ضرر و عار و خشم او خواهد شد. قبلاً گفتیم اگر شخصی شخص دیگری را مورد تهمت زنا قرار دهد و نتواند چهار شاهد را بر مدعای خود حاضر کند باید هشتاد تازیانه به او زده شود، اما این در حالتی است که این دو نفر رابطه زن و شوهری

با هم نداشته باشند، ولی اگر زن و شوهر بودند، و شوهر ادعا کرد که زنش مرتکب زنا شده است، اسلام او را مکلف به اثبات این ادعا نکرده است، چون هیچ مصلحتی وجود ندارد که یک مرد عاقل زن خود را متهم به زنا نماید و بدون دلیل آبروی خود و زنش را لکه‌دار سازد و پسران و دختران خود را سرافکنده نماید، بنابراین وقتی چنین حالی برای زن و شوهر پیش آمد، شریعت اسلام قانون لعان را برای آنان به منظور نجات از این مشکل در نظر گرفته است.

لعان: این است که شوهر پیش قاضی می‌گوید:

﴿أشهد بالله﴾ من در تهمت زنائی که به همسرم بسته‌ام راستگو هستم، و «چهار بار این شهادت را پیش قاضی تکرار می‌نماید و بعد از این چهار بار شهادت، یکبار می‌گوید: لعنت خدا بر من باد اگر دروغ گفته باشم.»

زن نیز حق دارد از خود دفاع کند و بگوید: ﴿اشهد بالله﴾ شوهرش در تهمت زنائی که به او نسبت می‌دهد دروغ می‌گوید زن هم چهار بار این شهادت را تکرار می‌کند، بعداً یکبار می‌گوید: «لعنت خدا بر من باد اگر شوهرم در تهمتی که زده صادق باشد.» با اجرای این لعان، زن و مرد هر دو از مجازات رستگار می‌شوند، اصل و دلیل حکم لعان این آیه است که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلاَّ أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ، وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الكَاذِبِينَ، وَ يَدْرَؤُا عَنها الْعَذابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الكَاذِبِين وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَيْها إِنْ كانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ نور ۹ـ۶

«کسانی که زنان خود را متهم به زنا می‌کنند، و جز خودشان گواهانی ندارند، هریک از آنان باید چهار مرتبه خدا را به شهادت بطلبد که در این اتهام راستگو است، در مرتبه‌ی پنجم باید بگوید: لعن و نفرین خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن هم چهار بار خدا را به شهادت بطلبد که شوهرش دروغگو است با این

شهادت عذاب و مجازات رجم را از او دور می‌نمایند، و در مرتبه پنجم زن باید بگوید لعن و نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راستگو باشد.»

وقتی بین زن و شوهر لعان برقرار شد، از هم جدا می‌شوند و رابطهٔ زناشوئی آنان قطع و برای همیشه ازدواجشان با هم حرام می‌گردد، و اگر پس از ملاعنه فرزندی بدنیا آید به مادرش ملحق می‌گردد.

مجازات زنا

اسلام بین مجازات زنای شخص محصن با زنای شخص غیر محصن تفاوت قرار داده است (محصن به انسان مسلمان بالغ و عاقل و آزاده‌ای گفته می‌شود، که حتی اگر یکبار هم بوده باشد در یک ازدواج صحیح با همسرش تماس شرعی و دخول حاصل کرده باشد.)

مجازات مرد و زن غیرمحصن که هنوز ازدواج نکرده‌اند در صورت ارتکاب زنا صد تازیانه است، خداوند می‌فرماید:

﴿اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِأَةَ جَلْدَةٍ وَ لَاتَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَافَةٌ فِي دِينِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَ لِيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ نور ۲

«هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و در اجرای قوانین دین خدا نسبت به آنان رحم نکنید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان بر مجازات ایشان ناظر و حاضر باشند.»

اما مجازات زن و مرد محصن که در زندگیشان موفق بـه ازدواج صحیح و تماس شرعی حتی برای یکبار هم که بوده گشته‌اند در صورت ارتکاب زنا، اعدام و رجم است، چون پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لَايَحِلّ دَمُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ إِلاّ بِأحدیٰ ثَلاثٍ: كُفْرٌ بَعدَ إِيمانٍ وَ زِناً بَعْدَ إِحْصَانٍ، و

قتلُ نَفْسٍ بغیرِ حَقٍّ﴾[۱]

«خون هیچ انسان مسلمانی حلال نیست مگر بوسیله سه چیز، کافر شدن بعد از ایمان، زنا کردن بعد از ازدواج، کشتن انسانی به ناحق.»

مجازات زنا وقتی اجرا می‌شود که مرد یا زن خود اعتراف به ارتکاب آن نمایند اما اگر اعتراف نکردند این جرم با شاهد و بینه ثابت نمی‌شود، چون این بیّنه جز با چهار نفر شاهد عادل که حقیقت زنا را با چشم خود مشاهده کرده باشند ثابت نمی‌شود؛ اگر نگوئیم اثبات این امر جزو محالات است، حتماً باید گفت جزو امور بسیار صعب و نادر است از طرف دیگر هرگاه یکی از این چهار شاهد در ادای شهادت خود اخلالی به شهادت سه شاهد دیگر برساند، آن سه نفر باید به عنوان تهمت کننده به هشتاد تازیانه محکوم شوند.

مسلماً حکمت سختگیری در اثبات جرم زنا این است که مردم جرأت نکنند به آسانی همدیگر را متهم به آن نمایند و آبروی هم را ببرند.

کسانی که به بررسی رجمهائی که در زمان پیغمبرﷺ و یا بعد از آن در دوران خلفا و تابعین واقع شده، پرداخته‌اند، می‌دانند که این رجمها تنها با اعتراف خود زانی ثابت شده است، نه با شهادت چهار شاهد، هرگاه کسی پیش پیغمبرﷺ به ارتکاب زنا، اعتراف می‌کرد، پیغمبرﷺ از او سؤالهایی می‌کرد، و می‌فرمود: شاید منظورت این باشد که نامحرمی را بوسیده باشی؟ یا شاید منظورت این باشد که همدیگر را لمس کرده باشید.

چنین به نظر می‌رسد که امکان ندارد مجازات رَجم اجرا شود، مگر در مورد کسانی که می‌خواهند نفس خود را از آلودگی زنا پاک نمایند، و شخصاً اعتراف می‌کنند.

۱ـ بخاری، مسلم و اصحاب سنن. صحیح مفتاح کنوز السنه ص ۲۴۱

مجازات لواط و همجنس بازی

لواط یکی از انحرافها و جرائم اخلاقی و دور شدن از فطرت است که شایسته مقام نوع انسان نیست، و ظلم و تجاوز آشکار به شرافت و کرامت انسانی است، به همین دلیل است که خداوند، مانند زنا با لفظ فاحشه (گناه آشکار و بس شنیع) از آن نام می‌برد، خداوند در مورد قوم لوط که این فاحشه در بین آنان فراوان و گسترده بود می‌فرماید:

﴿وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفٰاحِشَةَ مٰا سَبَقَكُم بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعٰالَمِينَ﴾ عنکبوت ٢٨

«لوط را هم به سوی قوم خودش فرستادیم و او زمانی به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان قبل از شما مرتکب آن نشده است.»

سپس قرآن برای ما نقل می‌کند که خداوند قوم لوط را به سبب این کار بسیار شنیع مورد مجازات و عذاب قرار داد و می‌فرماید:

﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ﴾ عنکبوت ٣٤

«ما برای مردمان این شهر به خاطر فسق و فجوری که انجام داده‌اند عذاب شدیدی از آسمان نازل خواهیم کرد.»

مجازات لواط در شریعت اسلام، آنگونه که بعضی از علماء می‌گویند، همان مجازات زنا است، و بعضی گفته‌اند تعیین مجازات لواط در اختیار حاکم و قاضی است، که طبق صواب دید خود طوری عمل می‌نماید که باعث دور ساختن مردم از این عمل زشت و ناپسندیده گردد. بعضی نیز گفته‌اند هر دو نفر (فاعل و مفعول) باید کشته شوند.

مجازات دزدی

مجازات دزدی بریدن دست دزد است، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا﴾ مائده ۳۸

«دست مرد دزد و زن دزد را قطع کنید و این کیفر کاری است که انجام داده‌اند.»

و پیغمبرﷺ فرموده منظور دست راست دزد است.

سرقتی که باعث مجازات و قطع دست می‌شود دارای چند شرط است، اگر این شرایط تحقق پیدا کنند آنگاه دست دزد قطع می‌شود ولی اگر هریک از این شرایط تحقق پیدا ننماید مجازات قطع دست ساقط می‌شود:

اول: دزد باید بالغ و عاقل باشد، پس دیوانه اگر چیزی را بدزدد مجازاتی ندارد. و نیز اگر بچه‌ای چیزی را بدزدد، دستش قطع نمی‌شود اما سرپرست بچه ضامن بهای مال دزدیده شده است و باید بچه هم تنبیه شود.

دوم: باید دزد مال کسی را دزدیده باشد که کوچکترین حق مالکیتی در آن نداشته باشد، اما اگر با کسی شریک باشد، و از مال شریکش چیزی بردارد، این کار خیانت محسوب است، نه دزدی، در این صورت مجازات قطع دست به مجازات دیگری تبدیل می‌شود.

سوم: باید دزد مال را از جای امنی که معمولاً اموال در اینگونه محلها محفوظ است برداشته باشد بنابراین مالی که صاحبش آن را گم کرده است و یا میوه‌ای که بر درختان بدون دیوارکشی است، و یا حیواناتی که چوپان و محافظ ندارند و امثال اینها برداشتن آنها دزدی محسوب نمی‌شود، ولی کسانی که چنین اموالی را برمی‌دارند به مجازات غیر از قطع دست مجازات می‌شوند.

چهارم: باید قیمت آن چیزی که دزدیده می‌شود از ربع دینار (ربع یک مثقال طلا) کمتر نباشد. چون پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿تُقْطَعُ اليدُ فِي رُبْعِ دينارٍ فَأَكْثَرَ﴾[1] دست دزد در مقابل یک ربع دینار و بیشتر قطع می‌شود. حکمت و فلسفه تعیین حدنصاب دزدی این است که اسلام قطع دست را به عنوان تنبیه شدیدی برای جلوگیری از دزدی و حفظ امنیت و اموال قرار داده است لذا وقتی که قیمت مال از ربع دینار کمتر باشد دزدی واقعی و سلب امنیت محسوب نمی‌شود و ارزش قطع دست را ندارد، ولی اینگونه دزدها را به مجازات دیگری مانند شلاق زدن و زندانی و مشابه آنها مجازات می‌نمایند، همچنین اگر کسی به قصد دزدی از دیواری بالا رود یا وارد منزلی شود ولی به علّتی نتوانست دزدی را انجام دهد دستش قطع نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌گردد.

پنجم: باید دزدی در اثر نیاز شدید واقع نشده باشد، مانند دزدی به خاطر گرسنگی شدید، که در چنین حالتی مجازات دزدی تعدیل می‌شود، و به مجازات خفیف‌تر تبدیل می‌گردد زیرا عمر بن خطاب در سالی که قحطی بود و به (عام المجاعه) معروف است دستور داد که دست دزدها قطع نشود.

مجازات بغی و تجاوز

اسلام شریعت عادلانه را با خود آورده است که از امنیت داخلی محافظت می‌نماید، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ حجرات ٩

«اگر دو طایفه و گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند در بین آنان صلح و آشتی به وجود آورید (و ایشان را به تسلیم در برابر حکم خدا دعوت کنید) اگر

۱- بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی. صحیح

یکی از این دو گروه از پذیرفتن حکم خداوند خودداری کرد (و گروه دیگر آن را قبول نمود) با گروهی که به حکم خدا گردن ننهاده و از حدود الهی تجاوز کرده است بجنگید، تا اینکه به سوی حکم خدا برمی‌گردد و آن را می‌پذیرد، هرگاه (بعد از قتال شما با ایشان، پشیمان شد) و به سوی خدا برگشت، در بین آنان صلح عادلانه را برقرار نمائید، و عدالت را پیشه کنید همانا خداوند دادگران و عادلان را دوست دارد.»

مجازات شراب خوردن

شریعت اسلام مجازات خوردن شراب را چهل تازیانه تعیین کرده است، مسلم از أنس روایت نموده است:

﴿كَانَ النَّبِيّ يَضرِبُ فِي الْخَمرِ بِالجريدِ والنعالِ اَرْبَعِينَ﴾[1]

«معمولاً پیغمبرﷺ شرابخوار را چهل بار با برگ خرما، یا با نعل می‌زد.»

از حضرت علی روایت شده است:

﴿جَلَدَ النَّبيُّ اَرْبَعِينَ، و جَلَدَ اَبُوبكرٌ (اَرْبَعِينَ، و عمرٌ ثَمٰانِينَ، و كُلٌّ سُنّةٌ و هٰذٰا أَحَبُّ إِلَيَّ﴾[2]

«پیغمبرﷺ شرابخوار را چهل (تازیانه) می‌زد و ابوبکر هم شرابخوار را چهل (تازیانه) می‌زد، عمر هشتاد (تازیانه) به شرابخوار می‌زد، همه اینها سنت است، ولی من هشتاد (تازیانه را) دوست دارم.»

بنابراین قاضی می‌تواند به عنوان تعزیر بیشتر از چهل تازیانه تا هشتاد تازیانه به شرابخوار بزند، هرگاه دو نفر شاهد عادل شهادت دادند که فلان شخص شرابخوار است، و یا شخص خودش اعتراف کند که شراب خورده است و هیچ

۱ـ بخاری، مسلم، ابوداود و ترمذی، صحیح

۲ـ مسلم و ابوداود، صحیح

ضرورتی هم مانند مداوا به آن، وجود نداشته باشد، در چنین شرایطی قاضی چهل تازیانه، یا بیشتر، تا هشتاد تازیانه به شرابخوار می‌زند.

مجازات برگشتن از دین (ردّت)

در مورد مجازات برگشتن از دین و کفر بعد از اسلام پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿مَنْ بَدَّلَ دينَهُ فَاقْتُلُوهُ﴾ [۱]

«هرکس بعد از ایمان به اسلام از دین خود برگردد و کافر شود او را بکشید.»

حکمت این مجازات این است که اسلام به کسی اجازه نمی‌دهد که به پیروی از هوای نفس دین را بازیچه دست خود قرار دهد و مدتی اسلام را بپذیرد و بعد از مدتی آن را ترک نماید.، این امر اهانت به دین و باعث گمراه ساختن ایمان‌داران می‌شود به همین دلیل است که قرآن برگشت از دین را شدیدترین عوامل گمراه ساختن دیگران محسوب می‌نماید و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً﴾ نساء ۱۳۷

«کسانی که ایمان می‌آورند سپس کافر می‌شوند، باز ایمان آورند و باز کافر می‌شوند، و سرانجام بر کفر و بی‌دینی خود می‌افزایند، هرگز خداوند ایشان را نمی‌بخشد و راهی به ایشان نشان نمی‌دهد.»

تعزیر

تعزیر عبارت از تنبیه و تأدیبی است که حاکم و قاضی طبق تشخیص خود مجرمین را با آن مجازات می‌کند. «هرکس مرتکب کار بدی شود که برای آن

۱- بخاری ، مسلم ، ابوداود، امام احمد و... صحیح

مجازات و حدی در قرآن و سنت تعیین نشده باشد، و یا گناهی مرتکب شده باشد که مجازات آن در قرآن و حدیث تعیین شده است، ولی شرایط اجرای مجازات تحقق پیدا نکرده است (مانند دزدی انسان گرسنه و دزدی کمتر از ربع دینار و یا دزدی بچه‌ای که به سن بلوغ نرسیده است) در این حالت بر قاضی و حاکم لازم است که اینگونه مجرمان را برابر تشخیص خود تعزیر نمایند، تا بار دیگر مرتکب چنین کارهای ناپسندیده و نامشروع نشوند.

امام ابن تیمیّه در رساله خود در مورد (حسبت) می‌گوید: «بعضی از مجازاتهایی که مقدار و میزان آنها تعیین نشده است، را تعزیر گویند، مقدار مجازات در تعزیر بر حسب بزرگی و کوچکی جرمی که مجرم مرتکب آن می‌شود فرق می‌کند، و بر حسب زیاد و کمی جرم باز تفاوت می‌نماید، بطور کلی تعزیر چند نوع است بعضی از آنها بوسیله توبیخ و سرزنش و سخنهای لازم انجام می‌گیرد، بعضی دیگر بوسیله حبس کردن مجرم می‌باشد، بعضی از تعزیرات بوسیله تبعید از وطن، بعضی دیگر به وسیله زدن تازیانه است، و تعزیر بوسیله جریمه مالی نیز در مذهب امام مالک بنا به قول مشهور او در بعضی موارد جایز است.

بعضی از کارها که تعزیر در آنها لازم است عبارتند از شهادت و گواهی دروغین و یا اینکه کسی، شخص دیگر را فریب دهد و یا به او خیانت کند، و یا علیه او دسیسه چینی نماید و یا در ترازو و میزان خیانت و کم فروشی کند، و موارد فراوان دیگری که ذکر همه آنها در اینجا ممکن نمی‌باشد.

دایرهٔ تعزیر بسیار وسیع است، قاضی دستش باز است مادام هدفش اصلاح مجرم و جلوگیری از ادامه و گسترش فساد و خطرات باشد، می‌تواند هرکسی را که صلاح می‌داند تعزیر نماید. این دقت و نازک بینی دین اسلام از بزرگترین دلایل است که اسلام وحی الهی است و از جانب الله بر حضرت محمد

المصطفیﷺ نازل شده است.

جای تردید نیست که احوال و اوضاع انسانها بر حسب زمـانها و مکـانهای مختلف تفاوت می‌کند، بنابراین تـعزیر اشـخاصی کـه دارای اخـلاق و رفـتار و شئونات والائی هستند با تعزیر اشخاص دیگری که چنین اخلاق و رفـتاری را ندارند و ادب و عادتشان با هم فرق می‌کند، یکی نخواهد بود، در عصر حاضر مجازاتی که مدت آنِ مشخص نیست (مانند بازداشت موقت) یک رکن اساسی در تدابیر امنیتی به حساب می‌آید، و یکی از تازه‌ترین مجازاتهائی است که مجرمین به آن تعزیر می‌شوند و شیوه‌ای است که بر اساس علم روانشـناسی و جـامعه شناسی به وجود آمده است.

توصیه‌های کلی برای حفظ امنیت

در قرآن و حدیث توصیه‌های کلی راجع به حفظ امنیت و آرامش جامعه وجود دارد از جمله در قرآن آمده است که بر مسلمانان واجب است شهادت را بحق ادا نمایند و از کتمان شهادت و خودداری از بیان واقعیت پرهیز نمایند، چون اثبات اکثر جرمها بستگی به وجود چند نفر شاهد دارد، پس به منظور حفظ حقوق افراد کتمان شهادت حرام است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لاٰتَکْتُمُوا الشَّهٰادَةَ وَ مَنْ یَکْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلیمٌ﴾

بقره ۲۸۳

«کتمان شهادت نکنید و از بیان واقعیت خودداری ننمائید، کسی که کتمان شهادت کند قلبش گناه‌کار است، و خداوند به آنچه که انجام می‌دهید آگاه است.»

همچنین شریعت اسلام شهادت ناروا و دروغین را جزو بـزرگترین گـناهان کبیره قرار داده است و آن را با شرک همسان دانسته است، از ابن مسعود روایت شده: که پیغمبرﷺ نماز صبح را خواند، روی به مردمان کرد و فرمود:

﴿عَدَلَتْ شَهٰادَةُ الزّورِ الْإِشْراکَ بِاللهِ، عَدَلَتْ شَهٰادَةُ الزّورِ الإشراکَ باللهِ، عَدَلَتْ شهادةُ الزّورِ الإشراکَ باللهِ﴾ [1]

«شهادت دروغین گناهش برابر با شرک قرار دادن برای خدا است، پیغمبرﷺ سه بار این جمله را تکرار نمود سپس این آیه را به عنوان تأیید مطلب قرائت نمود.»

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوثانِ، وَاجْتَنِبُوا قولَ الزّورِ حُنَفاءَ للهِ غَيرَ مُشْرِكينَ بِهِ﴾ حج ۳۱ـ۳۰

«از پرستش پلیدها (یعنی بت‌ها) دوری کنید، و از بستن افتراء بر مردم و بر خدا و از شهادت دروغین پرهیز کنید، از کفر دوری نمائید و حقگرا و مخلص باشید. هیچ شریکی برای خدا قرار ندهید.»

در اینجا بعضی توصیه‌ها و سفارشات حضرت پیغمبرﷺ را در مورد حفظ امنیت و آرامش جامعه ذکر می‌کنیم که با مجازاتهائی که بیان نمودیم ارتباط دارد. می‌فرماید:

﴿لَوْ يُعْطَى لِلنّاسِ بِدَعْواهُمْ لَادّعىٰ رِجٰالٌ أَمْوالَ قَوْمٍ و دِمائَهُمْ و لكنَّ البَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعي والْيَمينَ عَلَى مَنْ اَنْكَرَ﴾ [2]

«اگر به مجرد اینکه مردم چیزی را ادعا کنند به ایشان داده شود، عده‌ای (بناحق) مال و خون عده‌ای را ادعا خواهند کرد، ولی برای اینکه حقی از کسی ضایع نشود، بیّنه و شاهد به عهده مدعی است، و قسم به عهدهٔ منکر و مدعی علیه می‌باشد.» باز می‌فرماید:

﴿كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرٰامٌ، دَمُهُ وَ مالُهُ و عِرْضُهُ﴾ [3]

«تمام متعلقات هر مسلمان اعم از خون و مال و ناموسش بر مسلمان دیگری

۱ـ ابوداود و ترمذی صحیح
۲ـ بخاری، مسلم و بیهقی صحیح
۳ـ ابوداود و ابن ماجه صحیح

حرام است.»

و می‌فرماید: ﴿كُلُّ أَحَدٍ أَحَقَّ بِمالِهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ والِدِهِ وَالنّاسِ اَجْمَعينَ﴾ (۱)

«هر انسانی نسبت به مالش از اولاد و پدر و مادرش و تمام مردم سزاوارتر و شایسته‌تر است.»

و می‌فرماید: ﴿لا ضَرَرَ و لا ضِرارَ﴾ (۲) «نباید به کسی ضرر و زیان رساند و نباید همدیگر را دچار ضرر و زیان کرد.»

و می‌فرماید: ﴿رُفِعَ عَنْ اُمَّتِی الْخَطاءَ وَالنِسیانَ و مَااسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ﴾ (۳)

«امتم به خاطر کار خطاء و اشتباه و فراموشی و مجبور ساختن آنان به کاری، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند.»

عدالت و مساوات در مجازات

یکی از امتیازات شریعت و قانون اسلامی بر شریعتهای قدیمه، مساوات در تطبیق قانون مجازات بدون استثناء و تفاوت می‌باشد و این امر خود گواهی است بر عدالت شریعت اسلامی، قبل از اسلام نظام طبقاتی در بین رومیها معروف بود، قانونشان می‌گفت: «کسی که بیوه زن درستکار یا دوشیزه‌ای را مورد تجاوز قرار دهد اگر بیوه‌زن یا دوشیزه از یک خانواده شریف و محترم باشد، نصف ثروت متجاوز، مصادره خواهد شد، و اگر از خانوادهٔ ضعیف باشد، مجازاتش شلاق و تبعید است.»

ولی اسلام در تطبیق قانون مجازات و اجرای آن بر مجرم، مساوات قرار داده است و در بین کسی تفاوت و فرق قایل نشده است، از حضرت عایشه رضی الله عنها همسر پیغمبر خداﷺ روایت شده است «موضوع قطع دست زنی از قبیله

۱ـ بیهقی و ابن حبان صحیح ۲ـ امام احمد و ابن ماجه، حدیثی است حسن
۳ـ طبرانی صحیح

مخزومی که دزدی کرده بود، برای قریش خیلی مهم بود و از مجازات او بسیار ناراحت بودند، گفتند: چه کسی جرأت دارد در این مورد پیش پیغمبرﷺ شفاعت کند، سپس گفتند هیچ کس چنین جرأتی را ندارد مگر اسامه پسر زید که عزیز و محبوب پیغمبر خدا است، اسامه با پیغمبر بحث کرد، پیغمبرﷺ فرمود:

﴿يَا أُسَامَةُ أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللهِ، ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ فَقَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذا سَرِقُوا فيهِمْ الشريفُ تركُوهُ وإِذا سَرِقَ فيهم الضعيفُ أَقامُوا عَلَيْهِ الحَدَّ وايمُ اللهِ لَوْ أَنَّ فاطمةَ بنتَ مُحَمَّدٍ سَرِقتْ لقطعتُ يدَها﴾ (۱)

«ای اسامه دربارهٔ اجرای حدّی از حدود خدا شفاعت می‌کنی و می‌خواهی اجرا نشود؟! سپس بلند شد و خطبه‌ای را خواند و فرمود: ملتهای پیش از شما به خاطر این به هلاکت رسیدند، که هرگاه یکی از اشراف دزدی می‌کرد او را رها می‌کردند و اگر یکنفر ضعیف دزدی می‌کرد او را مجازات می‌نمودند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد.»

می‌بینیم که پیغمبرﷺ قسم می‌خورد که مجازات شرعی را بر هر کسی که باشد اجرا می‌نماید هرچند بر دخترش باشد، به راستی این حقیقتی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست، چون هر وقت قانون در مورد قوی و ضعیف به طور یکسان اجرا نشود، باعث تحریک و تشویق قوی برای تجاوز به حقوق ضعیف می‌شود، ضعیف مورد تجاوز قوی قرار می‌گیرد و قوی در امن و امان بسر خواهد برد، این امر خود یکی از عوامل بی‌نظمی‌ها و هرج و مرجهائی است که اساس پیشرفت و تمدن را از بین می‌برد.

۱ـ بخاری و مسلم صحیح

مجازاتهای اسلامی عادلانه است

این بحث را با رد ایرادی که بر مجازاتهای اسلامی وارد کرده‌اند به پایان می‌رسانیم که می‌گوید:

«مجازاتهای اسلامی خشن و بیرحمانه است و با روح تمدن سازگار نیست، چون دستور داده است شخص زناکار را اگر ازدواج کرده باشد، سنگسار و رجم کنند و اگر ازدواج نکرده باشد صد تازیانه بزنند، یا دستور داده است دست دزد را قطع نمایند و به شرابخوار چهل تازیانه زده شود.»

برای ابطال و رد این ایراد و شبهه می‌گوئیم: هدف تمام شریعتهای آسمانی و نیز قانونهائی که بوسیله انسان در طول تاریخ وضع شده‌اند، این است که از پنج چیز اصلی و ضروری برای ادامه حیات، محافظت و نگهداری به عمل آید، اوّل نفس و جان انسان، دوم عقل، سوم مال، چهارم نسل و اولاد، پنجم آبرو و ناموس، چون تعدی و تجاوز به هریک از آنها باعث ایجاد اختلاف و دشمنی و خونریزی می‌شود، امنیت و آرامش از بین خواهد رفت، و شر و فساد گسترش پیدا می‌نماید، متأسفانه قوانین تدوینی به وسیله انسان از راه راست منحرف شده و قدرت نگهداری و محافظت و دفاع از این ضروریات را، بنحوی که فساد را ریشه‌کن سازد ندارند. قوانین بشری زنا را جز در موارد مشخص حرام و ممنوع نکرده‌اند، وقتی طرفین به زنا راضی باشند آن را مباح می‌دانند، و می‌گویند این کاری است مربوط به شخص و باید به آزادی اشخاص احترام گذاشته شود. در نتیجهٔ این قوانین، تعداد بچه‌های نامشروع روز به روز گسترش و افزایش پیدا کرده، و امراض مسری و واگیر شیوع یافته، و ازدواج مشروع رو به کاهش فاحش گذاشته است.

اما اینکه می‌گویند: باید برای آزادی اشخاص احترام قایل شد و آنان را در ارتکاب زنا آزاد کرد، مردود و باطل است، چرا که یکی از قواعد مشهور و مورد

قبول عموم این است که انسان دارای آزادی مطلق است مگر در مسائلی که به ضرر خود یا دیگران باشد.

به تجربه ثابت شده است که زنا، چه از لحاظ جسمی و سلامت بدن و چه از نظر روحی و اخلاقی برای انسان زیان‌آور و مضر می‌باشد، ضرر و زیان آن به خانواده طرفین هم سرایت می‌کند و باعث شرمندگی و آبروریزی آنان نیز می‌شود، آلودگی حیثیت و ناموس در نزد ملتهای شرقی از قتل هم ناگوارتر است، به همین دلیل است حس دفاع از ناموس و شرف آنان را وادار می‌سازد تا با شدیدترین وجه از طرف انتقام بگیرند، و این امر باعث شده که جرائم قتل در اثر ارتکاب زنا و تجاوز به حیثیت و ناموس دیگران گسترش فراوان داشته باشد.

باز قوانین بشری به بهانه احترام به آزادی اشخاص، خوردن شراب را مباح کرده است اما در نظر نمی‌گیرد که به گواهی و اعتراف اطباء حاذق و ماهر ضرر و زیان شراب برای جسم فراوان است و از طرف دیگر موجب اضاعه و به هدر دادن مال است بدون اینکه مصلحتی در بین باشد و بزرگترین جنایت بر عقل و نابود ساختن آن به شمار می‌آید، تباه کردن عقل، بزرگترین بدبختی است که گاهی باعث فسادهای بزرگ‌تر می‌شود، زیرا در اثر مستی قتلها و جنایتها و اختلاف خانوادگی و جدایی زن و شوهر بسیار به وجود می‌آید و خسارات جبران ناپذیر واقع می‌شود. آیا با همهٔ مضّراتی که زنا و شراب در بر دارد فکر می‌کنید تنها مجازات حبس یا جریمه، انسانهای سرکش را از انجام آنها باز دارد؟ مسلماً نه حبس و نه جریمه نمی‌توانند از این جرمها جلوگیری کند، مگر اینکه مجازات آنها بدنی باشد، چون تأثیر مجازات بدنی بر نفس بیشتر است و بهتر می‌تواند جنایتکاران را از ارتکاب جرم باز دارد و باعث عبرت دیگران شود.

اما اینکه مجازات تهمت زنا به انسانهای پاکدامن هشتاد تازیانه است بدون شک بسیار عادلانه می‌باشد، چرا که تهمت، تجاوز به حیثیت و شرافت و ناموس

دیگران است که قانون و نظام عمومی به حفظ و حراست آنها پای‌بند می‌باشد، از طرف دیگر تهمت زنا به زنان پاکدامن باعث عداوت و دشمنی بین خانواده‌ها می‌گردد و بغض و کینه را در دلها تولید می‌کند، اکثر منجر به انتقام به صورت قتل می‌گردد، بنابراین تهمتَ زنا گناه و جرمی است بس بزرگ، کـه لازم است مجازات سنگینی داشته باشد، تا مردم را از ارتکاب آن دور سازد.

مجازات دزدی که شریعت اسلام قطع دست برای آن تعیین نموده است، نیز مجازاتی است عادلانه، زیرا دزد مخفیانه مال را می‌دزدد و در حالی که صاحب مال غافل است به حق او تجاوز می‌نماید، با این کار نامردانه نشان می‌دهد که ترسو است، و به این شیوه عزیزترین چیز انسان بعد از جانش که مال است، از او سلب می‌نماید و رنج و مشقت صاحب مال را به هدر می‌دهد، غالباً دزد تنها به سرقت و بردن مال به شیوه نامردانه خود قناعت نمی‌کند بلکه صاحب مال را هم می‌کشد، دزد اکثراً قتل را وسیله‌ی تکمیل دزدی و از بین بردن آثار جرم و نجات از مجازات قرار می‌دهد و هرکسی که بر سر راهش باشد می‌کشد.

اگر مجازات سرقت و دزدی آنطوری که قانونهای تدوینی وضع کرده‌اند تنها حبس باشد آیا دزد را از دزدی باز می‌دارد؟ آیا حبس می‌تواند امنیت جانی و مالی را تأمین کند؟ به هیچوجه حبس نمی‌تواند از این جنایتها جلوگیری کند، به همین دلیل است که می‌بینیم دزدی نه تنها از بین نرفته است بلکه روز به روز هـم بیشتر می‌شود، چرا که مجازات آن کافی نیست و نمی‌تواند مجرم را از ارتکاب جرم منع نماید و نیز به همین خاطر است که دزدها در عصر ما دارای تنظیمات و نیروهای مسلح هستند و به صـورت حکـومتی در داخـل حکـومت خـودنمائی می‌کنند و این حقیقتی است که ما به چشم خود آن را در آمریکا و غیر آمریکا مشاهده میکنیم.

اگر مجازات سرقت در سـایر قـوانـین نـیز هـمان قـطع دست مـی بـود دزدان

میترسیدند و از دزدی دوری مینمودند، آنگاه زندانها از آنان خالی میشد، و پلیس و دادگاهها و محاکم قضائی از شّر پرونده‌های قطور و مشکل و بی حد و حصر مربوط به دزدی راحت میشدند.

اگر قانون اسلامی درباره مجازات دزد اجرا می شد دزدی به کلی ریشه کن میشد آنطور که هم اکنون در عربستان سعودی به چشم خود می بینیم، عربستان قبل از اجرای این حکم هیچ امنیتی نداشت، و هیچکس بر جان و مال خود امین نبود ولی دولت سعودی با بریدن دست چند سارق معدود از تکرار این جرم در مملکت خویش جلوگیری کرد و امنیت جانی و مالی را بکشور بازگرداند. در این اواخر دولت جمهوری عربی لیبی نیز مجازات دزدی را طبق قانون و شریعت اسلام قرار داده است. با بیانات و توضیحاتی که داده شد، هر انسان منصفی قانع میشود، مجازاتی که از جانب شریعت اسلام تعیین شده است بر اساس حکمت و رعایت عدالت است که مصلحت فرد و جامعه آنها را اقتضا مینماید، و در عصر حاضر صلاحیت اجرائی دارد همانگونه که چهارده قرن پیش صلاحیت داشت.

فصل بیست و پنجم :

رعایت بهداشت و سلامت بدن در اسلام

رعایت بهداشت و سلامت بدن در اسلام

۱ـ فایده وضوء ۲ـ فایده رفتن به حمام ۳ـ تمیزکردن دندانها ۴ـ کوتاه کردن ناخنها و موها ۵ـ طهارت ۶ـ حرام نمودن گوشت مردار و انواع آن ۷ـ زیان خوردن گوشت حیوانات درنده و پرندگان شکارکننده ۸ـ زیان خوردن خون ۹ـ زیان خوردن گوشت خوک ۱۰ـ زیان نوشیدن شراب ۱۱ـ نهی از پرخوری ۱۲ـ فوائد روزه ۱۳ـ فواید عسل ۱۴ـ مداوا ۱۵ـ قرنطینه ۱۶ـ دوری از زن در حالت عادت ماهانه ۱۷ـ ضرر زنا ۱۸ـ نجس و پلید بودن سگ ۱۹ـ فایده نماز ۲۰ـ نهی از فشار آوردن و سختگیری در عبادت.

توجه اسلام به سلامت جسم و رعایت بهداشت

اسلام برای حفظ سلامت انسان مقررات مخصوصی را وضع کرده است که رعایت آنها باعث محفوظ ماندن آن از بیماریهای گوناگون خواهد شد، اسلام به خوبی می‌داند ارتباط محکم و مستقیم در بین روح و جسم انسان وجود دارد، کسی که دارای جسم ضعیف و بیمار است نمی‌تواند به خوبی در مبارزات زندگی شرکت کند و منشاء کارهای مفید واقع شود، و به عنوان یک عضو جامعه وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد.

انسان مریض اراده‌اش ضعیف، و اعصابش سست و فکرش پریشان و پراکنده است. دلتنگ و عصبانی است، جامعه نمی‌تواند از وجودش همان استفاده‌ای را

که از انسانهای قوی و نیرومند می‌نماید بکند، به همین جهت است که خداوند متعال در قرآن از قدرت بدن که همراه با سلامت روح و حسن اخلاق باشد تعریف و توصیف می‌کند و از قول دختر حضرت شعیب درباره موسی می‌فرماید:

﴿يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الأَمِينُ﴾ قصص ٢٦

«پدر او را اجیر کن زیرا بهترین کسی را که باید اجیر کنی شخصی است که نیرومند و درستکار باشد.»

به همین ترتیب، آیه دیگری از قرآن دلالت می‌نماید که قدرت جسمی یک امتیاز نیکو و پسندیده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ واسعٌ عليمٌ﴾ بقره ٢٤٧

«به درستی خداوند او (طالوت) را بر شما برگزیده است، و دانش و قدرت جسم او را وسعت بخشیده است و خداوند ملک خود را به هرکس که بخواهد می‌بخشد خداوند دارای قدرت و تسلط و بخشنده و آگاه است.»

خداوند در این آیه خطاب به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: که طالوت را به خاطر دو صفت بر شما تفضیل داده‌ام و در بین شما او را به عنوان پادشاه و رهبر انتخاب کرده‌ام،

اول: طالوت دارای علم فراوان است مسلماً علم فراوان باعث تفکر و اراده بهتر و رسیدگی خوبتر به شئون مردم می‌باشد، **دوم:** دارای کمال جسمانی و قدرت فراوان بدنی است. صحت و قدرت جسمی منشاء فکر صحیح می‌باشد.

احادیث شریف پیغمبرﷺ نیز مؤمنان قوی و نیرومند را بر مؤمنان ضعیف امتیاز بخشیده و می‌فرماید:

﴿أَلْمُؤمِنُ القویُّ خیرٌ و أَحَبُّ إِلی اللهِ مِنَ الْمُؤمِنِ الضَّعیفِ وَ فِی کُلٍّ خیرٌ﴾[1]

«مؤمن قوی و نیرومند به نزد خدا بهتر و محبوبتر از مؤمن ضعیف است،

۱ـ مسلم ، صحیح

هرچند هر دو خوب و دارای خیر و برکتند.»

کسانی که قوانین و مقررات اسلام را در مورد بهداشت بررسی می‌کنند، به خوبی متوجه می‌شوند که اسلام اصول و مقرراتی را بر پیروانش واجب نموده است، که علم جدید نیز، آنها را جزو قواعد اولیه‌ای قرار داده است که رعایت آنها برای جلوگیری از مبتلا شدن به بیماری و یا کاستن از شدت ناراحتی آن ضروری است، اسلام می‌خواهد از وقوع بیماری جلوگیری کند لذا دستورات مربوط به بهداشت را صادر می‌کند، و بعد از بیان مقررات بهداشت، قوانین مربوط به معالجه را بیان می‌نماید، تا در اثر معالجت از شدت ناراحتی بیماری کاسته شود، و شما در این بحث با این مقررات اسلامی آشنا خواهید شد.

قوانین جلوگیری: بهترین معالجهٔ هر بیماری، جلوگیری از مبتلا شدن به آن است، و طب جدید نیز تأکید دارد که جلوگیری از بیماری بهتر از معالجه آن است. به همین خاطر است که می‌بینیم طبّ جلوگیری و رعایت بهداشت، روز به روز در کشورهای مترقی، در حال پیشرفت و شکوفائی است، و حکومتهای متمدن اصول بهداشت و جلوگیری از امراض را مانند یک امر واجب به دانش‌آموزان و سایر مردم مملکت خود تعلیم می‌دهند. اصول بهداشت اسلامی به چهار قسم اساسی تقسیم می‌شود که هریک دارای قسمتهای جزئی می‌باشند:
۱ـ نظافت ۲ـ خوردنیها و نوشیدنیها ۳ـ محافظت از سلامتی وجود ۴ـ ورزش

نظافت

اسلام اهمیت بسیار فراوانی را به نظافت داده است و پیغمبرﷺ می‌فرماید:
﴿النّظافَةُ مِنَ الایمانِ﴾[1] «نظافت و پاکیزگی جزو ایمان است.»
عنایت و توجه اسلام به نظافت و پاکیزگی به خوبی در مواردی که رعایت آنها

۱ـ بخاری و مسلم. صحیح

را بر پیروانش لازم نموده است روشن می‌گردد.

وضوء و فواید آن

اسلام گرفتن و داشتن وضوء، را قبل از انجام نماز واجب نموده است و می‌فرماید:

﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ اَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤوسِکُمْ و أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ﴾ مائده ٦

«ای ایمانداران هرگاه برای اقامه نماز بلند شدید، صورتها و دو دست خودتان را با آرنجهایتان بشوئید، و قسمتی از سرتان را با دست تر مسح کنید، و پاهایتان را تا قوزکهایتان بشوئید.»

علاوه بر واجب بودن وضوء پیغمبرﷺ به عنوان سنت دستور فرموده است: کسی که وضوء می‌گیرد بهتر است قبل از شستن صورت با آب غرغره کند و گلویش را تمیز نماید، و همچنین آب در بینی گیرد و آن را بشوید، و به هنگام مسح سر، گوشهایش را با دست تر مسح و تمیز کند، دست بر جاهائی که آب وضوء بر آنها جاری می‌شود بمالد و با انگشت بین انگشتهای دست و پاهایش را پاک نماید، هریک از اعضای وضوء را سه بار بشوید.

بنابراین وقتی که لازم است نمازگزار حداقل پنج بار در شب و روز نماز بخواند و برای هر نماز واجب است وضوء داشته باشد، پس هر نمازگزاری مکلف است هر روز چند بار به ترتیب فوق وضوء بگیرد.

وضوء از ابتلا به درد چشم جلوگیری می‌نماید، زیرا روزی چند بار چشم با آب پاکیزه شسته می‌شود، و هر چشمی که روزی چند بار با آب تمیز شسته شود، کمتر مبتلا به بیماری خواهد شد، و همچنین شستن بینی و تمیز کردن آن با آب پاکیزه چند بار در روز، یکی از مهمترین عوامل جلوگیری از ابتلا به زکام است، فایده شستن صورت و گوشها و دستها هم بر کسی پوشیده نیست زیرا اغلب

صورتها و سایر اعضائی که عادتاً برهنه و نمایان می‌باشند دچار بیماریهای پوستی و حساسیت می‌شوند.

اخیراً ثابت شده است که میکروبها بیشتر از طریق شکافهایی که در پوست به وجود می‌آید وارد بدن می‌شوند، تردیدی نیست که شستن صورت و دست و پا و تمیز کردن آنها چند بار در روز از عوامل بسیار مهم و ساده برای جلوگیری از نفوذ میکروب به بدن می‌باشد، زیرا قسمت ظاهری پوست بدن از نفوذ هر میکروبی به داخل آن جلوگیری می‌نماید، اما میکروبهائی که از طریق دهان وارد بدن می‌شوند اغلب به وسیله دست آلوده وارد می‌شوند وقتی که دست روزی چند بار با آب تمیز شود، میکروب‌ها نمی‌توانند به بدن انسان نفوذ کنند، و باز این مهم‌ترین عوامل جلوگیری از مبتلا شدن به بیماری است.

فایدۀ حمام رفتن

شریعت اسلام بر مرد و زن واجب نموده است که بعد از تماس جنسی و یا احتلام تمام بدن خود را با آب پاکیزه بشویند، قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا﴾ مائده ٦

«اگر در حالت جنابت قرار گرفتید (خواه این جنابت در اثر تماس زناشوئی باشد یا در اثر احتلام) باید فوراً بدن خود را پاک کنید (و با آب پاکیزه آن را بشوئید)» غسل و تمیز کردن بدن در این حالت کاری است بسیار مفید هم برای زن و هم برای مرد.، زیرا از نظر طبی و از طریق تجربه ثابت شده است، که بدن انسان بعد از برقرار شدن ارتباط جنسی، مقداری از توان و نیروی خود را از دست می‌دهد، و هیچ چیزی نمی‌تواند مانند شستن تمام بدن، و جاری شدن آب پاکیزه بر کلیه اعضای آن، این کمبود را جبران کند.

تمیز کردن دندان‌ها

اسلام مسلمانان را به تمیز نمودن دندانها با سواک یا غیر سواک، به طور جدی تشویق می‌کند و در این باره پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لَولا أَنْ اَشُقَّ عَلىٰ اُمَّتِی لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّواكِ قَبْلَ كُلِّ صلاةٍ﴾(۱)

«اگر به خاطر ایجاد ناراحتی و مشقت برای امتم نمی‌بود، به آنان دستور می‌دادم که قبل از برگزاری هر نمازی (به طور حتمی دندانهایشان را) سواک بزنند.»

سواک چوبی است از شاخه‌های درخت اراک، که دارای تارهای نازک است و برای تمیز کردن دندانها از آن استفاده می‌شود.

اگر ماده اصلی چوب سواک را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم می‌بینیم که دارای الیاف «سلولز» و مقداری روغن است که به تدریج تبخیر می‌شود، دارای رایحهٔ معطر و املاح معدنی فراوانی می‌باشد که مهمترین آنها، کلرور سدیم و پتاسیم است، که تمام این مواد برای حفظ سلامت دندان و دهان از عوامل بسیار سودمند می‌باشند.

در حقیقت چوب سواک، یک نوع مسواک و خمیردندان طبیعی است که مشتمل بر مواد لازم برای نظافت دندان می‌باشد. می‌بینیم که پیغمبرﷺ و اصحابش در چهارده قرن پیش از یک خمیردندان طبیعی استفاده کرده‌اند، در حالی که کشورهای پیشرفته برای اولین بار در سال ۱۸۰۰ میلادی از خمیردندان برای پاکیزگی دندان استفاده نمودند. این است دستور اسلام دربارهٔ نظافت دندان که اگر در این باره اهمال و بی‌توجهی شود، دندان پوسیده می‌گردد، و مواد سمی را ترشح می‌نماید که باعث بیماریهای فراوان خواهد شد.

البته با استفاده از مسواک و خمیردندان مصنوعی هدف حدیث فوق‌الذکر که پاکیزگی و حفظ سلامت انسان است، به خوبی تأمین می‌شود.

۱ـ بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی، صحیح

کوتاه کردن ناخنها و موهای بدن

پیغمبرﷺ دستور داده است تا به پاکیزه نگاهداشتن تمام اعضای بدن اهمیت داده شود از جمله می‌گوید: باید موهای زائد بدن تراشیده شود، و ناخنها کوتاه گردد، و می‌فرماید:

﴿خَمسٌ مِنَ الفِطرَةِ: اَلاِستِحدٰادُ، وَالخَتٰانُ، وَ قَصُّ الشّارِبِ، و نَتفُ الإبطِ وَ تَقلِیمُ الأَظفٰارِ﴾(۱)

«پنج چیز جزو سنت قدیمه‌ای است که همه پیغمبران به آنها عمل کرده‌اند ۱ـ تراشیدن موهای اعضای تناسلی ۲ـ ختنه ۳ـ کوتاه کردن موهای سبیل ۴ـ کندن و تراشیدن موهای زیر بغل ۵ـ گرفتن ناخنها.»

منظور از کلمه (فطرت) در این حدیث سنت قدیمه و مورد پسند انبیاء و شریعتهای پیشین است گوئی چون مورد پسند همه است جزو فطرت انسان می‌باشد.، بعضی گفته‌اند (فطرت) به معنی دین است.

خود را پاک نگهداشتن از نجاست و کثافت

هر چیزی که کثیف و آلوده به میکروب باشد و یا به عنوان عامل انتقال بیماری شناخته شود و معلوم گردد که برای سلامت انسان مضر است اسلام آن را نجس می‌داند، و دستور داده است که مسلمانان خود را از آن به دور و پاک نگهدارند. از جمله مقرر داشته که خون، فضولات انسانی، ادرار و چرک، هرگاه از جسم انسان جدا شدند، نجس و کثیف‌اند. همچنین لاشه حیوان مردار و هر چیز کثیف دیگری که سلامت انسان را به خطر می‌اندازد، نجس می‌داند، و بر مسلمانان واجب نموده است، از نجاست دوری جویند و خود را از آن پاک نمایند. به همین جهت بر مسلمانان واجب است لباس تمیز بپوشند و نماز با لباس نجس و آلوده را باطل می‌داند، خداوند می‌فرماید:

۱ـ بخاری و مسلم ، صحیح

﴿وَ ثِیٰابَکَ فَطَهِّرَ﴾ مدثر ٤ «لباس را پاک و پاکیزه نگهدار.»

یکی از سنتهای اسلامی برای رعایت نظافت، این است که بر هر مسلمانی واجب است بعد از قضای حاجت خود را با آب پاک، تمیز کند و نجاست را از خود دور نماید، اگر آب پاک پیدا نشد باید با سنگ یا کاغذ و امثال آنها خود را پاک کند.

اسلام دستور داده است انسان با دست چپ خود را تمیز کند، و دست راستش را که با آن غذا می‌خورد، و با آن با مردم مصافحه و سلام و خداحافظی می‌کند به نجاست آلوده نکند، پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿إذٰا شَرِبَ أَحدُکُمْ فَلاٰ یتنفسّ فِی الانٰاءِ «و اذا ـ أتی» الخَلاٰءَ فلا یَمَسَّ ذکَرَهٗ و لایَتَمَسَّحُ بِیَمِینِهِ﴾ (۱)

«وقتی که آب می‌نوشید نباید در ظرف آب فوت کنید، و هرگاه به مستراح می‌روید نباید دست به آلت تناسلی خود بزنید، و نباید با دست راست، خود را تمیز نمائید.»

همینطور پیغمبرﷺ به مسلمانان سفارش کرده است، وقتی که از خواب بیدار می‌شوند دستهایشان را بشویند و می‌فرماید:

﴿إذا اِسْتَیْقَظَ أَحَدُکُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلاٰ یَدْخُلْ یَدَهٗ فِی الإِنٰاءِ حَتّیٰ یَغسِلَها ثلاثَ مَرّٰاتٍ، فَإِنَّ أَحَدَکُمْ لاٰیَدْرِی أَیْنَ بٰاتَتْ یَدَهٗ﴾ (۲)

«شما وقتی که از خواب بیدار می‌شوید نباید دستهایتان را داخل ظرف غذا نمائید، تا اینکه سه بار با آب آن را می‌شوئید زیرا شما که می‌خوابید نمی‌دانید دستهایتان کجا قرار می‌گیرند.»

از جمله سفارشات دیگر پیغمبر در مورد نظافت این است که می‌فرماید:

﴿لاٰیَبُولَنَّ اَحَدُکُمْ فِی المٰاءِ الدّٰائِمِ الَّذی لاٰیَجْرِی ثُمَّ یَغْتَسِلُ فِیهِ﴾ (۳)

«نباید هیچیک از شما در آب راکدی که جریان ندارد ادرار کنید، و سپس هم

۱ـ بخاری، صحیح
۲ـ بخاری و مسلم (متفق علیه)، صحیح
۳ـ بخاری، ابوداود و نسائی، صحیح

مجبور شوید در آن غسل نماید.»

پیغمبرﷺ با این سفارش خود، از ابتلای مسلمانان به اکثر بیماریهای واگیر جلوگیری نموده است، زیرا آلوده شدن آب راکد به بول و ادرار، مخصوصاً ادرار اشخاص مریض، باعث گسترش بیماریهای گوناگون به ویژه بیماریهای واگیر می‌شود و از طرف دیگر باعث تغییر رنگ و بوی و تعفن آب می‌گردد.، اینکه پیغمبرﷺ تنها به آلوده نساختن آب راکد سفارش فرموده است حکمتش این است، که آب جاری کمتر باعث انتقال بیماری از شخصی به شخص دیگری می‌شود.

خوردنیها و نوشیدنیها

مسلّم است که جسم انسان برای ادامه حیات و انجام وظیفه‌ای که بعهده دارد نیاز شدیدی به تغذیه کامل دارد، به همین دلیل است، که اسلام به انسان دستور می‌دهد، تا از غذاهای پاکیزه‌ای که خداوند به او بخشیده است بخورد، از غذاهای ناپاک و نجس دوری نماید و خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللهِ﴾ بقره ۱۷۳-۱۷۲

«ای ایمانداران! از غذاهای پاکیزه‌ای که ما آنها را نصیب شما نموده‌ایم بخورید، شکر و سپاس خدا کنید، اگر به راستی تنها او را پرستش می‌نمائید. (آنچه را که مشرکان و یهودیان و دیگران حرام می‌دانند حرام نیست، بلکه خداوند) تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا (به هنگام ذبح) بر آن گفته شده باشد، حرام کرده است.»

قرآن کریم با صراحت مردار، خون، گوشت خوک را حرام کرده است؛ لازم است به بیان علت هریک از آنها توجه فرمائید:

زیان خوردن گوشت مردار و انواع مردار

مردار حیوانی است که به طور طبیعی یا در اثر حادثه‌ای بمیرد.

حیوانی که در اثر مرگ طبیعی مرده شده باشد، حتماً مرگش ناشی از علتی است، اگر این علت بیماری باشد، مسلماً آثار این بیماری در لاشه مردار باقی است و گوشت آن سمّی و مضر می‌باشد، حتی بعد از پختن هم برای انسان زیان‌آور است.، گوشت مردار در چنین حالتی شبیه غذاهای کهنه و فاسد شده‌ای می‌باشد که هر اندازه به وسیله حرارت از میکروب پاک شوند، باز برای انسان مضر هستند، و اغلب خوردن آنها موجب تولید بیماری و گاهی مرگ می‌شود.

و اگر مرگ حیوان در اثر پیری و فرسودگی اعضای آن باشد، گوشتش مانند گوشت حیوانی که بر اثر بیماری مرده است مضر و زیان‌آور است، زیرا پیری یعنی نابود شدن و به تحلیل رفتن بافتهای بدن یکی بعد از دیگری و سرانجام به تحلیل رفتن همه بافتها و فرا رسیدن مرگ، مسلماً به تحلیل رفتن هر بافتی، یا در اثر ضعف طبیعی یا در اثر بیماری است و در هر دو صورت، باعث تغییرات در گوشت حیوان می‌گردد، و از ارزش غذائی آن کاسته می‌شود، و قابلیت هضم آن کاهش می‌یابد.

شاید بعضی به ایراد بگویند: در نقاط سردسیر هر روز گوشت مردار خورده می‌شود، یا خون حیوانات را می‌خورند و یا بدون اینکه حیوانی را ذبح کنند، آن را می‌کشند و گوشتش را می‌خورند، ظاهراً هم ضرر و زیانی ایجاد نمی‌کند؟

در جواب می‌گوئیم: معلوم است که زیان تغییر و فاسد شدن گوشت در نقاط سردسیر به مراتب کمتر از ضرر آن در نقاط گرمسیر می‌باشد.، ولی دستورات اسلام برای همه مردم اعم از اهالی مناطق سردسیر و گرمسیری که بسرعت غذا مخصوصاً گوشت در آن متعفن می‌شود، نازل شده است، از طرف دیگر تردیدی نیست که از لحاظ بهداشتی گوشت حیوان سالمی که ذبح می‌شود و خونش از آن جدا می‌گردد بهتر و بی‌ضررتر از گوشت حیوان مرداری است که در اثر بیماری یا

پیری مرده و خون و گوشتش با هم آمیخته شده است.

انواع مردارها

یکی از انواع مردارها، حیوانی است که در اثر حادثه‌ای می‌میرد، اسلام گوشت آن را حرام کرده و می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُم الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَ مٰا أَكَلَ السَّبُعُ﴾ مائده ۳

«حرام شده بر شما خوردن گوشت مردار، خوردن خون، گوشت خوک، گوشت حیوانی که (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن گفته شده باشد، گوشت حیوانی که خفه شده است، حیوانی که در اثر ضربت مرده باشد، گوشت حیوانی که در اثر پرت شدن از جائی به هلاکت رسیده، گوشت حیوانی که در اثر جنگ با حیوان دیگری و ضربهٔ شاخ آن بمیرد و گوشت حیوانی که حیوان درنده‌ای آن را کشته و از آن خورده است.»

کلمه (منخنقه) در این آیه حیوانی است که خفه می‌شود، بنابراین قرآن صراحتاً گوشت آن را حرام کرده، زیرا خفه شدن باعث می‌شود که گوشت حیوان به سرعت فاسد و متعفن شود، از لحاظ بهداشتی هم، گوشت حیوان خفه شده صلاحیت غذائی را ندارد، چون رنگش تغییر می‌کند و به هنگام خرد کردن سیاه می‌شود، بوی آن ناملایم و خود گوشت لزج می‌باشد.

یکی دیگر از انواع مردارها، حیوانی است که در اثر ضربه یا ضرباتی کشته می‌شود که قرآن کریم به اسم (موقوذه) از آن نام برده و آن را حرام کرده است.

قسم دیگر از اقسام مردارها، حیوانی است که از جای بلند به پائین پرت می‌شود و به هلاکت می‌رسد و در آیه به اسم (متردیه) از آن نام برده شده و گوشت آن تحریم گردیده است.

نوع دیگر از انواع مردارها، حیوانی است که در جنگ با حیوان دیگری و در اثر

ضربه و زخم ناشی از جنگ می‌میرد و قرآن با کلمهٔ (نطیحه) آن را ذکر و تحریم نموده است، پزشکان هم تأیید کرده‌اند گوشت حیوانهایی که در اثر ضربه یا پرت شدن از جایی بلند به پایین یا در اثر جنگ با هم به هلاکت می‌رسند، نباید خورده شود چون رنگ آن سیاه و بویش کریه و نامطبوع، و لزج و مخالف با طبع سلیم می‌شود، به ویژه هنگامی که بدن حیوان زخمی و میکروب از طریق این زخمها وارد بدن شده باشد، خوردن آن به کلی خطرناک خواهد شد. خوردن چنین گوشتی در آن هنگام به اوج خطر می‌رسد که زخم‌های حیوان مصادف با قانقاریا (خشک شدن خون در رگها) باشد.

زیان خوردن گوشتهای پس مانده از حیوانات درنده

اسلام خوردن گوشتی را که پس مانده حیوان درنده است حرام کرده است، درنده حیوانی است کشنده که اغلب به گله‌ها حمله می‌کند و سهم خود را از آنها می‌گیرد و معمولاً چوپانها آن را دنبال می‌کنند تا حیوان ربوده شده را از آن پس بگیرند گاهی قبل از اینکه حیوان را پاره کند و آن را بکشد به آن می‌رسند و حیوان را از چنگالش خارج می‌سازند ولی بعضی اوقات که به آن می‌رسند می‌بینند که حیوان را خفه کرده و یا به نحوی از انحاء آن را به هلاکت رسانیده است، و گاهی ملاحظه می‌کنند که مقداری کم یا زیاد، از گوشتش باقی مانده است، در تمام این حالات مادام حیوان مرده باشد گوشت آن حرام است، زیرا حیوانات درنده معمولاً از چیزهای نجس و ناپاک تغذیه می‌نمایند و خوردن پس مانده آنها باعث ابتلا به بیماریهای مختلف می‌شود. (از طرف دیگر خوردن پس مانده حیوان شایسته مقام انسان نیست.)

زیان خوردن گوشت حیوانات و پرنده‌های درنده

اسلام خوردن گوشت هر پرنده‌ای را که دارای چنگال برنده باشد و هر حیوانی

که دارای (ناب) و دندانهایی به نام نیش چهارگانه باشد، حرام نموده است، چون پرنده‌های چنگال‌دار و گوشت خوار و حیوانات درنده، دارای عضلات سفت و محکم هستند و رنگ گوشتشان متغیر و بوی نامطبوع دارد. پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿حَرَّمَ عَلَيْكُمْ كلَّ ذِي مِخلَبٍ مِنَ الطَّيرِ وَكُلَّ ذِي نابٍ من السِّباعِ﴾[1]

«حرام شده بر شما هر پرنده‌ای که دارای چنگال برنده است و هر حیوان درنده‌ای که دارای دندانهایی به نام نیش چهارگانه باشد.»

زیرا گوشت این حیوانات با معده سازگار نیست، و به علت اینکه برای شکار سایر حیوانات در تلاش و جنب و جوش فراوان هستند، عضلاتشان بسیار قوی و سفت و محکم است هضم آنها بسیار مشکل می‌باشد.

مضرات خوردن خون

اسلام خوردن خون را حرام کرده است، زیرا خون مناسب‌ترین مکان برای رشد انواع میکروبها و انتشار آنها است، و خون همیشه حامل سمها و ترشحاتی است خطرناک که اجتناب از آنها ضروری است، از طرف دیگر خون مشتمل بر محتویات بول و ادرار است، مخصوصاً اگر خون مربوط به حیوان بیمار باشد، در این صورت خطر آن به حد اعلای خود می‌رسد، و مسلم است که خون جزو غذا محسوب نمی‌شود. به خصوص ماده‌ای لزجی که در آن هست بسیار ناپاک است.

مضرات خوردن گوشت خوک

اسلام گوشت خوک را حرام نموده و مسلمانان را از شر کرمی که مخصوص آن است نجات بخشیده است، (بیتی و دکسون) می‌گویند:

«ابتلا به کرمی با نام تریشین که مخصوص گوشت خوک است، در بعضی

۱ـ مسلم و ابوداود صحیح

مناطق مخصوصاً در فرانسه، آلمان، ایتالیا و بریتانیا تقریباً عمومیت دارد، ولی این کرم در ممالک شرقی به ندرت دیده می‌شود، زیرا دین اسلام خوردن گوشت خوک را بر مسلمانان حرام نموده است.»

خوردن گوشت خوک باعث ابتلا به کرم (تریشین) و گسترش آن می‌شود، لازم است در مورد بیماری تریشینا به حقایق زیر توجه فرمائید:

اوّل: هیچ آزمایشگاهی نمی‌تواند بگوید: گوشت چه خوکی فاقد کرمهای (تریشین) است، زیرا وقتی می‌تواند این ادعا را بکند که تمام اجزاء لاشه‌ی خوک را مورد آزمایش قرار دهد، و این کار غیرممکن است چون اگر چنین کاری را انجام دهد، تمام گوشت ضایع می‌شود.

دوم: کسانی که به این بیماری مبتلا می‌شوند، هر کرم از کرمهای ماده ۱۵۰۰ تخم در کیسه‌ی مخاط معده‌ی آنان تولید می‌نماید و در یک جریان خونی میلیونها کرم ماده در تمام اجزاء بدن بیمار منتشر می‌گردد. این کرمها در عضلات تجمع پیدا می‌کنند، و باعث درد شدید و تشنجاتی می‌گردند و در نتیجه بافت عضلانی ورم می‌کند و تصلب پیدا می‌نماید.

سوم: این مرض بدلایل فنی معالجه قطعی ندارد، و مداوای آن چندان فایده‌بخش نیست. از طرفی گوشت خوک برخی از میکروبهای عفونتی و تیفوئید را به انسان منتقل می‌دهد که باعث مسمومیت حاد همراه با تشنجات شدید در جهاز هاضمه می‌گردد که بعضی اوقات پس از چند ساعت مریض را به کام مرگ می‌کشاند، علاوه بر این گوشت خوک کلسترول خون را افزایش می‌دهد.

گوشت خوک و کلسترول

علما و متخصصین تغذیه، با تجزیه و تحلیل شیمیائی که از گوشت خوک به عمل آورده‌اند، برایشان معلوم شده است که گوشت خوک دارای چربی اشباع شده‌ای چند برابر چربی گوشت عادی است، لذا در بدن کسانی که آن را مصرف

می‌کنند به مقدار فراوانی رسوبات چربی وجود دارد، پزشکان هم به این حقیقت پی برده‌اند که (کلسترول) در اثر چربی‌های اضافی که در خون جریان دارد به وجود می‌آید، و هرگاه مواد چربی از قبیل کره، روغن‌های دیگر بیشتر صرف شود، مقدار آن در خون افزایش می‌یابد.

افزایش (کلسترول) باعث تصلب و تنگ شدن شرایین و بیماریهای قلبی می‌شود.

مضرات شرابخواری

به خاطر جلوگیری از بیماریهای فراوان، اسلام نوشیدن شراب را حرام کرده است، قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيسرُ وَالْأَنْصابُ وَالْأَزْلَامُ رِجسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ مائده ۹۰

«بیگمان میخوارگی، و قمار و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی، و غیبگوئی بکار می‌برید همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند، و ناشی از فریب و عمل شیطان می‌باشند، پس از این کارهای پلید شیطانی دوری کنید تا رستگار شوید.»

پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ﴾[1]

«هر چیز مست کننده‌ای شراب است، و هر شرابی حرام است.»

و باز در مورد تحریم اکید شراب می‌فرماید:

﴿لَعَنَ اللهُ الْخمرَ و شارِبَهٰا و سٰاقِيهٰا و مُبتاعَهٰا وَ بٰائِعَها و عٰاصِرَهٰا و مُعْتَصرها و حٰامِلَها وَالمخمُولَةُ إِلَيهِ﴾[2]

«خداوند متعال شراب را لعن و نفرین کرده است، همچنین کسی را که شراب

۱ـ مسلم ، صحیح

۲ـ ابوداود ، حاکم و امام احمد، صحیح

می‌نوشد، کسی را که به عنوان ساقی به دیگران شراب می‌دهد، کسی را که آن را می‌خرد، کسی را که آن را می‌فروشد، کسی را که آن را مـی‌سازد، کسـی را کـه برایش ساخته می‌شود، کسی را که آن را حمل می‌کند و کسی را که شـراب بـه سویش حمل می‌شود، لعن و نفرین کرده است.»

پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿إِجْتَنِبُوا الْخَمْرَ فَإِنَّهَا مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ﴾[1]

«از میخوارگی و خوردن شراب دوری کنید به راستی شراب عامل تمام شر و فسادها است.»

اساس شراب بر الکل است، و مقدار فراوانی از الکل در شـراب وجـود دارد، البته مقدار بسیار کمی از الکل برای هضم قند خون به طور طبیعی در بدن انسان آفریده شده است، و وجود الکل در این حد کم برای جسم مفید است، ولی به هیچوجه نباید بر میزانی که خداوند به طور طبیعی آن را در بدن آفـریده است اضافه شود، زیرا مضرات و زیانهای فراوانی را به وجود می‌آورد، مخصوصاً اگر برای مدت طولانی ادامه داشته باشد، شراب باعث ایجاد تشنج شدید در سیستم اعصاب و کلیه می‌گردد و شرایین و رگها را خشک و سفت می‌نماید، و کـبد را سفت و سخت می‌سازد و موجب ضعف قلب می‌شود.

اکثر می‌گویند: چرا باید مقدار کمی از شراب هم حرام باشد؟ در جواب ایشان می‌گوئیم: الکل با مواد دیگر فرق می‌کند، حـتی کـمترین مـقدار آن بـر اراده و تصمیم و قضاوت انسان اثر می‌گذارد و آنها را تضعیف مـی‌نماید، و تشـنجات روحی را ایجاد می‌کند که این امر، خطری است بسیار جدی، زیرا شخص به کلی عوض می‌شود و به صورت دیگری درمی‌آید و اراده و تصمیماتش تحت تأثیر قرار می‌گیرد و به حالت طبیعی باقی نخواهد ماند، تا جائی که شرابخوار در حالت عادی یقین دارد که شراب برای او مضر و زیان‌آور است، ولی اراده‌اش ضعیف

۱ـ حاکم و بیهقی ، صحیح ، جامع الصغیر ج ۱ ص ۳۲

گشته و نمی‌تواند نفس خود را از خوردن آن مقدار کم منع نماید وقتی تحت تأثیر آن مقدار کم قرار گیرد و نتواند از آن دوری نماید اکثر در این حد کم باقی نمی‌ماند و میزان و اندازه مشخص را رعایت نخواهد کرد و هر اندازه که مقدور باشد می‌نوشد؛ از طرف دیگر مقدار شراب و الکل هر اندازه هم کم باشد لرزش و ارتعاش را در اعصاب ایجاد می‌نماید، و بدتر از همه اراده انسان است که به اندازه‌ای ضعیف می‌شود که او را به صورت بردهٔ ذلیل در مقابل عادت میخوارگی درمی‌آورد.

هرگاه در اثر خوردن شراب، ده گرم الکل وارد خون انسان شود اثرات نامطلوب آن آشکار می‌شود، آزمایشهای انجام شده در این مورد نشان می‌دهد که یک پیاله شراب (ویسکی) یا (کنیاک) بیش از ده گرم الکل به همراه دارد، گاهی میخوار با خوردن پیاله‌ای به حالت مستی درنمی‌آید، ولی به طور کلی بر خصوصیات جسمی و عقلی او تأثیر می‌کند. اگر اوضاع و خصوصیات مزاجی و فکری اینگونه افراد را در چنین حالتهائی مورد بررسی قرار دهیم، معلوم می‌شود که درجه درک و شعور و تصمیم و قضاوت و اندازه‌گیری و برآوردشان عملاً تغییر کرده است.، مثلاً اگر نویسنده باشد میزان اشتباهاتشان نسبت به حالت عادی بیشتر است، و اگر راننده باشند، مقررات رانندگی را رعایت نمی‌کنند، آمار نشان می‌دهد که ۱۳٪ کل تصادفات به علت شرابخواری است. حتی یک جرعه شراب باعث بالا رفتن فشار خون می‌شود، اگرچه گاهی این بالا رفتن فشار خون به تنهائی زیاد مضر نیست، ولی اگر شخص خود مبتلا به فشار خون باشد و شراب هم بخورد آنگاه خطر جدی می‌گردد. اگر در این حالت مقدار بیشتری بخورد، باعث ایجاد هیجان می‌شود و این هیجان درجه فشار خون را به حدی بالا می‌برد که غالباً خون‌ریزی مغزی را به همراه دارد، که شخص یا فلج و ذلیل می‌شود و یا می‌میرد.

بدیهی است کسانی که فشار خونشان بالا است لازم است، در آرامش روحی و

زندگی آرامی به سر ببرند، و هر اضطراب و هیجانی درجه فشار را افزایش می‌دهد، تا جائی که به قطع شریان و خون‌ریزی و سکته، منتهی می‌گردد، این در حالی است که انسان مست نمی‌تواند احساسات و عواطف خود را کنترل کند، و محیط آرامی را برای خود به وجَود آورد.

شراب برای کسانی که به آن معتاد نیستند زخم معده به وجود می‌آورد، گاهی باعث خونریزی معده یا استفراغ می‌باشد و هرگاه جرعهٔ شراب بزرگ باشد معده را متشنج می‌سازد و هاضمه را کند و ضعیف می‌نماید.

برخی از پزشکان معتقدند: شراب هرچند کم هم باشد، برای مواد مترشحه‌ای که در طول کانالهای گوارشی موجود است، مضر و خطرناک است و باعث از بین بردن آنها است، این در حالی است که وجود این مواد برای ادامه حرکت هضم به حالت طبیعی ضروری است.

شراب بر وراثت و تولید نسل هم اثر می‌گذارد، تجربه نشان داده است، که فرزندان انسانهای شرابخوار اکثر ناسالم و ضعیف هستند، و درجه فهم و شعورشان پائین است، و طبعاً علاقه به جرم و گناه و فساد دارند.

کسانی که در کتابهای طبی مضرات شراب را می‌خوانند و با مرضهای گوناگونی که از آن ناشی می‌شود آشنا می‌شوند، به خوبی می‌دانند شراب تا چه اندازه مایه بدبختی فردی و اجتماعی است.

باید توجه فرمائید که علم ثابت کرده است، شراب هیچ فایدهٔ دوائی ندارد، و این تصور که شراب برای بعضی دردها دوا است، غلط و نادرست می‌باشد البته قبل از اینکه علم این حقیقت را تأیید کند، اسلام آن را اعلام نموده است از طارق بن سوید روایت شده که او دربارهٔ شراب از پیغمبر سؤال کرد، و پیغمبرﷺ، طارق را از شراب منع نمود، طارق گفت: «من شراب را به خاطر دوا می‌سازم، پیغمبرﷺ فرمود:

﴿إِنَّها لَیسَتْ بِدَواءٍ و لٰکِنَّها داءٌ﴾[۱]

«بیگمان شراب دوا نیست بلکه درد و بیماری است.»

بعضی از نویسندگان غرب به تعریف و تمجید شریعت اسلام در مورد تحریم شراب پرداخته‌اند، یکی از آنان به نام (بنتام) در کتاب خود به نام (اصول شرایع) چنین می‌گوید: «شراب در ممالک شمالی انسان را به صورت ابله و نادان و در ممالک جنوبی به صورت دیوانه درمی‌آورد، ولی شریعت و دین محمد تمام انواع شراب را حرام کرده است، که به حقیقت تحریم شراب یکی از محاسن و مزایای دین او است.»

نهی از پرخوری

برای اینکه جهاز هاضمه از مبتلا شدن به بیماریها محفوظ باشد، اسلام یک اصل کلی را مقرر نموده است که می‌فرماید:

﴿ کُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لاتُسرِفُوا إِنَّهُ لایُحِبُّ المُسْرِفین﴾ اعراف ۳۱

«بخورید و بنوشید ولی (در خوردن و نوشیدن) اسراف نکنید. همانا خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

این آیه شریفه با وجود کلمات کوتاه و معدودی که دارد یکی از قوانین کلی و مهمّ برای حفظ سلامت بدن می‌باشد، که هرکس به آن عمل کند، سلامت بدن خود را تضمین، و درد و بیماری را از آن دور می‌سازد.

در این باره پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿ما مَلأَ ابنُ آدمَ وِعاءً شراً مِنْ بَطْنِهِ بِحَسْب ابنِ آدمَ لُقَیماتٌ یَعِمْنَ صُلْبَهُ، فَإن کانَ لابُدَّ فَثُلُثٌ لِطَعامِهِ و ثُلُثٌ لِشَرابِهِ، وَ ثُلُثٌ لِنَفَسِهِ﴾[۲]... ...

«برای بنی‌آدم پر کردن هیچ ظرفی بدتر از پر کردن شکم نیست، کافی است

۱ـ مسلم ، صحیح

۲ـ امام احمد، ترمذی، ابن ماجه و حاکم ، حسن

که انسان چند لقمهٔ کوچک را که باعث نگهداری کمر و ادامه حیات است بخورد، و اگر مجبور به خوردن غذای بیشتر شد، یک سوم معده‌اش برای غذا و یک سوم دیگرش برای آب و یک سوم آخر باید برای نفس کشیدن خالی باشد.»

ملاحظه می‌فرمائید که پیغمبرﷺ مسلمانان را سفارش می‌نماید که حتی اگر ناچار به خوردن خوراک بیشتر هم باشند نباید از این حدّ تجاوز نمایند، باید معدهٔ خود را به سه قسمت تقسیم کنند قسمتی برای غذا و قسمت دیگر برای آب و یک قسمت هم برای کشیدن نفس به راحتی باید خالی بماند.

هرگاه انسان پرخوری کند، نمی‌تواند غذا را هضم کند، و در نتیجه معده‌اش ترش می‌کند و به بیماری سوءهاضمه دچار می‌شود. بعضی اوقات در اثر پرخوری، معدهٔ انسان گشاد و یا دراز می‌گردد، و اشتها را از دست می‌دهد، و اگر غذا هم بخورد قادر به هضم آن نمی‌باشد، و در اثر آن گاهی مبتلا به اسهال و استفراغ می‌شود، و گاهی به یبوست و سردرد دچار می‌گردد.

پرخوری چاقی را بدنبال دارد، و چاقی انسان را در معرض گرفتار شدن به بیماریهای قلبی قرار می‌دهد، فشار خون را افزایش می‌دهد، و کلیه را مریض و تنبل می‌سازد و موجب بیماری قند (دیابت) می‌شود.

منافع روزه

به منظور جلوگیری از مبتلا شدن به بیماریهای گوناگون شریعت اسلام، روزه را واجب نموده است. امروزه برای معالجهٔ بیماریهای زیر از روزه استفاده می‌شود:

۱ـ روزه برای مداوای اضطرابات و تشنجات مزمن معده و روده‌ها که همراه با ترش کردن مواد مترشحه آن باشد، بسیار مفید است، مخصوصاً نخوردن آب در فاصله بین دو نوبت غذا به ویژه اگر این فاصله طولانی هم باشد، در معالجه این تشنجات اثر قطعی دارد، که این رژیم بطور کامل در روزه موجود است.

۲ـ روزه از چاقی و افزایش وزن که ناشی از پرخوری و کم تحرکی است

جلوگیری می‌کند. بهترین راه جلوگیری از چاقی روزه‌ای است که انسان به هنگام افطار پرخوری نکند و سحری هم تنها به نوشیدن آب قناعت نماید.

۳ـ روزه از فشار خون، که در اثر خوشگذرانی و اضطرابات روحی گسترش فراوانی پیدا کرده است جلوگیری می‌کند، روزهٔ ماه رمضان برای تعدیل فشار بالا، نعمت و برکت بزرگی است مخصوصاً اگر وزن شخص از حد معمول بیشتر باشد.

۴ـ روزه از بالا رفتن قند خون و ادرار جلوگیری می‌کند. بیماری قند (دیابت) هم مانند فشار خون گسترش دارد، این بیماری در اوایل، قبل از اینکه آشکار شود همراه با افزایش وزن است. بهترین عامل جلوگیری آن روزه است، زیرا روزه باعث کم شدن چربی بدن می‌شود و وقتی چربی بدن کم باشد قند آن هم پائین می‌آید. هنگامی که بیماری قند خفیف باشد، اگر پنج ساعت از خوردن غذا خودداری شد، قند خون، به کمترین درجه طبیعی خود کاهش پیدا می‌نماید، و بعد از ده ساعت خودداری از غذا حتی تا حد زیادی از میزان طبیعی هم پائین‌تر می‌آید. روزه حتی بعد از کشف انسولین هم یکی از بهترین روشهای معالجه مرض قند است، بشرط اینکه به هنگام افطار و سحری رعایت حدّ اعتدال در خوردن و نیز بعضی ملاحظات دیگر غذایی به عمل آید. قبل از کشف انسولین هنگامی که مریض وزنش از حد طبیعی بیشتر می‌شد جز روزه راه علاج دیگری وجود نداشت.

۵ـ روزه ناراحتی‌های حاد و مزمن کلیه را که همراه با ترشحات و ورم آن است معالجه می‌نماید.

۶ـ روزه برای بیماریهای قلبی همراه با ورم بسیار مفید است.

۷ـ روزه ناراحتی مزمن مفاصل را از بین می‌برد، مخصوصاً اگر این ناراحتی همراه با چاقی و افزایش چربی بدن باشد. می‌بینیم که اغلب زنان بعد از سن چهل سالگی و افزایش چربی بدنشان به ناراحتی مفاصل مبتلا می‌شوند.

بعضی می‌گویند: استفاده از روزه در تمام این موارد نیاز به راهنمائی پزشک

دارد، و باید پزشک مشخص کند که برای هر نوع مرضی چند روز روزه، لازم است، از طرفی روزه‌ای که بر مسلمانان واجب است، تنها بر کسانی واجب است که سالم باشند، نه بر بیماران.

در جواب می‌گویم درست است که روزه بر انسان سالم واجب است، ولی فایدهٔ آن برای انسان سالم جلوگیری از مبتلا شدن او به بیماریهای گوناگون مخصوصاً بیماریهایی است که به آنها اشاره کردیم می‌باشد، تمام این بیماریها به صورت تدریجی به وجود می‌آیند، در اوایل نمی‌توان بطور قطعی آنها را تشخیص داد، ولی از لحاظ طبی ثابت شده تنها راه جلوگیری از آنها، گرفتن روزه است. و مسلم است قبل از اینکه علائم این بیماریها به خوبی آشکار شود جلوگیری از آنها بسیار ساده‌تر و مفیدتر است. آمارهای دقیق نشان داده‌اند هر اندازه چربی بدن افزایش یابد، استعداد آن برای بیماری قند و فشار خون، و تشنج و ناراحتی مفاصل و غیره بیشتر است، و با کم شدن وزن بدن، به همان نسبت آمادگی بدن برای مبتلا شدن به این بیماریها کم‌تر می‌گردد[۱].

عسل و فواید آن

قرآن دربارهٔ فواید عسل می‌فرماید:

﴿وَ أَوْحَى رَبُّکَ إِلى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ و مِمّا یَعْرِشُونَ. ثُمَّ کُلِي مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیه شِفاءٌ لِلنّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ﴾
نحل ٦٩ـ٦٨

«پروردگارت به زنبوران عسل (راه زندگی و شیوهٔ معیشت را) الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهائی که مردمان می‌سازند خانه‌هایی برگزینند، سپس (ما به آنها الهام کردیم که) از همه میوه‌ها بخورید، و راههائی را بپیمائید که

۱ـ از کتاب (الاسلام والطب الحدیث) تألیف دکتر عبدالعزیز اسماعیل ص ۲۴ـ۲۴

خداوند برای شما تعیین کرده است که بسیار دقیق و سرراست و رام و هموارند، از درون زنبوران عسل مایعی تراوش می‌کند که دارای رنگهای مختلف است، در این مایع شفا و بهبودی مردمان قرار داده شده است، بیگمان در این (برنامه زندگی که برای زنبوران عسل تنظیم شده و این ارمغانی که آنها به انسان تقدیم می‌دارند که هم غذا و هم شفا است) نشانهٔ بس روشنی (از عظمت و قدرت پروردگار) است برای کسانی که (دربارهٔ پدیده‌ها) می‌اندیشند.»

قرآن کریم اعلام می‌دارد مایعی که از درون زنبور عسل تراوش می‌نماید موجب شفا و بهبودی مردم از بعضی بیماریها است، و این یکی از معجزات طبی و علمی قرآن است که علم جدید به تازگی آن را کشف کرده است، هرگاه ترکیب شیمیایی عسل را تجزیه کنیم می‌بینیم که مشتمل بر ۴۰ـ۲۵ درصد گلوکز می‌باشد، که به عنوان شاه بیت قصیده و نقطه اصلی مورد توجه می‌باشد زیرا به صورت اسلحهٔ خودکار پزشک برای مبارزه با اغلب بیماریها درآمده است و هرچه علم پزشکی پیشرفت می‌نماید موارد استعمال گلوکز عسل بیشتر می‌شود. این گلوکز به صورت شربت و آمپولهائی که در عضلات و یا ورید تزریق می‌شود، مورد استفاده قرار می‌گیرد، و گاهی به عنوان داروی تقویتی، یا غذایی، مورد بهره‌برداری واقع می‌شود، و داروی مسمومیتهائی است که از بعضی از بیماریها ناشی می‌شود، مانند مسمویتهای ناشی از بیماری کبد، و اضطراب و تشنجات معده و روده‌ها، و برای تقویت قلب و مداوای ناراحتی ریه و بیماریهای گوناگون دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، از طرفی عسل در نرم ساختن عضلات دهان و افزایش ترشحات آن نیز مؤثر است، لذا هنگامی که دهان خشک باشد و غذا به سختی از گلو فرو رود خوردن عسل بسیار مفید است. همچنین برای مداوای خشکی گلو و درد آن، به همین دلیل است که عسل در ترکیب داروها و شربتهای گلو مصرف فراوان دارد. عسل شربتی است ملیّن توصیه می‌شود که صبحانه قبل از هر چیز یک قاشق بزرگ از آن مصرف شود، که هم ملین است و

هم غذای خوب و مقوی است.

رعایت بهداشت عمومی

یکی از نظریات ثابت شده علمی این است که جلوگیری از ابتلا به بیماری، بهتر از معالجه آن است. اسلام هم این حقیقت را تأیید کرده است. برای روشن شدن موضوع به موارد زیر توجه فرمائید.

دعوت به مداوا

اسلام مسلمانان را به مداوای بیماریهای خود تشویق می‌کند و پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ دَاءٍ دَواءٌ فَإِذَا أَصَابَ الدَّواءُ الدَّاءَ بَرِىءَ بِإِذْنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلّ﴾ (۱)

«هر دردی، دوائی دارد، هرگاه دواء درد تشخیص داده شد و دوا به درد رسید بیمار به خواست خداوند عزّ وجل بهبود می‌یابد.»

اسلام با شعبده و اوهام و خرافات و طلسم و نوشته‌هایی که شعبده‌بازان و کاهنان در دوران جاهلیّت برای بهبودی بیماریها به کار می‌گرفتند به مبارزه برخاست و آنها را باطل اعلام نمود، و به تخطئه افکاری پرداخت که بعضی از بیماریها را به جنّ و شیاطین نسبت می‌دادند. دین اسلام، به انسان فرصت داد و او را آزاد نمود تا به شناسائی علل و اسباب بیماریها بپردازد و شیوهٔ علاج آنها را کشف نماید.

قرنطینه در اسلام

اسلام بود که اولین بار قانون قرنطینه را وضع کرد، و از این جهت نیز از علم پیشی گرفته است. در اینمورد پیغمبر می‌فرماید:

۱ـ مسلم ، صحیح

﴿إذا سَمِعْتُمْ بِالطّاعُونِ بِأَرْضٍ فَلا تَدْخُلوا وَ إذا نَزَلَ و اَنْتُمْ بِأَرضٍ فَلا تَخْرُجُوا مِنْها﴾(۱)

«هرگاه شنیدید در منطقه‌ای طاعون وجود دارد، وارد آن منطقه نشوید و اگر طاعون در منطقه‌ای شیوع پیدا کرد که شما در آن قرار دارید، از آن منطقه خارج نشوید.»

اگر اروپا به قانون قرنطینه آگاه می‌بود، در اواسط قرن چهاردهم میلادی که طاعون مردم اروپا را بطور دسته جمعی به کام مرگ می‌فرستاد، آن را به مرحله اجرا درمی‌آوردند و از شدت فاجعه کاسته می‌شد، و آمار کشته شدگان طاعون به ۲۵ میلیون نفر نمی‌رسید.

علت شیوع طاعون در اروپا این بود، که قوم تاتار در سال ۱۳۴۶ میلادی آن را با خود به جنوب روسیه بردند و تا سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۷۴ در حال انتشار و گسترش بود. تا اینکه، در همان حال که طاعون مردم اروپا را درو می‌کرد، در شهر میلانو و ونیز مقرراتی وضع شده سپس یکی از ایالات یوگوسلاوی این مقررات را اصلاح و به شیوه بهتری آنرا به مرحله اجرا درآورد. و در خارج شهرها ساختمانهائی را بنا ساخت، تا کسانی که مشکوک به ابتلا به طاعون بودند برای مدت ۳۰ روز به دور از مردم در آن ساختمانها باقی بمانند. بعدها این مدت را به ۴۰ روز افزایش دادند.

اسلام مقررات قرنطینه حیوانات را نیز وضع کرده است در این مورد پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿لا يُورِدُ بِمُمْرِضٍ على مُصِحٍّ﴾ یعنی کسانی که شترهای مریض دارند، آنها را با شترهای سالم قاطی نکنند تا شترهای سالم هم مریض نشوند.(۲)

یکی از تعلیمات اسلام برای پیشگیری از بیماری، این است که پیغمبرﷺ

۱ـ اصحاب سنن

۲ـ بخاری، مسلم، ابوداود، ابن‌ماجه، مالک، امام احمد، صحیح مفتاح کنوز السنة ص ۴۶۴

می‌فرماید: ﴿فِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ فِرَارَکَ مِنَ الأَسَدِ﴾[1]
«از جذام فرار کن همانگونه که از شیر درنده فرار می‌کنی.»

تعجیل در کفن و دفن مرده‌ها

به منظور پیشگیری از بیماری است که اسلام مسلمانان را تشویق می‌نماید، تا در به خاک سپردن مردگان عجله کنند. چون جنازه‌ی انسان بعد از مرگ به سرعت متعفن می‌شود و بیم انتشار بیماریهای واگیر و مریض شدن افراد سالم بیشتر می‌گردد.

اجتناب از آمیزش با زنان در حالت حیض

یکی از کارهائی که اسلام به منظور پیشگیری از بیماری، حرام نموده است، آمیزش با زن در حالت عادت ماهانه می‌باشد و قرآن می‌فرماید:
﴿وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحیضِ قُلْ هُو أَذَیً فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِی الْمَحیضِ وَ لاتَقْرَبُواهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ﴾ بقره ۲۲۲
«از شما (دربارهٔ آمیزش با زن به هنگام) حیض می‌پرسند، بگو این عمل زیان و ضرر است (و باعث بیماریهای فراوان است) پس در حالت قاعدگی از آمیزش با زنان خودداری نمائید، تا زمانی که پاک می‌شوند.»

باید توجه فرمائید که ترشحات بدن انسان دو نوع است، یکی از آنها دارای فایده و نفع است، مانند ترشحاتی که کمک به هضم غذا و یا تناسل و توالد می‌نماید و یا ترشحات داخلی که جهاز و بافتهای جسم را تنظیم می‌کند این نوع ترشحات برای حیات و دوام آن ضروری، و بدون ضرر می‌باشد.

نوع دوم، ترشحاتی است که بدون فایده است و لازم است آن را از جسم دور ساخت، از مواد سمی تشکیل شده است مادام در جسم باقی بماند، به آن زیان

۱ـ بخاری و مسلم ، صحیح

می‌رساند، مانند ادرار و مدفوع و عرق و حیض و...

به حقیقت این حکم قرآن کریم که آمیزش با زن در حالت حیض را حرام کرده است، یکی از معجزات علمی قرآن است، زیرا قبل از اینکه انسان چیزی دربارهٔ ترشحات بدن بداند، قرآن به او آموخت که حیض ترشحی است موذی و فایده‌ای برای جسم دربر ندارد.

اما قسمت دوم آیه که می‌فرماید: ﴿فاعْتَزِلُوا النّساءَ فِی الْمَحِیضِ﴾ «به هنگام قاعدگی از آمیزش با زنان خودداری کنید» باید بگوئیم: علم پزشکی نیز آمیزش با زن به هنگام حیض را منع کرده و آنرا برای زن و شوهر هر دو مضر و زیان‌آور می‌داند، زیرا خون حیض خونی است فاسد و نجس، دارای میکروبهائی است که در صورت آمیزش به مرد منتقل می‌شود و باعث ایجاد ناراحتیها و تشنجات می‌باشد، لایه‌های رحم به هنگام قاعدگی زخمی و ضعیف می‌شوند، که اغلب آمیزش در این حالت موجب پاره شدن آنها و انتشار میکروبهائی که در آنها وجود دارد می‌گردد، و سلامت زن را مورد تهدید قرار می‌دهند، و بعضی اوقات آمیزش در حالت قاعدگی از خارج شدن خون حیض جلوگیری می‌نماید. آمیزش در این حالت اغلب باعث ناراحتی و تشنجات اعصاب خواهد شد.

خواننده محترم توجه فرمائید: چگونه علم پزشکی بدنبال قرآن حرکت می‌کند و از نور هدایتش استفاده می‌نماید و به حقانیّت دستورات آن اعتراف می‌کند.

مضرّات زنا

به منظور پیشگیری از بیماریهای گوناگون جنسی، اسلام زنا را حرام کرده است. قرآن می‌فرماید:

﴿وَ لاتَقْرَبُوا الزنا إِنَّهُ كان فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِيلاً﴾ اسراء ۳۲

«از ارتکاب زنا نزدیک نشوید، زیرا گناهی است بس بزرگ و راهی است بسیار بد.»

البته تحریم زنا تنها به خاطر مضرات و زیانهای اجتماعی آن نیست، بلکه، بیماریهای جسمی و روحی و اخلاقی فراوانی که از ارتکاب زنا به وجود می‌آیند نقش مهمی در تحریم آن دارند. در این مورد کافی است که بگوئیم یکی از آثار زنا مبتلا شدن به بیماری سَفلیس است که تمام جهاز و بافت جسم را اعم از جهاز عصبی و لنفاوی و گوارشی و تناسلی را مورد تهدید قرار می‌دهد و تمام استخوان و مفاصل و غدد جسمی را اعم از غدد درون ریز و بیرون ریز، دچار درد و ناراحتی می‌سازد و پوست بدن و چشم و گوش را با خطرهای بسیار جدی روبه‌رو می‌کند.

زنا موجب ابتلا به بیماریهای گوناگون و خطرات بسیار جدی است.

لازم است برای آگاهی کامل بر مضرات و خطرات زنا به کتابهای مخصوصی که در این باره نوشته شده است مراجعه نمائید، تا معلوم شود دین اسلام تا چه اندازه به حفظ سلامت انسان عنایت نموده است.

و گاهی ارتکاب زنا باعث مبتلا شدن به بیماری (سوزاک) می‌شود، که این بیماری جهانیان را به خطر بزرگ تهدید می‌کند، و سبب این بیماری، میکروبی است کوچک که جز با میکروسکوپ دیده نمی‌شود و عامل انتشار آن مقاربت جنسی است. هرگاه مرد با زنی که مبتلا به بیماری (سوزاک) است ارتباط جنسی حاصل کند بدان مبتلا می‌شود، همچنان اگر زنی با مرد مبتلا نزدیکی کند مبتلا می‌شود.

نجس بودن سگ

به منظور حفظ سلامت انسان و پیشگیری از مبتلا شدن آن به بیماریهای گوناگون اسلام حکم به نجاست و پلید بودن سگ کرده است، و پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿إِذا وَلَغَ الكَلْبُ فِي إِناءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَرْقَهْ ثُمَّ لِيَغْسِلْهُ سَبْعَ مَرّاتٍ إِحْداهُنَّ

بِالتُّرابِ﴾[1]

«هرگاه سگ به کاسه و ظرف شما زبان زد و آب و غذائی را که در آن است آلوده ساخت محتویات آن را دور بیندازید، سپس هفت بار آن ظرف را بشوئید، که یکبار آن همراه با خاک باشد (یعنی یکبار با آب گل آلود شده ظرف را شستشو دهید).»

این دستور پیغمبرﷺ به این معنی است که نباید انسان در ظرفی غذا بخورد که سگ آن را با پوزه و دهانش آلوده ساخته و میکروبهای گوناگون را در آن منتشر نموده است.

این هم یکی از معجزات دیگر علمی اسلام است که به وسیله آن از علم پزشکی پیشی گرفته است. علم پزشکی به تازگی کشف کرده است که سگ عامل انتشار بیماریهای مختلف و انتقال آنها به انسان است. در مجله (کسموس) آلمانی دکتر (جراد فنتسر) در مقاله تحت عنوان (خطرات ناشی از تماس با سگ و نزدیکی و ارتباط با آن) چنین می‌نویسد:

«افزایش روزافزون علاقه مردم و ارتباط و تماس با سگ در عصر اخیر ما را مجبور ساخت تا توجه آنان را به مخاطرات ناشی از این تماس و ارتباط جلب نمائیم مخصوصاً هنگامی که این تماس منجر به بازی کردن با سگ و بوسیدن آن شود، به سگ اجازه داده شود بر دستان صاحبش زبان بمالد و یا ته ماندهٔ غذا را با زبان از ظروف و دیگ غذا لیس زند، در این حالتها واقعاً فاجعه ببار می‌آید، اینگونه کارها علاوه بر اینکه ذوق سالم از آن متنفر است، و مغایر با آداب و اخلاق است، و با قانون بهداشتی نیز کاملاً ناسازگار می‌باشد. بدون شک خطراتی که از تماس با سگ حاصل می‌شود سلامت انسان و حتی ادامهٔ حیات او را تهدید می‌نماید لذا به هیچوجه نباید مضرات این رفتار زشت دست کم گرفته شود.

۱ـ بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی. صحیح

سگها دارای کرمهای حلقه‌ای هستند که در اثر تماس با آنها به انسان منتقل می‌شوند، و انسان را به بیماری بسیار خطرناکی مبتلا می‌سازند، که اغلب با مرگ همراه است، از لحاظ طبی ثابت شده است که حتی کوچکترین سگها از لحاظ حجم و وزن از مبتلا بودن به این کرمهای حلقه‌ای محفوظ نیستند.

در منطقه فریزلند هلند که از سگ به عنوان وسیله نقلیه استفاده می‌شود، از هر صد نفر ۱۲ نفر به این بیماری مبتلا می‌باشند، و در ایسلند از هر ۴۳ نفر یک نفر و در استرالیا از هر ۳۹ نفر یک نفر به آن مبتلا است، و باز ثابت شده است که در مناطق دیگر سگ عامل مستقیم گسترش بیماریهای فراوان می‌باشد، لذا به منظور حفظ بهداشت و سلامت وجود، بر انسان واجب است از تماس و بازی با سگ خودداری کند، و بچه‌ها را طوری تربیت کنند که از اختلاط و تماس با سگ اجتناب ورزند، و اجازه ندهند که سگ دست آنان را لیس دهد، باید سگ از محیط گردش و بازی کودکان دور باشد، و به هیچوجه جایز نیست که سگ در ظرفی غذا بخورد که انسان در آن غذا می‌خورد، و باز نباید سگ داخل سوپرمارکتها، مغازه‌های خواربار فروشی، بازارهای عمومی یا سالنهای غذاخوری شود، به طور کلی باید سگ هیچ رابطه‌ای با محل آب و غذای انسان نداشته باشد.

ورزش

اسلام اهتمام فراوانی را به ورزش داده است که این اهتمام و توجه در موارد زیر معلوم می‌شود:

فواید نماز

نماز ورزش اجباری است که بر هر مسلمانی واجب است روزانه پنج بار بدون فشار و عجله آن را انجام دهد، و یکی از بهترین عوامل برای تقویت بدن او است که باعث فعالیت جهاز هاضمه می‌گردد، عضلات جسم و مفاصل را تقویت

می‌نماید.

هرگاه به دقت حرکات نماز را مورد توجه قرار دهیم می‌بینیم که در بین آنها و نظام ورزش سوئدی مشابهت وجود دارد، نظام ورزش سوئدی بیش از صد سال از عمرش نمی‌گذرد، در حالی که هزار و چهارصد سال از واجب شدن نماز گذشته است.

وقتی در بین حرکات نماز و نظام ورزشی که (لنج) سوئدی آن را وضع کرده است مقایسه‌ای انجام دهیم، می‌بینیم حرکات جسم به هنگام نماز بسیار موزون و برای هر سنی مفید و سازگار است.

نماز با تکبیر و بالا بردن دستها شروع می‌شود و کف دستان به طرف بالا به حرکت درمی‌آیند، بالا بردن دستها و حرکت مفصلهای آنها جزو حرکاتی است که نظام سوئدی برای باز شدن قفسه سینه، بر آن تأکید می‌نماید، بعد از تکبیر و خواندن سورهٔ فاتحه و آیات بعد از آن نمازگزار کمرش را خم می‌کند و سینه‌اش را به جلو می‌آورد، و دستهایش را بر زانوهایش قرار می‌دهد، جسم که در چنین حالتی قرار گرفت آرامش می‌یابد و با قرار گرفتن دستها بر روی زانوها مفصلهای زانوها به حرکت درمی‌آیند و ستون فقرات کشش پیدا می‌کند، وقتی که نمازگزار به زانوهایش فشار می‌آورد و آنها را محکم با دست به عقب فشار می‌د هد ستون فقراتش را کشش می‌دهد. نظام ورزشی سوئدی هم قرار دادن دستها بر روی زانوها و فشار دادن آنها و کشش دادن ستون فقرات را جزو برنامه خود قرار داده است. ورزشکاران نیز کمر خود را خم می‌کنند و سینه را به طرف جلو حرکت می‌دهند، ولی هیچ نظام ورزشی کلیه این اعمال مفید را همراه هم یکجا انجام نمی‌دهد، این امر نشان می‌دهد که حرکات موجود در نماز کلاً دارای حکمت و فلسفه‌های کامل می‌باشند. اما سجده‌ی نماز حرکتی است جامع که برای اکثر جهاز و بافتهای جسم مفید است، خم کردن زانوها به طور کامل از سفت شدن مفصلها جلوگیری می‌کند، و خم کردن پشت و گذاشتن پیشانی بر روی زمین به

هنگام سجده، یکی از حرکات بسیار مفید برای مالش معده و جهاز هاضمه می‌باشد، که به هضم غذا و جلوگیری از ترش کردن معده کمک می‌کند. سجده برای خانمها بسیار مفید است که موجب می‌گردد رحم در مکان طبیعی خود باقی بماند و انحرافی در آن حاصل نشود. علاوه بر این سجده از پائین آمدن معده پیشگیری می‌نماید، و پزشکان معاصر اعتراف کرده‌اند که بهترین راه برای پیشگیری از لغزش و پائین آمدن معده سجده است.

یکی از حکمتهای دین اسلام این است که به هریک از اعضاء بدن به هنگام نماز حرکت و ورزش و وظیفه‌ای واگذار کرده است به همین جهت است که پیغمبرﷺ می‌فرماید:

﴿أَسْوَأُ النَّاسِ مَنْ يَسْرِقُ فِي صَلاتِهِ﴾[1]

«بدترین مردمان کسی است که از نمازش دزدی می‌کند.» به این معنی که توقف و رکوع و سجود و نشستن را به تمامی رعایت نمی‌کند. البته نباید فراموش کرد این حرکات که حق بدن است باید همراه با رعایت حق قلب که خشوع و خضوع و تسلیم در پیشگاه پروردگار، و حضور قلب و توجه آن به ذات الله در نهایت اخلاص است همراه باشد. زیرا خداوند متعال کسانی را که رعایت خشوع و خضوع و تسلیم در نماز نمی‌کنند مورد سرزنش و مذمت قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَ اذا قامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ قامُوا كُسالىٰ﴾ نساء ١٤٢

«هرگاه برای نماز به پا خواستند با حالت کسلی و بی‌علاقه برمی‌خیزند.»

بدون تردید بهترین ورزش آن است که بطور همیشگی و همه روزه و بدون فشار شدید باشد به نحوی که تمام عضلات و مفاصل بدن به حرکت درآیند. ورزشی باشد که در هر مکانی مقدور گردد و در اوقات مختلف روز انجام گیرد، قبل از طلوع خورشید و بعد از زوال آن از نصف‌النهار و بعد از غروب، و قبل از

١ـ امام احمد و حاکم. صحیح

خواب، و نیز این حرکات و فعالیتها باید همراه با نظافت باشد، مسلماً تمام این فواید در نماز پنجگانه علاوه بر تصفیه قلب برای تقویت جسم نیز وجود دارد.

نهی از فشار آوردن فراوان بر جسم

اسلام رعایت حق جسم و بدن را بر انسان واجب نموده و به او دستور داده است تا سهم بدن را از عبادتهای عملی رعایت کند، و به او مجال داده است تا هر اندازه که می‌خواهد عبادت کند، بشرط اینکه همراه با فشاری نباشد که عبادت را از معنی واقعی خود بدور نماید و آن را به صورت حرکات زیان‌آور و خالی از خلوص درآورد، قرآن می‌فرماید:

﴿لايُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إلاّ وُسْعَهٰا﴾ بقره ۲۸٦

«خداوند هیچ نفسی را مکلف به چیزی نمی‌کند مگر آنچه در توانش باشد.»

نماز یک عبادت جسمی و روحی است، بر هر انسان مکلف اعم از سالم و مریض واجب است نماز را بخواند، حتی اگر مریض نتواند تمام حرکات را ایستاده انجام دهد خداوند به او اجازه داده است که نشسته و یا افتاده بر پهلو نماز را بخواند. از عمران بن حصین روایت شده است: من به ناراحتی بواسیر مبتلا بودم و از پیغمبرﷺ دربارهٔ نماز با این حالت پرسیدم پیغمبرﷺ فرمود:

﴿صَلِّ قائِماً، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقٰاعِداً فإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلی الجَنْبِ﴾[1]

«ایستاده نماز بخوان، اگر نتوانستی نشسته نماز بخوان، باز اگر نتوانستی بر پهلو نماز بخوان.»

اسلام دین یسر و سهل‌گیری است و از فشار و سختگیری بیزار است به همین جهت است که به مسافر و مریض اجازه داده است تا در رمضان، روزه نباشند و بعد از بهبودی و پایان مسافرت روزه را قضا کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كان مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ﴾ بقره ۱۸٤

۱ـ بخاری ، صحیح

«کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند (اگر افطار کردند و روزه نگرفتند، به اندازهٔ آن روزها) چند روز دیگری را روزه می‌دارند.»

و همچنین اسلام کسانی را که به هیچ وجه از لحاظ جسمی قادر به انجام حج نیستند، از انجام این فریضه دینی معاف کرده است، همانگونه که اشخاص مریض را از رفتن به جهاد و مبارزه با کفار مباح نموده است و می‌فرماید:

﴿لَيسَ عَلَى الأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلى الأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ﴾

نور ٦١

«کسانی که کور هستند و یا شَل‌اند و یا مریض می‌باشند اگر به جهاد نرفتند گناهی بر آنان نیست.»

ملاحظه می‌فرمائید اسلام منافع روحی و جسمی را با هم هماهنگ و با هم درمی‌آمیزد تا انسان از هر دو لحاظ سعادتمند گردد. جسمش سالم و قوی، آمادهٔ خدمت به خود و جامعه باشد و روحش با ملکوت اعلا ارتباط برقرار نماید.

امروزه سلامت و تقویت جسم را موجب سلامت و تقویت عقل و فکر قرار داده‌اند. تا جائی که می‌گویند: «عقل سالم تنها در بدن سالم قرار دارد.» بدون شک مردم در آینده می‌فهمند که اسلام بزرگترین مبلغ و تشویق کننده انسان به سلامت جسم است.

این فصل را به پایان می‌رسانیم و می‌گوئیم معجزات علمی و طبی فراوانی در متن قرآن و حدیث آمده است، که علم تنها در این اواخر آنها را کشف کرده است، و این از بزرگترین دلایل صدق و حقانیت رسالت حضرت محمدﷺ می‌باشد.

فصل بیست و ششم :

دلایل عقلی بر صدق و حقانیت محمد ﷺ

دلایل عقلی بر صدق و حقانیت محمدﷺ

۱ـ رفتار و اخلاق و زندگی محمد قبل از رسالت ۲ـ اصلاح و انقلابی که محمد در بین ملت عرب به وجود آورد ۳ـ باطل ساختن شبهه‌هائی نسبت برسالت پیغمبر ۴ـ رسالت پیغمبرﷺ از وحی الهی نشأت گرفته است ۵ـ درس نخواندن و بیسواد بودن پیغمبرﷺ ۶ـ ادعای پیغمبری ۷ـ نبودن ریا و تظاهر در زندگی پیغمبرﷺ ۸ـ انعکاس و تأثیر رفتار پیغمبرﷺ بر اصحابش ۹ـ تأییدات و کمک الهی به پیغمبرﷺ ۱۰ـ پیغمبرﷺ رسالت همه پیغمبران را تأیید می‌نماید.

رفتار و اخلاق و زندگی پیغمبرﷺ قبل از رسالت

رسالت هیچیک از پیغمبران مانند رسالت محمد پسر عبداللهﷺ با دلیل و برهان قاطع و آشکار محرز و ثابت نشده است، لذا به دلایل قاطعی که از زندگی و نحوه رفتار و اخلاق محمدﷺ سرچشمه می‌گیرد توجه فرمایید:

ثابت و معلوم است که پیغمبرﷺ پیش کسی درس نخوانده و در بین ملتی که به بی‌سواد معروف بودند به دنیا آمده و بزرگ شده است، هیچ شعری را نسروده است، بدون تفکر و تأمل خطبه‌ای را نخوانده است، رئیس هیچ طایفه و قبیله‌ای نبوده، هیچگاه در لباس کشیش و کاهن دیده نشده است و از دیانت و شریعتهای ملتهای سابق آگاهی نداشته است، چنانچه چیزی از اینها را می‌دانست بدون شک اصحابش که بروایت و نقل تمام گفته‌ها و اخلاق و صفات و خصوصیات او

چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت بی‌اندازه حریص بودند این مطالب را از او روایت می‌کردند، و یا دشمنان لجوجش که هیچ فرصتی را برای ایراد و طعنه از رسالتش از دست نمی‌دادند آنها را اشاعه می‌دادند، تا دستاویزی برای انکار نبوت او برای خود داشته باشند. پیغمبرﷺ به حالت عادی و بی‌سوادی تا سن چهل سالگی باقی ماند. چیزی که مسلم است و جای انکار نیست این است، که نبوغ اشخاص در اوایل جوانی بر او ظاهر می‌گردد، ولی محمدﷺ دوران جوانی را پشت سر گذاشت و هیچ آثار غیرعادی از او مشاهده نشد، تنها چیزی که در این دوره از او روایت شده این است که به امانت و درستکاری و دوری از کارهای لهو و ناپسند و پرهیز از پرستش بتها، معروف بوده است. ولی بعد از سنّ چهل سالگی، ادعای پیغمبری را شروع کرد، و ادعای خود را با قرآنی تأیید و تثبیت نمود، که مشتمل بر خبر دادن از گذشته و آینده است، و شامل عقاید الهی است که این عقاید با دلایل عقلی و علمی ثابت و تأیید شده‌اند.

قرآن دربرگیرنده صحیح‌ترین اخلاق و فضایل معنوی و روحی و بهترین عبادتهائی است که جامع منافع روح و جسم می‌باشد.

قرآن که عادلانه‌ترین اصول و قواعد سیاسی و اجتماعی را در خود جمع کرده است، قاطع‌ترین دلیل بر صداقت و رسالت محمدﷺ می‌باشد.

اصلاح و انقلابی که محمد در بین ملتش به وجود آورد

حوادث و کارهای بسیار مهمی که در مدت کوتاه بوسیله پیغمبرﷺ انجام گرفت، نظیر آنها جز در دورانهای بسیار طولانی و دگرگونیهای متعدد امکان پذیر نیست. ۱ـ از جمله عرب را که ملتی بودند پراکنده و قبایلی بودند متفرق، به صورت یک ملت متحد درآورد.

۲ـ بت‌پرستی را بعد از اینکه مدتهای بسیار طولانی به صورت دین آباء و اجدادی آنان درآمده بود، ریشه‌کن ساخت و دین آسمانی را به جای آن قرار داد

که باعث پیشرفت و ترقی مادی و معنوی انسان به اعلی‌ترین درجه ممکن می‌باشد.

۳ـ محمدﷺ انقلاب و اصلاح اجتماعی آن چنان عظیمی در بین ملت عرب به وجود آورد، و فساد اخلاقی و عادتهای جاهلی اعراب را از قبیل پایمال ساختن حقوق بیچارگان و افراط در کارهای فاسد و شهوات نفسانی را از بین برد و اخلاق حسنه را در بین آنان حکمفرما ساخت و به عدالت اجتماعی تحقق بخشید. اینها کارهایی هستند بسیار مهم و مشکل هرکس بتواند یکی از این کارها را برای ملت خود انجام دهد، در اعلاترین مقام قرار می‌گیرد و کسی نمی‌تواند در برابر او اظهار فضل بنماید، و اسمش در بین بزرگان تاریخ آن ملّت به ثبت می‌رسد. پس دربارهٔ عظمت محمد باید چگونه قضاوت کرد که به تنهائی تمام این کارها را برای پیروانش انجام داده است.

این مسائل اموری هستند اجتماعی و باید به نحوی تجزیه و تحلیل شوند که نفس بدانها اطمینان حاصل کند، برای این موضوع تنها انتخاب یکی از این دو فرض را در پیش داریم: یا باید همانطوری که قرآن اعلام داشته و عقل درست آن را تأیید کرده است، ایمان داشته باشیم که محمد پیغمبر و فرستاده خدا است، و یا گفته شود که محمد عیاذاً بالله پیغمبر خدا نیست و به قدرت عقل و حسن سیاست به این مقام رسیده است.

باطل ساختن شبهه‌هائی نسبت به رسالت پیغمبرﷺ

اگر کسی متمایل به فرض دوم باشد، با او به بحث و مناقشه می‌پردازیم و به او می‌گوئیم اگر فرضاً این نظر شما درست باشد چندین مسئله پیش خواهد آمد:

۱ـ محمد که دینش را از خدا نگرفته باشد باید از کشیشی یا راهبی آن را یاد گرفته باشد.

۲ـ اگر محمد نعوذ بالله پیغمبر نبوده باشد حتماً دارای سواد خواندن و نوشتن

بوده است که توانسته از این طریق دین خود را از دین پیغمبران سابق استنباط نماید.

۳ـ اگر فرضاً محمدﷺ پیغمبر نبوده باشد، باید (عیاذاً بالله) به دروغ ادعای نبوت را کرده باشد.

۴ـ اگر محمد عیاذاً بالله پیغمبر نبوده باشد، باید اخلاق و عبادتی را که انجام داده است تظاهر و ریاء بوده باشد.

۵ـ اگر محمد فرضاً متظاهر بوده باید توانسته باشد در طول زندگی خود این ریاء و تظاهر را از نزدیک‌ترین اصحاب و همسرانش پنهان نماید.

۶ـ اگر فرضاً محمدﷺ پیغمبر نبوده باشد، با وجود اینکه او پیغمبر نبوده است باید خداوند او را به تمام معنی تأیید و کمک کرده باشد.

۷ـ با وجود اینکه محمد فرضاً پیغمبرﷺ نیست ولی رسالتش از رسالت تمام پیغمبران تکمیل‌تر و دارای فضایل بیشتری است.

پس لازم است این فرضهای هفتگانه را در پرتو نور عقل مورد بررسی قرار دهیم و باطل و ناروا بودن یکایک آنها را به اثبات برسانیم:

رسالت محمدﷺ از وحی الهی نشأت گرفته است

اما فرض اوّل که گفته می‌شود محمد دینش را از یکی از راهبان یا کشیشها اقتباس نموده است فرض و احتمالی است بی‌اساس که واقعیتهای تاریخی از تمام جهات آن را رد و باطل می‌نمایند.

یکی از شبهه‌هایی که دشمنان اسلام در مورد نبوت پیغمبرﷺ وارد کرده‌اند، ادعا می‌نمایند که محمد قرآن را از راهب بحیرا، که در شهر بُصری در شام سکونت داشت یاد گرفته است، و این راهب یک مسیحی نسطوری بود که در توحید از پیروان آریوس به شمار می‌رفت.

در ردّ این ادعای باطل می‌گوئیم کتب سیره و تاریخ کلاً نوشته‌اند هنگامی که

پیغمبرﷺ با عمویش ابوطالب به شام رفت عمرش نه سال بود، و بعضی گفته‌اند دوازده سال بود، وقتی این راهب محمد را با عمویش دید متوجه شد که ابری بر سرش سایه می‌افکند تا حرارت خورشید او را اذیت نکند، این راهب به عموی پیغمبرﷺ (ابوطالب) گفت: این برادرزاده‌ی شما دارای شأن و مقام عظیمی خواهد شد، از او مراقبت کن مبادا یهود به او گزندی برسانند، و در هیچ کتب تاریخی و سیره‌ای نیامده است که پیغمبرﷺ چیزی از عقیده و دین آن راهب را از او یاد گرفته باشد. محمد برای بار دوم در سنّ بیست و پنج سالگی به منظور تجارت برای خدیجه، به شام رفت، و در این مسافرت هیچگاه از میسره و سایر تجار قریش که با او به شام آمده بودند جدا نشد، تجارت را برای یادگیری دین و عقاید و غیره ترک ننمود و بیش از چند روزی در بُصری باقی نماندند و همینکه وسایل مورد نیاز را خریدند، سریعاً به مکه برگشتند. تمام ارتباط پیغمبرﷺ با (بحیرای راهب) بیش از این نبوده است.

و به جز این یکبار که به ابوطالب گفت: مواظبش باش، در هیچ کتابی چیز دیگری نوشته نشده است.

گذشته از اینکه این ادعا دلیل و مستمسک تاریخی ندارد، از جنبهٔ عقلی نیز بی‌پایه و اساس است و با توجه به دلایل عقلی زیر دروغ و بهتان بودن آن به خوبی روشن می‌شود:

اول: اگر فرضاً پیغمبر تعلیمات دینش را از بحیرای راهب یا شخص دیگری فرا می‌گرفت حتماً اصحاب و پیروان آن حضرت این موضوع را نقل و روایت می‌کردند، زیرا اصحاب تمام رفتار و گفتار و شرح حال پیغمبرﷺ را چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، در کتب سیره و احادیث نقل کرده‌اند.

دوم: اگر این شبهه دشمنان اسلام واقعیت می‌داشت، مشرکین که دشمن سرسخت پیغمبرﷺ بودند، به آن احتجاج می‌کردند و به پیغمبرﷺ اعتراض می‌نمودند، آنچه شما می‌گوئی وحی الهی نیست بلکه آن را از یهود یا نصارا یاد

گرفته‌ای، در حالی که مشرکین با همهٔ دشمنی که با پیغمبرﷺ داشتند چنین ایرادی را بر او نگرفته‌اند، تنها شبهه‌ای که مشرکین عرب وارد می‌کردند این بود می‌گفتند: «محمد به نزد یکنفر نصرانی به نام جبر رومی که تورات و کتب دیگر را به زبان غیرعربی می‌خواند می‌رود و قرآن را از او یاد گرفته است.» قرآن کریم در رد این مشرکین می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ، لِسانُ الّذی يُلْحِدونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِیٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبينٌ﴾ نحل ۱۰۳

«ما می‌دانیم که (کفار مکه تهمت می‌زنند و) می‌گویند: (این آیات قرآنی را خدا به محمد نمی‌آموزد بلکه) انسانی (به نام جبر رومی) آن را بدو می‌آموزد، اما زبان کسی که آموزش دادن قرآن به محمد را بدو نسبت می‌دهند، گنگ و غیرعربی است، و این قرآن به زبان عربی گویا و روشن است.»

سوم: قرآن مشتمل بر کامل‌ترین عقاید و مسائل دینی است که سایر رهبران دینی چه در زمان محمد و چه بعد از آن به آنها آگاهی نداشتند، و مشتمل بر قوانین و دستوراتی است که امکان ندارد آنها را از بحیرای راهب یا شخص دیگری یاد گرفته باشد، زیرا قرآن در اکثر موارد با دو عهد قدیم و جدید، در بیان مسائل مربوط به تاریخ مخالف است.

چهارم: آیات قرآن به مقتضای حوادث و وقایع به تدریج در ظرف بیست و سه سال بر پیغمبرﷺ نازل شده است. محمد یکدفعه قرآن را به صورت یک کتاب کامل با خود نیاورده است، و مانند نویسندگان مدتها مشغول نوشتن و تأمل و تفکر و تصحیح آن نشده است، بلکه در مدت این بیست و سه سال هرگاه امری اقتضا میکرد آیاتی چند بر او نازل می‌شد، و این امر به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که او قرآن را از کسی یاد گرفته باشد، و یا ساخته و پرداختهٔ فکر خودش باشد، بلکه این بزرگترین دلیل است که قرآن وحی الهی است که بر محمد نازل شده است.

پنجم: بحیرای راهب اهل شام بود و محمدﷺ اهل حجاز، بدیهی است تعلیم و تعلّم کتابی مانند قرآن در یک یا چند جلسهٔ مخفیانه نمی‌تواند تکمیل شود، و نیاز دارد مدتهای طولانی شاگرد به نزد معلم برود. اگر چنین می‌بود بدون شک ملت عرب از آن آگاه می‌شدند، و این موضوع مشهور می‌شد که محمد در نزد فلان شخص در فلان جا و فلان زمان درس خوانده است، در حالی که این موضوع در تاریخ به هیچوجه وجود ندارد.

ششم: بحیرای راهب جزو فصحاء و بلغاء عرب نبود، و پیغمبرﷺ هم مشهور نبوده که جزو بلغاء عرب باشد، پس این قرآنی که در اعلا درجه فصاحت و بلاغت قرار دارد و تمام فصحاء و بلغاء عرب را به مبارزه طلبیده است ولی همهٔ آنان از آوردن کلام بلیغی مثل قرآن عاجز مانده‌اند، از کجا نشأت گرفته است؟ هر عقل سالم و بدور از تعصّب اعتراف می‌کند که منشاء قرآن تنها وحی الهی است و از جانب خداوند به وسیله جبرئیل بر روح پاک و پرعظمت محمد نازل شده است.

هفتم: اگر بحیرای راهب خود دارای این معلومات و این مقام شامل علمی بود چرا آن را در میان مردم آشکار نمی‌کرد و مردم را به آن دعوت نمی‌نمود، و مقام و منزلت و شهرتی را بین مردم برای خود کسب نمی‌کرد؟ چرا اجازه می‌داد دیگران از معلومات او استفاده کنند و نام و مقامی به دست آورند و او گمنام بماند؟ چرا وقتی محمد پیروز شد و دعوتش آشکار گردید و رونق گرفت، بحیرای راهب نگفت که این پیروزی و رونق دین محمد در سایه تعلیمات او بوده است، همانگونه که اغلب اشخاص نیکی خود را به رخ دیگران می‌کشند و در علم و معرفت خود را بر دیگران تفضیل می‌دهند.

بی‌سواد بودن پیغمبرﷺ

اما فرض دوم که گفته شود محمد باسواد بوده است و توانسته بخواند و بنویسد، این هم فرضی است باطل که به هیچوجه سند و مدرک تاریخی برای

اثبات آن وجود ندارد، ثابت شده است که پیغمبرﷺ بی‌سواد بوده و توانایی خواندن و نوشتن را نداشته است، و چه قبل از رسالتش و چه بعد از آن مشاهده نشده است که برای یادداشت و تألیف و تدوین کتابی از مرکب و قلم و کاغذ استفاده کرده باشد.

بی‌سواد بودن پیغمبرﷺ یکی از معجزات او است، زیرا با وجود نداشتن سواد کتابی را با خود آورد، که تمام افراد بشر از آوردن یک سوره مانند کوچکترین سوره‌های آن عاجز و ناتوان مانده‌اند.

خود قرآن صفت امّی و بی‌سوادی را بر پیغمبر اطلاق کرده و رسول اکرم در حضور ملت عرب این آیه را از پروردگار خود نقل و روایت کرده است:

﴿و ما كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ، وَ لاتَخُطُّهُ بِيَمينِكَ إِذاً لَارْتابَ المُبْطِلُونَ﴾ عنکبوت ٤٨

«تو پیش از نزول قرآن کتابی را نمی‌خواندی، و یا با دست راست خود چیزی را نمی‌نوشتی، که اگر چنین می‌شد، باطلگرایان به شک و تردید می‌افتادند.»

و باز خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسولَ النَّبِيَّ الأُمِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ و يَنْهٰاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ اعراف ۱۵۷

«(به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهیم به) کسانیکه پیروی می‌کنند از فرستاده خدا (محمد المصطفی) پیغمبری است امی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و) وصف او را در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد.»

عرب این دو آیه و آیه‌های دیگر را از پیغمبرﷺ می‌شنیدند، و عدهٔ فراوانی از آنان با پیغمبرﷺ در حال دشمنی و مبارزه بسر می‌بردند، اگر می‌دانستند که پیغمبرﷺ سواد خواندن و نوشتن دارد بهترین دلیل را برای تکذیب او به دست می‌آوردند و می‌گفتند تو که سواد داری چرا می‌گوئی سواد ندارم، آن وقت با دلیل

و برهان قاطع پیغمبر را تکذیب می‌نمودند.

پس وقتی که نتوانستند با دلیل او را تکذیب نمایند معلوم می‌گردد که سواد نداشته است.

اگر فرض کنیم که پیغمبرﷺ باسواد بوده است، بدون شک باید مدت زمان طولانی درس خوانده باشد امکان ندارد این مدت طولانی به صورت پنهانی سپری شده باشد، اگر این مدت طولانی درس می‌خواند، این موضوع در بین عرب شایع می‌شد، که محمد در نزد چه کسی درس خوانده است. از طرف دیگر علومی که در قرآن است فراوان می‌باشد، و تعلیم آنها ممکن نیست مگر معلّمش بسیار توانا و عالم و چیره‌دست بوده باشد. چنانچه همچو انسان عالم و برجسته‌ای در بین ملت عرب وجود می‌داشت، در اوج معروفیت قرار می‌گرفت و از همه جهات مورد توجه قرار می‌گرفت و از احترام خاصی برخوردار می‌شد، حتی پیغمبرﷺ ناچار بود او را بر سایرین تفضیل دهد، و احترام بیشتری برایش قائل شود، و این معلم گاه و بیگاه به صورت عمدی یا اشتباهی ادعا می‌کرد که او به محمد درس داده است. در حالی که هرگز چنین نبوده است و کسی چنین ادعایی را نکرده است.

ادّعای پیغمبری

اما فرض سوم که گفته شود محمد به ناحق ادعای پیغمبری کرده است، باز فرضی است باطل و تصوّری است غلط که در برابر بررسیهای علمی قدرت دوام و پایداری ندارد، زیرا پیغمبری امری است بس عظیم که ادعای آن نمی‌تواند بر مبنای دروغ و بهتان استوار باشد، کسی قادر نیست چنین ادعائی را به دروغ بنماید، مگر کسانی که دارای قلب غلیظ و بی‌انصاف و پرطمع و فطرت فاسد باشند، و به خود جرأت دهند که علیه خداوند قیام نمایند.

کسی که دارای چنین صفاتی باشد مسلماً سرتاسر زندگیش پر از جرم و

جنایت و با شبکه‌ای از فساد احاطه شده است، از تمام جهات از خیر و برکت بدور و بیزاری می‌نماید، آیا محمد هرگز در تمام زندگیش حتی یک لحظه جزو چنین اشخاصی بوده است؟ مگر تاریخ و شرح حال او شهادت نمی‌دهد که حتی قبل از رسیدن به مقام رسالت هم دارای چنان صفات و فضایل اخلاقی بوده است که مردمان هم عصر خود او را امین نام نهاده‌اند، و هیچ کسی نتوانسته کوچکترین جرمی و یا صفت ناپسندی به او نسبت دهد، کسی که مدت چهل سال تمام از زندگیش، پاکی و صداقت و امانت باشد، چطور یکدفعه بعد از چهل سال اوضاعش دگرگون می‌شود و به صورت یک انسان فاسد درمی‌آید؟! مگر نظام خلقت و سنت خدا دگرگون شده است؟! خیر هیچگاه اینطور نبوده و نخواهد بود.

از طرف دیگر، کسانی که با محمد معاشرت داشته‌اند و به او ایمان آورده‌اند از رفتار و گفتار او یقین حاصل کرده‌اند که راستگو و صادق است و وحی که از جانب پروردگارش بر او نازل می‌شود، سراپا خیر و برکت و مایه سعادت است، به همین دلیل است بعضی از اعراب همینکه او را می‌دیدند به او ایمان می‌آوردند و می‌گفتند که قسم به خدا این چهره، چهره انسانهای دروغگو و حقه‌باز نیست، همسرش هم مانند دیگران به صداقت و راستگوئی او ایمان داشت، لذا وقتی که وحی بر پیغمبرﷺ نازل شد، به خدیجه فرمود:

﴿لَقَدْ خَشَيْتُ عَلى نَفسي، فَأجابَتْهُ وَاللهِ مايُخزيکَ الله أبداً إنکَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ وَ تُصَدِّقُ الحديثَ وَ تَحمِلُ الكلَّ وَ تَقْرِي الضَّيفَ و تَكسِبُ المَعْدومَ وَ تُعينُ عَلى النَّوائِبِ﴾ (۱)

«از خود می‌ترسم که ببلائی دچار شوم، خدیجه در جوابش گفت: قسم به خدا هرگز خداوند تو را بدبخت نخواهد کرد، زیرا تو صله رحم را به جا می‌آوری و راستگو هستی، انسانهای از کار افتاده را دستگیری می‌کنی و به آنان کمک می‌نمائی و از مهمانان پذیرائی به عمل می‌آوری و به فقیران کمک می‌کنی و به

۱ـ بخاری ، صحیح

حوادث حق کمک می‌نمائی.»

نبودن ریا و تظاهر در زندگی و رفتار پیغمبرﷺ

فرض چهارم که می‌گوید محمد با وجود صفات و اخلاق نیک و پسندیده، او تظاهر کرده است. بدون شک این فرض از گفته‌های پیشین باطل‌تر و بی‌اساس‌تر است و سست و بی‌پایه‌تر از آن است که در برابر نقد و بررسی استقامت نماید، زیرا تظاهر و ریا تنها به خاطر غرض و فایده‌ای مادی از اشخاص ظاهر می‌گردد، همینکه، دیر یا زود، حاصل شد انسان متظاهر از ریاء و تظاهرش می‌کاهد و حنایش کم‌رنگ می‌شود که به خوبی حقیقت امر و دو چهرگی او روشن و مشاهده می‌شود، چرا که معمولاً ریاء و تظاهر از نفسهای ضعیف و پست سر می‌زند، همینکه روزنه‌ای از امید به رویش باز شد، نشانه‌هائی از غرور و پیروزی و خودنمائی از او ظاهر می‌شود، که ماهیت و حقیقت او را به خوبی نمایان می‌سازد و باعث رسوائی و مفتضح شدن او خواهد شد.

اگر ریا و تظاهر پیغمبرﷺ به خاطر مادیات بوده باشد، می‌بایستی از ثمرات آن بهره‌مند شود در حالی که به طور قطعی ثابت شده است که پیغمبرﷺ در نهایت سادگی زندگی کرده، و از دنیا رفته است، او هیچ چیزی از دنیا را برای خود انتخاب نکرده است و زمانی که مال دنیا تحت اختیار او بود، فرش دیباج نگسترد و لباس ابریشم را نپوشید، و خود را با زینت‌آلات نیاراست بلکه خانه‌اش به صورت ساده‌ترین خانه‌ها باقی ماند، و لباسش مانند اشخاص متوسط الحال و عادی بود.

اگر (عیاذاً بالله) به خاطر مقام و جاه، ریاء و تظاهر کرده باشد، می‌بایستی خود را برتر از دیگران بداند و به هنگام نشستن، در صدر مجلس قرار گیرد و به وقت راه رفتن از همه جلوتر باشد و به مردم دستور دهد که وقتی از کنارش رد می‌شوند باید به عنوان تعظیم، سرشان را خم نمایند، حتی دستور دهد که در

برابر او به سجده درآیند و او را تعظیم کنند، در حالی که ثابت شده پیغمبرﷺ در پائین مجلس می‌نشست و در وسط اصحاب راه می‌رفت از پیغمبرﷺ روایت شده است، روزی به میان اصحابش آمد و بر عصائی تکیه کرده بود، اصحاب به عنوان احترام و تعظیم از جای خود بلند شدند، پیغمبر فرمود:

﴿لاتَقُومُوا لي كَمَا تَقُومَ الاعَاجِمَ لمَلوكِها، فَلَستُ بِمَلِكٍ﴾(۱)

«به خاطر من از جای خودتان بلند نشوید همانگونه که عجمها به عنوان تعظیم پادشاهان خود بلند می‌شوند، زیرا من پادشاه نیستم.»

پیغمبرﷺ ناراحت بود از اینکه کسی حضوراً او را تعریف و تمجید نماید، و مردمان را از مبالغه و زیاده‌روی در تعریف از او، نهی می‌کرد. روایت شده است که فرمود:

﴿لاَ تَطرُونِی کَمَا إِطرتِ النَّصَارِی، ابنَ مریمَ إِنّما أَنا عبدُ الله فَقُولُوا عبدُ اللهِ وَ رَسُولُهُ﴾(۲)

«در تعریف من مبالغه و زیاده‌روی نکنید همانگونه که نصاری در حق عیسی، پسر مریم زیاده‌روی کردند، من تنها یک عبد خدا هستم، به من بگوئید: عبد خدا و رسول خدا.»

اگر تظاهر پیغمبر برای رسیدن به ملک و قدرت بوده باشد، باید گفت که پیغمبرﷺ چنان قدرت و تسلطی بر اصحابش داشت، اگر به ایشان می‌گفت: مانند پادشاه با من رفتار کنید بدون شک، اصحاب مانند پادشاه با او رفتار می‌کردند، ولی می‌بینیم آن حضرت همیشه در حالت سادگی اولیه خود باقی بود، غذا و خوراکش تنوع پیدا نکرد و لباسش تغییر نیافت، دربان و نگاهبان برای خود قرار نداد، هیچگاه و در هیچ کاری استبداد از خود نشان نداد، می‌بینیم یک نفر

۱ـ ابوداود و ابن ماجه روایت ابوداود ضعیف و مضطرب السند است در حدیث ابن ماجه ابوغالب وجود دارد که بعضی آن را منکر می‌دانند و نسائی آن را ضعیف می‌داند.

۲ـ بخاری، صحیح

عرب بدوی به نزد پیغمبرﷺ می‌آید و با عصبانیت ردای او را می‌کشد و با خشونت با او حرف می‌زند، وقتی پیغمبرﷺ متوجه می‌شود که اصحابش می‌خواهند آن مرد را سرزنش و لوم کنند آنان را از این کار منع می‌نماید. روایت شده است که در روز فتح مکه مَردی پیش پیغمبرﷺ آمد که در حال اضطراب و ترس بسر می‌برد، پیغمبرﷺ او را دلداری داد و فرمود:

﴿هوِّنْ عَلَيْکَ فَإنِّی لَسْتُ بمَلِکٍ، إنَّما أَنَا ابنُ امْرَأَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ کَانَتْ تَأْکُلَ القَدِيدَ﴾

«آرام باش و نترس من که پادشاه نیستم (تا از من بترسی)، همانا من پسر یک زن قریشی هستم که معمولاً گوشت خشک شده را می‌خورد.»

ابوولید را ببین، که دارای شخصیت و احترام در بین قوم خود می‌باشد، و همه از او اطاعت می‌کنند، هنگامی که سران قریش برای مشورت درباره نبوت محمد به نزد او می‌روند ابوولید به آنان می‌گوید: «اجازه دهید که پیش محمد بروم و در این مورد با او سخن بگویم و چیزهایی را به او پیشنهاد می‌کنم، شاید بعضی از آنها را بپذیرد، هرچه را بپذیرد به او می‌دهیم، آنگاه از ما (و خدایان ما) دست بردار خواهد شد.» سران قریش می‌گویند: «ای ابوولید اختیار در دست شما است، هر کاری که می‌خواهی انجام بده.» سپس ابوولید به نزد پیغمبرﷺ می‌رود، و به او می‌گوید: ای برادرزاده عزیزم! اگر منظورت از ادعای نبوت و آنچه با خود آورده‌ای ملک و مال است، ثروت فراوانی را برای شما جمع می‌کنیم، تا جائی که از همه ما ثروتمندتر شوی، و اگر منظورت از آن، جاه و مقام و احترام است، ما شما را به عنوان رئیس و بزرگ خود قرار می‌دهیم که بدون نظر شما کاری انجام ندهیم، و اگر منظورت پادشاهی است ما شما را پادشاه خود قرار می‌دهیم، و اگر آنچه بر تو نازل می‌شود، نظر و قول جن و شیطان است و نمی‌توانی آن را از خود دور کنی، طبیبی پیدا می‌کنیم، تا شما را مداوا کند، چون اغلب جن‌ها وقتی که بر انسان تسلط پیدا کردند بدون مداوا دست بردار نمی‌شوند. پیغمبرﷺ در جواب او

فرمود: ای ابوولید سخنانت تمام شد؟ گفت: «بلی». پیغمبرﷺ فرمود: پس شما هم از من بشنو. چندین آیه از اوائل سوره فصلت را بر او تلاوت نمود، که تمام پیشنهادهای ابوولید را رد کرد.

مورخ آمریکائی واشنگتون افرنگ درباره شخصیت پیغمبرﷺ می‌گوید:

«آیا محمد ثروتمند بود؟ خیر فقیر بود، ولی با خدیجه ازدواج کرد، تا اندازه‌ای در رفاه قرار گرفت و برای افزایش ثروت او تلاش نمود. آیا محمد دارای شخصیت برجسته و بارزی بود؟ بلی در وطن خود انسان باشخصیتی بود، مردی بود باهوش و امین. آیا دارای نفوذ فراوان بود؟ بلی خانواده محمد پرده‌داری و خدمت کعبه را به عهده داشتند، و اداره و سرپرستی شهر مقدس مکه را عهده‌دار بودند، و این موقعیت اجتماعی و صفات و اخلاق پسندیده‌ای که داشت، موجب گردیده بود مورد اعتماد مردم باشند ولی همینکه به ادعای نبوت پرداخت و مردم را به اسلام دعوت نمود، با فشار و ناراحتی فراوان از جانب خانواده و طایفه خود روبرو شد،، چراکه شکستن و نابود ساختن بتها، بر قدرت و تسلط قریش بر کعبه، خط بطلان می‌کشید و آنان را از مزایای اقتصادی که از آمدن حجاج به مکه به دست می‌آوردند محروم می‌ساخت.

پیغمبر در راه نشر و گسترش اسلام رنج و مشقت فراوان تحمل نمود، و فداکاریهای فراوانی از خود نشان داد، و جماعت زیادی از صدق ادعای نبوت او در شک و تردید بودند و او را اذیت می‌کردند، چندین سال را با مشقت پشت سر هم گذراند بدون اینکه پیروزی چشم‌گیری بدست بیاورد، در خلال دعوت مردم به اسلام و ابلاغ وحی آسمانی به آنان با اهانتها و تهمتهای ناروا و فشارها و ناراحتیهای فراوان روبرو می‌شد، تا اینکه ناچار شد وطن خود را ترک نماید و بفکر جائی باشد که به سوی آن مهاجرت کند.

محمد در سن چهل سالگی بود که وحی بر او نازل شد، چندین سال پشت سر هم در راه انتشار دین اسلام زجر و ناراحتی و شکنجه افراد قبیله خود را تحمل

نمود.، وقتی از مکه مهاجرت کرد سیزده سال از آغاز دعوتش سپری شده بود در آن هنگام، از حالت یک تاجر ثروتمند، به صورت یک مهاجر فقیر و بی‌چیز درآمده بود.، وقتی به مدینه رسید، دربارهٔ قدرت بس عظیمی که در انتظارش بود فکر نمی‌کرد، بلکه فکرش متوجّه این بود، مسجدی بسازد تا بتواند در آن نماز بگذارد و در آنجا دعوتش را منتشر کند، و تمام آرزویش این بود که دین اسلام در جوی آرام و در فضای صلح و صفا گسترش یابد.»

باز می‌گوید: «رسول خدا در تمام کارهایش خود را فراموش کرده بود، هرگز به فکر خود نبود، رئوف و مهربان بود، دربارهٔ ثروت و مال فکر نمی‌کرد و منافع مادی را در نظر نداشت طوری که تمام مادیات را در راه رسیدن به روحانیت و معنویات فدا کرده بود.[۱]

تأثير و انعكاس رفتار پيغمبرﷺ بر اصحابش

اما فرض پنجم که می‌گوید: محمد توانسته ریا و تظاهر خود را از نزدیک‌ترین اصحاب حتی زنانش پنهان کند و کسی به این تظاهر آگاه نشود، این گفته و فرض از فرضهای سابق هم ضعیف‌تر و بی‌ارزش‌تر است که با کوچکترین دقت بطلان آن آشکار می‌گردد، زیرا تاریخ به ما نشان می‌دهد کسی که دارای مبدأ و مکتب و معتقدات مخصوصی است، دوستان و نزدیکانی از سنخ و نوع خود دارد، کسی که خود ریاکار و متظاهر باشد، دوستان و همکارانش نیز ریاکار و متظاهر خواهند بود، که او را در راه رسیدن به مقصود کمک می‌کنند و در تقسیم منافع و دست‌آوردها با هم سهیم خواهند بود تاریخ به ما نشان داده است که نزدیک‌ترین اصحاب و دوستان پیغمبرﷺ ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و علی ابن ابی‌طالب بوده است که همه در زهد و تقوا و دوری از دنیا و فداکاری در

۱ـ حیات محمد تالیف (واشنگتن افرنگ) ترجمه دکتر علی حسینی خربوطلی ۲۹۶ـ۲۹۸ـ۲۹۹

راه خدا به شیوه پیغمبرﷺ رفتار کرده‌اند. بعد از پیغمبرﷺ هم که خلافت را به دست گرفتند، قدرت نمائی و جاه‌طلبی بر ایشان مسلط نشد، تا زندگی خود را تغییر دهند بلکه خدمتگزار کسانی بودند که سرپرستی آنها را به عهده داشتند کمترین و ساده‌ترین لباس را می‌پوشیدند، ساده‌ترین غذا را می‌خوردند، و شب را با رکوع و سجود به روز می‌رساندند. زنان پیغمبر را ببینید که همه نمونه کمال و فضیلت بودند، تا زمانیکه در ملکوت اعلاء به پیغمبرﷺ پیوستند در نهایت درجه زهد و تقوا و پاکی و بی‌توجهی به دنیا بسر بردند، به راستی این چه تظاهر و ریائی است، که تا این اندازه دارای آثار خیر و برکت باشد، به نحوی که فضیلت و ارزشی بالاتر از آن نباشد!!!

یکی از دلایلی که صدق نبوت پیغمبرﷺ را تأیید می‌کند این است، که تمام دوستان نزدیک و همسرانش بر اسرار و کارهای او آگاه بودند، اگر در صدق ادعای پیغمبرﷺ کوچک‌ترین تردیدی می‌داشتند به او ایمان نمی‌آوردند و از او پیروی نمی‌کردند.

تأیید شدن پیغمبرﷺ از جانب خدا

اما فرض ششم که می‌گوید با وجود اینکه محمد شخص متظاهری بوده است، باز خداوند او را تأیید و کمک کرده است، این فرض از تمام فرضهای پیشین سست‌تر و بی‌اعتبارتر است. چه وقت دیده شده که خداوند انسانهای ریاکار و مفتری را تأیید و کمک نماید و آنان را بر روح و جان مردم مسلط کند، مخصوصاً کسانی که ادعای مقام نبوت می‌کنند، زیرا بدون شک نبوت بزرگترین حوادث جهان و مهم‌ترین آنها است.

چه زیبا است گفته نویسنده انگلیسی (توماس کارلایل) در کتاب خود به نام الأبطال: «به راستی برای هر فرد متمدن این عصر بزرگترین عیب است، که توجه به این افتراء و بدگمانی کند که می‌گوید دین اسلام دروغ و محمد فریبکار و

مزوّر بوده است، بر ما لازم است با این شایعات بی‌ارزش و شرم‌آور مبارزه کنیم، بدون شک رسالتی که این پیغمبر به عهده داشته، بدون وقفه برای مدت دوازده قرن چراغ پرفروغی بوده، فرا راه صدها میلیون انسان مثل ما، که خداوند آنان را مانند ما آفریده است، آیا سزاوار است کسی از شما گمان ببرد، رسالتی که بر اساس آن میلیونها میلیون انسان به زندگی خود ادامه داده‌اند و با اعتقاد به آن مرده‌اند، دروغ و فریبکاری و حقه‌بازی باشد؟! من به هیچ وجه نمی‌توانم همچو گمانی را داشته باشم، اگر دروغ و خیانت بتواند تا این اندازه در نزد مردمان رواج پیدا کند و تا این اندازه در نزد مردم مورد تأیید و قبول واقع شود، باید گفت که مردم جز عده‌ای سفیه و ابله و دیوانه چیزی نیستند، در زندگی جز پستی و عبث و گمراهی چیز دیگری وجود ندارد، بهتر آن بود که اصلاً چنین جهانی وجود نداشته باشد.»(۱)

کارلایل در ادامه سخنانش می‌گوید: «ای برادران محترم مگر کسی دیده است که یک انسان دروغگو بتواند دینی را بنیان نهد و آن را منتشر نماید؟ جای تعجب است! قسم به خدا انسان دروغگو حتی نمی‌تواند خانه‌ای را از آجر بسازد، دروغگوئی که به خصوصیات قیر و گچ و خاک و امثال آنها آشنائی نداشته باشد، چطور می‌تواند ساختمانی را بنا کند بلکه آن چه را که می‌سازد مجموعه‌ای به هم قاطی شده از مصالح ساختمانی بیش نیست، آری دروغگو نمی‌تواند چنین ساختمان باعظمت را بنا کند و شایسته نیست دست‌آورد دروغگو مدت دوازده قرن پابرجا و ثابت و برقرار باشد و صدها میلیون انسان را به نحو احسن رهبری نماید، بلکه سزاوار آن است که هرچه سریع‌تر پایه‌های آن در هم ریخته شود و منهدم گردد و به صورت کان لم یکن درآید.»

۱ـ به نقل از ترجمه عربی استاد محمد سباعی ص ۵۴

محمد رسالت همه پیغمبران را تحقق می‌بخشد

امّا آخرین فرض که می‌گوید: محمد هرچند پیغمبر نبوده است ولی کمالات و فضایل و معنویات و خیر و برکتی را با خود آورده است که کامل‌تر از فضایلی است که سایر پیغمبران آنها را با خود آورده‌اند امر به معروف و نهی از منکر، و برگزاری عبادت را مانند پیغمبران رواج داده است، باید بگوئیم این فرض نیز مانند سایر فرضهای پیش باطل و پوچ و بی‌اساس است و در مقابل نقد و بررسی، مقاومت ندارد، چون قبول این فرض به معنی دگرگونی سنت و نظام هستی است، چطور فرض می‌شود که محمد مفتری است ولی شریعت و قانون و دینی را با خود آورده است که از عادلانه‌ترین ادیان و شریعتهای ظاهر شده بر صحنه وجود به شمار می‌آید، مشتمل بر اصول و قواعدی است که عدالت مطلق هستند، و دربر گیرندهٔ کلیه عوامل ترقی و تمدن و پیشرفت می‌باشند، دکتر (گوستاو لوبون) در کتاب خود به نام (تمدن عرب) می‌گوید: «به راستی اصول اخلاقی که در قرآن هست به اندازه کلیهٔ اصولی که در تمام ادیانهای دیگر وجود دارد بلند و مترقی است.»(۱)

باز در ادامه سخنانش می‌گوید: «... بدون شک محمد در ممالک عربی به پیروزیی دست یافت که تمام دیانتهای قبل از اسلام نتوانسته بودند به آن دسترسی پیدا نمایند، مانند یهودیت و مسیحیت که نتوانستند پیروزیی که اسلام به دست آورد به دست بیاورند، بنابراین نمی‌توان حد و اندازه‌ای را برای فضل و بزرگواری محمد بر ملت عرب در نظر گرفت.»(۲)

و می‌گوید: «هرگاه مقیاس شخصیت انسانها کارهائی باشد که انجام داده‌اند، محمد از بزرگترین انسانهائی خواهد بود که تاریخ آنان را معرفی کرده است.»

به راستی بعضی از نویسندگان غرب نسبت به پیغمبر انصاف به خرج داده‌اند

۱ـ به نقل از ترجمه عربی استاد محمد عادل زعیتر ص ۴۵

۲ـ به نقل از ترجمه عربی استاد محمد عادل زعیتر ص ۱۲۸

امّا تعصب دینی چشم مورخین غرب را کور ساخته که قادر نیستند به فضیلت او اعتراف کنند.

علامه و دانشمند بزرگ (بارتلمی سنت هیلر) می‌گوید: «به راستی محمد از همه اعراب زمان خود پاکتر و از همه آنان متدین‌تر بود و با برخورداری از رأفت و محبت فراوان، و امتیازات اخلاقی فوق‌العاده، توانست قدرت و عظمت تاریخی خود را به دست آورد، بدون شک دینی که محمد مردم را به قبول آن دعـوت می‌کرد، نعمتی بود بس بزرگ، برای کلیه ملتهایی که به آن گـرویدند و بـه آن ایمان آوردند.»[۱]

این بود شـبهاتی، کـه مـنکرین رسـالت پـیغمبرﷺ آنـها را وارد مـی‌نمایند خواستیم آنها را یکی یکی باطل نمائیم، و ثابت کردیم که هیچیک از آنها ارزش علمی ندارند و از حقیقت بی‌بهره هستند، پس تنها یک راه برای ما باقی مانده است که بگوئیم محمد رسول و فرستاده پروردگار عالم می‌باشد.

۱ـ به نقل از ترجمه عربی استاد محمد عادل زعیتر ص ۱۲۸

فصل بیست و هفتم درباره حدیث :

دومین اصل از اصول شریعت اسلامی است

حدیث

دومین اصل از اصول شریعت اسلامی است

۱ـ مقام و ارزش حدیث در اسلام ۲ـ تدوین و نوشتن حدیث ۳ـ تلاش برای دسیسه در حدیث ۴ـ اعتماد بر اسلوب و شیوه علمی در پاکسازی حدیث ۵ـ سند حدیث و اقسام سند ۶ـ درجه صحت حدیث ۷ـ نقد و بررسی متن و نص احادیث ۸ـ مشهورترین کتب مورد اعتماد در حدیث ۹ـ حدیث مصدر و منشائی است برای تشریع و قانونگذاری.

معنی کلمه حدیث: این کلمه دارای یک معنای عمومی است که عبارت است از خبر و بحث و گفتگو خواه دربارهٔ امور دینی باشد یا غیر دینی. ولی بعدها معنای بخصوصی به خود گرفته است، که عبارت است، از قول یا فعل یا تأیید و تقریری که از پیغمبرﷺ روایت شده است، حدیث به این معنی مترادف سنت است.[۱]

مقام و ارزش حدیث در اسلام

اجماع مسلمانان بر این است که هرگاه روایت حدیثی از پیغمبرﷺ به ثبوت و صحت برسد، این حدیث، دلیل و حجت دینی است و یکی از دلایل استنباط

۱ـ تقریر عبارت از این است: پیغمبر(ص) کاری را دیده، یا شنیده است ولی نسبت به آن اعتراض نکرده است.

احکام می‌باشد، بر مسلمانان واجب است از آن پیروی کنند و برای روشن شدن مسائل دینی خود، به آن مراجعه نمایند، برابر دستور آن عمل کنند و قرآن کریم در اکثر آیات این حقیقت را با صراحت اعلام می‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عنه فَانتهوا﴾ حشر ۷

«هر چیزی را که پیغمبرﷺ (از احکام الهی) برای شما آورد و به شما گفت آن را انجام دهید، باید انجام دهید، و از چیزهایی که شما را از آنها منع نموده است باید دست بکشید و دوری کنید.» و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ و يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحيمٌ قُلْ أَطيعُوا اللهَ والرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلّوا فَإِنَّ اللهَ لاَيُحِبُّ الكافرينَ﴾ آل‌عمران ۳۲ـ۳۱

«بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید و خداوند آمرزندهٔ مهربان است، بگو از خدا و پیغمبرﷺ اطاعت کنید، و اگر سرپیچی نمایند خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.»

و خداوند خطاب به پیغمبر می‌فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِم﴾ نحل ٤٤

«قرآن را بر تو نازل کردیم تا روشن و معلوم کنی آنچه را بر ایشان فرستاده شده است.»

بنابراین حدیث دومین منبع و منشأ و دلیل احکام شرعی و عملی و اعتقادی است و بعد از قرآن حدیثﷺ محکم‌ترین و معتبرترین دلیل و حجت است و مقام و درجه حدیث بعد از قرآن و در مرتبه دوم قرار دارد.

برای فهم و درک معنی قرآن، حدیث از اهمیت فراوانی برخوردار است حدیث است که احکام جزئی را که در نصوص عام و قواعد کلی مستتر هستند آشکار می‌سازد و علما را راهنمائی می‌کند. طوری که اگر حدیث نمی‌بود این احکام پوشیده و مجهول باقی می‌ماند.

از کل آیات قرآن که در حدود شش هزار آیه است. آیات مربوط به احکام تقریباً به دویست آیه بالغ می‌شود، در حالی که احادیث مربوط به احکام نزدیک به چهار هزار حدیث است.

حدیث با بیان و تفصیل آیات مجمل، توضیح آیات مشکل، تخصیص آیات عام و مقید ساختن آیات مطلق، احکام شرع را بیان و روشن می‌سازد.

مثلاً قرآن بر کسی که می‌خواهد نماز بخواند طهارت را واجب نموده است، سنت و حدیث پیغمبرﷺ اجمال قرآن را بیان فرموده و هر نوع طهارت را خواه با آب باشد یا خاک بیان و روشن ساخته است.

یا قرآن نماز را واجب کرده است ولی به صراحت تعداد نمازهای واجبه و تعداد رکوع و سجود و اوقات آنها را تعیین ننموده است، تنها مجملاً به آنها اشاره کرده است، ولی سنت به صورت قولی و عملی چگونگی آنها را بیان و مشخص کرده است، پیغمبرﷺ با مردم نماز می‌خواند و می‌فرمود:

﴿صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي﴾[۱] یعنی «مانند من نماز بخوانید.»

یا قرآن کریم در آیات فراوانی به واجب بودن زکات اشاره کرده اما چیزهائی را که زکات در آنها واجب است و چه مقدار واجب است پرداخت شود به تفصیل بیان ننموده است ولی سنت پیغمبرﷺ همه اینها را بیان و مشخص کرده است، به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث تنها به مثالهای بالا اکتفا می‌نمائیم.

ضمناً پیامبرﷺ در هر موضوعات و حوادثی قضاوت می‌کرد، و یا سؤالهایی از او می‌شد که به آنها پاسخ می‌داد، و یا چیزهائی را به مردم می‌بخشید و چیزهایی را می‌گرفت و یا در مسائل مربوط به صلح و جنگ تصمیماتی را اتخاذ می‌کرد و به کارهائی دست می‌زد، در همه این موارد گاهی قرآن نازل می‌شد و گاهی نازل نمی‌شد، وقتی که قرآن نازل نمی‌شد، حدیث و سنت پیغمبرﷺ به عنوان مرجع و دلیل و حجت قرار میگرفت، اهتمام قرآن به حدیث و اینکه حدیث و سنت

۱- بخاری ، صحیح

پیغمبرﷺ مبیّن قرآن است، و در صورت نبودن نصّ قرآن، حدیث بـه تـنهائی حجت و دلیل و مرجع است، موجب گردید که مسلمانان اهتمام و عنایات فراوانی به آن مبذول دارند.

تدوین و جمع آوری حدیث

در زمان پیغمبرﷺ آنگونه که قرآن جمع‌آوری و نوشته شد حدیث جمع‌آوری و نوشته نگردید، می‌دانیم که پیغمبر چندین نفر را به عنوان کاتب وحی تعیین کرده بود تا آیاتی را که نازل می‌شد بنویسند، ولی پیغمبرﷺ کاتب و نویسنده‌ای برای گفته‌های غیر قرآنی خود تعیین نکرد، حتی می‌بینیم که بعضی از احادیث از نوشتن و جمع‌آوری حدیث نهی می‌نماید. فلسفه و حکمت عدم تدوین حدیث در زمان پیغمبرﷺ بیم التباس و اشتباه گرفتن قرآن با حدیث بود. چون وحی تـا زمان فوت پیغمبرﷺ منقطع نگردید، برای اینکه این اشتباه پیش نیاید، حدیث تدوین نگردید، در نتیجه زمانی که پیغمبرﷺ فوت کرد تنها کتاب مدون اسلامی قرآن بود و لاغیر، ولی احادیث به صورت غیرمدون از پیغمبرﷺ روایت می‌شد، و اغلب روایات آن از روی حافظه بود نه نوشته؛ هرگاه حادثه‌ای پیش مـی‌آمد و حکم آن در قرآن وجود نداشت، بعضی اصحاب که آگاه بودند، نظیر این حادثه در زمان پیغمبرﷺ را روایت می‌کردند، همچنین اصحاب موضوعاتی را که در زمان پیغمبرﷺ واقع شده بود از قبیل غزوات و وعده و وعیدها را روایت می‌کردند.

حدیث چه در زمان پیغمبرﷺ و چه در دوران خلفای راشـدین و مـدتی در دوران خلافت امویان به صورت شفاهی نقل می‌شد، تا اینکه خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید، او به نـماینده خـود در مـدینه مـنوره دسـتور داد تـا احـادیث پیغمبرﷺ را جمع‌آوری نماید، بخاری در صحیح خـود در (کـتاب عـلم) روایت می‌کند عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم نوشت:

«دقت کنید هرچه حدیث پیغمبر است بنویسید، چرا که من از این بیمناکم که

احادیث از بین برود و علما و محدثین باقی نمانند». می‌دانیم دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز از سال ۹۹ هجری قمری تا سال ۱۰۱ بوده است، پس باید، ابتدای تدوین حدیث تقریباً در سال ۱۰۰ هجری شروع شده باشد، عمر بن عبدالعزیز تنها به نوشتن نامه به نمایندۀ خود در مدینه اکتفا نکرد بلکه به تمام علمای ممالک اسلامی نامه نوشت و به آنان دستور داد تا در مورد احادیث پیغمبرﷺ تحقیق نمایند و آنها را جمع‌آوری و تدوین کنند.

تلاش برای دسیسه در حدیث

در اثر نوشته نشدن حدیث در کتاب مخصوصی در عصر اول و اکتفا کردن مسلمانان به تکیه بر حافظه در روایت آن و دشوار بودن مشخص ساختن تمام گفتارها و رفتارهای پیغمبر در دوران رسالتش، عده‌ای به خود جرأت دادند که گفته‌هایی را وضع کنند و به دروغ به پیغمبرﷺ نسبت دهند، چنین پیدا است که جعل حدیث در زمان خود پیغمبرﷺ آغاز شده بود زیرا پیغمبرﷺ که می‌فرماید:

﴿مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ﴾[1]

«هرکس عمداً دروغی به من نسبت دهد، باید جای خود را در آتش دوزخ آماده کند.»

از این حدیث چنین استنباط می‌شود که موضوعی پیش آمده و به دروغ گفته‌ای را به پیغمبرﷺ نسبت داده‌اند که آن حضرت در تهدید شخص دروغگو حدیث فوق را فرموده است.

سپس هنگامی که فتوحات اسلامی گسترش یافت و ملتهای بی‌حد و حصری با فرهنگهای مختلف به دین اسلام گرویدند، فارس، و رومی، و بربری، و مصری، و سوری و... گروه گروه به اسلام روی آوردند، و در بین آنان افرادی بودند، که ایمانشان از حلقومشان تجاوز نکرده بود، لذا جعل روایات به شیوۀ

۱ـ بخاری ، مسلم ، اصحاب سنن و امام احمد، متواتر

تکان دهنده‌ای گسترش یافت. این روایت‌های دروغین کلاً گمراه کننده و دربارهٔ تشبیه در الوهیت بودند، در بعضی از آنها تغییر احکام شریعت وجود داشت، برای اینکه بدانید تا چه اندازه‌ای جعل روایات گسترش یافته بود، کافی است که به این گفته امام احمد حنبل در مورد احادیث تفسیر کننده قرآن توجه فرمائید، که می‌گوید «هزارها حدیث تفسیر کننده قرآن جمع شده است ولی حتی یک حدیث از آنها در نزد من به صحت نرسیده است.»

و یا کافی است به این مطلب توجه فرمائید که علما معتقدند محدث بزرگ، بخاری کتاب خود را که مشتمل بر هفت هزار حدیث می‌باشد، و سه هزار آنها مکرر است (و در حقیقت صحیح بخاری چهار هزار حدیث است) از بین ششصد هزار حدیث متداول در زمان خود انتخاب و استخراج کرده است.

چندین امر باعث شد که جاعلان و وضع کنندگان روایت به این کار اقدام کنند که مهم‌ترین آنها بشرح زیر است:

اول: اختلافات سیاسی بود مانند اختلافاتی که در بین علی و ابوبکر و علی و معاویه یا در بین عبدالله بن زبیر و عبدالملک، وجود داشت، و یا اختلافی که بعداً در بین امویان و عباسیان پدید آمد، تمام این مسائل باعث جعل روایت شد، و روایت‌های فراوانی در تأیید و برتری دسته‌ای بر دسته دیگر وضع شد. قبایل عرب هریک برای به دست آوردن ریاست و افتخار با هم در حال مبارزه بودند، راه جعل روایت را بر روی خود باز دیدند که برای افتخار بر همدیگر از آن وارد شدند و احادیث فراوانی در این باره وضع کردند، یا احادیثی در برتری عرب بر غیرعرب وضع شد، و یا تعصب نسبت به شهری، باعث وضع حدیث در برتری دادن آن بر سایر شهرها شد، به همین دلیل است که شاید شما نتوانید شهر بزرگی را پیدا کنید که احادیثی درباره فضیلت آن روایت نشده باشد.

دومین عامل مهم وضع حدیث اختلافات کلامی و فقهی است مثلاً علمای کلام در مسائلی مانند، قدر، و جبر و اختیار با هم اختلاف داشتند، گروهی به خود

اجازه دادند که احادیثی را وضع کنند و مذهب خویش را با این احادیث موضوع تأیید نمایند، عده‌ای از علمای فقهی هم دست به چنین کاری زدند، بدین جهت است که هر مسئله فرعی فقهی مختلف فیه را می‌بینید حدیثی در آن روایت شده که مذهبی را تأیید می‌نماید و حدیث دیگری هم روایت شده است که مذهب دوم را تأیید می‌کند.

سومین عامل جعل حدیث پیروی و تبعیت عده‌ای عالم‌نما، از هوا و تمایلات امراء و خلفاء بود که به خاطر طمع و بدست آوردن مادیات احادیثی را که باعث خشنودی آنان بود وضع می‌کردند.

چهارمین عامل وضع حدیث سهل‌انگاری بعضی در تشویق و ترغیب به کارهای خوب و سایر چیزهایی بود که مربوط به حلال کردن یا حرام کردن نمی‌شد، این امر باعث گردید که این عده به خود اجازه دهند در این مورد احادیثی وضع کنند، در نتیجه کتابهای حدیث را با احادیث مربوط به برتری بخشیدن اشخاص یا فضایل آیات و سوره‌های قرآن پر کردند، که در این باره از (ابوعصمت نوح بن مریم) روایت شده که گفته است: «احادیثی را در فضیلت قرآن و سوره‌های آن وضع کرده است، به این عنوان که هرکس فلان سوره را بخواند این اجر را دارد، که این احادیث موضوعه همان احادیثی هستند که در تفسیر خازن و بیضاوی در آخر هر سوره ذکر شده است.»

و همینطور است احادیث موضوعهٔ فراوانی که به کتابهای تصوف و اخلاق در مورد ترغیب و تشویق به کار خیر، یا تهدید و تحذیر از کار بد، وارد شده است.

اعتماد بر اسلوب و شیوهٔ علمی در پاکسازی حدیث

این دسیسه و خیانت در روایت و نسبت دادن گفته‌هائی به پیغمبرﷺ جماعتی از علمای مخلص و صادق و مؤمن را بیمناک نمود، لذا با تمام توان و همت برای پاکسازی حدیث از احادیث موضوع قیام کردند، و احادیث صحیح را از غیرصحیح

و موضوع جدا نمودند، و برای این کار شیوه و اسلوب بسیار دقیق علمی را بکار گرفتند که به هیچوجه جایز نیست آن را دست کم گرفت و یا نسبت به آن بی‌توجهی شود، دکتر (اسد رستم) یکی از اساتید تاریخ دانشگاه آمریکا در بیروت، در کتاب خود به نام (مصطلح التاریخ) می‌گوید: «به حقیقت اصول و قواعدی که علما و پیشوایان در حدیث از قرنها پیش برای شناسائی حدیث و رسیدن به حقیقت در آن پی‌ریزی کرده‌اند، چه از لحاظ ماهیت و چه از لحاظ هدف و نظم و روش، کاملاً موافق با اصول و قواعدی است که علما در اروپا قرنها بعد در بنیانگذاری علم (متدلوژی)[۱] بکار گرفته‌اند، اگر مورخین اروپائی در قرون وسطی و عصر جدید، از نوشته‌ها و کتابهای علمای حدیث اطلاع پیدا می‌کردند بدون شک در به وجود آوردن علم متدلوژی تا این اندازه به تأخیر نمی‌افتادند. و تأسیس آن تا اواخر قرن هجدهم بتأخیر نمی‌افتاد. می‌توانیم با شهامت، و صدای رسا و بلند مؤکداً به همکاران مورخ خود در غرب بگوئیم که آن علمی که شما افتخار می‌کنید، و ادعا دارید که بنیان‌گذار آن بوده‌اید در حقیقت قرنها پیش، علمای حدیث آن را در مملکت ما به وجود آورده و به اوج ترقی و شکوفائی رسانیده‌اند.»

یکی از شیوه‌های علمی که علمای حدیث به کار گرفته‌اند این است، که نام تمام راویان هر حدیث که یکی از دیگری آن را نقل و روایت کرده است مشخص و معلوم نموده‌اند، این کار در اصطلاح علمای حدیث به اسم (اسناد) یا (سند) معروف است. سند یا اسناد به معنی دلیل و برهان بر صحت روایت می‌باشد، زیرا کسی که حدیثی را روایت می‌کرد، می‌گفت، که از فلانی شنیدم، یا فلانی این حدیث را برایم نقل نمود و آخرین نفر که حدیث را روایت می‌کند، اسناد یا سند را

۱ـ متدلوژی علمی است که تمام وقایع و حوادث و گفته‌های تاریخی را قطع نظر از صحت و سقم آن ضبط می‌کند و آنها را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد تا آنان را روشن سازد و نیز اصول قدیمه‌ای که به ما رسیده‌اند نقد می‌کند تا میزان صحت آنها را دریابد.

شروع می‌نماید سپس تمام افرادی که در سلسله روایت این حدیث قرار دارند و یکی از دیگری آن را روایت کرده است یکایک تا می‌رسد به مصدر اوّل حدیث که پیغمبرﷺ است مشخص و شناسائی می‌شوند. شیوه تحقیق اسناد به حدی دقیق بود که علمای اسلام توانستند در این مورد پیروزی و موفقیت کلی را به دست آورند، زیرا علما، خود را ملزم ساختند تا بر اوضاع تمام راویان در سلسله روایت هر حدیثی باخبر شوند، و معایب و نقایص هر راوی و نقل کننده هر حدیثی را کشف نمایند، این امر مستلزم شناسائی شرح حال و زندگی راویان و بررسی اخلاق و صفات و استعدادها و تشخیص درجات زکاوت آنان می‌شد، به همین علت بود که علمای اسلام توانستند علم تراجم را که معروف به علم «جرح و تعدیل» است پایه‌گذاری نمایند تا در پرتو آن احوال و اوضاع هریک از راویان هر حدیث را بررسی کنند، و زمانی را که در آن زندگی کرده‌اند بشناسند، به نحوهٔ زندگی و میزان درآمد آنان آشنا شوند و محل زندگی آنان را شناسائی نمایند، و مشخص نمایند در بین کدام یک از راویان حدیث، تشابه اسمی وجود دارد، و همچنین علمای حدیث با دقت فراوان درباره شخصیت هر راوی به تحقیق و بررسی پرداختند تا بدانند تا چه اندازه راستگو یا دروغگو است و تا چه اندازه رعایت دقت و امانت در نقل متن حدیث دارد تا پس از بررسی کلیه جهات شخصی و اجتماعی هر راوی و شناسایی دقیق آن حکم کنند که این راوی در روایت خود، امین، دقیق و مورد اعتماد است یا خیر، بدین جهت است که علمای حدیث، هیچ راویی را قبول نمی‌کردند مگر اینکه در درجه بالا و فوق‌العاده‌ای از صداقت و دیانت و شخصیت و دارای گذشته پاک، قرار می‌گرفت، و به خاطر دقت و سختگیری در قبول روایت، علمای حدیث هرگاه، کوچک‌ترین شبهه‌ای در راوی از لحاظ شخصیت و گذشته او مشاهده می‌نمودند، او را ضعیف قلمداد می‌کردند، و اگر در صداقت و راستگوئی او به شک می‌افتادند و پس از تحقیق معلوم می‌شد، که گاهی اوقات دروغ می‌گوید، روایت او را به عنوان موضوع، دور

می‌انداختند هرچند این دروغ مربوط به روایت حدیث هم نمی‌شد و معلوم هم نبود که راوی در روایت حدیث هم دروغ گفته باشد در این باره امام مالک بن انس (۱۷۹ هـ) می‌گوید: «علم[۱] از چهار نوع افراد گرفته نمی‌شود و از غیر این چهار نوع پذیرفته می‌گردد ۱ـ انسان سفیه و دیوانه ۲ـ انسانی که از هوای نفس پیروی می‌کند و اهل بدعت است و مردم را به هوای نفس و بدعت دعوت می‌کند ۳ـ انسانی که به هنگام سخن گفتن با مردم دروغ می‌گوید، هرچند این شخص متهم به دروغ در روایت حدیث پیغمبرﷺ هم نباشد ۴ـ مرد پیری که دارای فضل و خیر و صلاح است ولی بروایتی که نقل می‌کند تسلط ندارد و به آن آگاه نیست.»

همینطور علمای حدیث به دقت، میزان قدرت حافظه هر راوی را مورد بررسی قرار می‌دادند و در این مورد اطمینان به دست می‌آوردند، و روایات هر راوی را با روایتهای دیگر او و روایات دیگران مقارنه و مقایسه می‌نمودند، و اگر در این مقایسه خطاء و اشتباهی می‌دیدند و می‌دانستند که راوی دارای حافظه خوب و قوی نیست، روایت و حدیث او را ضعیف معرفی می‌نمودند، هرچند این راوی از لحاظ صداقت و شخصیت هیچ ایرادی هم نداشت، باز روایتش را قبول نمی‌کردند چون می‌ترسیدند روایتش در اثر ضعف حافظه اشتباه و خطاء باشد.

یکی دیگر از شیوه‌های تحقیق و بررسی علمای حدیث این است که عبارات و متن و نصّ حدیث را مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند. دکتر (اسد رستم) در این باره می‌گوید:

«این کار افتخاری است از افتخارهای علمای حدیث، زیرا آنان به رعایت امانت و دقت در نقل و روایت متن حدیث معتقد بودند، و بر خود واجب می‌دانستند که عبارات و نصّ متن حدیث را به دقت بررسی کنند تا بر اصل

۱ـ باید بدانیم که اصحاب و تابعین وقتی که کلمه علم را ذکر می‌کردند منظورشان حدیث پیغمبر(ص) بود. مترجم

کلمات و الفاظ حدیث همانطوری که روایت شده است آگاهی یابند، بعضی از علمای حدیث به حدی به این اصل پایبند بودند، حتی اگر خطاء و اشتباهی در کلمه یا اعراب آن می‌دیدند، از اصلاح آن خودداری می‌کردند، و به نوشتن نظر خود در هامش کتاب قناعت می‌نمودند، این روش که علمای حدیث در قرنهای اوّل بدان دست یافتند و بر اساس آن به تحقیق و بررسی می‌پرداختند، مورد عمل و اعتماد مورخین معاصر می‌باشد.[۱]»

علمای حدیث باز برای قبول حدیث اصول و قواعدی چنان مشخصی را وضع کرده‌اند که هنوز جزو دقیق‌ترین و اعلاترین و صحیح‌ترین قواعد برای اثبات مسائل تاریخی به شمار می‌آیند. کتابهایی که مشتمل بر این اصول و قواعد هستند مصطلح حدیث نام دارند. بعد از همه این تحقیقات و بررسی روایات به شیوه‌های دقیق علمی، بعضی از علما و امامان و پیشوایان حدیث تمام روایاتی که به ایشان رسیده بود اعم از روایات صحیح و ضعیف جمع‌آوری کردند، و میزان قوت و صحت یا ضعف هر روایتی را در اکثر موارد بیان نمودند، و بعضی دیگر از علمای حدیث مانند بخاری و مسلم، تنها احادیث صحیح را در کتاب خود جمع کردند، عده دیگر از علما برای آشنا شدن مردم با احادیث موضوعه و دروغین و دوری مردم از آنها تنها روایات موضوعه را در کتابهای مخصوصی جمع نمودند، و همچنین عده‌ای از علما وقتی که حدیثی را می‌نوشتند تمام اطلاعات مربوطه را از قبیل اسم راویان حدیث و اوضاع و احوال و میزان شخصیت و اخلاق و استعداد آنان را، می‌نوشتند تا کسانی که دربارۀ حدیث تحقیق می‌کنند، از روی دلیل و برهان و مدرک به صحت حدیث یا ضعف آن اطمینان پیدا کنند و در

۱ـ به کتابهایی که مشتمل بر قواعد پاکسازی حدیث هستند مصطلح الحدیث می‌گویند: یکی از آنها رساله قاضی عیاض در مصطلح الحدیث می‌باشد. دکتر اسد رستم در تعریف آن می‌گوید: «این رساله نفیس‌ترین کتابی است که در این باره نوشته شده است، و قاضی عیاض با نوشتن آن به اعلا درجه و مقام علمی و دقت دست یافته است، به حقیقت هیچیک از علمای بزرگ اروپا و آمریکا تا به حال توانائی آن را نداشته‌اند که کتاب بهتر از آن در مسائل تاریخی بنویسند، این در حالی است که هفت قرن از نوشته شدن این کتاب می‌گذرد.

نتیجه این زحمات و تلاشهای فراوان بود که در هریک از این مطالب صدها و بلکه هزارها جلد کتاب بزرگ و کوچک تألیف شده است که در نزد هیچ ملت دیگری نمونهٔ این تلاش و تحقیق و بررسی و تألیفات حتی در سطح بسیار پائین‌تری دیده نشده است.

سند حدیث و اقسام آن

علما، از لحاظ اسناد، حدیث را به اقسام زیر تقسیم کرده‌اند:

۱ـ متواتر: حدیث متواتر آن است که، جماعت زیادی آن را روایت کرده باشند، طوری که امکان اینکه، این جماعت بر جعل و وضع آن توافق کرده باشند، وجود نداشته باشد، و باید در هر طبقه از طبقات راویان، این تعداد وجود داشته باشند تا اینکه سلسله روایت و اسناد به پیغمبر منتهی می‌گردد.

حدیث متواتر خود نیز به دو دسته تقسیم می‌گردد: نوع اول حدیثی است که از لحاظ لفظ و معنی متواتر باشد. این نوع حدیث متواتر بسیار کم است. نوع دوم حدیثی است که تنها از لحاظ معنی متواتر است، مانند تعداد نماز روزانه و تعداد رکعات هر نماز و... جماعتی از محدثین و حفاظ حدیث، کتابهایی دربارهٔ حدیث متواتر نوشته‌اند که آخرین آنان علامه و محدث بزرگ، سید محمد بن جعفر کتانی است که کتاب خود را (نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر) نام نهاده است و احادیث آن به پانصد حدیث می‌رسد.

۲ـ حدیث آحاد: حدیثی است که تعداد راویان آن به حد تواتر نرسیده خواه راوی آن یک نفر باشد یا بیشتر و حدیث آحاد هم دارای چندین قسم می‌باشد.

درجات حدیث از لحاظ صحت و ضعف

از لحاظ صحت و ضعف علما، حدیث را به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

اوّل حدیث صحیح: حدیث صحیح آن است که از خطاء خالی باشد، و علت و

ایرادی در اسناد آن وجود نداشته باشد، و راویانی عادل با قدرت ضبط و حفظ قوی و مورد اعتماد آن را از افراد مانند خود روایت کرده باشند تا سلسله روایت و سند به پیغمبر متصل می‌شود و هیچ علت و شذوذی در آن نباشد.

دوم حدیث حسن: حدیث حسَن آن است که در سلسله روایات و اسناد آن راویانی که به دروغ متهم باشند وجود نداشته باشد، ولی کسانی باشند که از لحاظ قدرت ضبط و حفظ مانند راویان حدیث صحیح قوی و نیرومند نباشند، و همین طور تا سلسله روایات بدون وجود راوی متهم به کذب، به پیغمبرﷺ منتهی می‌شود.

سوم حدیث ضعیف: حدیث ضعیف آن است، که در صحت آن شک وجود داشته باشد. مثلاً متن و عبارت حدیث جای شک باشد، و یا یک یا چند نفر از راویان آن اشخاصی باشند، که شایستگی آن را نداشته باشند که حدیث از آنان روایت شود.

اما روایتی که به دروغ به پیغمبر نسبت داده شده باشد، موضوع می‌گویند، و به هیچ وجه حدیث به شمار نمی‌آید، و اطلاق حدیث بر آن تا زمانی جایز است که موضوع بودن آن ثابت نشده باشد و همینکه ثابت شد باید فقط لفظ موضوع بر آن اطلاق شود، روایت موضوع حرام است مگر به منظور معرفی کردن و برحذر داشتن مردم از آن.

نقد و بررسی نصّ و متن حدیث

علمای حدیث در نقد و بررسی خود تنها به نقد اسناد حدیث قناعت نکرده‌اند و تنها صحت سند را ملاک قبول حدیث قرار نداده‌اند، بلکه، به نقد و بررسی نصّ و متن حدیث نیز پرداخته‌اند و برای آن، اصول و قواعدی وضع کرده‌اند، که ارزش و میزان دقت آنها به هیچوجه از ارزش و دقت قواعدی که امروزه در عصر ما برای نقد و بررسی به کار گرفته می‌شود کمتر نیست شاه عبدالعزیز خلاصه

این اصول و قواعد را در کتاب خود به نام (العجالة النافعة) آورده است و احادیثی را که بر اساس این قواعد قابل قبول نیستند بیان نموده است این قواعد عبارتند:

اول: هرگاه نص حدیث با یک واقعیت تاریخی تعارض داشته باشد، قابل قبول نیست.

دوم: هرگاه راوی اهل بدعت باشد و روایت او یکی از اصحاب پیغمبر را مورد طعن قرار دهد و یا جزو خوارج باشد و حدیثی که روایت می‌کند نسبت به اهل بیت پیغمبرﷺ طعن داشته باشد این نوع روایتها ذاتاً مردود است ولی اگر با حدیث صحیح دیگری که راوی آن بی‌طرف است تأیید گردد قابل قبول می‌باشد.

سوم: روایتی است که تنها یک نفر آن را از پیغمبرﷺ روایت کرده باشد و مفاد آن به اندازه‌ای مهم باشد که بر همه مسلمانان واجب باشد از آن پیروی کنند، چنین روایتی هم قابل قبول نیست، چون موضوعی به این مهمی چطور ممکن است تنها یک نفر آن را از پیغمبرﷺ شنیده باشد؟

چهارم: هرگاه ظاهر روایت نشان دهد که این روایت دروغ است، قبول نیست.

پنجم: حدیث مخالف با عقل و تعالیم ثابت شدهٔ اسلام قابل قبول نیست.

ششم: اگر تنها یک راوی، حدیث مربوط به حادثه و واقعه‌ای را روایت کند که چنانچه وقوع این حادثه راست می‌بود همه مردم از آن آگاه می‌شدند و جماعت فراوانی آن را روایت می‌کردند، این نوع روایت هم مورد قبول نمی‌باشد.

هفتم: هرگاه موضوع روایت بی‌ارزش باشد و با عظمت پیغمبرﷺ توافق نداشته باشد و کلمات آن نافصیح و با فصاحت و بلاغت پیغمبرﷺ هماهنگی نداشته باشد، مورد قبول نیست.

هشتم: هرگاه روایت متضمن مجازات شدید برای گناهان کوچک باشد و یا اجر و پاداش بزرگ را برای کارهای ساده دربر داشته باشد قابل قبول نیست.

نهم: هرگاه روایت دربارهٔ انبیاء و پیغمبران بحث کند، و بگوید: این پیغمبران در مقابل اعمال صالح مردم، به آنان ثواب می‌رساندند، این نوع روایت قابل

قبول نیست چون تنها خداوند است که به مردم ثواب و عقاب می‌رساند.
دهم: هرگاه راوی اعتراف نماید که فلان روایت را وضع کرده است.

مشهورترین کتب مورد اعتماد در حدیث

قبلاً گفتیم که در ابتدای قرن دوم هجری جمع و تدوین حدیث، شروع شد و کتابهای فراوانی تدوین گردید. از مشهورترین کتاب‌های تألیف شده در قرن دوم (الموطا) امام مالک متوفی (۱۷۹) می‌باشد. بعدها تدوین حدیث سرعت بیشتری یافت و در اواسط قرن دوم کتابهای بیشتری تدوین شد. اما تدوین حدیث و توجه به آن به عنوان یک علم مخصوص و جدا از سایر علوم و ترتیب احادیث به صورت منظم و دارای ابواب مخصوص، تنها در قرن سوم کامل گردید.

البته کتابهای تألیف شده در حدیث بسیار فراوان است، ولی صحیح‌ترین آنها از نظر علمای اسلام کتابهای زیر می‌باشند:

اول: صحیح بخاری: تألیف محمد بن اسماعیل بخاری متوفی سال ۲۵۶ هجری.

دوم: صحیح مسلم: تألیف مسلم بن حجاج متوفی سال ۲۶۱ هجری.
سوم: سنن ابی‌داود: متوفی سال ۲۷۵ هجری.
چهارم: سنن ترمذی: متوفی سال ۲۷۹ هجری.
پنجم: سنن ابن ماجه: متوفی سال ۲۷۳ هجری.
ششم: سنن نسائی: متوفی سال ۳۰۳ هجری.

در بین کتابهای صحیح، صحیح بخاری و مسلم از اهمیت و اعتباری خاص برخوردار می‌باشند و علمای اسلام این دو کتاب را صحیحین می‌نامند، و این دو کتاب جز احادیثی که همه بر صحت آنها اتفاق دارند، حدیث دیگری را دربر ندارند.

چهار کتاب صحیح دیگر، تنها مشتمل بر احادیث صحیح نیستند بلکه دارای

احادیث حسن نیز می‌باشند، معمولاً خود مؤلفین این کتابها اگر حدیثی را روایت کرده باشند که امکان مردود بودن آن وجود داشته باشد، توجه خواننده را به موضوع جلب کرده‌اند و به این امر اشاره کرده‌اند.

اقسام حدیث صحیح

جمهور علماء احادیث را با توجه به تفاوت اوصاف و خصوصیاتی که مقتضی صحت حدیث هستند به هفت قسم تقسیم کرده‌اند، که به ترتیب زیر است و هر قسمی از قسم مابعد خود صحیح‌تر می‌باشد.

اول: حدیثی که بخاری و مسلم هر دو آن را استخراج کرده‌اند، کـه حـدیث متفق علیه نام دارد.

دوم: حدیثی است که تنها بخاری آن را روایت کرده است.

سوم: حدیثی است که تنها مسلم آن را روایت کرده است.

چهارم: حدیثی است که طبق شرایط مسلم و بخاری روایت شده ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.

پنجم: حدیثی است که تنها طبق شرایط بخاری روایت شده باشد.

ششم: حدیثی است که تنها طبق شرایط مسلم روایت شده باشد.

هفتم: حدیثی است که یکی از علماء و پیشوایان حدیث آن را تصحیح کرده باشد.

حدیث منبع و مصدر تشریع و قانون اسلامی است

مجتهدین، احکام شرع را تنها از احادیث صحیح و حسن اتخاذ کرده‌اند، ولی حدیث ضعیف منشاء احکام اسلامی نمی‌باشد و هیچ حکمی از احکام شـرعی مبتنی بر حدیث ضعیف نمی‌باشد، حدیث ضعیف مفید حکم نیست، تنها بعضی

از علماء گفته‌اند که در نشان دادن فضایل اعمال به حدیث ضعیف عمل می‌شود، مانند احادیث ضعیفی که مردم را به اخلاق حسنه و عمل صالح دعوت می‌نمایند، همانطوری که غزالی در کتاب احیاء العلوم از احادیث ضعیف برای تشویق به کارهای نیک و اخلاق پسندیده استفاده کرده است.

باید به این حقیقت توجه نمائیم که احادیث ضعیفی وجود دارند که هرچند تا مرتبه (موضوع) تنزل نکرده‌اند، ولی ارزش آنها از موضوع چندان بیشتر نیست، بعضی از احادیث ضعیف نیز در بیان حقایق، با روح قرآن مخالف و مغایر است، لذا واجب است نسبت به حدیث ضعیف احتیاط شود. هرچند بهتر این است که در هیچ موردی مستمسک و مورد توجه قرار داده نشود.

حدیث موضوع به هیچوجه حکم از آن اتخاذ نمی‌شود

روایت موضوع نه تنها مصدر و منشاء احکام شرعی نیست و مفید حکم نمی‌باشد، بلکه نقل آن هم در کتاب یا در وعظ و خطابه حرام است، مگر به منظور آگاه ساختن مردم بر اینکه این روایت موضوع است، کسانی که دایرةالمعارف اسلامی را تألیف کرده‌اند می‌گویند: «با وجود اینکه مسلمانان جاعلین و وضع کنندگان حدیث، و کسانی را که موضوع را از روی سوءنیت در بین مردم انتشار می‌دهند ملعون می‌دانند و آنان را لعن و نفرین کرده‌اند، ولی در بعضی موارد اعتباراتی وجود دارد که از شدت جرم عمل به موضوع می‌کاهد، مخصوصاً اگر مشتمل بر مواعظ و تعالیم اخلاقی باشد.»

این گفته صاحبان دایرةالمعارف اسلامی، مغایر و مخالف با حقیقت است، و افترائی است بر علم الحدیث، زیرا علمای حدیث از قدیم این شبهه را باطل و رد کرده‌اند و در کتاب علم الحدیث معروف به مقدمه ابن اصلاح (ص ۱۰۰) عیناً چنین آمده است: «وضع کنندگان حدیث چند دسته هستند. بدترین و خطرناک‌ترین آنان کسانی هستند که به زهد و تقوی معروفند و با نیت خیر اقدام

به وضع روایت کرده‌اند و گمان برده‌اند چون مورد اطمینان مردم هستند موضوعات ایشان مورد قبول واقع می‌شود. اما بعداً علمای برجسته و نابغه حدیث علیه آنان قیام کردند، و پرده از روی خیانت و عار ایشان برداشتند و آثار ننگ و ناروای آنان را آشکار و نابود ساختند.

حدیث، تشریعی و غیرتشریعی است

باید توجه داشت کلیه احادیثی که از پیغمبرﷺ روایت و در کتب حدیث تدوین شده است، اعم از اقوال و افعال و تقریرات پیغمبرﷺ بر چند قسم است:

قسم اوّل: احادیثی هستند مربوط به نیازهای بشری مانند خوردن، نوشیدن، خوابیدن، راه رفتن، دید و بازدید، ایجاد مصالحه به طریق عرفی و معمولی و خرید و فروش اشیاء.

قسم دوم: احادیثی هستند مربوط به تجارب و عادات شخصی یا اجتماعی؛ مانند احادیثی که در مورد زراعت و طب وجود دارد.

قسم سوم: احادیثی می‌باشند که از تدبیر انسان و با توجه به شرایط خاص نشأت گرفته است، مانند تقسیم لشکر بر حسب موقعیت و کیفیت جنگی، و تنظیم صفوف بر حسب اقتضای موقعیت و سایر کارهائی که بر حسب ظروف و شرایط و مهارت و تجربه و تاکتیک خاص انجام می‌شوند، تمام احادیثی که مربوط به این سه قسم هستند تشریعی نمی‌باشند، به این معنی که از مسلمانان خواسته نمی‌شود آنها را انجام دهند یا ترک نمایند، چون این احادیث مربوط به مختصات بشری هستند، رفتار پیغمبرﷺ در آنها، به عنوان مصدر و منشأ قانون شرعی قرار نمی‌گیرد و مردم ملزم نیستند در این موارد حتماً مانند پیغمبرﷺ رفتار کنند. مثلاً اگر پیغمبرﷺ غذای حلالی را طبعاً دوست نداشته باشد بر مسلمانان واجب و یا سنت نیست که آن غذا را دوست نداشته باشند.

حدیث تشریعی عام و خاص

احادیثی که مربوط به تشریع و بیان حکم شرعی است بر چند قسم می‌باشد.

اوّل: احادیثی است که از پیغمبرﷺ به عنوان اینکه پیغمبر است و حکمی را بیان و به مردم ابلاغ می‌نمَاید روایت شده مانند اینکه پیغمبرﷺ مجملی را از قرآن بیان می‌کند، حکم عامی را از احکام قرآن تخصیص می‌نماید و یا حکم مطلقی از احکام قرآن را مقید می‌سازد، و یا یکی از شئونات عبادت را بیان می‌کند، و یا حلال یا حرامی را روشن می‌سازد و عقیده و اخلاق و یا چیزی مربوط به مسائل فوق را بیان می‌نماید، این نوع حدیث تشریعی عام است و تا روز قیامت ثابت بوده و حکم آن باقی است و عمل به آنها لازم است، اگر این احادیث به چیزی دستور دهند باید هر مسلمانی طبق آنها عمل کند و اگر از کاری نهی نماید باید از آن دوری جویند.

قسم دوم: از احادیث تشریعی احادیثی است بدین جهت از پیغمبرﷺ صادر شده است که رئیس و امام و پیشوای همه مسلمانان بوده است، مثلاً چون فرمانده کل قوا بوده لشکر را به جبههٔ جنگ فرستاده است، اموال بیت‌المال را در موارد و جهاتی که باید صرف شود صرف نموده است و یا بیت‌المال را جمع‌آوری کرده است و چون رهبر تمام مسلمانان بوده قضات و فرماندهان را خود تعیین کرده است، پیمانهای صلح را با دشمنان بسته است و یا سایر کارهایی که جزو شئونات رهبری است و مصالح عمومی، آنها را ایجاب می‌نماید. این نوع از احادیث تشریعی جنبه عمومی ندارد، کسی حق ندارد بگوید چون پیغمبرﷺ این کارها را انجام داده است او هم باید انجام دهد، مگر به اجازه رهبر و رئیس حکومت اسلامی.

قسم سوم: از احادیث تشریعی احادیثی هستند به خاطر اینکه پیغمبرﷺ قاضی بوده است این احادیث از او صادر شده است، زیرا پیغمبرﷺ همانگونه که رسول خدا بود و احکام پروردگارش را به مردم می‌رساند، رهبر و رئیس تمام

مسلمانان نیز بود، که به کارهای آنان نظم می‌بخشید و کارهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان را اداره می‌نمود، علاوه بر این در اختلافات و دعاوی ایشان به قضاوت می‌نشست و دادگری می‌نمود.

این نوع احادیث پیغمبرﷺ مانند قسم دوم تشریع عام ندارند، بنابراین اگر کسی حقی بر کس دیگر داشته باشد و آن شخص آن را انکار کند و صاحب حق شاهد و بیّنه داشته باشد حق ندارد بدون حکم حاکم شخصاً حقش را از طرف بگیرد و بگوید چون پیغمبرﷺ شخصاً حق را گرفته است من هم حقم را شخصاً خواهم گرفت، چون پیغمبرﷺ به خاطر اینکه قاضی بوده اقدام به اخذ حق کرده است، و در زمان پیغمبرﷺ وقتی شخصی ادعائی می‌کرد و طرف آن را انکار می‌نمود، اگر مدعی شاهد و بیّنه را حاضر می‌کرد، حاکم حقش را از طرف می‌گرفت نه خود شخص.

پایان کتاب روح‌الدین الاسلامی

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین الی یوم الدین و آخر دعوانا أَن الحمد لله رب العالمین.

پایان ترجمه فارسی کتاب روح‌الدین الاسلامی تألیف استاد عفیف عبدالفتاح طباره به دست اینجانب ابوبکر حسن‌زاده در شب چهارشنبه سوم آذرماه یکهزار و سیصد و هفتاد و دو هجری شمسی مطابق با نهم جمادی الثانی یکهزار و چهارصد و چهارده هجری قمری، در شهر تبریز، از پیشگاه خداوند متعال تمنّا دارم که به عنوان عمل صالح که با نیت خالص انجام گرفته آن را قبول فرماید و مورد استفاده مسلمانان واقع شود و باعث دعای خیر آنان گردد و ما ذالک علی الله بعزیز.

ابوبکر حسن‌زاده
۷۲/۹/۳

منابع و مراجع این کتاب:

۱ـ قرآن کریم
۲ـ تفصیل الا یات القرآن الکریم، تألیف کولا بوم ترجمه استاد محمدفؤاد عبدالباقی
۳ـ معجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، تألیف محمدفؤاد عبدالباقی
۴ـ تفسیر زمخشری
۵ـ تفسیر المنار
۶ـ تفسیر المراغی
۷ـ تفسیر سوره فاتحه شیخ محمد عبده
۸ـ صحیح بخاری
۹ـ صحیح مسلم
۱۰ـ دایرةالمعارف الاسلامیه
۱۱ـ دایرةالمعارف قرن بیستم، تألیف استاد محمدفرید وجدی
۱۲ـکتاب الفقه علی المذاهب الاربعه قسم عبادات
۱۳ـ مجلهٔ لواء الاسلام
۱۴ـ مجله المسلمون
۱۵ـ مجله المنار
۱۶ـ احیاء العلوم: امام ابوحامد محمد بن محمد الغزالی
۱۷ـ رسالة التوحید شیخ محمد عبده
۱۸ـ اسلام والنصرانیه محمد عبده
۱۹ـ الدین الاسلامی فی الاصول والعقاید، تألیف علامه مولانا محمدعلی
۲۰ـ الاسلام و نظام العالمی الجدید، تألیف علامه مولانا محمدعلی
۲۱ـ الطلاق فی الاسلام، تألیف علامه مولانا محمدعلی، ترجمه سیده حبیبه یکن.
۲۲ـ اصول الفقه، تألیف علامه عبدالوهاب خلاف
۲۳ـ السیاسة الشرعیه و نظام الدولة اسلامیة، تألیف علامه عبدالوهاب خلاف
۲۴ـ الاحوال الشخصیه (قسم زواج)، تألیف علامه محمد ابوزهره

۲۵ـ حضارة العرب، تألیف گوستاو لوبون، ترجمه محمدعادل زعیتر
۲۶ـ الابطال، تألیف توماس کارلایل، ترجمه استاد محمد السباعی
۲۷ـ تاریخ العرب، تألیف دکتر فیلیپ حتی
۲۸ـ الدین والعلم، تألیف مشیر احمد عزت به زبان ترکی، ترجمه استاد محمد حمزه طاهر به عربی
۲۹ـ وحی محمدی، تألیف شیخ محمد رشید رضا
۳۰ـ فی سنن الله الکونیه، تألیف استاد احمد الغمراوی
۳۱ـ القرآن والقتال، تألیف علامه محمود شلتوت
۳۲ـ الاسلام والطب الحدیث، تألیف دکتر عبدالعزیز اسماعیل
۳۳ـ المدینه والاسلام، تألیف علامه محمدفرید وجدی
۳۴ـ الفلسفه القرآنیه، تألیف استاد عباس محمود عقاد
۳۵ـ الله، تألیف استاد عباس محمود عقاد
۳۶ـ الرسالة الخالدة، تألیف استاد عبدالرحمن عزام
۳۷ـ الاخلاق، تألیف دکتر احمد امین
۳۸ـ ادب الاسلام للمدارس الثانویه، تألیف محمد ابوبکر ابراهیم و مصطفی خفاجی و علی محمد حبیب‌الله و محمد عبدالرؤف بهنسی
۳۹ـ العدالة الاجتماعیة فی الاسلام، تألیف استاد سیدقطب
۴۰ـ الدین فی نظر العقل الصحیح، تألیف دکتر محمد توفیق صدقی
۴۱ـ الدین والوحی والاسلام، تألیف علامه مصطفی عبدالرزاق
۴۲ـ الاسلام و اوضاعنا القانونیه، تألیف استاد عبدالقادر عوده
۴۳ـ الخلافة او الامامة العظمی، تألیف شیخ محمد رشید رضا
۴۴ـ آیات الله فی الافاق، تألیف علامه محمد احمد العدوی
۴۵ـ نداء للجنس اللطیف، تألیف شیخ محمد رشید رضا
۴۶ـ الشرع الدولی فی الاسلام، تألیف دکتر نجیب الارمنازی
۴۷ـ الاسلام والاوضاع الاقتصادیه، تألیف استاد محمد غزالی (مصری)
۴۸ـ عقیدة المسلم، تألیف استاد محمد الغزالی
۴۹ـ تاریخ العرب قبل الاسلام، تألیف دکتر جواد علی

۵۰ـ من بلاغة القرآن، تألیف دکتر احمد البدوی
۵۱ـ بعضی مراجع و منابع دیگر که در پاورقی این کتاب به آنها اشاره شده است.

کتابهای ترجمه و چاپ شده از همین مترجم

۱ـکتاب: لؤلؤ و مرجان متفق بخاری و مسلم — چاپ چهارم / در سه جلد
۲ـ 〃 حلال و حرام تألیف دکتر قرضاوی — چاپ نهم
۳ـ 〃 الورقات تألیف امام الحرمین — چاپ دوم
۴ـ 〃 روح‌الدین اسلامی: عفیف طبّاره — چاپ دوم
۵ـ 〃 داستان پیغمبران در قرآن — عفیف طبّاره / چاپ چهارم
۶ـ 〃 گزیده‌ی احیاء العلوم امام غزالی — چاپ اول / در دو جلد
۷ـ 〃 نقش قرآن در هدایت انسان، فرید وجدی — چاپ اول
۸ـ 〃 عثمان بن عفان، دکتر حسین هیکل — چاپ دوم
۹ـ 〃 بازگشتگان به راه خدا، عبدالعزیز مُسند — چاپ دوم
۱۰ـ 〃 داستان زندگانی حضرت عمر، علی طنطاوی — چاپ ششم
۱۱ـ 〃 شناخت اولویّتهای دینی، قرضاوی — چاپ اول
۱۲ـ 〃 مبانی تفکر اسلامی، سیدقطب — در دست چاپ است
۱۳ـ 〃 تجرید صحیح بخاری — در دست چاپ است / در ۴ جلد
۱۴ـ 〃 خالد بن ولید — آماده‌ی چاپ است
۱۵ـ 〃 سه جلد اول تاج الاصول

در دست تهیه و آماده برای چاپ

۱۶ـ 〃 تفسیر سه سوره‌ی قرآن کریم:

۱ـ فاتحه، ۲ـ همزه، ۳ـ ولعصر، آماده‌ی چاپ است

روح الدین الاسلامی معروفترین اثر دانشمند عالی قدر جهان اسلام عفیف عبدالفتاح طباره است که نام او برای اکثر کسانی که با مطالعه و تحقیق سرو کار دارند آشناست.بدون مبالغه انتخاب این نام برای این کتاب انتخابی درست و قبایی است برازنده قامت آن. روح الدین الاسلامی کتابی است مشتمل بر مسائل عقیدتی و شریعت که اصول و فروع دین را با شیوه ای زیبا همراه با دلایل علمی به رشته تحریر درآورده است. اعجاز قرآن، توحید،ایمان به روز آخرت،نبوت،ایمان به وجود فرشتگان و کتابهای آسمانی را در پرتو قرآن مورد بررسی قرارداده و با نشان دادن دلایل عقلی و نقلی حقانیت آنها را اثبات نموده است.



انتشارات تافگه


ISBN 978-964-8709-04-9

مرکز پخش:
سنندج -پاساژ عزتی -پخش کتاب امام غزالی
تلفن: ۰۸۷۱- ۲۲۵۶۱۰۰